باز بین شد
۱۳۶۴خ

میکروفیلم تهیه شد

آستان قدس

کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب: روض الجنان — فارسی
مصنف / مؤلف: شیخ ابو الفتوح رازی
خطی: نستعلیق ۲۳ سطری
چاپی:
سال چاپ یا تحریر: ۱۰۷۲ — عدد اوراق: ۴۲۱
جزء کتب: تفسیر — شماره:
شمارهٔ عمومی: ۷۶۹۴ — شمارهٔ قبض:
واقف: خریداری — تاریخ وقف: مهر ۱۳۲۹
طول: ۲۸ — عرض: ۱۶ — گنجه:

باز بین شد
۱۳۶۴خ

۱۵۵

۱۲۱۸۳

۱۰۵

احکام آواز کلاغ در هر روز از ایام هفته در خانهٔ آدمی

روز شنبه ... | روز یکشنبه کسی بمیرد | روز دوشنبه از جمعه ... صحبت دیران ... بود
روز سه شنبه ... بعضی خانه رسد | روز چهارشنبه یکی از اهل خانه بسفر رود | روز پنجشنبه شخصی از سفر باز آید

روز جمعه
غمی بر اهل خانه برسد

تفسیر فارسی شیخ ابو الفتوح
از تنزیل تا آخر ربع
ثلث ... ۱۱
قرآن باشد و ربع ...
... بود
۱۲ ... ا

... انعم علی العبد المملوک لمالک الملوک ربع ... بن
... تامها اکثر تفسیر ... العلامه ابو الفتوح
الرازی ... علی الطهر و ...
انها ... فی تقیه ما و انا العبد
یحیی بن محمد ... صفی الدمانی
... فی شهر شعبان المعظم ۱۳۲۳

[stamp]

کتابخانه ... آستان قدس
نسخه خطی

سوره تنزیل

این سوره مکی است الا قوله تعالی قل یا عبادی الذین اسرفوا الآیه و این سوره هفتاد و پنج آیت است
و هزار و صد و نود و دو کلمه است و چهار هزار و هفتصد و هشت حرفست و روایت کرد ابو امامه
از ابی کعب که رسول صلی الله علیه و آله گفت هر که او سوره الزمر بخواند خدای تعالی امید او نگسست
و او را از جمله خائفان کند عایشه گفت رسول صلی الله علیه و آله نخفتی تا سوره بنی اسرائیل و
الزمر بخواندی بسم الله الرحمن الرحیم
تنزیل الکتاب من الله العزیز الحکیم تنزیل مرفوعست بخبر مبتدای
محذوف ای هذا القرآن تنزیل الکتاب و روا بود که تنزیل مبتدا بود و من الله در جای خبر او و
التقدیر تنزیل الکتاب صادر من الله عز و جل خدای تعالی قرآن را تنزیل نام نهاد و تنزیل مصدر باشد
و این مصدریست در جای مفعول برای مبالغه نحو قولهم رجل رضا ای رضی و ماء سکب
ای مسکوب و اگر قرآن را منزل گویند دلیل کند بر حدوثش چون بر طریق مبالغه گویند
و اجری که دلیل کند یعنی این کتابیست خدای تعالی فرو آمده نه از کلام بشرست و از کلام جن و
ملائکه بل کلام خداییست عزیز منیع غالب محکم کار درست کردار آنگه گفت انا انزلنا
الیک الکتاب بالحق ما فرو فرستادیم کتاب را بتو بحق و راستی فاعبد الله
مخلصا له الدین خدای را پرست ای محمد خطاب با او و مراد جمله امت مکلفان خالص
کرده او را دین و طاعت چنانکه در عبادت با او شرک نیاری و نصب مخلصا بر حالست الا
لله الدین الخالص دین خالص خدا راست قتاده گفت این دین کلمه شهادت خواست
گفتن لا اله الا الله اهل معانی گفتند معنی آنست که عبادت خالص جز خدای را نسزد چه جز او
مستحق عبادت نیست والذین اتخذوا من دونه اولیاء
آنان که بدون خدای تعالی بتان را می‌پرستند و ایشان را خدایان خود ساخته‌اند
ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی و التقدیر یقولون ما نعبدهم سبب نزول آیه
که رسول صلی الله علیه و آله تسفیه احلام ایشان کرد و گفت جمادی را که از هیچ خیر و
ضر نیاید می‌پرستید ایشان چه مستحق عبادتند و کدام نعمت کردند بجای شما یا چه خلق آفریده

ایشان گفتند ما میدانیم که ما را آسمان و زمین را خدا آفریده است و لیکن عبادت با خدا را
نشاید ما ایشان را برای آن می پرستیم تا ما را بخدای نزدیک کنند قوله زلفی مصدریست
از لفظ فعل چنانکه گویند احببته حبا شدیدا و المعنی احبا با شدیدا برای آنکه معنی یقربونا یعنی
الی الله تقریبا کلبی گفت جواب این در سوره احقاف است آنجا که گفت فلولا نصرهم الذین
اتخذوا من دون الله قربانا آلهة الآیه آنگاه گفت ان الله یحکم بینهم
فیما هم فیه یختلفون خدای حکم کند میان ایشان در آنچه در او خلاف میکنند و باز نماید
که محق کیست و مبطل کیست ان الله لا یهدی من هو کاذب کفار
گفت خدا هدایت ندهد آن را که دروغ زن باشد و کفران کننده باشد این هدایت اینجا ره نمود
براه بهشت و ثواب بقرینه کاذب کفار و بقرینه یحکم بینهم یوم القیمة چه نزد ایشان احکام آخرتست
و اگر بر خذلان و تخلیه حمل کنند روا باشد علی طریق الغضب علیهم و العقوبة لهم لو اراد الله
ان یتخذ ولدا لاصطفی مما یخلق ما یشاء آنگاه گفت رد بر جهودان و ترسایان
و مشرکان که گفتند الملائکة بنات الله و عزیر ابن الله و المسیح ابن الله گفت اگر خدای خواستی تا
فرزندی بگیرد بگزیدی از آنچه آفریده است آنچه خواستی آنگاه گفت سبحانه منزه است
خدای تعالی از آنکه او را فرزند باشد نه بحقیقت نه بمجاز هو الله الواحد القهار
او خداییست یکی بی همتا و بی انباز و بی زن و فرزند و مثل و مانند و عزیز و منیع است و قهر کننده
بندگان بفنا و مرگ آنگاه گفت خلق السموات و الارض بالحق آسمان و زمین را
بیافرید بحق نه باطل برای غرضی صحیح یکور اللیل علی النهار شب را در پس روز
دارد و کنکویر العمامة چنانکه دستار سر را که لایها بر هم پیچند و این اصل کلمه است مثله و
یغشی اللیل النهار و این قول قتاده است مجاهد گفت شب را در روز و روز را در شب آرد
حسن و مقاتل و کلبی گفتند معنی آنست که آنچه از این بکاهد در آن دیگر افزاید و سخر الشمس
و القمر و آفتاب و ماه را مسخر کرد تا بفرمان او در فلک میگردند و هر یکی بوقتی معلوم
میروند الا هو العزیز الغفار الا او خداست عزیز و آمرزنده خلقکم
من نفس واحدة گفت بیافرید شما را از یک نفس یعنی آدم ثم جعل منها

یلبسهم
و حکم

و یکور النهار علی اللیل
و روز را در پس شب در می آرد

کل یجری لاجل مسمی
هر یک در افلاک در منازل خود جاری اند تا روز قیامت

ثمانیة ازواج

زَوْجَهَا آنکه جفت او حوا را از وی بیافرید و جعل بمعنی خلق است چون بمعنی خلق بود متعدی
باشد بیک مفعول و چون بمعنی صیّر باشد متعدی بود بدو مفعول وَأَنْزَلَ لَكُمْ
مِنَ الْأَنْعَامِ این انزال بمعنی انشاست یعنی بیافرید از جمله چهارپایان هشت جفت یعنی
هشت صنف و گفته مراد به زوج است چون برین حمل کنند چهار جنس باشد که تفصیل آن
در سورة الانعام گذشت فی قوله تعالی ثمانیة ازواج من الضأن اثنین ومن المعز اثنین
ومن الابل اثنین ومن البقر اثنین پس این چهار جنس انه میش و بز و شتر و گاو چون هر یکی از
جفتی باشد هشت بود يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ می آفرید شما را خلقی
از پس خلقی در شکم مادران و قوله خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ یعنی خلق نو از پس خلق اول
که خلق اول از خاک بود و خلق دوم از آب و گفته مراد آنست که در سورة المؤمنین گفت
ثم خلقنا النطفة علقة الآیه و این تاویل اولیتر است لقوله فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ
در سه تاریکی تاریکی شکم و تاریکی رحم و تاریکی مشیمه ذَٰلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ
لَهُ الْمُلْكُ آن خدای شماست که پادشاهی او راست لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ بجز
او خدای نیست فَأَنَّىٰ تُصْرَفُونَ کجا میگردانند ایشان او گفته چون میگردانند
شما را از عبادت او با عبادت غیر او با وجود چنین آیات بینات إِنْ تَكْفُرُوا
فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ اگر کافر شوید خدای تعالی از شما بی نیاز است کفر شما
خدا را هیچ زیانی ندارد وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ و او راضی نباشد بکفر بندگان
و کفر نه پسندد بریشان و این آیه دلیل است بر آنکه خدای تعالی مرید طاعتست و کاره
معصیت و دلیل بر آنکه خدای تعالی کفر نخواهد و نیافریند برای آنکه رضا ارادت باشد
علی بعض الوجوه اگر راضی بودی مرید بودی وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ
لَكُمْ و اگر شاکر باشید و شکر نعمت او گذارید بپسندد از شما وَلَا تَزِرُ
وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ و هیچکس بار گران دیگری برنگیرد یعنی کسی را بگناه دیگری
نگیرند و بار عقوبت گناه او بر دیگری ننهند و این نیز دلیل عدل است و بطلان دلیل
مذهب مجبره که روا دارند که خدا بگناه دیگری دیگری را بگیرد و اطفال کفار را بگناه

پدران عقوبت کند و سوسی و ابن الفرج عن الیزیدی و یحیی و کسائی عن ابی بکر خوانند یرضه
لکم باسکان ها ابو الحسن اخفش گفت این لغت بعضی عربست و ابن کثیر و کسائی و خلف
و ابو جعفر خوانند یرضه بضم های اشباع و باقی قرا با اشباع ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ
مَرْجِعُكُمْ پس با خدای شماست مرجع شما یعنی با جائی که حکم او در آن باشد و
هیچکس حاکم نبود آنجا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ خبر دهد شما را با آنچه
کرده باشید و این بر سبیل تهدید و وعید است یعنی جزا دهد شما را إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ
الصُّدُورِ که او عالم است با اسرار دلها هیچ بر او پوشیده نماند وَإِذَا مَسَّ
الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ فرمود خوی و طبیعت آدمی چنان بود
که چون بلائی رسد خدا را خواند و با درگاه او رجوع کند و با او گریزد و نصب منیبا بر حال است
ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ چون نعمتی
دهد فراموش کند آنچه خوانده باشد پیش از آن یعنی خدا را در حال سختی یاد آورد و در حال
آسانی فراموش کند و التخویل العطیة و المنح قال ابو النجم اعطی فلم یبخل ولم یبخل
کوم الذری من خول المخول فرا گفت روا بود که ما بمعنی من باشد چنانکه گفت فانکحوا
ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع و روا بود که ما مصدری بود و التقدیر نسی دعاءه
وَجَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا و خدا را امثال و اضداد و شرکا پدید کند یعنی با او انباز گیرد در عبادت
لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ تا گمراه کند از راه او قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا
ای زمانا قلیلا گفت ای محمد بگو این کافر را بر خوردار شو بکفر خود صورت امر است و
مراد تهدید چنانکه اعملوا ما شئتم إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ که تو از اهل دوزخی
أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ ابن کثیر و حمزه و نافع خوانند بتخفیف میم أَمَنْ بمعنی یا من چنانکه
از زید بمعنی یا زید یا من هو قانت آناء اللیل ای آنکس که او ایستاده است ابو علی گفت
این قراءة ضعیف است چه که این جای ندا نیست باقی قرا مشدد خوانند علی تقدیر ام من
هو قانت کمن جعل لله اندادا و اما این ام بیفکنند لدلالة الکلام علیه آنچه معادل الف استفهام
از کلام بیفکنند چنانکه جواب لو و لولا بیفکنند بسیاری و من ذلک قول الشاعر و اقسم

لوشئی اما ما رسوله سواک ولکن لم نجد لک مدفعاً ای ملجأ. و قنوت دوام باشد
بر طاعت و قنوت نیز قیام باشد و اینجا مراد نماز کننده قال الشاعر قانتاً لله یتلو کتابه
وعلی عمد من الناس اعتزل حق تعالی گفت ام من هو قانت آنکس که ایستاده باشد در نماز
در ساعات و اوقات شب واحد آناء انّیٌ و انیٌ و انیٌ ساجداً او قائماً
نصب حالست گاه بر پای و گاه در سجده یحذر الآخرة از آخرت بترسد و امید
دارد رحمت او آنگه گفت قل هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون
بگوای محمد راست نباشد آنانکه دانند با آنان که ندانند حق تعالی درین آیه خبر داد که عابد با غیر عابد
راست نباشد و عالم با جاهل برابر نبود آنگه گفت انما یتذکر اولوا الالباب
این اندیشه خداوندان عقل کنند قل یا عبادی الذین آمنوا اتقوا ربکم گفت
ای بندگان من آنان که ایمان آورده اند بترسید از خدای و از عقوبت معاصی او اجتناب
نمایید للذین احسنوا فی هذه الدنیا حسنة گفت آنان که درین دنیا
نیکویی کنند در آن جهان باشد ایشان را نیکویی هر که اینجا طاعت کند آنجا جزا یابد و
ارض الله واسعة و زمین خدا فراخ است گفته اند این زمین بهشت است و گفته اند
مراد زمین دنیاست یعنی هجرت کنید در زمین چون شما را درین زمین رها نکنند که خدا را
پرستید بزمینی دیگر روید انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب
گفت صابران را که مزد دهند بی حساب و شمار دهند در خبرست که امیر المومنین علی علیه السلام
شبی از شبها در کوچهای کوفه میگذشت و قنبر با او بود قنبر گفت از سرایی آوازی
می آمد که کسی میخواند امّن هو قانت الآیه گفت امیر المومنین علیه السلام بگذشت و من بایستادم
ساعتی و گوش باز کردم امیر المومنین علیه السلام آواز داد که یا قنبر چرا بماندی گفتم یا امیر
المومنین صوتٌ حزینٌ فی هذه من اللیل آوازی حزین در پاره شب گذشته می شنوم
گفت بیا که نومٌ علی یقینٍ خیرٌ من عبادةٍ علی شکٍ بیا که خواب بر یقین به از عبادت
بر شک است قنبر گفت من عجب داشتم از قول امیر المومنین علیه السلام آن در سرای
را نشان کردم و برفتم دیگر روز آنجا رفتم و تحقیق کردم سرایی بود از آن منافقی گفتم

بار الهی

4

ثواب صابران

یا امیر المومنین چگونه دانستی که صاحب آن خانه منافق است گفت چه راعیی باشد که رعیت
خود را نشناسد و در خبرست که امیر المومنین علیه السلام کنیزکی داشت خادمه و مؤدبی
بود که با وقات نماز آمدی و او را بنماز اعلام کردی روزی چشمش بر آن کنیزک افتاد او را
دوست داشت از آن پس هر روز که بیامدی و آواز دادی کنیزک بیامدی که کیست گفتی
امیر المومنین را آواز ده که وقت نماز است و بدانکه من ترا دوست میدارم و همچنین میگفت بهر وقتی
تا یک سال بر آمد این کنیزک امیر المومنین علیه السلام را بگفت امیر المومنین علیه السلام گفت که هر گاه
گوید ترا دوست میدارم تو بجواب میگو من نیز ترا دوست میدارم چه توان کرد چون مؤذن آمد
و بر عادت همان سخن گفت کنیزک گفت من نیز ترا دوست میدارم چه باید کردن گفت اصبر
و اصبری الی یوم یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب کنیزک بیامد و امیر المومنین علیه السلام
را از ین حال خبر داد امیر المومنین علیه السلام در حال کس فرستاد و آن مرد را حاضر کرد و
کنیزک را آزاد کرد و بنکاح باو داد انس مالک روایت کند از رسول صلی الله علیه و آله که فردای
قیامت ترازوی عدل بیاورند و اهل نماز را حاضر سازند و نماز و طاعت ایشان در ترازو
نهند و اهل روزه را بیارند و مزد ایشان در ترازو نهند و همچنین اهل صدقه و اهل حج را آنگاه
صابران را بیارند و چندان ثواب بایشان دهند که آن را حساب و شمار نباشد آنگاه این
آیه برخواند انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب تا اهل عرصات از اهل عافیت تمنا
کنند که کاشکی ما در دنیا بسخت ترین عذابی و بلایی گرفتار بودمانی در راه خدا تا امروز
این حسنه و مکافات یافتمانی اصبغ نباته گفت با امیر المومنین علیه السلام بعیادت
حسن علی علیهما السلام شدیم از رنجی که او را بود امیر المومنین علیه السلام چون او را
بدید گفت کیف اصبحت یا بن رسول الله چگونه در روز آمدی ای پسر پیغمبر خدای گفت
اصبحت بنعمة الله بارئنا در روز آمدم بنعمت خدای بهتر گفت چنین باشد ان شاء الله
گفت مرا باز نشانید او را باز نشاندند و بپشت باز داد گفت سمعت جدی رسول الله صلی الله
علیه و آله یقول یا بنیّ انّ فی الجنة شجرةً یقال لها شجرة البلوی یؤتی باهل البلاء
فلا ینصب لهم میزانٌ و لا ینشر لهم دیوانٌ یصبّ علیهم الاجر صبّاً ثم تلا رسول الله

کتابخانه آستان قدس
[illegible]

انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب گفت در بهشت درختیست که آنرا درخت بلا گویند فردای
قیامت اهل بلا را بیارند و ایشانرا از زیر آن بدارند و دیوان نگسترند بل مزد بر ایشان بریزند
بحقیقی آنکه رسول صلی الله علیه و آله این آیه برخواند انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب
ابوهریره روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله که هر که او از جمله خداوندان عقل باشد گو صبر کن
بر مکاره و بلایا که این صبر آیه عقلست و کمال تقوی و جزع آیه جهل و نادانی است و هر که جزع
کند جزع او را بدوزخ برد و در قیامت ظفر نیابند الا صابران که خدای تعالی در حق ایشان میگوید
انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب قال تعالی و الملائکة یدخلون علیهم من کل باب سلام
علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ
الدِّينَ بگو ای محمد که مرا فرموده اند تا خدا را پرستم خالص کرده برای او عبادت که
با او شرک نیاورم وَأُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ و مرا فرموده اند که اول
مسلمانان باشم از امت قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ
يَوْمٍ عَظِيمٍ بگو ای محمد که می ترسم اگر در خدای عاصی شوم و خدا را پرستم از عذاب
روزی عظیم یعنی روز قیامت و این آنگه بود که قوم او را دعوت کردند با دین خود قُلِ اللَّهَ
أَعْبُدُ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي خدای گفت بگو ای محمد که من خدا را پرستم و عبادت خود
او را خالص کنم فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ شما بدون او هر چه خواهید می پرستید
صورت امرست و معنی تهدید و گفته اند منسوخست بآیه قتال قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ
خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بگو که زیان کاران آنان باشند
که ایشان خود را زیان کرده باشند و اهل خود را در معنی آن مفسران خلاف کردند
مجاهد گفت ابن زید معنی آنست که بکفر خود را زیان کرده اند در دنیا خود را بکشتن دادند و اهل
خود را بیستی و غارت حسن گفت زیان کردند خود را بکفر خود را بدوزخ بردند در قیامت و
ثواب که ایشانرا خواست بودن از ایشان فوت شد بعضی دیگر گفتند معنی آنست که ایشان
بکفر بدوزخ بردند و زنان ایشان با ایمان بهشت روند و خدم و حشم ایشان پیش ایشان زیان
کار باشند هم بنفس و هم باهل أَلَا ذَٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ آن زیانیست آشکارا

علامت
گفت

لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَمِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ گفت ایشانرا سایه ها
باشد از بالای سر ایشان از آتش و از زیر ایشان هم سایبان آتش باشد و زیر آن آتش زیر
را سایبان خواند که دوزخ را درکات است بهری زیر و بهری زبر بود آنکه ایشانرا فراش باشد آنانرا
که زیر ایشان باشند سایبان باشد و مثله قوله لهم من جهنم مهاد و من فوقهم غواش و قوله
انطلقوا الی ظل ذی ثلاث شعب ذَٰلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهُ بِهِ عِبَادَهُ این آنست که خدای
تعالی بندگان خود را آن می ترساند آنگه گفت يَا عِبَادِ فَاتَّقُونِ ای بندگان من
از من بترسید وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا گفت آنان که
اجتناب کردند از طاغوت که آنرا پرستند آن مع الفعل در محل نصب است بدل اشتمال
وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ و بادرگاه خدا گردیدند لَهُمُ الْبُشْرَىٰ بشارت باد ایشانرا و
مژده خیر و وعده نیکو ثواب آنگه گفت فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ
فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ بشارت ده ای محمد بندگان مرا آنان را که سخن بشنوند و متابعت
نیکوتر کنند آنچه بحق راهبرتر باشد ابو الدردا گفت اگر نه سه کارستی من نخواستمی که یکروز
در دنیا بماندمی بروزهای گرم روزه داشتن و تشنگی کشیدن و چشیدن و در نیم شب
نماز کردن و با قومی نشستن که سخن نیکو گویند و شناسند و سخن چنان گزینند که یکی از ما خرما
نیکو گزیند از طبق قتاده گفت احسنه طاعة الله باشد سدی گفت نیکوترین آنچه ایشانرا
فرموده اند کنند أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ ایشان آنان باشند که خدای
تعالی ایشانرا هدایت داده باشد و الطاف کرده با ایشان وَأُولَٰئِكَ هُمْ أُولُو
الْأَلْبَابِ و ایشان خداوندان عقلها باشند یعنی استعمال عقل کنند ابن زید
گفت این هر دو آیه من قوله و الذین اجتنبوا الطاغوت الی قوله اولو الالباب در حق
کسی آمد که ایشان در جاهلیت میگفتند لا اله الا الله زید بن عمرو بن نفیل بود و سلمان
فارسی و ابوذر الغفاری رحمهم الله أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ
آنکه کلمه عذاب بر او واجب شد جواب محذوفست اتکالا علی تمام معناه من قوله
أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ و تقدیر آنکه امن حق علیه کلمة العذاب فان العذاب

ل
ل
بران کاره
کمن حق علیه کلمة الثواب

بصل الیه آنکه گفت لكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ آنان که از خدا ترسند لَهُمْ غُرَفٌ
مِنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ مَبْنِيَّةٌ ایشانرا غرفها باشد از بالای آن غرفهای بناکرده ابو
سعید خدری روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله گفت که اهل بهشت بنگرند از بالای
خود غرفها ببینند که اهل آن غرفها از انجا همچنان درخشند که ستاره آسمان و میان
ایشان بعد و تفاوت از مشرق تا مغرب باشد ما گفتیم یا رسول الله آن منازل انبیا باشد
که کس بدرجه ایشان نرسد گفت لا بل مومنانی باشند که بخدای و رسول ایمان دارند
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ در زیر این غرفها جویهای آب میرود وَعْدَ اللَّهِ نصب
او بر مصدر است و التقدیر وعده الله وعدا الله فعل بیفکند و مصدر اضافه کرد بفاعل لَا
يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ خدای تعالی خلاف وعده نکند أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ
مِنَ السَّمَاءِ مَاءً گفت نمی بینی که خدای تعالی فرو فرستاد از آسمان آبی فَسَلَكَهُ
يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ آنرا در چشمها برد و سلک هم لازم باشد و هم متعدی و اینجا متعدیست
و واحد ینابیع ینبوع بود ضحاک و شعبی گفتند هر آب که در زمین هست از آسمان آمده است
خدای تعالی از آسمان بزمین فرستد بصخره از آنجا قسمت کند بچشمها و چاهها و کاریزها
ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ پس بیرون آرد بآن آب زَرْعًا مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ کشتی که الوانش
مختلف باشد ثُمَّ يَهِيجُ آنگاه خشک شود فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا زرد بینی آنرا ثُمَّ
يَجْعَلُهُ حُطَامًا آنگه آنرا پوسیده کند و پاره پاره گرداند إِنَّ فِي ذَلِكَ
لَذِكْرَى لِأُولِي الْأَلْبَابِ درین یادکردی هست خداوندان عقلها را قوله
تعالی أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ
گفت آنکس که خدای شرح کند صدر او را و دلش روشن کند برای اسلام یعنی هر که خدای
تعالی او را الطاف کند تا او باسلام نزدیک شود و ایمان آرد بخدا او بر نور و بیان بود
و هدایت و دلالت از خدای جل جلاله و گفته اند او بر دین قویم و مستقیم باشد در کلام
حذفی و اختصاری هست و التقدیر کمن کان بخلاف ذلک گفت آنکه او چنین بود چنان
بود که آنکس که بخلاف این باشد چنانکه بیان کردیم فی قوله امن هو قانت الآیه گفت مراد
قتاده

بشو ر قرآنست که مردم ابتدا او کنند و انتها با او کنند عبدالله مسعود گفت یکروز رسول صلی الله
علیه و آله این آیه بخواند ما گفتیم یا رسول الله انشراح صدر چگونه باشد گفت چون نور الهی
در دل مومن شود دلش روشن شود و فراخ گفتیم یا رسول الله علامت آن چه باشد گفت
آنکه بنده از سرای غرور رجوع کند با سرای خلود و مرگ را آماده شود پیش از آنکه مرگ با و آید
تمالی گفت آیه در عمار یاسر آمد مقاتل گفت افمن شرح الله رسولست فویل للقاسیة
قلوبهم من ذکر الله ابوجهل است و اولیتر آن باشد که محذوف در آیه این باشد افمن شرح الله
صدره للاسلام فهو علی نور من ربه کمن قسا قلبه آنکه این بیفکند لدلالة القاسیة قلوبهم علیه
فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ وای بر آنکس که دلش سخت بود از
ذکر خدای تعالی ابوسعید خدری روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله گفت که حاجت نزدیک
سهل جانان امت من طلب کنید که خدای تعالی میفرماید من رحمت خود در دلهای ایشان نهاده ام
و از سخت دلان طلب مکنید که من خشم خود در ایشان نهاده ام ابوادریس خولانی گفت از
ابودردا که رسول صلی الله علیه و آله گفت ان الله رفیق یحب الرفق فی الامر کله و یحب کل قلب
خاشع حزین رحیم یعلم الناس الخیر و یدعو الی طاعة الله و یبغض کل قلب قاس لاه ینام اللیل
کله و لا یذکر الله و لا یدری تر ذر روحه علیه ام لا گفت خدای تعالی رحیم است مدارا دوست دارد
در همه کارها دوست دارد هر دلی خاشع نرم اندوهناک مهربان را بر مردمان که ایشانرا خیر
آموزد و خلق را با طاعت خدای تعالی خواند و دشمن دارد هر دل سخت را با بازی مشغول که همه
شب خفته بود و ذکر خدای نکرده نداند که روح با او دهند یا نه مالک دینار گفت بنده را هیچ
تازیانه نزنند بتر از قساوة دل و خدای بر هیچ قوم خشم نگرفت الا که رحمت از دل ایشان بستد
أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ایشان در گمراهی روشنند اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ
خدای تعالی این آیه فرستاد و حدیث صفت قدیم باشد عجب از آنکه گوید قرآن قدیم است
و خدای میگوید حدیثست و این قول متناقض باشد از دو کار یکی دروغ اگر خدای
راست گفت قائلان آن قول دروغ گفتند و اگر ایشان راست گفتند معاذالله احسن الحدیث
راست نباشد تعالی الله عن الکذب علوا کبیرا كِتَابًا مُتَشَابِهًا کتابی متشابه

واختلافی م

یعنی بعضی بعضی ماند در حسن نظم و ترتیب بلاغت و تناسب معنی و درو هیچ تناقضی نیست بل
بعضی مصدق بعضی مقوی و مبین است قتاده گفت آیات و کلماتش یکدیگر ماند
و حروفش مثانی مثنی باشد و مکرر سبب گفتند معنی آنست که اگر تلاوه او مثنی و مکرر کنند ملال
نیارد تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بلرزد از وی پوستهای
آنان که از خدا ترسند از خواندن و شنیدن و اندیشه کردن در آن ثُمَّ تَلِينُ قُلُوبُهُمْ
وَجُلُودُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ پس دلهای ایشان و پوستهای ایشان نرم شود بذکر
خدا و گفته الی بمعنی لام است یعنی لذکر الله عبد الله بن عروة الزبیر گفت جده ام را گفتم اسما
بنت ابی بکر که اصحاب رسول چون بودندی چون قرآن خواندندی یا شنیدندی گفت چنانکه خدا
وصف کرد ایشان را چشمشان گریان بودی و دلشان نالان و تنشان لرزان من گفتم اکنون
جماعتی هستند که چون قرآن میشنوندی افتند از هوش رفته گفت اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم سعید بن عبد الله الجمحی گفت عبد الله عمر بمردی بگذشت از اهل عراق که افتاده بود
و از هوش رفته گفت این را چه رسیده است گفتند این از سماع قرآن بیفتاده است گفت
ما از خدای ترسیم و نیفتادیم هر که از اصحاب محمد چنین نکردند شیطانست که در شکم
ایشان می شود ابن سیرین را گفتند جماعتی پدید آمده اند که چون قرآن می شنوندی افتند
و بیهوش میشوند گفت یکی را بر کنار دیواری بلند نشانید و قرآن بخوانید و ببینید که از آن
دیوار بی اختیار فرو می افتد یا نه اگر از آنجا بزیر افتد آنگاه راست گو باشد زید بن اسلم
گفت که ابی بن کعب پیش رسول آمد و قرآن میخواند قومی را رقتی شد رسول صلی الله
علیه و آله گفت اغتنموا الدعاء عند الرقة فانها رحمة گفت غنیمت دانید دعا کردن نزد
گریه که آن رحمتست عباس بن عبد المطلب روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله
که چون پوست بنده از ذکر خدای بلرزد گناه از و بریزد چنانکه برگ از درخت و هم از و
روایت کردند که رسول صلی الله علیه و آله گفت چون پوست بنده از ذکر خدای بلرزد خدای
تعالی تن او بر آتش دوزخ حرام کند ذَٰلِكَ اشارتست بقرآن هُدَى اللَّهِ
رواست که گویند لطف الله و بیان الله را آنکه در قرآن هم لطفست هم بیان و هم

دلالت

دلالت يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ راه نماید خدا بدو آنکس را که خواهد وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ
مِنْ هَادٍ و هر کرا خدا گمراه کند او را رهنمای نباشد یعنی آنرا که خدای فرو گذارد کس او را ره ننماید
جزا و این یک تاویل است و تاویل دیگر آنکه هر کرا خدای از ره بهشت گمراه کند او را رهنمای نباشد
بهشت تاویل سیم آنکه اگر خدای تعالی روا بودی که کسی را از راه دین اضلال کردی کس بر
خلاف خدا او را راه نتوانستی دادن تاویل چهارم آنکه آنکس را که خدای بضلالت او حکم
کرد و او را ضال خواند کس بهدایت او حکم نکند و او را مهتدی نخواند أَفَمَنْ يَتَّقِي بِوَجْهِهِ سُوءَ
الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ یعنی آنکس را که عذاب دوزخ بروی او باز آید یعنی تلقی کند و قرار گیرد مجاهد — باوي م
گفت معنی آنست که او را بر روی در آتش اندازند عطا گفت در دوزخ اندازند جایی که آتش نشو — اول م
روی باشد زیرا که روی او بر زمین نهاده باشد برای عبادت جز خدای را مقاتل گفت کافر را چون
در دوزخ اندازند سنگی عظیم از کبریت در گردن او باشد همه آتش در او افتد و بروی او بر آید پیش
از همه عضوی و دستهایش بسته باشد از روی خود دفع نتواند کردن و در آیه حذفی و اختصاری
هست و التقدیر افمن یتقی بوجهه سوء العذاب کمن هو امن من العذاب چنانکه در دیگر آیات
برفت و مثله فی المعنی افمن یلقی فی النار خیر ام من یاتی امنا یوم القیمة سعید بن المسیب گفت این
آیه در شان ابو جهل آمد وَقِيلَ لِلظَّالِمِينَ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ
ای و یقال ماضی بجای مستقبل است و نظایر این بسیارست گویند ظالمان را آنچه کسب کرده اید
بچشید یعنی وبال ظلمی که کرده اید بچشید و این قول خازنه دوزخ گویند كَذَّبَ
الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ گفت آنان که پیش از ایشان بودند همچنین تکذیب پیغمبران کردند که ایشان
میکنند فَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ عذاب بایشان آمد مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ از آنجا
که ایشان ندانستند فَأَذَاقَهُمُ اللَّهُ الْخِزْيَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا بچشانید ایشان را
خدای خزی و عذاب هوان و مذلت در دنیا با سر و قتل و اذلال و اهانت و اجراء حکم کفار
بر ایشان علی اختلاف انواعهم وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ
و عذاب آخرت بزرگتر باشد اگر بدانستندی ایشان و اندیشه کنند وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ
فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ گفت ما زدیم را

مردمان درین قرآن از هر مثلی تا باشد که ایشان اندیشه کنند دران قُرْاٰنًا عَرَبِیًّا نصب او
بفعلی مقدرست التقدیر اعنی قرآنًا عربیًا و گفته بر حالست علی تقدیر انا انزلناه قرآنًا عربیًا
گفت قرآنیست بلغت عربی غَیْرَ ذِی عِوَجٍ کژ و کژی نیست مجاهد گفت لُبْسی نیست
عبدالله عباس گفت اختلافی نیست سدّی گفت مخلوق نیست و دروغ نیست بعضی دیگر گفته‌اند متناقض
نیست عِوَج بکسر عین کژی باشد در امور ما یرجع الی المعانی و عَوَج بفتح فی العصا و الحایط و ما
کان حسّیًا لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ تا مگر ایشان بترسند و بپرهیزند از معاصی ضَرَبَ اللّٰهُ
مَثَلًا رَجُلًا بزد خدای عز و جل مثلی نصب جلا بر بدلست مردی که صفت او اینست
فِیهِ شُرَکَاءُ مُتَشَاکِسُونَ که در وی انباران باشند مخالف و متنازع متضایق
هر یکی از ایشان او را استخدام کند و کاری کرفرماید بخلاف آنکه صاحبش فرماید بعقد ملک او
برو بیال رجل شکس شرس و ضرس و صنس موتیح گفت متشاکسون ای متشاکسون بقال
شاکسنی فلان ای ناکسنی بکاس کرد و مضایقه کرد وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ ابن کثیر
و ابو عمرو و یعقوب خواندند سالمًا بالف و ابو عبیده این اختیار کرد برای مطابقه معنی گفت سالم
خالص باشد خلاف مشترک و سلم مسالم باشد خلاف محارب عبدالله عباس و مجاهد و حسن
در شاذ هم سالمًا خواندند بالف و باقی قرا سَلَمًا خواندند بفتح سین و لام و سعید جبیر سِلْمًا
بکسر سین و سکون لام خواند و السلم الصلح من باب جل عدل و صوم باشد هَلْ یَسْتَوِیَانِ
مَثَلًا ایشان راست باشند از روی مثل یعنی نباشند این مثلیست که خدای تعالی زد برای
کافری که او خدایان مختلف پرستد و متقسّم باشد عبادت او بر معبودان پراکنده و مومنی که جز
یک خدای نپرستد اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ سپاس خدای را یعنی بحمد خدای راست نباشند درچنین حال
و رعایت برآنکه آنرا که یک مالک باشد رجوعش با او بود پس مؤنتش برو بود و آنرا که مالکان
مختلف باشند او را رجوع با همه بود و نصیب این با آن گذارد و آن با این درمیانه مملوک بی
برگ و نوا بود چنانکه در مثل گوید پارسیان شهری بدو میر زود گردد ویران بَلْ
اَکْثَرُهُمْ لَا یَعْلَمُونَ بل بیشتریه ایشان ندانند از آنکه اندیشه نکنند آنگاه بر
سبیل وعظ و تذکیر گفت اِنَّکَ مَیِّتٌ وَاِنَّهُمْ مَیِّتُونَ تو ای محمد از جمله مردگانی

وایشان

وایشان نیز همه مردنی اند یعنی ترا و ایشانرا رجوع با مرگست آنگاه برای قرب حال که لا محال با مرگ
رجوع خواهد بود امتاءرا مرده خواند و در شاذ ابن کثیر و ابن ابی عبله مایت خواندند بالف در
هر دو جای قتاده گفت این خبر مرگست که ایشانرا داد جعفر بن سلیمان گفت با شخصی طعامی میخوردم
مردی درآمد و خبر مرگ برادرش داد گفت بنشین و با ما این طعام بخور که دیر نیست که ما خبر مرگ او
شنیده‌ایم گفت ای عجب او این ساعت فرمان یافت تو کی شنیدی این خبر گفت آنگاه شنیدم
که خدای تعالی این آیه بمحمد فرستاد که اِنَّکَ مَیِّتٌ وَاِنَّهُمْ مَیِّتُونَ مرد گفت راست گفتی ثُمَّ اِنَّکُمْ
یَوْمَ الْقِیٰمَةِ عِنْدَ رَبِّکُمْ تَخْتَصِمُونَ گفت پس شما روز قیامت بنزدیک خدا
خصومت کنید یعنی محق و مبطل و ظالم و مظلوم و تابع و متبوع یکی از صحابه گفت چون این آیه
آمد ما گفتیم یا رسول الله این گناهان که ما در دنیا کردیم با یکدیگر آنجا مجازاة رود و سکالش کند
یا نه گفت ای والله سکالش کنند تا خداوند حق الحق خود رساند ما گفتیم والله ان الامر لشدید
و ابو هریره روایت کند که روزی گفت صحابه امت را که شما دانید که مفلسان امت من کیان باشند
گفتند آنکه مالی ندارد گفت مفلسان امت من ظالمان باشند که در دنیا ظلم کنند بر مردمان
این را بزنند و آنرا دشنام دهند و مال ستانند فردا قیامت چون حساب خواهند آنجا
زر و سیم دفع نتوان کرد حسنات ظالم را بمظلوم دهند تا او مفلس ماند و او را با سیئات
بدوزخ برند چه با دله عقل درست شده است که بعمل کسی دیگری را ثواب ندهند و نیز با دله شرع
از قرآن و اخبار مقطوع علیها لابد این خبر را تاویلی باید و تاویل اینست که گفته شد چه عوض مثابه
ارش جنایاتست عبدالله عمر گفت ما روزگار دراز ماندیم و گمان ما چنین بود که آن خصومت
میان ما و اهل کتاب باشد در قیامت و گفتیم ما را خصومت نباشد که دین ما یکیست تا بدیدیم
که مسلمانان با تیغ روی بیکدیگر نهادند و یکدیگر را کشتن گرفتند دانستیم که خصومت اینست
و حمل کردن بر عموم اولیتر باشد چنانکه شاعر گفت تَنَامُ وَلَمْ تَنَمْ عَنْکَ الْمَنَایَا تَنَبَّهْ لِلْمَنِیَّةِ
یَا نَؤُومُ تَرُومُ الْخُلْدَ فِی دَارِ الْمَنَایَا سَتَدْرِی فِی الْمَعَادِ اِذَا الْتَقَیْنَا غَدًا عِنْدَ الْحِسَابِ
مَنِ الظَّلُومُ اِلَی دَیَّانِ یَوْمِ الدِّینِ نَمْضِی وَعِنْدَ اللّٰهِ تَجْتَمِعُ الْخُصُومُ فَمَنْ اَظْلَمُ
مِمَّنْ کَذَبَ عَلَی اللّٰهِ گفت کیست ظالمتر از آنکس که دروغ گوید بر خدا و

رسول صلی الله علیه وآله

ستمره کتاب یکیست ه

كَذَّبَ بِالصِّدْقِ وراست را بدروغ دارد و گفته‌اند مراد بصدق قرآنست یعنی قرآن
بدروغ دارد اِذْ جَاءَهُ چون آمد بدو اَلَیْسَ فِی جَهَنَّمَ مَثْوًی لِلْکَافِرِیْنَ
آنگاه گفت بطریق تقریع و ملامت در دوزخ جای نیست کافرانرا یعنی جای هست ایشانرا
بسزا وَالَّذِیْ جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهٖ و آنکس که او صدق در استی
آورد مفسران خلاف کردند بعضی گفتند جاء بالصدق جبرئیل است و صدق به پیغمبر است
که جبرئیل باورد و رسول تلقی کرد بقول عبدالله عباس گفت جاء بالصدق رسول است
و صدق به جبرئیل قتاده و مقاتل گفتند جاء بالصدق رسولست و صدق به مؤمنان
عطا گفت جاء بالصدق پیغمبرانند و صدق به امتان ایشان و در اخبار ما از ائمه علیهم السلام
آورده‌اند و از بعضی صحابه که جاء بالصدق رسول الله است و صدق به امیرالمؤمنین علی است
در خبرست که چون رسول الله صلی الله علیه و آله شب معراج بآسمان بردند و ملکوت آسمان بر او
عرض کردند گفتند برو و قوم را خبر ده گفت بار خدایا مرا بدروغ دارند گفت یصدقک علی
و هو الصدیق الاکبر گفت ترا صدیق اکبر تصدیق کند و آن علی ابوطالب است و هو
کبیرهم و سیدهم و خیرهم و دلیل بر آنکه او صدیق اکبرست آنست که مخالف و موالف روایت
کرده‌اند که الصدیقون ثلثة حزبیل مؤمن آل فرعون و حبیب النجار مؤمن آل یاسین
و علی بن ابی طالب هو کبیرهم و سیدهم و خیرهم بیان دیگر آنکه گفت یا ایها الذین آمنوا
اتقوا الله و کونوا مع الصادقین یعنی حمزة و جعفر و علیا و در خبرست که روزی
رسول صلی الله علیه و آله قومی را بغزا فرستاد و علی علیه السلام را بر ایشان امیر کرد آنگاه
گفت کیست از شما که فضل و صدق بیرون من از قرآن بر دارد و بگوید عمار یاسر بپای خواست
و گفت من بگویم یا رسول الله گفت بیان کن گفت قوله تعالی و الذی جاء بالصدق و
صدق به گفت کفاک الله یا عمار کل مهم ابوذر گفت من حاضر بودم که عمار این بگفت
فضل بن شاذان گفت جاء بالصدق رسول الله است صادقی که جز او صادق نبود در آن
وقت و صدق به امیرالمؤمنین علی علیه السلام مصدقی که در آن وقت جز او مصدقی نبود
زید بن حیان گفت پیش رسول صلی الله علیه و آله رفتم در بدایت کار و گفتم یا محمد چگونه

تو گفت لا اله الا الله و انا رسوله گفتم و من یصدقک بهذا گفت صبیٌّ و امرأةٌ کودکی و زنی یعنی
علی و خدیجه از اینجا گفت رسول صلی الله علیه و آله صَلَّتِ الملائکةُ عَلَیَّ و علی علیٍّ سبع سنین
لانه لم ترتفع من الارض الی السماء صلوةٌ الا منی و من علی گفت هفت سال فرشتگان
بر من و بر علی صلوات فرستادند برای آنکه درین هفت سال نماز بآسمان نبردند الا از آن من
و علی و مرتضی علیه السلام فرموده است خطبه صَدَّقْتُهُ وَ جَمِیْعُ النَّاسِ فِیْ بُهَمٍ مِنَ الضَّلَالَةِ
وَ الْاِشْرَاکِ وَ النَّکَدِ فَالْحَمْدُ لِلّٰهِ شُکْرًا لَا شَرِیْکَ لَهُ اَلْبَرِّ بِالْعَبْدِ وَ الْبَاقِیْ بِلَا اَمَدٍ
اُولٰٓئِکَ هُمُ الْمُتَّقُوْنَ گفت ایشان متقیانند این دلیل میکند بر آنکه مراد بآیه
رسول صلی الله علیه و آله و معصومان ائمه اند علیهم السلام که گفت ایشان متقیانند و آنکس
که خدا بتقوی او گواهی دهد جز معصوم نباشد لَهُمْ مَا یَشَآءُوْنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ
ایشانراست آنچه خواهند و آرزو کنند بنزدیک خدای تعالی ذٰلِکَ جَزَآءُ الْمُحْسِنِیْنَ
این جزاء نیکوکارانست لِیُکَفِّرَ اللّٰهُ عَنْهُمْ اَسْوَاَ الَّذِیْ عَمِلُوْا
تا مکفر کند خدا سیئات اعمال ایشانرا بتوبه یعنی اسقاط عقاب ایشان کند و
یَجْزِیَهُمْ اَجْرَهُمْ بِاَحْسَنِ الَّذِیْ کَانُوْا یَعْمَلُوْنَ و جزا دهد
ایشانرا بمزد شان نیکوتر آنچه ایشان کرده باشند اَلَیْسَ اللّٰهُ بِکَافٍ عَبْدَهٗ
حمزه و کسائی و خلف خوانند عباده بالف علی الجمع و باقی قراء عبده علی الواحد حق تعالی
گفت خدا نیست بسنده کفایت کننده بنده کانش را در قراءة آنکس که عبده خواند
بر واحد بنده‌ش را جنس و گفتند مراد رسولست صلی الله علیه و آله وَ یُخَوِّفُوْنَکَ بِالَّذِیْنَ
مِنْ دُوْنِهٖ گفت یا محمد ترا می ترسانند از آنها که دون خدااند و این آنگاه گفت که ایشان
گفتند یا محمد می ترسیم که این خدایان ما آفتی بتو رسانند و معرتی که تو طعنه میزنی
در ایشان اگر تو ازین باز نیائی ایمان البته ترا دیوانه کنند یا رنجی بتو رسانند حق تعالی
گفت وَ مَنْ یُّضْلِلِ اللّٰهُ فَمَا لَهٗ مِنْ هَادٍ هر که خدا او را اضلال کند بخذلان و
تخلیه او را هیچ راهنمائی نباشد و روا است که معنی حکم و تسمیه باشد چنانکه بسیار جایها
شرح داده شد وَ مَنْ یَّهْدِ اللّٰهُ فَمَا لَهٗ مِنْ مُّضِلٍّ و هر که او را خدای

هدایت دهد بتوفیق او را مضلی و گمراه کننده نباشد برین معنی که گفتیم أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ
ذِي انْتِقَامٍ گفت خدای عزیزست منیع و غالب و کینه کشنده از دشمنان خود
صورت استفهامست و مراد تقریر وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ آنگه گفت که اگر ازین کافران بپرسی که آسمان و زمین که آفرید
بگویند خدا قُلْ بگو ای محمد أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ
اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ ببینید اینها را که شما بدون خدای میخوانید
و می پرستید که اگر خدای بمن آفتی خواهد ایشان آن آفت از من باز توانند داشت و
کشف کردن و باز داشتن از من و مرا ازان خلاص دادن و برهانیدن أَوْ أَرَادَنِي
بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ یا اگر بمن رحمتی خواهد ایشان رحمت او
از من باز توانند داشت قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ بگو که بس است مرا خدای جل جلاله
عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ توکل بر و کنند توکل کنندگان آنگه گفت قُلْ
بگو ای محمد کافران را يَا قَوْمِ ای قوم من و امت من و از قبیله و نسب من اعْمَلُوا
عَلَى مَكَانَتِكُمْ بکنید آنچه دانید و توانید بر حسب مقدرة و تمکین خود إِنِّي عَامِلٌ
فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ که من نیز آنچه توانم خواهم کرد زود باشد که بدانید آنگاه که عذاب
خدای بشما فرود آید که از میان من و شما محق و مبطل کدام است آنگاه گفت مَنْ
يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ هر کرا عذاب خدا بدو آید رسوا شود و خوار و ذلیل کند او را
وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ و عذاب دایم بدو فرود آید إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ
الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ گفت ما فرو فرستادیم کتاب قرآن بر تو و بر مردمان تو
بحق و راست فَمَنِ اهْتَدَى فَلِنَفْسِهِ هر که هدایت یابد و نظر کند تا براه حق رسد
برای خود کند وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا و هر که گمراه شود از آنکه نظر
و تامل نکند و بال آن بر و باشد وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ تو بر ایشان
وکیل و حفیظ و نگهبان نه و موکل نه تا ایشان را بر ایمان حمل کنی کار تو دعوتست
اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا گفت خداست که جانها بردارد بوقت مرگ

چون

۱۰

چون فرا رسد و اجلش بسر آید وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا و نیز آنکه بخسپد هم توفی کند
و مراد به توفی خفته قبض نفس است نه قبض روح این قول عبد الله عباس است بعضی
دیگر گفته اند قبض روح خواست الا آنست که خواب را مرگ خواند بر توسع و تشبیه فَيُمْسِكُ
الَّتِي قَضَى عَلَيْهَا الْمَوْتَ نفس باز گیرد از آن نفس که مرگ برو قضا کرده باشد
یعنی آنرا که اجل آمده جان بردارد وَيُرْسِلُ الْأُخْرَى إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى و آن دیگر را
که اجل نیامده است فرو گذارد تا بوقت آمدن اجل نامزد او و فرق میان توفی مرگ و توفی
خواب آنست که با خواب تمییز و خرد و عقل و روح و حیوة بر جا باشد و با مرگ اینها نباشد
إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ و درین فنا و قبض روح مرده
و توفی مرد خفته و امساک بعضی و ارسال دیگری آیاتیست و علاماتی و دلالاتی گروهی را
که اندیشه و تفکر کنند حمزه و کسائی و خلف خوانند قُضِيَ عَلَيْهَا الْمَوْتُ بضم قاف و کسر
ضاد و رفع موت على الفعل المجهول و باقی قرا قَضَى عَلَيْهَا الْمَوْتَ بر فعل مستقیم و نصب موت
از عبد الله عباس روایت کردند که او گفت آدمی را نفسی و روحی است نفس آنست که قوام عقل
و تمییز بدان باشد چون مرد بخسپد قبض آن نفس کند و روح آنست که قوام حیوة بدان باشد
چون مرد بمیرد آن باطل شود و برین قول آدمی را نفس به عقل شاید کردن و ابو هریره روایت
کند که رسول صلی الله علیه و آله گفت چون یکی خواهد از شما که بخسپد باید که بر دست راست خسپد
و بگوید اللَّهُمَّ بِاسْمِكَ وَضَعْتُ جَنْبِي وَبِكَ أَرْفَعُهُ إِنْ أَمْسَكْتَ نَفْسِي فَاغْفِرْ لَهَا
وَإِنْ أَرْسَلْتَهَا فَاحْفَظْهَا بِمَا تَحْفَظُ بِهِ عِبَادَكَ الصَّالِحِينَ أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ
دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ گفته اند بمعنی بل است بلکه گرفتند این کافران بدون خدا شفاعت
کنندگان از بتان و ذلک قولهم هؤلاء شفعاؤنا عند الله قُلْ بگو ای محمد أَوَلَوْ كَانُوا
لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ اگر چه ایشان عقل ندارند تا عبادت
شما بدانند و جواب لو محذوفست والتقدير لكان الشفاعة لهم مع هذه الآفات
یعنی اگر چنین اند ایشان را شفاعت باشد بر سبیل تقریع و انکار و ملامت قُلْ لِلَّهِ
الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا بگو ای محمد که شفاعت همه خدای راست تا هر که شفاعت کند

اللهم ان امسکت نفسی فاغفر لها وان ارسلتها فاحفظها بما تحفظ به عبادک الصالحین
... اهل البیت علیهم السلام

جز بفرمان وی کند له ملك السموات والارض ملک آسمان و زمین او راست
ثم الیه ترجعون پس شما را باپیش او برند واذا ذکر الله وحده
اشمأزت قلوب الذین لا یؤمنون بالآخرة چون نام یک خدا پیش
این کافران برند دل آنانکه بقیامت ایمان ندارند تنگ و منقبض شود این قول عبد الله
عباس است قتاده گفت کافر و مستکبر شود ضحاک گفت نافر شود کسائی گفت
بخشم آید واصل کلمه نفور واز و راز قال عمرو بن کلثوم اذا عض الثقاف بها اشمأزت
وولته عشوزنة زبونا واذا ذکر الذین من دونه چون ذکر آنان
کنند که فرود خدا ایند از بتان اذا هم یستبشرون ترمینی ایشان شادمان
و مستبشر باشند و آن آنگه بود که شیطان القا کرد در قراءة تلك الغرانیق العلی
منهن الشفاعة ترتجی در سورة النجم قوله تعالی قل اللهم فاطر السموات
والارض خدای تعالی درین آیه رسول را باز آموخت که دعا و تضرع چگونه کند با او گفت ۱
بگوای محمد که ای خدا این میم مشدده بدل یاء نداست که در اول بیفتاد والتقدیر یا الله فاطر
السموات والارض ای آفریننده آسمانها و زمین عالم الغیب والشهادة وای داننده
نهان و آشکارا انت تحکم بین عبادك تو حکم کنی میان بندگان خود
فیما کانوا فیه یختلفون در آنچه در آن خلاف میکرده باشند منذر
الثوری گفت نزدیک ربیع خثیم حاضر بودم مردی بیامد که از آن قوم بود که قاتلان حسین علی
علیهما السلام بودند ربیع گفت شما اید که سرهای فرزندان رسول و بتول بر فتراکهای خود
بستید و آوردید بخدا که گزیدگانی را کشتید که هرگاه پیغمبر خدا ایشان را دیدی بر کنار نشاندی
و بوسها بر سر و چشم ایشان دادی آنگاه این آیه بخواند قل اللهم فاطر السموات والارض الآیة
قوله تعالی ولو ان للذین ظلموا ما فی الارض جمیعا ومثله معه
لافتدوا به من سوء العذاب یوم القیامة گفت اگر چنانکه هر ملک
ملکی که در زمین است فردا قیامت کافران و ظالمان را باشد و هم چندان دیگر با آن
بفدا کنند که جزا عمل بد ایشان با ایشان نرسد انس مالک روایت کرد که رسول صلی

علمه ۱۱

علیه و آله گفت فردا قیامت خدای تعالی گوید کسی را که از و کمتر نباشد عذابش در دوزخ اگر ملک دنیا
ترا باشد امروز فدا کنی ازین عذاب گوید آری خدای تعالی گوید من ازین خوارتر و کمتر از تو خواستم
در دنیا اجابت نکردی و این آن بود که گفتم بمن شرک میار شرک آوردی وبدا لهم من الله
ما لم یکونوا یحتسبون و ایشان را بدید آید از خدای تعالی آنچه گمان نبرده باشند در دنیا
و حساب ایشان نبوده باشد سدی گفت آنچه گمان برده باشند که حسنات است چون بدانند
سیئات باشد برای آنکه نه بر آن وجه کرده باشند که خدای تعالی فرموده است محمد بن المنکدر در
وقت نزع جزع و فزع بسیار کرد گفتند او را که جزع میکنی گفت از آیتی میترسم در کتاب خدای تعالی
وبدا لهم من الله ما لم یکونوا یحتسبون وبدا لهم سیئات ما کسبوا وبدا
شود ایشان را بدی آنچه کرده باشند و بدیشان رسد آن استهزا که در دنیا میکردند و آن را انکار کرده اند
و گفته اند واذا مس الانسان ضر دعانا ثم اذا خولناه نعمة حق تعالی از
خصال بد آدمی باز گفت که چون او را بلایی و محنتی برسد ما را خواند آنگاه چون نعمتی دهیم او را
از ضراین خود ما را فراموش کند قال انما اوتیته علی علم گوید این که داده اند بر علم داده اند
که دانستند که از اهل آنم قتاده گفت علی علم عندی بر علمی که نزدیک من بود از معرفت وجوه
اکتساب چنانکه قارون گفت خدای تعالی بتکذیب او گفت بل هی فتنة بل آن
نعمت فتنه و بلیه اوست حسین بن الفضل گفت هی راجعست با کلمه یعنی آن کلمه که گفت
انما اوتیته علی علم آن فتنه و امتحان او بود ولکن اکثرهم لا یعلمون لکن
بیشترینه آنانند که نمیدانند قد قالها الذین من قبلهم گفتند این کلمه که یاد کرده
شد آنان که پیش ایشان بودند یعنی قارون فی قوله انما اوتیته علی علم عندی فما اغنی
عنهم ما کانوا یکسبون با ایشان غنا نکرد آنچه اندوخته و نفع باد ایشان
نرسید بل عذاب خدای تعالی ببدیدند فاصابهم سیئات ما کسبوا با ایشان
رسید سیئات و بدی آنچه ایشان کردند از امت سلف والذین ظلموا و آنانکه
ظالم و کافر بودند ازین امت برسد بدیشان بدی آنچه کرده باشند یعنی چنانکه آنان مسلم نشدند
ایشان مسلم نشوند وما هم بمعجزین و ایشان مرا عاجز نتوانند کرد و از من فوت

وحاق بهم ما کانوا به یستهزؤن

من هؤلاء سیصیبهم سیئات ما کسبوا

نشوند اَوَلَمْ يَعْلَمُوا گفت نمیدانند که ایشان آنچه بر علم خود حمل میکنند اَنَّ اللّٰهَ يَبْسُطُ
الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ روزی است از خدا و خدای تعالی روزی بگسترد برانکه
خواهد و تنگ کند برانکه خواهد والقدر القدر التضییق فی المعیشة اِنَّ فِي ذٰلِكَ
لَاٰيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ گفت درین که رفت آیاتی و دلالاتی و علاماتی هست گروهی
که ایمان آرند قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ اَسْرَفُوا عَلٰى اَنْفُسِهِمْ خلاف کردند
در انکه مراد آیه کیست روایت کردند از عبدالله عباس که این آیه در حق مشرکان عرب آمد و سبب
نزولش این بود که ایشان گفتند محمد دعوی میکند که هرکه بخدا شرک آرد و خون ناحق ریزد خدای
تعالی او را نیامرزد و ما هر دو کرده ایم پس او چرا ما را دعوت کند چون ما را خدا نخواهد آمرزید حکیم
دعوت او را در حال این آیه آمد برین قول آیت مشروط باشد بتوبه و اما این آیه مقدم باشد بر قوله
ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء و مغفرت کفار بر حکم مانده باشد
قتاده گفت آیه در حق جماعتی آمد که گناهان عظیم کرده بودند در جاهلیت چون اسلام آوردند
ترسیدند که خدا ایشان را نیامرزد خدای تعالی این آیه فرستاد عبدالله عمر گفت آیه در شان
عیاش بن ربیعه آمد و الولید بن الولید و جماعتی مسلمانان که اسلام آورده بودند اهل مکه ایشان را
عذاب کردند ایشان برگشتند و اسلام رها کردند ما گفتیم که خدای تعالی ایشان را نیامرزد
این آیه فرود آمد و رسول صلی الله علیه و آله بفرمودند تا با ایشان نوشتند ایشان بیامدند و هجرت
کردند و اسلام آوردند و اقوال دیگر گفته متقارب یکدیگر و اولیتر آنست که حمل بر عموم کنند
تا جمله داخل باشند در وحی تعالی گفت یا محمد بگو بندگان مرا که اسراف کرده باشند در
ارتکاب کبایر از حد درگذشته که ای بندگان که اسراف کرده اید در ظلم بر خود لَا تَقْنَطُوا
مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ از رحمت خدای تعالی نومید مباشید اِنَّ اللّٰهَ يَغْفِرُ
الذُّنُوبَ جَمِيعًا که خدای تعالی گناهان همه بیامرزد عز شانه و عظم سلطانه
اِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ که او آمرزنده و بخشاینده است ابو عمرو و اعمش و
یحیی و عیسی لا تقنِطوا بکسر نون خواندند و باقی قرا بفتح نون و هما لغتان یقال قَنِطَ یقنَط
و قَنَطَ یقنِطُ قنوطا ابو الکنود گفت عبدالله مسعود در مسجدی بنشت ماضی تذکیر میکرد
واعظی

و وعیدی سخت می نمود و وصف دوزخ و اغلال میکرد او بانگ بر وزد که چرا مردم را از رحمت
خدای نومید میکنی و این آیه بخواند قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم الآیه زید اسلم گفت
مردی بود از امم گذشته در عبادت اجتهاد کردی جز که مردم را از رحمت خدا نا امید کردی چون با
پیش خدا رفت گفت مرا نزدیک تو چیست گفت دوزخ گفت پس عبادت من کجا رفت گفت تو
بندگان مرا از رحمت من نومید کردی من امروز ترا از رحمت خود نومید دارم اسماء بنت یزید گفت
چنین شنیدم از رسول صلی الله علیه و آله که این آیه میخواند ان الله یغفر الذنوب جمیعا لمن یشاء ابو حورا
گفت صحبت کردم با بسیاری عالمان و عابدان و صحابه رسول صلی الله علیه و آله هرگز اشارت
نکردند بگناهی که خدا آن نیامرزد ثوبان مولی رسول صلی الله علیه و آله گفت از رسول شنیدم که
گفت نخواستمی تا همه دنیا مرا بودی و این آیه نیامده بودی بل این آیه دوست تر دارم از همه دنیا
ابن سیرین گفت در قرآن هیچ آیه از این آیه فراختر نیست معمر روایت کرد از زهری که یکروز
عمر خطاب در نزدیک رسول صلی الله علیه و آله رفت گریان رسول گفت یا عمر چرا میگریی گفت سبب
آنکه جوانی برین در ایستاده است گریان از گریه او مرا گریه آمد رسول فرمود او را در آوردند
همچنان گریان رسول گفت ای برنا چرا میگریی گفت یا رسول الله از خشم خدای میترسم گفت یا جوان
شرک آوردی بخدای تعالی گفت نه یا رسول الله گفت خون ناحق کرده گفت نه گفت خدا گناهان
بیامرزد و اگرچه چند آسمانها و زمین است گفت گناه من عظیمتر است گفت گناه تو عظیمتر است
یا عرش گفت گناه من گفت گناه تو عظیمتر است یا کرسی گفت گناه من گفت گناه تو بزرگتر است
یا خدای تو گفت خدای تعالی از همه چیزی بزرگتر است گفت گناه عظیم خدای عظیم بیامرزد
آخر بگو تا گناه تو چیست گفت یا رسول الله شرم میدارم از روی تو گفت آخر بگوی گفت یا رسول الله
من مردی نباش بودم مدت هفت سال نباشی کردم گورهای مردگان مسلمانان میشکافتمی و کفنها
باز کردمی اتفاق افتاد که دختری از انصاریان وفات یافت من گور او باز کردم و او را بیرون
آوردم و برهنه کردم چون برگشتم نفس من بطلب شهوت برخواست با او جمع شدم چون
فارغ گشتم خواستم تا برگردم از دختر آواز شنیدم که ای برنا وای بر تو از دیان روز دین
آن روز که خدا حاکم باشد میان خلقان و حق را از باطل جدا کند و داد مظلوم از ظالم بستاند

بار خدایا

قصه نباش

یا رسول الله

مرا برهنه کردی میان مردمان و پلید کردی اندام مرا در پیش خدای عز و جل و رسول چه خواهی گفت
رسول صلی الله علیه و آله گفت این فاسق را دور کنید و روی از او بگردانید و گفت ما اقربک من
النار چه نزدیکی به دوزخ برنا از انجا بیرون رفت و سر در بیابان نهاد و میگریست و تضرع و ما
خدای توبه میکرد دیگر روز گفت یا رب خدایا ای خدای آدم و حوا و ای خدای محمد بحق منزلتی که ایشان
راست نزدیک تو اگر توبه من قبولست مرا باز نمای بر زبان رسول یا مرا بگوید و الا آتشی
از آسمان بفرست و مرا بسوز پیش از آنکه باتش دوزخ رسم جبرئیل علیه السلام برسول صلی الله
علیه و آله آمد پرها باز کرده یکی بمشرق یکی بمغرب گفت یا رسول الله خدایت سلام میرساند
و میگوید عالم را تو آفریدی یا من گفت خدا آفرید و من بنده خدایم گفت روزی ایشان تو میدهی
یا من گفت تو یا الله گفت توبه کناران تو قبول کنی یا من گفت تو غفاری و آمرزنده گفت
پس چرا آن بنده عاصی را نومید کردی او را باز خوان و توبه او را بپذیر و او را بگو که توبه تو قبول
کردم و بر تو رحمت کردم و این آیه آورد الی قوله انه هو الغفور الرحیم رسول صلی الله علیه و آله او را
طلبید و این بشارتها برسانید و این آیه دلیل است بطلان قول اصحاب وعید و آنها
که گفتند خدای تعالی گناهان بی توبه نیامرزد برای آنکه خدای تعالی مسرفان را که اسراف کرده باشند
در ارتکاب کبایر و از حد برده باشند بنده خود خواند و ایشان را در طمع مغفرت و رحمت خود
افکند و گفت لا تقنطوا من رحمة الله خدا گناهها همه بیامرزد و توبه شرط نکرد بل باطلاق گفت
آنگاه خود را وصف کرد بغفور رحیم این جمله دلیلست بر صحت ارجا و بطلان قول اصحاب
وعید وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ و با خدا گردید و رجوع با او کنید وَأَسْلِمُوا لَهُ
تن در فرمان او دهید مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ پیش از آنکه عذاب
بشما آید و آنگاه شما را نصرت نکنند و یاری ندهند جابر عبد الله الانصاری روایت کرد ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ
از رسول صلی الله علیه و آله که از سعادت مردست آنکه عمرش دراز بود و از دنیا با ری رتوبه
و انابت رود وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُم گفت
پیروی کنید نیکوترین آنچه فرو آورند بشما از خدای شما اگر گویند چگونه گفت نکوترین و
قرآن همه نکوست در و هیچ بد نیست گوییم مفسران احسن را تفسیر دادند که متابعت او ام

و نواهی قرآن امرا و امر موتمر شوید و از نواهی منزجر ما کار کرده باشید بر احسن ما انزل الیکم حسن
بصری گفت احسن را از آنکه قرآن مشتملست بر ذکر قبایح و ذکر ادون و ذکر احسن ذکر قبایح
بدان کرد تا اجتناب کنند و ذکر ادون را آن کرد تا از آن رغبت باز کنند و ذکر احسن را آن
کرد تا از آن تعدی نکنند و این تاویل قریبست سدی گفت باحسن مامورات خواست که امر خدا ت
جز بحسن تعلق ندارد ابن زید گفت مراد آنست که دست در محکمات زنید و آن را کار بندید و متشابهات
را با راسخان علم گذارید که تاویلش ایشان دانند بعضی دیگر گفتند مراد باحسن واجبات و مندوبات
دون مباحات و قبایح که امر بدان تعلق ندارد و این معنی قول سدیست قومی دیگر گفتند مراد آنست که
که متابعت ناسخ کنید دون منسوخ مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً
پیش از آنکه عذاب بشما آید ناگاه و شما بیخبر باشید أَن تَقُولَ نَفْسٌ المعنی لئلا تقول نفس
کما قال ان تضلوا و ان تمیلوا و المعنی لئلا تضلوا و لئلا تمیلوا چنانکه بیان کردیم زجاج گفت
کراهة ان تقول یعنی این بیان و اعذار و انذار برای آنست تا نگوید هیچ نفسی يَا حَسْرَتَىٰ
و روا بود که بدل بود از ان فی قوله من قبل ان یأتیکم و قبل ان تقول نفس و معنی آن باشد که قبل
یوم القیمة که این گفتار روز قیامت بود که گویند ابو جعفر خواند من طریق العاریا حسرتای بالف
پس او و یا ساکن و از طریق نهروانی عن ابی جعفر حسرتای بالف و یا مفتوح باقی قراء یا
خوانند لغتای پشیمانیا و حسرتا و تحسر غما کی باشد بر فائت اما الف در و بدل یاء
اضافتست الی نفس المتکلم و التقدیر یا حسرتی الا آنست که عرب این یا را الف کنند در
حال استغاثت فیقولون یا ویلا و یا اسفا و یا حسرتا و یا حزنا عَلَىٰ مَا فَرَّطتُ فِي
جَنبِ اللَّهِ برانکه تقصیر کردم در طاعت خدای و فرط اذا سبق و افرط اسرف و
فرط اذا قصر سعید جبیر گفت فی حق الله مجاهد گفت فی امر الله حسن گفت فی طاعة الله
و اقوال متقاربست و گفته فی سبیل الله و دینه اهل معانی گفتند جنب و جانب یکی باشد
چنانست که ما گوییم جانب فلان کس فرو مگذار او عزیزست و آن جانبی باز کسب
و امثال این الفاظ و معنی آنست که امر او و آنچه تعلق دارد بدو بجانب او و قال الشاعر
أفي جنب بكر قطعتني ملامة لعمري لقد كانت ملامتها عيبا و قولهم الناس جنب الامير

يعنون الناس في جانب الامر في جانب وَإِن كُنتُ لَمِنَ السَّاخِرِينَ و آنكه
من از جملهٔ مستهزئان بودم قتاده گفت بدين آيه بس نبود او را كه در طاعت خدا تقصير كرد
تا با تقصير طاعت طاعت كنندگان را استهزا كرد ابو صالح گفت در بني اسرائيل مردي بود عابد
عالم و خداوند مال ابليس و را وسوسه كرد و گفت ترا علمي هست و مالي هست از دنيا نصيبي
بردار و آنگاه توبه كن او بغرور ابليس مغرور شد و معصيت پيش گرفت و مال در معصيت
تلف كرد ناگاه ملك الموت پيش او آمد گفت تو كيستي گفت ملك الموتم آمده ام تا جانت
بردارم او گفت يا حسرتي علي ما فرطت في جنب الله خداي تعالى حكايت او با رسول
أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ يا گويد اگر خداي مرا
هدايت دادي من متقي بودمي بنگر كه خداي تعالى از ان كافر فاش چگونه حكايت كرد
تا مع كفره قدري باشد أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً
فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ يا آنگاه كه عذاب دوزخ بيند گويد اگر مرا كرتي و رجعتي بودي
از جملهٔ محسنان و نيكوكاران بودمي و نصب فاكون بر جواب تمني است بفا برا آنكه
كلام متضمن تمني است و التقدير يا ليت لي كرة فاكون و جواب لو محذوفست لو ان
لي كرة حتى احسن لكان خيرا لي و اگر چنانكه گفتيم لو بمعني ليت تفسير كنند فاكون جواب لو
باشد و تقدير محذوفي بايد كرد بَلَىٰ قَدْ جَاءَتْكَ آيَاتِي فَكَذَّبْتَ بِهَا
وَاسْتَكْبَرْتَ وَكُنتَ مِنَ الْكَافِرِينَ جواب دهند او را كه بلي آيات ما بتو آمد
تو آن را دروغ داشتي و استنكاف نمودي از ان و تو از جملهٔ كافران بودي و در شاذ خوانده اند
بروايت عايشه و ام سلمه و مرفوع نيز آورده اند روايت فكذبتِ بها واستكبرتِ و
كنتِ من الكافرين على مخاطبة النفس يعني مونثه انگه گفت وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ
تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ روز قيامت بيني
روهاي آنها كه بر خداي تعالى دروغ گفته باشند سياه بود اكنون بنگر تا درين چند
آيه آنچه حواله كردند كه دروغ بود جز اين چيست كه لو ان الله هداني لكنت من المتقين
و اين دروغ است بر خداي براء آنكه گفتند اگر خداي ما را هدايت دادي متقي بودماني

يعني

يعني ما آن نبوديم كه ما را هدايت نداد و اين دروغ است بر خداي تعالى چنانكه گفت فَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ
فاستحبوا العمى على الهدى گفت ما ثمود را هدايت نموديم كوري اختيار كردند بر هدي
آنگاه گفت أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ در دوزخ جاي
نيست متكبران را يعني هست صورت استفهامست و مراد تقريع و تهديد وَيُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ
اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ كوفيان خوانده اند بمفازاتهم بالف على الجمع و باقي قرا بي الف على التوحيد
گفت خداي تعالى متقيان را برستگاري و ظفرشان و مراد آنست كه باعمالهم الحسنة التي
هي سبب الفوز والنجاة با عمال نيكو كه كرده باشند كه سبب فوز و ظفر باشد و مفازه
هم مصدر باشد و هم موضع و از اينجا بيابان را مفازه گويند بر تفال و آن را مهلكه گفتند در اصل
ولكن بر عكس خواندند براي تفال چنانكه مار گزيده را سليم گويند و سياه را ابو البيضا گويند
و كافور و ابن الاعرابي در مفازه گفت بيابانست كه او مقلوب نيست بل هي من قولهم فوز
الرجل اذا هلك يس او خود مهلكست و اين لغه معروف نيست لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ
بديشان نرسد بدي يعني عذاب مكروه وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه ايشان اندوهناك
شوند اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ خداي تعالى آفريدگار همه چيزهاست و مراد آنست
كه آفريدگار همه چيزها كه از خلق و فعل او باشد دون اعمال بندگان از كفر و معاصي و كل بمعني جل
معظمست كقوله و اوتيت من كل شيء و قوله و اجعل على كل جبل و مراد چهار كوهست
پس اگر چه لفظ كل صالح باشد عموم را بدليل تخصيص توان كرد و دليل ديگر آنكه بر عموم حمل توان
كرد در آيه آنست كه خداي تعالى باتفاق شي است و او خالق خود نيست چون مخالف گويد
تخصيص كنم بدليلي ما نيز گوييم تخصيص كنيم بدليلها وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ
و او بر هر چيزي وكيل و رقيب و متكفل كننده است لَّهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
او راست كليدها خزاين آسمانها و زمين و احدها مقلاد كمفتاح و مفاتيح و مقليد كمنديل
و مناديل و فيه لغة اخرى و هي اقليد و اقاليد و گفتند اقليد فارسي معربست و پارسي او
كليدست حارث همداني از امير المؤمنين علي عليه السلام روايت كرد كه از رسول
صلى الله عليه و آله پرسيدم كه مقاليد آسمان و زمين چيست گفت يا علي از چيزي عظيم

برسیدی بعالید آسمان و زمین که بنده هر بامداد کوید لا اله الا الله والله اکبر وسبحان الله والحمد لله
واستغفر الله ولا حول ولا قوة الا بالله هو الاول والآخر والظاهر والباطن له الملک
وله الحمد یحیی ویمیت بیده الخیر وهو علی کل شی قدیر هر که این کلمات بامداد و شبانگاه
ده بار بکوید خدای تعالی او را شش خصلت بدهد اول از ابلیس و لشکرش نگاه دارد
تا ایشان را بر وی دستی و سلطانی نباشد دوم در بهشتش قنطاری دهد که در کفهٔ حسنات
او از کوه احد بیشتر بود سیم او را درجهٔ ابرار و نیکوکاران و مردان خدای تعالی فرود آرد
چهارم جفتی دهد او را از حور العین پنجم دوازده هزار فرشته را فرماید تا این کلمات
برای او بنویسند بر رقی منشور و تا روز قیامت برای او کواهی دهند ششم همچنان باشد
که توریة و انجیل و زبور و قرآن خوانده باشد و آنچنان بود که حج و عمره تمام کرده باشد و مقبول
آمده اگر در آن روز یا در آن شب در آن ماه بمیرد از جملهٔ شهیدان راه خدا باشد و ثواب او ثواب
شهیدان باشد فهذا تفسیر المقالید **وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ
هُمُ الْخَاسِرُونَ** و آنانکه کافر شدند بآیات خدا ایشان زیانکاران باشند **قُلْ
أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَأْمُرُونِّي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ** بکو ای محمد که شما جاهلان
مرا میفرمایید تا جز خدا را پرستم ابن کثیر خواند تامرونی بنون مشدد و یا مفتوح و نافع و
ابن عامر خوانند و در روایت داجونی تامرونی بدو نون بر اصل و باقی قرا بنونی مشدد و
ادغام و مدنیان بیک نون خفیف خوانند علی الحذف والتخفیف **وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ
وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ** آنگاه گفت وحی بتو و پیغمبرانی که پیش از تو بودند و بکفتند ترا کرونده
و ایشان را **لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ** اگر شرک آری عملت باطل شود
و اصحاب وعید را در صحت احباط بدین آیه تمسک نیست برای آنکه بیان کردیم فیما مضی
در تفسیر احباط در الفاظ قرآن که مراد نفی وقوع است بموقع قبول یعنی هر که شرک آرد
عملی که کرده باشد نه بر آن وجه بود که بجای قبول باشد بر وجهی بود که مقبول نباشد و از اینجا
که صادر نباشد از ایمان حقیقی که مرد مرتد نشود نزدیک ما ز ایمان حقیقی علی ما بیناه فی غیر موضع
وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ و از جملهٔ زیانکاران باشی **بَلِ اللَّهَ فَاعْبُدْ وَكُنْ**

مِنَ الشَّاكِرِينَ آنگاه گفت بل رها کن آنچه ایشان میکویند و خدا را پرست و جز او را
مپرست تقدیم ذکر الله بر فعل را فائده اینست یا باش از جملهٔ شاکران **وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ
حَقَّ قَدْرِهِ** گفت ایشان خدای تعالی را تعظیم نکردند حق تعظیمش **وَالْأَرْضُ جَمِيعًا
قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ** و جملهٔ زمین روز قیامت در قبضه قدرت او باشد یعنی در
دست و تصرف ملک او باشد و تصرف همه مالکان از زایل شده و او را در آن منازعی و مانعی
نبود چنانکه مالک ملکی کوید هذا فی یدی و ملکی و فی قبضتی و کفی و اگرچه آن ملک بهی باشد و
ضیاعی که در دست کنجد تا مراد نفاذ امر و جواز تصرف او باشد در آن این کنایتست عن
خلوص الملک الملک له و مثله قوله لمن الملک الیوم لله الواحد القهار و قوله مالک یوم الدین
وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ و آسمانها در پیچیده است بدست راست او و طی
بر چند وجه استعمال کنند بمعنی ادراج کطی الکتاب والثوب فی قوله یوم نطوی السماء کطی السجل
للکتاب و بمعنی اخفا کقولهم طویت هذا الحدیث عن فلان ای اخفیته و بمعنی اعراض باشد
کقولهم طویت کشحی عن فلان ای اعرضت عنه و بمعنی افنا باشد کقولهم طویته بسیفی
ای افنیته و منه قول الشاعر فی صدیق له الیس عجیبا ان طواک ید البلی برغمی ما بین
الصفائح والترب و ینشر فی روح الحیوة وادعی هواک فیا سحقا لدعوای فی الحب
و اصل در طی الکتاب طی الثوب است و باقی بر توسع و تشبیه است و دلیل این نیز
عبارتست از مبالغه در اقتدار بر آن کقولهم هذا الامر فی یدی و یمینی ای اقدر علی صرفه حیث
شئت و منه قول الشاعر اذا ما رایة رفعت لمجد تلقاها عرابة بالیمین ای القوة
و کفته اند یمین سوکند است اینجا چنانکه گفت فعلت یمین الله ابرح قاعدا و معنی آنکه سوکند خورده است
که در نوردد و فانی کند و این وجه دورست لاحتمال الکلام له ولکن وجه اول لایق تر است برای
مناسبت والارض جمیعا قبضته یوم القیمه اما اعراب قرا که قبضته در محل نصبست
والتقدیر فی قبضته و کفت محل او ظرفست زجاج گفت این خطاست برای آنکه نکویند
زید دارک علی تقدیر زید فی دارک بحذف حرف جر و لا شهر رمضان انسلاخ شعبان
علی تقدیر فی انسلاخ شعبان و قبضته اگرچه بظاهر خبر مبتداست اما معنی نصب برای آنکه

خبر باید که تا مبتدا بود بعینه و خبر بر حقیقت محذوفست و تقدیر آنکه والارض تحصل و تثبت فی
قبضته جمیعا و نصب جمیعا بر حالست دون آنکه گفته شد بر اضمار کانت و کذلک قولهم
هذا بسرا اطیب منه تمرا نصب هر دو بر حالست دون اضمار کان و مثله قول الشاعر اذ
المرء اعیته المروة ناشیا فمطلبها کهلا علیه شدید و کان رأیا عن غنی
مذمم و صعلوک قوم مات و هو حمید ای فی حال کهولته و عامل در حال و ظرف از خبر
مبتدا محذوف مقدر یعنی قولنا تحصل و تثبت دون اضمار کان این قول سیبویه است
و مذهب درست بنزدیک بصریان سبحانه و تعالی عما یشرکون
منزه است او و متعالی از آنکه با او شرک آرند و نفخ فی الصور فصعق من فی
السموات و من فی الارض الا من شاء الله حق تعالی گفت در صور دمند
عبدالله عمر گفت رسول را پرسیدم از صور گفت شاخیست که از نور است با و در دمند در وی
و این نفخه دوم باشد از آن هر که در آسمان و زمین باشد بمیرد چه نفخه اول نفخه فزع باشد و دوم
نفخه صعق و مرگ باشد و سیم نفخه احیا باشد الا من شاء الله الا آنکه خدا خواهد خلاف
کردند در آنکه این مستثنی کیست ابو هریره روایت کرد که از رسول صلی الله علیه و آله پرسیدم
درین آیه که ایشان که باشند که خدا استثنا کرد بقوله الا من شاء الله رسول علیه السلام
از جبرئیل پرسیدم گفت هم الصدیقون و الشهدا متقلدین اسیافهم شهیدان باشند
تیغها در گردن افکنده در پیرامن عرش ایستاده باشند روز قیامت فرشتگان باستقبال
ایشان شوند بر نجیبانی از یاقوت با زمامهای زبرجد بر پالانهای از سندس و استبرق
نرمتر از حریر و هر جشم رحمی باشد در منزلهای بهشت میکردند آنگاه گویند بیایید تا بنگریم که
خدای تعالی چگونه حکم کند میان خلقان و خدای تعالی بدیشان مستبشر باشد و آن
علامت آن بود که او را از ان استثنا کند او را عذاب نباشد و حساب نباشد انس مالک
روایت کرد که یکروز رسول صلی الله علیه و آله این آیه میخواند چون بانجا رسید الا من
شاء الله من گفتم یا رسول الله ایشان که اند گفت جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملک الموت
چون همه خلایق را جان برداره و این چهار کس بمانند خدای تعالی ملک الموت را گوید

معنی صور

کام اوه

شما مانده

شما مانده چه باید کرد گوید خدایا تو عالمتری خدای تعالی گوید که جان اسرافیل را بردار او
آنگاه گوید که مانده گوید جبرئیل و میکائیل و ملک الموت آنگاه بفرمان خدا میکائیل را جان بردارد
او بیفتد مانند کوهی عظیم آنگاه گوید که ماند گوید جبرئیل و ملک الموت آنگاه ندا آید از حضرت
عزت که بمیر یا ملک الموت ملک الموت بیفتد و بمیرد جبرئیل بماند تنها خدای تعالی گوید یا جبرئیل
که ماند گوید خداوندا وجهک الکریم الباقی و جبرئیل المیت الفانی خدای تعالی گوید ای جبرئیل
جانور را از مرگ چاره نیست جبرئیل روی بر زمین نهد و گوید سبحانک ربی تبارکت و تعالیت
ذا الجلال و الاکرام بگوید و جان تسلیم کند آنگاه رسول صلی الله علیه و آله گفت خلق جبرئیل
میکائیل چندان تفاوت باشد که کوهی عظیم در جنب بشته کوچک بعضی گر گفتند الا من
شاء الله استثناست از آنها که پیش از آن مرده باشند که یکبار بمیرند نفخ صعقه از جابر
عبدالله انصاری روایت کردند که او گفت استثنا از موسی علیه السلام است که یکبار بمرده است
که خر موسی صعقا و این بر تفسیر آنکس باشد که صعق موسی را بمرگ تفسیر کند گفتند دلیل این
تاویل آنست که انس روایت کرد دیگر روز مردی جهود در بازار مدینه میگفت والذی اصطفی
موسی علی البشر بدان خدای که موسی را بر آدمیان برگزید انصاری بر روی او تپانچه زد و
گفت چنین میگویی و رسول خدا در میان ماست رسول این بشنید این آیه بر خواند چون بجای
استثنا رسید گفت اول کسی که سر از گور بردارد من باشم بنگرم موسی را بینم دست در
قایمه عرش زده ندانم که او را پیش از من زنده کرده باشند یا او از آنان باشد که خدای تعالی
استثنا کرده درین آیه بقوله الا من شاء الله کعب الاحبار گفت دوازده کس باشند هشت
فرشته که حاملان عرش‌اند و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل ضحاک گفت رضوان
باشد و مالک و حور العین و خزنه دوزخ قتاده گفت خدا اعلمترست بآنکه استثنا کرد
و گفت مستثنی خداست جل جلاله و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام و قوله کل
شیء هالک الا وجهه قول اصحاب تحقیق آنست درین باب که چون خدای تعالی افناء
عالمیان خواهد جزوی فنا بیافریند لا فی محل و آن یکجزو فنا همه اجسام و اعراض فانی
شوند اجسام بضدیت و اعراض بر سبیل تبع لعدم ما یحتاج الیه ثم نفخ فیه

اخری آنکه یکبار دیگر در دمند و آن نفخهٔ احیا باشد بار سیم فاذا هم قیام
ینظرون ایشان ایستاده باشند انتظار فرمان خدا میکنند تا چه فرماید گفتند
وجه حکمت در نفخ صور آنست که پادشاه چون فرود آید بفرمایند تا طبل آسایش بزنند
و چون بوق بزنند نشان آن باشد که بر می باید نشست سواران و پیادگان نزدیک پادشاه
در آیند والله اعلم بمراده من افعاله واشرقت الارض بنور ربها یعنی زمین
روشن شود بنور خدای عزوجل ضحاک گفت بحکم ربها سدی گفت بعدل ربها
گفت خدای تعالی نوری بیافریند روز قیامت که همه روی زمین بدان نور روشن شود
و مراد بزمین زمین قیامت است ووضع الکتاب و نامهٔ اعمال خلایق
در دست ایشان نهند بر احساب کتاب وجیء بالنبیین والشهداء
و پیغمبران را بیارند و شهیدان را بیارند عبدالله عباس گفت پیغمبرانی و گواهانی که را
ایشان گواهی دهند بتبلیغ رسالت و گفته اند مراد بگواهان فرشتگانند که بر خلقان موکلند
کنایتش قوله وجاءت کل نفس معها سائق وشهید وقضی بینهم بالحق
و حکم کنند میان ایشان بحق و بر ایشان ظلم نکنند و نقصان حظ ایشان نکنند ووفیت
کل نفس ما عملت و تمام بدهند هر نفسی را آنچه کرده باشد از خیر و شر
ثواب و عقاب وهو اعلم بما یفعلون و او عالمتر است بآنچه ایشان کنند
وسیق الذین کفروا الی جهنم زمرا گفت برانند آنان را که کافر
باشند بجانب دوزخ راندنی با عنف و تشدید زمرا گفتند افواجا گروه گروه واحدتها
زمرة و نصب او بر حالست اخفش گفت جماعات فی تفرقة حتی اذا جاؤها
فتحت ابوابها تا چون بدوزخ رسند درهای دوزخ بگشایند و آن هفت در
باشد کوفیان مخفف خوانند در هر دو جا من الفتح و باقی قرا بتشدید خوانند علی
تکثیر الفعل لاجل الابواب وقال لهم خزنتها و خازنان دوزخ گویند ای
کافران الم یاتکم رسل منکم نیامدند بشما رسولانی هم
از شما برای اعذار و انذار یتلون علیکم که بر شما خواندندی آیات خدا

آیات ربکم وینذرونکم
لقاء یومکم هذا

شما و بترسانیدندی شما را از ملاقات این روز قالوا بلی ولکن حقت کلمة العذاب
علی الکافرین گفتند آری ولکن درست شد کلمهٔ عذاب بر کافران و هی قوله لاملأن جهنم
من الجنة والناس اجمعین و روا است که کلمهٔ عذاب از وعیدست که در جملهٔ آیات قرآن کرد کفار را
قیل ادخلوا ابواب جهنم خالدین فیها گویند در شوید در درهای دوزخ مؤبد
مخلد و نصب خالدین بر حالست فبئس مثوی المتکبرین بد جایست متکبران را
مثوی مقام باشد من ثوی اذا اقام وسیق الذین اتقوا ربهم الی الجنة زمرا
گفت حشر کنند متقیان و آنان را که ترسکار و پرهیزکار باشند بجانب بهشت گروه گروه
حتی اذا جاؤها وفتحت ابوابها تا آنگاه که بآنجا آیند و درهای بهشت گشایند
و آن هشت در باشد گفته اند خدای تعالی درهای بهشت هشت آفرید و درهای دوزخ هفت تا بدانند
که رحمت او سابقست بر غضبش و غالب قوله وفتحت ابوابها واو عطفست و آنچه گفته اند او واو
ثمانیه است از اصل نیست وقال لهم خزنتها و خازنان بهشت ایشان را گویند سلام
علیکم سلام بر شما باد طبتم خوش باشید فادخلوها خالدین
و در این بهشت شوید مؤبد مخلد و جواب اذا محذوفست در آیه و تقدیر انکه ادخلوها وقالوا الحمد لله
قال الشاعر حتی اذا سلکوهم فی قتائدة شلا کما تطرد الجمالة الشردا و جواب اذا در بیت
محذوفست زیرا که بیت آخر قصیده است و گفته اند واو زیادتست و التقدیر فتحت و این جواب
اذا باشد چنانکه شاعر گفت فلما اجزنا ساحة الحی وانتحی بنا بطن خبت ذی قفاف
عقنقل والمعنی انتحی قتاده گفت چون از دوزخ بگذرند ایشان را بدارند بر پلی که میان بهشت
و دوزخ باشد تا مهذب و پاکیزه شوند آنگاه گویند ایشان را سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین
عاصم بن ضمره روایت کرد از امیرالمؤمنین علی علیه السلام که چون او را پرسیدند از آیه وسیق
الذین اتقوا ربهم الی الجنة زمرا گفت ایشان را بر در بهشت برند و در بهشت درختی باشد که از ساق
آن دو چشمه بیرون می آید ایشان را گویند از یک چشمه غسل کنید غسل کنند نضرة النعیم در اندام
او برود و اندامش پاکیزه شود و پس از آن گرد بر نشیند و مویش کالیده نشود چنانکه
بیندازی ایشان را بروغن اندوده اند آنگاه از چشمه دیگر او را آب دهند تا آنچه در اندرون

می توان گفت وجه واو در اینجا [illegible] سابق آن باشد [illegible] رحمت [illegible] غضب [illegible] در حال [illegible] بهشتیان [illegible]

القفه جای سوراخ تر [illegible] زنان القفاف [illegible]

باشد از رنج و غل و غش و حقد و حرص و حسد برود آنگاه فرشتگان باستقبال او آیند و گویند سلام علیکم الآیه و غلامان بهشت بشتابند و گرد بهشتیان در آیند چنانکه خویشان مشفق مسافر را که از سفر برسد او را در کنار گیرند و پرسش کنند و گویند بشارت باد ترا که خدای تعالی این مقام بدین خوشی برای تو بنا نهاده است پس یکی از غلامان برود و جفتی زنان او را از حور العین بیاورد و ندا دهد که این حور العین جفت فلان بن فلانست که آمد چون بمنزل خود آید فاذا سرر موضونة سریرها بیند از زر و سیم بافته و اکواب موضوعة و کوزها نهاده پر آب سرد و نمارق مصفوفة و بالشها در صف یکدیگر نهاده و زرابی مبثوثة و نهالیها افکنده او در اساس آن خانه نگرد بانواع جواهر آراسته بیند از یاقوت سرخ و لولو سپید و زمرد سبز آنگاه تکیه زند بر سریری سقف خانه را بیند چنان خرم و خوش و مروح اللهم ارزقنا که اگر نه آن باشد که کسی در بهشت که واله و مشوش و دیوانه نشود نزدیک باشد که دلش از دست برود و چشمش خیره ماند گوید الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله فرشتگان گویند آنان تلک الجنة التی اورثتموها بما کنتم تعملون وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ گویند شکر خدای را که وعده خود ما را راست کرد وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ و زمین بهشت بمیراث بما داد حَيْثُ نَشَاءُ تا آنجا که خواهیم فرود آییم از بهشت فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ در کلام اضماری هست ای الجنة او اجرنا یا نیکو مزد کارکنانست بهشت یا نیکو مزد ماست وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِّينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ این خطاب کرد با رسول صلی الله علیه و آله گفت تو بینی فرشتگان را گرد عرش در آمده بیال گرفته و احاطه کرده بی زیادت المقدر حول العرش و گفته ابدا و غایت يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ تسبیح میکنند بحمد و شکر خدا بر سبیل لذت نه بر سبیل عبادت که آن روز تکلیف نباشد وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ و حکم کنند میان اهل دوزخ و بهشت بحق و راستی وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ و گویند سپاس خدای را که سپاس دار جهانیانست محمد بن المنکدر گوید از عبد الله عمر که او گفت یکروز رسول صلی الله علیه و آله آخر سورة الزمر میخواند بر منبر و منبر بجنبید قتاده گفت افتتاح کارهای خلق بالحمد کرد فی قوله الحمد لله

الذی

سورة المؤمن

الذی خلق السموات و الارض و ختم بالحمد کرد درین آیه چون گفت و قضی بینهم بالحق و قیل الحمد لله رب العالمین صدق الله العظیم المؤمن این سوره مکی است بقول قتاده و مجاهد و در ناسخ و منسوخ نیست حسن گفت دو یک آیه مدنی است و هی قوله و سبح بحمد ربک بالعشی و الابکار گفت از آنکه اتفاقست که فرض نماز بمدینه فرود آمد و این مسلم نیست و ثعالبی نیست برای آنکه رسول صلی الله علیه و آله هنوز بمکه بود که بدو قبله نماز کرد و تحویل قبله بمکه بود و ابو حمزه الثمالی گفت این سوره سورة من را خر بیل مومن آل فرعون نام نهادند و عدد آیات او هشتاد و پنج است عدد کوفی و چهار در عدد مدنی و دو در بصری و ۱۱۹۹ کلمه است و ۴۹۶۰ حرف است اما اخباری که آمده است در فضل حوامیم انس مالک روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله که الحوامیم دیباج القرآن عبد الله عباس گفت لکل شی لباب و لباب القرآن الحوامیم و رسول صلی الله علیه و آله گفت حوامیم هفت است و درهای دوزخ هفت جهنم و حطمه و لظی و سعیر و سقر و هاویه و جحیم روز قیامت هر سوره ازین بیاید و بر هر دری از درهای دوزخ بایستد و رها نکند که هیچ خواننده حم را که ایمان بدان داشته باشد بدوزخ برند سعید ابرهیم گفت حوامیم را عرایس خواندی اصحاب رسول و رسول صلی الله علیه و آله گفت لکل شی ثمرة و ثمرة القرآن الحوامیم هن روضات حسنات مخصبات متجاورات فمن احب ان یرتع فی ریاض الجنة فلیقرء الحوامیم گفت هر چیز را میوه ایست و میوه قرآن حوامیم است این سورها روضها اند پر گیاه و آب سرد همسایه یکدیگر هر که خواهد که در مرغزاری از مرغزارهای بهشت بنشیند گو حوامیم بخوان عبد الله مسعود گفت چون در حوامیم افتم در بستانها و مرغزارهای بهشت افتاده باشم و رسول صلی الله علیه و آله فرمود مثل حوامیم در قرآن مثل جامها حبرست در میان جامها ابن سیرین گفت مردی در خواب دید هفت کنیزک خوب که بجمال ایشان کس ندیده بود گفت شما کرایید گفتند آنکس را که هفت حوامیم برخواند اما فضل این سوره خاص زر حبیش روایت کرد از ابی کعب از رسول صلی الله علیه و آله که هر که حم المؤمن بخواند روح هیچ پیغمبر و صدیق و مومن و شهید نباشد الا آنکه برو صلوات دهند و برای او استغفار کنند و الله اعلم و احکم

بسم الله الرحمن الرحيم حم تنزيل الكتاب
من الله العزيز العليم اهل کوفه خواندند الا حفص و ابن ذکوان حم با اماله حا و باقی
قرّا بتفخیم بی اماله خواندند حا مفتوح بعضی گفتند موضع او نصب است بفعلی مقدّر و التقدیر
اتل حم و گفتند موضع او جرّ است بقسم عکرمه روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله که حم نامیست
از نامهای خدای تعالی و این از کلیدهای خزاین خداست جلّ جلاله عبدالله عباس گفت حم اسم الله
الاعظم حم نام مهترین خداست عزّ و جلّ عکرمه گفت از عبدالله عباس که الر و حم و ن چون
جمع کنی الرحمن باشد و الکلبی گفت از حم قسم است که خدا سوگند خورد بدو و قتاده گفت
نامی از نامهای قرآنست مجاهد گفت فاتحه سوره است قرظی گفت خدا قسم یاد کرد بحلم و
ملکش که عذاب نکند آنرا که از دل بگوید لا اله الا الله باخلاص عطاء خراسانی گفت حا افتتاح
نامهاست که اولش حاست چون حکیم و حمید و حی و حنان و حلیم و میم افتتاح نامهاست که
اولش میم است چون ملک مجید و منان بیان این قول آنست که انس روایت کرد که اعرابی
رسول را گفت یا حم چیست که ما در لغت خود نمی‌شناسیم آنرا گفت بدو اسماء و فواتح
سور ابتداء نامهاست و اوایل سورها ضحاک و کسائی گفتند ای حم ما هو کائن یعنی قضا و قدر
رفت هر چه بودنی است بود حسن و شعبی گفتند نام سوره است استدلال کردند بقول شاعر کردند
یذکرنی حم و الرمح شاجر فهلا تلا حم قبل التقدم تنزیل الکتاب ای هو تنزیل الکتاب الصادر
من الله العزیز العلیم و گفته اند حم در محل رفع است بابتدا و تنزیل خبر اوست و روا بود که تنزیل مبتدا
بود و جار و مجرور در جای خبر او و خبر رفع محذوف بود و التقدیر تنزیل الکتاب صدر و نزل
من الله العزیز العلیم گفت این قرآن از قبل خدای جلّ جلاله وحی و تنزیل اوست و من ابتدا
غایة را باشد او خدایست عزیز منیع دانا غافر الذنب آمرزنده گناهست و قابل
التوب و پذیرنده توبه است شدید العقاب و سخت عقوبت است عبدالله عباس
گفت بیامرزد گناه آنکه لا اله الا الله بگوید و در پذیرد توبه او و سخت عقوبت است آنکه نگوید لا اله الا الله
ذی الطول ای ذی النعم و الفضل عمن لا یقول لا اله الا الله مستغنی است از آنکه این یعنی
کلمه بگوید این قول ضحاک است قتاده گفت ذی النعم سدی گفت ذی السعة حسن گفت

ذی الفضل

ذی الفضل ابن زید گفت ذی القدرة و معانی این الفاظ متقاربست و اصل طول انعامی
باشد که مدتش دراز بود من الطول و یقال اللهم طل علینا ای انعم علینا از اینجا نعم را طائل
گویند و یقال لم احظ منه بطائل ای لم ینفعنی شیئاً حماد روایت کرد از ثابت که او گفت با جایی
فرود آمده بودیم در پهلوی خیمه مصعب بن الزبیر در بیابانی که مرغ نمی‌پرید و وحش نمی‌جنبید من این
سوره آغاز کردم چون گفتم غافر الذنب شخصی گفت بگو اغفر لی ذنبی چون گفتم قابل التوب
گفت بگو قابل التوب اقبل توبتی چون گفتم شدید العقاب گفت بگو شدید العقاب اعف عن
عقابی چون گفتم ذی الطول گفت بگو یا ذا الطول طل علی بخیر من از خیمه بیرون دویدم از چپ
و راست نگه کردم کسی را ندیدم اهل اشارت گفتند غافر الذنب فضلاً و قابل التوب وعداً
شدید العقاب عدلاً لا اله الا هو الیه المصیر فرداً و قوله التوب شاید که مصدر
بود و شاید که جمع توبه بود که دومة و دوم و عومة و عوم لا اله الا هو نیست خدایی مگر او الیه المصیر
بازگشت خلق با اوست یزید بن الاصم گفت مردی از جمله معروفان اهل شام برسالت نزدیک
عمر خطاب آمد روزی چند پیش او می‌آمد چند روز گذشت که پیش او نیامد گفت فلان کجاست
گفتند چند روز است که بشرب خمر مشغول است دبیر را گفت کاغذ گیر و بنویس از عمر بن
الخطاب الی فلان بن فلان سلام علیک فانی احمد الیک الله الذی لا اله الا هو بسم الله
الرحمن الرحیم حم تنزیل الکتاب من الله العزیز العلیم الی قوله الیه المصیر و نامه مهر کرد و رسول را
گفت این نامه آنگه باو ده که مست نباشد رسول عمر بیامد و نامه بداد عمر صحابه را گفت دعا کنید تا
خدا دلش بگرداند صحابه دعا کردند مرد نامه بستد و باز کرد و خواند گفت آیتی است در وعده
بقبول توبه و غفران گناه و تهدید عقاب آن آیه باز میخواند تا دلش نرم شد و بگریست و توبه کرد
و گفت اگر چه عذر پذیرست ما سخت گیرست و با پیش عمر آمد عمر یاران را گفت چون برادران
زلتی کند تسدید و تعریج او چنین کنید و دعا کنید تا خدا توبه او قبول کند و یار شیطان مباشید
بر او گفت خدایست آمرزنده گناه و پذیرنده توبه و سخت عقوبت و خداوند فضل و احسان
که بازگشت خلق با اوست ما یجادل فی آیات الله الا الذین کفروا
گفت جدل نکنند در آیات خدا الا آنان که کافر باشند یعنی آیات خدا را منکر باشند و در ابطال

ابو هریره روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله گفت جدال در قرآن کفر باشد

خصومت نکنند الا کافران فَلَا يَغْرُرْكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ یا محمد ترا مغرور نکند
گشتن ایشان در شهرها و امهال من ایشان را که من اگرچه امهال کنم اهمال نکنم كَذَّبَتْ
قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ گفت پیش از ایشان قوم نوح نوح را بدروغ داشتند وَالْأَحْزَابُ
مِنْ بَعْدِهِمْ و آن جماعات که از پس ایشان بودند و مجتمع شدند بر خلاف انبیا و رسل ایشان
بعداوت و مخالفت بیرون آمدند وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ
و هر امتی قصد کردند پیغمبر خود را تا بگیرند او را و برآن بر سولها نگفت که با متعد داز اخوات
رجع الضمیر الی المعنی لا الی اللفظ وَجَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ
و خصومت کردند بباطل تا حق را بآن باطل کنند فَأَخَذْتُهُمْ من بگرفتم ایشان را
فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ اگر بسبیل تعجب گفت عقاب من چون بود وَكَذَٰلِكَ
حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ
گفت همچنین واجب شد سخن خدای تو یعنی وعده او باهلاک و عذاب کافران با آنکه ایشان اهل
دوزخند و گفته‌اند معنی اینست که درست است سخن خدای تو از حال کافران با آنکه ایشان اهل دوزخند
نظیره قوله الحق و الحق اقول لاملأن جهنم الآیه تا اینجا سخنی است تمام منقطع از آنکه از پس آیت
الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ ابتدا سخن دیگر است گفت آنان که عرش برگرفته‌اند وَمَنْ حَوْلَهُ
و آنان که پیرامن عرش درآمده‌اند از فرشتگان عبدالله عباس گفت خدای تعالی حاملان
عرش را آفرید که از قدم ایشان تا کعب ایشان پانصد ساله راهست میسره و گفت پایهای ایشان در زیر
هفتم زمین است و سرهای ایشان از عرش گذشته است و ایشان خاشع و خاضع سر در
پیش افکنده‌اند و ایشان خائف ترند از اهل آسمان هفتم و اهل آسمان هفتم خائف ترند از اهل
آسمان ششم و همچنین اهل هر آسمان که بالاترند خائف ترند از آنان که فروداترند و گفت
میان فرشتگان و میان عرش هفتاد حجاب از نور هست در خبر است که چون خدای تعالی
عرش را بیافرید چندان عدد که خدا و نداند فرشته بیافرید و گفت عرش من بردارید اگر توانید
نتوانستند ایشان را بعدد مضاعف کرد و گفت عرش من بردارید اگر توانید نتوانستند
همچنین مضاعف میکرد ایشان را تا هفت بار تا عدد ایشان برابر شد با عدد اهل آسمان

در نتی

۲

و زمین و آنچه مخلوقاتست چون نتوانستند چهار فرشته را گفت جبرئیل و میکائیل و اسرافیل
و عزرائیل که عرش من بردارید و بر دوش حاملان عرش بنهید جبرئیل آمد بیک گوشه عرش و
گفت سبحان الله و میکائیل بدیگر گوشه آمد و گفت الحمد لله و اسرافیل بدیگر گوشه آمد و گفت لا اله الا الله
و عزرائیل بدیگر گوشه آمد و گفت الله اکبر و عرش را بآسانی برگرفتند و بر دوش حاملان عرش
نهادند چون ثقل و گرانی عرش بدیشان رسید گفتند لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
آن بار بر ایشان سبک و آسان شد در اینجا اشارتی است و آن آنست که چون کاری سخت
پیش تو آید و باری گران باید تا باین کلمات التجا کنی که حق تعالی بفضل خود آن کار بر تو آسان کند
و آن رنج از تو بردارد و شهر بن حوشب گفت از عبدالله عباس که رسول صلی الله علیه و آله گفت
تفکر مکنید در عظمت خدا ولکن تفکر کنید در خلق خدا که خدای تعالی فرشته آفریده است زاویه از زوایای
عرش بر دوش اوست و پایهای او در زیر هفتم زمین است و سر او بالای هفتم آسمان است و او از عظمت
خدا و هیبت او چنان حقیر میشود که مانند مرغی کوچک محمد بن المنکدر گفت از جابر بن عبدالله
الانصاری که رسول صلی الله علیه و آله گفت مرا دستوری دادند که باز گویم از فرشته از حاملان
که از گوش او تا بدوش او هفتصد ساله راهست و در خبر است که خدای تعالی فرشتگان هفت
آسمان را فرماید تا هر بامداد و شبانگاه بسلام حاملان عرش روند از کرامت و فضل ایشان
بر فرشتگان این صفت حاملان عرش است اما صفت عرش نعمان بن
عامر روایت کند از پدرش که او گفت خدای عز و جل عرش را آفرید و عرش را هزار هزار و ششصد
هزار سر است بر هر سری هزار هزار و ششصد هزار روی است پهنای هر روی چند هزار هزار
و ششصد هزار بار دنیا بر هر روی هزار هزار و ششصد هزار دهان است در هر دهنی هزار هزار
و ششصد هزار زبانست بهر زبانی خدا را تسبیح میکند بهزار هزار و ششصد هزار لغت بعدد
هر لغتی از لغات عرش خدا را خلقتیست که آن لغت تسبیح میکند او را صادق علیه السلام
گفت از پدرانش علیهم السلام که میان یک قائمه عرش تا بدیگر قائمه چندانست که مرغی سریع الطیران هشتاد
هزار سال می پرد تا باو رسد و عرش را هر روز هفتاد هزار لون از نور در پوشند که هیچ خلقی
نتواند که در وی نظر کند و جمله مخلوقات در جنب عرش چون حلقه ایست در بیابانی بی پایان افتاده

صفت عرش و حاملان عرش و ذکر آن در عرش الخ

وخدای تعالی را فرشته ایست نام او خرقیائیل او را هژده هزار پرست زیر تا بپر پانصد ساله راهست

بخاطر او گذشت که بالای عرش چند باشد خدای تعالی پرهایش مضاعف کرد تا سی و شش هزار

پر شد باین صفت که گفتیم انگه خدای تعالی گفت بپر او بیست هزار سال می پرید بماند خدای تعالی

مدد قوتش بداد تا سی هزار سال می پرید گفت بار خدایا چند پریده ام و چند مانده است حق تعالی

گفت یک قایمه از قوایم عرش نپریده و اگر تا نفخ صور می پری هنوز یک قایمه نپریده گفت سبحان

ربی الاعلی خدای تعالی رسول را فرمود که این تسبیح در سجده بگو و از صادق علیه السلام روایت

کرده اند از پدرانش که گفت عرش خائف تر چیزیست از خدای تعالی و از جمله لغات و کلمات او

اینست اعوذ بالله من غضب الله و اعوذ بالله من سخط الله و اعوذ بالله من نقمة الله و اعوذ بالله — که میگوید

من کید الله وهم او گفت روایت از پدران خود ائمه معصومین علیهم السلام که در بدایت کار خالق

عالم جوهری بیافرید انگه بنظر هیبت باو بنگرید از ترس او بگداخت و آبی شد دوم بار نظر کرد

بعینه و باز نظر کرد بگداخت باز باو بنگرید نیمهٔ آن بیفسرد و یک نیمه گداخته بماند از نیمه فسرده

عرش بیافرید و از نیمه دیگر آب بیافرید تا بقیامت آب آن باشد کعب الاحبار گفت چون خدای تعالی

عرش بیافرید فرشتگان گفتند ما نامه از عرش آفریده تواند بودن خدای تعالی ماری را بیافرید

که خویشتن را گرد عرش حلقه کرد و او را هشتاد هزار بال آفرید بر هر بالی هشتاد هزار پر بر هر پری

هشتاد هزار روی بر هر روی هشتاد هزار دهان در هر دهنی هشتاد هزار زبان بر هر زبانی هر روز

بعدد قطره باران و برگ درختان و ریگ بیابان و بعدد ایام دنیا و بعدد جمله فرشتگان تسبیح

براند او را گفت گرد عرش در آ او گرد عرش در آمد یک نیمه و یک نیمهٔ دیگرش زیاده بود از عرش

مجاهد گفت میان آسمان هفتم و میان عرش هشتاد هزار حجابست یکی از نور و یکی از ظلمت سعید

جبیر روایت کرد از ابو الحمرا خادم رسول که او گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم

شب معراج که مرا باسمان بردند بر ساق عرش دیدم نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته

بعلی و نصرته به و عقبة بن عباس روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله گفت الحسن و الحسین

شنفا العرش و لیسا بمعلقین گفت حسن و حسین گوشوارهای عرش اند و اگر چه از و

آویخته نیستند وهب بن منبه گفت که در گرد عرش هشتاد هزار صف فرشته هستند

می آیند و گروهی

صف از پس صف گرد عرش طواف میکنند گروهی میروند مستقبل یکدیگر چون بهم رسند تکبیر و تهلیل

کنند و از پس ایشان هشتاد هزار صف اند ایستاده و دستها بر گردن نهاده چون آواز ایشان

بشنوند ایشان نیز تکبیر و تهلیل کنند گویند سبحانک و بحمدک ما اعظمک و اجلک انت الله

لا اله الا انت الاکبر الاکبر الخلق کلهم لک داخرون و از پس ایشان هشتاد هزار صف دیگرند — را جون

ایستاده دست بر هم نهاده هر یکی از ایشان نوعی تسبیح میگویند که آن دیگر نگوید و میان هر

یکی از ایشان تا دیگر یک ساله راهست و میان عرش و ایشان هشتاد حجابست از نور و هشتاد حجاب

از ظلمت و هشتاد حجاب از آتش و هشتاد حجاب از در سفید و هشتاد حجاب از یاقوت سرخ و هشتاد

حجاب از زبرجد سبز و هشتاد حجاب از برف و هشتاد حجاب از آب و هشتاد حجاب از تگرگ و آنچه جز

خدای نداند و هر یکی را از حاملان عرش چهار رویست یکی بر صورت آدمی و یکی بر صورت گاو و یکی

بر صورت شیر و یکی بر صورت کرکس بهر رویی روزی آنکس میخواهند که بر صورت ایشانست

و هر یکی از ایشان را چهار پرست دو در پیش رو دارند تا از نور عرش خیره و بیهوش نشوند و ایشان را

کلامی نیست مگر تسبیح و تهلیل و تکبیر و تحمید زید الرقاشی گفت خدای عز و جل را پیرامن عرش

فرشتگان هستند که ایشان را المحلل خوانند از چشم ایشان همچنان آب آید که از چشمه آید و هیچ باز

نایستد ترسان و لرزان باشند از بیم خدای تعالی چون شاخ درخت در روز باد خدای تعالی

گوید فرشتگان من از چه میترسید گویند بار خدایا اگر اهل زمین مطلع بودندی از عظمت تو آنچه

ما مطلعیم بر طعام و شراب که خوردندی منغص بودی پریشان و هیچ یک ساعت خوش نخفتندی

یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَیُؤْمِنُونَ بِهِ وَیَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِینَ آمَنُوا

گفت این حاملان عرش تسبیح میکنند بحمد و شکر او و ایمان دارند باو و استغفار میکنند و

آمرزش میخواهند برای مومنان رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا

التقدیر یقولون ربنا میگویند خدایا فراخی تو بسیارست بر همه چیز برحمت و علم و هیچ چیز از

علم تو بیرون نیست از رحمت تو بل علم و رحمت تو واسع بر همه چیزست و نصب رحمةً

و علماً بر تمیزست بعد تمام الکلام فَاغْفِرْ لِلَّذِینَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِیلَكَ

وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِیمِ بار خدایا بیامرز آنها را که توبه کنند و متابعت راه تو نمایند

وبگاه دار ایشانرا از عذاب دوزخ اعمش گفت از ابرهیم که اصحاب عبدالله گفتندی فرشتگان
بهرحال بهترند از پیرکوا که فرشتگان را مومنان استغفار میکنند و پیرکوا لعن ایشان کوا ...
میدهد و این پیرکوا از جمله خوارج بود و مذهب ایشان آنست که فاسق کافر باشد مطرف بن
عبدالله گفت ناصح ترکسی از بندگان خدا فرشتگانند و خیانت کننده ترکس با ایشان شیطان
یحیی معاذ چون این آیه خواندی اصحابش را گفتی بدانید که در عالم خبری نیست ازین امیدوارتر
رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ
وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ از جمله دعاء ایشان مومنانرا اینست که گویند
ربنا خدای ما ایشانرا در بهشتهای عدن مقام ده که وعده دادی ایشانرا و نیز آن صالحان
که بودند از پدران ایشان و جفتان ایشان و فرزندان ایشان إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ
الْحَكِيمُ که تو خدای عزیز و منیع و محکم کاری وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وبگاه
دار ایشانرا از سیئات و معاصی بلطف و عصمت و گفته اند مراد بسیئات عذابست
یعنی ایشانرا نگاه دار از عذاب دوزخ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ
رَحِمْتَهُ وهر کرا از عذاب نگاه داری آن روز بر و رحمت کرده باشی وَذَلِكَ هُوَ
الْفَوْزُ الْعَظِيمُ و این رستگاری و ظفری بزرگوارست سعید جبیر گفت مردی را
ببهشت برند و بجای خود در رسد چون ساکن شود گوید پدر و مادرم و اهل و ولدم کجااند فرشتگان
گویند ایشان عمل نداشتند که تو داری که اینجا رسیدندی که تو رسیدی او گوید بار خدایا من در
حق ایشان شفاعت میکنم حق تعالی فرماید تا ایشانرا نزدیک او برند ببهشت إِنَّ الَّذِينَ
كَفَرُوا يُنَادَوْنَ لَمَقْتُ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ
آنگه گفت آنان که کافر شدند ایشانرا ندا کنند در آن حال که در دوزخ باشند و خویشتن را
دشمن گرفته باشند چون عذاب بر ایشان سخت شود گویند ایشانرا دشمنی خدا شمارا در دنیا
بر کفر و معاصی بزرگترست از آنکه دشمنی شما خود را اینجا آنگه علت بگفت که چرا گفت
إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ چون شمارا با ایمان دعوت میکردند
شما کافر می شدید و گفته اند در آیه قول محذوفست التقدیر ينادون ويقال لهم قالوا

ربنا

رَبَّنَا این کافران گویند ربنا خدای ما أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ مارا
دوبار بمیرانیدی و دوبار زنده کردی مفسران خلاف کرده اند درین دوبار سدی گفت و
جماعتی مفسران که اماتت اول در دنیاست عند انقضاء الاجل و دوم در گورست برای
سؤال گور و احیاء دوم روز قیامتست و همچنین تفسیر داده اند آیه سورة البقره را فی قوله تعالی
كيف تكفرون بالله وكنتم امواتا فاحياكم ثم يميتكم ثم يحييكم عبدالله عباس و ضحاک گفتند
اماتت اول در اصلاب پدرانست یعنی در پشت پدران و آنگه که نطفه بودند و اماتت دوم
در دنیا و احیاء اول در دنیاست برای تکلیف و احیاء دوم در قیامتست برای ثواب و عقاب
و قول اول مذهب امامیه است و اصحاب الحدیث و مشایخ معتزله و قول دوم مذهب نجارست
و این آیه که ما در وی ایم دلیل صحت مذهب ما میکند لقوله امتنا اثنتين برای آنکه اماتت نباشد
الا عن حیوة چه اماتت بمیرانیدن بود و این الا از حیوة نبود و نطفه را اگرچه بر سبیل مجاز
موات خوانند لفظ اماتت در و صورت نبندد و نیز لفظ حیوة در خلق حیوة اول محال
احیاء در مرکانی گویند که ایشانرا حیوة بوده باشد آنگه زایل شده و احیاء زنده کردن بود
و این بظاهر لایق نیست جز بمذهب اول که قول ماست و اصحاب حدیث و با آیه سورة
البقره استدلال نتوان کردن برین اصل برای آنکه گفت وکنتم امواتا و هی جمع میت و میت
آن باشد که در وحیوة نباشد مراد آنست که شما در اصلاب و ارحام آبا و امهات جماد بودید
من احیا کردم شمارا چون اموات گفت بنسبت آن احیا گفت هر دو مجازست و در
آیه ما اماته و احیا گفت پس این آیه دلیل است و آن آیه دلیل نیست فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا
ما گناه خود اعتراف دادیم فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ مارا هیچ راهی هست و
ممکن هست که مارا باز دنیا برند تا ما عمل صالح کنیم و عذری خواهیم و تلافی کنیم نظیره قوله فهل
الى مرد من سبيل اما سؤال گور بیرون آنکه این آیه دلیل است بر و اخبار بسیارست
از طرق ما و از طرق اصحاب الحدیث بحد تواتر رسیده و در آن حال با شد این سؤال
که مرده را در گور بنشانند و سر گور بر و راست کنند تا در خبر آمد که رسول صلی الله علیه و آله
گفت که مرده در گور حس نعل آنان که از جنازه او باز میگردند بشنود و آنکس که دست

بعد از سؤال گور و احیاء
اول هم در گور است ...

ربنا

برخاک و نهد برای زیارت چون دست بهم زند و بیفشاند هوا و بشنود و از نجاست که در شرع هست
کاولی الناس بمیت چون سر گور را راست کنند باید ایستد و تلقین او با سر کرد و باواز
بلند برای آنکه نوبت دوم بشنود و حدیث فاطمه بنت اسد ست مادر امیر المؤمنین
علیهما السلام و آنکه رسول صلی الله علیه و آله و آنکه رسول صلی الله علیه و آله او را بدست
خود دفن کرد از بهر آنکه بر وی حق تربیت مادری داشت و رسول را او پرورده بود چون
او را در لحد نهاد و سر گور او راست کرد بر سر گور او بنشست کالمصغی الی احد چون کسی که گوش
بکلام کسی دارد آنگه گفت ابنک ابنک صحابه پرسیدند که این چه بود که گفتی رسول گفت
درین حال که خاک بر وی راست کردند خدای تعالی او را زنده کرد و فرشتگان بسوال آمدند و او را
از خدای پرسیدند جواب بصواب داد و از رسول پرسیدند جواب بصواب داد چون از امامش
پرسیدند فرو ماند منش تلقین کردم و گفتم پسر تست و اخبار بسیار است درین معنی و منها
ضغطة القبر عذاب گور و فشار گور نعوذ بالله منه و آنکه رسول صلی الله علیه و آله گفت
القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر النیران این جمله آنگه مصور بود که مرده در گور زنده
شود چه اگر مرده باشد این معنی در حق وی عبث بود و بی فایده چه مجاز است این سخن در کلام
محذوفی هست و آن آنست فاجیبوا ان لا سبیل الی ذلک و هذا العذاب و الخلود فی النار
بانه اذا دعی الله وحده کفرتم تا کلام بمعنی متسق شود جواب هذا یشار الیه اکه این رجوع با دنیا
نخواهد بودن ذلکم بانه اذا دعی الله وحده کفرتم وان یشرک
به تؤمنوا آنگه ذلکم اشارت کرد بعذاب دوزخ این برای آنست که چون شما را به
عبادت یک خدا خواندند که چون مسلمانان یک خدا پرستید شما کافر شدید و اگر شرک
آوردندی بخدا شما آن شرک و انبازی ایمان داشتید و بعضی علما گفته اند وان یشرک به تؤمنوا
آنگه آنکه اگر ایشان را بدنیا آرند بر تقدیر یعنی اگر با دنیا آرند ایشان را هم بخدا ایمان نیارند و کفر
و شرک ایمان آرند و مثله قوله و لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه و انهم لکاذبون فالحکم
لله العلی الکبیر گفت حکم مر خدای بزرگوار راست با آنکه شما را رد کند با
دنیا یا نکند آنگه گفت هو الذی یریکم آیاته او آن خدایست که

آیاته

آیات خود با شما می نماید و علامات و ادله که دلیل وحدانیت اوست وینزل لکم
من السماء رزقا و روزی شما از آسمان فرو می فرستد یعنی باران که کشت شما بدو نماید
و می پروراند و ما یتذکر الا من ینیب و اندیشه نکند الا آنکس که دل
با خدا گرداند آنگه امر کرد جمله مکلفان را گفت فادعوا الله مخلصین له الدین
بخوانید خدا را خالص کننده او را عبادت یعنی چنانکه با او انباز نگیرید در عبادت
و نصیبش حالت ولو کره الکافرون و اگر چه کافران این را کاره باشند
و نخواهند رفیع الدرجات آنگه گفت او بلند کننده درجات ثوابست و فعیل بمعنی
فاعلست یعنی درجات انبیا و اولیا و مؤمنان رفیع کرداند در بهشت عبد الله عباس گفت
رفیع السموات یعنی بر دارنده آسمانهاست بعضی دیگر گفتند معنی آنست که او بالای همه
چیزهاست و هیچ چیز بالای وی نیست نه بمعنی جهت بمعنی علو منزلت و استحقاق النعت
ذو العرش خداوند عرش است خالق و مالک آنست و باو قایم و بر پایست یلقی الروح ح
من امره علی من یشاء من عباده القا کند وحی بر آنکس که خواهد از
بندگانش و برای آن وحی را روح خواند که شرع باو زنده شد چنانکه تن بجان و گفته اند مراد
بروح قرآن خواست و گفته اند نبوت خواست لینذر ای لینذرهم یوم التلاق ق
تا ایشان را بترساند از روز قیامت و این روز را برای آن روز تلاقی خواند که اهل آسمان
و زمین در او ملاقی شوند و این قول قتاده و سدی است و ابن زید گفت که روزی که مرد
عمل خود بیند و گفته اند آنروز که اولیان و آخریان ملاقی شوند و گفتند خصوم ملاقی شوند و
گفتند ظالم و مظلوم در او ملاقی شوند و گفتند عابد و معبود ملاقی شوند از آنان که
جز خدا را پرستیده باشند و ینذر فعل من است یعنی آنکس که خواهد برگزیند
برای نبوت و گفتند در ضمیر نام خداست ای لینذر الله الناس یوم التلاق و قول اول درست
و بتا خوانند خطابا للنبی صلی الله علیه و آله و یا بعکس از تلاقی جزا او بالکسرة عنها
یوم هم بارزون آن روز که ایشان ظاهر شوند چیزها را از گورها بیرون آیند

بصحرای قیامت وپریشان پوشیده نباشد لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ پوشیده
نشود از ایشان بر خدا چیزی از ایشان هیچ چیز بر خدا پوشیده نخواهد بود لِمَنِ الْمُلْكُ
الْيَوْمَ کراست پادشاهی امروز اینجا محذوفی هست والتقدیر یقول سائل لمن الملك الیوم
حسن گفت این آنگاه گوید که عالم با فنا برده باشد او بگوید و مجیبی نباشد که جواب دهد هم خود
جواب دهد که لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ خدایراست که یکی است و قهر کننده است
بعد از اختلاف اخبار درین باب بگفتیم و آنچه درست است پیش ازین و این قول که
حسن گفت ممتنع نیست من حیث العقل الا آنست که ظاهر قرآن دلیل خلاف این میکند
چه خدای تعالی گفت یوم هم بارزون واین روز قیامت باشد و سیاقت دلیل آن میکند
که این قول درین روز واقع بوده این روز روز قیامت باشد دلیل دیگر آنکه گفت الْيَوْمَ
تُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ گفت آن روز هر کسی را جزا دهند
آنچه کرده باشد واین هم روز قیامت بود و نیز قوله لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ
گفت امروز ظلم نیست واین هم روز قیامت باشد و قوله إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ
که خدا زود شمارست واین هم لایق است بروز قیامت این جمله دلیلهاست برآنکه
این قول خدای تعالی روز قیامت گوید با خلقان و ایشان جواب دهند که لله الواحد
القهار و قوله لا ظلم الیوم نفی ظلم مقید کردن بروز قیامت دلیل نکند برآنکه در دیگر
روزها ظلم کند برای آنکه این دلیل الخطاب بود و دلیل الخطاب درست نیست نزدیک
بیشتر اهل علم و عبدالله مسعود را پرسیدند ازین آیه گفت خدای تعالی خلقان را حشر
کند در صعیدی و صعید زمینی باشد سفید مانند سیم که بر آن زمین خدا را نیازرده باشند
اول سخن که آنجا رود آن باشد که خدای تعالی گوید لمن الملك الیوم منادی ندا کند از
قبل رب العزة خلایق گویند لله الواحد القهار وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْآزِفَةِ
بترسان ایشان را ای محمد از روز آزفه و این از جمله نامهای روز قیامت است رای
آنش آزفه خواند که نزدیکست من قوله أَزِفَتِ الْآزِفَةُ ای قربت القیامة جای آن

قریب

قریب خواند که کل ما هو آت قریب هرچه آمدنی است نزدیک بود یقال أزف فهو آزف
ای قرب قال النابغة أزف الترحل غیر ان رکابنا لما تزل برحالها وکان قد
إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ آنگه که از خوف دلها بحلقها رسیده باشد عرب
گوید این از آنجاست که مرد بد دل چون بترسد بادی در شش افتد او را و دل بالای آنست
چون شش منتفخ شود دل بگلو رسد و از اینجا گویند بد دل را که انتفخ سحره ای رئته و مثله قوله
وبلغت القلوب الحناجر و قوله وافئدتهم هواء كَاظِمِينَ خشم و حزن فرو می برند و
کاظم آن را گویند که چیزی بر کراهت فرو برد از اینجا گویند کظم غیظ ایشان نیز آنچه در دل دارند
بزبان نیارند راندن فرو می برند و عرب چاه تنگ و قربه پر آب را کاظم و کاظمه گویند و قال
الشاعر فحضحضت فی کاظمة العصر الحرب یحمل عباس بن عبد المطلب و نصب کاظمین
برحال است از مفعول و عامل در و واندرهم است مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ
وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ گفت ظالمان را نباشد هیچ خویشی و نه شفاعت خواهی که او را
طاعت دارند واصحاب وعید را بدین آیه تمسک نبود در نفی شفاعت از چند وجه یکی آنکه
تخصیص ظالم کنیم بکافر و دلالة دلت علیه قوله تعالی ان الشرك لظلم عظیم والکافرون
هم الظالمون دیگر آنکه خدای تعالی نفی شفیعی کرد مطاع و شفیع خود مطاع نباشد محال
بود چه درجه شفیع دون مشفوع الیه باشد و درجه مطاع بالای درجه مطیع باشد پس این
مناقضه بود خدای تعالی نفی شفیعی کرد مطاع نفی شفیع مجاب نکرد و معنی و فایده
آنست که کسی ایشان را از چنگال عذاب من بقهر نتواند کردن اما شفیعان که شفاعت
کنند بر وجه سؤال و استکانه و خشوع کنند تا ایشان را اجابت کنند يَعْلَمُ خَائِنَةَ
الْأَعْيُنِ گفتند مراد بخائنه خیانتست گفت خدای تعالی داند خیانت چشمها و گفتند
داند چشم خائنه را از میان چشمها و گفتند نظر خائنه از چشمها و از اینجا گفت النظرة
الاولی لکم والثانیة علیکم عبدالله عباس گفت که این مردی باشد که با جماعتی نشسته بود
زنی بگذرد او دزدیده با نگرد مجاهد گفت نظر باشد با آنچه خدا از آن نهی کرده است قتاده
گفت چشم زدن است و شکستن بر سبیل غمزه و طعن وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ

و ازف ایضا

منتخ

وآنچه دلها پوشیده میدارد وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ وخدای تعالی حکم کند بحق و
وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ نافع خواندوا
بروایت هشام تدعون بتا خطاب و باقی قرا بیا خبرا عن الغائبین وآنانرا که میخوانند
ایشانرا یعنی بتانرا حکم نکنند بچیزی از انکه نداند ونتوانند إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ
خدای تعالی شنوا و بیناست وهو در میان مبتدا و خبر فصل است کوفیان آنرا عماد
خوانند قوله تعالی أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ خدای تعالی بصورة استفهام
بر سبیل تقریع وتنبیه گفت ایشان در زمین نمیروند یعنی این کافران فَيَنْظُرُوا كَيْفَ
كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ ونون از فینظروا بنصب بیوفتاده
برای آنکه جواب استفهام است بفا واگر بجای فا واو بودی روا بودی که محل او جزم بودی
عطفا علی قوله ولم یسیروا آنگه معنی چنین بودی که نمیروند و نمی نگرند اکنون معنی آنست که
نمیروند تا بنگرند که چون آمد عاقبت آنان که پیش ایشان بودند از کافران كَانُوا أَشَدَّ
مِنْهُمْ قُوَّةً که ایشان از اینان بقوة سخت تر بودند عامه قرا منهم خواندند من الکافرین
خبرا عن الغائب بها مگر ابن عامر که او منکم خواند بکاف خطابا للکافرین علی تقدیر قل لهم
وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ واثر و بازماندگی ونشان در زمین ونصب هر دو بر تمییز است بعد
تمام الکلام فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ
وَاقٍ خدا ایشانرا بگرفت بگناه ایشان وایشانرا از خدا مانعی و حامیی نبود که ایشانرا
از عذاب خدا حمایت کردی ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ
بِالْبَيِّنَاتِ فَكَفَرُوا با در قوله بالبینات روا بود که تعدیه را باشد و روا بود
که بمعنی مع باشد گفت این را آنست که ایشانرا پیغمبران ایشان بیاوردند معجزات یا بیامدند
با معجزات وبینات پس ایشان کافر شدند فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ خدا بگرفت ایشانرا
بعذاب إِنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ که او قوی و قادرست و سخت عقوبت
وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ گفت ما فرستادیم موسی را
با آیات ما و ادله و حجج کردیم و ظاهر کردیم و حجتی روشن إِلَى فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ

هم

وقارون

٢٥

وَقَارُونَ الی تعلق دارد بارسلنا به فرعون وهامان وقارون فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ
ایشان گفتند که او جادوی دروغ زنست فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا
چون آمد بایشان یعنی موسی و حق آورد بر ذیک ایشان از نزدیک ما قَالُوا گفتند یعنی فرعون
و لشکرا و اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بکشید پسران آنانرا که بموسی ایمان آوردند
وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ و زنانشانرا زنده رها کنید قتاده گفت این خبر قتل اول نبوده است
آنگه فرعون از قتل بازایستاد چون خدای تعالی موسی را بفرستاد بار قتل شد برای آن زنانرا
رها کردند که از ایشان قتال نیاید و نیز تا نسل ایشان منقطع نشود که قبطیان بنی اسرائیل را
بنده توانند گرفتن وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ گفت مکر و کید
کافران از فرعون و قومش جز در ضلال و گمراهی نیست یعنی بر کار نبود و فایده و آثاری نبود
در کید ایشان کالش فرعون بود تا موسی علیه السلام در میان آن کودکان کشته شود و ملک
فرعون بماند و خدای تعالی برغم او موسی را در کنار او بپرورد تا ما را او و قومش برآورد
ایشانرا هلاک کرد وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى
ثم خدای تعالی حکایت قول فرعون باز کرد که او گفت قومش را رها کنید
تا بکشم او را بگوید تا خدایش را بخواند که دعوی میکند که خدای آسمانها و زمینهاست
وار ما إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ که من می ترسم که دین شمارا
بدل کند أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ ابوعمرو خواند و مدنیان و شامیان
بواو عطف چنانکه خوف واقع باشد بر هر دو و در مصاحف اهل شام الف نیست
باقی بصریان او ان خواندند چنانکه خوف واقع باشد علی احدهما و مدنیان و
بصری یظهر بفتح یا و ها و رفع دال از الفساد باسناد الفعل الیه من الظهور یا در
ترید بر فعل لازم و حمزه و کسائی و ابوعمرو و یعقوب و ابوجعفر و حفص عن عاصم
بضم یا و کسر ها و نصب دال علی انه مفعول به من الاظهار بر فعل متعدی یا در
ار اکند قَالَ مُوسَى موسی علیه السلام چون بشنید که او را تهدید بقتل

میکنند پناه با خدا داد وکفت انی عذت بربی وربکم من کل متکبر
لا یؤمن بیوم الحساب پناه با خدای من وخدای شما میدهم از هر متکبری که ایمان
ندارد بروز قیامت وقال رجل مؤمن من آل فرعون یکتم
کفت مردی مومن از آل فرعون که ایمان پنهان داشتی درین مرد مومن خلاف
بعضی کفتند مردی بود از آل فرعون وبموسی ایمان آورده بود پنهان فرعون و
ومقاتل کفتند مومن آل فرعون آنست که خدای تعالی حکایت کرد از و که او
که ترا اخواهند کشتن چون او قبطی را بکشت فی قوله وجاء رجل من اقصی المدینه
بعضی دیکر کفتند مرد اسرائیلی بود و در آیه چون آن دلیل برین تاویل تقدیم وتاخیر
آنکه وقال رجل مومن یکتم ایمانه من آل فرعون در نامش خلاف کردند عبد الله
علما کفتند نام او حزقیل بود وهب منبه کفت خزبیائیل ابن اسحق کفت خربیل
دیگر کفت نام او حبیب بود این مرد کفت اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله
میکشید مردی را که میکوید خدای من الله است وقد جاءکم بالبینات
من ربکم و او حال است او آمد وحجت آورد از خدا شما یعنی معجزات
وان یک کاذبا فعلیه کذبه وان یک صادقا یصبکم
بعض الذی یعدکم اکر دروغ میکوید وبال وعقوبت آن دروغ
بودن واکر راست میکوید بشما رسد بعضی آنچه او وعده میدهد شما را از عذاب
بعض مراد باو کل است یعنی کل الذی یعدکم چنانکه لبید کفت تراک امکنه
او یرتبط بعض النفوس حمامها واین قول ضعیف است برای آنکه مخالف
واستشهاد نیز ضعیف است برای آنکه اکر احتراز از آن کرد تا خلف در وعده
که بعضی وعده او برسد وبهری نرسد این بر ابهام وتوسع باشد نه بر حقیقت
که اکر بعضی برسد وهمه نرسد هم کفایت باشد که در بعضی هلاک شما درست است ان الله — تمام است
لا یهدی من هو مسرف کذاب که خدا هدایت ندهد آن

۲۷

ودروغ زن باشد ومتعدی که حد خود نکاه ندارد راوی خبر کوید که از آن سخت تر نیامد بر من
که رسول صلی الله علیه وآله دعا میکرد وطواف میکرد رها کردند تا او فارغ شد بیامدند ومجامع
ردای او بکرفتند وکفتند توئی که نهی میکنی ما را از آنکه خدایان خود را پرستیم وخدایان پدران
ما را یکی از صحابه برپای خواست وکفت اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله این میکفت و
میکریست تا دست از او باز داشتند یا قوم لکم الملک الیوم ظاهرین فی الارض — الملک
کفت ای قوم امروز ملک وپادشاهی در دست شماست وشما در زمین غالبید یعنی زمین مصر
ودست ظفر شما راست بر بنی اسرائیل این هم قول مؤمن آل فرعونست فمن ینصرنا
من باس الله ان جاءنا ما را که نصرت کند ویار باشد از عذاب خدا چون بما آید
قال فرعون کفت فرعون ما اریکم الا ما اری من با شما نمی نمایم الا
آنچه من می بینم یعنی بشما آن میخواهم که بخود میخواهم وآنچه برای خود صواب میدانم شما را نیز
میکویم وما اهدیکم الا سبیل الرشاد وشما را نمی نمایم الا راه راست
وقال الذی امن یا قوم وکفت آنکس که او ایمان آورده بود یعنی حزبیل که مؤمن
آل فرعون بود یا قوم اراد یا قومی فحذف الیاء اکتفاء عنها بالکسرة ومثله کثیر یعنی
ای قوم فرعون انی اخاف علیکم مثل یوم الاحزاب التقدیر یوما
مثل یوم الاحزاب من می ترسم بر شما روزی مانند روز احزاب والاحزاب الجماعات واحدها
حزب آنکه احزاب را تفسیر باز داد کفت مثل داب قوم نوح وعاد وثمود
والذین من بعدهم مانند عادت قوم نوح وعاد وثمود که قوم هود وصالح
بودند وآنکه از پس ایشان بودند وهر یکی ازین کروه حزبی بودند وما الله یرید
ظلما للعباد آنکه کفت خدای تعالی نخواهد که بر بندکان ظلم کند یعنی آنچه بر احزاب
واقع کردید از الوان عذاب باستحقاق ووقوع یافت ونیز تفسیر توان دادن برآنکه
ظلم بندکان نخواهد یعنی نخواهد تا بندکان ظلم کنند وبر هر دو وجه دلیل فساد مذهب مجبره
میکند که کفتند خدای تعالی ظلم کند یا ظلم خواهد تعالی الله عما یقولون فی شانه ویا قوم
انی اخاف علیکم یوم التناد خدای تعالی حکایت وعظ وتذکیر وتنبیه

قوم را باز کفت که او کفت ای قوم من می ترسم بر شما روز ندا کردن بر کدیکر یعنی روز قیامت و این
روز را برای آن روز تنادی خواند که کافران در و بر خویشتن به ویل و ثبور ندا کنند فی قوله دعوا
هنالک ثبورا و کفته اند آن روز است که اهل دوزخ اهل بهشت را ندا کنند و اهل بهشت اهل دوزخ را
و اهل اعراف اهل عرصات را چنانکه در سورة الاعراف شرح دادیم فی قوله و نادی اصحاب النار
اصحاب الجنة و نادی اصحاب الاعراف رجالا این قول حسن و قتاده و ابن زید است
و کفته اند یوم التنادی روز قیامت را آن خواند که هر کسی را با امام خویش بخوانند فی قوله یوم ندعو کل
اناس بامامهم و کفته اند برای آنکه در آن روز ندا کنند که یا اهل الجنة خلود فلا موت ابدا و یا اهل
النار خلود فلا موت ابدا عبد الله عباس و ضحاک در شاذ خواندند یوم التناد مشدد
یعنی یوم التناد من نداء البعیر اذا نفر و بعیر نَدُود ای نفور و این آنکه بود که ایشان از اهوال
قیامت برمند چنانکه کفت کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة و ایشان را کویند
این المفر ضحاک کفت این آنکه بود که زفیر دوزخ بشنوند برمند همچو شتر رمنده به هیچ جانب
روند و الا فرشتکان را بینند صف ده بر کرده و با جای خود آیند و ذلک قوله یوم التناد
و قوله و الملک علی ارجائها و قوله یا معشر الجن و الانس ان استطعتم ان تنفذوا من
اقطار السموات و الارض الایه یَوْمَ تُوَلُّونَ مُدْبِرِينَ کفت آن روز باشد که شما بر
کردید پشت بر کرده از موقف حساب مجاهد کفت فارین غیر معجزین کریزنده نه عاجز کننده
مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ شما را کس نباشد که پناه کیرد از خدای تعالی
وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ و هر که خدا او را کمراه کند از راه بهشت
او را هادی و راه نمائی نباشد تا آن و روا بود که مراد خذلان و توفیق باشد هر که خدا او را
مخذول کند او را توفیق دهنده نباشد و روا بود که مراد حکم و تسمیه باشد وَلَقَدْ جَاءَكُمْ
يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ کفت یوسف پیش از این آمد با معجزات یعنی
پیش از موسی و هب کفت فرعون موسی همان فرعون یوسف بود از عهد او تا بعهد
موسی علیه السلام بماند فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ کفت لا یزال بودید شما در شک مِمَّا
جَاءَكُمْ بِهِ از آنچه او آورد بشما یعنی شاک بودید همیشه در وی در پیغامبری او

و نادی اصحاب الجنة اصحاب النار

حَتَّى إِذَا هَلَكَ تا چون او بمرد قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا
کفتید خدا از پس او دیکر پیغمبری نخواهد فرستاد كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ
مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ همچنین اضلال کند خدا الخذلان و حرمان و تخلیه او را که مسرف
باشد و مشرک و شکاک الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ
أَتَاهُمْ آنان که خصومت کنند در آیات خدای بی حجتی که بایشان آمده و قوله فی آیات
ای فی دفع آیات الله و ابطالها علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه
و موضع الذین نصب است بدل من و شاید که رفع بود بر خبر مبتدا المحذوف ای هم الذین
كَبُرَ مَقْتًا ای کبر ذلک الجدال منهم مقتا ای عداوة بزرگ عداوتست آن جدل
که ایشان میکنند عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا چه بنزد خدای تعالی و چه بنزد
مومنان كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ
همچنین مهر کند بر دل هر متکبری جبار و بیان کردیم که طبع و ختم و رین همه علاماتی باشد
که خدای تعالی بکند بر دل کافران تا علامت بود فرشتکان را در فرق بین المومن و المنافق
و کفته اند روا بود که فرشتکان را در آن لطفی بود باشد و آن مانع نباشد کافران را از ایمان لقوله
بل طبع الله علیها بکفرهم فلا یومنون الا قلیلا و اکر مانع بودی اندک و بسیار را
منع کردی ابو عمرو و ابن عامر خواندند علی کل قلب متکبر بتنوین علی الصفة و الموصوف
و معنی آنکه دل را وصف کرد بآنکه متکبرست برای آنکه چون دل متکبر بود همه اندام متکبر باشد
و باقی قرا علی کل قلب متکبر را اضافه با متکبر یعنی بر دل هر کافر متکبر جبار وَقَالَ
فِرْعَوْنُ يَا هَامَانُ ابْنِ لِي صَرْحًا کفت فرعون هامان را که ای هامان
بنا کن برای من کوشکی و صرح بنائی باشد ظاهر که پوشیده نباشد بر چشمها و منه الصریح
الخالص و الصراح ایضا و التصریح التبیین لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ تا باشد
که من برسم بر اهها و درها آنکه بدل کرد از آن أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ و این بدل الکل
من الکل باشد و روا بود که بدل البعض من الکل باشد تا باشد که من بر آسمان برسم
یا بر درهای آسمان مطلع باشم فَأَطَّلِعَ إِلَى إِلَهِ مُوسَى حمله قرا فاطلع خوا

و از آنجا مطلع شوم بر خدای موسی

مرفوع مگر حفص من عاصم که منصوب خواند بر جواب تمنی بفا و لعل را جاری مجری لیت کرد و انشد الفراء لبعض العرب علّ صروف الدهر او دولاتها یدلننی اللمة من لماتها فتستریح النفس من زفراتها وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ كَاذِبًا و من می پندارم که دروغ میگوید این موسی
وَكَذَٰلِكَ زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءُ عَمَلِهِ و همچنین بیاراسته شد برای فرعون عمل بد یعنی شیطان عمل او در چشم او بیاراست تا پنداشت که کاری میکند وَصُدَّ عَنِ السَّبِيلِ کوفیان خواندند صُدّ بضم الصاد علی ما لم یسم فاعله و معنی آنکه صدّه الشیطان حملا علی قوله زُیّن لفرعون سوء عمله و باقی قرا صَدّ علی الفعل المستقیم یعنی صدّ فرعون غیره فرعون قوم خود را منع کرد وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ و کید و مکر فرعون نبود الا در خسارت و زیان کاری و ضلال و گمراهی یعنی بر کار نشد وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ گفت این کس که ایمان آورده بود یعنی مومن آل فرعون ای قوم پس رو من باشید تا شما را هدایت کنم و راه راست نمایم و طریق حق و جزم اهدکم بجواب امر ست علی تضمین الکلام معنی الشرط و الجزا يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَٰذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ گفت بر سبیل موعظه ای قوم این زندگانی دنیا متاع است و برخورداری وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ و آخرت سرای قرار ست این سرای ممر ست و آن سرای مقر امیر المومنین علی علیه السلام میگوید الدنیا دار ممر و الاخرة دار مقر فخذوا من ممرکم لمقرکم و لا تهتکوا استارکم عند من لا تخفی علیه اسرارکم دنیا ره گذر ست آخرت قرارگاه از ممر تان زادی برگیرید از برای مقر تان و پردهٔ خود مدرید نزدیک آنکه سر شما بر وی پوشیده نیست آنگه گفت مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا هر که کاری بد کند او را جزا نکنند الا مانند آن یعنی بیش از آن با او نکنند بل سیئه او را سیئه مکافات کنند وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا و هر که عمل صالح و کار نیکو کند مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ اگر مرد باشد و اگر زن وَهُوَ مُؤْمِنٌ و او مومن باشد و او حال راست فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ ایشان بهشت شوند ابن کثیر و ابو بکر عن عاصم و ابو عمرو یدخلون خواندند بضم یا و فتح خا علی الفعل المجهول علی ما لم یسم فاعله ایشان را به بهشت برند و باقی قرا یدخلون بفتح یا و ضم خا

على الفعل

/٢

علی الفعل المستقیم ایشان بهشت شوند يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ ایشان را روزی دهند آنجا بی حساب و شمار وَيَا قَوْمِ مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاةِ وَتَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ آنگه گفت هم مومن آل فرعون که ای قوم چیست مرا که من شما را با نجات و رستگاری میخوانم و شما مرا با دوزخ میخوانید تَدْعُونَنِي لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ وَأُشْرِكَ بِهِ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ مرا میخوانید تا کافر شوم بخدا و با او انباز گیرم آنچه مرا علم نیست بآن وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْغَفَّارِ و من شما را با خدا میخوانم خدای عزیز غالب منیع و آمرزنده گناهان لَا جَرَمَ زجاج گفت این کلمه رد کلام را باشد معنی آنست که لا محاله انه لا دعوة لمعبودکم خلیل گفت لا جرم الا جواب نباشد چون قائلی گوید فعل فلان کذا فیقول لا جرم انه سیندم و گفت معناه حق یعنی استحق ان لا دعوة له فی الدنیا و لا فی الآخرة معنی آنست که چون حال چنین است لا جرم أَنَّمَا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا وَلَا فِي الْآخِرَةِ این معبودان شما که مرا با آن دعوت میکنید ایشان را دعوتی نیست که در آن انتفاعی بود نه در دنیا و نه در آخرت سدی و زجاج و قتاده گفتند معنی آنست که این بتان را اجابت دعائی نیست نه در دنیا و نه در آخرت و القدیر لیس له اجابة دعوة یعنی دعوت خوانندگان خود را اجابت نکنند نه در دنیا و نه در آخرت وَأَنَّ مَرَدَّنَا إِلَى اللَّهِ و بازگشت ما با خداست وَأَنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ و آنان که مسرفان و متجاوزان حد شرعند ایشان اهل دوزخند مجاهد گفت مسرفان قاتلان بنا حق اند خواست آنگه گفت هم مومن آل فرعون فَسَتَذْكُرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ شما یاد کنید آنچه من شما را میگویم وَأُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ و من کار خود با خدای افکنم إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ که خدای تعالی بیناست با بندگان خود تا اینجا حکایت کلام مومن آل فرعون است آنگه خدای تعالی گفت فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا خدای تعالی نگاه داشت و را از بدیهای آن مکر که ایشان کردند وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ و برسید با آل فرعون بدی عذاب و آن غرق بود که با ایشان رسید النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا گفت آتش بر ایشان عرضه میکنند بامداد و شبانگاه و قوله

النار مرفوعست یا کمه بدل سوء العذابست و نصب غدوا و عشیا بظرفست و عرض اظهار
چیزی باشد یعنی عذاب اظهار کنند بر ایشان و گویند ای آل فرعون این منازل شماست سُدّی
گفت هذیل بن شراحیل که چون ایشان را در دریا غرق کردند ارواح ایشان در شکم مرغانی سیاه
کردند که ایشان را بر دوزخ عرضه میکنند بامداد و شبانگاه تا بروز قیامت حماد بن محمد الفزاری
گفت حاضر بودم نزدیک اوزاعی مردی ازو پرسید که ما مرغانی را می بینیم که از دریا بر می آیند و بجانب
غرب میشوند فوج فوج چندانکه عدد ایشان جز خدا نداند همه سپید باز شبانگاه همه باز آیند سیاه
باشند گفت دیدید که آن مرغان که اند گفتیم نه گفت مرغانی اند که ارواح آل فرعون در حوصلهای
ایشانست ایشان را بر دوزخ عرض میکنند بامداد و شبانگاه پرهای ایشان سوخته گردد و
سیاه شود با آشیانهای خود شوند شب آن پرهای سیاه بریزد از ایشان و پرهای سپید
براید دیگر روز چون ایشان را بر دوزخ عرض کنند باز سیاه و سوخته شوند کار ایشان تا روز قیامت
چنین باشد وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و چون روز قیامت باشد خدای تعالی گوید اَدْخِلُوا
آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ ای یقال لهم ادخلوا گفته اند ششصد هزار مقاتل
بودند عکرمه و محمد بن کعب گفته اند این آیه دلیلست بر عذاب گور برای آنکه خدای تعالی فرق
کرد میان این عذاب و عذاب دوزخ اینجا گفت النار یعرضون علیها غدوا و عشیا و
در عذاب دوزخ گفت و یوم تقوم الساعة ادخلوا ای یقال لهم ادخلوا آل فرعون مدنیان
و کوفیان خوانده اند مگر ابوبکر و یعقوب أَدْخِلوا بالف قطع من الادخال یعنی در برید آل فرعون را
در سخت تر عذابی و آل منصوب باشد بر مفعول به و باقی قرا خوانده اند اُدْخُلُوا بضم الف و خا
من الدخول آل منصوب باشد بر ندا یعنی یا آل فرعون و معنی آنکه در شوید ای آل فرعون در
عذابی هر کدام سخت تر وَإِذْ يَتَحَاجُّونَ فِي النَّارِ یاد کن ای محمد آنگه که ایشان
محاجه و مجادله کنند در دوزخ و با یکدیگر مناظره کنند فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ
اسْتَكْبَرُوا ضعیفان و اتباع و سفله گویند متکبران را إِنَّا كُنَّا لَكُمْ
تَبَعًا ما شما را تبع و پس رو بودیم و تبع جمع تابع باشد فی قول البصریین کحارس و حرس
کوفیان گفته اند واحدست جمله اتباع فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا نَصِيبًا

مِنَ النَّارِ شما کفایت کنید و بگردانید ما را نصیبی از دوزخ یعنی نصیبی از ما بردارید و کم کنید
برای آنکه ما بدعوه شما گمراه شدیم قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا متبوعان و متکبران
گویند إِنَّا كُلٌّ فِيهَا ما همه اینجا خواهیم بودن یعنی در دوزخ ابن السمیقع خواند
در شاذ انا کلا فیها نصب علی الحال و شاید که تأکید انا بود و خبر مقدر در فیها و التقدیر
انا جمیعا کاینون فیها إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ که خدای تعالی میان
بندگان حکم بکرد وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ و گویند آنان که در دوزخ باشند یعنی اهل
دوزخ از کافران و فاسقان لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ خازنان دوزخ را و خزنه جمع خازن
باشد کاتب و کتبه و حافظ و حفظه ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا
مِنَ الْعَذَابِ خدا را بخوانید تا سبک گرداند یکروز از ما عذاب دوزخ را قَالُوا
خازنان دوزخ گویند أَوَلَمْ تَكُ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ پیغمبران شما
نیامدند و بینات معجزات نیاوردند و شما را دعوه نکردند تا شما در کفر ماندید قَالُوا بَلَى
ایشان گویند آری آمدند بما قَالُوا فَادْعُوا خازنان گویند اکنون شما دعا کنید وَمَا
دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ و دعاء کافران نباشد جز در ضلال و گمراهی
و از اجابت دور و روا بود که این کلام خزنه باشد و روا بود که کلام خدای تعالی باشد و هر دو
محتملست قوله تعالی إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
حق تعالی گفت ما نصرت کنیم رسولان خود را در دنیا عبدالله عباس گفت بغلبه و قهر لقوله
فان حزب الله هم الغالبون و قوله و انهم لهم المنصورون ضحاک گفت بحجت سدی گفت
اگر پیغمبران و اولیاء خدا در دنیا اوقاتی مغلوب و مقهور باشند ایشان هم غالب و منصور شوند
برای آنکه آنان که آن گروه باشند ایشان از دنیا نروند تا خدای تعالی گروهی را بر گمارد که انتقام
ازیشان بکشند بهری دیگر گفته اند مراد برسل محمدست صلی الله علیه و آله چنانکه گفت یا ایها
الرسل کلوا من الطیبات ابو العالیه گفت مراد آنست که حجت ایشان غالب و عالی دارم
بر جهانیان هم در دنیا و هم در آخرت و نیز یاری کنیم مومنان را وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ
و آن روز که بایستند گواهان از پیغمبران و فرشتگان و مومنان و اشهاد جمع شاهد باشد

کما صرح و انصار یوم لا ینفع الظالمین معذرتهم آن روز که ظالمان را سود ندارد
عذرخواستنشان از آنجا که مضطر و ملجأ باشند و آیة دلیلست بطلان مذهب مجبّره
و آنان که گفتند در قیامت تکلیف باشد چه اگر تکلیف بر جای بودی کافران همه ایمان آوردندی
و فاسقان توبه کردندی و بموقع قبول افتادی و هیچکس بدوزخ نشدی و خدای تعالی نگفتی
یوم لا ینفع الظالمین معذرتهم و لهم اللعنة و نصیب ایشان لعنت و طرد و راندن
و دوری باشد از رحمت خدای تعالی و لهم سوء الدار و ایشان را باشد بدی سرای
یعنی بدی منقلب و بازگشتن جای که آن دوزخست بجزای آنچه کرده باشند و لقد آتینا
موسی الهدی آنگه گفت ما دادیم موسی را الکتاب و نبوة و بیان و اورثنا بنی اسرائیل
الکتاب و چون موسی برفت ما کتاب او که توریة است بمیراث به بنی اسرائیل دادیم
هدی و ذکری لاولی الالباب هدی و ذکری در محل نصب است بر حال
و هدی دوم لطف و بیانست و ذکری و یادداشتن و تذکیر خداوندان عقل را یعنی آنان
که عقل را استعمال کنند و فهم خود کار بندند آنگه رسول را صلی الله علیه و آله گفت فاصبر
صبر کن بر رنج و ایذاء ایشان ان وعد الله حق که وعده خدا درستست در آنچه گفت
که من دین تو اظهار کنم و ترا ظفر دهم و نصرت کنم و دشمنانت را هلاک کنم و استغفر
لذنبک و آمرزش خواه از خدا برای گناهت یعنی برای گناهی که امت با تو کردند اضافه کرد
مصدر را بمفعول و سبح بحمد ربک بالعشی و الابکار و تسبیح کن
بذکر خدای تعالی و شکر او شبانگاه و بامداد یعنی نماز شام و خفتن و نماز بامداد و بپای دار
و گفتند مراد بعشی زوال است تا نماز خفتن یا نماز پیشین و پسین و شام و خفتن در او داخل باشد
و الابکار بامداد تا تمامی پنج نماز بود ان الذین یجادلون فی آیات الله آنگه گفت
آنان که خصومت کنند و جدل و مناظره نمایند در آیات خدا و در ابطال و دفع حجت آن بغیر
سلطان اتیهم بی حجتی و بینتی که بایشان آمد ان فی صدورهم الا کبر
در دلهای ایشان نیست الا تکبری و ترفعی که ایشان بآن نرسند و خدای تعالی ایشان را ذلیل
و مهین بکند در پیش تو مجاهد گفت مراد بکبر حسدست که در دل ایشان بود بر رسول صلی الله

علیه و آله بنبوت ما هم ببالغیه ایشان بآن نرسند و آن پایه نیابند فاستعذ
بالله پناه با خدا ده از ایشان انه هو السمیع البصیر که خدای تعالی شنوا و بیناست
شنواست اقوال ایشان و داناست باحوال ایشان لخلق السموات و الارض
اکبر من خلق الناس بیان کردیم که هر کجا لام ابتدا باشد جواب قسم بود اما ظاهرا
و اما مضمرا مفسران گفتند این آیه و آنگه پیش از این بسبب جهودان آمد چون گفتند صاحب ما مسیح
بن داود است یعنی دجال که در آخر زمان بیاید و جهان بدست گیرد و آبهای عالم در دست او باشد
و او آیتی باشد از آیات خدای تعالی پس خدای تعالی این آیه بفرستاد و گفت فاستعذ بالله من
فتنة الدجال تو از فتنه دجال پناه با خدای ده که او شنوا و بیناست آنگه گفت خلق آسمان

دجّال

و زمین مهترست و بیشتر از خلق دجال و لکن اکثر الناس لا یعلمون و لکن
بیشتر مردمان نمیدانند یعنی جهودان که تبجح میکنند بدجال و با مؤمنان خصومت میکنند در امر
دجال اسماء بنت یزید بن السکن روایت کرد و او دختر عم معاذ بود گفت جماعتی پیش رسول
صلی الله علیه و آله آمدند و او را پرسیدند از دجال رسول صلی الله علیه و آله گفت پیش از خروج او سه
سال خدای تعالی در سال اول ثلثی قطر آسمان و ثلثی نبات زمین باز گیرد سال دیگر دو ثلث از باران ثلثی
آسمان باز گیرد و دو ثلث از نبات زمین سال سیم همه قطر آسمان باز گیرد و همه نبات زمین با همه
جانوران و چهارپایان بمیرند ابو امامة الباهلی گفت یکروز رسول صلی الله علیه و آله خطبه میکرد و
بیشترین آن خطبه حدیث دجال بود و تحذیر از او و از فتنه او آنگه گفت ایها الناس بدانید که در
زمین هیچ فتنه از فتنه دجال عظیم‌تر نیست و خدای تعالی هیچ پیغمبر را نفرستاد و الا ایشان
امت خود را بترسانیدند از فتنه او و من آخر انبیاام و شما آخر امتان و لامحال او در روزگار
شما بیرون خواهد آمد اگر آنگه آید که من بر جای باشم من برای همه مسلمانان با او بحجت مجادله کنم و خصومت
نمایم و اگر پس از من آید باید که هر مسلمانی بحجت خود قیام نماید با او و خدای تعالی خلیفه منست
بر همه مسلمانان بحضرت بر و آنگه گفت او از میان دو کوه بیرون آید میان شام و عراق
آنگه لشکر را از چپ و راست بفرستد ای مسلمانان بر جای باشید که او اول دعوی نبوة
کند گوید من پیغمبرم و از پس من پیغمبر نیست آنگه دعوی خدایی کند و او دیدنی باشد و خدا را نتوان

دیدن واو اعور یک چشم باشد وخدای شما اعور نیست بر میان چشمهای او نوشته باشد چنانکه
هر مومن بخواند که او کافرست ومومن که او را ببیند باید که آب دهن در روی او افکند بهشت و
دوزخی با خود دارد اما دوزخ او بهشت باشد وبهشت او دوزخ هر کس که بدوزخ او مبتلا شود
باید که فواتح سورة الکهف بخواند وپناه با خدا دهد تا آتش بر وبرد وسلام شود چنانکه بر ابراهیم
علیه السلام واز فتنهٔ او آن باشد که شیاطین با او باشند ومدت ملکت او چهل روز باشد
روزی بود که چند سالی بود وروزی بود که کمتر وروزی بود چند ماهی وروزی کمتر وروزی
چند هفته وروزی کمتر وروزی چند روزی وروزی کمتر آخر روزی از ایام او چندان باشد
که شرر آتشی که در پارهٔ چوب گیرد وچندان که مردی از دروازهٔ شهر مدینه در رود بدروازهٔ دیگر
نرسیده باشد که شب آید هیچ زمین نماند والا او بران غالب شود وآنجا رسد الا مکه
ومدینه هرگاه خواهد که قصد این دو جایگاه کند فرشته باید با تیغی کشیده تا برتابد
آید عند مجتمع السیول نزدیک سطع السبخه آنکه مدینه مزلزل شود دو سه بار وهیچ منافق
در مدینه نماند الا که بیرون شود وآن روز را روز خلاص خوانند ام شریک گفت یا رسول الله
مردم آن روز کجا باشند گفت به بیت المقدس دجال باید وحصار دهد آنرا وامام مردم آن روز
مردی باشد صالح وقت نماز بامداد قامت بگوید ودر نماز شود چون او در نماز شود عیسی
علیه السلام از آسمان فرود آید چون این مرد صالح او را ببیند بشناسد از محراب باز پس آید
وعیسی را اشاره کند که پیش رو ونماز کن عیسی دست او بگیرد وبا محراب برد وگوید تو او لیتری
تو نماز کن او نماز کند وعیسی با او اقتدا نماید آنگه گوید در شهر بگشایید وباز جال
آن روز هفتاد هزار مرد جهود باشند همه با ساز وسلاح تمام وتیغهای محلی عیسی علیه السلام
بروی او بیرون شود چون دجال در عیسی نگرد گداخته شود چنانکه ارزیز در آتش ونمک
در آب آنگه بگریزد وعیسی علیه السلام بدنبال او گوید جان از دست من کجا بری که مرا
بر تو ضربتی هست که تو از آن فائت نشوی او را بنزدیک باب شرقی دریابد وبکشد
وهر جهود که با او باشد چون از و بگریزد ودر پس دیواری وسنگی وچیزی پنهان شود
خدای تعالی آنرا با آواز آرد تا گوید که در پس من جهودی هست وکافری هست ای

ما عرب اجرآمد

مسلمانان

مسلمان

ای مسلمانان بکشید او را بیرون آرند وبکشند وعیسی علیه السلام هر کجا صلیبی باشد بشکند
وخوکی که باشد بکشد وخدای تعالی دران وقت کینه از دل مومنان بردارد وخدای تعالی
آفات از موذیات بردارد تا اگر کسی دست در دهن مار کند گزندش نکند واو شیر را اگر کودکی
تعرض کند گزندش نرساند ودر میان مردم شیر همچنان کرد که سگ وگرگ در میان گوسفندان
همچنان بکام بانی کند که سگ با هم چرا کنند وروی زمین جمله اسلام باشد وکفر نا چیز شود
وملکی نباشد الا مسلمانان را وزمین همچون طشتی رخام شود ونبات هم بران حد روید که در
روزگار آدم وچندانی برکت باشد که از نانی چند کس سیر بخورند وبجمله که درین خبر شرح داد همه
آنست که در اخبار ما آمد که در عهد صاحب الزمان علیه السلام باشد علی الخصوص حدیث امام
صالح وتصدیق آن فی قوله تعالی ان الارض یرثها عبادی الصالحون وانکه عیسی علیه السلام
در قفای او نماز کند نشاید که باشد الا امامی معصوم واتا عجب از گروهی که این خبث و
شرارت از دجال روا دارند وروا دارند که امامی از اهل البیت رسول صلی الله علیه وعلی اهل بیته
او را بکشد وقهر کند وروا دارند که عیسی منسوخ شریعت باید ودر شرع رسول حکم کند واز
فرزندان او یکی روا ندارند واین سیرت وعدل موافق آنست که رسول صلی الله علیه وآله گفت
لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یخرج رجل من ولدی
یواطی اسمه اسمی وکنیته کنیتی یملأ الارض عدلا وقسطا کما ملئت جورا وظلما شعبی
گفت گفت دجال ابو یوسف باشد وما یستوی الاعمی والبصیر والذین
امنوا وعملوا الصالحات ولا المسیء آنگه بر سبیل مثل گفت نابینا وبینا
یکسان نباشند ومومنان صالح چون کافران طالح نباشند آنگه گفت قلیلا ما
تتذکرون کم اندیشه میکنند کافران این حدیث را وما مصدریه است ای
قلیلا تذکرهم وشاید که زیاده بود وتقدیر آن بود که یتذکرون تذکرا قلیلا آنگه مراد آن
باشد که لا یتذکرون لا قلیلا ولا کثیرا چنانکه گویند قل ما رایت مثله وکوفیان تتذکرون
بتا خطاب خوانند وباقی قرآ بیا علی الخبر عن الغائب واین اختیار ابو عبیده است ان
الساعة قیامت ورای آتش ساعت خواند تا مبالغه کرده باشد در قرب او بما

ن

ناری را

لکن غلا

یعنی انکار که این ساعت که تو در وی لآتیة لا ریب فیها ولکن اکثر
الناس لا یؤمنون گفت قیامت آمدنیست و شکی نیست و ولیکن بیشتر مردمان باور
نمیدارند وقال ربکم ادعونی استجب لکم خدای جل جلاله گفت
مرا خوانید تا شما را اجابت کنم و گفته‌اند مرا پرستید و با من انباز مگیرید تا بیامرزم شما را
وظاهر آیه بر قول اول است انس روایت کرد که رسول صلی الله علیه وآله گفت که یکی
از شما هر حاجت که بخدا دارد باید که بخواهد تا آن قدر که اگر بند نعلش گسسته شود در
اصلاح آن بخدا استغاثه کند ان الذین یستکبرون عن عبادتی
سیدخلون جهنم داخرین آنان که تکبر و ترفع کنند از عبادت من در
دوزخ شوند و ذلیل و مهین باشند ابن کثیر و ابو جعفر خوانند سیدخلون بضم یا و فتح
خا علی ما لم یسم فاعله و باقی قرا سیدخلون بفتح یا و ضم خا علی اضافة الفعل المستقیم
الی فاعله داخرین ای صاغرین و نصب او بر حالست الله الذی جعل لکم
اللیل لتسکنوا فیه والنهار مبصرا ان الله لذو فضل
علی الناس ولکن اکثر الناس لا یشکرون او آن خداست
که شب پدید کرد و بیافرید برای شما تا بیارامید و بیاسایید و روز را بینا کرد یعنی روز را
روشن کرد تا بدان کار در وجه بینید من باب قولهم لیل قائم و نهار صائم خدای تعالی
خداوند فضل و نعمت است بر مردمان ولیکن بیشتر مردمان شکر نعمت او نکنند ذلکم
الله ربکم خالق کل شیء لا اله الا هو گفت او آن
خداست که آفریدگار همه چیزهاست و جز او خدای نیست فانی تؤفکون
کجا میگردانند شما را و بکدام راه می برند شما را از بن حدیث جایگاه گفت فاین تذهبون
کذلک یؤفک الذین کانوا بآیات الله یجحدون آنکه گفت چنین
برگردانند آنان را که آیات و دلایل با انکار کنند الله الذی جعل لکم الارض
قرارا گفت او آن خداست که زمین را قرارگاه شما کرد والسماء بناء و آسمان را
سقف شما کرد وصورکم فاحسن صورکم و شما را نگاشت

نعمان بن بشیر گفت از رسول علیه و آله السلام شنیدم که گفت الدعا هو العبادة و دعا عبادتست این آیه بخواند و قال ربکم ادعونی الآیة

واحسان

ونیکو

ونیکو نگاشت ورزقکم من الطیبات و روزی داد شما را از طیبات و از
طعامهای لذیذ خوش و پاکیزه و حلال ذلکم الله ربکم او است آن
خدای که آفریدگار شماست و پروردگار شماست فتبارک الله رب العالمین
متعالی است و باقی خداوند جهانیان هو الحی او زنده است و حی ذاتی باشد حاصل
صفتی که آن صفت محال نبود که عالم و قادر باشد لا اله الا هو نیست خدای جز او
فادعوه مخلصین له الدین بخوانید او را خالص کرده عبادت برای او یعنی
او را پرستید و جز او را مپرستید و نصب مخلصین بر حالست از فاعل الحمد لله
رب العالمین سپاس خدای را که خداوند جهانیانست قل انی نهیت ان
اعبد الذین تدعون من دون الله آنکه گفت بگوای محمد که مرا نهی کرده‌اند
و زجر کرده از آنکه آنان را پرستم که شما او را می پرستید بدون خدا لما جاءنی
البینات من ربی چون بمن آمد بینات و آیات و دلایل و معجزات از خدای
من وامرت ان اسلم لرب العالمین و مرا فرموده‌اند که اسلام آورم و
تن بدهم و استسلام کنم خدای جهانیان را و درین آیه دلیلست بر آنکه خدای تعالی مرید
طاعاتست و کاره معاصی برای آنکه گفت مرا بطاعت امر کرده‌اند و از کفر و معصیت
نهی کرده‌اند و امر با اراده آورده شود و نهی بکراهت برای آنکه صیغه ایشان مشترکست میان
امر و جز امر و نهی و جز نهی آنکه خلق را یاد داد نعمت او بر بیان گفت هو الذی خلقکم
من تراب او آن خداست که بیافرید شما را از خاک یعنی پدر شما را آدم که اصل
او از خاکست و شما را از صلب او بیافرید ثم من نطفة آنکه شما را از آب منی
بیافرید و نطفه فعله من نطف الماء اذا قطر و فعله بناییست مستعمل در قطع
اشیاء کاللقمة والاکلة والغرفة والزبرة والحدرة وغیر ذلک ثم من علقة
آنکه از خونی بسته و اصلها من علق بشیء اذا تعلق به ومنه العلق الذی فی
الماء زره را از ینجا علق گویند که آویزنده باشد ثم یخرجکم طفلا
زلو را

آنکه بیرون آورد شمارا از شکم مادر وشما طفل بودید یک یک تاویل این گفته‌اند که اخرج کل واحد منکم
طفلاً برای آن اطفال نگفت وتاویل دیگر آنکه اخرجها مخرج المصدر واجراها مجراه
ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ پس برسید باشد خود وهو جمع شدّ کوُدٍّ واُدٍّ و
شدّ ایضا کفلس وافلس وشدة ایضا کنعمة وانعم یعنی بغایت برنائی مجاهد گفت
سی سالگی باشد تا چهل سالگی بعضی دیگر گفته‌اند از بیست سالگی تا چهل سالگی ومراد
استکمال قوت وشدت است ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا پس پیر شوید ولام در
هر دو جا لام عاقبت است بصورت نه بنده که غرض از خلق تا رسیدن ودیگر به پیری رسیدن
وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى مِنْ قَبْلُ وبعضی از شما آن باشند که ایشانرا بمیرانند
پیش از آنکه باشد رسند وَلِتَبْلُغُوا أَجَلًا مُسَمًّى وتا برسید بوقتی که شمارا نام زد
کرده باشند وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ وتا مگر شما عاقل شوید وچیزی بدانید
هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ او آن خداست که زنده کند مردگان را وبمیراند زندگان را
فَإِذَا قَضَى أَمْرًا چون حکم کند کاری را اصل قضا تمام باشد فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ
كُنْ فَيَكُونُ اورا گوید باش باشد وکان تامه است یعنی موجود شو آن چیز موجود
شود قوله تعالی أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ نگه نکردی ای محمد
بآنها که جدال خصومت در آیات خدا میکنند یعنی در ابطال آن أَنَّى يُصْرَفُونَ کجا میگردانند
ایشانرا یعنی چه سبب است که ایشان از آیات خدا بر میگردند صورت استفهام است ومراد
توبیخ وتقریع کافران ومورد کلام تعجیب از برگشتن ایشان با چندین دلائل وحجج راه آن
بفعل ما لم یسم فاعله خبر داد ازان الَّذِينَ كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ محل الذين جرّ است
برای آنکه بدل الذين اول است آنانکه کتاب خدا را بدروغ دارند وَبِمَا أَرْسَلْنَا بِهِ
رُسُلَنَا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ وبآنچه ما رسولان را بآن فرستادیم از آیات آنکه بر سبیل
تهدید گفت بدانند آنچه میکنند یعنی جزای آن ببینند وکیفر آن بکشند إِذِ الْأَغْلَالُ
فِي أَعْنَاقِهِمْ آنگه که غلها در گردنهای ایشان باشد وَالسَّلَاسِلُ وسلسلها

يُسْحَبُونَ فِي الْحَمِيمِ ایشانرا میکشند در آب تافته در خبرست که اگر غلی از غلهای
دوزخ بر کوهی نهند که از ان عظیمتر نباشد همه سنگ بسوزد تا آب سیاه رسد یعلی بن
امیه باسنادش از رسول صلی الله علیه وآله که او گفت خدای تعالی در دوزخ ابری بیافریند
اهل دوزخ را گوید شمارا چه آرزوست ایشان گویند آبی سرد خدای تعالی بفرماید تا از آن
ابر سلسلها بارد بجای باران آن بندها بر سر بندهای ایشان بند شود وغل بر غل نهاده شود
وازان ابر آتش بارد ودوزخ گرم تر شود ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ پس در دوزخ
بیابند ایشانرا وگفته‌اند هیزم دوزخ کنند ایشانرا وبسوزند ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ پس گویند ایشانرا
أَيْنَمَا كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ کجااند آن بتان که شما ایشانرا انباز
او کردید وعبادت کردید ایشانرا از دون خدای تعالی قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا گویند گم شدند
از ما وامروز سودی نمیدارند مارا بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُو مِنْ قَبْلُ شَيْئًا پنداری که ما خود
چیزی را نخوانده‌ایم وچیزی عبادت نکردیم که امروز هیچ غنا وکفاف نکردند مارا خود
آن عبادت ما ناچیز شد وبی ثمره ماند حسین بن الفضل گفت معنی آنست که هیچ نکردیم
یعنی هیچ نفع نکرد مارا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ خدای تعالی
همچنین گمراه کند کافرانرا از معبودان خود واز راه بهشت ذَلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ
گفت این عذاب ووبال بر شما ازانست که تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ
وَبِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ شما بطر کردید در زمین بناحق وبآنچه نشاط کردید و
بنشاط مشغول بودید وگفته‌اند اول بمعنی خرمیست یعنی بناحق وکارهای باطل و
عبادت اصنام شادمانه بودید وبطر کردید وگفته‌اند هر دو یکی است وتکرار برای اختلاف
لفظ کرد کالنأي والبعد والمين والكذب ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ گفت
در شوید بدرهای دوزخ وآنجا همیشه باشید ونصب خالدين بر حال است و
عامل درو مقدر والتقدير واقيموا والبثوا اگر در حال دخول خلود نباشد
فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ بد جایست متکبرانرا دوزخ ومخصوص بالذم
از کلام بیفکند للدلالة عليه فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ گفت صبر کن یا محمد

بر مشقت تکلیف و باداء شریعت و رسالت بقوم که وعده که خدا کرد بعض
درستست فَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ که اگر
از آنچه ایشانرا وعده داده‌ایم از عذاب أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ یا وفات
بجوار رحمت خود بریم فَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ مرجع ایشان با ما خواهد بود
از عذاب ما جان نخواهند برد و ما جواب شرطست و ما زیاده است و
نون تأکید در شرط باید نظیره فاما تخافن و اما نذهبن بک الآیه وَلَقَدْ
أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ ما پیش از تو پیغمبران فرستادیم مِنْهُمْ
مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ بعضی
آنند که ما قصهٔ ایشان گفتیم بر تو و بعضی آنکه نگفتیم بر تو وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ
أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ و هیچ پیغمبررا نباشد و خود نتواند که آیتی
و دلالتی آرد الا بفرمان خدای تعالی فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ چون فرمان خدا
در آید قُضِيَ بِالْحَقِّ حکم کنند بحق و درستی وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ
و باطل کاران آن انکاریان کار شوند اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَنْعَامَ
لِتَرْكَبُوا مِنْهَا وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ گفت و آن خداست که بیافرید برای شما چهارپایان
را از اشتر و خر و استر و گاو و گوسفند تا بهری را از آن بر می نشینید و بهری را
از آن میخورید که خوردنی باشد وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ و شما را درین چهارپایان
منافعی و سودهایی هست و منافع جمع منفعة و این مصدر است چون نفع الا انه
جعل اسما ثم جمع و قیل اراد به موضع النفع و لهذا جمع علی منافع لان المصدر لا یثنی
و لا یجمع وَلِتَبْلُغُوا عَلَيْهَا حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ و با این چهارپایان
بحاجتی رسید که شما را در دل بود از حج و زیارة و تجارت و کارهای دینی و دنیایی
و مثله قوله و تحمل اثقالکم الی بلد لم تکونوا بالغیه الا بشق الانفس وَعَلَيْهَا وَ
عَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ و شما را برین چهارپایان و برکشتیها حمل میکنند و
می نشانند و مثله قوله و حملناکم فی البر و البحر وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ و خدای تعالی

باشما نماید آیات و ادله و حجتهای خویشتن فَأَيَّ آيَاتِ اللَّهِ تُنْكِرُونَ
کدام آیات را از آیات خدا منکرید یعنی آیات او در روشنی و وضوح بحدیست که آنرا
انکار نتوان کردن أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ
الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ گفت نمیروند در زمین تا بنگرند که چون بوده است عاقبت آنان
که پیش از ایشان بودند كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً وَآثَارًا
فِي الْأَرْضِ بعدد بیشتر و بقوة و اثر سخت تر بودند در زمین و نصب هر دو بر تمییز است
فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ سود نکرد از ایشان آنچه کسب کرده بودند
و ما موصولاست یعنی مال مکتسب ایشان و گفته‌اند ما مصدریست یعنی کسبهم فَلَمَّا
جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ چون پیغمبران ایشان با ایشان آمدند با حجتهای
روشن فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ خرم شدند بدان علم که نزدیک ایشان
بود مجاهد گفت آن اعتقاد جهل بود که ایشان کرده بودند که ما بهتر از مسلمانانیم و به از ایشان
دانیم و ما را بعث و نشور و حساب و عقاب نخواهد بود و اعتقاد کردند که این علم است اگر
آنرا از سبیل مجاز علم خواند چنانکه گفت حجتهم داحضة ای شبهتهم و قوله ذق انک انت
العزیز الکریم ای عند نفسک و فی اعتقادک و گفته‌اند بطر گرفت ایشانرا آنچه در گمان ایشان علم
بود ضحاک گفت معنی آنست که راضی شدند بشرک و آنچه داشتند از عقیدهٔ باطل بعضی دیگر
مفسران گفته‌اند این فرح راجعست با رسولان و در کلام محذوفی هست و آن آنست که فلما
جاءتهم رسلهم بالبینات فکفروا بهم فوعدهم الرسل باهلاکهم فعلموا ان ذلک و فرحوا بما عندهم
من العلم باهلاک قومهم وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ و با ایشان
رسید آنچه بآن استهزا میکردند از وعدهٔ عذاب و درین وجه تعسفی هست لما فیه من
حذف بالا دلالة فی الکلام علی حذفه و لولاه لکان وجها لطیفا فَلَمَّا رَأَوْا
بَأْسَنَا چون کافران عذاب ما دیدند قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ وَكَفَرْنَا
بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ گفتند ایمان آوردیم بیک خدای و کافر شدیم بآنچه
شرک می آوردیم بآن یعنی بتان کافر شدیم و نصب وحده بر مصدریست محذوف

الزوائد که کلام برو دلیل میکند لا من لفظه والتقدیر فی قوله آمنا ای وحدناه توحیداً ثم حذف
الفعل واضاف المصدر الی الفاعل کوعد الله وکتاب الله وصبغة الله وَلَمْ يَكُ
يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا ایشانرا ایمان سود نداشت چون عذاب
ما بایشان آمد برای آنکه عند نزول العذاب معاینه آن ملجأ باشند و ایمان که در حال الجاء
واضطرار آرند موقعی ندارد سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ نصب
بر مصدر است لا من لفظ الفعل والتقدیر فعل الله بهم ذلک فعله بمن کان قبلهم و
کوفیان خوانند بحذف الجار والتقدیر کسنة الله وگفتند علی اضمار فعل مقدر ای اذکروا
سنة الله و آنرا نصب الاغرا گویند یعنی نهاد و طریقت و عادت خداست جل جلاله
در امتان سلف که با ایشان هم این کرده از بعثت انبیا و ارسال رسل و انزال کتب و بیان شرایع
و نصب ادله و اقامت حجج بر اعدا و انذار آنکه چون ایشان کفران کرده اند و کافر شده اند
عذاب فرستاده و چون عذاب دیده اند ایمان آورده عند الالجاء والاضطرار ایمانی
نامقبول و قوله قد خلت ای مضت و سبقت سابق شده است وَخَسِرَ
هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ و زیان کار شدند آنجایگاه و عند آن حال کافران
که بر باطل بودند بحصول عقاب ایشان و فوت ثواب **الحجدة** بدانکه این سوره
مکی است و پنجاه و چهار آیت است در عدد کوفیان و سه در عدد حجازیان و دو در عدد مدنیان
و شامیان و هفتصد و نود و شش کلمه و سه هزار و سیصد و پنجاه حرف است در
خبر است که هر که او حم المصابیح بخواند خدای تعالی او را فرماید که بعدد هر حرفی او را ده حسنه
بنویسند بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بعضی
کوفیان گفتند حم در محل رفع است بر مبتدا و تنزیل خبر اوست یعنی هذه السورة
تنزیل من الرحمن الرحیم بعضی دیگر گفتند محلی نیست حم را از اعراب و تنزیل مرفوعست
بخبر مبتدأ محذوف ای هذا القرآن تنزیل من الرحمن الرحیم این قرآن تنزیل است
یعنی منزل است چنانکه بیان کردیم از خدای بخشنده و بخشاینده و تفسیر رحمن و
رحیم باستقصا رفته است در اول کتاب كِتَابٌ فُصِّلَتْ

[margin: المفعول]

[margin: سورة حم السجدة]

[margin: حم تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ]

آیاته

آيَاتُهُ کتابی است تنزیل است این کتابیست که آیات او مفصل و مبین کرده اند قُرْآنًا عَرَبِيًّا
نصب او بر حالست از فصلت و این اولیتر است از دیگر وجوه و گفتند مصدر است لا من لفظ
الفعل و گفتند نصب بر مدح است و گفتند علی اعادة الفعل ای فصلنا قرآنا و گفتند علی اضمار فعل
ای ذکرنا و انزلنا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای قومی که دانند و قرآن را بدانا و نادان فرود آمد
لیکن تخصیص کرد ایشانرا بذکر برای آنکه ایشان منتفع باشند بآن بَشِيرًا وَنَذِيرًا
صفت قرآنست یعنی قرآنیست بلغت عرب بشارت دهنده و ترساننده فَأَعْرَضَ
أَكْثَرُهُمْ گفت بیشترینه این مردمان که قرآن بایشان فرستادند عدول کردند
از او و اعراض نمودند و برگشتند فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ایشان نمی شنوند یعنی گوش
بآن نمیکنند و نمی شنوند شنودنی که منتفع شوند بآن وَقَالُوا گفتند یعنی مشرکان مکه قُلُوبُنَا
فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ که دلهای ما در غلافست از این که تو ما را بآن دعوت
میکنی یعنی نمی توانیم دانستن و آن پوشش و غطا منع میکند ما را از آنکه چیزی دانیم و اکنه
جمع کنان باشد و کنانه و کنان تیردان باشند وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ و در گوش ما گرانی
از آنچه تو میگوئی نمی توانیم شنیدن و این نوعیست از جبر که مشرکان گویند و گفتند برای قطع
طمع رسول صلی الله علیه و آله گفت از ایمان ایشان وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ
و از میان ما و تو حجابی هست هم باین معنی که ما دعوت تو نمی توانیم شنید و گفتند معنی آنست
که میان ما و تو در دین خلافی هست بسیار و تفاوت قولی عظیم آنکه آن حجابی مانع کرد
از اجتماع ایشان بر یک کلمه احوال این کافران در دین کفار از دو بیرون نیست یا این بر سبیل
حقیقت گفتند و حقیقت خواستند و یا بر توسع و مجاز و مبالغه اگر حقیقت خواستند جبر مطلق
هم اینست معاذ که مجبران میگویند و اگر بر توسع و مبالغه خواستند اینست که ما در تاویل آنکه
آیاتی که مثل اینست من قوله ختم الله علی قلوبهم و قوله وجعلنا علی قلوبهم اکنة گفتیم و جه
اول دلیل بطلان جبر است و وجه دوم دلیل صحت مذهب اهل عدل فَاعْمَلْ إِنَّنَا
عَامِلُونَ تو بر دین خود کار کن که ما بدین خود کار خواهیم کردن و مثله قوله لکم دینکم
ولی دین و گفتند معنی آنست که آنچه توانی کردن در اهلاک و ابطال ما کار بکن که ما هم چنین

[margin: ایشان نه]

[margin: بنا]

[margin: است]

خواهیم کردن در حق تو آنکه چون ایشان اقتراحات و انواع تحکم و تعنت از حد بردند حق تعالی
گفت قُلْ اِنَّمَا اَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یُوحٰی اِلَیَّ اَنَّمَا اِلٰهُکُمْ اِلٰهٌ
وَاحِدٌ فَاسْتَقِیمُوا اِلَیْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ گفت بگوای محمد که من دعوی خدایی
نمیکنم من آدمیم همچون شما از روی خلقت و قادرم بقدرة بیش از آن نیست که وحی
می آید بمن و وحی بر من از له میکند که خدای شما یک خداست استقامت کنید او را
در دین او راست شید و از و آمرزش خواهید از گناهانی که کرده اید آنگه گفت وَوَیْلٌ
لِلْمُشْرِکِینَ الَّذِینَ لَا یُؤْتُونَ الزَّکٰوةَ وَهُمْ بِالْاٰخِرَةِ هُمْ کَافِرُونَ
وای بر آن مشرکان که زکوة ندهند از مال و بقیامت ایمان ندارند آیه دلیلست که کفار
با اصرار بر کفر متعبد ند بشرایع که خدای تعالی مشرکان را مذمت کرد بمنع زکوة اگرچه
عبادات دیگر از نماز و روزه و حج تن در نمیدادند زکوة بر ایشان سخت تر می آمد از میان
دیگر عبادات برا آن کرد که مردم بیشتر مجبول و مطبوعند بر شح نفس و اکنس که گفت لا
یؤتون الزکوة معنی آنست که لا یؤمنون بوجوبها این خلاف ظاهرست و تکراریست که
در و فایدتی نیست برا آنکه این داخل بود فی قوله المشرکین که آنکه مشرک باشد بوجوب
زکوة و سیح عبادت ایمان ندارد و دیگر آنکه بزرگان ایشان را اغنی بود و این و اگرچه
در ایشان سخاوتی بود برا آنکه این چون جزیتی می شناختند و از این استنکاف میکردند
که عاملی و مستخرجی باید و موکل باشد و مالی معین هر سال بقهر و جبر و رغم ایشان بگوار
و از اینجا گفت رسول صلی الله علیه و آله که الزکوة قنطرة الاسلام من عبرها نجی گفت زکوة
پل مسلمانیست هر که با و بگذرد نجاة یابد و از اینجاست که اهل ردة گفتند در عهد ابو بکر
از پس مرگ رسول علیه و آله السلام اما الصلوة فنصلی و اما الزکوة فلا تغصب
اموالنا گفتند نماز کنیم ولیکن رها نکنیم که مال ما بغصب بردارند بعضی صحابه گفتند
بساز با ایشان تا یکبارگی مرتد نشوند ایشان را رها کن تا نماز میکنند و زکوة ندهند ابو بکر
گفت والله لا افرق بین شیئین جمع الله بینهما والله لو منعونی عقالا مما فرض الله و رسوله
لقاتلتهم علیه گفت والله که من جدا نکنم میان دو چیز که خدا جمع کرد میان آن یعنی

همچون شما

ملامت کرد و
و اما تخصیص زکوة

نماز و زکوة و بخدا که اگر پای بند شتری باز گیرند از آنچه خدا فرموده است با ایشان قتال کنم بر آن
و آنچه گفتند زکوة نفس خواست و هی کلمة الاخلاص گفتن لا اله الا الله است و آنچه گفتند
نفقه و صدقه است و ماننداین از اقوال این همه عدولست از ظاهر و بی ضرورتی عدول کردن
از ظاهر جایز نباشد پس از این جمله که تقریر کردیم آیه دلیلست که کفار متعبد ند بشرایع بر زکوة
دادن والله ولی التوفیق اِنَّ الَّذِینَ اٰمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ اَجْرٌ
غَیْرُ مَمْنُونٍ گفت آنان که ایمان آرند و عمل صالح کنند ایشان را مزدی بود بی نقصان و المن
النقص و منه المنون للموت لانه ینقص الناس و الحیوان عبدالله عباس گفت غیر مقطوع
مجاهد گفت غیر محسوب و گفت غیر ممنون به علیهم یعنی منت ننهند آن بر ایشان را آنگه
موعود و واجبست ایشان را آن حق بر خدای قُلْ اَئِنَّکُمْ لَتَکْفُرُونَ بِالَّذِی
خَلَقَ الْاَرْضَ فِی یَوْمَیْنِ بگوای محمد که شما کافر میشوید بآن خدای که زمین را بیافرید
بدو روز و آن روز یکشنبه و دوشنبه بود وَتَجْعَلُونَ لَهُ اَنْدَادًا و با او امثال و
اضداد فرو میدارید ذٰلِکَ رَبُّ الْعَالَمِینَ او خدای جهانیانست وَجَعَلَ
فِیهَا رَوَاسِیَ مِنْ فَوْقِهَا و کرد از بالای زمین کوههای ثابت بر جای ایستاده و
بَارَکَ فِیهَا و برکت کرد در زمین بآنچه بدید کرد در و از انواع منافع از درختان و گیاه
و از معادن و غیر آن وَقَدَّرَ فِیهَا اَقْوَاتَهَا و مقدر کرد و بپرداخت روزیهای
اهل زمین فِی اَرْبَعَةِ اَیَّامٍ در چهار روز مجاهد و قتاده گفتند که خدای تعالی دریاها
و انهار و اشجار و دواب و آنچه اسباب روزی بنی آدم است روز سه شنبه و چهارشنبه
بیافرید ابن ابی نجیح گفت از مجاهد که مراد با اینست عکرمه و ضحاک گفتند تقدیر کرده
در شهری از باب اقوات و ارزاق آنچه در دیگر شهر نباشد تا مردم تجارت و جلب از این
شهر آن شهر برند و آن سبب رزق و معیشت ایشان باشد کلبی گفت اهل حضر را از زمین
و اقوات معلومست و اهل مدر را بخلاف آن این چهار با آن دو است چه خلق زمین
بدو روز و خلق کوهها و ارزاق بدو روز دیگر با هم ضم کنی چهار روز باشد چنانکه یکی از
ما گوید تزوجت امس امراة و الیوم ثنتین دی زنی کردم و امروز دو زن و معنی آنست

که امروز دو زن دارم با آن زن دیروزی و همچنین کوید انتیث واسط فی خمسة والعشرة فی عشرة آن خمسه داخل باشد درین عشره سَوَاءً ابو جعفر خواند سواءٌ برفع بر خبر ابتدا محذوف ای هو سواءٌ و یعقوب خواند سواءٍ بجرّ علی انه صفة ایام و باقی قرآء سواءً بنصب علی المصدر ای استوی استواءً ثم حذف زواید ها فقال سواءً و قوله لِلسَّائِلِينَ درو چند قول کفته اند یکی آنکه سواءً للسائلین عن ذلک سوا باشد پرسند کان را یعنی اگر بسیار کسان پرسند همه را جواب بر یک حد باشد که این جمله چیزها بچهار روز آفریده اند قتاده و سدی کفت معنی آنست که من سال عنه اجیب بهذا اگر کسی پرسد جوابش چنین دهند و قیل للسائلین الله حوایجهم یعنی این جمله برای آنان آفرید که حاجت خود از خدا خواهند یعنی رغبت بجز خدا نکنند ابن زید کفت معنی آنست که این که آفرید راست بر مسائل سائلان که اگر خواستندی پیش ازین نخواستندی این که آمد بر حسب اقتراح ایشان آمد و من عالم بودم بسؤال و اقتراح ایشان پیش از آنکه کردند بعضی دیگر کفتند که معنی آنست که سواء للسائلین و غیر السائلین راستست این حدیث اگر پرسند و اگر نپرسند ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ ای قصد الی خلق السماء قصد کرد بخلق آسمان و بیافرید آنرا وَهِيَ دُخَانٌ و آن دودی بود و کفتند بخار آب بود فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا کفت آسمان را و زمین را بیایید اما بطاعة و اما بکراهت اما برغبت اما بجبر قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ کفتند آمدیم بطوع بعضی کفتند که معنی آنست که آسمان او زمین را کفتیم بیارید آنچه در شما نهادم از منافع و مصالح خلق و اظهار کنید آنرا عبد الله عباس کفت معنی آنست که خدای تعالی آسمان را کفت آفتاب و ماهتاب برآر و زمین را کفت جویها و باران و میوه‌ها برآر کفتند آمدیم طائع و راغب برآن کفت طائعین و طائعتین نکفت که آنرا خواست با هرچه در آسمان و زمین هست از عقلا و جز از آن آنکه تغلیب کرد عقلا را بر غیر عقلا و کفتند که چون فعل عقلا با و نسبت کرد از و کنایه بضمیر عقلا کرد چنانکه کفت فظلت اعناقهم لها خاضعین و در اخبار آمد که بعضی انبیا کفتند بار

خدایا اگر آنگه کفتی آسمان و زمین را که بیایید بطوع یا بکره و ایشان کفتند آمدیم بطوع اگر عصیان کردندی چه بکردی تو با ایشان کفت جانوری را بکفتمی تا هر دو را فرو بردی کفتند آن جانور کجاست کفت در مرغزاری از مرغزارهای من کفتند آن مرغزار کجاست کفت فی علم من علمی و علمی از علمهای من و آنچه تحقیق است و قول محققان آنست که آنجا قولی نبوده از خداوند از آسمان و زمین جوابی ولیکن این عبارتست و کنایه از سرعت حصول مقدور او بر وفق مراد یا از طریق تشبیه بر وجه مبالغه تا آن ماند که سیدی مطاع کوید غلام مطیعش را که بکذ بطاعت آی و بخدمت و فلان کار قیام نمای اگر خواهی و اگر نه او کوید آمدم و میخواهم و طوع و رغبت نماید چه اگر نه چنین باشد از حکیم نیکو نبود که معدوم را خطاب کند و جواب از معدومی که صحیح باشد که اگر در وجود آید جواب از و هم صحیح نبود برای آنکه جمادست این را در کلام عرب و اشعار ایشان نظایر بسیارست منها قول الشاعر امتلی الحوض و قال قطنی مهلاً رویدا قد ملأت بطنی و مثله قول بعض الخطباء سل الارض من شق انهارک و غرس اشجارک و جنی ثمارک فان لم تجبک حوارا اجابتک اعتبارا الی ما لا یحصی کثرة فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ کفت بیافرید هفت آسمان در دو روز این قضا یعنی خلقت و اتمام و چون این ایام همه باهم آری همان شش روز باشد که حق تعالی کفت خلق السموات والارض و ما بینهما فی ستة ایام و آن دو روز پنجشنبه و آدینه بود که باقی شش روز است بر آن روایة که بیان کردیم و روز آدینه را جمعه برای آن خواند که خلق آسمان و زمین و همه چیزها در مجموع شد وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا و وحی کردیم در هر آسمانی کار آن آسمان قتاده و سدی کفتند ماه و آفتاب و ستارکانش بیافرید و درشکار او آنچه خواست آفرید در آسمانها و کفتند معنی آنست که وحی کرد با اهل هر آسمانی آنچه ایشان را فرمود وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ کفت بیاراستیم آسمان دنیا را بچراغها یعنی ستارکان درفشنده چون چراغ وَحِفْظًا ای حفظناها حفظا یعنی خلقنا الکواکب زینة لها و حفظا کفت تا ستارکان را بر آسمان دنیا را این دو وجه آفریدیم یکی زینة و یکی

سوره حم السجده

ومنع کنند ایشان را

برای نگاه داشت از شیاطین تا رجوم ایشان باشند از استراق سمع کانه قال زینّاها زینةً
وحفظناها حفظاً برین تقدیر حفظاً نصب بر مصدر باشد و در تقدیر اول مفعول له
ای للحفظ و گفته‌اند واو در تقدیر صلاتست ای زینّاها بالمصابیح التی هی الکواکب حفظاً
و برین وجه هم مفعول له باشد ذٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ این جمله تقدیر
خداست عزیز منیع غالب دانا عالم بجمیع اشیا فَإِنْ أَعْرَضُوا اگر این کافران
اعراض کنند و برگردند از تو و از قول و دعوت تو فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً
مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ بگو من شما را می‌ترسانم از صاعقه یعنی وقیعتی
و عقوبتی و عذابی چون صاعقه عاد و ثمود عاد قوم هود بودند و ثمود قوم صالح إِذْ
جَاءَتْهُمُ الرُّسُلُ چون پیغمبران بایشان آمدند مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ
مِنْ خَلْفِهِمْ از پیش ایشان و از پس ایشان یعنی از جوانب و گفته‌اند مراد ظرف زمانست
و اگر چه در عبارت ظرف مکانست یعنی پیش از زمان پدران ایشان و پس از زمان
فرزندان ایشان أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ قیل بأن لا تعبدوا الا الله گفت تا آن
فرستادند این پیغمبران تا مردم آن روزگار را گویند جز خدا را مپرستید و ان از جمله
که قول در و مضمرست یعنی و قالوا ان لا تعبدوا الا الله قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا
لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً گفتند این کافران اگر خدا خواستی فرو فرستادی فرشتگان را
این را از آن گفتند که ایشان اعتقاد کرده بودند که فرشتگان بهتر از پیغمبرانند برای آنکه
ایشان دختران خدایند پس ازینجا گفتند اگر خدا خواستی تا پیغمبری را فرستد از
فرشتگان فرستادی آنگه فَإِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ما بآنچه
شما بآن فرستاده‌اند از کتاب و شریعت کافریم فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا
فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ اما عاد که قوم هود بودند استکبار و ترفع کردند در زمین
بناحق و برای آنکه ما ایشان را قوتی و شدتی داده‌ایم و عظم خلقی ایشان بآن مغرور
شدند وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً و گفتند در جهان که باشد که از ما بقوة سخت‌تر
باشد حق تعالی در جواب ایشان گفت أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ

هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً نمی‌بینند یعنی نمی‌دانند که آن خدای که ایشان را آفرید از ایشان
بقوة سخت‌ترست نصب قوة در هر دو جا بر تمییزست وَكَانُوا بِآيَاتِنَا
يَجْحَدُونَ و ایشان بآیات ما کافر و جاحد شدند فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا
صَرْصَرًا ما بفرستادیم بایشان بادی سخت و سرد و اصل او از صر باشد و آن
آواز باد بود و این از مضاعف این باب باشد که نهنهته فی معنی نهیته و کفکفته فی
معنی کففته و کبکبته فی معنی کببته و جوی سخت را را آن صرصر میگویند که آب و را
آوازی هایلست فِي أَيَّامٍ نَحِسَاتٍ در روزهای نحس شوم سخت بر ایشان که در و
هیچ خیری نبود کوفیان و ابن عامر و ابو جعفر خوانند نحِسات بکسر حا و باقی قرا نحْسات
بسکون حا معاذ گفت از ضحاک که خدای تعالی هشت سال باران از ایشان باز گرفت و باد
یک ساعت ساکن نشدی ابو الزبیر روایت کرد از جابر عبد الله انصاری که چون خدای تعالی
بقومی خیر خواهد ایشان را باران دهد بی باد و چون بقومی بدی خواهد باران از ایشان باز گیرد
و باد بر ایشان بگمارد و این ایام نحسات آن هشت روزست که خدای تعالی گفت سبع لیال و
ثمانیة ایام حسوما لِنُذِيقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا تا بچشانیم
ایشان را عذاب خزی و مذلت و مهانت در زندگانی دنیا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ
أَخْزَى و عذاب دوزخ در آخرت سخت‌تر باشد و بخزی بیشتر وَهُمْ لَا يُنْصَرُونَ
و ایشان را نصرت و یاری نکنند جابر عبد الله انصاری روایت کند که جماعت قریش با
ابو جهل بنشستند و رای زدند در کار رسول صلی الله علیه و آله و گفتند که کار محمد بر ما ملتبس
شده اگر مردی را بجوییم که او علم شعر و کهانه و سحر داند تا برود و با او سخنی گوید عتبة بن ربیعه
گفت من علم شعر و کهانت و سحر دانم و بر من هیچ ازینها پوشیده نیست من بروم
و با او بگویم و از و بشنوم و شما را خبر دهم هم آنگه برخاست بنزدیک رسول صلی الله علیه و آله آمد و
گفت یا محمد تو بهمه حال بهتری از پدران و اجداد خود این که تو میگویی ایشان نگفتند
اگر غرض تو ازین گفتار ریاستست مال و لوا قریش را بتو بدهیم و ترا مقدم و رئیس خود
کنیم و کس بر تو تقدم نکند و اگر غرض آنست که زنی خواهی ما از آن قبیله که تو اختیار کنی

برای تو زنی خواهیم با مال و جمال و اگر غرض تو مالست چندانی مال دهیم ترا که توانگر شوی تو
و اعقاب تو عتبه این همه میگفت و رسول صلی الله علیه و آله خاموش بود چون او سخن تمام کرد
رسول صلی الله علیه و آله گفت بسم الله الرحمن الرحیم حم تنزیل من الرحمن الرحیم
تا اینجا رسید که فاما عاد فاستکبروا فی الارض بغیر الحق عتبه دست دهن او نهاد و
سوگند داد او را بحق رحم و خویشی که خاموش شو رسول صلی الله علیه و آله خاموش شد عتبه
برخواست و با خانه خود رفت و با نزدیک قریش نشد ایشان گفتند عتبه کجا رفت نباید
تا صابی شده باشد و میل کرده بدین محمد یا محمد طعامی با او داد و او بطمع طعام او فریفته شد
آنگه برخواستند و بخانهٔ عتبه آمدند و او را این سخنان گفتند عتبه خشم گرفت و گفت یا مال من
از مال شما بیشترست و لیکن من نزدیک او رفتم و با او فصلی گفتم مرا جوابی داد بکلامی که
نه شعرست و نه کهانت و نه سحر و آنچه رسول صلی الله علیه و آله ازین سوره بر و خوانده بود بخواند
و گفت چون اینجا رسید من دست بر دهنش نهادم و دانستم که محمد هرچه گوید راست گوید
ترسیدم که عذابی از آسمان با و شما فرو آید و اما ثمود فهدیناهم گفت اما
ما هدایت دادیم فاستحبوا العمی علی الهدی ایشان اختیار کوری کردند بر ایمان
و این آیه دلیلست بر بطلان قول مجبره برای آنکه خدای تعالی گفت من ثمود را آن هدایت که بمن
تعلق دارد بدادم و آن اقدار و تمکین و ازاحت علت و نصب ادله و الطاف و بیان
آنگه گفت ایشان اختیار کفر کردند بر ایمان و اگر هدی در آیه ایمان بودی و خدا ایشان را ایمان
داده بودی ایشان را با فعل خدا اختیار نماندی فاخذتهم صاعقة العذاب
الهون بما کانوا یکسبون گفت بگرفت ایشان را عذاب مهلک با هوان
و مذلت بآنچه کردند یعنی بجزا و پاداشت آنچه کردند و نجینا الذین آمنوا و کانوا
یتقون گفت برهانیدیم آنان را که ایمان آوردند و از خدا بترسیدند و از معاصی او بپرهیزیدند
و یوم یحشر اعداء الله الی النار فهم یوزعون نافع و یعقوب
خوانند و یوم نحشر بنون مفتوح و ضم شین علی اضافة الفعل الی الله تعالی علی سبیل التعظیم
و اعداء الله منصوب بوقوع الحشر علیه و باقی قرّا یحشر خوانند بیاء مضموم و فتح شین

العین

سوره حم السجده

علی الفعل المجهول اعداء الله مرفوع علی اسناد الفعل الیه گفت آن روز که دشمنان خدا را
جمع کنیم با کنند سوی دوزخ یوزعون ای یدفعون الیها و یکفون من الوزع و هو الکف
ایشان را دفع کنند و با دوزخ رانند و منه قول الحسن لابد للناس من وزعة و هی جمع
وازع یعنی لابد باشد مردم را از کسی که ایشان را منع کند یعنی ایشان را بدوزخ برند و رها نکنند
که ایشان از آنجا بیرون آیند و ایزاع که الهام است هم ازین باب است و منه قوله رب اوزعنی ان
اشکر ای اجعل لی وازعاً مانعاً من لطفک یزعنی عن المعاصی حتی اذا ما جاؤها
باز باید داشت تا چون آنگه که این کافران بدوزخ رسند شهد علیهم سمعهم
و ابصارهم و جلودهم گواهی دهد بر ایشان آنچه کرده باشند گوشهاء و
چشمهای ایشان و پوستهای ایشان سدی و جماعتی مفسران گفتند مراد بجلود فروج است
و این کنایتست از آن و انشد لعامر بن جریر المرئی سعی للسلامة و السلام ما تحسبه
او سالم من قد تثنی جلده و ابیض اسه اراد بالجلد الفرج و قالوا لجلودهم لم
شهدتم علینا آن کافران گویند پوستهای خود را یا فروج خود را که چرا بر ما
گواهی میدهید قالوا انطقنا الله الذی انطق کل شیء ایشان گویند ما را
بسخن آورد آن خدای که همه چیز را بسخن آورد و هو الذی خلقکم اول مرة
و الیه ترجعون و او آفرید شما را نخست بار و مرجع و بازگشت شما با وست اما در نطق
جوارح دو وجه آن سه قول گفتند یکی آنکه خدای تعالی آن را مبنی کند به بنیه دهن و کام و زبان
تا سخن گویند دوم آنکه کلام خود در او آفریند و اضافه کنند با و بر مجاز سیم آنکه علامتی در وی پدید
آرد که از و بدانند چنانکه گویند عیناک تشهدان بسهرک و این وجه مفصل گفتم در سورة
یس و ما کنتم تستترون ان یشهد علیکم سمعکم و لا ابصارکم
و لا جلودکم مجاهد گفت تستترون ای تتقون یعنی شما می ترسید که اعضاء
شما بر شما گواهی دهند و قیل تظنون شما نه پنداشتید سدی گفت و ما کنتم تستترون
فی الدنیا بترک المعاصی شما در دنیا خود را پوشیده نداشتید بترک معصیة از آنکه
گواهی دهد بر شما اعضاء شما گوشها و چشمها و پوستهای شما گفتند آیه در حق

الله

دلیل واضحیست درین آیه که همه چیز را بسخن آورده تا تسبیح گویند او را
شف

سه کس آمدند از کافران که با هم سرّی میگفتند آنگه گفتند چنان دانید که خدا سرّ ما می‌شنود فرا گفت
معنی آنست که شما گمان بردید که اعضاء شما بر شما گواهی دهد بر معصیت تا مستتر شوید شدید
بآن بر کار آن وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ
ولیکن گمان بردید که خدای تعالی نداند بسیاری از آنچه شما میکنید عبد الله مسعود گفت
یکروز من باستار کعبه خود را پوشیده بودم سه کس بیامدند دو از قریش و یکی از بنی
ثقیف اما قرشیان ربیعه بود و صفوان بن امیّه و اما ثقفی عبد یالیل بود و با یکدیگر
در حدیث شدند آنگه یکی از ایشان گفت چه گوئید خدای میشنود این که ما میگوئیم یکی گفت
اگر بلند گوئیم شنود و اگر بلند نگوئیم نشنود یکی گفت اگر بلند شنود نرم هم شنود
من بیامدم و رسول را خبر دادم از گفتار ایشان خدای تعالی این آیه بفرستاد وَمَا كُنتُم
تَسْتَتِرُونَ الآیتان شعبی روایت کند از انس بن مالک که یکروز رسول علیه السلام
بخندید چنانکه دندانهایش پدید آمد آنگه گفت بگوئید تا چرا خندیدم گفتند بگو یا رسول الله
گفت تعجّب از مخاصمت بنده کافر با خدای تعالی روز قیامت خدا را گوید بار خدایا
نه وعده دادی که ظلم بر من نکنی حق تعالی گوید بلی گوید من گواه نخواهم که بر من گواهی
دهد الّا از من حق تعالی گوید نه من گواهم و فرشتگان گواهند گوید بار خدایا الحبیب
تو راست گوئی و فرشتگان تو راست گویانند ولیکن اگر گواهی باشد از من خوشتر بود
حق تعالی بفرماید تا اعضا و جوارح او بر او گواهی دهند وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ
الَّذِي ظَنَنتُم بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُم مِّنَ الْخَاسِرِينَ
گفت این گمان بد بود که بخدا بردید که شما را هلاک کرد لاجرم در روز آمدید از جمله
زیان کاران ابو هریره روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله که خدای تعالی گفته است
أنا عند ظنّ عبدی بی و أنا مع ظنّ عبدی اذا ذکرنی گفت من آنجا ام که گمان
بنده است بمن و من با بنده ام چون مرا یاد کند و همچنین گفت صلی الله علیه و آله
لا یموتنّ احدکم الّا و هو یحسن الظنّ بالله فانّ قوما اساؤا الظنّ بالله فاهلکهم
و ذلک قوله و ذلکم ظنّکم الّذی ظننتم بربّکم ارداکم گفت نباید که یکی از شما بمیرد الّا

ظنّ

ظنّ او بخدا نیکو بود که گروهی گمان بد بردند بخدا ایشان را هلاک کرد و قال محمد بن حازم
الباهلی الحسن الظنّ مستریح یهتمّ من ظنّه قبیح من روح الله عنه
بتّ من کل وجه الیه ریح لم یجب المرء عن سخاء و انما یهلک الشحیح و قال
غیره اناس اعرضوا عنّا بلا جرم و لا معنی اساؤا ظنّهم فینا فهلّا احسنوا
الظنّا و قال غیره ظنّی بالله حسن و بالنبی المؤتمن و بالوصیّ ذی المنن و
بالحسین و الحسن و قال علیه السلام انّ حسن الظنّ من حسن العبادة گفت نیکو
گمانی از نیکو عبادتیست و قال علیه السلام ایّاکم و الظنّ فانّ الظنّ اکذب الحدیث
گفت دور باشید از گمان که گمان دروغتر حدیثی است فَإِن يَصْبِرُوا فَالنَّارُ
مَثْوًى لَّهُمْ اگر صبر کنند دوزخ جای ایشانست یعنی بوقت خود بدوزخ رسند
نه آنکه صبر ایشان را بدوزخ رساند وَإِن يَسْتَعْتِبُوا فَمَا هُم مِّنَ الْمُعْتَبِينَ
و اگر طلب توبه کنند و طلب رضا خدا کنند از ایشان قبول نکنند و الاستعتاب طلب
العتبی و هی الرضا و الاعتاب الارضاء و منه قول الشاعر اعتبه الصارمة
النجید و اصله من عتب علیه اذا سخط علیه و اعتبه ازال سخطه فالهمزة للازالة
و معنی آنکه اگر توبه کنند قبول نیفتد و اگر طلب رضا خدا کنند خدا ایشان را خوشنود
نکند عمرو بن عتبه و رشد خواندند و ان یُستعتبوا بر فعل مجهول فما هم من المعتِبین
بکسر تا یعنی اگر کسی ایشان را با توبه خواند تا گوید توبه کنید و طلب رضا خدا کنید نتوانند ایشان
اعتاب و ارضا نتوانند کرد از آنجا که آن سرای نه سرای تکلیف باشد که در و توبه قبول
کنند بل سرای الجاء و اضطرار باشد و این آیه نیز دلیلست بر آنکه روز قیامت تکلیف
نباشد و قبول توبه نبود بر آنکه مردم ملجا باشند و معارف ضروری بود و بر قراءة
عمرو بن عتبه روا بود که بر احوال دنیا حمل کنند یعنی اگر ایشان را با توبه خوانند اجابت
نکنند وَقَيَّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ گفت ما بگماشتیم ایشان را قرینانی و هم سرایی
از شیاطین فَزَيَّنُوا لَهُم مَّا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ بیاراستند
برای ایشان آنچه ایشان پیش دارند از امور دنیا و شهوات و قوله و ما خلفهم یعنی

وترک ما خلفهم واغفاله من امر الآخرة یعنی بر چشم ایشان آراسته کردند که آخرت رها بایدکردن و باو ایمان نباید آوردن وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وکلمه عذاب بریشان واجب شد در جمله امتانی که پیش ازیشان کذشتند از جنیان وانسیان إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ که ایشان زیان کاران بودند که عمر ضایع کرده اند و درو عمل صالحی نکرده اند که ایشان را ازان عمل فایده و سودی باشد وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ کفار قریش چون قرآن بشنیدند و بدانستند که ایشان معارضه آن نتوانند آوردن ترسیدند که اعراب از جوانب آیند و بشنوند و بآن ایمان آرند کفتند یکدیگر را که کوش باین قرآن مکنید و چون محمد قرآن خواند دران میانه لغو و لغط کویید و لغو کلامی باشد که درو فایده نبود عبدالله عباس کفت که ایشان کفتند آواز برداریدبخیرها که مردم آواز او نشنوند مانند شعر و رجز مجاهد کفت بکار صفیر و تخلیط و کلامهای آمیخته ضحاک کفت بغلط افکنید او را در قراءة سدی کفت بانک باو برارید مقاتل کفت شعر خوانید عیسی بن عمرو خواند والغوا فیه بضم الغین قراءة فعل ازو لغا یلغو لغوا باشد که دعا یدعو و بر قراءة عامه قرآن لغی یلغی لغی کلقی یلقی لعلکم تغلبون تا شما غالب شوید و دست غلبه شما را باشد فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذَابًا شَدِيدًا وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ کفت بچشانیم کافران را عذابی سخت ولام جواب قسمی محذوف است و جزا دهیم ایشان را بزشت تر از آنچه کرده باشند ذَلِكَ جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ النَّارُ کفت جزای دشمنان خدا آتش است دوزخ لَهُمْ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ ایشان را آنجا سرای جاودانی باشد جَزَاءً بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ جزاء و پاداشت ایشان تا آن جحود که کرده باشند ایشان بآیات ما وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا کفت کویند کافران رَبَّنَا أَرِنَا الَّذَيْنِ أَضَلَّانَا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ بار خدایا بما نمای آن دو کس را که ما را کمراه کردند از جمله جن و انس کفتند از جن ابلیس را خواستند و از انس قابیل را که پسر آدم بود که اساس

جزاءُ

ربنا

ظلم و خون ناحق بحقیقت او نهاد و کفتند جمله داعیان ضلالت را خواست از جن و انس جنیان بوسوسه و انسیان بدعوت نَجْعَلْهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ تا ما ایشان را در زیر پای خود کنیم یعنی تا ما ایشان را بپای بسپریم تشفی و انتقام را و کفتند تا در اسفل السافلین دوزخ کنیم ایشان را یعنی در درک اسفل تا عذاب ایشان سخت تر بود و از جمله سافلان باشند تا آنچه بجای ما کردند از اضلال و دعوت باضلال إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا کفت آنان که کفتند خدای ما الله است و پس استقامت کردند و بران بایستادند ثابت روایت کرد از انس بن مالک که رسول صلی الله علیه و آله کفت درین آیه من مات علیها فهو ممن استقام هر که برین بمیرد او از جمله آنان بود که استقامت کرده باشد و کفتند استقامت آنست که شرک نیارند بخدا و کفتند آنست که بر یک طریق ایستاده بوند و کفتند آن باشد که عمل خالص کنند خدا را امیرالمؤمنین علی علیه السلام کفت آن باشد که براداء فرایض استقامت کنند حسن کفت آن باشد که بر فرمان خدای استقامت کنند بر طاعات او کار کنند و از معاصی او اجتناب نمایند ابن سیرین کفت از فرمان خدای بنکردند و کژ نشوند مجاهد و عکرمه کفتند در عبادت خلل نکنند سفیان کفت کردار بروفق کفتار دارند مقاتل کفت بر معرفت بایستند و مرتد نشوند ربیع کفت آنان باشند که از دون خدای برکردند فضیل عیاض کفت از دنیا دور شوند و در آخرت رغبت کنند بعضی دیگر کفتند آنان باشند که اسرار با اقرار راست دارند و دل با زبان یکی کنند انس مالک کفت چون این آیه آمد رسول صلی الله علیه و آله کفت امتی ورب الکعبه ایمان امت منند بخدای کعبه سفیان بن عبدالله ثقفی کفت رسول را کفتم مرا خبر ده بخصلتی که دست در و آویزم کفت بکو ربی الله ثم استقم بکو خدای من الله است پس بران ثابت باش کفتم یا رسول الله مخوفتر چیزی که از ان احتراز باید کردن چیست زبان خود بدست کرفت و کفت اینست یعنی زبانست زبان نکاه دار و در خبرست که روزی جمعی نزدیک رسول علیه السلام آمدند و رسول قرآن بریشان میخواند و میکریست کفتند از خوف خدای میکری کفت آری که مرا بر طریقی فرستاده اند مانند حد شمشیر اکر بر راست روم برهم و اکر

بجحیم

بجحیم هلاک شوم قتاده گفت حسن چون این آیه خواندی گفتی اللهم انت ربنا فارزقنا الاستقامة
بارخدایا تو خداوند مایی ما را توفیق استقامت ده تتنزل علیهم الملائکة
الا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التی کنتم توعدون
فرشتگان فرو آیند بایشان در وقت مرگ الا تخافوا والتقدیر یقال لهم ان لا تخافوا
باین گفتار فرو آیند یعنی گویند ایشان را که مترسید و اندوه مدارید مژده باد شما را بهشتی که
شما را وعده دادند قتاده گفت این آنگه باشد که از گور برخیزند وکیع بن الجراح گفت بشارت
در سه جای بود در مرگ و در گور و بوقت بعث ابو العالیه گفت لا تخافوا علی ضیعتکم
ولا تحزنوا علی مخلفیکم بر ضیعتان مترسید و بر بازپس ماندگان اندوه مدارید مجاهد گفت
از کار قیامت مترسید که در پیش دارید و بر کار دنیا اندوه مدارید که باز پس گذاشتید عطا گفت
مترسید از گناه و اندوه مدارید بر آن که من بیامرزم شما را از جمله گناهان اهل اشارت گفتند در
آیه ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا بالوفاء علی ترک الجفاء آنانکه گفتند خدای ما است الله
پس استقامت کردند بوفا بر ترک جفا فرشتگان فرو آیند بریشان برضا که مترسید
از عنا و اندوه مدارید بر فنا و بشارت باد شما را باللقا در سرای بقا لا تخافوا مترسید
که خوف نیست با اهل استقامت و اندوه مدارید که شما را حاصلست انواع کرامت و
بشارت باد شما را بانواع نعمت در سرای سلامت لا تخافوا فعلی دین الله استقمتم
ولا تحزنوا فبحبل الله اعتصمتم وابشروا بالجنة التی فیها رغبتم لا تخافوا فانتم اهل
الایمان ولا تحزنوا فانتم اهل الغفران وابشروا بالجنة التی هی دار الرضوان لا
تخافوا فانتم اهل الشهادة ولا تحزنوا فانتم اهل السعادة وابشروا بالجنة التی هی دار
الزیادة لا تخافوا فانتم اهل النوال ولا تحزنوا فانتم اهل الوصال وابشروا
بالجنة التی هی دار الجلال لا تخافوا فقد امنتم الثبور ولا تحزنوا فقد آن لکم
الحبور وابشروا بالجنة التی هی دار السرور لا تخافوا فلا خوف علی
اهل الایمان ولا تحزنوا فلستم من اهل الحرمان وابشروا بالجنة التی
هی دار الامان لا تخافوا فلستم من اهل الجحیم ولا تحزنوا فقد وصلتم الی

امنتم

الرب الرحیم وابشروا بالجنة التی هی دار النعیم لا تخافوا فقد زالت عنکم
المخافة ولا تحزنوا فقد سلمتم من کل آفة وابشروا بالجنة التی هی دار
الضیافة لا تخافوا فطال ما کنتم من الخائفین ولا تحزنوا فانتم من العارفین
وابشروا بالجنة التی لا یبلغها وصف الواصفین لا تخافوا حلول العذاب
ولا تحزنوا من خوف الحساب وابشروا بالجنة التی هی دار الثواب
نحن اولیاؤکم فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة این از قول
فرشتگان مبشرست گویند ما دوستان شماییم هم در دنیا و هم در آخرت سدی
گفت ما حافظان تو بودیم در دنیا و امروز مبشران توییم در آخرت مجاهد گفت آن فرشتگان
که با ایشان بودند در دنیا گویند ما ملازم تو بودیم در دنیا و از تو جدا نشویم تا ترا ببهشت
بریم ولکم فیها ما تشتهی انفسکم و شما راست در بهشت آنچه را
آرزو باشد ولکم فیها ما تدعون و شما راست آنچه شما خواهید و تمنا کنید
یعنی هرچه در آن دعوی کنید و گویید ما راست شما راست البشری بلا مانعی و منازعی نزلا
من غفور رحیم نزلا ای رزقا روزی از خدای آمرزنده بخشاینده و نصب نزلا
بر حالست از ما ومن احسن قولا ممن دعا الی الله وعمل صالحا
وقال اننی من المسلمین گفت کیست نیکو سخن تر از آن کس که او مردم را دعوة
کند با خدا خواند و عمل صالح کند و گوید من از جملهٔ مسلمانانم سدی و ابن زید و ابن
سیرین گفتند مراد رسولست صلی الله علیه وآله مقاتل گفت ائمه اند و هر آن کس که او دعوة
کند برای خدا عکرمه گفت مؤذنانند ابو امامة الباهلی گفت و عمل صالحا آن باشد که میان
بانگ نماز و قامت دو رکعت نماز کند عایشه گفت گمان من آنست که آیه در مؤذنان
آمد فضیل بن رفیده گفت من مؤذن بودم در ایام اصحاب عبدالله بن عاصم بن مسیر
مرا گفت چون از بانگ نماز فارغ شوی بگوی الله اکبر وانا من المسلمین آنگه این آیه خواند
وقوله قولا نصب بر تمییزست ولا تستوی الحسنة ولا السیئة
فرا گفت لا ادوم صلاست و زیاده وانشد قول الشاعر ما کان یرضی رسول الله

نعلمهم والطسان ابوبکر ولاعمر وبعضی گر گفتند برای تحقیق و تاکید آورد یعنی لا یساوی
کل واحد منهما صاحبه والتقدیر لا یستوی الحسنة السیئة ولا السیئة الحسنة
گفت راست نباشد کار نیکو و کار بد وقیل الخصلة الحسنة والخصلة السیئة وقیل
الفعلة الحسنة والسیئة آنگه گفت ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ یعنی ادفع السیئة
بالتی هی احسن گفت سیئه را دفع کن بحسنه که نیکوتر باشد فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ
وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ اذا مفاجاة راست یعنی چون تو چنین کنی
که دفع سیئه بحسنه کنی هرکدام نیکوتر که بنگری آنکس که ترا دشمن تر باشد دوست شود ترا
تا بیزاری خویشی است ترا و مثله قوله عسی الله ان یجعل بینکم وبین الذین عادیتم منهم مودة
عبدالله عباس گفت که خدای تعالی درین آیه گفت عند غضب صبر کنید و عند جهل حلم کنید و عند
اساءة عفو کنید چون چنین کنید خدای تعالی شما را از شیطان نگاه دارد و دشمن قاهر ذلیل
و خاضع شما شود تا بیزاری دوستی است با خویش وَمَا يُلَقَّاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا
وَمَا يُلَقَّاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ این خصلت نیکو و این بشارت بهشت روی
باز ننماید الا صابر ا را و الا آنا را که خداوند بهره بزرگ باشد از خیر و ثواب یا از طاعت
حسنه و خدای تعالی همه کس را از صابر و ناصابر تلقیه کرده است جز آنکه صابران
ملقی شده اند آن را و قبول کرده اند وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ ان
حرف شرطست ما بر و زیاده کرده اند بر سبیل تاکید تا قسم ماند و برای آن نون تاکید در و
آورده اند گفت اگر چنان باشد که نزغی و فسادی از شیطان بتو رسد از طریق وسوسه او
و دعوت با معصیت و ایقاع عداوت میان تو و اهل ولایت و اصل نزغ نخس باشد آنگه
بر توسع بر وسوسه و افساد شیطان بکار داشتند قال الله تعالی من بعد ان نزغ
الشیطان بینی وبین اخوتی فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ
گفت اگر چنین باشد پناه با خدا ده و با جوار او گریز که او شنواست و داناست بوسوسه
شیطان شنود و احوال او داند وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ
وَالْقَمَرُ گفت از آیات خداوند و علامات که دلیل وجود و وحدانیت خداست

حکایة عن یوسف علیه السلام

وحصول

و حصول دلیل میکند بر صفات کمال او شب و روز و آفتابست و ماه که متعاقبند
بر یکدیگر چون این درآید آن برود و چون این برود آن درآید روز می آید با آمدن آفتاب
و شب می آید برفتن او و هر یکی از آفتاب و ماه در فلک خود و مدار خود میگردند بر تقدیری
که خدا کرده است ایشان را آنچه آفتاب بیک سال رود و ماه بیک ماه رود پس ایشان مقدر
مدبرند مسخر و فرمان بردار چون دو بنده مطیع بر حسب مراد خدای تعالی بر وفق مصلحت
در مدار خود میگردند و چون چنین باشد مستحق آن نباشند که ایشان را سجده کنند لَا
تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ سجده مکنید آفتاب و ماه را چنانکه گبرکان میکنند
وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ بل سجده
آن خدای را کنید که ایشان را آفرید اگر او را می پرستید و این از جمله آن آیاتست که سجده درو
واجبست وجوب سجده درو لقوله واسجدوا که ظاهر امر خدا و رسول بر وجوب باشد
تا دلیلی دیگر پیدا شدن که بر ندبست دلیل دیگر اجماع اهل البیت علیهم السلام است بر
وجوب سجده اینجا و مذهب ما امامیان آنست که سجده با اول آیه باید کردن عند قوله
ایاه تعبدون و فقها گفتند سجده آنگه باید کرد که آیه دیگر بخوانند الی قوله وهم لا یسامون
و عمل مشایخ ایشان برین دیدیم و این سوره از جمله عزایم اربعه است که جنب را و حایض
را نشاید خواندن فَإِنِ اسْتَكْبَرُوا اگر تکبر و ترفع کنند کافران از آنکه خدا را
سجده کنند فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ آنانکه نزدیک خدا اند و در جوار رحمت او بیند از
فرشتگان و مقدسان يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ تسبیح میکنند او را
بشب و روز وَهُمْ لَا يَسْأَمُونَ و ایشان را ملال نیاید و فاتر نشوند وَمِنْ
آيَاتِهِ أَنَّكَ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً گفت از آیات و دلالات او است
که تو زمین را در زمستان خاشعه خشک شده و پژمرده بینی بر و هیچ نبات نباشد
فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ چون آب باران بر او فرستیم
بجنبد و نشاط گیرد یعنی زمین و این بر سبیل توسع است اهتزاز در برابر خشوع گفت
و ربت ای انتفخت برآید و بیفزاید و آن آن باشد که عقیب باران روی زمین مانند خمیر

براید و چون محوی شود حق تعالی این بر سبیل مثل گفت تا تنبیه باشد کافران را بر احیاء موتی گفت
إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لَمُحْيِي الْمَوْتَىٰ إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
آن خدای که زنده کرد زمین را هم او زنده کند مردگان را و او بر همه چیز قادرست إِنَّ
الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا گفت آنانی که از آیات ما میل کنند و عدول نمایند و
بر مقتضای آن نروند و منکر شوند حق را که مقتضی ادله بود و یقال لحد یلحد و الحد یلحد اذا مال
و منه اللحد و لحدت المیت فهو ملحود اذا وضعته فی اللحد مجاهد گفت یعنی بمکا و صفیر و تصدیه
و اللغو و لغط فی قولهم لا تسمعوا لهذا القرآن و الغوا فیه عبد الله عباس گفت به تبدیل کلام
و وضعش نه بجای خود لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا ایشان بر ما پوشیده نیستند ما بر
احوال ایشان مطّلعیم و از ایشان غافل نیستیم تا بوقت جزا بجای ایشان برسیم و این
وارد است مورد تهدید و وعید قتاده گفت یلحدون ای یکذبون سدّی گفت یعاندون
و یشاقون مقاتل گفت آیه در ابو جهل آمد آنگه گفت أَفَمَن يُلْقَىٰ فِي النَّارِ خَيْرٌ أَم
مَّن يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ آنکس که او را در دوزخ افکنند بهتر باشد یا آنکه روز
قیامت می آید ایمن و این استفهامی است یعنی تقریر یا گویند بهر حال آن بهتر که ایمن آید
و اگرچه در القاء در دوزخ هیچ خیری نباشد این را آن گفت که ایشان را مخیّر کرد میان این دو
ایشان با اختیار بد خود این اختیار کردند گفت عاقل را چون میان دو کار مخیّر کنند اختیار
بهتر کند شما باید اندیشید که اختیار و طریقه شما بهترست اکنون مؤدّی شد بانکه دیدید از دوزخ
و طریقه ما مؤدّی است با امن و راحت اکنون بنگرید که کدام بهترست آنگه بر سبیل تهدید گفت
بصورة امر کرد اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ بکنید هر چه میخواهید که چو ابد بنال آنست مهمل رد
نخواهند گذاشتن و مثله قوله علیه و آله السلام اذا لم تستحی فاصنع ما شئت و
قوله صلی الله علیه و آله احبب من احببت فانک مفارقه و اصنع ما شئت فانک
مجزی به معنی این همه نهی است یعنی مکن هر چه که آنکه مؤدّی بود بهلاک و وبال آنگه مؤکّد خواهی ص
کرد این تهدید را بقوله إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ که او بیناو داناست بآنچه شما
میکنید تا بسزا جزا هر یک بدهد گفتند آیه در ابو جهل آمد و عمار یاسر إِنَّ الَّذِينَ

کفرّ

كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ گفت آنان که کافر شدند بقرآن چون بایشان
آمد نحویان در خبر او خلاف کردند بعضی گفتند محذوفست المقدیر ان الذین کفروا
بالذکر کفروا بالله اما آنکه بقرآن کافر نه بخدای کافر باشند برای آنکه چون به تنزیل او
ایمان ندارند بمنزل تنزیل هم ایمان نداشته باشند و گفتند محذوف اینست ان الذین
کفروا بالذکر لمّا جاءهم هلکوا و شقوا ایشان هالک شدند و شقی و گفتند او لئک ینادون
خبر اوست اگرچه از دور افتاده و این صحیح باشد و قول آنکس که گفت انه لکتاب عزیز
در جای خبر اوست بعیدست برای آنکه او جمله بیگانه است و در و ضمیری نیست عاید با مبتدا
پس این مستقیم نباشد و قولهای اول معتمدست وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ
و این قرآن کتابیست عزیز در معنی او خلاف کردند بعضی گفتند معنی آنست که معجز است و
منیع از آنکه کسی تواند مانند آن آوردن چنانکه فرمود قل لئن اجتمعت الجن و الانس الآیه و گفتند
عزیزست یا عزّ از خدای و حفظ آن از تغییر و تبدیل عبد الله عباس گفت کریم است مقاتل گفت
منیع است از شیطان سدّی گفت مخلوق و مختلق نیست و فروبافته و گفتند عزیزست تا آن بیان
و تفسیر که در عقب آن آمد من قوله لَّا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ باطل
از پیش او نیاید و نه از پس او و در معنی او چند قول گفتند یکی آنکه مناقضه و شبهه و مشاکله یکی ص
با او راه ندارد نه از جهة لفظ و نه از جهة معنی و مراد از پیش و پس لفظ و معنی است قولی دیگر آنکه قتاده
و سدّی گفتند شیطان را بر دستی نباشد یعنی نتواند تا باطلی در او فزاید یا حقی از و بکاهد ضحاک
گفت معنی آنست که کتابی و حدیثی نیاید پیش از این قرآن که او را باطل کند و نه از پس او خواهد
آمدن عبد الله عباس گفت که کتب متقدمه از توریة و انجیل و قرآن همه مصدق این آمد و
هیچ مناقض این نیست از پس او کتابی نخواهد بود حسن گفت معنی آنست که در اول و
آخر این کتاب تناقضی نیست بعضی دیگر گفتند در اخباری که در این کتاب هست عما مضی
و عما لم یأت هیچ خلفی و کذبی نیست این اقوال مفسران است اما از روی معنی محتملست که
مراد آن بود که باطل با او راه ندارد از هیچ جهة چه بطلان چیزی به چیزی از بعضی جهات باشد
ثم الکنی بذکر بعض الجهات عن ذکر الباقی و ممکن بود که تخصیص این دو جهة برای آن کرد

باشد که در عرف غالب عادة آینده این دو وجه آید چه را این بود والله اعلم مراد من کلامه تنزیل
من حکیم حمید کتابیست منزل از خدای حکیم حمید محکم کار ستوده پسندیده مستحق
حمد و شکر ما یقال لک الا ما قد قیل للرسل من قبلک گفت ترا نگفتند
ای محمد الا آنچه دیگر پیغمبران را گفتند که پیش از تو بودند اگر در معنی او خلاف کردند بعضی گفتند
معنی آنست که ترا چیزی نفرمودند از قبل خدای عز و جل جز دعوة با سلام و بیان شرع چنانکه
دیگر پیغمبران را فرمودند بعضی دگر گفتند آنچه او را گفتند دیگر پیغمبران را از پیش او همان گفتند آنست
که در آخر آیه ذکر کرد ما یقال لک الآیه یعنی ترا هم آن وعد و وعید فرمودند که با خلقان بگوی
که دیگران را گفتند قتاده و سدی گفتند آیه وارد است مورد تسلیه و تعزیة رسول صلی الله علیه و آله
یعنی ترا هم آن میگویند این کافران که دیگر پیغمبران را گفتند از تکذیب و جفا و انکار نبوت و جحد
آیات و بینات آنگه بر سبیل ترغیب و ترهیب گفت ان ربک لذو مغفرة و ذو
عقاب الیم خدای تو ای محمد خداوند مغفرت و آمرزشست و خداوند عقابی سخت و الم
تا هر کسی را الحق خود برساند آنگه گفت و لو جعلناه قرآنا اعجمیا اگر ما این
قرآن را اعجمی میکردیم یعنی بزبان عجم یقال رجل اعجم و اعجمی اذا لم یکن فصیحا و ان کان من العرب
و رجل عجمی منسوب الی العجم و ان کان فصیح اللسان عالما بلغة العرب کذلک اعرابی
و عربی لقالوا لولا فصلت آیاته گفتندی این کافران چرا آیات این کتاب
مفصل و مبین نیست ء اعجمی و عربی قرآء درین خلاف کردند حفص خواند
عن حلوانی عن هشام و ابن مجاهد عن قنبل بیک همزه علی الخبر و باقی قرآء بدو همزه علی الاستفهام
الا آنست که کوفیان بدو همزه محقق خواندند مگر حفص و روح و باقی بتخفیف اول و تلیین
دوم و اهل مدینه میان هر دو همزه فصل کردند بمدی و الفی الا ورش و ابو عمرو و آنکه
بلفظ استفهام خواند گفت چون مراد انکارست الف استفهام در الف اعجمی برد و آن الف
قطع است کی را تلیین کرد برای تخفیف ان الف اعجمی باشد و آنکه هر دو محقق خواند
برای آنست که اصل بنیت و آنکه فصل کرد برای کراهت اجتماع دو همزه و آنکه بر خبر خواند
گفت معنی آنست که چرا چون پیغمبر عربی بود قرآن اعجمی بود یا چرا پیغمبر عجمی بود و قرآن عربی

وحلوانی عن هشام

تا در باب اعجاز بلیغتر بودی سعید جبیر گفت قریش بر سبیل تعنت گفتند چرا این قرآن را
آیاتش بعضی عربی نیست و بعضی عجمی خدای تعالی این آیه فرستاد قل هو للذین آمنوا
هدی و شفاء بگوای محمد که این قرآن مومنان را الطفی و بیانی و شفائیست و
الذین لا یؤمنون فی آذانهم وقر و آنان که ایمان نیارند در گوشهای ایشان
گرانیست و هو علیهم عمی و این قرآن کوری است بر ایشان یعنی بدین قرآن منتفع
نمیشوند و در آیات و ادله او تامل و تفکر نمیکنند پنداری از بینات او کرند و کورند و در شاذ
خواندند عمی بکسر میم چنانکه وصف باشد مصدر را بمعنی انه مشتبه علیهم ملتبس گفت این قرآن
بر ایشان کوریست یعنی این کتاب بر ایشان مشتبه است و بسته است ایشان را از آنکه در وی اندیشه
نمیکنند تا بدانند و عامه قراء عمی خواندند بفتح میم علی المصدر و اختیار قراءة قرآنست اولئک
ینادون من مکان بعید ایشان را ندا میکنند از جای دور یعنی بمنزله آنانند که آنجا اند
که نمی شنوند و اگر می شنوند از شنیدن منتفع نمیشوند این جمله مذمت و ملامت کنایتست
از آنکه تامل نمیکنند تا بمنزله کران و کوران و دورانند و نظایر این در قرآن بسیارست و
لقد آتینا موسی الکتاب گفت ما موسی را کتاب دادیم یعنی توریة فاختلف فیه
مختلف شدند در و بعضی قرار دادند و بعضی انکار کردند بعضی ایمان آوردند و بعضی کافر
شدند چنانکه با تو کردند و در عهد تو کردند تا کافران نبری که این معنی در حق تنست و بس و لولا
کلمة سبقت من ربک اگر نه آنست که کلمتی و گفتاری سابق شده است
از خدای تعالی که تعجیل عقوبت نکند امت ترا در دنیا فی قوله و ما کان الله لیعذبهم الآیه
لقضی بینهم میان ایشان کار بگذاردندی و عذاب بر ایشان فرود آمدی که علی
کل حال حکم بر ایشان خواهد بودن ایشان را و انهم لفی شک منه مریب آنگه
گفت ایشان در شکی اند از این عذاب و از این حکم شکی در ریبة و تهمت افکننده یعنی شکی
با تهمت که در خود شک کنند و ترا متهم میدارند شک مریب ای شک مع ریبة و تهمة
من قولهم اراب الرجل اذا اتی بریبة آنگه بیان عدل کرد و گفت من عمل صالحا
فلنفسه هر که او عملی صالح و کاری نیکو کند خود را کند و من اساء فعلیها

وهرکه بدی کند بر خود کند نه نفع صلاحش با غیری شود ونه مضرت فسادش بغیری رسد
بل مقصور باشد بر فاعلش وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ وخدای تو بر بندکان
هیچ ظلم نکند این آیه دلیل است بر بطلان مذهب مجبره وانکه جزا جز بر عمل نیست و
خدای تعالی خالق وفاعل ظلم نیست وثواب وعقاب جز باستحقاق نباشد إِلَيْهِ
يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ سبب نزول آیه آن بود که مشرکان کفتند ای محمد اکر تو پیغمبری
بکو ما را تا قیامت کی خواهد بود خدای تعالی این آیه فرستاد کفت علم قیامت را مرد وجع
با خداست یعنی جز خدا انداند وَمَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَاتٍ مِنْ أَكْمَامِهَا
وبیرون نیاید هیچ میوه از غلاف خود من اول زیادتست مؤکد نفی ودوم ابتدا غایت
واکمام جمع کم باشد وآن ظرف ووعاء میوه بود ومنه کم الانسان وکم الثمرة کفرا
وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وبار بر نکیرد هیچ ماده وبار ننهد الا
بعلم او ومن نیز اینجا زیادتست یعنی این چیزها جز خدا نداند ویجری مجری قوله ان الله عنده
علم الساعة الآیه وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ أَيْنَ شُرَكَائِي یعنی اذکر یا محمد یاد کن
آن روز که خدای تعالی ندا کند این کافران را وکوید کجا اند انبازان من که شما دعوی کردید
بامن در الهیة وایشان را عبادت کردید بدون من قَالُوا آذَنَّاكَ مَا مِنَّا مِنْ
شَهِيدٍ جواب دهند وکویند ما بکفتیم وخبر دادیم ترا که ما را کواهی نیست آن دعوی که در دنیا
کردیم یعنی ما پنداشتیم در دار دنیا که ایشان کواهان ما خواهند بود امروز بدیدیم وبدانستیم
وما را علم ضروری حاصل شد ومعلوم شد که ایشان کواهی برای ما نمیدهند وَضَلَّ عَنْهُمْ
مَا كَانُوا يَدْعُونَ مِنْ قَبْلُ وکم شد از ایشان آنچه در دنیا آنرا پرستیده بودند
وخوانده وَظَنُّوا مَا لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ وکمان بردند که ایشان را محیصی ومعدلی
ومفری نباشد از عذاب خدای وظن در آیه بمعنی یقین است یعنی بدرست بدانند که ایشان را
از عذاب خدای جای کریز نیست لَا يَسْأَمُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ اکر
کفت از عادت وخوی آدمی آنست که از دعاء خیر سیر نشود اضافه مصدر کرد با مفعول
واکر کلام بشرح بودی تقدیر اینست که من دعاء لنفسه الخیر از انکه برای خود از

خدای تعالی خیر خواهد وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَيَئُوسٌ قَنُوطٌ واکر رنجی وبلایی
وآفتی بدو رسد او را نومید باشد از رحمت خدای تعالی وصف ضعف یقین آدمی کند وَلَئِنْ
أَذَقْنَاهُ رَحْمَةً مِنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ کفت اکر چنان باشد که ما او را نجاتی دهیم
از پس کفته ورنج وبیماری ودرویشی که با او رسیده باشد لَيَقُولَنَّ هَٰذَا لِي کوید این خیر خود
مراست ونصیب منست مرا خواست بودن واین بعل منست من سزای آنم وَمَا أَظُنُّ
السَّاعَةَ قَائِمَةً ونمی پندارم که قیامت خواهد خواست وَلَئِنْ رُجِعْتُ إِلَىٰ رَبِّي
واکر فی الجمله مرا پیش خدا برند بر زعم مسلمانان إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَىٰ مرا آنجا بهتر باشد
حسن بصری کفت که کافر میان دو آرزوست یکی در دنیا ویکی در آخرت اما آرزوی دنیاش
اینست که ان لی عنده للحسنی واما تمنای آخرت قوله یا لیتنی کنت ترابا فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ
كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ خبر دهیم کافران را آنچه
کرده باشند وبچشانیم ایشان را عذابی سخت ودرشت وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ
أَعْرَضَ وَنَأَىٰ بِجَانِبِهِ چون ما بر آدمی نعمتی کنیم رو بکرداند وجانب خود از ما دور دارد
وخویشتن را مستغنی دارد وما را فراموش کند وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ
وچون رنجی وآفتی با او رسد خداوند دعاء پهن باشد وعرب طول وعرض جای کثرت بکار
دارند یقال اطال الکلام واعرض اذا اکثر قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ بکو
ای محمد ببینید ودانید اکر این قرآن از نزدیک خدای تعالی باشد چنانکه ما میکوییم ثُمَّ كَفَرْتُمْ
بِهِ آنکه شما باو کافر شده باشید مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ هُوَ فِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ
که باشد کمراه تر از آنکس که او در ضلال وکمراهی باشد وعصیانی ومخالفتی دور از صلاح
والشقاق المشاقة وهی المخالفة من الشق وهو الفتق وشق الشیء نصفه فعل بمعنی المفعول
ومنه قول علی علیه السلام کثرة الوفاق نفاق وکثرة الخلاف شقاق واین طریقیست
از طریقهای جدل که آنرا طریقت احتیاط کویند خدای تعالی مناظره با موحدت رسولش را
برین طریقت کفت بکو ای محمد این کافران را که اکر این قرآن از قبل خداست وحق است اکر
شما باو کافر شوید در جهان از شما کمراه تر که باشد آنکه حق تعالی کفت سَنُرِيهِمْ المفعول

آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم بایشان نمایم آیات بینات ما در آفاق
واطراف عالم و در نفس ایشان عبدالله عباس گفت فی الآفاق یعنی آثار امتان گذشته
و در نفس ایشان بیماریها بلیات سدی منهال بن عمرو گفتند فی الآفاق یعنی در اقطار
و جوانبی که ما بگشاییم بر رسول ما وفی انفسهم در فتح مکه قتاده گفت فی الآفاق در وقایع
که خدا را بود در امم گذشته وفی انفسهم و در تنهای ایشان روز بدر عطا و ابن زید گفتند
فی الآفاق فی اقطار الارض والسماء من الشمس والقمر والنجوم والجبال والاشجار والانهار
والبحار والامطار آیاتی که ماراست در جوانب زمین و آسمان از آفتاب و ماه و ستارگان
و باد و باران و در اقطار زمین از کوهها و جویها و دریاها و درختها و انواع نباتات
وفی انفسهم و در تنهای ایشان از لطیف صنعت و بدیع حکمت و حسن صورت و
ترتیب تالیف و احکام خلقت و آنچه آفرید در ظاهر و باطن او از حواس پنجگانه و عروق
و اعصاب متصل و مدخل و مخرج طعام و شراب که طعام و شراب از یک مدخل فرو میشود
و از دو مخرج بیرون می آید و آنچه تناول میکند بهری مدد قوت او میشود و بهری اجزاء
جسم او میگردد و بهری ثفل میشود و هر نصیبی بجای میرود بتقدیر و قدرت او جل جلاله
اهل اشارت گفتند ار در آفاق آیاتی است و در انفس آیاتی که آن عالم کبری است و
این عالم صغری و بعضی علما گفتند آن عالم صغری است این عالم کبری چه آن جمادست
و این حی و اینجا معانی است که آنجا نیست تا تو گاه در آن نظر کنی و از آن عبرت گیری
و گاه درین تفکر کنی و بدو متذکر شوی در آفاق آیاتی پیدا کرد و در انفس بیناتی
که در هر یک از آن که نظر کنی ترا آن باسانتر طریقی باو رساند فی الآفاق شمس و قمر
وفی الانفس حس و فکر فی الآفاق کواکب و نجوم وفی الانفس عجائب و علوم
وفی الآفاق سحائب و غیوم وفی الانفس مصائب و غموم فی الآفاق بروق خاطفة
وفی الانفس عروق واجفة فی الآفاق ثلوج و امطار وفی الانفس جوانح و اوطار
فی الآفاق ریاح هابة وفی الانفس ارواح ستابه فی الآفاق جبال شامخة
وفی الانفس آمال راسخة فی الآفاق عیون نابعة وفی الانفس عیون دامعة

منساء

سورج

فی الآفاق نخیل و اشجار وفی النفوس شعور و ابشار فی الآفاق دور و قصور وفی الانفس نحور و صدور
فی الآفاق جواهر و معادن وفی الانفس ظواهر و بواطن فی الآفاق زروع و نبات وفی الانفس خشوع و ثبات
فی الآفاق انهار و بحار وفی الانفس اسرار و جهار فی الآفاق شدة و رخا وفی الانفس بخل و سخا
فی الآفاق ربیع و خریف وفی الانفس وضیع و شریف فی الآفاق حر و برد وفی الانفس حر و عبد
فی الآفاق سیل و لیل وفی الانفس میل و نیل از اینجا هر چه خواهی نظر کن که در و
آیتی و علامتی و دلالتی و بینتی هست ولله فی کل تحریکة وفی کل تسکینة شاهد
وفی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد اول در خود نگر تا خود را بشناسی که خود شناسی
ترا بحق شناسی رساند که من عرف نفسه فقد عرف ربه خود را بعبودیت شناس تا
حق را بربوبیت بشناسی هر چه خود را بشناسی او را بشناسی که اعرفکم بنفسه اعرفکم بربه
هر چه درین شناخت عزیزتر باشی در آن معرفت عزیزتر باشی گاه در آفاق عالم تفکر کن
و گاه در نفس خود نظر کن تا تغیرات آن و اختلاف این ترا بمعرفت صانعی رساند
متغیر نه مغیر مقدر نه مقدر موافق نه مخالف و مختلف تا بدانی که هر چه جز اوست بخلاف
اوست و مخالف سایر اشیاست از آنجا که اوست بمفارقته بین الاشیاء علم ان
لا قرین له و بمضادته بین المتضادات علم ان لا ضد له ضاد الظلمة بالنور
والبرد بالحرور والبلة بالجمود فی کلام طویل للامام جلیل الخلق مجتمع طورا و
مفترق والحادثات فنون ذات اطوار لا تعجبن من الاضداد اذ جمعت فالله
یجمع بین الماء والنار از آیات آفاق فصول چهار صیف و شتا و ربیع و خریف
از آیات انفس طبایع چهار صفرا و سودا و بلغم و خون در آفاق چهار باد پدید
کرد شمال و جنوب و صبا و دبور در انفس چهار باد داد جاذبه و ماسکه و هاضمه
و دافعه تا یکی برآرد یکی بدارد یکی هضم کند یکی دفع نماید در آفاق چهار جوی
پدید کرد جیحون و سیحون و نیل و فرات در انفس چهار جوی پیدا کرد اکحل
و قیفال و باسلیق و ابطی در آفاق نبات الوان پدید کرد زرد و سرخ و سیاه
و سفید و لعلی و کبود در انفس شعور الوان آفرید از سیاه و سفید و احمر و اشقر

ومنتن

واشهب واصهب در آفاق چهار چشمه بچهار طعم پیدا کرد ملح و عذب و زعاق و اجاج در انفس همچنین چهار چشمه داد ملح در چشم و زعاق در گوش و عذب در دهان و منتن در بینی از آیات آفاق قطع متجاورات بهری نبات رویاند و بهری نه همچنین در انفس از تن آدمی بهری موی روید و بهری نه در آفاق آتش پدید کرد و در انفس آتشی در جگر نهاد و یکی در طحال و یکی در معده و یکی در دل در آفاق معادن مختلف پدید کرد در انفس حواس پنجگانه نهاد از سمع و بصر و شم و ذوق و لمس از آیات آفاق ابر است که گاهی بارد و گاهی نبارد و در انفس چشمه چشم پدید کرد که گاهی بگرید و گاهی نه از آیات آفاق سیاره کواکب سبعه در افلاک نهاد و از آیات انفس اعضاء سبعه کرد سمع در انسان بمثابه زحل کرد در آسمان او را دو برج داد یکی جدی و دیگر دلو لاجرم در برابر آن سمع را نیز در دو برج نهاد از دو گوش و بصر در انفس بمثابه مشتری است در آسمان او را دو برج داد یکی قوس و یکی حوت همچنین بصر در دو چشم نهاد و شم بمنزله مریخ کرد او را دو برج نهاد یکی حمل و یکی عقرب همچو شم که در دو بینی نهاد و ذوق را در انفس بمنزله زهره کرد در آسمان او را دو برج داد یکی ثور و یکی میزان همچنین ذوق را نیز در دو جای نهاد از لبها و لسان و لمس بمنزله عطارد کرد او را دو برج داد یکی سنبله و یکی جوزا لمس نیز در دو دست نهاد و نطق در انسان بمنزله آفتاب کرد او را یک برج اسد داد و این را یک آلت داد که آن زبان است و کتابت در انسان بمنزله قمر کرد در آسمان او را یک برج داد از سرطان و این را در یک دست راست نهاد بر غالب عادت از آیات آفاق آفتاب تابان از قطب آسمان و از آیات انفس نور معرفت در دل مرد خداوان بل این فاضلتر از آن کما قال الشاعر ان شمس النهار تغرب بالليل وشمس القلوب ليست تغيب از آیات آفاق ماه و ستارگان گاه بزیادت و گاه بنقصان در برابر این علوم نهاد در انسان علم توحید برای ادیان و علم فقه برای ارکان و علم طب برای ابدان و علم نجوم برای ازمان و علم نحو برای تقویم لسان و علم ریاضت برای حیوان و علم سیاست برای سلطان و علم صحبت برای اخوان و هذا خطب يطم وامر لا يتم عمر بپایان رسد و این برنسد عدا الی ما کنت فيه حتى يتبين

لهم انه الحق تا پیدا شود ایشان را که آن حق است از خداست جل جلاله اگر نه چنین بودی بر یک وتیره و نسق نماندی بل مختلف شدی یعنی این آیات و دلائل حق است و از خداست و قیل انه طريقة الاسلام گفته‌اند ضمیر راجعست با دین مسلمانی یعنی تا بدانند که دین مسلمانی حق است و گفته‌اند مراد قرآنست تا بدانند که قرآن حق است از قبل خداست و گفته‌اند محمد است صلى الله عليه وآله اولم يكف بربك انه على كل شيء شهيد کفایت نیست ای محمد که خدای تو گواه است بر همه چیزها و جار و مجرور در جای فاعل کفی است در محل رفع وانه و ما بعده در محل نصب بوقوع الكفاية عليه و کفی را دو مفعول باید مفعول اول محذوفست و تقدیر آنکه اولم يكف ربك كونه شهيدا على كل شيء الم يكفك الا انهم في مرية من لقاء ربهم ایشان یعنی کافران در شکند از لقاء ثواب و عقاب خدای تعالی الا انه بكل شيء محيط خدای تعالی عالمست بهمه چیزی و علم او بهمه چیز محیطست و محیط در جای دیگر بمعنی قادر آمد في قوله والله من ورائهم محيط یعنی در قبضه قدرت او بند و بیرون نتوانند شدن پس او دو معنی دارد یکی عالمی و یکی قادری و در عالمی فرمود وان الله قد احاط بكل شيء علما

بدانکه این سوره مکی است و پنجاه و سه آیتست عدد کوفیان و پنجاه در عدد بصریان و مدنیان و هشتصد و شصت و شش کلمه است و سه هزار و پانصد و هشتاد و هشت حرف روایتست از ابو امامه از ابی کعب که رسول صلى الله عليه وآله گفت هر که این سوره بخواند از جمله آنان باشد که فرشتگان بر او صلوات فرستند و آمرزش و رحمت خواهند

بسم الله الرحمن الرحيم حم عسق

اختلاف مفسران در حم مذکور شد اما آنچه درین آیه گفته‌اند ارطاة بن المنذر گفت مردی نزدیک عبدالله عباس آمد و پرسید که حمعسق چه باشد و حذیفة بن الیمان حاضر بود عبدالله عباس جواب نداد دیگر باره پرسید جواب نداد بار سیم حذیفه گفت من ترا خبر دهم بدانکه این در مردی فرود آمد نام او عبدالاله یا عبدالله که از نهری جویهای مشرق فرود آید و آنجا دو مدینه بنا کند بر کنار آن جوی چنانکه جوی میان هر دو فاصله باشد چون خدای تعالی خواهد که زوال ملک ایشان باشد و دولت ایشان برد آتشی بفرستند بشب و یک مدینه

ولایت
بسوزد چنانکه از وی هیچ اثر نماند اهل آن مدینه دیگر بتعجب فرو مانند روز دیگر جملهٔ جباران آن
درین مدینه دیگر حاضر آیند بنظارهٔ این مدینهٔ سوخته خدای تعالی بعز باید تا خسف کند ایشانرا
آن مدینهٔ دیگر بزمین فرو شود با هرکه در وباشد فذلک قوله حم عسق یعنی حُمَّ عِزَّةً من الله
وسنّةً وقضاءً انداخته شد عزی وسنتی وقضائی از خدای تعالی وقیل حم عسق عین
عدلا منه وسین یعنی سیکون قاف واقع بهاتین المدینتین و ما بدان خبر یست
از جریر بن عبدالله که رسول صلی الله علیه و آله گفت مدینه بنا کنند میان دجله و دجیل و قطربل
و صراة جباران اهل زمین آنجا مجتمع شوند و خزاین و مالهای عالم آنجا جمع کنند خدای تعالی
آن شهر بزمین فرو برد با اهلش و آن در زمین زودتر رود از آنکه میخ آهن در زمین نرم و گفتند
عبدالله مسعود خواند حم سق بی عین و گفتند سین هر امتی که رفتند و قاف هر فرقتی که خواهند
آمد و در مصحف عبدالله مسعود عین نیست عکرمه گفت نافع الازرق از عبدالله عباس پرسید
از حم عسق گفت حا حلم خداست و میم مجد اوست و عین علم اوست و سین سناء
اوست و قاف قدرت اوست خدای تعالی باین چیزها قسم یاد کرد و ابو الجوزا روایت کرد
از عبدالله عباس که عین عذابست سین مسخ قاف قذف و بیان این قول خبر یست که
از رسول صلی الله علیه و آله روایت کردند که چون این آیه آمد رسول دلتنگ شد گفتند یا رسول الله
چرا دلتنگی گفت مرا خبر دادند بلایی که بر امت من فرود آید از خسف و مسخ و قذف و آتشی
که ایشانرا جمع کند و بادی که ایشانرا در دریا اندازد و آیاتی و علاماتی پیاپی بنزول عیسی و خروج
دجال شهر بن حوشب عطاء بن ابی رباح گفتند کارزاری باشد که عزیز در و ذلیل شود
و ذلیل در و عزیز شود و آن کارزار اول با قریش بود آنگه با عرب آنگه با عجم آنگه تا خروج
دجال رسد عطا گفت حا حربی باشد میان اهل مکه و بطحا که ایشان مردار بخورند و
استخوان مردگان میم ملکی که تحویل افتد از قومی بقومی از قریش عین آن عدوی که ایشانرا
باشد سین که در انجا سنی بود قاف آنکه قدرة خدای تعالی نافذ بود در آن بکر بن عبدالله
المزنی گفت حا حربی باشد میان قریش و موالی و دست قریش را باشد بر موالی و میم ملک
بنی امیه است عین علو عباسیانست سین سناء مهدی است قاف

قوة عیسی است که از آسمان فرود آید و ترسایانرا بکشد و کلیساها ویران کند محمد بن کعب گفت قسمی است
که خدای تعالی کرد بحلم و مجد و علو و سنا و قدرت خود که عذاب نکند آنرا که پناه با کلمهٔ اخلاص
دهد گفتن لا اله الا الله است سعید جبیر گفت حا از رحمن است میم از مجید است عین از علیم
سین از سلام قاف از قدوس است و قاهر سدی گفت از هجا مقطع است عین از عزیز
و سین از سلام و قاف از قادر و گفتند این در شان محمد است صلی الله علیه و آله حا حوض
مورود اوست و میم ملک ممدود اوست و سین سناء مشهور اوست و قاف قیام
اوست بمقام محمود و قربت او در کرامت معبود عبدالله عباس گفت هیچ پیغمبر نبود الا او را کتاب
و وحی حم بهست برای آیت كَذَٰلِكَ يُوحِي إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ اللَّهُ
الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ابن کثیر بیک روایت از ابو عمرو خواندند یُوحَى بفتح حا علی ما لم
یسم فاعله بر سوال سائل فانه لما قال كذلك يوحى قال قائل من يوحى فقال الله العزيز الحكيم و
مثله قوله في قراءة من قرأ يُسَبَّح له فيها رجالٌ و باقی قرا خواندند كذلك يوحي بر فعل مستقیم
بکسر حا من أوحى يوحي اسنادا الى اسم الله تعالى گفت همچنین وحی کند بتو و با آنان که پیش تو بودند از
پیغمبران که بودند خدای عز و جل که او عزیز و منیع و غالب و قاهر است و بی همتا و حکیم است و عالم
بدقایق امور و محکم کار است لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ او راست یعنی خدا را
آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِن فَوْقِهِنَّ
ابو عمرو و عاصم بروایت ابی بکر خواندند یکاد بیا برای آنکه تانیث سموات حقیقی است و یتفعل
مقدم ینفطرن من الانفطار علی زنة الانفعال و هو مطاوع فطرته فانفطر ای شققته فانشق
و ابن کثیر و ابن عامر و حمزه و عاصم بروایت حفص خواندند تکاد السموات بتا تانیث یتفطرن بنون
چنانکه گفتیم نافع و کسائی تکاد السموات یتفطرن بتا بدل نون من التفطر و هو مطاوع فطر بتال
فطرته فتفطر گفت نزدیکست که آسمان بشکافد از بالای ایشان از عظم و فظیعت کلمهٔ کفر که
میگویند و شرک که بخدای آرند و در حق او اثبات زن و فرزند میکنند و مثله قوله تكاد السموات يتفطرن
منه وتنشق الارض وتخر الجبال هدا ان دعوا للرحمن ولدا قوله من فوقهن یعنی هر آسمان که
بالای آسمان دیگر است چون آسمان زیرین شکافته شود از کفر اهل زمین اولی در اخری که آسمان

دنیا شکافته شود چه او بزرگیست ایشان وَالْمَلٰئِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ
وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ و فرشتگان تسبیح میکنند بحمد و شکر خدای
ایشان و برای اهل زمین استغفار میکنند و آمرزش میخواهند از جهه مومنان بیانه و
یستغفرون للذین امنوا أَلَا إِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ بعضی علما گفته
حق تعالی افتتاح این آیه بهیبت و عظمت کرد و ختم او بلطف و بشارت کرد که خدای جل جلاله
آمرزنده و بخشاینده است الکهف وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ و آنان
که بدون خدای خداوندان و معبودان گیرند اللّٰهُ حَفِيظٌ عَلَيْهِمْ خدا بر ایشان نگاهبانست
اعمال ایشان میداند و می شناسد و بر ایشان می شمارد تا جزا دهد ایشان را آن وَمَا أَنْتَ
عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ و تو که محمدی بر ایشان وکیل نه و بر تو بلاغ و اعذار و انذار است و بس
وَكَذٰلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا و همچنین وحی کردیم و بتو فرستادیم
قرآنی عربی یعنی بلغت عرب لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ تا بترسانی مکه را یعنی اهل مکه را
علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه کقوله واسأل القریة و مکه را برای آن ام القری
خوانند که اصل زمین است و زمین را از زیر او بیرون آورده اند وَمَنْ حَوْلَهَا و آنان که
پیرامن مکه اند وَتُنْذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ و بترسانی ظالمان را از روز قیامت
که شک نیست در و یوم الجمع منصوبست که مفعول دوم است یقال انذرت فلانا کذا
و کذا و نصب او بر ظرف نیست برای آنکه انذار واقع نیست در و بلکه بر حذف مضافست
والتقدیر لتنذر الناس عذاب یوم الجمع مفعول اول لدلالة الکلام علیه و مراد بیوم الجمع
روز قیامتست که هیچ شکی نیست در وقوع این روز آنکه اهل جمع را بدو فرقه نهاد گفت
فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ گروهی در بهشت شوند و گروهی در دوزخ
آنانکه بهشت شوند گروهی بعدل شوند و استحقاق و گروهی بفضل و رحمت و اما آنان
که بدوزخ شوند جز بعدل نشوند عبدالله عمر روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله یکروز
بیرون آمد و صحیفه بدست گرفته گفت دانید که این نوشتها چیست گفتیم نه گفت این
که بردست راستست درم نامه ایست در و نامهای اهل بهشت ثبت کرده نام ایشان و نام

ایشان و نام خویشان و عشیرت ایشان این پیش از آن فرمود نوشتن که ایشان در صلب
و رحم مادر بدید آمدند الکه که آدم هنوز گل بود و از این عدد هیچ زیاده نگردد و ناقص نشود و این
نامه که در دست چپ دارم در و نامهای اهل دوزخست نام و نسب پدر و قبیله از این عدد نیز
هیچ زیاده و نقصان نشود آنگه برخواند فریق فی الجنة و فریق فی السعیر عدل من الله تعالی
وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً اگر خدا خواستی مردمان را همه یک امته
کردی یعنی یک ملت و این مشیت جبر و اکراه باشد یعنی اگر خدای خواستی همه را بقهر بر ایمان
حمل کردی وَلٰكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ و لیکن آنرا که خواهد در رحمت خود
برد در سرای ثواب چون داند که مستحق آنست بایمان و عمل صالح وَالظَّالِمُونَ مَا
لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ و ظالمان را یعنی کافران را هیچ یاری و یاوری نباشد که
یاوری ایشان کند یا عذاب خدای از ایشان دفع کند أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ
أَوْلِيَاءَ گرفتند ام بمعنی بل است بل این کافران بدون خدا اولیا گرفته اند و دوستان
و معبودان پیدا کرده اند فَاللّٰهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَهُوَ عَلَىٰ
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ خداست بحقیقت که خداوند خلقانست و اوست که مرده زنده کند و
اوست که بر همه چیز قادرست وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللّٰهِ
گفت هر آنچه در و خلاف کنید و میان شما در و خلاف رود از احکام شرع و کار دین و دنیا
حکم آن با خداست و حاکم در آن خدا باشد و کس را نرسد از شما که در آن حکم کند چه خداست
که عالمست بمصالح خلق و عواقب امور و آیه دلیلست بر آنکه کسی را نباشد از خلق که از خود
در شرع حکم کند جز بنصوصی از ذات قبل خدای تعالی اما بآیتی محکم یا بخبری متواتر ذ
ذٰلِكُمُ اللّٰهُ رَبِّي آن خداست که خداوند و پروردگار منست عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ و
وَإِلَيْهِ أُنِيبُ من بر او توکل کردم و اعتماد نمودم و مرجع و مآب من با اوست
من با او گریزم و توبه و انابت من با او باشد فَاطِرُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدگار آسمانها
و زمین است از ابتدا آفریننده از عدم بشکافت و وجود این اشیا از و پدید کرد جَعَلَ
لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا شما را هم از جنس خود جفت و سکن پدید کرد

وگفتند رای آن گفت من انفسکم که حوا را از استخوان پهلوی آدم آفرید و درست آنست که از بقیه گل
آدم آفرید وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا و از چهارپایان همچنین جفت جفت کرد يَذْرَؤُكُمْ
فِيهِ می آفریند شما را در و درین ضمیر خلاف کردند بعضی گفتند مراد شکم است یا رحم کنایة عن غیر
مذکور وقیل الرا دبه الزوج راجع با زوج و جفت که هر مولود که باشد در شکم ماده باشد وقیل
فی الزوج وقیل فی هذا النوع من الخلقة من اخراج الولد من ذکر وانثی فرا و زجاج گفتند فیه یعنی
به است ای بما جعل لکم ازواجا وانشد للازهری فی امراة وارغب فیها عن لقیط
واهله ولکننی عن سنبس لست ارغب ای ارغب بها عنهم لَيْسَ كَمِثْلِهِ
شَيْءٌ در و چند قول گفتند یکی آنکه کاف تشبیه زیادتست والتقدیر لیس مثله شیٔ یکی آنکه
مثل صلات و زیاده والتقدیر لیس کهو شیٔ و این نظایر بسیار دارد کقولهم مثلک
یفعل که او مثلی لا یرغب فی کذا ای انت وانا وقال فان امنوا بمثل ما امنتم به ای من
بما امنتم به وکذلک هو فی مصحف عبد الله مسعود قال الشاعر ولیس کمثل الفتی زهیر
خلق یوازیه فی الفضائل و آنچه قول محققانست بیان کرده ایم فی قوله لیس کمثله شیٔ
در سورة الانعام وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ و او شنوا و بینا است لَهُ مَقَالِيدُ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ گفت و راست کلیدهای آسمان و زمین یعنی آجال و ارزاق
و احکام بفرمان اوست يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ روزی گسترد
برانکه خواهد از بندگان و تنگ کند برانکه خواهد إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ که او بهمه
چیزی عالم و داناست و قدر وقتر تضییق باشد شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا
وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا بیان کرد برای شما آنچه نوح را علیه السلام بآن اندرز کرد و وصایة
کرد و برای آن نوح را تخصیص کرد که اول کسی که او را شریعت بود نوح بود علیه السلام
وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ و آنچه ما وحی کردیم بتو و محل ما و الذی نصب است بر
بوقوع شرع بر و وکذلک قوله وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ
و آنچه وصیت کردیم ابرهیم را و موسی و عیسی را علیهم السلام آنکه در معنی و وجه آیه
خلاف کردند قتاده گفت معنی ما و الذی و ما دیگر که اسماء مبهم است تحلیل الحلال

و تحریم الحرام است حکم گفت تحریم الامهات والبنات است و آنچه شرح داد فی قوله حرمت
علیکم امهاتکم الآیه و گفتند بیان محرمات است در باب نکاح مجاهد گفت نماز برپای داشتن است
و زکوة دادن و اقرار دادن خدا را بطاعت و این امر دینیست که خدا نهاد برای پیغمبران و این
روایت والبی است از عبد الله عباس أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ که طاعت
خدای بپای دارید و پراکنده مشوید در و از امتثال اوامر و انتهاء از نواهی او و گفتند دین توحیدست
و گفتند خدای تعالی جمله پیغمبران را باقامت دین فرستاد و اقامت سنت والفت و جماعت
و ترک فرقت و حمل کردن بر عموم اولیتر بود از فعل واجبات و مندوبات و اجتناب مقبحات
كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ بزرگست و گرانست بر مشرکان آنچه
تو ایشان را با آن میخوانی از توحید و ترک عبادت اصنام اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ
خدای تعالی برگزیند برای ادای رسالت خود آنرا که خواهد و گفتند که معنی آنست که سخت می آید
برین مشرکان رسالت تو و آنکه تو یکی از جمله ایشانی و آنکه مخصوص کنند ترا به نبوت و ادای رسالت
و نمیدانند که این به اختیار خداست که خدای تعالی برای رسالت خود آنرا برگزیند که خواهد و داند
که صلاحیت آن دارد و الیه برای اختصاص است یعنی یجتبی و یختار مضیفا الیه و ناسبا له
الیه من انه رسول الله و نبی الله و صفی الله و امین الله این فائدة الیه است وَيَهْدِي إِلَيْهِ
مَنْ يُنِيبُ و هدایت کند بخود آنرا که با او رجوع کند و بازو او گردد وَمَا تَفَرَّقُوا
متفرق و مختلف نشدند اهل ادیان و ملل و گفتند اهل کتاب خواست چنانکه گفت وما
تفرق الذین اوتوا الکتاب الایه إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ الا از
پس آنکه علم و حجت بایشان آمد از آیات و بینات و ادله و الا از پس آنکه نعت و صفت محمد
صلی الله علیه و آله در کتب خود بخواندند و شناختند بَغْيًا بَيْنَهُمْ برای بغی و طلب
ریاست بناحق و نصب او بر مفعول له است وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ
إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى و اگر نه آنستی که کلمتی از خدای تو سابق شده که تاخیر عذاب ایشان
کند تا بوقتی مسمی که آن روز قیامتست لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ حکم کرده شدی میان ایشان
بعذاب و جدا کرده شدی مومن را از کافر بنزول عذاب بکافران وَإِنَّ الَّذِينَ أُورِثُوا

الکتاب من بعدهم و آنان که کتاب بایشان میراث دادند از جهودان و ترسایان از
پس پدران خود و قوله من بعدهم از پس امم گذشته و گفته اند اهل کتاب را خواست که پیش رسول
بودند لفی شک منه مریب در شکی اند تهمت آرنده یعنی از محمد علیه السلام و از
کار او فلذلک فادع یعنی الی ذلک الدین فادع آنگه حق تعالی رسول را امر کرد
و گفت یا محمد تو مردمان را با دین مسلمانی دعوت کن و لام و الی متعاقب باشند چنانکه دعوة
لکذا و الی کذا و هدیته کذا ایضا واستقم کما امرت و مستقیم باش و راست
چنانکه ترا فرموده اند یعنی در دین چنین باش که ترا فرموده اند و هیچ عدول کژی مکن در
دین خدای ولا تتبع اهواءهم و متابعت هوای ایشان مکن چه اهوا ایشان
مختلفست نگاه نتوانی داشتن وقل آمنت بما انزل الله من کتاب و بگو
ای محمد که من ایمان آوردم بهر کتاب که خدای فرستاد و من بتبیین راست وامرت
لاعدل بینکم و مرا فرموده اند با عدل انصاف و سویة کنم میان شما الله
ربنا وربکم الله خدای ما و خدای شماست لنا اعمالنا ولکم
اعمالکم اعمال ما ما راست و اعمال شما شما راست یعنی جزا عمل ما باد هند و جزا عمل
شما بشما و این دلیل بر بطلان مذهب مجبره است لا حجة بیننا وبینکم
میان ما و شما حجتی نیست مجاهد گفت معنی آنست که میان ما و شما خصومتی نیست امروز تا فردا
بقیامت محاجة و مخاصمة کنیم ابن زید گفت معنی آنست که حق روشن شد و جدل ساقط شد
و گفته اند معنی آنست که حجت نیست میان ما و شما یعنی میان ما محاجة منقطع شد از آنکه ظلم و بغی
شما از آن ظاهر ترست که بمحاجة حاجت باشد و گفته اند معنی آنست که حجت ما راست بر شما که قول
ما درست شد و مذهب شما ساقط پس حجت میان ما و شما نیست بل محجة راست شما الله
یجمع بیننا والیه المصیر و بازگشت ما و شما را و جمیع خلایق را والذین
یحاجون فی الله گفت آنان که در خدای تعالی محاجه کنند و مجادله و حجت انگیزند فی الله
ای فی آیات الله علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه و اگر بر ظاهر حمل کنند و تقدیر
باشد چه معنی نیست مجادلة ایشان در خدای تعالی در نفی و اضافه صفات نقص باو و شرک

خدای تعالی جمع کند میان ما تا
با یکدیگر خصومت کنیم و آنگاه
حق از باطل پیدا شود صح

باو ظاهرست من بعد ما استجیب له پس از آنکه اجابت کردند مردمان او را و گردن
نهادند فرمان او را برای ظهور حجت بر ایشان و تتابع معجزات و تظاهر آیات و بینات پس از
امروز در حکم معاندانند و بغی و حسد مجاهد گفت محاجة ایشان باین بود که گفتند کتاب ما
پیش از کتاب شماست و رسول ما پیش از رسول شما و ما احق و اولیتریم از شما و قولی دیگر که ما استجیب
له یعنی النبی صلی الله علیه و آله پس از آنکه خدای تعالی دعاء رسول اجابت کرد و آن معجزات که
درخواست اقامه کرد و وجه سیم آنست که گفتند پس از آنکه خدای تعالی دعاء رسول در حق کفار
اجابت نمود و ایشان روز بدر بشمشیر او کشته شدند و دعا او علیه و آله السلام بمکه در ایشان
رسید بقحط و سختی مبتلا شدند تا بضرورت مردار بخوردند و پوستهای چهارپایان بر آتش
نهادند و بخوردند و آن دعا که کرد در نجات مستضعفان از دست متغلبان قریش در مکه
خدای تعالی اجابت کرد و ایشان را برهانید چون عمار و غیر او حجتهم داحضة
عند ربهم حجت را از دواج و مناسبت محاجة گفت و گفته اند بلفظ حجة گفت و بمعنی
شبهه خواست از آنجا که بر باطل حجة نباشد و گفته اند آن حجت خواند آنرا علی حکایة قولهم
و اعتقادهم ان ذلک حجة و دلیل بر آنکه چنین است که اگر حجة بودی داحض و ذلیل و زایل و
باطل نشدی گفت آن شبهه که می آرند ایشان در معرض حجة بنزدیک خدای تعالی باطلست و
علیهم غضب و بر ایشان خشم است از خدای ولهم عذاب شدید
و ایشان را عذابی باشد در قیامت سخت الله الذی انزل الکتاب بالحق
والمیزان او آن خداست که کتاب فرو فرستاد بحق و درستی و راستی و ترازو و او عبارت
از عدل و انصاف و سویة و آنکه مردمان را فرمود تا در معامله و معاشره و مخالطه با یکدیگر ترازو
راست داشته باشند بعضی دگر گفتند مراد بترازو هم قرآنست و تکرار برای اختلاف لفظ کرد و آنرا
قرآن را ترازو خواند که در او راستی و انصافست و نیز رجحان او بر دیگر کلامها چنان ظاهرست که
رجحان ترازو چون کفه راجحه گرانتر باشد یعنی کتابی که در این معانی با ترازو ماند و بیشتر مفسران گفتند خود
ترازوی حقیقی خواست که خدای تعالی چنانکه کتاب از آسمان فرستاد ترازو هم از آسمان فرستاد
و راستی و کژی و زیاده و نقصان و فرو ماندگی و رجحان او معلوم کرد مردمان را او کیفیت چیزی سنجیدن

چنانکه هست فيما بيننا باعلام او بوده ست وَمَا يُدْرِيكَ وچه آگاه كرده ست ترا واعلام كرده يعنى
چه دانی تو لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ شايد روا است که قيامت نزديک است يعنى چون وقتى معين نيست آنرا که محتملست قريب بود
که هر ساعت باشد ورأى آن قريب گفت وقريبة نگفت که تأنيث ساعة نه حقيقى است وگفته اند رجوع بامعنى
روز کرد که يوم القيامة است وگفته اند تقديرست که قرب مجيئها چنانکه هست خارج علامتها وگفته اند فعيل بمعنى
فاعل را تشبيه كرد بفعيل بمعنى مفعول كامرأة قتيل وكف خضيب يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ
لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا استعجال وشتاب کنی بقيامت آنان ميکنند که ايمان ندارند از انکه پندارند
که آن چيز روزست وايشان از ان روز جهت بهاده ست وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا
وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ وآنان که ايمان دارند مى ترسند از آن روز وميدانند که آن حقست ودرست
وخواهد بودن وايمان دارند باهوال وشدائد آن وحساب كتاب وثواب عقاب الا كه أَلَا
إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ آنان که خصومت وجدل کنند
در باب قيامت وانكار کنند بودن آنرا وحساب وكتاب حشر ونشر وثواب نگروند ايشان در گمراهی اند دور
از صواب وهدايت اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ گفت لطف کننده است با بندگانش ولطفا وايصال
منافع او باشد بايشان از وجهی که دقيق باشد ادراک آن بر هر عاقلی ولطيف در لغت رحيم ورفيق باشد
که رفق کند وعنف نکند ونقيض او عنيف باشد ولطيف در اجسام دقيق باشد وخلاف او کثيف باشد
عبد الله عباس گفت معنى آنست مهربانست بندگانش عکرمه گفت با ايشان نکو کارست با ايشان سدى گفت
رفيق ورفق کننده است با ايشان مقاتل گفت رحيم است بمؤمن وكافر که ايشانرا روزی ميدهد قرظى
گفت لطيف است در وقت عرض ومحاسبه وقال غدا عند مولى الخلق للخلق موقف يسائلهم
فيه الجليل فيلطف بعضی گفتند لطيفست در روزی از دو وجه يکی آنکه روزی تو از پاکها داده لطيف
کرد دوم آنکه بيکبار بتو نداد تا تلف نکنی که ماعندکم ينفد وما عند الله باق جنيد را پرسيدند که
چه باشد گفت آنکه با دوستان لطف کند تا بره در آيند واگر با دشمنان هم آن کردی آشنا شدندی
محمد بن على الكتانى گفت لطيف بمن لجأ اليه من عباده وانيس من توكل عليه من الخلق ورجع اليه
وقال أمر بافناء الفقير كأنني أخو بطنة والثوب فيه نحيف ومن شق فاه الله قدر
رزقه وربي لمن يلجا اليه لطيف اين اقوال مفسرانست وتفسير او از جهت لغة اما لطيف

فاعل

۱۳ ل

فاعل لطف باشد ولطف در اصطلاح متكلمان فعلى باشد که مكلف عند آن بصلاح نزديکتر باشد واز
فساد دورتر اگر از فعل خداى تعالى باشد يا از فعل غير او وهر لطف که عند آن طاعت بکند آنرا توفيق
خوانند وآن لطف که مكلف عند آن از معاصى امتناع کند آنرا عصمت خوانند ولطف از شرائط
حسن تکليفست واز حکمت قديم تعالى نيکو نباشد که تکليف کند عارى از لطف چه غرض واز تکليف
تعريض منزلتى است که او بتوان رسيدن الا بتکليف وآن ثواب ابدست چون داند که چيزى
هست که مكلف را نزديک کرداند با تمثال آن وادوار وانتهاء از مناهى وتا باين منزلت رسد ونکند مؤدى
بود بانتقاض غرض او واز حكيم تعالى چيزى که ناقض غرض او باشد نيکو نبود تعالى علوا كبيرا
يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ واين لطف در منافع در روزى ظاهرترست که بحسب مصلحت ميرساند
بهمگان وَهُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ واو قادريست که او را عجز در نيابد وعزيزى که او را
غلبه نتوان کردن الا که گفت مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ
هر که او کشت آخرت خواهد واينجا تخم آخرت افکند از ايمان وعمل صالح ما او را نفع وثواب
بر دهد بقيامت ما در کشت وکار او بيفزاييم چنانکه کشت کننده براى طمع زياده کشت کند مفسران
گفتند اين زياده آنست که گفت مَن جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وگفتند آنست که گفت كمثل
حبة انبتت سبع سنابل فى كل سنبلة مائة حبة گفت چنانکه در دار دنيا دانه بصحرا برى
ودر زمين افکنى از يک دانه هفت خوشه برآيد هر خوشه صد دانه تا شد يکى اعتقاد اين بار کاشت
با من در سراى فانى تا عوض هم اينجا بستانى اگر در سراى فانى با من معامله کنى تا در سراى باقى بستانى
آنرا عدد نبود ودر حساب نيايد که والله يرزق من يشاء بغير حساب وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ
الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وهر کس که کشت دنيا ومنافع عاجل خواهد بجل کنيم با او بوانچه خواهد
چنانکه خواهد بهيم او را از انکه دنيا ودنيا جوى را نزديک ما قدرى وخطرى واعتبارى
نيست اينچنين بى قدرى وچنان بى خطرى را نشايد که لو كانت الدنيا تزن عند الله جناح
بعوضة ما سقى منها كافرا شربة ماء تا کافران نبرى که قومى را که در دنيا بينى کام روا وکار روان
آن از کرامت او ست کنا ازهوان او ست انما نملى لهم ليزدادوا اثما ولهم عذاب مهين
وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ الا که او را در آخرت نصيب وبهره نباشد براى آنکه

جمع شوار باشد میان دنیا و آخرت که مثل الدنیا و الاخرة کمثل الضرتین گفت مثل دنیا و آخرت چون دو زن است
اگر این را خوشنود کنی آن بخشم شود أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ بیان کردیم پیش از این که ام را سه
وجه باشد یا معادل همزه استفهام بود یا بمعنی بل باشد یا میم صله بود و بمعنی و استفهام باشد و
اینجا بمعنی بل محمل باشد گفت بل این کافران را شریکانی و انبازانی هستند یعنی متبوعان و معبودان
ایشان و روساء و ائمه ضلال شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ که بنهادند
برای ایشان از دین و شریعت بر سبیل بدعت نه بر راه سنت آنچه خدای تعالی نفرموده است و دستوری
نداده و این صفت مبتدعانست و ائمه ضلال آنگه گفت وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ ای کلمة
الحکم و حکم را فصل خوانند و حاکم را فصال و آن کلمه حکم بودی که من با آن حکم کرده‌ام در تاخیر عذاب
ایشان و آنکه در دنیا تعجیل عقوبت نکنم ایشان لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ حکم کرده شدی میان
ایشان و برسیدی بدیشان آنچه مستحق آنند وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ
أَلِيمٌ گفت ظالمان و کافران مستحق عذابی باشند سخت بدرد آرنده آنگه خطاب کرد با رسول
علیه و آله السلام یا با مخاطبی مبهم مجهول گفت تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا
وَهُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ فردای قیامت ظالمان را بینی ترسان و لرزان از آنچه کرده باشند و آنچه
کرده باشند بایشان رسد و بدیشان فتد یعنی جزای آن و اشفاق خوفی باشد با رقت از وقوع مکروهی
بر مخوف علیه و اصل او از رقت باشد من قولهم ثوب شفیق ای رقیق و الاسم الشفقة وَ
الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ روا است که محل این جمله نصب بود عطفا علی قوله
تری الظالمین ای و تری الذین آمنوا و شاید تا محل او رفع بود و کلامی مستانف بود آنگه
گفت آنان که مومنان باشند و عمل صالح دارند فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ ایشان در بوستانها
سبز باشند که هم زمینش از نبات سبز باشد و هم هوایش پر درخت بود چنانکه سایه افکند و
زمین پوشد هم مرغزار باشد و هم بستان لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ
ایشان را باشد هر چه خواهند و آرزو کنند بنزدیک خدای تعالی ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ
الْكَبِيرُ این فضل و احسانی بزرگوار باشد یعنی این ثواب و منافع ذَلِكَ الَّذِي
يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ گفت این آنست یعنی

این ثواب که خدای تعالی بشارت داد با بندگان مومنش آنکه عمل صالح کنند چه ایشان اهل آن
و مستحق آنند قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى بگو
ای محمد که من از شما مزدی نمیخواهم برین ادای رسالت الا دوستی این خویشان نزدیک عبد الله بن
عباس گفت سبب نزول این آیه آن بود که چون رسول صلی الله علیه و آله بمدینه آمد مالی نداشت و
او را حقوقی و احوالی پیش آمدی که بمال حاجت می‌بود انصاریان گفتند این مرد خویش ماست و درین
شهر غریبست و او را نوایب و حقوقی پیش می‌آید و او را وسع آن نیست که بآن قیام نماید و خدا ما را بر
دست او هدایت داد اگر برای او مالی جمع کنیم همانا روا باشد برفتند و رسول را بگفتند خدای تعالی
این آیه فرستاد قتاده گفت سبب نزول این آیه آن بود که اهل مکه گفتند گویی این محمد بر ادای
این رسالت که میکند مزدی طمع دارد خدای تعالی این آیه فرستاد و این لایق است برای آنکه
سوره مکیست آنگه در معنی آیه خلاف کردند حسن بصری گفت معنی آیه آنست که رسول علیه
و آله السلام گفت من بر ادای رسالت و بیان شریعت مزدی از شما نمیخواهم الا التودد الی الله
و التقرب الیه بطاعته الا آنکه تقرب کنید بخدای تعالی بطاعت او و بر خویشتن دوست داریم و
گردانید بعمل صالح بر دیگر او این قولیست بعید و از فحوی کلام دور و این معنی از این الفاظ استخراج
نتوان کردن طاوس و شعبی گفتند معنی آنست که هیچ بطن از بطون قریش نبود و الا با رسول
علیه و آله السلام خویشی داشتند رسول گفت من هیچ از شما توقعی ندارم جز آنکه مرا دوست دارید
جز آنکه مرا دوست دارید بدین خویشی و قرابت که هست میان ما و این هم متعسف و خلاف ظاهر است
چه اگر چنین بودی الا المودة للقربی بلام بایستی عبد الله عباس و سعید جبیر و عمرو بن شعیب
و ابو جعفر و ابو عبد الله علیهما السلام گفتند معنی آنست که من از شما هیچ مزد طمع ندارم الا آنکه
اهل البیت و خویشان مرا دوست دارید و بر جمله اقوال استثنا منقطع است برای آنکه این تبلیغ
اجر نباشد و مزد نبوت را نشاید و امام مزد ادای رسالت جز ثواب نباشد و الا بمعنی لکن باشد
گفت مزدی طمع ندارم و لیکن توقع آنست که اهل البیت و خویشان مرا دوست دارید و این
قول را اخبار با داخل مخالفان آمده است بطریقهای مختلف آنگه خلاف کردند در آنکه این
قربی و قرابت کیست که خدای تعالی دوستی ایشان فرمود مکلفان را اعمش و سعید جبیر و عبد الله

و عبدالله عباس گفتند علی است و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و عبدالله عباس گفت من از
رسول پرسیدم چون این آیه آمد که یا رسول الله این قرابت کدامند که خدای تعالی ما را فرمود
بدوستی ایشان رسول علیه و آله السلام گفت علی و فاطمه و حسن و حسین و بیان این قول آنست که
زید بن علی روایت کرد از پدرش از جدش از امیر المومنین علی علیه السلام که او گفت من با رسول
شکایت کردم از حسد مردمان بر من مرا گفت یا علی اما ترضی ان تکون رابع اربعة راضی نباشی
که چهارم چهار کس باشی که در بهشت شوند اول کسی که به بهشت در شود من باشم و تو و فاطمه و حسن
و حسین و زنان ما بر چپ و راست ما باشند و فرزندان ما از پس پشت ما باشند و شیعه ما از
پس ایشان باشند شهر بن حوشب روایت کرد از ام سلمه که رسول صلی الله علیه و آله گفت فاطمه را
گفت برو و شوهرت را و فرزندانت را بیار چون ایشان را حاضر کرد رسول صلی الله علیه و آله گلیمی
بر ایشان افکند و گفت اللهم هولاء آل محمد فاجعل صلواتک و برکاتک علیهم انک حمید مجید
گفت یا خدایا ایشان آل محمدند برکات و صلوات خود بر ایشان کن که تو حمیدی مجیدی ام سلمه
گفت که من گوشه گلیم برداشتم تا با ایشان در زیر آن شوم رسول گلیم از من درکشید و گفت
انک علی خیر تو با خیری و اهل البیت من اینانند ابو هریره روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله
علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام گفت انا حرب لمن حاربکم سلم لمن سالمکم من جنگم
با آنکه با شما جنگ کند و صلحم با آنکه با شما صلح کند سدی روایت کرد از ابی الدیلم که آنگه
که حسین علیه السلام را شهید کردند و زنان او را با علی بن الحسین علیهما السلام بشام بردند
باسیری یکی از شامیان برخاست و گفت الحمد لله الذی قتلکم و استاصلکم و قطع قرن الفتنة
علی بن الحسین علیهما السلام گفت یا هذا تو قرآن دانی گفت آری گفت حوامیم دانی گفت آری
گفت بخوانده قل لا اسالکم علیه اجرا الا المودة فی القربی گفت آری گفت این قربی مائیم
که خدا دوستی ما فرمود صادق علیه السلام گفت نقش نگین پدرم این بود طبتی بالله
حسن و بالنبی المؤتمن و بالوصی ذی المنن و بالحسین و الحسن و منصور تقیه گوید
ان کان حبی خمسة زکت بهم فرائضی و بغض من عاداهم رفضا فانی رافضی
این جمله اخباریست که ثعلبی امام الحدیث در تفسیر این آیه آورده در کتاب خود برین قدر

قنا

اخبار کثیره

قناعت کرده شد چه اگر درین باب از طرق اصحاب ما آمده است درین کتاب آورده شود یک مجلد
شود و این اخبار از طریق مخالفان محتج باشد بر ایشان بعضی دیگر گفتند این قربی فرزندان عبد المطلبند
انس مالک روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله گفت نحن ولد عبد المطلب سادة اهل الجنة
انا و حمزة و جعفر و علی و الحسن و الحسین و المهدی احمد بن عامر روایت کرد از پدرش از
رضا علیه السلام از پدرانش از امیر المومنین علی علیه السلام که رسول صلی الله علیه و آله گفت
بهشت حرامست بر آنان که بر اهل البیت من ظلم کنند و عترت مرا برنجانند و هر کس که او
صنیعتی کند با یکی از فرزندان عبد المطلب و او مکافات نکند او را من مکافات کنم روز قیامت
بعضی دیگر گفتند آنانند که خمس بر ایشان حلالست و زکوة بر ایشان حرامست و ایشان
آنانند که مدتش بسته اند در جاهلیت و هم الذین ذکرهم الله فی قوله و اعلموا انما غنمتم من
شیء فان لله خمسه و للرسول و لذی القربی و فی قوله و آت ذا القربی حقه مقسم
روایت کرد از عبدالله عباس که یکروز میان انصاریان و قریش چیزی برفت عباس بیامد
و گفت بر ما فخر مکنید بهر حال فضل ما راست شما رسول صلی الله علیه و آله بیامد و انصار
را گفت یا معشر الانصار نه شما ذلیل بودید خدای تعالی شما را عزیز کرد بمن گفتند بلی یا
رسول الله گفت نه شما گمراه بودید خدای تعالی هدایت داد شما را بمن گفتند بلی آنگه گفت
جواب نمیدهید مرا گفتند بگوئیم یا رسول الله که دست منت تراست بر ما گفت شما نیز بگوئید
نه ترا قوم تو براندند ما ترا با خود گرفتیم و ترا دروغ داشتند ما ترا تصدیق کردیم و ترا مخذول
کردند ما ترا یاری کردیم ایشان گفتند یا رسول الله تن و جان و مال ما فدای تست اگر خواهی
همه مالهای خود بیاریم و ترا در آن محکم کنیم خدای تعالی این آیه فرستاد عبدالله بن
شداد گفت یکروز عباس عبد المطلب رسول را گفت یا رسول الله چرا قریش یکدیگر را بچشم
احترام و مودت می نگرند و ما را بچشم بغض و عداوت می بینند گفت چنین میکنند گفت
آری چنین میکنند رسول صلی الله علیه و آله گفت بآن خدای که مرا بحق بفرستاد که ایمان ایشان
درست نباشد تا شما را دوست ندارند برای من و قومی گفتند این آیه منسوخست برای
آنکه در مکه آمد و رسول را در مکه یاری و ناصری نبود تا خدای تعالی فرماید که او را خویشان او را

دوست داشتند چون بمدینه آمد و انصار یار او شدند خدای تعالی خواست تا حکم او درین باب حکم
پیغمبران متقدم باشد چون گفتند و ما اسئلکم علیه من اجر ان اجری الا علی رب العالمین
حکایت از نوح و هود و صالح و شعیب صلوات الله علیهم اجمعین خدای تعالی این آیه بفرستاد
قل ما اسئلکم من اجر فهو لکم ان اجری الا علی الله و قوله و ما اسئلکم علیه من اجر و ما انا
من المتکلفین ام تسئلهم اجرا فهم من مغرم مثقلون ام تسئلهم خرجا فخراج ربک خیر
باین آیتها آن آیه منسوخ کرد و این قول ضحاک است این قولیست سخیف ضعیف
نامرضی و دلیل است بر جهل قائلش برآنکه او گمان برده است که دوستی آل محمد علیه و علیهم
السلام بحقیقت مزد نبوت است و این نه چنانست برآنکه مزد ادای شریعت و قیام
باعباء رسالت جز ثواب مؤبد نباشد مقرون بغایت اعظام و اجلال و مودة اهل البیت
خود تکلیفیست از خدای تعالی بر ما که بآن مستحق ثواب شویم و تکلیف ما چگونه ثواب رسول
باشد بر سختتر تکلیفی او در آن چه خیر و نفع باشد پس چون این باطلست با دله عقل
و سمع معلوم شد که الا در آیه استثناء منقطع است و چون چنین بود جمع توان کردن
میان این آیه و آیات که همه محکم باشد نه آن ناسخ باشد و نه این منسوخ و ثعلبی امام اصحاب
الحدیث در ابطال این قول گفته که دوستی اهل البیت و تقرب بآن بخدای تعالی از جمله اصول
دین و ارکان مسلمانیست و سر طاعات و سبب تحصیل رضای خدای تعالی است چگونه
توان گفتن که منسوخست آنگه گفت دلیل دیگر بر بطلان این قول آنست که ابو محمد عبد الله
بن طاهر الاصفهانی روایت کرد باسنادش از جریر بن عبد الله البجلی که رسول صلی الله علیه و آله
گفت من مات علی حب آل محمد مات شهیدا الا و من مات علی حب آل محمد
مات مغفورا له الا من مات علی حب آل محمد مات تائبا الا من مات علی حب آل محمد
مات مؤمنا مستکمل الایمان الا من مات علی حب آل محمد بشره ملک الموت بالجنة
ثم منکر و نکیر الا من مات علی آل محمد یزف الی الجنة کما تزف العروس الی بیت زوجها
الا من مات علی آل محمد فتح له من قبره بابان الی الجنة الا من مات علی حب آل محمد
جعل الله زوار قبره ملائکة الرحمة الا من مات علی آل محمد مات علی السنة و الجماعة

الا من مات علی بغض آل محمد مات کافرا الا و من مات علی بغض آل محمد جاء یوم القیمة
مکتوب بین عینیه آیس من رحمة الله الا من مات علی بغض آل محمد لم یشم رائحة الجنة
پس چون اخبار مانند این بسیارست محال باشد که در قرآن منسوخ بود و در سنت و اخبار
چنین مؤکد و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا گفت هر که او حسنه
اکتساب کند ما در حسن و ثواب او بیفزاییم حسن علی علیهما السلام و عبد الله عباس گفتند
که حسنه دوستی اهل البیتست ان الله غفور شکور خدای تعالی
آمرزنده است شکر کننده یعنی مدح کننده بنده کار از بر طاعت و شکر در حق خدای تعالی
مجاز باشد و مبالغه یعنی مدح بجایی رساند که با شکر ماند ام یقولون افتری
علی الله کذبا گفتند سبب نزول این آیه آن بود که چون خدای تعالی آیه فرض مودة
اهل البیت فرستاد گروهی ضعیف اعتقادان رسول را متهم داشتند گفتند میخواهد تا مردم
را با اهل البیت خود راغب گرداند خدای تعالی این آیه فرستاد گفت بل میگویند که این محمد
بر خدا دروغ برو بافت و آیه مودت نه خدای فرستاد فان یشاء الله یختم علی
قلبک اگر خدا خواهد مهر بر دل تو نهد مجاهد گفت معنی آنست که دلت بحفظ خود نگاه
دارد و به الهام صبر تا طعن ایشان در دل تو اثر نکند قتاده گفت معنی آنست که اگر آن
کرده بودی که ایشان گفتند مهر بر دلت نهادی به نسیان قرآن بر سبیل عقوبت و بجری
مجری قوله و لو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین الآیه آنگاه ابتدا کرد حدیثی
منقطع از حدیث اول و یمح الله الباطل و یحق الحق بکلماته
این جمله در محل رفعست و او بجواز کتابت حذف کردند تبعا للمصاحف چنانکه گفت
و یدع الانسان الآیه اگرچه هیچ موجب نیست حذف او را و کذلک فی قوله سندع
الزبانیه کسائی گفت در کلام تقدیم و تأخیری هست و التقدیر و الله یمح الباطل علی
هذا الوجه و فایده این تقدیر آنست تا اشتباه زایل شود که او جواب شرطست فی قوله
فان یشاء الله یختم علی قلبک و معنی آیه آنست که او آن خدایست که باطل را محو کند و ببرد
و ناچیز کند و حق را درست کند چنانکه گفت بکلمات و گفتار خود انه علیم بذات

الصدور که او عالم است باسرار دلها و داند آنچه ایشان در دل دارند یا بر زبان رانند از
تهمت رسول در باب آیه دوستی اهل البیت علیهم السلام وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ
عَنْ عِبَادِهِ عبدالله عباس گفت که چون ایشان این گمان بد و تهمت بردند رسول را
خدای تعالی آن آیه فرستاد بترسیدند و بدانستند که خدای تعالی رسول را از آن غیبه خبر داده پشیمان
شدند بیامدند و در دست و پای رسول افتادند و توبه کردند و ایمان تازه نمودند خدای تعالی این آیه
فرستاد و گفت او آن خداست که توبه بپذیرد از بندگانش و بیان کرده‌ایم که حقیقت توبه پشیمانی
باشد بر گناه گذشته و عزم آنکه در آینده مانند آن نکند برای قبح آن فعل اما عبارات اهل
علم و اصحاب اشارات درو مختلف است و معنی راجع با آنکه ما گفتیم جابر عبدالله انصاری
روایت کند که اعرابی در مسجد رسول آمد و دو رکعت نماز گذارد و گفت اللهم انی استغفرک و
اتوب الیک از سر زبان امیرالمومنین علی علیه السلام بشنید گفت یا اعرابی سرعة زبان با استغفار
توبه دروغ زنان باشد ترا ازین توبه توبه باید کردن اعرابی گفت یا امیرالمومنین توبه چه باشد
و چگونه باید کردن گفت توبه را شش شرطست اول پشیمانی بر گناه گذشته و قضاء
فرایض و رد مظالم با خداوندانش و نفس را در طاعت گداختن چنانکه پرورده
باشی در معصیت و نفس را تلخی طاعت چشانیدن پس از آنکه او را حلاوت معصیت
چشانیده باشی و گریستن از ترس خدای تعالی بدل آنکه خندیده باشی محمد بن علی الترمذی
گفت ابوبکر وراق را گفتند که کی تائب باشد گفت اذا راجع الی الله فراقبه واستحیا
وخاف نقمته فیما عصاه والتجأ الی رحمته فرجاه وذکر حلمه فی ستره فابکاه و
ندم علی کل مکروه واتاه وشکر ربه علی ما هداه وفهم عن الله وعظه فوعاه وحفظ
عهده فیما اوصاه سری السقطی را گفتند توبه چه باشد گفت صدق العزیمة علی
ترک الذنوب والانابة بالقلب الی علام الغیوب والمداومة علی ما فرط من العیوب
یحیی معاذ را گفتند تائب که باشد گفت آنکه رای و شهوت بر سر خود زند و لشکر
دنیا بر سر شیطان زند و بیت کند و خویشتن در زندان مخالفت هوای نفس باز دارد
و عهد کند که بیرون نیاید تا مرگش بیرون آرد سهل بن عبدالله را پرسیدند که توبه

چه باشد گفت انتقال باشد از احوال مذمومه با احوال محموده ابوالحسن بوشنجی را گفتند که تائب
که باشد گفت آنکه چون معصیت یاد آورد حلاوت او در دل نیابد دویم گفت توبه آن
باشد که مرد ترک معاصی کند بفعل و نیت و اقبال کند بر طاعت بفعل و نیت جنید را
گفتند تائب که باشد گفت آنکه توبه کند از هر چه جز اوست شاه کرمانی گفت دنیا رها کن تا
تائب باشی و مخالفت هوا کن تا برضای او رسی وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ و عفو کند
از سیئات این دلیل است آنکه توبه اسقاط عقاب نکند و قبول توبه ضمان ثواب باشد و
نه اسقاط عقاب و نزدیک ما که وعیدیانیم توبه اسقاط عقوبه نکند نه چنانکه ایشان گفتند که توبه
قبول ضمان ثواب باشد و مخالف دلیل می‌آرد و میگوید اگر توبه اسقاط عقاب کردی سیئتی
نماندی که خدا عفو کردی دیگر آنکه اگر توبه اسقاط عقاب کردی بسبیل وجوب چنانکه وعیدیان
گفتند خدای تعالی نگفتی بسبیل تمدح و منت و یعفو عن السیئات وَيَعْلَمُ مَا يَفْعَلُونَ
و داند آنچه کنید خدای تعالی باین دو کلمه خلق را امید داد و بترسانید گفت یعفو عن السیئات
تا امید برند و گفت یعلم ما تفعلون تا ایمن نشوند حمزه و کسائی و خلف و حفص عن عاصم
تفعلون خواندند بتا خطاب باقی قرّا بیا خبر از غایب سعید بن المسیب روایت
کرد از ابوهریره که رسول صلی الله علیه و آله گفت ان الله افرح بتوبة عبده المومن من الضال
الواجد ومن العقیم الوالد ومن الظمآن الوارد خدای تعالی بتوبه بنده مومن شادتر
باشد از آنکه گم کرده بیافته و زن نازاینده بفرزند و تشنه بآب سرد و هر که او توبه نصوح
کند خدای تعالی گناه او از یاد کرام الکاتبین ببرد و از بقاع زمین و مردم آن وَيَسْتَجِيبُ
الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ گفت و نیز اجابت کند دعاء مومنان
و آنان که اعمال صالح کنند یقال اجاب و استجاب بمعنی قال الشاعر فلم یستجبه
عند ذلک مجیب این قول بیشتر مفسرانست و لایق بسیاقت آیه است بعضی
دیگر گفتند فعل مومنانست و اجابت بمعنی طاعتست یعنی مومنان خدا را طاعت دارند
و فرمان برند وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ و خدا ایشان را از فضل خود ثواب
نفع بیفزاید و قول اول بهترست و قول دیگر آنست که دعاء مومنان اجابت

کند یعنی دعاء بعضی در حق بعضی شقیق بن سلمه گفت از سلمه بن سبره که او گفت معاذ جبل در
شام خطبه کرد و گفت شما مومنانید و اهل بهشتید و من امید میدارم که این بردگان که از بلاد
آورده اید از پارس و روم خدا ایشان را بیامرزد و ببهشت فرستد از آنجا که چون ایشان کار را
شما کاری کنند و شما را نیک آید گویید احسنت بارک الله فیک احسنت رحمک الله
و امید آنست که دعاء شما در حق ایشان مستجاب شد لقوله تعالی ویستجیب الذین
آمنوا الآیه ابو صالح روایت کرد از عبد الله عباس که او گفت ویستجیب الذین امنوا معنی
آنست که شفاعت ایشان در حق برادران ایشان قبول کند و معنی ویزیدهم من فضله آنکه
شفاعت ایشان در حق خویشان ایشان بپذیرند وَالْكَافِرُونَ لَهُمْ عَذَابٌ
شَدِيدٌ گفت کافران را عذابی باشد سخت وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ
لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ گفت اگر خدای تعالی روزی بر بندگان بگسترد در زمین باغی
و طاغی شوند گفتند آیه در درویشان اصحاب صفه آمد که ایشان تمنای توانگری کردند خدای
تعالی این آیه فرستاد خباب بن الارت گفت آیه در ما فرود آمد چون اموال بنی قریظه و بنی
النضیر و بنی قینقاع دیدیم ما را توانگری آرزو شد خدای تعالی این آیه فرستاد شقیق بن
ابرهیم گفت اگر خدای تعالی بندگان را روزی دادی نه از طریق کسب ایشان فارغ و
پرداخته بودندی طاغی و باغی شدندی و فساد کردندی در زمین ولکن ایشان را بکسب و طلب
معاش مشغول کرده است و این منتی است از وی بر ایشان و رحمتی وَلَكِنْ يُنَزِّلُ
بِقَدَرٍ مَا يَشَاءُ و لیکن بمقدار حاجت فرو می فرستد اندک اندک باندازه چندانکه
خواهد و مصلحت داند و کفایت ایشان در آن باشد معالی گفت روزی بقدر فرو می فرستد
تا یکی توانگرست و یکی درویش إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ که او به بندگانش دانا
و بیناست قتاده گفت در این آیه گفته اند خیر الرزق ما یکفیک و لا یطغیک و لا یلهیک
بهتر روزی آن باشد که کفایت بود و ترا طاغی نکند و ترا مشغول آن نکند و رسول صلی الله
علیه و آله گفت بدترین چیزی که من می ترسم در حق این امت دنیاست و کثرت او و همچنین
گفت علیه السلام دادن این مال فتنه است و نا دادن فتنه انس مالک روایت کرد از

امول

٨١

رسول صلی الله علیه و آله که جبرئیل گفت از خدای تعالی کلماتی در حکمت و موعظت و آن اینست که
گفت هر که او دوستی از آن مرا اهانت کند چنانست که با من مبارزه میکند و من بنصرت
و یاری دوستان خود سریع باشم و من برای ایشان خشم گیرم چنانکه شیر خشمگین
و در هیچ کار مرا آن تردد نباشد که در قبض روح بنده مومن او کاره است مرگ را و من
کاره رنج و دلتنگی او را و چاره نیست او را از مرگ و بنده بهیچ چیز من تقرب نکند چنانکه با دا
فرایض و بنده مومن زایل نشود و تقرب میکند بمن بنوافل تا او را دوست گیرم چون او را
همیشه
دوست گرفتم سمع و بصر و دست او باشم و قوة دهم او را اگر خواهد بدهمش و اگر دعا کند اجابت
کنم او را و از بندگان من کسی باشد که او از من بابی از ابواب طاعت خواهد و من آن در برو نگشایم
عادت ما
چه اگر بگشایم معجب شود و در آن عجب هلاک شود و از بندگان من کسی باشد که جز بیماری او را
صلاح نباشد اگر تن درستی دهم او را تباه شود و از بندگان من کسی باشد که جز تندرستی
او را نشاید اگر بیمار شود بفساد شود و از بندگان من کسی باشد که صلاح او در توانگری
بود اگر درویشی دهم او را بفساد شود و از بندگان من کسی باشد که صلاح او در درویشی
بود اگر توانگری دهم او را فاسد شود من تدبیر کار بندگان خود دانم کردن از آنجا که دلهاء
سبی
ایشان دانم زیرا که من علیم و خبیرم ابان بن عیاش این خبر روایت کرد از انس و
گفتی من از آن بندگانم که صلاح من در توانگریست مرا درویش مکن وَهُوَ الَّذِي
بارخدایا
يُنَزِّلُ الْغَيْثَ و او آن خداست که باران فرو فرستد بوقت حاجت و غیث
بارانی باشد که بوقت اغاثه و فریاد رسیدن آید کان العباد استغاثوا الی الله فاغاثهم
بغیث و دلیلش بعد از اشتقاق قوله تعالی مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا پس
از آنکه نومید شده باشند و بنزاد آمده قتاده گفت مردی نزدیک عمر خطاب آمد و
گفت باران از آسمان باز ایستاد و مردم نومید شدند گفت وقتست که باران آید گفته اند
و الی این عیب است گفت قال الله تعالی وهو الذی ینزل الغیث من بعد ما قنطوا
پس از آنکه نومید شده باشند باران فرستد و عند التناهی یکون الفرج وَيَنْشُرُ
رَحْمَتَهُ و بپراکند و بگسترد رحمت خود را یعنی باران نظیره قوله وهو الذی ارسل

الریاح نشرا بین یدی رحمته وهو الولی الحمید واو خداوندکاری پسندیده است مستحق
حمد و شکر فعیل بمعنی مفعول است ومن آیاته خلق السموات والارض گفت
واز آیات او آنست که آسمان و زمین بیافرید وما بث فیهما من دابة وآنچه پراکنده است
در زمین از جانوران و ما در محل جر است باضافة خلق با او وهو علی جمعهم اذا یشاء
قدیر واو قادرست بر جمع ایشان زیرا که هر گاه که خواهد که جمعشان کند وما اصابکم
من مصیبة فبما کسبت ایدیکم گفت آنچه بشما رسد از مصیبتی و
نکبتی آن بجزای کسب دست شماست یعنی مکافات فعل شماست مدنیان و شامیان خواندند
بما کسبت بی آنکه ما موصوله باشد و اهل عراقین با فا خواندند برآنکه ما جزا باشد یعنی ما اول فایده
و ما دوم ما مصدری باشد ای بکسب ایدیکم ویعفو عن کثیر آنکه ما نمود که نه
هرچه تو کنی من آن را جزا کنم چه بیشتر آن باشد که عفو کنم واز آن درگذرم رسول صلی الله علیه و آله
گفت ما من اختلاج عرق ولا خدش عود ولا نکبة حجر الا بذنب وما یعفو الله اکثر گفت
هیچ رگی نباشد که بجهد کسی را و نه چوبی که در اندام او بخراشد و نه پای او بسنگی بر آید الا به
گناهی و آنچه خدا عفو کند بیشترست ابو سخیله روایت کرد از امیرالمؤمنین علی علیه السلام
که او گفت خبر دهم شما را با فاضلتر آیتی در کتاب خدای تعالی و آن قوله وما اصابکم من مصیبة الآیة
آنگه گفت این آیه را تفسیر کنم چنانکه رسول صلی الله علیه و آله برای من وما اصابکم من مصیبة یعنی
من مرض او عقوبة او بلاء فی الدنیا فبما کسبت ایدیکم والله اکرم من ان یثنی العقوبة علیکم فی
الآخرة ویعفو عن کثیر وما عفی الله عنه فی الدنیا فالله احلم من ان یعود فی شیء قد عفی عنه
گفت هرچه رسد شما را از نکبتی و بیماری و عقوبتی و بلایی در دنیا آن بکرده دست شماست
و خدا از آن کریم ترست که بنده را در دنیا بگناهی عقوبت کند و عقوبت بر وی ثنی کند
در آخرت از بسیاری عفو کند خدا و آنچه عفو کرد از آن خدای تعالی حلیم تر از آنست که با
سر گناهی شود که عفو کرده باشد از آن حسن بصری گفت در نزدیک عمران بن الحصین
رفتم تا او را بپرسم از بیماری سختی که او را بود یکی از حاضران گفت سبب این بیماری تو چیست
گفت یا اخی مپرس ازین معنی واین آیه برخواند قال الله تعالی وما اصابکم من مصیبة فبما کسبت

ایدیکم ویعفو عن کثیر این که تو می بینی از منست که بر منست و عفو خدا بیشتر و بهترست
مرة الهمدانی گفت بر پشت دست شریح ریشی دیدم گفتم این چیست گفت فبما کسبت
ایدیکم ویعفو عن کثیر محمد بن سیرین را وامی بسیار جمع شد واو از آن دلتنگ می بود از وی پرسیدند
که سبب این چیست گفت نیک میدانم گناهی است که چهل سال کرده ام واین آیه بخواند ابو
سلیمان الدارانی را گفتند چرا عاقلان ملامت نمیکنند آنان را که با ایشان بدی میکنند گفت
برای آنکه میدانند که خدا ایشان را ابتلا کرد بگناهشان و این آیه برخواند سعد بن سنان روایت
کرد از انس مالک که رسول صلی الله علیه و آله گفت چون خدای تعالی به بنده خیر خواهد تعجیل عقوبة
کند او را بگناهی که کرده باشد و چون به بنده بدی خواهد عقوبت او را تاخیر کند تا روز قیامت
عکرمه گفت که هیچ نکبتی به بنده نرسد الا بگناهی که خدا آن را سبب آمرزش او کند یا زیادتی درجه
که او را بآنجا رساند جز بآن ضحاک گفت هیچکس نه اندانم که قرآن بیاموخت پس فراموش کرد
الا بعقوبت گناهی که از آن خیر محروم کرد آنگه این آیه بخواند و گفت چه عقوبت باشد بتر از
نسیان قرآن حسن بصری گفت مراد باین مصیبت حدودست وما انتم بمعجزین
فی الارض گفت شما خدا را عاجز نتوانید کردن در زمین و از و فایت نشوید بگریختن
وما لکم من دون الله من ولی ولا نصیر و شما را نباشد بدون
خدای تعالی هیچ یاری و یاوری این جمله بسبیل تهدید گفت ومن آیاته الجوار فرمود آنکه
فی البحر کالاعلام واز آیات و دلالات خدای تعالی کشتیهاست که در دریا
چون کوهها روانست واحدتها جاریة برای آن جاریه خواند آن را که بر آب رونده باشد
قال الله تعالی انا لما طغی الماء حملناکم فی الجاریة ابن کثیر وابو عمرو و نافع خواندند الجواری
باثبات الیاء فی الوصل رد الی الاصل و باقی قراء الجوار بحذف الیاء اکتفاء بالکسرة
عن الیاء واتباعا للمصحف کقوله فهو المهتد والاعلام الجبال واحدها علم مجاهد گفت
قصور باشد کوشکها خلیل بن احمد گفت هر چیزی مرتفع نزدیک عرب علم باشد قالت
الخنساء ترثی اخاها صخرا وان صخرا لتأتم الهداة به کانه علم فی راسه نار
ان یشا یسکن الریح فیظللن رواکد علی ظهره

اکر خواهد باد را ساکن کند تا بر پشت آب بماند این کشتیها ایستاده إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ
لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ کفت درین آیتی هست و دلالتی هر صبار شکر کننده را أَوْ
يُوبِقْهُنَّ یا هلاک کند آن کشتیها را یعنی آب غرق کند بِمَا كَسَبُوا با آنچه اکتسب
کرده باشند وَيَعْفُ عَنْ كَثِيرٍ و از بیشتر عفو کند یعنی هر کناهی را عقوبت
کند بل بسیار کناه باشد که عفو کند و مؤاخذه نکند آن وَيَعْلَمَ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ
فِي آيَاتِنَا و دانند آنان که جدل میکنند و خصومت میکنند در آیات ما مَا لَهُمْ مِنْ
مَحِيصٍ که ایشان را مفری و معدلی نیست باشد از ما و عذاب ما مدنیان و شامیان خوانند
ويعلمُ برفع على الاستيناف و معنی آن باشد که خود دانند و مثله قوله ويخزهم وينصركم عليهم ويشف
صدور قوم مؤمنين ويذهب غيظ قلوبهم ويتوب الله على من يشاء در سورة براءة على تقدير
والله يتوب قال النابغة فان يهلك ابا قابوس يهلك ربيع الناس والبلد الحرام
ونأخذ بعده بذناب عيش اجب الظهر ليس له سنام و باقی قرا منصب خوانند ويعلمَ
على الصرف كانه صرفه عن الجزم الى النصب و این قول کوفیانست کقول الشاعر لا تنه عن
خلق وتأتي مثله عار عليك اذا فعلت عظيم و کفته اند باضمار ان چنانکه کفت للبس
عباءة وتقر عيني احب الي من لبس الشفوف ای وان تقر عینی علی تقدیر مع
ان تقر عيني كقولهم لا تاكل السمك وتشرب اللبن ای مع ان تشرب این قول بصریانست
فَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا کفت آنچه داده اند شما را از مال و
ملک دنیا آن متاع زندکانی دنیاست از محالات و فانیات و بازآمدنیست و زینتها و
زینة و نبات وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ
يَتَوَكَّلُونَ این ما موصولاست و آنچه نزدیک خدا است از ثواب بهترست و باقی تر برای
آنان که ایمان دارند بخدا و بر خدا توکل کنند وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ
وَالْفَوَاحِشَ آنان که بپرهیزند از کناهان بزرگ حمزه و کسائی و خلف و یحیی اینجا و در
سوره والنجم کبیر الاثم خوانند بر واحد و تفسیرش بشرک کردند نقل از عبدالله عباس و دیکران
کبائر خوانند با الف بر جمع و اختلاف مفسران یاد کرده ایم در اثم و فواحش سدی کفت زنا

باشد تعالی کفت موجبات حدودست وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ و چون
خشم کیرند هم ایشان بیامرزند و حلم کنند وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ و آنان که اجابت
کنند دعوت خدا را و ایمان آرند وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و نمازها بپای دارند با وقات و حدود
و شرایط وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ و کارهای ایشان که رود بمشورت یکدیکر رود
در میان ایشان رسول صلی الله علیه و آله کفت ما شقی عبد قط بمشورة ولا سعد باستغناء برأي
کفت ص
هیچ بنده شقی و بدبخت نشود از مشوره و سعید نشد باستبداد برای خود و قال صلی الله علیه و آله
ما خاب من استخار خائب نشود آنکه استخاره کند و پشیمان نشود آنکه مشورة کند وَمِمَّا
ولا ندم من استشار ص
رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ و از آنچه ما روزی دهیم ایشان را نفقه کنند وَالَّذِينَ إِذَا
أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ و آنان که چون با ایشان ظلم رسد ایشان کینه و
انتقام کشند تعالی کفت این مدحست که از جاج انتقام کشد و قصاص کند ابراهیم
کفت درین آیه مراد آنست که بمذلت سر فرو نیارند چون دست یابند انتقام کشند و عفو کنند
و آیه بر عموم حمل کردن اولیتر باشد وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا کفت جزا سیئه
سیئه باشد اول سیئه باشد و دوم سیئه نباشد عدل باشد و بد نبود و اما سیئه خواند آن را
برای ازدواج چنانکه کفت فمن اعتدى عليكم فاعتدوا عليكم اول ظلم باشد دوم نباشد این
علیه بمثل ما اعتدی ص
طریقه باستعاره رفته ابن ابی نجیح کفت یعنی چون کلمه کویند ترا تو نیز مثل آن مکو و تعدی
مکن سفیان بن عیینه کفت سفیان ثوری را پرسیدم ازین آیه کفت معنی آنست که دشنامی
را یک دشنام جواب ده مرا پسندیده نیاید که خدا الجواب دشنام و دشنام فرماید از هشام بن
حجیر پرسیدم کفت معنی آیه آنست که والجروح قصاص یعنی بیش از قصاص نباید که آنکه
تعدی بود و ابن شبرمه کفتی که در مکه مثل او نبود در آن روزکار یعنی مثل هشام بن حجیر
فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ کفت هر که عفو کند و اصلاح ذات البین
مزد او بر خدا باشد یعنی قصاص نکند و انتقام نکشد تعالی کفت عفو از جمله عمل صالحات
عبدالله عباس از رسول صلی الله علیه و آله کفت که چون روز قیامت باشد منادی ندا کند
که هر که او بر خدای مزدی دارد کو بیاید و مزد خود بستاند جماعتی برخیزند فرشتکان کویند

مزد شما از خدای تعالی از حبیب گویند نحن الذین عفونا عمن ظلمنا ما آنانیم که در دنیا عفو کردیم
آنها را که بر ما ظلم کردند فذلک قوله فمن عفی واصلح فاجره علی الله ایشان را گویند ادخلوا الجنة
باذن الله در بهشت روید بفرمان خدا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ و خدای تعالی
ظالمان را دوست ندارد یعنی خیر و نفع ایشان نخواهد عبد الله عباس گفت آن ظالمان را خواست
که ابتدا کنند بظلم و ظالم خود مبتدی باشد چه آنکه مکافات کند ظالم نبود عادل بود ما دام
تا تعدی نکند وَلَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ گفت آنکس که انتقام کشد و کینه توزد پس از آنکه
بر وظلم کرده باشند اضافه مصدر با مفعول کرد چنانکه گفت وانتصروا من بعد ما ظلموا
این هم آن معنی است فَأُولَٰئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ ایشان آنانند که بر
ایشان راهی نیست یعنی ملامة و مذمة و عقوبت را ای لا حرج علیهم ولا لوم إِنَّمَا السَّبِيلُ
عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ راه ملامة و مذمة و استحقاق عقوبت بر آنان است
که بر مردمان ظلم کنند بی سببی مبتدی بظلم وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ و در زمین
بغی کنند بنا حق و بر امام مسلمانان بیرون آیند أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
ایشان را عذابی بود دردناک وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَٰلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ
گفت آنکس که صبر کند بر ظلمی که بر و کنند و ایذا و مشقتی که او را نماید بیامرزد و مکافات نکند
آن از جمله عزائم امور است و معنی عزم امور آن باشد که اختیار اولی کند و اعلی در باب نیل
ثواب ایثار رضای خدای تعالی بر آنچه او را مباح باشد از انتقام و احتمال مشقت کند
بر نفس خود و معنی آنکه ان ذلک من افضل الامور و مما یعزم علیه و بثبته عزیمة علیه او لوا العقل
والفضل و هر مبتدای که خبر او جمله باز آید لابد باشد که در جمله خبری ضمیری باشد که عاید با
مبتدا او اینجا در ظاهر نیست لابد باید تا مضمر باشد والتقدیر ان ذلک منه لمن عزم الامور
و مثله قولهم السمن منوان بدرهم التقدیر منوان منه بدرهم و گفتند حذف این لطول
الکلام کردند اما اولیتر آنست که گویند لدلالة الکلام علیه کردند وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ
فَمَا لَهُ مِنْ وَلِيٍّ مِنْ بَعْدِهِ گفت هر که خدا او را اضلال کند باحد المعانی
المذکوره چنانچه چند جایگاه گفتیم از خذلان و تخلیه یا حکم و تسمیه یا اضلال از راه

بهشت او را پس از خدای ناصری نباشد او را که نصرت و حمایت او کند بر خدای آنکه گفت وَتَرَى
الظَّالِمِينَ و تو بینی یا محمد ظالمان و کافران را لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ چون عذاب خدای
بمعاینه بینند يَقُولُونَ هَلْ إِلَىٰ مَرَدٍّ مِنْ سَبِيلٍ گویند هیچ ممکن هست هیچ راهی
باشد ما را در باز گشتن بدنیا تا ما تلافی کنیم آنچه کرده ایم بدل کفر ایمان آریم و بدل معصیت طاعت
کنیم این تمنائی باشد که ایشان کنند از باب جزع چه ایشان دانند که آن نباشد از آنجا که معارف
ایشان در ضروری باشد آنکه گفت وَتَرَاهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا و تو بینی ایشان را | قیامت به
یعنی کافران و ظالمان را که ایشان را بر دوزخ عرض میکنند خَاشِعِينَ مِنَ الذُّلِّ نصب
او بر حالست ذلیل و زبون يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ می نگرند از چشمی پوشیده
قتاده گفت چشمی نه روشن از آنجا که کورشان حشر کرده باشند بیانه قوله ونحشرهم یوم القیمة
عمیا الآیه و گفتند بدل نگرند و نظر دل خفی باشد و طرف هم چشم باشد و هم نظر و چشم بر هم زدن
را طرف خوانند بیان را به بطرف عینیه و قول اول بهتر است یعنی آنکه بچشم مذلت و نظر مهانت
نگرند ذلیل وار وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا آنگه گفت در وقت چنین مؤمنان گویند إِنَّ
الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ امروز
زیان کار آنست که جان و تن و اهل خود را زیان کرده است از آنجا که او در دوزخ است
و ممنوع از انتفاع باهل و مال خود چه از میان ایشان حائل است میان تن دارد و نه اهل | موانع است
و نه مال آنکه گفت أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ فِي عَذَابٍ مُقِيمٍ ظالمان و کافران در
عذابی مقیم باشند که آن را انقطاع نباشد وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِيَاءَ
يَنْصُرُونَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ و ایشان را هیچ یاری و یاوری نبود که نصرت و
حمایت کند ایشان را از غیر خدا وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ و او را که | از خدا و عذاب او
خدا گمراه کند از بهشت او را راهی نبود که بر خلاف خدا تواند رفتن و آن ذکر وجوه که گفتیم
هم محتمل است اینجا آنگه با مکلفان آمد و گفت اسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ | خطاب به
أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ اجابت کنید خدا را پیش از آنکه روزی
آید که آن را مردی و مدفع نباشد یعنی روز قیامت و گفتند روز مرگ از آنجا که من مات

فقد قامت قیامته آنکه گفت ظالمانرا گویند درین روز که مَا لَكُمْ مِنْ مَلْجَأٍ
يَوْمَئِذٍ امروز شمارا ملجائی و پناهی نیست که با او گریزید وَمَا لَكُمْ مِنْ نَكِيرٍ
و شمارا انکاری نیست و انکار نمیتوانید کردن و عذاب باستحقاق بر شما میرود آنگه رسول
صلی الله علیه و آله را گفت بسبیل تسلیه فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ
حَفِيظًا اگر این کافران برگردند و فرمان تو نبرند بر تو هیچ نیست ما نفرستادیم ترا تا
نگاهبان ایشان باشی که ایشانرا بقهر از کاری باز داری و بکاری داری إِنْ عَلَيْكَ
إِلَّا الْبَلَاغُ بر تو هیچ نیست الا بلاغ و رسانیدن آنگه از ان حدیث رفت و در
تقلب احوال آدمی آمد و آنکه او را بر یکحال ثبات نباشد وَإِنَّا إِذَا أَذَقْنَا
الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً فَرِحَ بِهَا گفت چون ما آدمی را رحمتی بچشانیم
بآن شاد شود وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ
فَإِنَّ الْإِنْسَانَ كَفُورٌ و اگر چنانکه بگیتی عقوبتی باو رسد بگناهی که کرده
باشد کفران نعمت آرد و کافر شود که آدمی خود کافر نعمتست آنکه باز نمود که من خود از ایشان
مستغنی ام و بی نیازم که ملک آسمانها و زمینها مراست گفت لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَاثًا وَيَهَبُ لِمَنْ
يَشَاءُ الذُّكُورَ خدا راست پادشاهی آسمان و زمین بیافریند آنچه خواهد چنانکه
خواهد آنرا که خواهد دختران دهد و آنرا که خواهد پسر دهد والمدین الاسفع گفت از
رسول صلی الله علیه و آله که از خجستگی زن آن باشد که اول دختر زاید آنکه پسر نبینی که
خدای تعالی درین آیه ابتدا بدختران کرد آنکه ذکر پسران کرد أَوْ يُزَوِّجُهُمْ
ذُكْرَانًا وَإِنَاثًا وَيَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا جفت کند ایشانرا یعنی
جفت دهد ایشانرا پسران و دختران یعنی دو پسر یا دو دختر باشد که یکی را هر دو
هم پسر و هم دختر و این تزویج بمعنی اقترانست تقول العرب زوجت ابلی ای
قرنتها باخری محمد بن الحنفیه گفت بیک شکم خواست یعنی توام اسحق بن بشر
گفت آیه در حق پیغمبران آمد آنکه عام شد در همه خلقان و له یهب لمن یشاء اناثا

فقیر میگوید که در اصابه سیئه
بسبب گناه در دنیا نعمتیست
خدا را چنانچه در کلام امیر المؤمنین
علیه السلام وارد است که
في المصائب نعمة التطهیر
یعنی مومن را بدین سبب
از عقوبت قیامت میخواهد جدای
سیئه بر باشد پس بعد
باشد و معنی آیه را
نیز بدین تفسیر باید کرد
تا بسیاق کلام مربوط
فان الانسان کفور
مربوط باشد
منه

لوط
شعیب را خواست که همه دختر داشت هیچ پسر نداشت و یهب لمن یشاء الذکور ابرهیم را
خواست که پسر داشت و دختر نداشت او یزوجهم ذکرانا و اناثا رسول ما را خواست که
هم پسر داشت هم دختر و یجعل من یشاء عقیما یحیی و عیسی را خواست که ایشانرا
هرگز فرزند نبود و حمل بر عموم اولیتر باشد و عقیم هم مرد را گویند و هم زن را از ان که ایشانرا
فرزند نباشد إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ که او عالمست بمصالح بندگان چنان دهد که صلاح
داند و قادرست آنچه داند که باید کردن تواند کردن سؤال کردند که چرا اناثا منکر و ذکورا
الذکور معرف گفت دو جواب دارد یکی آنکه زنان از روی ظاهر چون ناشناخته اند از
آنکه پوشیده اند و نامعروف و مردان بخلاف این زانجا که معروفند و شناخته و جواب
دیگر آنست که الف و لام در الذکور برای آن آورد تا بر وقف مطابق باشد رؤس آیات را
از کفور و کبیر و قدیر چنانکه گفت فی قوله و اللیل اذا یسر و این جواب بهترست والله اعلم
وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا گفته اند سبب نزول آیه
آن بود که جهودان گفتند اگر محمد پیغمبرست چرا خدا با او سخن نگوید بی واسطه با خدا را نبیند
معاینه چنانکه موسی دید و شنید رسول گفت موسی خدا را ندید و او وحی چنان کند که صلاح
داند خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت نباشد هیچ آدمی را که خدا با او سخن گوید الا بوحی
گفته اند مراد الهامست یا در خواب یا نمودن و نصب او بر تمییز روا باشد و روا بود که مصدر
بود در جای حال ای موحیا چنانکه اتینه رکضا و جئته عدوا ای راکضا و عادیا أَوْ
مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ یا از پس حجابی یعنی محل کلام از پس حجابی باشد نه آنکه متکلم
از پس حجابی بود که آنکه جسم باشد و گفته اند معنی آنست که در نفی معاینه و مشاهده بمنزله
آنست که در حجاب باشد و حجاب یا نبی باشد که منع کند از ادراک أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا
یا بفرستد ایشانرا فرستاده چون جبرئیل چنانکه با پیغمبران کرد نافع خواند و ابن عامر در روایت
داجونی او یرسل فیوحی بیاء ساکن بر استیناف علی تقدیر او هو یرسل رسولا و محل
او نصب باشد بر حال علی تقدیر الا موحیا او مرسلا رسولا و باقی قرا یرسل یوحی
بنصب و عامل در و عطف علی موضع الا وحیا و التقدیر الا ان یوحی و یرسل رسولا

چنانکه ان مع الفعل در تقدیر مصدر باشد اینجا مصدر در جای ان مع الفعل نهاد و این وجهی لطیف است و محالست که عطف باشد علی قوله بکلمه الله چه اگر چنین باشد تقدیرش آن بود که وما کان لبشران یکلمه الله او یرسل رسولا علی معنی او یرسله رسولا یا او یرسل الیه رسولا و هر دو باطلست برای آنکه از بشر هم رسول بوده است و هم مرسل الیه و اگر بر عطف حمل کنند بمنزله آن باشد که ارسال رسول را از اقسام کلام کرده باشد در توسع و مجاز و هذا من باب قولهم عتابک السیف کانه قال الا وحیا او ارسالا و این وجه شاید تا تقدیر کنند و نظم کلام چنین باشد که ما کان لبشر ان یکلمه الله الا بالوحی و بارسال رسول و شاید که او بمعنی الا ان باشد کقولهم لالزمنک او تعطینی حقی یعنی الا ان تعطینی حقی برین وجه ارسال از اقسام کلام نباشد قوله تعالی فَیُوحِیَ بِإِذْنِهِ مَا یَشَاءُ آن رسول وحی کند باو یعنی القا و اعلام بفرمان خدای تعالی آنچه خواهد خدای سدی گفت معنی آیه آنست که نباشد و نرسد هیچ آدمی که خدا با او سخن گوید الا بیکی ازین وجوه اما بانکه وحی باشد بطریق الهام و خاطری خفی یا اعلامی در خواب یا اسماع از کلامی خفی اما از پس حجابی که محجوب باشد از همه خلقان الا از موحی الیه چنانکه موسی را بود یا رسولی فرستد آن کلام چنانکه وحی جبریل آورد و من تعلق دارد بمحذوف فی التقدیر او یکلمه من وراء حجاب إِنَّهُ عَلِیٌّ حَکِیمٌ که خدا جل جلاله بزرگوار و محکم کار است وَکَذَلِكَ أَوْحَیْنَا إِلَیْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا گفت همچنانکه بدیگر پیغمبران وحی کردیم وحی کردیم بتو روحی از فرمان ما گفتند روح جبریل است و گفتند قرآنست گفتند وحی است مصدر لا من لفظ الفعل کانه قال اوحینا الیک وحیا کقولهم اعجبنی حبا شدیدا مَا کُنْتَ تَدْرِی مَا الْکِتَابُ وَلَا الْإِیمَانُ تو ندانستی که کتاب چه باشد و شرایع ایمان چه باشد از عبادات شرعی و گفتند مراد بایمان نماز است چنانکه گفت ما کان الله لیضیع ایمانکم و گفتند پیش از وحی کتاب ندانستی و پیش از بلوغ ایمان ندانستی که چه باشد وَلَکِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا ولیکن ما کردیم آنرا نوری مذکور در و رفته است در پیش و ضمیر موحد است بر تاویل آنکه و جعلنا کل واحد منهما و شاید که راجع بود با قرب المذکورین و شاید

راجع

راجع باشد باوحی یا با روح یعنی ما کردیم آن وحی و آن روح را نوری یعنی بیانی و لطفی نَهْدِی بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا که بدان هدایت کنیم و راه نماییم آنرا که ما خواهیم از بندگان ما یعنی مکلفان چه آنرا که مکلف نباشد او را دعوت نباید کرد وَإِنَّكَ لَتَهْدِی و تو دعوت میکنی و هدایت میکنی یعنی بیان میکنی إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ براه راست یعنی طریق مسلمانی که راه نجاتست صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِی لَهُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ صراط الله بدل صراط مستقیم است گفت آن راه راست راه خداست آن خدای که هر چه در آسمانها و زمین است ملک و ملک اوست آنگه گفت أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِیرُ الْأُمُورُ الا همه کارها را مرجع و مآب با خداست یعنی با جایی که در آنجا کس را امری و نهیی و حکمی نباشد مگر خدا را جل جلاله سهل بن ابی الجعد گفت وقتی آتش در جایی افتاد و قرآنی بسوخت جمله جز این آیه و مصحفی در آب افتاد سترده گشت الا این آیه

بدانکه این سوره مکی است هشتاد و نه آیتست بلا خلاف و هشتصد و سی و سه کلمه و سه هزار و چهار صد حرفست و در روایتست از ابو امامه از ابی کعب که رسول صلی الله علیه و آله گفت هر که سوره الزخرف بخواند فردای قیامت از جمله آنان باشد که خدای تعالی ایشان را گوید یا عبادی لا خوف علیکم الیوم ولا انتم تحزنون ادخلوا الجنة بغیر حساب خدای تعالی گوید بندگان من بر شما خوفی و ترسی و اندوهی نیست بهشت شوید بی شمار بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ حم وَالْکِتَابِ الْمُبِینِ بیان کردیم حم را و اقوال مفسران در و والکتاب واو قسم است خدای تعالی سوگند یاد کرد بقرآن روشن بیان کننده و گفتیم که ابان هم لازم آید و هم متعدی گفت بحق این کتاب إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِیًّا که ما کردیم این کتاب را قرآنی عربی بلغت عرب و بیان دلیلی باشد بر صحت چیزی یا بر فساد او و گفته بیان آن باشد که معنی با وظاهر شود عند ادراک بصر یا ادراک سمع و آن از پنج وجه بود از لفظ و خط و عقد الاصابع و اشارت و هیئتی ظاهر بر جانه چون اعراض و اقبال و بشر و تقطیب و مانند این و علم را بر حقیقت بیان نخوانند مگر بر مجاز و قوله

انا جعلناه یعنی ما این قرآن را بلغت عرب بگفتیم و فرستادیم و طریقت و نهاد کلام ایشان و
نظمی که ایشان را هست و مواضعه و اصطلاحی که بران سخن گویند و افهام معانی کنند با این
همه که چنین است خلق عاجز ماندند از آنکه مثل آن بیارند و بگویند اما لنعقد العلم او لنصرف الله
ایاهم عن ذلک علی خلاف فیه بین القوم و آیه دلیلست بر حدوث قرآن برای آنکه خدای
تعالی گفت من کردم این قرآن را و آنچه کرده و مجعول باشد قدیم نباشد دیگر آنکه گفت عربی بر
لغت عرب نهادم و بر منهاج و طریقت ایشان و لغه باتفاق محدثست قدیم نیست
و آنچه بر چیزی بسازند و بر منهاج او نهند مؤخر باشد از و و برین قاعده لغت عرب باید که مقدم
باشد بر قرآن و چون آنچه بر قرآن مقدم است محدث باشد قرآن که پس از و باشد چگونه
قدیم بود اگر گویند این جعل بمعنی تسمیه است چنانکه گفت و جعلوا الملائکة الذین هم عباد
الرحمن اناثا نه جعل خلق است گوییم محالست و صورت نه بندد و معنی مستقیم نباشد
برای آنکه اگر بمعنی تسمیه باشد چون یکی از ما عربی خواند قرآن را او بعربی کرده باشد و اگر عجمی خواند
او بعجمی کرده باشد و قرآن همچنین که هست باید تا عجمی شود و برای تسمیه او با لغت عجم گردد و این
محالست تعالی لعلکم تعقلون تا مگر شما اندیشه کنید و عقل کار بندید
تا مضمون آن بدانید و منتفع شوید بآن وانه فی ام الکتاب لدینا
و این قرآن در لوح محفوظ نزدیک ما یعنی در جایی که آنجا امر ما روان باشد و دیگر کس را حکم نباشد
و این برای آن گفت که خدای تعالی اول قرآن در لوح محفوظ بدید کرد تا فرشته از و نسخت
و بدانست و یاد گرفت و با رسول گفت لعلی حکیم یعنی این قرآن بلند مرتبه است
و بدرجه علیاست از فصاحت و محکم است و دور از آنکه تناقض باو راه یابد آنکه خطاب کرد
با کافران که منکر قرآن بودند گفت افنضرب عنکم الذکر صفحا
استفهام در آیه بمعنی جحدست یعنی ما نضرب در معنی این کلمات خلاف کردند بعضی
گفتند معنی آنست که ما عذاب از شما بگردانیم و رها کنیم شما را و عقاب نکنیم شما را بر کفرتان
این قول مجاهدست و سدی و در روایت عوفی از عبد الله عباس یعنی پنداشتید که ما شما را
برین کفر رها خواهیم کرد و عقاب نخواهیم نمود قتاده و ابن زید گفتند ما قرآن فرستادن رها

جزء

رها کنیم برای آنکه شما با ما ایمان نمی آرید یعنی قرآن بکرده ایم از شما برای آنکه شما در کفر اسراف میکنید
قتاده گفت اگر نخست بار که قرآن فرود آمد و ایشان کافر شدند قرآن باز گرفتی هلاک شدندی
و لیکن بفضل و رحمت خود بیست سال قرآن بپای میفرستاد بر ایشان کلبی گفت یعنی شما را رها
خواهیم کردن بی امر و نهی برای آنکه شما کافرید کسائی گفت ما این قرآن در خواهیم نوردید
از شما و شما را دعوت و وعظ نخواهیم کردن و این از فصاحت قرآنست عرب کسی را که از
کاری باز ایستد گوید اعرض عنه صفحا و اضرب عنه و ضرب عنه صفحا و اصل کلمه از آنجاست
که چون اعراض کند از کسی صفحه گردنش پدید آید قال کثیر صفوحا فما تلقاه الا بخیلة
فمن مل منها ذلک الوصل ملت و یقال ضربت عن کذا اذا امسکت عنه ان کنتم
قوما مسرفین مدنیان و کوفیان خواندند الا عاصم ان بکسر الف علی معنی اذ کنتم
و دیگران خواندند ان کنتم بفتح الف علی معنی لان کنتم برای آنکه شما قومی مسرفید و متجاوز از
حد خود در کفر و شرک و گفتند ان بمعنی اذا است چنانکه گفت عبس و تولی ان جاءه الاعمی
ای اذ جاءه قال الشاعر اتجزع ان بان الخلیط المودع وحبل الصفا فی
عزة المتقطع و ان شرط باشد بکسر الف و جواب مقدمست و من قوله افنضرب و اصل
کلمه از آنجاست که اکنس که خواهد که چارپای از راه بگرداند بضرب بگرداند و قوله صفحا
لا من لفظ الفعل ای افنصفح صفحا و نضرب ضربا کقولهم اعجبنی حبا شدیدا آنگه گفت
وکم ارسلنا من نبی فی الاولین بسی پیغمبر که ما فرستادیم در پیشینگان
کم لفظی است موضوع برای تکثیر چون خبر باشد و نقیض او رب بود در تقلیل آنگه گفت
وما یاتیهم من نبی الا کانوا به یستهزءون هیچ پیغمبر نیامد
با ایشان و الا از و فسوس داشتند و بدو استهزا کردند و استهزا اظهار خلاف آن
باشد که در دل داری بر طریق تحقیر اگر گویند چون خدا دانست که ایشان بپیغمبران استهزا
خواهند کرد چرا ایشان را فرستاد گوییم این را چند جوابست یکی آنکه همه چنین نکردند بعضی
ایمان آوردند و اگر چه اندک بودند چنانکه گفت و ما آمن معه الا قلیل جواب دوم
آنکه روا باشد که ارسال ایشان لطف بود در بسیاری قبایح که امتناع کردند از آن مکلفان

بیت

ایشان و اگر نه وجود ایشان بودی همه را ارتکاب کردندی و ظلم بیش از آن کردندی جواب دیگر
و معتمدتر آنست که برای اعلام مصالح شرعی آمدند که علم آن حاصل نشدی کسی را الا از جهت
ایشان پس بر خدا واجب بود اعلام آن مصالح ایشان را و اگرچه معلوم بود که آن را کار نه بندند
تا حجت خدا را باشد بر ایشان و ایشان را حجت نبود بر خدای و این طریقی است در حسن تکلیف
من علم الله انه یکفر آنگه گفت فَأَهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا نه آن بود
که ما از ایشان عاجز بودیم که ما بسیاری را هلاک کردیم که بقوة از ایشان سخت تر بودند وَ
مَضَىٰ مَثَلُ الْأَوَّلِينَ و مثل اولیان بگذشت یعنی قصه ایشان و سنت و طریقه
و عقوبتشان و قصه آن گذشتگان مثل است و پند این ماندگان را وَلَئِن سَأَلْتَهُم
مَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ گفت اگر بپرسی این کافران که آسمان و زمین که آفرید
و انشا و اختراع آن که کرد لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ بگویند که آفرید آن را
خدایی که او عزیز و منیع و غالبست هیچ چیز او را غلبه نکند و عالمست و دانا تا آفریدن آن با روجه
احکام و اتقان در وجود آورد الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا
او آن خداست که زمین را گهواره شما کرد تا در وی آسایید چنانکه کودک در مهد خود وَجَعَلَ
لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا و شما را در زمین راهها کرد که بآن بمقصد خود رسید و مطلوبات
خود بچنگ آرید لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ این برای آن کرد تا شما اندیشه کنید
و نظر و تفکر نمایید و مهتدی شوید در راه دین اگر گویند این اقرار ایشان بآنکه خالق آسمان و
زمین خداست لابد از علم باشد و چون اقرار و علم بیکجا جمع شود ایمان باشد و ایشان مومن
باشند و این خلاف اجماعست گوییم جماعتی گفتند ایشان این قول از الجا گفتند که با دلیل
بایه اندیشه بل ازبدیهه عقل دانستند که معبودان ایشان جماد اند و این افعال محکم
از جماد صحیح نبود گفتند خلقهن العزیز العلیم و در دیگر آیات لیقولن الله این قدر ایمان نباشد
که بر وا استحقاق ثواب شد اما ایمان مجموع علومی باشد که تا مجتمع نشود آن را ایمان نخوانند
و بر آن استحقاق ثواب نبود از معرفت خدا جل جلاله بذات و صفاتش و جهة استحقاق
و صفات توحید و ابواب و عدل و ابواب و از نبوت و امامت و وعد و وعید و ایشان

هیچ بابها ایمان نداشتند و عالم نبودند و مقر نبودند بس بر قاعده ما مومن نباشند جواب
دیگر آنست که ابوعلی گفت ایشان از سر تقلید گفتند نه از سر نظر در دلیل بدلالت آنکه اگر اندک
مایه شبهتی داخل شدی بر ایشان از پی آن برفتندی و این جواب هم نیکست و دلیلی دیگر
بر آنکه نه از سر علم گفتند آنست که اگر دانستندی او را با او معبودی دیگر نپرستیدندی و یاد
ترک نیاوردندی آنگه خدای تعالی وصف کرد خود را و این کلام منقطع است از حکایت
کفار بر آنکه کفار را نگوید لعلکم تهتدون وَالَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ
گفت او آن خداست که بفرستاد از آسمان آبی یعنی آب باران باندازه حاجت چه اگر
بسیار بودی جهان ویران کردی و اگر اندک بودی کفایت نبودی و کار بر نیامدی باو و این
دلیل آن کند که فعل قادری مختار است آنگه از غائب با خبر آمد از خود و گفت فَأَنشَرْنَا
بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا زنده کردیم بآن آب بیابان مرده را یعنی بر و نبات رویانیدیم پس از
آنکه خشک بی بر بود بقال نشر الله الموتی فنشروا نشرا و نشورا كَذَٰلِكَ
تُخْرَجُونَ گفت شما را همچنین زنده کنند که این زمین مرده را تا استبعاد نکنید و
این برای تذکیر و تنبیه علمان بر بعث و نشور وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا
و او آن خداست که انواع و اصناف خلق را همه او آفرید از جمله حیوان و جماد اما از حیوان
نر و ماده و از جمادات و اعراض چیزهای متقابل چون حلو و حامض و رطب و یابس
حسن گفت بازواج شب و روز خواست و تابستان و زمستان و ماه و آفتاب و آسمان
و زمین و بهشت و دوزخ وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ الْفُلْكِ وَالْأَنْعَامِ مَا
تَرْكَبُونَ و کرد از برای شما از کشتیها و چارپایان مرکوبانی که شما در بحر و بر
می نشینید آنگه گفت که این مراکب بحری و بری چرا آوردم لِتَسْتَوُوا عَلَىٰ ظُهُورِهِ
تا شما راست بنشینید بر پشتهای آن و برای آن کنایت موحد آورد با آنکه ظهور جمعست
و انعام و فلک همچنین که ضمیر را با ما بر دلفظا ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ
إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَتَقُولُوا و نعمت خدا یاد کنید چون بر پشتهای آن راست
بنشینید و شکر آن نعمت کنید و بگویید سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَٰذَا

آن خدای که این را مسخّر و مذلّل ما کرد تا فرمان بر ما باشد از چهارپا و کشتی وَمَا كُنَّا لَهُ
مُقْرِنِينَ و ما را طاقت و قوّت این نبود یقال أقرن الشيء اذا اطاقه واقرن الذلّ اذا
الانه واصل کلمه اینست کانّه قدر علی ان یجعلها قرینا له با خودش همراه کرد و برابرش
درآورد تا قرین او باشد و این اشتقاق به نیب اگر گویند لتستووا این لام غرض است
و رکوب انعام مباحست و خدا نشاید که مراد باشد مباحات را گوییم رکوب چهارپایی
همه مباح نباشد بهری واجب باشد و بهری سنت و بهری مباح دیگر آنکه گفت ثمّ تذکروا
نعمة ربّکم اذا استویتم علیه و چون غرض تذکیر نعمت باشد حق باشد ما را بر شکر نعمت
و مراد آن باشد که این بر وجهی واجب باشد و بر وجهی سنت وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا
لَمُنقَلِبُونَ و ما را بازگشت با خدای خود خواهد بودن امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت
چون رسول صلی الله علیه وآله پای در رکاب نهادی گفتی الحمد لله علی کل نعمة سبحان الذی
سخّر لنا هذا وما کنّا له مقرنین بین این دو آیه بخواندی و سه تکبیر بگفتی قتاده گفت در این
آیه خدای تعالی ما را بیاموخت که چون در کشتی نشینید بگویید بسم الله مجریها
و مرسیها و چون بر چهارپای نشینید بگویید سبحان الذی سخّر لنا هذا و چون فرود
آیید بگویید ربّ انزلنی منزلا مبارکا وانت خیر المنزلین وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ
جُزْءًا گفت این کافران کردند او را از بندگان او جزوی در او دو قول گفتند یکی آنکه
بعبادة عبادت خواست گفت این بندگان من که کافرانند جزوی از عبادة من بازا
کردند تا با من انباز باشند قولی دیگر آنست که فرشتگان را که دختران او کردند و گفتند
ایشان جزوی از خدایند تبارک و تعالی چه فرزند جزوی باشد از پدر و او از این متعالیست
آنگه رسول را گفت إِنَّ الْإِنسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ آدمی کافر نعمتست
و کفران نعمت او ما را آشکار است أَمِ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفَاكُم
بِالْبَنِينَ گفت علی زعمهم با خدا از آنچه آفرید دختران بگرفت و شما را تخصیص کرد
به پسران و این ردّ است بر مشرکان عرب که گفتند فرشتگان دختران خدایند وَإِذَا
بُشِّرَ أَحَدُهُم بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَٰنِ مَثَلًا گفت چون بشارت دهند

یکی از این مشرکان را از آن مثل که برای خدای زد یعنی دختر بخدای بسندید و بخود نپسندید
ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا همه روز رویش سیاه باشد یعنی از دلتنگی و دژم رویی
وَهُوَ كَظِيمٌ و او خشم فرو می‌برد را، الکظم اعاده نتواند کردن که آن خشم بر کسی است
که با او بر آید أَوَمَن يُنَشَّأُ فِي الْحِلْيَةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ
کوفیان خواندند الّا ابوبکر ینشّؤ بضم یا و تشدید شین من التنشئة علی الفعل المجهول و
باقی قرّا خواندند ینشؤ من نشأ اذا ربی من نشأ ینشأ علی وزن فعل یفعل از بنا ناقص
و عرب کنیزک خود را نشأ گویند قال نصیب ولولا ان یقال نشا نصیب لقلت
بنفسي النشأ الصغار گفت آنکه پرورده شود با پیرایه و او را برآرند ادلّ در حلی مجاهد
گفت در حریر و زر ابوموسی اشعری گفت یکروز رسول صلی الله علیه وآله بمنبر برآمد پاره
زر و پاره حریر در دست گرفته خطبه کرد و آنگه گفت هذان محرّمان علی ذکور امّتي و
حلّ لاناثها این دو چیز حرامند بر مردان امّت من حلال است زنان ایشان را معنی
آیه آنست که خدای تعالی طعن زد بر کافران با این حواله که کردند گفت آن با خدای اضافه
کردند که او در میان حریر و زر پرورده شود از دختران و او در وقت خصومت و جدل
بیانی نتواند کردن از اینجا گفتند ایشان را ناقصات العقول ناقصات الحظوظ ناقصات
الدین چون این مذمّتی است بازگفت اگر محلّ جلادة و شهامة و آلت جدل و خصومة
باشد بخود حواله کردید و آنچه آلت ضعف و حلیه و قلّت فهم و حیله باشد بمن حواله
کردید و قوله اومن در محلّ من سه وجه گفته‌اند یکی رفع بر ابتدا و خبرش مقدّر علی تقدیر
أومن ینشؤ فی الحلیة کمن لیس کذلک و دوم نصب علی تقدیر او من ینشؤ فی الحلیة
تجعلونه بنات الله سیم جرّ ردّاً علی قوله ممّا یخلق و بما ضرب و این وجه ضعیفست
وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَٰنِ إِنَاثًا گفت
کردند این مشرکان فرشتگان را که بندگان خدایند زنان اهل کوفه و ابوعمرو خواندند
عباد الرحمن بیا و الف فی جمع عبد و مثله قوله سبحانه بل عباد مکرمون و از
تقویة او آنست که عباد مردان باشند تا نقیض آن باشد که ایشان گفتند بنات الله

مجعلوها اناثا و دیگران خوانند عند الرحمن بنون آنهارا که نزد خدایند قوة این قراءة
قوله ان الذین عند ربک لا یستکبرون عن عبادته سعید جبیر گفت بر عبد الله عباس
میخواندند عباد الرحمن من گفتم در مصحف ما عند الرحمن است گفت بستر آنرا و عباد
بنویس و این خبر قوة قراءة اولست أشهدوا خلقهم صورت استفهام است
و مراد تقریع و ملامة گفت حاضر بودند ایشان که ما ایشان را آفریدیم نافع خواند أأشهدوا
بضم الف و سکون شین و کسر ها علی ما لم یسم فاعله من الاشهاد گفت حاضر کردند ایشان را
با فریدن فرشتگان و برین قراءة همزه استفهام مقدر باشد در کلام بمعنی حمد یعنی لم
یشهدوا حاضر نکردند ایشان را و باقی قرا أشهدوا خواندند بهمزه استفهام و فعل ماضی ثلاثی
گفت حاضر بودند ایشان بخلق فرشتگان و خدا میگوید ما اشهدتهم خلق السموات و
الارض و لا خلق انفسهم الآیة گفت ستکتب شهادتهم ویسئلون
بنویسند گواهی ایشان و ایشان را ازین گواهی بپرسند تا چرا گواهی دادند که ندانستند
و این بر سبیل تهدید و وعید فرمود وقالوا لو شاء الرحمن ما عبدناهم
الآیة حکایت خبر کرد از مشرکان و باز نمود که در حق ایشان این مثل محقق است که مع کفره
قدري گفتند این مشرکان که اگر خدا خواستی ما نپرستیدمانی فرشتگان را پس این عبادة
ما ایشان را بخواست خدا است نگر که مجبران چگونه اقتباس کردند مذهب جبر را از مشرکان
و مشرکان قدیم تر ند از ایشان برای آنکه شرک پیش از جبر بود و اگر اندیشه کنی در آیاتی که در قرآن
هست نهادند این شرک و جبر بیکجای بود این جماعت جبر نگرفتند و شرک نیز رها نکردند آنجا
که اثبات قدما کردند با او و قدیمی صفت اخص که اشتراک در واجب تماثل کند تعالی الله
عما یقول الجاهلون علوا کبیرا آنگه گفت ما لهم بذلک من علم ایشان را
بآن علمی نیست ان هم الا یخرصون جز دروغ نمیگویند این کفار در وغست
از همه کس اگر مشرک گوید و اگر مجبر ام آتیناهم کتابا من قبله
فهم به مستمسکون گفت یا ما ایشان را کتابی دادیم پیش ازین که ایشان
بآن تمسک کرده اند و قوله من قبله ای من قبل القرآن بل قالوا انا وجدنا

ابا

اباءنا علی امة و انا علی آثارهم مهتدون آنگه ایشان را بتقلید مذمت
کرد و نکوهید ایشان را بران گفت بل میگویند این مشرکان که پدران خود را بر دینی
و ملتی یافتیم و امة اینجا بمعنی ملتست و ما بر آثار ایشان راه می بریم و در شاذ مجاهد و عمر عبد العزیز
خواندند امة بکسر الف ای معقد و طریقة من الام الذی هو القصد و گفته اند امة بفتح الف نعمة
باشد قال عدی بن زید ثم بعد الفلاح والامة واراهم هناک القبور و گفته اند آن دو
لغتست امة و امة آنگه رسول را صلی الله علیه و آله السلام دلخوشی داد گفت وکذلک
ما ارسلنا من قبلک همچنین ما نفرستادیم پیش از تو فی قریة من نذیر
در هیچ ده از بیم کننده زیادت تست موکده للنفی الا قال مترفوها الا گفتند توانگران
و متنعمان آن شهر انا وجدنا آباءنا علی امة وانا علی آثارهم مقتدون ون
که ما پدران خود را براهی و طریقتی و ملتی یافتیم و ما بر پی ایشان با ایشان اقتدا میکنیم قل
أو لو جئتکم باهدی مما وجدتم علیه آباءکم قراءة عامة
قرا قل برامرست و قراءة ابن عامر و حفص عن عاصم قال بر خبر بگوای محمد که اگر من چیزی
آورم بشما که ره نماینده تر باشد از آنچه شما پدران خود را بران یافتید و جواب و محذوفست
والتقدیر لا تتبعونی متابعه کنیدمرا قالوا انا بما ارسلتم به کافرون
مشرکان جواب دادند که ما بآنچه شما را بآن فرستاده اند و آن آیاتست و شرایع بآن کافریم
ابو جعفر خواند جئناکم بنون و الف علی الجمع و باقی قرا او لو جئتکم بتاء عن نفس المتکلم
وحده فانتقمنا منهم ما از ایشان کینه کشیدیم بعذاب فانظر کیف کان
عاقبة المکذبین تو بنگر ای محمد عاقبت کار دروغ دارندگان بچه آمد قوله تعالی
واذ قال ابرهیم لابیه وقومه حق تعالی گفت یاد کن ای محمد چون گفت
ابرهیم پدرش را یعنی عمش را آزر و قومش را یعنی امتش را که او را با ایشان فرستاده بود
اننی براء مما تعبدون که من بیزارم از آنچه شما می پرستید ازین بتان
و قوله براء مصدر بیست بجای وصف نهاده مبالغه را کقولهم رجل عدل و فطر و صوم
و مصدر چون بجای وصف افتد تثنیه و جمع و تذکیر و تانیث و واحد آن بیک لفظ باشد

علی لفظ الواحد عبد الله مسعود خواند برآء بضم با مبالغه دربری کطویل و طوال و کبیر
و کبار إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي این استثنا رواست که منقطع باشد از انجا که خدا را
استثنا کرد از بتان ایشان واو از جنس ایشان نیست پس منقطع باشد یعنی لکن
و ممکنست که متصل باشد از انجا که در میان ایشان کسانی باشند که خدا پرست باشند
آنکه جمله معبودان ایشانرا ایکجای بگوید پس اخراج کند خدا را جل جلاله از الجمله بر وجه
استثنا متصل باشد که او معبودی باشد از جمله معبودان گفت فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ
او راه نمای منست و با من الطاف کرده است و نیز کند و گفته اند سیهدین الی طریق الجنة
مرا راه بهشت و نعیم بهشت او نماید و وجه اول بهتر است محل الذی از اعراب محتمل
نصب و جر را نصب را استثنا و جر بر تکرار عامل البدل و التقدیر الا من الذی فطرنی
وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ خلاف کردند درین ضمیر بعضی گفتند
جعل هذه الکلمة التی قالها من قوله انّنی براء مما تعبدون الی قوله سیهدین گفت این
گفتار را کلمه کرد باقی و مانده در عقب فرزندان او و گفتند کلمه کرد که پس از و باز گویند
و از پس او بماند از انجا که او بیرون نامد این گفت وصایت کرد با بن مجاهد و قتاده و سدی
گفتند ها کنایة عن غیر مذکور و المعنی و جعل کلمة الاخلاص لا اله الا الله کلمة باقیة فی
عقبه این کلمه در عقب او بماند تا بدامن قیامت جماعتی از فرزندان او برین باشند
و این گویند و اعتقاد دارند ابن زید گفت اسلام است بدلالة قوله هو سماکم المسلمین
من قبل عبد الله عباس گفت فی عقبه ای من بعده مجاهد گفت فی ذریته و هر دو
قول یکیست حسن بصری گفت فی عقبه الی یوم القیمة سدی گفت ای فی آل محمد
یعنی تبرا از هر چه دون خداست و تولا بخدا در آل محمد بماند تا روز قیامت
لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ تا همانا ایشان رجوع کنند از دین خود با دین ابرهیم
علیه السلام در توحید و خداپرستی و ضمیر لعلهم یرجعون راجعست با عم ابرهیم آزر
و قومش یعنی این کلمه تبرا و تولا برای آن گفت تا ایشان از بت پرستیدن باز
ایستند و رجوع کنند با خداپرستی قتاده گفت تا همانا با خود و عقل خود رجوع کنند

الا آن خدای که مرا آفرید ص

فی عقبه ص

۶۸

وتفکر و تامل نمایند تا ایشانرا علم بخدای تعالی حاصل شود آنکه بیان کرد که من تعجیل
نکردم با ایشان کافران بعقاب بَلْ مَتَّعْتُ هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ
بل تمتع و برخورداری دادم ایشانرا و پدران ایشانرا حَتَّى جَاءَهُمُ الْحَقُّ تا حق
با ایشان آمد یعنی مسلمانی وَرَسُولٌ مُبِينٌ و پیغمبری بیان کننده و آن محمد است
صلی الله علیه و آله و مثله قوله و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا وَلَمَّا جَاءَهُمُ
الْحَقُّ چون حق که قرآنست با ایشان آمد قَالُوا هَذَا سِحْرٌ گفتند این سحر و
جادوییست و سحر حیلتی باشد خفیة السبب که ایهام معجز کند وَإِنَّا بِهِ كَافِرُونَ
و ما باین قرآن کافریم و منکریم که این از نزدیک خداست بل اعتقاد ما در آنست که سحر
و جادوییست انکه حق تعالی دو شبهه رکیک ایشان گفت درین باب گفت وَقَالُوا
لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ گفتند این
کافران عصر تو لولا ای هلا چرا این قرآن انزال نکردند بر مردی از این دو شهر بزرگ یعنی
مکه و طایف مراد آنست که علی احد رجلین من القریتین بر مردی از دو مرد که یکی از
مکه است یکی از طایف اما مکی ولید بن المغیرة المخزومی القرشی و طایفی حبیب بن عمرو
الثقفی این قول عبد الله عباس است مجاهد گفت مکی عتبة بن ربیعه بود و طایفی
ابن عبد یالیل قتاده گفت مکی ولید مغیره بود و طایفی عروة بن مسعود الثقفی
سدی گفت وطایفی کنانة بن عمرو بود و برای آن گفتند که ایشان
هر یکی بزرگی بودند در میان قوم خود با مال بسیار گمان ایشان آن بود که این جهة
استحقاق نبوت بود و ندانستند که این مصلحت بر صلاحیت و اخبار عصمت و
تحمل اعبا رسالت تعلق دارد و خدا داند که کیست باین صفات و این را شاید
انکاه بر سبیل انکار بر ایشان گفت أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ ایشان قسمت
میکنند رحمت خدای تو یعنی نبوت نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ
فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ما قسمت کردیم روزی و معیشت ایشان در زندگانی
دنیا گفت آنکس که روزی از دست من خورد و در روزی خود یک جو زیاده و نقصان

فی قول عبد الله عباس ص

نتواند کردن او را کجا رسد که قسمت نبوت کند و اختیار پیغمبر که پیشوای دین باشد و مؤدی
رسالت و پیغام خدای و مصالح دینی در خبرست که شبی ابوسفیان صخر بن حرب با
زنش هند خفته بود در بستر با هند گفت عجب دارم از خدای محمد اگر میخواست پیغمبری کرد
چرا یتیم ابوطالب را اختیار کرد و مرا اختیار نکرد جبرئیل آمد و این حدیث رسول را
خبر کرد ابوسفیان روز دیگر بگذشت رسول او را بخواند گفت با هند در بستر چنین گفتی
هیچ نگفتم رسول گفت مرا خبر دادند و گفتند تو چنین و چنین گفتی او اندیشه کرد و با خود
گفت که این سر من جز هند ظاهر نکرد همین ساعت بروم و او را عقوبتها کنم که از آن
باز گوید جبرئیل آمد و او را از سر دل او خبر داد رسول او را گفت این ساعت عزیمت
کردی بر آن که بروی و هند را عقوبت کنی هند را عقوبت مکن که این حدیث با من او
نگفت علام الغیوب مرا خبر داد و خواهی که بدانی که چنین است اگر از سر دوش مرا هند
خبر داد از ضمیر امروز که مرا آگاه ساخت ابوسفیان گفت راست گفتی ای محمد عجب
از خدای که روا نداشت که کافری کافره را عقوبت کند بر گناهی که او نکرده باشد
کی روا دارد که گناهی که تو نکرده باشی ترا از آن بجای خود عقوبت کند کفر و معصیت
در تو او آفریند و قدرهٔ موجبه و ارادهٔ موجبه و قدرهٔ ارادهٔ موجبه در تو آفریند و قدرتی
که ایجاب ایمان و طاعت کند از تو باز ستاند آنگه ترا تکلیف ایمان کند و چون نکنی
ترا عقوبت کند تعالی الله تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا وَرَفَعْنَا
بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ و بعضی را رفیع کردیم بر بعضی بدرجات
و منازل و در سعت و ضیق و رنج آنگه وجه حسن آن باز گفت لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ
بَعْضًا سُخْرِيًّا تا بعضی بعضی را مسخر کنند و استعباد و استخدام کنند قدیم
تعالی وجه حسن تفاوت ارزاق باز گفت زیاده بر مصلحت و رفع مفسده و جهی دگر
آنست تا بعضی مسخر بعضی باشند و خلقان محتاج یکدیگر گردند درویش محتاج باشد بمال
توانگر و توانگر محتاج باشد بعمل درویش تا هیچکس از حاجت و نیاز و افتقار خالی نباشند
تا بدانند که بندگان مسخر و مذللند و مدبر و مقدر و ایشان را اختیار که کار خداست نرسند

و این معنی قول قتاده است و سدی و ابن زید و اما قول آنکه گفت تا بعضی بعضی را سخریه و
فسوس گیرند قولی نامعتمدست اگر خواهند که آن را تأویل کنند ممکن باشد از آنکه لام را لام
عاقبت شرح دهند و این خبر باشد از عاقبت کار ایشان بر وجه سخریا کلام را گویند مورد ش
مورد استفهام است بر وجه تقریع و انکار ما این برای سخریه کردیم تا توانگر بر درویش و
قوی بر ضعیف و سید بر مولی و سلطان بر رعیت فسوس دارند یعنی نه برای این کردیم
و این بر سبیل نهی و تحذیر باشد از سخریه قوله تعالی وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا
يَجْمَعُونَ آنگه گفت رحمت خدای تو و صنایع او در بهشت بهترست از آنچه این کافران
جمع میکنند از حطام دنیا وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً آنگه
حق تعالی گفت اگر نه آنستی که مردم یک امت و یک فرقه و یک ملت شوند یعنی جمله کافر شوند
این قول عامهٔ مفسران است ابن زید گفت امة واحدة فی طلب الدنیا و الحرص علی
حطامها اگر نه آنستی که مردم دنیا جوی شوند و دنیا دوست گیرند جَعَلْنَا
لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَٰنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقُفًا مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ
عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ کردمانی آن را که بخدا کافر شوند خانهای ایشان را سقفهای
سیمین ابو جعفر و ابن کثیر و ابو عمرو خواندند سَقْفًا بفتح سین و سکون قاف علی الواحد
و باقی قرا سُقُفًا خواندند بضمه جمع سقف کرهن و رهن و معارج جمع معرج است
و آن نردبان باشد ابو رجاء العطاردی خواند و معاریج بیاء جمع معراج و هما لغتان
کمفاتح و مفاتیح قال الشاعر یا رب رب البیت ذا المعارج علیها یظهرون
ای یصعدون من قولهم ظهرت البیت و ظهرت علی البیت اذا علوت علی ظهره
و قال النابغة بلغنا السماء مجدنا و تعالینا وانا لنرجو فوق ذلک مظهرا
ای مصعدا گفتند رسول صلی الله علیه و آله این قصیده از نابغه می شنید و نابغه
بر وی میخواند چون باین بیت مظهرا رسید گفت الی این المظهر گفت الجنة فقال علیه رسوله
و آله السلام ان شاء الله وَلِبُيُوتِهِمْ أَبْوَابًا وَسُرُرًا عَلَيْهَا
يَتَّكِئُونَ وَزُخْرُفًا و نیز کردمانی خانهای ایشان را درها و سریرها از

سیم یعنی ایشانرا چندان مال و ادوات ایشانرا که درهای سرای سیمین کردندی و سریرها از سیم ساختندی
که بر و نشستندی و تکیه زدندی وزخرفاً ای وجعلنا لهم مع ذلک زخرفا ای ذهبا در وزو قول
گفته یکی آنکه ایشانرا سقف و درو سریر سیمین و زرین کردمانی و قولی دیگر آنکه ایشانرا اما این
آلات سیمین زر دادمانی تا در معایش خود صرف کردندی آنگه گفت وان کل ذلک
لما متاع الحیوة الدنیا ای وما کل ذلک نیست اینهمه الا متاع و برخورداری حیوة دنیا
ان بمعنی مانافیه است لما بمعنی الا عاصم و حمزه خوانند مشدد برین تفسیر که گفتیم و باقی قرا
لما بتخفیف میم وان مخففه است از ثقیله المعنی وان جمیع ذلک لمتاع الحیوة الدنیا و ما
زیاده باشد و مانند این در قرآن بسیارست منها قوله ان کل نفس لما علیها حافظ بالتشدید
والتخفیف والآخرة عند ربك للمتقين و آخرت بنزدیک خدای تعالی متقیان
و پرهیزکارانراست ومن يعش عن ذكر الرحمن نقيض له شيطانا
فهو له قرين گفت هرکس برگردد از ذکر خدای که قرآنست از سر جهل و ضعف یقین
و بصیرت تشبیها بمن یعشو ای ینظر الی ضوء النهار ببصر ضعیف یقال عشا یعشو
عشوا قال الشاعر متی تأته تعشوا الی ضوء ناره   تجد خیر نار عندها خیر موقد
وعشی یعشی عشا اذا لم یبصر باللیل و رجل اعشی وامراة عشوا قال الاعشی رأت
رجلا غایب الوافدین مختلف الخلق اعشی ضریرا و عبدالله عباس در شاذ خواند
ومن یعش بفتح شین من العشا ای یعم هر که کور شد از قرآن و معنی هم را جسب
قراءة اول از قلت نظر و فقد علم و غلبهٔ جهل مفسران در معنی نقیض له الآیه بجهانیم او را
دیوی تا قرین او باشد سه قول گفته حسن بصری گفته تخلیه کنیم میان او و شیطان
بطریق خذلان او را با شیطان رها کنیم و منع نکنیم او را از وی چنانکه جای دگر گفت و
کذلک نولی بعض الظالمین بعضا بما کانوا یکسبون و این بسبیل عقوبت باشد
تولی دیگر آنست نجعل الشیطان له قرینا ما شیطانرا قرین او کنیم چون شیطان او را
خالی یابد از ذکر ما بر و مسلط شود چه پناه بندگان از شیطان ذکر ماست و چون بنده
بقرآن پناه ندارد در صحراء خذلان مانده بود و شیطان چنانکه خواهد با او بازی کند

آنچه در لغت وارد است
عشا یعشو بست نه عشی
عنه یعنی بخاطر فاتر دید
که ان تضمین است یعنی
عشی گفته و عمی خواسته
بقرینهٔ عن پس مراد است
والله اعلم که عمی عن ذکر الله
بجمیع اقسامه الی آخر الآیه
تا آنکه ابن عباس تفسیر کرده او
نیز از باب تنبیه و الا
بطریق تضمین که در قرآن
من هست وعشی بمعنی
عمی تا او نیست

ولن

این نزدیک بقول اول است و اگرچه در ترتیب مفارقتی دارد و رواست که باین شیطان
شیطان انس را خواهد از ائمهٔ ضلال قول سیم آنکه نقیض له شیطانا فی الآخرة ما
در آخرت دیوی را بجهانیم که قرین او باشد با او ملازمت کند تا او را بدوزخ رساند چنانکه در
قیامت فرشته ملازمت کند با مؤمن تا او را به بهشت رساند و علی هذا قوله تعالی واذا
النفوس زوجت ای قرنت بقرینها من ملک و شیطان وانهم ليصدونهم
عن السبيل گفت ایشان یعنی شیطان منع میکنند کافرانرا از راه ایمان باغوا
و اغوا و تزیین و رواست که مراد ائمهٔ ضلال باشند ويحسبون انهم مهتدون
و با اینهمه پندارند این کافران که بر راه راستند و راه یافتگانند چنانکه گفت وهم یحسبون
انهم یحسنون صنعا و کل حزب بما لدیهم فرحون حتى اذا جاءنا تا آنگه که این
کافر بقیامت با پیش ما آید حمزه و کسائی و ابوعمرو و حفص عن عاصم خواندند جاءنا علی التوحید
و باقی قرا خواندند جاءانا علی التثنیه بمد و الف یعنی شیطان و کافر و داعی و مجیب و ضال
و مضل قال يا ليت بيني وبينك بعد المشرقين فبئس القرين
این کافر ضال مدبر گوید شیطان را یا داعی ضلالت را کاشکی میان من و تو
چندان بعد و دوری بودی که از مشرق تا مغرب که بدو قرینی تو مرا و بمشرقین مشرق و مغرب
خواست الا آنست که یک اسم را غلبه کرد بر دیگر و هر دو بیک نام کرد آنگه آنرا تثنیه کرد و
این بابیست از کلام عرب معروف و برین بسیار اسما آمده است منها القمران للشمس والقمر
والعصران للغداة والعشی و کذلک لبکران والعمران ابوبکر و عمر را والحسنان
الحسن والحسین را والعراقان الکوفة والبصرة والموصلان الموصل والجزیره و نظایر
این بسیارست قال الشاعر اخذنا باطراف السماء علیکم لنا قمراها والنجوم طوالع
و قال حمید بن ثور وان یلبث العصران یوم ولیلة اذا طلبا ان یدرکا ما تیمما
بعضی دیگر گفتند بمشرقین مشرق تابستان و مشرق زمستان خواست و میان
ایشان را بعد چندانست که میان مشرق و مغرب والله اعلم بتفصیل ذلک و مثله
رب المشرقين ورب المغربين ولن ينفعكم اليوم اذ ظلمتم

أَنَّكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ این کلام خدا گوید با دشمنان و در کلام اضماری است
و التقدیر فیقال لهم یعنی للکفار الذین اضلهم الشیطان خدای تعالی گوید کافران را در ان وقت که
زیاد میخواهند و میگویند ربنا آتهم ضعفین من العذاب و العنهم لعنا کبیرا ربنا هؤلاء اضلونا
فآتهم عذابا ضعفا من النار گوید ولن ینفعکم الیوم سود ندارد شما را عذاب ایشان چون
شما نیز ظالم بوده اید و در عذاب مشارکید و عذاب هر دو هست یعنی عذاب ایشان تخفیف
نکند عذاب شما را چون شما نیز معذب خواهید بودن بظلم خود آنگه رسول را صلی الله علیه و آله
تسلیه میکند و خبر میدهد که این کافران ایمان نخواهند آوردن تا دل با ایشان متعلق ندارد
و طمع ببرد میگوید أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِي الْعُمْيَ وَمَنْ كَانَ
فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ تو خواهی شنوانیدن کران را یا راه خواهی نمودن کوران را و آنان را
که در ضلال و گمراهی و کفر مانده اند آشکارا یعنی چنانکه از کر شنیدن و از کور دیدن نیاید
از ایشان ایمان نیاید نه از روی قدرت بل از روی اختیار که معلوم از حال ایشانست که
اختیار نکنند پس حال ایشان بر توسع و مبالغه با حال کور و کر ماند از ین وجه که گفتیم
آنگه برای تسلی رسول گفت تو دل مشغول مدار که فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا
مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ اگر ما ترا ببریم و تو انتقام و کینه از ایشان نکشیده باشی ما این بیابت
بکنیم و از ایشان کینه تو بستانیم و انتقام تو بکشیم و گفتند مراد آنست که اگر ما ترا از مکه ببریم
و تو از قریش انتقام نکشیده باشی ما این انتقام میکشیم روز بدر و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام
آمد فانا بعلی منهم منتقمون گفتند از کرامت رسول یکی آن بود که خدای تعالی هر پیغمبری را
عذاب امتش بنمود و رسول ما را گفت تو از آن گرامی تری نزد من که ترا در حق امتت مکروهی
نمایم در حیوة تو اینا را عذاب نکنم اما از پس تو فتنها باشد که ایشان در ان هلاک شوند
گفتند تا خدای تعالی رسول را این خبر داد او را خندان ندیدند أَوْ نُرِيَنَّكَ الَّذِي
وَعَدْنَاهُمْ یا با تو نمائیم آنچه وعده دادیم ایشان را از عذاب گفتند مراد روز بدر
فَإِنَّا عَلَيْهِمْ مُقْتَدِرُونَ ما بر ایشان قادریم بر ان وجه که ما خواهیم اگر معجل
و اگر مؤجل که از قبضه قدرت ما بیرون نیشد فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ

ولقومک

إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ آنگه گفت تو آن کن که کار تست تمسک کن
و دست در او یز و سخت در دار آنچه ترا فرموده اند و وحی کرده اند که تو بر راه راستی و
استقامتی و بر صلاح رهی که مؤدی باشد با نجاة و فلاح وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ
لَكَ گفت این قرآن شرفیست ترا و قوم ترا و نامی و یادگاری نظیره قوله انا انزلنا الیکم
کتابا فیه ذکرکم الآیه و گفتند ذکر بمعنی تذکیر است یعنی در وی تذکیر و تنبیه است ترا و قوم ترا
وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ و شما را بخواهند پرسیدن از ین قرآن تا چه کردید با او و حق او
گذاردید و حرمت او داشتید و بر او او کار کردید و از نواهی و منزجر شدید یا نه و گفتند
مراد آنست که این کار در تو و قوم تو ماند از قریش عبد الله عباس گفت رسول صلی الله علیه و آله
هر وقت وعده دادی کافران را و گفتی کار از شما دست خواهد بودن گفتند ملک از پس تو کرا
خواهد بودن گفت مرا این حدیث نگفته اند چون این آیه آمد گفت ملک بعد از من قریش را
خواهد بودن ابو موسی روایت کرد که روزی رسول بدر خانه فراز آمد که در انجا جمعی از قریش
بودند جوانب خانه بدست گرفت گفت در خانه کسی هست جز قریش گفتند نه مگر یکی از خواهر
زادگان ایشان گفت او هم از ایشان باشد آنگه گفت بعد از من این کار در قریش باشد مادام
تا در حکم عادل باشند و بر رعیت رحیم باشند و بعهد وفا کنند هر که نه چنین کند لعنت خدا
و فرشتگان و مردمان بر و باد خدا از و هیچ فریضه و سنت نپذیرد انس گفت در این
هو قول الرجل حدثنی ابی عن جدی وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ
رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ خلاف کردند در آنکه
این مسئولان کیستند عبد الله عباس و مجاهد و قتاده و ضحاک و سدی و عطا
هر دو مقاتل گفتند مؤمنان اهل کتابند و در قراءة عبد الله مسعود و ابی واسال الذین
ارسلنا الیهم قبلک رسلنا است یعنی بپرس آنان را که ما با ایشان فرستادیم رسولان را
پیش از تو یعنی جهودان و ترسایان عصر تو و مثله قوله و اسال الذین یقرؤون الکتاب
من قبلک سعید جبیر و عبد الرحمن بن زید گفتند یعنی پیغمبران را که شب معراج حاضر شدند
زهری گفت این آیه بر آسمان نازل شد چون رسول را صلی الله علیه و آله بمعراج بردند بآسمان

امامة نماز کرد و پیغمبران در قفاء او نماز کردند خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت بپرس از این
پیغمبران که ایشان را پیش از تو فرستاده ایم روایت کرد ابو اسحق احمد بن محمد بن ابرهیم الثعلبی
المفسر از حسین بن محمد بن الحسن الدینوری باسناد از ابرهیم از علقمه از عبد الله مسعود
که رسول صلی الله علیه و آله گفت چون شب معراج مرا باسمان بردند و پیغمبران را جمع کردند
و من با ایشان بنشستم فرشته آمد و گفت خدای تعالی میگوید بپرس از پیغمبران تا ایشان را
بر چه فرستاده اند رسول صلی الله علیه و آله از ایشان پرسید که علی ما ذا بعثتم قالوا علی
ولایتک و ولایة علی بن ابی طالب گفتند ما را بر ولایت تو و ولایت علی ابو طالب فرستادند
اجعلنا من دون الرحمن گفت بپرس از ایشان تا با جز خدای تعالی خدایانی کردیم که ایشان را
پرستیدند یعنی تا ایشان بگویند هم تا یقین زیاده شود و چون با مومنان بگوی ایشان را
لطف باشد وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ
آنگه گفت ما فرستادیم موسی را بایات و بینات و معجزات ما از عصا و ید بیضا و طوفان
و جراد و قمل و ضفادع و خون و جز آن بفرعون و اشراف قوم او موسی بیامد فَقَالَ
إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ و گفت من رسول خدای جهانیانم فَلَمَّا جَاءَهُمْ
بِآيَاتِنَا چون موسی آمد بایشان بآیات ما إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ
که دیدی ایشان از وی خندیدند فسوس و سخریه را وَمَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ
إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا ما ایشان را ننمودیم آیتی و معجزه الا آن بزرگتر
بود از همتایش وَأَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ و ما ایشان را
بعذاب بگرفتیم یعنی بترسانیدیم تا باشد که باز آیند و رجوع کنند بدرگاه من چون آیات
و معجزات را ببینند وَقَالُوا موسی را گفتند يَا أَيُّهَا السَّاحِرُ ای جادو
از آنجا که اعتقاد کرده بودند که موسی آن جادویی میکند بعضی دگر گفتند این کلمه تعظیم
بود نزدیک ایشان که ساحران ایشان بزرگان بودند و عالمان و معنی آنکه ایها الکامل
العالم الحاذق ای عالم استاد زیرک ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ
إِنَّنَا لَمُهْتَدُونَ خدایت را بخوان برای ما بآن عهد که با تو کرده تا ما اگر این عذاب از ما بردارد

که ما ایمان آوریم و این آنکه گفتند که آیتی بدید آمدی بر طریق عذاب چون طوفان و جراد و قمل
و ضفادع و خون بفریاد آمدندی و گفتندی که اگر این عذاب از ما برداری ما ایمان آوریم چنانکه
در سوره اعراف برفت آنگه خدای تعالی فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ
چون عذاب از ایشان برداشتیم إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ که دیدی ایشان عهد
می شکستند و اذا مفاجات است یعنی در حال عقیب کشف عذاب عهد را بشکستند وَ
نَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ و آواز داد فرعون در قومش قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي
مُلْكُ مِصْرَ گفت نه ملک مصر مراست وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ و این جویهای
آن چهار جوی بود که معظم آب رود نیل آنجا رفتی نهر الملک و نهر طولون و نهر دمیاط
و نهر تنیس تَجْرِي مِنْ تَحْتِي که از زیر من میرود گفتند این جویها چنان ساخته بود
که در زیر کوشکهای او میرفت عطا گفت تحتی ای تحت یدی و تصرفی و ملکی یعنی زیر دست
منست و بفرمان من أَفَلَا تُبْصِرُونَ نمی بینید أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا
الَّذِي هُوَ مَهِينٌ أم اینجا بمعنی بل است بل من بهترم ازین مرد که او مهین
و ذلیل است یعنی موسی علیه السلام و روا بود که معادل همزه استفهام بود محذوف
بر تقدیم و تاخیر کلام و تقدیر آنکه أ هذا الذي هو مهین خیر ام انا وَلَا يَكَادُ يُبِينُ
و نزدیک نیست که چیزی اظهار کند و سخنی درست بگوید از آن گرفتگی که در زبان او بود
فَلَوْلَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ ای فهلا القی علیه چرا بر و نیفکندند اگر او پیغمبر است و راست گوی
أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ دست آورنجهای زرین جمع سوار حفص خواند عن عاصم
و یعقوب اسورة بی الف باقی قرا اساوره با الف خواندند علی جمع اسورة فی جمع
سوار و هی جمع الجمع ابو عمرو گفت اساورة جمع اسوار ابی اساور خواند و عبد الله
مسعود اساویر مجاهد گفت برای آن چنین گفتند که عادت ایشان آن بود که چون کسی را
سید و پیشوا کردندی او را دست آورنجی زرین بدست و طوقی زرین در گردن کردندی
تا آن علامت سیادت و ریاست بودی أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ
مُقْتَرِنِينَ و چرا فرشتگان با او بیکجا نمی آیند تا برای او گواهی دهند آنکه سبب ملکه

بشکافند

فرعون بگفت که هیچ موجب نبود آن را جز آنکه فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ او قوم خود را سبک داشت و ایشان را استخفاف کرد فَأَطَاعُوهُ و طاعتش داشتند إِنَّهُمْ كَانُوا
قَوْمًا فَاسِقِينَ که ایشان قومی فاسق بودند ابو الدردا گفت اگر دنیا پیش کسی ارزیدی
فرعون را یک شربت آب ندادی فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ حق تعالی
گفت چون ما را بخشم آوردند مفسران گفتند اسف یعنی غضب است و غضب از خدای
تعالی اراده عقاب باشد مستحق ما انتقام کشیدیم از ایشان فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ
و همه را غرق کردیم فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَمَثَلًا لِلْآخِرِينَ ما ایشان را سلف
گذشته کردیم سلفی که آخریان بدیشان متعظ شدند قتاده گفت سلفا الی النار ایشان را
پیش رو دوزخیان کردیم و مثلی رای باز پسینان عبد الله مسعود خواند سُلُفًا بضم
سین و فتح لام و هی جمع سُلْفَة کغُرْفَة و غُرَف و طُرْفَة و طُرَف و حمزه و کسائی و اعمش
و یحیی سُلُفًا خواندند بضم سین و لام فرا گفت هو جمع سَلِیف ابو حاتم گفت سَلَف
و سُلُف یکی باشد مثل خَشَب و خُشُب و ثَمَر و ثُمُر و باقی قرا خواندند سَلَفًا بدو فتحه و
هی جمع سالف کحَرَس و حارس و رَصَد و راصد وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ
مَثَلًا گفت چون بزدند عیسی را مثلی برای مردمان یعنی مثل زدند عیسی را در آنکه
بی پدر آمد با آدم علیه السلام که بی پدر و مادر آمد فی قوله ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم
إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ که دیدی قوم تو از و بر گردیدند گفتند معنی آنست که
مشرکان گفتند محمد از ما آن خواهد که او را سجده کنیم چنانکه ترسایان عیسی را عبد الله عباس
گفت مناظره عبد الله زبعری خواست با رسول صلی الله علیه و آله و قصه او در سوره الانبیا
برفت قرا خلاف کردند در یصدون اهل مدینه و شام و بعضی کوفیان یصدون خواندند
بضم صاد من الصدود و هو الاعراض قال الله تعالی و یصدون عنک صدودا و باقی
قرا خواندند یصدون بکسر صاد آنگه در معنی آن خلاف کردند کسائی گفت هما لغتان
صد یصِد و یصُد مثل یعرِشون و یعرُشون و یعکِفون و یعکُفون و یضحِکون و
یضحُکون و کذلک شد یشِد و یشُد و نمّ ینِم و ینُم عبد الله عباس گفت معنی آنست که

ازان فریاد میکنند سعید مسیب گفت یضجون بانگ میدارند از آن قتاده گفت یجزعون
از آن جزع میکنند قرظی گفت از آن ضجر میشوند وجهی دیگر معنی آیه آن گفتند که چون این
آیه فرود آمد که انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم ترسایان گفتند که ما راضی ایم
که آله ما و خدای ما مسیح باشد و ما با او بدوزخ شویم آنگه گفتند ما ایمان نیاریم بدینی که
مقتضی آن بود که عیسی بدوزخ شود وجهی دیگر آمد در تفسیر اهل البیت علیهم السلام در
معنی این آیه و آن آنست که چون رسول صلی الله علیه و آله امیر المومنین علی علیه السلام را گفت
عند منصرفه من ذات السلاسل و الله لولا انی اشفق ان یقول فیک طوائف من امتی
ما قالت النصاری فی المسیح بن مریم لقلت الیوم فیک مقالا لا تمر بملأ من امتی
الا اخذوا التراب من تحت قدمیک یستشفون به جماعتی منافقان گفتند ما رضی ان
یضرب لابن عمه مثلا الا بالمسیح بن مریم راضی نیست محمد که مثل زند پسر عمش را
و تشبیه کند او را الا بعیسی بن مریم خدای تعالی این آیه فرستاد و این حال از ایشان
باز گفت وَقَالُوا و کافران گفتند أَآلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ الف استفهام مقدرست
اینجا و برای آن حذف کرد که در کلام عوضی هست از و که دلیل میکند بر حذف او و آن ام است
که معادل الف است و له ام هو چنانکه شاعر گفت کذبتک عینک ام رایت بواسط
غلس الظلام من الرباب خیالا کافران گفتند خدایان ما بهترند یا او یعنی محمد ما ما ایشان را
رها کنیم و طاعت او داریم سدی و ابن زید گفتند الا هو عیسی را خواستند آنگه گفت مَا
ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا این مثل برای تو بر سبیل جدل و خصومت زدند و این جدل آن
بود که گفتند محمد میگوید هر معبودی که دون خداست بدوزخ است ما راضی شدیم با آنکه معبودان
ما از بتان با عیسی و عزیر و فرشتگان بدوزخ شوند یعنی اگر عیسی شاید که بدوزخ رود
این بتان بهتر بدان روند و این الزامی نیست لازم برای آنکه این خطاب مخصوص است با اصنام
و عباد ایشان و نصب جدلا بر مفعول له باشد و روا بود که مصدری بود در جای حال
ای مجادلین بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ بل ایشان قومی خصومت کننده اند
ابو امامه گفت که رسول صلی الله علیه و آله گفت هیچ گروه نباشند که ضال شوند و الا

لك

ومعبودان ایشان بدون خدای تعالی

جدل دست اویز ایشان باشد آنکه این آیه بخواند آنکه کفت إِنْ هُوَ ای ما هو عیسی یعنی عیسی
مریم إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ الا بنده که ما بر و نعمت کردیم باین آیه جواب دو کروه داد
یکی ترسایان بقوله عبد یکی جهودان که او را نقض کردند بقوله انعمنا علیه وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا
مَثَلًا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ و کردیم او را مثلی و عبرتی و آیتی برای بنی اسرائیل وَلَوْ نَشَاءُ
لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ و اکر ما خواهیم
لجعلنا منکم ای بدلا منکم و این را من بدل کویند چنانکه شاعر کفت فَلَيْتَ لنا من
ماء زمزم شربة مبردة باتت على الطهيان ای بدلا من ماء زمزم کفت اکر ما خواهیم شما را
که کافرانید هلاک کنیم و بدل شما فرشتکان بیاریم که از پس شما ساکنان زمین باشند و خلیفه
شما باشند در زمین بعمارت زمین و طاعت من چنانکه آدم خلیفه جان بود یقال خلفه
يخلفه اذا اتى خلفه او قام مقام خليفه وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ عبد الله عباس و
مجاهد و قتاده و سدی و ابن زید کفتند عیسی را خواست که او علم قیامت است یعنی نزول او
در آخر زمان باشد و آمدن او دلیل قرب قیام ساعت باشد و کفتند نزول او از آسمان نشان
قیام ساعت باشد حسن کفت عند نزول او تکلیف ساقط شود که او از اشراط و اعلام ساعت
و کفت نشاید که انکه تکلیف بود که او را ترسایی باید کمش و دین او منسوخ شد و این چنین نیست
برای آنکه ممتنع نباشد که او در عهد مهدی فرود آید بنصرت او نه بتکلیف در و تکلیف باشد
و بر اهل روزکار تکلیف باشد برای آنکه نزول او ملجی نیست مر مردم را بر ایمان و طاعت و
بعضی دیکر کفتند ضمیر عاید است با قرآن یعنی قرآن علم ساعت است بمعنی که او متضمن آیت
ذکر ساعت است و مخبر از اهوال و شداید او و عبد الله عباس در شاذ خواند وانه لعلم
للساعة او علمی و نشانیست قیامت را فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا در و شک مکنید وَاتَّبِعُونِ
و پی من کیرید و بر اثر فرمان من روید هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ این راهی راست است
در خبرست که عیسی علیه السلام به بیت المقدس فرود آید بکوهی از کوههای او که او را افیق
کویند دو جامه مصری پوشیده و از موی سر او پنداری روغن میچکد و حربه در دست داشته باشد
که آن دجال را بکشد امام بیت المقدس در نماز دیکر باشد چون او را به بیند از محراب باز پس آید

و او را اشارت کند که پیش رو با مامت او دست امام بکیرد و پیش برد و بکوید تو اولیتری که نایب
محمدی او امامت کند و عیسی علیه السلام در پس او نماز کند آنکه بیاید و کلیسیاها ویران کند و صلیبها
بشکند و خوکان را بکشد و ترسایان را بقتل آرد الا آنان را که ایمان آرند وَلَا يَصُدَّنَّكُمُ الشَّيْطَانُ
إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ کفت شما را شیطان باز ندارد از راه من که او شما را دشمنیست
آشکارا نه پنهان وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ چون عیسی بیامد با بینات و دلالات
و معجزات قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ کفت من آمدم بشما به نبوت
وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ تا بیان کنم از برای شما بعضی از آنچه
شما خلاف میکنید در آن از احکام توریة فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ از خدا بترسید و طاعت
من دارید در آنچه شما را میفرمایم چه آن از فرمان خداست إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ
خداست که خداوند من و از آن شماست و خالق و آفریدکار و پروردکار ماست فَاعْبُدُوهُ هَذَا
صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ او را پرستید که این راهیست راست فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ
بَيْنِهِمْ خلاف کردند جماعات از میان ایشان یعنی جهودان و ترسایان فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ
ظَلَمُوا مِنْ عَذَابِ يَوْمٍ أَلِيمٍ وای بر آنان که کافر شدند و ظلم کردند از روزی مولم بدرد
آرنده و تفسیر مثل این آیات رفته است در سوره مریم علیها السلام الکر کفت هَلْ يَنْظُرُونَ
انتظار میکنند ایشان یعنی این کافران و انا قسام نظر یکی انتظارست إِلَّا السَّاعَةَ
الا قیامت را أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً که بایشان آید ناکاه و نصب او بر حال بود ای باغتة
مصدری بود در جای حال و شاید مصدری بود لا من لفظ الفعل والتقدير أن تباغتهم بغتة
وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و او حال راست ایشان ندانند و غافل باشند و بی خبر از آن
و له تعالی الْأَخِلَّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ حق تعالی کفت دوستان
آن روز یعنی روز قیامت بعضی دشمن بعضی باشند یعنی دوستانی که در دار دنیا با یکدیکر
دوستی کرده باشند نه از برای خدای نه برای آنکه از خدای و بر معصیت او ایشان فردا دشمن
یکدیکر باشند برای آنکه چنین دوستان که یکدیکر را تحریص کنند بر معصیت و دعوت و
معاونت کنند یکدیکر را بر آن روز قیامت هر یک از ایشان کناه بر صاحبش نهد او کوید

یومئذ

تو دعوت کردی و او گوید تو چرا اجابت کردی او گوید سبب تو بودی و این گوید جرم تو بود و ازین معانی
با یکدیگر مناظره و دشمنی کنند و ازینجا گفت رسول صلی الله علیه و آله الحب فی الله والبغض فی الله
دوستی و دشمنی برای خدا کنید آنگه استثنا کرد از ایشان متقیان را گفت إِلَّا الْمُتَّقِينَ
مگر متقیان که ایشان بخلاف این باشند برای آنکه ایشان تحریص کرده باشند یکدیگر را بر طاعت
و دعوت نموده باشند بر آن قتاده روایت کرد از ابو اسحق که امیر المؤمنین علی علیه السلام
گفت درین آیه که در دنیا دو دوست باشند مؤمن و دو دوست باشند کافر چون یکی از آن
دو مؤمن پیش خدا شود گوید خداوندا فلان کس دوست من بود و مرا طاعت تو و طاعت
پیغمبران تو فرمود و امر معروف و نهی منکر کردی و مرا گفت ترا با پیش خدا باید شدن بار
خدایا از پس من لطف او باز مگیر و راه نمای او باش چنانکه او رهنمای من بود و اکرام کن
او را چنانکه او اکرام من کرد چون آن دوست دیگر با پیش خدا شود خدای تعالی میان
ایشان جمع کند و گوید هر یکی باید تا ثنا گوید بر صاحبش آنگه از دو اند هر یکی از ایشان گوید
بار خدایا این مرا در دنیا دعوت کرد با طاعت تو و طاعت رسول تو و امر کرد بخیر و
نهی کرد از شر و خبر داد مرا ازین روز و ازین مقام خدای تعالی گوید نیک برادر و نیک دوست
و نیک صاحبی تو او را و او ترا و چون یکی از آن دو کافر بمیرد و با پیش خدا شود گوید بار
خدایا فلان مرا منع کرد از طاعت تو و طاعت رسول تو و مرا بشر فرمود و از خیر نهی کرد
و گفت مرا که مرجعی و بازگشتی نیست با خدا خدای تعالی گوید بد برادر و بد رفیق و بد
دوست بود او ترا يَا عِبَادِ والتقدیر یقال لهم یا عبادی گوید ایشان را ای بندگان
من لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ امروز بر شما هیچ
خوفی و ترسی نیست نه نیز اندوهگین شوید معتمر بن سلیمان گفت شنیدم در خبر که فردای
قیامت که خلقان از گورها برخیزند هیچکس نباشد که نترسند و اندوهناک بود تا
منادی ندا کند یا عباد لا خوف علیکم الیوم و لا انتم تحزنون چون این بشنوند همه امید
در بندند و چون در عقب آن این آیه بشنوند الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا
مُسْلِمِينَ کافران طمع ببرند و مؤمنان و مسلمانان طمع در بندند آنگه ایشان را گویند ادخلوا

ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ در آیه قول محذوف والتقدیر یقال لهم
به بهشت شوید شما و زنان شما که چون شما مؤمنان و مسلمانان بودند تُحْبَرُونَ
در محل حال است از فاعل ای محبورین و مسرورین یعنی شادمان و خرمان یقال حبرته و سررته
فهو محبور و مسرور و حبور خرمی باشد که بر رو پدید آید و روی گشاده کند و اشتقاقه من
التحبیر و هو التحسین و الحبر الهیئة الحسنة و فی الحدیث یخرج رجل من النار قد ذهب
حبره و سبره ای حسنه و هیئته و حبرت الکتاب ای حسنته و منه الحبر لما یکتب به الکتاب
فیحسن به و منه الحبر للعالم لما فیه من حسن العلم و جماله و جلالة موقعه يُطَافُ عَلَيْهِمْ
بِصِحَافٍ مِنْ ذَهَبٍ گفت بر ایشان میگردانند در بهشت صحفهای زرین
واحدها صحفة وَأَكْوَابٍ جمع کوب و آن کوزه باشد که او را دسته و خرطوم
نبود قال الاعشی صریفیة طیب طعمها لها زبد بین کوب و دن برین صحاف
انواع طعامها باشد و درین اکواب انواع شراب در خبر است که مؤمن در بهشت از یک کاسه
هفتاد گونه طعام خورد بطعم مختلف که یکی با دیگری آمیخته نباشد شهر بن حوشب روایة
کرد از ابو هریره که رسول صلی الله علیه و آله گفت آنکه در بهشت از و وضیع منزلتر نباشد
او را هفت درجه بود در ششم نشسته باشد و هفتم بالای سر او باشد و او را سیصد خدمتگار
باشد بامداد و شبانگاه سیصد صحفه از زر پیش او آورند در هر صحفه لونی که در صحفه دیگر
آن لون نباشد و او را آخر همان لذت بود که باول گوید بار خدایا اگر دستوری دهی مرا
همه اهل بهشت را میزبانی کنم و آنچه بر دیگ من هست از طعام و شراب برسد و او را هفتاد
دو زن باشد از حور العین جز از آن زنان که در دنیا داشته باشد هر یکی از ایشان چون
بنشیند مقدار یک میل زمین بپوشاند عکرمه روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله
که آنکس که کمتر باشد از اهل بهشت و فروتر بدرجه مردی بود که از پس او کس به بهشت نرود
او را گویند چشم زن چون چشم زند صد ساله راه ببیند کوشک در کوشک از زر در
خیمها زده از مروارید در آنجا مقدار یک بدست نباشد الا آبادان بامداد و شبانگاه
هفتاد هزار صحفه زرین پیش او آرند در هر صحفه لونی باشد از طعام که در دیگری نبود

شهوة او آخر همچنان باشد که اول اگر جمله اهل دنیا باو فرود آیند آنچه نزدیک وی باشد ایشانرا
کفایت بود وَفِيهَا مَا تَشْتَهِي الْأَنْفُسُ اهل مدینه و شام خوانند ما تشتهیه الانفس
و در مصاحف ایشان چنین است و در انجا باشد آنچه خواهد نفسها وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ
و چشمها از ان لذت یابد ابن سابط روایت کرد که مردی رسول را صلی الله علیه و آله
گفت یا رسول الله من اسب دوست دارم در بهشت اسب باشد گفت اگر خدا ترا بهشت
برد بر اسبی نشینی از یاقوت سرخ که چون بر وی نشینی ببرد در هوا بهر جای که تو خواهی
اعرابی گفت یا رسول الله در بهشت شتر باشد که من شتر دوست دارم گفت یا اعرابی هرچه
در بهشت کسی را آرزو آید و چشمها را از ان لذت بود باشد ابو طیبة السلمی گفت در
بهشت ابری بر آید و سایه بر جماعتی افکند ایشان گویند ازین ابر چه باران خواهد آمدن
گویند هرچه شما خواهید هر یکی آرزوی کند هرچه آرزو کند از انجا بارد یکی از ایشان گوید
امطر لنا کواعب اترابا بر ما بارد دختران بتان همسن باشند سلیم بن عامر گفت از ابو امامه
شنیدم که مرد باشد از اهل بهشت که او در مرغی نگرد که در هوا پرد گوید کاشکی این مرغ
بریان بودی در پیش من در حال آن مرغ بریان شود و پیش وی افتد تا از و بخورد چندانکه
خواهد و چون شرابش آرزو کند ابریقی در دست وی آید تا از و خورد وَأَنْتُمْ فِيهَا
خَالِدُونَ و شما در بهشت جاودان باشید دوامی که آنرا انقطاع نباشد
وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ گفت این
آن بهشت که بمیراث بشما خواهند دادن بانچه شما میکنید از اعمال صالحه لَكُمْ
فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا تَأْكُلُونَ شما را در ان بهشت میوها
بسیار باشد که از ان میخورید ثوبان روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله گفت که از
اهل بهشت چون از درختی میوه باز کند بجای هر یکی که از گیرد دو بدید آید الحق چون طرفی
صفت اهل بهشت بگفت در طرفی عذاب اهل دوزخ گرفت گفت إِنَّ الْمُجْرِمِينَ
فِي عَذَابِ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ گناهکاران در عذاب دوزخ همیشه باشند
و مراد گناهکاران کافرانند چنانکه در آخر آیه بیاید لَا يُفَتَّرُ عَنْهُمْ عذاب.

یعنی باید آمده باشند

و کثرت فاکهه هم باعتبار کمیت باشد و هم باعتبار اختلاف الوان و کیفیت

ازایشان

٧٤

ازایشان فاتر نکنند وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ و ایشان در ان عذاب نومید باشند
از خلاص و نجاة و رحمت خدای تعالی و منقطع الحجه و متحیر باشند یقال ابلس فلان
اذا تحیر عند انقطاع الحجه وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ
گفت ما ظلم نکردیم بریشان ولیکن ایشان ظلم کردند بر خود چه من عالم بقبح ظلم و مستغنیم
از و و عالم باستغناء خود از من ظلم نیاید ظلم ایشان کردند بارتکاب معاصی و فعل قبایح
آنگه گفت وَنَادَوْا يَا مَالِكُ ندا کنند اهل دوزخ چون کار بریشان سخت شود
گویند ای مالک و او خازن دوزخست لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ بگو تا خدای تو جان
ما بر دارد و عمر ما بسر آرد تا ازین عذاب برهیم قَالَ إِنَّكُمْ مَاكِثُونَ
مالک جواب دهد و گوید شما اینجا خواهید بودن عبد الله عباس و سدی گفتند که ایشان
هزار سال این ندا کنند و جواب نشنوند بعد از هزار سال ایشانرا جواب دهند که شما اینجا
خواهید بودن عبد الله عمر گفت پس از چهل سال و نوف گفت پس از صد سال ابو
الدردا روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله خواند یا مالِ بترخیم چنانکه حارث را گویند
یا حارِ لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ گفت ما حق آوردیم بشما وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ
لِلْحَقِّ كَارِهُونَ ولیکن بیشترین شما حق را کاره بید خطاب با جمله مکلفانست
و مراد با کثر کافرانند و فاسقان أَمْ أَبْرَمُوا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ بل ایشان
عزم مصمم کرده اند بر کفر و ما نیز عزم کرده ایم بر عقاب ایشان و عزم در حق خدای تعالی
مجاز باشد تعبیر آن بارادة کنند اما از رای ازدواج لفظ عزم و ابرام گفت و ابرام احکام
باشد یقال ابرمت عزمی و صممته و معنی آنست که ایشان مبالغه کردند در معصیت
و ما نیز مبالغه کنیم در عذاب ایشان أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ
وَنَجْوَاهُمْ می پندارند که ما سر ایشان و مناجاة ایشان که با یکدیگر پوشیده
میگویند نمی شنویم گفتند فرق میان سر و نجوی آنست که سر در دل باشد و نجوی
میان دو کس بود و گفتند سر پوشیده بود و نجوی آشکارا و این دلیل کند آنانکه
میگویند که مراد اند در آیه برای آنکه آنکس که گمان برد که خدای تعالی سر او نشنود و مناجاة

او نمی شنود او خدا را نشناسد و چون چنین باشد کافر بود و چون کافر بود تمسّکی نبود اهل
وعید را باین آیه ان المجرمین فی عذاب جهنم خالدون و مجرم در قوله ان المجرمین کافر
است باین قرینه و این مذهب مخالفان ماست و مذهب ما مجرمین کافر فاسق را شامل است
برای آنکه خدای تعالی تخصیص نکرد در آیه کافر دون فاسق پس مراد از آن فاسق
نه کافر و مجرم هم کافر را متناول باشد و هم فاسق را پس حمل بر کافر کردن دون فاسق
اولیتر نباشد بلی و رسلنا لدیهم یکتبون آری رسولان ما نزدیک
ایشان می نویسند آنچه ایشان میگویند قل ان کان للرحمن ولد
فانا اول العابدین گو تو ای محمد اگر خدا را فرزند بودی اول عابد من بودمی در تاویل او خلاف کردند آنان که خدا را فرزند گفتند
عبد الله عباس گفت ان
بمعنی ما نفی است یعنی ما کان للرحمن ولد خدای را فرزند نبوده است من اول عابدانم
و پرستندگانم خدای را مجاهد گفت ان کان للرحمن ولد فانا اول من عبده و وحده علی
انه واحد لا ولد له گفت اگر خدا را فرزند بودی اول کسی که او را پرستیدی بر توحید و
نفی فرزند من بودمی و این قول پسندیده نیست برای آنکه اگر خدا را جل جلاله فرزند
بودی علی التقدیر او را بر آن بایستی پرستیدن که بودی چه اگر نه او را چنان پرستیدندی
بر خلاف راستی بودی و قول اول هم نیک نیست برای آنکه فا بجواب ما نفی باز نیاید
بجواب شرط باز آید قول معتمد آنست که ظاهر دلیل آن میکند و آن آنست که رسول
صلی الله علیه و آله خواست تا رد کند بر کافران قول و مذهب فاسد ایشان را از اثبات
فرزند در حق خدا گفت اگر چنان بودی که او را فرزند بودی اول کسی که او را پرستیدی
و اولیتر کس من بودمی چون من میگویم و عبادت نمیکنم فرزند او را دلیلست برآنکه
او را فرزند نیست نفی عبادت بدلیل نفی فرزند کرد چه اگر بودی عبادتش واجب
بودی و قولی دیگر آنست که اگر او را فرزند بودی اول کسی که ننگ داشتی از عبادت
او من بودمی چه وجود فرزند دلیل جسمیت کند و آنکه جسم باشد عاقلان از عبادت او
استنکاف کنند یقال عبد یعبد عبدا و عبدة اذا انف و غضب قال

الشاعر میتما یشاد الود یصرم خلیله ونعبد علیه لا محالة ظالما بعجة بن بدر
الجهنی گفت در عهد عثمان عفان زنی را بشوی دادند بشش ماه بار برگرفت و کودک
بیاورد او را پیش عثمان بردند عثمان گفت این را ببرید و رجم کنید امیر المومنین علی
علیه السلام حاضر بود گفت بهتر از این اندیشه کن گفت اندیشه من تا اینجاست اصحاب
را گفت شما چگوئید گفتند ما هم همین دانیم روی بعثمان کرد و گفت ان خاصمتک بکتاب الله
خصمتک اگر بکتاب خدا با تو خصومت کند غلبه کند ترا گفت چگونه امیر المومنین گفت
قال الله تعالی وحمله وفصاله ثلثون شهرا گفت مدت حمل و شیر دادن سی ماه باشد آنگه گفت
والوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین و چون دو سال که مدت رضاع باشد از سی ماه
برود شش ماه بماند و آن مدت حمل باشد عثمان گفت تا او را باز آوردند و از قول خود رجوع کرد با قول
امیر المومنین علی علیه السلام چون دانست که حق با اوست این روایت ثعلبی آورده در تفسیرش
و بر خدای تعالی فرزند روا نباشد نه بر حقیقت و نه بر مجاز اما بر حقیقت فرزند حقیقی آن باشد که از آب
او آفریده شده باشد و بر مجاز آن بود که یا بر فراش او زائیده باشد و آن نیز حقیقی بود در شرع و
مجاز نباشد اصلا و یا آن بود که او را پسر خوانده گیرد و این همه اقتضاء جسمیت کند برای آنکه فرزند
از جنس پدر باشد و جنس هر چیزی از جنس او بود و محالست که فرزند جسم باشد و پدر نباشد
پس هر دو متوالد باشند با جسمیة و چون درست شد که خدای تعالی جسم نیست و بصفت
اجسام نیست پس فرزند با او نسبت کردن محال باشد اگر گویند چرا نشاید که عیسی را
ولد الله گویند چنانکه گفتند روح الله گوییم نشاید برای آنکه روح الله بمثابه عبد الله و خلق الله
اضافة الفعل الی فاعله من غیر ابهام و چون گویند ولد فلان این دو معنی دارد که گفتیم
و جز بر معنی حمل نتوان کردن پس عقل و معارف با نعمت این و مانع نیست از آن
آنگه مدح تعالی جل جلاله تنزیه کرد خود را گفت سبحان رب السموات
والارض رب العرش عما یصفون منزه است خدا که خداوند آسمانها
و زمین و خداوند عرش است از آن وصف که او را میکنند فرزند آنگه گفت بر سبیل
تهدید و وعید بلفظ امر فذرهم رها کن ایشان را یخوضوا و یلعبوا

تا خوض کنند وفرو شوند وبازی کنند با مور دنیا ولهو ونشاط تمتع کنند حَتّیٰ یُلَاقُوا
یَوْمَهُمُ الَّذِي یُوعَدُونَ تا آنکه آن روز بینند که ایشانرا وعده داده اند
وآن روز قیامتست وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَٰهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَٰهٌ
گفت او آن خداست که در آسمان خداست ودر زمین خداست در تکرار لفظ اله دو وجه
گفته اند یکی تاکید وتمکین معنی در نفس ولعظم شان هذا المعنی وجلالته موقعه فی القلب
دوم آنکه تا بدانند که چنانکه اهل آسمان را عبادت او واجبست اهل زمین را هم واجبست
موجب آن الهیه است وفعل اصول نعم واین نعمتها با هر دو کرده است وَهُوَ الْحَکِیمُ
الْعَلِیمُ وهو الحکیم فی تدبیر خلقه او حکیمست در باب تقدیر خلق وعالمست بصلاح
ایشان وَتَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَیْنَهُمَا
گفت متعالی وباقیست آن خدای که ملک آسمان وزمین او راست وآنچه در میان آسمان
وزمین هست از وست بی مانعی ودافعی ومنازعی وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ
ونزدیک وست علم قیامت علی الخصوص بی اشتراک کسی وَإِلَیْهِ تُرْجَعُونَ
ومرجع وبازگشت همه با وست وَلَا یَمْلِكُ الَّذِینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ
الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ یَعْلَمُونَ در معنی آیه دو قول
گفته اند ودر محل مَنْ که بعد الّا است بعضی گفته اند معنی آنست که مالک نباشند ونتوانند
شفاعت کردن از معبودانی که کافران بدون خدای پرستند الا آنکس که گواهی بحق
وراستی دهد ودانند که آن گواهی چگونه میدهد از عزیر وعیسی وملائکه علیهم السلام برین قول
مَنْ در محل رفع باشد چنانکه گویند لا یملک الشفاعة الا زید ووجهی دیگر آنکه مالک
نباشد شفاعت را آنان که معبودند بدون خدا از عزیر وعیسی وفرشتگان الا من
شهد بالحق برین قول مَنْ در محل جرست علی تقدیر الا لمن شهد بالحق یعنی این
معبودان وفرشتگان با علو رتبه مالک شفاعة نباشند الا برای آنکه او بحق گواهی
دهد خدا را جل جلاله وخدا را داند خلاصه قول اول آنست که هیچ معبود را که دون
خداست شفاعت نرسد الا عزیر وعیسی وفرشتگان را وقول دوم آنست که عزیر و

بلیع

لهم

وعیسی وفرشتگان را شفاعت نرسد الا در حق مومنانی که گواهی بحق دهند در حق خدا
وخدا را دانند چنانکه باید ومثله فی المعنی قوله ولا یشفعون الا لمن ارتضی وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ
مَنْ خَلَقَهُمْ لَیَقُولُنَّ اللَّهُ اگر از ایشان بپرسی که ایشانرا که آفرید گویند خدا آنگه
وعبادت ص — گفت فَأَنَّىٰ یُؤْفَکُونَ ایشانرا کجا میکردانند از معرفت خدای یعنی چه افتاده است
ایشانرا که چنین بر گردیده اند از راه خدا با این همه دلیل ودر معنی جاری مجری آنست که لیس العجب
ممن نجا کیف نجا انما العجب ممن هلک کیف هلک مع سعة رحمة الله وکثرة الدلائل
وَقِیلِهِ یَا رَبِّ إِنَّ هَٰؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا یُؤْمِنُونَ عاصم وحمزه خوانده اند وقیله
بکسر لام وباقی قرّا خوانده اند بنصب اخفش گفت عطفست علی قوله ام یحسبون انا لا نسمع
سرهم ونجویهم وقیله وگفته اند منصوبست بمصدر علی تقدیر وقال قیله عطفا علی قوله وعنده
علم الساعة وعنده قیله واعرج خوانده در شاذ قیله علی تقدیر وعنده قیله برفع زجاج گفت
ونسمع قیله ونیز روا بود که بر محل عنده عطف بود والتقدیر انه یعلم الساعة وقیله ای قوله یعنی
قول النبی صلی الله علیه وآله گفتار او یعنی گفتار رسول ع این آن بود که رسول صلی الله علیه وآله با
خدای تعالی حکایت قوم کرد واصرار ایشان بر کفر خدای تعالی گفت خدای تعالی گفتار او میشنود
ومیبیند حکایت آنکه میگوید بار خدایا اینان گروهی اند که ایمان نخواهند آوردن آنگه گفت فَاصْفَحْ
عَنْهُمْ عفو کن از ایشان قتاده گفت این آیه پیش از قتال آمد وَقُلْ سَلَامٌ
وبگو سلام ای هذه کلمة سلام نسلم بها منکم یعنی سخنی با سلامت گوی وقیل سلام علی تقدیر
بیننا وبینکم سلام ای علامة سلم که گفت السلام تحیة للملتنا وامان لذمتنا تا بدانند
که ما سر محاربه نداریم وقیل قل سلام علی معنی قوله واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما
تا حلم خود وجهل ایشان بمردم نماید آنگه بر سبیل تهدید گفت فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ
بدانند روز قیامت آنچه کرده باشند نافع وابن عامر فسوف تعلمون خوانده اند بتا خطاب
یعنی بدانید شما وباقی قرا یعلمون خوانده اند بیا خبرا عن الغائب
هزار وه — این سوره مکیست وپنجاه ونه آیتست وسیصد وچهل وشش کلمه وچهار صد وسی ویک
حرفست ابو سلمه روایت کرد از ابو هریره که رسول صلی الله علیه وآله گفت هر که او سوره

الدخان در شبی بخواند تا روز هفتاد هزار فرشته برای او استغفار کنند و حسن روایت
کند از ابوهریره که رسول صلی الله علیه و آله گفت هرکه حم الدخان در شب آدینه بخواند خدای
تعالی در بهشت برای او خانه کند بسم الله الرحمن الرحیم
حم والکتاب المبین اقوال مفسران درین آیه رفت حق تعالی قسم
یاد کرد باین کتاب روشن بانکه این کتاب روشن إنا أنزلناه في ليلة مباركة
ما فرو فرستادیم قرآن را در شبی مبارک و آن شب قدر است لقوله تعالی انا انزلناه فی لیلة
القدر و قوله شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن و این قول قتاده و ابن زید است جماعتی
دیگر گفتند شب نیمه ماه شعبانست و قول اول درست ترست برای نظایر و قرآن او را
قرآن إنا كنا منذرين ما ترسانیده و اعلام کننده ایم قتاده گفت این شب قدر است
که در آن شب قرآن از لوح محفوظ با آسمان دنیا آمد بعد از آن بایام و اوقات پراکنده بر رسول
صلی الله علیه و آله آمد دیگر مفسران گفتند شب نیمه ماه شعبانست ابوهریره روایت کرد
که رسول صلی الله علیه و آله گفت شب نیمه ماه شعبان جبرئیل بمن آمد در اول شب گفت دستها
برآسمان دار گفتم این چه شبست گفت این شبی است که خدای تعالی درو دری از رحمت خود بگشاید
و جمله گناه کاران را بیامرزد الا مشرک و ساحر و کاهن و کینه ور و مدمن الخمر و مصر بر زنا
و ربا که ایشان را بتوبه آمرزد چون ربعی از شب بگذشت جبرئیل باز آمد و گفت یا محمد سر برآسمان
دار من سر برآسمان داشتم درهای آسمان و درهای بهشت گشاده دیدم بر در آسمان اول
فرشته ایستاده بود و میگفت خنک آن را که درین شب رکوع کند و بر در آسمان دوم فرشته
آواز میداد خنک آن را که درین شب سجده کند و بر در سیم فرشته میگفت خنک آن را که درین
شب دعا کند و بر در چهارم فرشته آواز میداد خنک آنکس که درین شب ذکر خدا کند
بر در پنجم فرشته میگفت خنک آن را که درین شب از ترس خدای بگرید و بر در ششم فرشته
میگفت خنک مسلمانان را درین شب بر در هفتم فرشته آواز میداد هیچ سائلی هست
که مرادش بدهند آمرزش خواهی هست تا بیامرزندش رسول صلی الله علیه و آله گفت
من جبرئیل را گفتم این درها کی گشاده باشند گفت تا صبح برآید آنگه گفت خدا ازین

فضایل شب نیمه شعبان

شب آزاد کردگان باشند از آتش دوزخ بعدد موی گوسفندان بنی کلب عایشه روایت کرد
که شبی از شبهای ماه شعبان نوبت من بود رسول بیامد و به بستر در آمد چون نیم شب در خواب شد
از بستر برخیزید و برفت من از خواب در آمدم رسول را ندیدم برخواستم و گمانم چنان بود که بسوی یکی
از حجرهای زنان رفته باشد یافتم رسول را در نماز یافتم با خود گفتم تن و جان من فدای تو باد انت
فی واد وانا فی واد دیگر گفت نماز کرد بقراءتی خفیف چون برکوع رسید چندانی مقام نکرد که
بنیم رسید رکعت دیگر بخواند و قراءت خفیف بخواند و بسجده شد و چندانی مقام کرد که
شب تا بآخر آمد در سجده میگفت سجد لک سوادی و آمن بک فؤادی و هذه یدای التی جنیت بها
علی نفسی فاغفر لی الذنب العظیم انه لا یغفر الذنب العظیم الا الرب العظیم اعوذ برضاک
من سخطک و اعوذ بعفوک من عقوبتک و اعوذ بک منک لا احصی ثناء علیک چون فارغ
شد در حجره آمد گفتم یا رسول الله این چه شبست گفت شب نیمه ماه شعبان است خدای تعالی
درین شب بر مومنان امتم رحمت کند الا بر مدمن الخمر و مصر بر زنا و ربا و بر آنکه بر پدر و مادر
عاق باشد یا صورت گر بود یا سخن چین باشد و درین شب اعمال مومنان امت من رفع کنند
و درین شب چندان آزاد کردگان باشند بعدد موی گوسفندان بنی کلب من گفتم یا رسول الله
چه اختصاص است بنی کلب را گفت از ایشان بیشتر گوسفند هیچکس ندارد در عرب گفتند
حکمت چیست که شب قدر پوشیده شد و شب براة ظاهر کردند گفتند از آنکه آن شب رحمت
و غفرانست و شب آزاد کردن از آتش و نیرانست تا مردم تکیه نکنند اما این شبی است کشیده
بین الشیء و ضده لیلة الخفض و الرفع لیلة الحکم و القضا لیلة السخط و الرضا لیلة
القبول و الرد و الوصول و الصد لیلة السعادة و الشقاوة و الکرامة و البقاء فواحد
فیها یسعد و آخر یبعد و واحد یجزی و آخر یخزی و واحد یکرم و آخر یحرم و واحد یوجر
و آخر یوجر و ازینجا گفت رسول صلی الله علیه و آله آجال از شعبان تا بشعبان قطع کنند تا
کس باشد که او زن کند و فرزند زاید و نام او از صحیفه زندگان محو کرده باشند و در جریده مردگان
ثبت کرده فواعجبا من کفن مغسول و صاحبه فی السوق مشغول و کم من قبر محفور و
صاحبه بالسرور مغرور کم من وجه ضاحک و صاحبه عن قریب هالک و مؤمل قد

حکمت اخفاء شب قدر و اظهار شب براة

نصرت اکفانه ومحاذرا کفانه لم تغزل فالاشیاء ومؤمل دنیا لتبقی له فمات المؤمل
قبل الامل یکی از بزرگان درین شب مجلس وعظ داشت یکی برپای خواست وگفت ایها جله
الشیخ نفسی علیلة فما الحیلة اعضائی ذلیلة فما الحیلة افراری طویلة فما الحیلة حسناتی
قلیلة فما الحیلة سیئاتی جلیلة فما الحیلة مالی وسیلة فما الحیلة مالی حیلة فما الحیلة
شیخ گفت الحیلة قصر الید وتعفیر الخد وحفظ الحد وخوف الصد دیگری گفت
درین شب مجلس وعظ میداشتم یکی برپای خواست وگفت ایها الشیخ فما الراحة قلت
فی براءة الساحة قال وفیم براءة الساحة قلت فی دوام النیاحة قال فقام وهو
یقول اذا راحتی فی راحتی ای فی کفی وهام علی وجهه وانشد شعبا للشعبان
من شهر اعظمه انی لاذکر منه لیلة عجبا اشکو الی الله انی منذ لم اره اشقی
الترائب دمع منبت العشبا اخبار در فضایل این شب بسیارست واز نمازها
که درو مستحب است دو رکعت است رکعت اول به الحمد وسورة الحمد و دوم با الحمد و قل
هو الله احد وعقیب آن دعاء معروف نمازی دیگر چهار رکعت هر یکی رکعت بیک
الحمد وصد قل هو الله نمازی دیگر چهار رکعت هر رکعتی بیک الحمد و دویست وپنجاه
قل هو الله نمازی دیگر دو رکعت هر رکعت بیک الحمد وصد قل هو الله نمازی
دیگر صد رکعت هر یکی رکعت بیک الحمد و ده قل هو الله وازجمله نمازهای مرغوب نماز
حضرت فیها یفرق کل امر حکیم حسن ومجاهد وقتاده گفتند
این شب قدرست که درو آجال واعمال وارزاق قسمت کنند عکرمه گفت شب نیمه
ماه شعبانست که درو تقدیر آجال کنند وحاج بنویسند از آن پس زیاده ونقصان
نباشد لقوله کل امر حکیم ای محکم مبرم گفت بخشش کارهای محکم درین شب کنند امرا
من عندنا مصدریست محذوف الفعل ای یفرق کل امر فرقا ویؤمر کل شیء امرا
وشاید که مصدری بود لا من لفظ الفعل چنانکه یفرق در معنی یؤمر باشد وشاید که نصب
بر مصدری بود در جای حال چنانکه اتیته رکضا ای آمرین یعنی فرمانی از نزدیک ما
انا کنا مرسلین مائیم که فرستنده رسولانیم رحمة من ربک

رحمت شاید که مفعول له باشد ای للرحمة وشاید که مصدری بود در جای حال ای راحمین
رحمتی از پروردگار تو انه هو السمیع العلیم که او شنوا وداناست سمیع اقوالهم وعلیم احوالهم
رب السموات والارض وما بینهما ای هو رب السموات خبر مبتدا محذوف است
اوست که خداوند آسمانها وزمین است وآنچه در میان آسمان وزمین است ان کنتم
موقنین اگر شما بیقین دانید لا اله الا هو یحیی ویمیت نیست خدای جز او وامات
واحیا باوست زنده کند مرده را وبمیراند زنده را وقادرست بر آن ربکم ورب
آبائکم الاولین خدای شماست وخدای پدران پیش شما بل هم فی
شک یلعبون بلکه این کافران در شکند از خدای وقیامت وثواب وعقاب بازی
میکنند وگفتند استهزا میکنند الله گفت فارتقب یوم تاتی السماء بدخان ن مبین
گوش دار روزی که آسمان دودی پدید آرد آشکارا درین دود خلاف کردند که چیست وچه باشد
مسروق روایت کرد که نزدیک عبدالله مسعود بودیم مردی در آمد وگفت یا ابا عبدالرحمن
یکی از جمله قصاص قصه میگفت نزدیک ابواب کنده در آیه یوم تاتی السماء بدخان مبین
گفت دودی باشد که روز قیامت پدید آید انفاس کافران ومنافقان باز گیرد وچشم وگوش
ایشان تباه کند ومومنان از شبه زکامی پدید آرد عبدالله مسعود برجست وگفت ای مردمان
از خدای بترسید هر کس چیزی داند بگوید وهرچه نداند بگوید الله اعلم که خدای تعالی
رسول را گفت قل ما اسئلکم علیه من اجر وما انا من المتکلفین ومن شما را خبر دهم ازین دود
چون قریش ایمان نمی آوردند ورسول را رنج میرسانیدند رسول بر ایشان دعا کرد وگفت
نهای بار خدایا ایشان را هفت سال قحط ده چون سالهای یوسف قحطی پدید آمد که مردم استخوان
مردار وپوستها بخوردند وچون مردم بر نگریدندی میان آسمان وزمین دودی دیدندی
آخر ابوسفیان بیامد وگفت یا محمد تو آمده ما را طاعت وصله رحم میفرمایی وقوم تو بگرسنگی
وقحط هلاک شدند دعا کن برای ایشان که ایشان طاعت تو دارند وذلک قوله ربنا
اکشف عنا العذاب انا مؤمنون رسول صلی الله علیه وآله دعا کرد خدای تعالی آن
قحط برداشت وگفت انا کاشفوا العذاب قلیلا انکم عائدون ایشان باسر کفر شدند

خدای تعالی از بیان ایشان انتقام بکشید روز بدر و دیگر مفسران گفتند این دخان دودی باشد از جمله
اشراط و اعلام قیامت پیش از قیامت پدید آید و زمین همه دود گیرد و ماند خانه که در وی آتش
سوزند و آن را منفذی نباشد که دود بیرون رود و این هنوز نبوده و خواهد بودن این قول عبد الله
عباس و عبد الله عمر و حسن بصری و زید بن علی است و دلیل برین حدیث حذیفه است
که گفت رسول صلی الله علیه و آله گفت اول آیات و اعلام قیامت این دود باشد و فرود آمدن
عیسی علیه السلام و آتشی از قعر عدن پدید آید که مردم را بحشر راند گفتیم یا رسول الله این دود
چه باشد گفت رسول الله این آیه بخواند دودی باشد که همه زمین بگیرد و از مشرق تا مغرب پر باز کند
و چهل شبانروز بماند مومن را از وی زکامی پدید آید و گناه کار را ازو چون مستی شود ملو
بود ازان تا از بینی و گوش و از زیر او دود بدر می آید عبد الله بن ابی ملیکه گفت روزی بنزدیک عبد الله
عباس شدم بامداد مرا گفت دوش تا روز نخفتم گفتم چرا گفت ستاره دیدم که برآمد با دنبال
گمان بردم که عقب آن دود باشد که خدای تعالی گفت یوم تأتی السماء بدخان مبین یغشی
الناس گفت آن دود مردم را فرو گیرد و گرد ایشان در آید و بلا بایشان برسد ربنا اکشف
عنا العذاب انا مؤمنون هم بر تقدیر قالوا گویند عند آن حال بار خدایا بردار از ما این
عذاب که ما ایمان آریم خدای تعالی گفت انی لهم الذکری و قد جاءهم
رسول مبین چگونه ایشان را تذکیر کنند و پیغمبری بایشان آمد بیان کننده یعنی که پیش ازین
نتوان کردن در تکلیف از باب ازاحت علت قوله و قد جاءهم واو حال است مراد برسول
پیغمبر ماست صلی الله علیه و آله ثم تولوا عنه و قالوا معلم مجنون پس برگردیدند
ازو و گفتند این مردیست معلم آموخته یعنی کسی او را می آموزد مجنون ای و هو مجنون و این خود
در اصل دیوانه است انا کاشفوا العذاب قلیلا انکم عائدون
این کلام خداست گفت ما این عذاب از ایشان برداریم اندکی چه آنست که ایشان باز بکفر
شوند و ثبات نکنند بر ایمان چه گفتار ایشان از بیم عذابست چون عذاب رفته باشد فراموش
کنند آنگه گفت یوم نبطش البطشة الکبری ای ارتقب تو ای محمد
انتظار کن روز گرفتن بزرگتر را در و خلاف کردند عبد الله مسعود گفت روز بدر است و حسن

گفت روز قیامت است انا منتقمون ما کینه بکشیم از ایشان اما در دنیا روز بدر و اما بقیامت
بدوزخ برد و لقد فتنا قبلهم قوم فرعون آنگه گفت این نه کاریست
که نو افتاد ما پیش ازین قوم قوم فرعون را امتحان کردیم بتکلیف و جاءهم
رسول کریم و رسولی کریم و شریف نسب بایشان آمد یعنی موسی علیه السلام
ان ادوا الی عباد الله ای بان ادوا این رسول آن آمد که گفت با من دهید
بندگان خدا را که بدست فرو گرفته اید ایشان را یعنی بنی اسرائیل که ایشان را به بندگی گرفته اید
انی لکم رسول امین که من شما را پیغمبری ام بامانت چه آن گویم که خدای
بمن وحی کرده باشد و ان لا تعلوا علی الله و نیز بآن آمده ام تا بر خدا علو و غلو
و استکبار و ترفع نکنید و پای از حد خود بیرون ننهید انی آتیکم بسلطان
مبین که حجتی روشن آورده ام بشما چون موسی علیه السلام این پیغام بداد ورا تهدید
کردند بقتل گفتند ترا بکشیم او گفت و انی عذت بربی و ربکم ان ترجمون
من پناه بخدای خود و خدا شما که آفرید کار من و شماست میدهم از انکه مرا رجم کنید در رجم دو
قول گفتند یکی قتل دوم سنگسار یعنی و دشنام که مرا بکشید یا سنگسار کنید یا دشنام دهید
و ان لم تؤمنوا لی فاعتزلون و اگر ایمان بمن نمی آرید مرا رها کنید و رنج منمائید
چون خیری و راحتی نکنید شر خود از من دور دارید و این حال مانند آنست که شاعر گفت
از قومی توقع خیر داشت و از ایشان شر یافت وقد کنت ارجو منکم خیر ناصر علی حین
خذلان الیمین شمالها فان انتم لم تحفظوا المودة ذماما فکونوا لا علیها و لا لها
فدعا ربه ان هؤلاء قوم مجرمون موسی علیه السلام خدا را بخواند و گفت
بار خدایا اینان قومی مجرمانند و هیچ سر آن ندارند که ایمان آرند خدای تعالی گفت فاسر
بعبادی لیلا انکم متبعون تو این بندگان مرا که بنی اسرائیلند بشب بر
که این کافران از پی شما بیایند و اترک البحر رهوا و دریا را رها کن بحال خود و قوله
رهوا عبارات مفسران درو مختلف شد عوفی گفت از عبد الله عباس رهوا ای سمتا
رها کن بحال خود کعب گفت طریقا ربیع گفت سهلا ضحاک گفت دمثا ای سهلا

عکرمه گفت جُدَدًا یعنی راهی خشک قتاده گفت طریقًا یابسًا هم رهی خشک اصل این کلمه
در کلام عرب سکون باشد اِنَّهُمْ جُنْدٌ مُغْرَقُونَ که فرعون و لشکرش جماعتی اند
غرق کرده شده كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ
كَرِيمٍ بس کو رها کردند از بستانها و چشمهای آب و زرعها و جایهای نیکو از کوشکها
و سراها که مجلس ملوک را شاید این قول مجاهد و سعید جبیر است بعضی دیگر گفتند مقام کریم
منبرها خواست برای آن کریم خواند که فراخ و نیکو بود وَنَعْمَةٍ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ
و نازی که ایشان در آن بطر و اشر بودند و معجب و با نشاط از آن كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا
قَوْمًا آخَرِينَ ما همچنین میراث دادیم بگروهی دیگر یعنی از فرعونیان بستدیم و به
و بنی اسرائیل دادیم فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ آسمان و زمین بر ایشان
نگریست اگر گویند چگونه گریه آسمان و زمین و آن بر ایشان صحیح نباشد گوییم در تأویل آن
چند وجه گفته اند یکی آنکه اهل آسمان و زمین بر ایشان نگریستند نسبت داد چنانکه واسأل القریة و حتی تضع
الحرب اوزارها و مراد اهل قریه و اصحاب حرب اند و این چنانست که گویند السخاء حاتم یعنی
السخاء سخاء حاتم وجه دوم آنست که این عبارتست از صغر منزلت و وضع قدر ایشان چنانکه
عرب در خلاف این گوید که فلان بکت علیه الشمس والقمر والنجوم و کسفت له الشمس والقمر
و بکت علیه السماء والارض و غرض از این مبالغه باشد در وصف مصیبت بهول و عظم و قال جریر
یرثی عمر بن عبد العزیز الشمس طالعة لیست بکاسفة تبکی علیک نجوم اللیل والقمر
و قال آخر الریح تبکی شجوها والبرق یلمع فی الغمامة وجه سیم عبارت از آنست که کس نبود
که طلب ثأر ایشان کند و برای ایشان انتقام کشد برای آنکه عرب بر کشتگان خود نگریند
الا پس از آنکه کینه ایشان باز خواهند و کشنده را باز کشند و شعرا ایشان میگوید
من کان مسرورًا بمقتل مالک فلیأت نسوتنا بوجه نهار وجه چهارم کنایه از آنست که
ایشان را در زمین عمل صالحی نبود که بآسمان برند تا آسمان و زمین بر ایشان بگریدی و دلیل
از عبد الله عباس روایت کردند او را پرسیدند که آسمان و زمین بر کسی گرید گفت آری
مصلاه فی الارض و مصعد عمله فی السماء نمازگاه او در زمین و مصعد عمل او در آسمان

وگفته مراد آنست که بر ایشان در آسمان و مردمان در زمین بر ایشان نگریستند بل به هلاک ایشان شادمانه بودند صح

ومطا

میگریده

و مطابق این خبر است آنکه انس روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله که هیچ مومن نباشد و الا
برای او در آسمان دو در بود دری که از او روزیش در آید و دری که از آن عملش بالا رود چون
بمیرد آن درها برو بگریند معنی آن باشد که معطل باشد چنانکه گویند منازل فلان برای او و
از پس او بگریست یعنی معطل شده و ویران مانده قال الشاعر بکت دارهم من اجلهم فتهللت
دموعی فای الجازعین الوم امستعبرًا یبکی من الهدر والبلی وآخر یبکی شجوه و
یهیم وجه پنجم آنست که بکا کنایه باشد از سقیا یعنی ابر بر گورهای ایشان باران رحمت نبارید
و عرب باران را گریه ابر خوانند و تشبیه کنند باران را بگریه و گریه را بباران و ایشان بجای استرحام
استغفار در حق مردگان استسقا کنند و باران خواهند برای مردگان خود و اشعار درین باب
بسیارست تا این در حق آسمان مطرد بود و در حق زمین نبود چه باران از آسمان آید از زمین
نیاید الا آنکه در زمین فصلی تقدیر کنند که لا تو او باشد ای ما قطرت لهم السماء ولا انبتت
لهم الارض و این طریقیست بیانی معروف یقال علفتها تبنا و ماء باردا و این طریق را
مثل این بیان کرده ایم در جاهای دیگر پس این کنایه باشد از حرمان ایشان از رحمت خدای
عز و جل عطا گفت گریه آسمان حمرة اطرافش باشد سدی گفت چون حسین علی علیهما السلام
را بکشتند آسمان بر او خون بگریست علامت آن سرخی و حمرة اطراف او بود محمد بن سیرین
گفت ما را خبر دادند که سرخی اطراف آسمان پیش از قتل حسین علی علیهما السلام نبود و در
اخبار ما آمده که روزی که حسین علی را علیهما السلام بکشتند آسمان خون بارید و در
حدیث میثم تمار آمد که امیر المومنین علی علیه السلام گفت تمطر السماء دمًا و رمادًا
شریح بن عبید روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله که اسلام غریب بدید آمد و باز
غریب شد اما مومن غریب نباشد که هیچ مومن در غربت نمیرد که او را آنجا خویشی
نباشد که برو بگرید الا آسمان و زمین برو گریه کنند آنگه این آیه بخواند گفت بر مومنان
بگرید و بر کافران نگرید این تأویلها که رفت وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ
و ایشان را مهلت ندادند بل تعجیل عذاب کردند بر ایشان چون وقتشان بسر آمد وَ
لَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ ما برهانیدیم

بنی اسرائیل را از عذاب خوار کننده از کشتن پسران و رها کردن دختران آنکه گفت که آن عذاب که میکرد
من فرعون انه کان عالیا من المسرفین از فرعون که او عالی و غالب بود
و از جمله مسرفان و متجاوزان از حد و اندازه بود ولقد اخترناهم ما برگزیدیم ایشان را
یعنی بنی اسرائیل را علی علم بر آنکه از ایشان دانستیم یعنی اختیار ما ایشان را از علم بود علی
العالمین بر جهانیان یعنی بر اهل زمانه ایشان وآتیناهم من الآیات ما
فیه بلاء مبین و ایشان را دادیم از آیات و معجزات آنچه در آن بلایی بود روشن
قتاده گفت نعمتی ظاهر و آن فلق دریا بود و سایه ابر بر ایشان و انزال من و سلوی
ابن زید گفت ابتلا کرد باره بنعمت و باره بشدت ونبلوکم بالشر والخیر فتنة ان هؤلاء
لیقولون آنگه گفت ایشان میگویند یعنی مشرکان مکه ان هی الا موتتنا الاولی
ما را همین مرگست که مردیم وما نحن بمنشرین و ما را ازین پس بعث و نشوری نخواهد
بود و ما را زنده نخواهند کرد فأتوا بآبائنا ان کنتم صادقین اگر راست میگویید
که ما را زنده خواهند کرد پدران ما که مرده اند باز آرید و زنده کنید تا ما شما را باور داریم تا اینجا حکایة
کلام کفارست آنگه جواب داد و انذار کرد ایشان را باهلاک قوم تبع گفت اهم خیر
ام قوم تبع ایشان بهترند یا قوم تبع قتاده گفت تبع حمیری خواست و او آن بود
که لشکر تا اقصای خراسان برد و سمرقند بنا کرد و بر سر نامه چنین نوشتی بنام آن پادشاهی
که ملک بر و بحر و آفتاب و ماه راست کعب الاحبار گفت او مومن بود و قومش کافر خدای تعالی
او را ذم نکرد و قومش را ذم کرد عایشه گفت لا تسبوا تبعا فانه کان رجلا صالحا
سعید جبیر گفت او کسی که خانه کعبه را جامه کرد او بود سهل بن سعد گفت تبع را دشنام
مدهید که او مسلمان بود ابوهریره گفت که رسول صلی الله علیه وآله گفت نمیدانم که تبع پیغمبر بود
یا نه والذین من قبلهم اهلکناهم و آنان که پیش قوم تبع بودند
ایشان را هلاک کردیم انهم کانوا مجرمین که ایشان گروهی بودند کافران
و گناهکاران یعنی این قوم بهتر از آنها نیستند چنانکه آنها را هلاک کردیم ایشان را هلاک کنیم
آنگه تنبیه کرد خلق را و تذکیر بعث نمود گفت وما خلقنا السموات والارض

وما بینهما

وما بینهما لاعبین ما آسمانها و زمین و آنچه در میان آنست بازی نیافریدیم یعنی
بحکمت و مصلحت آفریدیم ما خلقناهما الا بالحق ما نیافریدیم آن را یعنی آسمان
و زمین را مگر بحق ولکن اکثرهم لا یعلمون و لیکن بیشتر مردمان ندانند
آنگه گفت ان یوم الفصل میقاتهم اجمعین روز قیامت که روز فرق
و فصل و تمیز باشد که جدا کند میان مومنان و گناهکاران و گفته اند روز حکم خواست که
فصل حکم باشد و حاکم را فیصل گویند یعنی روز قیامت میعاد و میعاد جمله ایشانست
یوم لا یغنی مولی عن مولی شیئا روزی که غنا نکند و بکار نیاید هیچ مولی
از مولی چیزی مولی لفظیست مشترک میان بسیار معانی از معتِق و معتَق و سید و پسر عم
و بنده و همسایه و ناصر و هم سوگند و دوست و اولی و این را بیان کرده ایم در سورة المائده گفت
روز قیامت از ایشان هیچیک از یک غنا نکند و کس از کس عذاب باز ندارد ولا هم ینصرون
و نه ایشان را نصرت کنند الا من رحم الله الا آنکه خدای تعالی بر او رحمت کند
انه هو العزیز الرحیم که او خدایست عزیز و رحیم غالب منیع و بخشاینده
ان شجرت الزقوم لغت درخت زقوم طعام الاثیم طعام گناهکارست که
او بزه کارست گفته اند مراد ابوجهلست کالمهل چون دُردی زیت و گفته اند
چون نحاس گداخته تغلی فی البطون ابن کثیر و حفص و رویس خوانند یغلی بیا یا اسنادا
فعل با مهل و باقی قرا بتا تانیث اسنادا الی الشجرة میجوشد در شکمهای ایشان کغلی
الحمیم چون جوشیدن آب تفته خذوه ای یقال خذوه گویند بگیرید او را فاعتلوه
الی سواء الجحیم و بکشید او را تا بمیان دوزخ یعنی این اثیم را یقال عتله یعتله
و یعتله عتلا اذا دفعه بالعنف و جذبه قال الشاعر فیا ضیعة الفتیان اذ یعتلونه
ببطن الشری مثل الفتیق المقدم و یروی المسدم کوفیان و ابو عمرو و ابو جعفر عین
الفعل مکسور خوانند فاعتلوه بکسر تا و باقی قرا بضم تا و هر دو لغتست ثم صبوا
فوق رأسه من عذاب الحمیم آنگه فرو ریزید از بالای سر او از عذاب حمیم
یعنی از آب تفته نظیره قوله یصب من فوق رؤسهم الحمیم ذق ای یقال ذق گویند

او را بطریق سخریه و استهزا بچشان این عذاب اِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ
که تو عزیز و کریمی بزعم تو و بنزدیک قوم تو و سبب این آن بود که ابو جهل گفت میان کوههای
مکه هیچکس نیست از من عزیزتر و کریمتر فردای قیامت او را گویند بر سبیل استهزا بچش
این عذاب که تو آن عزیز و کریمی جمله قرا اِنَّكَ بکسر همزه خوانند مگر کسائی که او بفتح خواند
علی تأویل لِاَنَّكَ برای آنکه تو چنینی اِنَّ هٰذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ
این آنست یعنی این عذاب آنست که شما در وی شک میکردید و باور نمیداشتید اکنون بچشید
که بآن رسیدید اِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ اَمِينٍ اهل مدینه و شام خوانند بضم
میم علی المصدر المُقام و المُقامة المصدر و باقی قرا بفتح میم یعنی المکان گفت پرهیزکاران
روز قیامت در جای استوار باشند فِي جَنّٰتٍ وَعُيُونٍ در بهشتها و چشمهای
آب يَلْبَسُونَ مِنْ سُنْدُسٍ وَاِسْتَبْرَقٍ مُتَقٰبِلِينَ می پوشند جامهای
سندس و آن جامهای لطیف ناعم رقیق باشد و استبرق دیباهای ثخین ستبر — دیبای م
متقابلین روی بروی کرده كَذٰلِكَ وَزَوَّجْنٰهُمْ بِحُورٍ عِينٍ همچنین
یعنی چنانکه اکرام کردیم ایشان را بانواع کرامة از طعام و شراب لباس همچنین اکرام کردیم
ایشان را بزنانی و جفتانی از حور عین و حور جمع اَحْوَر و حوراء باشد و او آن بود که سپیده
چشمش بغایت سفید بود و سیاهی بغایت سیاه بود و عین جمع اَعْيَن و عَيْناء باشد
و آن فراخ چشم بود و اَفعل صفت مرد باشد و فَعْلاء صفت زن باشد و فُعْل جمع
هر دو باشد و عین بر وزن فِعْل باشد و از روی قیاس فُعْل می باید الا آنست که
برای مجاوره یا ضمه عَین را کسره کردند تا مناسب یا شد مجاهد گفت زنانی باشند
بجمال و سپیدی و پاکیزگی بحدی که چشمها در ایشان بماند بیداری اصل کلمه مِنْ حارَ
بحار حیرة گرفته اند و در خبر است که هر یک از حوران چند حله پوشیده باشند و از بالای
چند حله که پوشیده باشند مغز استخوان در اندامشان بتوان دیدن و از صفاء
اندام ایشان هر که در ایشان نگرد روی خود در اندام ایشان ببیند چنانکه در آیینه ببیند
گفتند دلیل این تأویل قراءة عبد الله مسعود ست و زوجناهم بعیس عین ای

ببیض واسعات العیون و در مصحف او چنین است ابو هریره روایت کرد از رسول صلی الله
علیه و آله که مهور حور العین قبضات التمر و فلق الخبز گفت مهر العین مشتهای خرما باشد و پاره‌ها
نان که بدرویشان دهند و در خبری دیگر ما تساقط من الخوان مهور حور العین آنچه از خوان بیفتد — ي
و بریزد مهر حور العین باشد در تأویل این خبر دو وجه گفتند یکی آنکه تصدق بدو یکی آنکه ریزنده
بخورد ترک تکبر و ترفع را و در خبری دیگر اخراج القمامة من المساجد مهور حور العین گفت خاک
روبه مسجد بیرون آوردن مهر حور العین باشد يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ
اٰمِنِينَ میخواهند و میخوانند و استدعا میکنند هر میوه آمنین یعنی در جایی که ایمن باشند
از آنکه بآخر رسد و منقطع شود و گفتند ایمن باشند از مضرت و غائلة او یعنی همه نفع بی مضرت
باشد قتاده گفت ایمن باشند از درد و مرگ و وسوسه شیطان لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ
مرگ نچشند در آنجا یعنی در بهشت در خبر است که چون اهل بهشت در بهشت قرار گیرند و اهل
دوزخ در دوزخ در آیند جانوری بیارند بشکل گوسفندی و او را بجایی بدارند که اهل بهشت و دوزخ
همه او را ببینند و گویند این مرگست آنگه بفرمان حق تعالی او را بکشند و این بر سبیل مثل باشد
آنگه ندا کنند که یا اهل الجنة خلود فلا موت ابداً و یا اهل النار خلود فلا موت ابداً اِلَّا الْمَوْتَةَ
الْاُولٰى گفتند الا اینجا بمعنی بعد است یعنی بعد الموتة الاولی از پس مرگ اول و گفتند
مانند آنست که گفت و لا تنکحوا ما نکح اباؤکم من النساء الا ما قد سلف ای بعد ما قد سلف
گفتند بمعنی سواست و گفتند منقطع است بمعنی لکن ای لکن الموتة الاولی قد ذاقوها و این وجه‌ها
برای آن گفتند که استثنا اخراج بعض الجمله منها باشد و آن موت اول نیست و بین او قات
که او ماضی است تا اخراج توان کردن از و بالا و مثل فی الکلام ما ذقت الیوم طعاما الا ما
اکلته بالامس ای بعد ما اکلته و سوی ما اکلته یعنی الا از ذیک باشد وَوَقٰهُمْ
عَذَابَ الْجَحِيمِ و نگاه دارد ایشان را از عذاب دوزخ و در آیه تمسکی نیست اصحاب بخار
را در نفی سؤال گور و عذاب گور فی قوله الا الموتة الاولی برای آنکه در آیه نفی مرگست در بهشت
و اثبات مرگ که در دنیا بوده است و این منع نکند از آنکه مرگی باشد در گور پیش از سؤال و بلی
دیگر چه این قول دلیل الخطاب باشد و جواب بهتر ازین آنست که این خاصیت متقیان

الدعا

که موصوف باشد باین صفات و ممتنع بود که ایشان از پس سوال گور مرگ نباشد بل منعم باشند
و زنده در گور دلیله قوله صلی الله علیه و آله القبر روضة من ریاض الجنة فَضْلًا مِنْ رَبِّكَ
نصب او بمفعول له باشد ای لفضل این بفضل خداست و نعمت او ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ
الْعَظِيمُ و این ظفریست بزرگوار یعنی فوز بهشت آنکه گفت فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ
ما این قرآن آسان کردیم بزبان تو و این ها کنایه از غیر مذکورست و گفته ما این قرآن بلغه
تو ازال کردیم و چنین ساختیم لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ تا ایمان اندیشه کنند
ایمان کر لغت و زبان ایشانست فَارْتَقِبْ إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ انتظار کن آنچه
ترا وعده داده ایم که ایشان نیز در حکم منتظر اند زیرا که بایشان خواهد رسید چنانکه منتظر آن رسد
و قیل منتظرون دائرة علیک و اتاهی علیهم ایشان نیز گوش مرگ و ذهاب دولت تو در جوع کا
بایشان میدارند بدانکه این سوره مکیست بقول قتاده و مجاهد و عدد آیات
او سی و هفت است در کوفی و شش در بصری و مدنی و چهار صد و هشتاد و هشت کلمه و دو هزار
و صد و نود و یک حرف است و روایتست از ابوامامه از ابی کعب که رسول صلی الله علیه و آله گفت هر که
حم الجاثیه بخواند خدای تعالی محل حساب عورة او باز پوشد و روعه و ترس از وی بردارد و او را
این کرداند بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ حم
تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ تفسیر مانند این آیه گذشت
إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ بر قول آنکه گفت حم قسم است ان
جواب قسم باشد و آنکه گفت قسم نیست گفت ان ابتدا کلام است و آنکه گفت حم نام سوره یا نام
قرآنست گفت محل او رفع باشد بر ابتدا و تنزیل در جای خبر او بود حق تعالی گفت این تنزیل کتابست
از خدای عزیز محکم کار و گفت در آسمان و زمین آیاتی و دلالاتی هست مومنان را که در و تفکر
و نظر کنند اهل کوفه خوانند مگر عاصم آیات در هر سه جا حملا لا آیات بصورة مخفوضه صفت
و بعضی در محل نصب است بر اسم ان و آن دو دیگر مدلول وست و باقی قرّا دو تا آخر برفع خوانند
بر ابتدا و خبر او جار و مجرورست وَفِي خَلْقِكُمْ گفت در خلق و آفرینش شما وَمَا
يَبُثُّ مِنْ دَابَّةٍ و آنچه پراکنده است از جانوران در روندگان آيَاتٌ لِقَوْمٍ

سورة الجاثیة

علی قوله

دون

۸۰

يُوقِنُونَ آیاتی و دلالاتی هست گروهی که ایشان را یقین باشد وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ
النَّهَارِ و نیز در آمد و شد شب و روز و گفته مراد اختلاف اوست در نور و ظلمت و گفته
مراد اختلاف ایشانست در طول و قصر وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ
محل او جرست بآنکه عطفست بر مجرور فی قوله ان فی السموات و فی خلقکم و فی اختلاف و آنچه
خدا فرو فرستاد از آسمان از روزی یعنی باران فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا
و زنده کرد بآن زمین را از پس مرگش یعنی پس از آنکه خشک شده باشد وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ
آيَاتٌ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ و در گردانیدن بادها شمالا و جنوبا و دبورا و صبا آیاتی
هست و دلالاتی گروه خردمندان را یعنی آثار که عقل کار بندند و نظر و تفکر کنند چه این جمله آیات است
و لیکن انتفاع آنرا باشد که در آن اندیشه کنند تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ
بِالْحَقِّ این آیات خداست یعنی قرآن که ما بر تو میخوانیم بحق و درستی آنکه بر سبیل ملامه و توبیخ
گفت فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ بکدام حدیث پس از خدا
یعنی بعد حدیث او پس از کلام خدا و آیات او ایمان خواهید آوردن و فرق میان حدیث
خدا و آیات او آنست که حدیث متناول بود قصص و آیات و ادله و بینات را و حدیث عبارة
باشد از قرآن با سره چنانکه گفت فلیأتوا بحدیث مثله و الله نزل احسن الحدیث و آیات بود که از
قرآن باشد و بود که از قرآن نباشد پس آیات عامتر بود از حدیث خواه از آیات قرآن باشد
یا ادله دیگر رای آنکه آنچه از قرآن متضمن قصص و اخبار باشد هم آیات بود و آنرا آیات قرآن
خوانند آنکه تهدید کرد و گفت وَيْلٌ لِكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ وای بر هر دروغ زنی
بزه کار مرتکب اثم و گناه و گفته ویل نام وادیست که خون و ریم اهل دوزخ بآنجا رود
آنکه وصف کرد این افاک را گفت يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ
مُسْتَكْبِرًا كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا می شنود آیات خدا که بر و میخوانند آنگه اصرار
میکند بر کفر در آن حال که مستکبر باشد یعنی از روی تکبر بر کفر مقام میکند و می ستهید و در و
هیچ اثر نمیکند از آنکه او در آن آیات اندیشه نمیکند تا پنداری خود نشنیده آنگه گفت یا محمد
فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ مژده ده او را بعذابی مولم و بشارت در عذاب مضرت مجاز

باشد از روی عرف در اصل وضع هم مانع نیست او الکه بشارت خبری باشد که اثر او بر بشره
پیدا شود و این در خیر و شر روا باشد الکه در وصف او کفت وَإِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا
شَيْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوًا چون از آیات ما چیزی بداند آنرا افسوس کیرد و بران استهزا
کند چنانکه ابوجهل علیه اللعنه کرد آنکه که حدیث زقوم شنید أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ
مُهِينٌ کفت ایشانرا باشد عذابی خوار کننده مِنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ در پیش
ایشان دوزخست و بیان کرده ایم که ورا از اضداد است خلف باشد و قدام باشد و اینجا
هر دو محتملست از آنجا که ایشان دوزخ و ذکر آن با پس پشت انداخته اند وَلَا يُغْنِي عَنْهُمْ
مَا كَسَبُوا شَيْئًا غنا نکند آنچه ایشان میکنند و اندوخته اند و ذخیره کرده از مال و ملک
وَلَا مَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ و نه آن معبودان که ایشان کرفته اند
بدون خدای وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ و ایشانرا عذابی باشد بزرک هَذَا هُدًى
کفت این قرآن هدی است یعنی راه نما یا لطف بیان وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ هادی رحمه
رَبِّهِمْ و آنان که کافر شدند بآیات ما لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رِجْزٍ أَلِيمٌ
ایشانرا عذابی باشد از رجز یعنی از دوزخ و رجز هم عذاب بود و شاید که معنی آن بود که ایشانرا
عذابی بود از جمله عذاب الیم و الیم فعیل است بمعنی مفعل یعنی مولم چنانکه کویند هذا النعم من
نعمة ربی و هذا [illegible] ابن کثیر و حفص خوانند الیم برفع علی انه صفة العذاب
و دیکر قرا بجر خوانند علی انه صفة الرجز آنکه تنبیه کرد خلقانرا بر نعمتهای خود و تذکیر کرد
یاد داد کفت اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمُ الْبَحْرَ لِتَجْرِيَ الْفُلْكُ فِيهِ
بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ خدا است
آنکه مسخر کرد شمارا دریا تا کشتیها میرود در وی بفرمان و تا شما طلب روزی کنید ازو و شاکر
باشید نعمتهای او را شکر کذارید وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا
فِي الْأَرْضِ و مسخر کرد برای شما هرچه در آسمان و زمین هست جَمِيعًا مِنْهُ
همه از وست چه هرچه در وجود است همه از وست بعضی بی واسطه و بعضی بواسطه
إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ درین همه آیاتی و علاماتی و دلالتی

هست کروهی را که اندیشه کنند آنکه کفت قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ
أَيَّامَ اللَّهِ بکو آنانرا که مؤمنانند تا بیامرزند و عفو کنند کافرانی را که ایشان امید ایام ما
نمیدارند یعنی ایمان ندارند بقیامت و بانکه پیش ما آیند و ثواب و عقاب و سرای جزائی خواهد بود.
و ایشانرا این امید نیست کفته اند مراد با امید ترس است یعنی آنانرا که از ایام وقوف بین یدی الله
و از ایام عقوبت نمی ترسند یعنی اکر چنان باشد که از کافران رنجی بمؤمنان رسد بکو تا از
سر آن بروند و طلب قضا و قصاص نکنند کفته اند این آیه در یکی از صحابه آمد که کافری اورا
دشنام داد او خواست تا انتقام کشد خدای تعالی کفت رها کن وقت نیست چون آیه
قتال آمد این حکم منسوخ شد و روا بود که این حکم رجای باشد در بعضی اوقات و بعضی وجوه
از آحاد الناس و منع جمع نکند لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ تا ما جزا
دهیم کروهی را بکسب و عملی که کرده باشند ابن عامر و حمزه و کسائی لنجزی خوانند بنون علی
اخبار الله عن نفسه و باقی قرا بیا خوانند اخبارا عن الله عز و جل آنکه عدل خود بیان کرد کفت
مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ هر که او عمل صالح کند و کار نیکو برای خود کند یعنی ثواب
آن او را باشد وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا و هر که بدی کند و بال آن برو باشد ثُمَّ إِلَى
رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ آنکه شمارا با خدا برند برای جزاء اعمال از ثواب و عقاب وَ
لَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ما بنی
اسرائیل را کتاب دادیم و حکم یعنی توریة و حکمت و نبوت و پیغمبری چه این جمله فرزندان یعقوب
پیغمبر بوده است بعضی پیغمبران صاحب کتاب بودند چون موسی و عیسی و بعضی پیغمبران
بی کتاب بودند و عمل ایشان بر توریة و انجیل بود و بعضی حاکمان بودند چون داود و سلیمان
و بعضی حکما بودند چون لقمان وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ و ایشانرا روزی
دادیم از طیبات این لفظ هر کجا آید دو معنی دارد یکی حلالات و یکی ملذوذات وَ
فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ و ایشانرا تفضیل دادیم بر اهل روزکار خود وَ
آتَيْنَاهُمْ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْأَمْرِ و ما دادیم ایشانرا یعنی بنی اسرائیل را حجتها و
دلائلی از کار دین فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ ایشان

با یکدیگر خلاف نکردند الا پس از آنکه علم بایشان آمد بَغْیاً بَیْنَهُمْ ببغی و ظلم که میان ایشان
بود و نصب و بر مفعول له است إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ خدای تعالی حکم کند میان ایشان روز قیامت
در آنچه ایشان خلاف کرده باشند در دنیا ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَى شَرِيعَةٍ مِنَ الْأَمْرِ
آنگه با رسول صلی الله علیه و آله خطاب کرد گفت ما کردیم ترا بر شریعتی از کار یعنی از کار دین
والشریعة الطریقة المشروعة الی الماء رهی باشد که کرده باشند و آن با آب شود و بهر
بیتی که هر که برو رود و آن کار کند بمطلوب مقصود رسد در دین آنرا شریعه خوانند فَاتَّبِعْهَا
وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ متابعت کن آنرا و متابعت هواهای جاهلان مکن
و این آنگه بود که ایشان رسول را دعوت کردند با دین خود إِنَّهُمْ لَنْ يُغْنُوا عَنْكَ
مِنَ اللَّهِ شَيْئًا که ایشان ترا غنا نکنند از خدا و در پیش کار تو نه ایستند وَإِنَّ الظَّا
بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ و آنان که کافرانند بعضی دوستان بعضی اند و یکدیگر
اولیترند و متناصرند یکدیگر را یاری دهند وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ و خدای تعالی
یار پرهیزکارانست هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ این بصیرتها و ادلّه است که مردم
بآن راه حق بینند وَهُدًى وَرَحْمَةٌ و بیانی و لطفی و رحمتی و نعمتی است از خدای تعالی
لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ گروهی را که ایشان متیقّن باشند و شاک نباشند و بر حقایق واقف
باشند أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ
آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ یا گمان می برند آنان که اکتساب سیئات کرده اند
که ما ایشانرا همچون مؤمنان خواهیم کردن که عمل صالح کنند و ایشانرا بیک منزلت فرود
خواهیم آوردن و تسویه کردن میان ایشان آنگه وصف کرد کافرانرا گفت سَوَاءً
مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ راست است زندگانی و مرگ ایشان و وجود و عدم ایشان
در باب قلّه خیر کوفیان خوانند الا ابوبکر سواءً بنصب علی اضمار فعل و دلّ علیه الظاهر
والتقدیر بل نجعلهم سواءً محیاهم ومماتهم ای نجعلهم مستویة المحیا والممات مفعول
دوم جعل باشد و باقی قرّاء برفع خوانند بر خبر مبتدا ای محیاهم ومماتهم مستویان و

اعمش

اعمش در شاذ خواند سواءٌ محیاهم ومماتهم بنصب علی الظرف ای فی محیاهم ومماتهم ای
مدة حیوتهم وموتهم و معنی آنکه ایشان فی حالتی الحیوة والموت ملعون و مذموم و مستحق
عقاب باشند سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ بد حکم میکنند این کافران درین پنداشت
بد و گمان خطا که کنند سبب نزول این آیه آن بود که کافران گفتند اگر این که شما میگوئید
از بعث و نشور و ثواب و عقاب در سرای آخرت حقست هم ما را بهتر باشد چنانکه اینجا
ما را بهترست ما را بر شما تفضیل بود چنانکه اینجا هست مسروق گفت مردی از اهل مکه
مرا گفت این جایگاه بینی گفتم آری گفت شبی تا روز تمیم الداری را دیدم که در نماز این
آیه میخواند و باز میخواند تا صبح برآمد میگریست و ازین آیه نمیگذشت فضیل عیاض
همچنین در نماز شب این آیه بسیار میخواندی آنگه گفتی کاشکی فضیل بدانستی که از کدام
گروهست آنگه حق تعالی تذکیر نعمت کرد گفت خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بالحق
بیافرید خدای تعالی آسمانها و زمینها براستی وَلِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ
وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و تا جزا دهند هر کسی را آنچه کرده باشند و بریشان ظلم نکنند
از آنچه مستحق باشند و با حقّی که ایشانرا باشد نقصان نکنند أَفَرَأَيْتَ مَنِ
اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ گفت می بینی این کافرانرا که هوای خود و شهوت خود را
خدای خود کرده اند یعنی چنانکه مؤمنان خداپرست باشند ایشان هواپرست شدند از آنجا
که بخدا ایمان ندارند و بثواب و عقاب مقر نیستند تا زجر کند ایشانرا از معاصی هر چه
خواهند کنند و بر حسب هوا و مراد خود زندگانی نمایند این قول عبدالله عباس و حسن
و قتاده است بعضی دیگر از مفسران گفتند یعنی آن پرستند که خواهند سعید جبیر گفت
قریش و دیگر کافران عرب بتی پرستیدندی و آن سنگی سفید بود و عرب را عادت چنان بود که
که سنگی و چوبی و زرینه و سیمینه را که پرستیدندی چون چیزی از آن جنس به از آن
دیدندی اول را رها کردندی یا بشکستندی یا در چاه انداختندی و آن نو را پرستیدندی
و این بحسب هوا کردندی خدای تعالی در حق ایشان این آیه فرستاد مقاتل گفت آیه
در حارث بن قیس السهمی آمد احد المستهزئین و او مردی بود که معبود بهوای خود

پرستیدی هر وقتی هرچه دلش میخواست می پرستید سفیان بن عیینه گفت عرب را
آن سنگ پرست بودند که خانه کعبه از سنگ بود حسین بن الفضل گفت در آیه
تقدیم و تاخیر هست و تقدیر آنکه ازایت من اتخذ هویه الهه یعنی هوای خود خدای
خود کرده است و هوا شهوت باشد و مراد مشتهی است و آنچه هوا و شهوت با آن
تعلق دارد شعبی گفت هوی را اشتقاق از یهوی است لانه یهوی بصاحبه
فی النار فکانه قال من هوی هوی هر که دنبال هوای نفس رود در دنیا ببلاء
افتد و در آخرت بدوزخ و لفظی عبد الله عباس گفت خدای تعالی در قرآن هیچ جا
ذکر هوا نکرد و الا بنکوهید آنرا و ابوامامه روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله
در زیر آسمان هیچ معبود نپرستیدند که خدا دشمن تر دارد از هوا و قال صلی الله علیه و آله
ثلاث مهلکات و ثلاث منجیات فالثلاث المهلکات شح مطاع و هوی
متبع و اعجاب المرء بنفسه و الثلاث المنجیات خشیة الله فی السر و العلانیة
و العدل فی الغضب و الرضا و القصد فی الفقر و الغنا گفت سه چیز هلاک کننده است
و سه چیز رها کننده اما آن سه چیز که هلاک کننده است بخلی است فرمان برده و
هوایی از پی او رفته و عجب مرد بنفس خود و اما آن سه که رهاننده است ترس خدا
در نهان و آشکارا و داد کردن در خشم و خشنودی و میانه کار نگاه داشتن
در توانگری و درویشی شداد بن اوس روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله گفت
الکیس من دان نفسه و عمل لما بعد الموت و العاجز من اتبع نفسه هواها و
تمنی علی الله زیرک آن باشد که حساب خود نماید و برای پس مرگ کاری کند و عاجز
آن باشد که نفس را از قفا هوا برد و تمنای بهشت کند بر خدای تعالی مضر
القاری گفت کوه بناخن کندن تا او صال منقطع شود آسانترست از مخالفت
هوا چون متمکن شد در نفس ابن المقفع را گفتند هوا چه باشد گفت هوا انست که
نونش دزدیده اند شاعر این معنی بنظم آورده نون الهوان من الهوی مسروقة
و اسیر کل هوی اسیر هوان و قال آخر ان الهوی لهو الهوان بعینه

فاذا

فاذا هویت فقد لقیت هوانا و اذا هویت فقد تعبدک الهوی فاخضع
لحبک کاینا من کانا و لعبد الله بن المبارک و من البلاء و للبلاء علامة ان
لا یری لک عن هواک نزوع العبد عبد النفس فی شهواته و الحر یشبع تارة
و یجوع و لابی العتاهیة فاعص هوی النفس و لا ترضها انک ان اسخطتها
زانکا حتی متی تطلب مرضاتها و انها تطلب عدوانکا و لابن الدرید و
قیل انشدها اذا طالبتک النفس یوما بشهوة و کان الیها للخلاف طریق فدعها
و خالف ما هویت فانما هواک عدو و الخلاف صدیق و انشد ابو عبد الله الطوسی
و النفس ان اعطیتها هواها فاغرت نحو هواها فاها سهل بن عبد الله التستری
را پرسیدند از هوا گفت هوا در دست و مخالفتش درمان وهب گفت چون
ترا دو کار پیش آید و ندانی که کدام بهترست بنگر تا کدام از هوا دورترست بران کار
کن و اضله الله علی علم و خدا او را گمراه کرده است بر علم یعنی او را مخذول
کرده است با خودش رها کرده از آنکه عاقبت کار او دانسته و قیل حکم الله بضلاله
عن علمه بحاله خدای تعالی حکم کرد بضلالتش از آنکه عالم بود باحوالش و ختم
علی سمعه و قلبه و مهر بر گوش و دل او نهاد تا دلها که گفته شد از
علامانی که دلیل کفر اوکند و جعل علی بصره غشاوة و در چشم او تاریکی
کرده یعنی بمنزلت آنست که چشم تاریک دارد از آنجا که چیزی که او را سود دارد نمی بیند
و مراد آنست که نظر و تفکر نمیکند تا علمش حاصل شود حمزه و کسائی و خلف خوانده اند
غشوة بفتح غین بی الف و باقی قرا غشاوة بکسر غین و الف غشوة واحد باشد و
غشاوة جمع فمن یهدیه من بعد الله گفت که هدایت دهد او را بجز
خدای تعالی افلا تذکرون اندیشه نمیکنید ای کافران قوله تعالی
و قالوا ما هی الا حیاتنا الدنیا قدیم تعالی درین آیه حکایت گفتار
کرد گفتار ایشان ما هی ضمیر حیوتست گفتند این کافران میگویند حیوة نیست بخواهد بود
ما را مگر این زندگانی که در دنیا ما راست نموت و نحیی می میریم و زنده می باشیم

کفاره

در معنی او سه قول گفته‌اند یکی آنکه در کلام تقدیم و تاخیر هست تقدیر آنکه نحیی و نموت یعنی مدتی
زنده باشیم آنگه بمیریم و مارا بعثی و نشوری نباشد قول دوم نموت و نحیی اولادنا یا بمیریم
و فرزندان ما از پس ما بمانند همچنان باشد که ما زنده باشیم از آنجا که ذکر ما بوجود و حیوة ایشان
زنده باشد و این چنان باشد که یکی از ما یکی گوید که مرده نباشد آنکه چون تو فرزند دارد قول سیم
آنکه نموت بعضنا و نحیی بعضنا بعضی از ما بمیرند و بعضی زنده مانند چنانکه گفت فتوبوا
الی بارئکم فاقتلوا انفسکم ای لیقتل بعضکم بعضا بعضی بعضی را بکشند پس ایشان را
نفس یکدیگر خواند و ما یهلکنا الا الدهر و مارا هلاک نکند الا روزگار
و گشت او و سعید بن المسیب روایة کرد از ابو هریره که رسول صلی الله علیه و آله گفت اهل
جاهلیت گفتندی مارا گشت روزگار یعنی آمد و شد شب و روز هلاک میکند خدای تعالی
درین آیه از ایشان باز گفت که گفتند ما هی الا حیوتنا الدنیا الآیه آنگه گفت روزگار را
دشنام مدهید و خدای تعالی گفت فرزند آدم مرا می رنجانند بدشنام روزگار انا الدهر
و بیدی الامر روزگار منم و کار بدست منست روزگار میگردانم ابو هریره از رسول
صلی الله علیه و آله روایت کرد که خدای تعالی گفت ای فرزند آدم مگو یا خیبة الدهر
فانی انا الدهر نومید باد روزگار که روزگار منم شب و روز بفرمان من میگردد اگر خواهم
فرو گذارم و اگر خواهم قبض کنم و از ینجا گفت رسول صلی الله علیه و آله لا تسبوا الدهر
فان الله هو الدهر گفت روزگار را دشنام مدهید که خدا روزگارست بعضی گفتند
معنی آنست که فان الله مصرف الدهر و مدبره ذکر مصرف و مدبر از کلام بیفکند علی
حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه و وجه معتمد در خبر آنست که رسول صلی الله
علیه و آله گفت روزگار را دشنام مدهید که این افعال که شما با روزگار اضافه میکنید افعال
خداست از مرگ و زندگانی و بیماری و تن درستی و تنگی و فراخی و توانگری و درویشی
و جاهلیان از عرب و عجم همه این احوال با روزگار حواله کردند و اعتقاد کردند که
بفعل اوست از گشت او حاصل میشود و در اشعار عرب ازینمعنی بسیارست از آنجمله
عمرو بن قمیه میگوید کأنی وقد جاوزت تسعین حجة خلعت بها عنی عنان لجامی

لا ارى

علی الراحتین مرة و علی العصا أنوء ثلاثا بعدهن قیامی رمتنی بنات الدهر من
حیث لا اری فکیف بمن یرمی و لیس برامی فلو انها نبل اذا لاتقیتها و لکننی
ارمی بغیر سهام و افنی و ما افنی من الدهر لیلة و لم یغن ما افنیت سلک نظام
و اهلکنی تأمیل یوم و لیلة و تأمیل عام بعد ذاک و عام و گفته‌اند که صعصعة بن
صوحان بر سر قبر امیر المؤمنین علی علیه السلام بایستاد و این بیتها بر سبیل تمثیل بخواند
هل خبر القبر سائلیه ام قر عینا بزائریه ام هل تراه احاط علما بالجسد المستکن فیه
لو علم القبر من یواری تاه علی کل من یلیه یا موت ماذا اردت منی حققت ما کنت
اتقیه یا موت لو تقبل افتداء لکنت بالروح افتدیه دهر رمانی بفقد الفی
اذم دهری و اشتکیه و اشعاری که متضمن اینمعنی است بسیارست با بسی تراخد نسیب
لا یبقیان ثرا لا و لا عدما و اشعار اینها باوردم چه غرض تصحیح قول رسولست و
بیان تاویل آنکه گفت فان الله هو الدهر آنگه گفت و ما لهم بذلک من
علم ان هم الا یظنون ایشان را یعنی کافران را باین که میگویند علمی نیست جز
ظن محض و آنجه بظن و گمان گویند بیشتر خطا باشد که الظن یخطی و یصیب پس
آنگه اضافه افعال خدا با دهر کنند ظن او خود خطا نیست آنگه با دلیل خلاف آن معلوم
شده حسین بن الفضل گفت معنی حدیث آنست که فان الله مدهر الدهر و از امیر
المؤمنین علی علیه السلام در خطبه روایت کردند مدهر الدهور من عنده المیسور
من لدنه المعسور و گفته‌اند سالم بن عبد الله بن عمرو وقتی ذم دهر میکرد پدرش او را گفت
چرا ذم دهر میکنی و دهر بجرم ساز این و انشد فما الدهر بالجانی لشیء تحبه
و لا جالب البلوی فلا تشتم الدهرا و لکن متی ما یبعث الله باعثا علی معشر
یجعل میاسیرهم عسرا و انشد ابو علی محمد بن عبد الله الثقفی یا عائبا یعجب من دهره
لا تلم الدهر علی غدره فالدهر مأمور له آمر قد ینتهی الدهر الی امره کم کافر
امواله جمة یزداد اضعافا علی کفره و مؤمن لیس له درهم یزداد ایمانا
علی فقره و اذا تتلی علیهم آیاتنا بینات گفت چون بریشان خوانند

آيات ما يعني بر كافران بينات در ان حال كه آن آيات مبين و روشن باشند و نصب او بر حالت
ما كان حجتهم ايشان را هيچ حجت نباشد يعني علتي و دست آويزي و بهانه نبود اين كافران را
الا ان قالوا ائتوا بآبائنا ان كنتم صادقين الا آنكه گويند پدران ما را
باز آريد اگر راست ميگوييد و ان مع الفعل در محل نعت بر اسم كان و حجتهم منصوب بر خبر او
و مقدم بر وي حق تعالى گفت جواب ايشان بده قل الله يحييكم خداست كه شما را
زنده كند ثم يميتكم پس بميراند شما را ثم يجمعكم پس جمع كند شما را الى
يوم القيمة براي روز قيامت لا ريب فيه در آن روز شكي نيست ولكن اكثر
الناس لا يعلمون وليكن بيشتر مردمان نميدانند ولله ملك السموات و
الارض و خداراست ملك پادشاهي آسمان و زمين و يوم تقوم الساعة
و آن روز كه قيامت برخيزد يومئذ يخسر المبطلون آن روز مبطلان و باطلان
زيان كار باشند و ترى كل امة جاثية گفت هر امتي و جماعتي آن روز در
زانو افتاده يعني بيفتاد جثى على ركبته اذا برك جثوا و جذى على رؤس اصابعه و الجذو
ابلغ من الجثو و اصله من الجمع لان الجاثي مجتمع الاطراف ابو عثمان النهدي گفت در
قيامت ساعتي باشد بمقدار ده سال از سالهاي دنيا مردم در زانو افتاده باشند تا ابرهيم
خليل و ميگويند نفسي نفسي كل امة تدعى الى كتابها هر امتي را با نامه
خود خوانند تا نامه خود بخوانند اليوم تجزون ما كنتم تعملون امروز جزا
دهند شما را آنچه كرده باشيد هذا كتابنا ينطق عليكم بالحق اين نامه است
از ما كه گواهي ميدهد و سخن ميگويد بر شما بدرستي و راستي گفته اند مراد ديوان عملست كه كرام
الكاتبين نوشته باشند و گفته اند لوح محفوظست مجاهد گفت از عبد الله عمر كه رسول صلى الله
عليه و آله فرمود اول چيزي كه خداي تعالى آفريد قلم بود و آن را از نور آفريد طول آن پانصد ساله
راه باشد آنگه لوح بيافريد و طول آن پانصد ساله راهست آنگه قلم را گفت برو بنويس هرچه
خواهد بودن تا بقيامت تمام خلقان بنوشت تر و خشك و رطب و يابس آنگه اين آيه برخواند
هذا كتابنا ينطق عليكم بالحق انا كنا نستنسخ ما كنتم تعملون ما نسخه ميكرديم

آن را كه شما كرده باشيد آنگه گفت اگر اصلي نبودي نسخه چگونه توانستي كردن و استنساخ نسخه نوشتن
باشد و پس طلب است و عبارت است فاما الذين آمنوا و عملوا الصالحات فيدخلهم
ربهم في رحمته گفت اما آنان كه ايمان آرند و عمل صالح كنند خداي تعالى ايشان را در
رحمت خود برد يعني در بهشت ذلك هو الفوز المبين و آن رستگاري و ظفري
باشد آشكارا و اما الذين كفروا و اما آنان كه كافر اند افلم تكن آياتي تتلى
عليكم فاستكبرتم اينجا محذوفي هست از كلام و التقدير فيقال لهم افلم تكن آياتي
بر شما ميخواندند شما استكبار كرديد و كنتم قوما مجرمين و بوديد شما گروهي
مجرم و كافر و مصر بر كفر و اذا قيل ان وعد الله حق چون گويند ايشان را كه وعده
و نويد خدا حقست و درست و الساعة لا ريب فيها و قيامت را در وي شكي نيست حمزه
و الساعة بنصب خواند عطفا على الوعد و عامه قرآ برفع خوانند بر ابتدا و حجت ايشان قوله
ان الارض لله يورثها من عباده من يشاء و العاقبة للمتقين بالرفع لا غير قلتم ما ندري
ما الساعة گفتيد ما ندانيم كه ساعت چه باشد يعني قيامت چه بود بر طريق جحود و
انكار ان نظن الا ظنا ما نمي پنداريم الا پنداشتي و ما نحن بمستيقنين
و ما در اين باب هيچ على يقين نيست و بدا لهم سيئات ما عملوا بديد آيد
ايشان را بدي آنچه كرده باشند يعني جزاي آن كه روز قيامت روز جزا باشد و حاق بهم
ما كانوا به يستهزؤن و با ايشان رسد آنچه استهزا كرده باشند
يعني جزاي آن هم با ايشان رسد جزاي عمل ايشان و جزاي استهزاي ايشان با ايشان رسد
و قيل اليوم ننسيكم كما نسيتم لقاء يومكم هذا و گويند ايشان را
ما شما را فرو گذاريم از ثواب چنانكه شما فرو گذاشتيد ايمان باين روز اين نسيان بمعني
ترك باشد و گفته اند مراد از نسيان سبيل مجاز و تشبيه يعني چنانكه شما اين روز فراموش
كرديد ما شما را فراموش كرديم يعني بمنزله فراموشان فرو آورديم شما را تا كس بخير نام شما نبرد و
ذكر شما نكند و ماويكم النار و جاي شما دوزخ باشد و ما لكم من
ناصرين و شما را هيچ يار و ياور نباشد ذلكم بانكم اتخذتم آيات الله

هزوا آنكه بازنمود كه اين جزاو مكافات آنست كه شما بآيات خدا استهزا كرديد وغرتكم
الحيوة الدنيا و زندگانى دنيا بفريفت شمارا فاليوم لا يخرجون منها امروز
بيرون نيايند ايشان از انجا يعنى از دوزخ ولا هم يستعتبون و نه طلب رضاى
ايشان كنند فلله الحمد رب السموات ورب الارض رب العالمين
خدا راست سپاس كه خداوند آسمانها و خداوند زمين است و خداى جهانيانست وله
الكبرياء في السموات والارض و او راست كبريا و عظمت در آسمانها و زمين
وهو العزيز الحكيم و او عزيز و منيع و محكم كارست و از جمله كلامى كه خداى تعالى
در كتب پيشينيان فرستاده آنست كه گفت الكبرياء ردائي والعظمة ازاري فمن نازعني
واحدا منهما القيته في النار بزرگى و بزرگوارى رداو ازار منست هر كه منازعه كند با من در
يكى ازين دو در دوزخ فكنم او را الاحقاف
اين سوره مكى است و سى و پنج آيتست بعدد
كوفيان و سى و چهار در عدد بصريان و مدنيان و ششصد و چهل و چهار كلمه است و دو هزار
و پانصد و نود و پنج حرف ابو امامه روايت كرد از ابى كعب كه رسول صلى الله عليه و آله گفت
هر كه سورة الاحقاف بخواند خداى تعالى بعدد هر ريگى كه در دنيا نهاست او را ده حسنه بنويسد
و ده سيئه محو كند و ده درجه بلند گرداند بسم الله الرحمن الرحيم
حم تنزيل الكتاب من الله العزيز الحكيم تفسير اين آيه
گذشته ما خلقنا السموات والارض وما بينهما الا بالحق قدم
تعالى گفت نيافريديم ما آسمان و زمين را و آنچه در ميان آنهاست الا بحق و راستى و در سببى
و براى تعريض خلق انواع نعمت را و براى تعريض ايشان ثواب را و آن را بباطل نيافريديم و مهمل
بگذاشتيم واجل مسمى و وقتى نام برده شده در لوح محفوظ براى فرشتگان تا لطف
باشد ايشان را والذين كفروا عما انذروا معرضون و آنانكه كافر اند
از آنچه ايشان را از آن مى ترسانند اعراض ميكنند و برميگردند و با او اقبال نميكنند بقبول اگر گفت
قل ارأيتم ما تدعون من دون الله اروني ماذا خلقوا من
الارض بگو اى محمد كه ببينيد آنچه شما ميخوانيد آن را از دون خداى تعالى از بتان بنماييد مرا

شرك

ما چه آفريده اند از زمين ام لهم شرك في السموات يا ايشان را چه شركت و انبازيست در
خلق آسمان ائتوني بكتاب من قبل هذا كتابى بياريد كه پيش ازين قرآن فرود آمده است
كه در انجا ذكر اينان باشد يا وجه استحقاق ايشان عبادت را او اثارة من علم ان
كنتم صادقين و اثاره عاره قرا اثاره است لغة و در معنى او خلاف كردند عبد الله عباس
گفت كه رسول صلى الله عليه و آله گفت و اثارة من علم اى خط خطى بياريد از علم كه دليل صحه قول شما
كند در عبادة اينان قتاده گفت علم خاص بياريد حسن گفت علمى مستخرج بياريد من اثرت التراب
و منه واثاروا الارض مجاهد گفت روايه تاثرونها علمى كه روايت كنيد من اثرت الحديث اثره
اثرا اى حدثته و اثارة كالشجاعة والحماسة والسماحة والحديث ماثور والاثر الحديث لما ثور اى المروى
كلبى گفت بقية من علم من الاثر الذى بقى آن اثر كه بماند اخفش گفت عرب گويد بهذه الناقة اثارة
من سمن اى بقية واثر قال الراعي وذات اثارة اكلت عليها ... ماما في اكنها قصارا وروايت
كردند كه امير المؤمنين على عليه السلام او اثرة خواند بفتح همزه و سكون ثا يعنى خاصة من علم اوثرتم
بها علمى كه شما را آن برگزيده اند و تخصيص كرده عكرمه خواند او ميراث من علم يا ميراثى از علم ان
كنتم صادقين يعنى اگر راست ميگوييد علمى خاص بياريد انكه گفت ومن اضل
ممن يدعو من دون الله من لا يستجيب له الى يوم القيمة كيست گمراه تر
و جاهل تر از آنكه كسى را خواند و عبادت كند بدون خداى تعالى كه او را اجابت نكند و جواب ندهد
تا روز قيامة يعنى ابد الدهر و گفته اند تا روز قيامة كه ايشان جواب دهند به تبرا وهم
عن دعائهم غافلون و ايشان از دعاء اينان غافل باشند و براى آن ضمير
عقلا كنايه كرد از ايشان كه ايشان را اجرى مجرى ملوك و امرا و مخدومان كرد كه ايشان را خدمت
كنند و گفته اند براى آنكه اضافه فعل عقلا با ايشان كرد چنانكه في فلك يسبحون و قوله فظلت
اعناقهم لها خاضعين و رايتهم لي ساجدين واذا حشر الناس كانوا
لهم اعداء وكانوا بعبادتهم كافرين و آنگه كه حشر كنند مردمان را
باشند ايشان را دشمنان و بعبادت اين عابدان ايشان را كافران آرند و تبرا كنند چنانكه
گفت تبرانا اليك ما كانوا ايانا يعبدون براى آن قيد كرد در آيه اول كه الى يوم القيمة

واین آیات مذمت و ملامت و تقریع بت پرستانست و تسفیه رای و حلم ایشان آنکه هم در وصف
جحود و عناد ایشان گفت وَاِذا تُتلی عَلَیهِم آیاتُنا بَیِّناتٍ چون آیات مبین
روشن ما بر ایشان خوانند قالَ الَّذینَ کَفَروا لِلحَقِّ هذا سِحرٌ مُبینٌ
کافران گویند این قرآن حق و صدق را که آمد بایشان این سحر و جادوی ظاهرست اَم
یَقولونَ افتَراهُ یا گویند او فرو بافته است قُل اِنِ افتَرَیتُهُ تو جواب ده ای محمد
و بگو اگر این قرآن من فرو بافته‌ام و ساخته و بافته منست فَلا تَملِکونَ لی مِنَ
اللهِ شَیئاً شما نتوانید هیچ چیز کردن بجای من از خدای نتوانید تا حمایت کنید مرا از خدای
هُوَ اَعلَمُ بِما تُفیضونَ فیهِ او عالم‌ترست بآنچه شما در آن خوض میکنید یقال افاض
القوم فی الحدیث خاضوا فیه اذا اندفعوا فیه و زادوا کَفی بِهِ شَهیداً بَینی
وَبَینَکُم بس است خدا گواه میان من و شما وَهُوَ الغَفورُ الرَّحیمُ و او آمرزنده
و بخشاینده است قُل ما کُنتُ بِدعاً مِنَ الرُّسُلِ آنکه گفت بگو ای محمد من مردی
نیستم غریب و بدیع از میان پیغمبران والبدع البدیع کنصف و نصیف یعنی من اول کسی
نیستم که دعوی پیغمبری کردم بلکه پیش از من بسیار پیغمبران بودند قال عدی بن زید فلا انا
بدعٌ من حوادث تعتری رجالاً عرت من بعد بؤسی و اسعد وَما اَدری ما یُفعَلُ
بی وَلا بِکُم و من ندانم که چه خواهند کردن با من و با شما روز قیامه گفتند چون این
آیه آمد کافران شاد شدند و گفتند کار ما و محمد یکیست او نمیداند که با او چه خواهند کردن چنانکه
ما نمیدانیم که با ما چه خواهند کردن اگر او را خدای بنبوت فرستاده بودی او را آگاه کردی
که با او چه خواهد کردن خدای تعالی این آیه فرستاد لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر
چون این آمد صحابه گفتند هنیئاً لک یا رسول الله ترا معلوم شد که خدای تعالی با تو چه خواهد کردن
ما نمیدانیم که با ما چه خواهد کردن این آیه نازل شد که لیدخل المؤمنین و المؤمنات جنات تجری
من تحتها الانهار و قوله و بشر المؤمنین بان لهم من الله فضلاً کبیرا و این قول انس و قتاده
و عکرمه است عبدالله عباس گفت سبب نزول آیه آن بود که صحابه رسول در مکه از کافران
سختی میدیدند رسول صلی الله علیه و آله در خواب دید که از مکه نقل کرده بود بزمینی با گیاه و درختان

لما جاءهم
چون آمد ایشان را

خرما اصحابه گفت صحابه گفتند یا رسول الله کی خواهد بود که ما ازین جور برهیم و تو هجرت کنی باز میبینی
که گفتی خدای تعالی این آیه فرستاد و ما ادری ما یفعل بی و لا بکم ندانم که مرا هجرت کی فرماید
و در آنجا با ما و شما چه کند حسن بصری گفت معنی آنست که من ندانم که خدا مرا چه فرماید در حق
شما از حرب و صلح و امر و نهی و تعجیل عقوبت یا تاخیر بعضی دیگر گفتند معنی آنست که من ندانم
که حال من و عاقبت شما در دنیا بچه رسد من پرگ بمیرم یا مرا بکشند یا عمر من بسیار باشد یا
اندک باشد و ندانم تا کار شما چه شود بر تصدیق روید یا تکذیب شما را عذاب کند یا نکند و این پیش
ازین بود که این آیه آمد و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم الآیه و این آیه مقتضی آنست که من ندانم که در دنیا با ما
و شما چه کنند بهتر از آنست که در نفی علمست از مآل کار ایشان در آخرت برای آنکه ما تواتر رسول دانست
و او را خدای عز و جل خبر داد که او از اهل بهشت قطعاً و این خبر در حق معصومان مامون الجواب
روا باشد که معلوم از حال ایشان آن بود که باین خبر اختیار معصیت نکنند و مغری نشوند بقبیح
و این اقوال از بیین قول حسن و سدی و ضحاک و ثمالی است اِن اَتَّبِعُ اِلّا ما یوحی
اِلَیَّ متابعت نکنم الا آن را که بمن وحی میکنند وَما اَنا اِلّا نَذیرٌ مُبینٌ و من نیستم الا
ترساننده و بیان کننده قُل اَرَاَیتُم اِن کانَ مِن عِندِ اللهِ آنکه گفت بگو ای محمد که چه گوئید
میدانید و چگونه می بینید اگر این قرآن از نزد خداست وَکَفَرتُم بِهِ و شما آن کافر شوید وَ
شَهِدَ شاهِدٌ مِن بَنی اِسرائیلَ عَلی مِثلِهِ و گواهی از بنی اسرائیل گواهی دهد بمانند
آن فَآمَنَ و ایمان آرد وَاستَکبَرتُم و شما استکبار کنید چگونه باشد حال ما
بیچاره مفسران درین گواه خلاف کردند قتاده و ضحاک و ابن زید گفتند عبدالله سلام است
که بر نبوت و صدق محمد صلی الله علیه و آله گواهی داد حمید طویل گفت از انس که عبدالله سلام نزدیک
رسول آمد در آن وقت که رسول از مکه بمدینه شد و گفت یا محمد من ترا از مسئله خواهم پرسید که
جواب آن کس نداند الا پیغمبر خبر ده مرا تا اول اشراط و اعلام قیامه چیست و اول طعامی که
اهل بهشت خورند چه باشد و فرزندان چرا بپدر مانند و بعضی بمادر در حال جبرئیل آمد و خبر داد
رسول گفت یا عبدالله جبرئیل مرا خبر داد عبدالله سلام گفت جبرئیل دشمن منست رسول گفت
اول اشراط قیامه آن باشد که خدای تعالی خلایق را از مشرق بمغرب راند و اول طعام اهل بهشت

حکم ماهی باشد اما شبه فرزند بمادر و پدر اگر آب مرد سابق بود شبیه او باشد و اگر نطفه زن سابق
باشد شبیه او بود عبدالله سلام گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله آنگه گفت
یا رسول الله اگر جهودان اسلام من بشنوند از دست در افتند و در من وقیعت کنند بیش از آنکه
من اظهار اسلام کنم تو حدیث من از ایشان بپرس رسول صلی الله علیه و آله جهودان را حاضر
کرد و گفت چگویید در حق عبدالله سلام گفتند سیدنا و ابن سیدنا و حبرنا و ابن حبرنا و اعلمنا
و ابن اعلمنا رسول گفت اگر او ایمان آرد شما با او مساعدت کنید گفتند معاذ الله که هرگز
این شود و او بتو ایمان آرد عبدالله سلام برخواست و کلمتین عرض کرد جهودان گفتند هذا
شرنا و ابن شرنا و در نقص او افتادند عبدالله سلام گفت من دانستم که ایشان چنین گویند
برای آن گفتم که اول از ایشان بپرس سعد وقاص گفت نشنیدیم که پیغمبر کسی را گفت که او از
اهل بهشتست در حال حیوة الا عبدالله سلام را و این آیه در او آمد و شهد شاهد من بنی اسرائیل
شعبی از مسروق روایت کرد که و شهد شاهد من بنی اسرائیل موسی علیه السلام است و گفت
دلیل برین آنست که سوره مکیست و عبدالله سلام بمدینه ایمان آورد و گفت آیه بآن آمد که رسول
با جهودان مناظره میکرد و مثل زد و گفت چنانکه موسی بصدق توریة گواهی داد من بصدق قرآن
گواهی میدهم و گفتند این گواهی ابن یامین بود و گفتند پیغمبری بود از بنی اسرائیل فآمن و استکبرتم
آن گواه ایمان آورد و شما استکبار کنید و ایمان نیارید زجاج گفت جواب آن در آیه محذوفست
و تقدیر آنست که فآمن اتؤمنون یعنی اگر این قرآن از نزدیک خدا باشد و شما بآن کافر شوید
و گواهی از بنی اسرائیل گواهی دهد بر صحت آن و ایمان آرد شما عند این حال ایمان آرید یا نه و قیل
افلا تهلکون گفتند محذوفست یعنی اگر چنین باشد و شما ایمان نیارید نه هلاک شوید حسن گفت
محذوفست من اضل منکم یعنی اگر حال چنین باشد و ایمان آرد و شما باستکبار ایمان نیارید
از شما گمراه تر کی باشد چنانکه در آیه دیگر گفت قل ارایتم ان کان من عند الله ثم کفرتم به من اضل
ممن هو فی شقاق بعید و این همه محتملست که لابد یکی ازین باید که تقدیر کنند در کلام تا معنی
مستقیم شود و بعضی گفتند محذوفست که من المحق منا و من المبطل یعنی چون حال
چنین باشد و شما ایمان نیارید محق که باشد و مبطل که باشد ان الله لا یهدی القوم

الظالمین

الظالمین آنگه گفت خدا هدایت نکند ظالمان را اما بمعنی حکم و تسمیه و اما براه بهشت و ثواب
تا هدایت براه دین باشد برای آنکه این عامست جمله مکلفان را از مومن و کافر قال الله تعالی و اما
ثمود فهدیناهم فاستحبوا العمی علی الهدی و قال الذین کفروا گفتند کافران
یعنی جهودان بقول بیشتر مفسران للذین آمنوا آنان را که ایمان آوردند لو کان
خیرا ما سبقونا الیه اگر این قرآن و مسلمانی بهتر بودی عبدالله سلام و اصحابش
ما را سبق نبردندی با و گفتند آیه در مشرکان مکه آمد که ایشان گفتند اگر قرآن و اسلام خیر بودی این گدایان
و درویشان ما را سبق نبردندی و اذ لم یهتدوا به فسیقولون هذا افک قدیم
و چون باین قرآن مهتدی نشوند میگویند این قرآن دروغیست قدیم و حکایتی فرو بافته از پیشینگان
از جمله آنچه مجبران از مشرکان برگرفته اند یکی آنست که قرآن را قدیم خوانند مشرکان گفتند دروغیست قدیم
مجبران همین گفتند در لفظ قدیم خلاف نیست که گفتند اما افک از آنجا گفتند که گفتند قدیم است در
ازل که هنوز نه جهان بود و نه جهانیان و خدای گفت موسی چنین گفت و فرعون چنان کرد و
عیسی چنین گفت و جهودان چنان کردند و ایشان در وجود نبودند نه دروغ باشد برای آنکه کذب
خبری بود که مخبر بر خلاف خبر بود و من قبله کتاب موسی اماما و رحمة
نصب اماما و رحمة بر حالست و عامل در و محذوفست التقدیر انزلناه اماما و رحمة گفت از پیش
این قرآن کتاب موسی که توریة است ما از او فرستادیم امامی مقتدی که با و اقتدا کنند
و رحمتی که با و مهتدی شوند و بثواب نعیم رسند و هذا کتاب مصدق لسانا
عربیا و این قرآن کتابیست که تصدیق او میکند و بر صدق آن گواهی میدهد و نصب
لسانا عربیا بر حالست از عاملی محذوف و التقدیر جعلناه او انزلناه و گفتند مفعول به است
کانه قال اعنی لسانا عربیا و اول بهتر است لینذر الذین ظلموا مدنی و شامی و
یعقوب خوانند بتاء خطاب خطابا للنبی صلی الله علیه و آله و باقی قرا بیا خوانند خبرا
عن الغائب اما عن القرآن او عن الله تا بترسانی تو ای محمد ظالمان و کافران را و یا بترساند
خدا و قرآن ایشان را و بشری للمحسنین و بشارت و مژده دهنده نیکوکاران را
و محل او دو وجه را محتملست از اعراب یکی رفع علی تقدیر و هذا کتاب مصدق بشری للمحسنین

او هو بشری و روا بود که نصب بود علی محل لتنذر ای منذرا و بشارة و شاید که حال بود علی قراءة
من قرا بالیاء ای منذرا و مبشرا حال باشد از قرآن و مثاله قوله جئتک لا زورک و اکراما لک
او کرما لک و روا بود که مصدری بود محذوف الفعل ای لیبشر المومنین بشری إِنَّ
الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا آنان که گفتند خدای ما الله است
پس استقامت کردند فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ بر ایشان ترسی نباشد
و نه تیز اندوهگین شوند و تفسیر این آیه باستقصا رفته است أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ
خَالِدِينَ فِيهَا ایشان اهل بهشتند و همیشه آنجا باشند و از آنجا بیرون نیایند
جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ جزاو پاداشت آنچه کرده باشند و نصب جزا بر مفعول له
باشد وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا عامه قرا خوانند حسنا
بضم حا و سکون سین بر مصدر ثلاثی و اهل کوفه احسانا خوانند احسانا بر مصدر مزید
من احسن احسانا بود و الف گفت با اندرز کردیم آدمی را به نیکویی کردن با پدر و مادرش
حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا کرها ای مشقة ابن کثیر و
ابو عمرو و نافع کرها خوانند بفتح کاف و باقی بضم کاف گفت مادر با او بار گرفت و بار نهاد
با رنج و مشقت برای آبستن را هم در حال حمل رنج رسید و هم در حال وضع و کره و کره
دو لغتست و قیل الکره المشقة و الکره الاکراه وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا
و بار برگرفتنش و از شیر باز گرفتنش سی ماه بود جمله مفسران گفتند حملش شش ماه و شیر
دادنش دو سال و این دلیلست که حمل شش ماه باشد و محمد بن اسحق گفت حمل نه ماه و
شیر دادن بیست و یک ماه این خلاف آنست که گفت و الوالدات یرضعن اولادهن
حولین کاملین و حمله قرا خوانند و فصاله بالف مگر یعقوب که او فصله بی الف خواند
و فصل و فصال و فطم و فطام یکی باشد و آن از شیر باز گرفتن کودک باشد و امیر المومنین
علی علیه السلام بدین آیه تمسک کرد بر آنکه مدت حمل شش ماه باشد و این قصه رفت حَتَّىٰ
إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ تا برسید بحد بلوغ و گفتند بغایت برنایی و تمام قوت مجاهد
گفت سی و سه سال بعضی دیگر گفتند سی سال جمعی دیگر گفتند از هژده سال تا چهل سال

حسنا

اکره

ابن

وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً و برسید بچهل سال سدی و ضحاک گفتند آیه در سعد ابو وقاص
آمد و قصه او برفت بعضی دیگر گفتند آیه در شان ابوبکر آمد و پدرش ابو قحافه عثمان بن عمرو
و مادرش ام الخیر بنت صخر بن عمرو چون ابوبکر بچهل سال رسید ایمان آورد برسول قَالَ
رَبِّ أَوْزِعْنِي گفت بار خدایا مرا الهام ده تا شکر نعمت تو کنم یعنی الطاف کن با من
که عند آن ممتنع شوم از عقوق و تضییع حقوق و الایزاع الحمل علی الوزع و هو الکف و
المنع و قولهم لا بد للناس من وزعة أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ
وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ که شکر کنم آن نعمت را که کردی با من و با مادر و پدر من وَأَنْ أَعْمَلَ
صَالِحًا تَرْضَاهُ و عملی کنم صالح که از من بپسندی وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي
و مرا بصلاح دار در فرزندانم یعنی توفیق صلاحم ده در حق ایشان إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ
وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ که من با درگاه تو گردیدم و من از جمله مسلمانانم أُولَٰئِكَ الَّذِينَ
يُتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا ایشان آنانند که عمل نکوتر ایشان قبول کنند
و کنیم وَيُتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ و در گذرند از سیئات ایشان حمزه و کسائی و خلف
خوانند نتقبل و نتجاوز بنون علی الخبر عن نفس المتکلم و نصب نون احسن و باقی قرا یتقبل
یتجاوز بیا مضموم علی ما لم یسم فاعله معنی قراءة اول بپذیریم از ایشان نکوتر آنچه کرده باشند
و در گذریم از گناهشان و معنی قراءة دوم بپذیرند نکوتر آنچه ایشان کرده باشند و در گذرند
از بدیهاشان فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ در زمره اهل بهشت وَعْدَ الصِّدْقِ
الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ وعده راست که ایشان را دادند در دنیا و نصب او
بر مصدریست محذوف الفعل کانه قال وعدهم وعد الصدق الذی و الذی بدل وعد است
و شاید با صفت او باشد و الصلة و الموصول فی محل نصب قوله تعالی وَالَّذِي
قَالَ لِوَالِدَيْهِ أُفٍّ لَكُمَا و آنکه گفت مادر و پدرش را اف شما را الکلبی گفت او را دعوت
کردند بایمان بخدا و بعث و نشور و اف کلمه کراهتست در مکروهات استعمال کنند و مردم
ضجر گویند و گفتند معنی آنست که نتنا لکما و قذرا حیا که کسی گوید که بوی ناخوش شود
و کذلک التف و گفتند اف وسخ گوش باشد و تف وسخ ناخن باشد این اصل کلمه است

اگر گویند چگونه شکر لازم باشد
نعمتی را که بر پدر و مادر انعام
شده گوییم زیرا که آن
نعمت بوارث رسد
و از نعمت ایمان پدر و مادر
که اشرف نعم است بهره
در رسد
محمد محسن

الا آنکه در مکروهات استعمال کنند اتعدانني ان اخرج مرا وعده میدهید که مرا از کور بیرون
خواهند آوردن و زنده کردن وقد خلت القرون من قبلي و از پیش من امتان
گذشته اند و رفته و هیچ باز نیامده وهما یستغیثان الله و مادر و پدرش فریاد
میکردند بخدا و میگفتند ویلك آمن وای بر تو ایمان آر بخدای تعالی و بعث و
نشور ان وعد الله حق که وعده خدا حقست فیقول ما هذا الا اساطیر
الاولین او میگوید نیست این که شما را وعده میدهند از حدیث بعث و نشور مگر افسانه
پیشینگان عبد الله عباس و ابو العالیه و سدی و مجاهد گفتند آیه در حق عبد الرحمن بن ابی بکر
آمد چون مادر و پدر او را با سلام خواندند و با و الحاح کردند و گفتند ایمان آر بخدای تعالی و بعث
و نشور او گفت عبد الله جدعان و عامر بن کعب و مشایخ قریش را زنده کنید تا من از ایشان
این حدیث بپرسم که اصلی دارد یا نه محمد بن زیاد گفت معویه نامه نوشت بمروان تا بیعت مردمان
بستاند برای پسرش یزید علیه لعاین الله تتری والملائکة والناس اجمعین عبد الرحمن بن ابی بکر
گفت معویه میخواهد این کار چنان کند که هرقل و کسری کردند که پدران برای پسران میراث
رها کنند مروان بر منبر بود گفت خاموش باش تو آنی که در حق تو آمد والذي قال لوالدیه اف
لکما الآیه عایشه بشنید گفت دروغ میگویی و من دانم که این آیه در حق که آمد و اگر خواهی
بگویم بنام و نسبش و لیکن رسول خدا پدرت را لعنت کرد و تو در پشت او بودی تو نتیجه
لعنت رسول خدایی اولئك الذین حق علیهم القول في امم قد
خلت من قبلهم من الجن والانس گفت آنانکه عبد الرحمن ابو بکر نام برد
ایشان را از قریش و خواست تا زنده کنند ایشان را تا او را خبر دهند آنانند که عذاب بر ایشان
واجب شد در میان جماعتی که رفتند و گذشتند از پیش ایشان از جمله کافران جن و انس
انهم کانوا خاسرین و ایشان زیانکار بودند حسن و قتاده گفتند آیه عامست
اگر چه بر یک کس حوالتست مبهم است مجهول بر سبیل مثل گفت تا بنماید که هر چنین گوید
حکمش این باشد و گفتند مراد یک شخص است معین کافر عاق در مادر و پدر ولکل
درجات مما عملوا ای لکل واحد من الفریقین گفت هر یکی را ازان دو گروه

مومن کافر

مومن کافر درجاتی و منازلی هست مومن را از بالا و کافر را از زیر از آنچه کرده باشند
بر حسب حال ایشان ولیوفیهم اعمالهم و تا تمام دهد ایشان را عملشان مکیان
و بصریان خواندند بیا خبر از حق تعالی تا خدا بدهد و باقی قرا بنون خواندند علی الاخبار الله
تعالی عن نفسه وهم لا یظلمون و بر ایشان ظلم نکنند و حق ایشان باز نگیرند
و نقصان نکنند ویوم یعرض الذین کفروا آن روز که عرض کنند کافران را
بر دوزخ اذهبتم طیباتکم في حیوتکم الدنیا در کلام محذوفی
هست ای یقال لهم گویند ایشان را خوشیهای خود و لذتهای خود ببردید در زندگانی
دنیا یعنی قضای شهوت کردید و آنچه شما را در دنیا آرزو بود کردید و بجا آوردید و
استمتعتم بها و بآن برخوردار شدید ابو جعفر و ابن کثیر و یعقوب خواندند ااذ هبتم
بدو همزه بر استفهام و باقی قرا بیک الف بر خبر و اهل شام در و خلاف کردند و بر هر دو
قراءه معنی توبیخ و تقریع است تقول العرب انت الذي فعلت کذا و وانت الذي
فعلت کذا فالیوم تجزون عذاب الهون امروز جزا دهند شما را عذاب
هوان و خواری و این صفت عقابست برای آنکه عقاب مقرون باشد با استخفاف و
اهانت و بآن جدا شود از دیگر آلام و مضرات بما کنتم تستکبرون
في الارض بغیر الحق وبما کنتم تفسقون بآن تکبر که کردید در
زمین بنا حق و بآن فسق و خروج از فرمان خدای تعالی وصف کرد کافران را با آنکه همت
ایشان مصروف باشد با شهوات و قضاء آن و استمتاع بانواع لذات و صفت
مومنان و صالحان بخلاف این باشد ثوبان مولی رسول روایت کرد که چون رسول
صلی الله علیه و آله بسفری خواستی شدن آخر کسی را که دیدی فاطمه زهرا علیها السلام بودی
و چون باز گشتی اول کسی را که ملاقات کردی او بودی وقتی رسول صلی الله علیه و آله از سفری
باز آمد چون فاطمه علیها السلام بشنید که رسول می آید او را گلیمی از غنیمت خیبر
بود بدر حجره فرو گذاشته چون رسول صلی الله علیه و آله بدر حجره فاطمه رسید و آن
گلیم دید بر گردید ساعتی فاطمه علیها السلام انتظار می برد رسول نیامد گفتند رسول

هشتم

بیامد و باز گشت بر خواست و بحجره رسول باز آمد گفت یا رسول الله عادت چنان بود که چون
از سفری باز آمدی مرا اکرام فرمودی این نوبت این حرمان از چه سبب بود گفت یا فاطمه من
بر عادت تا آنجا آمدم ولیکن چون بر سرای تو رسیدم در سرای جباران دیدم پرده فرو
گذاشته برگردیدم الکه گفت ما لآل محمد وللدنیا فانهم خلقوا للآخرة وخلقت الدنیا
لهم آل محمد را با دنیا چه کار است که ایشان را برای آخرت آفریده اند و دنیا را برای ایشان آفریده اند
فاطمه علیها السلام برفت و پرده از در سرا دور کرد و در خبر است که یکروز رسول صلی الله علیه و آله
بحجره فاطمه علیها السلام رفت حسن و حسین علیهما السلام را دید دست ورنجی از سیم در دست کرده
و ایشان کودک بودند ایشان را پیش خواند و از دست ایشان بیرون کرد و ثوبان را داد گفت
ببر بفروش و برای فاطمه قلاده بخر از مهرک یمانی و برای کودکان دست ورنجی عاجین فان
هؤلاء اهل بیت لا احب ان یأکلوا طیباتهم فی حیوتهم الدنیا که ایشان اهل بیتی اند که
من نمیخواهم که لذات خود در زندگانی دنیا ببرند ابو هریره گفت والله که طعام ما در رسول
نبودی الا الاسودان التمر والماء الا آب و خرما و بس طعامها که شما خورید که ما نشناسیم
عبد الله بن قیس الاشعری گفت روزی با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون بودیم باران بما رسید
بوی ناخوش یافتیم چون بوی گوسفندان از آنکه جامهای ما همه از پشم گوسفند بود در کلام
امیر المؤمنین علی علیه السلام از این معنی بسیار است و خطبهای او صلوات الله وسلامه علیه
درین باب بیشمار علی الخصوص خطبه که مفضل بن عمر روایت کرد از جعفر بن محمد
صادق صلوات الله علیهما از پدرانش علیهم السلام که امیر المؤمنین علی علیه السلام روزی
خطبه کرد و در آنجا گفت والله ما دنیاکم عندی الا کسفر علی منهل حلّوا اذ صاح
بهم سائقهم فارتحلوا ولا لذاذتها فی عینی الا کحمیم اشربه غساقا او علقم
اتجرّعه زعاقا او سمّ افعاة اسقاه دهاقا او قلادة من نار اوهقها خناقا ولقد
رقعت مدرعتی هذه حتی استحییت من راقعها وقال لی اقذف بها قذف الأتن
لا یرتضیها لیرقعها فقلت اعزب عنی فعند الصباح یحمد القوم السری و
ینجلی عنهم غیابات الکری والله لو شئت لتسربلت بالعبقری المنقوش من دیباجکم
ولشربت الماء الزلال من رقیق زجاجکم ولأکلت لباب البر بصدور دجاجکم ولکن
صدق الله جلت عظمته حیث قال من کان یرید الحیوة الدنیا وزینتها نوف الیهم
اعمالهم فیها وهم فیها لا یبخسون اولئک الذین لیس لهم فی الآخرة الا النار فکیف
استطیع الصبر علی نار لو قذفت بشررة من شررها الی الارض لاحرقت نبتها
ولو اعتصمت نفس بقلة لانضجها وهج النار فی قلتها وایما خیر لعلی ان یکون
عند ذی العرش مقربا او یکون فی لظی خسیئا مبعدا مسخوطا علیه بجرمه مکذبا والله
لئن ابیت علی حسک السعدان مرقدا وتحتی اطمار علی سفاها ممددا او اجر فی
اغلالی مصفدا احب الی من ان القی محمدا خائنا فی ذی یتمة اظلمه بفلسة متعمدا
لم اظلم الیتیم وغیر الیتیم لنفس تسرع الی البلی قفولها ویمتد فی اطباق الثری حلولها
وان عاشت رویدا فبذی العرش نزولها معاشر شیعتی احذروا فقد
عضتکم الدنیا بانیابها تختطف منکم نفسا بعد نفس کذابها وهذه مطایا الرحیل
قد انیخت لرکابها الا ان الحدیث ذو شجون فلا یقولن قائلکم ان کلام علی متناقض
لانه کلام عارض ولقد بلغنی ان رجلا من قطان المدائن تبع بعد الحنیفیة علوجه
ولبس من نالة دهقانیة منسوجة وتضمخ بمسک هذه النوافج صباحه وتبخر بعود الهند
رواحه وحوله ریحان حدیقة یشم تفاحه وقد مد له مفروشات الروم علی سریره
تعسا له بعد ما ناهز من السبعین عمره وحوله شیخ یدب علی ارضه من هرمه
وذو یتمة یضور من ضره ومن قرمه فما واساهم بفاضلات من علقمه ان امکننی الله
منه لاخصمنه خصم اللد ولاقیمن علیه حد المرتد ولاضربنه الثمانین بعد حد
ولاسدن علیه من جهله کل سد تعسا له افلا شعر افلا صوف افلا وبر افلا
رغیف قفار اللیل افطار افلا عبرة علی خد فی ظلمة لیل یتحدر ولو کان مؤمنا
لاتسقت له الحجة اذا ضیع ما لا یملک والله لقد رایت عقیلا وقد املق
حتی استماحنی من برکم صاعه وعاودنی فی عشر وسق من شعیرکم یطعمه
جیاعه ویکاد یطوی ثالث ایامه خامصا ما استطاعه ولقد رایت اطفاله

شعث الالوان من ضرهم كانما اشمازت وجوههم من قرهم فلما عاودني في قوله وكرره
اصغيت اليه سمعي فغره وظنني اربع ديني واتبع ما امره احميت اليه حديدة
لينزجر اذ لا يستطيع مسها ولا يصطبر ثم ادنيتها من جسمه فضج من المه ضجيج
ذي دنف يان من سقمه وكاد يسبني سفها من كظمه ولحرقة في لظى اضنى
له من عدمه فقلت له ثكلتك الثواكل يا عقيل اتان من حديدة احماها انسانها
لمدعبه وتجرني الى نار سجرها جبارها للغضب اتان من الاذى ولا اان من لظى
والله لو سقطت المكافاة عن الامم وتركت في مضاجعها باليات في الرمم
لاستحييت من مقت رقيب يكشف فاضحات من الاوزار تنسخ فصبرا
على الدنيا تمهلا وانها قليلة باحلامها تنسلخ كم بين نفس في خيامها ناعمة وبين
اثيم في الجحيم يصطرخ ولا تعجب من هذا واعجب بلا صنع من طارق طرقنا
بملفوفات زملها في وعائها ومعجونة بسطها على انائها فقلت له اصدقة ام نذر ام
زكوة وكل ذلك محرم علينا اهل بيت النبوة وعوضنا منه خمس ذي القربى في الكتاب
والسنة فقال لا ذاك ولا ذاك ولكنه هدية فقلت له ثكلتك الثواكل افعن دين الله
تخدعني بمعجونة عرقتموها بقندكم وخبيصة صفراء اتيتموني بها بعصير تمركم امختبط
ام ذو جنة ام تهجر اليست النفوس عن مثقال حبة من خردل مسئولة فماذا اقول
في معجونة اتزقمها معمولة والله لو اعطيت الاقاليم السبعة بما تحت افلاكها واسترق
لي قطانها مذعنة باملاكها على ان اعصي الله في نملة اسلبها شعيرة فالوكها
ما قلت ولا اردت ولدنياكم اهون عندي من ورقة في
فم جرادة تقضمها واقذر عندي من عراقة خنزير يقذف بها اجذمها وامر على فؤادي
من حنظلة يلوكها ذو سقم فيبشمها فكيف اقبل ملفوفات عكمتها في طيها ومعجونة
كانما عجنت بريق حية او قيئها اللهم اني نفرت عنها نفار المهرة من كيها اريه
السها ويريني القمر امتنع من وبرة من قلوصها ساقطة وابتلع ابلا في مبركها
رابطة ادبيب العقارب من وكرها التقط ام قواتل الرقش في مبيتي ارتبط

اشمازت انقبض ل

مذل كفرح نسجر وقلق فهو مذل ومذل بسره كنصر وعلم وكرم مذلا ومذالا افشاه فهو مذل ومذيل الجحيم نفسه بالشيء سمحت ق

لعما الشي اخذ خياره لعما ق

الكلام ومحاذه

فدعوني

فدعوني اكتفي من دنياكم بملحي واقراصي فبتقوى الله ارجو خلاصي ما لعلي ونعيم يفنى
ولذة تنتجها المعاصي سالقى وشيعتي ربنا بعيون مرة وبطون خماص
ليمحص الله الذين امنوا ويمحق الكافرين ونعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سيئات
اعمالنا واين خطبه جامعست آن معني را كه لا تعست تفسير اين آيه وآن آوردم كه در
تفسيرها آورده اند از كلام زياده سير عباد وبراي آن بفارسي نياوردم تا رونق فصاحت
ومبالغه در بلاغه از كلام او عليه السلام كه پر وسمه از طلاوه كلام نبوي است وطراوتي از
كلام رباني بتوفيق الهي فوت نشود واين يك خطبه از كلام او عليه السلام انجا بس است واز
جمله آنچه درين خطبه هست حديثي مزوديم باسناد در زهد او عليه السلام كه روزي يكي
از دوستان براي او معجوني ساخته بود بهديه پيش او آورد وبگذاشت او انگشت در آن
فرو برد و برآورد و در وي نگريست آنگه گفت بگمان مكوشت بويش خوش است ندانم تا طعمش
چه باشد آنگه انگشت بسترد واز خود دور كرد گفتند يا امير المومنين اين بر تو حرامست گفت
نه ولكين من راضي نيستم كي روا دارم كه در رعاياي من بسيار كس باشند كه ايشان
آرزومند اين وكمتر ازين باشند من امروز اين بخورم فردا القيامت خدا را چگويم واز عهده
اين چگونه بيرون آيم آنگه اين بيت برخواند وحسبك داء ان تبيت ببطنة وحولك
اكباد تحن الى قد اما از و عليه السلام چه بديع است اين وامثال اين مولايي بود از
مواليان او عليه السلام او را ابو الاسود الدئلي گفتندي پس از آنكه امير المومنين علي
عليه السلام را بكشتند معويه ملعون خواست كه او را استمالت كند تا باشد كه از دوستي
امير المومنين برگرداورا بهر وقتي تحفه فرستادي ولطفي كردي چيزي فرستادي روزي
از براي او هديه فرستاد از انواع حلواها چون بخانه ابو الاسود بردند وبنهادند در آنجا شهد
بزعفران بود دختركي كوچك داشت ابو الاسود پنج شش ساله بديد وازان پاره بر گرفت
ودر دهن نهاد پدر او را گفت بيفكن كه زهرست گفت چرا گفت پسر هند فرستاده است
تا ما را از دوستي اهل البيت بر گرداند دختر آنچه در دهن داشت بينداخت وگفت
ايخدعنا بالشهد المزعفر السيد المطهر آنگه ابو الاسود اين بيتها انشا كرد شعر

رتنا

خمص البطن مثلثة خلا ق

مرهت عينه كفرح خلت من الكحل او فسدت لتركه او ابيضت ق

ابا الشهداء المرء عزیز یا ابن جند علیک نبیع احسانا و دینا معاذ الله لیس یکون هذا و مولانا امیر المؤمنین
و در خبرست که یکروز رسول صلی الله علیه و آله بر اهل صفه و آن جماعتی درویشان بودند ملازمان
مسجد مطلع شد که ایشان پاره‌های پوست و ادیم بر جامه می دوختند از آنکه جوقه نداشتند گفت حال
شما امروز بهترست از آنکه روزی آید که یکی از شما بامداد حله پوشد و نماز دیگر حله و بامداد جفنه طعام پیش
او آورند و نماز دیگر جفنه و جامه او بجامه دیبا چنان آراسته باشد که خانه کعبه گفتند یا رسول الله آن
بهتر باشد گفت لا بل این بهتر باشد اگر روایت کنید و در خبرست که یکی از صحابه گفت و اظنّه سلمان
که نزدیک رسول شدم دران وقت که ازار اگذاشته بود و او را بر حصیری درشت برهنه خفته دیدم
برخواست و کیاه آن حصیر سطبر در پهلوهای او اثر کرده بود من بگریستم مرا گفت چرا میگریی گفتم یا رسول الله
قیصر و کسری بر دیباهای رومی و ملکی می خسپند و این حصیر پهلوی تو رنجور نموده و درو اثر کرده
گفت یا فلان راضی نباشی که ایشان را دنیا باشد و ما را آخرت اولئک قوم عجلت طیباتهم فی
حیوتهم الدنیا ایشان قومی اند که طیبات ایشان در دنیا معجّل دادند و در خبرست که یکی از
بزرگان صحابه در بازار پیش جابر عبد الله انصاری بگذشت او را دید که پاره گوشت بخانه می برد
گفت این چیست گفت اهل در خانه گوشت آرزو کرده او را گفت اگر هرچه در دنیا آرزو باشد
آن را معجل کنی ترسم از اهل این آیه شوی که خدای تعالی گفت اذهبتم طیباتکم فی حیوتکم الدنیا واستمتعتم
بها و قوله تعالی واذکر اخا عاد اذ انذر قومه بالاحقاف گفت یاد کن
ای محمد برادر عاد یعنی هود را و برادری او با ایشان از جهة نسب بود چون بترسانید ایشان را و بیمشان را
باحقاف عبد الله عباس گفت احقاف نام وادی است میان عمان و مهره مقاتل گفت منازل
عاد بیمن بود و حضرموت بجایی که آن را مهره گویند و اشتران بکو را نسبت با نجا کنند و مهری گویند
و ایشان اهل خیام بودند چون ربیع بودی به کیاخوار از انجا برفتندی و دیگر اوقات آنجا آمدندی
و ایشان از قبیله ارم بودند ضحاک گفت احقاف نام کوهیست بشام مجاهد گفت زمینی است
آن را حسمی گویند قتاده گفت عاد قبیله بودند بیمن در زمینی ریگستان بدریا نزدیک بزمینی
که آن را شحر خوانند ابن زید گفت احقاف جمع حقف باشد و آن ریگی باشد دراز بر شکل زمینی
کلبی گفت احقاف کوهیست که آب ازو باز میشود خلیل گفت ریگ بزرگ باشد کشاده
بر زمین آید

کر

گفته‌اند پشته ریگ کژ باشد یکی را حقف گویند چون سرزو استار و عدل و اعدال و حمل و
احمال و گفته‌اند حقف جمع احقاف و جمع الجمع احقاف قال الاعشی فبات الی ارطاة
حقف بکفه طریق شمال یترک الوجه اقتما و قال الراجز سماوة الهلال حتی احقوقفا ای
انحنی واستدار وقد خلت النذر من بین یدیه و پیغمبران دیگر گذشته بودند
پیش از وی یعنی هود ومن خلفه و از پس او و آنان که از پس او باشند گذشته نباشند
چگونه گفت خلت من خلفه گوییم از آن بابست که فعلی در وضع باشد لایق حال و تقدیر آنست
خلت النذر من بین یدیه و منهم من یاتی من خلفه چنانکه علفتها تبنا و ماء باردا و گفته‌اند نیز
تقدیر حاجت نیست ای بعالی این حکایت در عهد رسول ما صلی الله علیه و آله کرد پیغمبری از
پیش او گذشته بودند و پیغمبری از پس او هم گذشته بودند الا تعبدوا الا الله یعنی جمله
پیغمبران که آمدند آنان که پیش او بودند و آنان که پس او بودند همه آن آمدند که گفتند جز خدا را
مپرستید انی اخاف علیکم عذاب یوم عظیم که من می ترسم بر شما از
عذاب روزی بزرگ و آن روز قیامتست این از کلام هودست قالوا اجئتنا
لتأفکنا عن آلهتنا گفتند در جواب هود که آمدی با ما که بگردانی ما را از خدایان ما
فأتنا بما تعدنا بیار بما آنچه ما را وعده میدهی از عذاب ان کنت من الصادقین
اگر تو از جمله راستگویانی قال انما العلم عند الله گفت هود نزد خداست بوقت
عذاب که کی خواهد بودن وابلغکم ما ارسلت به و من بشما میرسانم آنچه مرا
بآن بشما فرستاده اند از ادا رسالت و بیان شریعت ولکنی اریکم قوما تجهلون
ولیکن من شما را قومی و گروهی نادان می بینم فلما رأوه چون دیدند آن را یعنی عذاب را
عارضا ابری پدید آمد مستقبل اودیتهم روی بوادیهای ایشان نهاده
قالوا هذا عارض ممطرنا گفتند این ابریست که ما را باران خواهد دادن مجاز
گفت ابر را آن عارض خواند لانه یبدو فی عرض السماء ای ناحیته قال الاعشی
یا من رای عارضا قد بت ارمقه کانما البرق فی حافاته شعل مفسران گفتند مدتی
بود که ایشان را باران نمی آمد و هود علیه السلام میگفت ایمان آرید تا من دعا کنم که خدای تعالی

ن

شما را باران دهد والابدل باران شما را عذاب آید یکی از جملهٔ ایشان نام قیل بن عتر اس گفت بارا
عذاب میباید تو دعا باران کن بعذاب بکن چون این ابر سیاه برامد ایشان شادمانه شدند
و گفتند عارضٌ مُمطِرُنا والتقدیر مُمطِرٌ لنا این اضافه بر تقدیر انفصال اضافتی است چنانکه
جاءنی مررت برجلٍ حسن الوجه ای حسنٍ وجهه برای آنکه نشاید که معرفه صفه نکره باشد و مثله
قولهم هذا رجلٌ مثلک ای مثلٌ لک هود علیه السلام گفت این ابر باران ده نیست بَل هُوَ مَا
اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ این آنست که بآن استعجال و شتابزدگی کردید رِیحٌ فِیهَا عَذَابٌ
بادیست و عذاب سخت عمرو بن گفت بادی بدر آمد و شتران با هودج و قومی در وی نشسته
در هوا می برد تا پنداشتی که در هوا ملخ پرانست تُدَمِّرُ کُلَّ شَیْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا
همه چیز را هلاک میکرد آن باد بفرمان خدای خویش والدمّر من الدمار و هو الاستیصال
و هلاک استیصال را دمار گویند عبدالله عباس گفت چون ابر بدید آمد ایشان باستقبال
ابر شدند بصحرا الجائی که ابر بود بادی می آمد بسختی چنانکه کاروکو سفند و شتران ایشان را در هوا
می برد و چون مرغان می پرانید ایشان بدانستند که آن ابر رحمت نیست ابر عذابست بگریختند
و با خانهای خود شدند و درها استوار کردند باد درآمد و درهای خانهای ایشان بکند و بر ایشان
مسلط شد هفت شب هشت روز سبع لیال و ثمانیة ایام حسوما ریگ بیابان می آورد و بر ایشان
میریخت تا بریگ پوشیده شدند و در زیر ریگ ناله میکردند بعد از هفته بادی درآمد و آن ریگها
و بدان از ایشان دور کرد و ایشان را برمیگرفت و بر کوه و سنگ میزد تا پاره پاره شدند و ایشان خدا
قوه و سطوت بودند با بالاهای دراز راوی گوید که چون رسول صلی الله علیه و آله بادی سخت
دیدی گفتی اللهم انی اسئلک خیرها و خیر ما ارسلت به و اعوذ بک من شرها و شر ما ارسلت
و چون ابری بودی و در و برق با و بودی او صلی الله علیه و آله متغیر شدی و می ترسیدی
گفتند یا رسول الله این ترس تو چراست گفت می ترسم که چنان باشد که عاد را بود که گفتند هذا
عارضٌ مُمطِرُنا فَأَصْبَحُوا لَا یُرَى إِلَّا مَسَاكِنُهُمْ و در روز آمدند و از ایشان
هیچ ندیدند یعنی هیچ نماند الا سرایهای ایشان حسن بصری در شاذ خواند لا تُری بتاء
مضموم سیبویه گفت علی تأویل لا تری اشخاصهم الا مساکنهم و قراءة عامه قرّا بر خلاف

الیم

این

اینست و ابوبکر بن عاصم هم بنا روایت کرد عاصم و یعقوب و حمزه و خلف و اعمش خواندند لا
یُری بیاء مضموم علی تقدیر لا یُری شیءٌ الا مساکنهم گفتند برای آنکه همه در زیر ریگ بودند و از
ایشان کس پیدا نبود و باقی قرّا خواندند لا تَری بتاء مفتوح و نصب مساکنهم یعنی لا تری یا محمد
الا مساکنهم کَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ همچنین جزا دهیم گروه گناه
کاران را وَلَقَدْ مَكَّنَّاهُمْ فِيمَا إِنْ مَكَّنَّاكُمْ فِيهِ آنگه حق تعالی
بر سبیل تهدید و اعذار و انذار گفت ما ممکن کردیم ایشان را در آنچه شما را نکردیم و ان بمعنی
نفی است ای فیما لم نمکنکم فیه بآن معنی که ایشان را آن قوة و بسطت دادیم که شما را ندادیم وَ
جَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَأَبْصَارًا وَأَفْئِدَةً و ایشان را چشم و گوش و دل دادیم فَمَا
أَغْنَى عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَا أَبْصَارُهُمْ وَلَا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ
با این همه قوة و آلة و حواس از ایشان هیچ غنا نکرد إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ
چون ایشان بآیات خدا جاحد و منکر بودند وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ
يَسْتَهْزِئُونَ و با ایشان رسید جزاء آن استهزا که میکردند بآیات و پیغمبران ما
وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُمْ مِنَ الْقُرَى گفت ما هلاک کردیم
آنچه پیرامن شما بود از شهرها چون حجر ثمود و زمین سدوم و مانند آن وَصَرَّفْنَا
الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ و آیات و دلالات و بینات در و بگردانیدیم تا
الا مثل اندیشه میکنند و از کفر باز آیند اندیشه نکردند و باز نیامدند لاجرم ایشانرا هلاک
کردیم خدای تعالی باین آیات تهدید کرد مشرکان مکه را فَلَوْلَا نَصَرَهُمُ الَّذِينَ
اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ قُرْبَانًا آلِهَةً ای هلا نصرهم چرا یاری نکردند ایشان را
آنان که فرا گرفتند ایشان را بدون خدا و عبادت کردند و بعبادت ایشان تقرب کردند
کسائی گفت قربان هر چیزی باشد که بآن تقرب کنند بخدای تعالی از ذبیحه و طاعت و مانند
آن و جمع آن قرابین باشد کرهبان و رهابین و این آنگه بود که اسم باشد چون مصدر بود
آنرا جمع نکنند چون سبحان و غفران گفت چرا آن بتان یاری ایشان نکردند که ایشان را
خدایان و معبودان گرفته بودند و بآن ایشان تقرب میکردند آنگه هم او جواب داد گفت

زا

الاحقاف

بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ بل کم شدند ایشان از عابدان وَذٰلِكَ إِفْكُهُمْ
و آن دروغ و بافته و نهاده ایشان بود وَمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ و آنچه دروغ
می بافتند عبدالله عباس عبدالله زبیر خواندند و ذلک أَفَكَهُمْ بفتح الف و فا و کاف علی
الفعل الماضی ای ذلک القول صرفهم عن التوحید وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا
مِنَ الْجِنِّ گفت یاد کن ای محمد چون باز گردانیدیم گروهی از جنیان با تو يَسْتَمِعُونَ
الْقُرْآنَ قرآن می شنیدند فَلَمَّا حَضَرُوهُ چون حاضر آمدند این جنیان با رسول
قَالُوا أَنْصِتُوا گفتند گوش دارید و خاموش باشید فَلَمَّا قُضِيَ چون تمام
کردند یعنی چون رسول صلی الله علیه و آله از قرائت فارغ شد وَلَّوْا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ
مُنْذِرِينَ پشت بر کردند و روی بقوم خود نهادند و ایشان را بترسانیدند بخدای تعالی
و اعلام کردند از کار رسول صلی الله علیه و آله و سماع قرآن و این قصه چنان بود
که مفسران گفتند چون ابوطالب بمرد بیش جفا رفت رسول صلی الله علیه و آله در مکه بی یار
و یاور بماند برخواست و روی بطایف نهاد تا از ثقیف طلب نصرت کند بر قریش محمد بن
کعب القرظی گفت چون رسول علیه و آله السلام بطایف رسید بجمع ایشان در آمد و ایشان را

عبد یالیل

سه برادر بود که رئیس ایشان بودند عبد یالیل و مسعود و حبیب بنو عمرو بن عمیر و زنی از قریش
زن یکی از ایشان بود از بنی جمح رسول صلی الله علیه و آله نزد ایشان بنشست و ایشان را بخدا
خواند و گفت من از مکه پیش شما آمده ام تا مرا نصرت کنید بر اسلام و یاری من نمایید بر قریش
یکی از ایشان چنین جواب داد که او بدرد جامه کعبه آویخته باد اگر خدای تعالی ترا فرستاده است

این مه

به پیغمبری و دیگری جواب داد که خدا کس را نیافت که به پیغمبری فرستد جز تو و سیم گفت که
حال تو از دو بیرون نیست یا درین دعوی راست گویی یا دروغ زنی اگر راست گویی
منزلت تو بیش از آنست که ما را با تو سخن شاید گفتن و سؤال و جواب کردن و اگر دروغ
گویی ما را روا نباشد که با تو سخن گوییم رسول صلی الله علیه و آله از پیش ایشان برخاست
و گفت اکنون یک کار بکنید این حال من پوشیده دارید و با کس مگویید تا قوم من بر من
دلیرتر نشوند اجابت نکردند و آن سخن افشا کردند و سفیهان و کودکان بدنبال او در نهادند

بالا

تا بانگ برآوردند و روی در قفای او نهادند به سنگ انداختن و سفاهت کردن تا او را
بدیوار بستانی رسانیدند از آن عتبه و شیبه پسران ربیعه و ایشان آنجا حاضر بودند
سفیهان باز گشتند رسول صلی الله علیه و آله بسایه درختی آمد و آنجا بنشست و عتبه و شیبه میدیدند
آنچه سفیهان میکردند و میکشیدند رسول صلی الله علیه و آله سر سوی آسمان کرد و گفت اللهم

النفس

إني أشكو إليك ضعف قوتي وقلة حيلتي فاصبرني وقوني على الناس يا أرحم الراحمين

دعاء للرسول صلی الله علیه وآله

أنت رب المستضعفين وأنت ربي إلى من تكلني إلى بعيد يتجهمني أو إلى عدو
ملكته أمري إن لم تكن غضبت علي فلا أبالي ولكن عافيتك أوسع لي أعوذ
بنور وجهك من أن ينزل بي غضبك ويحل علي سخطك لك العتبى حتى ترضى
لا حول ولا قوة إلا بك چون پسران ربیعه آن دیدند رحم خویشی در ایشان بجنبید غلامی
ترسا پیش ایشان ایستاده بود نام او عداس طبقی انگور با و دادند و گفتند پیش آن مرد
غلام بیامد و انگور پیش رسول گذاشت رسول گفت بسم الله و دست فراز کرد و
آن انگور میخورد عداس گفت این کلمه ایست که اهل این شهر نمیگویند رسول گفت تو از
کدام شهری و دین تو چیست گفت من ترسایم از اهل نینوی رسول گفت از شهر آن مرد صالح
یونس بن متی غلام گفت یونس را چه شناسی رسول گفت او پیغمبر خدا و برادر من بود و من
پیغمبر خدایم با اهل این جهان غلام در روی رسول نگرید صدق او از سیمای او بشناخت
در پای رسول افتاد و پای او را بوسه میداد پسران ربیعه از دور نگاه میکردند و با یکدیگر میگفتند
اما غلامک فقد افسده علیک اما غلامت را از بیان آورد چون غلام بنزدیک ایشان شد
گفتند یا تو چه میگفت غلام گفت یا سیدی او پیغمبر خداست و خبر داد مرا بچیزی که الا پیغمبر
نداند گفتند ای غلام برو و دین خود را نگاه دار که دین تو بهتر از دین اوست انگه رسول
صلی الله علیه و آله از طایف روی بمکه نهاد چون بنخله رسید نماز شب برخواست جمعی
از جنیان نصیبین برو بگذشتند و سبب آن بود که پیش از آن جنیان استراق سمع
کردندی از آسمان چون رسول صلی الله علیه و آله بیامد ایشان را از آن منع کردند برجوم ستاره
ایشان پیش ابلیس آمدند و گفتند این چه حالتست گفت این از حادثه ایست که در آسمان

افتاده نه از حوادث زمین است و لیکن شما بروید و در زمین پراکنده شوید و خبری که باشد نزد من آرید این جنیان تفحص این خبر میرفتند و ایشان جماعتی بودند از اشراف جن و سادات ایشان از نصیبین یمن چون بوادی تهامه رسیدند بجایی که آنرا وادی نخله گویند رسول صلی الله علیه و آله نماز بامداد میکرد و قرآن میخواند گوش با آواز او کردند و با یکدیگر گفتند انصتوا گوش باین قراءت کنید این روایت سعید جبیر و جمعی از اهل اخبار است و در روایت عوفی از عبد الله عباس جمعی دیگر گفتند رسول را صلی الله علیه و آله فرمودند که جن را دعوت کند و با خدا خواند و قرآن بر ایشان خواند خدای تعالی جماعتی از جنیان نینوی صرف کرد با رسول رسول صلی الله علیه و آله گفت مرا فرموده اند که جنیان را دعوت کنم و قرآن بر ایشان خوانم از شما که صحابه اید کیست که با من بیاید همه سر در پیش افکندند دگر باره بگفت جواب ندادند بار سیم عبد الله مسعود گفت من بیایم برخاستند و رفتند ببالای مکه تا بجایی رسیدند که آنرا شعب الحجون گویند عبد الله مسعود گفت رسول مرا بنشاند و گرد من خطی بکشید گفت ازین خط بیرون میا تا من باز آیم آنگه برفت و بایستاد و آغاز قرآن خواندن کرد در هوا مرغانی بیدیدم که چون کرکسان می پریدند و می آمدند و می نشستند و ماران بسیار دیدم که می آمدند و لغطی و آوازی عظیم می شنیدم تا چندان جمع شدند که من رسول را نمیدیدم و آوازش نمی شنیدم من بترسیدم و اندیشه رسولم بیشتر بود آنگه پاره پاره شدند مانند ابر سیاه و میرفتند تا صبح برآمد رسول صلی الله علیه و آله نزدیک من آمد و مرا گفت بخفتی ای عبد الله من گفتم یا رسول الله چه جای خواب بود مرا با این ترس چند بار خواستم تا فریاد کنم و بانگ دارم تا بشنیدم که تو ایشانرا بعصا دور میکردی و میگفتی بنشینید و من پای از خط بیرون نمی توانستم نهادن رسول گفت اگر بیرون می آمدی ایمن نمی بودی که ترا می ربودند آنگه مرا گفت چه دیدی گفتم مردان سیاه دیدم با جامهای سپید گفت آن جن نصیبین بودند از من متاعی خواستند من ایشانرا متمتع کردم باستخوان و پشک شتر و سرگین چهارپایان گفتند یا رسول الله مردم آنرا پلید میکنند من نهی کردم مردم را از آنکه باین چیزها استنجا کنند من گفتم یا رسول

استخوان و روث ایشانرا چه سود دارد گفت هیچ استخوان نباشد که ایشان بدان رسند والا هم چندان گوشت بران یابند که برو بوده باشد و هیچ روث نباشد والا هم چندان دانه بدید آرد گفتم یا رسول الله آن غلبه و صیحه چه بود گفت میان ایشان در کشته خصومة بود من حکم کردم میان ایشان بحق آنگه مرا گفت آبی داری یا عبد الله گفتم یا رسول الله مطهره دارم پاره نبیذ التمر در و گفت مرا ده بستد و وضو تازه کرد بعد از آن گفت تمرة طیبة و ماء طهور قتاده گفت ما را روایت کردند که چون عبد الله مسعود بکوفه آمد آنجا جماعتی پیران را دید از زط پرسید از ایشان و گفت ایشان کیستند گفتیم ایشان جماعتی اند از زط گفت چه نیک مانند بآن جنیان که آن شب پیش رسول آمدند یعنی لیلة الجن علقمه گفت از عبد الله مسعود پرسیدم که شب جن تو با رسول بودی گفت نه اما آن شب چون رسول را نیافتیم بترسیدیم و گفتیم نباید تا غدری کرده باشند مکیان برو و بطلب او بیرون آمدم و او را در شعاب و وادیها می جستم چون صبح برآمد رسول را دیدیم که از کوه حرا بزیر آمد گفتیم یا رسول الله ما امشب همه شب نخوردیم و دلتنگ بودیم از غیبة تو گفتیم نباید تا با تو غدری کرده باشند گفت نه اما امشب جماعتی از جن بیامدند تا قرآن از من بشنوند من قرآن بر ایشان خواندم آنگه آثار ایشان و آثار جایهایی که آتش کرده بودند بمن می نمود آنگه گفت از من زاد خواستند من زاد ایشان کردم هر استخوانی که بر و نام خدا برده باشند چون بدست ایشان افتد گوشت برو پدید آید هر چند تمامتر و سرگین برای چهارپایان ایشان همچنان دانه شود که اول بوده باشد آنگه گفت استنجا مکنید باستخوان و سرگین و جمعی از راویان روایت کردند که عبد الله مسعود آن شب با پیغمبر بود ابن جریج گفت نام آنان که آن شب پیش رسول آمدند از جن این بود شاصر و ناصر و حس و مس و ارد و ابیان و احقم این هفت کس بودند رسول صلی الله علیه و آله ایشانرا به نیابت و رسالت بجنیان فرستاد بعضی دیگر گفتند نه کس بودند و این روایت زر حبیش است ثابت قطبة الثقفی گفت بنزدیک عبد الله مسعود آمدند و گفتند ما در سفری بودیم در راه ماری کشته دیدیم و در خون گردیده او را در زیر خاک کردیم

وازانجا رفتیم جماعتی پیش ما برآمدند وگفتند عمرو را که دفن کرد ما گفتیم عمرو کیست گفتند آن مار
که فلان جا دفن کردید او از جملهٔ آن جنیان بود که لیلة الجن پیش رسول بود واز وقرآن
شنید در میان دو قبیلهٔ جن قتالی بود او کشته شد ابو ثعلبة الخشنی روایة کرد که رسول
صلی الله علیه وآله گفت جن بر سه نوع‌اند گروهی پر دارند ودر هوا می پرند وگروهی بر صورت
ماران وسگان‌اند وگروهی آنان‌اند که در سفر باشند ومی روند بجایها چون جنیان از رسول
صلی الله علیه وآله قرآن بشنیدند بازگشتند بنزدیک قوم خود شدند قَالُوا يَا قَوْمَنَا گفتند
ای گروه ما إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنْزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى ما کتابی شنیدیم
که از پس موسی فرو فرستاده‌اند مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ راست دارنده
آن کتابها است که پیش از آن فرستادند عطا گفت آن جماعت جنیان جهودان بودند
برای آن گفتند كتابا أنزل من بعد موسى مصدقا نصب حالست از مفعول يَهْدِي
إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ این کتاب راه نمایست بحق وبراه مستقیم
راست يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ ای گروه ما اجابت کنید دعوت کننده
خدا را وَآمِنُوا بِهِ وایمان آرید با وی یعنی محمد صلی الله علیه وآله يَغْفِرْ لَكُمْ
مِنْ ذُنُوبِكُمْ تا بیامرزد شما را گناهانتان یعنی خدای تعالی وَيُجِرْكُمْ
مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ وبا پناه گیرد شما را از عذابی دردناک یعنی عذاب دوزخ عبد الله
عباس گفت آن جماعت برفتند وقوم را دعوت کردند هشتاد مرد از جنیان بدست ایشان
ایمان آوردند وآنها نیز ببطحاء مکه پیش رسول آمدند رسول صلی الله علیه وآله ایشان را ابدید
وبر ایشان قرآن خواند وایشان را امر ونهی کرد علماء اسلام خلاف کردند در حکم مؤمنان
جن بهری گفتند ایشان را ثوابی نباشد جزاء ایشان بر ایمانشان نجاة باشد از آتش دوزخ
چنانکه گفت يغفر لكم من ذنوبكم ويجركم من عذاب اليم واین مذهب ابو حنیفه است و
لیث بن سعد بعضی دیگر گفتند حکم ایشان حکم مؤمنان انس است در ثواب وعقاب
برای آنکه تکلیف بر ایشان همچنانکه بر انسان شاقست وچون ایشان را بر تکلیف
مشقتست لا بد باید تا مثاب باشند همچون انسان واین مذهب ماست ومذ

اولی بسیاق کلام ارجاع ضمیر بجد است
حل علاله حسا که یغفر لکم ویجرکم با ولق
را جعست

جملهٔ اهل عدل واز فقها مالک وشافعی وابن ابی لیلی وسفیان وضحاک اما استدلال
ایشان آیه در دلیلی نیست ایشان را برای آنکه دلیل الخطاب باشد ودلیل الخطاب نزدیک بیشتر
اهل علم درست نیست وَمَنْ لَا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ
وهر که اجابت نکند خواننده خدا را او خدا را عاجز نتواند کردن در زمین وازو فوت نشود
وَلَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ واو را بدون خدا انصار واعوان نباشد أُولَٰئِكَ
فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ وایشان در ضلال وگمراهی باشند ظاهر شده وروشن آنگه بر
سبیل تنبیه گفت أَوَلَمْ يَرَوْا وانمی بینند یعنی نمیدانند أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ که خدای تعالی آسمان وزمین بیافرید وَلَمْ يَعْيَ بِخَلْقِهِنَّ
وفرو نماند بآفریدن آن بِقَادِرٍ او قادر وتواناست اخفش گفت وابو عبیده
که بازیادتست چنانکه فی قوله تنبت بالدهن وقال حارث بن حلزة الیشکری
قَبْلَ مَا الْيَوْمَ بيضت بعيون الناس فيها تغيظ واباء اراد بيضت عيون الناس
کسائی وفرا گفتند با برای آن آورد که کلام متضمن است معنی نفی را با استفهام چنانکه
گفت اوليس الذي خلق السموات والارض بقادر وعرب در خبر ما ولیس با در آورند
مؤکده للنفی چنانکه ما زید بقائم ولیس زید بمنطلق قال الشاعر فما رجعت بخائبة
رکاب حكيم بالمسيب منتهاها ویعقوب اعرج وجحدری وابن ابی اسحق یقدر
خواندند بیای الف علی الفعل المضارع گفت نمیدانند که آن خدای که آسمان وزمین آفرید
قادرست عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ بر آنکه مردگان را زنده کند بَلَىٰ إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ
شَيْءٍ قَدِيرٌ بلی او بر همه چیز قادر وتواناست وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا
عَلَى النَّارِ گفت آن روز که عرض کنند کافران بر دوزخ أَلَيْسَ هَٰذَا بِالْحَقِّ
اینجا قول مقدرست فيقال لهم أليس هذا بالحق ایشان را گویند این حق نیست
صورة استفهامست مراد تقریر قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا گویند آری بحق خدا
قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ گویند بچشید عذاب
دوزخ تا آن کفر که آوردید یعنی بجزای آنکه در دنیا کردید فَاصْبِرْ كَمَا

وا

صَبَرَ اُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ آنگاه امر کرد رسول را بصبر کردن و فرمود که صبر کن ای محمد چنانکه
صبر کردند پیغمبران اولوا العزم خلاف کردند در آنکه پیغمبران اولوا العزم کدام بودند ابن زید گفت
همه پیغمبران اولوا العزم باشند و من تبیین است نه تبعیض چنانکه خاتم من فضة و ثوب من
خز بعضی دیگر گفتند همه پیغمبران بودند الا یونس که در وی عجله و حدتی بود در این گفت خدای
تعالی رسول را و لا تکن کصاحب الحوت ابو بکر الرازی گفت عن ابی القاسم الحکیم که اولوا
العزم نجبا پیغمبران بودند که ذکر ایشان در سورة الانعام هست و آن هژده پیغمبر بودند و این اختیار
حسین بن الفضل است لقوله بعقب تلک الآیات اولئک الذین هدی الله فبهداهم اقتده
کلبی گفت اولوا العزم آنانند که ایشان را قتال فرمودند و ایشان بتیغ بیرون آمدند و جهاد کردند
بعضی دیگر گفتند مراد باولوا العزم دوازده پیغمبر از بنی اسرائیل که ایشان را بشام فرستادند و امت در
ایشان عاصی شدند سخت آمد بر ایشان آنکه کافران بر ایشان مستولی شدند و ایشان را بکشتند
و گفتند شش پیغمبر بودند نوح و هود و صالح و شعیب و لوط و موسی علیهم السلام و ایشانند که خدای
تعالی قصه ایشان در سورة الاعراف بر نسق گفت بعضی دیگر گفتند اصحاب شرایع بودند پنج
پیغمبر نوح و ابرهیم و موسی و عیسی و محمد علیهم السلام مقاتل گفت شش پیغمبر بودند نوح بود
که بر رنج قوم صبر کرد و ابرهیم که بر آتش صبر کرد و اسحق که بر ذبح صبر کرد و یعقوب که بر فراق
فرزند صبر کرد و ایوب که بر بلای بیماری صبر کرد حسن بصری گفت چهار کس بودند ابرهیم
و موسی و داود و عیسی اما عزم ابرهیم آن بود که خدای تعالی او را گفت اسلم گفت اسلمت لرب
العالمین آنگه او را ابتلا کردند در مال و نفس و فرزند و وطن بهمه وفا کرد و در همه صادق و
راست آمد و اما عزم موسی علیه السلام آن بود که او را گفتند انا لمدرکون او گفت کلا ان ربی
معی سیهدین اما عزم داود علیه السلام آن بود که بر خطیئه خود چندان بگریست که بر امن او
گیاه برست و اما عزم عیسی علیه السلام آن بود که در دنیا خشتی بر خشتی ننهاد و گفت دنیا
معبریست گذرگاه از وی باید گذشتن و عمارتش نکردن چنانست که حق تعالی گفت رسول را
صلی الله علیه و آله که صبر کن چنانکه اولوا العزم کردند در صدق چون ابرهیم باش و در وثوق
چون موسی باش و در خشوع چون داود باش و در زهد چون عیسی باش قتاده گفت نوح

و ابرهیم و موسی و عیسی اولوا العزم بودند کعب الاحبار گفت در بهشت عدن شهرستانی است
از مروارید سفید که پیشها باز مانند از آنکه باو رسد هیچ پیغمبر و رسول و هیچ فرشته مقرب آن را
ندیده آن شهرستان برای پیغمبران اولوا العزم است و برای شهیدان و مجاهدان برادر آنکه بحلم و
علم و عمل و اناه و سکون بر دیگران زیاده اند وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ گفت تعجیل مکن کافران را
بعذاب كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ
که حال ایشان چنان خواهد بودن آن روز که عذاب موعود بینند پنداری که در دنیا اگر چه عمرها
دراز مانده باشند یک ساعت از روز بیش نماندند در جنب عذاب ابد و محنت بلا انقطاع و گفتند
هول عذاب آن یاد ایشان ببرد آنگه گفت بَلَاغٌ ای هذا القرآن بلاغ این قرآن و آنچه
در وی است بلاغی است که محمد صلی الله علیه و آله بشما رسانید فَهَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ
الْفَاسِقُونَ هلاک نکنند الا قوم فاسقان را که از فرمان خدا بیرون شده باشند سعید
جبیر گفت از عبد الله عباس که چون زنی دشخوار زاید این کلمات بر جایی باید نوشتن
و فرو شستن و بدو دادن تا باز خورد بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله
الحلیم الکریم سبحان الله رب السموات السبع و رب العرش العظیم کانهم یوم یرونها
لم یلبثوا الا عشیة او ضحیها کانهم یوم یرون ما یوعدون لم یلبثوا الا ساعة من نهار
بلاغ فهل یهلک الا القوم الفاسقون

جهت سهولت وضع حمل

این سوره مدنی است
و سی و هشت آیه و پانصد و سی و نه کلمه و دو هزار و سیصد و چهل و نه حرف است و در روایت
ابی کعب که رسول صلی الله علیه و آله فرمود هر که او سوره محمد بخواند واجب بود بر خدای
تعالی که او را آب دهد از جویهای بهشت بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مفسران گفتند آیه اول در
باب اهل مکه آمده و آیه دوم وَالَّذِينَ آمَنُوا در حق انصاریان مدینه حق تعالی درین آیه
ذکر کافران کرد گفت آنان که کافر شدند و مردم را منع کردند از دین خدا و از ره مسلمانی
بدعوت با کفر و ایذا و رنج دادن خود کافر بودند و دیگران را با کفر خواندند أَضَلَّ
أَعْمَالَهُمْ ای حکم الله علی اعمالهم بالضلال خدای تعالی حکم کرد بر عمل ایشان بضلال

واگر واقع نیست موقع قبول را، یا آنکه نه بر وجه مأموربه در وجود آورده‌اند چون چنین باشد
بموقع نیفتد و قولی دیگر آنست که اعمال آن کید خواست که ایشان میکردند و می‌اندیشیدند
در ابطال کار رسول صلی الله علیه وآله خدای تعالی این مکر ایشان باطل کرد و کید شان بایشان
گردانید و خائب و خاسر کرد ایشان را تا بر کار نیفتاد آنچه کردند و در آیه شبهتی نیست در
عدم صحت احباط از این دو وجه که ما بیان کردیم و آنان که تمسک کردند در باب احباط لابد است از
آنکه عدول کنند از ظاهر برای آنکه اضلال بمعنی احباط نیامده است در کلام عرب و دیگر آنکه به
اجماع امت کافران را عملی نباشد واقع بموقع قبول تا باحباط و ابطال حاجت بود وَالَّذِينَ
آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و آنان که ایمان دارند بخدا و عمل صالح کنند وَآمَنُوا
بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ و ایمان دارند بآنچه بر محمد فرود آمد از قرآن وَهُوَ الْحَقُّ
مِنْ رَبِّهِمْ و این قرآن حق است درست از قبل خدای تعالی كَفَّرَ عَنْهُمْ
سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ در جای خبر مبتدا است گفت فرو شوید از ایشان
گناهان ایشان و نیک کرد اند حال ایشان والبال الحال والشأن ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ
كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ
این برای آن چنین آمد یعنی اینکه در دو آیه متقدم رفت که آنان که کافرند تابع باطلند
و آنانکه مومنند تابع حقند اگر گفت كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ
همچنین مثلها زند خدای تعالی برای مردمان فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا
یعنی من اهل الحرب این تخصیص با جماع کردیم که آنچه در آیه گفت کافران حربی است
گفت چون بینید کافران حربی را فَضَرْبَ الرِّقَابِ گفتند نصب او بر اغراست
یعنی الزموا ضرب الرقاب و قیل ای فاضربوا الرقاب و گفتند نصب او بر مصدر است
ای اضربوا الرقاب ضرباً آنگه فعل را بیفکند و مصدر را با مفعول اضافه کرد حَتَّى
إِذَا أَثْخَنْتُمُوهُمْ تا آن وقت که ایشان را مغلوب و مقهور کنید و در دست شما
اسیر شوند فَشُدُّوا الْوَثَاقَ ایشان را سخت ببندید تا نجهند از شما و قیل
الاثخان المبالغة فی القتل والجراح فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً

نصب هر دو بر فعل محذوف است التقدیر فاما ان تمنوا منا من بعد ذلک واما ان
تفادوا فداء گفت آنگاه دو کار کنید با آن اسیران پس از آنکه ایشان را گرفته باشید یا منت نهید
و رها کنید بی فدا یا فدا بستانید و رها کنید در حکم این آیه خلاف کرده اند بعضی گفتند منسوخ است
بقوله فاما تثقفنهم فی الحرب فشرد بهم من خلفهم و بقوله اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و این
قول قتاده و ضحاک و سدی و ابن جریج است و روایه العوفی عن ابن عباس و بعضی دیگر
گفتند آیه محکم است و مخیر است میان قتل و منت و فدا و این قول عبدالله عمر و حسن و عطا است امام ه
و این قول اولی است برای آنکه رسول صلی الله علیه وآله هر دو کرده است روز بدر عقبة بن ابی
معیط و نضر بن الحارث را بکشت و دیگر اسیران را فدا بستد و رها کرد و بنی قریظه را بکشت
پس آنکه در دست و آمدند و بر حکم سعد معاذ فرود آمدند و ثمامة بن اثال الحنفی را رها کرد و یکی از
جمله حرس عمر بن عبدالعزیز گفت من هرگز ندیدم که عمر عبدالعزیز هیچ اسیر را بکشت الا یکی را آمدند
و جمعی اسیران را آوردند از ترک و بفرمود تا ایشان را بنده کردند آنگه ایشان را آورده بود اشارت
بیکی و گفت یا امیرالمؤمنین اگر تو بدیدی که این چه کرد با مسلمانان بگریستی عمر عبدالعزیز گفت او را
بکش پیاده او را بکشتند حسن گفت استعباد روا باشد امام را که ایشان را بنده گیرد و بسنت و آنچه
روایت اصحاب ماست آنست که هر اسیری را که بگیرند پیش از آنکه کارزار منقرض شود و کارزار بر
جای باشد امام مخیر است میان آنکه ایشان را بکشد یا دست و پا ببرد من خلاف دست راست
و پای چپ و رها کند تا چندان خون بیاید و او هلاک شود او را منت و فدا نباشد و آنرا که از پس انقضاء
کارزار بگیرند امام مخیر باشد میان منت و فدا اما منت نهد و رها کند و اما فدا بستاند اما
مال بدهد و اما بنده گیرد ایشان را الا اگر اسلام آرند در هر دو حال این جمله ساقط شود و حکم او حکم
مسلمانان باشد حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا تا کارزار بارهای گران خود بنهد
یعنی تا اهل کارزار سلاح بنهند و کارزار برطرف شود و گفتند تا کارزار اجرام و آثام خود فرو نهد
برای آنکه کارزار خالی نباشد از این معنی که احد الفریقین بر باطل باشند و این کنایه باشد از آنکه کارزار
برطرف شود حتی تضع الحرب اوزارها ای اهل الحرب مراد اهل کارزار است علی تقدیر حذف المضاف
واقامة المضاف الیه مقامه کقوله واسال القریة ای اهل القریة و این قول بهتر است و یا حرب

الذين

نام جماعة مجاربان باشد کالرکب الشرب و الصحب و این قول ضعیف است براء آنکه این نا آنجا کوید
که در واحد او فاعل آید کالراکب السارب الصاحب قال الاعشى منتبرا الاوزار الحرب بالسلاح
واعددت للحرب اوزارها رماحا طوالا وخيلا ذكورا ومن نسج داود تحدي بها على
اثرالحي عيرا فعيرا و کفته معنی آنست که تا اهل کار از آثام و اجرام کفر باکنند بایمان که ایمان
حکم کفر بردارد و بر معنی آنست که کافران امیک شید تا آنکه که همه اسلام آورند طوعا یا کرها و دین
همه یکی شود و آن مسلمانی است از ان پس جدال و قتال نباشد و جهاد نبود حسن کفت معنی آنست
که تا آنکه که جز خدا را نپرستند • کلبی کفت حتی یسلموا او یسالموا تا اسلام آرند یا صلح کنند
ذلك مبتدا است محذوف الخبر و التقدير ذلك الذي قلت و بينت من حكم اهل الحرب
وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ اگر خواهد از ایشان انتقام بکشد همه را هلاک کند
و کار ایشان کفایت کند بی تکلیف قتال وَلَكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ ولیکن
این کرد تا بعضی را به بعضی امتحان کند چه تکلیف صورة امتحان دارد چنانکه بیان کردیم
در بسیار جایها از این کتاب مثله قوله ولنبلونکم حتی نعلم المجاهدین منکم و الصابرین و
نبلوا اخبارکم وَالَّذِينَ قَاتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ و آنان که در راه خدا کارزار کنند ابو عمرو
و یعقوب و حفص خوانند قُتِلُوا بضم قاف و کسر تا على الفعل المجهول یعنی آنان که کشته
در راه خدا و حسن بصری خواند قُتِّلُوا بالتشدید علی المجهول و باقی قرا خوانند قاتلوا
من المقاتلة کفت و آنان که در راه خدا جهاد کنند فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ حکم نکند
خدای تعالی بضلال عمل ایشان و ذهاب آن از راه صواب بل واقع باشد موقع ثواب
و قبول سَيَهْدِيهِمْ راه نماید ایشان را براه بهشت وَيُصْلِحُ بَالَهُمْ و کار
ایشان باصلاح باز آرد قتاده کفت آیه روز احد آمد و رسول صلی الله علیه و آله در شعب احد بود
و مردم بعضی مقتول و بعضی مجروح مشرکان آواز دادند که اعل هبل رسول صلی الله
علیه و آله کفت الله اعلى و اجل مشرکان کفتند یوم بیوم و الحرب سجال ان لنا عزی
ولا عزی لکم رسول صلی الله علیه و آله کفت الله مولانا و لا مولی لکم آنکه رسول صلی الله
علیه و آله کفت و لا سوا راست نیستید یعنی کشتکان ما مختلفند کشتکان ما به بهشتند

ولکفار

رکشتکان شما بدوزخ اکر کویند چرا تکرار کرد قوله و یصلح بالهم کوییم تکرار برای اختلاف معنی کرد
با ول اصلاح الحال خواست فی الدین و بدوم اصلاح خواست فی الجنة و الثواب وَيُدْخِلُهُمُ
الْجَنَّةَ عَرَّفَهَا لَهُمْ و بهشت برد ایشان را و منازل ایشان با ایشان نماید و تعریف
کند با ایشان تا ره آن بدو حاجت نباشد ایشان را که از کسی بپرسند تا بیندار که سالها ساکن
آنجا بید و در خبر می آید که بنده مومن در بهشت است میرود چنانکه در دنیا بخانه خود و هیچ بر او مشتبه
نباشد این قول بیشتر مفسران است مورج کفت عرفها لهم ای طیبها لهم من العرف و هو
الريح الطيبة يقال عرفت القدر اى طيبتها بالابازير و قال الشاعر لعادتها من الحرير
العرف اى المطيب يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ
وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ آنکه کفت ای مومنان و کرویدکان اکر خدا را و دین خدا
را نصرت کنید نصرت کند شما را و قدم شما برجا بدارد یعنی الطافی کند با شما که از زحف کارزار
نکریزید و کفته ثبت اقدامکم على الصراط قدم شما برجا بدارد بر صراط وَالَّذِينَ كَفَرُوا
فَتَعْسًا لَهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ آنکه دعا کرد بر کافران کانه قال و اما الذين
کفروا رای آن فا آورد در جوابش فتعسا لهم ای اتعسهم الله تعاسا آنکه فعل بیکند
و نصب او بر مصدری کرد محذوف از باده و اضل اعمالهم عطف کرد بر فعل محذوف
من قوله اتعسهم الله و اضل اعمالهم کفت کافران را خدا ابرو در آراد ای ابطل اعمالهم و حبت
اعمالهم عمل ایشان باطل کناد و امل ایشان خائب ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا
مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آنکه بیان کرد که این برای حبب کفت این برای آنست که ایشان کاره بودند
آن را که خدا فرو فرستاده از قرآن و شرایع و بران کار نکرده لاجرم فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ
عمل ایشان باطل کرد و معلوم است که این لفظ احباط مجازیست برای آنکه اعمال کفار واقع
نبود بموقع قبول تا محبط شود بحیزی دیکر آنکه خدای تعالی کفت احبط اعمالهم خدای تعالی
احباط کند و نزدیک اهل وعید آنست که طاعت احباط معصیت کند و معصیت
احباط طاعت کند آنکه تنبیه کرد ایشان را بر آنچه بدان استدلال کنند بر صحت توحید
و تنزیه او و چون بدان اندیشه کنند رجا باشد ایشان را از ان کفت أَفَلَمْ يَسِيرُوا

فِي الْاَرْضِ فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ نمیروند ایشان
در زمین تا بنگرند که چگونه است عاقبت کار آنان که پیش ایشان بودند انکه گفت که عاقبت
ایشان چه بود دَمَّرَ اللهُ عَلَيْهِمْ خدا هلاک کرد ایشان را و دمار از ایشان برآورد
چون قوم عاد و ثمود و قوم نوح و لوط و قوم فرعون و جز ایشان وَلِلْكَافِرِينَ
أَمْثَالُهَا ای وللکافرین بک مثال تلک العقوبة ان لم یومنوا وای یا محمد که تو کافر
عقوبت کنیم که ایشان را کردیم اگر ایمان نیارند اما تاخیر عقاب ایشان بنوعی فضل کردیم
برحمت محمد ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ
لَا مَوْلَىٰ لَهُمْ انکه گفت این حال را آن چنین آمد که خدای تعالی مولی و ناصر مومنانست
و کافران را ناصری نیست چه این بیان که ایمان می رسند نصرة خود نتوانند کرد پس چگونه
نصرت غیری کنند از آن کجا دیند انکه وصف جزای مومنان کرد إِنَّ اللهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ
آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خدای تعالی
مومنانی اکه عمل صالح کنند در بهشتها برد که در زیر درختان او جویها میرود وَالَّذِينَ كَفَرُوا
محل او رفعست بابتدا گفت و آنان که کافرانند يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ
الْأَنْعَامُ در دنیا تمتع و قضا شهوت مشغولند از اکل و شرب جماع چنانکه چهارپایان بی
(ما)
لا بی هیچ همت نیست ایشان را الا شکم و فرج وَالنَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ و دوزخ مقام
(ساکن)
و مرجع ایشان باشد و گفته اند المومن یتزود فی الدنیا والمنافق یتزین والکافر یتمتع وَكَأَيِّن
مِّن قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِّن قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجَتْكَ و بس شهرها که قوی تر
بودند و منیع تر و بقوة بیش از آن شهر بودند که ترا بیرون کردند اخرجتک اضافه اخراج با شهر
کرده و مراد اهل مکه من باب حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه کقوله واسال القریة
أَهْلَكْنَاهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ که ما ایشان را هلاک برآوردیم و ایشان را یاری و
ناصری نبود و بر آن اهلکناهم و اهلکناها گفت که مردمان را هلاک کرد و شهرها را هلاک
نکرد عبدالله عباس گفت چون رسول صلی الله علیه و آله از مکه بدر آمد تا بمدینه رود و آن
شب در غار بود بمکه نگرید و گفت انت احب بلاد الله الی در جهان هیچ شهر چنان دوست

همچنان مه

عطار ...
عبد بطن و فرجی ... خوار
جیفة اللیل بطال النهار

کفت مه

ندارم ای مکه که ترا و اگر کافران مرا بیرون نکردندی باختیار خود هرگز نرفتمی و از اینجا گفت حب الوطن
من الایمان و در دیگر خبر حب الوطن من طیب المولد و این حال آرزوی مانند آنست که
شاعر گفت یا بنت عاتکة التی اتعزل حذر العدی و به الفؤاد موکل انی لامنحک الصدود
فانني قسماً الیک مع الصدود لامیل انکه برای رسول صلی الله علیه و آله تسلی رد تا متسلی شود
گفت أَفَمَن كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ آنکس که او از خدا بر حجتی و بینتی باشد که او
واثق بود و بعلم یقین ساکن النفس بود یعنی محمد صلی الله علیه و آله كَمَن زُيِّنَ لَهُ سُوءُ
عَمَلِهِ چنان بود که او را عمل بدش بیارا سته باشند و در چشم او مزین کرده و آن شیطان
بغرور و وسوسه یعنی کافران چون ابوجهل لعین و مانند او وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُم
و متابعه هوای نفس کرده باشند و برای آن گفت کمن زین له سوء عمله بر واحد و آنکه گفت
واتبعوا اهواءهم بر جمع که یکبار با لفظ من برد و دیگر بار با معنی که من موحد اللفظ مجموع المعنی است
آنکه وصف کرد جایگاه متقیان را گفت مَّثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ مثل
مرفوعست بابتدا و خبر او محذوفست التقدیر فیما یتلی علیکم مثل الجنة در جمله آنچه بر تو انزال
کرده اند مثل بهشتست و قولی دیگر آنست که مثل زیادتست الجنة مرفوعست بابتدا و خبر
آن جمله که از پس او است و هو فیها انهار من ماء غیر آسن حق تعالی گفت مثل آن بهشت است
که متقیان را وعده داده اند انکه وصف آن کرد گفت فِيهَا أَنْهَارٌ مِّن مَّاءٍ غَيْرِ
آسِنٍ در آن بهشتها جویهاست از آب نگردیده یعنی بر حال خود مانده و هیچ تغیر بدو
راه نیافته یقال أسن الماء یاسن اسونا و أجن یاجن اجونا اذا تغیر و اسن الرجل اذا
غشی علیه من ریح البئر قال زهیر یغادر القرن مصفراً انامله یمیل فی الرمح مثل
المائح الاسن و قراءة عامه قرا آسن است بمد علی وزن فاعل و ابن کثیر مقصور
خواند أسن علی وزن فعل و برین قراءه أسن الماء یاسن باشد اما لغة اول فصیح
ترست و قراءة اول عامتر وَأَنْهَارٌ مِّن لَّبَنٍ لَّمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ و جویها
از شیر طعمش بر جای خود و بنگردیده و این را آن گفت که شیر سریع التغیر باشد

وَاَنْهارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشّارِبِينَ وجویهای از می که لذة خورندگان باشد و آن
کفت که لذت خورندگان باشد که خمر اهل دنیا تلخ باشد و قوله لذة مصدر یست در جای وصف
نهاده ای لذیذة من باب قولهم رجل عدل وصوم وَاَنْهارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى
وجویهای انگبین صافی باز کرده کعب الاحبار گفت دجله جوی آب بهشت و فرات جوی
شیر بهشت و نیل مصر جوی خمر و سیحان جوی انگبین و این چهار جوی از کوثر می آید وَلَهُمْ
فِيها مِنْ كُلِّ الثَّمَراتِ وایشانرا در آنجا از هر نوع میوها باشد وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ
ای ولهم مغفرة وایشانرا از خدا آمرزش باشد كَمَنْ هُوَ خالِدٌ فِي النّارِ و قوله
کمن در جای مبتدا نیست که آیه متضمن آنست کانه قال المتقی الذی صفته کذا وکذا اما هو في
الآیة کمن هو خالد في النار گفت آنان که مستحق آن باشند که در آیه رفت چنان باشند که
آنکس که او در دوزخ باشد همیشه یعنی چنان نباشد وَسُقُوا ماءً حَمِيمًا وایشانرا
آب تافته دهند فَقَطَّعَ اَمْعاءَهُمْ که آن آب امعاء واحشاء ایشانرا قطع کند
یعنی پاره پاره والامعاء جمع معی باشد رودگانی وَمِنْهُمْ آنکه گفت از ایشان از کافران
مَنْ يَسْتَمِعُ اِلَيْكَ کس هست که گوش با سخن تو کند و بشنود ولیکن نداند و فهم نکند
از تهاون وتغافل وقلت مبالات وفقد ایمان حَتّى اِذا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ
تا آنگه که از نزدیک تو بیرون آیند قالُوا لِلَّذِينَ اُوتُوا الْعِلْمَ گویند آنانرا که ایشانرا
علم داده باشند از مومنان و صحابه و مستبصران ماذا قالَ آنِفًا چه گفت این
ساعة به نوی و اصل او ابتداست ای ماذا قال مبتدئا و این صفت منافقانست تعالی
گفت سبب آن بود که رسول صلی الله علیه وآله خطبه کردی و در وی ذکر منافقان بودی
وعیب ایشان گفتی ایشان بشنیدندی خوش نیامدی ایشانرا بیرون آمدندی و صحابه
را گفتندی بر طریق استهزا ماذا قال آنفا چه گفت بر سری که ما نیک نشنیدیم عبد الله
عباس گفت من از آنم که مرا علم داده اند و معنی این آیه چیز از من چند بار پرسیدند که
ماذا قال آنفا قتاده گفت سامعان و شنوندگان سه اند یکی عاقل یکی عامل یکی
غافل آنگه وصف کرد ایشانرا گفت اُولٰئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللهُ عَلى قُلُوبِهِمْ

ایشان

ایشان آنانند که خدای تعالی مهر نهاد بر دلهای ایشان بر آن شرح که داده ایم از علامة
وتخلیه و حکم وَاتَّبَعُوا اَهْواءَهُمْ و دنبال هوا رفته اند وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا
زادَهُمْ هُدًى و آنان که راه یافتند و به الطاف ایزدی منتفع شدند زادهم
هدی خدای تعالی ایشانرا لطف بیفزاید وَآتاهُمْ تَقْواهُمْ و بدهد ایشانرا آنچه
یعنی الطافی که عند آن اختیار تقوی کنند و گفتند ثواب تقویهم ایشانرا ثواب تقوی
دهد فَهَلْ يَنْظُرُونَ اِلَّا السّاعَةَ اَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً گوش میدارند
ایشان جز آنکه قیامة بایشان خواهد آمد ناگاه فَقَدْ جاءَ اَشْراطُها ای علاماتها
چه نشانهای او پدید آمد یعنی قیامة ماند که نماند اما علامات و بیشتر پدید آید مگر گوش میدارند
که قیامة ناگاه بایشان آید و اشراط جمع شرط باشد و شرط علامة بود در هر چه باشد بین الشارط
والمشروط کالشرط في البیع فانه علامة بین المتبایعین و گفتند بعثت رسول ما صلی الله علیه
و آله از جمله علامات قیامتست زیرا گفت ارسله بشیرا و نذیرا بین یدي الساعة و منه
قولهم شُرَط جمع شُرْطة لاصحاب الدیوان لانهم اشرطوا علی انفسهم ای علموا بعلامة
یعرفون فَاَنّى لَهُمْ اِذا جاءَتْهُمْ ذِكْراهُمْ التقدیر فانی لهم ذکریهم اذا
جاءتهم الساعة گفت چگونه باشد ایشانرا یاد کرد و انتفاع بدو چون قیامة بایشان آمده
باشد والجا بدید آید و مکلفان ملجا شوند هیچ علی سود ندارد آنگه با رسول صلی الله علیه
وآله خطاب کرد و مراد امة فَاعْلَمْ اَنَّهُ لا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ بدانکه جز خدای
خدای نیست گفتند اثبت علی علمك واستقم علیه بر سر آن علم همی باش که بدانسته
که جز خدای خدای دیگر نیست کما قال للقائم قم حتی اعود الیك و گفتند ازدد علما
الی علمك یعنی از طریق عقل شناختی از طریق سمع نیز بدان بعضی دیگر از اهل علم گفتند
سبب نزول این آیه آن بود که رسول صلی الله علیه وآله دلتنگ میشد از کردار و گفتار کافران
و منافقان خدای تعالی این آیه فرستاد گفت بدانکه جز خدای خدای دیگر نیست که از کشاف
الکروبست با دل خود درو نهندی بیابش واستغفر لذنبك ای لذنبك و تبوا الیك ابو العالیة
و سفیان بن عیینة گفتند آیه پیوسته است تا آنجه مثل او ست یعنی بدانکه مفزع و ملجا نیست

الاحاد الذين

بار دم انا اورده بحسنا تكم من سيئاتكم

عند قيام الساعة چو خداى تعالى وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ و آمرزش خواه از خداى تعالى
براى گناهان كه هست گناه امت خواست و گفته‌اند از گناه ترك مندوبات خواست على
التوسع والمجاز و گفته‌اند الذنب ليه خواست چنانكه شرح آن بعد ازين بيايد وَلِلْمُؤْمِنِينَ
وَالْمُؤْمِنَاتِ و براى جمله مردمان از مردان و زنان. عبد الله بن سرجس گفت نزديك
رسول شدم و گفتم غفر الله لك يا رسول الله خدا ترا بيامرزاد يكى از حاضران گفت اى
رسول خدا اين مرد از براى تو آمرزش خواست گفت روا است خداى تعالى
ميفرمايد مرا و استغفر لذنبك وللمؤمنين والمؤمنات ابو هريره روايت كرد كه
رسول صلى الله عليه و آله گفت هر كه او چيزى نيابد كه صدقه بدهد گو برو استغفار كن
براى مومنان كه استغفار براى مومنين و مومنات صدقه است وَاللهُ يَعْلَمُ
مُتَقَلَّبَكُمْ وَمَثْوَاكُمْ و خداى تعالى عالمست بباز گشت شما و
بمقام و منزل شما بر وى هيچ پوشيده نيست عكرمه گفت باز گشت شما از اصلاب آبا ان
و مقام شما از ارحام مادران و گفته‌اند متقلبكم گشتن شما در زمين و مثويكم مقام شما در گور
اين قول عبد الله عباس و ضحاكست ابن جرير گفت متقلبكم گشتن شما بروز در كارها
و مثويكم مقام شما بشب براى آرام الكه گفت مومنان چه حرص مى‌نمايند بر وحى و چه اشتياق
وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا گفت ميگويند مومنان لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ اى
هلا چرا سورتى فرو نمى‌آيد استبطاء للوحى گفته‌اند مراد سورتيست كه در و ذكر جهاد باشد
فَإِذَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ چون سورتى محكم آيد با مر و نهى قتاده
گفت سوره محكم آن باشد كه در و ذكر جهاد بود و هيچ سوره بر منافقان از ان سخت
نباشد وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ و در ان سوره ذكر قتال كرده باشند
رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ تو بينى آنها كه در دل بيمارى شك
دارند از مومنان يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ در تو مى‌نگرند نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ
مِنَ الْمَوْتِ نگريدن كسى كه در سكرات مرگ و جان كندن بيهوش شده باشد
فَأَوْلَى لَهُمْ اين كلمه تهديد و وعيدست قتاده گفت معنى آنست كه

يعنى بدان بعلم يقينى كه چون او
خدائيست قادر و فاعل
و غيب دان و بحول و قوة
مدره از مطلبت كامات و مشيئة
و اراده او سبب حادثات
و عوادر امراسب بعجز
و تقصير قابل بودن و دانستن
كه از عهده شكر او بيرون نتوان
آمد گهى و در لحادث او
اشتغال و اشتق هم از يارى
او صورت بايد بس لابق
آنست كه استغفار كند
از براى گناه خود و گناهى
كه چون گناهان باشد كه
اعمال او صيا معصومند
بل حسنات الابرار سيئات
المقربين است زيرا كه مباحات
مشغول بودن گناه است
اگر از روى هوا و شهوت باشد
مگر بايد كه مباح را بنيت
عبادت كنند مثلا اكل
و شرب ايشان بجهة قوة
عبادت باشد و در نفس
نه بجهة استيفاء لذت
او بجهة استيفاء قوت
[illegible] حاكم اشاره كرد
او معنى حسب [illegible]
[illegible]
شب
و نفاق هم

العقوبة اولى بهم والنار اولى لهم عبد الله عباس گفت معنى آنست كه به اولى رفت
كرد الكه ابتدا كرد و گفت لهم اى للمومنين طَاعَةٌ وَقَوْلٌ مَعْرُوفٌ و گفته‌اند معنى
آنست كه فاولى لهم اى للمنافقين طاعة و قول معروف من ان يجزعوا من القتال
اى طاعة و قول معروف اولى لهم من الجزع و آنان كه گفته‌اند طاعة و قول معروف كلامست
منفصل از اول در و چند قول گفته‌اند يكى آنكه اين از كلام منافقانست كه گفته‌اند پيش از
نزول آيه جهاد و التقدير قالوا امرنا طاعة و لنا قول معروف قولى ديگر آنكه از كلام
خداست و خبر محذوف يعنى طاعة الله و قول معروف خير لهم قولى ديگر آنكه عتابى
گفت تقدير اينست كه فاولى لهم اى للمنافقين ان يطيعوا فلو صدقوا الله لكان خيرا
الكه طاعة و قول معروف معترض آمد ميان اين دو كلام و تقدير آنكه و للمومنين طاعة
و قول معروف والله اعلم بمراده من كلامه چه اين جمله محتملات كلامست و خدا عالمست
كه از ين جمله مراد او كدامست و مراد بطاعة امتثال فرمان خداست و بقول معروف
سخنى كه منكر نباشد و در شرع و عقل قبيح نبود يا از باب اجابت باشد يا مندوبات
و خلاصه معنى برين وجه كه بتازى گفته شد آنست كه منافقان را اوليتر آن بودى كه
طاعة خدا را اشتندى و سخن نيكو گفتندى از آنكه عند نزول آيه جهاد جزع ميكنند و بهرى ميگويند
بر طريق استهزا كه ماذا قال آنفا و قولى ديگر آنكه اولى لهم دوزخ با ايشان اوليتر طاعة و
قول معروف ايشانرا به بودى اگر كردندى قولى ديگر منافقانرا تهديد است فى قوله اولى
لهم آنكه گفت مومنان بخلاف آنند طاعة اى و للمومنين طاعة مومنانرا طاعتست
و سخن نيكو فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ چون عزم كند كار يعنى چون درست شود و جد
كرده و بآنجا رسد كه برو عزم كنند من باب قوله فما ربحت تجارتهم والمعنى فما ربحوا
تجارتهم چه كار عازم نبود چنانكه تجارت رابح نبود انما يعزم على الامر و يربح فى التجارة
و من باب قولهم ليل نائم و نهار صائم اى ينام و يصام فيهما فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ
گفت چون كار سخت شد و درست گشت يعنى كار جهاد اگر اين منافقان با خدا
راست گويند و دروغ نگويند بآن معنى كه آنچه ظاهر ميگويند با مردمان در باطن با خدا

همان دارند لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ ایشان را به باشد فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ
تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ
در و چند قول گفته‌اند یکی آنکه عسی بمعنی لعلّ است لعلّکم ان تولّیتم یعنی اعرضتم عن
القرآن وفارقتم احکامه أن تفسدوا فی الارض همانا شما که منافقانید اگر از قرآن بر
گردید و بر احکام او کار نکنید در زمین فساد خواهید کردن و رحمها خواهید بریدن و
خونها بنا حق خواهید ریختن قتاده گفت معنی آنست که کیف رأیتم القوم حکونه دیدید آن
این منافقان را اگر پشت بر قرآن کنند و کار نبندند آنرا و خون ناحق ریزند و نه در زمین
فساد کنند و نه رحمها برند مسیب بن شریک قرا گفتند معنی آنست فهل عسیتم نه
نزدیکست که اگر شما والی شوید در زمین مستولی من تولّاهم و لیته الامر فتولّیه و التقدیر
لو تولّیتم الامر لفسدتم فی الارض وقطعتم ارحامکم که فساد کنید و رحم برید و گفته‌اند توره
این قول قراءة رسولست که روایت کردند آن و لیتم خواند عبد الله بن مغفل گفت
از رسول شنیدم که میخواندان ولیتم و از رویس روایت کردند تُوُلِّیتُم بضم تا و واو علی
المجهول اگر تولّا، کار شما کنند و شما را رعیت کنند و ولایت بشما دهند شما بجهد و سیره
فساد و قطع رحم کنید رویس روایت کرد از یعقوب این قراءة از امیر المؤمنین علی علیه السلام
روایت کردند و گفت معنی آنست که اگر شما را والیان ظالم باشند با ایشان دست
یکی کنید و در زمین فساد کنید و قطع رحم کنید مسیب بن شریک گفت آیه در بنی امیّه آمد
و بنی هاشم آمد فی قراءة من قرأ ان ولیتم خطاب با بنی امیه است و مراد به ارحام خویشی
بنی هاشم است با ایشان و یعقوب خواند وَتَقْطَعُوا بفتحات متوالی علی معنی تتقطعوا
فالقی احدی التائین عن الاخری اعتبارا بقوله فتقطعوا امرهم بینهم و عامه قرّا
تُقَطِّعُوا خوانند بضم تا و کسر طا و تشدید بر فعل مضارع از تقطیع أُولَئِكَ الَّذِينَ
لَعَنَهُمُ اللَّهُ گفت ایشان آنانند که خدا ایشان را لعنت کرد فَأَصَمَّهُمْ کر کرد
ایشان را وَأَعْمَى أَبْصَارَهُمْ و کور کرد چشمهاشان یعنی حکم کرد بر ایشان بکری
و کوری و نام نهاد ایشان را کور و کر چه ایشان را در گوش و چشم انتفاع دینی نبود خذلان

وتخلیه ایشان را بکوری و کری تشبیه کرد و خلاف نیست که آیه را ظاهری نیست چه اگر
بر ظاهر حمل کنند خلاف راستی باشد که ما میدانیم که ایشان بینا و شنوا بودند و اگر خدای
تعالی چنین کردی از فساد حاسه گوش و چشم و تکلیف بر جای بودی این دو آفه تکلیف
ما لا یطاق بودی و این محالست که از خدای تعالی در وجود آید الحکمة أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ
الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا گفت تأمل نکنند ایشان در قرآن با هیچ
بر آن هستند که کنند یا بر دلها قفل دارند یعنی این تأمل خواهند کردن یا نخواهند کردن
یا با کسی باشد که بر دل قفل دارد یعنی بمنزله آنانند در امتناع و قوع و این بر طریق مثل گفت
و غرض تقریع و توبیخ و ملامت و این چنان بود که یکی از ما گوید هرچه ممکنست که توان کردن
از ارشاد و هدایت و تمکین و توفیق با تو کردم ره صلاح خود نخواهی دید یا چشمهات
کور است و دانم که او را چشم کور نیست لیکن این بر سبیل تقریع است او را از حجه بلز ماند
و همچنین گوید این همه نصیحت ترا کردم شنیدی یا خود گوش نداری کری و این را امثال
جمایست إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِهِمْ گفت آنان که مرتد شوند و باز
کردند بر ادبار قتاده گفت کافران اهل کتابند که پیش از آمدن رسول صلی الله علیه وآله معترف
بودند باو چون بیامد کافر شدند و او را بشناختند از انکه نعت او در کتب خود خوانده بودند
عبد الله عباس گفت منافقانند که بظاهر ایمان دارند چون با هم خلوت کنند با سر کفر شوند
و بیان کرده‌ایم که ارتداد از مؤمن صورت نبندد و دلیل بر آن گفته‌ایم و آنان که در حق ایشان
این لفظ آید منافقانند که بظاهر ایمان دارند و در باطن کافرند و این قول عبد الله عباس
و سدی و ضحاک است من بعد آن مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى پس از آنکه
ره مسلمانی روشن شد بر ایشان الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَى لَهُمْ
شیطان تزیین میکند برای ایشان و اغوا و املا میکند بر ایشان تسویل در دل و املا
در زبان یعنی بغرور او میکنند و میگویند ابو عمرو خواند وَأُمْلِيَ لَهُم بضم الف و فتح یا
بر فعل مجهول علی وزن أُفْعِلَ و معنی آنکه الشیطان سوّل لهم و الله املی لهم ای امهلهم

ایشانرا مهلت داد یعنی خدای تعالی بر ایشان تعجیل عقوبت نکرد من قوله تعالی انما نملی لهم
لیزدادوا اثما و یعقوب مجاهد خوانده‌اند و أُملِی لهم بضم الف و سکون یا و کسر لام و سکون
یا علی وجه اخبار الله تعالی عن نفسه خدا میگوید شیطان ایشانرا اغوا کرد و من مهلت
دادم تا آن فساد که از شیطان حاصل شد مقابل شود با نعمت امهال از من تا باشد که اندیشه کنند
و باز آیند و این بنا بر فعل مضارع باشد گفت من ایشانرا مهلت دادم تا باشد که رجوع کنند
و باقی قرآء و أَمْلَی خوانده‌اند علی وزن أَفْعَلَ فعل ماضی من الافعال و برین قراءت املا باشد که
بر تو نبشته کنند و روا بود که هم معنی باشد ای أطال لهم الأمل ایشانرا امید دراز نهاد و این
قول بهترست برای آنکه در آن معنی أملی علیه گویند و درین معنی أملی له ای أطال له المدة
و قوله تعالی ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللّٰهُ حق تعالی
گفت این برای آنست که گفتند آنان را که کاره بودند آنرا که خدا فرستاده بود یعنی قرآن
و قائلان این قول منافقان‌اند جهودان علی اختلاف القول فی ذلک للذین کرهوا
آنانرا که کاره بودند قرآنرا و آن مشرکان بودند سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ
ما شمارا اطاعت داریم در بعضی کارها یعنی در مخالفت رسول و گفتند این قول جهودانست
که منافقانرا گفتند ما موافقت کنیم رای و مراد شمارا در بعضی کارها یعنی در انچه ممکن باشد و همه
کارها برای آن نگفت که در همه کارها مضطر نشوند وَاللّٰهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ
و خدای تعالی میداند سرهای ایشان اهل کوفه خوانده‌اند الا ابو بکر اسرارهم بکسر همزه و آن
مصدر استر القول باشد اسرارا و باقی قرآء بفتح همزه جمع سر آنکه از روی تعجب گفت
فَكَيْفَ ای کیف حالهم چگونه باشد حال ایشان إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ
در آن وقت که فرشتگان جان ایشان بردارند يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ
وَأَدْبَارَهُمْ بر روی و پشت ایشان میزنند بر سبیل عقوبت و این در گور باشد
و در قیامت و در دوزخ انگه علت آن گفت که چرا زنند ایشانرا ذٰلِكَ بِأَنَّهُمُ
گفت این عقوبت برای آن باشد که ایشان اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللّٰهَ وَكَرِهُوا
رِضْوَانَهُ که متابعت کردند آنچه بخشم آورد خدارا و نخواستند خوشنودی اورا

فی

یعنی متابعت معاصی کردند و ایمان و طاعت کاره بودند فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ
خدا حکم کرد به بطلان عمل ایشان و آیه دلیلست برانکه خدای تعالی مرید طاعاتست و کاره
معاصی که کافران بر عکس آن متابعت کردند آن کردند که خدا از آن بخشم آید و آن
کفر و معاصی است با نفاق و کاره بودند رضای خدا و رضای او متعلقست با ایمان
و طاعت أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللّٰهُ
أَضْغَانَهُمْ آنگه حدیث منافقان کرد گفت و یا می پندارند آنان که شک و نفاق
در دل دارند که خدای تعالی بیرون نخواهد آورد کینها که ایشان پنهان در دل دارند با
مومنان یعنی خدای تعالی آشکارا خواهد کردن و خبر دادن به آنچه در دلهای ایشانست
از کینه مومنان وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ اگر ما خواهیم ای محمد ایشانرا بتو
نماییم فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ و اعلام کنیم ترا بوحی اسما و اعیان ایشان
وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ و دیگر امارات و علامات هست که تو ایشانرا
بان بشناسی و آن لحن قولست و مراد به لحن قول لغزی است و زبانی که ایشان با
یکدیگر گفتندی بر مواضعاتی که ایشانرا بود عبد الله عباس گفت لحن القول معناه
حسن کفت نحواه قرطی گفت مقصده و مغزاه و اصل او عدول باشد کلام را از
جهه خود و از آن طریق که آنرا وضع کرده باشند و لحن در اعراب هم ازینجاست
برای آنکه ذهاب باشد از جهه صواب و جمله آنست که لحن بر دو وجه در استعمال یکی
محمود و یکی مذموم آنچه محمود آنست که کنایه باشد و تعریض که ضد تصریح بود و منه قوله علیه السلام
فلعل احدهم ان یکون الحن بحجته ای ذهب بها فی جهات الاختلاف و گفته‌اند
اللحن الفطنة و این که گفت الحن بحجته ای أفطن و اعرض علیها و وجه اول درست
تا راجع بود با یک اصل و قال مالک بن اسماء بن خارجة الفزاری وحدیث الذ
هو مما ینعت الناعتون یوزن وزنا منطق صائب و تلحن احیانا وخیر الکلام
ما کان لحنا و زنا یکروز خواهر این شاعر هند بنت اسماء بن دیک حجاج سخن میگفت
و لحن میکرد در سخن حجاج گفت چرا لحن میکویی و تو زنی شریفی و در خانه قیس گفت
میگفت

نه برادرم میگوید وخیر الکلام ماکان لحناً گفت برو محال لکو که او باین لحن کنایه و تعریض
خواست لحنی که خلاف صواب باشد وَاللّٰهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ وخدای تعالی
اعمال ایشان اندرو پوشیده نیست تا جزا آن بدهد چنانکه باید وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ
حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَنَبْلُوَ أَخْبَارَكُمْ
ابوبکر عن عاصم خواند ولیبلونکم حتی یعلم و یبلوا اخبارکم بیاء در هر سه جا خبراً عن الغائب
رداً علی اسم الله تعالی و باقی قرا بنون خواندند اخباراً من الله عن نفسه گفت بیازماییم
شما را تا بدانیم جهادکنان و غازیان را و صابران را و اخبار شما را اختبار کنیم و تفسیر امتحان
واختبار از خدای تعالی چند جا رفته است درین کتاب و مرجع آن با تکلیف چه
تکلیف صورت امتحان دارد و بکیش حکایه و فی قوله حتی یعلم دو قول گفته یکی حتی
نعلم جهاد کم موجوداً چه غرض رجود جهاد ست تا ثواب حاصل آید ازان دوم معامله
آنان کنیم که ندانند تا بدانند و این حقیقت امتحان باشد ابرهیم بن الاشعث گفت فضیل
عیاض چون این آیه بخواندی بگریستی وگفتی اللهم لا تبلنا فانک ان تبلنا هتکت
استارنا وفضحتنا بارخدایا ما را امتحان مکن که اگر امتحان کنی پرده ما دریده شود و
رسوا شویم إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَشَاقُّوا
الرَّسُولَ آنانکه کافر شدند و باز داشتند مردمان را از ره خدای و عاصی شدند در رسول
مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ پس از آنکه پیدا شد ایشان را ره حق لَن
يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا در جای خبر انّ است گفت آنان که چنین کنند بخدا هیچ
زیان نتوانند کردن چه خدا را جلّ جلاله از ایمان ایشان هیچ سودی نیست و از
کفر ایشان هیچ زیانی نه و منفعت و مضرت آن عاید است با ایشان وَسَيُحْبِطُ
أَعْمَالَهُمْ و حکم کند ببطلان اعمال ایشان و عملشان قبول نکند از انجا که واقع
نبود بموقع خود يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ
وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ آنکه مؤمنانید گفتار ای کروید کان بخدا فرمان
خدا و فرمان پیغمبر برید و عمل خویشتن باطل مکنید بتکذیب خدا و رسول چه آنکس که خدا

و رسول را دوست ندارد و با ایشان ایمان نیارد عمل او موقعی ندارد و بجای قبول نیفتد
باطل باشد مقاتل و ابوحمزة الثمالی گفتند یعنی منت منهید با ایمانتان بر خدا و رسول
و آیه در بنو اسد آمد و قصه آن در سورة الحجرات گفته شود ان شاء الله تعالی
و گفته عمل خود باطل مکنید بعجب إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ
ثُمَّ مَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَن يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ گفت آنان که کافر شدند و
مردم را از راه خدا منع کردند آنکه اصرار بر کفر کردند تا مرگ با ایشان آمد خدای تعالی نیامرزد ایشان را
گفتند مراد با آیه کشتگان روز بدرند آنکه مؤمنان را گفت فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى
السَّلْمِ وَأَنتُمُ الْأَعْلَوْنَ مکرید یا ضعیف نشوید و مردم را با صلح دعوت مکنید و در آن
حال که شما مهتر و غالب ترید بحجت وَاللَّهُ مَعَكُمْ و خدا با شماست این هر دو
واو حالست وَلَن يَتِرَكُمْ أَعْمَالَكُمْ ای لن ینقصکم ثواب اعمالکم و
عمل شما یعنی جزاء اعمال شما از شما باز نگیرد و ظلم و نقصان نکند بل ثواب دهد شما را بران
و زیاده کند از فضل خود یقال وتره حقه اذا نقصه و منه قول النبی صلی الله علیه واله من
فاتته صلوة العصر فکانما وتر ماله واهله ای ذهب بهما ظلماً آنکه مردم را وعظ کرد
در دنیا گفت إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ زندگانی این سرا بازیچه کودکانست
و بازی جوانان فَإِن تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أُجُورَكُمْ و اگر شما که مکلفانید
ایمان آرید و پرهیزکار شوید مزد شما بدهد خدای تعالی وَلَا يَسْأَلْكُمْ أَمْوَالَكُمْ
و از شما مالی نخواهد بمزد این هدایت و بیان چنانکه گفت ما ارید منهم من رزق الآیه و گفته
ولا یسألکم یعنی رسول صلی الله علیه واله از شما مزدی نخواهد بر اداء رسالت چنانکه گفت قل
ما اسئلکم علیه من اجر و گفتند ولا یسألکم اموالکم بل اموالَه از شما مال شما نخواهد بل مال
اوست که جمله شما را داد إِن يَسْأَلْكُمُوهَا چه اگر از شما خواهد مالهاتان فَيُحْفِكُمْ
تَبْخَلُوا و الحاح و مبالغه کند بر شما اندکی خواهد از شما بخل کنید و بخل منع واجب باشد
برای آن اسم ذمست و در جای ذم بکار دارند و گفتند اگر خواهد و جمله خواهد برای آنکه حق
است خدا و رسول را در مالها و لکن بعض من بعض و قلیل من جزیل و یسیر من کثیر ربع
العشر است آنکه بخل کردید با آن وَيُخْرِجْ أَضْغَانَكُمْ و این کینها که در

ولی از برای نفی ابدست

الذین

سینها دارید بیرون آورد یعنی شما اظهار کردید عند آن ولیکن چون اظهار ایشان عند
سؤال خدا بود با خدا حواله کرد و این قول سفیان عیینه است و ابوبکر عیاش هَا أَنْتُمْ
هَؤُلَاءِ تنبیه است بمنزلهٔ یا ندا ای انتم هؤلاء شما آنانید تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فِي
سَبِيلِ اللَّهِ که شما را میخوانند تا مال در راه خدا نفقه و ثواب و جزاء آن اضعافا مضاعفة
بستانید فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخَلُ از شما کس هست که بخل میکند وَمَنْ يَبْخَلْ فَإِنَّمَا
يَبْخَلُ عَنْ نَفْسِهِ هر که بخل میکند از خویشتن بخل میکند و برادر آن عن گفت و علی گفت
که بخل امساک باشد یعنی بسبک خیره و ما از عن نفسه و التقدیر فانما یبخل امساکا عن نفسه و گفته‌اند
معنی آنست که یبخل عن داعی نفسه لا عن داعی ربه از داعی نفس خود بخل میکند که ان النفس
لامارة بالسوء نه از داعی خدا که داعی خدا بجود و بذل و انفاق میکند و از بخل منع میکند — دعوة ص
وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ سیاق آیه دلیل قول اول میکند خدا توانگر است
و بی نیاز و شما درویشید و محتاج بمال او وَإِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ
ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ و اگر شما برگردید بدل شما قومی را بیارد آنگه ایشان
در طاعت چون شما نباشند یعنی به از شما باشند خلاف کردند که مراد بآن بدل کدام‌اند
بعضی گفتند فرشتگان‌اند بعضی گفتند کسانی‌اند که معلوم آنست که به از ایشانند و گفتند قومی
باشند از یمن و گفتند قومی باشند از فارس ابوهریره گفت جماعتی از اصحاب رسول را
گفتند آنان که‌اند که ایشان را بدل ما بیارند و ایشان به از ما باشند و سلمان در پهلوی رسول
نشسته بود رسول صلی الله علیه و آله دست بران او زد و گفت او و قوم این باشند
و قومش آنکه گفت الله اکبر و الله اگر ایمان از ثریا آویخته باشد جماعتی از پارسیان دست
باو رسند و او را دریابند و گفتند جماعتی از بنی کنده و بنی النخع که در عهد امیر المؤمنین علی علیه السلام
موالیان او بودند و گفتند ثم لا یکونوا امثالکم فی الطواعیه در طاعت چون شما نباشند
بل مطیع‌تر باشند و گفتند چون شما نباشند در بخل بل سخی باشند بمال خود و الله
اعلم بمراده — سورة الفتح — بدانکه این سوره مدنیست بیست و نه آیتست و پانصد و سی — المجلد الثامن عشر من العشرين
کلمه است و دو هزار و چهارصد و سی و هشت حرفست قتاده روایت کرد از انس که
بحدیبیه میان ما و نسک ما منع کردند ما دلتنگ شدیم خدای تعالی این سوره بفرستاد

رسول صلی الله علیه و آله گفت آیتی فرود آمد بر من که نزدیک من دوست‌تر است از دنیا و هر چه
در دنیاست عمر خطاب گفت شبی با رسول در سفری بودم یکبار و دو بار با رسول سخن گفتم جواب
نداد من بترسیدم که رسول را بر من خشمی است یا در باب من آیتی نازل شده از پیش رسول
برفتم چون روز شد بیامدم و سلام کردم جواب داد گفت خدای تعالی دوش سورتی انزال
کرد که از هر چه آفتاب برو تابد دوست‌تر دارم و این آیات که در اول این سوره است برخواند
مسعودی گفت چنان رسید بما که هر که شب اول از ماه رمضان این سوره بخواند تا دیگر
رمضان آن سال در حفظ خدا باشد بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا قدیم تعالی جل جلاله بر سبیل منت و تذکیر نعمت گفت
ما گشادیم برای تو گشادنی ظاهر این قول آنکس است که گفت فتح حدیبیه یا فتح خیبر خواست
و آن دو فتح بود یکی ماضی و دیگری حال و آنکه حال بود هم آیه پیش از حصول آن آمد برای آن
بلفظ ماضی گفت برین قول آیه بر ظاهر خود باشد مجاهد و عوفی گفتند فتح خیبر است جابر گفت
فتح حدیبیه است وجهی دیگر آنکه این بر سبیل وعده و بشارت گفت انا فتحنا علی معنی سنفتح
ما ترا فتح خواهیم داد یعنی فتح مکه و این قول قتاده است و قولی هست جامع هر دو را و
آن آنست که براء بن عازب گفت جماعتی را که از و از فتح برسیدند که شما چنان دانید که این
فتح مکه است و لیکن ما فتح مکه از حدیبیه میدانیم و شما فتح مکه از روز حدیبیه میکنیم که فتح حدیبیه
مقدمه فتح مکه بود و فتح بیعة الرضوان آنگه که ما با رسول صلی الله علیه و آله هزار و چهارصد بودیم — مردم
گفتند حدیبیه چیست گفت نام چاهیست درین سه قولست یکی آنان که گفتند مراد بفتح
فتح حصون و قلاع و بلاد است دوم ابو القاسم گفت فتح دو گونه باشد یکی فتح بحجه و دیگر
فتح قلاع اینجا مراد فتح اسلامست بحجتهای ظاهر عقلی و شرعی روایتی دیگر از قتاده
آنست که فتح قضا و حکم خواست و منه قوله ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق ای
احکم و حاکم را فتاح خوانند عبدالله عباس گفت شنیدم از زنی عرب که با شوهر میگفت
بینی و بینک الفتاح ای الحاکم یعنی خدای تعالی برای تو ای محمد حکمی کرد روشن بنصرة و
ظفر و ظهور دین تو و اعلاء کلمه تو بر همه حجتها اند بعضی دیگر گفتند فتح اعلامست و چون

وچون کار مجهول مبهم مغلق باشد چون معلوم شد گشاده گردد روا بود که آن را فتح خوانند
وازینجا گویند کسی را که مسئله بر وی مشکل باشد آنگه اندیشه کند و بنظر استخراج کند یا از طریقی
از طریقها بداند گوید مرا گشاده شد این مسئله و منه قول امیرالمؤمنین علی علیه السلام علّمنی
رسول الله صلی الله علیه و آله الف باب من العلم فتح لی کل باب الف باب گفت رسول
مرا هزار در از علم آموخت که هر دری مرا هزار در گشاد یعنی از هر یکی در مرا هزار در از علوم
شد پس فتح بمعنی اعلام ظاهرست مستعمل و برین تفسیر دادند این آیه را که گفت و عنده
مفاتح الغیب ای علوم الغیب حجاج گفت ارشدناک الی الدین و این نیز داخل باشد
در اعلام مجاهد گفت مراد بفتح مبین آنست که رسول صلی الله علیه و آله بحدیبیه شتر بکشت
و سر موی باز تراشیدند بعضی دیگر گفتند فتح بمعنی کشف و تفریج غم است یعنی ما همّهای
تو کشف کردیم و این نیز در لغت وجهی دارد که گفتند فتح الله عنک و فرّج عنک و فتح
علیک متقارب المعنی اند مجمع بن جاریة الانصاری گفت و او از جمله قرّاء بود که قرآن — آن را
بر رسول صلی الله علیه و آله خوانده بود که در حدیبیه حاضر بودیم با رسول چون بازگشتیم در
راه مردم می شتافتند و چهارپایان می تاختند من گفتم چه بوده است گفتند رسول را
وحی آمد من نیز بشتافتم رسول را بر راحله یافتم نزد کراع الغمیم چون مردمان گرد آمدند
این آیه برخواند انا فتحنا لک فتحا مبینا یکی از اصحاب گفت فتح است یا رسول الله
گفت نعم والذی نفسی بیده آری بخدایی که جان من بامر اوست فتح است آنگه غنیمت
فتح خیبر شد و رسول غنیمت خیبر بر اهل حدیبیه قسمت کرد و غیر ایشان غنیمت نگرفته
شعبی گفت درین روز چند بشارت بود یکی فتح حدیبیه دیگر رسول صلی الله علیه و آله پاره
آب برگرفت و بر کنار چاهی که آن را حدیبیه میگویند آمد و این آب در دهن کرد و بگردانید
و در وی بریخت آب بر سر چاه آمد دیگر بشارت بمغفرت فی قوله لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک
و ما تأخر دیگر عهد منصرف ما از انجا خرما خیبر حرز کردند دیگر بلوغ الهدی محلّه دیگر بشارت
رسید همان روز که رومیان بر پارسیان دست یافتند و مسلمانان بآن شادمان
شدند که اهل کتاب بر مشرکان ظفر آمد مقاتل و سلیمان گفتند چون آیه و ما ادری ما
یفعل بی و لا بکم آمد مشرکان و منافقان طعن زدند و گفتند چگونه متابعت کنیم مردی را

کرا

کرا او نمیداند که با او چه خواهند کردن پس ما داوری کی ام خدای تعالی این آیه فرستاد رسول صلی الله
علیه و آله گفت آیتی فرود آمد برمن که مرا بهتر از حمر النعم که من بدل آن شتران سرخ موی
اختیار نکنم مقاتل گفت هر فتحی از قتال باشد این فتحی بود از صلح برای آنکه رسول درین سال
صلح کرد با سهیل بن عمرو و امیرالمؤمنین علی علیه السلام صلح نامه نوشت و آن قصه رفته است
سال دیگر مکه گشاده در مکه رفت لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا
تَأَخَّرَ درین لام خلاف کردند که بچه متعلقست حسن بصری گفت لام قسم است که
در جایهای دیگر مفتوحست و لیکن چون قسم از کلام بیفکند لام را مکسور کرد و فعل را
منصوب تشبیها بلام کی و التقدیر لیغفرن الله لک حسین بن الفضل گفت تعلق
دارد بقوله و استغفر لذنبک و للمؤمنین والمؤمنات لیغفر لک الله و لیدخل المؤمنین
والمؤمنات جنات محمد بن جریر گفت تعلق دارد بقوله اذا جاء نصر الله والفتح الی قوله
واستغفره انه کان توابا لیغفر لک الله و این همه اقوالیست بعید و متعسف چه خلاف
ظاهرست در آیه و ظاهر او دلیلی نیست برین حذف و تقدیر و آنچه معتمد است و موافق
ظاهر و لایق بمعنی آیه آنست که گفته شود در ذکر بیان قوله لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک
و ما تأخر بدانکه درین چند قول گفتند عطاء خراسانی گفت ما تقدم من ذنبک یعنی گناه پدرت
آدم و ما تأخر گناه امت تو و این چیزی نیست برای آنکه آدم نیز همچو او معصوم بود از گناه
و او را در حقیقت گناهی نیست چنانکه بیان کردیم در قصه آدم بعضی دیگر گفتند ما تقدم آن
گناه که در جاهلیت کردی پیش از اسلام و آن گناه که بعد از نبوت کردی بعضی دیگر گفتند
آن گناه که در روزگار گذشته کردی و آنچه هنوز کردی و این اقوال همه خوب نیست
برای آنکه قول آنانست که گناه بر پیغمبر روا دارند و ما بیان کرده ایم که گناه بر پیغمبر روا نیست
نه کبیره و نه صغیره و معتزلیان از اسود ندارند که صغیره گویند برای آنکه صغیره نزد ایشان
مکفّر و محبط بود در جنب اجتناب کبائر و آنچه محبط باشد خدای تعالی چگونه منت نهد
بغفران او بر رسول صلی الله علیه و آله بر سبیل تمدح ابو علی رودباری گفت آیه محقق
نیست مقدرست و تقدیر آنکه لو کان لک ذنب قدیم او حدیث لغفرناه لک اگر ترا

مرا عجب آن نیست که گناه را
نسبت به غیر خدا عاجز ذلیلی دهند
تا عجز و ذلت امکانی خود در استتار
نماید عجب آنست که با آنکه
وعده و قول خدای سبحانه حق و
صدق است و گفت آمرزد خدا
گناه متقدم و متأخر ترا مع
ذلک آن حضرت روزی هفتاد بار
و به بعضی روایات در هر مجلسی
که بودی هفتاد بار استغفار
نکردی برنخاستی شف

کناهی بودی قدیم یا حادث ما آن کناه ترا بیامرزیدمانی برای آنکه ترا جدان جاه و منزلتست
که ما آن بیامرزیم و ترا بآن مواخذه نکنیم و این قول نیکست جز آنست که خلاف ظاهر
آنچه معتمدست در تاویل آیه دو وجه است یکی آنکه بگناه کناه امت خواست آنچه زمانش مقدم
بود و آنچه زمانش موخر بود و آیه علی حذف المضاف واقامة المضاف الیه مقامه آمد
کقوله واسال القریه وجاء ربک المعنی اهل القریة وجاء امر ربک و درین ابیات بسیارست
وجابها رفته است و قوله لک یه آنست که گوید غفر الله لک معنی آنست که لاجلک ولحرمتک
وبسببک یعنی بیامرزد کناه امت برای تو و بجاه تو و شفاعت تو چنانکه گویند فعلت هذا
الامر لک ای لاجلک و قولی دیگر آنست که تا بیامرزد خدای تعالی آنچه مقدم است و در پیش
افتاده از کناه امت تو که با تو کردند و از کناه ایشان آنچه متاخرست زمانش که با تو کنند و
مصدر یکبار اضافه با فاعل کنند و یکبار اضافه با مفعول تقول العرب عجبت من ضرب زید
عمرا و من ضرب عمرو زیدا اول مضافست با فاعل دوم مضافست با مفعول و آیه ازین قسمست
که مضافست با مفعول یعنی کناهی که امت با تو کردند از جفا و ایذا و منع و صد و جز آن
اگر گویند ذنب فعلیست که آزا مفعول نباشد چنانکه فعل بنفس خود با او تعدی کند بلکه
بحرف جر با او تعدی کند یقال اذنبت الیه ذنبا و لا یقال اذنبته کما یقال ضربته پس این را
مفعولی مصرح نیست که مصدر را با او اضافه کنند جواب گوییم همچنین است الا آنست که
کردند حمل کرده آیه را بر معنی و اعتبار معنی ذنب نه اعتبار لفظ که کناه ایشان با او درین قصه و
حالت منع و صد او بود از مسجد الحرام و آن فعلیست متعدی بنفس خود یقال صده و
منعته قال الله تعالی وصدوکم عن المسجد الحرام و در حمل کلام درین معنی اشعار بسیارست
منها قول الشاعر حسبی بمثل بنی بدر لغوتهم او مثل اخوة منظور بن سیار چون
معنی حسبی هات بود لاجرم مثل را منصوب کرد کانه قال هات مثل اخوة و معنی
مغفرت برین تاویل فتح و نسخ و ازالت دشمنان باشد از او و معنی و نظم آیه آنست که
انا فتحنا لک فتحا مبینا فتح مکه او الحدیبیه لیغفر ای لیزیل الحکام و امور اقدر بها
اعداوک و معاندوک ما مضی منها و ما غبر یعنی بمکه یا حدیبیه بکشادیم بر توای محمد

کشادنی ظاهر تا انداخته و کارهای که دشمنان تو کردند باطل کنیم از کید و مکر که در حق تو
بعضی کردند و بعضی خواستند کردن و این تاویلی است که مطابق ظاهرست و موافق
ادله عقل در تنزیه انبیا علیهم السلام از ذنوب کبار و صغار و تعلق لام غرض فی
قوله لیغفر بما تقدم من الکلام و الآیه تعلق باشد که ما را بفتح مکه و حدیبیه و خیبر و جلویه
غرض تواند بود در یعنی و بینهما کون بعید ویتم نعمته علیک و نیز تا نعمت خود
بر تو تمام کند و نعمتهای خدای تعالی بر رسول بحد و اندازه است و اما تمامی آن این
بود که مکه بکشاد و انداختی که ایشان کردند باطل کرد و اتمام نعمت این تاویل لایق ترست
از آنکه به آمرزش کناه بیان دیگر ویهدیک صراطا مستقیما و تراهدایت
دهد بتوفیق و الطاف بره راست و ثبات بر دین مسلمانی کنند یعنی آنست که تو
هدایت دهد مسلمانان را براه راست و گفته هدایت دهد ترا براه بهشت و ثواب و
ینصرک الله نصرا عزیزا و نیز تا نصرت کند ترا نصرتی و یاری عزیز و
گرانمایه و قیل عالیا غالبا معزا نصرتی تام و نصرتی عزیز کننده آنکه ذکر نعمت خود
کرد بر بندگان گفت هو الذی انزل السکینة فی قلوب المومنین
لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم او آن خداست که فرود آورد سکون و
طمانینه در دل مومنان بالطافی که کرد با ایشان که آن بر ایمان ثابت کردند و نصب او که
مرادفه که کرد یک زبس دیگر که سطر کردن دران ثابت کردند بر ایمان لیزدادوا ایمانا
مع ایمانهم یعنی با معارف بر معارف بیفزاید ایشان را عبدالله عباس گفت خدای تعالی
رسول را بفرستاد به شهادة ان لا اله الا الله چون تصدیق کردند نماز فرمود ایشان را
چون تصدیق کردند زکوة فرمود چون تصدیق کردند حج فرمود و جهاد فرمود و دین تمام
کرد بولایة امیر المومنین علی علیه السلام و ذلک قوله الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم
نعمتی و قوله لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم ای تصدیقهم بالشرایع بعد تصدیقهم بالله و
رسوله ضحاک گفت یقینا مع یقینهم کلبی گفت این در حدیبیه بود که گفت لقد
صدق الله رسوله الرویا بالحق لتدخلن المسجد الحرام ولله جنود السموات

وقیل

تغیر راجین بخاطر میرسد که ربط این آیه بسابق از انجاست که بعضی صاحبان که در سیر معروفست در سال حدیبیه گفتند که ای رسول نه تو گفتی که من در خواب دیده ام که بمکه داخل شوم و حج گذارم آنحضرت صلی الله علیه واله فرمود که من گفتم که درین سال یعنی نگفتم که درین سال دخول مکه و حج حصول باید پس خدای سبحانه بعد از ذکر فتح مکه میفرماید که خدای عز وجل ایدست که فرود فرستد سکینه در دلهای مومنان تا از عدم وقوع و تحقق صدق رویای رسول او صلی الله علیه واله در سال حدیبیه متزلزل نگردد و مطمئن باشد و ایمان را امان

[illegible]

والارض خدا راست لشکرهای آسمان و زمین کفتند انصار دین حق اخواست و
کفتند معنی آنست که همه لشکرها بندکان اویند وکان الله علیما حکیما
و خدای تعالی دانا و محکم کارست لیدخل المؤمنین والمؤمنات جنات
تجری من تحتها الانهار قتاده کفت از انس مالک که چون آیه لیغفر لک الله آمد
و این آنکه بود که رسول از حدیبیه بازکشت رنجور و دلتنک از آنکه کافران او را در مکه نکذاشتند
کفت آیتی فرود آمد بر من که دوست ترست بر من از دنیا و هرچه در دنیاست و آیات بر صحابه
خواند صحابه کفتند هنیئا مریئا یا رسول الله این نصیب تواست نصیب ما چیست خدای تعالی
آیه فرستاد لیدخل المؤمنین والمؤمنات الآیه کفت و نیز مؤمنان و کرویدکان را بهشتها ارد
که در زیر درختهای او آبها روان باشد خالدین فیها در انجا همیشه باشند ویکفر
عنهم سیئاتهم و سیئات و کناهان ایشان از ایشان مکفر کند و بیامرزد
و معنی اسقاط عقاب آن باشد که تفضل بود دون احباط چنانکه مکررا کذشت وکان
ذلک عند الله فوزا عظیما و این رستکی خدای تعالی ظفری باشد بزرکوار آنکه کفت
ویعذب المنافقین والمنافقات والمشرکین والمشرکات این
فعلها معطوفست علی قوله لیغفر لک الله ما تقدم و نیز تا عذاب کند منافقان از مردان
و زنان و مشرکان که با خدا انباز کویند از مردان و زنان الظانین بالله ظن السوء
آنان که بخدای تعالی کمان بد برند که نصرة اسلام و اهل اسلام نخواهد کردن و مثله قوله وتظنون
بالله الظنونا علیهم دائرة السوء بر ایشان خواهد بودن دایره بد از عذاب و بلا
و ظفر مسلمانان بر ایشان ابن کثیر و ابو عمرو خواندند دائرة السوء بضم السین علی الاسم و
باقی قرا بفتح سین علی المصدر و دایره آن باشد که بد و نیک را بود آنکه نیک را باشد کویند دور
لهم و آنکه بد را بود کویند دور علیهم باشد و کفتند دایره درین آیه دوله باشد قال حمید بن ثور شعر
و دائرة السوء ان تدورا وغضب الله علیهم ولعنهم و خدا خشم
کرفت بر ایشان و لعنت کرد ایشان را واعد لهم جهنم و آماده ساخت برای
ایشان دوزخ وساءت مصیرا و بد جایکاه بازکشتن است ایشان را دوزخ

الاکه

الاکه کفت ولله جنود السموات والارض لشکرهای آسمان و زمین خدا راست
و تکرار این برای آن کرد که در اول ذکر مؤمنان کرد تا متیقن باشند بنصرت و ظفر و اینجا
ذکر کافران و مشرکان کرد تا بدانند که انتقام تواند کشیدن وکان الله عزیزا حکیما
و خدای تعالی عزیز و غالب و مانع است و محکم کار آنکه با رسول صلی الله علیه و آله خطاب کرد
و کفت انا ارسلناک شاهدا ومبشرا ونذیرا ای محمد ما فرستادیم ترا کواه
و بشارت دهنده و ترساننده و نصب همه بر حالست کواه بر مؤمن و کافر و بشارت دهنده
مؤمنان را و ترساننده جمله را لتؤمنوا بالله ورسوله وتعزروه وتوقروه
وتسبحوه ابو عمرو و ابن کثیر خواندند لیؤمنوا و یعزروه و یوقروه و یسبحوه همه چهار
بیا خبرا عن الغائبین تا ایمان آرند بخدای تعالی و رسول او تعظیم کنند و حرمت دارند و خدا
را تسبیح کنند و ابو عبیده اختیار این قراءة کرد برای آنکه در اول ذکر مؤمنانست خبرا عن
الغائبین و هو قوله فی قلوب المؤمنین و در آخر همچنین خبرست از ایشان بر مغایبه فی قوله ان الذین
یبایعونک و باقی قراء همه چهار با تا خطاب خواندند محمد بن السمیفع خواند وتعززوه بدو زای معجم
من التعزیز آنکه در معنی تعزیر خلاف کردند بعضی کفتند یا نصرت کنید او را عکرمه کفت تا در پیش
او بتیغ کارزار کنید جابر بن عبدالله الانصاری کفت چون آیه فرود آمد رسول صلی الله علیه و آله
ما را کفت دانید تا معنی تعزروه چه باشد کفتیم خدا و رسول اعلمتر کفت معنی او نصرة باشد مبرد
کفت تعزیر تعظیم باشد یقال عزرت الرجل اذا کبرته بلسانک و ضمیر راجعست با رسول
بر قول بیشتر مفسران و بر قول آنکه تفسیر بتعظیم کرد محتمل باشد که راجع بود بخدای جل جلاله
وتوقروه من الوقار و رسول را حرمت دارید و تعظیم کنید و این ضمیر راجعست بلا خلاف با
رسول وتسبحوه و تنزیه کنید خدای را جل جلاله این ضمیر راجعست با قدیم تعالی جل جلاله بلا
خلاف بکرة واصیلا بامداد و شبانکاه و نصب همه در ظرف است
کفتند مراد نماز بامداد و نماز شبانکاهست و آیه دلیلست بر بطلان قول مجبره از آنجا
که خدای تعالی بیان کرد که غرض از ارسال رسل آنست که مکلفان ایمان آرند و طاعت کنند
و این لام را لام غرض برای آن کویند چون غرض باشد مراد و مقصود این بود بخلاف آنکه

ایشان گفتند که ارکاوران کنز خواست از عاصیان معصیت آنکه وصف کرد آنان را که با رسول بیعت
کردند و ایشان را تحریص و منود بر بیعت و وفا کردن بآن و حرمة داشت آن گفت اِنَّ الَّذِینَ
یُبَایِعُونَکَ اِنَّمَا یُبَایِعُونَ اللّٰهَ یا محمد آنان که با تو بیعت میکنند بمجانست حقیقة
که خدا را بیعت میکنند زیرا انکه از بهر او و برای دین او میکنند و بفرمان او میکنند یَدُ اللّٰهِ
فَوْقَ اَیْدِیهِمْ دست خداست که بالا دست ایشانست این برای آن گفت که رسول
دست بدست ایشان دادی در حال بیعت گفت همان انگارید که دست رسول بمنزله دست
اوست اگر او را دست بودی تعالی عن الجارحة و این چنانست که رسول گفت الصدقة تقع
اوّلاً فی ید الله ثم فی ید السائل صدقه اول در دست خدا افتد آنگه در دست سائل لقوله
تعالی و یاخذ الصدقات و اهل تاویل این عبارت گفتند که عقد الله فوق عقدهم و این
عبارتیست متعلق بر آنکه عقد عهد باشد و گفتند که عقد عهد خدا بالای عهد ایشانست یعنی
بی فایده و معنی آنست که ما اشارت کردیم بآن قولی دیگر نصرة الله لنبیه فوق نصرهم فی
الحرب و این هم ضعیف است اگر دست بمعنی نصرت در کلام عرب نیست بمعنی قوة و ظفر
و نعمت باشد جز که گویند مراد بنصرة قوتست یعنی قوة رسول بخداست شما با بیشتر بخدا است
آنکه شما و گفتند ید الله فی هدایته ایاهم فوق ایدیهم فی الطاعة نعمت خدا بهدایة او ایشان را
بالای نعمة ایشانست بطاعة و این قول هم متعسف است چه اینجا نعمة لایق نیست و قرینه
انما یبایعون الله رها نمیکند که آیه را حمل کنند جز بران معنی که اول گفته شد و مراد ببیعة بیعة رضوانست
و آن بیعة شجره است در حدیبیه بود عمرو بن دینار گفت از جابر بن عبد الله انصاری شنیدم
که او گفت در حدیبیه ما هزار و چهارصد مرد بودیم و قصه او چنان بود که آن روز
رسول ما را گفت که شما امروز بهترین اهل زمینید و جابر گفت اگر مرا چشم مانده بودی جای
درخت با شما نمودمی و هم جابر گفت ما رسول در آن روز بر مرگ بیعة کردیم بر آنکه نگریزیم تا به
مردن و از ما کس آن بیعت نشکافت الا جد بن قیس که او منافق بود و در زیر شتر نهان
شد و با ما نیامد فَمَنْ نَکَثَ گفت هر که عهد بشکافد فَاِنَّمَا یَنْکُثُ عَلٰی
نَفْسِهِ بر حقیقة بر خویشتن شکافته باشد یعنی زیان و وبال آن با او باز گردد و خدا

امم

و سعمر را ازان هیچ زیان نباشد وَمَنْ اَوْفٰی بِمَا عَاهَدَ عَلَیْهِ اللّٰهَ و هر که وفا
کند بآنچه با خدا عهد کرده باشد فَسَیُؤْتِیهِ اَجْرًا عَظِیمًا ما و را مزدی بهم
بزرگوار و ثوابی عظیم کوفیان فسیوتیه خوانند بیا خبرا عن الغائب و باقی قرآ بنون علی
اخبار الله تعالی عن نفسه آنگه حق تعالی رسول را صلی الله علیه وآله از غیب آن خبر داد که
گروهی که از تو باز مانند و تخلف کردند فردا که تو ایشان را ملامة کنی چه خواهند گفتن و چه
تعلل خواهند کردن سَیَقُولُ لَکَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْاَعْرَابِ این سین
استقبالست گفت خواهند گفتن ترا و هنوز نا گفته اند تا معجز باشد رسول را و دلیلی
کاذران و منافعان را و بصیرتی مومنان را المخلفون باز گذاشتگان یقال خلفته فتخلف
باز گذاشتم او را باز ماند و آنان اعراب غفار و مزینه و جهینه و اشجع و اسلم و دویل بودند
بقول عبد الله عباس و مجاهد و آن چنان بود که چون رسول خواست تا بمکه رود عام الحدیبیه
و عمره آرد اعراب را که بیرامن مدینه بودند و گفت باید تا با من بیایید برای استظهار تا اگر قریش
را منع کنند و حاجة باشد بکارزار ما را نیز لشکری باشد و رسول احرام گرفت بعمره و هدی براند
تا مردم بدانند که او عزم کارزار ندارد آنان که صحابه بودند با او برفتند و اما اعراب بیشتر تغافل
کردند و گفتند ما کجا رویم بقومی بخواهیم رفتن که آمدند و صحابه را بکشتند ما با ایشان قتال
کنیم این نه رایست باز ایستادند و هر کسی تعللی آوردند بشغلی خدای تعالی این آیه فرستاد
و گفت خواهند گفتن ترا این اعراب مخلف باز پس گذاشته متخلف باز پس مانده بر سبیل اعتذار
شَغَلَتْنَا اَمْوَالُنَا وَاَهْلُونَا ما را مشغول کرد مال ما و اهل ما از آنکه در خدمت تو
بیامدمانی فَاسْتَغْفِرْ لَنَا اکنون برای ما استغفار کن و آمرزش خواه از خدای تعالی
حق تعالی خبر داد از دل ایشان گفت دروغ میگویند این که میگویند این ایستادن از تو
گناه می شناسیم و رغبت میکنیم باستغفار تو یَقُولُونَ بِاَلْسِنَتِهِمْ مَا
لَیْسَ فِی قُلُوبِهِمْ گفت بزبان چیزی میگویند که در دل ندارند این خبرست از نفاق
ایشان آنگه گفت قُلْ فَمَنْ یَمْلِکُ لَکُمْ مِنَ اللّٰهِ شَیْئًا بگو ایشان را
کیست که مالک باشد شما را از خدا چیزی یعنی من چه توانم کردن در کار شما با خدای تعالی

و در دست من چه باشد و مرا چه رود ان اراد بکم ضرا او اراد بکم نفعا اگر او
بشما زیانی خواهد یا بشما سودی خواهد حمزه و کسائی و خلف ضرا بضم ضاد خوانند و باقی قرا
بفتح ابو عبید و ابو حاتم اختیار فتح کردند بمعارضه نفع و ضر زیان باشد و ضر آفت و رنج و بیماری
و سختی و سوء الحال باشد و گفتند ضر بفتح مصدر باشد و بضم اسم یقال ضرنی الشیء واضرنی
واضربی و ضاره ضرا یعنی کس چیزی نتواند کردن اگر خدای تعالی کاری خواهد از نفع و ضر آنگه
گفت بر سبیل تهدید بل کان الله بما تعملون خبیرا بل خدای تعالی عالمست بآنچه شما
میکنید آنگه خبر داد از گمان ایشان گفت بل ظننتم ان لن ینقلب الرسول والمؤمنون
الی اهلیهم ابدا بل چنان پنداشتید شما که رسول و مؤمنان و اصحاب او باز نیایند
و بمدینه و خانهای خود نرسند هرگز از آنکه قریش ایشان را دست بنده ایشان بکشند و زین
ذلک فی قلوبکم و این حدیث در دل شما آراسته کردند تا مستحکم شد و آن
تزیین شیطان هو التسبب بحث و بنا اعتقادات بجهل رای آن بر مجهول کنند و ظننتم
ظن السوء و گمان بد بردید شما گمان بد و کنتم قوما بورا و گروهی بودید هالک
من البوار و هو الهلاک و بور جمع بائر باشد کعائذ و عوذ و عائط و عوط فعل در جمع فاعل
آمده است و لیکن اندک فی قولهم عائذ اذا کانت قریبة العهد بالنتاج و عائط اذا لم تحمل و جمعها
عوذ و عوط قال حسان بن ثابت لا ینفع الطول من نوک القلوب وقد یهدی الاله — ناقه صح
سبیل معشر البور و گفتند مصدرست یستوی فیه الواحد والتثنیه والجمع قال ابن الزبعری
یا رسول الملیک ان لسانی راتق ما فتقت اذ انا بور ای هالک و بارت السلعة اذا کسدت
قتاده گفت فاسدین مجاهد گفت هالکین آنگه بر سبیل تهدید گفت و من لم یؤمن بالله
و رسوله و هر که بخدا ایمان ندارد و بپیغمبرش فانا اعتدنا للکافرین
سعیرا ما نهاده ایم و مهیا کرده ایم برای کافران دوزخی تافته و سعیر فعیل است بمعنی مفعول
من سعرت النار اذا اوقدتها ولله ملک السموات والارض و خدای راست
ملک آسمان و زمین و تصرف در او رسد در آن چنانکه خواهد بی مانعی و منازعی و کس را بر او اعترا
ض نرسد یغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء و کان الله غفورا رحیما

آنرا

آنرا که خواهد بیامرزد و آنرا که خواهد عذاب کند و او غفور و آمرزنده و رحیم و بخشاینده است و بوده است
سیقول المخلفون اذا انطلقتم الی مغانم لتاخذوها ذرونا نتبعکم
یریدون ان یبدلوا کلام الله گفت خواهند گفتن ترا آنانکه از تو باز پس
ماندند و بحدیبیه نیامدند آنگه که تو بغنیمت خیبر روی بنه ما کنید ما را تا با شما بیاییم و
تبع شما باشیم خدای تعالی گفت میخواهند تا کلام خدا بگردانند در این خلاف کردند مجاهد
و قتاده گفتند یعنی آن وعده که داد که غنیمت خیبر جز حاضران حدیبیه را نخواهد بودن ابن زید
گفت یعنی قوله تعالی فاذا استاذنوک للخروج فقل لن تخرجوا معی ابدا و لن تقاتلوا معی
عدوا انکم رضیتم بالقعود اول مرة فاقعدوا مع الخالفین و گفتند این آیه برای غزای تبوک آمد
قل لن تتبعونا بگوی ای محمد که شما پی گیر ما نباشید و پی ما نگیرید کذلکم قال الله
من قبل چنین گفت خدای تعالی پیش از این فسیقولون خواهند گفتن بل تحسدوننا — ونا
شما ما را حسد میکنید بل کانوا لا یفقهون الا قلیلا بل سبب آنست که
ایشان ندانند و تفقه نمیکنند الا اندکی از ایشان قل للمخلفین من الاعراب بگو
این مخلفان را پس کیشان اشکان را از اعراب ستدعون الی قوم اولی باس
شدید که شما را خواهند خواندن بقومی خداوندان شجاعت و سختی گفت عبدالله بن
عباس و عطا الخراسانی و عطا بن ابی رباح و عبدالرحمن بن ابی لیلی و مجاهد گفتند پار — سیانند
سیان و رومیانند حسن گفت پارسیان و رومیانند یک جا عکرمه گفت هوازنند — و زهری
سعید جبیر گفت هوازن و ثقیفند قتاده گفت هوازن و غطفانند روز حنین مقاتل
گفت بنو حنیفه اند که اهل یمامه و اصحاب مسیلمه کذاب بودند رافع بن خدیج گفت ما
این آیه میخواندیم و نمیدانستیم که کرا میخواهد تا در عهد ابوبکر ما را بقتال بنو حنیفه خواندند
تقاتلونهم او یسلمون با ایشان قتال کنید یا اسلام آرند عامه قرا خواندند
او یسلمون در محل رفع عطفا علی تقاتلون و در مصحف ابی هست او یسلموا در محل
نصب بمعنی الی ان یسلموا او الا ان یسلموا کقولهم لالزمنک او تعطینی حقی
و کقول امرء القیس او نموت فنعذرا فان تطیعوا یؤتکم الله اجرا حسنا

بیعة الرضوان

گفت اگر طاعت دارید و فرمان برید بدهد خدا شما را مزدی نیکو یعنی ثواب و إن تتولّوا و اگر گردن
بی فرمانی کنید کما تولّیتم من قبل چنانکه برگردید از پیش آن یعنی روز حدیبیه یعذّبکم عذابا
الیما عذاب کند شما را عذابی دردناک چون این آیه فرود آمد اصحاب عاهات و معذوران گفتند
ما بالنا یا رسول الله بین حال ما چیست حق سبحانه و تعالی آیه فرستاد لیس علی الاعمی
حرج و لا علی الاعرج حرج و لا علی المریض حرج گفت نابینا را حرجی و ضیقی نیست
یعنی بزه و عقوبتی نیست نه بر لنگ مقعد و زمن و نه بر بیمار و من یطع الله و رسوله
الآیه گفت هر که او طاعت خدا و طاعت پیغمبرش کند در آرد یدخله جنات تجری من تحتها
الانهار او را بهشتها که در زیر درختان او جویها میرود و من یتولّ یعذّبه عذابا
الیما و هر که برگردد عذاب کند او را عذابی دردناک مدنیان و شامیان خوانند نعذّبه بنون و باقی قراء
بیا خوانند خبرا عن الله تعالی و این لایق تر است را آنکه ذکر خدای تعالی از پیش رفت لقد
رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة حق تعالی گفت راضی شد خدای
تعالی از مؤمنان چون با تو بیعت کردند در زیر درخت و آن درخت سمره بود و سبب این بیعت
آن بود که چون رسول بحدیبیه آمد مردی را از خزاعه بفرستاد نام او خراش بن امیه بمکه تا اشراف
قریش را بگوید که او بجه کار می آید بمکه و شتر خود را بود داد شتری بود که آن را ثعلبه میخواندند چون او بیامد و
پیغام بگذارد قریش رای کردند و او را بخواستند کشتن احابیش حمایت کردند او بازگشت و رسول
را خبر داد از آنچه رفته بود رسول صلی الله علیه و آله عمر را بخواند و گفت ترا بمکه باید رفتن و اشراف قریش را
از من پیغام دادن که من بجنگ نمی آیم بطواف می آیم عمر گفت یا رسول الله مرا بمکه ناصری نیست و از
بنی عدی کسی آنجا نیست من نیارم رفتن اما اگر عثمان را بفرستی که او را در مکه خویشاوندانند باشد که بحرمت
ایشان او را خطابی نکنند رسول صلی الله علیه و آله عثمان را بخواند و این پیغام با او داد عثمان برفت چون
بنزدیک مکه رسید ابان بن سعید بن العاص را دید و او اموی بود و ابان سوار بود از اسب فرود آمد
و عثمان را برنشاند و او از پس عثمان برنشست و در مکه رفت و این برای آن کرد تا بدانند که عثمان در
حمایت وست عثمان پیغام رسول بگذارد ایشان گفتند شنیدیم محمد را اینجا کاری نیست و ما رها نکنیم
تا اینجا آید اما اگر تو خواهی تا طواف کنی برو و طواف کن گفت من پیش از رسول طواف نکنم چون

خواست تا بازگردد ایشان بگرفتند و او را باز گرفتند چون عثمان دیر آمد رسول صلی الله علیه و آله گمان برد
که او را کشته اند صحابه را جمع کرد و در زیر این درخت بیعت تازه کرد و این را بیعة الرضوان گویند و
بیعة الشجره گویند مردم میگفتند این بیعت بر چیست بکیر بن الاشج گفت بیعت بر مرگ کردند رسول صلی الله
علیه و آله گفت نه بیعت بر آن کردند که نگریزند عبدالله بن مغفل گفت من بر بالای سر رسول ایستاده
بودم و شاخی از درخت در دست گرفته بودم و رسول را باد میزدم و رسول علیه السلام از مردم بیعت
میگرفت و میگفت بیعت بر آن میکنم که نگریزیم جابر بن عبدالله الانصاری گفت جمله حاضران بیعت
کردند الا جد بن قیس که او منافق بود خود را در پس شتر پنهان کرد و بیعت نکرد اول کسی که بیعت کرد
مردی بود اسدی نام او ابو سنان بن وهب آنگه خبر رسید که عثمان را نکشته اند و در عدد ایشان
خلاف کردند عبدالله عباس گفت هزار و پانصد و بیست و پنج مرد بودند دیگران گفتند هزار و چهارصد
مرد بودند جابر بن عبدالله الانصاری گفت که رسول صلی الله علیه و آله فرمود کس بدوزخ نرود از آنان
که در زیر درخت بیعت کردند فعلم ما فی قلوبهم خدای تعالی دانست آنچه در دلهای ایشان
بود فانزل السکینة علیهم سکینه و طمانینه با ایشان فرو آورد و اثابهم
فتحا قریبا و ایشان را پاداش کرد فتحی نزدیک یعنی فتح خیبر و مغانم کثیرة یأخذونها
و غنیمتهای بسیار که بگیرند ایشان از غنایم خیبر و خیبر املاک و عقار بسیار بود و رسول صلی الله
علیه و آله میان اصحاب بخشید و کان الله عزیزا حکیما و خدای تعالی عزیز
و حکیم و محکم کار است وعدکم الله مغانم کثیرة تأخذونها
وعده داد شما را خدای تعالی غنیمتهای بسیار که خواهید گرفتن و آن غنیمتها بود که از فتحهای
دیگر آوردند و آرند تا روز قیامت فعجّل لکم هذه این یک غنیمت تعجیل کرد یعنی
غنیمت خیبر برای شما و کفّ ایدی الناس عنکم و باز داشت دستهای
مردمان از شما یعنی دستهای مکیان بصلح روز حدیبیه قتاده گفت دستهای مردمان از شما
یعنی دستهای جهودان خیبر و حلفاء ایشان از اسد و غطفان از شما و مالهای شما و عیال
شما که بمدینه اند و این آن بود که مالک بن عوف النصری و عیینة بن حصن الفزاری و جماعتی
اسد و غطفان بیامدند تا نصرت اهل خیبر کنند خدای تعالی رعبی در دل ایشان فکند تا برگردیدند

الاشجع

پس آنانی که در غزوات
ثبات نداشتند بیعت این جمع
کرده باشند و داخل در اهل
این بیعت باشند [illegible]
فانما ینکث علی نفسه
محمد شفیع

یعنی اگر این بیعت را شکنند در بهشت خواهند بود
و این آن نماند که امام رضا علیه السلام
روایت فرموده باشد و تا آنکه فرمود خدای
تعالی [illegible]
خذوها [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
بشرطها
و انا من شروطها
محمد شفیع

وَلِتَكُونَ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ و تا باشد یعنی هزیمت ایشان و سلامت شما آیتی و علامتی
و دلالتی مومنان را باشد که ظفر و فتح و نصرت بخدا است جل جلاله وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا
مُسْتَقِيمًا و ره دهد شما را براه راست گفته‌اند طریق توکل و تفویض خواست تا در کارها توکل
بر او کنید و کارها باو گذارید و گفته‌اند هدایت تثبیت بر اسلام خواست و گفته‌اند هدایت براه ثواب
بهشت خواست و گفته‌اند زیادت یقین و بصیرت خواست بصلح حدیبیه و فتح خیبر اما طرفی
از قصه فتح خیبر آن بود که رسول صلی الله علیه و آله چون از حدیبیه باز آمد بقیه ذو
الحجه و بعضی از محرم در مدینه باز ایستاد آنگه در بقیه محرم فی سنه سبع من الهجرة روی بخیبر
نهاد و مردی را بر مدینه خلیفه کرد نام او سباع بن عرفطة الغفاری انس مالک گفت
من ردیف طلحه بودم آن روز بامداد بیامدیم و بر در حصن خیبر فرود آمدیم و مردم آن قلعه
بیرون آمده بودند با بیلها و تیشها و تبرکشها رفته چون ما را بدیدند آنچه در دست داشتند
بینداختند و گفتند محمد و الله و الخمیس بخدا که محمد است لشکر و کر بخشید و در حصن شدند
و در استوار کردند رسول صلی الله علیه و آله چون بر در حصن رسید تکبیر کرد و گفت اذا
نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین بریدة الاسلمی گفت ما بشب میرفتیم و عامر بن
الاکوع با ما بود و او مردی بود شاعر ما گفتیم بیا چیزی بخوان از آن رجزها و اصوات
که ترا است و گفت لاهم لولا انت ما اهتدینا ولا تصدقنا ولا صلینا
ان الذین هم بغوا علینا ونحن من فضلک ما استغنینا فاغفر فداک ما اقتنینا
وثبت الاقدام ان لاقینا والقین سکینة علینا انا اذا اصیح بنا اتینا
رسول صلی الله علیه و آله گفت این کیست گفتند یا رسول الله عامر بن الاکوع است
رسول گفت غفر الله لک خدا از ایام رزاد کلی از قوم گفت وجبت واجب شد یا رسول الله
یعنی وجبت له الشهادة لو امتعتنا به اگر بگذاشتی تا ما را بودی روزی چند این رای
آن گفتند که هر کس را که پیغمبر علیه السلام در جای چنان دعا کردی شهید شدی چون وقت
کارزار بودی و شجاعی چند از صف بیرون آمدند عامر بیرون رفت و این رجز میگفت
قد علمت خیبر انی عامر شاک السلاح بطل مغامر جهودی پیش او آمد و چند ضربت

الخمیس آن لشکر که پنج رکن دارد

میان

قصه خیبر

میان ایشان مختلف شد و عامر شهید گشت از ضربت آن یهودی و ضربتی که او خواست که بر یهودی
زند بر پای او آمد و بیفتاد مردم گفتند عامر از ضربت خود مرد آنگه گفتند بطل عمل عامر عمل عامر
باطل شد سلمة بن الاکوع که برادر او بود بشنید پیش رسول رفت و بگریست و گفت یا رسول الله
جماعتی از اصحاب تو چنین میگویند که عمل عامر باطل شده است رسول صلی الله علیه و آله گفت
که میگوید گفت جماعتی از اصحاب تو گفت دروغ میگویند بل له الاجر مرتین او را مزد
دو باره است انه لجاهد مجاهد او جاهدی مجاهد است گفت آنگه ما ایشان را احصار میدادیم
تا حصن بگشادیم و آن حصن بر دست امیر المؤمنین علی علیه السلام گشاده شد راویان
اخبار گفتند از مخالف و موالف که رسول صلی الله علیه و آله روز اول رایة با بو بکر داد او
برفت یؤنب اصحابه و یؤنبونه او اصحاب خود را ملامت میکرد و قوم او او را ملامت
میکردند باز آمد منهزم و رایه رسول معکوس باز آورد روز دیگر رسول صلی الله علیه و آله رایت
به عمر داد او برفت یجبن اصحابه و یجبنونه او اصحاب خود را بد دلی میداد و اصحاب او
او را او نیز منهزم باز آمد رسول را خبر دادند گفت اما والله لاعطین الرایة غدا رجلا
یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله کرارا غیر فرار و الله که من فردا رایت
را بمردی دهم که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند کرار باشد
حمله برد فرار نباشد و گریزنده و امیر المؤمنین علی علیه السلام درین وقت بیمار بود و او را
صداعی و رمدی بود سلمة بن الاکوع را بفرستاد و او را طلب کرد امیر المؤمنین علیه السلام
بیامد بر شتری نشسته و چشم بر پاره برد قطری بسته سلمه گفت دستش گرفتم و نزد رسول
آوردم رسول گفت یا علی چه رسید ترا گفت یا رسول الله مرا صداعی و رمدی هست گفت
پیش آی امیر المؤمنین علیه السلام پیش رفت رسول صلی الله علیه و آله سر او بر ران خود نهاد
و آب دهن مبارک خود در چشم او افکند و دست بر سر او فرود آورد در حال چشم باز کرد
پنداشتی که هرگز او را درد چشم نبوده و صداعش ساکن شد و رسول صلی الله علیه و آله در آنجا
او را دعا کرد گفت اللهم قه الحر و البرد بار خدایا از گرما و سرما نگه دارش امیر المؤمنین
علیه السلام گفت و الله که از آن روز نه گرما یافتم و نه سرما پس رایة بدست او داد و آن

در لاعطینها

راتبی بود سعید گفت این رایت بستان و برو که جبرئیل علیه السلام با تست و نصرة در پیش تست
و ترس تو در دل قوم پراکنده است آنگه گفت یا علی بدانکه ایشان در کتاب خود چنین یافته اند
که آنکس که حصن ایشان بگشاید و دمار ایشان بر دست وی بود او را ایلیا خوانند و گویند
الیا چون آنجا روی بگو که من علی ام که ایشان مخذول شوند ان شاء الله تعالی امیر المومنین
علیه السلام رایت ببستد و متوجه حصن شد راوی گوید آن روز امیر المومنین علیه السلام حله
ارجوانی سرخ پوشیده بود مرحب یعنی برزه برآورده از خیبر مرحب که رئیس و مقدم و صاحب
حصن بود بیرون آمد با سلاح تمام مغفری از آهن بر سر نهاده و بر بالای آن مغفری از سنگ
تراشیده نهاده است و در میدان آمد و این رجز میگفت قَدْ عَلِمَتْ خَیْبَرُ اَنّی مَرْحَبُ
شاکِی سِلاحِی بَطَلٌ مُجَرَّبُ اَطْعَنُ اَحْیاناً وَ حِیناً اَضْرِبُ اِذا الحُرُوبُ اَقْبَلَتْ تَلَهَّبُ
کانَ حِمایَ کَالحِمی لا یُقرَبُ امیر المومنین علیه السلام پیش او شد و در جواب وی گفت اَنَا
الَّذِی سَمَّتْنِی اُمّی حَیدَرَه عَبْلُ الذِّراعَینِ شَدِیدُ القَصَرَه لَیْثٌ لِغاباتٍ شَدِیدٌ قَسْوَرَه
اَکِیلُکُم بِالسَّیْفِ کَیْلَ السَّنْدَرَه و یک دو ضربت میان ایشان مختلف شد آنگه امیر المومنین
علیه السلام تیغ برآورد و آن دو مغفر که یکی از سنگ و دیگری از آهن بود ببرید و سر و روی
و کام و دهن او بشکافت و تیغ در دهن و دندانهای وی نشست در حال بیفتاد و بمرد و در
خبر است که چون امیر المومنین علیه السلام گفت من علیم پسر ابو طالب حبری از احبار ایشان
گفت عَلَیْتُم وَ ما اُنْزِلَ عَلی موسی مغلوب شدید مو قسم بتوریتی که خدا بموسی فرستاد چون
امیر المومنین علیه السلام مرحب را بکشت رعبی در دل ایشان افتاد در حصن گریختند و در استوار
کردند امیر المومنین علیه السلام بدر حصن آمد و حلقه بدست گرفت و می جنبانید مردی از بالای
قلعه بدید آن مرد را عجب آمد گفت نام تو چیست گفت علی گفت عَلی مُحَمَّدٌ وَ مَنْ مَعَهُ عالی گشت
محمد و آنها که با اویند بر سبیل تفاؤل آنگه گفت یا علی من در کتب خوانده ام که درین ولایت شخصی
بدید آید که سلام او تحیت اهل بهشت باشد او پسر عم خود را این حصن فرستد و این حصن
بر دست او گشوده شود اگر تو صاحب این فتح باشی مرا امان هست امیر المومنین علیه السلام
گفت لَکَ امانُ رسول الله ترا امان رسول خداست مرد گفت عالِجِ البابَ امیر المومنین

علیه السلام

علیه السلام از گفتار او خوشحال شد و حلقه در بگرفت و یکبار بقوة بجنبانید تا حلقها و زنجیرها
و بندهای او بگسست و در از جای برکند و از بالای سر خود چند گام بینداخت و چون مسلمانان
خواستند نتوانستند که خندق حایل بود امیر المومنین علیه السلام آن در را بیاورد و تا بر سر خندق
پل کند نرسید یک سر آن بر کنار خندق نهاد و یک سر بدست گرفت تا لشکر بعبور کردند
و رسول صلی الله علیه و آله بگذشت و در خبر است که یکی از صحابه گفت یا رسول الله عجب بماندیم ما
از قوة علی بیرون آنکه در خیبر بکند و بینداخت اکنون پل ساخته و دست خود در زیر آن ستون
کرده رسول گفت یا هذا تو در دستش می نگری در پایش نگر تا کجا نهاده گفت در نگریدیم پایش
معلق بود گفتم یا رسول الله پای او در هوا معلق است و این از همه عجیبتر رسول صلی الله علیه و آله
گفت پای او در هوا نیست بر پر جبرئیل علیه السلام نهاده ابو رافع مولی رسول روایت کرد
که من با امیر المومنین علیه السلام بودم چون حصن خیبر گشاد با یکی از جهودان قتال میکرد جهود
ضربتی زد امیر المومنین علیه السلام بدرق بگرفت درق از دستش بیفتاد درق رها کرده
دری افتاده بود از درهای آن حصنها که خیبر نه یک حصن بود در ربود و سپر ساخت
و در دست میگردانید که سپر گردانیدی چون کارزار تمام شد آن در از دست بینداخت
ما برفتیم هفت کس و من هشتم ایشان بودم خواستیم تا آن در بجنبانیم نتوانستیم ابو عبد الله
الجدلی روایت کرد که امیر المومنین علیه السلام گفت چون در خیبر بکندم و آنرا سپر ساختم و
بر آن کارزار میکردم آنگه آنرا پل ساختم تا برو بگذشتند یکی از قوم گفت یا علی لقد حملت
ثقیلا باری گرانست این که تو برگرفته گفتم بخدا اگر گرانی آن در دست خود بیش از آن یابم
که سپر خود را یافتمی آنگه بیاوردم و در خندق افکندم چون ما بازگشتیم خواستند تا جایگاه
برند هفتاد کس نتوانستند از جای برداشتن و شاعر درین معنی گوید نظم
اِنَّ امرأً حَمَلَ الرِّتاجَ بِخَیبَرٍ یَومَ الیَهودِ بِقُدرَةٍ لَمُؤَیَّدُ حَمَلَ الرِّتاجَ رِتاجَ بابِ قَمُوصِها
وَالمُسلِمونَ وَ اَهلُ خَیبَرَ تَشهَدُ فَرَمی بِهِ وَ لَقَد تَکَلَّفَ رَدَّهُ سَبعونَ کُلُّهُمُ لَهُ مُتَشَدِّدُ
رَدّوهُ بَعدَ تَکَلُّفٍ وَ مَشَقَّةٍ وَ مَقالُ بَعضِهِم لِبَعضٍ اَرْدِدُوا و ابیات حسان
ثابت درین باب معروفست وَ کانَ عَلِیٌّ اَرْمَدَ العَینِ یَبتَغی دَواءً فَلَمّا لَم

که در حصن شوند

یحس مداویا

رقاه رسول الله منه بتفله فبورک مرقیاً وبورک راقیا وقال سأعطی الرایة الیوم صارماً
کمیاً محباً للرسول موالیا یحبّ الهی والاله یحبّه به یفتح الله الحصون الاوابیا
فاصفی بها دون البریة کلها علیاً وسمّاه الوزیر المواخیا واین ابیات را ترک کردم
برای آنکه بسیار جایگاه آورده‌ام ویکی از شعرا درین باب گفته شعر بعث النبی برایة
منصورة عمرو بن حنتمة الدلام الادلما فمضی بها حتّی اذا برزوا له دون
القموص نبا وهاب وأحجما فأتی النبی برایة مردودة الا بخاف عارها فتذمما الا تخوف
فبکی النبی لها وانبهما ودعا امرأ حسن البصیرة مقدما فغدا بها فی فیلق ودعا
له الا یصدّ بها والا یهزما فزوی الیهود الی القموص وقد کسا کبش الکتیبة ذا
غرار مخذما وثنی بناس بعدهم فقراهم طلس الذئاب کل نسر قشعما ساط
الا له یحب آل محمد ویحب من والاهم منی الدما اگه رسول صلی الله علیه واله غنایم
خیبر را قسمت کرد پس آن حصنها که پیرامن آن بود یک یک می‌گشاد ومالهای آن
قسمت میکرد تا بحصن وطیح رسید وآن آخر حصنی بود از حصنهای خیبر وده یازده روز
درین کار شد محمد بن اسحق گفت چون رسول صلی الله علیه وآله حصن قموص بگشاد وآن حصن
سلام بن ابی الحقیق بود غنیمت آنجا بیاوردند در آنجا صفیة بنت حیی بن اخطب بود
وزنی دیگر با او ایشان را بر آن کشتگان بگذرانیدند چون آن زن کشتگان را دید وهمه خویشان
وعزیزان او بودند خاک بر سر کرد وجزعی عظیم نمود وروی بخراشید چون رسول صلی الله علیه واله
او را بدید گفت دور کنید این شیطان را از من وصفیه را پیش خواند ورداء خود بر سر او افکند
صحابه بدانستند که رسول او را برای خود برگرفت ورسول صلی الله علیه واله بلال را که ایشان را
آورده بود ملامت کرد وگفت یا بلال رحم نیست چرا این زنان را برین کشتگان بگذرانیدی
وپیش این صفیه در خواب دیده بود که ماه از آسمان بیفتاد ودر کنار او آمد این خواب با شوهر
خود کنانة بن الربیع بن ابی الحقیق بگفت او گفت تعبیر این خواب آنست که تو زن این ملک
باشی محمد او سیلی تپنچه بر روی خود زد وجزع کرد چنانکه وقتی که او را پیش رسول آوردند اثر
آن تپنچه بر روی او مانده بود وچون شوهر او کنانة بن الربیع پیش رسول آوردند واو صاحب

مخزن

که حصن بنی النضیر بود رسول او را گفت این مالها وگنجها که در دست تست بیار انکار کرد
واصلا مقر نیامد جهودی گفت من دیدمی او را که در فلان خرابه بسیار آمد وشد کردی رسول
صلی الله علیه واله گفت آنچه داری بیار والا چون ما چیزی بیابیم آنچه در خورد تو بوده باشد
بفرماییم کشتن گفت رواست رسول بفرمود تا آن خرابه بشکافتند واز آنجا مال بسیار
برداشتند رسول دیگر از او مال خواست خبر نداد او را به زبیر داد وگفت او را عذاب کن تا بگوید
زبیر او را عذاب کرد وهیچ مقر نیامد آنگه او را به محمد بن مسلمه داد وگفت این را بعوض برادرت
محمد بن مسلمه بکش واو را در قتال حصن ناعم کشته بودند بسنگی که از حصن بر او افکنده بودند
وآن اول حصنی بود که بشکافتند از حصون خیبر اهل خیبر چون خبر حصنها بشنیدند
واحوالها دانستند بزنهار آمدند وحصن خود بسپاردند وقرار دادند که بعضی از مال خود
ببرند وجایگاه وحصن واملاک رسول را دهند ورسول ایشان را بگذاشت رسول با ایشان این
قرار داد اهل خیبر نیز این شفاعت کردند که نیمهٔ مال با ایشان دهد از آنچه در حصن مانده بود
وآنجا مقام کنند چندانکه رسول خواهد چون نخواهد جایگاه بگذارند وبروند زمین خیبر
فیء مسلمانان بود وفدک خاص رسول را بود برای آنکه خیبر به تیغ ستاده بودند و
فدک زمین خود سپرده بودند لم یوجف علیها بخیل ولا رکاب چون رسول صلی الله علیه واله
از غزاة وقسمت غنایم فارغ شد زینب بنت الحارث زن سلام بن مشکم بفرمود تا گوسفندی سلام بن م
بکشتند وبریان کردند وآن را زهر آلود کرد وپرسید که رسول از بریان چه دوست تر دارد
گفتند ذراعش آن را زهر بیشتر مالید وبهدیه پیش رسول صلی الله علیه وآله آورد در آن
وقت بشر بن البراء بن معرور پیش رسول صلی الله علیه وآله حاضر بود رسول دست دراز
کرد وذراع او بگرفت ولقمه در دهن گذاشت وبخایید اما فرو نبرد وبشر لقمه در دهن
نهاد وبخایید وفرو برد رسول صلی الله علیه وآله لقمه از دهن بگرفت وبینداخت وگفت
این عضو مرا میگوید که من زهر آلودم ودر روایت دیگر آنست که بآواز آمد وگفت لا
تأکلنی یا رسول الله فانی مسموم رسول صلی الله علیه واله لقمه از دهن بگرفت وبینداخت
وزنک جهود را حاضر کرد واو را از آن بپرسید مقر آمد گفت چرا کردی گفت امتحان

کردم کفتم اکر سعتری ترا الم رساند واکر پادشاهی او دیکران از دست تو برهیم رسول صلی الله علیه واله
اورا رها کرد و بشر از ان یک لقمه برد و کعتند چون رسول صلی الله علیه واله بیمار شد
آن بیماری که بآن با پیش خدا شد مادر بشر به پرسیدن نزد رسول رفت رسول صلی الله علیه واله
کفت یا ام بشر ما زالت اکلة خیبر التی اکلت مع ابنک تعاودنی فهذا اوان
قطعت ابهری کفت آن یک لقمه که با پسرت بخیبر خوردم هر وقت معاودت میکرد
اکنون وقت آنست که رک دل من بکسلاند اینجا بعضی مسلمانان کعتند که رسول
صلی الله علیه واله شهید رفت قوله تعالی وَأُخْرَىٰ لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا
واخری یعنی غنیمة اخری وقیل مدینة اخری اکه حق تعالی کفت وغنیمتی دیکر یا شهری دیکر که
شما بران قادر نشدید ومحل او نصب است علی قوله وعدکم الله مغانم وغنیمة اخری قَدْ
أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا خدای تعالی
بآن محیط است این را دو تفسیر کعتند یکی یعنی علم و یکی یعنی قدرة یقال فلان محیط بکذا اذا
کان قادرا علیه ومنه قوله والله من ورائهم محیط ای قادر علیهم وبمعنی علم بیشتر آمده
ومنه قوله قد احاط بکل شیء علما وقوله احطت بما لم تحط به خبرا ودر آیه هر دو محتملست
یکی آنکه محیط است بآن در حرز وحفظ میدارد تا بکشاید برای شما خلاف کردند در آنکه
آن شهر کدامست عبدالله عباس وابن ابی لیلی وحسن ومقاتل کعتند پارس است وروم
ضحاک وابن زید وابن اسحق کعتند خیبرست که خدای تعالی وعده داد رسول صلی الله علیه واله
وایشانرا خود در تمنا نبود قتاده کفت مکه است عکرمه کفت حنین است مجاهد کفت
هر فتحی که خواهد بود تا قیامة وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا اکر
با شما قتال کنند کافران بنی اسد وغطفان لَوَلَّوُا الْأَدْبَارَ پشت بر کنند
وباز ایستادند قتاده کفت کافران قریش ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا
نَصِيرًا آنکه یاری ویاوری نیابند که ایشانرا یاری کند سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ
خَلَتْ مِنْ قَبْلُ ای مثل سنة الله یعنی خدای تعالی شما را نصرت کرد
چنانکه کرده است آنانرا که پیش از شما بودند بر عادة وسنة او از نصرة اولیا وقهر اعدا

اعلم ان علمانا رضوان الله علیهم قد تصحفوا بهذا الحدیث بتصحیفات فهنا هذا الشیخ قدس سره قرء تعاودنی ورایت فی مواضع اخر تصحیفات اخر وقد ارشدنی الله بالهامه وهدایته ان اطلعت علی کلام الرسول صلی الله علیه واله فی هذا اللفظ وهو تقادنی من قاد فی تقادنی ای اصابت فوادی ای ما زالت الاکلة تصیب فوادی والآن قطعت ابهری وهو العرق الذی فی القلب ابهری معلق الحیوة

وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وسنت خدا را تغییر وتبدیل نبود وَهُوَ الَّذِي
كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ
مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ کفت او آن خدایست که باز داشت
دستهای ایشان از شما ودستهای شما از ایشان بزمین مکه وآن حدیبیه بود پس از آنکه ظفر
داد شما را بر ایشان وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا ابو عمرو بیا خواند علی المغایبة (بصیرا)
و دیکر قرا بتا خطاب خدای تعالی بآنچه شما میکنید بیناست خلاف کردند در و انس
کفت هشتاد مرد بودند از اهل مکه که از کوه تنعیم فرود آمدند بقصد رسول وصحابه او وایشانرا فرستاده
بودند تا باشد که بر رسول وصحبی یابند رسول خبر یافت ایشانرا بکرفت آنکه منت نهاد وآزاد کرد
خدای تعالی این آیه فرستاد عبدالله عباس کفت چهل مرد بودند یا پنجاه قریش ایشانرا بفرستادند
تا باشد که وصحبی یابند رسول رسول خبر یافت ایشانرا بکرفت آنکه منت نهاد وآزاد کردشان
عبدالله مغفل کفت ما با پیغمبر بودیم در عام حدیبیه ورسول در زیر درخت نشسته بود وشاخی از
شاخهای درخت بر پشت رسول افتاده بود من آن شاخ کرفته بودم وامیرالمؤمنین علی علیه السلام
در پیش او نشسته بود وصلح نامه می نوشت سی مرد بر آمدند با سلاح وخاک بر روی ما پاشیدن کرفتند
رسول صلی الله علیه واله بر ایشان دعا کرد همه کور شدند ما ایشانرا بکرفتیم رسول فرمود ایشانرا رها
کنید رها کردیم خدای تعالی این آیه فرستاد مجاهد کفت رسول صلی الله علیه واله روی بمکه نهاد
برای عمره صحابه او جمعی از اهل حرم را بکرفتند رسول ایشانرا رها کرد قتاده کفت مردی از صحابه
رسول روز حدیبیه بر سر پشته شد مشرکان تیری بینداختند واورا بکشتند رسول جماعتی بفرستاد
دوازده نفر از مشرکان بکرفتند رسول ایشانرا رها کرد هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ (ثمنیة عشر) (وكم)
عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدْيَ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحِلَّهُ راویان اخبار
کعتند رسول صلی الله علیه واله عام الحدیبیه روی بمکه نهاد برای عمره ومعه صد مرد بودند هفتاد
شتر راندند برای هدی هر یک شتر از ده مرد تا بذو الحلیفه رسیدند احرام کرفتند وشترانرا
اشعار وتقلید کردند وجاسوسی را از خزاعه بفرستادند تا از احوال قریش خبری بدانند چون
بنزدیک عسفان رسیدند جاسوس باز کشت کفت قریش وحلفا ایشان جمع شده اند تا با

شما قتال کنند و شما را از مسجد الحرام باز دارند رسول صلی الله علیه و آله اصحابرا بطریق مشورت گفت
چه رایست صواب باشد که غارت کنیم بر زنان و فرزندان ایشان که بیاری ایشان رفته اند یا آنست
برویم اگر کسی ما را منع کند با او قتال کنیم ابو بکر برخاست گفت یا رسول الله رای تو قوی تر باشد
ولیکن ما بقتال نیامده ایم ما بزیارت خانه میرویم اگر کسی ما را منع کند با او قتال کنیم ابو هریره گفت ما هرگز
ندیدم بیشتر کسی که بیشتر مشورت کردی از رسول با اصحابش و غرض رسول آن بودی تا رای
هر کس بدانند آنکه وجه رای بر وی پوشیده بودی رسول و اصحابش برفتند تا به عسفان رسیدند
بشر بن سفیان الکعبی می آمد گفت یا رسول الله قریش با تو یکبار پوست پلنگ پوشیده اند و نذر
و عهد کرده اند که ترا راه نکنند که در مکه روی و خالد ولید را با لشکری روانه کرده اند و بکراع الغمیم
رسید رسول گفت یا ویح قریش اگر قریش مرا با عرب رها کردندی و عرب را با من اگر ایشان از من
دست یافتندی مراد ایشان برآمدی و اگر دست مرا بودی ایشان را رای اسلام بودی در اسلام آمدندی
و اسلام قوی و افزون شدی و اگر نخواستندی رای قتال بودی ایشان را قوتی مانده بودی
کار ایشان را عجز و ایشان چه می پندارند بخدای که با ایشان قتال کنم تا خدای تعالی مرا ظفر
دهد بر ایشان یا سر من از تن جدا ماند آنگه گفت کیست در میان شما که مرا راهی برد که نه راه ایشان
باشد مردی اسلمی برخاست گفت یا رسول الله من شما را راهی برم که ایشان نه بینند و ایشان را
بر دارای درشت و ناهموار و رنج رسید ایشان را در آن راه چون با زمین سهل افتادند رسول صلی الله
علیه و آله گفت بگویید نستغفر الله و نتوب الیه گفتند گفت الله که این آن حطه است که بر بنی
اسرائیل عرض کردند ایشان قبول نکردند آنگه گفت یا قوم دست راست گیرید بر ره ثنیة المرار
بر مهبط حدیبیه که زیر مکه است لشکر رسول صلی الله علیه و آله روی آن جانب نهادند چون قریش
خبر یافتند روی بآن طرف نهادند رسول چون به ثنیة المرار رسید آنجا فرود آمد و سبب آن
بود که چون ناقه رسول آنجا رسید بخفت مردم بشتافتند و گفتند حل حل و این صوتی
باشد که عرب شتر از آن برانگیزانند رسول صلی الله علیه و آله گفت یا حل یعنی این کلمه مگویید
گفتند مگر شتر بماند گفت نماند و لیکن او را حابس فیل منع کرد آنگه گفت والله که قریش مرا دعوت
نکنند با هیچ کاری که در وی تعظیم حرمات خدای و صله رحم باشد الا اجابت کنم ایشان را

آنگه قوم را گفت فرود آیید فرود آمدند با قصی الحدیبیه بر سر چاهی که در وادی آبی بود سخت تنک
کردند و گفتند یا رسول الله ما را آب باید ما از تشنگی هلاک میشویم در چاه آب نیست و درین حوالی آب
نباشد رسول صلی الله علیه و آله تیری از جعبه خود برکشید و گفت ببرید و درین آن چاه فرو کنید
مردی نام او ناجیه بن عمرو بن یعمر بن دارم و او سائق هدی رسول بود آن تیر بستد و بچاه فرو رفت
و آن تیر بقعر چاه در زمین فرو برد چندانی آب آمد که ایشان را کفایت بود گفتند در آن وقت که ناجیه
درین چاه بود زنی بکنار چاه آمد و گفت یا ایها المائح دلوی دونکا انی رایت الناس یحمدونکا
یثنون خیرا و یمجدونکا ارجوک للخیر کما رجونکا ناجیه او را جواب داد قد علمت جاریة یمانیه
انی انا المائح و اسمی ناجیه و طعنة ذات رشاش واهیه طعنتها تحت صدور العادیه ایشان
درین بودند که بدیل بن ورقاء الخزاعی با جماعتی از بنی خزاعه برسید و او از پدران ما سابق عنی مصنف
الکتاب و بنی خزاعه عیبه نصح رسول صلی الله علیه و آله بودند از جمله اهل تهامه و گفت یا رسول الله قریش
بیامدند کعب بن لوی و عامر بن لوی بر سر آبهای حدیبیه فرود آمدند کوچک و بزرگ و عزم قتال تو دارند
و ترا در مکه رها نخواهند کرد رسول همان جواب داد که اول داده بود بشر بن سفیان را چون بدیل قول
رسول بشنید گفت دستور باشد تا این سخن که گفتی قریش را بگویم و جواب بزد تو آرم گفت روا باشد
او برفت و قریش را گفت من از نزدیک محمد می آیم و از و سخنی شنیدم اگر خواهید شما را بگویم سفیهان ایشان
گفتند ما را حاجت نیست با آنکه سخن و پیغام او بشنویم اما حکما و خداوندان رای گفتند بگو تا چه گفت بدیل
آنچه شنیده بود گفت عروة بن مسعود الثقفی گفت یا قوم شما شناخته اید رشد من و نصح و نیک رخواسته
خواهی من در حق شما که قریش گفتند آری والله گفت این مرد صلاحی بر شما عرض میکند قبول کنید
و رها کنید تا من بروم و سخن او بشنوم گفتند برو او بیامد و با رسول صلی الله علیه و آله مناظره کرد رسول بشنوم
همان جواب داد که اول گفته بود عروه گفت یا محمد هرگز کسی دیدی که قوم خود را مستاصل کند من
پیرامن تو قومی را می بینم اوباش ایمن نباشم که بروند و ترا رها کنند ابو بکر او را دشنام داد که ما بر ویم
و او را رها کنیم عروه گفت این کیست گفتند ابو بکر است گفت اگر نه آن بودی که تو بجای من کاری
کرده و من مکافات آن نکرده ام جواب بدادمی و مغیرة بن شعبه بر بالای سر رسول ایستاده
بود و عروه دست در روی رسول میکشید هر که که او دست در روی رسول کشیدی مغیره قبضه تتبعه

شمشیر بر دست او در دی و کفتی دست بردار از روی رسول عروه کفت این کیست کفتند این مغیرة بن شعبه است
کفت تو نه آنی که من در عذر تو سعی کرده ام و او در جاهلیت قومی را کشته بود و عروه را در آن سعی
بود و تا او برست آنکه عروه نگاه میکرد در اصحاب رسول و حرمت داشت ایشان او را چنانکه اگر رسول
آب دهن بینداختی یکی از ایشان بدست کرفتی و در روی خود مالیدی و اگر آبی از دست فرو ریختی
بر سر آن کار از بودی تا آنکه قسمت کردندی و در پیش او سر افکنده و نرم آواز و کوتاه نظر بودندی
از حرمت و هیبت و تعظیم او عروه باز کشت و قریش را کفت یا قوم من وفد بوده ام و نزد ملوک اطراف
عالم رفته ام از قیصر روم و کسری پارس و نجاشی حبشه هرکز ندیده ام پادشاهی را مطاع تر از محمد
در میان قومش آب دهنش در روی می مالند و بر آب دستش کالار میکنند و چون کاری میفرماید
بر میجهند و مسارعه میکنند و پیش او سخن نکویند و اگر کویند آواز بر ندارند و تیز در و ننکرند و او بر شما
رشدی عرض میکند قبول کنید مردی از کنانه کفت رها کنید تا من بروم چون نزدیک رسول رسید
رسول کفت این فلانست و از قومیست که تعظیم هدی کنند هدی از پیش او باز برید و لبیک در روی
در روی او زنید چون چنان کردند آن مرد کفت سبحان الله اینچنین قوم را از خانه خدا منع کردن حلال
نباشد و باز کشت آنکه حلیس بن علقمه را بفرستادند و او سید احابیش بود رسول صلی الله علیه و آله
کفت این از قومی متعبد انست هدی برابر او برید همچنان کردند چون او هدی دید با اشعار و تقلید لا حول
کرد و باز کشت و قریش را ملامة کرد و کفت حلال نباشد هدی را منع کردن پس مردی نام مکرز آمد و با
رسول آغاز حدیث کرد در آن حال سهیل بن عمرو برسید رسول صلی الله علیه و آله کفت سهل
علیکم الامر قوم طلب صلح خواهند کردن ایشان همچنان لبیک زدن کرفتند و هدی پیش راندند
سهیل عمرو کفت من آمده ام تا مصالحتی کنم و عهدنامه نویسیم میان ما و شما و برین قرار دادیم
رسول صلی الله علیه و آله امیر المومنین علی علیه السلام را بخواند تا صلح نامه بنویسد و رسول املا میکرد و کفت
بنویس بسم الله الرحمن الرحیم سهیل کفت ما رحمن نشناسیم این نوشته ایست میان ما و تو
چیزی بنویس که ما بشناسیم بنویس بسمک اللهم رسول کفت بنویس امیر المومنین بنوشت کفت
بنویس هذا ما صالح علیه محمد رسول الله سهیل کفت ما را کواه بر خود باید کرفتن درین نوشته
و اگر ما کواهی دهیم و اقرار کنیم که تو رسول خدایی خود بتو ایمان آورده باشیم نام خود بنویس و

نام پدرت بنویس رسول کفت یا علی بنویس چنانکه ایشان میخواهند و آنچه نوشته بستر امیر المومنین کفت
یا رسول الله دست من بر نرود که نام تو از رسالت بسترم رسول کفت دست من بر آن نه تا بسترم و بسترد
آنکه کفت و الله که من رسول خدایم و اگر چه شما دروغ میدارید مرا آنکه کفت یا علی ستدعی الی مثل هذا
فتجیب و انت علی مضض ترا امثال این خوانند اجابت کنی و مضطر باشی و قرار بران دادند
که ده سال جنگ نکنند و مردم درین ده سال ایمن باشند و هرکه بمکه آید از مردم محمد بحج یا عمره یا بازرگانی
ایمن باشد بر جان و مال و هرکه از قریش نزدیک محمد آید بی دستوری ولیش او را با جای خود فرستند
و هرکه از محمد نزدیک قریش آید او را باز ندهند و هرکه از قریش بمدینه آید که از آنجا بمصر یا شام رود ایمن باشد
بر جان و مال این حال بر مسلمانان سخت آمد رسول کفت رها کنید هرکه از ما با ایشان رود بر وی لعنة الله
هرکه خواهد که در عهد محمد رود برود و هرکه خواهد که در عهد قریش رود مخیرست در حال بنو خزاعه کفتند
ما در عهد محمد رفتیم و بنو بکر کفتند ما در عهد قریش رفتیم رسول صلی الله علیه و آله کفت پس ما طواف خانه
نکنیم سهیل عمرو کفت امسال نکنید سال دیگر بیایید و چون آیید با سلاح میایید مگر تیغها در نیام
کرده اکنون هدی برانید آنجا که ما باز داریم بکشید رسول کفت هدی برانید ایشان هدی میراندند
و ایشان روی باز میزدند رسول کفت هم اینجا بکشید همانجا کشتند ایشان درین بودند ابو
جندل بن سهیل بن عمرو می آمد با بندی کران و فریاد میخواست مسلمان بود و در دست قریش
اسیر و کرفتار پدرش برخواست و تپنچه بر روی او زد و کفت یا محمد این عهد میان ما تمام شده و شرط
آنکه هرکه از ما بتو آید باز دهی رسول کفت تو دانی ابو جندل فریاد میکرد رسول صلی الله علیه و آله کفت
برو صبر کن تا خدای تعالی فرجی بدهد که ما شرطی کرده ایم و نکو نباشد خلاف آن کردن پدرش
او را دست کرفته می برد و جفا میکرد عمر کفت من برخاستم و در پهلوی او میرفتم و دسته
شمشیر او نزدیک کردم تا بکیرد و پدر را بکشد نکرد اصحاب پیغمبر برکشتند و ایشان شاک
نبودند که در مکه خواهند رفتن از آن خواب که رسول صلی الله علیه و آله دیده بود عمر بن الخطاب
کفت مرا در اسلام هرکز شک نبود الا آن سال رسول را کفتم یا رسول الله نه تو رسول
خدایی کفت بلی کفتم نه آنچه کویی از خدا کویی کفت آری کفتم چونست که ما را کفتی شما در مکه شوید
حلق کرده و تقصیر کرده و امسال نرفتیم کفت اندیشه مدار که ما در مکه شویم حلق کرده و تقصیر کرده

اشاره بصلح آنحضرت علیه السلام با معویه لعنه الله
منه

بسیارم

آن سال که در مکه رفتیم عمر گفت من گفتم راست گفتی یا رسول الله و از آن توبه کردم و کفارتها دادم

آنگه صلح نامه تمام کردند و از هر دو جانب گواه برگرفتند و هدی براندند تا بوادی الثنیه مشرکان از

پیش و راه‌ماندند و روی هدی باز زدند رسول صلی الله علیه و آله و سلم اینجا شتر بکشید و سر بتراشید

کس شتر نکشت و سر نتراشید رسول دگرباره گفت کس برنخواست سیوم بار باز گفت

کس برنخواست رسول صلی الله علیه و آله بخشم در خیمه ام سلمه شد و گفت میبینی که از ایشان کس

فرمان نبرد ام سلمه گفت تو ایشان را رها کن و شتر خود بکش و سر بتراش رسول از خیمه بیرون آمد

و با کس سخن اصلا نگفت و شتر خود را بدست خود بکشت و حلاق را آواز داد و آن روز

حلاق خراش بن امیة الخزاعی بود و سر بتراشید مردم چون چنان دیدند از دست در افتادند

و شتران بکشتند و بعضی سر می تراشیدند و نزدیک بود که خود را از غم هلاک سازند که چرا

فرمان رسول نبرده بودند عبدالله عباس و عبدالله عمر گفتند آن روز جمعی حلق کردند و جمعی

تقصیر رسول گفت رحم الله المحلقین گفتند یا رسول الله و المقصرین گفت رحم الله المحلقین

گفتند و المقصرین گفت رحم الله المحلقین گفتند و المقصرین گفت و المقصرین رسیدند که یا رسول الله

چرا این را سه بار دعا کردی و ایشان را یکبار گفت برای آنکه ایشان شک نکردند و ایشان شک کردند

رسول صلی الله علیه و آله شتری از ابوجهل بن هشام علیه اللعنه بکشت حلقه سیمین در بینی

کرده برغم مشرکان و در آن سال جماعتی از زنان بیامدند و برسول بیعت کردند و ذلک

قوله یا ایها الذین آمنوا اذا جاءکم المومنات مهاجرات و قصه آن بیاید ان شاء الله

پس رسول صلی الله علیه و آله با مدینه آمد ابو بصیر بن عتبة بن اسید از مکه نزدیک رسول

آمد و در دست مکیان اسیر مکیان در باب او نامه نوشتند و او را باز خواستند و دو مرد از

بنی عامر بفرستادند رسول او را بایشان داد و گفت یا رسول الله مرا با مشرکان میدهی

رسول گفت باید اجر و صبر کنی که میان ما عهدیست که آن را خلاف نشاید کردن او همراه ایشان

برفت تا بذو الحلیفه رسید ایشان تیغی در نیام نزد ایشان نهاده بود او گفت این تیغ — چیزی میخوردند و مه

نیکوست گفتند نیکوست گفت شاید تا به بینم گفتند روا باشد او برگرفت و از نیام برآورد

و نیک در نگرید و در دست بجنبانید و بزد و یکی از آن دو را بکشت یکی برخواست و بگریخت

ابلیه

ترسیده است و دل

و بمدینه آمد و رسول صلی الله علیه و آله چون او را از دور بدید گفت این مرد مرعوبست آنکه او را

گفت چه رسید ترا گفت صاحب شما صاحب ما را بکشت در حال برآمد ابو بصیر در آمد تیغ

در دست و گفت یا رسول الله ذمت تو وافی شد و تو از عهده بیرون رسول گفت ویل امه مسعر

حرب لو کان معه رجال چون این سخن بشنید دانست که رسول او را بدست باز دهد بیرون آمد

و بکنار دریا شد بر راه شام که قریش از آن راه بازرگانی رفتندی و چون مسلمانانی که در مکه بودند

بشنیدند نزدیک او رفتند تا هفتاد مرد بر او جمع شدند و ابو جندل نیز نزدیک او شد و هر کاروان

که از آنجا میگذشت میکشتند و مال می بردند تا مکیان بفریاد آمدند و از رسول شفاعت کردند که

ایشان را نزد خود خواند و قرار آنست که هر که از ما نزد تو آید حکم او را باشد و پیرا باز دهد رسول

صلی الله علیه و آله کس فرستاد و ایشان را باز خواند مع هذا معنی قوله و الهدی معکوفا ان یبلغ

محله هدی آن باشد که مرد حاج یا معتمر بخانه خدا راند بهدیه و معکوف محبوس باشد و عکف

هم لازم باشد و هم متعدی یقال عکف عکوفا اذا احتبس و عکفه عکفا اذا حبسه و الهدی

معطوفست علی الضمیر فی قوله و صدوکم و معکوفا نصب بر حالست از مفعول و مراد ببلوغ

هدی بمحلش آنست که بمکه رسد و بمنی و لولا رجال مؤمنون و نساء مؤمنات

یعنی بمکه آنگه گفت اگر نه مردان مومن و زنان مومنه بودندی بمکه لم تعلموهم

شما ایشان را ندانید و نشناسید و واقف نیستید بر ایمان ایشان را ان تطؤهم

که ایشان را در پای کرید یعنی ایشان را بکشید بنادانی در میان مشرکان مکه بی آنکه دانید

فتصیبکم منهم معرة بغیر علم درین کلام تقدیم و تاخیرست

آنکه بشما رسد اثمی و حرجی از آن کشتن یا واجب این قول ابن زید است محمد بن اسحق

گفت معرة ای غرامة الدیة و بعضی گفتند کفارة لقوله تعالی فان کان من قوم عدو

لکم و هو مؤمن فتحریر رقبة مؤمنة کفارة قاتل خطا برده باشد که آزاد کند چون حال

برین جمله بود و گفتند مشرکان عیب کنند گویند ایشان اهل دین خود را میکشند و جواب لولا

محذوفست از کلام و تقدیر آنکه لاذن لکم فی دخولها و لکنه حال بینکم و بینها تا این محذوفات

تقدیر نکنی کلام مستقیم نشود و اصل معرة من العر باشد و هو الجرب لیدخل الله

منات

فی رحمته من یشاء گفت خدای تعالی تأخیر برای آن کرد تا در رحمة خود برد آن را که خواهد
لو تزیلوا لعذبنا الذین کفروا منهم عذابا الیما قیل لو تمیزوا
اگر جدا بودندی مؤمنان از کافران در مکه ما کافران را عذابی سخت کردمانی و گفتند قوله لعذبنا
جواب لولا و لو هر دو است قتاده گفت درین آیه خدای تعالی برکت مؤمنان عذاب از
کافران باز دارد چنانکه برای مستضعفان مکه عذاب از مشرکان باز داشت و از صادق
علیه السلام روایت کردند از پدرانش علیهم السلام از امیر المؤمنین علی علیه السلام که گفت از
رسول صلی الله علیه و آله پرسیدیم از معنی این آیه گفت معنی آنست که اگر کافرانی که در معلوم
چنان بود که ایشان را فرزندان مسلمان خواهد بودن آن فرزندان را از اصلاب پدران
جدا توانستی کردن ما کافران را عذاب کردمانی و این قول لطیف و غریب است قوله تعالی و
لا یلدوا الا فاجرا کفارا اذ جعل الذین کفروا فی قلوبهم الحمیة
حمیة الجاهلیة اذ جعل عامل در ظرف لعذبنا است گفت چون کردند آنکه کردند
کافران در دلهاشان حمیة آنکه بدل کرد از آن حمیة حمیة جاهلیت و آن آن بود که رسول را
در مکه نگذاشتند و ننوشتن بسم الله الرحمن الرحیم رضا ندادند و بمحمد رسول الله اقرار نکردند
و حمیة فعیله باشد من حمی فلان انفه یحمی حمیة و محمیة قال المتلمس الا اننی منهم و عرضی
عرضهم کذا الناس یحمی انفه ان یهشما فانزل الله سکینته علی
رسوله و علی المؤمنین خدای تعالی سکینه و وقار خود فرود آورد بر پیغمبر خود و بر
مؤمنان تا ثابت قدم باشند و در کارزار بر جای بمانند و الزمهم کلمة
التقوی و الزام کرد ایشان را یعنی تکلیف کرد و بفرمود کلمه پرهیزکاری گفتند کلمة الاخلاص
یا نشر قوله و لکن یناله التقوی منکم و قوله انما یتقبل الله من المتقین ابی کعب گفت از
رسول پرسیدم که کلمة التقوی کدام است گفت درین آیه کلمة التقوی لا اله الا الله است
و این قول عبد الله عباس و عمرو بن میمون و مجاهد و قتاده و ضحاک و سلمة بن کهیل و عبید عمیر
و عکرمه و ربیع انس و سدی و ابن زید است عطای خراسانی گفت کلمة التقوی لا
اله الا الله محمد رسول الله است امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت لا اله الا الله و الله اکبر

عطاء بن ابی رباح گفت لا اله الا الله وحده لا شریک له الملک له الحمد و هو علی کل شیء قدیر
زهری گفت بسم الله الرحمن الرحیم و کانوا احق بها و اهلها و ایشان
آن را اولیتر بودند و سزاوار بودند و کان الله بکل شیء علیما و خدا
بهمه چیز داناست لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق لتدخلن
المسجد الحرام رسول صلی الله علیه و آله عام الحدیبیه در خواب دید که در مسجد الحرام رفته
و از اصحاب او بعضی حلق کرده اند و بعضی تقصیر این خواب با صحابه بگفت چون بحدیبیه رفت و
مشرکان منع کردند و رسول باز گشت جماعتی گفتند یا رسول الله نه ما را گفتی من در خواب دیدم
که شما در مسجد الحرام شدید این حلق کرده و تقصیر کرده گفت آری و لیکن نگفتم امسال خدای تعالی
این آیه فرستاد گفت خدای عز و جل راست گفت با رسولش آن خواب که دید او نمود که شما در مسجد
الحرام شوید ایمن و برای آن صدق گفت که رؤیا در معنی قولست و صدق متعدی است بدو مفعول
یقال صدقته القول و لام فی قوله لتدخلن جواب قسم محذوفست و التقدیر و الله لقد صدق الله
رسوله الرؤیا بالحق و الله لتدخلن المسجد الحرام بخدا که در مسجد الحرام روید ان شاء الله
اگر خدا خواهد این کلمه ایست که مستحب است که چون کسی کاری خواهد کرد بگوید که فلان کار
بکنم ان شاء الله و خدای تعالی گفت و لا تقولن لشیء انی فاعل ذلک غدا الا ان یشاء الله در معنی
او چند قول گفتند یکی استثناء مشیت برای آنکه از وقت رؤیا تا بوقت حصول مقتضی او
ممکن بودی که بسیاری مرده بودندی و غایب شده تا آن بعض مستثنی باشد بمشیة
قولی دیگر آنست که اگر چه ظاهر کلام شرطست مراد شرط نیست چنانکه صیغه امر بسیار آید
و مراد امر نباشد و تمام مراد آنست که لتدخلن المسجد الحرام بمشیة الله و عونه قولی دیگر آنست که
ان شاء الله برای توقیف الکلام عن النفوذ آورد چنانکه گفت و لا تقولن لشیء انی فاعل
ذلک غدا الا ان یشاء الله قولی دیگر آنست که ان بمعنی اذ است چنانکه گفت و انتم الاعلون
ان کنتم مؤمنین ای اذ کنتم مؤمنین ابو القسم بلخی گفت مشیة بمعنی امر است برای منافات
که میان امر و مشیت هست که مشیة مؤثر است امر و التقدیر ان امرکم الله قولی دیگر آنست
که لتدخلن المسجد الحرام از قول رسولست پس شرط مشیة رسول کرده خدای تعالی

آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ این شد نصب است
بر حال و برای آن تحلیق گفت تا مبالغه کند در حلق که بناء تفعیل مبالغه را باشد و اما تقصیر
در شرع عبارتست از آنکه بعضی از موی سر و بعضی از موی محاسن بگیرند عند الاحلال
فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا خدا دانست آنچه شما ندانید از مصالح کارها در باب تقدیم و تأخیر و تعجیل
و تأجیل فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا ای قبل فتح مکه کرد پیش از فتح مکه
فتحی نزدیک آن فتح حدیبیه بود و گفتند فتح خیبر بود و راویان اخبار گفتند که در صلح حدیبیه الی
مصلحتی بود که جز خدا نداند برای آنکه چون صلح پدید آمد مسلمانان با مشرکان هم سخن شدند و با ظاهر
آمدند با هیچ عاقل متمیز سخن نگفتند و الا در اسلام آمد تا آن دو سال چندانی مشرکان در اسلام
آمدند که همه مدت مثل آن نیامده بودند هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى
وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ گفت او آن خداست که
بفرستاد رسولش را مسلمانی و دین خدای تعالی تا ظاهر گرداند آن دین را و مظفر بر دینها
کند بحجت و برهان خواسته بقهر و غلبه از صادق علیه السلام روایت کردند که تاویل
این آیه هنوز پیدا نشده و پیدا نشود مگر در روزگار مهدی علیه السلام که همه جهان اسلام باشد
بلی کفر و هدی باشد بی ضلالت و عدل باشد بی جور و امن باشد بی خوف چنانکه گفت و
لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم الآیه وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بار یاد است
المعنی و کفی الله و نصب شهیدا بر تمییز است گفت خدا بس است گواه برین گفتار آنکه
گفت مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ محمد پیغمبر خداست جمله باشد از مبتدا و خبر اینجا باشد
کلام تمام شد وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ
بَيْنَهُمْ مبتدا و خبری دیگرست و آنانکه با اویند سختانند بر کافران رحیمانند میان
ایشان یعنی آنکه بر نظیره قوله تعالی أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ و أشدّاء
جمع شدید باشد کثمی و أشحیا و قوی و اقویا و رحما جمع رحیم کقرین و قرنا و ظریف و ظرفا
تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا ایشان را گاه راکع بینی و گاه ساجد یا بعضی را راکع بینی
و بعضی را ساجد يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا طلب فضل خدا میکنند

یعنی

یعنی ثواب بهشت و رضای خدای تعالی سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ
السُّجُودِ ای علامتهم و در او دو لغت سیما مقصور و سیماء ممدود و قال الشاعر
سیمیا المجد منه یلوح گفت علامت ایشان بر رویهای ایشان مبنی از اثر سجده خلاف
کردند درین سیما و علامت که چه باشد و کی باشد عوفی گفت از عبد الله عباس که نوری باشد
که از رویهای ایشان می تابد روز قیامه که بآن بدانند که ایشان اهل سجود بوده اند در دنیا عطا
بن ابی رباح گفت رویهای ایشان سپید باشد و روشن از آنکه در دنیا نماز کرده باشند شهر بن
حوشب گفت جای سجده ایشان مانند ماه بود در شب بدر حسن بصری گفت اثر خضوع و
خشوع خواست و این روایه والبی است از عبد الله عباس منصور گفت از مجاهد پرسیدم که
اثر سیما اثری باشد که بر پیشانی پدید آید از اثر سجود گفت نباشد که بر پیشانی مرد از آن اثر مانده
زانوی بز باشد و دلش از سنگ سخت تر بود ولیکن اثر خشوع باشد ابن جریج گفت وقار و
بها باشد سمره بن عطیه گفت تهیج و زردی روی باشد و اثر بی خوابی عکرمه و سعید جبیر گفتند اثر
خاک باشد بر پیشانی ایشان از آنکه سجده بر زمین کنند سفیان ثوری گفت بشب نماز کرده باشند
روز رویشان نورانی باشد قوله صلی الله علیه و آله من کثر صلوته بالليل حسن وجهه بالنهار
بهری دیگر گفتند اثری باشد بر پیشانی از سجده چنانکه بعضی راست زهری گفت این علامه
روز قیامه باشد و در بعضی اخبار آمده که روز قیامه دوزخ را گوید یا نار انضجی یا نار حرقی
اما موضع السجود فلا تقربی بسوز هر کجا خواهی از گناهکار و جای سجده را مکن عطاء
خراسانی گفت هر که پنج نماز بپای دارد درین آیه داخل باشد ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي
التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ گفت مثل و صفت ایشان در توریه و انجیل اینست که ایشان را
مثل زدند و تشبیه کردند در کتابها كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ بزرعی کشتی
که بر آرد و آن اول بار بود که دانه بشکافد در زمین انس مالک گفت شطأه ای نباته
عبد الله عباس گفت خوشه زرع باشد مجاهد و ضحاک گفتند فراخ زرع باشد که پیرامن او
بر دمد یقال اشطأ الزرع فهو مشطئ اذا فرخ و انبت حوله فروعا و سنابل قال الشاعر
اخرج الشطأ علی وجه الثری و من الاشجار افنان الثمر فَآزَرَهُ ای قواه و یکون

خدای تعالی

وَمَثَلُهُمْ فِي

رازرا له بار او شود و اورا قوی دارد فَاسْتَغْلَظَ ستبر شود فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ
بر ساقهای خود راست بایستد يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ
بجایی رسد بحسن و نضارة که برزگران را عجب آید و این مثلیست که خدای تعالی زد رسول
و اصحاب او را بزرعی که اول تره که برندوا و یک شاخ نمود نباشد و آن اصل او بود که از میان دانه
بیرون آید انکه پیرامن او شاخها و برکها براید و خوشها بیارد پیرامن آن اصل درایند و اورا
قوی و راست دارند همچنین اصحاب رسول و اهل البیت او جان و مال فدای او کردند پیرامن او
آن شاخها و برکها مانند که زرع را قوی دارد در پیش او جهاد میکنند و از و ذب میکنند تا
قوی شود و راست کردد چنانکه هر که بنکرد بعجب آید که کودکی از پدر و مادر باز مانده یتیم ابوطالب
او را در کنار خود کیرد خدای تعالی کار او را به تربیت و تقویت بانجا رساند که همه عالم از و عاجز
آیند و در و شکفت فرو مانند و کافران بخشم آیند در کفار دو قولست یکی انکه کافرانند
و این قول بهترست دوم انکه زراعند و عرب برزیکر را کافر خواند و این قول ضعیفست
برای تکرار دیکر انکه اعجاب زراع را مرجع بازرعست و غیظ کفار را مرجع با کار رسول
چه زراع را با کار رسول نسبتی نیست تا از و بخشم آیند پس بظاهر حمل کردن اولیتر بود
اما کروهی که کفتند والذین معه مراد ابوبکر صدیقست اشداء علی الکفار عمر خطاب و رحماء
بینهم عثمان عفان و تریهم رکعا سجدا مراد علی بن ابی طالبست این قولی بغایت ضعیفست
و خارج از لغت عرب و نظم کلام ایشان برای انکه والذین معه با تعلق در محل رفعست با بتدا
و مبتدا را خبر باید لامحاله و خبر باید تا نفس مبتدا بود چنانکه زید قایم او قاعد والذی جارنا
بالامس منطلق او مقیم و در آیه را ن تاویل اشخاص مختلفند چنانکه زید عمرو و بکر خالد
و این سخنی باشد بی فایده دیکر انکه خبر حادث باشد و مبتدا مخبر عنه و محال بود که شخصی مخبر عنه
باشد و اشخاص از و خبر و آن قول که کفتند ابوبکر مبتدا بود و عمر و عثمان خبر باشند این
در غایت استحالتست دیکر انکه چون اشخاص مختلفند واو عطف بود تا فرق بود میان
عطف و معطوف علیه و میان مبتدا و خبر یا صفت و موصوف و این پوشیده نیست
انکه ازین حدیث شمه داند اکر آیه را حمل کند بر امیرالمومنین علیه السلام بهانا اولیتر باشد

چرا که جمله این صفات با ولایقترست در قرآن الاتری الی قوله اذلة علی المومنین اعزة علی الکافرین
پس نظم آیه و اتساق معنی او چنین مستقیم باشد که کویند والذین معه مبتداست اشداء
علی الکفار خبر اوست و باقی آیه هم خبر آن مبتداست و این خبر بعد از خبر کویند کقولهم هذا
حلو حامض طیب و مثله قوله والله غفور رحیم والله عزیز حکیم الی ما لا یحصی کثرة فی
القرآن وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً
وَأَجْرًا عَظِيمًا وعده داد خدای تعالی آن مومنانرا که عمل صالح کنند از ایشان یعنی
از آنان که ذکر ایشان در آیه متقدم رفت من قوله والذین معه آمرزش کناه و مزد و ثواب بزرکوار
که ما لا عین رات و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر سورة الحجرات بدانکه این
سوره مدنیست هژده آیه و سیصد و چهل و سه کلمه و هزار و چهارصد و نود و شش حرف
و روایتست از ابو امامه از ابی کعب که رسول صلی الله علیه و آله کفت هر که او سورة الحجرات بخواند
خدای تعالی او را بعدد هر که خدا را طاعه کرد و هر که در و عاصی شد ده حسنه بنویسد و ازین
سوره تا آخر قرآن مفصل خوانند برای انکه فصل به بسم الله الرحمن الرحیم در و بسیار باشد
و رسول صلی الله علیه و آله کفت اعطیت السبع الطول مکان التورية و اعطیت
المثانی مکان الانجیل و اعطیت المئین مکان الزبور و فضلت بالمفصل
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ عامه قرا خوانند
لا تُقَدِّموا بضم تا و کسر دال من التقدیم و یعقوب خواند لا تَقَدَّموا بفتح تا و دال من التقدم
والتقدیر لا تتقدموا فحذف احدی التائین تخفیفا و این رفته است تقاضا حق تعالی
درین آیه خطاب کرد با مومنان و کفت ای مومنان فرا پیش خدا و پیغمبر مشوید و تقدم هم
بمعنی تقدم است یقال منه مقدمة الکتاب ای متقدمة علی بن ابی طلحه کفت از
عبدالله عباس که معنی آنست که خلاف کتاب و سنت چیزی مکویید عطیه کفت پیش از
خدا و پیغمبر کویند مکویید جابر عبدالله انصاری کفت سبب نزول آیه آن بود که جماعتی
روز عید پیش از انکه رسول ذبح کرد و نماز کذارد ایشان ذبح کردند الله خدای تعالی

این آیه فرستاد و فرمود تا ذبح باز گیرند گفت پیش از آنکه رسول ذبح کند شما ذبح مکنید عایشه
گفت آیه در روزه آمد گفت پیش از آنکه رسول روزه گیرد شما مگیرید و باین خبر تمسک کردند در تحریم
روزه روز شک مسروق گفت نزدیک عایشه شدم روز شک با به انگبین پیش آورد و مرا
داد گفتم روزه دارم گفت این روز روزه نشاید داشتن به نیت ماه رمضان و نیز بشک روز
نتوان داشتن اما به نیت شعبان روزه داشتن مستحب بعضی دیگر گفتند معنی آنست که
هر عبادتی که معین است بوقتی پیش از آن وقت عبادت مکنید چون نماز و روزه و حج تا اگر
بی وقت کند مقبول نباشد و باز باید گرفتن بعضی دیگر گفتند آیه در آن آمد که کسانی آمدندی
و از رسول چیزی پرسیدندی حاضران در جواب مسارعت کردندی پیش از آنکه رسول جواب
دادی خدای تعالی این آیه فرستاد و این قول مجاهد است و ابن زاب بسو ادب خدای تعالی
باین آیه ادب آموخت ایشان را تا ادب نفس کار بندند قتاده گفت آیه در قومی آمد که گفتندی
لو انزل فی کذا اگر خدا در حق من آیتی یا سورتی فرستادی خدای تعالی کاره بود آن را
این آیه فرستاد عبد الله زبیر گفت جماعتی از بنی تمیم نزدیک رسول صلی الله علیه و آله وفد
حاضر آمدند ابوبکر گفت یا رسول الله قعقاع بن معبد را میر ایشان کن عمر گفت اقرع بن
حابس را ابوبکر گفت جز خلاف من نخواستی عمر گفت نخواستم و آواز بلند کردند خدای
تعالی این آیه فرستاد ابن زید گفت لا تقطعوا امرا دون الله و رسوله بی خدا و رسول هیچ
کار مکنید و این قول اولیترست لعمومه و شموله علی الجمیع و حمل آیه بر عموم کردن اولیتر باشد
تا همه داخل شود در و اخفش گفت معنی آنست که استبداد مکنید برای خود و تا خدا و رسول
نفرماید مگویید و مکنید و در آیه دلیلست بر بطلان قیاس برای آنکه خدای تعالی بر سبیل عموم گفت
و تعیین و تخصیص نکرد بل جمله مسلمانان را نهی کرد از آنکه پیش از خدا و رسول چیزی گویند
یا کنند الا آنکه او فرماید استماع فرمان او کنند بر وفق گفتار او و قیاس کردن و حمل چیزی
بر چیزی و استنباط حکمی از علتی خلاف اینست وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ
عَلِيمٌ از خدا بترسید و از عقاب و عذاب او حذر کنید که خدای تعالی شنوا و
بیناست سمیع لاقوالکم علیم باحوالکم يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا

تو درین کار به

أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ
بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ گفتند آیه در ثابت بن قیس بن شماس آمد که او کر بود و بلند آواز با رسول سخن
گفتی بآواز بلند و رسول را از آن کراهت بودی خدای تعالی این آیه فرستاد گفت ای مومنان
آواز بر مدارید بالای آواز پیغمبر و با او سخن بلند مگویید چنانکه با یکدیگر گویید و گفتند معنی آنست که
رسول را آواز مدهید بنام او چنانکه یکدیگر را مگویید یا محمد و یا احمد خطاب چنین کنید یا رسول
یا نبی الله ای فرستاده خدا و ای پیغمبر نظیره قوله تعالی لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم
بعضا أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ای لئلا تحبط اعمالکم تا
عملتان باطل نشود و معنی آنکه بیان کرده ایم چند جا تا عملتان بموقع قبول نیفتد چه معلومست
که اگر خطاب بوجه مامور به کردندی مستحق ثواب بودندی چون خلاف آن کردند و قصد
ایشان وضع حرمت رسول بود ایشان را از آن ثوابی حاصل نیاید آن انتفاء ثواب را بر توسع
احباط خواند گفتند چون این آیه آمد ثابت بن قیس بیامد و بر راه بنشست و میگریست
عاصم بن عدی برو بگذشت گفت یا قیس چرا میگریی گفت آیتی آمد و من می ترسم از اهل آن آیه
باشم و من مردی بلند آوازم و قصد نکرده ام عاصم برفت و رسول را خبر داد و ثابت برخواست
و در خانه خود رفت و دختر عبد الله ابی سلول در خانه او بود جمیله او را گفت من خطایی کرده ام
درین خانه که اسب در و بسته میروم بیا و مسماری ان در زن که من عهد کردم که تا پیغمبر از من
راضی نشود بیرون نیایم تا آنجا بمیرم او در خانه رفت و جمیله مسماری ان در زد و او در آن خانه
میگریست چون رسول را خبر دادند گفت بروید و او را بخوانید عاصم بیامد و او را در خانه اسب
دریافت مسمار بر زده گفت یا ثابت رسول ترا میخواند گفت مسمار برکش و مسمار برکشید ثابت
بیرون آمد و بخدمت رسول رفت گفت یا رسول الله من مردی ام رفیع صوت و ترک ادب
کرده ام در مجلس تو و بعادت خود آواز بلند برداشته ام می ترسم که از اهل این آیه باشم
و عملم باطل باشد و از اهل دوزخ شوم توبه کردم یا رسول الله رسول صلی الله علیه و آله
گفت اما ترضی ان تعیش حمیدا و تقتل شهیدا و تدخل الجنة راضی نباشی که تا زنده باشی
حمید باشی و چون بمیری شهید باشی و بهشت روی گفت راضی شدم ببشارة خدا و رسول

و توبه کردم که دگر ما نبود آن نکنم خدای تعالی آیه فرستاد ان الذین یغضون اصواتهم عند رسول الله الی آخر
الآیه انس گفت ما بسیار وقت مرد را دیدمانی از اهل بهشت که در میان ما میرفتی و ندا استمانی
گفت چون روز یمامه بود و ما در حرب مسیلمه بودیم ثابت بن قیس حاضر بود چون در مردمان
تکاسل و انکسار دید و جمعی بهزیمت برفتند گفت اف لهولاء و ما یصنعون ما در عهد رسول
علیه السلام قتال نه چنین کردمانی آنگه پیش رفت و قتال میکرد تا شهید شد درعی پوشیده بود
یکی از مسلمانان درع او بکند و پنهان ببرد و در زیر دیگی پنهان کرد یکی از صحابه او را در خواب دید
که آن درع من فلان کس از من برکنده و در زیر دیگی پنهان کرده خالد ولید را بگو تا باز ستاند
و بفروشد و فلان کس را بر من وامی هست بگذارد و ابوبکر را بگو تا بدین قیام کند و بنده من
فلان را آزاد کند آن کس بیامد و خالد ولید را بگفت کس فرستاد و آن مرد درع را از
زیر دیگ یافتند برداشتند و در وجه وام او دادند و غلامش را آزاد کردند راوی خبر گوید که
وصیتی ندیدم که از پس مرگ نفاذ کردند جز این وصیة ابو هریره گفت چون این آیه نازل شد
ابوبکر گفت والله که من از این پس با رسول سخن نگویم الا چنانکه سر گویند عبدالله زبیر گفت چون
این آیه آمد صحابه با رسول سخن چنان آهسته گفتندی که او چند بار باز خواستی و پرسیدی
خدای تعالی این آیه فرستاد إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ
گفت آنانکه آواز نرم دهند نزدیک رسول خدا غض صوته و من صوته والغض النقصان
ومنه غض الطرف قال الشاعر فغض الطرف انک من نمیر فلا کعبا بلغت
ولا کلابا أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ ایشان آنان باشند که
خدای تعالی امتحان کرده باشد دل ایشان را یعنی معامله آنان کرده باشد که امتحان کنند و خالص
کرده باشد دلهای ایشان را و صافی چنانکه زر را آتش صافی کند لِلتَّقْوَى برای پرهیزکاری
لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ ایشان را آمرزش باشد و مزدی بزرگوار این قول
مجاهد و قتاده است قولی دیگر آنست که با امتحان علم خواست یعنی از دل ایشان تقوی
دانست بعضی دگر گفتند امتحن الله قلوبهم ای اکرمها برای آنکه امتحان از و اکرام باشد
بعضی دگر گفتند اذهب الشهوات عنها شهوت از و ببرد و این قول عمر خطاب است

امتحان خدا جل جلاله آن باشد که دلها را بمحنتها که چون آتش سوزاننده تباه آورد تا از کدورات نفسانی ظلمانی صافی و خالص کرده

بزاد

مفسران گفتند این چهار آیه من قوله یا ایها الذین امنوا لا ترفعوا اصواتکم الی قوله ان الله غفور
رحیم در وفد بنی تمیم آمد جابر عبدالله انصاری گفت وفد بنی تمیم بیامدند و بدر حجره رسول
آواز دادند یا محمد اخرج الینا فان مدحنا زین و ذمنا شین بیرون آی که مدح ما زین باشد
و ذم ما شین رسول صلی الله علیه و آله گفت آن خدا است که مدحش زین باشد و ذمش شین
گفتند ما جماعتی هستیم از بنی تمیم شاعر و خطیب خود را آورده ایم تا با تو مفاخره کنیم در شعر
و مفاخره کنیم رسول گفت مرا برای شعر گفتن و مفاخره کردن نفرستاده اند ولیکن بیارید تا چه
میگویید زبرقان بن بدر جوانی از جوانان ایشان گفت برخیز و فضل خود و فضل قوم خود
بگو او برخواست گفت الحمد لله الذی جعلنا خیر خلقه و آتانا اموالا نفعل فیها ما نشاء
و نحن من خیر اهل الارض اکثرهم عدة و مالا و سلاحا فمن انکر علینا قولنا فلیات بقول هو
احسن من قولنا و فعال هو خیر من فعالنا رسول صلی الله علیه و آله ثابت بن قیس
بن شماس را که خطیب رسول بود گفت برخیز و جواب ده او را ثابت برخواست و گفت
الحمد لله احمده و استعینه و اتوکل علیه و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
و اشهد ان محمدا عبده و رسوله دعا المهاجرین من بنی عمه احسن الناس وجوها و اعظمهم
احلاما فاجابوه و الحمد لله الذی جعلنا انصاره و وزراء رسوله و عزا لدینه فنحن نقاتل الناس
حتی یقولوا لا اله الا الله فمن قالها منع منا نفسه و ماله و من اباها قتلناه و کان رغمه فی الله
علینا هینا اقول قولی هذا و استغفر الله لی و للمؤمنین و المؤمنات زبرقان جوانی دیگر
را گفت برخیز و ابیاتی بگو که در و فضل خود و فضل قوم خود بیان کنی آن جوان برخواست
و این بیتها گفت نحن الکرام فلا حی یعادلنا فینا الرؤس و فینا تقسم الربع
و نطعم الناس عند القحط کلهم من السدیف اذا لم یونس القزع انا ابینا فلا
یابی لنا احد انا کذلک عند الفخر نرتفع رسول صلی الله علیه و آله حسان ثابت
را خواند و گفت جواب این شاعر را گفت یا رسول الله بفرما تا باز گوید چون بیتها
باز خواند حسان در جواب و گفت ان الذوائب من فهر و اخوتهم
قد شرعوا للناس سنة تتبع یرضی بها کل من کانت سریرته تقوی الاله

وكل خير يُضيطَعُ اكمرحسان ثابت كفت نصَرنا رسول الله والذين غيره علي رغم من
قدغاب منكم وحاضر بضرب كايراع المحاص مشاشة وطعن كافواه اللقاح الصادر
وسل احدا يوم استقل جموعهم بضرب لنا مثل الليوث الحوادر السنا نخوض الموت في
حومة الوغا اذا طاب ورد الموت بين العساكر ونضرب هام الدارعين وننتمي الي حسب
من جذم غسان قاهر فلولا حياء الله قلنا تكرما علي الناس بالحقين هل من منافر فاحياؤنا
من خير من وطي الحصا وامواتنا من خير اهل المقابر اقرع بن حابس برخواست وكفت
من نزد تو آمده ام كه ايشان آمده اند چند بيتي كفته ام بشنو بكفت بيار يا حبيب كفت اتيناك
كيما يعرف الناس فضلنا اذا خالفونا عند ذكر المكارم وانا رؤس الناس من كل معشر
وان ليس في ارض الحجاز كدارم وان لنا المرباع في كل غارة يكون بنجد او بارض التهائم
رسول صلي الله عليه وآله حسان را كفت برخيز وجواب ده حسان كفت بني دارم لا تفخروا
ان فخركم يعود وبالا عند ذكر المكارم هبلتم علينا تفخرون وانتم لنا خَوَل من بين ظِئر
وخادم چون حسان اين بكفت رسول روي با ايشان كرد وكفت مستغني بوديد از انكه اورا
چيزي بايست كفتن كه شما بدانستيد كه مردم فراموش كرده اند ايشان اول رسول سخت تر آمد
از قول حسان وحسان باهر شعر شد وافضل ما نلتم من المجد والعلي ردافنا من بعد
ذكر الاكارم فان انتم جئتم لحقن دمائكم واموالكم ان تقسم في المقاسم فلا تجعلوا
لله ندا واسلموا ولا تفخروا عند النبي بدارم والا ورب البيت مالت اكفنا علي
هامكم بالمرهفات الصوارم اقرع بن حابس برخواست كفت كار محمد نه كار بيت ساخته
خطيب ما كفت وخطيب او نكوتر كفت وشاعر ما كفت وشاعر او نكوتر كفت انكه پيش رسول صلي الله
عليه وآله آمد وكفت اشهد ان لا اله الا الله وانك رسول الله رسول عليه السلام كفت برو كه هر چه
پيش ازين كرده بر تو هيچ نيست انكه رسول ايشان را اعطا داد وخلعت وعمرو بن الاهتم
باز پس ايستاده بود كه ميان او وقيس بن عاصم چيزي بود رسول صلي الله عليه وآله او را نيز
خلعت وعطا داد قيس بن عاصم در خوا وستري كفت وازان سبب كفت وكوي شد وآواز
بلند كشت خداي تعالي آيه فرستاد لا ترفعوا اصواتكم فوق صوت النبي الآيات الكيس ان

خوانم

الذين يُنادُونَكَ مِنْ وَرآءِ الحُجُراتِ آنان كه ترا آواز ميدهند از بيرون
حجره ها يعني بني تميم وترا بنام ميخوانند چنانكه رفت اين قول قتاده است عبدالله عباس كفت
رسول عليه وآله السلام سريتي را به بني العنبر فرستاد وعيينة بن الحصين الفزاري را بر ايشان
امير كرد چون بشنيدند كه لشكر ميآيد بكريختند وعيال را رها كردند عيينه ايشان را برده كرد
بمدينه آورد پس ازان مردان بيامدند تا فديه بدهند وزنان وفرزندان را باز خرند چون بمدينه رسيدند
وقت قيلوله بود ورسول صلي الله عليه وآله در يكي از حجرات زنان خفته بود بدر حجره بايستادند
وآواز دادند ورسول را بيدار كردند بيرون آمد كفتند عيال ما را باز ده وفديه بستان جبرئيل آمد
كفت حاكمي تعيين كن ميان تو وايشان رسول كفت راضي هستيد كه سبرة بن عمرو ميان
من وشما حاكم باشد واو بر دين شماست كفتند آري سبره كفت من حكم نكنم وعمّم حاضرست
اعور بن بشامه رسول كفت روا باشد اورا حاكم كردند او كفت مرا صلاح دران باشد كه يك
نيمه را آزاد كني ويك نيمه را فدا بستاني پيغمبر قبول كرد وكفت هر كرا از فرزندان اسمعيل برده چيزي نيست
كه كفاره بايد كردن يكي را ازيشان آزاد كنند بكردند خداي تعالي آيه فرستاد زيد بن ارقم كفت
قومي از عرب كفتند بياييد تا برويم واين مرد را ببينيم اكر پيغمبرست ما وايمان آريم وما با وسعيدتر
كسي باشيم واكر پادشاهست در كنف وجوار او باشيم چون بيامدند رسول در بعضي حجرها
بود تعجيل كردند وآواز دادند يا محمد اخرج الينا خداي تعالي اين آيه فرستاد ان الذين
ينادونك من وراء الحجرات وهي جمع حجرة وجمع علي حُجَر ايضا ودر دو لغتست حجرات
بفتح جيم واين قراءة ابو جعفرست وعليه قول الشاعر ولما رأونا بادياً ركباتنا علي
موطن لا نخلط الجد بالهزل ولغة ديكر ضم جيم است واين بهترست وقراءة باقي قراست
كقول الشاعر اما كان عباد كفوا لدارم بلي ولابيات بها الحجرات يعني بلي ولبني
هاشم اَكْثَرُهُمْ لا يَعْقِلُونَ ايشان كه ترا از وراء حجرات آواز ميدهند بيشتر
عقل ندارند يعني جاهلند ومراد نه آنست كه ديوانه اند كه اكر ديوانه بودندي خطاب با ايشان
نبودي ومعاتب نبودندي ولكن مراد آنست كه جاهلانند كه عقل كار نمي بندند وعرف نمي
شناسند وادب نكاه نميدارند وَلَوْ اَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتّي تَخْرُجَ اِلَيْهِمْ

لشكري

رسول اص

حجراتنا

لكان خيراً لهم و اگر چنان بودی که صبر کردندی تا تو بیرون آمدی ایشان را به بودی
هم در دنیا هم در آخرت اما بهی دنیا آن بود که ممکن بودی که همه را آزاد کردی بی هیچ فدیه
ستدی و بهی آخرت آنکه خدای تعالی با ایشان الطاف کردی که با ایمان نزدیک شدندی یا
ثواب دادی ایشان را بر ابطاء خود سعد بن عبدالله گفت رسول را رسید که آنان که بودند که
ترا آواز دادند از وراء حجرات گفت جفاة بنی تمیم بودند اگر نه آن بودی که مرا خبر دادند که ایشان
با دجال اعور قتال سخت خواهند کردن من دعا کردمی تا ایشان را خدا هلاک کردی والله
غفور رحيم و خدای تعالی آمرزنده و بخشاینده است يا ايها الذين امنوا
ان جاءكم فاسق بنبأ آیه در ولید بن عقبة بن ابی معیط آمد که رسول صلی الله
علیه و آله او را به بنی مصطلق فرستاد بعد از وقعه کالزار تا از ایشان صدقه ستاند میان
او و ایشان در جاهلیت عداوتی بود چون نزدیک ایشان رسید قوم به استقبال او آمدند
برای تعظیم فرمان رسول او بترسید و گمان برد که ایشان او را خواهند کشتن برگشت و نزدیک
رسول آمد و گفت بنو المصطلق مرتد شدند و صدقه ندادند و مرا خواستند کشتن رسول
صلی الله علیه و آله در خشم شد و عزم کرد که بغزا ایشان رود ایشان بیامدند و گفتند یا رسول الله
رسول تو بیامد ما بکرامه او را استقبال کردیم چون ما را بدید برگردید ندانیم تا سبب چه
بود گفتیم نباید تا او حالی بخلاف راستی باز نماید که ترا از ان خشمی پدید آید صدقات نقد
اکنون بیاوردیم تا کسی بیاید و بستاند رسول صلی الله علیه و آله او در بذات خالد ولید را
بخواند و او را در سر گفت برو و بنگر اگر در ایشان شعار اسلام و آثار مسلمانی بینی صدقه
بستان و باز گرد و اگر خلاف این باشد با ایشان آن کن که با کافران کنند او بیامد
دیگر آنجا برسید ایشان بر عادت بانگ نماز شام و خفتن بگفتند و نماز کردند و تا او آنجا بود
از ایشان الا خیر ندید صدقه بستد و باز آمد و رسول را خبر داد خدای تعالی آیه فرستاد
يا ايها الذين امنوا ان جاءكم فاسق بنبأ یعنی ولید بن عقبه خدای تعالی درین آیه
او را فاسق خواند و در دیگر آیه فی قوله افمن كان مؤمنا كمن كان فاسقا لا يستوون
حق تعالی درین آیه امر کرد مؤمنان را گفت ای گروه کان اگر فاسقی خبری بشما آرد فتبينوا

ان تصيبوا قوما بجهالة فتصبحوا على ما فعلتم نادمين
آهستگی کنید و تعجیل مکنید از آنکه قومی رسانید بنادانی پس پشیمان شوید برانچه
کرده باشید در آیه دو قراءه است یکی فتثبتوا من التثبت تفعّل من الثبات
ای توقفوا و دیگر فتبینوا من التبین والبیان یعنی بدانید ان تصيبوا المعنى لئلا
تصيبوا چنانکه در نظائر او برفت علی احد التقدیرین یکی آنکه گفتیم و یکی آنکه حذراً ان
تصيبوا در آیه دلیلیست آنکه خبر واحد ایجاب علم و عمل نکند برای آنکه این نباشد که
قائل درو دروغ میگوید و آنچه برین صفت باشد از اخبار توقف درو لازم بود و درین
قضیه فرقی نبود میان خبر عادل و خبر فاسق برای آنکه عدالت چون نه عصمت بود
امان حاصل نباشد از آنکه مخبر دروغ میگوید و برین جواز علی ای حال توقف واجب بود
و گروهی استدلال کردند باین آیه بر وجوب عمل بر خبر واحد که چون در خبر فاسق توقف
فرمود باید که در خبر عدل عمل واجب بود تا فرق باشد میان خبر فاسق و خبر عدل گوییم
این طریقه دلیل الخطابست و دلیل الخطاب معتمد نیست نزدیک بیشتر اهل علم پس
درست آنست که اول گفتیم واعلموا ان فيكم رسول الله آنگه گفت بدانید
که رسول خدا در میان شماست اندیشه کنید که اگر شما قولی یا فعلی بخلاف راستی گویید یا کنید
وحی آید و او را خبر دهد و شما را رسوا کند لو يطيعكم في كثير من الامر
لعنتم اگر طاعت شما دارد در بسیاری کارها شما در عنت و رنج افتید از آنکه رای و هوا
عصیته و محال کار کنید ولكن الله حبب اليكم الايمان وزينه
في قلوبكم وكره اليكم الكفر والفسوق والعصيان
و لیکن خدای تعالی ایمان نزدیک شما دوست گردانیده و در دل شما بیاراسته بانواع الطاف
که با شما کرده است کفر و فسق و عصیان را نزدیک شما مکروه و مبغض گردانیده ازین طریق
که گفتیم نه آنکه محبت ایمان در دل ما آفریند و کراهت کفر و فسق و عصیان و از جمله الطاف
وعده ثوابست بر ایمان و طاعت و وعید عقابست بر کفر و معصیة ولا بد این داعی
باشد بر فعل ایمان و صارف بود از فعل کفر و قوله لو يطيعكم یعنی لو یجیبکم است برای آنکه

طاعة از آنکس بود که فروتر باشد در رتبه و رسول صلی الله علیه و آله فوق است در منزله چون مراد ما کند او را مجیب خوانند نه مطیع الا بر مجاز چنانکه نگویند اطاع الله فلانا فی کذا انما یقال اجابه الیه و طاعت در برابر امر بود بر عکس و این بیان رفته است پیش ازین اُولَٰئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ ایشان مصلحان و رشیدان باشند که بر ره صلاح و سداد باشند عدول کرد از خطاب بمغایبه چنانکه گفت وما آتیتم من الزکوة تریدون وجه الله فاولئک هم المضعفون فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَنِعْمَةً گفت این که کرد با شما بفضل و نعمت کرد و نصب هر دو بر مفعول له است وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ و خدای تعالی دانا و محکم کار است وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بیشتر مفسران گفتند سبب نزول آیه آن بود که رسول اکرم و زبر مجلسی از مجالس انصار بایستاد و علی حمار له چهارپای بول کرد عبدالله ابی دست بر بینی گرفت گفت این خر را از ما بیر که ما را بخور کرد عبدالله رواحه گفت دست بر بینی میگیری از بوی بول چهارپای رسول این بوی ~~اطیب~~ خوشترست از بوی تو رای عبدالله ابی مردی خشم گرفت و سخنی گفت در رای عبدالله رواحه مردی از قوم او خشم گرفتند و هر دو با هم گفت و گوی کردند و یکدیگر را دشنام دادند و بدست و نعلین درهم افتادند و رسول نتوانست ایشان را از آن باز داشتن خدای تعالی این آیه فرستاد گفت اگر دو گروه از مومنان با یکدیگر خصومت کنند میان ایشان صلح دهید رسول صلی الله علیه و آله آیه بر ایشان خواند باز ایستادند و خاموش شدند بعد از آن بشیر بن النعمان می آمد تیغ بدست گرفته چون او آمد ایشان صلح کرده بودند عبدالله ابی او را گفت با تیغ با می آیی گفت الله اگر پیش از صلح رسیدمی با این تیغ گردن بزدمی عبدالله ابی ابیت بگفت تمثل متی ما یکن مولاک خصمک جاهدا تضرع و تصرعک الذی تصارع قتاده گفت آیه در دو مرد انصاری آمد که میان ایشان مدافعتی بود یکی دیگری را گفت لآخذن حقی منک عنوة من حق خود را از تو بستانم بقهر برای آنکه عشیره او بیشتر بودند و آن دیگر گفت بیا تا پیش رسول رویم گفت نیایم آنکه بدست و زبان درهم افتادند

و قتال میان ایشان بجای تیغ رسید کلبی گفت آیه در حرب سمیر و حاطب آمد سمیر حاطب را کشته بود اوس و خزرج برای آن کار زار کردند و در آن قتال بماندند تا رسول بیامد خدای تعالی این آیه فرستاد و رسول را او بود تا ایشان را صلح داد و ایشان را حکم کتاب خواند سدی گفت زنی بود از انصار نام او ام زید میان او و شوهر چیزی رفت شوهر او را در خانه محبوس کرد قوم او خبر یافتند و با او خصومت کردند و قوم مرد حاضر آمدند و درهم آویختند و بدست و نعل مضاربه کردند خدای تعالی این آیه فرستاد آنگه گفت فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ اگر یکی از ایشان بر دیگری بغی کند و تعدی نماید و سر در نهد با آنچه حکم خدا باشد اگر او را بود و اگر بر او بود فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ قتال کنید با باغی تا با امر خدا آید و آنچه او را فرموده اند در کتاب خدای فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ اگر باز آید میان ایشان صلح دهید و کار ایشان باز آرید بصلاح بعدل و رضا و انصاف وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ و عدل کنید که خدا عادلان را دوست دارد یقال اقسط الرجل اذا عدل و قسط اذا جار و گفته اند که این الف ازالت و اصل کلمه قسط است اذا جار و ظلم آنگه اقسط ای ازال الجور چنانکه عرب متعدی اعتبها اذا اصلحها و ازلت فسادها آنگه گفت إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ مومنان برادران یکدیگرند فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ اصلاح کنید میان برادران شما یعقوب و ابن سیرین خواندند بین اخوتکم بتا علی الجمع و حسن بصری خواند بین اخوانکم بالف و نون وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ و از خدا بترسید تا باشد که بر شما رحمت کند ابو عثمن حیری گفت برادری دین قوی ترست از برادری نسب برای آنکه برادری نسب منقطع شود بمخالفت دین و برادری دین منقطع نشود بمخالفت نسب جنید گفت برادر که باشد گفت تو او او تو جز که در شخص مغایرتی هست ابوهریره روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله گفت المسلم اخو المسلم لا یظلمه و لا یعیبه و لا یخذله و لا یتطاول علیه فی البنیان فیستر

عنه الریح الا باذنه ولا یؤذیه بقتار قدره الا ان یغرف له ولا یشتری لبنیه الفاکهة فیخرجون
بها الی صبیان جاره ولا یطعمونهم منها احفظوا ولا یحفظه منکم الا قلیل گفت مسلمان
را در مسلمانی حق است نباید که او را ظلم کند یا او را عیب کند یا ~~او را~~ بکشد یا بنیان و دیوار از بالای
سرای او بر دارد تا باد بر وی نجهد مگر بدستوری او و او را ببوی طعام نرنجاند چون دیگ پزد و بوی او رسد
تا او را نصیبه دهد و او را و اگر برای کودکان خود میوه خرد و ایشان از سرا بیرون برند کودکان
همسایه ببینند ایشان را نصیبه دهد آنکه گفت این وصایت نگاه دارید از من و کم نگاه دارند
محمد بن کعب را از این آیات پرسیدند گفت رسول صلی الله علیه و آله گفته است اجر المصلح بین الناس
کاجر المجاهد علیهم الحرب گفت مزد آنکس که میان مردمان اصلاح کند مثل مزد آنکس است که
جهاد کند در راه خدای تعالی بکر بن عبدالله گفت یک میل برو بپرسیدن بیمار و دو میل
برو تا صلح دهی میان دو مسلمان و سه میل برو بزیارت برادری که ترا باشد در راه خدای تعالی
و آیه دلیلست بر وجوب قتال اهل بغی لقوله تعالی فقاتلوا التی تبغی حتی تفیء الی امر الله و باغی
آن باشد که بر امام حق بیرون آید و فرمان او را مخالفت کند و بحکم او رضا ندهد اگر چنین
باشد امام را روا است که با او جهاد کند و واجبست هر کسی که امام او را فرماید که بقتال او رود
همراه امام یا نایب امام و آنکه بر امام جور بیرون آید قتال او واجب نبود ولی فرمان امام بقتال
نشاید رفتن و چون بفرمان رفتند بی ظفر بلشکرگاه باز گشتن نباید تا آنگاه که ایشان با حق رجوع کنند
و آنکه از ایشان روی گرداند فرار کرده باشد از زحف چه آن نوعیست از جهاد و اهل بغی بر
دو نوع باشند یکی آنکه کارزار کنند و ایشان را مقتدی نباشد که با او رجوع کنند و دیگری
آنکه قتال کنند و ایشان را رئیسی باشد که با او رجوع کنند قسم اول را حکم آنست که مجروحان
ایشان را نکشند و از قفای گریختگان ایشان نروند و زن و زاده ایشان را به بردگی نبرند
و اسیران را نکشند و قسم دوم را حکم آنست که امام را روا بود که مجروحان ایشان را بکشد
و از قفای گریختگان برود و اسیران را بکشد و اما زن و فرزندان ایشان را به بردگی بردن
در هیچ حال روا نباشد هیچ دو گروه را و مال ایشان آنچه در لشکرگاه بود امام را

باشد

لشکر خویش
باشد تا قسمت کند بر مقاتله و آنچه بیرون لشکرگاه بود امام را بر آن سبیلی نباشد و در آیه دلیل است
و اجماع بر آنکه محاربان امیر المؤمنین علی علیه السلام در عهد ولایت او از اهل بصره و شام و
نهروان همه باغیان بودند و قتال ایشان واجب بود بر مسلمانان لقول النبی صلی الله علیه و آله
ستقتلک الفئة الباغیة و لقوله علیه و آله الصلوة والسلام اخواننا بغوا علینا و
از آنجا که رسول صلی الله علیه و آله عمار را رضی الله عنه گفت ترا گروهی باغیان بکشند و امیر المؤمنین
را علیه السلام از آن قوم پرسیدند گفت برادران ما اند یعنی در نسب که با ما بغی کردند اما تمسک
ایشان بظاهر آیه و اجراء اسم ایمان بر ایشان هیچ نیست که گفت یا ایها الذین امنوا امنوا
ای یا ایها الذین اظهروا الایمان بالسنتهم امنوا بقلوبکم مراد اظهار ایمان باشد و اجراء
اسم بر توسع علی الظاهر قوله تعالی یا ایها الذین امنوا لا یسخر قوم
من قوم حق تعالی فرمود ای مومنان نباید تا فسوس دارند گروهی از گروهی عبدالله — سبب نزول
عباس گفت آیه در ثابت بن قیس بن شماس آمد که او را در گوش گرانی بود و چون بمسجد رسول
آمدی او را جای نزدیک رسول دادندی تا سخن رسول شنیدی یکروز در آمد و رسول یک رکعت
نماز ادا کرده بود با رسول یک رکعت نماز کرد و تا یک رکعت دیگر کردن مردم جای بگرفتند ثابت
آمد و پای در گردن مردم می نهاد تا بنزدیک رسول رسید چنانکه میان او و رسول یک شخص
ماند ثابت او را گفت تفسح جای باز ده او گفت اصبت مجلسا فاجلس جای داری بنشین
او بنشست آنجا که بود خشمناک چون رسول صلی الله علیه و آله از سخن گفتن فارغ شد ثابت
آن مرد را گفت تو کیستی گفت من پسر فلان مردم گفت ابن فلانه و مادری بود که در — او را
جاهلیت او را بدان سخن گفتند مرد خجل شد و بشرم افتاد خدای تعالی این آیه فرستاد ضحاک گفت
آیه در وفد بنی تمیم آمد که ایشان بدرویشان صحابه فسوس کردند و استهزا نمودند چون
عمار و خباب و بلال و صهیب و سلمان و سالم و از خلاقة جامه ایشان خدای تعالی آیه
فرستاد و مومنان را نهی کرد گفت ای مومنان نباید که قومی از قومی فسوس کنند یعنی مردان
از مردان و قوم اسمیست خاص مردان را و گفتند بر مردان و زنان صادق است اما در آیه
خاص مردانست لقوله تعالی و لا نساء من نساء اگر مراد مردان و زنان بودندی و لا نساء

من نساء اگر او بودی عَسیٰ اَنْ یَکُونُوا خَیْراً مِنْهُمْ باشد که این مردان که شما
از ایشان فسوس میدارید به از شما باشند نزدیک خدای و ثواب و پایهٔ ایشان بالاتر بود
وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَىٰ اَنْ یَکُنَّ خَیْراً مِنْهُنَّ و نه زنان از
زنان شاید با فسوس دارند که باشد که ایشان از ایشان به باشند گفتند آیه در حق دو زن آمد
از زنان رسول صلی الله علیه و آله که ایشان از ام سلمه فسوس داشتند و این برای آن بود که
او ازاری در میان بسته بود و گوشهٔ آن از پس پشت فرو زده بود و از پس میکشید
عایشه حفصه را گفت بنی آن گوشه جامه که از پس میکشد گویی زبان سگیست انس گفت
آیه در حق زنان پیغمبر آمد که ام سلمه را عیب کردند بکوتاهی و گفتند این عایشه گفت و اشاره
کرد با و عکرمه گفت از عبدالله عباس که صفیه بنت حُیَیّ اخطب نزدیک رسول صلی الله
علیه و آله آمد و گفت زنان تو مرا عیب میکنند و میگویند یا یهودیه بنت یهودیین رسول گفت
تو ایشان را بایستی گفتن که پدر من هرون است و عمّ من موسی و شوهرم محمد خدای تعالی آیه
وَلَا تَلْمِزُوا اَنْفُسَکُمْ خویشتن را عیب مکنید یعنی بعضی بعضی را برای آنکه
همه از یک اصلید و از یک جنس و از یک ملّة و بمنزلهٔ یک نفس چنانکه گفت علیه و آله السلام
المؤمنون کنفس واحدة گفتند لمز عیب کردن باشد و همز عیب کردن در غیبة محمد بن
زید گفت لمز عیب کردن باشد بزبان و چشم و اشاره و همز الا بزبان نباشد قال الشاعر
اذا لقیتک عن شحط تکاشرنی وان تغیبت کنت الهامز اللمزه وَلَا تَنَابَزُوا
بِالْاَلْقَابِ والنبز اللقب ابو جبیرة بن الضحاک گفت آیه در ما فرود آمد
بنی سلمه چون رسول صلی الله علیه و آله بمدینه آمد هر مردی را از ما دو نام و سه نام بودی
تا اگر کسی را از ما بنام بر خواندندی او را از آن خشم آمدی تا بلقب خدای تعالی این آیه
فرستاد قتاده و عکرمه گفتند مراد لقب بدست چنانکه گویند یا فاسق و یا منافق و
یا کافر حسن گفت جهودان و ترسایان ایمان آوردندی بعد از اسلام ایشان را
گفتندی یا یهودی یا نصرانی خدای تعالی ایشان را از آن نهی کرد عبدالله عباس گفت
که چون مردی کاری بد کردی و از آن باز آمدی او را بآن سرزنش کردندی که تو چنین کردی خدای تعالی

ازان

از آن نهی کرد و خلاف نیست که نهی از لقب بدست چنانکه شاعر گفت ولا القبه والسوءة
اللقبا اما القاب نکو از آن نهی نیست القاب مباح که علامتی باشد مرد را از آن
نهی نیست بیانش قوله تعالی بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْاِیْمَانِ
گفت بدنامیست فسق از پس ایمان یعنی پس از ایمان مرد را فاسق مخوانید و گفتند معنی
آنست که پس از آنکه ایمان آورده سخریه و لمز و همز مکنید چه آنکس که این کند فاسق باشد
و نامی بدست فسق بعد از ایمان وَمَنْ لَمْ یَتُبْ فَاُولٰئِکَ هُمُ الظَّالِمُوْنَ
و هر که توبه نکند از این ظالم باشد یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اجْتَنِبُوا کَثِیْراً مِنَ الظَّنِّ
اِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ اِثْمٌ این آیه در دو مرد آمد از اصحاب رسول علیه و آله الصلوة والسلام
که ایشان غیبة کردند رفیق خود را و سبب آن بود که رسول علیه و آله السلام هر مردی درویش
فرمودی تا خدمت دو مرد توانگر کردی و حوایج ایشان اقدام نمودی و در سفر و حضر تیمار کار ایشان
داشتی و برای ایشان طعام پختی سلمان را بدو مرد سپرده بود تا برای ایشان کاری کند
یک روز ایشان برفتند و سلمان را گفتند برای ما طعامی بساز چون باز آمدند سلمان را خواب برده
بود و طعام نپخته گفتند برو و بنگر که نزد رسول طعامی هست سلمان بیامد رسول گفت نزد
اسامة بن زید رو او وکیل خرج رسول بود سلمان نزد او رفت اسامه گفت چیزی ساخته
نیست سلمان باز گشت و ایشان را خبر داد ایشان گفتند طعام بود ولیکن اسامه بخل کرد و در پوستین
اسامه و سلمان افتادند و ایشان را غیبة میکردند و یکبار دیگر او را بجایی فرستادند باز آمد
و گفت چیزی نیست گفتند اگر تو را بچاه سمیحه فرستند آبش بزمین فرو شود اگر بر خواستند
و تجسس میکردند تا از نزدیک اسامه چیزی هست اثری ندیدند نزدیک رسول آمدند چون
رسول در ایشان نگرید گفت همانا گوشت خورده اید که من بر لب شما اثر آن می بینم گفتند یا رسول الله
ما امروز چیزی نخورده ایم گفت امروز همه روز گوشت سلمان و اسامه میخوردید خدای تعالی
این آیه فرستاد گفت ای مؤمنان بپرهیزید از بسیاری گمان که بیشتر گمان بزه باشد
وَلَا تَجَسَّسُوا و جست و جوی مکنید قراءة عامه قرّا این است عبدالله عباس
و ابو رجاء العطاردی خواندند ولا تحسسوا بالحاء اخفش گفت معنی یکیست حسن گفت

وجبش ومش بمعنی ومنه المجس الذی یمسه الطبیب من الید ومنه الجاسوس وحس من
الحس وهو الحاسه واحس اذا ادرکه بالبصر وحسنا ذا قتله وهو ادراک بالید والسکتین
و رسول صلی الله علیه واله کفت لا تغتابوا و لا تتبعوا عورات المسلمین فان من اتبع
عورات اخیه المسلم اتبع الله عوراته حتی یفضحه ولو وسط رحله کفت غیبت مسلمانان
مکنید و دنبال عیب و عوار ایشان مدارید که هرکس که دنبال عورة کسی دارد خدای تعالی
دنبال عورة او دارد تا رسوا کند او را و اکرچه در خانه او باشد ابوهریره روایت کرد
که رسول صلی الله علیه واله کفت ایاکم والظن فان الظن اکذب الحدیث و لا تجسسوا
و لا تنافسوا و لا تحاسدوا و لا تدابروا وکونوا عباد الله اخوانا کفت بر شما باد که کمان
نبرید که کمان دروغتر حدیثی است و تجسس مکنید و منافسه مکنید و حسد مبرید و پشت
به یکدیکر مکنید یعنی خذلان و یا بندکان خدا چون برادران باشید عبدالرحمن عوف کفت
شبی با عمر خطاب در مدینه بعسسی میکردیم بدر سرایی رسیدیم روشنایی چراغی می بود
و آوازی می آمد عمر کفت این سرای کیست من کفتم سرای فلان ربیعة بن امیة بن خلف است
و بخمر مشغولند ولیکن ما خطا کردیم که تجسس نمودیم و خدای تعالی از ان نهی کرده عمر کفت
راست کفتی و برکردید ابو قلابه کفت که ابو محجن الثقفی و اصحابش خمر میخوردند عمر آنجا
بکذشت و تجسس کرد و اتفاق شد بران در سرای شد ابو محجن کفت یا امیرالمومنین خطا
کردی کفت چه خطا کردم کفت دو خطا یکی تجسس و خدای تعالی فرموده و لا تجسسوا دوم
بی دستوری در سرای من آمدی و خدای تعالی و لا تدخلوا بیوتا غیر بیوتکم حتی تستانسوا
و تسلموا علی اهلها عمر کفت چه میکویی کفت اینکه شنیدی زید بن ثابت و عبدالله ارقم حاضر بودند
کفتند یا امیرالمومنین چنین است که او میکوید تا وان بر ماست و عبدالرحمن عوف کفت
شبی با عمر خطاب بعسسی بودم بدر سرایی رسیدیم از انجا روشنایی پیدا شد و آواز
زنی آمد که غنا میکفت آواز نرم ما درین بودیم در بکشادند ما در رفتیم مردی را دیدیم
قدحی در دست با زنی نشسته عمر مرد را شناخت او را کفت یا فلان تو اینجا مرد کفت
یا امیرالمومنین و تو اینجا عمر کفت این زن از تو چه باشد کفت حلال منست کفت

دران

واکرم خرار

دران قدح چیست کفت آبست زن را کفت چه غنا میکفتی کفت میکفتم تطاول
هذا اللیل واسود جانبه وارقنی ان لا حبیب الاعبه فلولا لولا خشیة الله
والتقی لزعزع من هذا السریر جوانبه ولکن عقلی والحیاء یکفنی واکرم بعلی
ان تنال مراکبه پس مرد کفت یا امیرالمومنین دانی که ارتکاب نهی خدا کردی قال الله
تعالی و لا تجسسوا و تو تجسس کردی توبه کن و باز کرد این جمله اخبار است که ثعلبی
در تفسیر آورده و او از ائمه اصحاب الحدیث است و در خبرست که شبی از شبها
همچنین عمر خطاب بعسسی میکردید از سرایی آواز زنی می آمد که میکفت هل من سبیل الی
خمر فاشربها او لا سبیل الی نصر بن حجاج عمر آواز داد اما ما کان عمر حیا فلا اما
تا عمر زنده باشد نه و بکذشت روز دیکر کس فرستاد و طلب نصر بن حجاج کرد او را بیاوردند
جوانی بود پاکیزه از بصره عمر او را کفت ترا از مدینه باید رفتن کفت یا امیرالمومنین چه کناه
کرده ام کفت هیچ کناه نکرده ولیکن زنان مدینه مفتون تو میشوند و او را از مدینه بیرون
کرد او برفت و این بیتها بنوشت و به عمر فرستاد لعمری لئن سیرتنی و طردتنی و
لم آت ذنبا ان ذاک حرام و ما لی ذنب غیر ظن ظننته و فی بعض تصدیق
الظنون اثام ان غنت الزلفاء یوما بغنیة وبعض امانی النساء غرام
ظننت بی الظن الذی لو اتیته لما کان لی فی الصالحین مقام و یمنعنی
مما تمنت حنیطتی و آباء صدق سالفون کرام و یمنعها مما تمنت صلاتها
وبیت لها فی قومها و صیام زید بن وهب کفت عبدالله مسعود را کفتند این
ابن ولید بن عقبه را که خمر از سر و ریش میچکد کفت ما را تجسس نفرموده اند اکر چیزی
ظاهر شود انکار کنیم و لا یغتب بعضکم بعضا و بعضی از شما
بعضی را غیبت مکنید ابوهریره کفت رسول صلی الله علیه و آله را پرسیدند که غیبت
چه باشد کفت انکه کسی را چیزی کویی که او را از ان کراهت آید اکر آن چیز درو بود
غیبت بود و اکر نباشد بهتان بود معاذ جبل کفت با رسول علیه واله السلام بودیم
حدیث مردی براند حاضران کفتند او مردی است که آن خورد که پیش دهند و آن
کش

یعنی غیبت

وانگه برنشیند گفش بر نشاند رسول صلی الله علیه واله گفت غیبة کردید گفتند یا رسول الله
این غیبت بود که ما چیزی گوییم که در وی باشد گفت بس با دشنام ازین آن که در برادر تان
آن گویید که در وی باشد ابو هریره گفت پیش رسول حاضر بودیم مردی برخواست و در وی
ضعفی بود قومی گفتند این عاجز مردیست رسول گفت غیبت کردید و گوشت او خوردید
انگه حق تعالی غیبة را مثل زد گفت اَیُحِبُّ اَحَدُکُمْ اَنْ یَاْکُلَ لَحْمَ اَخِیهِ
مَیْتًا فَکَرِهْتُمُوهُ خواهد یکی از شما که گوشت برادرش خورد دران حال
که مرده باشد نخواهید بهیچ حال کهمس گفت از میمون شاه شنیدیم و این میمون را بر
حسن بصری تفضیل دهند اصحاب اخبار و گویند میمون کسانی را دید که حسن ندید او
گفت شبی من در خواب دیدم که زنگی مرده را بیاوردند و پیش من بنهادند و گفتند بخور
گفتم چگونه خورم گوشت مردار گفتند چگونه غیبة کردی فلان را گفتم و الله که من در وی خیر و شر نگفتم
گفتند نه پیش تو او را غیبت کردند و تو می شنیدی گفتم توبه کردم تا غیبه نکنم و نگذارم تا پیش
من غیبه کنند و رسول صلی الله علیه و آله گفت السامع للغیبة احد المغتابین شنونده
غیبة یکی از غیبه کنندگان حکایة کردند از یکی از صالحان که در فلان گورستان نشسته
بودیم مردی جوان جامه پوشیده بر ما بگذشت من گفتم این و امثال این وبال باشد
بر مردمان چون شب بخفتم در خواب دیدم که آن مرد را بیاوردند مرده و بر جنازه نهاده
پیش من نهادند و کاردی بدست من دادند و گفتند بخور گفتم سبحان الله چند سال است
که گوشت حیوانات نخورده ام گوشت مردار چگونه خورم گفتند چرا این را غیبه کردی
گفتم توبه کردم بعد از ان یک سال بآن گورستان آمد و شد میکردم تا باشد آن مرد را
ببینم و از و حلالی خواهم پس از یک سال و را دیدم خواستم تا از و حلالی خواهم
او ابتدا کرد و گفت توبه کردی گفتم آری گفت برو با جای خود رو پسر عم ابو هریره گفت
ماعز بنزدیک رسول آمد و بر خویشتن سه بار گواهی داد بزنا رسول علیه و آله السلام
هر بار روی بگردانیدی صحابه گفتند یا ماعز اگر دگر بار بگویی رسول ترا رجم فرماید گفت
برای آن میگویم زنیتُ یا رسول الله فطهرنی زنا کردم ای رسول خدا مرا پاک کن رسول

علیه السلام بفرمود تا او را رجم کردند دو مرد حدیث ماعز میکردند یکی میگفت دیگری را که دیدی این
که ماعز کرد خدا پرده بر و فرو پوشید او خویشتن رسوا کرد تا رجم کردند او را چنانکه سگ را
رسول علیه السلام بشنید و با ایشان هیچ نگفت آن هر دو برخواستند و میرفتند بخرانه رسیدند   در خدمت رسول ص
خری مرده در انجا افتاده بود رسول صلی الله علیه و آله گفت بروید و ازان مردار بخورید گفتند یا رسول الله
جان ما فدای تو باد مردار چگونه خوریم گفت شما گوشت ماعز خوردید آن از ین بتر است اینک او
در جویهای بهشت می غلطد انس مالک روایت کرد که رسول علیه و آله السلام گفت شب
معراج که مرا باسمان بردند بجماعتی بگذشتم که ایشان را ناخن و چنگال از مس بود و روی خود
بان میخراشیدند من گفتم ایشان که اند گفتند آن با ایند که در دنیا گوشت مردم خوردندی و در
اعراض ایشان وقیعة نمودندی و غیبت مردم کردندی وَاتَّقُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ تَوَّابٌ
رَحِیمٌ و از خدا بترسید که خدا توبه پذیرنده و بخشاینده است جابر عبد الله الانصاری
و ابو سعید الخدری روایه کردند که رسول صلی الله علیه و آله گفت غیبت از زنا سخت تر است   بهمین طریق در طریق اهل البیت علیهم السلام نیز وارد است
گفتند یا رسول الله چگونه گفت برای آنکه زانی توبه کند خدای تعالی توبه او بپذیرد و صاحب
غیبه اگر توبه کند از و قبول نکند و او را بیامرزد تا مغتاب از و عفو نکند گفتند یکی ابن سیرین را
گفت ترا غیبت کردم مرا حلال کن گفت حلال نکنم چیزی را که خدا بر تو حرام کرده است
در خبر است که عیسی بن مریم علیهما السلام بگذر با اصحابش گفت چه گویید اگر باد بر اید و جامه
از یکی از شما بر دارد چه کنید گفتند جامه برو فرو پوشیم گفت نه از آنانید که چنین کنید از آنانید   عورة ص
که جامه از عورت او دور تر کنید و عورة او آشکاراتر کنید این مثلی بود که زد مردی را که غیبه
کسی نزد او بکنند وا یاری میدهد آنکس را و زیاده بکند یَا اَیُّهَا النَّاسُ اِنَّا خَلَقْنَاکُمْ   کُمْ
مِنْ ذَکَرٍ وَاُنْثیٰ عبد الله عباس گفت آیه در ثابت بن قیس بن شماس آمد
انگه که آن مرد را گفت که او را نزد رسول خدا جای بداد انت ابن فلانه تو پسر فلانه زنی
رسول گفت کیست که نام فلانه می برد ثابت برخواست و گفت منم یا رسول الله گفت در
روی این قوم بنگر تا چه می بینی گفت قومی می بینم مختلف الالوان از سیاه و سفید و سرخ
گفت ترا بر ایشان هیچ فضلی نیست مگر بدین خدای تعالی در ثابت و صاحب این دو آیه

فرو و فرستاد یکی یا ایها الذین امنوا اذا قیل لکم تفسحوا فی المجالس فافسحوا یفسح الله لکم و دیگر
این آیه یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی تا آن تادیب و باشد و این تادیب آن بکر
مقاتل گفت چون رسول مکه بگشاد بلال را فرمود تا بر بام کعبه رفت و بانگ نماز کرد عتاب
بن اسید گفت الحمد لله که پدرم نماند تا این بدیدی و حارث بن هشام گفت محمد جز این
کلاغ سیاه نیافت تا موذن خود کردی سهیل بن عمرو گفت اگر خدا چیزی خواهد بگرداند
ابو سفیان بن حرب گفت من چیزی نتوانم گفتن که هرچه ما میگوییم خدای آسمان محمد را خبر
میدهد جبرئیل آمد و رسول را از اینها همه خبر داد رسول همه را بخواند و هر یک را از آنچه گفته
بودند خبر داد و خدای تعالی این آیه فرستاد و ایشان را زجر کرد از آنکه به نسب فخر کنند و به
بسیاری مال و درویشان را حقیر دارند یزید بن شجره گفت رسول صلی الله علیه و آله در بازار
مدینه میگذشت غلامی سیاه دید و میگفت مرا شرط است که هر کس که مرا بخرد که
در اوقات نماز مرا باز ندارد و بگذارد که پنج نماز بجماعت در قفای رسول بگذارم مردی
او را بدین شرط بخرید و او پنج نماز در قفای رسول میکرد رسول صلی الله علیه و آله هر وقت آن
غلام را میدیدی روزی چند را ندید خواجه او را احوال پرسید گفت یا رسول الله
تب دارد رسول برفت او را بپرسید روزی چند را ندید باز احوال او از خواجه بپرسید
گفت یا رسول الله او در حال خودست رسول صلی الله علیه و آله بر بالین او رفت و او در
نزع بود بعد از ساعتی جان بداد رسول صلی الله علیه و آله تولا غسل و کفن و دفن او کرد
مهاجر و انصار را از آن غمی عظیم حاصل شد و گفتند ما جان و مال رها کرده ایم و در خدمت
رسول آمده ایم هیچ یک از این ندیدیم در زندگی و بیماری و مرگ که این غلام سیاه دید
انصار گفتند ما بجان و مال و خان و مان مواسا کردیم غلامی حبشی را بگزید خدای تعالی این آیه
فرستاد برای عذر رسول صلی الله علیه و آله و باز نمود که نسب اثری نیست کار بتقوی
دارد و پرهیزکاری گفت یا ایها الناس خطابست با جمله آدمیان از زنان و مردان عرب
و عجم برده و آزاد جز کودک و دیوانه و ناقص عقل که از و خارج اند بدلیل عقل انا خلقناکم
من ذکر و انثی ما بیافریدیم شما را از نر و ماده از مردی و زنی یعنی آدم و حوا و جعلناکم

شعوبا و قبائل و شما را شعوب کردیم و هی جمع شعب و شعب و شعبه قبیله بزرگ
باشد که رأس القبائل بود و سرجمهور باشد چون ربیعه و مضر و اوس و خزرج و ایشان را
شعب برای جمع و تفرق گویند که ایشان جامع باشند جمله فرزندان را و از ایشان متفرق شوند
چنانکه شاخ درخت از درخت منشعب گردد و شعب از اضداد است بمعنی جمع باشد و
بمعنی تفریق و مرگ را برای این شعوب گویند و فرود شعوب قبائل بود و آن چنانست که
بکر از ربیعه و تمیم از مضر و بعد از قبائل عمائر باشد یکی را عماره گویند بفتح العین و آن
چنان باشد که شیبان از بکر و دارم از تمیم و دون العمائر البطون است یکی را بطن
گویند و آن چنان باشد که بنو غالب و لوی از قریش و پس از بطون افخاذ باشد یکی را فخذ
گویند و آن چنان باشد که بنو هاشم و بنو امیه از بنی لوی آنگه فصائل و عشائر بود یکی را فصیله
و عشیره گویند و گفته اند شعوب از عجم باشد و قبائل از عرب و اسباط از بنی اسرائیل الوب
و ابو روق گفت شعوب آنان باشند که نسبت بکنند ایشان را بکسی بل نسبت ایشان با شهری
یا بدینه یا زمینی باشد و قبائل آنان باشند که نسبت کنند خود را به پدران لتعارفوا
برای آنکه یکدیگر را بشناسید در قرب نسب و بعد او نه برای آنکه بآن فخر آرید اعمش خواند
لتتعارفوا بدو تا و عبد الله عباس خواند لتعرفوا الی الف ان اکرمکم
عند الله اتقیکم ان بفتح الف چنانکه ان تعلق دارد به لتعرفوا بدانید
که گرامی ترین شما نزد خدای تعالی متقی ترین شماست قتاده درین آیه گفت ان الکرم
الکرم التقوی و اللوم اللوم الفجور و رسول صلی الله علیه و آله گفت من سره ان یکون
اکرم الناس فلیتق الله هر که خواهد که کریمترین مردمان باشد گو از خدا بترس و گفت
علیه و آله السلام کرم الرجل دینه و مروته عقله و حسبه خلقه کرم مرد دین او است
و مروت او پرهیزکاری او و اصل او عقل او و حسب او خوی نیکوی او عبد الله عباس
گفت کرم دنیا توانگریست و کرم آخرة پرهیزکاری ان الله علیم خبیر
خدای تعالی دانا و باخبرست عبد الله عمر گفت رسول را صلی الله علیه و آله دیدم روز فتح مکه
بر ناقه قصوی نشسته و چوبی که در دست داشت بر شبه عصایی اسلام ارکان میکرد

تقویه و اصلاح

مسجد الحرام از کثرت چنان بود که جای شتر نبود که بخسبد آنگه بیرون آمد و مردم با او بیرون آمدند خطبه خواند
وحمد و ثنا خدا کرد آنگه گفت ای مردمان حمیّت جاهلیّه از شما بردند و تکبّر و مزاح او و فخر کردن
به پدران انّما الناس رجلان مردمان دو مرد اند یکی بر متّقی نزد خدای تعالی و یکی فاجر شقی
خوار نزد خدای تعالی آنگه این آیه بخواند و گفت اقول قولی هذا و استغفر الله لی و لکم و یحیی بن
ابی کثیر روایه کرد از رسول صلی الله علیه و آله که ان الله تعالی لا ینظر الی صورکم و لا الی اموالکم
انّما ینظر الی قلوبکم و اعمالکم و انّما انتم بنو آدم فاکرمکم علی الله اتقیکم گفت خدای تعالی
بصورتهای شما ننگرد و نه بمالهای شما و لیکن به دلهای شما نگرد و عملهای شما و شما همه از آن
آدمید گرامی ترین شما بر خدای تعالی آنست که پرهیزکارتر باشد عطا گفت از ابو هریره که فردا
قیامت خدای جل جلاله گوید من نسبی کردم و شما نسبی کردید من کریمتر آن کردم که پرهیزکارتر
باشد و شما گفتید فلان بن فلان من امروز نسب خود رفیع کنم و نسب شما وضیع کنم این المتقون
پرهیزکاران کجایند از رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند که کریم ترین مردمان کیست گفت
متقی تر و پرهیزکارتر و شاعر گفت ما یصنع العبد بعزّ الغنا و العزّ کل العز
للمتّقی من عرف الله و لم یعنه معرفة الله فذاک الشقا قالت الاعراب
آمنّا آیه در جماعتی از بنی اسد آمد که نزدیک رسول صلی الله علیه و آله آمدند و اظهار کلمه
شهادت کردند و در دل ایمان نداشتند و راههای مدینه پلید میداشتند و نرخها گران میکردند
و بامداد و شبانگاه پیش رسول می آمدند و میگفتند اتتک العرب بانفسها علی ظهور رواحلها
و جئناک بالاثقال و الذراري عرب نزدیک تو آمده است بر پشت رواحل و ما آمده ایم
و فرزندان بنزد ایشان تو آورده ایم و با تو قتال نکردیم چنانکه بنو فلان و بنو فلان اینها بر سبیل
منت بر رسول میگفتند و بطمع صدقه آمده بودند میگفتند ما را عطا ده خدای تعالی این آیه
فرستاد سدی گفت آیه در اعراب مزینه و جهینه آمد که ایشان و اشجع و غفار اظهار
ایمان کردند برای آن تا ایمن شوند چون رسول صلی الله علیه و آله ایشان از الحدیبیه خواند باز
ایستادند و نرفتند خدای تعالی این آیه فرستاد گفت عرب گفتند ما ایمان آوردیم قُلْ
لَمْ تُؤْمِنُوا بگوی ای محمد که ایمان نیاورده اید وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا و لیکن بگوید

اسلام آوردیم یعنی بزبان استسلام کردیم خوف قتل را برای آنکه ایمان بدل باشد و اسلام بزبان
و عمل بشرایع و آیه دلیلست بر آنکه ایمان دیگرست و اسلام دیگر هم در لغه و هم در شرع که ایمان
تصدیق بدل باشد و اسلام اقرار بزبان و استسلام باشد و خدای تعالی فرق کرد میان هردو
باثبات اسلام و نفی ایمان و اگر هردو یکی بودی کلام متناقض بودی آنگه این را مؤکد کرد گفت
وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ ایمان در دلهای شما نشد اما آن آیه که
بمعارضه این آرند من قوله فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ
الْمُسْلِمِينَ معارض این نشاید برای آنکه ما گفتیم که ایمان صفت اسلام است تا جمعشان یکجا
درست نباشد ما گفتیم ایمان جز اسلام است یعنی این دیگرست و یعنی آن دیگر این از فعل
دل باشد و آن از عمل جوارح و در آیه گفت ما مؤمنان را از آنجا بیرون آوردیم یک خانه مسلمان یافتیم
چه منعست که آن خانه هم مسلمان باشند هم مؤمن نه و آنکه تنافی نیست میان ایمان و اسلام همه
مؤمن مسلمان باشد و لیکن نه همه مسلمان مؤمن باشد چه منافقان احکام اسلام باشند و لیکن
مؤمن نباشند و قوله اسلمنا این از باب افعل است بمعنی الدخول یقال اسلم الرجل اذا دخل
فی السلم کقولهم اشتی و اصاف اذا دخل فی الشتاء و الصیف و اصبح و امسی و اضحی
و اعرق و انجد و اغار و اتهم اذا دخل فی الصباح و المساء و الضحی و دخل العراق و
غورا و نجدا و تهامه چون درین اوقات آید یا درین جایها و مانند این بسیارست و
إِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ و اگر طاعت خدا و رسول دارید بظاهر و باطن بدل
و زبان لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا از اعمال شما چیزی کاهد و ظلم
نکند و حرا آن بازنگرد ابو عمرو و یعقوب خوانند لا یألتکم بالف اعتبارا بقوله و ما التناهم
من عملهم من شیء یقال الت یلت و لات یلیت لغتان قال الشاعر ابلغ بنی ثعل
عنی مغلغلة جهد الرسالة لا التا و لا کذبا و دیگران خوانند لا یلتکم بی الف من لات
یلیت لیتا قال رؤبه و لیلة ذات سری سریت و لم یلتنی عن سراها لیت
إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ که خدا آمرزنده و بخشاینده است آنگه ایمان بالحقیقه را
بیان کرد گفت إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ

يَرْتابُوا وَجاهَدُوا بِاَمْوالِهِمْ وَاَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللّهِ مومنان آنان باشند
که خدا را براست دارند و بعد از آن شک نکنند و جهاد کنند بمال و جان در راه خدای تعالی اُولئِكَ
هُمُ الصّادِقُونَ ای ایشانند که ایمان ایشان راست و ایشان راست‌گویان باشند در ایمان ایشان نه آنان که از بیم
شمشیر ایمان آرند یا بطمع عطا چون این آیه آمد اعراب آمدند و سوگند خوردند که ما مومنیم بسر و علانیه
بدل و زبان و خدای تعالی دانست که دروغ میگویند آیه فرستاد قُلْ اَتُعَلِّمُونَ اللّهَ بِدِينِكُمْ
وَاللّهُ يَعْلَمُ ما فِي السَّمواتِ وَما فِي الْاَرْضِ وَاللّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ
بگو ای محمد خدا را می‌آموزید دین خود خدای تعالی غیب آسمان و زمین داند و آنچه در آسمان و زمین
باشد و رود و او بهمه چیزی عالم و داناست يَمُنُّونَ عَلَيْكَ اَنْ اَسْلَمُوا بر تو منت
می‌نهند که اسلام آوردند قُلْ لا تَمُنُّوا عَلَيَّ اِسْلامَكُمْ بگو منت منهید بر من
باسلام خود بَلِ اللّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ اَنْ هَداكُمْ لِلْاِيمانِ اِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ
بل خدای تعالی منت نهد بر شما که شما را هدایت کرد بایمان و تمکین و توفیق داد اگر شما راست میگویید
که مومنید اِنَّ اللّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمواتِ وَالْاَرْضِ خدای تعالی غیب و نهانی آسمانها
و زمین‌ها داند وَاللّهُ بَصِيرٌ بِما تَعْمَلُونَ ابن کثیر یعملون بیا خواند خبر از آنچه
ایشان میکنند و باقی قرّا بتا خطاب بآنچه شما میکنید بدانکه این سوره مکیست
و چهل و پنج آیه و سیصد و شصت و پنج کلمه و هزار و چهارصد و نود و چهار حرفست و روایت
از زر حبیش از ابی کعب که رسول صلی الله علیه و آله گفت هر که سوره ق بخواند خدای تعالی شدائد
مرگ بر او آسان کند بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ
ق عبدالله عباس گفت ق نامیست از نامهای خدا که قسم کرد باو قتاده گفت نامی
از نامهای قرآنست قرظی گفت افتتاح نامهاست که ابتدایش قاف باشد چون قدیر و قادر
و قاهر و قریب و قابض و قاضی شعبی گفت فاتحه سوره است عکرمه و ضحاک گفتند
نام کوهیست محیط بگرد زمین از زمرد سبز و خضرة آسمان از رنگ اوست و کنارهای
آسمان برو نهاده است و آنچه بدست مردم افتد از زمرد سنگ ریزهای اوست و این
روایة ابوالجوزا است از عبدالله عباس وهب منبه گفت ذوالقرنین بکوه قاف رسید

پیرامن آن کوههای خورد دید او را گفت تو چه کوهی یعنی موکلان او را گفت من کوه قافم گفت
این کوههای خورد چیست که پیرامن تست گفت عروق زمین است هیچ شهری نیست از
شهرها و الا عرقی از عروق من متصلست بمن چون خدای تعالی خواهد تا زمینی بجنباند مرا بفرماید
تا عرق آن زمین بجنبانم گفت یا قاف مرا خبر ده بچیزی از عظمت خدای تعالی گفت شان خدای
ما جل جلاله عظیمست و از عظمت شان او یکی آنست که از پس من زمینی است طول آن
پانصد ساله راهست و عرض پانصد ساله راه از برف که از سختی سرما بهری بکری ای بشکند
اگر او نبودی من از گرمی دوزخ بسوختمی گفت زیادت کن گفت جبرئیل پیش خدای تعالی ایستاده و از
ترس خدای لرزد خدای تعالی از هر لرزه او صد هزار فرشته می‌آفریند که خدای پرستند سر در پیش
افکنده سخن نیارند گفتن چون خدای تعالی دستوری دهد در سخن آیند و گویند لا اله الا الله سخن
ایشان این کلمه باشد و هو قوله و یوم یقوم الروح و الملائکة صفا الی قوله صوابا ای لا اله الا الله
فرا گفت شنیدم از بعضی اهل علم که در تفسیر ق گفت قضی الله ما هو کائن خدا حکم کرد بهر چه بودنیست
ابوبکر وراق گفت ای قف عند امرنا و نهینا توقف کن نزد امر و نهی ما و از آن تعدی مکن
و گفتند معنی آنست که قل یا محمد احد بن عاصم گفت ق قرب الله من عباده فی قوله تعالی و اذا سالک
عبادی عنی فانی قریب ابن عطا گفت اقسم بقوة قلب حبیبه قسم کرد بقوة دل رسول
چون تحمل اعباء رسالت کرد وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ و او قسم است سوگند کرد بقرآن
شریف کردم از خدای تعالی در جواب این قسم علما خلاف کردند کوفیان گفتند بل عجبوا
جواب اوست اخفش گفت جواب او محذوفست و تقدیر آنست که و القرآن المجید لتبعثن نحوا
قرآن مجید که بر اکثر بد شما را از رنده کنند ابن کیسان گفت جوابش ما یلفظ من قول است گفتند
قد علمنا و قسم را لابد جواب باید و جواب او آنچه باشد که مقسم علیه باشد و آن دو ضرب باشد
یا اثبات بود یا نفی اگر اثبات باشد جواب او یکی از چند چیز باشد لام تاکید کقوله فوربک
لنسئلنهم و ان ثقیله کقوله ان ربک لبالمرصاد یا ان خفیفه چنانکه تالله ان کنا لفی ضلال
مبین یا قد با فعل ماضی نحو قوله قد افلح من زکیها و اگر بمعنی نفی باز آید حرفی از حروف نفی باید
ما یا لا یا لن کقوله‌م و الله ما فعلت و لا افعل و لن افعل ذلک ابدا آنچه کوفیان گفتند که بل

بجواب قسم شاید آنرا اصلی نیست، آنکه بل اضراب باشد و قسم جمله کلامی باشد که بدان جمله کلام را تأکید
بکنند پس از قسم تنهای مقسم علیه فایده حاصل نشود و فایده از کلام اول حاصل باشد و
اضراب نکو باشد و قول اخفش در حذف جواب قسم نکوست آنگه گفت بَلْ عَجِبُوا أَنْ
جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ از کلام اول اضراب کرد و گفت بل تشگفت میدارند که
با ایشان آمد پیغمبری هم از ایشان ترساننده و اعلام کننده هم از جنس و نسب ایشان که او را دانند
و شناسند تا ایشان را بقول او سکون نفس باشد و در نسب و اصل او طعنی نتوانند زدن فَقَالَ
الْكَافِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ آنگه کافران میگویند این کاری عجب شگفت است
آنگه حکایت قول ایشان کرد و تعجب ایشان از بعث و نشور أَئِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا
ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ گفتند بلفظ استفهام بر سبیل استبعاد که چون ما خاک شویم از پس آنکه
مرده باشیم در کلام محذوفی هست اینجا و تقدیر آنکه نُرْجَعُ نُبْعَثُ ذلک رجع بعید ما را باز ارند
و زنده کنند این باز آمدنی دور است و رجع متعدی است و رجوع لازم قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ
الْأَرْضُ مِنْهُمْ ما دانیم که زمین چه نقصان کرده است از ایشان و از گوشت و خون — آنکه گفت مه
ایشان چه خورده است گفتند معنی آنست که ما دانیم که کدام عضو از ایشان بپوسد و کدام
استخوان بماند برای آنکه در خبر آمد که از بنی آدم همه چیزی بپوسد الا استخوان دم عجزه و هو العظم
الذی علیه الالیه و در خبر آمد که تنهای پیغمبران و اوصیا و شهیدان نپوسد سدی گفت مراد
آنست که ما دانیم که در زمین چند کس بمیرند و چند کس بمانند وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ
ای محفوظ من الشیاطین و نزدیک ما نوشته ایست محفوظ نگاهداشته از شیاطین و از
آنکه مندرس و متغیر و مبدل شود و آن لوح محفوظ است که جمله کاینات بر او نوشته اند بَلْ
كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ بل این کافران حق را دروغ داشتند چون با ایشان
آمد یعنی قرآن فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ ایشان در کاری اند مختلط ملتبس عبدالله عباس
گفت مختلف و در روایتی دیگر از او منکر مجاهد گفت ملتبس ابن زید گفت مختلط و گفتند فاسد
و گفتند متغیر و این اقوال متقارب است و اصل او اضطراب و قلق باشد یقال مَرِجَ امر الناس
و مَرِجَ الدین و مرج الخاتم قال الشاعر مرج الدین فاعددت له مشرف الحارک

محبوک

محبوک الکتد و فی الحدیث مرجت عهودهم و اماناتهم والمرج من هذا الذی هو ارسال
الدواب فی المرعی لانها تختلط و تضطرب هناک و سمی الموضع ایضا مرجا مرغزار هم
برای این مرج خوانند أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا
وَزَيَّنَّاهَا گفت می ننگرند ایشان در آسمان که ما چگونه بنا کردیم آنرا و محکم نهادیم و بیاراستیم بستارگان
وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ و در وی هیچ شکافی نیست و الفرج الشق والفرجه ایضا و منه الفرج لانه
السعه بعد الضیق کسائی گفت لیس فیها تفاوت ولا اختلاف وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا
و زمین را بکشیدیم وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ و کوهها در او افکندیم تا مثقله او باشد برای
آنکه مانند کشتی بود بر آب وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ای من کل لون
حسن در وی برویانیدیم از هر نوع نبات نکو و بهیج فعیل باشد بمعنی مفعول از بهجت و هی السرور
یعنی هر که در او نگرد شادمان شود تَبْصِرَةً وَذِكْرَى ای فعلنا ذلک لهذین نصب هر دو
بر مفعول له است یعنی این همه از برای تبصیر و تذکیر کردیم تا با شما نماییم و یاد دهیم لِكُلِّ
عَبْدٍ مُنِيبٍ هر بنده تایب را این تبصره و تذکره است همه را و لیکن ذکر ایشان کرد برای آنکه
ایشان منتفع بودند و تفعله از بنای تفعیل باشد و مثله التذکره والتکمله وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ
مَاءً مُبَارَكًا گفت و فرو فرستادیم از آسمان آبی مبارک یعنی باران فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ
برویانیدیم با او بستانها وَحَبَّ الْحَصِيدِ و دانه کشتی که بدروند چون گندم و جو و هر دانه که
آنرا آرد میان قوت سازند از هر نوع و حصید فعیل است بمعنی مفعول و حب الحصید اضافة الموصوف
الی صفته نیست برای آنکه تاویل آنست که حب النبت الحصید و مثله مسجد الجامع و ربیع الاول
و حق الیقین ای مسجد المکان الجامع و ربیع الشهر الاول و حق العلم الیقین وَالنَّخْلَ
بَاسِقَاتٍ ای و انبتنا النخل باسقات ای طویلات و نیز برویانیدیم بآب باران درختان خرمای
دراز بالا عبدالله بن شداد گفت راست بالا حسن بصری در قرا گفته پر بار من قول العرب بسقت
الشاة اذا حملت و محل او نصب است بر حال و روایت کردند که رسول صلی الله علیه و آله خواند
باصقات بصاد و صاد و سین متعاقب باشد از بسیاری حروف لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ
آنرا باری باشد متراکب و نضید فعیل است بمعنی منضود گفت درختان بهشت از ساق

ها

غرابت صنعت آسمان درین
که با آنکه میگویند که بر سر یکدیگر
هر آسمانی پانصدساله مسافت
و از آسمان تا آسمان [illegible]
وسع فلک این ستارگان درین
مقدار ستاره چون چراغ روشنایی
با یک زمین [illegible] آسمانها
[illegible] شکافی [illegible]
[illegible]
[illegible]

تا بسر سطوم باشد و میوه او بزرگی مانند شکم تله باشد و جویهای آب بروی زمین میرود و اینجا در آیه
واد درختان و نبات و مور دآیه تذکیر نعمتهای خداست جل جلاله رِزْقًا لِلْعِبَادِ ای جعلناها
رزقا و نصب او بر مفعول له است ای خلقنا ها لرزق العباد وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا هم ص
و زنده کردیم بآن بیابان مرده را یعنی زمین خشک بی نبات را و تولد به ای بالمطر ابو هریره گفت چون
چندانی باران آمدی که ناودان براه افتادی رسول صلی الله علیه واله گفتی که امسال قحط نباشد انگه
گفت كَذَلِكَ الْخُرُوجُ یعنی من القبور همچنانکه بباران زمین مرده زنده میکنیم و نبات
از خاک بر می آریم همچنین مردگان را زنده کنیم و از گورها بیرون آریم كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ
نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَثَمُودُ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ وَإِخْوَانُ لُوطٍ آمده برای تسلی
دل رسول گفت پیش از بن قوم نوح نوح را تکذیب کردند و اصحاب الرس و ثمود و عاد و فرعون
و اخوان لوط یعنی قوم او که برادران نسب بودند وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ و قوم شعیب و
قصهای ایشان رفته است وَقَوْمُ تُبَّعٍ و او پادشاه یمن بود و تبع برای آن خواندند او را که
تبع بسیار داشت و در جاهلیت آتش پرست بودند پادشاه ایشان اسلام آورد و قوم خود را
باسلام خواند و ایشان قبیله حمیر بودند اجابت نکردند و او را تکذیب کردند و قصه ایشان چنانکه
در اخبار آمد از محمد بن اسحق و غیر او آنست که چون تبع آخر و هو اسعد ابو کرب بن ملکی کرب بود
انکه که از مشرق بیامد بمدینه رفت اهل آنجا را غارت نکرد و پسر خود را آنجا گذاشت بخلیفتی خود
بیمن رفت اهل مدینه پسر او را بغدر بکشتند او روی بمدینه نهاد برای آنکه مدینه را خراب کند
و اهلش را بکشد و درختان خرما ببرد و مستاصل کند حتی انصاریان چون این خبر شنیدند گرد
آمدند و رئیس ایشان آنروز عمرو بن الطله بود من بنی عدی بن النجار ایشان نیز بسیار کارزار
کردند و پیش از آن اهل مدینه مردی را از وکشته بودند و در چاهی انداخته که آزادات تو مان گفتی
تبع را آن زر دل بود القصه بر در مدینه فرود آمد و جنگ در گرفت اهل مدینه روزها او کارزار
میکردند و مردم از هر دو جانب کشته می شدند و بشب تبع و قومش را میزبانی میکردند و طعام می دادند
تبع را از ایشان بدیع می آمد و میگفت کریم مردمانی ایشان در آن میان دو حبر از احبار بنی قریظه
که پسران عمرو بودند نزد تبع آمدند و او را گفتند ما آمده ایم تا ترا النصیحتی کنیم مگر تا این عزم که کرده

از اهلاک و استیصال این شهر تمام بکنی که خدا ترا ازین بکشی مدبد و ترسیم که اهلاک تو و قوم تو درین
باشد زیرا که این شهر مهاجر پیغمبری است از قریش که در آخر زمان بیرون آید و این جای قرار او باشد
سخن ایشان در و گرفت و از آن بازایستاد و ایشان را نیکو حرمت داشت بواسطه علمشان و ایشان
او را بدین خود دعوت کردند اجابت کرد و در دین جهودی شد و این بیتها بگفت ما بال
نومک نوم الارمد ارقا کانک لا تزال تسهد حنقا علی سبطین حلا بیثرب
اولی لهم بعقاب یوم مفسد ولقد حلفت یمین صدق مولیا قسما لعمری لیس بالمتردد
ان یثرب لا اغادر وسطها عذقا ولا بسرا بیثرب یخلد حتی اتانی من قریظة
عالم حبر لعمرک فی الیهود مسود و این ابیات بعضی ربع کنند و بعضی بخفض و عرب
این را اقوا گویند و این از جمله عیوب شعر باشد و آن پنج نوعست اقوا و اکفا و ایطاء و سناد
و تضمین و قدما این در شعر بسیار آوردند و عیب نشمردند برای انکه ایشان شعر بدیهه
گفتندی چون تبع در دین جهودی رفت و قول آن هر دو عالم بشنید ایشان را با خود بیمن برد
چون بدانجا رسید حمیر نگذاشتند که او در یمن رود و گفتند تو از دین باز گردیده و در دین جهودی
رفته انگه ایشان را دعوت کرد بدین خود و گفت ای بیچارگان این دین در باید که بهتر از دین شماست
گفتند ما با تو بحکومت با آتش رویم و ایشان را آتشی بود بیمن در زیر کوهی که ایشان اندی گفتندی چون ایشان را
با یکدیگر خصومتی بودی بآنجا رفتندی آن آتش میان ایشان حکم کردی بگناه کار را بسوختی و بی گناه
تبع گفت روا باشد و بران قرار دادند انگه آن دو حبر بیرون آمدند توریه در گردن افکنده و بر ره آن
آتش بنشستند و حمیر نیز بیامدند و بتان را بیاوردند و قربانها کردند آتش از شق آن کوه بیرون آمد
و روی بحمیر نهاد و ایشان را و بتان را همه بسوخت و این دو حبر را هیچ گزند نکرد و از میان آتش
بیرون آمدند بسلامت و توریه میخواندند پیشانی عرق کرده و آتش بجای خود رفت حمیر که آن بدیدند
در دین موسی علیه السلام شدند و اصل جهودی در یمن ازین پیدا شد و ایشان را خانه بود که تعظیم
کردندی و نزدیک آن قربانها نمودندی و از آنجا آوازی بیرون آمدی این دو عالم تبع را گفتند این
شیطانیست که ایشان را فتنه میدارد و بفرمای تا آنجا را بشکافند چون بشکافتند سگی سیاه
بیرون آمد او را بکشتند و آن خانه ویران کردند ابن درید روایت کرد از ابو حاتم از ریاشی

پنج بیت دیگر است
میبایدنوشت

کرکفت ابوکرب اسعد الحمیری از تبابعه ایمان آورد برسول صلی الله علیه و آله پیش از آنکه او را بنوت دادند
بهشتصد سال و این بیتها او راست در این معنی شهدت علی احمد انه رسول من الله
باری النسم فلو مد عمری الی دهره لکنت وزیرا له وابن عم کل کذب
الرسل فحق وعید ایشان پیغمبران را دروغ داشتند وعید و عذاب من بریشان واجب
شد آیه برای تهدید اهل مکه نزول ساقد قتاده گفت خدای تعالی قوم تبع را ذم کرد و تبع را ذم نکرد و او
از ملوک یمن بود لشکر بمکه برد تا کعبه ویران کند او را گفتند این خانه خداست خدا این خانه را نگاه دارد
حرمت این خانه فرو گذار بشنید و کار بست احرام گرفت و در مکه شد و خانه را جامه پوشانید و او اول
کسی بود که خانه خدا را جامه پوشانید أَفَعَيِينَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ گفت ما فرو ماندیم بخلق
اول صورة استفهامست و معنی جحد یعنی فرو نماندیم و معنی آنکه چون ما بخلق اول فرو
نماندیم که از نا چیز چیز کردیم اولی و احری که بخلق دوم که اعادت است فرو نمانیم بَلْ هُمْ
فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ بل ایشان در پوشیدگی اند از خلق نو و آن بعث و نشورند
یعنی شاک اند در او وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ ما آفریدیم آدمی را وَنَعْلَمُ مَا
تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ و دانیم که نفس او را چه وسوسه کند و در دل چه اندیشه دارد و
اسرار و ضمایر او دانیم وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ و ما بدو نزدیکتریم
از رگ گردن او و ورید رگی باشد میان حلقوم و علباوان قال الشاعر فصرت للفجار
مخاشعیا اذا ما جاش واشتعل الورید و اضافه حبل با ورید برای اختلاف لفظ کرد کقولهم
حندس الظلم و این مثالیست که خدای تعالی زد در علم او باحوال آدمی بر سبیل تشبیه و مبالغه
إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ عامل در ظرف اقرب است
آنگه که تلقی و تقبل کردند آن دو فرشته موکل که خدای تعالی بر آدمی موکل کرده دو بروز و دو بشب
تا احوال او میدانند و افعال او می نویسند با آنکه خدای تعالی عالمست بآن برای الزام حجت تا حجت
بر او موکد بود یک فرشته بر راست حسنات نویسد و دیگری بر چپ سیئات سبب آنکه قعید
گفت و قعیدان نگفت بصریان گفتند عن الیمین قعید و عن الشمال قعید فاکتفی بذکر احدهما عن الآخر
قال الشاعر انت بما عندنا ونحن بما عندک راض والرای مختلف راضیان گفت برای

تقدیر آنست انت بما عندنا راض وقال الفرزدق انی ضمنت لمن اتانی ما جنی وابی
وکان وکنت غیر غدور ولم یقل غدورین و قعید فعیل است بمعنی فاعل کالعلیم والقدیر
و کوفیان گفتند بقعید قعود خواست برای آنکه رد کرد با جنس و واحد بجای جمع نهاد چنانکه
رسول که در تثنیه و جمع و واحد بیک لفظ باشد قال الله تعالی انا رسول رب العالمین
فی الحکایة عن موسی و هرون ولم یقل رسولا و قول الشاعر فی الجمع الکنی الیها وخیر
الرسول اعلمهم بنواحی الخبر اراد وخیر الرسل امیر المومنین علی علیه السلام از رسول صلی الله
علیه و آله روایت کرد که جای این دو فرشته بر گوشهای دهن آدمیست زبان او قلم ایشان
و دهنش دوات و آب دهنش مداد است و آدمی خوض میکند در آنچه او را بکار نیست و از خدا وند
خود شرم میدارد ابوامامه از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرد که کاتب حسنات بر
دست راست مرد باشد و کاتب سیئات بر دست چپ کاتب حسنات امیر بود بر
کاتب سیئات چون مرد حسنه بکند کاتب حسنات یکی را ده بنویسد و چون سیئه بکند
و کاتب سیئات خواهد که بنویسد کاتب حسنات گوید بگذار شاید که پشیمان شود و استغفار
کند تا هفت ساعت بگذارد که بنویسد آنگه یکی را یکی بنویسد حسن گفت این فرشتگان از مرد
دور نشوند الا دو وقت وقت قضای حاجت و وقت خلوت ابو الجوزا و مجاهد گفتند
همه چیز بروی نویسند تا ناله او وقت بیماری عکرمه گفت هیچ بر او ننویسد الا آنچه
برو ثواب و عقاب باشد از طاعت و معصیت بعضی دیگر گفتند همه چیز بر او نویسند آنگه
مباحات وضع کنند ابوهریره و انس روایت کردند که رسول صلی الله علیه و آله گفت هیچ
صحیفه بر خدای تعالی عرض نکنند که در اول و آخر او خیری و طاعتی بوده باشد والا خدای تعالی
گوید من آنچه درمیان این دو طرفست بخشیدم انس از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرد که
خدای تعالی بر هر بنده مومن دو فرشته موکل کرده تا عمل بر وی می نویسند چون آن بنده را
وفات رسد فرشتگان گویند بار خدایا بنده که ما موکل او بودیم وفات یافت چه فرمایی
تا آسمان شویم خدای تعالی گوید آسمان مملوست از فرشتگان گویند بار خدایا بر زمین رویم
شویم گوید زمین مملوست از فرشتگان من گویند بار خدایا کجا فرمایی گوید بر گور آن بنده

مقام کنید و تسبیح و تهلیل بکنید و ثوابش برای او می نویسید تا روز قیامت ما
یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید گفت هیچ سخنی نگوید و الا نزدیک
آن نگاهبانی هست آماده و عتید معتد باشد فعیل بمعنی مفعول قال الشاعر
لئن کنت منی فی العیان مغیبا فذکرک عندی فی الفؤاد عتید و عرب معاقبه کنند میان
دال و تا فیقول اعددت و اعتدت و هرت و هرد وجاءت سکرة
الموت بالحق گفت آمد سختی مرگ بحق سکرة مستی باشد و مراد شدت و غمرت و
حیرتست بمانند مستی که بر دل عقل آدمی غالب شود بالحق قیل بالحقیقة یعنی براستی و
درستی و قیل بالحق من امر الآخرة یعنی آمد تا کار آدمی را محقق کند چه او در شک باشد
وسؤال از بعث و نشور و ملاقات فرشتگان و عذاب گور و مانند این آنگه مرگ پیدا شود
فرشتگان بر وظاهر شوند او را علم ضروری حاصل آید فذلک قوله وجاءت سکرة
الموت بالحق و گفته حق آن خواست که مآل امر آدمی باشد از سعادت و شقاوت که ای
آنکه مشکوک است چون مرگ بیاید محقق شود عبدالله مسعود خواند وجاءت سکرة الحق
بالموت علی التقدیم و التاخیر یک تفسیر آنکه سکرة امد بالموت برای آنکه حق نامیست
از نامهای خدای تعالی علی اضافة الفعل الی فاعله و گفته حق یقین خواست یعنی
سکرة حق آنکه آن را تعبیر کرد بموت ابو وائل گفت چون ابوبکر بدر مرگ رسید عایشه بر بالین
او حاضر بود میگریست و این بیت میگفت لعمرک ما یغنی الثراء عن الفتی اذا
حشرجت یوما وضاق بها الصدر ابوبکر گفت چنین مگو ولیکن بگو وجاءت سکرة
الموت بالحق ذلك ما كنت منه تحيد اینجا قول مقدرست و التقدیر
فیقال له ذلک ما کنت منه تحید عند آن حال او را گویند این آنست که تو از و میگریختی
و التحید المیل یقال حاد عن کذا اذا مال عنه قال طرفه ابا منذر رمت الوفاء
فهبته وحدت کما حاد البعیر عن الدحض ونفخ فی الصور ذلك يوم
الوعید گفت و در صور دمند آن روز روز وعید باشد یعنی روز قیامت وجاءت
کل نفس معها سائق و شهید گفت فردای قیامت هر کسی می آید

با او سائقی باشد که او را می راند بعرض گاه چنانکه شتر را رانند و گواه هم باشد و آن اندام
بود که بر و گواهی دهد عبدالله عباس گفت سائق فرشته بود و گواه عمل او بود دیگران گفتند
هم سائق و هم گواه از فرشتگان باشند لقد كنت في غفلة من هذا فكشفنا
عنك غطاءك اینجا هم قول مضمرست و تقدیر آنکه فیقول الله آنروز خدای تعالی
او را گوید تو ازین روز غافل بودی ما پوشش بر داشتیم تا آنچه بخبر می شنیدی بعیان بدیدی
و مراد بکشف غطا آنست که آنچه در گفتیم در پرده عدم بود بصحرای وجود آوردیم بمنزلة آنکه چیزی
در پوششی باشد ظاهر گردانند فبصرك اليوم حديد چشمت امروز تیزست
یعنی امروز شک نکنی در آنچه دیروز شاک بودی و این بر سبیل تعییر و تعنیف نمود مجاهد
گفت معنی آنست که تیز بنگر و نیک بنگر بر بانه را زو که بجانب حسنات میرود یا بجانب سیئات
و درست آنست که اول گفتیم که مراد بصر علمست و آیه عامست جمله آنچه از آن منکر بود عاصم
الجحدری خواند لقد کنت بکسر تا و کسر کاف ها ضمیر ردا الی النفس وقال قرينه
دقرین او گوید یعنی فرشته موکل هذا ما لدي عتيد این آنست که نزد من نهاده
و آماده بودی اشاره بدیوان عمل اوست مجاهد گفت معنی آنست که این آنست که تو مرا بر او موکل
کردی امروز او را باز سپردم و درین قول اشاره به بنده باشد القيا في جهنم گفته
خطاب با قرین اوست یا مالک گوید هر دو دست یکی دارید و او را بدوزخ اندازید بعضی دیگر
گفتند خطاب با مالکست تنها و کلام عرب برین است که خطاب کنند با یک کس بلفظ تثنیه یقول
العرب ارحلاها و ازجراها و جذاه و اطلقاه و خطاب ایشان بیشتر بر نیت خلیلی
و صاحبی قال الشاعر قفا نبک من ذکری حبیب و منزل بسقط اللوی بین الدخول خول
فحومل و قفا ودعا نجدا ومن حل بالحمى وقل لنجد عندنا ان يودعا و مانند
صحابه که فرق گروه باشند
این بسیارست فراگفت سبب آنست که کمترینه صحبت ایشان سه کس باشند راکبی و
سائقی و قائدی پس با دام خطاب با دو باشد هر یکی را و آنجا نیز که یکی بود این عادت نگاه
نکنند قال امرء القيس خليلي مرا بي على ام جندب وقال فان تزجراني يا ابن
عفان انزجر وان تدعاني احم عرضا ممنعا بعضی دیگر گفته اند یدا زی خطاب

بر تکرار است برای تاکید القی القی فعال القیا مثنیه بجای تکرار نهاد و آنکه امر دو بایست مامور دو کرد
بعضی دیگر گفتند کلام بر صفت خودست و خطاب با دو کس است آن دو فرشته موکلند که ذکر
ایشان رفت فی قوله اذ یتلقی المتلقیان گفتند سائق و شهید است گفت در دوزخ اندازید
کل کفار عنید هر کافری را که کافر عامست همه اندر و گفتند برای آن
کفار گفت یعنی در کافری بلیغ تر باشد و گفتند برای آن عنید با او پیوست که کافر باشد که
عنید ازمه عنید نباشد و عنود و ستیهیدن است و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام آمد که القیا خطاب
با محمد و علی که فردای قیامت بیایند و بر سر صراط بایستند و مردم را با بهشت و دوزخ معاینه کنند
و رسول صلی الله علیه و آله این کار را به امیر المومنین علی علیه السلام تفویض کرده باشد تا او دوزخ
را گوید هذا لی و هذا لک خذیه فانه من اعدائی و ذریه فانه من اولیائی این مرا و آن ترا
این را بگیر که از دشمنان است و آن را دست بدار که از دوستانست پس خطاب با هر دو است
خدای تعالی فردای قیامت ایشان را گوید در اندازید هر کافری عنید را در دوزخ گفتند کل کفار
بنبوة محمد عنید بولایة علی بن ابی طالب و دلیل این تاویل حدیث حارث همدانی است
که گفت یا امیر المومنین از دو جایگاه می ترسم یکی از سکرات مرگ و یکی از سر دو راه که در این
دو جای خطرست امیر المومنین علی علیه السلام او را گفت یا حار همدان من یمت یرنی
من مؤمن او منافق قبلا یعرفنی طرفه و اعرفه بنعته و اسمه و ما فعلا
وانت عند الصراط معترضی فلا تخف عثرة و لا زللا اقول للنار حین توقف
للعرض ه ذریه لا تقربی الرجلا ذریه لا تقربیه ان له حبلا بحبل الوصی متصلا
گفت اندیشه مدار که هیچکس نباشد از مومنان و منافقان الا مرا درین هر دو جای ببیند
و مرا بشناسد و من او را بشناسم و اما تو نزدیک من آیی بر صراط من ترا از دوزخ خلاص
کنم و گویم رها کن او را که رسن او در رسن ما پیوسته است و طول چنانست که حدیث است
بهشت بیش ازین رفته است مناع للخیر معتد مریب منع کننده خیر
یعنی زکوة نداد پس این صفت کفار عنید است معتدی یعنی ظالم مریب شاک متهم
الذی جعل مع الله الها آخر آنکه گفت با این همه مشرک بوده و با خدای تعالی

عذابان

معبودانه
خدایان فرود داشته و پرستیده فالقیاه فی العذاب الشدید او را در عذاب
سخت افکنید بعضی گفتند آیه در ولید مغیره آمد و قوله مناع للخیر مراد آنست که او پسران
برادرش را منع کرد از آنکه در اسلام آیند و گفت اگر شما در دین محمد شوید من با شما هرگز هیچ خیر نکنم
ع قال قرینه گوید قرین او منبران گفتند شیطان را خواست که او بقیامت تبرا کند از ایشان
خود و گوید ربنا ما اطغیته و لکن کان فی ضلال بعید بار خدایا
من او را طاغی نکردم او خود ضال بود و گمراه و دور از حق و در ضلالتی بود آشکارا و گفتند مراد
بقرین فرشته است که بنده بقیامت گوید من از کجا دانم که این فرشته زیادتی بر من نوشته و فرشته
گوید ربنا ما اطغیته بار خدایا من بر وی طغیانی و ظلمی نکرده ام او در خود در ضلال بود و گفتند مراد
بقرین او داعی اوست که او را در دنیا دعوت کرده باشد بکفر و مذاهب باطل فردا گوید منش اکراه
نکردم و طاغی نکردم او خود ضال بود ایشان درین مناظره باشند قال لا تختصموا
لدی خدای تعالی گوید خصومت مکنید نزدیک من و قد قدمت الیکم بالوعید
و من تقدیم کرده ام آیات و اخبار متضمن وعید را بر شما و اعذار و انذار کرده و حجت الحجة
ما یبدل القول لدی بدل نکنند آن سخن که گفته شده نزدیک من گفتند آن سخن آنست که
گفت لاملأن جهنم من الجنة و الناس اجمعین و گفتند جمله آیات وعیدست و خبرها کرده هر که
کافر و فاسق شود سزای او دوزخست الا گر ایمان آرد و توبه کند و ما انا بظلام للعبید
و من بر بندگان هیچ ظلم نکنم که ایشان را بی جرمی عقوبت کنم یا عقوبت بیش از جرم کنم با حق ایشان
بار کرم یا ایشان را ناحق بکرم یوم نقول لجهنم هل امتلأت و تقول هل
من مزید آنگه گفت این آن روز باشد که ما گوییم دوزخ را که پر شدی و دوزخ گوید هیچ زیادتی
هست عامه قرا یوم نقول بنون خوانند علی اخبار الله عن نفسه علی وجه التعظیم و نافع و ابو بکر
عن عاصم خوانند بیا خبرا عن الغائب اعتبارا بقوله تعالی قال لا تختصموا لدی و حسن
بصری خواند یوم یقال علی الفعل المجهول و این سوال و جواب دو وجه باشد یکی آنکه خطاب
با خازنان دوزخ باشد و لیکن حواله با دوزخ کرد علی سبیل التوسع دوم آنکه بر وجه تهدید
تنبیه باشد کافر را و حقیقت آنجا سوال و جواب نباشد یعنی این حال چنان محقق است که

که اگر دوزخ اهل جواب شدی از سؤال کنندی گوید هل من مزید چنانکه بیان کردیم فی قوله تعالی ائتیا طوعا
او کرها قالتا اتینا طائعین فی قوله هل من مزید دو قول گفتند یکی آنکه صورت استفهام است
و مراد جحد و المعنی ما من مزید و قول دیگر آنکه استزادتست و برحقیقت زیاده میخواهد اما
خبر انس و ابوهریره و عبدالله عباس و دیگر راویان که درین آیه گفتند خدای تعالی بفرماید تا مستحقان
دوزخ را از کفار و فساق بدوزخ میرانند و دوزخ ایشان را فرو می برد و زیاده میخواهد فیضع الجبار
قدمه علیها خدای تعالی قدم خود بر دوزخ نهد دوزخ پر شود و با هم جهد و متضایق شود و
گوید قط قط بس بس تا چنان شود که در و جای سوزنی نباشد این خبریست منکر الظاهر
براه آنکه اقتضاء جسمیة میکند و بلفظ دیگر آمد حتی یضع الجبار فیها اما ما را درین خبر دو رجله
طریقه است یکی آنکه اعتداد نکنیم و گوییم از اخبار آحادست که ایجاب علم نکند و آنچه ما را
با دله قاطع درست شده باشد بخبر واحد رها نکنیم و اما آنکه از تاویل کنیم موافق لغت بر وجهی
که در و تشبیه و تجسیم نباشد گوییم روا بود که مراد به قدم گروهی باشند که خدا ایشان را تقدیم کند
یا تقدم بمعنی امر یقال تقدمت فی کذا ای امرت به قومی که خدای تعالی فرماید ایشان را که به
دوزخ برند دوزخ از ایشان پر شود و عرب هر متقدمی را قدم خواند قال الله تعالی ان لهم قدم
صدق عند ربهم ای اعمالا قدموها قال الشاعر تعدت بی قدم الفخار و عود رتت
اسبابه مرتضة من خالق و این تاویل بعینه حکایت کردند از نضر بن شمیل و خلیل بن احمد
عبدالله مبارک گفت مراد بقدم قومی اند که در سابق علم خدای رفت که ایشان اهل دوزخ اند و
آن قدم خواند ایشان را که در متقدم علم رفته بود یعنی فی عالم ازل خدا ایشان شناخت و اصرار ایشان
بر کفر و از ایشان قدمه بکر ثقاف روایت کرد ای من خلقه خدای تعالی ایشان را بیافرید پیش از آدم
سرهای ایشان مانند سر سگان و گرگان و دیگر اعضا چون اعضای بنی آدم ایشان همه کافر بودند
و عدد ایشان جز خدا نداند برای آن قدم خواند ایشان را که خلق ایشان بر خلق آدم متقدم بود
اما لفظ رجل معروفست کلام عرب استعمال او در جماعة یقال جاءنی رجل من الناس
و مرت بی رجل من الجراد و قال الشاعر فمر بنا رجل من الناس و انزوی الیهم
من الحی الیمانین ارجل کأنه من لخم و عک و حمیر علی ابنی نزار بالعداوة

اجعل

أَجْعَلُ دلیل دیگر برین آنست که در آخر این حدیث آمد و لا یظلم الله من خلقه احدا و این
دلیل آن باشد که مراد این حدیث و ذکر قدم در خلق است وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ
لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ و نزدیک کنند بهشت متقیان را پیش از آنکه در روند به بیند غیر بعید
چنانکه دور نباشد از ایشان و گویند ایشان را هَذَا مَا تُوعَدُونَ این آنست که شما را وعده
دادند لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ برای هر بازآینده نگاه دارنده یعنی هر توبه کاری که
بعد از توبه خود را نگاه دارد و کاری نکند که توبه او را خلل بود و گفتند مراد به اواب تسبیح کننده است
من قوله یا جبال اوبی معه و این قول عبدالله عباس و عطاست مجاهد گفت آن باشد که در
خلوت بسیار گناه خود یاد میدارد و از و توبه کند و گفتند مراد آنست که نگاه دارد آنچه خدای
تعالی بدو سپرده باشد از تکلیف ضحاک گفت آنکه خود را نگاه دارد و تعهد کند عطا گفت آنکه
خدا را نگاه دارد و اقوال متقاربست مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ محل مَن محتمل است
دو وجه را از اعراب یکی جر بر صفت اواب منیب و یکی رفع بر خبر مبتدا محذوف ای هو من
خشی الرحمن بالغیب و آن باشد که از خدا بترسد در غیبت مردمان آنجا که کس حاضر نباشد که
او را شرم باز پس باشد و بدان جهة دست از معصیت بدارد او مومنی است تایب وَجَاءَ آیب
بِقَلْبٍ مُنِيبٍ و دلی آرد توبه کننده و باز آینده سدی و ضحاک گفتند فی الخلوة حسن گفت
چون در به بندد و پرده فرو گذارد و گفتند بقلب منیب مقبل الی طاعة الله روی بطاعة خدا
کرده بعضی نحویان گفتند محل اعراب من خشی الرحمن مبتدا است و خبرا و ادخلوها و التقدیر من
خشی الرحمن بالغیب یقال لهم ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ گویند ایشان را که در بهشت روید
امین بسلامة گفتند سلام سلامتست و گفتند بسلام من الله و ملائکة و گفتند بسلامة من
زوال النعم و حلول النقم ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ آن روز جاودانیست که او را انتها نباشد
لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا ایشان را باشد یعنی اهل بهشت آنچه خواهند و آرزو و تمنا
کنند در بهشت وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ و نزدیک ما زیاده باشد از آنچه بر دل و خاطر ایشان
گذر کند در و ندانند و نبرند آن وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ
هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا آنگه گفت بس که ما هلاک کردیم پیش ایشان از گروهی که ایشان

بقوّة و شوکت از ایشان سخت تر بودند فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ عبد الله عباس گفت معنی آنست که
اثر کردند در زمین مجاهد گفت برفتند ضحاک گفت بگردیدند مورّج گفت دور برفتند و اصل
کلمه از نقب است و آن سوراخ کردن باشد و تنقیب تفتیش بود و در معنی تباعد امرؤ القیس گفت
لقد نقّبت فی الآفاق حتّی   رضیت من الغنیمة بالایاب حسن خواند فنقَبوا بالتخفیف
و سلمی و یحیی بن یعمر خواندند فنقّبوا بکسر القاف علی لفظ الامر علی وجه التهدید و الوعید ای سیروا
فی الارض فانظروا هَلْ مِنْ مَحِيصٍ در جهان بگردید تا هیچ خلاصی باشد شما را از هلاک
و مرگ و از عذاب خدای تعالی إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكْرَىٰ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ
گفت در این که رفت پندی و یادگاری و یادکردی هست آنرا که دل باشد او را یعنی آنرا که عقل
کنایه کرد از عقل بدل برای آنکه دل محل عقلست مثله لینذر من کان حیّاً تا بترساند آنرا که زنده
باشد مراد آنست که آنرا که او را علمی و ذکری و فکری باشد که آنکس که نه چنین بود دل او بی بر باشد
و بمثابت آن باشد که خود دل ندارد قتاده گفت هر که دلی زنده دارد و شبلی گفت دلی حاضر که لحظهٔ
خدای تعالی را که یک ساعت از او غافل نباشد قتاده گفت قلب مستقرّ لا یغفل عن الله فی
السرّاء و الضرّاء دلی پاک دیده اگرچه از صفت قلب تقلّب است و لیکن این دلی باشد که از خدا
برنگردد أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ یا بیندازد گوش او حاضر باشد یعنی گوش با
قرآن کند تقول العرب القِ الیّ سمعک ای استمع منّی و هو شهید واو حالست و او حاضر باشد
یعنی دلش و ذکر و فکرش باندیشهٔ آن مشغول باشد و گفته اند و هو شهید و او گواه باشد بر آنچه
می شنود و قول اول بهترست وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ وَمَا بَيْنَهُمَا
أَيَّامٍ آنگه گفت ما آسمانها و زمین آفریدیم و آنچه در میان آنست از کوه و دریا در شش روز
وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ و هیچ رنج و ماندگی بما نرسید آیه در جهودان آمد که گفتند
یا محمّد ما را خبر ده تا خدای تعالی در این شش روز چه آفرید گفت روز یکشنبه و دوشنبه
زمینها آفرید و روز سه شنبه کوهها و روز چهارشنبه آبها و روز پنجشنبه آسمانها و
فرشتگان تا به سه ساعت از روز آدینه و در اول ساعة از روز آدینه آجال پدید کرد و در
دوم آفات و در سیم آدم را آفرید گفتند راست گفتی اگر تمام بگوئی گفت تمام چیست گفتند

ثمّ استراح یوم السبت و استلقی علی العرش و روز شنبه مانده شده بود بر آسود و بر عرش ستان
باز خفت خدای تعالی این آیه فرستاد آنگه گفت فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ صبر کن
بر آنچه این جهودان میگویند که من بحق ایشان برسم وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ و تسبیح کن خدا
بشکر او عطاء خراسانی گفت بگو سبحان الله و الحمد لله و دیگر مفسّران گفتند نماز کن بفرمان
خدای تعالی و توفیق باری او قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ پیش از آنکه آفتاب برآید یعنی نماز بامداد
وَقَبْلَ الْغُرُوبِ و پیش از آنکه فرو شود یعنی نماز دیگر وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ و از
شب تسبیح کن او را یعنی نماز شام و خفتن عبد الله عباس گفت قبل الغروب یعنی نماز پیشین
و دیگر مجاهد گفت و من اللیل از اوقات شب آنکه بیدار شوی نماز شب کن وَأَدْبَارَ
السُّجُودِ روایت کردند از امیر المؤمنین علی علیه السلام و از عمر بن خطّاب و ابو هریره و
حسن بصری و نخعی و شعبی و اوزاعی که و ادبار السجود مراد دو رکعتست پیش از صبح که آنرا
رکعتی الفجر گویند سنّت نماز بامداد عبد الله عباس روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله
این دو رکعتست از پس نماز شام پیش از آنکه سخنی گوید هر که بگذارد نماز او در علّیین نویسند در
رکعت اوّل الحمد بخواند و قل یا ایّها الکافرون و در دوم الحمد و قل هو الله احد مقاتل گفت وقتش
چندانست که شفق فرو نشده باشد مجاهد گفت تسبیح است که در عقب نماز فرض کنند
ابن زید گفت نوافل است از عقب فرایض و گفتند ادبار السجود دو رکعت شب پیش از صبح و
ادبار النجوم دو رکعتست بعد از نماز شام قرّاء در این لفظ خلاف کردند ابو عمرو و یعقوب
و عاصم و کسائی ادبار بفتح الف خواندند و باقی قرّاء بکسر الف خواندند علی المصدر و قوله
ادبار جمع دبر باشد وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ آنگه گفت گوش دار و [illegible]
آن روز که منادی ندا کند یعنی اسرافیل علیه السلام در صیحهٔ صور و ندا این باشد که ایّتها العظام
البالیة و الاوصال المتقطّعة و اللحوم المتمزّقة و الشعور المتفرّقة انّ الله یأمرکنّ ان
تجتمعن لفصل القضاء ای استخوانهای پوسیده و بندهای گسسته و گوشتهای پاره
پاره شده و موهای پراکنده خدا میفرماید که مجتمع شوید برای فصل قضا مِنْ مَكَانٍ
قَرِيبٍ از جای نزدیک گفتند از صخرهٔ بیت المقدس و آن میان زمین است و نزدیکتر

جاییست با آسمان به بحده میل علی ما جاء فی الاخبار و گفته‌اند مراد آنست که ندا کنند از جایی که همه
کس بشنود تا چنان پندارند که از جای نزدیک یَوْمَ یَسْمَعُونَ الصَّیْحَةَ بِالْحَقِّ
آن روز که ایشان بشنوند آن آواز بحق و آن نفخه بازپسین باشد ذٰلِكَ یَوْمُ الْخُرُوجِ
آن روز بیرون آمدن باشد از گورها آنگه گفت اِنَّا نَحْنُ نُحْیِی وَنُمِیتُ ماییم که احیا
و اماتت بماست ما زنده کنیم مردگان را و میرانیم زندگان را وَاِلَیْنَا الْمَصِیرُ و بازگشت با ماست
یَوْمَ تَشَقَّقُ الْاَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا گفت آن روز که زمین بشکافد از ایشان
و سراعًا نصب بر حال از ایشان و عامل در و فعلیست مضمر التقدیر فیخرجون منها جمیعًا سریع
ذٰلِكَ حَشْرٌ عَلَیْنَا یَسِیرٌ آن جمع است بر ما آسان نَحْنُ اَعْلَمُ بِمَا یَقُولُونَ
آنگه گفت ما عالمتریم بآنچه ایشان میگویند وَمَا اَنْتَ عَلَیْهِمْ بِجَبَّارٍ و تو ای محمد بر ایشان
جبار نیستی یعنی گماشته و مسلط نه تا ایشان را بقهر و جبر باسلام داری تو پیغام گزاری
مذکر و منبه تغلب گفت بناء فعال بسیار آمد در مفعل چون جبار بمعنی مجبر و دراک بمعنی مدرک
و سراع بمعنی مسرع و قولی دیگر آنست که از جبار مجبر خواست یقال جبره علی الامر ای اجبره
والجبار السلطان گفته‌اند مراد بجبار سلطانست یعنی منذر بن النعمان که او مردم را بسوخت
و بقهر در کارها داشت فَذَكِّرْ بِالْقُرْاٰنِ مَنْ یَخَافُ وَعِیدِ یاد ده ای محمد
بقرآن و تذکیر و تنبیه کن آنها را که از عقاب و وعید من بترسند و این از باب تخصیص الذکر است
چنانکه چند جایگه گذشت   بدانکه این سوره مکیست و شصت آیه و سیصد
و شصت کلمه و هزار و دویست و هشتاد و هفت حرفست روایتست از زر بن حبیش
از ابی کعب که رسول صلی الله علیه و آله گفت هر که سوره والذاریات بخواند خدای تعالی
او را بعدد هر بادی که در دنیا بجست ده حسنه بنویسد بِسْمِ اللّٰهِ
الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ وَالذّٰرِیٰاتِ ذَرْوًا بدانکه این واو قسم است و ما در این بسیار
و یازده سوره را خدای تعالی ابتدا بواو قسم کرد مفسران خلاف کردند که قسم بچیست بعضی
گفتند قسم بنام خداست و نام او در اینجا مضمرست چنانست که گفت و رب الذاریات
و رب الطور و رب النجم برای آنکه سوگند جز بخدا درست نباشد و قول درست آنست که

قسم باین چیزهاست برای آنکه کلام ما بر ظاهرست و بر طریقه عرب که ایشان بچیزهای دیگر
قسم کنند چنانکه ببخانه و مسجد فقالوا وحق هذا البیت یعنون الکعبة وحقك وابیك
وحیوة راسك اما آنکه در شرع سوگند درست نباشد جز بخدای تعالی آن مسئله شرعیست
برای آن چنان آمد که اگر مدعی علیه که سوگند بر او لازم باشد دروغ زن باشد او را شکوهی
و خوفی از سوگند خوردن بخدای تعالی و نام او باشد که بآن اقدام نتواند کردن و اما قسم خدای تعالی
که برای توکید کلام گوید خلاف آنست قوله والذاریات جمع ذاریه باشد یقال ذرت الریح
التراب علی وجه الارض تذروه ذروًا و اذرت تذری اذراءً بمعنی قال الله تعالی تذروه
الریاح ای تطیره حق تعالی قسم کرد ببادهای جهنده که هر چه آید از او در هوا برد عثمن الاعمش
گفت که ما را چنین روایت کردند که مسکن باد در زیر بال کروبیانست که حاملان کرسی‌اند از آنجا
برگردون آفتاب آید و از آنجا بر سر کوهها آید و از سر کوهها در بیابان آید اما شمال را بر در
بهشت گذر باشد از بوی بهشت نصیبی گیرد و از ازواج صدیقان پس در حد خود جستن
گیرد و حد مهب او از کرسی بنات النعش باشد تا بمغرب آفتاب و حد مهب دبور از
مغرب آفتاب باشد تا بمطلع سهیل و حد مهب جنوب از مطلع سهیل باشد تا بمطلع آفتاب
و حد مهب صبا از مطلع آفتابست تا بکرسی بنات النعش این در حد آن نشود و آن در
حد این چنانکه حق سبحانه و تعالی و جل جلاله و عم نواله تقدیر کردست در خبرست که یکروز
موسی علیه السلام در مناجات گفت الهی اَرِنِی مِنْ سِرِّ اَثَرِ حِکْمَتِكَ بار خدایا سری از اسرار حکمت
تو با من نمای خدای تعالی گفت برگذر تو در بهشت در آن دیه رو و در میان دیه چهار سرای
بینی در آن سراها رو و بگو که شما چه مردمانید و کار و پیشه شما چیست و از خدای تعالی چه میخواهید
موسی علیه السلام بدر سرای اول آمد و گفت شما چه مردمانید گفتند ما دهقانیم کار و پیشه ما برزگری
کنیم از خدای تعالی چه میخواهید گفتند باران که اگر امسال باران بسیار باشد تو انگر شویم
آنگه بدر سرای دوم آمد و احوال پرسید گفتند ما فخاریم کار ما کوزه گریست و کوزه بسیار
ساخته‌ایم و نهاده اگر امسال آفتاب بسیار باشد و باران نیاید ما توانگر شویم از آنجا بدر سرای
دیگر آمد و احوال پرسید گفتند ما را غله بسیار بر خرمنست اگر بادهای بپای باشد تا آن غلها

در هذه البنیة
ج
مسکن و مهب بادها
بیت
بجبّار
دریات

خورد کنیم و باد پاک کنیم و بدر سرای دیگر آمد گفت یا خداوندا ان درخت میوه‌ایم و امسال درختان ما
بار بسیار دارد اگر هوا ساکن بود و باد نجهد که میوه‌های ما رسیده بریزد ما تو را گریستیم موسی
علیه السلام برگشت و میگفت ای خدای که روزی جملگان با مرتست یکی ابارانرا می باید و یکی
آفتاب یکی را باد می باید و دیگری را هوای ساکن و تو خداوند همه را مراد بدهی بحسب مصلحت
روزی بهر یک رسانی چنانکه دانی قوله والذاريات ذروا فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا
وَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا فَالْمُقَسِّمَاتِ أَمْرًا امیرالمومنین علی علیه السلام بر منبر کوفه
خطبه میکرد و میگفت سلونی قبل ان تفقدونی فان العلم یفیض من جنبی
فیضا او وجد مستفاضا پیر کوا برخاست و گفت یا ادعی مثله نبی و لا وصی
وانی سائلک عن اشیاء چنین دعوی پیش عمر و امام بکرد من از تو چند مسئله خواهم
پرسیدن گفت بیار گفت اخبرنی عن الذاريات ذروا خبرده مرا از ذاریات گفت
الرياح بادهاست گفت فالحاملات وقرا حیست آن بارهای گران برگرفته گفت تلک
السحاب ابرست که از باران بار گران دارد گفت فالجاريات يسرا حیست آنان که آسانی
میروند گفت کشتیهاست گفت فالمقسمات امرا کیستند آنان که قسمت کارها میکنند
گفت آن فرشتگانند فی حدیث طویل نصب ذروا بر مصدرست و نصب وقرا
بر مفعول بهست و یسرا نصب او بر حالست علی لفظ المصدر چنانکه مثالهای او بسیار
رفته واما امرا نصب او بر مفعول بهاست إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ إن
جواب قسم است و ما موصولست یعنی این بادها که میجهد جستنی و بحق این ابرهای
گران بار باران بسیار و بحق این کشتیها بر آب روان بآسانی و بحق فرشتگان که
قسمت کارها بدست ایشانست که آنچه شمارا وعده داده اند از بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب
و حشر و نشر و حساب و کتاب خبر آن از احوال و اهوال قیامه همه راست وَإِنَّ
الدِّينَ لَوَاقِعٌ و جزا و حساب خواهد بودن و دین هر دو را محتملست هم حساب
هست هم جزا اول حساب باشد تا بدانی که کار تو بگزاف نیست با تو بگزاف کاری
نخواهند کردن آنگه بر وفق آن که شمارت بر آمده باشد بحسب استحقاق از ثواب و عقاب

تا جزا دهد لامحال که دین واقع خواهد بودن و در ان خلقی نیست آنگه قسمی دیگر از سر گرفت
وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ یعنی آسمان خداوند راهها عبدالله عباس و ربیع و قتاده
گفتند ذات الخلق الحسن خداوند خلق نکو عکرمه گفت راست و هموار نبینی که مرد بافنده را
که جامه نکو بافد گویند ما احسن حبکه ای نسجه المستوی سعید جبیر گفت ذات الزينة
خداوند زینه یعنی آراسته بستارگان حسن گفت حبکت بالنجوم بستاره درهم آورده
مجاهد گفت قوی بنا و محکم ضحاک گفت خداوند راهها و لیکن برای آنکه دورست ما نمی بینیم
ومنه حبک الماء و حبک الرمل طریق آب و ریگ باشد و کذلک حبک الدرع و حبک الشعر الجعد
شکنج آب و جوشن و موی جعد و احدها حباک کالکتاب کتب و حمار و حمر و منه الحديث
فی صفة الدجال رأسه حبک یعنی الجعودة ابن زید گفت ذات الشدة و قرأ قوله تعالى وبنينا
فوقکم سبعا شدادا عبدالله عمر گفت مراد آسمان هفتم است عبدالله عباس گفت مراد هفت
آسمانست إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ جواب قسم است سوگند بآسمان با این صفت
که یاد کرد که شما که اهل مکه اید در قول مختلفید یعنی اقوال شما یا گمیه مگر بی‌ها مذ در قرآن و در محمد یکی
میگوید از شما که او ساحرست و یکی میگوید شاعرست و یکی میگوید کاهن است و یکی میگوید دیوانه است
و در قرآن هم قول شما مختلفست یکی میگوید کلام بشرست و یکی میگوید افسانه پیشینگانست
یکی میگوید بر بافته او لیناست یکی میگوید آموخته سلمانست یکی میگوید القاء شیطانست
و گفته‌اند مراد مقتسمانند که گفت جعلوا القرآن عضین و تفسیرش در سوره الحجر گذشته
و گفته‌اند مراد آنست که بعضی مقر ید و بعضی منکر و بعضی مؤمن و بعضی کافر و بعضی مصدق
و بعضی مکذب یعنی این همه اختلاف و اقوال متفاوت و متناقض محالست که حق باشد تنبیه است
ایشانرا بر نظر و تفکر تا اندیشه کنند و حق از میانه بجویند تا هالک نشوند يُؤْفَكُ
عَنْهُ مَنْ أُفِكَ برگردانند از این قرآن آنرا که برگردانند در معنی او چند قول گفتند
یکی آنکه عرب اهل مکه و قریش بر میگردانند از قرآن و یا از محمد آنرا که می توانند که برگردانند
بدعوت و اغرا و اغوا قولی دیگر آنکه بر میگردانند از این قرآن آنرا که شیطان به
وسواس ایشانرا برگردانیده اند و گفتند بر میگردانند که او را خذلان دریافته باشد یعنی

افک و صرف ایشان کار نمیکند الا در مخذولی مرو کی از توفیق بازمانده والافک الصرف قال الله تعالی اجئتنا لتافکنا ای لتصرفنا والافک فعل بمعنی مفعول ای کلام مصروف عن وجهه و هو الکذب من باب نقض ینقض و نقض ینقض و نکث ینکث قتل الخراصون لفظ خبرست و معنی دعا چنانکه گفت قتل الانسان ما اکفره والخراص الکذاب و هو الحزاز ایضا خرص هم حزر کردن باشد و هم دروغ گفتن و اصل هر دو یکیست برای آنکه حزر کننده متیقن نباشد بآنچه گوید بیشتر بتخمین گوید و قیل قتل معناه لعن لعنت باد بریشان و گفته اند خراصون شکاکانرا خواست عبدالله عباس گفت متقسمانند که عقبهای مکه بخشیدند و مردم را منع کردند از لحاق برسول صلی الله علیه و آله و قصه آن برفت مجاهد گفت کاهنانند الذین هم فی غمرة ساهون آنان که ایشان در غفلت ساهی اند یعنی در سهوند و سهو غفلت باشد یسألون ایان یوم الدین می پرسند کی خواهد بودن روز جزا و حساب یوم هم علی النار یفتنون آن روز خواهد بودن که ایشانرا آتش امتحان کنند و بر آتش نهند چنانکه زر بر آتش نهند تا عیار بدانند و علی برای آن گفت که آتش زیر ایشان باشد و ایشانرا در آتش بدارند و گفته اند علی بمعنی باست ذوقوا فتنتکم ای یقال لهم ذوقوا بچشید عذابتان هذا الذی کنتم به تستعجلون این آنست که شما آن استعجال و شتاب زدگی میکردید و برای آن بدان گفت و بدین نگفت با آنکه فتنه از پیش رفته است که رد با معنی کرد و آن عذابست آنگه در برابر آن ذکر پرهیزکاران کرد و جزا و ثواب ایشان گفت ان المتقین فی جنات و عیون پرهیزکاران در بهشتها باشند و چشمهای آب آخذین ما آتیهم ربهم نصب آخذین بر حالست من قوله فی جنات ای یحصلون فی جنات آخذین میگیرند آنچه خدا بایشان میدهد از ثواب و انواع کرامات سعید جبیر گفت عاملین بما امرهم ربهم یعنی متقیان آن کنند که خدا فرمود ایشانرا من قولهم انا آخذ بقول فلان ای عامل به و این راجع باشد با احوال دنیا و قول اول بهترست برای سیاقة آیه و لقوله بما آتیهم ربهم انهم کانوا قبل ذلک محسنین ایشان پیش از این محسن و

نکوکار

نکوکار بوده اند و این دلیلست که آن اجری باشد که لایق بود باحوال قیامت تا شاید گفتن که پیش از این نکوکار بوده اند سعید جبیر گفت قبل نزول الفرایض پیش از آنکه شرع با ایشان آید بر احسان و نکوکاری بودند کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون در معنی ما و حکم آیه خلاف کردند بعضی گفتند نفی است و کلام تمام است عند قوله کانوا قلیلا علی تقدیر کانوا قلیلا من الناس یعنی کسهای چنین از مردمان اندک باشند آنگه ابتدا کرد و گفت ما یهجعون علی تقدیر هم لا یهجعون ایشان بشب نخسبند بل همه بر خیزند و بعضی دیگر گفتند ما مصدریست ای کان هجوعهم باللیل قلیلا و قوله یهجعون بدل الاشتمال باشد از ضمیر در کانوا و ما مصدری را امثال بسیار بود منها قوله بما رحبت ای برحبها و قوله بما ظلموا ای بظلمهم و نصب قلیلا بر خبر کان باشد برین قول و بر قول اول بر زیادتست و التقدیر کانوا قلیلا من اللیل یهجعون ای کانوا یهجعون قلیلا من اللیل بشب اندکی بخسبند و نصب قلیلا بر ظرفست برین قول باقر علیه السلام گفت آنان باشند که بخسبند تا نماز خفتن بکنند انس گفت آنان باشند که میان نماز شام و خفتن نوافل کنند مطرف گفت آنان باشند که اندک شب بر ایشان گذرد که ایشان نماز نکنند حسن گفت آنان باشند که بیشتر شب نماز کنند و باشد که بوقت سحر رسانند و بالاسحار هم یستغفرون و در اوقات سحر استغفار کنند و آمرزش از خدا خواهند و فی اموالهم حق للسائل والمحروم و در مالهای ایشان حقی باشد خواهنده را و آنکه محروم روزی باشد این قول عبدالله عباس و سعید بن مسیبست بعضی دگر گفتند محروم آن باشد که او را در زکوة نصیب نباشد و از آن هشت صنف نبود فی قوله انما الصدقات للفقراء الآیه قتاده و زهری گفتند سائل آن باشد که بخواهد و محروم آنکه نخواهد ابرهیم گفت محروم آن باشد که او را از غنیمت سهمی و نصیبی نرسیده باشد و بیان این آنست که روایت کردند از حسن بن محمد که رسول صلی الله علیه و آله سریتی را بفرستاد بر فتند و غنیمت آوردند و رسول میان ایشان قسمت کرد پس از آن قومی دیگر آمدند که ایشانرا از آن نصیب نبود این آیه فرود آمد عکرمه گفت محروم آن

درجای م

گفته م

باشد که مالی فزاینده ندارد چون گاو و گوسفند و شتر زید بن اسلم گفت آن باشد که زرع یا میوه یا چهارپایش آفت رسیده بود محمد کعب گفت محروم آن باشد که او را احتیاج رسیده باشد آنگه برخواند انا لمغرمون بل نحن محرومون عبد الله بن ابی قلابه گفت مردی بود از اهل یمامه سیلی بیامد و مالی که داشت از مواشی ببرد یکی از اصحاب رسول گفت هذا المحروم این مرد محروم است از برای او توزیعی کنید بکردند شعبی گفت هشتاد سالست که می پرسم که محروم که باشد و هیچ علمی مرا حاصل نشد و اصل او در لغه ممنوع باشد بر خلاف مرزوق و حرمان منع باشد انس مالک روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله که فردا در قیامت درویشان تظلم کنند از توانگران و گویند بار خدایا حق ما ندادند آن حقی که تو نهادی ما را در مال ایشان حق تعالی گوید بعزت و جلال من که شما را مقرب کردانم و ایشان را عذاب کنم آنگه رسول صلی الله علیه و آله این آیه برخواند و فی اموالهم حق للسائل والمحروم وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ و در زمین آیاتی و علاماتی و عبرتی هست آنان را که یقین باشد و شاک نباشند آنگه گفت لفظ استفهام بر سبیل ملامت وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ و در خویشتن نمی نگرید و اندیشه نمیکنید عبد الله زبیر گفت مراد مخرج بول و غایط است مسیب بن شریک گفت که از یک ره طعام و شراب فرو میرود و از دو ره بیرون می آید و اگر شیر محض خورند آب بیرون می آید ابو بکر وراق گفت فی انفسکم یعنی در تحویل حالات و تغییر آلات و ضعف قوه و قهر منت و عجز ارکان و فسخ صریمه و نقض عزیمه آنگه گفت تو این باش که روزی تو جایی نهادم که آفت با او راه نیابد و هیچ دزد آنجا نبرد لا ناکله السوس و لا تناله اللصوص گفت وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ روزی شما در آسمانست یعنی برف و باران که با و نبات از زمین برآید که سبب روزی شماست بعضی دیگر گفتند ابر را بسما از آنست که عرب سما خواند آسمان را و ابر و باران را از قول العرب اصابنا سماء و قال اذا سقط السماء بارض قوم رعیناه و ان کانوا غضابا ابن کیسان گفت معنی آنست که و علی رب السماء رزقکم روزی شما تقدیر و فرمان خدای آسمانست و فی

بمعنی

بمعنی علی است چنانکه گفت ولاصلبنکم فی جذوع النخل ای علی آنکه مضاف بیفکند و مضاف الیه بجای آن بداشت نحو قوله تعالی واسأل القریة و این وجه متعسف است از آنجا که مجاز در مجازست و این معنی استخراج توان کرد بی این تقدیر بر وجهی دیگر که و فی السماء مراد آنست که چون در آسمان باشد چه تقدیر من شود برای آنکه من در آسمان کسی را ملک و ملک ندادم چنانکه در زمین فاذا نجتص بی و یتعلق بمشیتی و این از آنست که ابن کیسان گفت سفیان ثوری گفت واصل الاجدب این آیه بخواند گفت این چه بلهی است که من میکنم آنچه خدا گفت در آسمانست من چگونه در زمین طلب میکنم برفت و زاویه گرفت و عبادت میکرد یکروز و دو روز چیزی نرسید روز سیم سله خرما دید که پیش او نهادند برادری بود در توکل از او درست تر از در درآمد سله خرما دو شد یکی این میخورد و یکی آن هر دو در آن زاویه خدا را می پرستیدند و آن روزی با ایشان میرسید تا از پیش خدا شدند ابن محیط خواند و فی السماء رازقکم بالف یعنی دهنده شما در آسمانست یعنی خدای جل جلاله بمعنی جهت همچنانکه تاویل کردیم مانند این آیات را وما توعدون و آنچه وعده میدهند شما را از خیر و شر ضحاک گفت من الجنه والنار آنچه شما را وعده دادند از بهشت و دوزخ و گفتند قیامه خواست فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ آنگه قسم یاد کرد بخدای آسمان و زمین إِنَّهُ لَحَقٌّ که آنچه من گفتم از معنی روزی حق و درستست مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ کوفیان مثل خواندند برفع علی انه صفة لقوله لحق و باقی قرا مثل منصوب خواندند آنگه در وجه او خلاف کردند بعضی گفتند نصب حالست والتقدیر انه لحق مشتبها نطقکم بعضی دیگر گفتند منصوبست صفة مصدری محذوف کانه قال حق ذلک حقا مثل نطقکم ما ظعنین گروهی دیگر گفتند برای آنکه مضافست با مبنی و را بنا کردند بر فتح لابهامه نحو خمسة عشر و اگر اضافه او با معربی بودی بنا نکردی نحو مثل زید و این قول مازنی است و قول اول قول جرمی است و انشد المازنی لم یمنع الشرب منها غیر ان نطقت حمامة فی غصون ذات اوقال گفت چون غیر اضافه کرده به ان بنا کرد او را بر فتح اما معنی آیه در وجه قول گفتند یکی آنکه این که من خبر دادم از باب روزی حق و درستست چنانکه ناطقید شما یعنی چنانکه در من شک نیست

اوراه

الفاظه

کر شما ناطقید شک مکنید دران بعضی از کفتند نطقی مخصوص خواست و معنی آنکه مثل ما انکم
من قولکم لا اله الا الله یعنی چنانکه این کلمه حق و درستست این که من وعده دادم حق است و
درست بعضی دکر کفتند چنانکه یکی از ما زبان دیکری سخن نتواند کفتن همچنین روزی غیری نتواند
خوردن واین بر قاعدهٔ ما درست نیاید اکر کویند چه فرق باشد میان انکه کفتی مثل ما انکم تنطقون
و میان آنکه کفت مثل ما انکم کوییم معنی مختلف شود وآن آنست که مثل ما انکم تنطقون تقدیر
آن باشد که مثل نطقکم چون نطق شما و نطق ما در وهم حق باشد و هم باطل و چون کفت
مثل ما انکم معنی آنست که مثل کونکم ناطقین چنانکه شما ناطقید و در ناطقی با شکی و خلافی
نیست همچنین در حقیقت این سخن خلافی نیست فهذا هو الفرق بینهما حسن کفت مارا
روایت کردند که رسول صلی الله علیه و آله کفت قاتل الله اقواما اقسم لهم ربهم بنفسه فلم
یصدقوه بکشاد خدا قومی را که خدای تعالی برای ایشان بخود قسم کرد باور نداشتند اصمعی
کفت روزی از مسجد آدینه بصره می آمدم اعرابی جلف جافی از پیش من برآمد بر شتری
نشسته و شمشیری در برافکنده و کمانی بدست کرفته نزدیک من رسید سلام کرد و مرا
کفت ممن الرجل از کدام قبیله کفتم من بنی الاصمع کفت اصمعی کفتم آری کفت از کجا
می آیی کفتم از جایی که درانجا کلام خدا میخوانند کفت خدا را کلامیست که آدمیان
خوانند کفتم آری کفت از ان کلام چیزی بخوان بر من من سوره والذاریات بنیاد کردم
الی قوله وفی السماء رزقکم وما توعدون کفت یا اصمعی بخدای بر تو که این کلام خداست
کفتم آری بان خدای که محمد را بالحق بخلقان فرستاد که این کلام خداست که بر محمد فرو
فرستاد پس آنکه برخواست شتر را بکشت و با پوست پاره پاره کرد و مرا کفت یار من باش
تا بدرویشان دهیم من با او یار شدم و آن کوشت بدرویشان دادیم آنکه تیغ بشکست
و کمان در زیر خاک کرد و روی در بیابان نهاد و میکفت وفی السماء رزقکم وما توعدون من
خود را ملامت کردم و کفتم ای نفس سالهای بسیارست که تو این آیه میدانی و میخوانی
و متعظ نشدی و اعرابی جلف بیکبار متعظ شد دیکر بار ان اعرابی را ندیدم تا آن
سال که با رشید بحج بودم طواف میکردم کسی مرا بخواند آوازی ضعیف باز نکریدم اعرابی

را دیدم با تنی ضعیف پوست در استخوان خشک شده و کونه روی زرد کشته بر من
سلام کرد و مرا بنام ابرهیم برد و بنشاند و کفت هم از ان کلام خدا مرا بشنوان من
همان سوره والذاریات خواندن کرفتم چون باین آیه رسیدم که وفی السماء رزقکم وما توعدون
کفت وجدنا ما وعدنا ربنا حقا آنکه مرا کفت دیکر هست من برخواندم فورب السماء والارض
انه لحق مثل ما انکم تنطقون نعره بزد و کفت کیست آنکه خدا را بخشم آورد تا او را سوکند
بایست خوردن و کیست آنکه او را باور نداشت تا سوکند خورد بکه و بار این سخن باز کفت
و جان بداد و رسول صلی الله علیه و آله کفت الرزق اشد طلبا للعبد من اجله روزی
بنده را به طلب کند از اجلش ابو سعید خدری روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله کفت
لو ان احدکم فر من رزقه لتبعه کما یتبعه الموت کفت اکر یکی از شما از روزی بکریزد روزی
در پی او بیاید چنانکه مرک و شاعری در معنی کفته الرزق فی القرب وفی البعد اطلب
للعبد من العبد لو قصر الطالب فی سعیه اتاه ما قدر فی قصده وقال وعمل
اسعی لاطلب رزقی وهو فی طلبی والرزق اکثر لی منی له طلبا و در اخبار آمد
که الرزق رزقان رزق تطلبه ورزق یطلبک آنچه تو او را طلب میکنی باشد که بیابی و
باشد که نیابی اما آنچه او ترا طلب میکند لابد ترا بیابد و لمحمد بن حازم فی معناه لو کان
فی صخرة فی البحر راسیة صماء ململمة ململس نواحیها رزق لعبد براه الله لانصدعت
منه الیه فادت کل ما فیها او کان تحت طباق السبع مطلبه لسهل الله فی المرقی
مراقیها حتی یال الذی فی اللوح خط له ان هی اتته والا فهو یاتیها ولیکن بنای
این بر توکلست تا ترا توکل درست نباشد این حال درست بر نیاید رسول صلی الله علیه و آله
کفت لو انکم توکلون علی الله حق توکله لرزقکم کما یرزق الطیر تغدو خماصا وتروح
بطانا یعنی اکر شما توکل کردید بر خدای تعالی حق توکلش چنانکه باید روزی دادی شما را
چنانکه مرغان را دهد بامداد از آشیانها بیرون آیند حوصلهای تهی و نماز شام به آشیانها
روند حوصلهای پر اما آنچه درین باب تکلیف تست سعی است و طلب کردن روزی
از مطلب خود از وجهی حلال آنکه آنچه صلاح تست بتو رسد و آنچه نرسد هم صلاح تو در آنست

فقیر را بخاطر میرسد که اشد طلبا
اشاره باشد بانکه اجل در بعضی
اوقات چنانکه در روایات
وارد است کاه باشد بسبب
صله رحم یا تصدق از لوح محفوظ
محو کردد و دیکر آید مثبت شود
و روزی متغیر نکردد
منه

طلب تو جهادست و دادن و نادادن او و صلاح ترا از مجاهده امتناع نباید کردن که طلب الحلال
جهادٌ و قوله صلی الله علیه و آله رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر تکلیف تو با من
نیست تکلیف تو جستن است فعلیّ ان اسعیٰ و لیس علیّ ادراک النجاح آنکه بتست جدّ
و آنکه باوست جدّ است این جدّ جدّست این جهد جهادست و آن جدّ حظّست و آن
حظّ خطّ است و آن بقضاست و بر تو آن قضا رضاست چه اگر راضی باشی سخط ترا
اثر نیست فان تغضبوا من قسمة الله حظّکم فالله اذ لم یرضکم کان ابصرا
و بارع زوزنی گوید در معنی و معنی لطیف کرد یقولون انّ المال عنقاء مغربٌ لدی
الفضل فاقنع قلت فاطلبوا اذا لم اقنع فما انا صانعٌ و ما لامرءٍ عمّا قضی الله مذ
فاطلبوا بر تو قناعت و تسلیم چه بسعی تو زیاده نشود آنچه ترا نهاده اند چنانکه گفت و لیس
رزق الفتی من حسن حیلته بل من جدودٍ و ارزاقٍ و اقسامٍ کالصید یحرمه الرامی
المجید و قد یرمی و یرزقه من لیس بالرامی و قال آخر اذا ما رای الناس الغنی و جاره
نعیرٌ یقولوا عاجزٌ و جلیدٌ و لیس الغنا و الفقر من حیلة الفتی و لکن احاظ قسمت
و جدودٌ قوله تعالی هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَٰهِيمَ الْمُكْرَمِينَ
بتو آمد یا محمد حدیث مهمانان ابرهیم آن مهمانان گرامی در عدد مهمانان ابرهیم خلاف کردند
عبد الله عباس رحمه الله گفت دوازده فرشته بودند محمد بن کعب گفت جبرئیل بود با هفت فرشته
عطا گفت جبرئیل بود و میکائیل و فرشته دیگر با ایشان بود عبد الله عباس گفت برای
آن مکرم خواند ایشان را که ناخوانده بودند مجاهد گفت برای آن مکرم خواند ایشان را که ابرهیم علیه السلام
بنفس خود خدمت ایشان کرد و قال الشاعر و انّی لعبد الضیف ما دام نازلاً و ما لی
سواها شیمةٌ تشبه العبدا و گفته اند برای آن مکرم خواند ایشان را که نزد خدای تعالی گرامی بودند
نظیره قوله سبحانه بل عبادٌ مکرمون ابو بکر وراق گفت برای آنکه مهمانان مردم کریم بودند
او مکرم بود مهمان او نیز مهمانان مکرم باشند إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ چون در نزدیک
او شدند فَقَالُوا سَلَامًا ای نسلّم علیک تسلیما اگر فعل بیفکند و زاید مصدر
قَالَ سَلَامٌ ای سلام علیکم او خطابی و تحیّتی سلامٌ خبر مبتدای محذوف باشد

قوم

قوله فاطلبوا یعنی اقول لمن وعظنی و نصحنی بالقناعة اطلبوا و لکم لی ان اقنع فان لم اقنع و ذلک قلب اقنع فما انا صانع

تمّت

أمامه

قَوْمٌ مُنكَرُونَ ای انتم قوم منکرون هم خبر مبتدا محذوفست گفت شما مردمانی
ناشناخته اید من شما را نمی شناسم و گفته اند برای آن منکر خواند ایشان را که بی دستوری
در شدند و گفته اند برای آنکه خطاب تحیّة و سلام عادت نبود او آن تحیّت نشناخت
فَرَاغَ إِلَىٰ أَهْلِهِ ای مال و رجع ابرهیم علیه السلام نزدیک اهل خود رفت ساره و گفت
مرا مهمانان رسیده اند بس گرامی چیزی هست که پیش ایشان بریم گفت چیزی ساخته
نیست و لیکن مرا گوساله هست که او را می پرورم بهوس فرزند و او را چون فرزندی دارم
بدوستی برای تو ایثار کنم و چنانکه عادت زنان باشد او را دست و پا در حنا گرفته بود و
زنگ در گلو بسته آن گوساله را بکشت و بریان کرد فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ و آن
گوساله بود فربه فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ آنکه پیش ایشان آورد و بنهاد قَالَ أَلَا
تَأْكُلُونَ اینجا در کلام محذوفی هست و التقدیر فقرّبه الیهم و قال لهم کلوا
فلمّا رآهم لا یاکلون قال الا تاکلون پیش ایشان بنهاد و گفت بخورید چون دید که
ایشان نمیخورند گفت نمیخورید گفته اند ابرهیم ندید که ایشان نمیخورند برای آنکه او را عادت
نبودی که در مهمان نگاه کند بوقت طعام خوردن چنانکه عادت کریمان باشد تا مهمان
چنانکه خواهد طعام خورد بخلاف آنکه یکی گفت در مهمان بخیلی امدّ یدی فیه
لاسرق لقمةً فیلحظنی شزرًا فاعبث بالبقل ساره از پس پرده بدید ابرهیم
بخواند و گفت این مهمانان تو طعام نمیخورند آنگه ابرهیم ایشان را گفت الا تاکلون
فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً آنگه بترسید از ایشان که چون طعام ایشان نمیخورند مبادا
با او خیانتی کنند یقال اوجس فی نفسه و احسّ اذا وجد و الخیفة الخوف قَالُوا
لَا تَخَفْ وَبَشَّرُوهُ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ ایشان چون دیدند که ابرهیم از ایشان بترسید
گفتند مترس و او را به پسری دانا بشارت دادند اهل اشاره گفتند چون ساره بانی و زنی
مجلی فدا کرد که چون فرزند میداشت او را عزیزی چون اسحق بشارت دادیم فَأَقْبَلَتِ
امْرَأَتُهُ فِي صَرَّةٍ ای فی صیحة یعنی ساره که اهل او بود بانگ بر داشت مراد
به اقبلت نه اقبال و ادبارست معنی آنست که اقبل فلان یفعل کذا ای جعل یفعل کذا

الشزر النظر غیظاً

حوارجها

وکشیده فی صرة ای فی جماعة من النساء واصل الصرّ الجمع ومنه الصرّة وقال الشاعر حواجرها
فی صرة لم تزیّل ای فی جماعة من البقر فَصَكَّتْ وَجْهَهَا ای لطمت یعنی
بر روی میزد وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ التقدیر وانا عجوز عقیم وقیل اتلد عجوز
عقیم گفت من پیر شدم ودراصل نازاینده بودم یا گفت چگونه پیرزنی عقیم زاید ودر
اخبار آمد که ساره را در وقت بشارت نود ونه سال بود وابرهیم علیه السلام را صد سال
وساره هرگز زاده بود قَالُوا كَذَٰلِكِ قَالَ رَبُّكِ إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ
الْعَلِيمُ فرشتگان گفتند چنین گفت خدای تو که او محکم کار و دانا ست ما این بشارت
نه از خویشتن میگوییم سؤال کردند که ابرهیم وساره صدق قول و بشارت ایشان از
کجا دانسته شد وایشان بر صورة آدمیان بودند نه بصورت فرشتگان گوییم لابد
از آنکه علمی معجز مقرون باشد بگفتار و بشارت ایشان که ابرهیم وساره را علم حاصل شود
بقول ایشان ودر خبر آمد که دعا کردند تا خدای تعالی آن عجل را زنده کرد ودر خواست و برد یک
ما در رفت ابرهیم چون بدانست که ایشان فرشتگانند وازپیش خدای آیند خواست تا بداند
که باو آمده اند یا بکاری دیگر قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ گفت
چه کار است شما را درمیان ای فرستادگان خدای قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ
قَوْمٍ مُجْرِمِينَ گفتند ما را فرستاده اند بگروهی گناهکاران یعنی قوم لوط لِنُرْسِلَ
عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ طِينٍ تا بفرستیم بر ایشان سنگهای از گل گلی گشت
از سنگ گابو دیا نه قوله من سجّیل مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ
علامه کرده نزدیک خدای تو برای آن گزافکاران ستمکاران فَأَخْرَجْنَا مَنْ
كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ بیرون آوردیم هرکس را که درانجا بودند از مؤمنان بلوط
علیه السلام فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ نیافتیم درانجا جز یک
خانه از مسلمانان وآن خانه لوط علیه السلام بود وَتَرَكْنَا فِيهَا آيَةً لِلَّذِينَ
يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ و رها کردیم دران شهر و مدینه آیتی و عبرتی و علامتی
آنان را که از عذاب خدا ترسند وَفِي مُوسَىٰ إِذْ أَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ

ممکن باشد که

بسلطان

بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ یعنی وفی ارسال موسی ایضا آیة و در فرستادن موسی بحجت آیتی و
دلالتی بود چون بفرستادیم او را به فرعون با حجتی و برهانی ظاهر روشن فرا گفت معطوف
علی قوله وفی الارض آیات وفی موسی ایضا آیات فَتَوَلَّىٰ بِرُكْنِهِ پشت
برکرد و برگردید بجانب خود وقیل برکنه ای بجانبه پهلو بگردانید یعنی اباء نمود و قبول نکرد وقیل
بقوته واشراف قومه او برگردید وقوم را برگردانید نظیره قوله او آوی الی رکن شدید ای
به المنعة والعشیرة وَقَالَ گفت یعنی فرعون سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ ای هذا ابن موسی
جادو ست یا دیوانه ابو عبیده گفت او بمعنی واو ست ای اگر موسی را بهردو قذف کرد
کقوله اثما او کفورا فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ ما بگرفتیم فرعون
ولشکرش را و در دریا انداختیم ایشان را وَهُوَ مُلِيمٌ واو مستحق ملامت بود وَفِي
عَادٍ عطف ست الریح رفت من قوله وفی الارض وفی موسی وفی عاد آیات یعنی در عاد
وقصه ایشان نیز آیاتی و علاماتی هست إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ
چون بفرستادیم برایشان باد عقیم وآن بادی بود که میغ را پراکنده کند و برگ را برزاند
از درخت در وقت خزان و ضد او لاقح بود مَا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ
إِلَّا جَعَلَتْهُ كَالرَّمِيمِ گفت رها نکرد هیچ چیز را که بر وآمد واو را چون استخوان
و چوب پوسیده و گیاه خشک کرد قتاده گفت چون درخت پوسیده ابو العالیه
گفت چون خاک کوفته عبد الله عباس گفت کالشیء الهالک یعنی چیزی هلاک شده
بیان گفت رمیم آن باشد که چهارپای از گیاه تر یا خشک بدهن خود کند وبیندازد و از اینجا
لب چهارپای را مرمة ومقمه گویند واصل و در استخوان پوسیده باشد من قوله تعالی
من يحيي العظام وهي رميم وَفِي ثَمُودَ ایضا آیات و در ثمود که قوم صالح بودند
آیات و عبرتها است إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّىٰ حِينٍ چون گفتند ایشان را
ممتع باشید و برخوردار باشید تا بروزگاری یعنی آجال ایشان و وقت مرگشان که اگر کفر نیاوردندی
ایشان را عذاب صاعقه نیامدی و بماندندی تا باجلی که خدای تعالی صلاح ایشان دانستی
دران فَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ ایشان طغیان و بی فرمانی کردند از فرمان خدای تعالی

حتی حین یعنی بعد ثلثة ایام موعود
تمام شده

فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَهُمْ يَنظُرُونَ ایشانرا بگرفت صاعقه و آن آتشی
بود که از آسمان بیامد و ایشانرا بسوخت و ایشان می نگریدند و گفته‌اند هر عذاب که از آسمان
آید آنرا صاعقه خوانند و ایشان بصیحهٔ بانگ جبرئیل علیه السلام هلاک شدند فَمَا اسْتَطَاعُوا
مِن قِيَامٍ من زیادت است یعنی ایشان نتوانستند هیچ وجه برخاستن یعنی از جای
نتوانستند جنبیدن از عذاب بگریختن وَمَا كَانُوا مُنتَصِرِينَ و نیز قوت
انتقام نداشتند تا از ما انتقام کشیدندی وَقَوْمَ نُوحٍ مِّن قَبْلُ ابو عمرو و حمزه و
کسائی و اعمش قومِ مجرور خوانند عطفا علی قوله وفی الارض وفی موسی وفی عاد وفی
ثمود و باقی قرّا منصوب خوانند و در وجه گفته‌اند یکی آنکه عطفست علی الضمیر فی قوله
فاخذتهم الصاعقة یعنی و اخذت قوم نوح ایضا الصاعقة و دوم فعلی مضمر نحو
اهلکنا قوم نوح و گفته‌اند و اذکر قوم نوح من قبل یاد کن قوم نوح را از پیش آن گروه
گذشته از عاد و ثمود و قوم فرعون إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ که ایشان قومی
فاسقان بودند از فرمان خدا بیرون شده وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ آنکه گفت
و آسمانرا بنا کردیم بقوّة وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ عبدالله عباس گفت قادریم بران و
دیگر هم از وست که ما روزی فراخ کنیم بر آنکس که خواهیم ضحاک گفت ما توانگریم بیانه
علی الموسع قدره و علی المقتر قدره حسین بن الفضل گفت علم ما واسعست یعنی
همه چیز دانیم وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا و زمین بگستردیم فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ
نیک گسترانندهٔ ایم ما این همه تذکیر نعمتست تا خلقان بشنوند و نعمتها یاد آرند و شکر
کنند وَمِن كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ و از هر چیز که آفریدیم دو جفت
آفریدیم مراد یک جفتست که دو فرد باشد ولیکن برای آن دو جفت گفت که هر یکی از آن جفت
صاحبش باشد و الّا دو جفت بزبان ما چهار فرد باشد و مراد دو نوع و دو صنفست چون
آسمان و زمین و بر و بحر و سهل و جبل و تابستان و زمستان و خریف و بهار و شب و روز
و جن و انس و نر و ماده لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ تا مگر شما اندیشه کنید و بدانید
که خالق این ازواج و اصناف باید تا یکی بی همتا باشد فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ آنگه گفتا

وعظ کرد گفت با خدا گریزید از عذاب او عبدالله عباس گفت معنی آنست که از وی
با وی گریزید ابوبکر ورّاق گفت از طاعت شیطان با رحمت رحمن گریزید عمرو بن عثمن
گفت بیاید با آنکه وعده هست حسین بن الفضل گفت از هر چه خواهست بگریزید و گفته‌اند
جهل با علم گریزید و از کفر با اسلام إِنِّي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ که من شما را
ترساننده‌ام از خدا بیان کننده وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ و با خدای تعالی
خدای دیگر مپرستید إِنِّي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ که من شما را بیم کننده‌ام
بیان کننده كَذَٰلِكَ یعنی همچنانکه قوم تو ترا ساحر و جادو و دیوانه خواندند مَا
أَتَى الَّذِينَ مِن قَبْلِهِم مِّن رَّسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ
هیچ پیغمبر نیامد از جملهٔ آنان که پیش ایشان بودند و الّا گفتند که این جادوست یا دیوانه این
برای تسلّی رسول گفت یعنی اول کس تو نه‌ای که این قوم او را تکذیب کردند آنگه بر سبیل تعجب
گفت أَتَوَاصَوْا بِهِ وصیت کرده‌اند یکدیگر را باین جایگه ما گوییم زبان در دهان یکدیگر
کرده‌اند آنگه گفت بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ بل خود ایشان و ایشان گروهی‌اند
طاغی و متجاوز از حد آنگه گفت فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنتَ بِمَلُومٍ از ایشان روی گرد
که تو مستحق ملامت نیستی و کسی ترا برین ملامت نکند در اخبار هست که چون این آیه آمد رسول
و صحابه دلتنگ شدند و گمان بردند که وحی منقطع شد و عذاب فرود آید حق تعالی برای تسلّی
رسول این آیه فرستاد وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَىٰ تَنفَعُ الْمُؤْمِنِينَ
یاد ده ای محمد که یاد دادن سود دارد مؤمنانرا وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ
إِلَّا لِيَعْبُدُونِ آنگه برای ابلاغ حجت گفت ما نیافریدیم جنیان و انسیانرا الّا برای
آنکه ما را پرستند یعنی غرض من در آفریدن خلقان عبادتست از امیرالمؤمنین علی علیه السلام
روایت کردند که معنی آنست که الّا لآمرهم ان یعبدون الّا تا ونایم ایشانرا که مرا عبادت
کنند و این اختیار زجاجست بدلیل قوله و ما امروا الّا لیعبدوا الله الآیه مجاهد گفت
الّا لیعرفون عبدالله عباس گفت الّا لیقرّوا الی العبودیة کلبی گفت الّا لیوحّدون
الّا تا مرا یکی گویند و آیه دلیلست بر بطلان قول مجبره برای آنکه باتفاق آیه حکمست

محمولست بظاهر خود و مطابق دلالة عقلست اگر عرض او کفر و معصیت بودی نگفتی که ایشانرا برای عبادت آفریدیم مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعِمُونِ من از ایشان روزی نمیخواهم و نمیخواهم تا مرا طعام دهند إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ خدای تعالی روزی دهنده است و خداوند قوة و قدرت است و متین هم قوی باشد و مرجع هر دو با قدرتست عامه قرا متینُ خوانده اند برفع علی انه صفة الله تعالی و در شاذ یحیی بن اعمش بجر خواند علی انه صفة القوة و برای آن متینه نگفت که رد کرد با معنی اراد به الابرام المتین و در وجه بسیار کقوله فی قوله ان رحمة الله قریب من المحسنین و فی قوله فمن جاءه موعظة ای وعظ فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذَنُوبًا مِثْلَ ذَنُوبِ أَصْحَابِهِمْ گفت آنانرا که ظلم کردند ایشانرا او نصیبی باشد نصیب اصحاب ایشان و اصل ذنوب دلو بزرگ باشد قال الراجز لنا ذنوب و لکم ذنوب فان ابیتم فلنا القلیب انگه در حظ و نصیب استعمال کنند کقول علقمة بن عبدة وفی کل قوم قد خبطت بنعمة فحق لشاس من نداک ذنوب فَلَا يَسْتَعْجِلُونِ بر من تعجیل مکنند بعذاب که شما را امهلت داده ام چنانکه ایشانرا انگه گفت فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ وای بر آنان که کافر باشند از روزی که ایشانرا وعده میدهند گفتند روز بدرست گفتند روز قیامت

بدانکه این سوره مکیست و چهل و نه آیه و سیصد و دوازده کلمه و هزار و پانصد حرفست ابی کعب روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله که هر که سوره والطور بخواند بر خدای تعالی واجب بود که او را از عذاب خود ایمن کند و در بهشت ساکن گرداند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالطُّورِ بعضی از اهل لغة گفتند عرب همه کوه را طور خوانند اما اتفاق مفسرانست که اینجا آن کوهست که خدای تعالی آنجا با موسی علیه السلام سخن گفت بزمین مقدس و آن کوه را نیز خوانند مقاتل گفت آن دو کوهست یکی را طور سینا گویند و یکی را طور زیتا بر یکی انجیر باشد و بر یکی زیتون وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ و کتابی نوشته فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ در رقی باز افگنده و آن صحیفه باشد در این کتاب خلاف کردند کلبی گفت کتابیست که خدای تعالی برای موسی نوشت از توریة و موسی علیه السلام صریر قلم می شنید و گفتند لوح محفوظست و گفتند دیوانهای عمل بندگانست که روز قیامة بر بندگان افگنده بهری بدست راست گیرند و بهری بدست چپ نظیره و نخرج له یوم القیمة کتابا یلقاه منشورا و قوله و اذا الصحف نشرت و گفتند آنست که خدای تعالی بر دل بندگان نوشته است فی قوله اولئک کتب فی قلوبهم الایمان و گفتند آنست که خدای تعالی برای بندگان نوشت از سعادت و شقاوت و عاقبت و سابقت و جز آن وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ و خانه آبادان و مراد باین خانه ایست در آسمان ششم و گفتند در آسمان چهارم که او را ضراح گویند برابر کعبه حرمة او در آسمان همچنانست که حرمة کعبه در زمین هر روز هفتاد هزار فرشته در و شوند و گرد او طواف کنند که هرگز دیگر با آنجا نشوند و خازن آن فرشته ایست که او را رزین گویند و آن خانه از یاقوت سرخ است علی ما جاء فی الاخبار که خدای تعالی در عهد آدم بزمین فرستاد چون در زمین رکنی و پوششی نبود آنگه در روزگار طوفان باسمان بردند در خبر است که چون رسول صلی الله علیه و آله مکه بگشاد یکی از زنان او خواست تا شب در کعبه شود بنو شیبه رها نکردند و گفتند شب نگذاریم اگر خواهی برای تو روز خالی کنیم او بیامد و با رسول شکایت کرد رسول صلی الله علیه و آله گفت عادة نیست که کسی شب آنجا شود که این خانه در برابر بیت المعمور است چنانکه اگر سنگی از آنجا بیفتد مثلا بر بام کعبه آید هر روز هفتاد هزار فرشته در آنجا شوند که تا قیامة دیگر نوبه با ایشان نرسد ولیکن تو و صواحبات تو برو و در حجر نماز کنید که از آن کعبه است بیامد و آنجا نماز کرد و مکینت در کعبه رفتم برغم آنکه مرا منع کرد اما قوله المعمور آن خواست که آبادانست بکثرت زائران و نمازگذاران و طواف کنان حسن بصری گفت البیت المعمور خانه کعبه است که او بیت الحرام است و اول خانه ایست که در زمین بنهادند برای عبادت و معمورست بمردمان و خدای تعالی هر سال آنرا عمارت کند وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ و آسمان برداشته یعنی آسمان دنیا که بمنزلة سقف است زمین را نظیره قوله و جعلنا السماء سقفا محفوظا وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ مجاهد و ضحاک و شمر بن عطیه و محمد بن کعب و اخفش گفتند یعنی افته

وجز آن

المعمور
ضراح گویند
البیت المعمور

الطور

بمنزلهٔ تنور و اینجا مسجر گویند تنور آتش را و دلیل این تأویل آنست که از رسول صلی الله علیه و آله روایت
کردند که گفت نباید که در دریا نشیند الا حاجی یا معتمری یا مجاهدی که در زیر دریا آتش است و در
زیر آتش دریا و در زیر آن دریا آتش و رسول صلی الله علیه و آله گفت البحر نار فی نار دریا آتشی است در
آتشی سعید بن المسیب روایت کرد که امیر المؤمنین علی علیه السلام مردی را از جهودان گفت
دوزخ کجاست گفت دریا است امیر المؤمنین علیه السلام گفت راست میگوید و در خبر است که
رسول صلی الله علیه و آله گفت روز قیامت دریا آتش کنند و با آن آتش دوزخ بیفزایند قتاده
گفت مسجور مملو باشد و منه قول لبید فتوسّطا عرض السری وصدّعا مسجورة
متجاوراً اقلامها ابو العالیه گفت آن باشد که تهی شده باشد از آب خشک شده
بر عکس معنی مملو و این روایت عطیه است از عبد الله عباس و ذو الرمه روایت کرد از عبد الله
عباس که المسجور الفارغ و گفتند پرستاری او بفرستادند از عرب تا آب آرد باز آمد و گفت
الحوض مسجور ای فارغ و علی بن ابی طلحه روایت کرد از عبد الله عباس که المسجور المحبوس
ربیع انس گفت آن باشد که آبش مختلط باشد خوش با شور از امیر المؤمنین علی علیه السلام
روایت کردند که دریایست در زیر عرش قعر و عمق او چندانست که از هفت آسمان تا زیر هفت زمین
در وا آبیست ستبر و او را بحر الحیوان گویند در وقت نفخ اول چهل شبانروز از و باران
زمین آید تا مردم از گورها برخیزند إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ این واو حمله
واو قسمست و آن جواب قسم است حق تعالی سوگند خورد با اینها که عذاب پروردگار تو واقع
و نازل و حاصل خواهد شد و آن را دافعی و مانعی نیست مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ کس نتواند باز
داشتن جبیر بن مطعم گفت بمدینه آمدم تا با رسول در باب اسیران روز بدر سخنی گویم اتفاقا
وقت صبح بمدینه رسیدم رسول نماز صبح میکرد و سوره و الطور میخواند چون باینجا
رسید که انّ عذاب ربک لواقع ما له من دافع نزدیک بود که دلم شکافته شود از خوف
و چنان گمان بردم که از جای برنخیزم تا عذاب فرود آید محبت اسلام در دلم پیدا شد و
ایمان آوردم از خوف خدای تعالی جل جلاله هشام بن حسان گفت من و مالک دینار
نزد حسن بصری رفتیم مردی مقری حاضر بود این سوره آغاز کرد چون باینجا رسید حسن

بگریست و حاضران بگریستند و مالک دینار چندان بر سر و روی خود زد که بیهوش شد
يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا مفسران گفتند آسمان بگردد چنانکه آسیا گردد و
المور الگرداند چنانکه کشتی که بروی فراز نهند و عبارت مفسران مختلف است عبد الله
عباس گفت بدور دوراً قتاده گفت یتحرک عطا خراسانی گفت تختلف اجزاؤها
قطرب گفت تضطرب و اصل تور مجیء و ذهاب است یقال مار یمور اذا جاء و ذهب
حق تعالی گفت آن روز که آسمان مضطرب شود و متحرک مختلف الحرکات و بگردش در آید
مانند کشتی و بر یکدیگر آید مانند موج دریا و این وقت نفخ دوم باشد که محل فنا عالم بود
و آن از اعلام خراب شدن دنیا بود و اشراط وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا و کوهها از زمین
اندر آید رفتنی و فایده آنکه مصدر در عقب فعل آرند آن باشد که تهویل و ابهام کند بر مخاطب
برای آنکه چون قائل گوید ضربت ضربا مراد آن باشد که ضربا شدیداً او وجیعا او بلیغا آنکه
خواهد تا بلیغ تر گوید علی ابلغ الوجوه مطلق بگوید ابهام بر مخاطب مراد آنکه ضربته ضربا
لا یوصف و لا یمکننی وصفه و اعجز عن کنهه و ما اشبه ذلک و سبیل جمله مصادر
که در عقب افعال آید در قرآن و غیر آن این باشد فَوَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ
وای آن روز بر دروغ دارندگان که خدا و رسولان او را باور ندارند و فا برای آن آورد
که کلام متضمن شرط و جزاست و تقدیر آنکه فاذا کان هذا فویل للمکذبین الَّذِينَ
هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ آنان که ایشان در باطل خوض کنند و در وی شوند
یقال خاض فی الامر خوضا اذا دخل فیه و اصل و خاض فی الماء باشد چون در آب
شوند و تقدیر آنکه فی خوض فی الباطل یلعبون در جای حال است ای لاعبین ساهین
لاهین غافلین يَوْمَ يُدَعُّونَ إِلَىٰ نَارِ جَهَنَّمَ دَعًّا ای یدفعون الیها
دفعا و الدعّ الدفع یعنی آن روز که ایشان را دفع کنند و با آتش دوزخ دهند و در و
اندازند در خبر است که خازنان دوزخ دستهای اهل دوزخ بر گردن بندند و موی پیشانی
با پایهاشان ببندند و در دوزخ اندازند هَٰذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنتُمْ بِهَا
تُكَذِّبُونَ اینجا قول مضمر است ای یقال لهم هذه النار التی گویند ایشان را

یخوض م

این آن دوزخست که شما آنرا تکذیب کردید و دروغ داشتید ابو رجا العطاردی خواند یدعون بتخفیف من الدعا آن روز که ایشانرا دعوت کنند و بدوزخ خوانند أَفَسِحْرٌ هَذَا خازنان دوزخ گویند آن کافرانرا که سحر و جادو نیست این بلفظ استفهام بر سبیل تقریع ایشان بگویند که نی یعنی در دنیا هر معجزی که پیغمبران شما می نمودند میگفتید این سحر است اکنون این دوزخ که می بینید سحر است یا حقیقت أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ یا شما نمی بینید چنانکه در دنیا میگفتید چشم ما مسحور کرده اند اصْلَوْهَا با این دوزخ ملازم شوید تعالی صلیت النار و بالنار یا این آتش درآیید و اصل کلمه از لزومست فَاصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ صبر کنید یا مکنید که یکسانست صبر کردن و ناکردن بر شما یعنی غنا نخواهد کردن شما را از عذاب ما و سود نخواهد داشتن اگر صبر کنید و اگر جزع نمایید بر شما نخواهند بخشودن إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ شما را پاداشت آن میدهند که کرده اید بر شما ظلمی نمیکنند آنگه چون ذکر دوزخیان کرد ذکر اهل بهشت هم کرد گفت إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَعِيمٍ متقیان و پرهیزکاران در بهشتها و نعمتها باشند فَاكِهِينَ بِمَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ ناعمین و متنعمین باشند و خوشدل آنچه خدا داده باشد ایشانرا یقال رجل فاکه و فکه اذا کان طیب القلب چون خوشدل باشد و آنچه مردم بآن تعلل کنند آنرا فکاهه گویند و از اینجا میوه را فاکهه خوانند و یقال فاکهین اذا کانوا اولی فواکه کثیره خداوندان میوه بسیار باشند من باب تامر و لابن اما قول اول بهترست ای لایق آیه قوله بما آتاهم ربهم وَوَقَاهُمْ رَبُّهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ و خدای تعالی نگاه دارد ایشانرا از عذاب دوزخ كُلُوا وَاشْرَبُوا ای و یقال لهم گویند ایشانرا و قول مضمرست یعنی نگه در حق اهل دوزخ گفتیم بخورید ازین طعامها و بنوشید ازین شرابها هَنِيئًا ای طعاما هنیئا او اکلا هنیئا صفت موصوفی محذوف طعامی گوارنده یا خوردنی نوش بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ آنچه کردید یعنی جزا و پاداشت آن و این با مجازاتست مُتَّكِئِينَ عَلَى سُرُرٍ مَصْفُوفَةٍ تکیه زدگان و نصب او بحالست بر سریرهای بصف باز نهاده و در برابر یکدیگر نهاده

در همه صدر سریر باشد در برِ یکدیگر نهاده بر هر سریری حوری نشسته وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ و با ایشان دهیم و جفت ایشان کنیم حور العین را زنانی سپید چشم فراخ چشم را وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ روا باشد که این جمله عطف بود علی قوله ان المتقین و روا بود که جمله باشد مستانف و محل او رفع بود قرا در این آیه خلاف کردند چنانکه ابو عمرو خواند و اتبعناهم ذریاتهم بایمان الحقنا بهم ذریاتهم و ما التناهم علی نسق واحد تا کلام متجانس باشد علی اخبار الله تعالی عن نفسه علی وجه التعظیم بلفظ الجمع من الاتباع و ذریاتهم در هر دو جا بلفظ جمع و کسر تا فی موضع النصب برای آنکه جمع مونث است گفت ما فرزندان ایشانرا از پی ایشان بردیم بایمان یعنی حکم ایمان حکم ایشان کردیم و فردا قیامه فرزندان ایشانرا با ایشان در رسانیم و از اعمال پدران و فرزندان هیچ نقصان نکنیم و باقی قرا خواندند و اتبعتهم ذریتهم بایمان و فرزندان ایشان متابعه کردند ایشانرا بایمان یعنی همچون پدران ایمان آوردند علی الفعل و الفاعل و ذریه بلفظ واحد آنگه در ذریه خلاف کردند مدنیان اول بی الف خواندند بتا و مرفوع علی الفاعلیه و دوم بالف و کسر تا علی الجمع فی محل النصب و شامیان هر دو بالف خواندند اول مرفوع و دوم مکسور و این اختیار یعقوبست دیگران هر دو بی الف خواندند علی لفظ الواحد اول مرفوع التا و دوم منصوب التا و این اختیار ابو عبیدست آنگه مفسران در معنی آیه خلاف کردند بهری گفتند معنی آنست که مومنان آنان که تابع ایشانند از فرزندان ایشان هم بایمان فردای قیامه آن فرزندانرا به پدران در رسانیم و ایشانرا از ایشان باز نداریم و اگر چه درجه فرزندان در ایمان و اعمال صالحه بحد درجات پدران نباشد و از جهت هیچ نقصان نکنیم آنچه حاصل باشد ایشانرا باستحقاق بدهیم و آنچه مستحق نباشند بفضل بدهیم تا پدران ایشان شادمان می باشند که از جمله مسرة و مبرة و کرامة و تمامی سرور و حبور آنست که پدران و فرزندان بیکجای باشند و بدیدار یکدیگر شادمان باشند و قولی دیگر آنست که مومنان و فرزندان بالغ ایشان که مومن باشند ما فرزندان هر یک را

الحاق

از ایشان از پدران و فرزندان که اطفال باشند و استحقاق نداشته باشند به پدران خود در رسانیم و
کنیم متفضل و از پدران هیچ باز نگیریم برای آنکه ما بر فرزندان فضلی کرده باشیم قول اول روایة
سعید جبیرست از عبد الله عباس و قول دوم روایة ضحاک از عبد الله عباس قوله و ما التناهم ابن
کثیر خواند بکسر لام من الت یالت و باقی قرا بفتح لام من الت یالت یقال الت یالت
ولات یلیت ات و الات یلیت اذا نقص و این فعل متعدی است بدو مفعول چنانکه نقص یقال
نقصته حقه و مفعول اول هم است و دوم قوله من شیء المعنی شیئا من عملهم و من اول
تبیین است و دوم زیادت است تاکید النفی قال الت وفی الالت الیغ بنی ثعل عنی مغلغلة
جهد الرسالة لا التا و لا کذبا و قوله و ما التناهم من عملهم ضمیر باهر دو راجعست الی قوله
والذین امنوا سعید جبیر روایت کرد از عبد الله عباس که رسول صلی الله علیه و آله گفت خدای تعالی
فرزندان مومنان را بدرجه پدران برساند و اگرچه دون ایشان باشند در اعمال تا چشم ایشان بدیشان
روشن باشد آنگه این آیه بخواند والذین امنوا الآیه آنگه گفت آنچه بفرزندان دهیم از پدران وضع نکنیم
هم عبد الله عباس روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله که چون مومن بدرجه خود رسد گوید بار خدایا
واهل م — مادر و پدر و فرزندان من کجا اند و حال ایشان چیست گویند ایشان آن عمل ندارند که اینجا رسند
آنگه گوید بار خدایا ایشان را بمن رسان خدای تعالی بفرماید تا ایشان را از درک او رسند آنگه این آیه بخواند
و روایت کردند از امیر المومنین علی علیه السلام که گفت خدیجه از رسول پرسید که حال آن فرزندان
من که در جاهلیت بمردند چه باشد گفت بدوزخ شوند خدیجه دلتنگ شد رسول صلی الله علیه و آله
گفت اگر تو مکان ایشان ببینی دشمن گیری ایشان را خدیجه گفت یا رسول الله فرزندان من که از تو اند
کجا اند گفت ایشان ببهشت اند آنگه گفت فرزندان مومنان با ایشان باشند در بهشت و فرزندان کافران
با ایشان باشند در دوزخ آنگه این آیه بخواند اگر این خبر درست است مراد فرزندان بالغ باشند
دون نابالغان برای آنکه خدای تعالی بگناه مادر و پدر فرزند را نگیرد و ثواب پدران بفرزندان
ندهد جز آنکه فرزندان مومنان را بفضل در بهشت برد و اگر کسی را شبهه باشد که لفظ ذریه بر فرزند
طفل افتد برای آنکه مشتق است من الذر این گمان خطاست برای آنکه اشتقاق او من
الذر است یقال ذرا الله الخلق ای خلقهم دلیل برین قول قوله تعالی و من صلح من آبائهم و ازواجهم

و ذریاتهم

و ذریاتهم و لفظ صالح بر بالغان افتد کُلُّ امْرِئٍ بِمَا کَسَبَ رَهِینٌ هر مردی
گرو نهاده آنست که کرده باشد اگر چنان باشد که ما گفتیم این آیه خلاف باشد اگر خدای تعالی
بشرک مادر و پدر اطفال را بگیرد کل امرء بما کسب رهین نباشد این آیه مصرح است بعدل خدای
و آنکه هر کسی آنچه کرده باشد جزا دهد از ثواب کم نکند و از عقاب اسقاط کند ای آنکه این فصل باشد
آن ظلم تعالی عن ذلک علوا کبیرا و رهین فعیل است بمعنی مفعول ای مرهون یعنی او را بگناه
خود گیرند بگناه دیگری نگیرند و ثواب عمل او با او دهند ثواب دیگری با و ندهند وَ أَمْدَدْنَاهُمْ
بِفَاكِهَةٍ وَلَحْمٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ و ما ایشان را مدد فرستیم بمیوه در خبرست که
ع — هر گاه میوه از درخت باز کنند بجای او دیگری پدید آید و لحم گوشتی از آنچه او را آرزو باشد از انواع
گوشتها يَتَنَازَعُونَ فِيهَا كَأْسًا از یکدیگر میگیرند در آنجا کاسی و اصل تنازع
مخاصمه باشد یعنی بسرعت چنان میگیرند که پنداری می ربایند کاسا یعنی انائی که در و خمر باشد و تا
در و خمر نباشد کاس نخوانند چنانکه خوان را که بر و طعام نباشد مائده نخوانند لَا لَغْوٌ فِيهَا
قتاده گفت در و باطل نباشد مقاتل حیان گفت در و فضول نباشد سعید مسیب گفت در و فحش
نباشد ابن زید گفت در و دشنام نباشد قتیبی گفت عقل نبرد تا لغو گوید ابن عطا گفت چه
لغو باشد در مجلسی که مجلس بهشت عدن بود و ساقی فرشتگان باشند و شراب ایشان ذکر
خدا باشد و ریحان ایشان تحیة من الله مبارکة طیبة باشد و قوم مهمانان خدا باشند وَلَا تَأْثِيمٌ
شد — و در و فعلی نباشد که ایشان را به بزه آرد و هو تفعیل من الاثم یعنی ایشان را در خوردن آن بزه نباشد
عبد الله عباس گفت لا کذب هم او گفت در و تکذیب نباشد که بعضی بعضی را دروغ دارند ابن
کثیر و ابو عمرو خوانند لا لغو فیها و لا تاثیم بفتح هر دو کلمه و باقی قرا برفع خوانند زجاج گفت
آنکه برفع خواند در و دو وجه باشد یکی مبتدا و فیها خبر بود دیگر لا بمعنی لیس باشد یعنی لم یقع
و لا یقع چنانکه شاعر گفت من صد عن نیرانها فانا ابن قیس لا براح و آنکه بفتح خواند
با کرد و ما لا رفع را بنفی جنس وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ
لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ و میگردند بر ایشان غلامانی بخدمت که پنداری مروارید پنهانی اند
یعنی مصون و محروس که پوشیده داشته باشند تا هوا و باد و آفتاب آن را تباه نکرده اند

باستمال مستدل شود سعید جبیر گفت مرواریدی که از صدف بیرون آرند در حال یعنی بصفا و پاکی
لطافت عایشه روایة کرد از رسول صلی الله علیه و آله که کمتر کسی از اهل بهشت چون خدمتکاری را
آواز دهد هزار خادم جوابش دهند لبیک لبیک عبدالله عباس گفت هیچکس نباشد از اهل بهشت
والا او را هزار غلام باشد بهزار کار که هیچ یک عمل دیگری نکند حسن بصری گفت چون این آیه بکی از
رسول رسید که یا رسول الله چون خادم مثل لؤلؤ مکنون باشد مخدوم چگونه باشد گفت چنانکه ماه
شب چهاردهم در جنب ستاره. وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ گفت بهری
رو در بهری آرند و یکدیگر را می پرسند عبدالله عباس گفت این آن وقت باشد که از گورها برخیزند
و دیگر مفسران گفتند در بهشت باشد و این بهترست لقوله إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ
گویند ما پیش از این در اهل و قوم ترسناک بودیم فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا وَوَقَانَا عَذَابَ
السَّمُومِ خدا بر ما منت نهاد و ما را نگاه داشت از عذاب دوزخ حسن گفت سموم نامیست
از نامهای دوزخ و این آنگه باشد که دوزخ باز گذاشته باشند و سموم باد گرم باشد در لغت و دوزخ را
برای آن سموم خوانند که او را مسامهای گرم باشد سوزنده إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ
ما پیش از این او را میخواندیم و عبادت و میکردیم خالص و با او انباز نمیگفتیم إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ
الرَّحِيمُ که او خداوند نکوکار و بخشاینده است ابو جعفر و نافع و کسائی و حسن بصری
خواندند أنّه بفتح الف علی تاویل لانّه و باقی قرا إنّه بر استیناف و ابتدا عبدالله عباس گفت
البرّ اللطیف ضحاک گفت الصادق فیما وعد انگه گفت فَذَكِّرْ فَمَا أَنْتَ
بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ یاد ده این غافلان را که تو بنعمت خدای و عصمت او
کاهن و فال گوینده و دیوانه نیستی آیه در مشتمان آمد که در عقبها مکه مردم را منع کردند از لحوق
برسول صلی الله علیه و آله یکی میگفت شاعر و یکی میگفت ساحر و یکی میگفت کاهن و یکی میگفت دیوانه است
و ذلک قوله أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ ای هو شاعر یا میگویند او شاعر است نَتَرَبَّصُ
بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ ما منتظر باشیم تا حادثه مرگ با و رسد گفتند کاهن آن باشد که
گوید مرا تابعیست از جن که مرا خبر دهد از احوال و غیوب بی وحی و کاه کاه سخنهای
غیب گوید و دعوی وحی نکند بل گوید مرا این علم حاصلست از اختصاصی که مراست و

نعز

قالوا

و بعضی از طالع و نجوم گوید و گویند همچنین کسا را سهم الغیب طالع باشد بعضی دیگر
گفتند این محمد شاعر نیست و کار شاعر و رونق شعر او چندان بود که او زنده بود ما صبر کنیم
تا بمیرد او نیز چنانکه شاعران دیگر از طرفه و زهیر و نابغه و جز ایشان یکی انکه او را پدرش در جوانی
مرده باشد که کار او هم چنین بود و منون هم مرگ باشد و هم روزگار و گفتیم که اشتقاق این لفظ
از منّ است من قطع باشد یعنی مردم را از دنیا ببرد و منه قوله اجر غیر ممنون و از اینجاست
که گویند منت رونق و بها نعمت ببرد اخفش گفت را از آنکه قوة آدمی و منت او ببرد و انشد
عباس تربّص بها ریب المنون لعلها تطلّق یوما او یموت حلیلها قوله به ای بالرجل و
بروی تربص بها ای حوادث الدهر من طلاق و موت الخلیل و هو زوجها قُلْ تَرَبَّصُوا
فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ بگو ایشان را که انتظار کنید بصبر که من نیز در حق
شما همین میکنم تا آنچه در حق من می اندازید بشما بینم که فرمان خدا در شما رسد از مرگ و عذاب.
أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَحْلَامُهُمْ بِهَٰذَا یا عقل ایشان میفرماید این که میکنند و این
برای آن گفت که ایشان دعوی عقل و زیادة او کردند بر دیگران و از احلام و عقول خود لاف
زدند و گفتند ان محمداً قد سفّه احلامنا یعنی میگوید که عقل شما سفیهست و سبک یعنی
اندک است گفت این ثمره عقل ایشانست أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ بل ایشان خود
یعنی این ایشان ابا داشت تهمت قران و محمد صلی الله علیه و آله
گروهی اند طاغیان و از حد و اندازه بیرون رفتگان أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ یا میگویند
که این قرآن محمد فرو بافته از خویشتن بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ گفت نه چنین است که ایشان
گفتند بل ایشان را برگ نیست که ایمان آرند باین قرآن از عتو و طغیان و استکبار شان
آنگه دلیل الکفت ایشان را که این قرآن قول بشر نیست گفت فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ
إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ گو بیارند حدیثی مثل این اگر راست میگویند درین دعوی
که کردند که زبان زبان شماست و محمد هم از شهر شما و نسب شماست و در بشریة و لغه و فصاحت
و شهر و ولایت یکی اید چون شما نمی توانید آوردن محمد هم نتواند کردن پس این کفته او نیست اگر
اگر چنین بودی شما نیز مثل آن بگفتید و بیاوردید أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ یا ایشان
از هیچ چیز آفریده اند عبدالله عباس گفت بی پدر و گفتند بی پدر و مادر یا ایشان چون

نیز

دلیلست آنکه

جادند که خدا را بیشان حجتی نیست ایشان را از نطفه و مضغه و علقه آفریده اند این قول عطاست
ابن کیسان گفت یعنی ایشان را باری آفریده اند نه برای کاری با ایشان امری و نهیی نیست و این
چنان باشد که یکی از ما گوید فعلت کذا و کذا من غیر شیء أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ یا ایشان
خود را آفریده اند أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ یا ایشان آفریده اند آسمانها و
زمین را آنگه گفت بَلْ لَا يُوقِنُونَ ایشان را هیچ علمی و یقینی نیست همه شکاک و متحیرند
أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ یا خزینهای پروردگار تو نزد ایشانست عبد الله بن
عباس گفت یعنی باران و ارزاق خلقان عکرمه گفت یعنی پیغمبری و گفته اند علم آنچه خواهد بود
أَمْ هُمُ الْمُسَيْطِرُونَ یا ایشان سلطان و جبار اند این قول بیشتر مفسرانست
عطا گفت ارباب قاهرون خداوندان قاهر اند ابو عبیده گفت مسیطر ملزم باشد آنکه کسی را
چیزی الزام کند یعنی الزام ایشان را است بر ایشان الزام نیست مسیطر رقیب باشد یعنی ایشان
رقیب اند بر مردم و بر ایشان رقیب نیست عرب گوید تسیطرت علی ای اتخذتنی خولا مرا
خادم گرفتی و وزن او مفیعل است اسم فاعل من تسیطر نحو بیقر و بیطر و اصل او از
سطر است و یا زیاده از برای مبالغه کرد یعنی آنانند که چیزی بر مردمان نویسند و ایشان را
الزام کنند و این صورة اسم مصغر دارد و نه چنین است بل اسم فاعلست از بنای خود
و قتاده خواند المسیطرون بفتح طا ای مسلط یقال سیطرة علی کذا ای سلطته
و صاد و سین هر دو لغتست کالصراط و السراط ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر و کسائی
بسین خوانند و باقی قرا بصاد مگر حمزه که اشمام کرد چنانکه در اخوات این لفظ گفته شد
أَمْ لَهُمْ سُلَّمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ یا ایشان را نردبانی هست که از آنجا بآسمان می شوند
و وحی می شنوند و دعوی میکنند که ما از آنجا شنیدیم اگر چنین است فَلْيَأْتِ مُسْتَمِعُهُمْ
بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ آنکه از ایشان وحی شنیده گو حجتی بیار و لفظ سلم استعمال کنند در
سبب یقال جعلت فلانا سلما لحاجتی ای که باو توسل کنند بصعود و قال ابن مقبل
لا یحرز المرء احجاء البلاد و لا تبنی له فی السموات السلالیم قوله تعالی أَمْ لَهُ
الْبَنَاتُ وَلَكُمُ الْبَنُونَ یا خدا را دختر انند و شما را پسران رجسب آنکه

ایشان

ایشان دعوی میکنند که الملائکة بنات الله یعنی شما رفیع قدر ترید و شما را علو کلمتست و علامة
علو چنانکه پسران عالی تر باشند فیما بینکم و پدر دختران تر مرده و سر افکنده علی زعمکم و
فی اعتقادکم الفاسدة و گفته معنی آنست که اگر روا بودی که او را فرزند بودی او اختیار
پسر کردی نه دختر برای آنکه حکیم عالم اختیار بهتر کند نه بتر أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ
مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ یا تو که محمدی از ایشان بر ادای این رسالت جعلی و مزدی میخواهی
که ایشان از آن غرامت گران بارند و غرم و غرامت و مغرمت هر سه یکی باشد و آن الزامی باشد
بر طریق الحاح مالی را که آنرا عوض نخواهند دادن و منه الغریم أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ
فَهُمْ يَكْتُبُونَ یا نزدیک ایشان علم غیب است که ایشان از آنجا می نویسند
یا دعوی میدانیم که این محمد میگوید از حدیث بعث و نشور و ثواب و عقاب آنرا اصلی نیست
میکنند که ما
بعضی مفسران گفته اند این جواب آنست که ایشان گفتند اگر آخرت اصلی دارد هم ما را بهتر
باشد آنجا چنانکه گفت و لئن رجعت الی ربی ان لی عنده للحسنی و قوله و لئن رددت
الی ربی لاجدن خیرا منها منقلبا یعنی این غیب است از کجا این وحی بشما آمده یا از کجا
نوشته اید این حدیث را و این قول حسن بصری است أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا
فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ یا میخواهند که با تو مکری کنند مکر ایشان
با ایشان گردد و ایشان مکید و ممکور باشند خدای تعالی کید ایشان با خود ایشان گرداند
یقال کاد یکید کیدا فهو کائد و المفعول مکید کالمبیع من باع و المکیل من کال و کید
خدای تعالی تدبیری باشد که بسازد برای اولیاء خود بر اعداء خود تا قهر و غلبه کند ایشان را
و کلمه اولیا بآن عالی شود و کلمه اعدا زجاج گفت معنی آنست که ایشان میخواهند با ایشان
کفر و جحود تا با خدا و رسول او کیدی کنند خدای تعالی کید بر ایشان آرد بعذاب دنیا و آخرت
أَمْ لَهُمْ إِلَٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ یا ایشان را معبودیست جز خدای تعالی که او مستحق عبادتست
بنعمتی که کرد با ایشان این دعوی نتوانند کرد آنگه تنزیه کرد خود را عز و علا گفت سُبْحَانَ اللَّهِ
عَمَّا يُشْرِكُونَ منزهست خدای تعالی از آنکه با او انباز گیرند وَإِنْ يَرَوْا
كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ يَقُولُوا سَحَابٌ مَرْكُومٌ این جواب آنست که
ساقطا کم

کفته اَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ کَمَا زَعَمْتَ عَلَیْنَا کِسَفًا و کِسْفه پارهٔ ابر باشد کفت ایشان بتحکم و تعنت وا
کفتند که پارهای آسمان بر ما فرو افکن اکر چنان باشد که ما آسمان را پاره کنیم و پارهٔ از آن بر ایشان
فرو افکنیم ایشان به جحود کویند این نه پارهٔ آسمانست این ابریست که بر هم نشسته است
و کِسَف کفتند واحدست برای این کفت ساقطا و کفتند جمع است همچو سِدْره و سِدَر
و ساقطا کفت ساقط نکفت برای آنکه حمل کرد بر لفظ و لفظ او مذکرست این آیات که خدای تعالی
جل جلاله کفت و این سخنها که در عقب آن آمد درین آیات بجری بر حقیقت بهری بر تهکم
همه ابلاغ حجتست و الزام بینت بر بت پرستان و منکران قرآن از کافران و مشرکان
فَذَرْهُمْ رها کن ایشان را ای محمد صورة امرست و معنی تهدید حَتّٰی یُلٰاقُوا و بینند
یَوْمَهُمُ الَّذِي فِیهِ یُصْعَقُونَ تا برسند بروزشان آن روز که در آن روز ایشان مرک بینند
و بمیرند عاصم و ابن عامر خواندند بضم یا علی الفعل المجهول ای یُهلکون آن روز که ایشان را
هلاک کنند یقال صَعِقَ الرجل اذا مات و صُعِقَ اذا اُصیب بالصاعقة آنکاه عام شد در همه
انواع هلاک تا صُعِقَ کفتند اذا اهلک اکر چه بصاعقه نباشد فرا کفت دو لغتست و معنی
یکی یقول لهم سَعِد و سُعِد یَوْمَ لَا یُغْنِي عَنْهُمْ کَیْدُهُمْ شَیْئًا آن روزی
که غنا نکند و سود ندارد از ایشان کیدشان هیچ چیز و معنی آن که یقول لهم هذا الامر لا یغنی عنک
ای لا ینفعک یعنی ایشان را مستغنی نکند و از حاجت نبرد وَلَا هُمْ یُنْصَرُونَ و
نه نیز ایشان را نصرت یاری کنند یعنی کسی نباشد که ایشان را یار بود وَإِنَّ لِلَّذِینَ ظَلَمُوا عَذَابًا
دُونَ ذٰلِكَ آنکه کفت ظالمان را یعنی کافران و مشرکان عرب را عذابی باشد دون ذلک
ای قبل ذلک پیش از عذاب دوزخ کفتند آن عذاب کورست این قول براء بن عازبست
و کفتند قتل و اسر روز بدرست این قول عبد الله عباس است و کفتند قحط و جوع هفت سال است
و این قول قتادهٔ است ابن زید کفت مصائب و احزان و آفات و وجاعات که بایشان
رسید در دنیا و هلاک مال و مرک فرزندان وَلٰکِنَّ اَکْثَرَهُمْ لَا یَعْلَمُونَ
و لیکن بیشترین ایشان ندانند که عذاب بایشان نازل خواهد شد فَاصْبِرْ لِحُکْمِ رَبِّكَ
صبر کن برای حکم خدای عز و جل یعنی تا این عذاب بایشان رسد که آن محکوم بهٔ است از نزد خدای تعالی

خواهد بودن صه

فَإِنَّكَ بِأَعْیُنِنَا که تو بچشمهای مایی یعنی بچشم حفظ و نکاهداشت ما یی و آنجا که ترا
می بینیم وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِینَ تَقُومُ و تسبیح کن بشکر خدا آنکه که برخیزی
ابو الاحوص و عطا و سعید جبیر کفتند چون از مقام و مجلس برخیزی بکو سبحانک اللهم و بحمدک
اکر مجلس خیر بود خیر بیفزاید و اکر مجلس خیر نباشد کفاره کناه بود و دلیل این تاویل آنست که
ابو هریره روایة کرد از رسول صلی الله علیه و آله که هر که از مجلسی برخیزد و بکوید سبحانک اللهم
و بحمدک لا اله الا انت استغفرک و اتوب الیک هر چه در آن مجلس کرده و کفته باشد خدای
تعالی بیامرزد ابن زید کفت معنی آنست که و صلّ بامر ربک حین تقوم من منامک نماز کن
بفرمان خدا چون از خواب برخیزی ضحاک و ربیع کفتند چون بنماز برخیزی بکو سبحانک اللهم
و بحمدک و تبارک اسمک و تعالی جدک و لا اله غیرک و روایتی دیکر از ضحاک آنست که چون بنماز
برخواهی خواستن بکو الله اکبر کبیرا و الحمد لله کثیرا و سبحان الله بکرة و اصیلا کلبی کفت
معنی آنست که چون از خواب برخیزی ذکر خدا میکن بزبان و تسبیح و تهلیل میکن تا بنماز مشغول
شوی و کفتند نماز بامداد خواست و کفتند نماز پیشین خواست چون از قیلوله برخیزد وَ
مِنَ اللَّیْلِ فَسَبِّحْهُ من تبعیض است و از شب تسبیح کن خدا را کفتند نماز خفتن است
و کفتند نماز شام و خفتن است و کفتند نماز شب وَإِدْبَارَ النُّجُومِ امیر المؤمنین
علی علیه السلام و عبد الله عباس و جابر بن عبد الله و انس مالک کفتند که دو رکعت نماز سنت
بامدادست و از رسول صلی الله علیه و آله روایت کردند که ثواب آن دو رکعت از همه دنیا
بهترست و در خبری دیکر خیر مما طلعت علیه الشمس بهترست از هر چه آفتاب بر و تابد و بتابد
و ابن زید کفتند فریضهٔ بامدادست و مراد به ادبار نجوم ستارکانند یعنی عقیب غروبها و
غیبتها عقب آنکه ناپیدا خواهند شدن بروشنائی روز زید روایت کرد از یعقوب
و سالم بن ابی الجعد خواندند و اَدْبار النجوم بفتح الف علی جمع الدبر و باقی قرّا بکسر علی المصدر
بدانکه این سوره مکیست شصت و دو آیتست عدد کوفیان و شصت یک
در عدد بصریان و مدنیان و سیصد و شصت کلمه و هزار و چهار صد و پنج حرفست
و روایتست از ابو امامه از ابی کعب که رسول صلی الله علیه و آله کفت هر که سوره و النجم بخواند

فی الکافی بالاسناد عن زراره
عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا
قمت بالیل من منامک فقل
الحمد لله الذی رد علی روحی
لاحمده و اعبده اقول
و یکفی تفسیر الآیه بانه الحمد
شفع

خدای تعالی او را دوزخ بنویسد بعد دهر کس که برسول ایمان آورده باشد و بعدد هر کس که ایمان نیاورد که برسول جحود و انکار کرده باشد نعوذ بالله منه بسم الله الرحمن الرحیم
وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ این واو قسم است واو حرفی باشد از حروف جر مفسران
خلاف کردند که مراد باین نجم چیست عبد الله عباس گفت مراد بدین نجم ثریا ست و این تسمیت
علم ثریا را باشد که الف و لام تعریف در وست و لفظ واحد است و ثریا نام هفت ستاره است
شش روشن و یکی باریک چنانکه روشنایی چشم بآن امتحان کنند و ازینجاست قول العرب
اذا طلع النجم عشاء ابتغى الراعي كساء چون ثریا نماز شام برآید شبانان طلب
گلیم کنند یعنی زمستان باشد و منه قول الشاعر اذا ما الجوزاء و النجم طالع فكل
مخاضات الفرات معابر یعنی تابستان باشد و آب فرات کم شود هر جا که خواهند عبر
توانند کرد إِذَا هَوَىٰ ای سقط و غاب چون فرو شود مجاهد گفت مراد نجوم آسمانست
آنگاه که فرو شود لفظ جنس است و معنی جمع چنانکه شاعر گفت و باتت تعد النجم
فی مستحیرة سریع بایدی الآکلین جمودها و قال آخر فباتت یعد النجم فی مستحیرة
ارید النجم این مخافة حق تعالی بنجوم آسمان قسم کرد برای آنکه دلیلان راه روند فی قوله
و علامات و بالنجم هم یهتدون و زینت آسمانند فی قوله انا زینا السماء الدنیا بزینة
الکواکب حق تعالی آسمان را وا دوازده ستاره بیاراست و زمین را بدوازده امام
معصوم راه رو بآن ستارها راه یابد و گمراه در دین بدین ستارگان عصمت یار آید
این بیتها بصادق علیه السلام نسبت کردند فی الاصل کنا نجوما یستضاء بنا
و فی البریة نحن الیوم برهان نحن البحور التی فیها لغائصها در ثمین
و یاقوت و مرجان مساکن القدس و الفردوس نملکها نحن للقدس و الفردوس
خزان من شذ عنا فبرهوت مساکنه و من اتانا فجنات و ولدان
عجب افتاده حال ایشان هم ایشان دریا هم ایشان کشتی هم ایشان ستاره تا کسی
را در میانه راه نباشد عکرمه گفت از عبد الله عباس که مراد از نجوم رجوم است آن
ستارگان که بدیشان شیاطین را رجم کنند چون قصد استراق سمع کنند هر ستاره

الراعی شبان
الرعاء و الرعاة
و الرعیان

برهوت علی مثال رهبوت
وهو بئر بحضرموت
فیها ارواح الکفار

ازان

ازان رجمی است شیطانی را که قصد کاری کند که او را نباشد و جعلناها رجوما للشیاطین
و هر نجمی ازیشان رجمی است شیاطین انس را چون تعاطی کاری کند که او را نباشد تا
بعضی را بنور حجت قهر کند و بعضی را بنار سطوت بسوزاند و اشتقاق نجم من نجم باشد
اذا طلع یقال نجم السن و نجم القرن و نجم النبت اذا طلع الا آنست که او طالع او
نجم آسمان داند ضحاک گفت مراد بنجم نجوم قرآنست که نجم پس از نجم و آیه از پس آیه
و سوره از پس سوره فرستاد بیانه فلا اقسم بمواقع النجوم یعنی نجوم القرآن و برای آن
نجوم خواند او را که منجم و مجزی فرود آمد بر رسول علیه السلام و منه نجوم الدین یقال دین
منجم اخفش گفت مراد بنجم نبات زمین است قال الله تعالی و النجم و الشجر یسجدان
عرب هر درختی که آنرا ساق نباشد نجم خوانند من نجم اذا طلع اذا هوی اذا مال و سقط
و تفسیر سجده او بدین دادند که باد برآید و برین درختان با ساق و بی ساق آید و ایشان را
بجنباند تا سر بزمین آرند حق تعالی آنرا بر توسع و تشبیه سجده خواند و بآن قسم کرد برای
کثرت منافع که درو هست عاجلا و آجلا ابو حمزة الثمالی گفت مراد آن ستارگانند که
عند قیام الساعة منتشر شوند و مطموس فی قوله و اذا النجوم طمست و قوله و اذا الکواکب
انتثرت بعضی دیگر گفتند نجم آن ستارگان خواست که وقت سحر نزدیک شوند بغروب
اذا هوی اذا دنا للمغیب برای آنکه قسم کرد بدان که آن ستارگان علامات نماز شب کنندگان
که بآن وقت بشناسند و برخیزند و عبادت کنند در خبر است که سید عابدان امام
معصوم علی بن الحسین صلوات الله علی آبائه و اولاده الطاهرین همه شب نماز
کردی چون وقت سحر بودی بمیان سرای آمدی و بر آسمان نظر کردی و گفتی الهی غارت
نجوم سماوک و نامت عیون انامک هذا اصوات عبادک و انعامک و انت
الذی لا تاخذک سنة و لا نوم بار خدایا ستارگان آسمانت نزدیک شدند
بفرو شدن و چشمهای خلقان بخفت و آواز بندگانت ساکن شد و تو خداوندی که
ترا خواب نبرد صادق علیه السلام گفت مراد به نجم رسول است صلی الله علیه و آله اذا هوی
اذا انصرف لیلة المعراج در خبر است که آنشب که پیغمبر را صلی الله علیه و آله معراج بردند

نست

المعصومه

ابو طالب رضی الله عنه را گفتند که محمد صلی الله علیه و آله از نماز خفتن پدید نیست همه شب او را در مکه
طلب میکرد امیر المومنین علی علیه السلام در مکه اش طلب میکرد و ام هانی در حجره اش میطلبید
چون بوقت سحرگاه رسید و پیدا نشد ابو طالب بیامد و سلاح برگرفت و بنی هاشم جمع شدند
و بر در کعبه بایستادند و ابو طالب سوگند میخورد که اگر صبح برآید و محمد پدید نشود هر کس را
که بدشمنی محمد متهم است بتیغ گردن زنم چون صبح شد ستاره از قطب آسمان
جدا شد در غایت روشنی و هر چند زمی آمد نزدیک می شد تا بدر خانه فرو آمد چون نگاه
کردند رسول صلی الله علیه و آله بود و ذلک قوله و النجم اذا هوی بعضی گفتند نجم دل محمد است
صلی الله علیه و آله اذا هوی اذا انصرف عما سوی الله چون از هر چه غیر خدا است برگردید بیانش
ما زاغ البصر و ما طغی بعضی دیگر از اهل تحقیق گفتند مراد آن ستاره است که حق تعالی
آن را علامت امامت امیر المومنین علی صلوات الله علیه کرد و سبب آن بود که سلمان و
جماعتی از صحابه رسول صلی الله علیه و آله او را پرسیدند که مقام تو کرا خواهد بود گفت آن را
که امشب ستاره از قطب آسمان بخانه او فرو آید آن شب اهل مدینه همه بر بام رفتند تا ببینند
اگر شاید ستاره بخانه ایشان آید مگر امیر المومنین علی و فاطمه زهرا علیهما السلام که به
نماز و ورد خود مشغول بودند گفتند اگر بخانه ما فرود آید ما را شکر زیادت باید کرد و اگر بخانه دیگری فرود
آید ما را از زحمت نباشد تشویش نزول ستاره و تقصیر فرایض و اوراد هر یک در محراب خود
بورد خود مشغول بودند ستاره روشن از قطب فلک جدا شد و گویند زهره بود بحجره
زهرا علیها السلام درافتاد و ذلک قوله و النجم اذا هوی گروهی منافقان طعنه زدند
و گفتند الا ان محمدا قد ضل فی علی محمد در علی گمراه شد خدای تعالی قسم یاد کرد بدان
ستاره که بخانه او فرستاد در حق آنکه ستاره بخانه او فرستاد اذا هوی اذا سقط فی
بیته ما ضل صاحبکم و ما غوی که صاحب شما که محمد است گمراه و ضال نیست بعضی گفتند سبب
نزول آیه و سوره آن بود که در بدایت اسلام و آغاز هجرت چون رسول صلی الله علیه و آله
بمدینه آمد و مسجد بنا کرد جماعت مهاجران که با رسول صلی الله علیه و آله هجرت کرده بودند
و در مدینه خانه نداشتند بیامدند و پیرامن مسجد رسول هر یک حجره بنا کردند و در در مسجد

تصدیق

گشادند تا چون بانگ نماز شنیدندی از حجره در مسجد شدندی حق تعالی با اول رخصت داد
چون کار اسلام قوی شد و مسلمانان بسیار شدند جبرئیل علیه السلام آمد و گفت خدای
تعالی میفرماید که بگو که این درها که در مسجد گشاده اند برآرند و درها بیرون مسجد کنند رسول صلی الله
علیه و آله آمد بمنبر برآمد و خطبه کرد و گفت خدای تعالی میفرماید که درها که در مسجد دارید برآرید گروهی
قصد کردند که برآرند و گروهی چون حمزه و عباس بعلت خویشی جمعی بحرمت خدمت رسول
اندیشه کردند که همانا این خطاب با ما نباشد اول کسی که آلت در برآوردن رو بوش گرفت امیر المومنین
علی و فاطمه صلوات الله علیهما بودند رسول صلی الله علیه و آله در حجره رفت و فاطمه علیها السلام را
دید که باری مرتضی علی علیه السلام گفت ما در و دیوار میکنیم فدای تو باد این خطاب با تست تو از منی
و من از تو و بگذشت در حجره شد عباس و حمزه پیش رسول آمدند و گفتند ما را چه فرمایی گفت حق تعالی
میفرماید که همه درها برآرید چندانکه گفتند فایده نداد تا گفتند چندانی رها کن تا سوراخی باز گذاریم
تا ترا ببینیم گفت رخصت نیست گفتند چندانی که آواز تو شنویم گفت اجازه نیست تا همه درها برآوردند
و در حجره امیر المومنین علیه السلام رها کردند منافقان چون چنان دیدند گفتند الا ان محمدا ضل
فی علی خدای تعالی آیه فرستاد و النجم اذا هوی بحق ستارگانی که فرو میشوند که رسول شما
ضال و غاوی نیست پس رسول بمنبر برآمد و بجواب آنان که گفتند چرا علی را تخصیص کردی
و در حجره او رها کردی و درهای ما را برآوردی خطبه کرد و در آخر گفت والله ما سددت ابوابکم
و لا فتحت باب علی لکن الله سد ابوابکم و فتح بابه بخدا که من در شما نبستم و در علی نگشادم
الا خدای تعالی درهای شما را ببست و در علی رها کرد اذا هوی اذا سقط و نزل و الهوی النزول
و السقوط یقال هوی یهوی هویا کما یقال مضی یمضی مضیا قال زهیر یشبه بها
الا انها عز و هی تهوی هوی الدلو اسلمها الرشاء و هوی یهوی هوی بالقصر اذا
احب و الهواء بالمد الجو عروة بن الزبیر روایت کرد از جماعتی که عتبة بن ابی لهب چون
این سوره فرود آمد گفت الله لاوذین محمدا الحذا که من محمد را برنجانم آنگاه بیامد و با
رسول مناظره و بی ادبی آغاز کرد رسول دلتنگ شد و بر وی دعا بد کرد و گفت اللهم سلط
علیه کلبا من کلابک یاکله از آن پس اندک زمانی و را سفر شام اتفاق افتاد و با بدر

هلاک عتبة بن ابی لهب

خود وجمعی کافران قریش بازرگانی شدند دران راه بمنزلی فرود آمدند آنجا دیری بود ورا‌هبی
را آواز داد که این زمین مسبعه است خود را نگاه دارید ابو لهب گفت یا معشر قریش
أعینوني اللیلة فاني اخاف علی ابني دعوة محمد مرا یاری دهید امشب فرزند من که می ترسم
دعاء محمد کارگر شود ایشان جمله رحلها جمع کردند وبالای آن رحلها جای عتبه بساختند
وایشان بر امن آن بخفتند چون پارهٔ از شب بگذشت شیری بیامد واز ایشان همه بسلامت
بگذشت وبر بالای آن رحلها جست وعتبه را بجدانید سر از تن بگسست واو آواز داد که
قتلني رب محمد این بگفت ودر حال بمرد شیر برگردید وکسی دیگر را تعرض نرساند حسان
ثابت درین معنی گوید سائل بني الاشعران جئتهم ماکان انباء ابي واسع لا وسع
له قبره بل ضیق الله علی القاطع رمی رسول الله من بینهم دون قریش رمیة القاطع
فاستوجب الدعوة منهم بما بین للناظر والسامع ان سلط الله به کلبه یمشي الهوینا
مشیة الخادع حتی اتاه وسط اصحابه وقد علتهم سنة الهاجع والتقم الراس
بیافوخه والنحر منه فغرة الجائع ثم علا بعد بانیابه منعفرا وسط دم
ناقع فذکان هذا لکم عبرة للسید المتبوع والتابع من یرجع العام الی اهله
فما اکیل السبع بالراجع وله عز وجل مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ
ما که حرف نفی است جواب قسم است سوگند برد وانگفت گفت بحق ستاره چون
هوی کرد که صاحب شما که محمد است ضال نشد وغاوی نشد وغاوی ومعنی ارد گمی ضد
راشد که غی ضد رشد بود گمی جیبه یعنی خائب نیست وتو میدار وعدهای ما وانجاز آن عاجلا
وآجلا وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ واو عطف است آیهٔ متقدم گفت محمد سخن نگوید از
سر هوای نفس یعنی بمراد ومحبت میل نگوید وگفته‌اند عن بمعنی باء است یعنی بالهوی بهوا نگوید
إِنْ هُوَ إِنْ بمعنی ما نفی است ای ما هو یعنی ما ذاک النطق إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ
آن نطق وآن سخن نیست الا وحی که بوی میکدارند وبا وی رمز والقا میکنند واز خدای
تعالی عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ او را کسی می آموزد سخت قوة یعنی جبرئیل علیه السلام
وقوة او چندانست که بیکدم زدن از آسمان هفتم بزمین آید وانگاه که وحی آوردی بیکدم

الی

برفتی وباز آمدی ذُو مِرَّةٍ ای ذي قوة واصل او من امرّ الحبل اذا احکم فتله امرارا ومنه
قول النبي صلی الله علیه وآله لا تحل الصدقة لغني ولا لذي مرة سوي گفت حلال نباشد
صدقه هیچ توانگر را ونه هیچ قوی تن درست را ورجل مرّ ای قوي قال الشاعر
ترى الرجل النحيف فتزدريه وفي اثوابه جلد مرير کلبی گفت از شدت جبرئیل علیه السلام
آن بود که چون خدای تعالی اشاره کرد با او که شهرستان لوط خراب کند وآن هفت شهرستان
بود از قعر زمین بر کند ودر هوا چندان ببرد که اهل آسمان آواز مرغان آن شهرستان بشنیدند
آنگاه سرنگون کرد وبینداخت ودر خبر است که یکروز جبرئیل علیه السلام ابلیس را دید که با عیسی بن
مریم بر بعضی عقبهای زمین بیت المقدس مناظره میکرد دیک پر بر زد واو را باقصی کوهی از
زمین بینداخت واز شدت ویکی آن بود که بانگ بر قوم ثمود زد همه بمردند قطرب گفت
عرب همه مردان قوة ناک را ذو مرة خوانند چنانکه شاعر گفت قد کنت قبل لقائکم
ذا مرة عندي لکل مخاصم میزانه واما جزالت ای ودحصافت او آن بود که خدای تعالی
او را امین وحی کرد تا پیغام رسل گذارد وسفیر او بود میان پیغمبران وخدای عبد الله عباس
گفت ذو مرة ای ذو منظر حسن قتاده گفت ذو خلق طویل خداوند بالای دراز بود
فَاسْتَوَىٰ یعنی بتمام خلق ونیکو صورت تمام با لا وَهُوَ ای محمد بِالْأُفُقِ
الْأَعْلَىٰ افق اعلی بود درین وجه واو حال باشد وگفته‌اند واو عطف است معنی آنکه فاستوی
جبرئیل ومحمد بالافق الاعلی ایشان درین جایگاه راست بودند یعنی با یکدیگر در یک مقام ویک مرتبه
بودند الا آنست که عرب چون خواهد که عطف کند در مثل این جایگاه ضمیر با لواو آرند
لا یکادون یقولون فلان استوی وفلان حتی یقولوا استوی هو وفلان قال الله تعالی
انه یریکم هو وقبیله ودرین آیه ضمیر نیست مثله قال الله تعالی ائذا کنا ترابا وآباؤنا عطف
کرد ونحن نیاورد ومثله قول الشاعر الا تر السبع یصلب عوده ولا یستوی والخروع
المتقصف وگفت ولا یستوی هو واین حدیث شب معراج است مفسران
گفته‌اند افق اعلی اقصی دنیاست نزدیک مطلع آفتاب در آسمان قتاده گفت افق اعلی
آنجاست که روز از وی پدید آید وگفته‌اند فاستوی معنی آنست که راست شد جبرئیل از آن

رَجُلٌ مر

المُتَرَه

صورت که خدای تعالی او را آفریده بود برای آنکه چون برسول صلی الله علیه وآله آمدی بصورت
مردی بودی خلافست که هو ضمیر کیست بعضی گفتند ضمیر جبرئیل است و برین قول واو
حال را باشد ای استوی جبرئیل فی حال کونه بالافق الاعلی وبعضی دیگر گفتند هو ضمیر محمد است
و واو واو عطفست چنانکه بیان کردیم آنگه خلاف کردند در آنکه این مساوات محمد را با جبرئیل
علیهما السلام در چه بود بعضی گفتند استویا فی القوة علی الصعود در قوت بر آسمان
شدن با یکدیگر راست شدند بعضی دیگر گفتند در علم وحی راست شدند بعضی دیگر گفتند
استوی جبرئیل و علا الی السماء بعد ان علم محمدا جبرئیل بر آسمان شد پس از آنکه محمد را
بیاموخت آنچه بایست آموختن و این قول سعید بن مسیب است ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى
علما در معنی این آیه خلاف کردند عبدالله عباس و حسن و قتاده و ربیع گفتند ثم دنی یعنی نزدیک
شد جبرئیل پس از آنکه با افق اعلی مستوی شد دنا من الارض از زمین نزدیک شد فتدلی فنزل بالوحی
الی محمد وحی رسول فرو آورد تا محمد چنان نزدیک شد که مقدار کمانی باشد بعضی دیگر گفتند
در کلام تقدیم و تأخیری هست و معنی آنکه ثم تدلی فدنی برای آنکه تدلی سبب دنو باشد اول تدلی
بود آنگه دنو و نزدیکی و اصل تدلی نزول باشد بچیزی تا بو نزدیک شود و اصل کلمه از ادلی الدلو باشد
یقال ادلیت الدلو اذا ارسلتها و دلیتها للمبالغة فتدلت هی یعنی فرو هشته شد قال
لبید فتدلیت علیه قافلاً و علی الارض غیابات الطفل بعضی دگر گفتند ثم دنی
الرب من محمد فتدلی و قرب منه و این روایت انس است در سیاقت حدیث معراج
که گفت ثم دنی الرب من محمد فتدلی حتی کان قاب قوسین منه او ادنی یعنی قدیم جل جلاله
برسول نزدیک شد یعنی رحمت و تمکین محمد و مکان و علو مرتبت او نه قرب مسافت بر حقیقت
چنانکه گفت فاذا سألک عبادی عنی فانی قریب معلومست که قرب مسافت نخواسته
قرب مسافت از صفت اجسام است مجاهد گفت ثم دنا جبرئیل من ربه هم آن معنی که گفتیم از
تمکین و رفعت منزلت و قرب درجه بعضی دگر گفتند دنا محمد من ساق العرش فتدلی
در آویخته شد فاهوی للسجود رسول صلی الله علیه وآله بساق عرش نزدیک شد بنگر آنگه
آنجا رسید سجده شکر کرد آنگاه بعرش چنان نزدیک شد که مقدار دو کمان حسین بن

الفصل

الفضل گفت ثم دنا محمد من العرش فتدلی در آویخته شد یعنی دست در حجب و سرادقات
عرش زد قدمش را جای قرار نبود معلق ایستاده بود بفرمان خدای تعالی اما معنی قوله
فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى ای قدر قوسین تقول العرب بینی وبینه
قاب قوس و قیب قوس و قاد رمح و قید رمح ای قدر قوس و مقدار رمح و مثال او از لغة
مح زیر و زار زیر ضعیف و منه قول النبی صلی الله علیه وآله لقاب قوس احدکم من الجنة
خیر من الدنیا وما فیها ای مقدار قوس احدکم گفت مقدار یک کمان از بهشت بهتر باشد
از دنیا و هر چه در وست گفتند مراد کمان عربیست یعنی چند آنکه بود دو کمان باشد
یعنی مقدار قوس مرتین مجاهد گفت قاب القوس آنجا باشد از کمان که زه در او افکنند برین
قول معنی آن بود که از گوشه کمان تا گوشه دیگر سعید بن المسیب گفت قاب صدر
کمان باشد آنجا که دوال در وبندند و هر کمانی را یک قاب باشد معنی آنست که قرب محمد از
جبرئیل آن مقدار بود که قاب دو کمان برین تفسیر که رفت و بعضی اهل معانی گفتند که این عبارتست
از تأیید محمد و غایت رفعت منزلت و علو رتبه و اصل این آنست که دو معاهد و هم سوگند
در جاهلیة چون خواستندی که عقد صفا و عهد وفا موکد کنند کمانها باوردندی و
بیکدیگر باز نهادندی یعنی ما متظاهریم و متعاونیم و هر یک از ما حمایت صاحب خود خواهد کرد
بعضی دیگر گفتند این عبارتست در کلام عرب از قرب چیزی بچیزی و این مستعملست در کلام و
اشعار ایشان شقیق بن سلمه و سعید جبیر گفتند و عطا و ابو اسحق همدانی گفتند قاب قوسین
ای قدر ذراعین والقوس الذراع لانها یقاس بها کل شیء و بلغه ذراع را قوس گویند
برای آنکه چیزها را او بپیمایند و قیاس کنند و این لغة بعضی اهل حجازست او ادنی قیل
بل ادنی بل نزدیکتر و قیل او ادنی و نزدیکتر بعضی محققان گفتند برای آن او گفت که آنجا
حدی محصور محقق نبود ابو العباس عطا را گفتند چه معنی دارد این آیه گفت چگونه
وصف کنم مقامی را که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل از دور بودند و در نگنجیدند جز
خدای عز و جل و محمد صلی الله علیه وآله کمانی گفت یک کمان خواست چنانکه
شاعر گفت ومهمهین قذفین مرتین قطعته بالأم لا بالسمتین بعضی دگر

كفتند فتدلّى اى فتدلّل من الدلال اى كرد كقوله تظنّيت فى تظنّنت و تقضّى البازى
واصل الشئ واملى و حرجبا تلقّى اى يتلقّع يعنى باخذ اللعاع قوله فَأَوْحَى
إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى حسن بصرى و ربيع و ابن زيد كفتند معنى آنست كه اوحى جبرئيل
الى رسول الله ما اوحى اليه ربه جبرئيل وحى كرد بمحمد آنچه خدا با او وحى كرد و در و هيچ خيانت
از زياده و نقصان نكرد سعيد جبير كفت وحى اين بود كه كفت الم يجدك يتيما فآوى
الى آخر السوره و رفعنا لك ذكرك بعضى دكر كفتند وحى آن بود كه او را
كفت بهشت حرامست بر پيغمبران دكر تا تو در و شوى و حرامست بر امتها تا وصى تو
در و شود يعنى امير المومنين على عليه السلام و بر امتان دكر حرامست تا امت تو در و شوند
و بيشتر محققان كفتند اين را بر ابهام رها كرد كفت تفخيماً لذلك و تعظيما له يعنى
بيش از آنست كه آن را شرح توان داد و مثله فغشيهم من اليم ما غشيهم ابو الحسن البرى
را پرسيدند از اين آيه كفت آن كه داند و اين بيتها انشاد كرد بين المحبين سرّ ليس يحكيه
خطّ ولا قلم ان ليس يفشيه سرّ يمازجه انس يقابله نور تحيّر فى بحر من التيه غنه
و كفتند اين مجانست و بيان آن در جايكاه دكر بكفت و در تفسير اهل البيت عليهم السلام آمده است
كه حق تعالى شب معراج بعز امامت امير المومنين على عليه السلام كرد با رسول صلى الله عليه و آله
و معنى آنست كه فاوحى الى عبده فى على ما اوحى آنكه چون وقت در آمد كفت بلّغ ما انزل اليك من
ربك اين همانست يعنى ما انزل اليك فى على ليلة المعراج قوله مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ
مَا رَأَى ابو جعفر خواند و حسن بصرى و جحدرى و قتاده كذّب بتشديد يعنى آنچه
بچشم ديد دل تكذيب نكرد بل تصديق كرد و براست داشت و ايمان آورد با او و باقى قرّاء به
تخفيف خواندند ما كذب يعنى دل و با او دروغ نكفت در آنچه ديد و تقدير آنكه ما كذب فؤاد
محمد محمدا الذى رآه ما مفعول دوم است و مفعول اول محذوفست يقال كذبه
الحديث و بعضى دكر كفتند معنى آنست كه ما كذب الفؤاد فيما راى آنجا فى سكنه چنانكه
شاعر كفت لو كنت صادقة التى حدثتنى اى فى التى حدثتنى و بعضى كفتند فؤاد
وعاء دلست يعنى فؤاد كه غشاست شك نكرد در آنچه دل ديد كه اصلست خلاف كردند

كه چه ديد قومى كفتند كه جبرئيل را ديد بران صورت كه در آسمان بود و اخبارى كه در معنى آورديم
در آنكه رسول خدا را ديد شك نيست كه ظاهر آيه اينست كه ما كذب الفؤاد ما راى بود دل محمد
در آنچه ديد دروغ نكفت با او اضافه رؤيه با دلست و رؤيه دل علم باشد اكر چه لفظ قرآن
و خبر بر لفظ رؤيتست چون بدل متعلقست جز علم نباشد كه ادراك بدل كنند بچشم نكنند و چند آ...
از اصحاب رسول را پرسيدند كه شب معراج خدا را ديدى كفت رايته بفؤادى و لم اره بعينى روايت كردند كه رسول
بدل ديدم بچشم نديدم عبد الله بن شقيق كفت من ابو ذر را ديدم كفتم اكر رسول را ديدمى
از و چيزى پرسيدمى كفت چه پرسيدى كفتم اول پرسيدمى كه شب معراج خدا را ديد يا نديد كفت
من پرسيدم كفت بدل ديدم بچشم نديدم بچشم نورى ديدم و حمل كردن قوله ما راى
بر عموم اوليتر باشد كه هرچه ديد از آلا و نعما و عجايب و عبر از خلق آسمان و زمين و انواع
فرشتكان و نعمتها و بهشت و دوزخ و هرچه در آن شب ديد تا شامل باشد همه را شعبى
كفت كه مسروق كفت عايشه را ديدم كفتم كه رسول هركز خدا را ديد متغير شد و كفت سخنى كفتى كه موى بر اندام
من برخاست كفتم پس چيست اين كه در قرآن ميكويد كفت كجاست كفتم در سوره والنجم كفت بخوان
بخواندم تا بدين آيه كفت رويدا ساكن باش اين مذهب كه ترا كدام راه برده انما راى جبرئيل
فى صورته او جبرئيل را ديد در صورت خود آنكه كفت هر كه ترا كويد محمد خدا را ديد دروغ كويد خداى
ميفرمايد لا تدركه الابصار و هو يدرك الابصار و هر كه ترا كويد من از آن هيچ كاينكى دانم دروغ
كويد قوله تعالى ان الله عنده علم الساعة الآيه قوله أَفَتُمَارُونَهُ عَلَى مَا يَرَى اى
راى عبد الله عباس و عبد الله مسعود و عايشه و مسروق و نخعى و حمزه و كسائى و خلف و يعقوب
خواندند افتمرونه بفتح تا بى الف على معنى افتجحدونه و اين اختيار ابو عبيدست اى آنكه ايشان
مجادله كردند با رسول صلى الله عليه و آله بل جحود كردند با او تقول العرب مريت الرجل حقه
اذا جحدته قال الشاعر لئن هجرت اخا صدق و مكرمة لقد مريت اخا ما كان يمريكا
اى جحدته و باقى قرّاء افتمارونه بضم تا و بالف يعنى جدل ميكنيد با او در آنچه ديده است و فى
الحديث لا تماروا فى القرآن فان المراء فيه كفر كفت جدل مكنيد در قرآن كه جدل كردن
در و كفرست وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى بديد او را يكبار ديكر يعنى رسول صلى الله عليه و آله

جبرئیل را بدید یکبار دیگر نزلة اخری ای مرة اخری یعنی بران صورة که در آسمانها شد چه رسول او را
برین صورة دو بار دید یکبار باول نوبه که وحی آورد و دوم شب معراج اول که وحی آورد رسول صلی الله
علیه وآله بر کوه حرا بود نگاه کرد شخصی را دید که همه روی آسمان پوشیده بود چنانکه آسمان پیدا
نبود بر رسول صلی الله علیه واله سلام کرد رسول از وی بترسید و از هوش برفت چون با هوش
آمد جبرئیل فاتحه برو خواند و ذلک قوله ولقد راه بالافق المبین یعنی جبرئیل بافق مبین بود و بار
دیگر نزدیک سدرة المنتهی دید او را اندر صورة و سدره درخت نبق باشد و ازای آن منتهی خواند
آنرا که علم خلایق تا آنجا باشد آن نهایت علم خلق است هلال بن یساف گفت عبدالله
عباس کعب الاحبار را پرسید از شجرة منتهی و من حاضر بودم گفت درختیست در اصل عرش
و شاخ و برگ او بر سر حاملان عرش است و علم خلایق تا آنجا برسیده و آنچه ورای آنست غیب است
و جز خدای تعالی نداند عبدالله مسعود گفت آن منتهی خواندند آنرا که هر چه از بالای آن آید تا آنجا
رسد و هر چه از زیر آن بود تا آنجا رسد پس هیچ چیز نباشد از فرمانهای خدای تعالی الا که در رسد
یعنی دعا که از زمین بر شود و قضا که از بالا فرود آید بعضی گفتند که ارواح مومنان
آنجا رسد و گفتند برای آنکه هر که بر سنت رسول و ولایت علی علیهما السلام بمیرد آنجا رسد
ابوهریره گفت رسول گفت شب معراج که مرا بآسمان بردند بسدرة المنتهی رسیدم مرا گفتند
این سدره است هر کس از امت تو بمیرد اینجا رسد چون بر سنت تو باشد آنگاه نگاه کردم
چهار جوی دیدم که از زیر آن بیرون می آمد و ذلک قوله انهار من ماء غیر آسن الی قوله
من عسل مصفی یکی از آب یکی از شیر یکی از می یکی از عسل درختی دیدم که سوار نیک رو در
سایه او هفتاد سال رفتی و در خبر دیگر آمد از اسما بنت ابی بکر که یک روز رسول صلی الله
علیه واله وصف سدره میکرد گفت سواری در سایه او صد سال تواند رفت که بانتها نرسد
و یک برگ آن چندان سایه بود که دویست هزار سوار در سایه او توانند خفت در زیر آن
بستری افکنده از زر صامت هر میوه او بشکل کوزها معالی گفت یک برگ او همه دنیا را
سایه باشد میوه و بار او انواع حلی و حلل است و همه لون میوه بر او باشد و اگر سواری نیک
بر اسپی نشیند و خواهد که گرد ساق او بگردد و پیر شود و عمرش بسر آید و هنوز گرد آن نگردیده باشد.

وهیت که در تمام جود آن
عِندَ سِدرَةِ المُنتَهی

و در مسائل عبدالله سلام هست که او رسول را پرسید از شجرة منتهی گفت درختی است در
آسمان هفتم و بر وی اند هزار هزار شاخ است بر هر شاخی اند هزار هزار شاخ است بر هر شاخی اند هزار
اند هزار هزار برگ است در زیر هر برگی اند هزار هزار فردوس فرشته است هر فردوسی اند هزار
هزار و در بعضی اخبار چنانست که شجرة منتهی و شجرة طوبی یکیست حدیث آن در ذکر معراج
گفته شده است عِندَهَا جَنَّةُ المَأوی گفت جنة ماوی نزدیک آن درخت است عبدالله
عباس گفت بر دست راست عرش است و آن جای شهیدانست نظیره قوله فلهم جنة الماوی
عبدالله زبیر گفت یعنی جنة المبیت یعنی شبانگاه ایشان باشد مهمان راه گذری باشند
چنان بود که اگر در بهشت شب بودی همانجا بودندی محمد بن الکعب القرظی در شاذ خواند
عندها جنّهُ الماوی بها علی الفعل یعنی ستره ای ستر النبی صلی الله علیه وآله و بعضی قرا در
شاذ خواندند اجَنَّهُ والمعنی واحد گفتند این قراءة علی و انس است اخفش گفت معناه
آدرکه اِذ یَغشَی السِّدرَةَ مَا یَغشَی گفت باز پوشید آنرا که باز پوشید یعنی بیاراست
افکند را آنچه بیارایند عبدالله مسعود گفت مراد از آن بستر بیست از زر خالص و این روایت
ضحاکست از عبدالله عباس حسن گفت نوری است از خدای تعالی که او را باز پوشید تا از آن
نور روشن شد و گفته اند مراد فرشتگانند که بمنزلة مرغان بر و نشینند چندانکه عدد ایشان جز
خدای نداند و رسول صلی الله علیه واله گفت بر هر برگی از برگهای او فرشته را دیدم ایستاده
تسبیح و تهلیل میکرد خدا را جل جلاله ابوهریره روایت کرد در حدیث معراج که رسول گفت
دیدم که آنچه او در رسید و او را باز پوشید نوری باشد از انوار ملک جل جلاله و آن فرشتگان
بمانند کلاغان بودند که بر درختان نشینند گفت چون بآنجا رسیدم با من سخن گفت
و گفت حاجت بخواه و در خبری دیگر آمد که تغشیها طیر خضر مرغانی سبز باشند که برو
نشینند و در خبری دیگر آمد که رسول صلی الله علیه واله گفت شب معراج بدرخت سدره
رسیدم و دانستم که آن درخت سدره است برگ و بر و شعبش دیدم مانند میوه‌های
بزرگ و برگش مانند گوشهای پیلان آنگاه با ورسید آنچه رسید از نور خدای جل جلاله
بر او ما یاقوت و زمرد بود و بحسن و جمال بحدی بود که وصفان از وصف او عاجز باشند

مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى گفت چشم او بنگردید و میل نکرد و از آنچه خدای تعالی او را فرموده بود تعدی نکرد والزیغ المیل والطغیان مجاوزة الحد لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى گفتند معنی آنست که لقد رای الآیة الکبری من آیات ربه چنانکه کبری صفت محذوفی باشد و اگر صفت آیات بودی کبر جمع است کبر بایستی و بعضی دیگر گفتند کبری برای اتفاق سرهای آیه گفت در آیه خلاف کردند عبد الله مسعود گفت پرده بود سبز بهشت فرو هشته چنانکه آفاق بپوشید ضحاک گفت سدرة المنتهی بود عبد الرحمن زید و مقاتل گفتند جبرئیل بود بر آن صورت که در آسمان باشد و گفتند مراد معراج است که بآن بآسمان رفت و گفتند مراد آن عجایبست که آن شب دید بیانه قوله لنریه من آیاتنا الکبری أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّى گفت دیدید لات و عزی را و آن دو بت است بتان ایشان عامه قرا بتخفیف تا خوانند آنگاه در معنی او خلاف کردند بعضی گفتند اللات تانیث الله است چنانکه گویند عمرو و عمره و عباس و عباسه آنگاه مشرکان چون اعتقاد کردند که بتان مونث اند تا در او در آوردند از الله اللاة گفتند و از عزیز عزی گفتند قتاده گفت لات بتی بود بطایف ابن زید گفت لات خانه بود بنخله که عرب پرستیدندی عبد الله عباس و مجاهد و ابو صالح خواندند اللاتّ بتشدید تا و گفتند مردی بود که پیست برای حاجیان تر کردی و ایشان را دادی چون بمرد قومی بر سر گور او مقام کردند و او را پرستیدند سدی گفت مردی بود بر سر کوهی و گوسفندی چند داشت از روغن آن گوسفندان سویق تر کردی و گاه گاه از و حیس ساختی و حاجیان را دادی و جای او بطن نخله بود چون بمرد مردم او را پرستیدند کلبی گفت از ثقیف او را گله گوسفند بود روغن آن گوسفندان بیاوردی و سنگی بود بزرگ بر آن سنگ نهادی تا عرب گذشتندی و پیست بدان چرب کردندی چون او بمرد ثقیف آن سنگ را میان قوم خود بردند و می پرستیدند اما عزی در او خلاف کردند مجاهد گفت درختی بود غطفان را که پرستیدندی و آن آن بود که رسول صلی الله علیه و آله

خالد بن الولید را بفرستا د تا ببرید تبر در میزد و میگفت یا عزی کفرانک لا سبحانک انی رایت الله قد اهانک شیطانی از آن درخت بیرون آمد موی باز کرده و وای وای و ویل ویل میکرد دست بر سر نهاده خالد باز آمد و رسول صلی الله علیه و آله را خبر داد رسول گفت چه کشتی او را گفت یا رسول الله چون بیدیم او را در حال ناپدید شد گفت درخت را از بیخ بر کندی گفت این بار که آنجا روی از بیخ بر کن و اصل او بر و بار و تا دگر بار نباید و اگر زن را بینی بکش خالد باز رفت و درخت را از بیخ بازد و عروق او ببرید از بیخ او زنی برآمد عریان او را بکشت و باز آمد و رسول صلی الله علیه و آله را خبر داد گفت آن عزی بود دگر او را نپرستید ضحاک گفت عزی صنمی بود غطفان را که سعد بن ظالم نهاد برای ایشان و سبب آن بود که او بمکه آمد قریش را دید که سعی صفا و مروه میکردند با بطن نخله آمد و قوم خود را گفت اهل مکه را دو کوه است که آنجا طواف میکنند و خدای هست اشان را که او را می پرستند و شما را نیست گفتند پس چه رای گفت من تدبیری بسازم رفت و سنگی از کوه صفا و یکی از مروه بکند و بیاورد و در برابر یکدیگر بنهاد و گفت این صفا و مروه شماست و سه سنگ برگرفت و بر هم نهاد در بن درختی خرما و گفت این معبود شماست این را می پرستید و آنجا طواف میکنید همچنین میکردند تا رسول صلی الله علیه و آله مکه بگشاد و بفرمود تا آن سنگها بر داشتند و آن درخت ببریدند و تولی آن کار را اعنی درخت بریدن خالد بن الولید را فرمود ابن زید گفت خانه بود بطایف که بنی ثقیف پرستیدندی وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَى ابن کثیر مناءة خواندند بمد ابو بکر عن عاصم همچنین روایت کرد و انشد الا انت ال تیم بن عبد مناءة علی الشنؤ فیما بیننا ابن تمیم باقی قرا مقصور خواندند قتاده گفت بتی بود که بنی خزاعه پرستیدندی و در اصل قدید ابو داود ابن زید گفت نام خانه بود در مشلل بنو کعب آن را پرستیدندی ضحاک گفت صنمی بود از آن هذیل و خزاعه اهل مکه او را پرستیدندی و گفتند لات و عزی و مناة سنگها بود در مکه نهاده و آن را عبادت کردندی و گفتند اشتقاق مناة من نا والنجم ینوء نوءًا قرا اختلاف کردند در وقف بر مناة و لات بعضی برو وقف کردند

بها و بعضی با و هر تا که اصلی باشد چون صوت و موت و فوت بر وقف تا کنند و هر تا
که زیاده باشد و تأنیث را باشد بر وقف ها کنند نحو رحمة و نعمة و شجرة و ما اشبه
ذلک آنچه مضاف بود با و وقف نشاید لتعذر الفصل بین المضاف و المضاف الیه
و مناة الثالثة الاخری در و وقف ممکن باشد جز که نشاید کردن لقبح الفصل بین الصفة
و الموصوف و معنی آیه آنست که چنان میدانید که این اصنام دختران خدا اند و تقدیر افرایتم
هذه الاصنام بنات الله مفعول دوم بیفکند برای دلالت کلام بر او و گفتند معنی آنست که
این اصنام را که میگویید خدا اند ازین آیات که خدا راست چیزی هست ایشان را
و التقدیر افرایتم اللات و العزی و مناة الثالثة الاخری یفعلون ما فعل الله و بعض ما فعل الله
ثم حذف لدلالة الکلام علیه آنگاه گفت الکم الذکر و له الانثی
شما را او پسران نرینه می باشد و خدا را مادینه این بهتر برای خود اختیار کردید و کمتر
برای خدا تلک اذا قسمة ضیزی این قسمتی است نه بعدل و نه
بانصاف عبدالله عباس و قتاده گفتند قسمة جائرة قسمتی است بظلم مجاهد
و مقاتل گفتند قسمة عوجاء قسمتی است کژ حسن گفت غیر معتدلة جز بعدل
ابن سیرین گفت غیر مستویة ناراست ضحاک گفت ناقصة سفیان گفت
منقوصة و معانی متقاربست قراء همه ضیزی و اب کردند از ابن کثیر ضئزی
بالهمز و باقی قرای همه کسائی گفت ضاز یضیز ضیزا و ضاز یضوز ضوزا
و ضاز یضاز ضازا اذا ظلم و نقص قال الشاعر ضازت بنو اسد بحکمهم
اذ یجعلون الرأس کالذنب و قال آخر و انشده الاخفش ان تنأ عنا
ننتقصک و ان تغب فسهمک مضئوز و انفک راغم و وزن ضیزی
فعلی است بضم فا الا آنست که مکسور کردند برای یا برای آنکه فعلی بکسر فا در کلام
عرب در صفات نباشد است فعلی آمده است نحو حبلی و بشری و انثی و عقری
و بر فعلی آمده است چون غضبی و سکری و عطشی و فعلی بکسر الفاء در اسما
آمد نحو ذکری و ذفری مؤرج گفت بخوا است که ضاد را مکسور مضموم کنند چه

تا کراهیت کردندی یا و او ساکن و کلمه من ذوات الیاست ضاد را مکسور کردند چنانکه
گفتند بیض را الاصل بوض نحو حمر و صفر و سود و آنکه ضاز یضوز گفت اسم
ضوزی باشد علی فعلی کشوری ان هی نیست این بتان الا اسماء
سمیتموها انتم و آباؤکم الا نامهایی که بر نهاده اید شما و پدران
شما ما انزل الله بها من سلطان خدای تعالی آن حجتی فرو نفرستاد ان
یتبعون الا الظن متابعت نمیکنند الا گمان را و ازلی گمان میروند و ان در
هر دو جا بمعنی ما نفی است و ما تهوی الانفس و آنچه هوای دل ایشان
یعنی از خدا استحقاق عبادت بر این اصنام جز نام نیست آن نام شما نهاده اید و پدران
شما آنگاه بعضی بگمان و بعضی بهوای نفس بی حجتی و بینتی و بصیرتی و لقد جاءهم
من ربهم الهدی و بایشان آمد از خدای تعالی هدی و بیان و دلالة که
ایشان خدا نیستند و ایشان را عبادت نشاید کرد بجز خدای یگانه را ام للانسان
ما تمنی یعنی گمان می برند این بت پرستان که آنچه ایشان تمنی کرده اند چنان
خواهد بود و این بتان شفیع ایشان خواهند بود و این استفهام را معنی جحد است یعنی
نخواهد بود آن ایشان را چنانکه آرزو میکنند فلله الآخرة و الاولی خدا راست
دنیا و آخرت آنچه خواهد بدهد و آنچه خواهد منع کند نه بهوی و مراد کافرانست که هیچ آن
آید که ایشان تمنا بود ابن زید گفت معنی آنست که اگر رسول صلی الله علیه و آله تمنایی
کرد و آن محقق شد چه عجب است زیرا که دنیا و آخرت خدا راست آنکس که خواهد
دهد و آنرا که خواهد منع کند قوله و کم من ملک فی السموات الآیة
گفت بس فرشته که در آسمانهاست که کافران ایشان را می پرستند و اعتقاد
کرده اند که ایشان دختران خدا اند و ایشان را شفاعت خواهند کرد لا تغنی
شفاعتهم شیئا اگر شفاعت کنند در حق ایشان هیچ عنایی نکند
و سودی ندارد و نه نیز شفاعت هیچ شفیع و شفاعتهم راجعست این ضمیر با
معنی کم و اخفش گفت ملک بلفظ واحد موحد است و بمعنی جمع و مثله قوله فما منکم من

اصحاب جز من الا من بعد ان یاذن الله لمن یشاء و یرضی الا پس از آنکه
خدای تعالی دستوری دهد آنرا که خواهد و رضا دهد ان الذین لا یؤمنون بالآخرة
آنگاه گفت این کافران که بقیامت ایمان ندارند لیسمون الملائکة تسمیة
الانثی فرشتگان را بنام زنان میخوانند از آنجا که گفتند الملائکة بنات الله دختران خدااند قیل تسمیة الانثی
وقیل بتسمیة الانثی الکه گفت وما لهم به من علم ایشان را آن هیچ علمی نیست ان
یتبعون الا الظن وان الظن لا یغنی من الحق شیئا متابعت نمیکنند الا گمان را
و گمان از حق هیچ غنا نکند یعنی هیچ سود نکند و بجای او نایستد آنگاه رسول را امر کرد و گفت
فاعرض عمن تولی عن ذکرنا برگرد از آنکه او از ذکر ما معرض است و پشت
کلام ما بما کرده است گفتند مراد بذکر قرآنست و گفتند مراد توحید است و گفتند مراد ایمان است
و گفتند رسول است علیه و آله الصلوة والسلام ولم یرد الا الحیوة الدنیا و الا حیوة
و زندگانی سرای دنیا بر دیگر نخواهد ذلک مبلغهم من العلم گفت مبلغ ایشان از
علم اینست بیش از این ندانند و علم ایشان از ثواب آخرت و احوال قیامت قرا کنند
تضعیف رای ایشانست گفت قدر علمشان و نهایت علمشان اینست که دنیا را بر آخرت اختیار
کرده اند ان ربک هو اعلم بمن ضل عن سبیله وهو اعلم بمن اهتدی
آنگاه گفت خدای تو عالمتر است بآنکس که گمراه است از راه او و داناتر است بآنکس که راه برده است
و راه یافته یعنی همه را میداند و میشناسد و بر او هیچ پوشیده نیست ولله ما فی السموات
وما فی الارض گفت خدای راست آنچه در آسمان و زمین است ملک و ملک و هر کس که از آن
چیزی دارد بعاریه دارد و چون همه او را باشد جزا با او باشد لیجزی الذین اساؤا بما
عملوا تا پاداش دهد ایشان را که اساءت و بدی کرده باشند بآنچه کرده اند و یجزی الذین
احسنوا بالحسنی و پاداش دهد نیکوکاران را باحسان بحال جزیته کذا و کذا و جزاه
الجنة و بالجنة و مراد بحسنی بهشت است نظیره قوله احسن ما عملوا و مثله قوله للذین احسنوا
الحسنی الذین یجتنبون کبائر الاثم والفواحش گفت آنکه اجتناب
کنند از گناه کبائر و فواحش الا اللمم بعضی گفتند این استثنا صحیح است و معنی

آنست

لقوله تعالی یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا وهم عن الآخرة هم غافلون نسخه

لله

تقدیر میگوید این لام لیجزی متعلقست بقوله فاعرض یعنی تو اعراض کن در معامله ایشان کن و صبری تا ما ایشان را بجزا رسانیم نسخه

آنست که الا آن یلم بالفاحشة و یهم بها ولا یفعلها او یفعلها ثم یتوب عنها (وان فعلها) گفت الا آنکه همت
بر کار و آن گناه نکند و اگر کند توبه کند از آن و این قول ابو هریره است و مجاهد و حسن و ابو صالح
و روایت عطاست از عبد الله عباس ابو هریره گفت که رسول صلی الله علیه و آله گفت ان
تغفر اللهم تغفر جما و ای عبد لک لا الما منظوم است اگر این خبر درست باشد
رسول صلی الله علیه و آله بر وجهی گفته باشد که موزون نباشد از تقدیم و تاخیر و لا الما گفته
باشد بی الف قافیه چه رسول صلی الله علیه و آله از شعر اجتناب کردی و خدای تعالی و را از این
تنزیه کرد و گفت و ما علمناه الشعر و قوله تعالی و ما هو بقول شاعر ما کان یفتری اگر
قرآن نظم و انداخته اوست بعضی دیگر گفتند این استثنا منقطع است التقدیر لکن اللمم
برین قول لمم از جمله کبائر و فواحش نباشد آنگاه خلاف کردند در معنی او بعضی گفتند مراد
آن گناههاست که در جاهلیت کردند که خدای تعالی ایشان را بآن نخواهد گرفت و گفتند سبب نزول
آیه آن بود که مشرکان مسلمانان را گفتند شما با ما بودید این فواحش و معاصی میکردید اکنون
بر ما عیب میکنید و وعید میکنید خدای تعالی این آیه فرستاد این قول زید بن ثابت است و زید
بن اسلم و روایة والبی است از عبد الله عباس بعضی دیگر گفتند گناه صغیره خواست مانند نظره
و غمزه و اشتقاق او از الم بالشیء اذا نزل به ولم یتعمق فیه ولم یلزمه باشد مانند آغاز کاری
و ابتدائی بدانکه از و چیزی که در و خوض نکند و این قول عبد الله مسعود است و مسروق و شعبی
ابو سعید خدری و حذیفة بن الیمان و طاوس از عبد الله عباس روایت کرد که او گفت بهتر
چیزی که به لمم می ماند و تفسیر آن می شاید کرد آنست که ابو هریره روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله
که چون خدای تعالی بر کسی در جمله زناء نوشید آن لا محاله راست باشد اگر بچشم نگرد زناء
چشم باشد و اگر زبان گوید زناء زبان باشد و اگر بدست کاری کند زناء دست باشد و اگر بپای
سعی کند زناء پای باشد و اگر بفرج کند آن زناست و فاحشه و الا آن دیگر همه لمم باشد یعنی بالاضافة
الی زنا الفرج عبد الله زبیر و عکرمه و قتاده و ضحاک گفتند آن باشد که در و حد لازم نشود در
دنیا و در قیامت عذاب نبود فاعلش کلبی گفت لمم بر دو وجه باشد یکی آنکه در او حد و عذاب
نباشد در دنیا و آخرت و یکی آنکه گناهی بزرگ بود و چون کرده شود از و توبه کند عطا گفت

لمم عادت نفس باشد گناهی که مرد بعادت کرده باشد و آن آنست که رسول صلی الله علیه و آله گفت
ما من مؤمن الا و له ذنب یصیبه الفینة بعد الفینة لا یفارقه حتی یفارق الدنیا یعنی
بالفینة الساعة بعد الساعة سعید بن المسیب گفت از جمله حدیث النفس باشد و خطور
بالبال محمد بن الحنفیه گفت لمم هر چیزی باشد که مردم بآن همت کند از خیر و شر و دلیل این
تاویل آن خبرست که روایت کرده‌اند ان للشیطان لمة و للملک لمة و لمة الشیطان الوسوسة
و لمة الملک الالهام حسین بن الفضل گفت نظری باشد بی قصد و آن مغفور باشد چنانکه در خبر آمده
بیان کردیم که النظرة الاولی لکم و الثانیة علیکم نظر اولی لمم باشد و نظر دوم گناه فرا گفت صغیره باشد و اصل آن
الم به اذا نزل به و منه المام الخیال برا انکه المام خیال مقیم نباشد عاریتی و رهگذری بود قال الاعشی
الم خیال من قتیلة بعد ما و هی حبلها من حبلنا فتصرما و قال آخر انی الم بک الخیال یطیف
و مطافه لک ذکرة و شعوف و معنی آیه که رفت آنست که خدای تعالی گفت من جزا دهم
و صغائره نیکوکاران بدان که ایشان کرده باشند و وصف کرد ایشان را گفت آنان باشند از کبائر اجتناب
میکنند الا اللمم و خلاصه معنی او گناهی بود که قبول توبه داشته باشد اگر کند از صغیره و کبیره چه اگر
توبه بکنند ازان یا گناهی که کرده شود ایشان را نه بروجه قصد آزار باری تعالی آن مغفور باشد ایشان را
إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ خدای تعالی واسع المغفرة است فراخ آمرزش و واسع الرحمة است
نظیره قوله تعالی و رحمتی وسعت کل شیء گفت خدای تو فراخ آمرزش است برو بزرگ نباید که عجب
نیست گناه آمرزیدن و گناه بنده اگرچه عظیم بود رحمت خدای تعالی عظیم‌ترست ازان یکی از صالحان
گفت الهی اگر همه عالم را بیامرزی مشتی خاک را آمرزیده باشی و اگر همه عالم بسوزی مشتی خاک را
سوخته باشی بر تو دشوار نیست آمرزیدن گناه و در خبرست که ابو الحسن رهاوی حسن بن خلف
که معروفست با بونواس در خواب دید گفت ما فعل الله بک خدای با تو چه کرد گفت غفر لی بیتین قلتهما
را بیامرزید بدو بیت که گفته بودم گفت آن بیتها چه بود گفت من انا عند الله حتی اذا اذنبت
لا یغفر لی ذنبی العفو یرجی من بنی آدم فکیف لا ارجوه من ربی هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ
إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ او عالم‌ترست بشما چون شما را از زمین بیافرید و پدید آورد
آنکه نطفه مرد از اغذیه است که آدمی خورد و آن همه از زمینست پس آدمی از نطفه است

[illegible]

[illegible]

و نطفه از غذا و غذا از زمین وَإِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ و چون شما جنین
بودید در شکم مادران و جمع جنین اجنه باشد و جنین کودک باشد در شکم مادر برای آنکه پوشیده باشد
من الجن و هو الستر فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ خود را تزکیه مکنید و مدح خود مگویید
و تبریه ساحت خود بزبان خود مگویید و مکنید و این قول عبد الله عباس است و مجاهد و کلبی و مقاتل
گفته جماعتی را عادت بود که طاعت خود را باز گفتندی و بدان افتخار کردندی که نماز ما و روزه ما
و حج ما خدای تعالی دانست که ایشان لاف میزنند و نظر تحقیق ازین آیه فرستاد و گفت خود را
مستایید و رسول صلی الله علیه و آله گفت اذا رایتم المداحین فاحثوا فی وجوههم التراب چون
کسانی را بینید که خود را ستایند خاک در روی ایشان پاشید هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَىٰ او عالم‌ترست
به پرهیزکاران که کیست که از معاصی بپرهیزد و بطاعت در آورد و آن عمل برای خدا کند و این
قول از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت کردند أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّىٰ عبد الله عباس
گفت و سدی و کلبی و مسیب بن شریک روایت کردند که این آیه در شان عثمن عفان آمد که او
عادت داشت که صدقه و نفقه کردی او را برادری بود از جهت رضاع نام او عبد الله بن سعد بن ابی
سرح و او منافق بود او را ملامت کرد بر صدقه دادن و گفت چنین که تو میکنی زود باشد که درویش شوی
کفرت و محتاج گردی بخواستن عثمن گفت که گفتم من گناهان بسیار دارم و مظالم میدانم که این برای آن
میکنم که کفاره گناهان من باشد این شتر بار کرده با رحل و با رسن ده تا من جمله گناهان تو برگیرم شتر بدو
داد و گواه بر خود گرفت و دست از صدقه دادن بداشت خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت أَفَرَأَيْتَ
الَّذِي تَوَلَّىٰ دیدی ای محمد آن مرد که برگشت و پشت بهر نیت او در واحد وَأَعْطَىٰ قَلِيلًا
و چیزی اندک داد بصاحبش یعنی عبد الله بن سعد بن ابی سرح آن شتر که بدو داد وَأَكْدَىٰ
ای قطع خیره و عطاءه و آن خیری که میکرد باز گرفت چون این آیه آمد متاسف شد و باز خیر
کردن و عطا دادن شد و این خبر ابو اسحق الثعلبی المفسر امام اصحاب الحدیث در تفسیر خود
آورده مجاهد گفت این آیه در ولید بن مغیره آمد و او رسول علیه السلام را متابعت نمودی
در بعضی کارها مشرکان او را عیب کردند او گفت من از عذاب می‌ترسم آنکس گفت چندینی
از مالت بمن ده تا من گناهت برگیرم او با بر شرک گفت و ازانچه گفته بود اندکی بداد و چیزی که بیش ازان

میکرد باز گرفت این آیه در حق او فرود آمد عطا گفت این آیه در شخصی فرود آمد که برکی ساخته بود که پیش
محمد صلی الله علیه واله آورد یکی او را گفت این را کجا می بری گفت میخواهم که محمد گناه مرا از خدا بخواهد
گفت من ده تا گناه ترا بر گیرم او بداد این آیه درو فرود آمد سُدّی گفت آیه در عاص بن وایل آمد
که او در بعضی کارها رسول را موافقت نمودی محمد بن کعب گفت آیه در ابو جهل آمد که او گفت والله
ما امرنا محمد الا بمکارم الاخلاق این آیه درو آمد اعطی قلیلا من الطاعة واکدی بخل بالباقی
واصل اکدی من کدیة الحافر باشد که گاه باشد که مرد چاه کن چاه کند و سنگی عظیم پیش آید که نتوان
شکست و نه بر توان داشت آن را کدیة الحافر گویند و فعل ازو اکدی اذا بلغ الکدیة فقطع الحفر ولیس
من الماء مورّج گفت اکدی اذا منع الخیر قال الحطیئة فاعطی قلیلا ثم اکدی بمابه ومن
یبذل المعروف فی الناس یُحمد اَعِنْدَهُ عِلْمُ الْغَیْبِ فَهُوَ یَرَی انکار است المکس که او
تحمل گناه غیری خواست کردن گفت نزد یک او علم غیب است که با او چه خواهند کرد و او می بیند
یعنی بیداند که آنچه او گفت از تحمل گناه دیگری چنانست که او گفت اَمْ لَمْ یُنَبَّأْ بِمَا فِی صُحُفِ
مُوسَی یا او را خبر نداده اند با آنچه در صحیفها و اسفار و اجزاء توریة موسی است وَاِبْرٰهِیمَ
الَّذِی وَفّٰی و نیز در صحف ابرهیم که او وفا کرد بعهدهای خدای تعالی یقال وفی و اوفی
و وفی بثلاث لغات یعنی واحد اَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرٰی ان مخففه است
از ثقیله والتقدیر انّه لا تزر و آنچه در آن صحف است آنست که او بگناه دیگری را نگیرد و بار گناه
کسی بر کسی دیگر ننهد بعضی مفسران گفتند پیش از ابرهیم علیه السلام عادت چنان بود که پادشاهان
ظالم پسران پدر را از اگر مشدی و بعوض برادر برادر را بکشتندی و خویش را بخویش گرفتندی بگناه
تا خدای تعالی ابرهیم را بفرستاد و بدو فرود آورد در صحف او که الا تزر وازرة وزر اخری و ابرهیم
را وصف کرد بوفا سعید جبیر و حسن و قتاده گفتند وفی ای عمل بما امر به آنچه او را فرمودند
قیام آن کرد و رسالت خدا بخلق بگذارد و از عهده تکالیف نبوت بیرون آمد و همه وفا کرد
ربیع گفت خواب که دید آن را وفا کرد و پسر را قربان کرد ابو العالیه گفت ارکان اسلام تمامی
بجای آورد و ذلک قوله واذ ابتلی ابرهیم ربه بکلمات فاتمهن گفت پیش از او کس نبود که
او را امتحان کردند بدین و او تمامی شرایط بجای آورد الا ابرهیم و توفیه و توفیر تمام بدادن باشد

قال ان

قال الله تعالی لیوفیهم اجورهم سفیان بن عیینه گفت وفّی یعنی ادا امانه کرد ضحاک گفت
مناسک حج بتمامی بگذارد عطاء بن السایب گفت ابرهیم علیه السلام با خدا عهد کرد که هیچ چیز از هیچکس
نخواهم مگر از خدا چون او را بآتش انداختند جبرئیل آمد و گفت هیچ حاجت داری گفت دارم بخدا
دارم که او مجیب است خدای تعالی برین صدق او را ثنا کرد ابو بکر وراق گفت بشرط دعوی
قیام نمود خدای او را گفت اَسْلِمْ او گفت اَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِینَ خدای تعالی او را بصحة دعوی
مطالبه کرد و او را امتحان کرد در نفس و مال و فرزند تن به نیران داد و فرزند بقربان و مال بمهمان
داد خدای عز و جل او را وفادار خواند و در تفسیر این آیه از رسول صلی الله علیه و آله دو قول روا
کردند یکی آنکه سهل بن عبدالله از پدرش روایت کرد که رسول صلی الله علیه واله گفت خبر دهم شما که
خدای تعالی چرا ابرهیم را وفادار خواند گفتند بگو یا رسول الله گفت بر بامداد و شبانگاه گفتی
فَسُبْحَانَ اللّٰهِ حِینَ تُمْسُونَ وَحِینَ تُصْبِحُونَ وَلَهُ الْحَمْدُ فِی السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَعَشِیًّا وَحِینَ
تُظْهِرُونَ و قول دیگر که ابو امامه روایت کرد از رسول صلی الله علیه واله که یا ابن گفت
شما دانید که چرا خدای تعالی ابرهیم را وفادار خواند گفتند خدا و رسول عالمتر است گفت برای
آنکه بامداد چهار رکعت نماز گذاردی و در خبری دیگر است که رسول صلی الله علیه واله گفت که
خدای تعالی گفت ای فرزند آدم عاجز مباش از آنکه بامداد چهار رکعت نماز گذاری تا من عهد
کنم و شر آن روز تا با آخر از تو کفایت کنم سعید جبیر خواند وفی بتخفیف اما جمع میان این آیه
که الا تزر وازرة وزر اخری و آن آیه که ولیحملن اثقالهم واثقالا مع اثقالهم آنست که این
آیه محکمست و محمول بر ظاهر خود و آن آیه متأولست و آن آنست که آیه در ائمه دعاة با ضلال
آمد گفت ایشان بار گناه خود برگیرند و بار گناه آنان که بدعاء ایشان ضال شده باشند یعنی
مثل آن نه عین آن چنانکه رسول صلی الله علیه و آله گفت من سنّ سنّة حسنة فله
اجرها واجر من عمل بها الی یوم القیمة ومن سنّ سنّة سیّئة فله وزرها ووزر من
عمل بها الی یوم القیمة من غیر ان ینقص من وزره شیء یعنی مثل اجر من عمل بها و مثل وزر من
عمل بها ابو رمثه گفت کودک بودم با پدر بخدمت رسول صلی الله علیه و آله رفتم و او را پیش
از آن ندیده بودم پدرم مرا گفت دانی که این مرد کیست گفتم نه گفت سغیر خدا است من از آن

بگناه

انی جاعلک للناس اماما قال ومن ذریتی

من غیر ان ینقص من اجره شیء

کنار بستر نشستیم و پیش از آن گمان برده بودم که سفر ان نه از جنس آدمیان باشند چون مردی را دیدم
آدمی و مویهای تمام بر اندام داشت و اثر خنا بر دست و مانده بود و دو جامهٔ سبز پوشیده
بود پدرم سلام کرد و بنشست و ساعتی حدیث میکردند و نجوی میگفتند آنگاه رسول پدرم را
گفت این پسر تست گفت ای و رب الکعبه حقا اشهده آری بخدای کعبه و بحقیقت میدانم
و سوگند میخورم رسول صلی الله علیه و آله عجب ماند از سوگند او و از شدت شبه من باو
آنگه گفت اما انه لا یجنی علیک و لا تجنی علیه جنایت او بر تو ننهند و جنایت تو بر او ننهند
آنگاه این آیه بخواند الا تزر وازرة وزر اخری آنگاه نگاه کردیم سلعه در میان کتف او
بود پدرم گفت یا رسول الله من طبیبم اگر فرمایی معالجه کنم گفت نه طبیبها و بحقیقت آنست
که آفرید شفا بدست اوست وَاَنْ لَیْسَ لِلْاِنْسَانِ اِلَّا مَا سَعٰی و اگر نیست
آدمی را الا آنچه کرده باشد یعنی جزا و ثواب و پاداشت آنچه کرده باشد و مراد بسعی عمل
و مثله قوله ان سعیکم لشتی و اخباری که روایه کرده اند از آنکه خدای تعالی فرزندان را
صلاح پدران ببهشت برد و گفته اند این آیه منسوخست بقوله والذین آمنوا و اتبعتهم ذریتهم بایمان
الحقنا بهم ذریتهم درست نیست برای آنکه از میان این دو آیه تنافی نیست و جمع میان ایشان درست
و اخبار با آنکه آحادست محتملست تاویلی را که مطابق این آیه باشد و این آیه محکمست و اخبار بر
جای خود است و اصحاب حدیث درین آیات اقوالی گفته اند نامعتمد و قول معتمد آنست که گفت
که هر دو آیه محکمست و محمول بر ظاهر خود و ابواسحق ثعلبی در تفسیر آورد از ابوالقاسم بن حبیب
عن ابراهیم بن مضارب عن ابیه که او گفت عبدالله بن طاهر والی خراسان حسین بن الفضل
را بخواند و گفت مرا سه آیه مشکلست در قرآن گفت آن کدام است گفت قوله تعالی فی قصة ابن
آدم فاصبح من النادمین و رسول صلی الله علیه و آله میگوید الندم توبة چرا توبه او مقبول
نباید دیگر وان لیس للانسان الا ما سعی پس اضعافا مضاعفة چیست دیگر قوله
کل یوم هو فی شان او هر روز در شانی و کاریست و قول رسول که گفت جف القلم
بما انت لاق مناقض اینست که چون گفت از همه کارها پرداخت هر روز چه کند
این موقتی باشد باید ا. حسین بن الفضل گفت اما پسر آدم ندم آنکه این امت را خصایصی

هست که دیگر امت را نبود و جوابی دگر گفته بعضی مشایخ که پشیمانی او بر قتل نبود بر حمل بود و
ندم بر حمل توبه نباشد از قتل و جواب آیه دوم وان لیس للانسان الا ما سعی این عدل باشد
و اگر یکی را هزار جزا دهد فضل باشد و جواب آیه سیوم که گفت هر روز در شانیست اول
ابدا و دیگر احوال اعادت کند گفت عبدالله طاهر برخاست و بوسه بر سر و روی او داد و
خراج او مسوغ کرد اما این جوابها هیچ معتمد نیست و بوسه زیان آورد و نیز مستحق آن بود
که خراجی دیگر بر خراجش بیفزاید اما جواب مسئله اول آنست که مجرد ندم توبه نباشد تا
قصدا او نبود چون قصد او توبه بود و عزم با او مقارن بود که لا یعود الی مثله فی المستقبل
و عاقل بقبح باشد این ندم با این عزم توبه بود و چون برین وجه نباشد توبه نباشد و اما جواب
مسئله دوم هم خطاست برای آنکه گفت جزا دهد او را بفضل و فضل واجب نبود و جزا
واجب بود و جواب صحیح آنست که جز خدای تعالی ثواب عقاب جل جلاله داند و نه از آن قسمت که
بادله و مقاییس استخراج توان کرد از اینجاست که روا است که زید طاعتی بکند بر وجهی او را
یک ثواب واجب بود بر آن و عمرو همان طاعت کند صد چندان ثواب را مستحق بود لاختلاف
الوجه الذی یقعان علیه اما جواب مسئله سیم هم خطاست برای آنکه جف القلم بما انت
لاق مراد ایجاد نیست مراد آنست که در اول حکم کرد و بنوشت که در اوقات بحسب مصلحة
هر روز و هر ساعت چه خواهد آنگاه با وقات خود میکند نه آنست که باول ایجاد کرد همه یکبار
چه خلاف این معلوم است و اگر تسلیم کنند که ایجاد کرد در اول در وقت دوم اعاده موجود
چگونه شاید کرد مگر گویند اول ایجاد کرد پس اعدام و فانی کرد آنگاه اعاده نمود و این باطلست
عقلا و شرعا و این خود در کلام او نیست ابوبکر وراق گفت الا ما سعی ای الا ما نوی
الا آنچه نیت کرده باشد بیانه قوله صلی الله علیه و آله یحشر الناس علی نیاتهم وَاَنَّ
سَعْیَهُ سَوْفَ یُرٰی سعی و عمل و کردار او ببیند یعنی جزاء عمل او پوشیده نماند
ثُمَّ یُجْزٰیهُ الْجَزَاۤءَ الْاَوْفٰی آنگاه جزا و پاداشت دهند او را جزاء تمام مثل
یقال جزیته کذا و بکذا قاله الاخفش و انشد فی الحج منها ان اجز علی بن سعد سعیه
لم اجزه ببلاء یوم واحد وَاَنَّ اِلٰی رَبِّکَ الْمُنْتَهٰی و بازگشت و نهایت کارها

نداند که بر هر فعلی که مکلفی بکند
بر وجه ما مور به چه مقدار ثواب
باشد او را و مقادیر ثواب

بخداست تا هر یکی را بقدر استحقاق جزا دهد و گفته‌اند ابتدا منت ازوست و نهایت آمال بدوست
بعضی دیگر گفته‌اند نهایت فکرت تا اوست چون بدو رسد برسد بپایان و از رسول صلی الله علیه و آله
لا فکرة فی الرب و قوله و اذا ذکر الله فانتهوا شهر بن حوشب روایت کرد از ابوهریره که یکروز
رسول صلی الله علیه و آله در مسجد آمد و اصحاب را گفت فیم انتم شما در چه کارید گفتند نتفکر
فی الله در خدا اندیشه میکنیم گفت تفکروا فی الخلق و لا تتفکروا فی الخالق فان الفکر
لا یحیط به گفت تفکر در خلق کنید در خالق مکنید که فکرت بدو نرسد خدای تعالی
هفت آسمان بیافرید ستبری هر آسمانی پانصد ساله راه و از آسمانی تا آسمانی پانصد ساله
راه و هفت زمین همچنین و در آسمان هشتم دریایست عمقش چندانکه از زیر هفتم زمین تا بالای
هفتم آسمان و خدایرا در آن دریا فرشته ایست که آبش تا کعبش بیش نیست وَأَنَّهُ
هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَى و او آن خدایست که بخنداند و بگریاند بعضی گفتند خنده
و گریه حقیقی خواست گفت او را که خواهد از خلقان بگریاند و او را که خواهد بخنداند یعنی
بآنکه اسباب آن بکند و پدید آرد و فاعل سبب فاعل مسبب باشد و سبب او سرور و حزن
باشد چنانکه اضحکنی فلان و ابکانی چون سببی بکند که نزد آن ضحک و بکا حاصل شود
این مذهب حسن بصری است که خنده و گریه فعل خداست عطاء بن مسلم هم این گفت
که اضحک و ابکی ای افرح و احزن الکه گفت فرح سبب خنده کند و حزن سبب گریه و این
را اطلاق چنین نیست آنچه از آن بتکلف بود و تذکیر سبب از جهة ما فعل ما باشد و آن آنست
که از آن نهی کرد و آن امر کرد فی قوله فلیضحکوا قلیلا و لیبکوا کثیرا و اگر بهیچ وجه مقدور ما
نبودی نهی با و تعلق نداشتی و نیز حواله این فعل بما کرد فی قوله افمن هذا الحدیث تعجبون
و تضحکون و فی قوله فالیوم الذین آمنوا من الکفار یضحکون و حقیقت خنده تفتح و
گشادگی باشد در اطراف روی نزد عجبی که پدید آید یا سروری که در دل آید و گریه جریان آب
چشم بود در روی از غمی که در دل پدید آید و گفته‌اند باشد که از فرط سرور گریه آید چنانکه
گفت و من السرور بکاء اما نوعی باشد از آنکه آدمی بدو ملجأ باشد و از خویشتن دفع
نتواند کرد و آن چنان بود که کاری عجب بیند یا کلمه غریب شنود او را خنده آید چنانکه دفع

نتواند

نتواند کرد و گریه همچنین چون حزنی و مصیبتی پدید آید مرد مالک نباشد که دفع گریه کند و گفتند
او را بخدا حواله شاید کردن بعضی دگر گفتند این اضافه با خدا مجازست و مراد سبب است
چنانکه شاعر گفت ابکانی الدهر و یا ربما اضحکنی الدهر بما یرضی عایشه گفت سبب
نزول آیه آن بود که رسول صلی الله علیه و آله بقومی بگذشت که میخندیدند گفت لو تعلمون ما اعلم
لبکیتم کثیرا و لضحکتم قلیلا یعنی اگر شما دانید آنچه من میدانم کمتر خندید و بیشتر گریید
جبرئیل آمد و این آیه آورد وانه هو اضحک و ابکی رسول باز پس آمد و این آیه بریشان خواند و
گفت چهل گام رفتم تا آیه بیامد طاهر مقدسی را پرسیدند که فرشتگان را خنده باشد گفت
هرچه زیر عرشند تا خدای تعالی دوزخ آفرید نخندیدند عمر خطاب را پرسیدند که اصحاب رسول
خندیدندی گفت خندیدند و لیکن ایمان در دل ایشان استوارتر بود از کوههای رواسی
مجاهد گفت معنی آیه آنست که اهل بهشت در بهشت بخنداند و اهل دوزخ را در دوزخ بگریاند
ضحاک گفت بگریاند ابر را بباران و بخنداند باغ را بهاران و این قول از امیرالمومنین علی علیه السلام
روایت کردند که جهودی او را پرسید از این آیه و گفت خندانیدن و گریانیدن نه کار حکیمان
باشد و فعل سفیهان بود او جواب چنین داد و شاعر در معنی گفت کل یوم عن اقحوان
جدید تضحک الارض من بکاء السماء و هم این معنی بعبارتی دیگر گفته ابکی السحاب بالامطار
و اضحک الاشجار بالانوار ذوالنون مصری گفت بخنداند دلهای عارفان بآفتاب معرفت و
بگریاند دلهای کافران بکفر و نکرت سهل گفت مطیع را برحمت بخنداند و عاصی را بسخط
و شقاوت بگریاند محمد بن علی الترمذی گفت مومن را در آخرت بخنداند و در دنیا بگریاند بسام
بن عبدالله گفت دندانشان را بخنداند و دلشان بگریاند و انشد السن یضحک و الاحشاء
تحترق و انما ضحکها زور و مختلق یا رب باک بعین لا دموع لها و رب ضاحک
سن ما به رمق وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ وَأَحْيَا و او آن خدایست که بمیراند و زنده
گرداند بمیراند در دنیا و زنده کند در عقبی و گفتند معنی آنست که بمیراند پدران را و زنده گرداند پسران را
و این بیت را برین تفسیر دادند و قد ارانی الشباب الروح فی بدنی و قد ارانی المشیب
الروح فی بدلی ای فی ولدی و گفتند امات النطفة و احیی النسمة نطفه را بمیراند و خلق را

زنده کند و گفتند کافر را ابکرت بمیراند و مومن را برحمت زنده کند قال الله تعالی أَوَمَن كَانَ مَيْتًا
فَأَحْيَيْنَاهُ بعضی دگر گفتند أمات عن ذکره وأحيى بذكره گروهی را از یاد کرد خود بمیراند بخذلان
و گروهی را به یاد کرد خود زنده گرداند بتوفیق ابن عطا گفت أمات بعدله وأحيى بفضله بعدل
بمیراند و بفضل زنده گرداند و قیل أمات بالمنع والحرمان وأحيى بالجود والاحسان وَأَنَّهُ
خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ و او آنچه آفرید از حیوانات دو دو آفرید
جفت جفت نر و ماده برای تناسل تا نسل منقطع نشود و جهان آبادان می باشد چنانکه او خواست
مِن نُّطْفَةٍ از این آب پشت إِذَا تُمْنَىٰ ای تصبّ فی الرحم چون در رحم مادر ریخته شود
یقال منی الرجل وأمنى و این قول ضحاک است و عطا و دیگران مفسران گفتند تمنی ای تقدّر
یقال منیت الشیء ای قدّرته و قال حتی تبیّن لک ما تمنی ای یقدّر لک القادر و مرگ را
از اینجا منیّه خوانند که بر آدمی مقدرست وَأَنَّ عَلَيْهِ النَّشْأَةَ الْأُخْرَىٰ و بروست
باز آفریدن دیگر یعنی اعاده و بعث و نشور و آنکه خلق را زنده کند پس از مرگ وَأَنَّهُ هُوَ
أَغْنَىٰ وَأَقْنَىٰ ابو صالح گفت خلقان را توانگر کرد بمال و اقنی یعنی قنیه بداد ایشان را
و آن سرمایه باشد ضحاک گفت توانگر کرد بزر و سیم و قنیه داد بچهارپای از گاو و گوسفند
و شتر مجاهد و حسن و قتاده گفتند اقنی معنی آنست که تراضی کرد ستکاران بدیگر و عبدالله عباس
گفت اقنی ای أرضى بما أعطى تر آنچه داد راضی کرد حضرمی گفت أغنى نفسه وأفقر الخلائق
الیه گفت خود را بی نیاز داشت از خلقان و خلقان را بخود محتاج کرد ابن زید گفت اغنی بمال
بسیار داد و اقنی بمال اندک داد اخفش گفت اقنی افقر ابن کیسان گفت اقنی اولد فرزند
داد ترا وَأَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشِّعْرَىٰ گفتند شعری کوکبی است بدنبال ثریا آن را مرزم
خوانند و گفتند مرزم دیگرست شعری دیگر شعری دو کوکبست یکی را عبور گویند برای آنکه
مجره را عبور کند و یکی را غمیصا از آن تصغیر غمصا بود من الغمص و هو الرمص چنان
روشن نیست پنداری که در چشم دارد و عرب گفتند در خرافاتی که ایشان راست که
سهیل و شعرا یکجا مجتمع بودند سهیل بجدا آمد بیانی شد شعری العبور از قفای او بیامد
مجره را عبر کرد و غمیصا بایستاد بر فراق سهیل میگریست تا چشمش شکل شد

یکی را برای این عبور خوانند و یکی را غمیصا و مراد اینجا شعری العبورست که خزاعه آن را پرستیدندی
و اول کسی که این عمل کرد مردی بود از اشراف ایشان او را ابوکبشه گفتندی ابوعبد الشعری العبور
گفتندی و گفت این را برای آن می پرستم که ستارگان فلک را بعرض بر او بطول چون رسول
صلی الله علیه و آله آمد عرب او را یعنی رسول را ابوکبشه خواندند برای مخالفت و ایثار را
چنانکه ابوکبشه مخالفت کرد در عبادت شعری وَأَنَّهُ أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَىٰ و او
عاد اول را هلاک کرد که قوم هود بودند مدنیان و ابوعمرو و یعقوب خواندند عَادًا لُّولَىٰ
مدرج مدغم و نافع واو را بهمز خواند بروایت مسیبی و قالون عن طریق الحلوانی و لفظ
چنین بود که عادا لؤلى چنانکه گویند قم لان یعنون قم الآن و ضم لثنین یعنون ضم
الاثنین وَثَمُودَ فَمَا أَبْقَىٰ و ثمود را که قوم صالح بودند نیز رها نکرد وَقَوْمَ نُوحٍ
مِّن قَبْلُ یعنی اهلک قوم نوح ایضا من قبل و قوم نوح را هلاک کرد پیش از آن إِنَّهُمْ
كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَأَطْغَىٰ که ایشان ظالمتر و طاغی تر بودند وَالْمُؤْتَفِكَةَ
أَهْوَىٰ و منقلبه را فرو برد بزمین یعنی شهرستانهای قوم لوط را و آن چهار شهرستان
بود صوابیم و دادما و عامورا و سدوم و گفتند پس از آنکه جبرئیل بر آسمان برد بزمین انداخت
فَغَشَّاهَا مَا غَشَّىٰ با او برسانید آنچه رسانید از سنگباران که بر او کرد فَبِأَيِّ
آلَاءِ رَبِّكَ تَتَمَارَىٰ بکدام نعمتهای خدای خود شک میکنی و جدل میکنی هَٰذَا
نَذِيرٌ مِّنَ النُّذُرِ الْأُولَىٰ اشارتست برسول صلی الله علیه و آله گفت این بیغمبریست از
بیغمبران پیشین یعنی چون بیغمبران پیشین او را بشما فرستاده اند چنانکه ایشان را بامان فرستاد
چنانکه گویند فلان واحد من الناس و واحد من بنی آدم ابومالک گفت معنی آنست که این قرآن
وعظ و انذاریست از آنچه در صحف ابراهیم و موسی هست أَزِفَتِ الْآزِفَةُ یعنی قیامت
نزدیک شد و آن را خدای تعالی کاشف نیست و مظهر و آشکار کننده ها برای مبالغه است
کقولهم رجل راویة للشعر و علامة و نسابة قتاده گفت معنی آنست که جز خدای آن را رد نتواند
کردن و قیل کاشفة ای کشف کشف آن بخدای تعلق دارد و این اسم فاعل بمعنی مصدرست
و ها در چنانست که در مصادر آید کالعاقبة والباقية والداهية آنگاه مشرکان عرب را

کفت أَفَمِنْ هَٰذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ وَتَضْحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ
ازین حدیث یعنی قرآن عجب میدارید و ازو می خندید و بر وا فسوس میکنید و نمی کریید ز قرائت
و سماع قرآن وَأَنتُمْ سَامِدُونَ ای ساهون غافلون و شما ازان غافلید و ساهی بقال
دعنا من سمودک ای لهوک واین قراءة و روایة والبی است از عبد الله عباس عکرمه کفت — عوفی وه
سامدون یعنی مغنون عند سماع القرآن نزد سماع قرآن غنا کنید یعنی اشعار تا مردم را منع کنید
از سماع قرآن و امر کنید این لغة اهل یمن است یقال اسمد لنا ای تغن لنا کلبی کفت سامد حزین باشد
بزبان اهل طی و اهل یمن کفتند لاهی باشد ضحاک کفت سامد اشر و بطر باشد عبد الله عباس کفت
شامخین یعنی با نوفهم بر رسول بکذشتی کبر کنان مجاهد کفت غضابا خشم زده و اعراض کننده
ابو سلمه کفت از ابو هریره که چون این آیه آمد اهل صفه کریستند تا آواز شان بلند شد رسول صلی
علیه و آله هم بکریست آنکاه صحابه همه بکریستند رسول کفت بدوزخ نرود هر که از ترس خدا
بکرید و بهشت نرود آنکه بر معصیت مصر باشد و اکر شما کناه نکنید خدا اقوامی را بیارد که کناه کنند
تا ایشان را بیامرزد و بهشت دهد مردی از صحابه نام او حازم کفت جبرئیل علیه السلام نزدیک
رسول صلی الله علیه و آله آمد و مردی در خدمت رسول میکریست جبرئیل کفت این کیست که
میکرید کفت فلانست جبرئیل کفت هر چیزی از اعمال بنی آدم بر سنجند الا کریه که خدای تعالی
بیک کریه دریاهای آتش بنشاند عبد الله بن السائب کفت سعد بن ابی وقاص بشهر ما آمد
پس از انکه نابینا شده بود من بسلام او شدم مرا کفت تو کیستی کفتم غلام پسر فلان کفت
یا ابن اخی من شنیده ام که تو قرآن با آواز خوش خوانی و من از رسول شنیدم که این
قرآن محزون فرود آمد چون قرآن خوانید بکریید و اکر در اندرون سوزی ندارید بتظاهر
اظهار کریه کنید بتکلف ابو الخلیل کفت تا این آیه آمد رسول را خندان ندیدند
فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا سجده کنید خدا را و بپرستید او را مذهب اهل
البیت علیهم السلام آنست که این سجده فریضه است از انکه امر کرد خدای تعالی بآن بر
الاطلاق و امر او تعالی اقتضاء وجوب کند و نیز اجماع اهل البیت عکرمه کفت از عبد الله
عباس که رسول صلی الله علیه و آله این سوره در مسجد بخواند مسلمانان و مشرکان سجده

نور

تا میشم عابدان و صالحان و
تا نشان آتش دوزخ را باز
نشاند

کردند

کردند و جن و انس نیز سجده کردند بسجده رسول صلی الله علیه و آله و عمر خطاب این سوره بخواند
و سجده کرد و اخبار در معنی بسیار آمده و این سوره از عزائم اربع است که جنب و حایض را
حرامست خواندن آن جهت آنکه جنب و پلید را سجده جایز نیست — این سوره
مکیست و پنجاه و پنج آیتست و سیصد و چهل و دو کلمه است و هزار و چهار صد و بیست حرفست
و روایتست از زر حبیش از ابی کعب از رسول صلی الله علیه و آله که هر که سورة القمر بخواند روز قیامت
که برخیزد روی او چون ماه شب چهارده باشد چنانکه از فروغ روی او هر جا که خواهد در تاریکی قیامت برود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ
معنی آنست که قیامت نزدیکست و ساعت نامیست از نامهای قیامت وَانشَقَّ
الْقَمَرُ و ماه شکافته شد حذیفه خواند و قد انشق القمر چنانست که انشقاق قمر را
علامت قیام ساعت کرد و کفت از اعلام قرب ساعت یکی انشقاق قمرست چون قمر شکافته
شد وقت قیامت باشد عطا کفت و سینشق القمر و ماه شکافته خواهد شد یعنی هنوز نیست
و این قول خلاف اجماع علماست و اخبار درست باطل است زیرا که این آیه کذشته و
انشقاق قمر معجزی بود رسول را صلی الله علیه و آله راویان اخبار روایت کردند که کافران
قریش کفتند محمد جادوست و هر چه ما میخواهیم و اقتراح میکنیم از کارها که در زمین است او
میکند و میداند و بسحر پیش میبرد اکنون کارها که با آسمان تعلق دارد بکوییم مکر از آن عاجز
آید بیایند و کفتند یا محمد هر چه ما التماس کردیم در زمین همه بجا آوردی یک التماس دیگر هست
ما را کفت آن چیست کفتند ما را بنمای تا این ماه را که از کوه بر می آید بنیمه سپر زرین و آن شب
چهار دهم ماه بود برای ما بدو نیم کنی اکر توانی و تو میکویی که خدای من خدای آسمان و زمین است
رسول صلی الله علیه و آله چون این بشنید دست بدعا برداشت خدای تعالی ماه را بدو نیم کرد یک
نیمه برابر کوه بایستاد و یک نیمه بالاتر رسول صلی الله علیه و آله کفت اللهم اشهد و حاضران را
کفت کواه باشید ابن روایت عبد الله مسعودست عبد الله عباس کفت ماه در عهد رسول
صلی الله علیه و آله بدعا او بدو نیمه شد یک نیمه بر سر کوه سوید ابایستاد و یک نیمه بر سر کوه
حندمه انس مالک روایت کرد که ماه دو نیمه شد و از هم جدا شد چنانکه حاضران میان هر دو نیمه
بدیکر جانب

دیدند وهم انس روایت کرد که ماه در عهد رسول دو نوبت شکافته شد عبد الرحمن السلمی گفت با پدر بمداین
فرود آمدیم آدینه در آمد ما بنماز آدینه رفتیم حذیفه خطبه کرد و در خطبه گفت الا ان الله تعالی یقول
اقتربت الساعة وانشق القمر الا وان الساعة قد اقتربت الا وان القمر قد انشق الا وان
الدنیا قد آذنت بفراق الا وان الیوم المضمار وغدا السباق گفت قیامت نزدیک
رسید وماه شکافته شد ودنیا خبر داد بفراق وجدایی میدان امروزست ومسابقت و
فردا گفت من پدرم را گفتم مردمان فردا مسابقت خواهند کردن گفت تو جاهلی میدانی که او چه
میگوید این مسابقه بعمل میخواهد چون آدینه دیگر شد خطبه کرد واین فصل بگفت ودر آخر فصل
گفت الا وان الغایة النار والسابق من سبق الی الجنة وغایة دوزخ است وسابق آنست که
سبق برد ببهشت مسروق روایت کرد از عبد الله عباس وعبد الله مسعود که کافران
از رسول درخواستند که ماه دو نیمه کند چون دو نیمه کرد با یکدیگر گفتند سحرکم ابن ابی کبشة
محمد سحر کرد با شما وبگفتیم که او را ابی چه ابو کبشه لقب نهادند آنگاه گفتند این چشم شما چنین
نموده است از مسافران بپرسید تا همه جای چنین بوده است هر مسافر که می آمد خبر میداد
که ماه دو نیمه شد خدای تعالی این آیه فرستاد وان یروا آیة یعرضوا ویقولوا
گفت اگر آیتی با دلالتی یا معجزی بینند اعراض کنند وبرگردند وگویند سحر مستمر
ای هذا سحر مستمر این جادویست ودائم ومطرد یعنی کار محمد اینست واین از و بدیع نیست
مجاهد گفت مستمر ای ذاهب باطل سحری که برود وزود باطل شود ونماند یقال مر الشیء واستمر
اذا ذهب وبطل ومثله قرو واستقر بمعنی ابو العالیه گفت مستمر ای محکم قوی قتاده گفت صلب
غالب بحسب من قولهم مر الحبل وامررته اذا احکمت فتله وکذبوا واتبعوا
اهواءهم وتکذیب کردند وتابع هوای نفس خود گردیدند وکل امر مستقر
وهر چیزی وهر کاری قرار گرفته است بجای خود از خیر وشر قرارگاه خیر بهشت است وقرارگاه
شر دوزخ یعنی خیر المشر را بهشت بر دو شر المشر را بدوزخ ودرین تقدیر با هله محذوف بود ای
مستقر باهله مقاتل گفت معنی آنست که هر حدیثی را نهایتی هست وهر کاری را حقیقتی وگفتند
معنی آنست که هر چه خدای تعالی قضا کرده است واقع شود ولقد جاءهم من الانباء

ما فیه

ما فیه مزدجر گفت آمد بدیشان یعنی بکافران آنچه دران زجری هست ووعظی از
جمله اخبار وقوله مزدجر مفتعل من الزجر واصل او مزتجر بوده تا را دال کردند برای آنکه تا از
حروف مهموسه است وزا از حروف مجهوره ومیان مخرج این دو حرف تفاوتست ودر نطق
دشوار بود مزتجر گفتن ازین سبب تا را دال کردند حکمة بالغة حکمتی است
تمام رسیده که درو نقصانی نیست گفتند مراد قرآنست فما تغنی النذر چه غنا
کنند بیم کنندگان وترسندگان چون امتان ایشان نشنوند وکار نبندند وتکذیب کنند ایشانرا
ومخالفت نمایند فتول عنهم از ایشان برگرد وپشت کار ایشان کن گفتند این وامثال
این منسوخست بآیه قتال اگر حمل کنند بر حقیقت واگر گویند بر سبیل وعظ است وتهدید جمع توان
کرد میان او وآیه قتال وبیانش آنست که حسن گفت معنی آیه آنست که در آخر میگوید یوم یدع
الداع الی شیء نکر ای الی یوم رها کن این کافران را تا روز قیامت وآن روز آن
باشد که داعی دعوت کند بکاری منکر ونکر کاری فظیع وعظیم ومنکر بود وآن دوزخ است بعضی
دیگر گفتند در کلام محذوفیست التقدیر فتول عنهم فانهم یرون ما یتراهم من العذاب یوم
یدع الداع الی امر منکر گفتند برگرد از ایشان وایشانرا رها کن که عذاب وجزاء خود ببینند آن روز
که داعی دعوت کند ایشانرا بکاری منکر وعلی کل حال عامل در یوم یدع الداع محذوفست
برای آنکه محالست که فتول عنهم عامل وی کند وگویند که نکر کاری باشد که طبع از و نافر گردد از
جهت کراهت وتقزز واین صفت ومثله رجل جنب وارض جرز ودر معنی او خلاف کردند
بعضی گفتند قیامت است وگفتند مراد دوزخ است وابن کثیر کاف را سکین کرد نکر خواند
وباقی قرا بضم کاف مجاهد گفت نکر بضم نون وکسر کاف علی الفعل المجهول خاشعا
ابصارهم نصب او بر حالست ابو عمرو ویعقوب وحمزه وخلف وکسائی خاشعا خواندند
بالف علی لفظ الواحد وباقی قرا خشعا خواندند علی الجمع وعبد الله مسعود خاشعة ابصارهم
قرآءت ابو عبید گفت چون اسم متاخر باشد از فعل توحید وجمع وتذکیر وتانیث روا باشد تقول
مررت برجال حسن وجوههم وحسان وجوههم قال الشاعر وشبان حسن اوجههم
من ایاد بن نزار بن معد وقال آخر ترمی الفجاج بها الرکبان معترضا اعناق بز

خشعا

وحسنة وجوههم صح

لها مرخی لها الجدل و اکنت اگر معترضه گفتی یا معترضات روا بودی و کذلک مرجاة و مرجیات
هر سه جایز بودی هم آن لفظ واحد که درین بیت هست و هم آن لفظ که گفتیم از جمع و تانیث
گفت در آن حال که چشمهای ایشان ذلیل باشد و در پیش افکنده یخرجون من الاجداث
کانهم جراد منتشر از گورها بیرون آیند پیدا ای که ملخ پراکنده و منتشر لفظ
واحدست ای اگر صفت جرادست علی اللفظ و نظیره قوله کالفراش المبثوث مهطعین
الی الداع مسرع باشند باجابت و شتاب میکنند یقول الکافرون هذا یوم بخوانند یعنی
عسر کافران گویند این روزی دشوارست کذبت قبلهم قوم نوح
دروغ داشتند پیش از ایشان یعنی اهل مکه قوم نوح نوح را فکذبوا عبدنا پس
دروغ داشتند بنده ما را یعنی نوح را و قالوا مجنون ای هو مجنون و گفتند او دیوانه است
و ازدجر و او را زجر کنند و باز زدند یعنی او را از دعوت نهی کردند ابن زید گفت او را تهدید
کردند و گفتند لئن لم تنته یا نوح لتکونن من المرجومین فدعا ربه نوح خدا را خواند
و گفت انی مغلوب مرا غلبه کردند ایشان فانتصر انتقام کش از ایشان برای من
مجاهد گفت نوح علیه السلام چون خلق را دعوت کردی او را بگرفتندی و گلوی او باز گرفتندی
او بیهوش شدی و بیفتادی چون با هوش آمدی گفتی خداوندا ایشان را بگیر که نمیدانند ففتحنا
ابواب السماء بماء منهمر حق تعالی گفت چون نوح را اجابت نکردند نوح
با این همه دعا کرد ما دعاء او را اجابت کردیم و عذاب فرستادیم درهای آسمان بر گشادیم
به آبی رونده که چهل شبانروز باز نایستاد قال امرؤ القیس یصف غیثا راح تمریه الصبا
ثم انتحی فیه شؤبوب من جنوب منهمر ای سائل و قال سلامة بن جندل یصف فرسها شؤبوب
کالماء منهمر والسد متحدر والقصب مضطمر واللون غربیب و فجرنا
الارض عیونا و بشکافتیم زمین را بچشمهای آب تا همه زمین چشمها گشت
در خبر می آید که چهل شبانروز باران و آب از آسمان می آمد و معلق در هوای ایستاد
و چهل شبانروز آب از زمین می آمد آنگاه آب آسمان بر آب زمین آمد و ذلک قوله
فالتقی الماء علی امر قد قدر آبها بر هم آمد بر کاری تقدیر کرده و انداخته شده

چنانکه

چنانکه آب آسمان بر آب زمین یک قطره کم و بیش نبود و گفتند بر کاری که تقدیر کردند در لوح محفوظ
محمد بن کعب گفت اقوات پیش از اجسام تقدیر کردند و بلا پیش از مبتلی و این آیه بخواند
قوله و حملناه علی ذات الواح و دسر و ما نوح را بر کشتی نهادیم خداوند
لوحها و میخها ذات الواح صفت موصوفی محذوفست ای علی سفینة ذات الواح جمع لوح
و دسر جمع مسامیر واحدها دسار و دسر این قول قتاده و قرظی است و ابن زید و روایة
والبی از عبدالله عباس و حسن بصری و شهر بن حوشب گفتند که دسر سینه کشتی باشد برای
آن گویند که دسر الماء بجؤجؤه ای یدفعه والدسر الدفع و میخ را هم برای این دسار خوانند
فعال بمعنی مفعول الکتاب بمعنی مکتوب و حساب بمعنی محسوب مجاهد گفت عوارض کشتی
باشد ضحاک گفت اصل کشتی باشد و الواح جوانب باشد ابن ابی نجیح گفت از مجاهد که
اضلاع کشتی باشد تجری باعیننا میرود بچشمهای ما یعنی چنانکه ما می بینیم و میدانیم
مقاتل حیان گفت یعنی بحفظ ما و منه قول الناس للمودع عین الله علیک مقاتل
سلیمان گفت بوحینا بوحی ما و بفرمان ما جزاء لمن کان کفر نصب
بر مفعول له است ای فعلنا ذلک من الطوفان و ارسال الماء علیهم جزاء و ثوابا لنوح و هو
الذی کان کفر و جحد حقه و نوح است که کفر آوردند با او و جحود کردند حق او را و بعضی دیگر
گفتند ما اینجا مصدریه است یعنی جزاء بما کان کفر من نعمة الله ای لکفرهم و این قول
ابن زیدست بعضی دیگر گفتند معنی آنست که عاقبناهم والله وعدا لمن کان کفر خدا است
برای آنکه ایشان کافر شدند و خدای تعالی بکفور به مجاهد خواند جزاء لمن کان کفر بفتح کاف و فا
یعنی کان الغرق و الهلاک جزاء للکفار خدای تعالی همه را هلاک بر آورد و کس از آن
عذاب نجست مگر عوج بن العنق که آب طوفان نوح تا کمرگاه او بود و گفتند سبب نجاة
او آن بود که نوح علیه السلام محتاج بود بچوب ساج برای کشتی و نقل آن بدست
عوج راست می آمد نوح او را بفرمود و او فرمان برد و آن چوبها از شام بر گردن گرفت
و ... آورد خدای تعالی او را از عذاب عفو کرد و او را از غرق برهانید و لقد
ترکناها آیة گفت بار ها کردیم آن کشتی را آیتی یعنی آن را آیتی کردیم و دلالتی

وعبرتی قتاده گفت خدای تعالی بعد از سکون طوفان آن کشتی را سا وردی ها کرد از زمین
مدینه و تا بعهد رسول ما صلی الله علیه واله بماند و خلق مرو میشد و میدیدند و بدو عبرت میگرفتند
و بسیار کشتیهای گران پس از آن کردند بسیار مدت و هیچ ازان اثر نماند فهل
من مدکر کس هست که یاد کند و اندیشه نماید و متعظ شود و عبرت گیرد و بترسد
از مثل آن آنگاه گفت فکیف کان عذابی ونذر بر سبیل تعجب و تقریع
که عذاب و انذار من چون بود فرا گفت نذر و انذار یکی باشد تقول العرب انذرته انذارًا و نذرًا
کما تقول انفقت انفاقًا و نفقةً و ایقنت ایقانًا و یقینًا ولقد یسرنا القرآن
للذکر ما قرآن آسان کردیم برای ذکر یعنی چنان ساختیم که بدو متذکر توان شد و
اعتبار توان گرفت سعید جبیر گفت للذکر ای للحفظ چنان ساختیم که خواندن آسان
باشد و یاد گرفتن آن و گفت از کتابهای خدای تعالی هیچ کتاب نیست که آنرا از بر بخوانند الا
قرآن فهل من مدکر ای متذکر و متعظ کس هست که درین اندیشه کند و پند
برگیرد مطر الوراق گفت در تفسیر این آیه هل من طالب علم فیعان علیه هیچ طالب علمی هست
که آنرا معاونت کنند برین کذبت عاد فکیف کان عذابی ونذر
آنگاه چون طرفی قصه نوح بگفت قصه عاد نیز آغاز کرد که ایشان قوم هود بودند گفت
عاد بدروغ داشتند پیغمبر را یعنی هود آنگاه گفت عذاب من و انذار من ایشان را چون بود
آنگاه طرفی از آن عذاب بیان کرد گفت انا ارسلنا علیهم ریحًا صرصرًا
فی یوم نحس مستمر ما بر فرستادیم بریشان بادی سرد سخت در روزی شوم که نحس
او پیوسته بود و آن روز چهارشنبه آخر ماه بود هیچکس را رها نکرد از خرد و بزرگ الا
همه را هلاک کرد هرون اعور خواند نحس بکسر الحاء تنزع الناس مردم را از جای
برمی کند و می انداخت و گردن می شکست محمد بن اسحق گفت چون باد آغاز کرد هفت
مرد از اقویا و اشدا که از ایشان قوی تر و جسیم تر نبودند شش را نام درین خبر هست
عمرو بن الحلی الحارث بن شداد هلقام خلجان بن سعد و دو پسر از آن
تعسن و مردی دیگر ایشان بیامدند و عیال خود را در شعبی بردند و خود بر در آن شعب بایستادند

تا باد را دفع کنند باد درآمد و یک یک را از در شعب می ربود و بر کوه میزد و پاره پاره میکرد
تا همه را هلاک کرد زنی از آن زنان که دران شعب بودند این بیتها بگفت ذهب الدهر
بعمرو بن الحلی والهنیات ثم بالحارث والهلقام طلاع الثنیات والذی سد
مهب الریح ایام البلیات ابو حمزة الثمالی گفت باسنادش از رسول صلی الله علیه واله
که باد مردگان ایشان را از گورها بر آورد کانهم اعجاز نخل منقعر بدان شبه کرد ایشان
تنه خرما انداز بیخ برکنده والاعجاز جمع عجز کاعضاد و عضد و برای آن تشبیه کرد ایشان را
به تنه درخت خرما که آنرا شاخها زده باشد که باد چون سرهای ایشان از تن می گسست و دستهای
ایشان جدا میکرد تنهای ایشان افتاده بود مثل درخت سرزده ابو بکر انباری گفت مبرد را
بحضرت اسمعیل بن اسحق القاضی ابهر از مسئله پرسیدند از جمله آن یکی این بود که چرا خدای
تعالی گفت جائی تهب ریح عاصف دیگر جا گفت ولسلیمن الریح عاصفة در یک جایی باد
جای دیگر با تا تانیث کذلک قوله اعجاز نخل منقعر و اعجاز نخل خاویة گفت هر چه ازین
باب آید تذکیر او بر لفظ محمول بود و تانیث بر معنی فکیف کان عذابی ونذر
عذاب من و وعید من بریشان چون بود ولقد یسرنا القرآن للذکر فهل
من مدکر و تفسیر این آیه برفت کذبت ثمود بالنذر آنگاه گفت ثمود
که قوم صالح بودند تکذیب کردند و دروغ داشتند انذار صالح را و روا بود که نذر جمع نذیر باشد
اینجا فقالوا ابشرًا منا واحدًا نتبعه و گفتند ما آدمی را هم از ما چون متابعت
کنیم او را انا اذًا لفی ضلال وسعر ما آنگاه در ضلال و گمراهی باشیم از دین
پدران عبد الله عباس گفت فی سعر ای فی عذاب قتاده گفت عنا و رنج باشد سفیان
بن عیینه گفت جمع سعیر باشد آتش افروخته فرا گفت ما در دیوانگی باشیم اگر چنین کنیم
تفسیر سعر بجنون کرد من قولهم ناقة مسعورة اذا کانت خفیفة الراس هایمة علی
وجهها قال الشاعر تخال بها سعرًا اذا العیس هزّها ذمیل وایضاع من السیر
متعب وهب گفت ای فی بعد من الحق ابو السماک العدوی خواند ابشر منا برفع
و در عربیت هر دو راست است آنگاه گفت بر سبیل انکار ءالقی الذکر علیه من بیننا

از میان ما همه راست القاء وحی باو کردند بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٌ بل او دروغ زنیست
بطر و متکبر میخواهد بر ما ترفع کند بدعوی پیغمبری ابن ابی حماد گفت اشر لاابالی باشد مجاهد
خواند اشُر بضم شین وهما لغتان مثل حَذِر وحَذُر ویَقِظ ویَقُظ قوله سَيَعْلَمُونَ
غَدًا مَنِ الْكَذَّابُ الْأَشِرُ بدانند فردای قیامت که کذاب اشر کیست حمزه
تعلمون بتا خطاب خواند و گفت از قول صالح علیه السلام است که یا قوم ستعلمون
و آنکه از قول خداست با ایشان وقیامه را فردا خواندن مبالغتست در تقریب عادت مردمان
که گویند ان مع الیوم غدًا و مراد نه فردا حقیقی باشد ایام مستقبل خواهند وگفته اند مراد روز عذابست
وگفته روز قیامتست إِنَّا مُرْسِلُو النَّاقَةِ فِتْنَةً لَهُمْ گفت ما بودیم که ناقه را
برون آوردیم از کنار آن کوه که ایشان خواستند برای فتنه و امتحان ایشان فَارْتَقِبْهُمْ
مراقبه کن ایشان را و نگاه دار وَاصْطَبِرْ وصبر کن بر گفتار و کردار ایشان و تعجیل مکن
تا زمان من بدیشان رسد واصطبر افتعل باشد من الصبر واصل اصطبر اصتبر بوده است تا را
طا کردند تا از حروف اطباق باشد چه صاد با تا نسبت ندارد وگفتن تا عقیب صاد دشوار
وَنَبِّئْهُمْ أَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ خبر ده ایشان را که آب میان ایشان
قسمتست یکروز ایشان را باشد و یکروز ناقه را و آن روز که ایشان را آب نبا بشد او بدل آب
چندانکه خورده باشد شیر با ایشان دهد بیس ناقه یکروز بیامدی و آب را جمله بخوردی و بروزگار دیگر
آب ایشان را بودی و ناقه آن روز که آب خوردی بعوض آن شیر بدادی را وآن گفت بینهم تا اگر
ناقه با ایشانست لتغلیب العقلاء كُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌ ای کل نصیب و شرب
نصیب باشد و محتضر مفتعل باشد از حضور یعنی بروز نوبه ایشان آب حاضر
آمدی و در روز نوبه ناقه ناقه حاضر آمدی فَنَادَوْا صَاحِبَهُمْ بخواندند ثمود
صاحب خود را که عاقر ناقه بود و نام او قدار بن سالف بود و او مردی بود سرخ روی سرخ
موی او را احمر ثمود گفتندی فَتَعَاطَى فَعَقَرَ یعنی تولای عقر ناقه کرد وگفتند
تناول کشتن او شمشیر فعقر ای نحرها بتیغ او رای کرد و عرب از اینجا هر عاقر را نام
احمر آن اقدار گویند تشبیها بقدار بن سالف قال الشاعر انا لنضرب بالسیف

رؤسهم ضرب القدار نقیعة القدام فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ
عذاب و انذار من چگونه بود إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً ما یک بانگ بر ایشان
فرستادیم فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ حسن بصری و قتاده محتظَر خواندند بفتح ظا یعنی
حظیره و عامه قرا محتظِر بکسر ظا خواندند یعنی صاحب الحظیره مفسران در معنی آن خلاف
کردند عبدالله عباس گفت آن باشد که مرد برای گوسفندان حظیره بسازد از درخت و چوب و گیاه
و شوک آنگاه بعضی از آن بیفتد و گوسفندان در پای کنند و بشکنند هشیم آن باشد قتاده گفت
هشیم استخوان پوسیده باشد و سوخته و در روایتی دیگر از عبدالله عباس آنست که گیاهی باشد
که گوسفند خورده بود سعید گفت خاک باشد که از دیوار بریزد ابن زید گفت درخت پوسیده
باشد و عرب هر چه تر باشد و خشک شود آن را هشیم خوانند و هشم کسر باشد و هشیم فعیل باشد
بمعنی مفعول وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ تفسیر این گذشته
شد كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالنُّذُرِ آنگاه گفت تکذیب کردند قوم لوط با نذار و
دروغ داشتند وحی پیغمبر را إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا ما بر فرستادیم بر ایشان
بادی سخت که سنگ ریزه بر ایشان میریخت و بعضی دیگر گفتند بادی بود چنان سخت که سنگهای
بزرگ می آورد و بعضی دیگر گفتند حاصب هر سنگ باشد ضحاک گفت حاصب صغار الحصی باشد
بعضی دیگر گفتند حاصب و حصب و حصبا سنگی باشد بزرگ که به دست باو نشود و محصب آن
جایگاه را خوانند که در وی سنگ اندازند بمنی ومنه قول الشافعی یا راکبا قف بالمحصب
من منی واهتف بقاعد خیفها فالناهض ومنه قول عمر لاهل المدینه حصبوا المسجد
ای صبّوا فیه الحصباء وهو الحصا آنگاه استثنا کرد إِلَّا آلَ لُوطٍ یعنی آنکه با او ایمان
داشتند و اهل دین او بودند از امت او نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ که ما ایشان را برهانیدیم در وقت
سحر اخفش گفت برا آن صرف کرد سحر را که نکره است اراد سحرًا من الاسحار واگر سحر آن
شب خواستی صرف نکردی بسحر چنانکه گفت اهبطوا مصرا من الامصار ولو اراد مصر بعینها
لقال مصر نِعْمَةً مِنْ عِنْدِنَا نصب او بر مفعول له است برای نعمت من بر ایشان
كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ چنین جزا دهیم آن را که شاکر باشد و شکر نعمت ما کند

اینجا اشاره ایست که وقت شایسته نجات سحر باشد فتدبر
تمت

وایمان دارد وطاعت بجای آرد و نعمت آن بود که دشمنان ایشان را هلاک کرد و ایشان را برهانید
ولقد انذرهم بطشتنا یعنی لوط علیه السلام بترسانید ایشان را یعنی قوم خود را از
عذاب و هلاک ما و گرفتن سخت ما و بطش گرفتن بقوة باشد فتماروا بالنذر شک
آوردند ایشان برسولان و با بوحی چنانکه گفتیم علی اختلاف القولین وتماری تفاعل باشد
از مریه ولقد راودوه عن ضیفه آن قوم لوط مراوده کردند او را یعنی مطالبه
کردند و خواستند تا رها کند ایشان را تا دست درازی کنند بر آن مهمانان او و مراوده مطالبه باشد
بر سبیل ملاینه و ملاطفه بر سبیل رادّه یروده وارتاده ارتیاد او را وده مراوده قال تعالی
وراودته التی هو فی بیتها عن نفسه و مهمانان او فرشتگان بودند و او ندانست چنانکه در قصه آن
رفته است فطمسنا اعینهم ما چشمهای ایشان مطموس کردیم و بی اثر و آن
چنان بود که لوط علیه السلام در ایشان تذلل میکرد و ایشان تعزز و تشدد میکردند جبرئیل
علیه السلام از دور نظاره میکرد کار چون از حد بگذشت لوط را گفت خل بیننا وبینهم رها کن
میان ما و ایشان و دست ما را با یکدیگر گذار لوط با کناره ایستاد ایشان از در سرا
در آمدند لوط عاجز و ضعیف بی یار ماند جبرئیل علیه السلام مسابقه کرد و پری بر روی ایشان
زد همه کور شدند و چشمهاشان با روی راست شد از آنجا بیرون آمدند مدهوش و متحیر و راه
نمیدانستند می افتادند و برمیخاستند و فریاد میکردند که لوط جمعی جادوان را بخانه برده و ما را
بجادوی کور کردند این قول عامه مفسرانست ضحاک گفت چون ایشان بر لوط غلبه کردند
و در سرا شدند لوط دلتنگ شد از آنکه ندانست که ایشان فرشتگانند خدای تعالی چشمهای ایشان
کور کرد تا هیچکس را ندیدند و گفتند ما دیدیم که جماعتی درین سرای آمدند و اکنون درینجا کس نیست
فذوقوا عذابی ونذر والتقدیر قلنا لهم ذوقوا ای بچشید عذاب من و انذار
و وعید من ولقد صبحهم بکرة عذاب مستقر بامداد بدیشان
آمد عذابی دایم و مقیم و بکرة نصب است در ظرفست و برای آن عذاب مستقر خواند که با
عذاب آخرت پیوسته بود فذوقوا عذابی ونذر ولقد یسرنا القرآن
للذکر فهل من مدکر و این آیه را تفسیر رفته است ولقد

است زند دیگر که اگر
کسی بسببی مستوجب
عذاب گردیده باشد
و در هم بماند و خود را
بر ... داران عذاب
این کرد و دران سبب و فتح آن سبب کند
و آنکه عاقل باشد معنی آن عذاب باشد
و در بامداد ... و در رود آید
... باید ... شد

ولقد جاء آل فرعون النذر بآل فرعون آمد انذار و تخویف و تهدید و گفته اند
نذر نذیر خواست یعنی موسی و هرون علیهما السلام کذبوا بآیاتنا کلها
بآیات ما تکذیب کردند و همه بدروغ داشتند معجزاتی که ایشان نمودند از آیات نه گانه فی
قوله ولقد آتینا موسی تسع آیات بینات فأخذناهم اخذ عزیز مقتدر
ما بگرفتیم ایشان را گرفتن عزیزی مقتدر یعنی قادر توانا آنگاه اهل مکه را تهدید کرد و گفت اکفارکم
خیر من اولئکم کفار شما بهترند از ایشان که ایشان هلاک شدند و ایشان نخواهند شد
و امتهای سلف عذاب کردند از قوم نوح و عاد و ثمود و قوم لوط و قوم فرعون و اولئکم اشارتست
با ایشان این قوم که از ایشانند که از عذاب ایمن شده اند لفظ استفهام است و مراد جحد
یعنی بهتر نیستند ام لکم براءة فی الزبر یا شما را برائتی هست در کتابها
یعنی براءة امان از عذاب ام یقولون یا کافران که میگویند نحن جمیع منتصر
ما جماعتیم با عزت و منعت و انتصار و انتقام ما را کس طلب یار دکردن و در راه ما ایستادن
و قوله منتصر حمل بر لفظ کرد لرأس الآیه و اگر حمل بر معنی کردی منتصرون بودی سیهزم
الجمع آنگاه گفت این جماعت عزیز منیع را الجمع گشته و بقوت خود مغرور شده هزیمت
کنند و بشکنند قراءة عامه قراء بفعل مفعولست و رفع جمع یعقوب خواند سنهزم
بنون مفتوح و کسر زا و نصب جمع علی وجه التعظیم ما هزیمت کنیم آن جمع را و ایشان پشت
برکنند و از روی اطراد کلام و یولون الادبار بایستی بجمع ولکن لرأس الآیه حملا علی انه اراد
کل واحد منهم کما یقال ضربت منهم الراس وان شئت قلت الرؤس خدای تعالی این وعده
راست کرد و ایشان را روز بدر منهزم ساخت مقاتل گفت روز بدر ابوجهل اسپ در تک
راند و بمیان میدان آمد و گفت ما امروز انتصار و انتقام کشیم از محمد و اصحابش سعید
گفت از عمر خطاب که چون این آیه آمد سیهزم الجمع ویولون الدبر ندانستیم که از کدام
جمع است تا روز بدر رسول صلی الله علیه و آله درع می پوشید و میخواند سیهزم الجمع ویولون
الدبر بدانستیم که آیه درین روز آمده و دست ما را خواهد بودن بر ایشان بل الساعة
موعدهم آنگاه گفت بل قیامت موعد ایشانست بعذاب والساعة ادهی

وَأَمَرُّ و قیامت داهی تر و فظیعتر و سخت تر است از روز بدر. ابو هریره روایت کرد که رسول صلی الله علیه وآله گفت بشتابید بعمل صالح و هفت چیز را در کوش میدارید الا انتظار کنید یکی را غنیً مطغیاً او فقراً منسیاً او مرضاً مفسداً او هرماً مفنداً او موتاً مجهزاً او الدجال والدجال شر منتظر او الساعة والساعة ادهی وامر یا توانکری که طاغی کند یا درویشی که از یاد مردم ببرد خداوندش را یا بیماری مفسد یا پیری مفند یا مرگی مجهز یا دجال و آن شر یست منتظر یا ساعت والساعة ادهی وامر إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ گفت مشرکان و گناهکاران در گمراهی اند و سعر جمع سعیر باشد حسین بن الفضل گفت فی ضلال فی الدنیا وسعر عذاب فی الآخرة در گمراهی اند در دنیا و در عذابند در آخرت یعنی آتش دوزخ در قیامت و اختلاف اقوال دیدن لفظ رفت هم درین سوره يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ نصب یوم بظرفست و عامل در و قوله وسعر ای یصلون فی عذاب السعیر آن روز که ایشان را بروی میکشند در دوزخ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ ای یقال لهم ذوقوا ایشانرا گویند بچشید عذاب و مسیس الم دوزخ إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ عامه قرّا کل شی خوانند بنصب و ابو السماک العدوی کل برفع خواند حق تعالی گفت ما همه چیزی باندازه آفریدیم بحسب حاجت بر وفق مصلحت چندانکه بایستی نه زیادتی که عبث باشد و نه نقصانی که حاجت آرد ربیع گفت معنی قدّر اجل باشد ای خلقنا کل شی الی اجل که از آن اجل وقت متقدم و متاخر نشود مثله قوله قد جعل الله لکل شی قدرا ای اجلاً عبد الله عباس گفت جعلنا لکل شکلاً هر جنسی را شکلی بیافریدیم زنانرا برای مردان و ماده را برای اسبان و اتانرا برای خران و مردانرا شکلی و زینتی و زنانرا اخلاقی وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ و کار ما نیست جز یکی یعنی فرمان ما یکی باشد و در آن تغیر و تبدیل نبود و زودی از طریق مثل چنان باشد که یک چشم زدن و قوله الا واحدة ای الا مرة واحدة و گفته اند معنی راجعست و مراد بامر ساعتست و ساعت مؤنثست پس رجوع بامعنی است کقولهم ما

التفنید با دروغ زنی و ضعف و عجز و جهل منسوب کردن الاجهار فند را بکسر گ[ویند]

الصوت

١٠٣

الصوت اراد وابه الصیحة بیانه قوله وما امر الساعة الا کلمح البصر او هو اقرب بعضی مفسران گفته اند امر ما یکی باشد یعنی کن باش فیکون پس باشد و قدر و قدر دو لغتست بتسکین و تحریک قال الشاعر فی التسکین کل شیء حتی اخیک متاع وبقدر تفرق واجتماع وقال الآخر فی التحریک قال الخلافة اذ کانت له قدراً کما اتی ربه موسی علی قدر و درین آیه مجبره را جای تمسک نیست برای آنکه خلاف نیست که افعال خدای تعالی بقضا و قدر او باشد خلاف در افعال ماست که افعال ما بیشتر نه بفرمان و قدر اوست ایشان گفته اند خیر و شر و کفر و ایمان بقدر اوست پس قائل بقدر ایشان باشند که نسبت با نفی نباشد با اثبات باشد صیرفی آنرا خوانند که صرفه کند نه آنرا که نکند و همچنین شرطی و فرایضی و حمامی و خلقانی و این قیاس مطردست وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ حق تعالی گفت ما اشیاع شما را یعنی امثال شما را و اشباه شما را هلاک کردیم که همچون شما جاحد بودند مر او نعمت مرا از امثال سلف فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ کس هست تا این یاد کند وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ و هر چه آن اشیاع کردند از خیر و از شر در صحایف ایشان مثبت است و گفته اند در لوح محفوظست وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُسْتَطَرٌ هر فعلی که کردند از کوچک و بزرگ نوشته است و مستطر مکتتب باشد مفتعل من السطر یقال سطرت الشی واستطرته و کتبت الشی واکتتبته إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ گفت متقیان و پرهیزکاران در بهشتها و جویها باشند و برای رؤس آیات نهر گفت روا بود که نهر جنس خواهد ضحاک گفت فی ضیاء وسعة در روشنایی و فراخی باشند و منه النهار لسعة الضیاء فیه واستنهر الفتق اذا اتسع وانهر تها وسعتها قال الشاعر ملکت بها کفی فانهرت فتقها یری قائم من دونها ما وراءها اعرج و طلحه خوانند و نهر بدو ضمه علی انها جمع نهار یعنی ایشانرا شب نباشد همه روز بود فراگفت از بعضی عرب شنیدم که این بیت میخواند ان تک لیلیاً فانی نهر متی اری الصبح فلا انتظر ای صاحب النهار وقال آخر لولا الثریدان هلکنا بالضمر ثرید لیل وثرید بالنهر فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ در جای حق که در ولغو نباشد و تأثیم نباشد

واشکاله

وآن بهشتست نزدیک خداوند قادر توانا و اشاره بقوله عند قرب منزلتست و علو مرتبه نه قرب
مسافه صادق علیه السلام گفت جایی را که خدای تعالی بصدق وصف کرد جای صادقان
و صدیقان باشد عبد الله بن بریده گفت درین آیه که اهل بهشت هر روز بسلامگاه روند و هر یک
بمجلسی نشینند بر قدر اندازه عمل خود بر منبرهای در و یاقوت و زمرد و زر و سیم و شادی
خرمی کنند آواز سلام بر یکدیگر و هوسها از خوشتر از آن نباید در انجا از انکه سلام بر یکدیگر کنند
و دران مجالس سماع قرآن کنند آنگه هر یک بمقام خود باز روند قریر العین از زنان و حشم روشن
در خبرست که موسی علیه السلام روزی بمناجات میرفت بخرابه بگذشت از انجا ناله و انینی
می آمد در انجا رفت برهنه را دید بر سر خاک خفته و خشتی در زیر سر گرفته بجز عورت پوشی مردی ره
نداشت می نالید و دران ناله میگفت الهی تری غربتی و وحدتی و تعرف فقری و فاقتی
موسی بگذشت و بمناجات رفت بعد از مناجات خواست که باز گردد خطاب آمد که یا موسی
چرا حال فقر و غربت و درویشی و تنهایی آن درویش با درین حضرت عرض نکردی موسی گفت
خدایا تو عالمتری بحال او گفت برو و او را از من سلام برسان و بگو که تو تنها نیستی من انیس توام
و تو غریب نه من جلیس توام و تو درویش نه من وکیل توام موسی علیه السلام باید و آن پیغام
بگذارد درویش گفت ای رسول خدا مرا آن منزلتست که خدای تعالی حدیث من شنود
و جواب من گوید آنگاه نعره بزد و جان تسلیم کرد موسی علیه السلام بمیان بنی اسرائیل آمد
و ایشان را از وفات آن مرد خبر داد و باتفاق اشراف بنی اسرائیل رفتند که بدفن او مشغول
شوند چون بآن خرابه در آمدند آن کهنه عورت پوش و آن خشت بالین او را ندیدند و آن
درویش را ندیدند در تعجب ماندند موسی علیه السلام گفت بار خدایا زمینش فرو برد یا گرگش
بخورد جبریل آمد و گفت ای موسی حق تعالی میگوید که این چه گمانهاست که در حق دوستان
ما می بری این درویشی بود که شیطان در دنیا طلبش کرد و نیافت ملک الموت در وقت
مرگش نیافت منکر و نکیر در وقت سؤال گورش نیافتند مالکش در دوزخ طلبید نیافت
رضوان در بهشت طلبش کرد نیافت گفت بار خدایا پس کجا باشد گفت دوست کجا
باشد الا نزدیک دوست فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر ذو النون مصری

اصحاب خود را تحریص کردی بر طاعت چون از ایشان فتور دیدی گفتی جدوا ایها الاولیاء
جدوا فان للاولیاء غرفا فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر جهد کنید ای دوستان خدا
که اولیاء خدا را غرفهاست در مقعد صدق الآیه عاصم بن ضمره روایت کند از جابر عبد الله
انصاری که رسول صلی الله علیه و آله در مسجد مدینه نشسته بود بعضی صحابه از حدیث
بهشت پرسیدند گفت ان لله لواء من نور و عمودا من زبرجد خلقها قبل ان یخلق السموات
بالفی سنة مکتوب علی رداء ذلک اللواء لا اله الا الله محمد رسول الله آل محمد خیر البریة
صاحب اللواء امام القوم فقال امیر المومنین علی علیه السلام الحمد لله الذی هدانا بک و
کرمنا و شرفنا فقال النبی صلی الله علیه و آله یا علی اما علمت ان من احبنا و صدق فی
محبتنا اسکنه الله معنا فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر و این حدیث ثعلبی در تفسیر
خویش یاد کرده است این سوره مکیست و عدد آیات او هفتاد و هشت است و
سیصد و پنجاه و یک کلمه و هزار و ششصد و سی و شش حرفست در روایتست از علی بن حمزة
الکسائی از موسی بن جعفر علیهما السلام از پدرانش از امیر المومنین علیه و علیهم السلام از رسول
صلی الله علیه و آله که او گفت هر چیزی را عروسی هست عروس قرآن سورة الرحمن است و
ابو امامه روایت کرد از ابی کعب از رسول صلی الله علیه و آله که هر که سورة الرحمن بخواند خدای تعالی
بر ضعیفی او رحمت کند و او از جمله آنان باشد که شکر خدای تعالی گذارده باشد هشام بن عروه
گوید از پدرش که اول کسی که قرآن بجهر خواند در مکه از پس رسول صلی الله علیه و آله عبد الله مسعود بود
و آن چنان بود که اصحاب رسول صلی الله علیه و آله جمع شدند و گفتند قریش قرآن نشنیده اند کیست
از میان ما که قرآن بجهر بخواند تا قریش بشنوند عبد الله مسعود گفت من بخوانم گفتند ما ترسیم بر تو
از ایشان گفت خدا نگاه دار باشد انگاه بیامد و نزدیک مقام ابراهیم علیه السلام بایستاد و سوره
الرحمن آغاز کرد قریش گفتند که ابن ام عبد چه میگوید جمعی برخواستند و او را در زدن گرفتند و زدن
بسیار چنانکه بغایت برسید و اثر ضرب خدش بر روی او پدید آمد و او همچنان میخواند تا چند
آیه بخواند انگاه برگردید و باز نزدیک صحابه آمد گفتند ازین می ترسیدیم لیکن میگفتیم که ایشان بیشتر
خویشان تو اند ترا عزتی دارند عبد الله مسعود گفت و الله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین

المعرب

بسم الله الرحمن الرحيم الرَّحْمٰنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ

جواب آنست که کافران گفتند و ما الرحمن رحمن چه باشد حق تعالی گفت رحمن آنست که قرآن آموخت
و قوله علم القرآن جواب آن کافرانست که گفتند انما يعلمه بشر يعني این محمد را آدمی می آموزد
خدای تعالی گفت او را خدای آموزد خدای رحمت کننده بخشاینده و بیان کرده ایم که رحمن مبالغه باشد
در رحمت آنکه رحمت او عام باشد بر برّ و فاجر و مؤمن و کافر و تعلیم خدای تعالی قرآن را بمعنی تمکین باشد
از تعلّم و یا خلق علم عند الممارسة و الدرس و نیز انجا که نصب دلیل کند این لفظ استعمال کنند
کقوله تعالی و علّمك ما لم تكن تعلم و بمعنی اعلام باشد کقوله تعالی و علّم آدم الاسماء كلها و بمعنی علم
ضروری باشد چنانکه گفت و علّمناه صنعة لبوس لكم خَلَقَ الْإِنْسَانَ عبد الله عباس
گفت آدم را خواست که او را اسماء چیزها بیاموخت بجای و گفتند جمله لغات بیاموخت چیزها و در خبر است
که آدم هفتصد زبان سخن گفتی عربیه بعضی دیگر گفتند جمله آدمیان را خواسته و لام در و تعریف
جنس راست عَلَّمَهُ الْبَيَانَ مفسران در بیان خلاف کردند بعضی گفتند مراد بیان حلال
و حرامست و تمییز میان خیر و شر و آنکه خیر باید کردن تا حجت الکیر و با آن بر و ابو العالیه و
مرة الهمدانی و ابن زید گفتند مراد نطق است و سخن گفتن که خدای تعالی آدمی را نطق داد که دیگر
حیوانات را نداد کعب گفت یعنی علم سدی گفت یعنی هر قومی را لغتی بیاموخت که بآن
سخن گویند یمان گفت علم خط و کتابت خواست نظیره قوله علّم بالقلم ابن کیسان گفت
خلق الانسان یعنی بیافرید محمد را علّمه البیان یعنی بیاموخت او را بیان یعنی بیان آنچه بود
و آنچه خواهد بود تا او را بیان کرد علم اولین و آخرین الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ آفتاب
و ماه بحساب میروند در منازل دوازده این قول عبد الله عباس است قتاده و ابو مالک
و ابن زید و ابن کیسان گفتند یعنی بآن حساب کنند و اعمال و آجال و اوقات دیون و
عبادات بآن شناسند و شب و روز بر سیر آن نهاده است چه اگر آفتاب و ماه نبودی
شب از روز پیدا نشدی و روز از شب و کار همه شوریده شدی و راه نبودی بحساب و همچنین
اگر همه اوقات روز بودی ضحاک گفت معنی آنست که بجریان بقدر مقدر این آفتاب و ماه
بقدری مقدر میروند تا پیدا آید حسابی کرده است مجاهد گفت همچون حساب آسیا

آنچه گویند و شنود ح

که گرد قطب میگردد سدی گفت بحسبان ای باجل کآجال الناس اجلی میروند چون اجل مردمان چون
اجلشان بسر آید هلاک شوند نظیره قوله کل یجری لاجل مسمی یمان گفت باجل دنیا میگردد یعنی
چندانکه بقاء دنیا باشد میگردند چون وقت فناء دنیا باشد از رفتن فرو مانند و حسبان مصدر است
چون غفران و سبحان یقال حسبت الشیء احسبه حسبانا بعضی دیگر گفتند حسبان جمع
حساب باشد کرهبان و العصان و الرکبان و رفع است بابتدا و خبر محذوف التقدیر یجریان
بحسبان و این با تعلق دارد بآن محذوف و گفتند این جمله متعلق است با ما قبلها یعنی علّمه البیان
بان الشمس و القمر بحسبان او را بیان آن آموخت که آفتاب و ماه بحساب میروند
و گفتند فراخناء آفتاب شش هزار و چهارصد فرسنگ است در مثل آن و فراخناء ماه
هزار فرسنگ است در هزار فرسنگ و بر روی آفتاب نوشته است لا اله الا الله محمد رسول
خلق الشمس بقدرته و اجريها بامره و در بطن او نوشته است لا اله الا الله رضاه كلام و غضبه
كلام و رحمته كلام و عذابه كلام یعنی این چیزهای مخالف از رضا و غضب و رحمت و عذاب
در کلام بازبسته است حق تعالی بکلامی راضی شود و رحمت کند و بکلامی عذاب کند و
خشم گیرد و بر روی ماه نوشته است لا اله الا الله محمد رسول الله خلق الله القمر و خلق الله
الظلمة و النور و در بطن او نوشته است خلق الله الخير و الشر بقدرته يبتلي بهما من
يشاء من خلقه فطوبى لمن اجرى الله الخير على يديه و الويل لمن اجرى الله الشر على يديه مراد
به اجراء خیر و شر بر دست او اقدار است و تمکین و آلات کی از بابی آن فعلی تواند کردن
وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ نجم هر درختی باشد که ساق ندارد چون گندم و جو و ارزن
و مانند آن و شجر هر درختی باشد که آنرا ساق بود و شاخهای سایه دار داشته باشد و سدی
گفت همه گیاهی را نجم خوانند لنجومه من الارض ای لطلوعه مجاهد و قتاده گفتند مراد بنجم
ستاره است و سجود او طلوعش باشد و آنکه گفت نبات و درخت گفت سجود او جنبیدن
و حرکت باشد و تمایل آن از باد وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا و آسمان را برداشت وَوَضَعَ
الْمِيزَانَ مجاهد گفت میزان عدل است حسن و قتاده و ضحاک گفتند مراد ترازوی حقیقی است
برای آن نهاد تا مردم بدان عدل و راستی و انصاف پیشه خود کنند حسین بن الفضل گفت

محل بحسبان ح

الشمس و القمر ساحت و ما کتب علی وجهها و بطنها الله

قرآن است برای آنکه در روشنی و راستی ترازوست و عدل أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ ای لئلا
تطغوا في الميزان تا طغیان نکنید و تجاوز از حدّ و عدل و تعدّی وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ
و سنجیدن و وزن و راستی بپای دارید ابن عیینه گفت وزن بدست باشد و قسط بدل وَ
لَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ و ترازو کم مدارید و چیزها که سنجید است سنجید قتاده گفت
دلیل این آیه در کتب اوّل هست یا ابن آدم اعدل کما تحبّ أن يُعدل عليك عدل کن با
مردم چنانکه تو خواهی که با تو کنند و وفا کن با مردم چنانکه تو خواهی که با تو کنند و بلال بن
ابی برده خواند ولا تَخْسَرُوا الميزان بفتح تا و سین من الخسران قال وهو النقصان و باقی
قرّا بضم تا و کسر سین خوانده‌اند من الاخسار وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ و زمین
نهاد برای خلقان حسن گفت للجن والانس عبد الله عباس گفت و شعبی لکل ذی
روح فِيهَا فَاكِهَةٌ در وی انواع میوهاست یعنی در زمین و برای انعام موجود
مگر گفت ابن کیسان گفت مراد هر چیزیست که مردم بآن تفکّه کنند و تعلل بآن کنند از جمله
نعمتهای خدای تعالی وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ نخل درخت خرما باشد و مراد
خرماست ذات الاکمام ای ذات الاوعیة واحدها کم و مراد غلاف خرماست که آنرا
کفری گویند و هر چه چیزی را باز پوشد آنرا کم گویند و منه کمّ القمیص آستین پیرهن را ازینجا کمّ
گویند که دست را باز پوشد و کلاه را کمّه گویند قال الشاعر فقلت لهم کیلوا بکمّة بعضکم
دراهمکم انّی کذاک اکیل ضحاک گفت اکمام غلافهای او باشد ابن زید گفت طلع باشد
پیش از آنکه بشکافد و این اقوال متقاربست وَالْحَبُّ و دانه و لام جنس است و مراد
همه دانهاست ذُو الْعَصْفِ خداوند برگ و عصف برگ باشد و کذلک العصیفة
والجل بکسر الجیم قال علقمة بن عبدة تسقی مذانب قد مالت عصیفتها حدورها من
اتیّ الماء مطموم ابن کیسان گفت عصف که هر چیزی باشد که آنرا دانه بود اوّل گیاه
بدید آید آنگاه برگ شود آنگاه ساق شود آنگاه خدای تعالی اکمام در وی بدید آرد آنگاه در
اکمام دانه بدید آرد و والبی از عبد الله عباس گفت که عصف گیاه باشد و ضحاک راهم این
قولست عطیه گفت برگ زرع باشد چون بدروند آنگاه خشک شود نظیره کعصف

تا کول وَالرَّيْحَانُ عکرمه گفت از عبد الله عباس و مجاهد گفت روزی است و ریحان که در قرآن
هست روزی است مقاتل حیان گفت رزق باشد بلغت حمیر قال الشاعر سلام الاله
وریحانه ورحمته وسماء درر سعید جبیر گفت از عبد الله عباس که ریحان ریع باشد و
زیادتی که کشت را بود چنانکه گفت کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة
مائة حبة الآیه ضحاک گفت ریحان طعام باشد و عصف گیاه تا این طعام ما باشد و آن علف
چهارپای حسن و ابن زید گفتند ریحان است بعینه که در میان ما باشد از مشمومات و والبی گفت از عبد الله
عباس که خضرة و سبزی کشت باشد سعید جبیر گفت ریحان هر کشتی باشد که بر ساق بایستد حمله
قرّا خواندند والحبُّ ذو العصفِ والريحانُ مرفوع ردّا علی قوله فیها فاکهة ابن عامر منصوب
خواند ردّا علی قوله خلق الانسان ای وخلق هذه الاشیاء و کوفیان خواندند والريحانِ بجر
عطفا علی قوله العصف بجز عاصم و باقی مرفوع خواندند ردّا علی قوله والحبّ فَبِأَيِّ
آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ این خطابست با جن و انس گفت بکدام نعمتهای خدای تان
تکذیب میکنید یعنی تکذیب یکی ازو نتوان کرد این همه نعمتها که درین سوره ذکر کرده شد یکبار
چگونه جحود توان کردن و بیان این آنست که در عقب این آیات گفت سنفرغ لکم ایها الثقلان
و نیز حدیث محمد بن المنکدر عن جابر بن عبد الله که او گفت رسول صلی الله علیه و آله این سوره بر صحابه
خواند و ایشان خاموش می بودند گفت مالی اریکم سکوتا چرا شما را خاموش می بینم جنیان جواب
نیکوتر از شما دادند چون این سوره بر ایشان خواندم گفتند یا رسول الله جواب چه دادند گفت
هر بار که من می گفتم فبأی آلاء ربکما تکذبان ایشان آواز میدادند و فریاد میکردند و میگفتند ولا
بشیء من نعمک ربنا نکذب بار خدایا هیچ نعمتی از نعمتهای تو تکذیب نمیکنیم و گفتند خطاب
با انس است تنها و لیکن بلفظ تثنیه گفت علی عادة العرب اما کلام در تکرار این بعد از آخر سوره
بیاید ان شاء الله تعالی خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ آنگاه گفت
خدای تعالی آدم را از گلی آفرید مانند کوزه گران و صلصال گلی باشد خشک که آنرا صلصله
باشد و آوازی از خشکی و فخار گفتند گل پخته باشد و بکوزه کرده و گفتند نا پخته باشد وَ
خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ از زبانهٔ آتش گفتند جان ابو الجن است چنانکه آدم

و بیافرید جان از اه

ابو البشر است ضحاک گفت مارج لهبی است ابو عبیده گفت جانّ را احد جن بود و گفتند مارج لهب صافی باشد در فشیدن او و خشکی آتش که با آن دودی نبود عبد الله عباس گفت زبانهٔ آتش باشد عکرمه گفت نیکوتر آتشی باشد مجاهد گفت آن باشد که مختلف شود بعضی بعضی را که سرخ و زرد و سبز آنگه در حال چون آتش را بر گیرند چند لون مختلف از و بنماید و اصله من قولهم مرج القوم اذا اختلطوا و مرجت اماناتهم و عهودهم فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ خداوند دو مشرق و دو مغرب است یکی مشرق تابستان و یکی مشرق زمستان و همچنین مغرب زمستان و تابستان و رفع او بر خبر ابتدا محذوف ای هو رب المشرق فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ در آمیخت آن دو دریا را گفتند یکی دریای شور است یکی دریای عذب و رها کرد تا آمیخته شدند و گفتند دریای فارس و روم خواست بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ میان ایشان برزخی و حائلی و مانعی هست لَا يَبْغِيَانِ که بر یکدیگر بغی کنند و با هم آمیخته نشوند چنانکه عذوبت عذب بملوحت ملح تباه نگردد و گفتند معنی آنست تا بغی کنند بر مردمان به غرق حسن گفت دریای هند و روم است و ولایتهای حائلست میان ایشان مجاهد گفت دریای زمین و آسمانست سال بسال یکبار ملتقی شوند و در تفسیر اهل البیت هست که مراد بدین دریا علی و فاطمه زهرا صلوات الله علیهماست یکی دریای علم و یکی دریای حلم یکی دریای شجاعت یکی دریای سخاوت و میان ایشان برزخی است و آن رسول است صلی الله علیه و آله يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ از آن دو دریا لؤلؤ و مرجان بیرون می آید یعنی حسن و حسین صلی الله علیهما اهل مدینه و یعقوب و ابو عمرو خوانند یُخرَج بضم یا و فتح را علی الفعل المجهول و باقی قرا یَخرُج بفتح یا و ضم را علی تسمیة الفاعل اهل معانی گفتند لؤلؤ و مرجان از دریای ملح بر آید دون عذب اما عرب را عادت بود که چون ذکر چیزی رفته باشد و در عقب آن کلامی آید لایق بیکی دون دیگری با هر دو اضافه کنند علی التوسع قال الله تعالی یا معشر الجن و الانس الم یأتکم رسل منکم و یقین است که رسولان از جن نبودند از انس بودند و قال الله تعالی و جعل القمر فیهن نورا و قمر نور یک آسمانست بعضی دیگر گفتند برای آن منهما گفت که از آب آسمان و آب دریا باشد و دُرّ مروارید بزرگ باشد و مرجان

الفعل المستقیم

مروارید خورد باشد و لؤلؤ میان هر دو بود مرّه گفت مرجان مروارید نیکو باشد سدّی گفت از ابو مالک که مرجان بُسّد باشد عبد الله مسعود و عطاء خراسانی هم این قول گفتند ابن جریح گفت روز باران صدف بیاید بر سر دریا و دهن باز کند هر قطرهٔ باران که در دهان او افتد مروارید گردد و هم او گفت شنیدم که استخوان خرمائی در دهن صدفی بود قطرهٔ باران بر او آمد آنقدر که قطرهٔ باران با او رسیده بود مروارید بود و باقی استخوان مانده بود و آن قول که حکایت کردیم از اهل البیت علیهم السلام که دو دریا علی و فاطمه است صلوات الله علیهما ثعلبی در تفسیر خود آورده است باسناد از سفیان ثوری و سعید جبیر اهل اشارت گفتند این دو دریا یکی معرفت دل است و یکی معصیت نفس بینهما برزخ رحمت و عصمت لا یبغیان تا معصیت نفس بغی کند بر معرفت دل ابن عطا گفت میان بنده و خدا دو دریاست یکی دریای نجات و آن قرآنست که هر که دست در زند نجات یابد و یکی دریای هلاک و آن دنیاست هر که دست در زد هلاک شود بینهما برزخ میان این هر دو برزخی هست و آن واعظ الله فی قلب المسلم و اعظ خدا در دل مسلمان یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان چنانکه دُرّ از دریای ملح بر آید دون عذب اینجا از عذب بر آید دون ملح و آن قرآنست که در و علم حلال و حرامست و حوادث و احکام و انواع علوم و گفتند مرج البحرین دنیا و عقبی است بینهما برزخ میان ایشان گور است قوله و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون لا یبغیان تا یکی بر یکی بغی بکند و یکی یکی را نفی بکند و گفتند مرج البحرین یکی دریای عقل و یکی دریای هواست بینهما برزخ من لطف الله یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان توفیق و عصمت است و گفتند دریای حیات و دریای مماتست بینهما برزخ من الاجل یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان یعنی اداء الطاعة و اجتناب المعصیة و گفتند دریای حجت و شبهت است بینهما برزخ از نظر در دلیل یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان علم و معرفت است بحق و صواب فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنْشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ و او راست کشتیهای بزرگ حمزه و عاصم بروایت مفضّل خوانند المنشِئات بکسر شین یعنی این کشتیها انشا میکنند رفتن را و باقی قرا منشَآت خوانند بفتح شین بدان معنی که کشتیها ساخته کرده حق تعالی هم بر سبیل منت و تذکیر نعمت گفت او راست

کشتیهای ساخته مسخر کرده در دریا مانند کوهها و بقدرت او بر آب روان شود فبای
الاء ربکما تکذبان کل من علیها فان آنکاه در وعظ کرفت کفت
هرکه بر پشت زمین است فانی شود و مذهب درست آنست که چون خدای تعالی خواهد که دنیا
با فنا برد تعینی بیافریند که او را فنا کویند لافی محل و با او همه موجودات از اجسام و اعراض
فانی شوند اما اجسام بضدیة و اعراض بجاری مجری ضدیة بر سبیل تبع لعدم ما یحتاج الیه
و فنا ضد جواهر باشد و در افنا عالم جزوی از فنا کفایة بود در برا آنکه لافی محل باشد که او
ضد محل است بوجود او عدم محال باشد و چون لافی محل باشد اختصاص ندارد حکم او را
در افنا با هر موجودی همان باشد که با دیکر پس همه جواهر بیک فنا فانی شود لعدم الاختصاص
و از اینجا درست شد که فنا بعضی اجسام با بقاء بعضی روا نباشد و قوله کل من علیها فان
کنایتست من غیر مذکور لعلم المخاطب و مثله قوله ما ترک علیها من دابة و ما ترک علی ظهرها
من دابة والمراد علی الارض و علی ظهر الارض و قول الناس ما علیها اکرم من فلان و
ما بین لابتیها خیر منه یعنون حرتی المدینة عبد الله عباس کفت چون این آیه آمد فرشتکان
کفتند هلک اهل الارض اهل زمین هلاک شدند خدای تعالی آیه فرستاد و یبقی وجه ربک
و کل شیء هالک الا وجهه ایشان نیز بدانستند که هلاک خواهند شد قوله الا وجهه یعنی
الا ذاته و نفسه و وجه در کلام عرب بر وجوه آید یکی روی آدمی و دیکر حیوانات که حواس برو
دیکر وجه الشیء اوله و صدره قال الله تعالی آمنوا بالذی انزل علی الذین آمنوا وجه النهار
ای اوله و صدره قال الشاعر ربیع بن زیاد من کان مسرورا بمقتل مالک فلیأت نسوتنا
بوجه نهار و وجه بمعنی اخلاص فعل باشد و قصد بعبادت و منه قولهم وجهت وجهی
ای اخلصت عبادتی لله و قوله و من احسن دینا ممن اسلم وجهه لله و قال الفرزدق
و اسلمت وجهی حین شدت رکائبی الی آل مروان بنات المکارم و قال
آخر استغفر الله ذنبا لست محصیه رب العباد الیه الوجه و العمل ای القصد
و منه قوله تعالی و اقم وجهک للدین القیم و وجه بمعنی احتیال آید فی قولهم ما الوجه فی
هذا الامر ای ما الحیلة فیه و وجه بمعنی مذهب جهة و ناحیه باشد قال حمزة بن بیض

مذهب درست آنست که کیفیة افعال الله تعالی شانه الاعلی کسی نداند جز او بلی مارا تصدیق بقول او و اذعان لازمست کما بدانا اول خلق نعیده میرما بر پیش خانه بدو و انشا ندانیم کما هو اعاده او را نیز کیفیة ندانیم
شف

الحر جمع الحرة الارض ذات حجارة سود نخرة
ق

ار وجهت وجهی غیر را وجهی دیکر بخاطرست که مراد وجه قلبی است
شف

وجهی

انجحت

الجحی ای الوجوه انجحت قلت له لای وجه الا الی الحکم متی یقل حاجبا سرادقه
هذا ابن بیض بالباب یبتسم و وجه بمعنی قدر و منزله آمده است و منه قولهم لفلان وجه عریض
و فلان اوجه من فلان ای اعظم قدرا و جاها و فلان وجیه و هو اوجه من فلان و اوجهه
سلطانا اذا جعل له جاها قال امرؤ القیس و نادمت قیصر فی ملکه فاوجهنی و رکبت
البرید و وجه بمعنی رئیس مقدم باشد یقال فلان وجه القوم و هؤلاء وجوه القوم و اعیانهم
و وجه الشیء ذاته و نفسه قال حبیب بن جندل السعدی و نحن حفزنا الحوفزان بطعنة
فافلت منها وجهه عند نهر ای افلت و نجاه و منه قولهم افعل ذلک لوجهک ای لک
و منه قوله تعالی وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة و وجوه یومئذ باسرة و وجوه یومئذ
ناعمة مراد بدین جمله ذوات اند و اصحاب وجوه و منه قوله تعالی کل شیء هالک الا وجهه و قوله تعالی
فی هذه الآیة و یبقی وجه ربک ای یبقی هو جل جلاله ذو الجلال و الاکرام
خداوند بزرکواری و کرامی کردن بندکان محمد بن کعب القرظی کفت یکروز رسول صلی الله
علیه و آله بر سبیل امتحان ابی کعب را کفت جلال چه باشد کفت تن و جان من فدای تو باد
ما در کتب چنان یافتیم که جلال نام بهشتی است محیط بعرش رب العزة کفت دانی تا میان
آن بهشت و این بهشت که بندکان در وی باشند چند است کفت هفتصد ساله راهست
جبرئیل فرود آمد و کفت راست میکوید معاذ جبل کفت رسول صلی الله علیه و آله بمردی
بکذشت که نماز میکرد و میکفت یا ذا الجلال و الاکرام کفت دعاش را اجابت آمد انس مالک
روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله کفت الظوا بیا ذا الجلال و الاکرام یعنی پناه با این
کلمه دهید ابو سعید المقری کفت مردی مقعد بود دایما کفتی یا ذا الجلال و الاکرام ندا
آمد که شنیدیم آوازت حاجت چیست بخواه ای فبای الاء ربکما تکذبان
یسئله من فی السموات و الارض حق تعالی درین آیه استغناء خود
کفت از خلق و احتیاج ایشان بدو کفت هرچه در آسمانست و هرچه در زمین است
از فرشته و آدمی و جنی از او خواهند و از او سوال کنند و هیچکس را از او کزیر نیست عبد الله
عباس کفت اهل آسمان از او آمرزش خواهند روزی بخواهند و اهل زمین روزی خواهند

ومغفرت خواهند **كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ** هر روزی او در شاني و کاریست تعالی
گفت آیه در جهودان آمد که گفتند خدای تعالی روز شنبه هیچ حکم نکند خدای تعالی این
آیه فرستاد و گفت او هر روز در کاری و شانی است عبدالله بن مسیب روایت کرد که رسول
صلی الله علیه وآله این آیه بر ما میخواند ما گفتیم یا رسول الله آن کدام شان و کار است گفت یغفر
ذنبا ویفرج کربا ویرفع قوما ویضع آخرین گفت گناهی می آمرزد و غمی بازمی برد گروهی را
برمیدارد و گروهی را فرو میگذارد سعید جبیر گفت از عبدالله عباس که اول چیزی که خدای تعالی
آفرید لوحی بود از دُر سپید کنارهای او یاقوت سرخ و قلمی از نور و کتابت او از نور در شبانروزی
سیصد و شصت بار آن لوح نظر کند و دران نظر کارها کند از مصالح خلقان روزی دهد
و خلق آفریند مرگ دهد و زندگانی بخشد و اعزاز و اذلال کند فذلک قوله کل یوم هو فی شان
مجاهد و عبید بن عمیر گفتند از شان او آنست که اجابت خوانندگان کند و عطا دهد سائلان را
و اسیر را خلاص سازد و بیمار را شفا دهد و گناهها را بیامرزد و توبه تائبان بپذیرد سفیان
بن عیینه گفت روزگار بنزدیک خدای تعالی دو روزست یکی مدت ایام دنیا و دوم روز قیامت
شان او در مدت دنیا اختبارست بامر و نهی و احیا و اماتت و عطا و منع و شان او در قیامت
جزا و حساب و ثواب و عقاب باشد حسین بن الفضل گفت سوق المقادیر الی المواقیت
قضاها را باوقات خود میراند و گفتند شان او آنست که هر روز سه لشکر از سه جا رانگیزد
سه جا گروهی را از اصلاب پدران بارحام مادران رساند و گروهی را از ارحام مادران
به پشت زمین رساند و گروهی از پشت زمین بشکم زمین رساند آنگاه روز قیامت همه را
جمع کرداند ربیع بن انس گفت گروهی را بیافریند و گروهی را روزی دهد و گروهی را عاقبت
کند و گروهی را هدایت فرماید و گروهی را میراند سوید بن جبله گفت یعتق رقابا ویفحم
عقابا ویعطی رغابا گردنها آزاد کند و بعضها بگذراند و مرغوبات بدهد بعضی
دیگر گفتند جمع کند و عطا دهد و امساک کند بر قدر و هدایت کند و اضلال ابو سلیمن و تفریق
الدارانی گفت شان او آنست که منافع بتو میرساند و مضرات از تو میگرداند پس تو غافل
مباش از طاعت که از تو غافل نیست و همچنین گفت درین آیه کل یوم الی العبید

بر جدید آورده اند که یکی از امرا وزیر خود را پرسید ازین آیه او بر فور ندانست که چه گوید گفت
ای امیر یکروز مرا مهلت ده گفت دادم وزیر با خانه آمد دلتنگ در میان غلامان او غلامی
بود سیاه گفت یا مولای چرا دلتنگی گفت ترا ازان چیست و دراز چو کرد گفت یا مولای بگو که
باشد خدای تعالی این فرج بر دست من سهل کند گفت چنین حالیست گفت برو و امیر را
بگو که مرا غلامی سیاهست تفسیر این آیه گفتید اند وزیر رفت و گفت امیر گفت غلام را حاضر کرد
گفت یا امیر شان خدای تعالی آنست که یولج اللیل فی النهار ویولج النهار فی اللیل ویخرج
الحی من المیت ویخرج المیت من الحی ویشفی سقیما ویسقم سلیما ویبتلی معافی ویعافی
مبتلی ویعز ذلیلا ویذل عزیزا ویفقر غنیا ویغنی فقیرا گفت شان او آنست که شب بدهد
و روز آرد و میراند و زنده کند و بیمار را شفا دهد و تن درستان را بیمار کرداند معافی را
مبتلی سازد و مبتلی را عافیت دهد و عزیز کند ذلیل را و ذلیل کند عزیز را و درویش دهد
توانگر را و توانگر کرداند درویش را امیر گفت احسنت یا غلام آنگاه جامه خواجه او بیرون کرد در
غلام پوشانید و ازان غلام در خواجه پوشید و غلام را بنشاند و خواجه را بر پای بداشت غلام
در خواجه نگاه کرد و گفت یا مولای هذا ایضا من شان الله این هم از شان خداست و شان
کاری باشد که آنرا قدر و منزلت باشد **فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ سَنَفْرُغُ لَكُمْ**
أَيُّهَ الثَّقَلَانِ آنگاه تهدید بحد رسانید گفت با شما پردازم ای جن و انس در قرائت
عبدالله مسعود چنین است که وانی سافرغ لکم ایها الثقلان و اعمش خواند سیفرغ
علی الفعل المجهول اعرج خواند سنفرغ بفتح النون والرا کسائی گفت این لغت تمیم است
حمزه و کسائی و خلف خواند سیفرغ بفتح یا و ضم را علی اضافة الفعل الی الله علی وجه الغایبه
یعنی با شما پردازد خدای تعالی و باقی بنون مفتوح و ضم را علی اخبار الله عن نفسه و قراءة
کوفیان برین سیاقتست من قوله یساله و قوله کل یوم هو فی شان آنگاه هم در معنی او
خلاف کردند بعضی گفتند معنی تهدید و وعیدست چنانکه یکی از ما گوید با تو پردازم یعنی از تو
مشغولم و بتو نیز سم حالیا که عقوبت کنم تاخیر عقوبت تو برای آنست که تو مستحق نه
آنگاه هم برین وجه از استعمال خدای تعالی گفت بر توسع و اگر چه شغل بر و روا نیست

قائلی گوید غیری را تا با تو پردازم و اگرچه مشغول نباشد و این لفظ در تازی و پارسی متداول است
از تازیان جریر بن الخطفی گفت ولمّا اتّقی القین العراقی باسته فرغت الی القین
المقیّد بالحجل ای قصدت له بسوءٍ و از پارسیان شاعری گفت صبر سپرم را
تا بتو پردازم باش این قول عبدالله عباس و ضحاک است بعضی دیگر گفتند معنی آنست که
پس از ترک و اهمال بر کار شما اقبال کنم چنانکه قائل گوید فرغت لی و فرغت لشتمی
یعنی اخذت فیه بعضی دیگر گفتند این هم وعدست هم وعیدست وعدست مطیعان را
بثواب و وعیدست عاصیان را بعقاب یعنی چون وقت جزاء شما در آید بهیچ چیز مشغول
نباشم و بهیچ کار دیگر نکنم جز جزاء شما یقال للرجل الفارغ الیکم و این قول حسن و مقاتل
و ابن زید است الثقلان الجن و الانس و دلیله قوله یا معشر الجن و الانس ان استطعتم چه
آن آیه بمثابهٔ تفسیر این آیه است گفتند جن و انس را برای آن ثقل خواند که ایشان ثقیلند
بر روی زمین چون زنده باشند و ثقیلند در شکم زمین چون بمیرند بیانه قوله و اخرجت
الارض اثقالها بعضی اهل علم گفتند عرب هر چه آنرا وزنی و قدری باشد ثقل خوانند و خایهٔ
شترمرغ را ثقل خوانند که نزد ایشان بقدر نفاستی دارد و چون بیابند بآن شادمانه شوند
قال الشاعر فتذکّرا ثقلاً رثیداً بعدما القت ذکاء یمینها فی کافر و منه قول النبی
صلی الله علیه و آله انی تارکٌ فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی و برای عظمت قدر ایشان
آنرا ثقل خواند و صادق علیه السلام گفت برای آن ثقل خواند جن و انس را که از گناه گران باشند
فبای آلاء ربکما تکذبان یا معشر الجن و الانس ان
استطعتم ان تنفذوا الآیه گفت ای گروه جنیان و انسیان اگر توانید و گفت
ان استطعتما و اگرچه خطاب دو گروه است ردّاً الی المعنی برای آنکه هر یکی جماعتی اند
مثله قوله فاذا هم فریقان یختصمون و قوله هذان خصمان اختصموا فی ربهم ان تنفذوا
من اقطار السموات و الارض فانفذوا گفت ای جن و انس اگر توانید
که با طراف و جوانب آسمان و زمین بیرون شوید و از من بجهید بگریزید و بروید و واحد
الاقطار قطر و این هم بر سبیل تهدید است یعنی اگر توانید که از قبضهٔ قدرت من بیرون

روید بروید لا تنفذون الا بسلطان فبای آلاء ربکما تکذبان گر جز
بحجت نتوانید شدن گفتند این قول خدای تعالی است که روز قیامت ایشانرا گوید ضحاک گفت
این در دنیاست یعنی اگر توانید که از مرگ بگریزید بگریزید تا بشما رسد و سلطان حجت باشد عبدالله
عباس و عطا گفتند معنی آنست که از ملک و سلطنت من بیرون نتوانید شدن و گفتند که معنی
آنست که الا الی سلطانی کقوله و قد احسن بی ای الیّ و قال کثیّر اسیئی بنا او احسنی
لا ملومةً لدینا و لا مقلیّةً ان تقلّت در خبر است که در قیامت خلائق را جمع کنند و
فرشتگان گرد آیند و زبانه از دوزخ بر آید بمانند حصاری از آتش گرد ایشان در آید آنگاه
حق تعالی گوید یا معشر الجن و الانس الآیه و ذلک قوله یرسل علیکما شواظ من نار
گفت فرو گذارند بر شما فشی از آتش دوزخ مجاهد گفت آن فش سبز بود که از آتش باشد
قال حسان بن ثابت هجوتک فاختضعت لها بذلٍّ بقافیةٍ تأجّج کالشواظ
و قال رؤبه ان لهم من وقعنا اقیاظا و نار حرب تسعر الشواظا و بیشتر مفسران گفتند
در فشی باشد بی دود ضحاک گفت دودی باشد که از فش آتش بر آید که نه دود و هیزم باشد ابن
کثیر و ابن ابی اسحق شواظ خوانند بکسر شین و باقی قرّا بضم شین و هما لغتان مثل صوار و صوار
و نحاسٌ ابن کثیر و ابو عمرو خوانند نحاسٍ بکسر سین عطفا علی نار و دیگر قرّا برفع عطفا
علی شواظ سعید جبیر گفت نحاس اینجا دود است و این روایت ابی صالح است از عبدالله عباس
قال النابغه یضیء کضوء سراج السلیط لم یجعل الله فیه نحاسا ای دخانا اصمعی
گفت از اعرابی شنیدم سلیط روغن سنام باشد و آنرا دود نبود مجاهد و قتاده گفتند مس
گداخته باشد خدای تعالی بفرماید تا مس را بگدازند و بسر دوزخیان فرو گذارند و این روایت
عوفی است از عبدالله عباس مقاتل گفت آن پنج جوی است از مس گداخته که از زیر عرش بیرون
می آید و بسر دوزخیان فرو میرود سه جوی بر مقدار شب سیاه رود و دو جوی بر مقدار روز
سعید عبدالله مسعود گفت در دی بیت باشد دودی کند بد منتن کسائی گفت بوی بد باشد
کریه فلا تنتصران انتقام نتوانید کشیدن و قوّة معاومت نیارید فبای آلاء ربکما
تکذبان فاذا انشقت السماء فکانت وردة کالدهان

ایشان در

کفت چون شکافته شود آسمان درها درو پدید آید و فرشتگان بدان درها فرود آیند بیانه ویوم تشقق
السماء بالغمام ونزل الملائکة تنزیلا فصارت وردة کلی شود یعنی کلکون شود سرخ شود
برنک کل فرآورجاج کفتند برنک است کلکون شود یعنی الفرس وردٌ وورده والوردة فی لآیه
واحده الورد این قول عبدالله عباس است قتاده وضحاک وربیع کفتند که برنک اسپ کلکون
شود در ربیع کمیتی زرد فام باشد چون زمستان پدید آید و هوا سرد درو آید کمیتی اغبر شود حق تعالی
کفت که آسمان بوقت انشقاق ملوّن شود مانند آن اسپ که ملوّن شود باختلاف فصول
ابوالعالیه ومجاهد کفتند چون روغن شود واین روایت شیبان است از قتاده قال و
الدهان الدهن وقیل الدهان جمع الدهن وروغنها بالوان مختلف باشد تشبیه کرد آسمانرا
در تلون بتلون روغنها وانواع او عطا کفت مراد روغن زیت است که هر ساعت ملوّن
شود ابن جریج کفت مراد آنست که کداخته شود چون روغن از آتش این آسمان از آتش دوزخ
کداخته شود مقاتل کفت بلون روغن صافی شود موج کفت چون کل سرخ شود کلبی کفت
چون ادیم سرخ شود وکفت این لفظ واحدست وجمعه أدهنة ودهن کحار واحمرة وحمر و
ملخص جمله اقوال راجعست با دو وجه یکی آنکه تشبیه کرد آسمانرا در رنک یا در تلون بکل و
روغن که هر دو بالون مختلف باشند ووجه دیکر بلون تشبیه کرد بکل ودیکر باختلاف بروغن
در خبرست که رسول صلی الله علیه وآله شبی بجوانی بکذشت که نماز میکرد واین آیه میخواند ومیکریست
ومیکفت ویحی من یوم منشق فیه السماء وای من از آن روز که آسمان شکافته شود رسول صلی الله
علیه وآله کفت ای جوان بخدایی که عالم وآنچه در وست همه در قبضه قدرت اوست که فرشتگان
از کریه تو زاری میکنند بکریستند فبای آلاء ربکما تکذبان فیومئذ لا یسئل
عن ذنبه انس ولا جان حسن وقتاده کفتند در قیامت کناهکار از کناهشان
نپرسند برای آنکه خدای تعالی داند وفرشتکان بریشان نوشته باشند واین روایت عوفی است
از عبدالله عباس ودر روایتی دیکر او فرشتکان ایشانرا نپرسند از کناهشان برای آنکه ایشانرا
بسیما بشناسند ابوالعالیه کفت معنی آنست که بی کناه را از کناهکار نپرسند اکر کویند چون
جمع کنی میان این آیه وآیاتی که متضمن است سؤال امثال قوله فلنسألنهم اجمعین عما کانوا

جان من بامر اوست

یعلمون

یعلمون وقوله وقفوهم انهم مسئولون وماننده این تا مناقضه زائل شود کوییم این را چند جواب
کفتند یکی آنکه عبدالله عباس ومجاهد کفتند فرشتکان نپرسند از ایشان که کناه کردید یا نه چه ایشان
دانند وخط ایشان باشد ایشانرا از آن نپرسند که چرا کردید وچرا مخالفت فرمان خدا کردید جواب
دیکر آنست که عکرمه کفت در قیامة مواقف بسیار باشد یک موقف موقف سؤال باشد آنجا
بپرسند ودر دیکر مواقف نپرسند جواب دیکر آنست که عبدالله عباس کفت که ایشانرا سؤال
راحت وکرامت نکنند سؤال تعنیف وملامت کنند جواب دیکر آنست که ابوالعالیه کفت سؤال
کنند ایشانرا از کناهشان ولیکن کناه دیکری از ایشان نپرسند فبای آلاء ربکما تکذبان
یعرف المجرمون بسیماهم کفت کناهکارانرا بشناسند بسیما وعلامة وآن
علامة آن باشد که ایشان سیاه روی وازرق چشم باشند وسیما مقصور باشد وسیماء
ممدود باشد وهما العلامة فبای آلاء ربکما تکذبان فیؤخذ بالنواصی
والاقدام موی پیشانی ایشان بکیرند وپایهاشان ودر روی کشند تا بدوزخ اندازند آنکاه
ایشانرا کویند هذه جهنم التی یکذب بها المجرمون این آن دوزخست که
کافران وکناهکاران آنرا بدروغ داشتند یطوفون بینها وبین حمیم آن این
کافران میکردند میان این دوزخ ومیان آبی کرم تافته که کرمی او بغایت رسیده باشد
قتاده کفت آبیست که از آن وقت باز که خدای تعالی آسمان وزمین آفریده می تابند کفت
حال ایشان از دو بیرون نباشد یا در جحیم باشند یا در حمیم یا در آتشی افروخته یا در آبی تافته
کعب الاحبار کفت وادی از وادیهای دوزخ باشد که ریم وخون اهل دوزخ در و میرود این
کافرانرا بر بندند وبنهاده در آنجا اندازند چون یکبار بدان فرو شوند بندها واوصال ایشان
از یکدیکر جدا شود ایشانرا از آنجا برارند مرده وپاره پاره کشته خدای تعالی دکرباره ایشانرا
خلقی نو بیافریند ودیکرباره در آتش دوزخ اندازند عذاب اهل دوزخ چنین باشد میان
این وآن میکردانندشان فذلک قوله یطوفون بینها وبین حمیم آن فبای آلاء
ربکما تکذبان اکر کویند درین آیات که رفت از ذکر دوزخ واعلام واهوال قیامة
چه نعمتست تا خدای تعالی بدان تقریر کند با جن وانس کوید فبای آلاء ربکما تکذبان

جواب گوییم درین نعمتی جزیل جسیم هست یعنی وآن آنست که وعید وتهدید بذکر دوزخ واهوال قیامت
وذکر آن وتقریر آن در وی لطفی باشد که ایشانرا بطاعت نزدیک کند واز معصیت باز دارد واین عنایت
بود بر ایمان وصارف بود از کفر واین غایت نعمت باشد در دین که ایشانرا بثواب رساند واز عقاب
برهاند وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ گفت آنرا که از مقام خدای تعالی بترسد یعنی از آن مقام که اورا
باشد پیش خدای تعالی وگفته‌اند مراد بمقام قیامتست لقوله یوم یقوم الناس لرب العالمین
وگفته‌اند مقام ربه قیام ربه علیه فی قوله افمن هو قائم علی کل نفس بما کسبت ابرهیم وضحاک گفته‌اند
این کسی باشد که قصد کاری کند بمعصیت خدای تعالی را یاد کند واز ترس خدا آن گناه بگذارد ذو النون
گفت نشان مردان خدا آن باشد که خوف خدا ایشانرا ایمن کند از همه چیزی ابرهیم ادهم گفت سالی
از سالها بحج میرفتم منقطع شدم در راه شخصی سیاه منکر را دیدم بترسیدم از و وگفتم اجنی انت
ام انسی تو پریی یا آدمی مرا گفت تو کافری یا مسلمان ومومن گفتم من مومنم گفت دروغ گفتی
اگر تو مومن بودی از جز او نترسیدی در خبرست که امیر المومنین علی علیه السلام چون عمرو بن
عبدود را بکشت وباز آمد یکی از صحابه گفت اما خفته حین بارزته از و نترسیدی چون بمبارزت
او رفتی قال علیه السلام کیف یخاف سوی الله من لم یعبد سواه طرفة عین گفت چگونه ترسد
از جز او آنکه جز او را عبادت نکرده باشد یک طرفة العین سری السقطی گوید دو چیزند که مفقود بود
تا یافت خوفی مزعج وشوقی مقلق قوله جَنَّتَانِ دو بهشت و دو بوستان باشد اورا گفته‌اند
یکی از یاقوت سرخ باشد ویکی از زمرد سبز خاکش کافور وعنبر باشد وگل از مشک از در هر بوستانی
صد ساله راه بود و در میان هر بوستانی سرایی از نور محمد بن علی الترمذی گفت دو بستان باشد اورا
یکی ترس او از خدا ویکی ترک او شهوات را مقاتل گفت دو بهشت باشد او را بهشت عدن وبهشت نعیم
ابو موسی الاشعری گفت دو بستان باشد یکی از زر سابقانرا ویکی از سیم تابعانرا در خبرست که
یکروز رسول صلی الله علیه وآله اصحابرا گفت شما دانید که این دو باغ چیست گفتند گفت این
دو بستانست در دو بستان قرارهما ثابت وفرعهما ثابت وشجرهما ثابت ابو الدردا
گفت رسول صلی الله علیه وآله این آیه میخواند من گفتم یا رسول الله وان زنا وسرق رسول
صلی الله علیه وآله گفت وان زنا وسرق رغما لانف ابی الدردا واگر چه زنا کند ودزدی

کند صاحب این گناه را باشد این بستانها گفت آری فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ذَوَاتَا
أَفْنَانٍ این صفت بستانهاست عبد الله عباس گفت خداوندان الوان باشند وهو من الفن
وجمعه فنون وافنان ومنه قولهم افتن فی حدیثه ای اخذ فی ضروبه ضحاک گفت الوان میوها
خواست مجاهد گفت فنان اغصان باشد خداوند شاخها واحدها فنن قال الشاعر
یوما علی فنن دعوت صاحی عکرمه گفت سایه درختان خواست بر زمین و دیوار قتاده گفت
خداوندان فضل وسعه وفراخی باشند ابن کیسان گفت ذوات اصول خداوندان اصلها باشند
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ درین دو بستان
چشمه آب روان باشد عبد الله عباس گفت بالکرامة والزیادة یعنی ایشانرا کرامت وزیادت
آرند حسن گفت دو چشمه آب زلال باشد یکی را تسنیم گویند ویکی را سلسبیل عطیه گفت یکی
آب باشد ویکی از خمر لذة للشاربین که لذت خورندگان باشد وگفته‌اند آن دو چشمه از کوهی
می آید از مشک ابو بکر وراق گفت این دو چشمه روان واین دو بهشت جاودان در بهشت آنرا
باشد که او را از دنیا دو چشمه روان باشد از دو چشم فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ
فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ درین دو بهشت از هر گونه میوه دو نوع
باشد عبد الله عباس گفت در دنیا هیچ میوه نیست تلخ وشیرین که در بهشت نباشد تا الحنظل
الا آنست که حنظل بهشت شیرین باشد وگفته‌اند این دو نوع تر وخشک خواست وگفته‌اند
دو شکل متناسب خواست متشاکل چون دو جفت از نر وماده که در دنیا باشد وگفته‌اند دو جنس
از میوه باشد از هر نوعی یکی معروف ویکی غریب فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ
مُتَّكِئِينَ عَلَىٰ فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ نصب متکئین بر حال باشد گفت
تکیه زده باشند بر بسترها که بطانها وآسترهای او از دیبای ستبر باشد یعنی ثخین وثقیل و
گفته‌اند استبرق معربست عبد الله عباس وابو هریره گفته‌اند که بطانه برای آن کرد تا بدانند که
چون بطانه از دیبا بود ظهاره آن از چه خواهد بود وگفت این از آن جمله است که خدای تعالی گفت
فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین قولی دیگر هم از آنست که بطائنها من استبرق
وظواهرها من نور فرا گفت مراد به بطانه ظهاره است مورج گفت بلغت قبطاست

وکفته‌اند معنی آنست که بطانه ظهاره باشد و ظهاره بطانه برای آنکه دو روی بود بطانه کمتر از ظهاره
نبود تا بر هر روی که خواهند می افکنند و آنکه عرب کویند هذا ظهر السماء و هذا بطن السماء و
این قول خلاف ظاهر کلام عربست و اقوال اول بهتر و اولیترست وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ
دَانٍ و میوه این بستانها نزدیک باشد قریب التناول تا ایستاده و نشسته و خفته بتوان
(کرفتن را) چیدن والجنى الثمرة يقال جنيته واجتنيته اذا قطعته قال بعض العرب هذا جناي و
خياره فيه اذ كل جان يده الى فيه در خبرست که بنده مومن بر سریر خفته باشد و از بالای
او درختان میوه بر او سایه کسترده چون او را آرزو آید هر کدام که خواهد آن شاخ سر فرو آرد تا
بنده بدست خود بکیرد و تناول کند و دست یکی بدان نرسیده باشد فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا
تُكَذِّبَانِ فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ دران بهشت زنانی باشند کوتاه نظر کوتاه
دیده چشم بر هم نهاده وکفته‌اند قاصرات الطرف یعنی چشم خود قصر کنند بر شوهران و در دیگر
کس ننکرند ابن زید کفت هر یکی ازین قاصرات شوهر خود را کوید بعزت خدا که در بهشت
من نکوتر از تو کسی نمی بینم سپاس و حمد آن خدای را که ترا روزی من کردانید لَمْ يَطْمِثْهُنَّ
إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ بدیشان دست فراز نکرده باشد هیچ انسی و جنی وکفته‌اند
این کنایتست از جماع و مقاربه یعنی هیچ آفریده با ایشان خلوت نکرده باشد و بهر خود را
وکفته‌اند مراد آنست که افتضاض نکرده باشند ایشان را و بکارت ایشان نبرده باشند و
ایشان را پلید و خون آلود نکرده باشند چه اصل طمث خونست و منه الطامث للحائض
وکفته‌اند مراد لمس است یعنی دست هیچکس بدیشان نرسیده باشد بمعنی لمس و قول اول در
عربیت ظاهرترست و منه قول النبي صلى الله عليه وآله ايما امراة ماتت بجمع لم تطمث
دخلت الجنة یعنی هر زنی که او بمیرد بکر دوشیزه کی نابرده بهشت رود قال الشاعر
دفعن الي لم يطمثن قبلي فهن اصح من بيض النعام سهل بن عبدالله کفت هر که در دنیا
چشم نکاه دارد از محرمات در آخرت عوض دهند او را از قاصرات الطرف و لا جان قول دیگر
آنست که بر راه مبالغه کفت چنانکه یکی از ما کوید هیچ جنی و انسی را راه نیست درینجا و هیچ مرغ اینجا
نتواند پرید و مانند این ارطاة بن المنذر کفت ضمرة بن حبیب را پرسیدم که جن را ثواب هست

کفت

کفت آری و این آیه بخواند کفت که ثواب زنان جنی جن را باشد و ثواب مردان انسی انس را یعنی زنان
جنی مردان جنی را حلال باشند و زنان انسی مردان انسی را مجاهد کفت چون مردی مجامعت کند
و نام خدا نبرد جنی بیاید و خود را بر احلیل او پیچد و با او مجامعت کند و این قول معنی ندارد
و ضعیف ترین اقوالست فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ آنکاه وصف کرد این
حورها را کفت كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ پنداری که این زنان یاقوت
و مرجانند عبدالله مسعود روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله کفت زنان بهشت هر یکی هفتاد
حله ملون دارند در زیر آن هفتاد حله مغز استخوان ایشان در میان استخوان بتوان دید
برای آنکه خدای تعالی میکوید کانهن الیاقوت و المرجان و یاقوت جوهریست که اکر چه کثافتی
دارد اما چون رشته در وکشند از برون بتوان دیدن فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ
هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ آنکاه فرمود جزا و پاداشت احسان چه
باشد جز احسان و نیکویی صورت استفهام است و مراد جحد و معنی آنکه ما جزاء الاحسان الا
الاحسان یعنی جزاء احسان جز احسان نباشد وکفته‌اند هل در کلام عرب چهار وجه باشد
اول بمعنی قد نحو قوله هل اتيك حديث الغاشية و هل اتيك حديث ضيف ابرهيم
المكرمين و هل اتيك نبؤ الخصم دوم بمعنی استفهام چنانکه فهل وجدتم ما وعد ربكم حقا
سیم بمعنی ام نحو قوله فهل انتم مسلمون چهارم بمعنی نفی چنانکه درین آیه هست و فی قوله
فهل على الرسل الا البلاغ المبين اي ما على الرسل انس مالک روایت کرد که رسول این آیه
بخواند آنکه کفت دانید که خدای تعالی چه میکوید کفتند خدا و رسول عالمترست کفت جزاء
آنکه بر و نعمت کرده باشم بتوحید چیست الا بهشت عبدالله مسعود و عبدالله عمر کفتند که
رسول صلی الله علیه و آله کفت معنی آیه آنست که هر که بر و نعمت کرده باشم بتوحید و معرفت
فردای قیامت جای او در حظیرهٔ قدس باشد در بهشت من برحمت من عبدالله عباس کفت
یعنی جزاء آنکه بکوید لا اله الا الله هیچ نیست الا بهشت حسن کفت جزاء مطیعان در دنیا
هیچ نیست مکر کرامات آخرت صادق علیه السلام کفت جزاء آنکه در ازل با او احسان کرده
باشم آنست که در ابد رو نکاه دارم محمد بن الحنفیه رضی الله عنه کفت این جزا شاملست برّ را

و فاجرا برّ را در آخرت و فاجر را در دنیا فبای آلاء ربکما تکذبان ومن
دونهما جنتان گفت دون آن دو بهشت دو بهشت دیگر باشد در معنی دون
خلاف کردند عبدالله عباس گفت مراد آنست که زیر آن درد رج ابن زید گفت من دونهما
فی الفضل یعنی کم از آن باشد ابن جریج گفت چهار بستانست در بهشت دو بستان اول
سابقان و مقربانراست که در و از هر میوه دو لون باشد و دو بستان دیگر اصحاب الیمین
و تابعانرا که در و میوه خرما و انار باشد مفضل بن یحیی گفت بدون غیر خواست یعنی جز آن دو
دوی دیگر باشد کسائی گفت امامها و پیش آن دو دو بستان دیگر باشد قال الشاعر تریک
قائم من دونها ما وراءها ضحاک گفت دون اول باشد چه اول از زر و سیم باشد و دوم از
یاقوت و زمرد فبای آلاء ربکما تکذبان مدهامتان یعنی از بسیاری آب
که خورده باشد سبز سبز شده باشد چنانکه با سیاهی زند و کشت و گیاه چون سیراب باشد این
رنگ آرد بقال ادهام الزرع اذ هیاما فهو مدهام والجنة مدهامة والجنتان مدهامتان
ومثله فی المعنی قول ذی الرمة کسی الاکم منها غضة حبشیة گیاه آن پشته را حبشی خواند
ازین معنی و گفته مدهامتان ای ملتفتان درختان او در هم شده فبای آلاء ربکما تکذبان
فیهما عینان نضاختان در آنجا دو چشمه باشد که آب از آنجا برمی جوشد و میزاید
ای فوّارتان حسن و عطا گفتند از زمین برمی جوشد و آنگاه روان می شود عبدالله عباس
گفت می برید بخیر و برکت بر اهل بهشت عبدالله مسعود گفت ازین چشمها بجای آب مشک و
عنبر برجوشد و نضخ و نضح و رشح و رش متقاربند جز آنست که رش کمتر باشد از رشح آنگاه
نضح باشد آنگاه نضخ و قال من کل نضاخة الذفری اذا عرقت فبای آلاء ربکما
تکذبان فیهما فاکهة ونخل ورمان گفت در و میوه باشد و خرما و
انار این دو میوه را ذکر تخصیص کرد برای تفضیل آن چنانکه ملائکه و رسله و جبریل و میکال
ذکر کرد حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی و گفت و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم
ومنک ومن نوح درخبرست که درختان بهشت از اصل ساق تا سر شاخ همه میوه منضود است
و میوهای آن مانند سبوها و کوزها باشد چون بچینند بجای آن دیگری پیدا شود و خوشهای

١٠٣

الکوریش دوازده گز باشد در طول و جویهای آب در مغاک نباشد بل بر روی زمین میرود و در
خبرست که عروق درخت بهشت از سیم و شاخهاش از زر باشد و برگهای آن از حلّها باشد
و میوه آن از انواع در و جوهر باشد و بطعم از انگبین شیرین تر و از روغن نرم تر و در و هیچ استخوان
نباشد ابو سعید خدری روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله که شب معراج مرا در بهشت بردند در خانه
انار دیدم هر اناری چندانکه پوستی عتب و مرغان او چون شتران بختی کنیزکی را دیدم گفتم
ای کنیزک تو کرایی گفت زید حارثه این خبر را ابشارت دادم بآن و در بهشت چیزها دیدم که
چشمها ندیده و گوشها نشنیده و بر خاطر هیچ آدمی نگذشته فبای آلاء ربکما
تکذبان فیهن خیرات حسان کسائی گفت خدای تعالی دو بهشت گفت و دو
دیگر گفت آنگاه جمع کرد هر چهار را گفت فیهن در آن بهشتها زنان باشند خیرات و هی جمع خیرة
جمله قرّا بتخفیف خواندند و ابو رجاء العطاردی در شاذ خیّرات خواند بتشدید یا
واین دو لغتست همچو سیّد و سید و میّت و میت و لیّن و لین ام سلمه رضی الله عنها
گفت از رسول صلی الله علیه و آله پرسیدم که خیرات حسان چه باشد گفت خیرات الاخلاق
حسان الوجوه نیکوخوی نیکوروی حسن گفت فاضلات اسمعیل بن خالد گفت عذاری
دوشیزگان باشند جریر بن عبدالله گفت مختارات گزیدگان باشند و مفسران گفتند در تفسیر
خیرات لسن بذربات ولا ذفرات ولا بخرات و لا متطلعات ولا متشوفات
ولا متسلطات ولا طماحات و لا طوافات فی الطرق پلید زبان نباشند و ناخوش بوی
و گنده دهن و سلیط و متکبر و سر برکنده و گردنده در کوچها نباشند در خبرست
که زنان بهشت دست در دست یکدیگر نهند و غنا میگویند و می سرایند چنانکه هرگز کس
مثل آن آواز نشنیده باشد نحن الراضیات فلا نسخط ابدا نحن المقیمات فلا
نظعن ابدا نحن خیرات حسان حبینا لازواج کرام ما خشنودانیم که خشم نگیریم
هرگز و مقیمانیم که از اینجا نرویم هرگز و ما زنانیم آراسته بخصال و جمال ما را برای
مردانی کریم اینجا گذاشته اند روایتست که چون حوریان بهشت این گویند زنان
مومنه گویند نحن المصلیات و ما صلیتن نحن الصائمات و ما صمتن نحن المتصدقات

کمرا آسمان

القت الفحل الماس والابل ق

ذرب حدّ والذربة بالکسر السلیطة اللسان ق

وما تصدقن نحن المتوضیات وما توضین گویند ما نماز کنندگانیم و روزه داراییم
وصدقه دهندگانیم و وضو کنندگانیم و شما از اینها هیچ نکرده اید عایشه گفت والله که غلبه
ایشان را باشد فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِي
الْخِيَامِ گفت حوران اند و آن جمع حوراء و احور باشد و تفسیر او چند جا برفت مقصورات
ای محصورات محبوسات مستورات في الحجال يقال امرأة قصيرة وقصورة ومقصورة
اذا كانت مخدرة مستورة لا تخرج قال الشاعر وانت التي حببت كل قصيرة
الي وما يدري بذاك القصار عنيت قصيرات الحجال ولم ارد قصار الخطى شر النساء
البحاتر مجاهد گفت مقصور باشند بر شوهران خود و چشم را بکسی دیگر باز نکنند انس
مالک روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله گفت اگر از حوریان بهشت یکی خیو (آب دهن) در زمین
اندازد زمین خرم و خوش گردد و اگر در دریای شور اندازد شیرین شود والخیام جمع خیمه
عبدالله مسعود گفت هر زنی را خیمه باشد طولش شصت میل و در خبرست که رسول صلی
علیه و آله گفت در بهشت خیمها باشد هر خیمه از دری سپید یکپاره طول او در هوا شصت گز
در هر زاویه آن خیمه مومن را جفتی باشد که او را کسی دیگر نبیند عبدالله عباس گفت هر خیمه از
یکپاره لولو باشد چهار فرسنگ در چهار فرسنگ و را چهار هزار مصراع باشد انس مالک روا[یت]
کرد که رسول صلی الله علیه و آله گفت شب معراج در بهشت جویها دیدم و بر کنار آن جویها
خیمها زده از مرجان از آن خیمها آواز می آمد که السلام علیک یا رسول الله من گفتم یا جبرئیل
اینان که اند گفت کنیزکانند از حور عین دستوری خواستند از خدای تعالی تا بر تو سلام
کنند و هم رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ایشان میگویند نحن الخالدات فلا نموت ابدا
نحن الناعمات فلا نبؤس ابدا نحن ازواج رجال کرام حور مقصورات فی الخیام
ماندگانیم جاوید که نمیریم ما ناعمانیم که بسختی نه بینیم و کهنه نشویم ما زنان مردان کریم
حوران در بهشتها از داشته فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ
إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ عامه قرا بکسر میم خوانند ابو حیوة الشامی وطلحة بن
مصرف در شاذ بضم خوانند کسائی یکی مضموم خواند و یکی مکسور ابو اسحق گفت در قفاء

البحتر الضم القصير المجتمع الخلق ق

شصت ه

نبؤس ه

اصحاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام نماز میکردم از ایشان شنیدم که یطمثهن میخواندند
بضم میم و از عبدالله مسعود شنیدم بکسر میم و کسائی را از آن یکی بضم خواند و یکی بکسر تا از این دو
روایت بیرون نشده باشد وهما لغتان فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ مُتَّكِئِينَ
عَلَىٰ رَفْرَفٍ خُضْرٍ تکیه زده باشند بر رفرف سبز سعید جبیر گفت رفرف را
بهشت باشد پر گیاه سبز تازه عبدالله عباس گفت بساطها باشد قتاده و ضحاک گفتند مجالس
باشد و نشستگاهها از نهالیها و دستکاهها و بشکاهها ابن کیسان گفت بالشها باشد
ابوعبیده گفت حاشیه جامه را رفرف خوانند قال ابن مقبل وانا لنزالون تغشى نعالنا
سواقط من اصناف ربط و رفرف وَعَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ گفت زیلوها و طنفسها
ستبر ثخین باشد یکی را عبقریه خوانند و عبقری جمع است بدلالة قوله في صفته حسان
و گفته عرب انواع لباسها را عبقری گویند قتاده گفت زیلوهای مرتفع باشد مجاهد گفت از
دیبا باشد حسن گفت درانک باشند واحدها درنوک و آن نخ باشد قتیبی گفت هر جامه منقش
از هر نوع که باشد عرب آنرا عبقریه خواند ابوعبیده گفت منسوبست بعبقر و آن زمینی است که
آنجا دیبابافی باشد و گرامایه باشد قال ذو الرمة حتى كان رياض القف البسها من
وشي عبقر تجليل وتخيد و گفته اند عبقر زمینی است که در و جنیان است قال الشاعر كخيل
عليها جنة عبقرية جديرون ان ينالوا يوما فيستعلوا قطرب گفت این منسوبست
و لیکن بمنزله قولک کرسی و کراسی و بختی و بخاتی خلیل گفت هر چیزی که جلیل و نبیل و گزیده
باشد عرب آنرا عبقری خوانند از مردان و جامها و جز آن و منه الحدیث فی عمر فلم ار
عبقریا یفری فریه عاصم الجحدری روایت کرد از ابی بکره که رسول صلی الله علیه و آله میخواند متکئین
علی رفارف خضر و عباقری حسان فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ
تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ باقیست نام خدای تو ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ
شامیان ذو خوانند صفة للاسم و باقی قرا ذی الجلال والاکرام خوانند صفة للرب تعالی
و این قراءة دلیل میکند برآنکه اسم نه مسمی است برای آنکه اضافه کرد با رب و اگر نام خدای بودی
اضافة الشيء الى نفسه بودی و این درست نیاید و چون وجه خدا نیست وجه الله ذات الله

قال في طمثها يطمثها ويطمثها اقتضها ه

ریاض

تحليل وتنجيد

باشد صفة او بود و كرد و جز اين بخوانند و يبقى وجه ربك ذو الجلال والاكرام صفة للوجه لان وجهه
هو تعالى وليس اسمه هو كفت متعالى و باقيست نام خداى تو كه خداوند بزركوارى است و كرامى
كردن بندكانرا اكر كويند اين تكرار چه معنى دارد درين سوره در چندين جايكاه قوله
فباى الاء ربكما تكذبان كوييم اين را چند جواب كفته اند يكى آنكه فرا كفت تكرار درين و امثال اين
براى تاكيد باشد چنانكه مجيب كويد بلى بلى و ممتنع كويد لا لا و انشد كم نعمة عندى لكم
كم كم وكم وقال آخر نعق الغراب ببين لبنى عدوه كم كم وكم بفراق لبنى ينعق وقال آخر
اردت لنفسى بعض الامور فاولى لنفسى اولى لها و جواب ديكر آنست كه تكرار براى
اختلاف فوائد است چون تقرير نعمتهاى مختلف كرد عند ذكر هر نعمتى و غرض اين تكرار
تقريرست و تذكير و تقريع و توبيخ چنانكه يكى از ما كويد الم احسن اليك بان اعطيتك
الم احسن اليك بان خلقتك الم احسن اليك بان رفعتك الم احسن اليك
بان خلعت عليك تكرار نعمت ميكند كه نه من با تو احسان كردم بفلان چيز و نه من با تو
احسان كردم بفلان چيز و اين در كلام عرب و عجم بسيارست قال مهلهل بن ربيعه يرثى
اخاه كليبا على ان ليس عدلا من كليب اذا طرد اليتيم عن الجزور على ان ليس عدلا
من كليب اذا ما ضيم جيران المجير وقالت ليلى الاخيلية ترثى توبة بن الحمير
لنعم الفتى يا توب كنت اذا التقت صدور العوالى واستشال الاسافل ونعم الفتى
يا توب كنت ولم تكن لتسبق يوما كنت فيه تحاول وقالت ابنة النعمن ترثى زوجها
تا دوازده بيت و در هر بيتى از ين ابيات بكذارى
مالكا وحدثنى اصحابه ان مالكا ضروب بنصل السيف غير نكول وحدثنى اصحابه
ان مالكا خفيف على الحدثان غير ثقيل وامثال اين بسيارست در اشعار عرب و اين
چند بيت براى آن آوردم تا شبهه ملحدان و طاعنان زايل شود و معلوم كردد كه امثال
اين در كلام عرب بسيارست اين سوره مكيست و عدد آيات آن نود و
شش است و كلماتش سيصد و هفتاد و هشت است و حروفش هفتصد و هشتاد و سه
روايتست از ابو طيبه كه عثمن عفان به پرسيدن عبد الله مسعود رفت و او بيمار بود
در آن بيمارى كه بجوار حق رفت او را كفت از چه مى نالى كفت از كناهم كفت چه آرزو دارى

كذرد

كفت رحمت خدا كفت طبيبى بيارم كفت الطبيب امرضنى طبيب مرا بيمار كرد كفت عطايت
بفرمايم كفت حاجت نيست مرا بآن و من درين حال كفت ميخواهى كه دخترانت را چيزى
دهم كفت ايشانرا حاجت نيست چه ايشانرا چيزى داده ام كه مايه باشد در دنيا و آخرت
كفت آن چيست كفت من ايشانرا سورة الواقعه آموخته ام و فرموده ام تا ميخوانند و من از
رسول صلى الله عليه و آله شنيده ام كه هركه او سورة الواقعه بسيار خواند هركز درويش نكردد
هلال بن يسار روايت كرد از مسروق كه هركه او خواهد كه خبر اولينان و آخرينان و خبر اهل
بهشت و اهل دوزخ و اهل دنيا و اهل آخرت بداند كو سورة الواقعه برخوان بسم الله
الرحمن الرحيم إذا وقعت الواقعة حق تعالى درين آيات ذكر قيامت كرد
كفت اذا و عامل در و مقدرست اى اذكر ياد كن اى محمد چون واقع شود و حاصل آيد واقع شدنى
و واقعه و حادثه و نازله و نائبه بيك معنى بود و اينجا نامى است از نامهاى قيامت والمعنى اذا
قامت القيمة چون قيامت برخيزد ليس لوقعتها كاذبة وقعه وا فتادن
آنرا كاذبه نباشد در چند قول كفته اند يكى آنكه كاذبة اى نفس كاذبة يعنى هركس كه از و خبر دهد
خبر او دروغ نباشد لكون المخبر مطابقا للخبر و قيل كاذبة اى وقعة كاذبة و صفة كاذبة
لاخبار الله تعالى بها و دلالة العقل عليها يعنى در آن خبر دروغ نيفتد چه او خبر خداى تعالى
درست شده است و با دلالة عقل و كفته اند كاذبه بمعنى مصدرست كالعافية و العاقبة و مثله قوله
لا تسمع فيها لاغية اى لغوا و قالوا عائذا بالله اى معاذ الله و قم قائما اى قياما و
لبعض نساء العرب ترقص ابنها و تقول قم قائما قم قائما اصبت عبدا نائما
خافضة رافعة اى هى خافضة رافعة جمله در جاى صفت واقعه است يعنى
قومى را خفض كند و بدوزخ فرو برد و قومى را رفع كند و بدرجات بهشت بر دارد
عكرمه و سدى و مقاتل كفتند يعنى صيحه وقعه او خفض كند آواز تا نزديكانرا بشنواند
و رفع كند تا دورانرا بشنواند قال الله تعالى واخفض من صوتك بعضى كفتند جبارانرا
و متكبرانرا خفض كند و فرو كذارد و ذليلان و بى قدرانرا رفع كند و بر دارد ابن عطا
كفت قومى را بعدل فرو كذارد و قومى را بفضل بر دارد إذا رجت الارض

رَجًّا ای رُجِعَتْ آنگاه که زمین را بجنبانند جنبانیدنی کلبی گفت این آنگاه باشد که خدای
تعالی رجی کند او را زبر خدا الجنید وارتج السهم فی العرض بمعنی اهتز واضطرب معنی آن
گفته همچنان بجنباند که گهواره را تا هیچ بنا نماند بر وی الا که خراب و ویران شود و کوهها
بر جای نماند و اصل رج در لغت تحرک باشد یقال رجّه فارتج ای حرکه فتحرک
و چون مضاعف کنی گوئی رَجْرَجْتُهُ فترجرج وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا
ای خُفِّتَتْ وفُتِّتَتْ بیست کند کوهها خورد کنند مانند آرد و بیست و بسیسه نزدیک عرب
آرد باشد یا بیست که آرا تر کنند و زاد سازند قال اللص من بنی غطفان لاتخبزا خبزا وبسّا
بَسًّا ولا تطیلا بمناخ حبسا عطا گفت برند آرا از اصل سعید مسیب گفت بشکنند
کلبی گفت برانند بر زمین حسن گفت از زمین بر کنند نظیره قوله ویسالونک عن الجبال فقل
ینسفها ربی نسفا عطیه گفت خورد کنند تا سنگ ریزه شود ابن کیسان گفت بشبه
ریگ روان کنند فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًّا چون گردی شود پراکنده عبد الله عباس
گفت مانند آفتاب شود که در سوراخی جهد و ذرها در میان آن بدید آید امیر المومنین علی علیه السلام
گفت مانند گرد سم ستوران شود عطیه گفت مانند شرر آتش شود که بجهد و نخعی در
شاذ خواند منبتا بالتاء ای منقطعا وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً و شما صنف
وسه نوع باشید در قیامت آنگاه بیان کرد که آن سه کدامند فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ
گفت اصحاب دست راست باشند آنان که ایشان را از دست راست بهشت برند عبد الله
عباس گفت آنان باشند که بر دست راست آدم باشند ضحاک گفت آنان باشند که
نامهای ایشان بدست راست دهند حسن و ربیع گفتند آنان باشند که خجسته و مبارک
باشند بر خود و عمر ایشان در طاعت خدای تعالی صرف شده باشد و ایشان تابعان احسان به
باشند قرن دوم از عصر رسول صلی الله علیه و اله مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ
این بر سبیل تعجب گفت تا رسول را بعجب آرد چنانکه گویند زید و ما زید و رجل و ای رجل
زید و کدام زید مردی و چه مردی یعنی وصف و بحدیست که نمیتوان گفتن همچنین مبهم
فرو گذارند وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ وهی مفعلة من الشوم عرب دست چپ را

شومی

البسیسه طعام که بسازند از آرد و روغن مهذب
المناخ آنجا که شتر بخوابانند مهذب

شومی خوانند قال الشاعر الشم والشری شومی لدیک لهم وفی یمینک ما والمزن والضرب
ومنه الشام والیمن را آنکه شام بر دست چپ کعبه است و یمن بر دست راست حسن گفت آنان
باشند که بر خود شوم باشند و عمر ایشان در معصیت گذشته باشد مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ
علی ذلک الوجه المتقدم وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ در معنی او چند قول گفته اند یکی آنکه آنان
که سابق بودند در متابعت انبیا سابق باشند در پیشوائی امت تا ائمه هدی باشند و گفته اند معنی آنست
که سابق برحمت باشند و این جمله ابتدا و خبر یعنی سابقان در ان خصلت سابقان در ین
نعمت باشند و سابق را بر لاحق را آن فضل باشد که او مقتدا بود در خیر و طاعت در دیگر
و بر سیرت او روند فله اجرها واجر من عمل بها ابن سیرین گفت سابقان آنان باشند که بدو
قبله با رسول صلی الله علیه و آله نماز کردند و دلیله قوله والسابقون السابقون کعب گفت اهل قرآن
باشند که عروة تا جهاد بر دارند عثمن بن ابی سوده گفت آنان باشند که سبق برند از دیگران بمسجد
رفتن و بجهاد شدن فی سبیل الله عبد الله بن شمیط گفت مردمان سه اند اول آنکه افتتاح
عمر بخیر و طاعت کند آنگاه بر آن باقی بماند و از جمله سابقان باشد و دیگر آن بود که ابتدا عمر گناه
و تخلیط کند آنگاه توفیق دریابد او را تا توبه کند و باز درگاه خدا شود او اصحاب الیمین باشد یعنی
از اهل بهشت بود که بدست راست دهند سیم مردی باشد که آغاز عمر معصیت کند و بر ان اصرار و ادامت
نماید تا بمردن او از اهل دوزخ باشد و صاحب دست چپ بود عبد الله عباس گفت معنی آنست که
سابقان در هجرت سابقان باشند در آخرت امیر المومنین علی علیه السلام گفت سابقان بنماز
پنج وقت سابقان بهشت باشند عکرمه گفت السابقون الی الاسلام ربیع انس گفت الی اجابة
رسول الله صلی الله علیه و آله ضحاک گفت الی الجهاد قرظی گفت الی کل خیر چون نیک اندیشه
و نظر حقیقت کاری از اهل سبق کمه او را این خصال حمیده جمع بود جز امیر المومنین علی صلوات الله
وسلامه علیه نتواند بود اما سبق اسلام اتفاقست که اول کسی از زنان خدیجه رضی الله عنها
بوده بود و از مردان علی علیه السلام و از نجا امیر علیه السلام سبقتکم الی الاسلام طرا
غلاما ما بلغت اوان حلمی و ایضا قوله علیه السلام ولی السبقة فی الاسلام طفلا و جیها
و ایضا قوله علیه السلام صدقته وجمیع الناس فی بهم من الضلالة والاشراک والنکد

یعنی سابقان در متابعه سابقان برحمت باشند

یعنی فی حدیث الرسول صلی الله علیه و آله من سن سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها الی یوم القیمة الی آخر الحدیث

این و مانند این بنظم و نثر میباید و کسی را بر و انکاری نیست و حدیث ابوذر رضی الله عنه که گفت از
رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که میگفت امیر المومنین علی علیه السلام را یا علی انت اول من آمن بی
و اول من یصافحنی یوم القیمه و انت الصدیق الاکبر و الفاروق الاعظم تفرق بین الحق و الباطل
و انت یعسوب الدین و المال یعسوب الظلمه و مانند این اخبار بی حد بسیارست از طریق ما و طریق
مخالفان ما و اما سبق در نماز قوله صلی الله علیه و آله صلت الملائکة علیّ و علی علیّ سبع سنین
لانه لم ترفع صلوة من الارض الی السماء الا منی و من علی هفت سال فرشتگان دعا می
کردند بر من و بر علی که هیچ مومنی دیگر نبود و از امیر المومنین علی علیه السلام روایتست که در چند موقف گفت
و لقد صلیت قبل الناس سبع و حدیث عفیف بن عبدالله و عباس بن عبد المطلب
رفقا است مثل این و آنکه گفت والله لا اعرف علی هذا الدین غیر هولاء الثلثه یعنی النبی
و علیاً و خدیجة الکبری علیهم السلام و سبق در جهاد پوشیده نیست نماز و قبله با تعلق
او کرد علیه السلام و تنی چند معدود چه بعضی آن بودند که سابق بودند به بیت المقدس با
رسول نماز کردند و کعبه نرسیدند و بعضی آن بودند که نماز به بیت المقدس در نیافتند که چون ایشان
با سلام آمدند قبله بکعبه گردانیده بودند یکروزکی حدیث امیر المومنین علیه السلام از عبدالله بن عباس
گفت ذکرت والله احد الثقلین من سبق الشهادتین و صلی القبلتین و بایع البیعتین
و اعطی البسطتین و هو ابو الحسن و الحسین ردت له الشمس مرتین من بعد ما غابت
من القبلتین و جرد السیف تارتین و هو صاحب الکرتین فمثله فی الامة کمثل ذی القرنین
ذاک مولای علی بن ابی طالب رضی الله عنه و ارضاه گفت والله نام مردی میبری که از آن
بنگاه یکی وست یعنی قرآن و عترت بی قوله صلی الله علیه و آله انی تارک فیکم الثقلین سبق برد
بشهادتین و بدو قبله با رسول نماز کرد یکی بیت المقدس و دیگری کعبه و دو بیعت با رسول بست
بیعة العقبه و بیعة الشجره و او را دو بسطت دادند یکی بسطت علم و یکی بسطت جسم و او
پدر حسن و حسین بود آفتاب برای او دو بار باز گردانیدند پس از آنکه فرو شده بود از دو قبله
و دو بار تیغ برکشید یکی برای تنزیل و یکی برای تأویل و او خداوند دو کرت و دو رجعت
یعنی دو بار بر امامت او اقرار دادند یکبار روز غدیر خم و یکبار روز بیعت پس از قتل عثمان مثل

درا

در امت چنانست که مثل ذو القرنین او مولای منست علی بن ابی طالب علیه السلام و یکی
از بزرگان دین پیوسته گفتی تَقَدَّمُوا تَقَدَّمُوا در خیرات مقدم باشید تا در مقامات
مُقَدَّم باشید در خبرست که چون در بهشت سابقان از جایها بیرون آیند از روی ایشان
چندان نور تابد که اهل بهشت اند گویند این نور سابقانست مقربانست أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ
گفت ایشان مقربان و نزدیکان باشند و این عبارتست از علو منزلت و رفعت درجه تشبیها
بمن کان قریبا من السلطان مقربا بحضرته فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ در بهشتهای نعیم باشند
بعضی نحویان گفته السابقون مبتداست و السابقون دیگر صفت است و اولئک
المقربون خبر مبتداست قوله ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ گروهی باشند از اولینان و الثلة
الجماعة و مراد باولینان امتان گذشته اند از امم انبیا علیهم السلام وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ
و اندکی از آخریان یعنی امة محمد صلی الله علیه و آله عَلَى سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ بر سریرها
بافته زر و سیم مکلل بانواع جواهر و وَضن بافتن باشد چون بافتن زره و منه وَضین
الناقه و آن تنگی باشد از دوال بافته قال الشاعر تقول و لقد درأت لها وضینی اهذا
ابدا دینه و دینی کلبی گفت طول هر سریری سیصد گز باشد چون بنده خواهد که پای بر و
نهد سر فرو آرد تا او پای بروی نهد آنگاه بجای خود شود موضونة ای مصفوفة بالیکدیگر
نهاده در صف و این روایة علی بن ابی طلحه است از عبدالله عباس مُتَّكِئِينَ عَلَيْهَا
مُتَقَابِلِينَ تکیه زده باشند بران سریرها روی بروی کرده گفته در نشست و خواست
و گفته در زیارت یعنی متزاور باشند زیارت یکدیگر روند يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ
مُخَلَّدُونَ میگردند بر ایشان غلامانی کودکان را مخلد شوند که هرگز نمیرند و پیر نشوند
و از حال کودکی و تازگی بنگردند نه چنان باشند که خدم دنیا که بیش از دو سه سال صلاحیة
خدمت دارند عکرمه گفت منعم باشند سعید جبیر گفت مُقَرَّطون گوشوار دارند برای
آنکه خلد گوشوار باشد بتازی قال الشاعر و مخلدات باللجین کانما اعجازهن
اقاوز الکثبان حسن بصری گفت کودکان اهل دنیا باشند ایشان را طاعتی نبود که بر آن
ثواب گیرند و معصیتی که بران عقاب کنند پس در بهشت خدمت اهل بهشت کنند و در خبر

اعجازهن

آمده است که اطفال کفار خدم اهل بهشت باشند بِأَكْوَابٍ جمع کوب باشد و آن کوزه بود
که دسته ندارد وَأَبَارِيقَ جمع ابریق باشد و آن کوزه با دسته باشد و با جره و وزن او افعیل
باشد من البرق وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ و کاسی که در وی خمر باشد خمری روان که ظاهر باشد
بر چشمها و معین مفعول باشد از عین و اصله من عانه اذا ادرکه بعینه لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا
صداع و درد سر نباشد ایشان را از آن خمر و آنچه ارباب بیماری بود در فعل مجهول گویند نحو حُمَّ
الرجل و هو محموم و صُدِّعَ فهو مُصَدَّع و فُلِجَ من الفالج و لُقِيَ من اللقوة وَلَا يُنْزِفُونَ
و از آن مست نشوند یقال نُزِفَ الرجل و هو نزیف و منزوف اذا سکر کان الخمر نزفت
عقله ای نفدت تشبیها بالبئر المنزوفة اذا نزح ماؤها و انزف لغة فیه قال الابیرد
لعمری لئن انزفتم او صحوتم لبئس الندامی کنتم آل ابجرا حمزه و کسائی و خلف خوانند
ولا یُنزِفون ای لا ینفد خمرهم من قولهم انزف الرجل اذا صار ذا نزف مزوف کقولهم
اجرب الرجل اذا صار ذا ابل جربی و اصحّ اذا صار ذا ابل صحاح و منه الحدیث لا
یوردن ذو عاهة علی مصحّ و اعطش اذا صار ذا ماشیة عطشی قال کفرته ذی
الله المعطش وَفَاكِهَةٍ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ و میوه ایشان را باشد از آنچه خواهند
و اثارت کنند و اختیار نمایند وَلَحْمِ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ و گوشت مرغان
از آنچه آرزو کنند ابو سعید خدری روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله که در بهشت مرغانی
پرند که هر یکی هفتاد هزار پر دارند یکی از آنها بیاید در آن حال که بنده مومن طعام خواهد و بر صحفه
او افتد و پرها بیفشاند از هر پر او لونی طعام بیرون آید از برف سفیدتر و از کره نرم‌تر و از انگبین
شیرین‌تر که هیچ لونی با لون دیگر نماند و هیچ طعام در دنیا آن طعم و ذوق نداشته باشد آنگاه
آن مرغ بپرد و برود وَحُورٌ عِينٌ ابو حفص و کسائی و حمزه خوانند و مفضل در
شاذ و حورٍ عینٍ بجر او نون عطفا علی قوله باکواب و اباریق و فاکهة و لحم طیر و بعضی
اهل معانی این قراءة ضعیف داشتند برای آنکه حور را ایشان را نکرد اند الا خمر را کردند پس چنان
رفع کردند فی حورٌ عینٌ علی تقدیر لهم حور عین او علی انه عطف علی قوله و لدان مخلدون
پس بین قراءة کرد انند و طواف کنند و لدان باشند و حوریان و بر قراءة جر ایشان

مطوف

مطوف بهن باشند یعنی آنکه عرض کنند ایشان را بر مومنان و آنچه ایشان الزام کردند در
حور العین که عادت نیست که ایشان را کرد انند گوییم لازم آید و فاکهه و لحم طیر رفع خوانند
که آن نیز عادت نیست که کرد انند اما عادت در خمر باشد پس و این را تاویل باید کرد و تاویل آنست
که بر معنی حمل کنند و معنی آنست که ینعمون بفاکهة و لحم طیر و حور عین باید در کلام فعلی اضمار کنند
که لائق حال باشد چون طوف لائق نیست بحور عین و ذلک قولنا ینعمون بحور عین کما
قال الشاعر اذا ما الغانیات برزن یوما و زججن الحواجب و العیونا ای و کحلن
العیون لانها لا تزجج و مثله متقلدا سیفا و رمحا و مثله علفتها تبنا و ماء باردا
و اما مثال حمل بر معنی چنان بود که شاعر گوید جئنی بمثل بنی بدر لقومهم او مثل اخوة منظور بن
سیار نصب مثل او آن کرد که معنی جئنی هات باشد و کذلک علی قراءة من قرأ حورا عینا
بالنصب ای و یعطون و این قراءة نخعی است و اشهب العقیلی در شاذ خواند و حورٌ عینٌ زنانی
سیاه چشم و فراخ چشم جمع حوراء و عیناء باشد كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ
مانند مروارید پوشیده که هوا در و اثر نکرده باشد از آنکه مکنون و مصون و محروس بوده باشد
تا صفاء لون و ضیاء او بر جای خود بود قال عمرو بن ابی ربیعه و هی زهراء مثل لؤلؤة
الغواص میزت من لؤلؤ مکنون جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ نصب او بر
مفعول له باشد ای یفعل ذلک لهم جزاء و مکافاة این که مید هند ایشان را بر سبیل جزا و مکافاة
دهند با آنچه کرده باشند از فعل طاعات و اجتناب مقبحات ام سلمه رضی الله عنها گفت
از رسول صلی الله علیه و آله پرسیدم که حور عین چه باشد گفت زنان سفید روی فراخ چشم
انس مالک روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله گفت که خدای تعالی حور العین را از زعفران
آفرید ابو امامه روایت کند که از رسول صلی الله علیه و آله که هر بنده مومن را در بهشت
هفتاد و دو زن بود و هفتاد از میراث اهل دوزخ هر یکی را از ایشان اندامی بود شهی
و مرد را آلتی بود که ضعیف نشود و همه را خوشدل دارد که در قضیب او ضعفی و سستی
نیاید عبد الله مسعود گفت از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که در بهشت نوری
پدید آید اهل بهشت گویند این نور چیست گویند نور دندان حوریست که در روی شوهر خود

بخندیده است و در خبرست که چون حور عین در بهشت بخرامد از سوار و خلخال و گوشوار و نعلین
او آواز تسبیح و تحمید و تهلیل آید مجاهد گفت حور را از آن حورا خوانند که یحار فیه الطرف
چشم در و متحیر باشد لَا یَسْمَعُونَ فِیهَا لَغْواً گفت در بهشتها سخن بیهوده یعنی نشنوند
وَلَا تَأْثِیماً و نیز نسبت کردن با اثم و بزه یعنی یکدیگر را نگویند اثمت تو بزه کار شدی بدین که
کنی إِلَّا قِیلاً این استثنا منقطع است الا گفتار سَلَاماً سَلَاماً و نصب قیلا
بر استثناست و نصب سلاما بر مصدری محذوف الفعل ای یسلمون سلاما و روا بود که
مفعول به باشد ای یسمعون سلاما و شاید که قول بعضی بود بعضی را سلمک الله سلاما کما قال
تعالی والله انبتکم من الارض نباتا آنگاه ایشان را باری دیگر خواند یعنی اهل بهشت را و وصف نعیم و
منازل ایشان کرد گفت وَأَصْحَابُ الْیَمِینِ مَا أَصْحَابُ الْیَمِینِ و اهل دست راست
چه اهلی و مردمانی باشند ایشان فِی سِدْرٍ مَخْضُودٍ در میان درختان سدر باشند
و سدر بهشت میوه دار باشد ثمرها کامثال القلال میوه او مانند قلها باشد و مخضود یعنی بی
خار باشد کانه خضد شوکها ای قطع و منه الحدیث فی ذکر المدینة لا یخضد شوکها و لا یعضد
شجرها و گفتند سدر درختی بود باشد و مخضود آن بود که شاخش دوتا شده باشد از بسیاری میوه
و این قول عبدالله عباس است و مجاهد و قتاده و ضحاک و عکرمه قال امیة بن ابی الصلت فی
وصف الجنة ان الحدائق فی الجنان ظلیلة فیها الکواعب سدرها مخضود وَطَلْحٍ
مَنْضُودٍ روایت کرد که امیر المؤمنین علی علیه السلام خوانده است و طلع بعین و جمله قرا
بحا خوانده قیس بن سعد گفت کسی بر امیر المؤمنین علیه السلام این سوره میخواند چون اینجا
رسید طلح بحا خواند امیر المؤمنین علیه السلام گفت و طلع ما شان الطلح طلح چه باشد و او را
چه کارست اینجا طلع بعین برخوان آنگاه برخواند و نخل طلعها هضیم گفت یا امیر المؤمنین علیک
سلام الله و سلام رسوله در همه مصحفها حا نوشته بگردانیم آن را گفت رها کنید که القرآن
لا یهاج الیوم و لا یحول قرآن امروز بنگردانند بیشتر مفسران گفتند طلح درخت موز باشد
فرا و ابو عبیده گفتند طلح نزدیک عرب درختان بزرگ باشد که آن را خار بود قال بعض
الحداة بشرها دلیلها و قالا غدا ترین الطلح والجبالا زجاج گفت ام غیلان
جمع حادی که شتر را حدی کند

باشد

باشد الا اینجا که شوک آن را میوه باشد و قتاده گفت منضود ای منظوم بالثمر بار و میوه او هم
نهاده باشد مانند مهره که با هم کرده از اصل شاخ تا بر شاخ مسروق گفت درختان بهشت
همه چنین باشند وَظِلٍّ مَمْدُودٍ و سایه گسترده ممتد که آفتاب آن را منسوخ نکند ربیع
گفت سایه عرش باشد عمرو بن میمون گفت سایه او هفتاد هزار ساله راه بود ابو عبیده گفت عرب
روزگار دراز را و عمر دراز او هر چیزی که آن را انقطاعی نبود ممدود خوانند قال لبید غلب
العزاء و کان غیر مغلب دهر طویل دائم ممدود عبدالله عباس گفت درختی است در بهشت
بر یک ساق عرش که اهل بهشت جا در زیر سایه آن حاضر آیند و حدیث کنند احوال دنیا یاد
کنند و گویند در دنیا ملاهی بود که با آن تعلل کردندی و سماع کردندی عمر عزیز را بدان صرف کردندی خدای
تعالی بادی بفرستد تا برگهای آن درخت بهم زند از آنجا آوازی آید که کس چنان آواز
نشنیده باشد ابو هریره روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله گفت که در بهشت درختی است
که سواری بیک اسپی دوان صد سال در زیر آن میرود هنوز تا آخر نرسد آنگه گفت بخوانید اگر
خواهید وظل ممدود وَمَاءٍ مَسْکُوبٍ ای مصبوب آبی رونده که هرگز منقطع نشود
و نه در اخدود در رود بل بر روی زمین است و مزاحم بن ثابت گفت داود مرا برادری صالح بود
و حق او در نگاه داشتی تا با جوار خدا شد شبی در خوابش دیدم گفتم ای برادر کجایی که چند
گاه هست که در آرزوی آنم که بدانم که تو در این مقام در چه کاری گفت فی سدر مخضود و طلح منضود
وظل ممدود و ماء مسکوب وَفَاکِهَةٍ کَثِیرَةٍ لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ
و میوه بسیار باشد لا مقطوعة بالازمان و لا ممنوعة بالاثمان با وقات منقطع نشود
و بها ممتنع نگردد نه آن بود که وقتی باشد و وقتی نه چون میوه دنیا و کس آن را ازان منع نکند
بهیچ وجه چه بهشت سرای راحت و اباحت بود و منع نبود از هر چه خواهند و گفتند در
دیوارهای دراز و درهای بسته نباشد چنانکه در دنیا و گفتند باز کردن منقطع نشود
بل هرگاه از و چیزی بگیرند مانند آن بر و پدید آید و در خبرست که رسول صلی الله علیه و آله گفت
هیچ میوه از درختان بهشت نچینند الا بجای آن دو چندان پدید آید وَفُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ مرفوعة
و بسترهای بر سر هم نهاده و افراشته و بلند کرده ابو سعید و ابو هریره گفتند از رسول

صلی الله علیه وآله که ارتفاع آن در هوا چندان بود که از زمین تا آسمان ابوامامة الباهلی گفت اگر
از انجا چیزی بزیر افکنند بهفتاد سال بزیر رسد و بزمین آید امیر المومنین علی علیه السلام گفت
مرفوع باشد بر سریرها یعنی بر زمین نبود بل بر سریرها فکنده بود و گفته‌اند فروش در آیه کنایت
از زنان است از برای انکه عرب زن را فراش خواند و لباس و ازار و این کنایت از ایشان زیراکه
فراش محل ایشان باشد و مراد به مرفوعه آنست که در درجه علیا باشند در جمال و کمال و خصال
گفت دلیل صحت این قول قوله تعالی إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً ما باز پدید آوردیم ایشان را
آفریدنی فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا ایشان را بکر و دوشیزه آفریدیم عُرُبًا جمع عروب
و آن زنی باشد که شوی را دوست دارد و شوهر نیز او را دوست دارد این قول حسن است و
مجاهد و قتاده و سعید جبیر در روایت والبی از عبد الله عباس قال لبید و فی الحدوج
عروب غیر فاحشة ریا الروادف یعشی دونها البصر عکرمه گفت ناز کننده باشند
اسامة بن زید گفت عربا ای حسنات الکلام نیکو سخن باشند تمیم بن حلیم گفت حسنات
التبعل نیکو عشرت باشند با شوهران أَتْرَابًا هم سالان باشند در سن یکدیگر انس
روایت کرد از رسول صلی الله علیه وآله که اهل بهشت اجرد و امرد باشند پاک بی موی
سفید روی جعد موی بسن سی و سه سالگان باشند بر خلق آدم طول هر یکی شصت گز
بهنا هفت گز مفسران گفتند این زنان مومنات دنیا باشند فاما قوله انا انشاناهن
انشاء معنی آنست که خلق ایشان از سر گرفتیم بعد از خلق اول و اخبار درین باب بسیار
آمده است مجاهد روایت کرد که یکروز رسول صلی الله علیه وآله در حجره عایشه شد پیرزنی را
دید گفت کیست این گفت عوریست از خالات من رسول صلی الله علیه وآله گفت هیچ
پیر در بهشت نرود عجوزه این بشنید بغایت دلتنگ و رنجور خاطر شد عایشه گفت سخنی
گفتی که همه پیرزنان محروم کردند گفت من راست گفتم هر که پیر بمیرد جوان برخیزد و خدای
تعالی او را خلقی نو باز آفریند ام سلمه گفت رسول را ازین آیه پرسیدم گفت این زنان پیر
تو ایشان را می بینی موی سپید کرده و چشمها کژ شده و پلاسیده و آب می ریزد خدای تعالی
ایشان را خلقی نو باز آفریند در سن یکدیگر هر گاه که تو بینی ایشان را گویی که این دختر پاکیزه

ازان

ازان که خواهد بود مسیب بن شریک گفت ایشان عجوزان دنیا باشند که خدای تعالی ایشان را
باز آفریند خلقی نو بر سن یکدیگر که چون شوهران پیش ایشان بخسبند هر بار بکر باشند
عایشه گفت یا رسول الله اهل بهشت را الم و وجع و درد باشد گفت لیس هناک وجع انجا
هیچ درد نباشد حسن بصری روایت کرد که زنی عجوزه پیش رسول آمد و گفت یا رسول الله
دعا کن تا مرا خدا بهشت دهد رسول گفت ان الجنة لا تدخلها العجائز پیرزنان در بهشت
نروند او گریان شد رسول صلی الله علیه وآله گفت هر که اهل بهشت باشد اگر پیر میرد جوان
برخیزد و ذلک قوله انا انشاناهن انشاء فجعلناهن ابکارا سعید بن مسعود گفت
زنان دنیا که صالحه باشند ایشان را تفضیل باشد بر زنان بهشت بنماز و طاعت که کرده
باشند و نیز در اخبار آمد که این زنان حور العین باشند روایت کردند که رسول صلی الله علیه وآله
گفت خدای تعالی ایشان را حور العین از تسبیح فرشتگان آفریده است و ایشان هیچ رنجی و علتی
و حیضی نباشد قال الله تعالی انا انشاناهن انشاء قوله لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ آنگاه
گفت ایشان اصحاب دست راست را باشند که اهل بهشت ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ
وَثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ جماعتی از اولیان یعنی امت سلف و جماعتی از آخریان
یعنی امت رسول ما صلی الله علیه وآله عروة بن رویم گفت خدای تعالی چون این آیه فرستاد
ثلة من الاولین و قلیل من الاخرین جماعتی از صحابه رسول گریستند و گفتند یا رسول الله
ما بخدا و رسول ایمان داریم آنگاه از ما اندکی بهشت خواهند شد خدای تعالی این آیه فرستاد
ثلة من الاولین و ثلة من الاخرین آنگاه رسول صلی الله علیه وآله گفت از عهد آدم تا عهد من
فرقتی باشند و از عهد من تا روز قیامت فرقتی باشند و این فرقه تمام نشود مگر باین سیاهان
که شتربانانند و شتر از ابیح اند در بیابان و میگویند لا اله الا الله عبد الله مسعود گفت
شبی پیش رسول صلی الله علیه وآله بودیم و حدیثی میکردیم تا پاره شب بگذشت باز گشتیم
روز دیگر با پیش رسول شدیم گفت من دوش پیغمبران گذشته را بخواب دیدم و اتباع
ایشان را که بر من عرض کردند پیغمبر بود که او را گروهی امت بودند و پیغمبر بود که او را کم از ان
امت بودند و بود که امتش سه کس بودند و بود که امتش یکی مرد بود و بود که او را هیچ امت

نبود تا موسی را دیدم که می آمد با جماعتی بسیار از بنی اسرائیل گفتم بار خدایا این کیست گفت برادرت موسی
عمران و این قوم که با او بیند امّة او بیند گفتم بار خدایا امّة من کجااند گفت ای محمد بر دست راست نگاه
کن نگاه کردم چندانکه صحرای مکه بود مردان ایستاده بودند گفتم خداوندا ایشان کیستند گفت
همه امت تواند اکنون راضی شدی گفتم راضی شدم گفت از چپ نگاه کن نگاه کردم هم چندان و بیشتر مردم
بودند گفتم بار خدایا ایشان کیستند گفت امّة تو راضی شدی گفتم راضی شدم گفت در میان ایشان
هفتاد هزار مردند که فردای قیامت بی شمار به بهشت روند مردی برخاست نام او عکاشة بن محصن
از بنی اسد بن خزیمه گفت یا رسول الله دعا کن تا من از جملهٔ آنان باشم رسول صلی الله علیه وآله
گفت اللهم اجعله منهم مردی دیگر برخاست همین گفت رسول صلی الله علیه وآله گفت سبقک
بها عکاشة آنگاه گفت یا قوم اگر توانید خویشتن را از آن قوم گردانید که بی شمار به بهشت روند
و اگر از ایشان باز مانید جهد کنید تا از اهل صراط باشید و اگر نتوانید جهد کنید تا از اهل افق
باشید که من آنجا مردانی را دیدم قوی که بر یکدیگر زحمت میکردند گفتم ایشان کیند گفتند ایشان
هفتاد هزار مردند عبدالله مسعود گفت ما متفق شدیم که ایشان مردمانی اند که در اسلام زادند
آنگه بر آن کار کردند تا بمردند گفتیم یا رسول الله گمان ما آنست که این هفتاد هزار دیگر آنانند
که در اسلام زادند و بر آن بایستادند گفت آنانند که دزدی نکنند و دروغ نگویند و زجر و تطیّر
نکنند و بر خدای توکل کنند و این هر سه عادت عرب باشد آنگاه رسول صلی الله علیه وآله گفت
من امیدوارم که این طایفه از امتان من باشند و اهل بهشت باشند ما همه تکبیر کردیم و گفتیم
امید میداریم که باشیم آنگاه آیه ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ نازل شد مجاهد و ابوالعالیه
و ضحاک و عطا بن ابی رباح گفتند که جماعتی از سابقان این امّة باشند و جماعتی از آخریان
این امّة بیانش خبر رسول صلی الله علیه وآله روایت عبدالله عباس که گفت جمله از امت منند
وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ مردمان دست چپ چه مردمان
دست چپ فِي سَمُومٍ در باد گرم باشند وَحَمِيمٍ و آب گرم وَظِلٍّ مِنْ
يَحْمُومٍ و سایه از دود سیاه و انشد قطرب وماء قد شربت بعطن برک
فراته کالیحموم جاری ابن بریده گفت یحموم نام کوهی است در دوزخ که اهل دوزخ

با استغاثه آنجا روند و پندارند که ایشان را در آن سایه ساعتی راحتی خواهد بود آنگاه گفت لا
بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ آن سایه سرد نباشد بلکه بغایت گرم بود که او از دود دوزخ است
و لا کریم ضحاک گفت خوش نباشد سعید بن المسیب گفت نیکو نباشد قتاده گفت کریم
المنظر نباشد فراء گفت عرب کریم استعمال کنند در جای نفی ذم کریم خوانند آنرا که در او
صفت مذموم نباشد ابن کیسان گفت یحموم نامیست از نامهای دوزخ ضحاک گفت
آتشی سیاه باشد و آتش دوزخ سیاه بود و اهل او سیاه شده باشند و لباس ایشان هم سیاه
باشد و هر چه در دوزخ بود همه سیاه بود إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَٰلِكَ مُتْرَفِينَ
چه ایشان پیش از این در زمین متنعم و متنعّم بوده اند وَكَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنْثِ
الْعَظِيمِ و ایشان مصر و مقیم بودند بر گناه بزرگ و آن شرکست ابوبکر اصم گفت آنست
که سوگند خوردندی که بعث و نشور نخواهد بود و اصنام انداد و انباز خدااند و بر ایشان بخدای
اقرار دادند تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و گفتند آنانند که خدا از ایشان حکایت کرد فی قوله
تعالی وأقسموا بالله جهد ایمانهم لا یبعث الله من یموت الآیه وَكَانُوا يَقُولُونَ
أَئِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ و بودند که میگفتند
چون بمیریم و خاک شویم و استخوان گردیم ما را زنده خواهند کرد بر سبیل استبعاد و استنکار
أَوَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ و نیز پدران پیشینه ما را قُلْ بگو ای محمد إِنَّ الْأَوَّلِينَ
وَالْآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ همه را جمع خواهند کرد
بمیقات روز معلوم و آن روز قیامتست یا جزا هند ایشان را برکرده ایشان ثُمَّ إِنَّكُمْ
أَيُّهَا الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ پس آنگاه شما ای گمراهان و دروغ داران لَآكِلُونَ
خورندگانید یعنی بخورید مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُّومٍ از درخت زقوم من اول تبعیض
و من دوم تبیین را فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ از آن شکم پر کنید فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ
مِنَ الْحَمِيمِ آنگاه بر آن طعام باز خورید آب گرم تافته فَشَارِبُونَ شُرْبَ
الْهِيمِ چنان خورید آن آب که شتران تشنه آب خورند مدنیان و عاصم و حمزه
و اعمش و ایوب خواندند شرب بضم شین و باقی قرّا شرب بفتح شین و هما لغتان

ابن جريج گفت پرسیدم که اصحاب عبدالله شرب میخوانند بفتح شین مرا گفت نشنیدی که رسول
بدیل بن ورقا الخزاعی را با اهل منی فرستاد در ایام تشریق و گفت انها ایام اکل و شرب
و بعال بفتح شین و در و سه لغتست شَرب و شُرب و شِرب بضمتین ابو زید انصاری
گفت از بعضی شرب شنیدم در مصدر این فعل و هیم شتران تشنه باشند واحد اهیم
و هیما و الجمع هیم و گفته هیام علتی باشد شتر را که هرچند آب خورند سیر نشوند و بمیان میخورند
تا بمیرند ضحاک و ابن کیسان و ابن عیینه گفتند هیم ریگ نرم باشد تشنه چندانکه آب برو
میریزی فرو می‌برد و گفتند جمع اهیم باشد و او سموم زده باشد که از آب سیری نیابد هٰذا
نُزُلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ گفت این نزل و غذا و طعام ایشان باشد روز قیامت که
روز جزا و حساب باشد آنگاه بر سبیل تنبیه گفت نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ
ما شما را بیافریدیم چرا ایمان نیاوردید و مرا باور نداشتید و تصدیق نکردید آنچه من گفتم و
وعده دادم شما را از اخبار قیامت و بعث و نشور أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ آنگاه ایشان را
تنبیه کرد بر سبیل تقریع و ملامت گفت شما نمی‌بینید که این آب منی که در رحمهای زنان میریزید
یقال امنی الرجل یمنی اذا اخرج المنی و صبّه أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ
از آن آب منی فرزند شما می‌آفرینید یا ما می‌آفرینیم و این تقریر است تا ایشان اقرار دهند و
بگویند که ما نمیکنیم و ما این قدرت نداریم آنگاه گفت نَحْنُ قَدَّرْنَا بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ
ما مرگ تقدیر کردیم میان شما مکیان خوانند قدرنا بتخفیف من القدر و باقی قرا قدّرنا
بتشدید من التقدیر یعنی تقدیر مختلف بعضی بکودکی میرند و بعضی به برنائی و بعضی بکهلی و
بعضی به پیری بحسب مصلحت ایشان چنانکه من صلاح میدانم تقدیر کنم بر ایشان وَمَا
نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ ما مسبوق ایشان نباشیم و مغلوب ایشان نشویم عَلَىٰ أَنْ
نُبَدِّلَ علی تعلق دارد بمسبوقین یقال فلان مسبوق علی ذلک ای مغلوب بر آنکه
بدل کنیم از شما یعنی شما را ببریم و گروهی دیگر را بیاریم چون شما وَنُنْشِئَكُمْ
فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ و شما را باز آفرینیم در صورتی و خلقتی که شما ندانید مجاهد
گفت فی ای خلق شئنا در هر صورت که ما خواهیم یعنی مسخ سعید بن المسیب گفت

أَمْثَالَكُمْ مانند شما

در حواصل مرغانی سیاه بر شکل خطاف که ما پرستک خوانیم و آن مرغان به برهوت
باشند و آن وادی ایست در یمن حسن گفت خلقتان بدل کنیم و شما را با چوکان و بوز
کنیم چنانکه با آنان کردیم که پیش شما بودند آنگه گفت اگر اندیشه کنید بدانید که این بر ما متعذر
نیست وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ از آنجا که خلق
اول بدانسته اید که ما شما را بیافریدیم و هیچ نبودید چرا اندیشه نمیکنید که هر آنکه بر ابتدا قادر
باشد بر اعاده هم قادر باشد حسین بن الفضل گفت معنی آنست که اعاده در معنی خلاف انشاء
اولست که اول میدانید که در ارحام امهات شما را آفریدیم اما اعاده نمیدانید که شما را کجا زنده کنیم از
بلی علی تمام باشد بخلاف خلق اول و این وجهی نیکست فی قوله و ننشئکم فیما لا تعلمون و لقد علمتم النشاة
الاولی أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ دیدید این کشت و برز که میکنید این تخم که میکارید
أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ شما میرویانید یا ما میرویانیم
محمد بن سیرین روایت کرد از ابو هریره که رسول صلی الله علیه و آله گفت تخم کشتن خود را
زرع مخوانید حرث خوانید چه حرث کشت است بشماست و زرع که انبات و رویانیدنست
بخداست آنگه گفت نمی‌شنوید قوله تعالی افرأیتم ما تحرثون ءانتم تزرعونه ام نحن الزارعون
آنگه گفت لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا اگر ما خواهیم آن تخم در زمین برویانیم
و سبز و بالیده بار شما تباه شود فراء گفت معنی آنست که برویانیم گیاه را و دانه و برگ در و
نیافرینیم تا همه کاه شود فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ عامه قرا بفتح ظا خوانند و
در قراءة عبدالله مسعود فظلتم آمد بکسر و اصل ظلّ ظلل بوده چون عین الفعل ساکن شد
نقل حرکت او با فا کرد و هما لغتان یمان گفت تفکهون ای تندمون پس همه روز
بمانید و پشیمانی میخورید بر آن خرج و رنج و روز کار که صرف کرده باشید نظیر او در معنی و یقلب
کفیه علی ما انفق فیها قتاده گفت تعجبون شگفت می‌باید عکرمه گفت یکدیگر را ملامت
میکنید حسن گفت پشیمانی میخورید بر معصیت گذشته که بشومی آن زرع تباه شده
باشد ابن زید گفت مصیبت زده می‌باشید ابن کیسان گفت دژم می‌باشید
و گفتند تفکه از اضداد است یقال تفکه اذا تنعم و تفکه اذا حزن فراء گفت تفکهون

زنکان

ظلّ یظلّ کعلم یعلم
فاصل ظلل یظلل
چون ادغام کردند
لام اول در دوم اجار
اول را ساکن باید کرد
[illegible]

وتعکمون لعان وکفته‌اند سخنی باشد که بکار نیاید ومنه الفکاهه للمزاح واصل کلمه اینست وتفکه حدیث فراخ باشد تشبیها للتعلل بالفواکه ومعنی آنکه یتروحون الی التندم کما یتروح الفکه الی الحدیث استراحت میکنند به پشیمانی چنانکه مرد مازح بحدیث خویش استراحت میکند مزاح
انا لمغرمون ای ویقولون انا لمغرمون گویند ما غرامت زده‌ایم که خرج کرده‌ایم و دخل نیافته‌ایم
عبد الله عباس گفت قتاده ما معذبیم من الغرام وهو العذاب مجاهد و عکرمه گفتند مولع بنا
بما والع شده اند یعنی زیان ما مقاتل بن حیان گفت مهلکون ما را هلاک کرده اند بل نحن
محرومون بل ما محروم و محدودیم بار زده و بازمانده و روزی بگردانیده از ما انس مالک
گفت رسول صلی الله علیه وآله روزی بر مینی از زمینهای ناکشته انصاریان بگذشت گفت چرا
این زمین نکشته اید گفتند برای آنکه باران کم می آید گفت شما تخم در زمین افکنید که روا نبود
خدا است سالی باران رویاند سالی باد سالی به تخم آنگه این آیه بر خواند و محدود و محروم و محارف
هم ضد مرزوقند افرایتم الماء الذی تشربون می‌بینید این آب که می خورید
ءانتم انزلتموه من المزن ام نحن المنزلون شما فرود آورده اید از
ابر یا ما فرو می آوریم والمزن السحاب واحدتها المزنة لو نشاء جعلناه اجاجا
اگر ما خواهیم آن را شور گردانیم شوری سخت ابو اسحق گفت شوری تلخ فلولا تشکرون
چرا شکر نمیکنید افرایتم النار التی تورون نمی‌بینید این که از آتش زنه فرو
می آید تعال وری الزند واوریته انا والایراء اخراج النار من القداحة ءانتم
انشاتم شجرتها ام نحن المنشئون شما آفریدید و رویانیدید درخت آتش را
یعنی مرخ و عفار را که آتش در وی باشد یا ما می آفرینیم و انشا میکنیم نحن جعلناها
تذکرة ما کردیم این آتش را یادکردی از آتش دوزخ ابو هریره روایت کرد تذکره و...
از رسول صلی الله علیه وآله که او گفت این آتش که شما افروزید جزوی است از هفتاد جزو
از آتش دوزخ گفتند یا رسول الله اگر خود این بودی کفایت بودی یار گفت لا بل آن آتش
مفضل است بر این آتش بشصت و نه جزو که هر جزو مانند اینست ومتاعا متعة
و بلغة و برخورداری للمقوین برای مسافران که بزمین قی فرود آیند والقوا
ی

هی الارض القفراء الخالیة البعیدة من العمران زمینی باشد بیابان خالی از مردمان و دور
از آبادانی یقال اقوت الدار واقفرت اذا خلت این قول بیشتر مفسرانست مجاهد
گفت للمقوین ای للمستمتعین آنها را که طلب تمتع کنند و طلب انتفاع از مسافر و
حضری تا بروشنایی او بنشینند در تاریکی و بدو گرم شوند در سرما و در طبخ طعام و پختن نان
و مانند آن منتفع شوند بدو و در و اندیشه کنند باعتبار و یاد با خدا دهند از آتش دوزخ
حسن گفت بلغة باشد مسافر را که با خود برگیرند آلات آن از آتش زنه و سنگ و آهن
ابن زید گفت للجائعین گرسنگان را قطرب گفت مقوی را اضداد است بمعنی
درویش و توانگر نیز یقال اقوی الرجل اذا کان ذا ماشیة قویة واقوی اذا صار
ذا بیت قواء پس وجه اشتقاق اینست که بیان کردیم نه تضاد فسبح
باسم ربک العظیم لموانست اگر تسبیح کنید بنام خداوند بزرگوار فلا
اقسم بیشتر مفسران گفتند لا صله است المعنی اقسم سوگند خورم و دلیل این
تاویل قراءة عیسی بن عمر است که او خواند فلاقسم سوگند خورم و لام تاکید او
بمواقع النجوم ای نجوم القرآن یعنی فصول آیات قرآن که بر رسول فرو آمدی
باوقات آن قسم کرد که آن امورتی عظیمست بنزدیک خدای تعالی از تعظیم و منافع
که در وست و گفتند بمواقع مساقط و مغارب نجوم خواست عطا بن ابی رباح گفت
منازل او خواست این بروج دوازده گانه حسن گفت وقوع و سقوط او خواست عند
الانتثار والانکدار یوم القیمه قرا درین لفظ خلاف کردند حمزه و کسائی و خلف خواندند
بموقع النجوم علی الواحد و باقی قرا بمواقع النجوم علی الجمع و اختیار اینست لقوله النجوم
تا جمع با جمع مناسب باشد وانه لقسم لو تعلمون عظیم و این قسم
سوگندی بزرگست اگر شما دانید انه لقرآن کریم جواب قسم است کانه
قال اقسم بمواقع النجوم ان هذا القرآن لقرآن کریم سوگند میخورم که این قرآن
کتابیست کریم و بزرگ و مکرم و عزیز فی کتاب مکنون در کتابی نوشته
نهانی مصون و محفوظ بنزدیک خدای تعالی از شیاطین و از معانیه مراد بکتاب مکنون

لوح محفوظ است لا یَمَسُّهُ اِلَّا الْمُطَهَّرُونَ دست بران نوشته لوح محفوظ
ننهند الا پاکیزگان یعنی فرشتگان معصوم و مطهر از گناه این قول انس است و ابو العالیه
و ابن زید گفتند مراد نه شما اید چه شما بگناه آلوده اید مراد فرشتگانند که ایشان گناه نکرده
باشند و از گناه محفوظ و مصون باشند ایشان بباید با انبیاء معصوم علیهم السلام پس از
دست پاکان به پاکان رسد عبد الله عباس گفت یعنی مومنانی که از شرک مطهر باشند
عکرمه گفت مراد حاملان توریة و انجیلند قتاده گفت یعنی نزدیک خدای پاک جز دست پاکان
بدو نرسد اما در دنیا مومن و کافر و منافق همه دست بدو کنند کلبی گفت مراد سفره اند
که خدای تعالی گفت بایدی سفرة کرام بررة محمد بن الفضل گفت این قرآن نخوانند الا
موحدان عبد الله عباس نهی کردی از آنکه تلقین کنند جهودان و ترسایان را از قرآن چیزی
و اگر گفت معنی آنست که نفع ازو نیابد مگر آنکه ایمان دارد بدو حسین بن الفضل گفت معنی
آنست که تفسیر و تاویل او ندانند مگر آنکه خدای تعالی او را پاک و مطهر کرده باشد از کفر و معصیت
ابو العباس بن عطا گفت حقایق قرآن ندانند الا آنکه اسرار ایشان بانوار عصمت
پاک کرده باشد از اقذار معصیت و این صفت معصومانست علیهم السلام جنید
گفت آنانند که سر خود پاک کردند عما سوی الله بعضی دیگر گفته معنی آنست که نباید که
دست باو یازند و او را بسایند مگر آنکه پاکیزه از جنابت و حیض و احداث باشند
ابو بکر وراق گفت توفیق ندهند عمل کردن براو الا پاکان از گناه را و ظاهر لفظ خبرست و
مراد نهی کقوله و المطلقات یتربصن که ظاهر این خبرست مراد امر و قوله علیه السلام
لن یلدغ المومن من جحر مرتین ظاهر خبرست اما مراد نهی که اگر معنی خبر بودی
دروغ بودی و مراد مس مصحف است و ما فی الصحف را بعرف شرع باطلاق قرآن
خوانند بایش قوله علیه السلام لا تسافروا بالقرآن الی ارض العدو و نوشته
قرآن بحقیقت قرآنست نزدیک محققان و بین اجماع مسلمانانرا و قول آنکه
کلام قائم بذات گفت قولی نامعقولست و خلاف اجماعست و بدین آیت استدلال
کرده اند که جنب و حایض را حرامست اما دست بر نوشته و حاشیه قرآن

نهادن و برگرفتن او بیشتر فقها گفتند روا نیست نزدیک اصحاب ما و لیس است شافعی گفت
روا نباشد و ابو حنیفه گفت جنب و حایض را روا نباشد و محدث را روا نباشد و حکم و
حماد و داود گفتند روا باشد همه کس را بر سار وجوه اما حمل مصحف نزدیک ما جنب را روا
نباشد و حایض را مکروه و شافعی گفت حایض و محدث و جنب را روا نباشد ابو حنیفه گفت
اگر در غلاف باشد حمل آن روا بود و اگر نباشد روا نبود داود گفت مشرک را نشاید که حمل مصحف
کند و او را تمکین کنند و دلیل بر مذهب صحیح ازین ظاهر آیتست که لا یمسه الا المطهرون
منع از مس است الا مطهر را و جنب و حایض مطهر نباشند و نه نیز کافر و سایر انواع
کفار اما محدث را پاک خوانند در عرف شرع و فقها گفتند بالصفت آن نبود که نماز توانستن
کردن نشاید تا حمل و مس کند مصحف را و نیز خبر عمرو بن حزام که گفت چون رسول صلی الله
علیه و آله بدیرم را بیمن فرستاد در نامه بفرمود نوشتن که نباید که دست به مصحف نهد و
نه مصحف برگیرد مگر آنکه پاکیزه باشد و اخبار درین معنی بسیارست و اما آنان که گفتند
حمل آن روا بود آنانرا که پاک نباشند استدلال کردند بآنکه رسول صلی الله علیه و آله نامه
بقیصر نوشت و در نوشت بسم الله الرحمن الرحیم یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة
سواء بیننا و بینکم و لا بد است از آنکه قیصر نامه بر گرفته باشد و خوانده یا غیری که نه مسلمان
بوده باشد و فقها گفتند عند ضرورت روا باشد اما کودکان را بر دبیرستان روا باشد که
برگیرند و نوشته او را دست بر نهند و شافعی را درین دو قولست یکی آنکه نشاید و یکی آنکه
نشاید و اصحاب بر قول اول تَنْزِیلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِینَ ای هو تنزیل
منزل را تنزیل خواند بر اتساع همچنانکه مخلوق را خلق گویند و مقدور را قدر گویند و هذا
الدرهم ضرب الامیر کتابیست فرو آمده از خدای عز و جل که پروردگار عالمیانست
أَفَبِهَذَا الْحَدِیثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ گفت بدین حدیث که قرآنست و او هان
میکنید صورت استفهامست مراد تقریع عبد الله عباس گفت مکذبون مقاتل
حیان گفت کافرون نظیره و دوا لو تدهن فیدهنون کقوله لو تکفرون کما کفروا
ابن کیسان گفت مدهن آن کس باشد که در اداء واجبات تقصیر کند نه تعالی موترج

و داهن
گفت مُدهن منافق باشد که جانب همه کس نرم باشد وادهن وداهن واحد واصله من
الدهن وبعضی اهل لغه گفتند ادهان ترک حزم باشد یعنی طریق احتیاط وحزم نمی‌سپرید
در قبول قرآن وجد نمی‌نمایید در تحصیل علم بصحت آن بل سستی و تقصیر میکنید قال
ابو القیس بن الاسلت الحزم والقوة خیر من الادهان والفهه والهاع ق
وتجعلون رزقکم انکم تکذبون گفت نصیب وحظ خود از
قرآن تکذیب کردید یعنی از آنچه در قرآن کار شما بدست شما بعکس آن کردید از تکذیب
وان مع اسمها وخبرها در جای مصدر است برای آن المطر رزق گفت که این طلبیست که
لا بد است ایشان را از این ازروی علوم حسن گفت درین آیه زیانی کند بنده که نصیب او
از قرآن تکذیب باشد بعضی دیگر گفتند آیه در انواء باران آمد عبد الله عباس روایت کرد
که در عهد رسول صلی الله علیه و آله بارانی آمد رسول گفت مردم درین باران دو گروه شدند
بهری شاکر شدند وبهری کافر اما شاکر آنان بودند که گفتند این رحمتی است که خدای تعالی داد
ما را واما آنان که کافر بودند آنان بودند که بر خلاف این گفتند صدق نوء کذا وکذا
خدای تعالی آیه فرستاد فلا اقسم بمواقع النجوم یعنی النجوم التی یتوقعون عندها سقوط
المطر الی قوله وتجعلون رزقکم انکم تکذبون وشرح این قول در سبب نزول آیه آنست
که عبد الله عباس روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله در سفری رفت واصحاب او
در راه تشنگی عظیم یافتند از بی آبی بماندند وشکایت تشنگی با رسول صلی الله علیه و آله
کردند رسول گفت اگر من دعا کنم وخدای تعالی باران فرستد شما گویید سقینا بنوء
کذا یعنی ما را بطلوع فلان ستاره یا بسقوط فلان ستاره باران دادند
گفتند یا رسول الله این وقت انوا نیست ما این نگوییم رسول صلی الله علیه و آله
دو رکعت نماز بگزارد ودعا کرد بادی بجنبید وابری برآمد وبارانی عظیم بارید تا
وادیها پر شد وسقاها پر کردید آنگه رسول صلی الله علیه و آله برگذشت بتریج
سیل وآب بخضی می‌آمد وقدحی آب در دست داشت ومیگفت ما را بطلوع
فلان ستاره آب دادند رسول صلی الله علیه و آله گفت اینست که بعضی از شما

رجل هاع لاع
الانواء منزلهای ماه الواحده نوء
که مصانع وحیاض پر شد
این گوید وصـ

طرّ

بخدا ورسول اعتقاد ندارید خدای تعالی این آیه فرستاد وتجعلون رزقکم انکم تکذبون گفت روزی
وحظ ونصیب خود را تکذیب کردید با آنکه میگفتند که این باران از رحمت او ولطف او با بندگان
دار می‌آید وگفتید بنوء ستاره آمد ومثال آیه آنست که یکی از ما گوید جعلت احسانی الیک ان
تسیء الی وجعلت شکر اکرامی لک انک اتخذتنی عدوا وگفتند تقدیر آیه آنست که وتجعلون
شکر رزقکم التکذیب علی حذف المضاف واقامة المضاف الیه مقامه کقوله واسال القریة
ومثله فی المعنی قول الشاعر وکان شکر القوم عند المنن کی الصحیحات وفقاء
الاعین وروایت کردند که رسول صلی الله علیه و آله خواند وتجعلون شکرکم انکم تکذبون یعنی
بدل شکر تکذیب کردید وبعضی اهل لغت گفتند که در لغت ازدشنوه شکر یعنی رزق آمد
یقال ما رزق فلان ای ما شکر رسول علیه السلام فرمود که خدای تعالی بامداد وشبانگاه نعمة
به بندگان میفرستد آنگاه ایشان شکر میکنند وبعضی کفران ومیگویند ما را بنوء فلان ستاره
باران دادند سلیمن بن عبد الملک بعضی علما را گفت که از علم نجوم پاره برخوان تا از آن علم بی
نصیب نباشی او گفت مرا از آن منع است گفت منع آن چیست گفت خبری که مرا روایت کردند
که رسول صلی الله علیه و آله گفت من بر امت خود سه چیز میترسم حیف
ائمه وتکذیب بقدر وایمان بنجوم آنگاه با ایشان خطاب کرد بر سبیل تخویف
تحذیر گفت فلولا ای فهلا اذا بلغت یعنی النفس الحلقوم اما نفس بنگفت
لدلالة الکلام علیه چنانکه شاعر گفت لعمرک ما یغنی الثراء عن الفتی اذا حشرجت
یوما وضاق بها الصدر گفت چرا آنگاه که جانها بحلقوم رسد وقت نزع وانتم
حینئذ تنظرون وشما در آن وقت می‌نگرید درین دو قول گفتند یکی آنکه منزوع را
خواست که می‌نگرد شاخص البصر متحیر مانده ومیداند که خواهد مردن البته وهیچ چاره ندارد
وقول دیگر آنکه خطاب با آنانست که بر بالین مرده باشند ونگرند که کی جان او برآید ونحن
اقرب الیه منکم وما باو نزدیکتر باشیم از شما یعنی بعلم وقدرت احوال وبدانم
وبر آنچه خواهیم ازو قادرتر باشیم از شما ولکن لا تبصرون ولیکن شما ما را نمی‌بینید
گفتند مراد بنحن رسولان او بند از فرشتگان که بقبض روح آمده باشند ولکن شما ایشان را

نمی‌بینید از آنجا که ایشان لطیفند و شما را شعاع ادراک نیست فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ
مَدِينِينَ تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ای فهلّا گفت چرا اگر چنانست که
شما گفتید و گمان برده‌اید از نفی بعث و نشور و ثواب و عقاب که شما را جزا نخواهند داد نخیزید و
جان خود یا جان آن متوفی با تن نبرید و قوله ترجعونها جمع متعدیست ها راجع است با نفس
اگر در آن دعوی که کرده‌اید راست گویید اگر گویند جواب لولا اول کجاست گوییم در این گفت
جواب دو لولا یکیست و هو قوله ترجعونها من قوله فلولا اذا بلغت الحلقوم و گفت این خطاب
با تو میت است که گفتند ما رگ باز توانیم داشتن از خویشتن بعلم و تدبیر و چاره و طب ماند این
خدای تعالی بر سبیل تقریع ایشان را گفت اگر چنانست که شما راست گویید چرا چون جان بحلق
رسد باز پس نبرید و التقدیر فهلّا ترجعون النفس الیه و انتم حینئذ تنظرون حیاری التعذر ببدن ص
علی ردها چرا چون جان مرد بحلق رسد باز پس نبرید بتدبیر و چاره چه معلومست که چیزی
نتوانید کردن چنانکه می‌گرید متحیر و فرومانده و عرب چنین بسیار کند که دو چیز را یک جواب
کفایت کند و در قرآن از این بسیارست منها قوله فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ
فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون جواب ان و من بیک چیز داد من قوله فلا خوف علیهم
و منها قوله فلا تحسبن الذین یفرحون بما اتوا و یحبون ان یحمدوا بما لم یفعلوا فلا
تحسبنهم بمفازة من العذاب و گفتند صله لولا اول محذوفست التقدیر فلولا اذ کرتم
اذا بلغت النفس الحلقوم و گفتند در کلام تاخیر و تقدیمیست و التقدیر فلولا ان کنتم غیر
مدینین مجزیین علی اعمالکم بزعمکم ترجعونها اذا بلغت الحلقوم و این هم راجعست با معنی
جواب اول آنگاه اهل قیامت را سه صنف نهاد چنانکه در اول سوره گفت از مقربان و اصحاب
الیمین و اصحاب الشمال گفت فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ اگر چنانکه این
متوفی از مقربان حضرت باشد فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ ای فله روح و ریحان او را آن
راحت و ریحان باشد و گفتند مقربان سابقان را خواسته که وصف ایشان چنین رفت
که و السابقون السابقون اولئک المقربون حسن و قتاده و یعقوب خواندند فرُوح
بضم را حسن گفت روح او از ریحان برآید قتاده گفت روح رحمت خواست و قیل

معنی

معناه فخیرة و بقاء باشد و گفتند این قراءة رسول صلی الله علیه و آله عایشه روایت کرد از او
و عامه قرّاء فَرَوح خواندند بفتح را مفسران در معنی او خلاف کردند عبدالله عباس
و مجاهد گفتند روح راحت باشد ای فراحة سعید جبیر گفت فرحی باشد ضحاک گفت
آمرزش و رحمت باشد عبدالله عباس گفت ریحان استراحت باشد مجاهد و سعید جبیر گفتند
روزی خدا باشد بزبان حمیر یقولون خرجت اطلب ریحان الله ای رزقه ربیع خثیم و
ابن زید گفتند فروح عند الموت و ریحان فی الآخرة در مرگ راحت باشد او را و در قیامة
ریحان بعضی دگر گفتند مراد ریحان مشمومست ابو العالیه گفت کسی از دار دنیا نرود الا
مقربان تا او را شاخی از ریحان بهشت بیارند که ببوید و در راحت آن جان بدهد ابو بکر
وراق گفت روح راحت باشد از آتش دوزخ و ریحان فوز باشد بنعیم جنان ترمدی
گفت روح راحت گور باشد و ریحان ثواب بهشت سالم بن عبدالله گفت روح سلامت باشد
و ریحان کرامة دیگری گفت روح معاینة الابکار باشد و ریحان مرافقة الابرار و گفتند
روح جان دادن باشد بشهادت و ریحان نداء سعادت و گفتند روح کشف الکروب باشد
و ریحان غفران الذنوب و گفتند روح فضل او است و ریحان وصل او و گفتند روح تخفیف
حساب بود و ریحان تضعیف ثواب و گفتند روح عفو بلا عتاب و ریحان رزق
بلا حساب وَجَنَّةُ نَعِيمٍ و بهشت نعیم باشد ایشان را وَأَمَّا إِنْ كَانَ
مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ اگر چنانکه از اصحاب دست راست باشد فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ
أَصْحَابِ الْيَمِينِ ای سلامة لک یا محمد یعنی در حق ایشان ایمن باش که ایشان را
آفت نخواهد رسید و ترا برای ایشان سلامتست و قیل سلام علیک و گفتند معنی آنست
که فسلامة لک من اصحاب الیمین ترا سلامة باد ای محمد که تو نیز از اصحاب یمینی و زجاج
گفت معنی آنست که سلامة و تحیة ایشان ترا باشد که ایشان سلام بر تو کنند وَأَمَّا إِنْ
كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ و اما اگر از جمله دروغ داران و گمراهان باشد
و آنان اصحاب الشمال باشند فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ قوت ایشان از حمیم باشد
و آب تافته وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ و ملازمة دوزخ تافته إِنَّ هَذَا این که ترا

الجلد الثاني عشر
من العشرين

کفتیم وقصهٔ آن بر تو ایراد وانزال کردیم لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ حق یقین است یعنی درست
درستست لا باطل فیه ولا شک حقی است بی باطل ویقینی است بی شک واضافهٔ الحق
الی الیقین هما شیٔ واحد لاختلاف اللفظ کقولهم جندس الظلم وکفتند بدانشارت
بقرآن یعنی این قرآن حق یقین است وغایة درستی علم است من غیر شک فَسَبِّحْ
بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ تسبیح کن بنام خدای خود که او عظیم وبزرکوارست
بعضی کفتند مراد بتسبیح نمازست یعنی نماز کن بفرمان خدای تعالی وکفتند تسبیح کن بنام
وذکر خدای تعالی عقبة الجهنی کفت چون این آیه آمد رسول صلی الله علیه واله کفت اجعلوها
فی رکوعکم آنرا در رکوع کویید وسنت شد که در تسبیح رکوع کویند سبحان ربی العظیم و
بحمده وچون این آیه آمد که سبح اسم ربک الاعلی رسول صلی الله علیه واله کفت این در
سجود بکویید در سجود چنین آمد که سبحان ربی الاعلی وبحمده آنکاه از پس این آیات
تعالی سورها فرستاد که در اول آن تسبیح است من قوله سبح لله ویسبح لله

این سوره مدنیست وبیست ونه آیتست وپانصد وچهل وچهار کلمه
ودو هزار وچهار صد وهفتاد وشش حرفست عرباض بن ساریه روایه کرد که رسول
صلی الله علیه واله هر شب بخفتی تا مسبحات بخواندی وکفتی درین سورتها آیتی هست
که فاضلترست از هزار آیه کفتند مسبحات کدام است کفت سورة الحدید والحشر والصف
والجمعة والتغابن ابو امامه روایه کرد از ابی کعب که رسول صلی الله علیه واله کفت هر که سورة
الحدید بخواند اورا در جملهٔ آنان بنویسند که بخدا ورسول ایمان آورده باشند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ کفت تسبیح کرد ومیکند خدایرا جل جلاله آنچه در آسمان و
زمین است بیان کردیم پیش ازین که تسبیح تنزیه وتمجید باشد خدایرا جل جلاله از
صفات نقص وآنچه بدو لایق نباشد از عقلا این بود واز بی عقلان وجمادات
دلیل باشد برآنکه اورا خالقی هست مستحق تسبیح ومثله قوله تعالی ولله یسجد من في
السموات والارض یعنی تعالی او که در آسمان وزمین است دلیل میکند که آنرا فاعلی

هست مستحق سجود برآنکه چون او دلیل کند بر صانعی مستحق سجده هر که در نکرد بعلم رسد
آنکه سجده کننده چون حامل بر سجده او باشد بشابهٔ آن باشد که سجده اوکرده باشد وهرچه در
آسمان وزمین است از آنچه خدای جل جلاله مخصص است بقدرت بران چون در نکرند دلیل
کند برآنکه اورا خالقی وصانعی هست فهذا معنی تسبیح الجمادات واین فصل مشبع
برفته است قوله سبحانه وان من شیٔ الا یسبح بحمده وکذلک هذه الآیه کفت تسبیح میکند
خدایرا هرچه در آسمان وزمین است برین وجه که کفتیم وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
واو خدای عزیز ومنیع وقادر وغالب وقاهر ومحکم کارست لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ ملک آسمان وزمین او راست يُحْيِي وَيُمِيتُ او زنده کند مرده کان را و بمیراند
زندکانرا وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ واو بر همه چیزی قادر وتواناست
هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ او اول است وآخر وظاهر
وباطن درین بسیار قولها کفته اند آنچه محققان کفتند آنست که او اول است یعنی
قدیم است موجود بود پیش از همه موجودات وهمه موجودات با او موجود شدند اما بنفسه
او بواسطه وآخرست یعنی همه چیزها فانی است فانی شود واو بماند او اول موجودات است
باین معنی وآخر موجودات است بدین معنی وظاهرست یعنی ظاهر الوجودست بادله که
بر وجود او برخواسته بحدی است که بیداری ظاهرست حاجة وباطن است با این معنی
که از حواس دورست ورا هیچ حاجة از حواس ادراک نکند عبد الله عباس کفت اول است
بی ابتدا وآخر بیست بی انتها وظاهرست یعنی قاهرست غالب عالی بر همه چیزها و هر
چه دونست زیرا وست دون او وست در رتبه وباطن است یعنی عالم است بکارهای پوشیده
ضحاک کفت آن خواست که اول اولها ازوست وآخر آخرها بدوست وظهور هر ظاهر
وبطون هر باطن متعالی حیان کفت اول است کسی اورا باول نکرد وآخرست وکس
اورا آخر نکرد وظاهرست بی اظهار کسی وباطن است بی ابطان کسی بمان کفت
اولی قدیم است وآخری رحیم وظاهری حکیم وباطنی علیم محمد بن الفضل کفت
اول است بر خود وآخرست بعفو خود وظاهرست باحسان وباطن است بپوشیدن

کناه بر بندکان ابوبکر وراق کفت هو الاول بالازلیة والآخر بالابدیة والظاهر بالاحدیة
والباطن بالصمدیة حسین بن فضل کفت اول است بی ابتدا و آخر است بی انتها و
ظاهر است بی اقتراب باطن است بی حجاب عباد کفت اول است یعنی سابق است
بفعل خیرات و احسان او بر همه احسانها مقدم و آخر است پس از فنا خلق و ظاهر
بغلبه بر همه چیزها آنکه پوشیده است از چشمها و باطن است یعنی عالم است بخفایا
امور سدی کفت اول است بتوفیق توحید و آخر است بتوفیق توبه ظاهر است بتوفیق
سجود و باطن است بستر عیوب ابن عطا کفت اول است بکشف احوال دنیا
تا رغبت کنند درو آخر است بکشف احوال عقبی تا شکیبند ازو ظاهر است دلهای
دوستان تا بشناسند اورا و باطن است از دلهای دشمنان تا منکر شدند اورا
بعضی دیکر کفتند اول است بتکوین بیانه قوله انما امرنا الشیء اذا اردناه ان نقول
له کن فیکون آخر است بتلقین بیانه یثبت الله الذین امنوا بالقول الثابت فی الحیوة
الدنیا و فی الآخرة ظاهر است بتبیین بیانه قوله یرید الله لیبین لکم باطن است
بتزیین بیانه وزین فی قلوبکم محمد بن علی الترمذی کفت اول بالتالیف آخر بالتکلیف
و ظاهر بالتصریف باطن بالتعریف جنید کفت اول بشرح القلوب و آخر بغفران
الذنوب ظاهر بکشف الکروب باطن بعلم الغیوب در خبر است که عمر خطاب از این
آیه پرسیدند او از کعب الاحبار پرسید کفت معنی آنست که اول چنان داند که آخر و باطن
چنان داند که ظاهر و کفتند اول است بهیبت و سلطان آخر است برحمت و احسان
ظاهر است بحجت و برهان باطن است بعصمت و امتنان و کفتند هو الاول بالهدایة
والآخر بالکفایة والظاهر بالولایة والباطن بالرعایة وقیل هو الاول بالانعام والآخر
بالاتمام والظاهر بالاکرام والباطن بالالهام وقیل هو الاول بتنبیه الاشباح و
الآخر بکلمة النعماء والظاهر بتسویة الاعضاء والباطن بتصفیة الاهواء و الآراء
قیل هو الاول بانشاء الخلائق والآخر بافناء الخلائق والظاهر باظهار الحقائق
والباطن بتعلیم الدقائق بعضی کفتند این واوها صله است والتقدیر هو الاول

به تکوین ص

الاخر

الآخر الظاهر الباطن تا عطف شیء باشد بر نفس خود و درست آنست که واوهای عطف
های خود است و اختلاف صفات بجاری مجری موصوف آن کرد چنانکه شاعر کفت
الی الملک القرم وابن الهمام ولیث الکتیبة فی المزدحم قتاده کفت روایت کردند ما را که روز
رسول صلی الله علیه وآله نشسته بود ابری برآمد صحابه را کفت شما دانید که این چیست کفتند
خدا و رسول عالمتر کفت این را عنان خوانند این ابریست که زمین را سیراب کند خدای تعالی
این ابر را براند بقومی که اورا شکر نکنند و اورا نخوانند آنکه کفت دانید که بالای این چیست
کفتند الله و رسوله اعلم کفت آسمان دنیاست و اورا رقیع خوانند و آن موجی مکفوفست
و سقفی محفوظ آنکه کفت دانید که از پس آن چیست کفتند خدا و رسول عالمتر کفت بالای
آن آسمان دوم است و از آسمان اول تا بدوم پانصد ساله راه است و از هر آسمانی تا به
آسمانی پانصد ساله راه است آنکه از بالای آن عرش است و از آسمان هفتم تا بعرش پانصد ساله
راه است آنکه کفت دانید که زیر شما چیست کفتند خدا و رسول عالمتر کفت زمینی دیکر و از ان
زمین تا آن زمین پانصد ساله راه است همچنین میکفت تا هفت زمین بکفت آنکه کفت که
جان محمد بامر اوست که اکر خدا را بخوانید از بالای عرش جواب دهد شمارا و از زیر هفتم زمین
جواب دهد شمارا آنکه این آیه برخواند ابو صالح روایت کرد از ابو هریره که رسول صلی الله
علیه وآله در حجره فاطمه علیها السلام شد فاطمه از و خادمه خواست رسول صلی الله علیه وآله
کفت ترا راه نمایم بچیزی که بهتر است از ین که تو میخواهی کفت چیست آن کفت بکوی
اللهم رب السموات السبع ورب العرش العظيم ربنا ورب كل شيء
منزل التورية والانجيل والفرقان فالق الحب والنوى اعوذ بك من
شر كل شيء انت آخذ بناصيته انت الاول فليس قبلك شيء وانت الآخر
فليس بعدك شيء وانت الظاهر فليس فوقك شيء وانت الباطن فليس
دونك شيء اقض عنا الدين واغننا من الفقر وهو بكل شيء
عليم و او بهمه چیز داناست هو الذی خلق السموات والارض
فی ستة ایام کفت او آن خداست که آسمان و زمین بیافرید در شش روز

تا آن ضای ص

ثُمَّ اسْتَوىٰ عَلَى الْعَرْشِ پس بر عرش مستولی شد و تفسیر این گفتیم چند جایگاه یَعْلَمُ مَا
يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ
فِيهَا داند آنچه در زمین شود و آنچه از زمین برآید و آنچه از آسمان فرود آید و آنچه بر آسمان
بر شود وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ و او با شماست کجا باشید یعنی علم بمعنی عالم
باحوال شما روجهی که هیچ بر او پوشیده نیست بآنکه کسی با کسی باشد از و غایب نشد وَاللَّهُ
بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ و خدای بهر چه شما میکنید عالم است لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ
الْأَرْضِ ملک آسمان و زمین او راست از روی خلق و نفاذ امر و امضاء تصرف وَإِلَى اللَّهِ
تُرْجَعُ الْأُمُورُ و بازگشت کارها با اوست يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ شب را در روز
آرد وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ و روز را در شب آرد و اختلاف اقوال این رفت
در سورة آل عمران وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ و او عالم است بآنچه در دلهاست
و مراد بذات الصدور اسرارست پنداری که سر را بر دل خود مستولی کرد کقولهم ذات مال
آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ گفت ایمان آرید بخدا و رسول وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ
مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ و نفقه کنید از آنچه شما را در آن خلیفه کرد یعنی میراث از دیگران بشما
رها کرد و قیل مملکین معمرین فیه ملک و معمر کرد شما را در آن فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ
وَأَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ آنانکه ایمان دارند از شما و نفقه کنند ایشان را مزدی
بزرگ باشد و ثواب عظیم آنگه بر سبیل انکار و تقریع گفت وَمَا لَكُمْ ما استفهام است
چه بوده است شما را لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ
واو حال راست و حال حالی که رسول شما را میخواند و دعوت میکند تا بخدای ایمان آرید
وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ هم واو حال است یعنی و حال حالی که عهد از شما بستده است
بآنکه در عقل شما مقرر کرده است و مرکوز وجوب معرفت و توحید و عدل او و وجوب تصدیق
انبیا و رسل و بر آن دلیلها اقامت کرده است و حجج نصب کرده و عامه قرا خواندند اخذ
میثاقکم بر فعل مستقیم و نصب میثاق علی معنی و قد اخذ الله میثاقکم مگر ابو عمرو که او خواند
و قد اُخذ میثاقکم علی الفعل المجهول یعنی پیمان شما گرفته اند إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

این میثاق و عهد آن عهد و میثاق است که فرموده و اذ اخذ من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی و این عهد ارواح را بود در هنگامی که در جسمهای عنصری در نیامده بودند و در بدنهای ما تعلق نداشتند ... حالکه بعد از موت نیز جانها را با بدنهای شما ... هنگام بعث و نشور

اگر ایمان دارید گفته معنی آنست که اگر هیچ ایمان دارید و ایمان خواهید آوردن وقتی از اوقات
اکنون اولیتر است که ایمان آرید که هم دعوت رسول هست و هم ادله عقل صحت اسلام و
نبوت رسول ما اگر بحجتی ایمان خواهید آوردن لقیام الدلالة علیه این جای آنست که با ایمان
آورید و در آیه دلیلست که از حکیم نیکو نباشد که کافر را منع کند از ایمان بخلق موجب سلب
قدرت موجب ایمان آنگه گوید چه بوده است شما را که ایمان نمی آرید هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ
عَلَىٰ عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ آنگه گفت و آن خداست که بر بنده خود محمد صلی الله علیه و آله
فرو فرستاد آیاتی و علاماتی و دلایلی روشن لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى
النُّورِ تا بیرون آرد شما را از تاریکی بروشنائی خلاف کردند در آنکه فعل اخراج را اسناد
باکیست بعضی گفتند راجع است با خدای جل جلاله و گفتند راجع است با رسول صلی الله
علیه و آله و هر دو محتملست و نیکو وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ و خدای
تعالی بشما مهربان و رحیم است وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ما هم استفهام
آنگه گفت هم بر سبیل تقریع و ملامت چیست شما را و چه افتاده است شما را که نفقه نمیکنید در
راه خدای و آن جهاد است فی سبیل الله تعالی و وجوه مصالح دینی و ابواب بر وَلِلَّهِ
مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و خدا راست میراث آسمانها و زمینها یعنی اهل آسمانها
و زمینها که همه بمیرند و خدای تعالی باقی باشد آنگه بیان کرد فضل سابقان گفت لَا يَسْتَوِي
مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ راست نباشد آنکه نفقه کند پیش از فتح
بیشتر مفسران گفتند مراد فتح مکه است شعبی گفت مراد صلح حدیبیه است ای آنکه در خبر آمد
که رسول را صلی الله علیه و آله گفتند صحابه در صلح حدیبیه که این فتح است گفت آری فتحی عظیم
وَقَاتَلَ و با نفقه قتال کند در نصرت دین رسول صلی الله علیه و آله أُولَٰئِكَ أَعْظَمُ
دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا ایشان را درجه بزرگوارتر
بود از آنان که پس از آن نفقه کنند و قال ابو سعید خدری روایت کرد که رسول صلی الله
علیه و آله گفت نزدیکست که قومی آیند که اعمال شما حقیر دارند در جنب اعمال خود ما گفتیم
کیستند ایشان یا رسول الله قریش اند گفت نه ایشان تنک دلها باشند و اشارت کرد

قدرت صح

یعنی صح
و این آیه نیز دلیل ظاهر و امحی است بر صحت تفسیری که در حاشیه گذشت که انوار ارواح بعد از تعلق آنها بعالم اجسام از نور به ظلمت افتند بلکه ظلمتها حاصله ظلمات اسفار میهاست بر آن دارد و هدایت هادی مطلق میکند که آیات و علامات انوار ارواح را مبین گرداند تا آنچه از ذکر آنها رفته بتدریج بیاد آید و مشهود و معلوم گردد احوال عالم انصاف و به که کلام آلهی از قول ایشان است و ما لکم لا تؤمنون بالله تا قوله لیخرجکم من الظلمات الی النور بتفسیری که مسلم شد لا غیر است مجردات میکند با تفسیری که در حاشیه مذکور کردند

بمن کفت اهل یمن اند آلاان الایمان یمان والحکمة یمانیة کفتیم یا رسول الله ایشان بهترند
از ما کفت نه آن خدای که نفس من بفرمان اوست که اگر یکی از یشان بماند کوهی از زر نفقه کند
به پایه شما نرسد وثیمه آن آنکه انکشتان بهم باز نهاد و انکشت کهین بر داشت و کفت
این چندین است فضل میان ما و مردمان دیگر که فضل این انکشتان بر انکشت کهین و
این آیه بر خواند لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح وقاتل الآیه در عموم آیه آنست که خدای
تعالی رفع تسویه کرد میان آنان که پیش از فتح مکه یا حدیبیه نفقه وقتال کردند و این دو خصلت
باز بسته است یکی سخاوت و یکی شجاعت و اتفاق است که درین دو خصلت بل بسایر
خصال امیر المومنین علی علیه السلام مقدم بود و از سخاوت این دو خصلت باز نکشد که از و
تا در خبرست که اعرابی یکروز بر و سؤال کرد او وکیل را کفت اعرابی را هزار دینار بده کفت از
زر دهم یا از سیم کفت نزدیک من هر دو سنک است اما آن با عرابی ده که او را نافع تر بود
اما قتال کس خلاف نخواهد کرد پس اگر آیه را تخصیص کند بقومی دون قومی آنچه مضمون
او باو لایق ترست از آنکه دیگر کس آنکه کفت ایشان نیز که پس از فتح نفقه وقتال کردند
بی نصیب نیستند هر کسی حظ خود دارد وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ کفت همه را
خدای تعالی وعده داد نیکو تر آنچه کرده باشند وحسنی تانیث احسن باشد وَاللَّهُ بِمَا
تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ وخدای تعالی بآنچه شما میدانید داناست تا جزا دهد شما را آن مَنْ
ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا آنکه تحریص کرد خلق را بانفاق و زکوة و صدقه
و نفقه کفت کیست آنکس که قرض دهد بخدای تعالی قرض نیکو آن دادن زر ا قرض خواند بآن
که آنرا جزا خواهد بود بمنزله قضاء دین و کذاردن قرض آنکه بیان کرد که از یک روی با قرض ماند
و آن وجوب قضاست و از یک روی با تجارت ماند که یکی را ده عوض باشد و همه در بمعصد کفت
فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ و او را مزدی و ثوابی باشد با کرامت آنکه
کفت يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ یاد کن ای محمد آن روز که تو می بینی مردان
مومن را و زنان مومنه را يَسْعَىٰ نُورُهُم بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِم
که نور ایشان میرود و سعی میکند و می شتابد در پیش ایشان و بر دست راستشان کفته جمله

خدای تعالی آن داده او را مضاعف کند

جهات خواست الا آنست که اکتفا کردند بذکر بعضی از کل بعضی دیگر کشند تخصیص جهت پیش از آن کرد
که نور از روبهای ایشان تابد برای وضو و نماز و سجده که کرده باشند لقوله صلی الله علیه و آله امتی
الغر المحجلون یوم القیمه من آثار الوضوء کفت امت من غر محجل باشند روز قیامت از آثار
وضو و نماز و آماده است در خبر می آید که بنده مومن که او در تسبیح کرده باشد و یا کشت
شمرده باشد و نکاه داشته فردای قیامت از سر انکشتی از انکشتان او بماند شعله نوری
همی فروزد عبد الله مسعود کفت نورشان بر قدر عملشان باشد مرد بود که نور او چند درختی
بود و بود که چند قامت مردی بود و آنکس که کمتر از آن بود مقدار انکشتی باشد کاه بتابد که ببیند
و کاه نبیند قتاده کفت ما را روایت کرده اند از رسول صلی الله علیه و آله که او کفت روز قیامت
مرد باشد که نور او چندان باشد که از مدینه تا بعدن و صنعا همی تابد و کم از آن باشد تا چندانی
باشد که جای قدم خود بیند و مومن بود که او را چندانی نور بود که آتش دوزخ را بنشاند
و تاب ببرد تا آنجا که بر صراط میکذرد از دوزخ آوازی آید که جز یا مومن فان نورک اطفا
لهبی بکذر ای مومن که نور تو نار مرا بکشت بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي
مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ یعنی فرشتکان کویند ایشان را که مژده شما امروز بهشتهاست
که در زیر درختان آن جویها میرود خَالِدِينَ فِيهَا در آنجا همیشه باشید ذَٰلِكَ
هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ این ظفری و دست یافتنی بزرکست آنکه چون ذکر مومنان بکرد
ذکر منافقان را آن کفت تا هر دو معلوم شود کفت یاد کن ای محمد آن روز که کویند يَوْمَ
يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ مردان منافق و زنان منافقه لِلَّذِينَ آمَنُوا
آنها را که ایمان آورده باشند انْظُرُونَا انتظار ما کنید و این آنکه باشد که مومنان در
قیامت آیند با نور تمام و منافقان و منافقات از دور بنکرند بنور ایشان و ایشان را
در دنبال ایشان افتند و ایشان را کویند انتظار ما کنید نَقْتَبِسْ مِن نُّورِكُمْ تا ما
از نور شما روشنایی باز کیریم و از چراغ شما چراغی بر افروزیم نظر در آیه بمعنی انتظارست
تقول العرب نظرنی ای انتظرنی حمزه و یحیی و اعمش خوانند أَنظِرُونَا ای امهلونا
ما را مهلت دهید یعنی بر ما تعجیل مکنید من الانظار وهو الامهال قال عمرو بن کلثوم

اباهند فلا تعجل علینا واهملنا نخبرک الیقینا معنی آن کفتند مومنان روز قیامت
در عرصه قیامت آیند بنور عمل خود صراط می برند و منافقان در ایند بر قدر پایه خود نوری
ضعیف بود ایشانرا علی وجه المکر والخدیعه یعنی العذاب لقوله تعالی یخادعون الله و
هو خادعهم ایشان آن نور ضعیف را می برند که بتابد تا بروند که بمیرد تا بمانند ناکاه باد
براید و نور ایشان بنشاند ایشان در آن حال که در تاریکی باشند این کویند انظرونا نقتبس من
نورکم کفت اینجاست که حکایت کرد از مومنان که یقولون ربنا اتمم لنا نورنا ترس آنرا
که با ایشان هم این معامله رود و یکی از شعرا این قدر تضمین کرد در مصراعی ارثتنا یدی
البلی فی دورکم مذ افوت دورکم من جورکم قد ضللنا فی دجی لیل النوی فانظرونا
نقتبس من نورکم جواب دهند مومنان ایشانرا کویند قیل ارجعوا وراءکم
باز پس روید فالتمسوا نورا و طلب نور آنجا کنید که ما این نور از دنیا آوردیم این
نور آن وضوها و طهارتهاست که ما در سرمای سرد میکردیم ایشان درین باشند فضرب
بینهم بسور بزنند میان ایشان باروی و دیواری بکنند له باب که او را دری
بود کسائی کفت یا صلات القدیر ضربت بینهم سور کفتند این دیواری باشد حاجز و
حائل میان بهشت و دوزخ باطنه فیه الرحمة در اندرون او رحمت بود
مراد باطن بهشت است که در و رحمت است له فیه ضمیر راجعست با لفظ دون معنی و ظاهره
من قبله العذاب ای من قبل الظاهر العذاب و ظاهر او از قبل ظاهر او عذاب
باشد یعنی دوزخ ابو سنان کفت با علی بن عبد الله بن عباس بودم نزدیک وادی
جهنم کفت از پدر شنیدم عبد الله عباس که این آیه برخواند فضرب بینهم بسور کفت سور
اینجا باروست که خدای تعالی کفت درین آیه ثم کفت درین آیه که این باروئی که خدای
تعالی در قرآن کفت فضرب بینهم بسور باروی مسجد بیت المقدس است له باب در
مسجدست باطنه فیه الرحمه یعنی المسجد و ظاهره من قبله العذاب یعنی آن وادی که
آنرا وادی جهنم کویند زیاد بن ابی سوده کفت عبادة بن الصامت را دیدم بر باروی
بیت المقدس ایستاده و زار زار میکریست کفتم یا ابا الولید چرا میکریی کفت از اینجا

خبر داد ما را رسول صلی الله علیه و آله که وادی دوزخ است شریح کفت که کعب الاحبار
کفت له باب این در بیت المقدس است که آنرا باب الرحمه کویند اینست که خدای تعالی
کفت فضرب بینهم بسور الآیه ینادونهم ندا کنند منافقان مومنانرا که الم
نکن معکم نه ما با شما بودیم و نه ما با شما نماز کردیم و روزه داشتیم و میان
ما شما که و موارثه بود قالوا بلی کویند مومنان آری با ما بودید بظاهر نه بباطن بزبان نه بدل
بنفاق نه بوفاق ولکنکم فتنتم انفسکم خود را به فتنه افکندید یعنی خود را
هلاک کردید بنفاق و مراد باین فتنه هلاکست و تربصتم و مومنان انتظار هلاک و دوائر
کردید و ارتبتم و شاک شدید در توحید و عدل خدای تعالی و غرتکم الامانی
و آرزوهای باطل بفریفت شما را ابو بکر وراق کفت طول الامل درازی امید خواست
انس مالک روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله یکروز با صحابه نشسته بود و ایشانرا وعظ
میکرد خطها بر زمین میکشید در زیر یکدیگر آنکه خطی دیگر از کوشه بکشید و کفت دانید
که تا این خط چیست کفت این مثل فرزند آدم است و آرزوهای او و آن خط دیگر امید
است که او در میان آرزوها و امید باشد مرک با او رسد و امانی او باطل کند امیر المومنین علی
علیه السلام کفت لا تتکل علی المنی فانها بضایع النوکی کفت بر آرزوها تکیه
مکنید که آن بضاعت احمقانست قال الشاعر الا یا نفس لن ترضی بقوت
فانت عزیزة ابدا غنیة دعی عنک المطامع والامانی فکم امنیة جلبت
منیة حتی جاء امر الله تا فرمان خدا آمد یعنی مرک و غرکم
بالله الغرور و بفریفت شما را بخدا فریبنده یعنی شیطان صفت موصوف
محذوف است سماک بن حرب درشاذ خواند غرور بضم غین یعنی اباطیل و غرور
بضم مصدر باشد و بفتح اسم الفاعل قتاده کفت بر خدعه شیطان می بودید
تا خدای تعالی در دوزخ افکند ایشانرا فالیوم لا یؤخذ منکم
فدیة امروز از شما فدیه نستانند یعنی عوضی و بدلی که آن شما را باز خرند
ابن عامر و ابو جعفر و یعقوب تؤخذ خواندند بتاء تانیث لاجل الفدیة و باقی قرا

قوله ولا من الذين فيه دلالة ان المنافقين غير الكفار و هم الذين ادعوا الايمان واظهروه ولكن في قلوبهم الكفر والانكار والجحد بيد انهم وهم الذين اتبعوا الرسول صلى الله عليه وآله ظاهرا في حيوته وتركوا اقواله ووصاياه بعد مماته وكذلك من اتى بعض ما جاء به محمد صلى الله عليه واله وانكر بعضه

تمت

بیاخوانند لتقدم الفعل ولان التانیث غیر حقیقی **وَلَا مِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا** و نیز از کافران فدیه نستانند **مَأْوَاکُمُ النَّارُ** مأوا و جای شما دوزخ است **هِیَ مَوْلَاکُمْ** ای اولی بکم آن اولیتر است بشما قال لبید فغدت کلا الفرجین تحسب انه مولی المخافة خلفها وامامها **وَبِئْسَ الْمَصِیرُ** و بد جای بازگشتن است آن **أَلَمْ یَأْنِ لِلَّذِینَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِکْرِ اللَّهِ** خدای تعالی گفت و قت نیامد کلبی و مقاتل گفتند آیه در شان منافقان آمد پیش از هجرت و سبب آن بود که سلمان را گفتند ما را خبر ده از آنچه در توریة دیده از عجایب خدای تعالی آیه فرستاد که نحن نقص علیک احسن القصص تعریفی ازان باز ایستادند چون خدای تعالی خبر کرد ایشان را بآنکه گفت قرآن نیکوتر قصها است و تا دیگر باره باز سوال سلمان شدند خدای تعالی آیه فرستاد الله نزل احسن الحدیث کتابا متشابها دیگر وقت اندکی باز سوال شدند خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت وقت این نیامد که مومنان یعنی مظهران ایمان و مبطنان کفر که دل ایشان خاشع شود بفرمان خدای و برای ذکر خدای عبدالله مسعود گفت میان اسلام ما و میان آنکه ما را عتاب کردند بدین آیه الا چهار سال نبود آنکه مومنان یکدیگر را عتاب کردن گرفتند بعضی دیگر گفتند این وعظی است که خدای تعالی کرد مومنان را ابتدا چون از ایشان قساوة قلب دید **وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ** و آنچه فرو فرستاد از حق ما موصوله است محل او جر است از اعراب عطفا علی قوله لذکر الله نافع و عاصم بروایة مفضل و حفص خواندند نزل بتخفیف را علی لزوم الفعل و باقی قرا نزل بتشدید و الجز
خدای تعالی فرو فرستاد از حق رسول صلی الله علیه وآله گفت اول چیزی که از امت من بردارند خشوع باشد **وَلَا یَکُونُوا** در او خلاف کردند بعضی گفتند محل او نصب است عطفا علی قوله ان تخشع والتقدیر وان لا یکونوا بعضی دیگر گفتند نهی است محل او جزم است چه سقوط نون تثنیه و جمع و نون تانیث برای نصب جزم باشد گفت مباشید **کَالَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَابَ مِنْ قَبْلُ** چنانکه آنانکه ما ایشان را کتاب دادیم پیش از این یعنی جهودان و ترسایان و مثله فی احتمال الوجهین اعنی النصب و الجزم قوله تعالی و لا تلبسوا الحق بالباطل و تکتموا الحق وقد مضی الکلام فیه **فَطَالَ عَلَیْهِمُ الْأَمَدُ** روزگار بر ایشان دراز گشت

[illegible]

عهد ایشان یعنی ایام فتور دراز گشت **فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ** دلهای ایشان سخت شد ربیع بن عمیر گفت از عبدالله مسعود که او گفت حدیثی شنیدم از رسول صلی الله علیه واله که از آن خوشتر حدیثی نشنیدم الا کتاب خدای تعالی و آن آنست که رسول صلی الله علیه وآله گفت چون عهد بنی اسرائیل بمدت عمران دراز شد دلهای ایشان سخت شد کتابی از نزد خود نهادند بر مراد و هوای خود و آنچه ایشان را بدل خوش آمد و توریة با پس پشت افکندند که در او احکامی بود که ایشان را خوش نبود ما آن از نواهی و موانع چنانکه خدای تعالی گفت و نبذ فریق من الذین اوتوا الکتاب کتاب الله وراء ظهورهم انگه گفتند این نوشته بر بنی اسرائیل عرض کنید اگر قبول کند فهو المراد و الا بکشید ایشان را یعنی بر اخبار و علماء ایشان و گفتند رای آنست که فلان حبر که از و عالمتر نیست و عرض باید کردن اگر قبول کند کس در دنیا رد کردن و اگر او قبول نکند او را بباید کشتن که پس از آن کس بر شما اعتراض نیارد کردن همه گفتند رای اینست آن حبر از این حال خبر بیافت رفت و آیاتی چند از توریة که فرستاده خدای بود بر ورقی نوشت و در سر روی نهاد طاهرا به الغام یا بسر وش خبر بیافت و در گردن افکند در زیر جامه چون جماعت بگرده آمدند و کتابی که آن ساخته ایشان بود بیاوردند و بر و عرض کردند آن حبر از خوف ایشان دست ان قرن نهاد و گفت این توریة موسی است و کتاب خدای که برو اقرار کردم من بدو ایمان دارم و مراد او آن بود که او در آن قرن نهاده بود ایشان شادمانه شدند و از برا و باز گردیدند گروهی که خاص و بودند این سر بیدا شد چون او فرمان یافت آن حدیث آشکارا کردند خلاف در میان بنی اسرائیل افتاد و هفتاد و اند فرقه بودند فرقه مصیب اصحاب ذی القرن بودند یعنی با کان فی ذلک القرن آنان که متابعة این قرن کردند مقاتل بن حیان گفت مومنان اهل کتاب را خواست که پیش از رسول صلی الله علیه و آله بودند طال علیهم الامد یعنی خروج النبی صلی الله علیه وآله دلهای ایشان سخت شد تا بدعت رهبانیة نهادند چنانکه و رهبانیة ابتدعوها الآیه و صومعها بساختند و راهب شدند بعضی بر دین عیسی علیه السلام بماندند و آن اندکی بودند بیشتر کشته شدند ایشان آنان بودند که خدای تعالی ایشان را فاسق خواند محمد بن کعب گفت جماعتی از صحابه در مکه در سختی و قحط بودند چون بمدینه آمدند در خصب و فراخی افتادند بطر گرفت ایشان را دلهای

ایشان سخت شد ابو وایل بن بکر روایت کرد که عیسی علیه السلام گفت بسیار مگویید الّا ذکر
خدای تعالی که دلهایتان سخت شود و سخت دل از رحمت خدای تعالی دور باشد ولیکن
شما ندانید الکه گفت در گناه مردمان منگرید چون خداوندان و در گناه خود نگرید چون بندگان
که مردمان دو اند صاحب بلا و صاحب عافیت ای صاحبان عافیت بر اهل بلا رحمت کنید و بر
عافیت خدای را شکر کنید فضل بن موسی الشیبانی گفت سبب توبهٔ فضیل عیاض آن
بود که او کنیزکی را دوست داشت شبی وعده داد که پیش او شود او خواست که برای بام
نزدیک وی شود دیواری برفت از سرای او آواز تهجد آن خواندن شنید چون استماع
کرد این آیه بود که الم یأنِ در و اثر کرد ساعتی بگریست گفت بلی والله قد آنَ بخدای که
وقت آمد که دل من نرم شود برای ذکر خدای الکه باز گردید و در خرابه شد تا آنجا بخسپد
جماعتی آنجا فرود آمده بودند با یکدیگر میگفتند ای قوم بیدار باشید که فضیل عیاض امشب
بر راه است نباید که راه ما بزند و فضیل آواز ایشان بود با خود گفت نه بینی که بندگان خدای چگونه
از من می ترسند بار خدایا توبه کردم و علامة توبه آنست که در خانهٔ تو که مسجد الحرام است
مجاور باشم الکه آواز داد که ای قوم فضیل منم از من مترسید که من بر سر آن نیستم که با تا رزو
بودم الکه از آنجا بیرون آمد و در قصد را ایستاد تا بمکه رفت و مجاور بنشست عبد الله
مبارک را پرسیدند که تو فاسق متهتک بودی سبب توبهٔ تو چه بود گفت من سخت مولع
بودم بخمر خوردن و بربط زدن شبی در باغی خمر بخوردیم بربط بر درختی نهادم و بخفتم
نیم شب از خواب در آمدم و برخواستم تا بربط برگیرم و با سر کار شوم از شاخ درخت آوازی
آمد الم یأنِ للذین آمنوا الآیه این آواز مر الطفی شد بترسیدم و توبه کردم و سبب توبهٔ
زهد من این بود وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ و بسیاری از ایشان فاسق
بودند اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا گفت بدانید که خدای
تعالی زمین را زنده کند بنبات پس از آنکه مرده باشد از سرمای فصل زمستان قد
بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ بیان کردیم برای شما آیات و بینات
را تا عقل را کار بندید و بر مقتضی عقل کار کنید إِنَّ الْمُصَّدِّقِينَ وَالْمُصَّدِّقَاتِ

آنی لک ان تفعل کذا ای کان یأنی کضرب یضرب انا آن

ابن کثیر و عاصم بروایت ابوبکر و مفضل خواندند مُصَدِّقین بتخفیف صاد در هر دو
کلمه من التصدیق معنی آنکه انّ المؤمنین والمؤمنات باقی قرا بتشدید هر دو صاد خواندند
واصل او متصدّق بوده است تا را در صاد ادغام کردند و مثله المزّمّل والمدّثّر ابیّ بن
کعب خواند انّ المتصدّقین والمتصدّقات مردان صدقه دهنده و زنان صدقه دهنده
وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا اگر گویند چگونه عطف کرد فعل را بر اسم گوییم از این
دو جواب گفتند یکی آنکه الف و لام در متصدّقین و متصدّقات بمعنی الذی است و معنی
کلام اینست که انّ الذین تصدّقوا واقرضوا الله الآیه و جواب دوم آنست که الذین
مضمرست در قوله واقرضوا الله التقدیر والذین اقرضوا الله قرضا حسنا و نیز گفت
که واو عطف نباشد و برین قول باید تا قد تقدیر کند یعنی وقد اقرضوا الله قرضا حسنا
و مثل آن خدای را قرض داده باشند و این بر وجهی نیکوست گفت آنکه صدقه دهند از
مردان و زنان و قرض دهند بخدای تعالی یعنی صدقات دهند درویشان و مال بذل کنند
در طاعت خدای تعالی از عمارت مسجدها و بنای رباطها و پولها و انواع خیرات و مبرّات
و برای آن قرض خواند آن را که دهنده توقع عوض کند کالقارض من المستقرض قرضی نیکو
یعنی دادنی علی امر الله بر وجهی هر کدام نیکوتر يُضَاعَفُ لَهُمْ مضاعف کنند
ایشان را آنچه کرده باشند یعنی ثواب جزای عمل ایشان و این جمله خبر انّ باشد ابن کثیر
و ابن عامر و ابو جعفر خواندند یضعّف بتشدید عین من التضعیف وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ
و ایشان را مزدی باشد با کرامت الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ گفت آنان که ایمان
دارند بخدای تعالی و به پیغمبران او بگروند و تصدیق کنند ایشان را أُولَئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ
ایشان صدّیقان باشند و صدّیق آن باشد که کار او همه صدق باشد و فعّیل بنا مبالغه
باشد چو شرّیب و سکّیر و خمّیر وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ و شهیدان باشند نزدیک خدای تعالی
یعنی ثواب ایشان ثواب صدّیقان و شهیدان باشد عِنْدَ رَبِّهِمْ ایشان را باشد
مزدشان و ثواب ایشان و نورشان علما خلاف کردند در نظم این آیه بعضی گفتند اولئک
هم الصدّیقون اینجا وقف باید کردن و الشهداء واو استیناف راست و او کلام نیست

حال باشد واو صه

ایشان را شهیدان گفت که تا باشد
از نیّت و همّت ایشان در تصدیق
که از نیّت ایشان معلوم خدای است
تعالی شانه که در راه تصدیق
بجایی اهتمام دارند که اگر همه
کشته شوند از تصدیق بر نگردند
مانند سحرهٔ فرعون که تهدید داد
ایشان را بقتل و ایشان گفتند هر چه
خواهی کن که ما از تصدیق برنگردیم

مبتدا و رفع او بر ابتدا است و قوله لهم اجرهم و نورهم در جای خبر اوست این قول عبد الله عباس است
و مسروق و جماعتی از علما بعضی دیگر گفتند متصل است بکلام پیشین و واو عطف راست
آنکه در معنی او خلاف کردند ضحاک گفت آیه در حق قومی آمد مخصوص از مومنان که شهید شدند
بعضی دیگر گفتند آیه در جمله مومنان آمد و معنی آنکه ثواب ایشان ثواب صدیقان و شهیدان باشد
عبد الله مسعود گفت حالمان بر دو وجه اند یکی آن باشد که قتال برای آن کند تا مکان او مردمان
ببینند و بدانند و شجاعت او معروف شود در میان مردمان بعضی آن باشد که برای طلب دنیا و طمع
غنیمت کند و بعضی آن باشد که برای خدای تعالی کند و بسیار کسان بر بستر بمیرند که ثواب
شهیدان یابند آنگه این آیه بر خواند والذین امنوا بالله و رسوله اولئک هم الصدیقون والشهداء
عند ربهم مجاهد گفت هر مومنی صدیق باشد و شهید و آنگه این آیه بر خواند عبد الله عباس گفت
بر روایتی دیگر که مراد بدین آیه پیغمبرانند که ایشان شهداند و شهدا جمع شهید باشد یعنی گواهان که
هم راست گویند و هم گواه وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ
الْجَحِيمِ و آنانکه کافر باشند و تکذیب آیات میکنند ایشان از اهل دوزخند اعْلَمُوا
أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ گفت بدانید که زندگانی دنیا بازی کودکانست
و لهو و طرب ایشان است وَزِينَةٌ و زینت زنان است وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ
و تفاخر اقران است با یکدیگر وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ و توانگری
بجهة مال و فرزندان و گفتند باز یاده است کفتند کاثرات یعنی فخر آوردن میان شما
و مفاخرت و مباهات در بسیاری مال و فرزندان بعضی اهل اشاره گفتند لعب کلعب
الصبیان و لهو کلهو الفتیان و زینة کزینة النسوان و تفاخر کتفاخر الاقران و تکاثر
کتکاثر الدهقان امیر المومنین علی علیه السلام عمار یاسر را گفت یا عمار بر دنیا اندوه مخور که
جمله لذات دنیا شش است مطعوم است و مشروب و مشموم و ملبوس و منکوح
مرکوب و شریفترین طعام دنیا انگبین است و آن لعاب مگسی است و معظم شراب او
آبست و همه حیوانات در وی یکی اند و شریفترین مشمومی از و مشک است و او خون آهو است
و نیکوترین مرکوبی اسب است و مردم را بر پشت او هلاک رسد و نیکوترین ملبوس او دیباست

انما افاده حصر کند و لام الحیوة
عهد راست یعنی آن حیوتی که
بغفلت گذرد لعب و لهو است
و مشحون در بازیچه والا
حیوتی که بمعرفه و طاعت گذرد
او حیوة طیبه است شف

[illegible]

وآن ابنة کرم است و بهتر منکوح دنیا زنانند و آن مبال فی مبال است پس دنیا را چه
خطر باشد در خبر است که رسول صلی الله علیه و آله روزی بگذشت بر زغاله مرده گوش بریده
گفت که خواهد که این بخرد بدرمی گفتند یا رسول الله اگر زنده بودی هم نخریدی درمی باین
عیب که دارد فکیف که مرده است پس گفت دنیا بر خدای تعالی خوارتر است از آنکه این
بر اهلش در خبر است که رسول صلی الله علیه و آله را شتری بود آنرا عضبا گفتندی با هیچ
شتر مسابقه نکردی الا که سبق بردی روزی اعرابی بیامد بر شتری جوان و با او مسابقه
کرد شتر اعرابی سبق برد بر ناقه عضبا صحابه از آن دلتنگ شدند رسول صلی الله علیه و آله
گفت دل خوش دارید ان حقا علی الله ان لا یرفع شیئا من الدنیا الا وضعه بعدا
و اجبست هر چیز که آنرا در دنیا رفعتی داد و ضیع کند آنرا زاهدی را گفتند دنیا را وصفی
کن برای ما گفت هی جمة المصائب رنقة المشارب لا تمتع صاحبا بصاحب گفت
بیشه اگر بفتح جیم خوانند و اگر بضم خوانند بعد که متغیر کرد
مصائبش بسیار است و مشاربش تیره دوستی را بر دوستی برخورداری ندهد قال
ابن درید فی هذا المعنی و من عادة الایام ان صروفها اذا سر منها جانب ساء
جانب و قال آخر هی الدنیا تقول بملء فیها حذار حذار من بطشی و فتکی فلا
یغرکم طول ابتسامی فقولی مضحک والفعل مبکی ثابت بن سعید گفت دنیا
چون دنبال کژدم است که در او آن زهر و نیش نیست مامون گفت اگر دنیا را پرسند
که خود را وصفی کن از این بلیغتر نگوید که شاعر گفت اذا امتحن الدنیا لبیب تکشفت
له عن عدو فی ثیاب صدیق و قال آخر فیها والذنیا اهواء والموت دونه
کشارب یشرب فی اناء مفضض و قال آخر اراها وان کانت تحب کانها
سحابة صیف عن قریب تقشع و قال آخر لا یلهینک دنیا طالما لعبت
بالناس قبلک فیها انها لعب غرارة اهلها علی وجل ای امرء بسهام
الدهر لم یصب ای مثل غیث احتاجا الیه آنگه خدای تعالی مثل زد او را كَمَثَلِ غَيْثٍ گفت چون
بارانیست که در وقت حاجت ببارد و برای آن غیث خوانند این باران را که غیاث خلق
باشد و فریادرس بود و بر توسع ابر را غیث خوانند چنانکه باران را و ابر را سما خوانند

بملوفیها دو معنیان
واحدهما انها تقول بالمقاله
فیها والآخر انه یقول کل
ما فیها بلسان الحال
شف

کفت دنیا باری ماند که در وقت حاجت بارانی بباردازد و آنکه چندانی نبات نیکو رایق از و بدید آید
اَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ که برزیکران را بعجب آرد و آنکه روزی چند بر ایام براید و ایام ربیع
بکذرد و اعتدال هوا برود و باران منقطع شود و تابستان کرم شود و آفتاب لا کیرد ثُمَّ
يَهِيجُ آنکه آن نبات خشک شود فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا تو آن را از دیدنی سبزی و طراوت
و آب و رونق و نضارت ازو برود ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا آنکه پوسیده و شکسته شود و اصل
کار ازحم است و هو الکسر باد آن را در عالم ببرد و پراکنده و متلاشی شود و از وی هیچ نماند وَفِي
الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ و صاحب جامع و طالب او مال من غیر حلّه عذابی سخت
بود در قیامت و اگر از وجه حلال طلب کرده باشد و بحلال قناعت کرده و از ان تعدی
نکرده باشد بحرام نه در جمعش نه در انفاقش و از رضای خدای تعالی در نکذشته باشد و
مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ او را از خدای تعالی آمرزش باشد و خوشنودی آنکه
کفت جمله جهان دانید وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ که زندگانی
دنیا هیچ نیست الا متاع غرور و سرای فریفتن سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ
آنکه کفت برای تحریص مکلفان بر طلب مغفرت و رضای خدای مسابقه کنید و بشتابید بآمرزش
خدای تعالی یعنی باعمالی از توبه و طاعت که شما را آمرزش وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا
كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ و بهشتی که عرض او چندانست که عرض و پهنای آسمان
و زمین یعنی چون عرض او چنین باشد بنگر تا طول او چند باشد در خبر است که وقتی جبرئیل
علیه السلام خواست تا طول بهشت داند چندهزار سال می پرید بماند از خدای تعالی مدد و
قوة خواست خدای تعالی قوتش زیاده کرد مدتی دیگر می پرید تا چند بار مدد خواست و خدای
تعالی قوة میداد کفت بار خدایا بیشتر بار کذاشتم یا بیشتر مانده است حوری از خیمه آواز
داد و کفت یا روح الله چرا خویشتن را میرنجانی چندین هزار سالست تا می پری هنوز از ملک
من بیرون نشدی کفت تو کیستی کفت من حوری ام از حوریان مومنی را باشم از مومنان
در حکایات صالحان می آید که زاهدی بود از جمله زهاد بنماز شب خواستی و نماز کردی و قرآن
خواندی چون بآیه وعید رسیدی آن آیه را بازمیخواندی و تکرار میکردی و میکریستی شبی از شبها

زندگانی دنیا که عبارت از طراوت و نضارت مدتست چرا که حیوة ابدی مدرا البته نیست پس نظر کن در نمو بدن در اوان جوانی و خرمی و قوت و نشاط و بطش و بطر و حواس و قوی را در وقت جوانی ملاحظه کن تا بوقت پیری و شکستگی و انحلال قوی و حواس و چشم و کوش و دندان و جمیع الآلات در حالت ضعف مشاهده نما تا زمانی که اجل در رسد و آن بنا را بالکلیه ویران کند

شعر

پس چون معلوم و محسوس است فنا و زوال حیوة دنیا و دنیا در و هر چه در وست در این هیچ وجه عمر آن نه که حیوة ابد و مغفرة و خوشنودیها خالق حاصل شود ... انکه بغفلت مشغول لذت فانیه او کردی و بسبب آن از چندروزی بعذاب ... الآخرة عذاب شدید در امی نمود باشد ... الغرور انسان ... اعالنا

منه

لمؤلفه

باین آیه رسید و جنة عرضها بکریست بار دیکر روز او را کفتند که تو کریه بر آیه وعید میکردی دیشب
آیه وعد چرا میکریستی کفت برای آنکه خدای تعالی میکوید مرا بهشتی است که پهنای او چندانست که
پهنای آسمان و زمین چندانکه می نکرم مرا در انجا جای یک قدم نیست أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ
آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ آماده کرده اند برای آنان که بخدای ایمان دارند و برسل و پیغمبران او
ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ این بهشت فضل خداست بآن کس دهد که او خواهد
برای آنکه اگرچه ثواب باستحقاق باشد خدای تعالی بتکلیف کردن و باسباب مقدمات او ساختن
متفضل است برای آن کفت ذلک فضل الله وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و خدای تعالی
خداوند فضل بزرکوارست مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ
کفت نرسید هیچ مصیبت در زمین از قحط و تنکی و آفت و هلاک زرع و ثمار و نه در نفسهای شما
از بیماری و دردها و رنجها و المها یعنی کفت مراد بمصیبت هر چیزیست که بمردم رسد از خیر و شر
و نیک و بد و بیماری و تندرستی و تنکی و فراخی و خرمی و دژمی باشد بدلیل قوله تعالی لکیلا تأسوا علی ما فاتکم
و لا تفرحوا بما آتیکم الآیه إِلَّا فِي كِتَابٍ یعنی در لوح محفوظ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا
از پیش آنکه ما بیافریدیم او را خلاف کردند در آنکه این ضمیر راجع با کیست بعضی کفتند راجع است با زمین
یعنی پیش از آنکه ما زمین آفریدیم بعضی دکر کفتند با انفس عبدالله عباس کفت راجعست با مصیبت
برین قول کلمه مخصوص باشد بافعال خدای تعالی ابو العالیه کفت راجعست با نسمه و هی النفس
إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ آن بر خدای تعالی آسانست هم خلق آن و هم حفظ آن
و هم دفع آن لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ کفت تا دلتنگ نشوید برانچه
از شما فائت شود وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ و خرم نشوید بانچه خدای بشما داد و عامه قرا
خواندند بالف ممدود من الایتاء الذی هو الاعطاء ابو عمرو خواند بما أتیکم بالف مقصور من
الاتیان و ابو عبید این اختیار کرد للزوم الفعلین کفت تا هر دو فعل لازم باشد اعنی فوت
و اتیان عکرمه کفت هیچکس نباشد که او را خرمی و دژمی نباشد باید که در حال خرمی شاکر باشد و
در حال دژمی صابر عبدالله مسعود کفت اکر پاره آتش بر من افکنند تا از من چندانکه بدو رسد
بسوزد دوست تر دارم از آنکه آنرا که باشد کویم کاشکی نبودی یا آنچه که نباشد کویم کاشکی بود

در ایمان بخدا ایمان برسول مندرجست اما اشعار برین خواست که به سنتهای رسول نیز باید ایمان داشت تا ایمان کامل باشد و دیکر آنکه هرچه رسول کوید هم کفته خدا دانند و دیکر آنکه به بعضی از ارکان و آداب ایمان که طبع قبول کند ایمان داشتن و بدانچه طبع قبول نکند اذعان نکردن هم نفاق است نه ایمان بسبب مومن آن باشد که متابعت رسول کند نه موافقه هوا و بدعت ... والهدایه

منه

... بفضل خود را وصف کرد ... بعظم که ناشی ... شود از تفضیر ... بهره ... از فضل عظیم از بنده بنده ... و از نه آن را کوتاهی نیست ... در این عبارت ...

قال المتنبي لا اشرئبّ الى مالم يفت طمعاً ولا ابيت على مافات حسراناً ولا اسرّ بما
غير الحميد به ولو حملت الى الدهر ملأنا وقاضي ابو الحسن علي بن عبد العزيز جرجاني گويد این
معنی درین قصیده وانّي اذا ما فاتني الامر لم ابت اقلّب کفّي اثره متندّماً ولكنه
اذا جاء عفواً اقبلته وان مال لم اتبعه هلّا ولیتما صادق علیه السلام گفت یا بن آدم مالک
تأسف على مفقود لا يردّه اليك الفوت وما لك تفرح بموجود لا يتركه في يدك الموت بوزرجمهر
را گفتند یا حکیم چرا تنگ نشوی برانچه فائت شود وخرّم نشوی بانچه بتو آید گفت زیرای
آنکه فائت را تلافی نتوان کردن بعبرت وحاصل را استدامه نتوان کردن بحسرت مفضل
گفت در معنی الدنيا تعيد وتبيد وتأخذ ولا تعيد دنیا فایده دهنده است وستاننده
آنچه بستاند باز ندهد وآنچه بدهد روزی باز ستاند حسین بن الفضل گفت خدای تعالی این آیه
علما را حث کرد برانکه بر فائت صبر کنند وبر آینده خرّم نباشند تا دست از هر دو بدارند
وبقضای او راضی شوند قتیبة بن سعید گفت در بعضی احیاء عرب شدم صحرایی دیدم پر از
اشتر مرده چندانکه آنرا عدد ندانستم عجوزه را دیدم گفتم این اشتران کرا بودند گفت آن
پیرمرد را که بران تل نشسته است پیش می آید برفتم گفتم ای پیر این همه ترا بوده است گفت
بنام من بوده است گفتم چه رسید آنرا گفت آنکس که داد باز ستاند گفتم درین چیزی گفته
گفت بلی دو بیت لا والذي انا عبد من خلائقه وفي الدهر نصب الرزء والمحن
ما سرّني ان ابلي في مبارکها وما جرى من قضاء الله لم يكن سلام خواص گفت هر
که خواهد که هر دو سرای ورا باشد باید تا بطریقه ما آید تا دنیا وآخرت در دست او نهند
طریقت ما چیست گفت رضا بقضا ومخالفت هوا آنگه این بیتها گفت لا تطل الحزن
على ما فات فقلّما يجدي عليك الحزن سيّان محزون على ما مضى ومظهر حزناً
لما لم یکن والله لا يحبّ كلّ مختال فخور وخدای تعالی دوست ندارد
هر متکبّری فخر کننده را الذين يبخلون ويأمرون الناس بالبخل
آنگه وصف کرد متکبّر آن فخر کننده را ومحلّ الّذين جرّست بصفت مختال فخور گفت آنان
که بخل کنند ومردمان را بخل فرمایند واختیار خیر نکنند ومردمان را از آن باز دارند تا خیر کنند ومن

ساختن ذوالفقار

يتولّ فانّ الله هو الغنيّ الحميد هر که برگردد واز راه خدای تعالی اعراض و
عدول کند پس خدای تعالی بی نیاز است و پسندیده وحمید یعنی محمود ستوده بیان و
ثنا بیان خوانند فانّ الله غنيّ بي هو لقد ارسلنا رسلنا بالبيّنات گفت
ما فرستادیم رسولان خود را بحجتها وادلّه ومعجزات وانزلنا معهم الكتاب
والميزان وفرو فرستادیم با ایشان کتاب ای بیان شرایع وترازو برای راستی
وانصاف وگفتند میزان خود کتابست عدل را همچنین تفسیر دادند بعضی مفسّران ترازو
قامت ليقوم الناس بالقسط تا قیام کنند بعدل وانصاف وراستی وانزلنا
الحديد فيه بأس شديد وفرو فرستادیم آهن که در و شجاعتی وسختی
هست عبد الله عباس گفت آدم از بهشت پنج چیز از آهن بیاورد کلبتین وسندان
وکلبتین ومطرقه وسوزن اهل معانی گفتند مراد آنست که آهن از معادن بیرون آوردیم
برای شما تا از و آلاتی که خواستید بساختید بوحی واعلام من ومعنی آیه آنست که از برای
شما انزال کرد ومثله قوله وانزل لكم من الانعام ثمانية ازواج عبد الله عمر گفت از رسول صلّی الله
علیه وآله که خدای تعالی چهار برکت از آسمان فرو فرستاد آب وآتش ونمک وآهن
وبیشتر اهل علم برانند که تیغ خواست بقرینه قوله فيه بأس شديد که این آیه تیغ لا تیز است
که بسوزن وکزین ودر اخبار اصحاب آمده است که مراد باین آهن ذوالفقار است که
برای رسول صلّی الله علیه وآله از آسمان فرو فرستاد ورسول صلّی الله علیه وآله با میر المؤمنین علی
علیه السلام داد تا در پیش او قتال میکرد ودر اخبار اقوال مختلف آمد در روایتی آنست
امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرد که جبرئیل علیه السلام بنزدیک صلّی الله علیه وآله آمد وگفت
یا رسول الله در یمن صنمی هست در آهن کرده کسی را بفرست تا برود تا آن صنم را بشکند
واز آهن آن دو تیغ سازند تا بدان قتال میکنند امیر المؤمنین علیه السلام گفت رسول صلّی الله
علیه وآله مرا بآنجا فرستاد من برفتم وآن صنم بشکستم وآهن او پیش رسول آوردم
بفرمود تا از آن دو تیغ ساختند یکی مخذم نام کرد ویکی را ذو الفقار ومن داد تا بدان
تیغها قتال میکردم روز احد مرا گفت لا سيف الّا ذو الفقار ولا فتى الّا علي ودر روایتی

دیگر آنست که ذو الفقار تیغ عاص بن منبه السهمی بود و امیر المومنین او را بکشت و آن تیغ برگرفت
روز بدر و در روایتی دیگر آنست که ذو الفقار از جمله آن تیغها بود که بلقیس بهدیه بسلیمان علیه السلام
فرستاده بود و بدست منبه بن الحجاج السهمی افتاد روز بدر امیر المومنین علیه السلام او را بکشت
و تیغ برگرفت روایتی دیگر آنست که رسول صلی الله علیه و آله ساخی از تیغی برگرفت و با امیر المومنین
علیه السلام داد و گفت باین قتال میکن در دست او همچو تیغی شد و آنرا ذو الفقار گفتند روایت
چهارم آنست که جبرئیل علیه السلام از آسمان آورد و این نزدیک تا طاهر ترست لقوله فیه باس
شدید داود بن علی گفت بطبرستان بودم نزدیک ناصر الحق تیغی یکو مثل او نهاده بود
و این بیتها بر و نقش کرده عندی اذا کره الفتی حب الحیوة من النزال سیف یشق له
النسا رجیوبهن علی الرجال ماض کانک تنتضی من جفنه رقراق آل متردد فیه الفر
تردد الماء الزلال اثاره تسبیه العین من قبل السؤال وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ
گفت در آهن منافع است مردمانرا اگر بر عموم اشاره با آهن است منافع عامتر
باشد و اگر مراد تیغ باشد منافعی بود که مخصوص باشد بدو و دیگر آنکه مراد با آهن تیغ است
وله وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ تا خدا بداند که کیست
که خدا او پیغمبران او را یاری کند بظهر الغیب مراد باین معنی آنست که خدای تعالی معامله
مختبران کند چون کسی که نداند تا بداند إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ خدای تعالی قوی
و عزیزست و منیع و غالب الکه گفت وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ و ما بفرستادیم
نوح را در عهد او و ابرهیم را در روزگار او وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا و کردیم در
فرزندان ایشان النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ یعنی فرزندان ایشانرا کتاب دادیم و
پیغمبری فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ از فرزندان ایشان بعضی مومن و مهتدی و راه
راست یافته بودند وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ و بسیاری از ایشان
فاسق بودند ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِمْ بِرُسُلِنَا انگه بر اثر ایشان بفرستادیم
رسولان را و تقفیه تفعل باشد از قفا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ
و از پس ایشان عیسی مریم را فرستادیم وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ و کتاب انجیل

با و دادیم وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً رافت و رحمت دو
یکی باشد و برای اختلاف لفظ تکرار کرد کالنائی والبعد وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا
نصب او بر فعلی محذوفست که ابتدعوها بر و دلیل میکند والبعد را ابتدعوا رهبانیة ابتدعوها و مثله
وله والقمر قدرناه منازل و آنها که گفتند نصب او بر عطف است بر اسما پیشین و بعضی که گفتند نصب است
بر جعلنا هر دو خطاست خدای تعالی گفت رهبانیتی که ایشان ابتدا و اختراع کردند از نزد
خود مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ که ما بر ایشان ننوشتیم و فریضه نکردیم إِلَّا ابْتِغَاءَ
رِضْوَانِ اللَّهِ استثنا منقطع است المعنی کتبنا علیهم ابتغاء رضوان الله یعنی الخ ما بر ایشان
ننوشتیم ننوشتیم الا برای طلب رضای ما و اگر چه ایشان ابتداع کردند فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا
ایشان مراعات نکردند آنرا او که نداشتند چنانکه بایست و واجب بود در رعایت آن عبد الله مسعود گفت
ردیف رسول صلی الله علیه و آله بودم بر حمار پای مرا گفت یا بن ام عبد دانی که ترسایان چگونه ابتداع
رهبانی کردند گفتم خدا و رسول او عالمتر گفت جبابره و گردن کشان بر ایشان مستولی شدند از
پس عیسی علیه السلام و معاصی آشکارا کردند مومنان نتوانستند آن دیدن با ایشان قتال کردند
تا سه بار جباران مومنانرا هزیمت کردند و بسیاری را بکشتند آن اندک که بماندند گفتند اگر ما دیگر بار
با ایشان قتال کنیم همه را بکشند و در جهان از ما کس نماند بهتر آنست که این زمان با ایشان رها کنیم
و در عالم پراکنده شویم تا آنگه که آن محمد که عیسی ما را بدو بشارت داده است بیرون آید برفتند و
غارها در کوه بجای خود ساختند و آنجایی بودند آنگه بعضی از ایشان بر دین خود بایستادند و بعضی
بدعتها نهادند و ذلک قوله و رهبانیة ابتدعوها الآیه انگه گفت یا بن ام عبد دانی که رهبانیت
امت من چه باشد گفتم خدا و رسولش عالمتر گفت هجرت و جهاد و نماز و روزه و حج و عمره و
تکبیر کردن خدا بر پشتهای بلند عبد الله مسعود گفت یک روز در پیش رسول بودم مرا گفت یا بن
مسعود آنان که پیش شما بودند بر هفتاد و دو فرقه شدند سه از آن جمله ناجی اند و باقی هالک یکی
آنانکه در عیسی برفتند و دوم آنانکه با ملوک و جبابره قتال کردند و گروهی که دین خود از ایشان نگه داشتند
و ایشان آنانند که خدای تعالی در حق ایشان گفت و رهبانیة ابتدعوها الآیه انگه گفت هر که بمن
ایمان آورد از ایشان فقد رعاها حق رعایتها و آنکه از ایشان بمن ایمان نیاورد هالک شد صح

وعطیه روایت کردند از عبدالله عباس که او گفت خدای تعالی فاتی رحمتم عیسی نوشت پیش از بعث
رسول پس چون اهل حق که مومنان بودند عدد ایشان کم شد و کافران بسیار شدند مردم را رنجه
داشتند و ایذا کردند تا جماعتی از ایشان دین عیسی رها کردند و گروهی بماندند بگریختند و با غارها شدند
اول آن بودند که خدای تعالی در حق ایشان گفت فما رعوها حق رعایتها دوم آنانکه در حق ایشان
گفت فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ گفت بدادیم آنان را که ایمان آوردند
از جمله ایشان مزد و ثواب ایشان که مستحق بودند و ایشان آنان بودند که ما در دل ایشان رافة و رحمة
کردیم وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ و بسیاری از ایشان فاسقند و ایشان آنانند
که و ما رعوها حق رعایتها در نظم آیه و معنی او دو وجه گفتند یکی آنکه ما کتبنا ها در جای صفت رهبانیة است ابتدعوها
ای غیر مکتوبة علیهم یعنی رهبانی که ما بر ایشان ننوشتیم و فریضه نکردیم بل ایشان از خویشتن تکلف
بر خود نهادند از انفراد و انزوا در غارها و صوامع و زاویات رنجها که تکلیف آن وارد نبود و وجه
دیگر آنکه ما کتبنا ها بریده است از کلام اول و معنی آنکه ما بر ایشان ننوشتیم این رهبانی الا از وجه رضا
خدای تعالی یعنی بر وجه مکتوب باشد بر ایشان علی وجه رضوان الله و بر وجه اول خود مکتوب
نباشد بر ایشان بهیچ وجه يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ گفت ای آن گرویده اید
از خدا بترسید وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ و ایمان آرید برسول او یعنی محمد صلی الله علیه و آله يُؤْتِكُمْ
كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ تا بدهد شما را دو بهره از رحمت خود و کفل نصیب باشد ابو موسی
الاشعری گفت کفل ضعف باشد کفلین ای ضعفین و آنکس که نصیب گفت گفت یعنی آنست
دو نصیب بدهد شما را از ثواب یکی برآنکه پیغمبران نخستین ایمان آوردید دوم بر ایمان آوردن
بمحمد صلی الله علیه و آله و گفتند یکی بر ایمان تان بعیسی علیه السلام و یکی بر ایمان تان بمحمد صلی الله علیه و آله
و گفتند کفل ضعف باشد بزبان حبشه ابن جریر گفت اصل او آنست که مرد سوار اکتفال کند
با و یعنی چیزی بر کفل چهارپای نهد از جامه و جز آن تا بنیفتد و کفالت از تحاسب برای آنکه
برای تخصیص مال کند چنانکه این برای تخصیص مرد کند وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ
بِهِ و شما را نوری دهد که در وی بروید یعنی قرآن مجاهد گفت هدی و بیان سعید جبیر گفت سبب
نزول آیه آن بود که چون رسول صلی الله علیه و آله جعفر ابو طالب را بحبشه فرستاد با هشتاد سوار

اذا

نزدیک نجاشی چون آنجا رفتند و دعوت کردند و ایشان اجابت کردند و ایمان آوردند چون با بر کشتند
چهل مرد از مردان حبشه از نجاشی دستوری خواستند که پیش رسول آیند ایشان را دستوری داد
چون بیامدند رسول را صلی الله علیه و آله غزای احد در پیش بود و مردمان ضعیف حال بودند و
محتاج چون ایشان چنان دیدند از رسول دستوری خواستند گفتند یا رسول الله ما را مال بسیار
دستوری باشد تا برویم و بیاوریم تا این غازیان بر خود صرف کنند رسول صلی الله علیه و آله گفت روا
باشد برفتند و مال بیاوردند و با مسلمانان آن مواسات کردند خدای تعالی در حق ایشان این آیه
فرستاد والذين آتيناهم الكتاب من قبله هم به يؤمنون تا آنجا که گفت و مما رزقناهم ينفقون این
نفقه آن بود که با مردمان مواسات کردند چون کافران اهل کتاب این آیه بشنیدند که اولئک
یؤتون اجرهم مرتين بما صبروا بر مسلمانان فخر کردند گفتند یا مسلمانان که هر که از ما بکتاب شما ایمان
دارد او را دو بهره مزد بود و آنکس که بیک کتاب ایمان دارد او را یک بهره مزد بود ما با شما
راستیم در مزد که ما بکتاب خود ایمان داریم و شما بکتاب خود شما را بر ما فضلی نیست خدای تعالی
این آیه فرستاد یا ایها الذین آمنوا الایه گفت ای مومنان متقی را دو بهره مزد بدهیم و بر سری
نوری که بدو راه برید و نیز آمرزش بر سری در تفسیر اهل البیت علیهم السلام آمد که مراد بکفلین
حسن و حسین اند علیهما السلام و نور امیر المومنین علی علیه السلام ایمان آرید برسول و متقی
باشید و متقی باشید تا من شما را شفاعت حسن و حسین دهم و نور علی سلام الله علیهم تا بدان
بر صراط بروید در خبر است که رسول صلی الله علیه و آله جبرئیل علیه السلام را گفت که امت من
بر صراط چگونه گذرند گفت نه ام برفت باز آمد گفت خدایت سلام میکند و میگوید امتت تجوز
علی الصراط بنور الله و علی بن ابی طالب یجوز علی الصراط بنورک و امتک تجوز علی الصراط
بنور علی فنورک من نور الله و نور علی من نورک و نور امتک من نور علی وَيَغْفِرْ لَكُمْ
و بیامرزد شما را وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ و خدای تعالی آمرزنده و بخشاینده است لِئَلَّا
يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ سعید جبیر خواند لکیلا یعلم و لا صلت است التقدیر لیعلم
و گفتند این لا اگر چه صلت است در وی شمه از نفی است آن آنست که اهل کتاب نمیدانند
که من این برای آن کردم تا بدانند و گفتند لا صله باشد در هر کلامی که در ضمن آن نفی بود و اگر چه

مفتوح نباشد چنانکه درین آیه بیان کردیم و مثله قوله تعالی ما منعک الّا تسجد اذ امرتک و قوله تعالی
وما یشعرکم انها اذا جاءت لا یؤمنون و قوله وحرام علی قریة اهلکناها انهم لا یؤمنون ای یرجعون و قوله
الّا یقدرون علی شیء ان ناصبه نیست بل مخففه است از ثقیله و تقدیر انکه انهم لا یقدرون
علی شیء من فضل الله گفت تا اهل کتاب بدانند که ایشان قادر نیند بر هیچ چیز از فضل
و نعمت خدای و ان الفضل بید الله یؤتیه من یشاء بل فضل و رحمت او بدست
اوست کلبی گفت مراد باین اهل کتاب بیست و چهار مردانند که از یمن بمکه آمدند نه جهود بودند
و نه ترسا بر دین پیغمبران دیگر بودند اسلام آوردند ابوجهل ایشان را گفت خدای بود بر شما قوم خود
و بد گویید شما ایشان جواب دادند و ما لنا لا نؤمن بالله و ما جاءنا من الحق الآیه خدای تعالی ایشان را
و مؤمنان اهل کتاب را از اصحاب عبدالله سلام دو بهره مزد وعده داد پس ایشان بر اصحاب
رسول فخر کردند گفتند ما از شما فاضلتریم شما را یک مزد است ما را دو مزد خدای تعالی این آیه فرستاد
لئلا یعلم الآیه ابوموسی الاشعری روایت کرد که رسول صلی الله علیه وآله گفت هر که او را کنیزکی
باشد و او را شرع بیاموزد و ادب نیکو و آزادش کند و زنی دهد او را دو باره مزد باشد و بنده که
طاعت خدای ادا کند و طاعت سیدش و حق خدا و حق خواجه خود نگه دارد او را دو مزد باشد و مردی
که از اهل کتاب ایمان آورد بانچه عیسی آورد و انچه محمد آورد او را دو مزد باشد قتاده گفت اهل
کتاب حسد بردند بر مسلمانان خدای تعالی این آیه فرستاد مجاهد گفت اهل کتاب گفتند که پیغمبری
از ما بیرون آید که حد زند و حکم کند و دستها و پایها ببرد چون از عرب بیرون آمد کافر شدند خدا
این آیه فرستاد لئلا یعلم گفت تا بدانند اهل کتاب که ایشان قادر نیستند بر فضل خدا و فضل
که نبوت است بدست خدا است یعنی بفرمان و قدرت او آن دهد که او خواهد و ان چون مخففه
باشد از ثقیله عمل نصب نکند بر او آن نون بماند با او که علامت رفع است و مثله قوله تعالی
افلا یرون الّا یرجع الیهم قولا و مثله انشد الفراء   عبدالله عمر گفت که رسول
صلی الله علیه وآله گفت خدای تعالی عمل و مزد بخشید و قسمت کرد جهودان را گفت عمل کنید
عمل کردند از بامداد تا نیمه روز ایشان را مزد دادند نصف قیراط ترسایان را گفت عمل کنید عمل کردند
از نیمه روز تا نماز دیگر و نماز شام ایشان را مزد تمام دادند جهودان و ترسایان درین سخن گفتند

خدای

خدای تعالی این آیه فرستاد لئلا یعلم الآیه والله ذو الفضل العظیم و خدای تعالی
خداوند فضل و نعمت و کرامت بزرگست صدق الله العظیم   این سوره بیست
و دو آیتست و چهارصد و هشتاد و سه کلمه و هزار و هشتصد و نود و دو حرفست روایت
از ابوامامه از ابی کعب که رسول صلی الله علیه وآله گفت هر که او سورة المجادله بخواند او را از جمله لشکر
خدای تعالی بنویسند بسم الله الرحمن الرحیم قد سمع الله
قول التی تجادلک فی زوجها وتشتکی الی الله خدای تعالی گفت بشنید
خدای جل جلاله سخن این زن که با تو مجادله میکند در حق شوهرش و این زنی بود از جمله انصار یا
از قبیله خزرج در نامش خلاف کردند عبدالله عباس گفت خوله بنت خویلد بود ابوالعالیه گفت
خوله بنت الدلیم بود قتاده گفت خوله بنت ثعلب گفت مقاتلان گفتند خوله بنت ثعلبه
بن مالک بن خزامة الخزرجیه من بنی عمرو بن عوف عطیه گفت از عبدالله عباس خوله بنت الصامت
عایشه گفت نام این زن جمیله بود و شوهرش اوس بن الصامت بود برادر عباده صامت گفتند
سبب آن بود که او زنی بجمال و نیکواندام بود یکروز نماز میکرد و شوهرش در وی میگریست
شهوت برو غالب شد چون از نماز فارغ شد خواست تا با او خلوت کند او را منع کرد و این اوس
مردی تیز بود با حدت زن را گفت انت علی کظهر امی تو بر من چون پشت مادری آنگه پشیمان
شد از آنچه گفته بود و ظهار و ایلا هر دو از طلاق اهل جاهلیت بودی آنگه زن را گفت گمان
میبرم چنانست که تو بر من حرامی اما تو برو و از رسول بپرس که من شرم دارم که از وی بپرسم
زن بیامد و رسول صلی الله علیه وآله در حجره عایشه بود و سر میشست گفت یا رسول الله تو میدانی
دانستی که شوهر من اوس بن الصامت مرا بزنی کرد و من جوان بودم و مال بسیار داشتم
و خویشان بودند مرا اکنون مال من خرج کرد و من پیر شدم و خویشان من نماندند ظهار
کرد از من و اکنون پشیمانست هیچ تدبیر باشد درین کار با رسول صلی الله علیه وآله گفت
حرام شدی برو گفت یا رسول الله بدان خدای که ترا بحق بخلق فرستاد که او پدر فرزندان
منست و دوست ترین مردمانست بمن گفتا که چنین است تو برو حرام شدی گفت یا
رسول الله بخدای که ترا بخلق فرستاد که او ذکر طلاق نکرد گفت حرامی تو برو زن گفت الی الله اشکو

سورة المجادلة

سبب نزول

الی الله فاقتی و وحدتی شکایت با خدای میکنم حاجت و تنهایی خود را و طول صحبت مرا و آنکه
او پدر فرزندان منست رسول گفت نظاهر شرع تو بروی حرامی وخدای درباب تو چیزی نفرستاده
باشد که بفرستد و هر که که رسول گفتی تو بروی حرامی او گفتی اشکو الی الله فاقتی وشدة حالی
اللهم انزل علی لسان نبیک ما فیه خلاصی وراحتی و آن اول ظهاری بود در اسلام و چون این
حال میرفت عایشه سر رسول می شست یکی نیمه شانه کرده بود و نیمه دیگر می شست که این آیه
آمد که قد سمع الله یعنی خدای بشنید قول این زن که با تو مجادله و مناظره میکند درباب
شوهرش و حال خود با خدا شکایت میکند وَاللهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا و خدای محاوره
و مناظره شمای شنود إِنَّ اللهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ که خدای شنوا و بیناست این آیه
برای تسلی این زن فرستاد و آنچه میان او و رسول میرفت انکه در حکم ظهار گرفت گفت
الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنكُمْ پس چون رسول صلی الله علیه واله از شنیدن وحی
فارغ شد کس فرستاد و اوس بن الصامت را بخواند عایشه گفت تبارک الذی وسع سمعه
الاصوات متعالیست آن خدای که هیچ آواز از او پوشیده نشود زنی در کنج خانه آواز داد
که بعضی شنیدم و بعضی نه و بر خدای آن هیچ پوشیده نشد آنگه رسول صلی الله علیه واله اوس
را گفت توانی تا برده آزاد کنی گفت یا رسول الله مال من اندکست طاقت آن ندارم در برده گرانست
رسول گفت توانی تا دو ماه پیوسته روزه داری گفت یا رسول الله اگر من در یکروز دو بار طعام
نخورم ضعیف شوم و چشمم تاریک شود پس گفت توانی تا شصت درویش اطعام دهی گفت
لا والله مگر که تو مرا ازان یاری دهی رسول گفت من ترا یاری دهم به پانزده صاع و دعا کنم تا
خدای تعالی ترا برکت دهد انگه بفرمود تا پانزده صاع باو دادند و کار ایشان فراهم آمد و اما قوله
تعالی الذین یظاهرون اختلاف قرا در این کلمه اعنی یظاهرون یاد کردیم در سوره الاحزاب
خدای تعالی گفت آنانکه ظهار کنند از شما مِن نِسَائِهِم از زنان خود و این لفظی است
شرعی و معنی او را اصطلاح اهل شرع توان شناختن والا معنی او در لغت معاونت باشد
من الظهر الذی هو العون و منه الظهیر و در آیه معنی آنست که مرد گوید انت علی کظهر امی
و اولیتر آنست که این اسما مخصوصه است دون منقوله الا آنست که تخصیص در وجه است

والاشتقاق مرد و از ظهرست مَا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ گفت آن زنان بر حقیقت مادران
ایشان نباشد إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ چه مادران ایشان
جز آنان نباشد بر حقیقت که ایشان را زاده باشند و ان بمعنی ما نافیه است وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ
مُنكَرًا مِّنَ الْقَوْلِ وَزُورًا و ایشان یعنی مردان مظاهر قولی میگویند منکر و
دروغ وَإِنَّ اللهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ و خدای تعالی عفو کننده و آمرزنده است جمله قرا
امهاتهم بکسر تا خواندند در محل نصب علی انه خبر ما النافیه کقوله ما هذا بشرا مفضل امهاتهم
برفع تا خواند بر لغت تمیم فی ترک اعمال ما المشبهة بلیس و مفضل از جمله راویان عاصم است

حکم ظهار

اما حکم آیه بدانکه ظهار نزدیک ما که مرد زن خود را گوید انت علی کظهر امی او بنتی او اختی
او عمتی او خالتی او احدی المحرمات گوید تو بر من چون پشت مادری یا خواهر یا دختر یا عمه
یا خاله یا یکی از محرمات که آیه بتحریم ایشان ناطق است و زن مدخول بها باشد و پاک باشد طهری
که دران مواقعه رفته باشد و دو مرد مسلمان را گواه کند و قصد او باین لفظ تحریم باشد چون
این شرایط حاصل باشد مرد مظاهر شود و حکم ظهار لازم آید و وطی زن برو حرام شود
و تا کفاره بکند او را حلال نباشد و هر گه که ازین شرایط چیزی مختل شود حکم ظهار لازم نبود
مذهب ابو حنیفه و شافعی آنست که ظهار بر دو ضرب است یکی صریح و یکی کنایه صریح آن باشد که گوید
انت علی کظهر امی تو بر من چون پشت مادری یا بزدیک جنبی یا چنینی یا چون شکم مادری
یا چون سر او یا چون دست و پای او و این همه ظهار باشد و نزدیک ما هم چنین است و بمذهب
شافعی با بمذهب ما است در تشبیه باحدی المحرمات از مادر و خواهر و عمه و خاله و دختر برادر
و دختر خواهر و چون گوید که پشت تو یا شکم تو یا عضوی از اعضای تو بر من چون عضوی از
اعضای مادرست این گفتار مظاهر باشد و حکم این مسئله حکم طلاق باشد نزدیک فریقین
اذا علق الطلاق بعضو من اعضائها و خلاف میان شافعی و ابو حنیفه درین مسئله چون
خلاف در مسئله طلاق باشد و اما کنایه مظاهر نزدیک شافعی آن باشد که گوید تو بر من
چون مادری یا بجای مادری اعتبار بنیت کنند اگر نیت ظهار کند مظاهر باشد و اگر نیت
ظهار نکرده باشد ظهار نباشد و نزدیک شافعی هر زنی که طلاقش درست باشد در حق او

وجمله فقها خلاف کرده مذهب ابوحنیفه آنست که ظهار ذمی درست نباشد ومالک گفت ظهار بنده درست نباشد
ومذهب ما وجمله فقها اینست مزنی گفت ظهار درست نباشد از زنی که او را طلاق داده باشد طلاقی
رجعی ونزدیک ما ظهار کافر درست نباشد وکفاره نیز درست نباشد وابوحنیفه هم چنین گفت ظهارش درست
نباشد وآن کفاره بعتق واطعام درست باشد وروزه درست نباشد اگر ظهار کند از زن آنگه طلاقش دهد
طلاقی رجعی ظهارش درست باشد وکفاره ساقط شود واگر مراجعه کند زوجیت باز آید وکفاره واجب
شود وشافعی را در دو قولست یکی آنکه رجعت عود باشد کفاره لازم آید ودران قول که گفت رجعت
عود نباشد چون عقیب رجعت طلاق دهد کفاره لازم نیاید وظهار از مرد مست درست نباشد واین
قول روایت کرده اند از عثمن وازعبدالله عباس واز فقها لیث سعد ومزنی وداود هم این گفت و
مذهب کافه فقها آنست که درست باشد چون ابوحنیفه واصحابش وشافعی ومالک وثوری
وفرقی نکرده اند میان مست وهشیار وظهار بر پرستار که مملوکه باشد درست نباشد وواقع نبود وبا مدبره
وبا در فرزند چنانکه از نکاحی واین در صحابه مذهب امیرالمؤمنین علی علیه السلام است از فقها
مذهب مالک وثوری اما ابوحنیفه واصحابش وشافعی واوزاعی گفتند واقع نبود الا از زن نکاحی
چون گوید زن را که تو بر من چون دست یا پای مادری یا قصد او ظهار باشد مظاهر بود وشافعی
را دو قولست یکی چنین که گفتیم واین قول جدیدست وقول درست نزدیک ایشان وقول
دوم آنکه مظاهر نباشد واین مذهب ابوحنیفه است وظهار پیش از نکاح درست نباشد وشافعی
هم این گفت ابوحنیفه ومالک گفتند درست باشد اگر مردی زنی را گوید هرگه من ترا نکاح کنم
تو از من همچنان باشی چون پشت مادرم نه ظهار واقع باشد نه طلاق نزدیک ما ونزدیک شافعی
هم اینست ابوحنیفه گفت طلاق واقع باشد وظهار واقع نباشد مالک گفت هر دو واقع باشد
ونزدیک ما نیت معتبرست در صریح ظهار وجمله فقها مخالفت کردند درین چون گوید زن را که
تو بر من چون پشت مادری ونیت طلاق کند نه طلاق واقع باشد ونه ظهار بیشتر اصحاب
شافعی گفتند طلاق باشد وبعضی اصحاب او گفتند ظهار باشد وظهار آنگه درست باشد که زن
پاک بود پاکی که درو خلوت نبوده باشد وجمله فقها خلاف کردند درین اما چون گوید تو
بر من حرامی چون پشت مادر نه طلاق باشد ونه ظهار اگر نیت کند واگر نه شافعی گفت در وجه

مسئله

مسئلات یکی آنکه نیت طلاق کند دوم آنکه نیت ظهار کند سیم آنکه اطلاق لفظ کند بی هیچ نیت
چهارم آنکه نیت هر دو کند پنجم آنکه نیت تحریم عین او کند آنکه درین مسائل گفت چون اطلاق کند
مظاهر باشد وچون گوید نیت ظهار کردم ازو قبول کنند وبعضی از اصحاب او گفتند حکم ظهارش
لازم بود ونیت طلاق ازو قبول کنند اگر چهار زن دارد واز هر چهار زن ظهار کند از دو بیرون
نبود یا بیک کلمه از چهار ظهار کند یا از هر یکی بکلمه ظهار کند اگر از هر یکی بکلمه ظهار کند بر وی چهار کفاره
باشد بی خلاف واگر از همه بیک کلمه ظهار کند چنانکه گوید انتن علیّ کظهر امی هم چهار کفاره او را
لازم آید نزدیک ما وشافعی را در دو قولست قول جدید مثل قول ما واین درستست نزدیک
اصحاب او ومذهب ابوحنیفه هم اینست در قدیم گفت یک کفاره لازم بود بر وی اگر این کلمه
چند بار بگوید از هر یک بار کفارتی لازم بود او را وشافعی هم این گفت در جدید ودر قدیم یک کفاره
گفت پس آنکه ظهار بر دو ضربست یکی مطلق ویکی مشروط در مطلق کفاره واجب بود
هرگه که خواهد تا خلوت کند ودر مشروط کفاره لازم نشود الا از حصول شرط وآنکه مطلق بود
کفاره پیش از وطی لازم بود واگر وطی کند پیش از کفاره کفارتی دیگرش لازم آید وهر بار که وطی
کند او را یک کفاره لازم می آید چون مشروط باشد وشرط حاصل آید او را یک کفاره واجب آید
اگر وطی کند پیش از کفاره کفارتی دیگرش لازم آید وبعضی اصحاب ما گفتند چون ظهار مشروط
باشد واقع نشود چون طلاق مردمان خلاف کردند در سبب وجوب کفاره ظهار بر سه مذهب
بعضی گفتند بظهار وعود واجب شود آنکه در عود خلاف کردند بر چهار مذهب شافعی گفت
عود آن باشد که امساک کند زن را ودست بدارد از وی تا آنگه تواند که طلاقش دهد مالک
واحمد حنبل گفتند که عود عزم بر وطی باشد مجاهد وثوری گفتند بلفظ ظهار کفاره واجب شود
گروهی دیگر گفتند عود وطی باشد واین قول حسن است وداود وزهری گروهی دیگر گفتند
عود تکرار لفظ ظهار باشد واین مذهب داودست واهل ظاهر گروهی دیگر گفتند که کفاره
ظهار ثابت نشود در ذمت بهیچ حال الا برای استباحت وطی کند واین مذهب ابو
حنیفه است گفت مظاهر بمنزلة کسی است که خواهد که نماز تطوع کند اگر خواهد تا نماز کند
طهارتش باید کرد والا بر وی هیچ نیست همچنین مظاهر اگر خواهد تا خلوت کند کفارتش باید کرد

استباحت وطی را و الا فلا کفارة علی. و منه این مذهب ابو حنیفه است و مذهب ما آنست که عود
عزم بر وطی باشد و نقض ظهار. و معنی قوله وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِن نِّسَائِهِمْ
ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فرّاء گفت معنی آنست که ثم یعودون الی ما قالوا و هذا کقولهم عاد
لکذا او عاد الی کذا و مثله قولهم دعا لکذا او دعا الی کذا و درین قول معنی عود تکرار ظهار
باشد و اعادت و بعضی دیگر گفتند که معنی عود آنست که پشیمان شود و نقض کند از آنکه گفته باشد
چنانکه گویند عاد لما فعل ای نقض ما فعل آنگه خدای تعالی بیان کفاره کرد گفت فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ
مِّن قَبْلِ أَن يَتَمَاسَّا گفت کفاره او آن باشد که برده آزاد کند پیش از آنکه مماسه کند و مماسه
ملامسه باشد و آن کنایت از وطی باتفاق و نزدیک ما باید تا برده که درین کفاره آزاد کند مومن باشد
اگر بنده باشد اگر پرستار اگر کوچک باشد و اگر بزرگ و این بر سبیل استحباب باشد و اگر مومن
نبود مجزی باشد الا در قتل خطا که قید کرد خدای تعالی بایمان گفت فتحریر رقبة مومنة و این
قول عطا است و نخعی و ثوری و مذهب ابو حنیفه و اصحابش الا آنست که ایشان گفتند فرقی
نباشد میان مومن و کافر و نزدیک ما کافر مکروه باشد و شافعی گفت در انواع کفاره برده الا
مومن نشاید و این مذهب مالک و احمد و اسحاق است اگر برده مکاتب باشد روا نباشد او را
آزاد کردن سوا اگر از مال مکاتبه چیزی داده باشد یا نداده باشد و این مذهب مالکست و مذهب
شافعی و مالک و اوزاعی و ثوری و ابو حنیفه و اصحابش گفتند اگر از مال مکاتبه چیزی نداده باشد
روا بود و اگر داده باشد روا نبود و مادر فرزند در کفاره آزاد کردن روا باشد و جمله فقها خلاف
کردند درو معنی آنست در کفاره آزاد کردن روا باشد نزدیک ما و شافعی ابو حنیفه گفت نشاید
ذَٰلِكُمْ تُوعَظُونَ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ این آنست که شما را بان
وعظ میکنند و خدای تعالی بآنچه شما میکنید داناست و وطی باتفاق حرام است اما جز
وطی از لمس و تقبیل روا باشد در قول بیشتر اهل علم و این قول حسن است و سفیان و قول
درست از مذهب شافعی و قول دیگر شافعی را آنست که عام است در لمس و تقبیل و انواع
تلذذ. فَمَن لَّمْ يَجِدْ هر کس که نیابد یعنی برده ندارد که آزاد کند یا بهایش ندارد یا اگر دارد
محتاج باشد او برای خدمت یا بهایش محتاج برای نفقه یا سرایی دارد برای مسکن و

چو آن ندارد اشتغال باید کردن از برده بروزه این مذهب ما ست و مذهب شافعی و ابو حنیفه گفت
اگر چه محتاج باشد برده عدول نشاید کردن از برده بروزه فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ
مِن قَبْلِ أَن يَتَمَاسَّا ای فعلیه صیام شهرین بر و باشد که دو ماه پیوسته روزه دارد
و تتابع نزدیک ما آن باشد که ماه اول روزه دارد و از ماه دوم چیزی بدارد و اگر همه یک روز بود
اگر در ماه اول باشد پیش از آنکه از دوم چیزی بدارد باز گشاید بکرد تا بعذری باشد یا بی عذری اگر بعذری
باشد از بیماری و جز آن بنا کند در همه حال اگر در ماه اول باشد و اگر در ماه دوم و اگر بی عذر باشد اگر
در ماه اول باشد پیش از آنکه از دوم چیزی داشته باشد تتابع منقطع شود و از سر باید گرفتن و این
مذهب ما ست و قول سعید جبیر است و حسن و عطا و عمرو بن دینار و شعبی و ابن لیلی است و دو قول شافعی
قولی دیگر شافعی را آنست که تتابع واجبست بهمه حال اگر بعذری افطار کند و اگر بی عذری تتابع
منقطع شود و اعاده واجب بود و این قول جدید اوست و قول نخعی اگر در ماه اول سفر کند تتابع
منقطع شود و اگر در ماه دوم بود و چیزی داشته بود منقطع نبود و شافعی را درین دو قول است
چنانکه در مرض گفت اگر بمرض منقطع شود بسفر اولیتر و درین قول که گفت بمرض منقطع نشود در
سفر دو قول گفت یکی چنانکه ما گفتیم و دیگر آنکه منقطع شود اما زن آبستن و شیر دهنده حکم ایشان
حکم بیمار است بلا خلاف چون افطار کنند خوفا علی ولدهما بهیچ حال تتابع منقطع نشود
و اصحاب شافعی را درو دو قول است یکی چون قول ما و قولی دیگر آنکه منقطع شود اگر
طعام یا شراب در حلق روزه دار کنند باکراه تتابع منقطع نشود و شافعی را درو دو قول است
اگر مرد را برده نبود و بها ندارد بروزه مشغول شود اگر میانه دست فراخ و قادر شود بر برده
واجب نیست او را که عدول کند بل بروزه رود الا آنکه مستحب است که عتق کند و این مذهب
ما ست و مذهب مالک و شافعی و اوزاعی و احمد و اسحاق است و ثوری و ابو حنیفه و اصحابش
گفتند عدول کند با عتق و روزه رها کند و نیت تتابع در روزه شرط نیست بل نیت روزه
کفایت باشد و شافعی را درو سه قول است یکی چنین که ما گفتیم دوم آنست که محتاج باشد به نیت
تتابع در شب اول و قول سیم آنست که هر شب نیت تتابع باید کردن مظاهر چون برده
آزاد کند پیش از عود مجزی نباشد از آن چنانکه سوگند خورد اگر کفاره کند پیش از حنث و شافعی

كفت روا باشد فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا اي فعليه اطعام ستين
مسكينا يعني اگر نتواند اين دو ماه روزه داشتن بر وست كه شصت مسكين را طعام دهد
هر مسكيني را دو مد طعام اگر تواند و اگر نتواند يك مد و مدي دو رطل و ربع رطلي باشد بعراقي در
جمله كفارات و شافعي كفت يك مد بايد داد در جمله كفارات الا در كفاره سر تراشيدن كه آنجا دو مد
بايد داد و اين قول عبدالله عمرست و عبدالله عباس و ابو هريره ابو حنيفه كفت اگر خرما و يا جو
صاعي بايد دادن و اگر گندم دهد نيم صاع و صاعي چهار مد باشد و در مويز دو روايت يكي
يك صاع و يكي نيم صاع و مذهب مالك چون مذهب شافعي است الا در كفاره ظهار كه گفته هر
مسكيني را مدي بايد دادن حجازي و آن مدي و ثلث مدي باشد بمد رسول صلي الله عليه و آله
از انچه غالب شد بر قوت او و قوت عيال او شافعي كفت از ان بايد داد كه غالب باشد بر قوت
شهر و مؤمن بايد داد بكافر نشايد دادن و شافعي هم اين كفت ابو حنيفه كفت شايد و بكافر
نشايد دادن و شافعي هم چنين كفت ابو حنيفه كفت شايد دادن هرچه آن را طعام خوانند شايد
داد و در روايت اصحاب ما آنست كه بالا ترين آن نان و گوشت باشد و ميانه نان و زيت و فروتر
نان و نمك شافعي كفت الا دانه نشايد آرد و پهست و نان نشايد اما طي از اصحاب شافعي كفت
آرد شايد و خلاف در فطره هم چنين است و اين طعام بدرويشان خورد و بزرگ شايد داد
و اگر ايشان را حاضر كرده باشد تا طعام بخورند دو كودك را بيك مرد حساب كند و مالك موافقت
كرد ما را درين ابو حنيفه و شافعي كفته طعام بكودكان نشايد دادن بل در دست ولي ايشان
بايد كرد تا صرف مصالح ايشان كند اگر اين طعام كسي دهد كه بظاهر درويش باشد چون بدانند
توانگر بود روا باشد ابو حنيفه و محمد و مالك و شافعي در قدم همين گفته و شافعي در جديد
كفت روا نباشد و كفاره بهر حال مقدم باشد بر خلوت بلا خلاف بهرچه خواهد كردن از
عتق و روزه و اطعام و مالك در اطعام خلاف كرد كفت شايد تا خلوت مقدم بود در و
و اخراج قيمت نشايد در كفارات بل اعيان اين چيزها بايد و شافعي هم اين كفت و اهل
عراق گفتند روا باشد الا در عتق و اگر زن شوهر را گويد تو بر من چون پشت مادري
بر وي هيچ نباشد و اين گفتار لغو باشد و شافعي و محمد و ابو حنيفه هم اين گفته‌اند ابن ابي ليلي و حسن

اقسام كفارات

بصري گفته‌اند بر وي كفاره ظهار باشد ابو يوسف كفت بر وي كفاره سوگند باشد و روايت كردند كه
مردي اين مسئله پرسيد از ابن ابي ليلي كفت بر وي كفاره ظهار باشد از محمد پرسيد كفت بر وي هيچ
نباشد از ابو يوسف پرسيد و بگفت كه ايشان چه فتوي كردند كفت سبحان الله دو پير از
مسلمانان غلط كردند درين مسئله بر وي كفاره سوگند باشد اگر مرد درويش باشد و زن براي
او كفاره كند روا باشد و شافعي هم اين بگفت ابو حنيفه كفت روا نباشد اما بدانكه كفاره
بر چهار وجه باشد مخير است و مرتب و مخير و مرتب بيكجا مجموع فاما آنچه مرتب است كفاره
ظهارست كه اول عتق بايد اگر از عتق عاجز آيد روزه دارد و اگر روزه بر وي دشخوار آيد طعام
دهد و كفاره قتل خطا اول عتق بايد آنگه روزه آنگه طعام مانند كفاره ظهار و كفاره
نقض نذر و عهد مخير است ميان اين هر سه و در كفاره روزه ماه رمضان خلاف كردند
اصحاب ما بعضي گفته مخير است و بعضي گفته مرتب است و آنچه مخير و مرتب است
كفاره سوگند است و او مخير باشد ميان عتق و اطعام و كسوت ليكن اگر ازين هر سه باز ماند
آنگه سه روز روزه بدارد و آنچه مجموع است بر جمع هر سه واجب باشد كفاره
قتل عمدست هم عتق و هم اطعام و هم روزه بيكبار بايد كردن بعد رضاء اولياء المقتول اما
بالعفو او الدية اعتبار ترتيب كفارات مرتبه در حال ادا است دون حال وجوب
هر كه در حال ادا بر عتق قادر باشد روزه ازو مجزي نباشد و اگرچه در حال وجوب قادر
نبوده باشد بر عتق و شافعي را در وسه قولست يكي آنكه ما گفتيم و اين قول صحيح ترست
نزديك اصحاب او و قولي ديگر آنكه اعتبار بحال وجوب است و اين مذهب ابو حنيفه است
و قولي ديگر آنكه اعتبار به اغلظ الحالتين باشد از وقت وجوب تا بوقت ادا و مسائل
درين باب بسيارست اين قدر اينجا كفايت ذَٰلِكَ لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ
اين براي آنست تا شما ايمان آريد بخدا و پيغمبر معني آن باشد تا اين احكام شرعي لطفي باشد
شما را چون بشنويد در ايمان بخداي و رسول يا لطف باشد مومنان را در ثبات بر ايمان
بخدا و رسول او وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ و اين حدهاي خداست تا مردم از ان
تعدي نكنند و آنها را كه با اين حدود كافر باشند وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ

ایشانرا باشد عذابی دردناک إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ گفت آنان که با خدای تعالی
و پیغامبر او محاده کنند و ممانعت و مخالفت و معادات و ایشان کافر باشند کُبِتُوا
كَمَا كُبِتَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ایشانرا بروی در آرند بخزی و هلاک چنانکه کردند
با آنان که پیش ایشان بودند از کافران وَقَدْ أَنزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ و ما بر ایشان
آیات روشن و دلالات واضح فرستاده بودیم وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُّهِينٌ
و کافرانرا باشد عذابی خوار کننده يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا گفت یاد کن ای محمد
آن روز که خدای تعالی زنده کرده اند این کافرانرا فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا و خبر دهد ایشانرا
بآنچه کرده باشند و این بر سبیل تهدید و وعید است و مراد نه خبر دادنست یعنی باروی ایشان
آرند برای تشویر و تخجیل و کشف این خود عبارتست از عذاب و عقوبت چنانکه یکی از ما گوید بر
من با تو بگویم و با تو نمایم و ترا آگاه کنم از آنچه کرده و مراد از این همه تهدید و وعید باشد تعدا
نه گفتار و نه خبر الّا که بر سبیل زجر و وعظ گفت أَحْصَاهُ اللَّهُ وَنَسُوهُ آن اعمال
و معاصی که ایشان کردند فراموش کرده اند و خدای تعالی فراموش نکرده است بل بر
شمرده آنرا و نگاه داشته و بنز موده نوشتن آن تا با ایشان تعزیر کنند و ایشانرا بر وفق
آن عقوبت کند وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ و خدای تعالی بر همه چیزی گواست
أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ گفت نمی بینی یعنی
نمیدانی ای محمد که خدای تعالی میداند آنچه در آسمانها و زمین است و بر وی هیچ پوشیده
نیست مَا يَكُونُ مِن نَّجْوَىٰ ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ جمله قرا یکون
خواندند بیا برای آنکه حائلی هست میان فعل و فاعل و آن حائل من است و من زیاده است
اگرچه در لفظ حائل است در معنی حائل نیست و قوله ثلثه ای ثلثه نفر و اگفت جر ثلثه روا است
که باضافه نجوی باشد باو و رواست که صفت نجوی باشد و التقدیر من نجوی ثلثه
یعنی از سه راز و بر قول اول از راز سه کس و معنی آیه آنکه نباشد راز سه کس با یکدیگر راز
والّا خدای تعالی چهارم ایشان باشد از روی علم یعنی بر وی پوشیده باشد و در علم بمنزله
آنکس باشد که با ایشان بوده باشد وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ

بخاطر میرسد که زعون آل محمد ها مان ایشان
و بالجمله هر که بعد از رسول صلی الله علیه و آله
با خاندان او مخاصمه کرد و حق ایشان
غصب کرد از حق خلافت و فدک و
چند روزی دل خوش نمود چون فرعون
که امروز من دعوی خدایی میکنم و هر که
هست بنده و منست حتی اهل بیت که جبرئیل
در آن بیت وحی می آورد و در وجول
صحرا است کشته هیزم بیاورید تا این خانه
بسوزانیم که خلیفة الله میان است بمی آید
بار دل با من بیعت کند و چرا فتنی میکنند
ای سلطنت حال آن سگان در جهنم
و اشد عذابند و از ایشان نام اگر مذکور
میشود به لعن برمنابر و اگر احدی با
با ایشان منتسب است یا به نسبت
دوستی یا فرزندی از سگ کمتر یکی
می ترسد و از اولاد علی و فاطمه
علیهما السلام در هیچ معموره نیست که
نباشد معزز و محترم خدا را که شد یس
سر کردیم او صبری و حلمی کرد و در
دنیا با او این چنین کرد و دیگر
چه کند در زمان ظهور صاحب ان
و فی الاخره اشد العذاب
و لعنة الله و ملائکته و رسله و
جمیع خلقه علیهم و علی محبهم و
تابعهم شفیع

و نه پنج کس با هم سر گویند و الّا او سبحانه ششم ایشان باشد وَلَا أَدْنَىٰ مِن ذَٰلِكَ
وَلَا أَكْثَرَ و نه کمتر از آن و نه بیشتر از آن عامه قرا خواندند بفتح را و لا اکثر در محل
جر برای آنکه لا ینصرف است اولی لا ینصرف در حال جر مفتوح باشد تقول لیس عندی
من دینار و لا درهم و لا اقل و لا اکثر بفتح خواند و لا اکثر برفع حملا علی انه لم یعتد
بمن الزائده و گفت جار و مجرور در محل رفع است چنانکه ما جاءنی من احد المعنی احد و
این بر آن قول روا باشد که نجوی ثلثه صفت و موصوف گوید اما بر قول آنکس که مضاف
و مضاف الیه گوید بهیچ وجه جر نشاید برای آنکه عطف اکثر بر ثلثه باشد و ثلثه مجرور بود
باضافه علی کل حال و اما آنکه صفت و موصوف گوید ثلثه بظاهر مجرورست و بمعنی مرفوع
و زهری در شاذ اکثر خوانده بالا إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا و الّا خدای
جل جلاله با ایشانست کجا باشند ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ
آنگه ایشانرا خبر دهد بآنچه کرده باشند روز قیامت إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ
عَلِيمٌ و خدای تعالی بهمه چیزی عالمست أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَىٰ
گفت نبینی ایشانرا که نهی کردند از راز گفتن ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ آنگه
ایشان باسر آن شوند که ایشانرا از آن نهی کرده اند از گفتن عبد الله عباس گفت آیه
در جهودان و منافقان آمد که ایشان با یکدیگر راز گفتند از مؤمنان پوشیده و مؤمنانرا
بچشم نگه میداشتند چون مؤمنان ایشانرا دیدندی که پوشیده راز گفتندی دل مشغول
شدندی گفتندی همانا از خویشان و برادران ما که بغزا رفته اند خبر یافته اند از کشتن یا مرگی
یا مصیبتی یا نکبتی که از ما پوشیده میدارند دلتنگ شدندی چون خویشان ایشان در آمدندی
بسلامت ایشان فارغ دل شدندی تا آمدن خویشان دل مشغول بودندی این شکایت
با رسول صلی الله علیه و آله باز کردند ایشانرا نهی کرد از آن از گفتن باز نایستادند و منتهی
نشدند خدای تعالی این آیه فرستاد و مقاتلان گفتند آیه در جهودان آمد که میان ایشان
و رسول مصالحتی بود و بیامدندی و بر راهها بنشستندی چون مؤمنان بر ایشان گذر کردندی
ایشان با یکدیگر راز گفتن شدندی تا ایهام کنند بر مؤمنان و وهن افکنند بر ایشان تا

مؤمنان پیدا شدی که ایشان کیدی خواهند کردن با مسلمانان و اندیشناک شدندی رسول صلی الله
علیه و آله این حدیث بشنید کس فرستاد و ایشان را بخواند و ازین نهی کرد منتهی نشدند و باز
خدای تعالی جل جلاله این آیه فرستاد ابن زید گفت سبب آن بود که رسول صلی الله علیه و آله
رخصت داده بود هر کس را که با او راز گوید از کرم خلق و عادت حمیده او جهودان بیامدندی
و ایشان را با رسول صلی الله علیه و آله کاری یا حاجتی که بودی آن براز گفتندی و مسلمانان
ضعیف بودند و همه جهان دشمن آن گروه بودند مسلمانان پندا شتندی که کاری افتاده است
یا دشمنی پدید آمده است یا کار زاری باید کردن یا واقعه ایست که آن را خطری است که آن را
بر ما باید گرفتن دل مشغول شدندی خدای ایشان را نهی کرد منتهی نشدند این آیه در شان و قصه
ایشان آمد وَيَتَنَاجَوْنَ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ گفت
با سر آن میشوند که ایشان را از آن نهی کردند و مناجاة میکنند با یکدیگر با آنچه در آن بزه است
و ظلم و عدوان و تعدی است و فرمان خدای تعالی و آزار و مخالفت رسول وَإِذَا
جَاءُوكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ چون بتو آیند ترا تحیتی کنند که
خدای تعالی ترا آن تحیة نکرده است و آن آن بود که چون جهودان بنزدیک رسول صلی الله
علیه و آله آمدندی گفتندی السام علیک و سام بنزدیک ایشان مرگ بود و رسول صلی الله علیه و آله
گفتی و علیکم و ندانستی که غرض ایشان چیست یکروز درآمدند و رسول صلی الله علیه و آله
این خطاب کردند عایشه بشنید و بدانست که ایشان چه میگویند و غرض ایشان چیست گفت
علیکم السام والذام واللعنة بر شما باد مرگ و عیب و درد و لعنت رسول صلی الله
علیه گفت مه یا عایشه خاموش باش که خدای تعالی رفق دوست دارد و کارهای فحش دوست
ندارد عایشه گفت نمی شنوی که میگویند السام علیک رسول صلی الله علیه و آله گفت تو نمی شنوی
که من ایشان را چه جواب میدهم میگویم و علیکم آنچه شما میگویید بر شما باد خدای تعالی
این آیه فرستاد و این حال باز گفت پس رسول صلی الله علیه و آله گفت چون کسی از اهل کتاب
بر شما سلام کند در جواب گویید و علیکم این مقدار یعنی آنچه گفتید بر شما باد وَيَقُولُونَ
فِي أَنْفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ اگر در خویشتن گفتندی اگر محمد

اندک م

سغبر بودی خدا ما را عذاب کردی بدین که ما میگوییم در حق او خدای تعالی رسول صلی الله علیه و آله
از سر ایشان خبر داد که ایشان میگویند چرا خدای تعالی ما را هلاک نمیکند بآنچه ما میگوییم اگر
خدای تعالی بجواب این گفت حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمَصِيرُ
بس است ایشان را دوزخ که ملازم باشند آن و مؤبد بمانند در آن جای بد جایست آن
دوزخ و عذاب ایشان این است حمزه و یحیی و اعمش خواندند ینتجون علی وزن یفتعلون که در اصل
من الانتجاء و باقی قرا یتناجون من التناجی و این قراءة بهتر است لقوله تعالی اذا تناجیتم
فلا تتناجوا و لکن تناجوا اگر گفت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا
تَتَنَاجَوْا بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ گفت ای مؤمنان چون
یکدیگر راز گویید رازی مگویید که در و بزه باشد یا ظلمی یا معصیتی از آن رسول صلی الله علیه و آله
و رویس روایة کرد از یعقوب فلا تنتجوا من الانتجاء علی وزن الافتعال وَتَنَاجَوْا
بِالْبِرِّ وَالتَّقْوَى و با یکدیگر مناجاة کنید ببر و تقوی و نیکوکاری و پرهیزکاری کنید وَاتَّقُوا
اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ و بترسید از خدای که حشر شما با او خواهد بودن خدای
تعالی درین آیه مؤمنان را نهی کرد از آنکه این کنند که منافقان و جهودان کردند إِنَّمَا
النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ گفت این راز گفتن برین وجه از دیو باشد و از ابلیس یعنی
بوسواس و اغوا و اغراء او باشد لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا تا مؤمنان را آن دلتنگ کند
اگر گفت وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ و آن ایشان را هیچ زیان
ندارد مگر بعلم و تمکین خدای تعالی و اذن بمعنی علم بسیار آمده است چنانکه بیان کردیم
وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ بر خدای تعالی توکل کنند مؤمنان و گروهی
عبد الله مسعود روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله نهی کرد از راز کردن آنها که سه کس
باشند گفت چون سه کس جایی حاضر باشید دو کس با یکدیگر راز مگویید چه آن سیم دلتنگ
شود داند که آن از و پوشیده است و چون چهار کس باشند یا بیشتر دو کس راز گویند
هر یکی را باقیان روا دارد که خود از و پنهان میکنند روایت کردند از صادق علیه السلام
که او گفت هر کس خوابی بیند هایل و از آن خواب بترسد باید که این آیه بر خواند که انما النجوی

کان

من الشیطان الآیه و بگوید اللهم انی اعوذ بک من شر ما رایت فی منامی ما کس آن خواب بگوید که خدای تعالی
مضرت آن خواب وی برداند یا ایها الذین آمنوا اذا قیل لکم تفسحوا فی
المجالس خدای تعالی درین آیه گفت ای مومنان چون گویند شما را که جای فراخ کنید در مجلس
فافسحوا یفسح الله لکم جای فراخ کنید در مجلس تا خدای تعالی جای بر شما فراخ کند
قتاده گفت سبب نزول آیه آن بود که صحابه مناقشه کردندی در مجلس رسول صلی الله علیه و آله برای
جای چون کسی از در درآمدی نخواستی که از دیگر نشینند رسول صلی الله علیه و آله رها نکردندی و
گفتندی ما اینجای پیش رو ایم بکسی ندهیم خدای تعالی گفت مسلمانان را جای باز کنید که در اینید
مقاتلان گفته یکروز از روزهای آدینه رسول صلی الله علیه و آله خطبه میکرد و در صفه جای تنگ بود جماعتی
از اهل بدر درآمدند و جای نبود بنه رسول و بر مسلمانان سلام کردند ایشان را جواب دادند اما برپای ایستادند
تا مسلمانان ایشان را جای باز کنند نکردند و رسول صلی الله علیه و آله اهل بدر را نیکو حرمت داشتی
قومی را آواز داد بعدد آنان که برپای بودند که یا فلان و یا فلان برخیزید تا ایشان بنشینند ایشان
برخواستند و از آن کراهت داشتند منافقان طعنه زدند و گفتند شما میگویید که صاحب ما عادل است
این که کرد نه عدلست که جماعتی پیش بوده و جای گرفته ایشان را برخیزاند تا کسانی بنشاند که ایشان
بی وقت آمده اند و سابق نبوده خدای تعالی برای تسلی هر دو قوم آیه فرستاد کلبی گفت آیه در
ثابت بن قیس بن شماس آمد و قصه او در سوره الحجرات برفت خدای تعالی در حق او این آیه فرستاد
و در حق آنکس که جای او باز نکرد و المنصوره السعه و بکان فسیح ای واسع عاصم خواند و حسن و سلمی
و جحدری فی المجالس علی الجمع قتاده خواند تفاسحوا از بنای تفاعل ابوهریره روایت کرد که
رسول صلی الله علیه و آله گفت نباید تا کسی کسی را از جای خویش برانگیزاند بلی باید که گوید مرا جای باز کن ابو
العالیه و قرظی گفتند مراد مجالس حربست و مقاصد قتال مردم بایدی که گفتی مرا در صف جای
کنید نکردندی برای آنکه بر کار زار حریص بودندی خدای تعالی آیه فرستاد و بعضی بعضی را جای
کنید حسن گفت چون رسول صلی الله علیه و آله قتال کردی و مسلمانان صفها برکشیدندی
در صف اول مشاحه کردندی چون کسی آمدی که مرا جای کنید نکردندی از آنکه خواستندی که ایشان
بدشمن نزدیکتر باشند تا شهادت یابند خدای تعالی این آیه فرستاد گفت جای باز کنید یکدیگر را

جایکه م

در صف قال تا خدای تعالی جای بر شما فراخ کند و اذا قیل انشزوا فانشزوا
عاصم و اهل مدینه خواندند بضم شین در هر دو کلمه و هما لغتان یقال نشز ینشز و ینشز
و چون گویند شما را که برخیزید و بجنبید و بالا شوید همچنین کنید بیشتر مفسران گفتند معنی آنست
که چون شما را گویند بنماز آیید و بجهاد آیید و بکار خدای و عمل خیر سعی کنید بشتابید و فرمان برید
ضحاک و عکرمه گفتند معنی آنست که چون منادی ندا کند برای نماز بنماز بشتابید و این برای آن
گفت که گروهی در نماز کسلانی میکردند ابن زید گفت مخصوص است بخانه رسول صلی الله علیه و آله
و سبب آن بود که بیامدندی و در خانه رسول صلی الله علیه و آله مقام کردندی دراز و دیر و او را
از آن رنج می بود خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت از خانه رسول زود باز گردید و مثله یا ایها
الذین لا تدخلوا بیوت النبی یرفع الله الذین آمنوا منکم تا خدای تعالی رفیع کرداند
شما را و ایشان را که علم داده اند بدرجاتی و منازلی مومنان را با ایمان و عالمان را بعلم خدای تعالی درین
آیه بیان کرد که مومنان را شرط آنست که جای یکدیگر را باز کنند و رسول صلی الله علیه و آله مصیب بود
در آنکه قومی را برانگیخت و قومی را بنشاند چه ایشان بایمان سابقتر بودند و بعلم بیشتر و در خبایای نیز
از درجه آنانکه زودتر رسیده نیستند چه اعتبار در زیر و بالا نشستن در مجالس استحقاق رفعت
منزلت باشد و درجه و آن بایمان و علم باشد والله بما تعملون خبیر و خدای تعالی آگه
شما میکنید دانا است حسن بصری گفت عبدالله مسعود این آیه بخواند و گفت ای قوم این آیه
بخوانید و معنی آن بدانید تا رغبت شما در علم زیاده شود که خدای تعالی درین آیه میگوید من مومن عالم را
رفیع کردانم بر آنکس که فروتر باشد در علم بچند درجهای بسیار جابر بن عبدالله انصاری روایت کرد
از رسول صلی الله علیه و آله که خدای تعالی عالم را تفضیل داد بر شهید بدرجه و شهید را تفضیل
داد بر عابد بدرجه و قرآن را تفضیل داد بر سایر کلامها چنانکه فضل خدا است بر خلقان و فضل
عالم بر سایر خلقان چنانست که فضل من بر یکی از کمترین خلقان و رسول صلی الله علیه و آله گفت
هر کس را که مرگ بوی رسد و او در طلب علم باشد تا آنکه او را اقامت سنت باشد و میان او و میان پیغمبران
یک درجه بیش نباشد یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا
بین یدی نجویکم صدقة عبدالله عباس گفت سبب نزول آیه آن بود که

والذین اوتوا العلم درجات

که مردمان نزدیک رسول صلی الله علیه وآله بسیار می آمدند و سؤال و حدیث بسیار میکردند و رسول از آن
رنجور می بود خدای تعالی آیه فرستاد و ایشان را ادب آموخت تعالی چنان گفت آیه در توانگران آمد
که بیامدندی و مقام دراز کردندی و درویشان را منع کردندی رسول صلی الله علیه وآله را از آن کراهیت
آمد و شرم داشت گفتن ایشان را خدای تعالی این آیه فرستاد و ایشان را ادب کرد و ایذا رسول صلی الله علیه وآله
با این آیه گفت ای مؤمنان چون خواهید که با رسول مناجاة کنید و سر گویید و حدیث کنید و مسئله پرسید
پیش از آنکه گویید و پرسید صدقه بدهید مردم همه باز ایستادند اما درویشان چیزی نداشتند
و توانگران بخل کردند و رسول صلی الله علیه وآله دو روز را سود مجاهد گفت صحابه را نهی کردند از مناجاة
رسول الا بتقدیم صدقه کس با او مناجاة نکرد الا امیر المؤمنین علی علیه السلام که دیناری بصدقه
بداد و مناجاة کرد انگه آیه رخصت فرود آمد و این حدیث موافقان و مخالفان روایت کردند
که امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت آیتی است در قرآن که فرود آمد و منسوخ شد و کس با و عمل نکرد و نکند
جز من تا روز قیامت و هی قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا الآیه علی بن علقمه الانباری روایت
کرد از امیر المؤمنین علیه السلام که او گفت چون این آیه آمد رسول صلی الله علیه وآله بر قوم خواند بترسیدند
و او را رها کردند و آن زحمت بخلوت بدل شد پس رسول کس فرستاد و مرا بخواند گفت چیست با تو گفتم
دیناری آنگه برفتم و آن یکبار ده درم خریدم و هر بار یکدرم بصدقه میدادم و بنزدیک رسول میرفتم
و مسائلی میپرسیدم و بر اسرار علوم واقف میشدم تا ده درم بده بار بدادم و آنچه خواستم پرسیدم
انگه این آیه آمد که ءأشفقتم ان تقدموا الآیه و آن آیه را منسوخ کرد و خدای تعالی بسبب من تخفیف
کرد از این امت و این آیه فرود آمد و منسوخ شد و کس بدو عمل نکرد الا من عبد الله عمر گفت از پدرم
شنیدم که گفت علی بن ابی طالب را سه چیز بود که اگر یکی از آن مرا بودی دوست تر داشتمی از
شتران سرخ موی یکی تزویج فاطمه که رسول صحابه را منع کرد از خطبه او و او را به علی داد دیگر
آنکه روز خیبر رسول رایت بدو داد و گفت لاعطینها رجلا یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله
کرار غیر فرار دیگر آیه نجوی که فرود آمد و منسوخ شد و کس بدان عمل نکرد الا او عبد الله بن هرون
الخراسانی گفت از علی بن موسی الرضا علیهما السلام پرسیدم که چرا صدقه بر شما حرام کردند
گفت از کاری عظیم سؤال کردی بدانکه چون با خویشتن راز دادن پاکیزه کردیم خدای تعالی

نخوا

نخواست که بر فقیر بار اندیشه کند انگه گفت در قرآن کجاست این گفتم ویطعمون الطعام گفت نه
این آیت که خدای تعالی گفت یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول الآیه گفتند یکروز بیش نبود
با دیگر روز آیه رخصت آمد انگه گفت ذلك خير لكم واطهر شما را این بهتر باشد
و پاکتر یعنی تقدیم صدقه کردن در پیش مناجاة بر زبان خدای تعالی چون مصلحتی با آن تعلق دارد
آنگه عذر خواست ای انکه ندارند تا بدانند که خدای تعالی تکلیف لا یطاق نکند گفت فان لم تجدوا
فان الله غفور رحيم اگر ندارید و نیابید خدای تعالی آمرزنده و بخشاینده است معذور دارد
شما را انگه این آیه در عقب ناسخ فرستاد آیه متقدم را گفت ءأشفقتم ان تقدموا بين يدي نجواكم
صدقات می ترسید از انکه پیش از مناجاة رسول شما را صدقه باید دادن فاذ لم تفعلوا و
تاب الله عليكم چون نکردید و خدای تعالی توبه شما بپذیرفت فاقيموا الصلوة وآتوا
الزكوة نماز بپای دارید و زکوة بدهید واطيعوا الله ورسوله و طاعت خدا و رسول او
دارید والله خبير بما تعملون و خدای تعالی داناست بانچه شما میکنید الم تر الی الذين تولوا
قوما غضب الله عليهم آیه در شأن منافقان آمد که تولا کردند بجهودان و با ایشان
دوستی کردند خدای تعالی می نمای محمد آنان که تولا کردند بگروهی که خدای تعالی بر ایشان خشم
گرفته است آن جهودانند انگه گفت ما هم منكم ولا منهم ایشان نه از شمااند که مسلمانانید
و نه از ایشان که جهودانند مثله قوله تعالی مذبذبين بين ذلك الآیه ويحلفون على الكذب
و سوگند میخورند بر دروغ وهم يعلمون و ایشان میدانند که این دروغست سدی و مقاتل
گفتند آیه در عبد الله بن نبیل آمد و او منافق بود با رسول نشستی و انگه حدیثهای او نقل کردی
با جهودان یکروز رسول صلی الله علیه وآله در بعضی حجرات خود بود و جماعتی صحابه حاضر بودند گفت
این ساعت یکی از این در درآید که دلش دل جبار است و بچشمهای شیطان نگرد در حال
عبد الله بن نبیل از در درآمد و او مردی بود ازرق چشم رسول صلی الله علیه وآله او را گفت
چرا مرا دشنام میدهی و صحابه مرا او سوگند خورد که نکرده است و اصحابش بیامدند
و سوگند خوردند که نکرده اند خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت سوگند بدروغ خوردند
و میدانند که بدروغ میخورند انگه گفت اعد الله لهم عذابا شديدا آماده ساخت

خدای تعالی رای ایشان عذابی سخت اِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بداکارا که
ایشان میکنند اِتَّخَذُوا اَيْمَانَهُمْ جُنَّةً گفت سوگندان خود را سپر کرده اند تا آن
از خویشتن دفع بلاها و مکاره میکنند و اسباب و اموال خود و خویشتن را در حمایت سوگندها
دروغ کرده اند فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللهِ و اعراض کرده اند و برگردیده از راه خدای تعالی
جل جلاله فَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ و ایشان را باشد عذابی خوار کننده و از حق عقاب ایشان که
معرون باشد باستخفاف و اهانت لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ اَمْوَالُهُمْ وَلَا اَوْلَادُهُمْ مِنَ اللهِ
شَيْئًا هیچ غنا نکند از ایشان مالهای ایشان و فرزندان ایشان از خدای تعالی هیچ چیز یعنی هیچ
سود ندارد ایشان را و بفریاد ایشان نرسد اُولٰئِكَ اَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ
ایشان اهل دوزخ باشند و در دوزخ مخلد يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللهُ جَمِيعًا گفت یاد کن
ای محمد آن روز که خدای تعالی زنده کند و برانگیزاند همگی ایشان را فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ
لَكُمْ را او همچنان سوگند خورند که برای شما خورند که ما کافر نبودیم و بر حق بودیم و این سوگند
باشد که از ظن و اعتقاد خود خورند که ایشان اعتقاد کرده اند که بر حقند و مشرک نیند چنانکه گفت
وَيَحْسَبُونَ اَنَّهُمْ عَلٰى شَيْءٍ و پندارند و گمان برند که ایشان بر چیزی اند و گمان در دنیا
باشد برای آنکه در آخرت محالست که این ظن برند برای آنکه این معارف آنجا ضروری باشد پس معلوم
شد که خبر از اعتقاد خود دهند و بر آن سوگند خورند اَلَا اِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ
ایشان دروغ زنند در آنچه میگویند و در آن سوگند که میخورند برای آنکه بنا بر جهل کرده اند و گمانی
که در سر شده است که مظنون به برخلاف آنست گفتند معنی آنست که ایشان در دنیا
دروغ گفتند در آن خبر که گفتند سول که ما تا آن دشنام ندادیم و بر آن سوگند خوردند و بعضی
دیگر این طرز از تفسیر به حیله کردند من قولهم کذب ظنه اذا خاب اما رمانی و حسن بصری
گفتند در قیامت مواقف مختلف باشد در بعضی مواقف ایشان را تمکین کنند از فعل قبایح
و در بعضی نکنند و گفتند دروغ ایشان چون دروغ کودک باشد که از سر دهشت و تحیر سخن
گوید دروغ و مذهب درست آنست که ایشان ملجا باشند تا آنکه دروغ نگویند و هیچ فعل
قبیح نکنند بعضی دیگر گفتند معنی الا انهم هم الکاذبون آنست که ایشان در دنیا گفتند ما

مومنیم و دروغ گفتند منافق بودند عبد الله عباس گفت از رسول صلی الله علیه و آله که چون روز
قیامت باشد منادی ندا کند اَيْنَ خُصَمَاءُ اللهِ خصمان خدا کجا اند قدریان برپای خیزند
با رویهای سیاه و چشمهای ازرق لبها و دهنهای ایشان کژ شده و آب از دهن ایشان
میرود گویند والله که ما بدون تو معبودی نگرفتیم و بدون تو کس نپرستیدیم از آفتاب و ماه
و صنم و وثن اگر عبد الله عباس گفت راست گویند که شرک با ایشان از راهی آمد که ایشان ندانستند
آنگه این آیه برخواند و یحسبون انهم علی شیء آنگه گفت والله هم قدریه تا بداکه ایشان قدریان
باشند سه بار باز گفت اِسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ گفت شیطان بر ایشان
مستولی شد و دست یافت فَاَنْسٰهُمْ ذِكْرَ اللهِ ذکر خدای تعالی از یاد ایشان
ببرد اُولٰئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ ایشان لشکر ابلیسند اَلَا اِنَّ حِزْبَ
الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ و لشکر ابلیس خاسران و زیان کاران باشند اِنَّ
الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللهَ وَرَسُولَهُ آنان که با خدای محاده و مضادت کنند اُولٰئِكَ
فِي الْاَذَلِّينَ ایشان در آن ذلیل ترین و خوارترین مردمان باشند كَتَبَ اللهُ لَاَغْلِبَنَّ   غْلِبَنَّ
اَنَا وَرُسُلِي گفت خدای تعالی نوشته است در لوح محفوظ و قضا کرده که غالب من و رسولان
سبب نزول آیه آن بود که مسلمانان گفتند اگر خیبر و پیرامن آن ما را گشاده شود و مکه امید داریم
که روم و پارس هم ما را گشاده شود عبد الله ابی سلول گفت که می پندارید که روم و پارس
چون این دیههاست که پیرامن شماست تا بآسانی بگشاید ایشان قوی تر و منیع ترند
و بعدد بیشتر و شجاعت سخت تر خدای تعالی این آیه فرستاد در رد او اِنَّ اللهَ
قَوِيٌّ عَزِيزٌ خدای تعالی قوی و عزیز است نظیره قوله و لقد سبقت کلمتنا
الی قوله و ان جندنا لهم الغالبون لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ
الْيَوْمِ الْاٰخِرِ گفت نیابی قومی که بخدا و روز قیامت ایمان دارند يُوَادُّونَ
مَنْ حَادَّ اللهَ وَرَسُولَهُ که دوستی کنند با دشمنان خدای و پیغمبر او
وَلَوْ كَانُوا اٰبَاءَهُمْ اَوْ اَبْنَاءَهُمْ اَوْ اِخْوَانَهُمْ اَوْ
عَشِيرَتَهُمْ و اگر چه پدران ایشان باشند یا پسران یا برادران یا خویشان

ایشان گفتند آیه در شان حاطب بن ابی بلتعه آمد چون او نامه نوشت بمکه و قصه او در سورة الامتحان بیاید

گفتند این آیه در شان عبدالله بن عبدالله ابی آمد که روزی نزدیک رسول صلی الله علیه و آله بود و رسول

آب میخورد بقیه آن آب که در کوزه بماند عبدالله گفت یا رسول الله دستور باش تا این شربت

آب من بخورم باشد که تا برکت آن دلش از شرک و شک پاک شود رسول گفت و اما

برخاست و آن شربت آب برگرفت و پیش پدر برد و گفت ای حبیب گفت من خورد رسول باز

خور تا باشد دلت از شرک و نفاق پاک شود عبدالله ابی گفت چرا بول مادرت نیاوردی او رفت

و رسول را از آن خبر داد و گفت یا رسول الله دستوری ده تا بروم و گردنش بزنم رسول گفت با او

بساز و مدارا کن ابن ... گفت بکر و ابو قحافه رسول را دشنام داد ابو بکر او را برگرفت و بر

دیوار زد این حال با رسول صلی الله علیه و آله بگفتند رسول او را خبر کرد و گفت یا رسول الله اگر

تیغ داشتمی او را بکشتمی رسول گفت و ماندا این کن خدای تعالی گفت لا تجد قوما الآیه

أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ ایشان آنان باشند که خدای تعالی ایمان

در دل ایشان نوشته است یعنی با ایشان الطاف کرده است که ایمان در دل ایشان ثابت

شده است کالنقش فی الحجر و گفتند معنی آنست که کتب علی قلوبهم الایمان یعنی فریضه کرده

که ایمان آرند چنانکه گفت فی جذوع النخل ای علی جذوع النخل و گفتند معنی آنست که حکم لهم بالایمان

با ایشان حکم کرد بایمان و در دل برای آنکه محل ایمانست وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ

و قوی کرد ایشان را بصیرتی از او و این قول حسن بصری است ربیع گفت مراد بروح قرآن

یعنی ایشان را بقرآن قوة داد نظیره و کذلک اوحینا الیک روحا من امرنا ابن جریر گفت بنور برهان

بالطاف و حجت و گفتند بروح ای برحمه ایشان را برحمت قوی کرد و گفتند بجبریل علیه السلام

وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ در دنیا با ایشان احسان کرد

و در قیامت ایشان را ببهشتها برد که در زیر درختان آن جویها میرود خَالِدِينَ فِيهَا

که همیشه باشند آنجا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ خدای راضی شده است

از ایشان و ایشان از خدای أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ ایشان لشکر خدایند

أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ و لشکر خدای تعالی همیشه ظفر یافتگان

باشند در خبر است که داود علیه السلام در مناجات با خدای گفت بار خدایا لشکر تو و خادمان عرش

تو کیستند گفت یا داود آنان که چشم بر هم دارند و دلهای پاکیزه دارند و دستها با سلامت

دارند آنان که چنین باشند گروه و لشکر منند و خدمتکاران عرش منند

الحشر

بدانکه این سوره مدنیست عدد آیات او بیست و چهار است چهار صد و چهل و پنج کلمه است و

هزار و نهصد و سیزده حرفست روایتست از عبدالله عباس که رسول گفت هر که او سوره

الحشر بر خواند هیچ بهشتی و دوزخی و عرشی و کرسی و حجابی و آسمانی و زمینی و هوایی و بادی

و مرغی و درختی و جنبنده و ستاره و فرشته نماند الا که بر و صلوات فرستد و اگر

از آن روز یا آن شب بمیرد شهید باشد بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

این آیه را تفسیر رفته است در اول دیگر سورتها مفسران گفتند این آیه در بنی النضیر

آمد و سبب آن بود که چون رسول صلی الله علیه و آله بمدینه آمد بنو النضیر با او مصالحه کردند

بر آنکه اگر کارزاری باشد نه بر او باشند و نه با او باشند رسول صلی الله علیه و آله از ایشان

قبول کرد چون کارزار بدید آمد و ظفر رسول را بود گفتند این آن پیغمبر است که ما در توریة

نعت و صفت او خوانده ایم و او حق است و صادق است هیچ رایت او بر نگردانند و هیچکس را

بر وظفر ننهد چون روز احد بود و هزیمتی مسلمانان را بدید آمد گفتند آن پیغمبر شاک

شدند و از آن گفتار باز آمدند و عهد بشکستند و عداوت رسول آشکارا کردند کعب اشرف

برنشست با چهل سوار جهود و بمکه رفت و با قریش عهد کرد بر آنکه کلمه ایشان یکی باشد بر رسول

آنگه ابو سفیان با چهل مرد از قریش بیامد و در مسجد الحرام رفتند و کعب اشرف با چهل جهود

و نزدیک استار کعبه بنشستند و عهد کردند آنگه کعب اشرف باز گشت و اصحابش و با مدینه

آمدند جبریل علیه السلام بیامد و رسول را خبر داد با آنچه کرده بودند پس خدای تعالی رسول را

فرمود که کعب اشرف را بکش رسول صلی الله علیه و آله محمد بن مسلمة الانصاری را فرمود

تا او را بکشت و او برادر کعب اشرف بود از جهت رضاع و رسول صلی الله علیه و آله آنگه مطلع

شد بر احوال ایشان و بر خیانت و نقض عهدشان برخاست با جماعتی صحابه و با امیر المؤمنین

علی علیه السلام تا یاری دهد مسلمانان را در دیهٔ آن دو مرد که عمرو بن امیه ضمری ایشان را کشته بود
آنگه که از چاه معونه باز گشته بود و آن دو مرد از بنی عامر بودند ایشان گفتند عزازة و کرامة
ما آنچه التماس است تا بجای آریم ترا بباید نشستن و رسول و صحابه را بنشاندند و تدبیر آن
کردند تا ایشان را بکشند و چنان انداختند که ناگاه از بالای حصن سنگی فرو افکنند خدای
تعالی رسول را خبر داد و این قصه و قصهٔ کشتن کعب اشرف هر دو یاد کرده ایم چون کعب اشرف
را بکشتند رسول لشکر را بزیر حصن بنی النضیر فرستاد و ایشان را دیهی بود که آن را زهره میگفتند
چون رسول آنجا رفت ایشان را دید که بر کعب اشرف نوحه میکردند و او سید ایشان بود گفتند
واعیه باشد در اثر واعیه و باکیه باشد در اثر باکیه و این بر سبیل تهدید گفتند رسول صلی الله
علیه و آله گفت روا باشد آنگه گفتند رها کن ما را تا این تعزیه بداریم گفت از اینجا بروید گفتند
مرگ بما نزدیکتر است از آن که تو میگویی در حال ساز کارزار کردند منافقان ایشان کس فرستادند
نزدیک عبد الله ابی و اصحابش که ما با شماایم از حصار بیرون میایید اگر محمد با شما قتال کند با
شماایم و اگر شما را بیرون کند ما با شما بیرون رویم ایشان دانستند که با رسول تبسی باشند
طریق غدر پیش گرفتند کس فرستادند و گفتند چه بایستی مرد بیا تا ما با سی مرد بیاییم و بگوییم و بشنویم
اگر آن سی مرد ایمان آرند ما از قول ایشان عدول نکنیم و ما نیز ایمان آریم رسول برفت با سی مرد و
ایشان بیامدند با سی مرد از جملهٔ احبار زمینی خالی رصح ایشان در نگرید گفتند چگونه کنیم
که سی مرد با او یند که مرگ خود اختیار کنند پیش از مرگ او گفتند سی مرد اینانند و سی مرد شما اصحابی
و حیله ساختند ایشان را گسیل کن و سه مرد را بازگیر تا ما نیز سه مرد را بازگیریم و سخن گوییم رسول چو آن
تا چنین کند ایشان آن سه مرد را کاردها دادند تا ناگاه رسول را بکشند در میان ایشان
زنی مسلمان بود و او را برادری مسلمان بود با رسول صلی الله علیه و آله او کس فرستاد
و برادر را از آن حال خبر داد از کید و غدر بنی النضیر تا برادر آن زن بیامد و رسول را
خبر داد رسول باز گشت و روز دیگر لشکر را بزیر حصن بنی النضیر فرستاد و بیست و یک روز
آنجا را حصار داد و خدای تعالی ترس در دل ایشان افکند و از نصرت منافقان نومید
شدند و طلب صلح کردند رسول صلی الله علیه و آله قرار بر آن داد با ایشان که آنچه بر شتر

توانند

توانند نهادن بر نهند و ببرند و آنچه نتوانند بردن رها کنند و از سلاح اندک و بسیار با خود
نبرند و آنچه سراها و املاک و عقار است باز گذارند عبد الله عباس گفت صلح بر آن کردند که هر
اهل سرایی سه شتر وار از متاع و غله بیش نبرند و آنچه بماند رها کنند ضحاک گفت قرار چنان
بود که هر سه کس شتری بار ببرند و شقی گندم بدین جمله قرار دادند و ناحیهٔ مکه باز گذاشتند و
بشام رفتند به اریحا و اذرعات الا اهل دو خانه از بنی الحقیق و آل حیی بن اخطب که ایشان
بخیبر رفتند و گروهی بحیره رفتند و ذلک قوله هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا
مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ گفت او خدایست
که بیرون کرد کافران اهل کتاب از جهودان از سراهاشان برای اول حشر خلاف کردند
در اول حشر بعضی مفسران گفتند اول حشر ایشان شام بود و حشر دوم محشر روز قیامت
و در اخبار آمده است که زمین محشر زمین شام است که رسول ایشان را گفت بروید گفتند کجا
رویم گفت بمحشر خدای تعالی این آیه فرستاد لاول الحشر کلبی گفت برای آن گفت لاول الحشر
که ایشان اول قومی بودند که جمع و حشر گسیل کردند بر طریق جلا از زمینی بزمینی دیگر زهری
گفت برای آن اول حشر گفت که ایشان از سبطی بودند که هرگز ایشان را جلا نفرموده بودند
و خدای تعالی جلا بر ایشان نوشته جلا نشیمن رها کردن باشد و رفتن اگر نه آن بودی
که خدای تعالی بر ایشان عذاب فرستادی تا آنگه با رسول صلی الله علیه و آله کردند چنانکه خدای
تعالی گفت و لولا ان کتب الله علیهم الجلاء الآیه مرة الهمدانی گفت این اول الحشر بود ایشان را
و حشر دوم از خیبر بود و جمله جزیره عرب از شام با ذرعات و اریحا در عهد عمر خطاب
قتاده گفت این حشر اول بود اما حشر دوم آتشی باشد که ایشان را جمع کند از مشرق
بمغرب با هر کجا بشب مقام کند با ایشان مقام کند و هر کجا قیلوله کند با ایشان قیلوله
کند و هر که از ایشان باز ایستد بسوزد او را یمان بن رباب گفت برای آن اول حشر
گفت که خدای تعالی اول وهله که رسول با ایشان قتال کرد ظفر او را بود محمد بن اسحق
گفت جلاء بنی النضیر آنگه بود که رسول صلی الله علیه و آله از غزاء احد باز آمد و فتح بنی
قریظه آنگه بود که از احزاب باز آمد و میان هر دو دو سال بود آنگه خطاب کرد با مسلمانان
گفت مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا شما گمان نبردید که ایشان بروند و خانهاشان بنهند

ننشینند

رها وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ و ایشان گمان بردند
که حصنهای ایشان ایشان را از خدای حمایت کند از آنکه حصنهای قوی و محکم کرده بودند
و درها و دیوارها بسته فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا خدای تعالی
قصد کرد ایشان را از آنجا که گمان نبردند و گفتند اتاهم امر الله فرمان خدای تعالی آمد ایشان را
از آنجا که ایشان نپنداشتند چنانکه در مثل گفته اند من مأمنه یؤتی الحذر از آنجا آید
حذرکننده را که او ایمن باشد و قیل اتاهم عذاب الله و گفتند عذاب خدای ایشان آمد از آنجا که
ایشان نپنداشتند وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ و ترس در دل ایشان افکند — نصرت بالرعب ایجاب
کشتن کعب اشرف يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ عامه
قرا یخربون خواندند من التخریب الا ابوعمرو که یخربون خواند من الاخراب گفت ویران میکنند
خانهای خود بدست خود و دستهای مومنان ابوعمرو گفت مرا از آن تشدید اختیار نکردم
که اخراب ترک المنزل خراباً باشد جای رها کنند تا ویران شود و تخریب آن باشد که بنقض
و هدم ویران کنند و بنو النضیر سراها رها کردند تا ویران شود و بدست خود بشکافتند بعضی
دیگر گفتند که اخراب و تخریب هر دو بیک معنی اند زهری گفت رسول صلی الله علیه و آله با ایشان
قرار داد که آنچه بر شتر توانند نهادن ببرند و سراها و املاک دیگر رها کنند پس ایشان در سرای
میدیدند هر چوبی دری که نیک بودی میکندندی و میشکافتندی و میبردندی و باقی مسلمانان خراب
میکردند ابن زید گفت چون بخواستند رفتن سراها را بدست خود خراب میکردند تا مسلمانان
در و نشینند عبدالله عباس گفت چون مسلمانان بر ایشان ظفر یافتند نقب در سرای ایشان
میزدند تا ایشان را بگیرند ایشان از جای دیگر نقب در سراهای بردند و از آن در میگریختند
قتاده گفت مسلمانان از بیرون می شکافتند و ایشان از درون پس خدای تعالی بر سبیل وعظ
و تذکیر گفت فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ عبرت گیرید ای خداوندان چشمها
عقلها وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ اگر نه آنستی که خدای تعالی
بر ایشان نوشت جلا بعضی مفسران گفتند مراد آنست که در لوح محفوظ بنوشت چنانکه
در سابق علم او بود که خواست بودن و گفتند کتب الله ای حکم علیهم حکم کرد بر ایشان و قیل امرهم
بفرمود ایشان را و گفتند این امر بر سبیل عقوبت بود ایشان را و جلا آن باشد که از سراها

بروند

بروند یقال جلا القوم عن منازلهم و اجلیتهم اجلاءً ای اخرجتهم و اجلوا عن القتیل اجلاءً
اذا تفرقوا عنه و جلوت العروس جلوةً و جلیت السیف جلاءً اگر نه آنستی که خدای تعالی
در حق ایشان حکم کرد با آنکه از سراها و منازل خود بروند و بزمین دیگر شوند لَعَذَّبَهُمْ فِي
الدُّنْيَا ایشان را عذاب کردی در دنیا عذاب استیصال و گفتند بقتل و اسر چنانکه با سرکان
کرد در بدر و له وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ و ایشان را باشد اگر در دنیا
از خان و مان برآمدند ایشان را در آخرت عذاب دوزخ باشد ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ این عذاب و جلا
در دنیا و عذاب دوزخ در آخرت برای آنست شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ که ایشان مشاقه
و مخالفت کردند با خدا و رسول او و اصل مشاقه آن باشد که ایشان در شقی باشند و ایشان
در شقی و این غایت مخالفت باشد وَمَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ گفت هر که با خدا مخالفت کند
و معاداه فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ خدای تعالی سخت عقوبتست عقوبت خود
برساند با او مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةٍ سبب نزول آیه آن بود که چون رسول بر حصن ایشان
فرو آمد بفرمود تا بعضی درختان خرما که ایشان را بود ببریدند ایشان جزعی عظیم کردند و سخت آمد
بر ایشان بر سبیل طعن گفتند یا محمد تو دعوی میکنی که مرا بعدل فرستاده اند و این عدل نباشد
که درختان ببری این جمله جزو فساد در زمین باشد رسول صلی الله علیه و آله را سخت آمد و مسلمانان
مستضعف اندیشه کردند که مباد این فساد باشد که ما کردیم و مسلمانان با یکدیگر خلاف کردند
بعضی گفتند نباید بریدن که این از جمله غنیمت و مال ماست بعضی گفتند باید بریدن رغم و خشم ایشان
خدای تعالی این آیه فرستاد گفت آنچه ببرید از درختان خرما أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قا — ئمة
عَلَى أُصُولِهَا و نیز هر درختی که رها کردید بر جای خود بر پای ایستاده فَبِإِذْنِ اللَّهِ
ای بعلم الله خدا آن دانست و گفتند بامر الله بفرمان خدای تعالی و فرموده باشد که
بهری ببرید و بهری بگذارید چه تکلیف شرعی بحسب مصلحت باشد و کس را آن طریق
نیست و آن مصالح جز خدای نداند که عالم است بعواقب امور نافع روایت کرد از
عبدالله عمر که رسول صلی الله علیه و آله فرمود تا درختان بنی النضیر ببریدند و بسوزانیدند
و در این حسان ثابت گفت وَهَانَ عَلَى سَرَاةِ بَنِي لُؤَيٍّ حَرِيقٌ بِالْبُوَيْرَةِ مُسْتَطِيرُ

و اما مجازاة راست فابجواب جزاء او آمده . مفسران خلاف کردند در معنی لینه عکرمه گفت
همه انواع خرما را لینه خوانند الا عجوه را و این قول قتاده است و ابن رومان و روایت
از سائر انواع ... باذان از عبدالله عباس که او گفت رسول صلی الله علیه و آله گفت جمله انواع درختان خرما بجز
مگر عجوه و آن نوعی است از کرام انواع خرما گفت اهل مدینه انواع خرما را الوان خوانند مگر
عجوه را واحد ها لون و لینه و اصل او لونه بوده است برای کسر لام واو را قلب با یا کردند
زهری گفت لینه الوان خرما باشد جز عجوه و برنی مجاهد گفت همه انواع خرما باشد بی استثنا
عوفی گفت از عبدالله عباس که لینه لونی باشد از درخت خرما سفیان گفت درخت کرامات
باشد معالی گفت نوعی باشد از درختان خرما که خرما آورده باشد لطیف و صافی چنانکه استخوان
آن از بیرون ببینند و ایشان آن نوع دوست تر داشتندی سخت آمد بر ایشان گفتند دعوی
صلاح میکند و این فساد است درختان رها کنید و این آثار باشد که غالب باشند و گفتی در حقی
باشد بزمین نزدیک و انشد الاخفش قد شجانی الحمام حین یغنی ببراق الاحباب
من فوق لینه و گفتند عرب الوان نخل را لینه خوانند و جمع اللینه لین و قیل لیان و
لِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ و نیز تا خوار و مذلت و غیظ جهودان کافر فاسق باشد خدای
تعالی درین آیه وجه آنکه جهودان فساد و استفساد خواندند باز گفت که برای هوان و
مذلت شما بود وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ گفت آنچه خدای تعالی باز آورد و رد
کرد بر رسول خود مِنْهُمْ یعنی من بنی النضیر و فیء غنیمت باشد و اشتقاق او از فاء
اذا رجع و افاء متعدی باشد از و سایه پس از زوال را فیء گویند من فاء اذا رجع قوله
فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ هرچه نتاختید بران اسبی و
اشتری یعنی رنج نرسید بشما و قطع مسافتی نکردید و قتال نکردید بران و ایجاف و
ایضاع اسراع باشد و الوجیف السیر السریع بیش از آن نبود که رسول صلی الله علیه و آله بر
شتری نشست با تنی چند از صحابه آنجا رفت خدای تعالی بر دست او گشاد بطریق صلحت
و قرار بر آنکه بروند و خانها بجا رها کنند و ضمیر علیه راجعست با لفظ ما وَلَٰكِنَّ اللَّهَ
يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ و لکن خدای تعالی مسلط کند پیغمبران را بر آنکه خواهد

۱۹

خواهد و له وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و خدای تعالی بر همه چیز قادر است و نوا نا
خدای تعالی اموال بنی النضیر خاصه رسول را داد و رسول بمهاجران بخشید و انصار را از آن چیزی
نداد از آن مگر سه کس را که محتاج بودند منهما ابو دجانه سماک بن خرشه و سهل بن حنیف و حارث
بن الصمة از بنی النضیر بیش از دو کس ایمان نیاوردند یکی سفیان بن عمرو بن وهب و دیگر سعد بن
وهب که ایشان اسلام آوردند رسول صلی الله علیه و آله بفرمود تا مال و ملک ایشان با ایشان دادند
عمر بن الخطاب روایت کرد که خدای تعالی مال بنی النضیر رسول صلی الله علیه و آله داد خاص برای
آنکه هیچکس در آن سعی نبود و بسعی رسول حاصل شد رسول از آن مال نفقه کرد بسنت و باقی
در وجه سلاح صرف کرد برای جهاد مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ
و آنچه باز آورد خدای تعالی بر پیغمبرش از مالهای کافران اهل این شهرها عبدالله عباس گفت
بنو قریظه و بنو النضیر و آن بمدینه است و فدک و آن بر سه میلی از مدینه و خیبر و دیهها عرینه و ینبع
خدای تعالی این جمله برسول صلی الله علیه و آله داد خاصه تا آنچه خواهد با آن میکند او آن جمله با خاص خود
گرفت گروهی گفتند چرا قسمت نکرد خدای تعالی این آیه فرستاد گفت این که خدای تعالی باز آورد
از این دیهها بر رسولش فَلِلَّهِ خدا راست وَلِلرَّسُولِ و رسولش را وَلِذِي الْقُرْبَىٰ
و خویشان رسول را که بنی هاشمند فقها خلاف کردند در وجه استحقاق ایشان مال خمس را
بعضی گفتند جهت قرابت استحقاق است و ون حاجت ع درویش و توانگر ایشان درین باب یکی
باشند و این مذهب شافعی است مذهب ما بعضی دیگر گفتند استحقاق حاجت است بمحتاجان
ایشان باید دادن و این مذهب ابوحنیفه است آنگه خلاف کردند بعضی گفتند مال فیء و مال
جزیه و مال خراج همه یکیست و این قول معمر بن یحیی و است آنکه گفتند مال بر دو ضرب باشد
یعنی غنیمت باشد و بعضی فیء باشد و غنیمت آن بود که بتیغ بستانند از بعد اخراج آن مال را
باشد و خمس آن مستحقان خمس را واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه الآیه بعضی دیگر گفتند
فیء که در آیت است مال غنیمت است بعضی دیگر گفتند مال فیء را خبر است مال صدقات را آنکه
صدقات هشت صنف راست مال فیء مصروف باشد با مصالح جمله مسلمانان عمر بن الخطاب
گفت مال فیء رسول را بود و خویشان او را از بنی هاشم و بنی المطلب قتاده گفت مال فیء را ابوبکر

احکام خمس

ابوبکر و عمر بر دو قسمت نهاده اند قسمی رسول را و قسمی قرابه رسول را پس از او قرابه او دهند توانگر
و درویش و قسمی دیگر از برای او بر سبیل صدقه بدرویشان و یتیمان دهند بعضی دیگر گفتند غنیمت در
ابتداء اسلام انبیا را بود آنگه منسوخ شد بآنچه خدای تعالی در آیه غنیمه گفت در سوره الانفال
خمس آنکه ده را و اربعة اخماس مقاتله را و مذهب ما آنست که مال فی جز مال غنیمت باشد چه مال غنیمه
آن باشد که بتیغ بستانند از سرای حرب بقهر از آنچه نقل توان کردن بدار اسلام و آنچه نقل
توان کردن با سرای اسلام آن جمله مسلمانان را بود در مصالح مسلمانان صرف کنند و فی آن باشد
که از کافران بستانند بی قتال یا زمینی که اهلش رها کنند آن رسول را باشد خاصه و آنانی را
که خدای تعالی ذکر ایشان کرد درین آیه و جمله الامر آنست که آنچه ائمه و ولاة را در آن تصرف باشد
بر سه ضرب است یکی آنکه از مسلمانان بستانند بر سبیل تطهیر و آن مال صدقاتست و حکم
آن در آیه صدقات ظاهرست مستحقان آن پیدا اند فی قوله انما الصدقات الآیه دوم غنایم است
و آن هر مالی باشد که از کافران بستانند بتیغ بر سبیل قهر و غلبه و آن را مستحقان ظاهرند فی قوله
واعلموا انما غنمتم الآیه چون خمس بیرون کنند و بمستحقان او رسانند اربعة اخماس امام قسمت
کند میان مقاتلان دو سهم سوار را و یک سهم پیاده را و نزدیک ما ارباح تجارات و مکاسب
داخل بود و جمله فقها خلاف کردند سیم مال فی است و آن مالیست که از کافران بمسلمانان
آید عفواً صفواً بی قتال و تاختن آن رسول را باشد خاصه در حیوة او و از پس او قائم مقام
او را باشد از امامان و این قول امیرالمؤمنین علی است و عبدالله عباس و ایشان را مخالفی
نیست اما متاع و عروض و نقود و سلاح و آنچه منقولات بود قسمت کند میان مقاتله اعنی
از مال غنایم دون مال فی و اما زمینها و آنچه منقول نباشد در آن خلاف کردند مالک گفت
امام را باشد که زمینها از ایشان باز گیرد و وقف کند بر مسلمانان تا دخل آن مصروف باشد با
مصالح ایشان بمقاتلان رها کند و شافعی گفت امام راهست که زمینها باز گیرد از ایشان
و حکم آن حکم سایر اموال است یعنی قسمت کند یا آنچه کند برضا مسلمانان کند ابوحنیفه گفت
اگر خواهد باز گیرد و وقف کند و اگر خواهد قسمت کند چون دیگر اموال اما قسمت فی
نزدیک ما چنانست که قرآن بدان ناطق است بر شش قسم است چنانکه در آیه هست و چنانکه

در آیه غنیمت هست شافعی گفت در عهد رسول همیشه پنج قسمت بودی اربعة اخماس آن
و آن بیست سهم باشد رسول را بودی خاص چنان قسمت کردی که او خواستی و خمس باقی
بخشیدی اما پس از وفات او در آن خلاف کردند مذهب ما آنست که قائم مقام او را
باشد از ائمه شافعی را دو قولست یکی آنکه بمجاهدان و آلات جهاد و مصالح ثغور
صرف کنند دیگر آنکه با مصالح مسلمانان صرف کنند از سد ثغور و عمارت کاریزها و بناء
رباطها و پولها ابتدا بمهمتر کنند اما خمس غنایم و فی نزدیک شافعی صرف کنند با مصالح
مسلمانان پس از وفات رسول قولاً واحداً سهم ذی القربی ساقط نشود بمرگ رسول
صلی الله علیه و آله و قول شافعی هم چنین است و بنای مسئله بر آنست که باستحقاق قرابه گیرند
ابوحنیفه گفت ساقط شود بمرگ رسول الا که امام چیزی با ایشان دهد برای فقر و مسکنت و توانگر
چیزی ندهد دلیل بر صحت قول ما آنست که خدای تعالی درین آیه غنایم بلام ملک گفت فلله
وللرسول ولذی القربی لام ملک است و واو تشریک آنکه خلاف کرد درین خلاف ظاهر قرآن
کرد دلیل دیگر آنکه تصریح کرد بذکر قرابه من غیر تخصیص بفقر و لا غنی آنکس که گفت توانگر را
نرسد خلاف ظاهر قرآن کرده باشد جبیر بن مطعم روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله
روز خیبر سهم ذی القربی به بنی هاشم و بنی عبدالمطلب داد بنی نوفل و بنی عبد شمس داد گفت من و
عثمان برفتیم پیش رسول و گفتیم یا رسول الله ما هم چنان پسران عمیم که بنی عبدالمطلب و ما منکر
نه ایم فضل بنی هاشم را برای آنکه تو از ایشانی چونست که بنی عبدالمطلب میگیرند و ما نمیگیریم
و قرابه یکیست رسول صلی الله علیه و آله گفت من و بنو المطلب متفرق نشدیم در جاهلیة و اسلام
من و ایشان یکی ایم و این حجت شافعیست بر ابوحنیفه و اخبار اصحاب ما بر آنست که مستحقان
خمس فی بنو هاشم اند از فرزندان علی علیه السلام و عباس و عقیل عبدالرحمن بن ابی لیلی
روایت کرد از امیرالمؤمنین علی علیه السلام که گفت من و فاطمه و عباس و زید بن حارثه نزدیک
رسول صلی الله علیه و آله شدیم و گفتیم یا رسول الله اگر حق ما در حیوة خود در دست ما کنی تا از
پس تو کس با ما منازعه نکند در آن رسول صلی الله علیه و آله چنانکه من التماس کردم بکرد و در
عهد ابوبکر در دست من بود و در عهد عمر هم چنین در دست ما بود چون آخر عهد عمر بود مالی

بسیار آوردند او حق ما بیرون کرد از انجامن کفتم بنی هاشم را اکنون حاجت نیست اکر صرف کنی مصالح
مسلمانان و ما را وقت دوم عوض دهی روا باشد کفت روا باشد همچنان کرد عباس کفت نبایست کردن
که ترسم که باز ندهند این حق را بر ما و مردی داهی بود همچنان آمد که او کفت و یک روایت
دیکر از وی آنست که در آخر عهد عمر مالی بسیار آوردند از پارس و شوش و اهواز عمر کفت اکر شما کروه بنی
هاشمید حقی که شما راست بسبیل قرض بمن دهید تا من در مصالح مسلمانان و حوایج ایشان صرف کنم
و چون مالی بیاید عوض باز دهم من کفتم روا باشد عمر را وفات رسید پیش از آنکه مالی برسد و آن
قرض ناکذارده بماند و این اخبار و مانند این اصحاب شافعی آوردند برای حجت بر ابو حنیفه و دلیل ما
ظاهر قرآنست و اجماع اهل البیت و اجماع طایفه اما نزدیک ما سهم ذی القربی امام راست و به
نزدیک شافعی جمله خویشانرا از دور و نزدیک و زن و مرد و خورد و بزرک علی فرایض الله مثل للذکر مثل
حظ الانثیین و مزنی و ابو ثور کفتند زن و مرد را باشد در و سهم ذی القربی نزدیک شافعی قسمت باید
کردن با هاشمیان شرق و غرب ابو اسحق اسفراینی کفت بر اهل شهر قسمت باید کردن چه آن جمع
متعذر باشد و این فرع ساقط است از ما الا آنکه ما در سهم یتامی و مساکین و ابن السبیل چنان
کوییم که ابو اسحق کفت بر اهل شهر و ما و الاها وَٱلْيَتَامَىٰ وَٱلْمَسَاكِينِ وَٱبْنِ ٱلسَّبِيلِ
آن سه سهم که نصیب یتیمان و درویشان و راه کذریان است در خمس و فیء به یتیمان آل محمد
مسکینان و ابن السبیل ایشان باید داد نزدیک ما و جمله فقها خلاف کردند درین مسئله و کفتند
فقرا مسلمانانرا باشد و ایتام و ابناء السبیل را از ایشان دلیل ما بیرون از اجماع فرقه و اجماع
اهل البیت آنکه این لام تعریف است که نیابت کرد از اضافه فی قوله والیتامی والمساکین و ابن
السبیل کانه قال و لذی قربی آل محمد و لیتامیهم و لمساکینهم برای آنکه در ذی القربی اجماع است
که اکر چه مطلق است مراد ذی القربی آل محمد اند فکذلک فیما یکون عطفا علیه كَيْ لَا
يَكُونَ دُولَةً عامه قرا یا خوانند و نصب نون علی معنی کیلا یکون الفیء دولة و ابو جعفر
تا خواند و رفع دولة علی معنی کیلا تکون دولة ای تقع دولة و کان تامه باشد بمعنی حدث
و وقع ای کیلا تقع دولة و جمله قرا بضم دال خوانند الا ابو عبد الرحمن سلمی که او خواند
دَولة بفتح دال و عیسی بن عمر کفت هما لغتان بمعنی واحد دیکران کفتند فرق میان ایشان

الدهاء الذکر وجودة الرای
رجل داهی ق

براه آنکه دولة بفتح دال ظفر و غلبه باشد و بضم دال آنچه بدست آید اولة الناس بینهم من الاموال کالعاریة
و غیرها و قیل الدولة فی الملک و الدولة فی المال خدای تعالی کفت تا این فیء و غنیمت دولتی
نباشد بَيْنَ ٱلْأَغْنِيَاءِ مِنكُمْ میان توانکران شما برای آنکه در جاهلیت چون غنیمتی بود
رئیس آنرا تنها برکرفتی یا آنکه پیش از قسمت آنچه خواستی برکرفتی که او را الجیش نیکو آمدی و آنرا
صفایا خواندندی فی ذلک قال شاعرهم لنا المرباع منها و الصفایا و حکمک و النشیطة و
الفضول و قال آخر انا ابن الرابعین من آل عمرو و فرسان المنابر من جناب ای الآخذین
ربع المال یعنی انا ابن الرؤساء حق در اسلام ربع با خمس کرد تا رسول را و اهل البیت علیه و علیهم السلام
و اقربای او را از غنیمت خمس باشد و آنچه خاص رسول است آن فیء است که جمله او را باشد و خویشان
او را چنانکه درین آیه بیان کرد و این را خمس نباشد و بدانکه زمینها بر چهار قسم است یکی آنست که
اهل آن اسلام آرند بطوع و رغبت خود بی قتال آن زمین ایشانرا باشد در دست ایشان رها کنند
تا چنانکه خواهند در آن تصرف میکنند به بیع و شری و هبه و بر ایشان در آنچه حاصل آید ایشانرا از
غلات یا عشر باشد یا نصف عشر و زمینی دیکر آنکه بشمشیر ستانند جمله مسلمانانرا باشد امام
به آنکس دهد بمعامله که او خواهد بچندان که صلاح داند و آنچه حاصل شود از آن صرف کند با مصالح
مسلمانان ضرب سیم زمین صلح است و آن زمین اهل جزیه باشد از اهل ذمه امام با ایشان
مصالحه کند آنچه صلاح داند از ربع و ثلث و کم و بیش آن بحسب مصلحت چون اسلام آرند صلح
و جزیه از ایشان بیفتد و حکم زمین ایشان حکم آن باشد که بطوع اسلام آورده باشند و این از
جزیه باشد که امام بر ایشان نهد خواهد بر سر ایشان نهد و خواهد بر زمین ایشان ضرب چهارم زمینی
که اهلش باز کذارند و بروند خاص امام را باشد چنانکه زمین بنی النضیر رسول را بود و همچنین
زمینهای موات که آنرا مالکی نباشد امام را بود که احیاء آن کند یا بکسی دهد که احیاء آن کند
بر خراجی و قراری وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ کفت آنچه رسول شما را دهد
از غنیمت بستانید وَمَا نَهَىٰكُمْ عَنْهُ فَٱنتَهُوا و آنچه نهی کرد شما را از آن
باز ایستید حسن کفت یعنی رسول صلی الله علیه و آله درین آیه غنیمت با ایشان دهد و ایشانرا
از خیانت نهی کند و حمل او بر عموم کردن اولیتر بود چه الفاظ عموم قرآن چون مطلق باشد

احکام ارضین اربعه

است

ومخصصي نباشد حمل كردن بر عموم واجب بود حكم بن عمر و الثمالي گفت كه رسول صلى الله عليه وآله گفت قرآن صعب مستصعب است بر آنكه ترك كند و خوار است بر آنكه متابعه او كند و طلب كند او را و حديث من صعب مستصعب است هر كه تمسك كند بحديث من و جمع كند ميان او و قرآن بر او آسان شود و هر كه بقرآن و حديث من تهاون كند در دنيا و آخرت زيان كار باشد و شما را فرموده اند كه قول من گيريد و فرمان من كار بنديد و متابعه سنت من كنيد هر كه بقول من راضي باشد بقرآن راضي باشد و هر كه بقول من استهزا كند بقرآن استهزا كرده باشد و اين آيه بر خواند كه ما آتيكم الرسول فخذوه الآيه در خبر است كه عبد الله مسعود مردي را ديد احرام گرفته و جامه دوخته پوشيده گفت يا هذا اگر محرمي جامه دوخته بر كن گفت آيتي از قرآن بر من تواني خواندن در اين آيه بر و خواند و اين دليل است بر آنكه آيه را حمل مي بايد كرد بر عموم وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ گفت از خداي بترسيد كه خداي تعالى سخت عقوبت است لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ گفته اند تقدير آيه آنست كه كيلا يكون دولة بين الاغنياء منكم بل للفقراء المهاجرين گفت تا مال و غنيمت متداول نشود در ميان مردمان توانگر بل درويشان را باشد از مهاجران كه در مكه خانه و نشيمن خود رها كرده اند و با رسول بمدينه آمده آنگه وصف كرد ايشان را گفت الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا آنانند كه ايشان را بيرون كرده باشند از سرايهاشان و اموالشان و قوله يبتغون جمله در محل حال افتاد از طالبان فضل يعني در آن حال كه طلب فضل و رضا خدا ميكنند وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ و نصرت خداي و رسول ميكنند يعني نصرت دين خدا و پيغمبر خدا ميكنند أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ايشان راست گويانند و در اخبار آمده كه مرد بودي از ايشان كه سنگ بر شكم بستي تا پشت او راست داشتي و بزمستان گوي بكندي و در وي نشستي تا سرما كمتر يابدي كه هيچ جامه نداشتي سعيد جبير و سعيد عبد الرحمن گفتند كه در جماعه مهاجر قومي بودند كه ايشان سراي داشتند و زن و پرستار و بنده و اشتر جز آنست كه خداي ايشان را درويش خواند و در زكوة سهمي پديد كرد ايشان را وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ گفت آنانكه سراي اسلام يعني مدينه را جاي خود گرفتند و

دليل عموم آيه اصل وضع است از
كه كلمه ما موضوع است
براي عموم شك

ايمان را و آن را كهف ملاذ خود ساختند چنانكه پيش از آمدن رسول و مهاجر بمدينه جماعت انصار بودند خداي تعالى ايشان را ثنا گفت كه ايشان برسول ايمان آوردند و او هنوز بمكه بود و مسجدها بنا ميكردند گفت يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ دوست ميدارند آنان را كه هجرت كردند از كفر بايشان وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا و در دل خود حاجتي و حسدي نمي يابند از آنچه رسول مهاجران ميدهد را آنگه رسول صلى الله عليه وآله اموال بني النضير قسمت كرد ميان مهاجران و بانصار از آن چيزي نداد مگر آن سه كس را كه گفتيم از پيش وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ و ايشان مهاجر را بر خويشتن و اهل خويشتن ايثار ميكنند وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ و اگرچه ايشان را بآن حاجت باشد انس گفت آيه در مردي آمد كه او را سر گوسفندي بود بريان كرده و او و اهل و عيال او بدان محتاج بودند آن سر را بهمسايه فرستاد و آن همسايه را بر خود و عيال خود اختيار كرد عبد الله عباس گفت رسول صلى الله عليه وآله روز بني النضير انصار را گفت اگر ميخواهيد كه با مهاجران مواساتي كنيد در سراها و مالهاي ايشان كه ايشان را اينجا سراي و مالي نيست تا من شما را نصيب كنم در قسمت مال بني النضير و اگر نخواهيد تا اين مال با ايشان دهم و مال شما شما را باشد گفتند بمال بني النضير طمع نداريم و مال خود با ايشان مواساة كنيم خداي تعالى در حق ايشان اين آيه فرستاد شقيق بن سلمه روايت كرد از عبد الله مسعود كه يكشب رسول صلى الله عليه وآله نماز شام و خفتن بگذارد چون سلام باز داد مردي از ميان صف برخاست گفت معاشر المهاجرين والانصار مردي غريبم و درويشم و در نمازگاه رسول سؤال ميكنم مرا طعامي دهيد رسول صلى الله عليه وآله گفت اي دوست ذكر غربت مكن كه رگهاي دلم ببريد اما الغربا اربعة غريبان چهارند گفتند يا رسول الله كدامند ايشان گفت مسجدي در ميان قومي كه نماز نكنند در و مصحفي در دست قومي كه آن را نخوانند و عالمي در ميان قومي كه مردم با قوال او گوش ندارند و او را تفقد نكنند و اسيري كه در بلاد روم در ميان كافران كه خداي را اندر گرفتار كرده آنگه گفت كيست كه مؤنه اين مرد كفايت كند تا خداي تعالى

او را درو دوس اعلی بود امیر المومنین علی علیه السلام برخواست و دست سایل گرفت و ببرد با حجره فاطمه
و گفت یا فاطمه در کار این مرد نظر کن فاطمه گفت در سرای ما جز قدری گندم نبود از آن طعامی ساختم و
کودکان ما آن محتاجند و نوبه روزه و طعام اندک و یک کس را بیش نباشد گفت حاضر کن فاطمه
علیها السلام طعام را حاضر کرد امیر المومنین علیه السلام چون دید که طعام اندکست با خود اندیشه کرد گفت
اگر طعام نخورم نشاید و اگر بخورم مهمان الغایت نبود دست را از گرد بعلت آنکه اصلاح چراغ
میکنم چراغ را بنشاند و فاطمه را اشاره کرد که در چراغ آوردن تعلل کن تا مهمان نیک طعام
بخورد آنگه چراغ بیار و امیر المومنین علیه السلام چنان می نمود که طعام میخورم اما نمیخورد تا مهمان
سیر شد چون فاطمه علیها السلام چراغ بیاورد طعام بر حال خود بود امیر المومنین علیه السلام
مهمان را گفت چرا طعام نمیخوری گفت یا ابا الحسن من طعام بخوردم و سیر شدم ولکن خدای
تعالی این طعام را برکت داده است آنگه از آن طعام امیر المومنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام
بخوردند و همسایگان نیز از آن نصیب دادند از برکتی که خدای تعالی داده بود بامداد که
بمسجد آمد رسول صلی الله علیه و آله گفت یا علی چون بودی با مهمان گفت بحمد الله نیک بودم رسول
گفت خدای تعالی تعجب نمود از آنچه تو آن درویش کردی از چراغ نشاندن و طعام نا خوردن
امیر المومنین گفت یا رسول الله ترا که خبر داد گفت جبرئیل مرا خبر داد و این آیه آورد که و
یؤثرون علی انفسهم الآیه در حکایت آورده اند که ابو الحسن انطاکی گفت هشتاد و اند
مرد نزد من حاضر بودند ببعضی دیههای ری و نزد ما نانی چند بود آن نانها را پاره کردم
و در پیش ایشان نهادم و در چراغ آوردن تهاون میکردم چون ساعتی شد چراغ بیاوردند
آن نان پارها بر حال خود بود از آنکه هر یک بر صاحبش ایثار کرده بود در حکایتی دیگر
آورده اند که حذیفة العدوی که او گفت بروز احد بر خواستم و پاره آب برگرفتم
تا طلب پسر عمی کنم که با آن جماعت در بیابان افتاده بود گفتم اگر باو رسم و او را رمقی
باشد این شربت آب باو دهم چون باو رسیدم او را رمقی مانده بود خواستم که آن آب
باو دهم ناله از دوری می آمد پسر عمم اشاره کرد که بدانجا رفتم هشام بن العاص را دیدم خواستم
که آب بدو دهم ناله دیگری آمد او نیز اشاره بدانجا کرد چون بدانجا رسیدم خواستم که او را

گندم ص

نشاید جهت فاقه مهمان

فقیر میگوید که هر خبر که بعد از رسول صلی الله علیه و آله منقول آمد اساس آن از امیر المومنین گذشته بود چنانچه مضاد او بوستش هر شر بود از ظلم و فسق و نفاق فلیتامل

آب بهم او خود جان بداد تا بنزدیک هشام آمدم او نیز جان داده بود بازد یک پسر عم آمدم
او نیز جان داده بود گفتم سبحان الله ایثار این باشد آورده اند که روزی امیر المومنین علی
علیه السلام جماعتی را دید گفت کیستید شما گفتند ما جماعتی متوکلانیم متوکل زندگانی کنیم گفت توکل شما
تا کجاست گفتند ما چون یابیم بخوریم و چون نیابیم صبر کنیم گفت هکذا تفعل الکلاب عندنا سگان
نزد ما همچنین کنند گفتند پس چگونه باید کرد گفت چنانکه ما کنیم چون یابیم ایثار کنیم و چون نیابیم شکر کنیم
ذو النون مصری را پرسیدند که زهد چه باشد گفت سه چیز باشد آنچه داری بدهی و آنچه نداری نخوری
و آنچه قوت تو باشد آن ایثار کنی وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ
هر کس را که نگه دارند از بخل نفس ایشان ظفر یافتگان باشند شح در کلام عرب بخلی باشد با حرص
بیان شحیح بین الشح و الشحاحة قال عمرو بن کلثوم ترى اللحز الشحيح اذا امرت عليه لماله
فيها مهينا ابو الشعثا گفت مردی عبد الله مسعود را گفت که من میترسم که هالک شوم گفت چرا
گفت بدان اگه خدای تعالی میگوید و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون و من مردی شحیحم از دست
من هیچ بیرون نیاید گفت شح نه آن باشد شح آن باشد که مال خود نگه داری و از مال برادرت
بخوری ظلم این که تو میگویی بخل است و بخل به خو بیست علی بن ابی طلحه گفت از عبد الله عباس
که مراد درین آیه آنست که هر که را تبعت هوای نفس نکند ابن زید گفت هر کس بخل نفس او را حمل
کند که مامورات ترک کند و منهیات را ارتکاب بکند از آنان باشد که او را نگه داشته باشند
از بخل نفس طاوس گفت بخل آن باشد که بمال خود بخل کند و شحیح آن باشد که بمال دیگران
بخل کند انس مالک روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله گفت هر که او زکوة بدهد و مهمان را طعام
دهد و در نایبه که افتد خرجی کند او بری باشد از شح نفس و هم انس روایت کرد که رسول صلی الله
علیه و آله گفت در دعا که اللهم انی اعوذ بک من شح نفسی من اسرافها و سواسها جابر عبد الله
انصاری روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله گفت اتقوا الشح فانه اهلک من کان
قبلکم ابو الهیاج الاسدی گفت طواف خانه خدا میکردم مردی را دیدم که طواف میکرد
و میگفت یا رب قنی شح نفسی و برین چیزی زیاده نمیکرد گفتم بابا تو خود دعا همین
میدانی گفت مرا این کفایتست از آنکه چون خدای تعالی مرا از بخل خودم نگاه دارد دزدی

نکنم و هیچ معصیت نکنم پرسیدم که این کیست گفتند عبدالرحمن عوف است آورده اند که
کسری وزیر را گفت عیبی که فرزند آدم را زیان دارد گفتند درویشی کسری گفت بخل از درویشی
بترست که چون درویش مال یابد فراخ دست شود و بخیل هرگز فراخ دل نشود وَالَّذِينَ
جَاءُوا مِن بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا
بِالْإِيمَانِ خدای تعالی گفت آنانکه آمدند پس ایشان یعنی تابعان و اتباع تابعان و آنان
که از پس ایشان باشند قرن از پس قرن تا قیامت ابن ابی لیلی گفت مردم بر سه طبقه اند صحابه
رسول اند و ایشان دو مرتبه دارند بهری مهاجر اند و ایشان آنانند که خدای تعالی در حق
ایشان گفت لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الآیه بهری انصار یانند و خدای تعالی در حق ایشان
گفت وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ الآیه و دو طبقه دیگر تابعان
صحابه اند و اتباع تابعان که خدای تعالی در حق این دو گروه گفت وَالَّذِينَ جَاءُوا مِن
بَعْدِهِمْ الآیه پس جهد کن تا ازین سه گروه بیرون نباشی عبدالله عباس گفت خدای فرمود
ما را که استغفار کنیم مر اصحاب رسول را با آنکه دانست که ایشان مفتون خواهند شد
مسروق گفت از عایشه شنیدم که گفت شما را فرموده اند که استغفار کنید اصحاب رسول را
شما لعنت میکنید و من از رسول شنیدم که گفت امت من از دنیا نروند تا آخریان اولیان را
لعنت نکنند عبدالله عمر گفت چون کسی را بینی که صحابه رسول را لعنت میکند بگوید
ودرین صحیح خبر غریب که صاحب وحی بوقوع آن داده که از علم غیب است
که لعنت بر آن باد بترست از شما عوام بن حوشب گفت من آنها را که دریافتم از
صدر این امت گفتندی محاسن صحابه با مردم بگویید تا دلهای ایشان مؤلف شود
و آنچه میان ایشان رفت مگویید تا مردم را بر ایشان غبار آید این اخبار و مانند این
دلیل میکند که در آن عهد این معنی رفته است با جمله مکلف آنیم که خدای تعالی ما را گفت
درین آیه که در دعا گوییم ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان با خدایا
بیامرز ما را و برادران ما را که بر ما سبق برده اند بایمان وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا
غِلًّا لِّلَّذِينَ آمَنُوا و در دل ما هیچ غلی و حقدی مکن از آنان که مؤمن بودند
رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ که تو خدای مهربان و بخشاینده و این دعا...

فقیر میگوید آنانکه بفتنه در افتادند و باز آگاه گردیدند و انابه کردند مستحق طعن نباشند بلکه استغفار جهت آن لغزیدن ایشان را استغفار باید کرد چه معصوم نبودند فاما آنانکه ثابت گردیده که بر نفاق و کفر و معاداه و مخاصمه خدا و رسول و اهل بیت بودند تا رسیده شود و اهل بیت از ایشان چندان آزرده بودند که وصیه نمودند که ما را شب دفن کنید تا فلان و فلان بر ما حاضر نشوند ما از ایشان بری ایم و خدا و رسول را از ایشان بری میدانیم و لعن و طعن میکنیم بدلیل معقول و نقل فلیتأمل

بیاج

که جمله مومنان اولین و آخرین درین دعا اند و آنان که خارج باشند ازین صفت خارج
باشند ازین دعا چه این دعا با کسی میکند که بر وی پوشیده بماند خفایا و ضمایر الم تر
إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ
الْكِتَابِ گفت ای پیغمبر ای محمد آنان را که منافق شدند و منافق آن باشد که در دل
کفر دارد و بزبان ایمان و اشتقاق او از نافقاست و آن سوراخ موش و شیئی باشد که چند
سر دارد چون از یکی قصد کنند از راه دیگر بجهد منافق همچنین باشد بظاهر در ایمان در آید
و بباطن بر کفر بجهد بزبان با مسلمانان باشد و بدل با کافران و این لفظی شرعیست و معنی او در
شرع اسرار الکفر و اظهار الایمان باشد خدای تعالی میگوید این منافقان برادران خود را از
اهل کتاب یعنی جهودان بنی قریظه و بنی النضیر و قوله یقولون در محل حالست یعنی قائلین
گویند کان لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ منافقان جهودان را گفتند دل
مشغول مدارید که اگر شما را بیرون کنند ما با شما بیاییم وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا
و در حق شما و قصد شما طاعت کس نداریم وَإِن قُوتِلْتُمْ لَنَنصُرَنَّكُمْ و اگر
با شما کارزار کنند ما شما را نصرت کنیم وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ
آنگه خدای تعالی گفت که خدا گواهی میدهد که ایشان دروغ میگویند لَئِنْ أُخْرِجُوا
لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ بلی اگر ایشان را که جهودانند از مدینه بیرون کنند منافقان با
ایشان بیرون نشوند وَلَئِن قُوتِلُوا لَا يَنصُرُونَهُمْ و اگر با ایشان کارزار کنند این منافقان
یاری نکنند ایشان را وَلَئِن نَّصَرُوهُمْ لَيُوَلُّنَّ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ
و اگر نصرت کنند ایشان را پشت کنند و بهزیمت روند آنگه نصرت نکنند ایشان را از قبل خدای
تعالی لَأَنتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِم مِّنَ اللَّهِ شما که مومنانید
بترس در دل ایشان بیشترید از خدای تعالی یعنی از شما می ترسند که از خدای تعالی
ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَفْقَهُونَ و این معنی برای آنست که ایشان مردمانی اند
که چیزی ندانند لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرًى مُّحَصَّنَةٍ گفت این جهودان
با شما کارزار نکنند الا در شهرهای حصین از جایهای محکم و بصحرا بیرون نیایند بر عادت عرب

منافق خود را بمومن شبیه میکند ظاهرا و باطنا دل ایشان از ایمان خبر ندارد
تمت

حصارها و

قصه برصيصا

أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ یا از پس دیوارها ابن کثیر و ابو عمرو خواندند و عبد الله عباس و
مجاهد نیز من وراء جدار علی لفظ الواحد و باقی قرّاء جُدُر علی الجمع و از بعضی مکیان
روایت کردند جَدْر بفتح جیم و سکون دال و هو لغة فی الجدار یحیی بن وثّاب خواند جُدْر
بضم جیم و سکون دال بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ شجاعت و صولت ایشان در میان
ایشان سخت یعنی با یکدیگر باشند لاف زنند و بزبان شجاعت گویند چون بحکم بیرون آیند
از ایشان ضعیفتر و بددلتر نباشند تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا تو پنداری که یکی اند و مجتمعند و با یکدیگر
موافقند و بخلاف اینست قولهم وَقُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ و دلهای پراکنده و مخالف از دینها
گفت اهل باطل چنین باشند مختلف الاهواء و الکلمات مجاهد گفت معنی آنست که دین منافقان
بخلاف دین جهودانست ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ این براه آنست که ایشان گروهی
که عقل را کار نبندند كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا گفت مثال ایشان مثل آنهاست که
پیش ایشان بودند عبد الله عباس گفت بنو قینقاع عند مجاهد گفت مشرکان قریشند که روز بدر
کشته شدند ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ بچشیدند وبال کار خود از قتل و اسر و جلا وَلَهُمْ
عَذَابٌ أَلِيمٌ و ایشان را عذابیست دردناک كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ چون مثل ابلیس اذ
قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ چون گفت آدمی را که کافر شو فَلَمَّا كَفَرَ چون کافر شد
قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ گفت من از تو بیزارم که من از
خدای میترسم عبد الله عباس و عبد الله مسعود گفتند مراد بانسان برصیصا راهبست
و قصه او آن بود که در زمان فترت در صومعه خدای را هفتاد سال عبادت کرد و ابلیس
چندانکه خواست که بر وی ظفر یابد نتوانست یک روز مرده شیاطین را جمع کرد و گفت مرا حیلتی بیاموزید
در کار برصیصا یکی از جمله ایشان که او را ابیض گفتندی و او آن بود که روی بپیغامبر و خواست که رسول
ما را وسوسه کند جبرئیل یک پر بر وی زد و او را باقصای هند انداخت او گفت من تدبیری سازم پس بیامد
بر صورت راهبی میان سر تراشیده و جامه رهبانان پوشیده در زیر صومعه برصیصا و او را
آواز داد برصیصا جواب نداد و او را عادت چنان بود که روی از نماز نگردانیدی الا بوقت
افطار یک ساعت و صوم الوصال داشتی پنج روز و ده روز چون ابیض دید که او جواب نمیدهد

قصه برصيصا

در زیر صومعه او بنماز مشغول شد بر وجه نفاق و خداع چون برصیصا از نماز فارغ شد فرو نگرید
راهبی را دید بنماز مشغول شده در زی و هیئتی نیکو چون چنان دید پشیمان شد بر آنکه جواب او
نداده بود آواز داد و گفت یا عبد الله مرا معذور دار که چون تو آواز دادی من در نماز بودم بگو تا چه
کار داری گفت مرا آرزو است که با تو یکجا باشم و با تو عبادت میکنم تا سیرت تو برگیرم و بتو اقتدا
کنم و از علم تو چیزی بیاموزم و بدعاء تو رغبت میکنم و من نیز ترا دعا گویم برصیصا گفت من از تو مشغولم
و دعاء من عامست جمله مومنان را اگر تو مومنی در آن میانه باشی آنگه او را رها کرد و با سر عبادت شد
بعد از چهل شبانروز چون فرو نگرید او را دید بر پای ایستاده و نماز میکرد و تضرع و ابتهال مینمود
چون چنان دید گفت ای بنده خدا بگو تا چه حاجت داری گفت حاجت من آنست که با تو یکجا باشم
و بسیاری زاری کرد برصیصا او را دستوری داد تا بر صومعه رفت و با او در عبادت ایستاد
و هم بر طریقت و سیرت او روزه وصال میداشت و عبادت میکرد و تضرع در عبادت بر وی
می افزود و در صوم الوصال مدت دراز تر میکرد چون برصیصا چنان دید عبادت خود حقیر
داشت و گفت قوّة این مرد در عبادت بیش از منست و او مجتهدتر از منست چون یک سال برگشت
ابیض گفت من بخواهم رفت که مرا صاحبی دیگر هست من گمان بردم که تو از و مجتهدتری اکنون
که ترا بدیدم او از تو عابدترست برصیصا را سخت آمد و نخواست که از و مفارقت کند از آنکه او را
سخت مجتهد یافت چون او را وداع کرد و خواست تا برود گفت ای برصیصا ترا دعائی بیاموزم که آن
از همه بهترست و آن نامهاست که خدای تعالی بیماران را شفا دهد و مبتلی را عافیت و دیوانگان را عقل
دهد برصیصا گفت من نخواهم که اگر مردم بدانند مرا مشغول کنند از عبادت الحاح کرد و گفت وقت
آید که ترا حاجت افتد چندان بگفت که او آن دعوات بگرفت آنگه بیامد و ابلیس را گفت هلاک کردم
آن مرد را بعد از آن برفت و مردی را بگرفت و گلوی او باز گرفت پس بیامد بر صورت طبیبی
گفت این صاحب ترا دیوانه شده من او را معالجه کنم تا به شود گفتند روا باشد گفت من بیماری او را
تمام ندانم برصیصا دعائی میداند که چون برین مرد خواند در حال به شود گفتند ما را راه نمای و گفت برصیصا
راهبست در فلان دیر ایشان آمدند و تضرع بسیار کردند و دعا کرد ابیض او را رها کرد و خبر
منتشر شد که برصیصا راهب دعائی میداند که دیوانگان را از آن دعا شفا میدهد مردم از جوانب بوی آمدند

ابتغی از من

واو را نجیب داشتند و این ابیض هر کس از مردمان بزدی بیامدی و کفتی که دعا او بر دیک برصیصا را
و چون پس از الحاح بسیار مردم دعا کردی ابیض او را رها کردی تا یکروز برفت و دختر یکی از ملوک
بزد و او را بدیو زده بود و عم او بجای پدر بود و پادشاه بنی اسرائیل بود و سه برادر داشت چون
دختر رنجور شد ابیض بیامد و ایشان را برصیصا راه نمود کفتند او قبول نکند کفتند و بید الحاح
کنید اکر اجابت نکند این دختر را در صومعه او برید و بکویید که این خواهر ما امانتست تا دو ما رفتیم و تو دانی
که با امانت چه باید کرد ایشان چنان کردند و دختر را آنجا بردند و برکردیدند چون امد وی از نماز
بکرد آید دختری را دید من اجمل خلق الله دعا کرد و این دیو ملعون او را باز کذاشت دیکر بار
بکرفت او را و روزی چند بار بکریستی و رها کردی و دختر بار امید در بود هم این دیو وسوسه کرد
او را و کفت هرکز در همه عمر ماندا این شخصی ندیده و وقتی مثل این نخواهد بود و بتجربه با او مواقعه
کن او نیز و شیطان مغرور شد و با او مواقعه کرد تا دلیر شد و هر کاه او بیهوش شدی برصیصا
با او مواقعه کردی تا آبستن شد و آبستنی پدید آمد شیطان بیامد و با برصیصا کفت این چیست که
کردی خود را و امثال خود را رسوا کردی تا ترا تدبیری آموزم این دختر را بکش و در زیر این کوه
کور بکن و او را دفن کن چون آیند و از تو پرسند بکو که شیطان بر وی مستولی بود او را ببرد
و من با او برنیامدم و ایشان ترا باور دارند و متهم ندارند برصیصا چنان کرد و در شب او را دفن
کرد شیطان بیامد و کوشه کفن او از خاک بیرون کشید و برفت چون برادران آمدند و احوال
خواهر پرسیدند راهب کفت او را دیو برد و من با او برنیامدم و ایشان او را باور داشتند
و برفتند دیو در شب در خواب ایشان در مهین آمد و کفت شما ندانید که برصیصا راهب با خواهر شما
چه کرد او را کشته و در زیر کوه دفن کرده برادر چون بیدار شد التفات نکرد و کفت این خواب
مرا شیطان نموده پس برادر میانین را نیز این وسوسه نمود و برادر کوچک را نیز و روز دیکر برادران
بنشستند و برادر مهتر بکریستند برادر کهین کفت من دوش خوابی چنین دیدم برادران دیکر
کفتند ما نیز چنین دیدیم اکنون بیامدند و برصیصا را کفتند خواهر ما را چه کردی کفت نه شما را کفتم که
او را دیو ببرد ایشان بازکشتند و شرم داشتند که خواب خود را بکویند شب دیکر آن دیو بیامد
و ایشان را وسوسه کرد و کفت بروید بفلان جای در زیر فلان کوه که خواهر شما در زیر خاک

کشته

کشته و کوشه ازار او بر زمین ظاهر است آمدند و دیدند راست خواهر را از آنجا بر کرفتند و برصیصا
را فرود آوردند و تهمت باز ارد رختی بزدند تا او را بر دار کنند ابلیس ابیض کفت هیچ نکردی اکر او را بر دار کنند
کفاره کناه او کرده و در آخرت نجات یابد ابیض کفت من بروم و کار او تمام کنم بیامد و بر او
ظاهر شد و کفت یا برصیصا مرا می شناسی کفت نه کفت آن راهبم که ترا آن دعا آموختم و نیک
چه کردی که آبروی خود و همه عابدان ببردی و لیکن من ترا خبری بیاموزم که از آنجا نجات یابی
بدعوائی که من دانم کفت چه کنم کفت مرا یکبار سجده کن تا من بدعا چشمهای ایشان بکیرم تا تو
بکریزی انکه چون کریخته باشی توبه کنی انکه او را سجده کرد و کافر شد و ذلک قوله تعالی کمثل
الشیطان الآیه چون او سجده کرده بود دیو از وی تبرا کرد و کفت من از تو بیزارم که من از
خدای می ترسم و این خبر از اسانید اصحاب الحدیث نیست و با مذهب ما راست نیست که در
ضعفی چندست که مخالف اصولست و آن را ممکنست تاویل کردن اکر خبر درست باشد تاویل آنست
که این راهب همچون ابیض دیو منافق بوده باشد چه ارتداد نزدیک ما درست نیست از آنجا
که موقوفست احباط و مذهب جبر و نزدیک ما سجده جز خدای تعالی علی الحقیقه کفر نباشد چه
کفر از افعال قلوب باشد و در افعال جوارح هیچ کفر نبیند و لیکن از افعال علامات کفر
باشد چنانکه ایمان همه فعال دل باشد و علامت آن نماز بود لقوله صلی الله علیه و آله علم
الایمان الصلوه و علامت چیزی جز آن چیز باشد اما باید کفتن که لفظ کفر در آیه بمعنی اظهار
کفرست و قوله فلما کفر ای فلما اظهر الکفر چنانکه ان الذین امنوا ثم کفروا ثم امنوا ثم کفروا
ثم ازدادوا کفرا یعنی اظهروا الایمان و قوله یا ایها الذین امنوا امنوا بالله یعنی یا ایها الذین
اظهروا الایمان بالسنتکم امنوا بقلوبکم بر این تاویل این تفسیر بر این آیه درست باشد اما
اظهار دیو خود را بر ما ابو علی روا میدارد که او خود را ظاهر تواند کردن و جز او کسی
روا نمیدارد که دیو خود را ظاهر کند کو بدروا باشد که خدای تعالی او را اظهار کند بر ما به حد
الا من اما با کله ایشان را کثیف کند و اما با که شعاع را قوی کند و غرض از این تشدید
المحنه فی التکلیف باشد تا مکلف نزد آن چون با دله رجوع کند و قدم بر جای دارد مستحق
ثواب بسیار می شود و کثرت ثواب بشدت و مشقت تکلیف باشد و بر این وجوه در خبر

هیچ شبهه نماند و این خبر را آن آوردم که روایة از عبد الله عباس و عبد الله مسعود بود و مثل این
قصه بتفسیر پارسی لائق باشد خدای جل جلاله مثل زد منافقان و جهودان را چون وعده دادند
جهودان منافقان را و گفتند چون محمد گوید از مدینه بروید مروید که ما با شما ایم اگر کارزار کنید شما را
نصرت کنیم و اگر محمد غالب آید و شما را از مدینه بیرون کند ما با شما بیرون می آییم پس چون رسول
با ایشان محاربه کرد ایشان نصرت نکردند و چون ایشان را از مدینه بیرون کرد منافقان با ایشان
نرفتند خدای تعالی مثل زد حال ایشان را بحال برصیصا عابد که دیو گفت کافر شو تا ترا از هلاک
و چون کافر شد از و تبرا کرد و گفت انی بریء منک و قولی دیگر مفسران آنست که آیه عام است
در جمله کفار که شیطان بکفر وسوسه کرد ایشان را چون کافر شدند از ایشان تبرا کرد و مثله قوله
واذ زین لهم الشیطان اعمالهم وقال لا غالب الآیه فَكَانَ عَاقِبَتَهُمَا
أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدَيْنِ فِيهَا گفت عاقبت آن هر دو یعنی شیطان و انسان
آنست که هر دو در دوزخ باشند مخلد و مؤبد وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ
و این جزاء ظالمان و ستمکاران است يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ گفت
ای مؤمنان از خدا بترسید وَلْتَنظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ و هر نفسی باید تا
انتظار کند آنچه تقدیم کرده باشد و از پیش فرستاده باشد برای فردا قیامت که آنچه او
کرده باشد جزاء و مکافاة آن برای او نهاده باشد معد و خدای تعالی از هیچ باز نگیرد و
اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ گفت بر سبیل وعظ از خدای بترسید
که خدا داناست آنچه شما میکنید وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ
أَنفُسَهُمْ گفت مباشید چنانکه آنان بودند که خدا را فراموش کردند و دست از اوامر
و نواهی وی بداشتند و حقوق وی ضایع کردند و فرمانهای وی فرو گذاشتند خدا ایشان را از یاد
ایشان ببرد تا پنداری حظ خود از دنیا فراموش کردند تا برای خود زادی تقدیم کنند و این بر طریق
خذلان باشد أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ایشان فاسقانند که از فرمان خدا
بیرون رفته اند لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ
الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ راست نباشد اهل دوزخ و اهل بهشت اهل بهشت

منافقان جهودان را ظ

لکم الیوم

رستگار او ظفر یافتگان باشند و اهل دوزخ واماندگان و هالکان باشند ولکن ذکر ایشان
بیکند از دو وجه یکی اکتفا بذکر اهل الجنة وتواهم عن ذکر اهل النار وما بهم له لانه الکلام علیه
و یکی دیگر استخفافا بهم و نذکرهم آنکه در تعظیم شان قرآن گفت لَوْ أَنزَلْنَا هَٰذَا
الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ اگر این قرآن را به کوهی انزال کردمانی از طریق مثل لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا
مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ تو آن کوه را بینی ای محمد خاشع و ذلیل شده و شکافته
از طریق مثل از ترس خدا و این حقیقت نیست بر سبیل مثل است طریق مبالغه و مانند این
در کلام عرب و عجم و اشعار ایشان بسیار است قال ابن درید لو لابس الصخر الاصم بعض
ما یلقاه قلبی فض اصلاد الصفا وقال آخر ولو ان ما بی بالجبال تصدعت و
شاعر پارسیان گفته است گر کوه غمان ما کشیدی یا هی کوه از غم ما گداختی چون
کاهی بعضی دیگر گفتند در آیه محذوفی هست و تقدیر آنست که لو انزلنا هذا القرآن علی جبل
وکان ممن یسمع ویعقل لرأیته خاشعا و وجه اول ظاهرتر است برای آنکه در کلام نظم و نثر
بسیار است بعضی فصحا گفتند لو ان لهم الجمادات وسائر الحیوانات حرارة الاشتیاق
ومرارة الفراق لوقفت المیاه عن جریانها وامسکت الشمس عن سیرها ولذابت الجواهر
فی معادنها وتقلعت الجبال عن اماکنها ولما انتفع الناس بالنهار المضیء ولا اهتدی
احد الی الکوکب الدری و معنی آیه بعینه این است ای آنکه بر سبیل مثل است الا تری الی
قوله وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ
گفت این مثلها میزنیم برای مردمان تا بهما اندیشه کنند آنکه خدای تعالی در صفات توحید
و ثناء خود کرده گفت هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ او آن خدایست که جز
او خدای نیست عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَٰنُ الرَّحِيمُ دانای نهان
و آشکار است بخشاینده و بخشایش کر است حسن گفت عالم سر و علانیه است
دیگران گفتند عالم است آنچه بینند و نبینند هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ او آن
خدایست که جز او خدا نیست الْمَلِكُ پادشاه است خداوند ملک پادشاهی است
و بیان کردیم که مرجع این نام با قادری است یعنی قادر است بر ابداع اعیان الْقُدُّوسُ

پاکست از هر عیبی و وصفی که لایق نباشد باو و منزه است از همه قبایح قتاده گفت معنی قدوس مبارکست
ابن کیسان گفت ممجد است و بسریانی قدیسا است این نام و اشتقاق او از قدس است و آن
طهارت باشد السّلام یعنی مسلّم و متبرّا است از همه آفات و معایب المؤمن در
دو قول گفتند یکی آنکه تصدیق انبیا و رسل خود کند یکی آنکه بندگان را از ظلم خود ایمن دارد و این
قول عبدالله عباس و مقاتل است و هو خلاف المخوف قال الله تعالی و آمنهم من خوف قال
النابغه والمؤمن العائذات الطیر یمسحها رکبان مکة بین الغیل والسند و گفتند مصدّق
مؤمنانست در توحید و جمله صادقان و این قول ابن زید است حسین بن الفضل گفت امر
با ایمان قرظی گفت مجیرست بیانه قوله و هو یجیر و لا یجار علیه المهیمن عبدالله گفت امینست
مجاهد و قتاده گفتند شهیدست و گواه بر خلقان ابن زید گفت مصدّق است عطا گفت
مأمون الجانب است که از ظلم او ایمن باشند خلیل گفت رقیب است یمان گفت مطلع است
سعید مسیب گفت قاضی است مبرد گفت مهربانست عکرمه گفت رهنماست ابن کیسان
گفت تأویل این نام الاحد اذانه ابو عبیده گفت بر وزن پنج نام است المهیمن و المبیطر و المسیطر
المبیقر و هو الذاهب فی الارض و المجبر و آن نام کوهی است العزیز غالب و قاهر
الجبّار عبدالله عباس گفت عظیم است و جبروت الله عظمته و گفتند مصلح است
من الجبر و هو اصلاح الکسر شکسته را بندد یقال جبرت الامر فجبر و انجبر قال العجاج
قد جبر الدین الاله فجبر و لفظ جبر هم لازم است و هم متعدی و مثله دلع لسانه فاندلع
و فغر فاه و فغر فوه و شحا فاه و شحا فوه و غمرت الدار فغمرت سدی گفت یعنی جبر کند
بندگان را که خواهد و کسی و را اجبار نتواند کردن و گفتند معنی آنست که دستها باو نرسد من قول
العرب نخلة جبّارة ای طویلة لا تنالها الایدی قال الشاعر سوابق جبّار اثیث فروعه
و عالین قنوانا من البسر احمرا المتکبّر بزرگوار است و متعالی از همه قبایح و اصل
کبریا امتناع باشد از انقیاد قال حمید بن ثور عفت مثل ما یعفو الفصیل فاصبحت
بها کبریاء الصعب و هی رکوب سبحان الله عما یشرکون منزه است
از آنچه باو شرک می آرند و انباز میگیرند هو الله الخالق البارئ او آن خدا ست

جباره

که آفریدگار است و در وجود آرنده معدومات مقدر بتقدیر حکمت بادی مبتدی بخلق بی مثالی
سابق المصوّر نگارنده صورتها و گفتند ممیز میان صورتها باختلاف ترکیب و تألیف
له الاسماء الحسنی او راست نامهای نیکوتر یسبّح له ما فی السّموات و
الارض تسبیح میکند او را هر چه در آسمان و زمین است بدلالة بر خالقی و آفریدگاری
منزه و پاکیزه از عیبها و هو العزیز الحکیم و او خدای قاهر و غالب و محکم کار است
نافع روایت کرد از عبدالله عمر که او گفت رسول را صلی الله علیه و آله در خواب دیدم بر منبر ایستاده
و میگفت چون روز قیامت باشد خدای تعالی اهل آسمان و زمین را جمع کند همه در قبضه
قدرت او باشند و همه پیش او باشند آنگه گوید انا الله انا الرحمن انا الرحیم انا
الملک انا القدوس انا السلام انا المؤمن انا المهیمن انا العزیز انا الجبار انا
المتکبر انا الذی بدأت الدنیا و لم تک شیئا انا الذی اعیدها تارة اخری این الملوک
و الجبابرة من آنم که موصوفم باین صفات من آنم که دنیا بیافریدم و هیچ نبود من
آنم که دیگر باره باز آفریدم کجااند پادشاهان و جباران انس مالک روایت کرد که رسول صلی الله
علیه و آله گفت هر که آخر سورة الحشر خواند خدای تعالی گناهانش بیامرزد آنچه مقدم باشد
آنچه مؤخر باشد معقل بن یسار روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله گفت هر که هر بامداد
سه بار بگوید اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم و این سه آیه از آخر سورة الحشر بخواند
خدای تعالی هفتاد هزار فرشته موکل کند تا برو صلوات فرستند تا بشب و اگر آن روز
بمیرد شهید باشد و چون شب آید همین گوید همین ثواب یابد ابو امامه روایت کرد که رسول
صلی الله علیه و آله گفت هر که او خواتیم سورة الحشر خواند اگر بشب خواند و اگر بروز و در آن
شبانروز بمیرد بهشت واجب شود او را انس روایت کرد که هر که آخر سورة الحشر بخواند
و در آن شبانروز بمیرد شهید باشد ابو هریره گفت رسول را صلی الله علیه و آله گفتم مرا
نام مهترین بیاموز گفت علیک باخر سورة الحشر آخر سورة الحشر بسیار میخوان دیگر
باره گفتم همین جواب داد سیم بار بپرسیدم همین جواب داد
بدانکه این سوره مدنیست و سیزده آیتست و سیصد و چهل و هشت کلمه و هزار و پانصد و نود و دو

و قف روایت است از ابو امامه از ابی کعب که رسول صلی الله علیه و آله گفت هر که او سورة الممتحنه بخواند
همه مؤمنین و مؤمنات روز قیامت شفیع او باشند بسم الله الرحمن
الرحیم یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء
مفسران گفتند آیه در حاطب بن ابی بلتعه آمد و سبب آن بود که زنی نام او ساره مولاة عمرو بن صیفی
بن هاشم بن عبد مناف از مکه بمدینه آمد نزدیک رسول صلی الله علیه و آله رسول او را گفت بهجرت آمدی
مسلمان می شوی گفت نه گفت بهجرت آمده گفت نه گفت پس بچه کار آمده گفت از آنکه موالی من شما اید
و مرا در مکه موالی نمانده و مرا حاجتی سخت هست آن حاجت مرا اینجا آورد و آن چنانست که من آمدم
تا مرا طعام دهی و جامه دهی و عطائی بکنی رسول گفت از اهل مکه چرا نخواستی و این مغنیه
و نایحه بود گفت پس از روز بدر کس عشرت نکرد و بغنای من رسول صلی الله علیه و آله فرزندان عبد
المطلب را گفت این زن را چیزی دهید تا برود او را درم و جامه و نفقه و شتر دادند بیامد
نزدیک حاطب بن ابی بلتعه حلیف بنی اسد بن عبد العزی و از و چیزی خواست او نامه نوشت باهل مکه
و اعلام کرد ایشان را که رسول عزم آن کرده که بمکه آید تا بر حذر باشید و رسول صلی الله علیه و آله
از خدای خواسته بود تا خبر رفتن او پوشیده دارد بر اهل مکه تا او ناگاه برود حاطب با
این زن او را ده درم داد و بقول مقاتل و بقول عبد الله عباس ده دینار برای آنکه نامه او با اهل
مکه رساند او نامه بستد و در میان موی خود پنهان کرد و روی بمکه نهاد جبرئیل آمد و رسول را
خبر داد که حاطب نامه نوشت با اهل مکه رسول صلی الله علیه و آله علی علیه السلام و زبیر عوام را
و بیک روایت علی علیه السلام و عمار و مقداد و طلحه و عمر را بخواند و ایشان را بر وید که زنی از
مدینه بمکه میرود و نامه دارد با اهل مکه نامه از و بستانید و او را رها کنید برفتند تا او را رسیدند
گفتند نامه که با اهل مکه داری با ما ده برو او گفت چیزی ندارم و در گرد بسیار آمد و گفت که نامه ندارم — سوکند میخورد
او را بجستند هیچ نامه نیافتند خواستند تا باز گردند علی علیه السلام گفت عجب است شما که رسول
صلی الله علیه و آله از وحی میگوید که او نامه دارد و شما میگویید ندارد آنگه تیغ برکشید و گفت ای
زن والله اگر نامه بمن ندهی سرت با این تیغ دور افکنم زن چون این بشنید گفت یا ابن ابی طالب
زنهار که روی بگردان تا من نامه بیرون آرم و بستودهم آنگه علی علیه السلام پشت کرد او نامه از

میان موی بیرون کرد و با او داد علی علیه السلام نامه بستد و او را رها کرد و بخدمت رسول آمد رسول
صلی الله علیه و آله نامه بستد و بر منبر آمد و خطبه کرد آنگه گفت یکی از شما نامه نوشته با اهل مکه و ایشان را
از روش ما آنجا اعلام کرده اگر برخیزد و اگر نه وحی او را رسوا کند یکبار و دو بار گفت کس برنخاست بار
سیم حاطب بن ابی بلتعه برخاست گفت یا رسول الله صاحب نامه منم و خدای میداند که نفاق
نکردم نه پس از اسلام و خیانت نکردم پس از نصیحت و جانب ایشان مراعات نکردم اما مرا در
مکه خویشی و عشیره هست اندیشه کردم که اگر و العیاذ بالله دست ایشان را باشد این نامه وسیلتی
بود و نیز اهل من بمکه اند و من بر ایشان ترسانم با این نامه خواستم تا نزدیک ایشان منتی باشد مرا
عمر گفت یا رسول الله دستوری ده تا گردنش بزنم که او منافقی کرد رسول صلی الله علیه و آله گفت
او از اهل بدر است و خدای تعالی اطلاع کرد بر ایشان همانا ایشان را بیامرزیده باشد و لکن او را از
مسجد بیرون کنید پس مردم دست بپشت وی نهادند و او را بیرون انداختند و او نگاه باز پس
میکرد تا باشد که رسول صلی الله علیه و آله رحمت کند برو چون بدر مسجد رسید رسول گفت باز
آرید او را باز آوردندش پس او را گفت توبه کن او توبه کرد و رسول صلی الله علیه و آله توبه او قبول کرد
و خدای تعالی در شأن او این آیه فرستاد گفت ای مؤمنان مگیرید دشمن مرا و دشمن شما را دوست
یعنی با دشمنان من و دشمنان خود دوستی مکنید تلقون الیهم بالمودة دوستی با ایشان
می افکنید با زیادتست التقدیر تلقون المودة کقوله و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة و قوله و من یرد
فیه بالحاد بظلم ای الحادا بظلم قال الشاعر فلما رجت بالشرب هز لها العصا شحیح له
عند الازائم ای رجت الشراب و قد کفروا بما جاءکم من الحق
و او حال است یعنی در حالی که کافر شده اند بآنچه بشما آمده است از حق یعنی قرآن و من
تبیین است یخرجون الرسول و ایاکم رسول را و شما را از مکه بیرون میکنید
ان تؤمنوا بالله ربکم المعنی لان تؤمنوا برای آنکه شما ایمان آورده اید بخدای
که پروردگار شماست ان کنتم این شرط تعلق دارد به یا ایها الذین آمنوا خرجتم
جهادا فی سبیلی گفت دشمن مرا دوست مگیرید اگر بجهاد بیرون آمده اید یعنی بر هجرت
که کرده اید از مکه بمدینه برای جهاد کردن در سبیل من و ابتغاء مرضاتی و طلب رضای من کرده اید

تسرّون الیهم بالمودّة در سرّ با ایشان دوستی میکنید وانا اعلم بما اخفیتم
وما اعلنتم ومن عالمترم بآنچه پنهان وآشکار دارید ومن یفعله منکم
وهرکس که از شما این کند فقد ضلّ سواء السبیل راه حق گم کرده باشد وراه راست
ندیده ان یثقفوکم یکونوا لکم اعداء اگر بر سبیل ملامت گفت اگر ایشان
شما را دریابند دشمن باشند یعنی آن کنند با ایشان که ایشان با شما کنند اگر شما را دریابند دشمنی
با شما ویبسطوا الیکم ایدیهم والسنتهم بالسوء ودست وزبان
بر شما گشاده اند به بدی وودّوا لو تکفرون وایشان خواهند وتمنا کنند تا
شما کافر شوید پس چون حال چنین باشد با ایشان دوستی مکنید ونصیحت مکنید ایشان را
که ایشان با شما دوستی نکنند وشما را خیر نخواهند لن تنفعکم ارحامکم ولا
اولادکم یوم القیمة اگر این را خویشی میکنید فردا قیامت شما را سود ندارد
خویشان وفرزندان یفصل بینکم میان شما جدا کند قرّا در این
خلاف کرده اند عاصم ویعقوب خواندند یَفصِل بفتح یا وکسر صاد مخفف من الفصل اضافة
الی الله تعالی ابن عامر خواند یُفَصَّل من التفصیل علی الفعل المجهول یعنی وطلحة بن مصرف خواند
نُفَصِّل بنون وکسر صاد علی اضافة الفعل الی الله تعالی علی سبیل التفخیم والتعظیم حمزه وکسائی
وخلف خواندند یُفَصِّل بضم یا وکسر صاد وتشدید را اضافه فعل با خدای تعالی ابو حیاة
خواند یُفصِل بضم یا وکسر صاد من الافصال والله بما تعملون بصیر وخدای
بآنچه شما میکنید داناست تمیم الداری روایت کرد که رسول صلی الله علیه وآله گفت الدّین
النصیحة دین نصیحت است گفتند کرا یا رسول الله گفت خدا را وپیغمبر او را وکتاب خدا را
وعامه مسلمانان را وعامه مؤمنان را قد کانت لکم اسوة حسنة فی
ابرهیم گفت شما را اقتدا نیکوست با براهیم خلیل خدا علیه السلام والذین معه
وبا آنان که با او بودند از اهل ایمان یعنی در باب تبرّا کردن از مشرکان اذ قالوا لقومهم
انّا برءاؤا منکم چون قوم خود را گفتند ما از شما بیزاریم جمع ظریف وظرفاء
وکریم وکرماء عیسی بن عمر خواند انّا براءٌ منکم علی وزن فعال کقصیر وقصار وطویل

بری نحوه

وطوال وممّا تعبدون من دون الله واز آن بتان که شما می پرستید بدون خدای
تعالی کفرنا بکم ما کافر شدیم بشما وبدا بیننا وبینکم العداوة
والبغضاء ابدا حتی تؤمنوا بالله وحده الّا قول ابرهیم لابیه
لاستغفرنّ لک ومیان ما وشما دشمنی وتباعد پدید آمد ودر دلها همیشه تا آن
وقت که بخدا ایمان آرید الّا در یک خصلت خدای تعالی رسول را ومؤمنان را فرمود
که با براهیم اقتدا کنید در جمله خصال الّا در یک خصلت که او پدر را وعم را استغفار کرد
او را عذری ظاهر که در سورة الانعام بیان کرده ایم فی قوله وما کان استغفار ابرهیم لابیه
واین استغفاری بود مشروط بشرط ایمان وچون شرط حاصل نیامد مشروط حاصل نبود پس
خدای تعالی این بگفت تا مؤمنان بدانند که ایشان را استغفار نشاید کرد کافران را چنانکه گفت ما کان
للنبی والذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین ولو کانوا الآیة این یک قول است قول دیگر آنست که
استثنا از اقتدا است بل از این جمله است که استثنا عقیب او آید بلا فصل وهی قوله تعالی
اذ قالوا لقومهم انّا برءاؤا منکم یعنی ایشان همه گفتند کافران قوم خود را که ما از شما بیزاریم الّا ابرهیم
که این تبرّا کرد از پدر بیک وعده ایمان بل گفت لاستغفرنّ لک آمرزش خواهم برای تو وما املک
لک من الله من شیء من نتوانم ترا از خدا هیچ چیز یعنی اگر خواهد که ترا مؤاخذه
کند بگناه تو من ممانعت ومدافعت نتوانم کرد آنگه حکایت کرد از ابرهیم ومؤمنان با او که ایشان
گفتند ربنا علیک توکلنا بار خدایا بر تو توکل کردیم والیک انبنا ورجوع با تو کردیم
والیک المصیر وبازگشت با تو است ربنا لا تجعلنا فتنة للذین کفروا
بار خدایا ما را فتنه وآزمایش مکن برای کافران گفتند یعنی آنکه ما از دست ایشان عذاب مکن
یعنی ما را از ایشان مکن وایشان را بر ما مسلط مکن بعضی دیگر گفتند یعنی آنکه ما را امتحان
مکن که چون ایشان ببینند فتنه شوند بدان مفتون کردند وگویند اگر ایمان حق بودی این
نکبت بدیشان نرسیدی واغفر لنا انک انت العزیز الحکیم وما را بیامرز
خدایا که تو عزیزی وحکیمی کس با تو مغالبه نتواند کردن وکس بر تو اعتراض نرسد خدای تعالی
بر سبیل تعلیم این حکایت کرد تا ما در مثل این حال این دعا کنیم لقد کان لکم

ربنا

فیهم اسوة حسنة گفت شما را در ایشان جای اقتدا است اقتدا نیکو این خطابست
با مومنان لمن کان یرجوا الله بدل است من قوله لکم بدل البعض من الکل و محل
جار و مجرور نصب است بخبر کان آنکس را که بخدا و رحمت او و ثواب امید باشد و کفته اند آنکس
که از عقاب و ترسد و اینجا رجا بمعنی خوف تفسیر کرده اند والیوم الآخر و جزاء روز بازپسین
ومن یتول و هر که برگردد ازین ملت و طریقت اقتدا فان الله هو الغنی الحمید
خدا را هیچ زیان ندارد چه او بی نیاز است و مستغنی از طاعت مطیعان و حمید است و ستوده
در جملهٔ آنچه کند و ذکر اسوة و اقتدا را از آن تکرار کرد که معنی مختلف است اول اقتدا است
ابرهیم علیه السلام و تبرا است از دشمنان خدای تعالی و معبودانی که دون اویند و دیگر اقتدا است
برغبت و رهبت و خوف و رجا بثواب و عقاب پس تکرار را اختلاف معنی است عسی
الله ان یجعل بینکم وبین الذین عادیتم منهم مودة
آنکه امید دادا ایشان را که نزدیک و بسی نیاید و امید هست که خدای تعالی میان شما و آنان
که با شما دشمنی میکنند دوستی افکند گفته اند مراد مشرکان مکه اند و خدای تعالی این وعده
راست کرد و این خبر درست شد تا ایمان آوردن بیشتر ایشان تا با یکدیگر مخالطت و مناکحت
کردند و رسول صلی الله علیه و آله ام حبیبه بنت ابی سفیان را بزنی کرد و او زن عبدالله بن جحش بن
رباب بود و ایشان هر دو از مهاجران حبشه بودند اما شوهرش ترسا شد و او را بترسایی
دعوت کرد او امتناع نمود و ترسا نشد و شوهرش عبدالله بن جحش بر ترسایی بمرد رسول
صلی الله علیه و آله کس بنجاشی فرستاد و او را از نجاشی بخواست نجاشی گفت کیست کی این
زن او را بیترست گفتند خالد بن سعید بن العاص او را گفت این زن را بعقد ده او همچنان کرد
و نجاشی او را بپانصد دینار مهر کرد و مهر از نزد او فرستاد و بعضی دیگر گفتند رسول صلی الله علیه و آله
او را از عثمان بخواست کس فرستاد بنجاشی و او مهر او را از آنجا بفرستاد این خبر به
ابوسفیان رسید و او مشرک بود و گفت ذلک الفحل لا یقدع انفه یعنی چنان مردی را
بدامادی دفع نکنند چه او کفوی کریم است والله قدیر والله غفور رحیم
و خدای تعالی قادر و آمرزنده و بخشاینده است اگر رخصت داد در وصلت آنان

تدع الفحل کمنع انفه بالرمح و ذلک اذا کان غیر کریم ق

کی با دشمنان

کی با مومنان دشمنی نکردند و با ایشان قتال نکردند و از سرای های خود بیرون نکردند لا ینهاکم الله
عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین ولم یخرجوکم من دیارکم ان
تبروهم وتقسطوا الیهم قوله ان تبروهم در حقیقت مفعول به است
برای آنکه منهی عنه او است کانه قال لا ینهاکم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین عن اقساطهم
والعدل فیهم قولی دیگر آنست که ان تبروهم محل او جر است علی البدل من قوله عن الذین
بدل الاشتمال یعنی در ایشان قسط و عدل کار بندید ان الله یحب المقسطین که
خدای تعالی داد کنندگان را دوست دارد علما خلاف کردند که آیه در که آمد عبدالله عباس
گفت در خزاعه آمد و رؤسای ایشان منهم هلال بن عویمر و سراقة بن مالک و بنو مدلج و ایشان
با رسول صلی الله علیه و آله مصالحه کرده بودند که با رسول کارزار نکنند و کسی را یاری نکنند بر او
عبدالله بن الزبیر گفت آیه در اسماء بنت ابی بکر آمد و سبب آن بود که مادرش قتیله بنت عبد
العزی من بنی مالک بن حسل بمدینه آمد نزدیک اسماء و هدیه آورد برای او پاره قرظ و پاره
روغن گاو و چیزی دیگر و او مشرکه بود اسماء گفت من هدیه تو قبول نکنم تا از رسول بازپرسم
آنکه نزدیک عایشه آمد تا عایشه برای او بپرسید خدای تعالی این آیه فرستاد رسول صلی الله
علیه و آله او را فرمود تا مادرش را بخانه برد و هدیه او قبول کند و او را نیکو دارد آنگه باز نمود که شما را
نهی از که کرد گفت انما ینهاکم الله عن الذین قاتلوکم فی
الدین شما را نهی کرد از آنان که با شما در دین کارزار کردند واخرجوکم من
دیارکم و شما را از خانهاتان بیرون کردند وظاهروا علی اخراجکم
ان تولوهم و یکدیگر را مظاهرت معاونت کردند در اخراج شما که با ایشان تولا
و دوستی کنید ومن یتولهم فاولئک هم الظالمون و هر که تولا کند
با ایشان از جمله ظالمان باشد و ولایه و مودت نه بجای خود نهاده باشد یا ایها
الذین آمنوا اذا جاءکم المومنات گفت ای مومنان گرویده چون
بشما آیند زنان مومنات مهاجرات نصب حال است یعنی در آن حال
که مهاجر باشند عبدالله عباس گفت چون رسول صلی الله علیه و آله عام الحدیبیه خواست تا

عمره آرد مشرکان مکه با او مصالحه کردند بر آنکه هر که از اهل مکه با ایشان آید بازگردانند و هر که از مدینه بمکه
رود بجایت مشرکان ایشان را باشد رد نکنند و بامدینه نفرستادند و برین حدیث نوشته بودند
و مهر کردند پس از آن زنی نام او سبیعه بنت الحرث الاسلمیه بمدینه باید و مسلمان شده بود
شوهرش نیز باید و نام او مسافر بود از بنی مخزوم مقاتلان گفتند شوهرش صیفی بن راهب بود
و کافر بود پیش رسول آمد و گفت یا محمد این زن را که گریخته است از من و پیش تو آمده بحکایت
ده که شرط میان ما آنست که کسهای ما را بدست نگیری خدای تعالی این آیه فرستاد مهاجرات
یعنی هجرت کننده از سرای کفر بسرای ایمان فَامْتَحِنُوهُنَّ امتحان کنید ایشان را
عبدالله عباس گفت امتحان ایشان بسوگند باشد که با ایشان دهند که آمدن ایشان برای اسلامست
و هجرت نه بغرضی دیگر از طلبی و سببی الا دوستی خدا و رسول و دعوت اسلام روایت دیگر
از عبدالله عباس آنست که امتحان ایشان با اظهار شهادتین باشد عایشه روایت کرد که امتحان
ایشان آن باشد که در آیه دیگر گفت اذا جاءک المؤمنات یبایعنک الآیه رسول صلی الله علیه و آله
این زن را سوگند داد بخدای که هیچ دیگر نیست که ترا حمل کرد برین هجرت الا رغبت بخدا و دین
مسلمانی او سوگند بخورد رسول مهر او را بستد و بشوهرش داد و او را بشوهرش نداد چون
عده او بسر آمد زن عمر بن الخطاب شد و رسول صلی الله علیه و آله بحکم این آیه هر زنی که بیامدی
او را باز گرفتی پس از امتحان و هر که آمدی از مردان او را پیش ایشان فرستادی بحکم عهد
اَللّٰهُ اَعْلَمُ بِاِیْمَانِهِنَّ گفت خدای عالم‌تر است بایمان ایشان یعنی شما را بر ایمان ایشان
اطلاعی نباشد چه ایمان بدل تعلق دارد و اطلاع بر دل جز خدا را نیست فَاِنْ عَلِمْتُمُوْهُنَّ
مُؤْمِنٰاتٍ اگر بدانید که ایشان مؤمنند این علم را معنی ظن است و اعتقاد کردن از روی
شرع و حکم کردن بایمان ایشان چون از ایشان کلمتین شهادتین شنوند و شعار شرع بینند و این
تکلیف ماست در حق هر کس که از وی بینیم حکم کنیم بایمان و اسلام او و او را مؤمن خوانیم و اجرای
احکام مؤمنان و کنیم گفت چون ایشان را مؤمن دانید فَلَا تَرْجِعُوْهُنَّ اِلَی الْکُفّٰارِ
درین معنی که نفرستید ایشان را با کافران مدینه لَا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلَا هُمْ یَحِلُّوْنَ لَهُنَّ
چه نه ایشان حلال باشند آن شوهران و نه آن شوهران حلال باشند ایشان را وَآتُوْهُمْ

مَا اَنْفَقُوْا و بشوهران ایشان دهید آنچه خرج کرده باشند از مهر و نفقه اما در عهد کردن
رسول صلی الله علیه و آله و شرط او با مشرکان دو قول گفتند یکی آنکه شرط در حق مردان بود و در حق
زنان نبود برین وجه این ناسخ آن شرط نباشد قول دیگر آنکه شرط عام بود در حق مردان و زنان
جز که شرط این منسوخ شد ابن زید گفت رسول صلی الله علیه و آله تفریق کرد میان او و شوهرش بی
طلاق و پس از استبرا او را بشوهری داد زهری گفت اگر نه آن مصالحه بودی رسول صلی الله
علیه و آله رد مهر نکردی و مهر با مشرکان ندادی بعضی فقها گفتند این حکم نیز منسوخ است اگر
زنی امروز از دار الحرب بدار الاسلام آید مهر با شوهرش نباید دادن و باتفاق بینونت ایشان
از شوهران باسلام باشد چون زنان اسلام آرند و مردان بر کفر اقامت کنند و اگر شوهران اسلام
آرند پیش از آنکه زنان از عدت بیرون آیند ایشان اولیتر باشند آنگه گفت وَلَا جُنَاحَ
عَلَیْکُمْ اَنْ تَنْکِحُوْهُنَّ بر شما حرجی و بزه نباشد چون ایشان را بزنی کنید اِذَا آتَیْتُمُوْهُنَّ
اُجُوْرَهُنَّ چون مهرشان بدهید و مراد با جر مهر است و هر کجا در قرآن در باب
مناکحات آید بمعنی مهر باشد وَلَا تُمْسِکُوْا بِعِصَمِ الْکَوَافِرِ گفت تمسک مکنید
بعصمتهای زنان کافر و کوافر جمع کافره باشد و عصمت سببی باشد که امتناع کند با او از مکروه
و آیه دلیل است بر آنکه عقد نشاید بستن با هیچ کافره اگر حربیه باشد و اگر ذمیه و اگر بت
پرست و عموم آیه و نشاید تخصیص کنند به بت پرستان آنکه در شان ایشان آمد چه اعتبار بعموم
لفظ است نه بسبب نزول عامه قرا خواندند و لا تمسکوا بتخفیف سین من الامساک و گفتند
با صل است ابو عمرو و بصریان خواندند تمسکوا بتشدید من التمسک و نیز در عموم آیه شود
آنکه زن مرتده شود و مرد بر اسلام باشد از آنکه با او مقام کند بل ارتداد او سبب فراق باشد
و اگر مرد مرتد شود زن از و جدا شود بارتداد و باید تا عدت او بدارد عدة المتوفی عنها زوجها
چهار ماه و ده روز آنگه شوهری دیگر کند اگر خواهد عبدالله عباس گفت بعصم الکوافر ای
بعقدهن یعنی هر کس که او را زنی باشد کافره بمکه و او بمدینه آید مسلمان عصمت زناشوهری
میان ایشان منقطع است و همچنین هر زنی که از مکه بیاید مسلمان شده و شوهرش کافر
باشد عصمت عقد نکاح میان ایشان منقطع است زهری گفت چون این آیه آمد

عمر خطاب دو زن را طلاق داد که بمکه داشت و ایشان مشرکه بودند قریبه بنت ابی امیه و او را معویة بن
ابی سفیان زن کرد دیگر ام کلثوم بنت عمرو بن جرول الخزاعیه مادر عبد الله بن عمر او را ابو جهم بن حذیفه زنی کرد و
هر دو مشرکه بودند و همچنین طلحة بن عبد الله زن را رها کرد بمکه و هی اروی بنت ربیعة بن الحرث بن عبد
المطلب بود اسلام میان ایشان جدا کرد تا آنکه مسلمان شد و او را خالد بن سعید بن العاص بزنی کرد
و او از جمله آن زنان بودند که با رسول بگریختند رسول صلی الله علیه و آله او را بخالد داد و دیگر امیه بنت
بشر زن ثابت بن الدحداحه بود اسلام آورد و بمدینه گریخت رسول صلی الله علیه و آله او را به سهل
بن حنیف داد و عبد الله بن سهل آمد شعبی گفت زینب بنت رسول الله صلی الله علیه و آله
زن ابو العاص بن الربیع بود اسلام آورد و پیش رسول صلی الله علیه و آله آمد ابو العاص از پس او
بیامد و اسلام آورد رسول زینب را با او داد آنگه گفت وَاسْأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ ای مسلمانان
اگر چنان باشد که زنان شما مرتد شوند و با سرای حرب نزدیک مشرکان شما نیز آنچه بر ایشان خرج کرده
باشید از مهر بخواهید از ایشان وَلْيَسْأَلُوا مَا أَنْفَقُوا و ایشان نیز از شما بخواهند آنچه
خرج کرده باشند چون زنان ایشان باسلام و هجرت پیش شما آیند ذَلِكُمْ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ
بَيْنَكُمْ این حکم حکم خداست که میان شما حکم میکند بآن وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ
و خدای تعالی دانا و محکم کار است چون این آیه آمد مسلمانان کار بستند و چون زنی از جمله
کافران مکه بمدینه آمدی ایشان مهر او بدادندی و نیز از او گرفتندی اما کافران برین حکم کار نکردند
و چون زنی از مسلمانان نزدیک ایشان شدی و مرتد گشتی مهر او با مومنان ندادندی خدای تعالی
این آیه فرستاد که وَإِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ
اگر فایت شود زنان شما را چیزی از زنان شما با کافران یعنی زنانتان که روند با کافران مهر آنان ندهند
فَعَاقَبْتُمْ قراءة عامه قرّا بالف است و در شواذ ابراهیم و حمید و اعرج فعقّبتم خوانده‌اند
فعّل و فاعل بیک معنی بسیار آمده است قال الله تعالی و قالوا ربنا باعد بین اسفارنا بعّد
نیز خواندند مجاهد خواند فاعقبتم ای صرتم ذوی عاقبة زهری خواند فعقبتم بتخفیف عین الفعل
مسروق خواند فعقِبتم بکسر قاف و گفت معنی آنست که فغنمتم و این همه لغاتست بیک
معنی یقال عاقب و عقب و اعقب و عقّب اعقب و تعاقب اذا غنم و عقبی بامید غنیمت

آنکه در معنی او خلاف کردند گفتند فعاقبتم یعنی عقوبت کنید کافران را بقتال و جهاد و گفتند
عقبتم غزا کنید یعنی غزا و گفتند خداوند عاقبت شوید یعنی دست یابید بر ایشان و گفتند
خداوندان عقبی شوید که غنیمت است و این قول قریب ترست و آنکه لا تعترس یعنی آیه
و دیگر اقوال از روی معنی مرجع با این قولست گفت اگر چنان باشد که بعضی از زنان شما رو
نزدیک مشرکان و ایشان چیزی بشما ندهند از مهر و خرج ایشان رها کنید تا آنگه که قتال کنید و
غنیمتی عوض آن و تلافی آن از آنجا بکنید و ذلک قوله فَآتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُمْ
مِثْلَ مَا أَنْفَقُوا و جواب شرط که گفت ان فاتکم این فاست فی قوله فآتوا گفت بدهید
آنان را که زنان ایشان رفته باشند و ایشان عوض مهر نیافته باشند از مشرکان همانند آنچه
ایشان خرج کرده باشند عبد الله عباس گفت جمله زنان که از شوهران باز ایستادند شش
زن بودند دو از آن عمر بن الخطاب که ذکر ایشان رفت ام الحکم بنت ابی سفیان بود
که زن عیاض بن شداد الفهری بود و فاطمه بنت ابی امیه خواهر ام سلمه که حرم رسول صلی الله
علیه و آله بود و او هم زن عمر بن خطاب بود و بروع بنت عقبه زن شماس بن عثمان بود
و عبده بنت عبد العزی زن عمرو بن عبد ود بود و هند بنت ابی جهل زن هشام بن
العاص بود و کلثومه زن عمر بن خطاب این زنان آنان بودند که از شوهران باز
ایستادند چون شوهر ایشان بمدینه آمدند و مشرکان مهر ایشان باز نیافتند رسول صلی الله
علیه و آله مهر ایشان از غنیمت بشوهران داد وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ
آنگه گفت بترسید از آن خدای که ایمان دارید باو يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ
الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ گفت ای پیغمبر گزیده بلند مرتبه چون زنان مومنه پیش
تو آیند به بیعت تا ترا بیعت کنند و این روز فتح مکه بود رسول صلی الله علیه و آله بیعت مردان
بستد و از آن فارغ شد و او بر کوه صفا بود و علی علیه السلام در میان ایشان سفیر بود
و از زنان بیعت میگرفت بفرمان رسول و بیعت چنان بود در آن که جامه میان
ایشان افکنده بود یک سر بدست رسول بود و یک سر بدست زنان هند بنت عتبه از
میان زنان پیش رسول صلی الله علیه و آله آمد متنکر نخواست که رسول او را بشناسد

و او بیعت مردان بر اسلام و جهاد ستده بود چون بیعت زنان رسید گفت بیعت میکنید با من
و من با شما بیعت میکنم علی ان لا یشرکن بالله شیئا بر آنکه بخدای شرک نیارید و شرطها
که در آیت میگفت هند سر برداشت و گفت یا رسول الله با ما تشدیدی میکنی که با مردان نکردی
چون گفت و لا یسرقن چیزی ندزدند هند گفت یا رسول الله ابو سفیان مردی بخیل است و
من از مال او چیزکی برگرفته باشم ندانم آن مرا حلال باشد یا نه ابو سفیان گفت هرچه گرفته حلال است
ترا رسول صلی الله علیه و آله بشناخت و را گفت تو هندی دختر عتبه او گفت آری یا رسول الله
فاعف عما سلف عفی الله عنک و این برای آن گفت که حمزه را بکشته بود و جگر بیرون آورده
و بریان کرده روز احد پس رسول صلی الله علیه و آله گفت و لا یزنین و زنا نکنند
هند گفت او تزنی الحرة زن آزاد زنا کند آنگه گفت و لا یقتلن اولادهن و
فرزندان را نکشند هند گفت ما ایشان را می پروریم و شما می کشید ایشان را این برای آن گفت که
حنظله که پسر او بود در روز بدر او را علی علیه السلام او را کشته بود رسول صلی الله علیه و آله
ازین حدیث تبسم کرد پس گفت و لا یأتین ببهتان یفترینه بین ایدیهن و
ارجلهن و بهتانی ننهند بر یکدیگر که از پیش دست و پای خود فرو بافند و گفته‌اند معنی آنست که
فرزندی که آرند از شوهر خود در ننهند و نگویند ازاست هند گفت والله که بهتان زشت است
و تو ما را الا بمکارم اخلاق نمی فرمایی و لا یعصینک فی معروف و در تو که محمدی
عاصی نشوند در هیچ معروفی یعنی در هیچ کاری نیکو هند گفت ما برای آن پیش تو حاضر شدیم
تا در تو عاصی شویم آنگه همه زنان اقرار دادند و برین شرایط بیعت کردند و این شرطها قبول
کردند علما خلاف کردند در کیفیت رسول صلی الله علیه و آله زنان را یک قول آنست که گفتیم جامه
بیفکند میان ایشان و رسول صلی الله علیه و آله و این در اخبارست قولی دیگر آنست که رسول
صلی الله علیه و آله بیعت ایشان بزبان گرفت نه بصفقه این آیه بر ایشان خواند ایشان اقرار دادند
و قبول کردند امیمه بنت رقیقه گفت من با رسول بیعت کردم گفتم یا رسول الله دست من بگیر به
بیعت گفت من دست زنان نامحرم بدست نگیرم و بیعت من زنان را زبانی باشد شعبی گفت جامه
قطری در میان ایشان عمرو بن شعیب گفت قدحی آب آوردند رسول دست دران نهاد

آنگه

آنگه زنان دست دران آب میزدند کلبی گفت رسول میگفت و عمر دست ایشان در جامه بدست میگرفت
مفسران در معنی معروف خلاف کردند قرظی گفت کاری باشد که در وی هیچ معصیت نبود ربیع
گفت هرچه سوانو طاعت خدا باشد آن معروف بود بکر بن عبدالله المزنی گفت هر کاری بود
که در رستگی باشد مجاهد گفت آن باشد که با هیچ مردی بخلوت ننشینند ابن زید و ابن السائب
گفتند آن باشد که جامه ندرند و روی آونکنند و موی نکنند و سلاطه نکنند و سر نتراشند و شعر نخوانند
و با مردان نامحرم حدیث نکنند و ننشینند عبدالله عباس گفت نوحه نکنند مصعب بن نوح گفت
مجوزی را یافتم که گفت من از آنها نم که رسول برین بیعت گرفت در جمله بیعت و آن بود
که نوحه نکنند ابو هریره روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله گفت نوایح را بیارند روز قیامت و
بدو صف بدارند و ایشان بانگ میکنند مانند بانگ سگان انس مالک روایت کرد که رسول صلی الله علیه
و آله گفت نوایح را برانگیزند روز قیامت از گورها خاک آلود پیراهنی از لعنت پوشیده و دست
بر سر نهاده و او یلا میکنند مالک گوید ایشان را حظ و بهره شما امروز دوزخ است ابو مالک
الاشعری روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله گفت چهار سنت از سنتهای جاهلیت در میان
امت من بماند که ایشان دست از آن ندارند فخر کردن به احساب و طعن زدن در انساب
و استسقا بنجوم و نوحه کردن رسول صلی الله علیه و آله گفت نایحه چون توبه نکند روز قیامت
او را بیارند پیراهنی از قطران پوشیده و یکی از جرب ابو هریره گفت از رسول صلی الله علیه و آله
که فرشتگان صلوات نفرستند بر هیچ نوحه کننده و رنجه کننده عبدالله عمر روایت کرد که
رسول صلی الله علیه و آله لعنت کرد نایحه را و آنها را که گوش با آن کنند و آنها را که آگینه بر روی
فراز کنند و زن سلیطه را و آنها را که بر دست نگار کنند و نگار کننده را عمر در عهد خود
نایحه را به دره میزد مقنعه از سرش بیفتاد گفتند یا فلان مقنعه از سرش بیفتاد گفت او را
حرمتی نباشد که فاسقه است فبایعهن فا جواب اذاست برای آنکه اذا متضمن
معنی شرطست و او را جواب باید یعنی بیعت کن با ایشان و استغفر لهن الله
و از خدای تعالی برای ایشان آمرزش خواه ان الله غفور رحیم که خدای تعالی
آمرزنده و بخشاینده است یا ایها الذین آمنوا لا تتولوا قوما غضب الله

معروف م

چهار سنت جاهلیت
که هستر بماند

فی الزاء المعجمة بعدها نون ثم حاء
مهملة زنح کمنع تنحح والزنح
التفتح فی الکلام وفی الزاء المعجمة
بعدها نون ثم خاء معجمة الزنخ
التفتح فی الکلام والتکبر
مر قاموس

علیهم کفت ای کرویدکان تولا مکنید بر قومی که خدای تعالی بر ایشان خشم کرفته است
کفتند سبب نزول آیه آن بود که جماعتی از درویشان مسلمانان بیامدند نزدیک جهودان و
با ایشان تقرب کردند باخباری که ایشان بکفتندی از آن مسلمانان که چیزی از ایشان
بستدندی خدای تعالی کفت تولی مکنید بقومی که خدا بر ایشان خشم کرفته است آنکه وصف
کرد ایشان را کفت قد یئسوا من الاخرة کما یئس الکفار من اصحاب
القبور ایشان نومید اند از ثواب آخرت چنانکه کافران نومید اند از اهل کورها در معنی
او دو قول کفتند یکی آنکه چنانکه کافران نومید اند از بعث نشور مردکان دوم مجاهد کفت
چنانکه کافرانی که مرده اند و اصحاب کورها اند ایشان نومید از رحمت خدای تعالی و برین
قول من تعلق دارد بیئس و مایوس محذوفست   این سوره مکیست و
چهارده آیتست و دویست و بیست و یک کلمات و نهصد حرفست روایتست از زر
حبیش از ابی کعب که رسول صلی الله علیه و آله کفت هر که او سوره عیسی بخواند تا در دنیا باشد
عیسی را او استغفار کند و صلوات فرستد و چون از دنیا برود روز قیامت عیسی
رفیق او باشد بسم الله الرحمن الرحیم سبح
لله ما فی السموات و ما فی الارض و هو العزیز الحکیم خدای
تعالی کفت تسبیح کرد خدا را هر چه در آسمان و هر چه در زمین است و او خدایست عزیز
حکیم بران تفسیر که چند جای رفت یا ایها الذین امنوا لم تقولون ما
لا تفعلون آنکه خطاب با مومنان بر سبیل ملامت و تعنیف کفت ای کرویدکان
چرا میکویید چیزی که نمیکنید مقاتلان کفتند سبب نزول آیه آن بود که مسلمانان کفتند اکر ما
دانستمانی که کدام عملست که خدای تعالی دوستدارد ما آن عمل کردمانی و جان و مال
دران کار بذل کردمانی خدای تعالی کفت بکو ایشان را که میکویید من دوستتر عملی که دارم
از اعمال شما جهادست اکنون آنکس که طالب این عملست باید که بوقت جهاد ثابت
قدم باشد چون روز احد بود همه بکریختند الا ما شاء الله تنی چند معدود خدای تعالی
بتوبیخ ایشان این آیه فرستاد و کفت چرا چیزی کویید که نکنید کفتید اکر ما بدانیم که احب الاعمال

الی الله کدام است ملازمت آن کنیم و از آن تعدی نکنیم و جان و مال در وی بذل کنیم چون جهاد پیش
آمد بکریختید و ثبات نکردید و کفتند بیان این معنی اینست که ان الله یحب الذین یقاتلون الایه
کلبی کفت چون مومنان کفتند اکر ما بدانیم کدام عملست که خدا دوستدارد آن عمل دوست
داریم و از آن تعدی نکنیم خدای تعالی این آیه فرستاد که هل ادلکم علی تجارة تنجیکم الایه مدتی
برین بماندند و بیان نبود و مسلمانان میکفتند کاشکی بدانستمانی که این چیست تا بجان و مال
بخریدمانی چون وقت در آمد و غزاه احد پیش آمد و وقت حاجت بود خدای تعالی بیان کرد کفت
تومنون بالله و رسوله و تجاهدون فی سبیل الله الایه آنکه چون در کارزار شدند بکریختید و نا ایستادند
خدای تعالی این آیه فرستاد و کفت چرا چیزی میکویید که نمیکنید محمد کعب کفت چون خدای تعالی
پیغمبر را خبر داد از ثواب شهیدان بدر صحابه کفتند اکر دیکر باره غزائی باشد ما جهد و وسع خود
بذل کنیم چون روز احد بود بکریختند و پیغمبر را رها کردند تا دندانش بشکستند و سنک بر
رویش زدند و زره در روی او بشکست شد خدای تعالی بتعییر ایشان این آیه فرستاد و
سعید بن المسیب کفت سبب نزول آیه آن بود که مردی بود مشرک رسول را و مسلمانان
را بزبان ایذا کردی روزی صهیب او را بکشت خبر دادند رسول را صلی الله علیه و آله
که فلان مشرک را بکشتند رسول شادمانه شد کفت او را که کشت مردی رجواست کفت
من او را بکشتم عمر بن الخطاب و عبد الرحمن بن عوف کفتند دروغ میکوید او را صهیب
بکشت و صهیب حاضر بود کفتند چرا نکویی من کشتم او را کفت من او را برای خدا کشتم
نه برای آن تا بلاف باز کویم پیش رسول صلی الله علیه و آله کفت ای صهیب آن مرد را تو کشتی
کفت آری پس خدای تعالی در حق آن مدعی باطل این آیه فرستاد حسن کفت آیه در حق
منافقان آمد که وعدهای خیر میدادند مومنان را بدروغ خدای تعالی کفت ای مومنان
که بزبان اظهار ایمان کرده اید بنام مومنید چرا چیزی میکویید که نمیکنید مجاهد کفت در
جماعتی انصاریان آمد که این دعوی میکردند که اکر بدانیم که کدام عمل فاضلترست خود را
دران بندیم تا بمیریم و عبد الله رواحه دران میان بود کس از ایشان وفا نکرد الا عبد الله
رواحه که او ملازمت کرد تا او را بزمین موته با جعفر طیار بکشتند میمون کفت

کتابخانه آستان قدس
وقف

که مراد جماعتی‌اند که بزبان لاف زنند و محال گویند و چیزها گویند که بیش از ایشان نباشد در لاف
زدن و دعوی کردن فراخ و مثله قوله ویحبون ان یحمدوا بما لم یفعلوا عبدالله سلام گفت ما
یکروز جماعتی باهم نشسته بودیم گفتیم از ما کیست که برود و از رسول صلی الله علیه وآله بپرسد
که کدام عمل است که خدای تعالی دوست‌تر دارد تا ما را خبر دهد و ما آنرا بدست گیریم ما در این
بودیم کس بیامد و گفت رسول شما را میخواند ما برفتیم رسول صلی الله علیه وآله این آیه از اول تا
آخر بر ما بخواند ابوسلمه گفت عبدالله سلام که این خبر روایه کرد این سوره بر ما خواند از اول
تا آخر و آن راوی که از او روایه کرد همچنین تا بخواجه مفید سعید بن عبدالرحمن بن احمد بن
الحسین النیسابوری الشیخ الامام الغزکی و چون این خبر روایه کرد این سوره از اول
تا آخر بخواند و این از جمله مسلسلات اخبار است كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللهِ اَنْ
تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ گفت بزرگ مقتی و بغضی است در نزد خدای تعالی که شما چیزی
گویید و نکنید و نصب مقتا بر تمییز باشد و قوله ان تقولوا در محل رفع است بآنکه فاعل کبر است
و مقت و مقاتة مصدر باشد یقال رجل ممقوت و مقیت مردی دشمن داشته که مردم
او را دوست ندارند و معنی آیه آنست که خدای تعالی دروغ زن را دشمن دارد اگر چون کسی بود
که دروغ زن را دشمن دارد و بر تو که را دوست دارد گفت اِنَّ اللهَ یُحِبُّ الَّذِینَ
یُقَاتِلُونَ فِی سَبِیلِهِ صَفًّا کَاَنَّهُمْ بُنْیَانٌ مَرْصُوصٌ دوست دارد
خدای تعالی آنرا که در راه او قتال کنند صفا در جای حالست و لفظ مصدر ای صافین
و برای آنکه مصدر است صف کرد جماعت را بآن گفت از جای نجنبند پنداری بنیانی اند بارزیز
کرده والرص اللزوم والاحکام والشد واصله من الرصاص ومنه قول النبی صلی الله علیه وآله منه
تراصوا بینکم فی الصفوف لا یتخللکم الشیطان کانها بنات حذف گفت صفها
بسته دارید تا شیطان در میان شما نیاید بماند گوسفندان کوچک و این دو صفت که
خدای تعالی گفت از ملازمت صف کارزار و محبت خدای تعالی در جمله قوم امیرالمؤمنین علی
علیه السلام کما قال صلی الله علیه وآله لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله ورسوله و یحبه الله
ورسوله وَاِذْ قَالَ مُوسَی لِقَوْمِهِ یَا قَوْمِ یاد کن ای محمد چون گفت موسی عمران

قومش را که ای قوم لِمَ تُؤْذُونَنِی چرا مرا برنجانید و این آنکه گفت که ایشان گفتند موسی
ساحر است و کاذب است و ابرص است و آدر است بعضی دیگر گفتند ایذاء ایشان آن بود که
گفتند موسی هرون را بکشت چون با او بسفر رفت و در راه فرمان یافت و موسی او را دفن کرد
و این قصه رفته است فی قوله ولا تکونوا کالذین آذوا موسی الآیه وَقَدْ تَعْلَمُونَ اَنِّی
رَسُولُ اللهِ اِلَیْکُمْ و بدانستید که من رسول خدام بشما بآیات مترادف و معجزات
متواتر بدانستید که شرط ایمان نیاوردند و او را تصدیق نکردند و فرمان او را گردن ننهادند
فَلَمَّا زَاغُوا اَزَاغَ اللهُ قُلُوبَهُمْ ای فلما مالوا چون کشیدند و از راه دین
و طریق راستی برگشتند خدای تعالی دلهای ایشان برگردانید یعنی مخذول کرد ایشان را و لطف
از ایشان باز گرفت و گفتند معنی آنست که حکم علیهم بالزیغ بر ایشان بزیغ حکم کرد و گفتند نام نهاد
ایشان را مایل و برگردیده و وجوهی که در اضلال بیان کردیم درین آیه مطرد باشد و گفته معنی
آنست که چون ایشان از ایمان برگردیدند خدای تعالی دل ایشان از ثواب و راه بهشت برگردانید
و محال است گفتن که معنی آنست که چون ایشان از ایمان برگشتند خدای تعالی دلهای ایشان
از ایمان برگردانید برای آنکه چون زیغ بفعل ایشان حاصل آید بازاغة خدا حاصل نباید که این
بمنزله ایجاد موجود باشد وَاللهُ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفَاسِقِینَ و خدا راه ننماید
گروه فاسقان را وَاِذْ قَالَ عِیسَی بْنُ مَرْیَمَ و یاد کن چون گفت عیسی پسر مریم یَا
بَنِی اِسْرَائِیلَ اِنِّی رَسُولُ اللهِ اِلَیْکُمْ ای پسران یعقوب من پیغمبر خدام
بشما مُصَدِّقًا لِمَا بَیْنَ یَدَیَّ مِنَ التَّوْرَاةِ مصدقا نصب بر حال است
راست دارنده این کتاب که پیش منست از توریه وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ یَأْتِی مِنْ
بَعْدِی اسْمُهُ اَحْمَدُ و بشارت دهنده برسولی که از پس من خواهد آمد نام او احمد
گفت من حواریان که پیغمبرم به پیغمبران متقدم ایمان دارم و به پیغمبر باز پسین که محمد مصطفی است
صلی الله علیه وآله هم ایمان دارم و بشارت دهنده ام بآمدن او و آنکه در معنی احمد دو قول
گفتند یکی آنکه بنا مبالغه است از حامد کفاضل و افضل و عالم و اعلم اگر پیغمبران خدا را
حمد کنند کانند خدا را او حامدتر است و قول دیگر آنست که اگر چه پیغمبران محمود و مرضی

و پسندیده او پسندید زینت و مستحق بحمد و ستایش و قول اول بهتر چه افعل تفضیل
بر اطلاق از فاعل باشد و از مفعول بر طریق شذوذ گویند فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ چون محمد
بایشان آمد با مقدمه بشارت عیسی قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ گفتند این جادو مبین ظاهر بعضی
دیگر گفته‌اند مراد آنست که چون عیسی بیامد با بینات گفتند این سحرست یعنی بینات او سحر و جادو مبین
وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ کیست ظالم‌تر از آنکس که بر خدای تعالی
دروغ گوید و فرو بافد بروی دروغ وَهُوَ يُدْعَى إِلَى الْإِسْلَامِ و او در حال است یعنی
دران حال که ایشان را باسلام دعوت میکنند وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ
و خدای تعالی هدایت ندهد ظالمان را یعنی راه بهشت ننماید يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ
بِأَفْوَاهِهِمْ آنگه وصف کرد آن کافران گفت میخواهند تا نور خدای بنشانند بدهن خود چنانکه
کسی نور شمع و چراغ بدهن و باد دهن بنشاند و این مثلیست که خدای زد استحالت آن را که دین خدای
بگفتار ایشان خلل یابد وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ ابن کثیر و حمزه و کسائی و خلف و حفص عن عاصم
خواندند متمّ نوره باضافه و باقی قرا بتنوین خواندند و نصب را و خدای تعالی نور خود تمام کند
وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ و اگرچه کافران آن را کاره باشند هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ
رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ او آن خداست که رسول خود محمد را بفرستاد به اسلام
و قیل بالقرآن و قیل بالادلة الهادیة و البیان و حملش بر عموم کردن اولیتر باشد و به دین مسلمانی
لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ تا آن را ظاهر کرداند بر همه دینها و اظهار دو معنی احتمال
کند یکی پیدا کردن و یکی ظفر دادن و حمل توان کردن بر هر دو وجه که تنافی نیست میان ایشان وَلَوْ
كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ و اگرچه مشرکان آن را کاره باشند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
آنگه گفت ای گروندگان هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ
عَذَابٍ أَلِيمٍ راه نمایم شما را ببازرگانی که شما را برهاند از عذابی الیم که عذاب دردناک
جمله قرا خواندند تنجیکم بتخفیف من الانجا مگر ابن عامر که او خواند تنجّیکم مشدّد من التنجیة
تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ این بیان آن مجملست و تفسیر آن تجارت گفت آنست
که ایمان آرید بخدای تعالی و پیغمبران او وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ

وانفسـ

٣٥١

وَأَنْفُسِكُمْ و جهاد کنید در راه خدای بمال و جانهای ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ
إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ آنگه بر ارغیب گفت این بهتر باشد شما را اگر دانید و دعوی
دانایی میکنید امّا قوله تؤمنون بالله و رسوله مع قوله یا ایها الذین آمنوا آنگه ایمان دارند
چگونه ایمان آرد ازین دو جواب باشد چنانکه رفت فی قوله یا ایها الذین آمنوا آمنوا ایمانا
اول حقیقت باشد و دوم مجاز یعنی استقامت و امّا اول مجاز باشد یعنی اظهار و دوم حقیقت
آنگه خطاب باشد با منافقان که اظهار ایمان کرده باشند امر کرد ایشان را بایمان حقیقی و
قوله ذلکم خیر لکم در و دو وجه باشد یکی آنکه خیر بمعنی افعل تفضیل باشد و معنی آن بود که این افعال
خیری باشد شما را و بمعنی از جمله خیرات و منافع یعنی جزاء آن و ثواب شما را خیری باشد وجه دوم
آنکه در معنی تفضیل باشد و معنی آنکه ثواب ایمان و جهاد بقیامت شما را به ازین آسایش و
رفاهیت بود که شما راست بترک نظر و تحصیل معارف و جهاد در سبیل خدا اگر گویند چگونه
کرد اسم را از فعل فی قوله تجارة آنگه گفت تؤمنون جواب آنست که آن مع الفعل در تأویل
که بدل تؤمنون که فعل است از تجارة که اسم است مشتق
مصدر باشد و عرب در مثل این موضع گیاه آن بیارند و گیاه حذف کنند یقولون هل لک فی
خیر تقوم الی فلان فتعوده ای ان تقوم الی فلان يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ
و قوله یغفر لکم را آن مجزوم است که جواب استفهام است متضمن معنی شرط را و تقدیر فانکم
ان تفعلوا ذلک یغفر لکم اگر این کارها بجای آرید از ایمان بخدا و جهاد در سبیل خدای بیامرزد
گناهان و يُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ و شما را
در بهشتهایی برد که از زیر درختان آن جویها میرود وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ
عَدْنٍ و جایهای خوش در بهشت مقام حسن بصری گفت از عمران حصین و ابو هریره
پرسیدم تفسیر این آیه مرا گفتند علی الخبیر سقطت ما از رسول صلی الله علیه و آله پرسیدیم گفت
کوشکی است در بهشت از یکپاره لؤلؤ و در آن کوشک هفتاد سرای باشد از یاقوت سرخ در هر سرایی
هفتاد خانه باشد از زمرد سبز در هر خانه هفتاد سریر باشد بر هر سریری هفتاد بستر باشد از
هر لونی بر هر بستری حور العینی در هر خانه هفتاد مائده بر هر مائده هفتاد لون طعام در هر خانه
هفتاد کنیزک و غلام باشد خدای تعالی مؤمن را چندان قوت بدهد که بر این همه بگذرد و طعام

تقدیر آنست که آن تؤمنوا و

بخورد و ملوث بسازد و آن کارها بیرد ازد ذلك الفوز العظیم این ظفری بزرگوارست
واخری تحبونها نصر من الله وفتح قریب نصرانی کفته محل او جرست عطفا
علی قوله علی تجارة یعنی و علی تجارة اخری التی خصلة اخری تحبونها و هی نصر من الله و نیز را
نمایم شمارا تجارتی دیگر یا خصلتی دیگر که شما دوست دارید و آن نصریست از خدای تعالی و
فتحی قریب الا آنکه ایشان از روی طبع بشریت عاجل دوست داشتند گفت برون از آنکه در ایمان
وجهاد ثواب آجل است این شرح که وصف کرد نصرت و فتح عاجل است غنیمت گوفیان گفتند
محل اخری رفع است علی تقدیر و للمؤمن مع ذلك خصلة اخری و نعمة اخری وبشر
المؤمنین آنگه گفت بشارت ده مومنانرا باین هردو خیر از نفع عاجل و ثواب آجل یا ایها
الذین آمنوا کونوا انصار الله گفت ای مومنان یاران خدا باشید ابوعمرو خواند انصارا
لله بتنوین و لام اضافه در الله کما قال عیسی بن مریم للحواریین من انصاری
الی الله در آیه محذوفی هست و تقدیر آنکه و قولوا هذا الکلم کما قال عیسی ابن مریم شمارا چنانست
که عیسی گفت حواریانرا و اختلاف اقوال در حواریان در سورة المائده رفته است و الی
بمعنی مع است گفتند الی تعلق دارد بمحذوفی و التقدیر مضافا الی الله و منضما الی الله تعالی
قال الحواریون نحن انصار الله حواریان گفتند و ایشان خواص عیسی بودند
که ما انصار خداوند یاوران اوییم و معنی آنکه یاوران دین اوییم چرا که خود را با خدای نسبت کردند
و اضافه برای تعظیم و تشریف کبیت الله و ناقة الله و اسد الله فآمنت طائفة
من بنی اسرائیل وکفرت طائفة ایمان آوردند گروهی از بنی اسرائیل بعیسی
و گروهی کافر شدند او فایدنا الذین آمنوا علی عدوهم فاصبحوا ظاهرین
ما آنهارا که مومن بودند قوی کردیم بر دشمنان ظاهرین ای ظافرین در روز آمدند ظفر یافته

بدانکه این سوره مکیست در قول عبدالله عباس و ضحاک و یازده
آیتست و صد و هشتاد کلمات و نهصد و بیست حرف روایتست از عبدالله عباس از
ابی کعب که رسول صلی الله علیه و اله گفت هرکه او سورة الجمعه بر خواند خدای تعالی بعدد هر کسی
که در شهری از شهرها بمسجد آدینه رود و بعدد هر کسی که نرود ده حسنه را او را بنویسد

سورة الجمعة

بسم الله الرحمن الرحیم یسبح لله ما فی
السموات وما فی الارض الملك القدوس العزیز الحکیم خدای
تعالی گفت تسبیح میکند خدایرا هرچه در آسمانها و زمینهاست که پادشاهیست بی عیب
و عرب اسمی که بروزن فعول باشد مفتوح الفا گویند نحو کلوب و سفود و سمور و سبوط
لنوع من السمك الا سه اسم سبوح قدوس ذروح لواحد الذراریح وهی دویبة بر قشة
بحمرة و سواد و گویند که در روز هست کسائی گفت از ابوالدنیا که او خواند قدوس بفتح القاف
هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم او آن خداست که برساد در امیان
که چیزی نخوانند و ننویسند یعنی عرب پیغمبر را از ایشان و او محمدست صلی الله علیه و اله و گفتند
مراد بامیان مکیانند و آنکه مکه را ام القری خوانند یتلوا علیهم آیاته که از صفت او
آنست که آیات او بر ایشان میخواند ویزکیهم و تزکیه میکند ایشانرا ویعلمهم
الکتاب والحکمة و ایشانرا کتاب و حکمت می آموزد یعنی قرآن و شریعت
وان کانوا من قبل لفی ضلال مبین اگرچه ایشان پیش از این در ضلال
و گمراهی بودند روشن که کتاب نداشتند و شرع ندانستند و مثاله قوله ما کنت تدری ما الکتاب و
لا الایمان وآخرین منهم در و دو وجهست یکی جر عطفا علی الضمیر فی قوله و
یعلمهم ایشانرا می آموزد و دیگرانرا همچنین می آموزد کتاب و حکمت مفسران خلاف کردند که
ایشان که اند عبدالله عمر و سعید جبیر گفتند عجم اند و این روایتست از مجاهد و دلیل برین خبر
که ابوهریره روایت کرد که چون این آیه آمد صحابه گفتند این دیگران کیستند رسول صلی الله علیه و اله
روی با سلمان کرد گفت اگر دین آنجا باشد که ثریاست جماعتی از ایشان دست با ورند عبدالرحمن
بن ابی لیلی روایت کرد از مردی از صحابه رسول که رسول صلی الله علیه و اله گفت من در خواب
دیدم که گوسفند بسیار در قفای من میروند سیاه پس در دنباله ایشان گوسفندانی خاک رنگ
برآمدند و متابعت کردند صحابی را گفت تعبیر این خواب چیست گفت یا رسول الله من
تعبیر چنین میکنم که عرب مسخر تو شوند آنگه عجم از پی ایشان مسخر تو گردند رسول صلی الله
علیه و اله گفت جبرئیل علیه السلام همین تعبیر کرد سدی گفت هرگاه که عبدالرحمن بن ابی

تزکیه میکند ایشانرا این همان
تزکیه است که فرمود قد افلح
من زکاها این تزکیه پاک
گردانیدنست نفس را از اخلاق
ذمیمه و غیر را لحاظ میرسد که
تقدیم تزکیه بر تعلیم جهت آنست که
تا نفس صیقل و جلا از زنگهای
اخلاق ذمیمه لازمه جبلة بشریة
نیابد علم حقیقة رو فرو ننماید
و بدانکه تزکیه را خدای سبحانه
رسول احمد صلی الله علیه و اله
اسناد کرد اشاره بآنکه به
شریعه او تزکیه میسر است نه بهوا
و رای و تقلید و نهای سلف
فافهم

نیز میگوید این حدیث
حدیث میکند که مراد
بمعتبری که جبرئیل با او
در تعبیر موافق باشد
علیه علیه صلوات الله
شک

لیلی روایت کند گوید حدثنی رجل من اصحاب رسول الله مراد آن علی بن ابی طالبست و همچنین
چون گوید مردی از اهل بدر هم او را خواهد علیه صلوات الله اصحاب وی از وجهین شناختندی
از وی پرسیدندی عکرمه و مقاتل گفتند تابعانند ابن زید و مقاتل حیان گفتند مراد هر کسند
که در اسلام در آمدند از پس رسول تا بروز قیامت و این روایت ابن ابی نجیح است از مجاهد
سهل بن سعد الساعدی روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله گفت از امت من مردانی
و زنانی باشند که بهشت شوند بی حساب آنگه این آیه بر خواند وآخرین منهم لما یلحقوا بهم
گفت جماعتی دیگر باشند که هنوز ایشان نرسیده اند وهو العزیز الحکیم
و او خدایست غالب محکم کار ذلک فضل الله این فضل خداست فی ذلک اشارت
بعثت رسول صلی الله علیه و آله و گفتند به آن لطف که مکلفان راست در نبوت و قول اول
لقوله — اولیتر است یؤتیه من یشاء به آنکس دهد که او خواهد والله ذو الفضل
العظیم و او خداوند فضل بزرگوار است مثل الذین حملوا التوریة آنگه مثل
زد جهودان نا فرمان را و احبار ایشان را گفت مثل آنان که توریة بر ایشان نهادند یعنی تکلیف
کردند ایشان را عمل کردن به توریة ثم لم یحملوها پس بر نگرفتند آن را یعنی کار نکردند بدان در این
باب کمثل الحمار یحمل اسفارا مثل ایشان مثل خر باشد که کتابها بر گیرد و
و اسفار جمع سفر باشد که شبر و اشبار و طمر و اطمار و طفل و اطفال و رسل و ارسال و
براو آن کتاب را سفر خوانند که در و کشف کرده باشد از چیزهای پوشیده من قولهم سفرت
المراة عن وجهها اذا کشفت وجهها و الرجل عمامته عن راسه و اسفر الصبح اضاء و
سفر مصدر باشد و سفر مفعول که ذبح و ذبح و نقض و نقض و وجه شبه و مثل از آنجاست
که ایشان ندانند که در توریة چیست چنانکه خر نداند که بر پشت او چیست از آنچه در کتابها
باشد و انشد ابو سعید الضریر زوامل الاشعار لا علم عندهم بجیدها الا کعلم الاباعر
لعمرک ما یدری البعیر اذا غدا باوساقه او راح ما فی الغرائر بئس مثل القوم
الذین کذبوا بآیات الله تقدیر اینست که بئس المثل مثل القوم الذین کذبوا
و گفتند تقدیر اینست که بئس القوم قوم هذه صفتهم و مثل صله باشد یعنی بد قومی اند قومی

لان

اگر دعوی میکنید که شما دوستان خدائید
بیرون این مردمان که محمد است و صحا
او ص

که این صفت دارند والله لا یهدی القوم الظالمین و خدای تعالی کافران
را به بهشت ننماید آنگه گفت ای محمد جواب ده ایشان را که گفتند نحن ابناء الله و احباؤه قل یا
ایها الذین هادوا ای آنان که جهود شده اید ان زعمتم انکم اولیاء لله
من دون الناس فتمنوا الموت تمنای مرگ کنید ان کنتم صادقین
اگر راست گوید درین دعوی برای آنکه مرگ باشد که شما را بسرای ثواب رساند و آنکس که این دعوی کند
و راستگو باشد درین دعوی همه تمنای او آن باشد که از این زندان بجهد و بدان راحت پیوندد
چنانکه امیر المومنین علی علیه السلام گفت والله لا ابالی وقع الموت علی ام وقعت علی الموت
و چون آن ضربت رسید او را و دانست که از دنیا بخواهد رفتن گفت فزت و رب الکعبة
ظفر یافتم بخدای کعبه برای آنکه بر یقین بود که چگونه میرود و کجا میرود آنگه خدای تعالی خبر داد
از ایشان گفت و لا یتمنونه ابدا بما قدمت ایدیهم ایشان هرگز تمنای
مرگ نکنند بآنچه ایشان کرده اند و بآن عمل که ایشان دارند والله علیم بالظالمین
و خدای تعالی عالم است باحوال کافران ابو هریره روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله گفت هیچکس از
شما نباید که تمنای مرگ کند اگر نیکوکار باشد و اگر بدکار برای آنکه اگر نیکوکار باشد بود که آن خیر زیادت
کند و اگر بدکردار باشد بود که از آن توبه کند آنگه گفت بگو ای محمد این جهودان را قل ان
الموت الذی تفرون منه فانه ملاقیکم که آن مرگ که شما از آن میگریزید
او شما را ملاقی خواهد شدن یعنی بشما رسیده خواهد بودن شما را با او و فا را آن آورد که کلام
مضمن است بمعنی شرط و جزا کانه قال ان فررتم او لا تفروا فانه ملاقیکم قال الزهیر ومن هاب
اسباب المنایا ینلنه ولو نال اسباب السماء بسلم ثم تردون الی عالم الغیب
والشهادة پس شما را با خدا برند که او دانای نهان و آشکار است فینبئکم بما
کنتم تعملون تا خبر دهد شما را بآنچه کرده باشید و جزا دهد شما را بران و پاداش باید
یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة خطاب کرد
با مومنان گفت ای گرویدگان بخدا و رسول چون ندا کنند شما را برای نماز یعنی چون بانگ
نماز کنند گفتند مراد آن بانگ نمازست که امام آن بر منبر باشد بانش خبر سائب بن یزید است

وآن مه

که گفت رسول صلی الله علیه وآله را یک مؤذن بود و بلال بود و چون رسول صلی الله علیه وآله بر منبر شدی
او بر در مسجد بانگ نماز بکردی و چون فرو آمدی قامت بگفتی و نیز گفت در عهد ابوبکر و عمر همچنین بود
اما در عهد عثمن مردمان بسیار شدند و خانها از مسجد دور بود بر نبود تا روز آدینه بانگ نمازی
دیگر افزودند بانگ اول بر بام سرای عثمن ببازاری که آنرا زورا گفتندی و چون او بر منبر نشستی
بانگ دوم بار بگفتندی و قوله من یوم الجمعة شاید که من تبیین را باشد و شاید که تبعیض را بود و
تقدیر آنکه وقت صلوة الجمعة و آن بعضی از روز باشد و گفته من بمعنی فی است ای فی یوم الجمعة
و مثاله قوله ماذا خلقوا من الارض ای فی الارض جمله قرا جمعه خوانند بدو ضمه و اعمش بسکون
میم خواند و هر دو لغتست و جمعها جُمَع و جُمُعات ابو عبیده و قرا گفته قرآن به ثقیل آمد
و سکون مفتیس تر ست در کلام عرب کظرفه و ظرف و غرفه و غرف قرا گفت و لغتی دیگر
هست و هی جُمَعة کهمزه و این لغت بنی عقیل است و گفتند این لغت معروف خلاف کردند
در آنکه این روز را چرا جمعه خوانند قولی آنست که روایت کردند از سلمان که او گفت را از
آن این روز را جمعه خوانند که خدای تعالی جمع کرد درین روز میان آدم و حوا و در روایتی دیگر هم
از و گفت برای آنکه خدای تعالی خلق آدم درین روز جمع کرد و گفتند برای آنکه خدای تعالی آفریدن
چیزها درین روز تمام کرد و بس مخلوقات در وجود مجتمع شد درین روز و گفتند برای آنکه جماعات
درین روز مجتمع شوند برای نماز و گفتند اول کسی که این روز را جمعه خواند کعب بن لؤی بود
ابو سلمه گفت اول کسی که اما بعد گفت و آدینه را جمعه خواند کعب بن لؤی بود و در جاهلیت این
روز را عروبه خواندند و هر روز را در هفته نامی دیگر بود خلاف این که امروز هست و شاعر
آنرا جمع کرد در دو بیت گفت أُؤَمِّلُ أنْ أعِيشَ وأنَّ يَومِي لِأوَّلَ أوْ لِأهْوَنَ أو
جُبَارِ أوِ التَّالِي دُبَارِ أوْ فَيَومِي لِمُؤْنِسٍ أوْ عَرُوبَةَ أوْ شِيَارِ و گفتند اول کسی که این
را جمعه خواند انصاریان بودند ابن سیرین گفت پیش از هجرت رسول صلی الله علیه وآله
جماعتی اندک که بودند از مسلمانان با یکدیگر گفتند که جهودان را روزیست که در و مجتمع میشوند
و ترسایان را نیز اگر ما نیز روزی اختیار کنیم که در آن روز در عبادت بیفزاییم و شکر خدا کنیم روا
باشد آنکه گفتند شنبه جهودان راست و یکشنبه ترسایان را اگر ما عروبه اختیار کنیم روا باشد

دردر

لم سمیت الجمعة جمعة

و عروبه نام آدینه بود در جاهلیت پس مجتمع شدند برای اسعد بن زراره او نماز کرد با ایشان دو
رکعت و برای ایشان گوسفندی بکشت ایشان شبانگاه بیامدند و از آن بخوردند و کفایت بود ایشانرا
از اندکی که بودند پس برای اجتماع خود درین روز را جمعه گفتند خدای تعالی پس از آن این آیت فرستاد
گفتند آن اول جمعه بود که در اسلام کردند و اول جمعه که رسول کرد با اصحابش اهل سیر و تواریخ
گفتند رسول صلی الله علیه وآله به قبا فرو آمد در آن وقت که هجرت کرد و آن روز دوازدهم بود
از ربیع الاول شبانگاه به قبا فرو آمد و تا آدینه مقام کرد آنجا و شکل مسجدی آنجا بنا کرد و
روز آدینه روی بمدینه نهاد به بنی سالم بن عوف رسید وقت نماز پیشین درآمد بر نمود تا شکل مسجدی
کردند و آنجا خطبه کرد و نماز آدینه کرد و آن اول خطبه بود که بمدینه کرد صلی الله علیه وآله المعصومین
پس بدانکه نماز آدینه واجبست بچند شرط و از شرایط او آنست که امامی عادل باشد یا کسی
از جهت او و بر دیگری چون قاضی و امیری و بی او امام درست نباشد و مذهب اوزاعی چنین است
محمد بن الحسن گفت اگر امام بیمار شود یا بسفر رود یا بمیرد رعیت را باشد که تقدیم امامی کنند تا نماز آدینه
کند با ایشان و شافعی گفت از شرط نماز آدینه وجود امام نیست او را وی و چون جماعتی حاضر
شوند و نماز آدینه بجای آرند درست باشد و این مذهب مالک و احمدست و از شرایط وجوب او
دیگر حضور هفت کس است یا بیشتر چه اگر پنج کس باشند و ربیعه گفت باشد سنت بود تا شافعی
گفت چهل مرد باید که حاضر باشند و این قول احمد و اسحق است و مذهب ابو حنیفه و ثوری
آنست که بچهار کس منعقد شود سه ماموم و چهارم امام لیث و ابو یوسف گفتند به سه کس و دوم امام
و یکی امام برای آنکه سه اقل جمعست صالح بن حی گفت بدو کس منعقد شود چون نماز جماعت
و مالک را درعدد مذهبی نیست و نماز آدینه واجبست اهل شهرها و اهل دیهها
چون شرایط وجوب حاصل شود و شافعی هم چنین گفت و این قول عمر و عبد الله عباس است
و از فقها مالک و احمد و اسحق ابو حنیفه گفت بر اهل سواد نماز آدینه واجب نیست و گفت
شهر آن باشد که در و بازار باشد و قاضی باشد که در و حقوق ستاند و والیی که حدود راند
و از شرایط وجوب او یکی دیگر آنست که از خانه او تا مسجد آدینه دو فرسنگ باشد یا کمتر چون
چنین بود نماز آدینه برو واجب باشد و اگر بیش از دو فرسنگ باشد برو واجب نباشد حاضر

آمدن و مذهب ابوحنیفه آنست که هر که خارج دروازهٔ شهر باشد بر وی واجب نباشد حاضر آمدن محمد بن الحسن
پرسید از ابوحنیفه که بر اهل زبارا واجبست نماز آدینه گفت نه و زبارا دهی است نزدیک کوفه میان
ده و شهر خندقی بیش نیست شافعی گفت اگر جایی باشد که آواز مؤذن بشنود بر وی واجبست حاضر
آمدن بشرط آنکه مؤذن بلندآواز باشد و روی باد نباشد و بانگها ساکن بود و مرد کر نباشد
و آواز مؤذن بشنود و الا واجب نبود حاضر آمدن و اگر حاضر آید از دور تبرع کرده باشند
و این مذهب احمدست و اوزاعی گفت اگر جایی باشد که بیایند و نماز بگذارند و شب با خانه رسند
واجب باشد که حاضر آیند و اگر دورتر بود واجب نبود عطا گفت اگر ده میل باشند واجب باشد که
حاضر آیند و اگر بیشتر باشد واجب نبود زهری گفت اگر در شش میل باشند واجب بود و این باشد
مذهب ماست ربیعه گفت اگر چهار میل باشند واجب بود لیث و مالک گفتند اگر سه میل باشند
و حاضر آیند واجب بود و وجوب نماز آدینه ساقط شود از نه کس پیر و طفل کوچک
و زن و بنده و بیمار و مسافر و نابینا و لنگ و آنکه از خانه او تا جامع دو فرسنگ
بیشتر باشد جز آنکه ایاز ابر جای خود چهار رکعت پیش لازم باشد جز طفل که برو تکلیف
نیست و مذهب شافعی آنست که از هیچ کس بنیفتد زن و کودک و بنده و بیمار و مسافر و
نزدیک ابوحنیفه از اهل سواد بیفتد و در یک شهر دو جای نماز آدینه نشاید کردن نزدیک شافعی
اما محمد بن الحسن گفت روا باشد ابویوسف گفت آنگه روا باشد که شهر دو جانب باشد و بهر جانبی
مسجدی و امامی باشد و نزدیک ما میان دو جامع باید که یک فرسنگ یا بیشتر باشد و نزدیک ما
مستحب آنست که سنت نماز آدینه پیش از فریضه بگذارد جمله آن بیست رکعت چهار رکعت زیاده
بر سنت دیگر روزها و از امام رضا علیه السلام روایت کردند که چون آفتاب برآید شش رکعت بگذارد
و چون آفتاب گسترده شود شش رکعت دیگر کند و چون نزدیک زوال باشد شش دیگر و چون زوال
نزدیک شود دو رکعت نماز زوال کند و چون زوال شود فریضه کند و مذهب فقها و اهل هم
چندان و هم چنانست که هر روز باشد و از جمله سنتهای مؤکده روز آدینه غسل است
و جمله فقها همین گفتند حسن بصری گفت واجبست و وقت او آنگه باشد که صبح برآید تا بوقت
زوال آفتاب اگر پیش از صبح غسل کند مجزی نباشد او روز آدینه الا که ترسد که ممکن نباشد

و جمله فقها از مذهب اینست مگر اوزاعی را که گفت پیش از صبح روا بود و هم کس را و نزدیک ما تقدیم شاید
کردن بیک روز نزد ضرورت و قراءة در رکعت اول الحمد و سورة الجمعه و در رکعت دوم الحمد و سوره
المنافقین مستحب است و مذهب شافعی هم چنین است و مذهب ابوحنیفه آنست که هرچه خواهد بخواند
مالک گفت در اول الحمد خواند و سوره الجمعه و در دوم الحمد و سورة الغاشیه و خطبه شرطست
در صحت نماز آدینه و این قول سعید جبیرست و اوزاعی و ثوری و ابوحنیفه و اصحاب او
شافعی و حسن بصری گفت بی خطبه درست باشد اما بر امام آنست که خطبه بر پای خواند الا که
معذور باشد شافعی هم این گفت ابوحنیفه گفت اولیتر آنست که بر پای خواند اما اگر بنشیند
هم بی عذر روا باشد چون امام خطبه میخواند بر مستمعان سخن گفتن حرام باشد چه آن دو خطبه
بجای دو رکعت است در بعضی روایات و شافعی و ابویوسف هم این گفتند ابوحنیفه و محمد
گفتند سخن مباح است چندانی که امام بدید آید آنگه سخن گفتن حرام شود تا امام از خطبه و نماز فارغ
شود اما چون در مسجد آید و امام در خطبه باشد نشاید تا هیچ نماز کند و نه تحیت مسجد بل بنشیند
و استماع خطبه کند و ابوحنیفه هم چنین گفت و اصحاب او و مالک و لیث سعد شافعی گفت تحیت مسجد
بکند و آنگاه بنشیند و خطبه بشنود و این مذهب حسن بصری و ثوری و اسحاق است و کمتر آنچه در
خطبه باشد حمد و ثنا خدای تعالی بود و صلوات بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و چیزی از
قرآن سورتی یا آیتی بیک و وعظ و زجر کند مردمان را این چهار جنس است که کم ازین نشاید
و زیاده برین مستحب باشد و قول شافعی هم اینست ابوحنیفه گفت از خطبه یک کلمه کافی بود اگر گوید
الحمد لله یا الله اکبر یا سبحان الله یا لا اله الا الله کفایت باشد ابویوسف و محمد گفتند چندانی باید که
نام خطبه بر وافتد و از شرط صحت خطبه طهارتست و شافعی را درین دو قولست در جدید
چنین گفت که ما گفتیم و در قدیم گفت بی طهارت روا باشد و این مذهب ابوحنیفه است و
نزدیک ما در نماز شام و خفتن و بامداد و پیشین و دیگر شب آدینه و روز آدینه سوره الجمعه خواندن
در رکعت اول مستحب است و فقها این تخصیص نکردند شافعی گفت مستحب آنست که در نماز
بامداد روز آدینه سوره السجده الم تنزیل خواند و هل اتی در رکعت دوم و روا باشد که امام خطبه
کند آنگه که آفتاب وقوف کند در قطب آسمان پیش از زوال و چون زوال شود نماز فریضه کند

احمد حنبل کفت که پیش از زوال بانک نماز کند و خطبه بخواند و نماز کند روا باشد برای آنکه اول وقت
نزدیک وی عند ارتفاع النهار باشد شافعی کفت خطبه و نماز نشاید الا پس از زوال و تقدیم روا
نباشد اما اگر بانک نماز کوید پیش از زوال و خطبه و نماز پس از زوال نماز و خطبه درست باشد
و بمنزلهٔ آنکس باشد که نماز آدینه کند بی بانک نماز ابو حنیفه کفت و مالک کفت خطبه پیش از زوال روا
باشد اما نماز روا نباشد و چون امام بر منبر قرار کرفت نزدیک ما نیست که بر مردم سلام کند
و همچنین نزدیک ابو حنیفه و مالک اما شافعی کفت مستحب است او را که سلام کند و نشاید که امام در
میان خطبه از راست و چپ التفات کند و شافعی همین کفت ابو حنیفه کفت التفات مستحب است
چنانکه در بانک نماز و سخن کفتن مکروه است خطیب را و مردمان را حرام نیست و شافعی را درین
دو قولست یکی چنین که ما کفتیم و این قول جدید است و قول قدیم او آنست که حرام باشد و این مذهب
ابو حنیفه است و اصحابش و مالک و احمد و اسحق و اوزاعی امام نماز آدینه شاید که بنده باشد چون
شرایط امامت نماز باشد و اگرچه نماز آدینه بر وی واجب نبود اما چون صالح باشد این کار را روا
بود ابو حنیفه و شافعی هم این کفتند مالک کفت روا نباشد و نشاید که امام فاسق باشد ابو حنیفه
و بیشتر فقها هم این کفتند شافعی کفت روا باشد اما به کودک نابالغ نماز آدینه منعقد نشود و
شافعی را درو دو قولست و درین باب مسائل بسیارست اینجا برین قدر کفایت کرده شد
فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ مفسران خلاف کردند بعضی کفتند مراد بسعی تاختن است
بل مراد اشتغال و رفتن است و کارها رها کردن چه اگر وقت باشد و به تانی رود و با سکینه و وقار اولیتر
باشد جز آنست که این را اطلاق نتوان کفت برای آنکه خدای تعالی این امر به ندا و منادی باز بست
و ندا و منادی بر دو ضرب شد اما پیش از وقت برای اعلام بود و اما در وقت نماز حضور را
و چون ندا دوم باشد یا خود منادی یکبار ندا کند و اعلام به بانک نماز در وقت جلوس امام بر منبر
آنکس که آن ندا شنود واجبست ورا تاختن کردن تا نماز از وی فوت نشود یا مستحب است تا
خطبه از وی فوت نشود چون داند که بی تاختن بنماز رسد بر وی واجب نیست تاختن کردن و جماعتی
بسیار از مفسران این سعی را بمضی و رفتن تفسیر دادند زهری روایت کرد از سالم
از پدرش که کفت از عمر چنین شنیدیم که فامضوا الی ذکر الله و این قراءة اوست اعمش کفت

ابراهیم که عبدالله مسعود همچنین خواند حسن کفت این نه سعی بقدم است و عمل بل تقدیم نیت
عمل است بخضوع و خشوع و قتاده هم این تفسیر کرد کفت بالقلب لا بالعدو شافعی کفت سعی
اینجا عمل است یعنی کار بندید الا نری الی قوله و ان لیس للانسان الا ما سعی ای ما عمل و
قوله ان سعیکم لشتی ای عملکم و قوله اذا تولی سعی فی الارض قال الازهری سعی
بعدهم قوم لکی یدرکوهم فلم یدرکوهم لم یلاموا و لم یالوا قوله الی ذکر الله سعید بن المسیب
کفت بشتابید بسماع خطبه که در وی ذکر خدای تعالی باشد و قیل الی موعظة الامام و قیل الی
الصلوة و حمل کردن بر عموم اولیتر باشد وَذَرُوا الْبَيْعَ و بیع رها کنید معنی آنست که بیع و
شری رها کنید جز که در بیع هر دو معنی هست و منه قوله صلی الله علیه و اله البیعان بالخیار
ما لم یتفرقا مراد بایع و مشتری است قال الاخطل و باع بنیه بعضهم بخسارة و بعت
لذبیان العلاء بمالکا مراد به بیع دوم شراست علما خلاف کردند در وقت تحریم بیع
نزدیک ما آن وقت باشد که امام بر منبر نشیند از بانک نماز دوم و پیش از ان مکروه باشد و مذهب
شافعی و عمر عبد العزیز و عطا و زهری هم چنین است ربیعه و مالک و احمد کفتند چون آفتاب
بزوال رسید بیع حرام باشد اگر امام بر منبر نشیند و اگر نه اگر بیع کند در آن وقت که بیع منهی است
درست نباشد نزدیک ما و ربیعه و مالک و احمد همین کفتند ابو حنیفه و شافعی و عبید الله بن الحسین
العنبری کفتند بیع درست باشد اما از آنکه نماز آدینه بر ایشان واجب نیست و مذهب شافعی هم
مالک کفت درین باب حکم بنده حکم آزاد است اگر بیع او نیز درست نباشد و نزدیک ما در نماز
آدینه دو قنوت مستحب است یکی در رکعت اول و دوم در رکعت دوم و جمله فقها درین خلاف
کردند ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ یعنی حضور شما مسجد
جامع را بسماع خطبه و کذاردن نماز شما را بهتر باشد اگر دانید اما فضل
روز جمعه و ثواب و ثواب حضور مسجد جامع را و نماز آدینه در اخبار بسیار آمد منها
قوله صلی الله علیه و اله الجمعة حج المساکین کفت نماز آدینه کردن حج درویشانست جابر
عبد الله انصاری روایت کرد که هر که او سه نماز آدینه رها کند بی ضرورتی خدای تعالی مهر بر دل او
نهد و این را معنی خذلان بود و کفتند مالک کرد که رسول صلی الله علیه و اله باز ایستید

تا این قوم که نماز آدینه می شنوند و به نماز نمی آیند تا خدای تعالی با ایشان چه کار کند اما
مهر نهد بر دل ایشان و اما از غافلان نویسید ایشان را اما از جمله اهل دوزخ کند ایشان را جابر
عبدالله انصاری روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله یکروز از روزهای آدینه بر منبر گفت بدانید که
خدای تعالی نماز آدینه بر شما واجب کرد فریضه مکتوب درین سال درین ماه درین روز درین ساعت
درین مقام هر که رها کند در ایام حیات من و از پس وفات من با امامی عادل خدای تعالی شمل
او را جمع نکناد و برکت مکناد در وی و او را حج مقبول نباشد و نه روزه و اگر توبه کند خدای تعالی
توبه اش بپذیرد عبدالله گفت که رسول صلی الله علیه و آله گفت همت کردم که مردی را بدارم که
نماز آدینه کند و من بنگرم که کیست که حاضر نمی آید بفرمایم تا خانها بر ایشان بسوزانند سلمان
پارسی روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله گفت هر که او روز آدینه غسل کند و خویشتن پاکیزه
کند و طیبی که دارد در خود کند و بنماز آدینه حاضر شود چون امام حاضر آید گوش باز کند آنچه
از میان این آدینه تا آن آدینه کرده باشد بیامرزند او را عمران بن حصین روایت کرد از
رسول صلی الله علیه و آله که گفت هر که او غسل آدینه بکند گناهان او مکفر کنند آنگه که راه مسجد
جامع برگیرد بهر گامی که برود بیست ساله عمل برای او بنویسند چون از نماز آدینه فارغ شود
جزا دهند او را بدویست ساله عمل ابوهریره روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله گفت
هر که غسل آدینه بکند و پنج ساعت پیش از نماز بمسجد جامع رود چنان باشد که اشتری قربان
کرده و هر که چهار ساعت رود چنان بود که گاوی قربان کرده و هر که سه ساعت مانده رود
چنان باشد که گوسفندی قربان کرده و هر که دو ساعت رود چنان باشد که مرغی قربان کرده
و هر که ساعتی مانده رود چنان باشد که خایه مرغی قربان کرده و چون امام بیرون آید فرشتگان
حاضر آیند و سماع خطبه کنند انس مالک روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله گفت شب
معراج که مرا باسمان بردند در زیر عرش هفتاد شهرستان دیدم هر شهرستانی چند آنکه دنیا
پر از فرشتگان خدای را جل جلاله تسبیح و تهلیل میکردند و در تسبیح میگفتند بار خدایا بیامرز
آنان را که بنماز آدینه حاضر آیند بار خدایا بیامرز آنان را که غسل آدینه کنند ابوهریره روایت
کرد که بهتر روزی که در وی آفتاب برآید روز آدینه است خدای تعالی آدم را آدینه آفرید و آدینه

انس

بزمین فرستاد و روز آدینه با پیش خدا شد و قیامت روز آدینه باشد و هیچ جانور نباشد
الا خدای تعالی را روز آدینه تسبیح کند الا آنکه که آفتاب می آید ترس خدای را الا جن و انس و در
ساعتی است که هیچ مؤمن را اتفاق نیفتد که در آن ساعت دعا کند و الا اجابت آید او را
و در آن ساعت دو روایت آمده است یک روایت آنکه چون امام از خطبه فارغ شود و مؤذنان
قامت میگویند و مردم صفها راست میکنند و روایت دیگر آنکه ساعت آخر روز است چنانکه نیم ساعت
مانده باشد بغروب قرصه آفتاب و گفته اند چون قرص آفتاب یک نیمه فرو شده باشد انس
مالک روایت کرده که یکروز رسول صلی الله علیه و آله دید بیرون می آمد چون بیرون آمد صحابه گفتند
یا رسول الله امروز دیر بیرون آمدی گفت جبرئیل پیش من بود در صورت زنی بکمال سپید روی
و خالی سیاه بر روی گفت این هیئة روز آدینه است و این روزیست که ترا و امت ترا داد رو
جهود و ترسا آرزو بود که این روز ایشان را باشد ندادند ایشان را
گفتم این نقطه سیاه چیست گفت این ساعت اجابت است که هر دعائی که درین وقت
افتد با جابت مقرون باشد و اگر حاجت روا نشود در دنیا ذخیره کنند آنرا برای او روز قیامت
و مکاره از و بگردانند و این روز بهترین روزهاست نزدیک خدای تعالی و اهل بهشت این
روز را مزید خوانند گفتم یا رسول الله مزید چه باشد گفت در بهشت وادیی است فراخ خاک او
از مشک سفید چون روز قیامت باشد خدای تعالی بفرماید تا کرسی از زر نهند آنجا و منبرها
خدا بیایند و بران کرسی نشینند و صدیقان و شهیدان و مؤمنان پیرامن ایشان بنشینند
خدای تعالی گوید بندگان من حاجتی که دارید بخواهید گویند بار خدایا رضای تو میخواهیم
خدای تعالی گوید راضی شدم از شما حاجتی دیگر بخواهید هر کس آرزوی خود بخواهد خدای تعالی
بدهد ایشان را آنچه خواهند اضعافا مضاعفة آنگه بدهد ایشان را آنچه هیچ چشم ندیده باشد
و هیچ گوش نشنیده باشد و بر دل هیچ آدمی نگذشته باشد آنگه خدای تعالی گوید
وعده شما انجاز کردم و نعمت بر شما تمام کردم و این محل کرامت منست آنگه هر کس با
غرفه خود رود تا دیگر روز آدینه هم آنجا حاضر شوند من گفتم یا جبرئیل غرفهای ایشان از
چه باشد گفت از لؤلؤ سپید و یاقوت سرخ و زمرد سبز درها بر وی گشاده و جویها در

روان کرده هر کس با حاجت خود حاضر انس بن مالک روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله گفت
شب آدینه و روز آدینه بیست و چهار ساعت است در هر ساعتی خدای را سیصد هزار آزاد کرده باشد از آتش دوزخ
رسول صلی الله علیه و آله گفت خدای را دری است مخصوص در بهشت سفید که هیچ چشم مرسل و هیچ فرشته مقرب
ندیده است چون روز آدینه باشد خدای تعالی گوید سخن گوی او گوید قد افلح المؤمنون من امة محمد العاکفون
علی ذکر الله و دون عن النظر آنکه فرشته را امر شد بگو من ماگوید بشارت شما باد که خدای تعالی از روز آدینه
سه نظر باشد به امت تو در هر نظری شش هزار گناه کار را بیامرزد عبد الله عباس گفت چون روز آدینه
باشد خدای تعالی بفرماید تا منبری بر در بیت المعمور بنهند و فرشتگان گرد بیت حاضر آیند و جبرئیل بانگ
نماز کند و میکائیل امامت و فرشتگان در قفاء او نماز کنند چون فارغ شوند جبرئیل گوید بار خدایا
ثواب این بانگ نماز بمؤذنان امت محمد دادم میکائیل گوید ثواب این امامت به امامان امت محمد
دادم و فرشتگان گویند ثواب این نماز بنمازکنان امت محمد دادیم خدای تعالی گوید سخاوت بر من
میکنید من اولیترم بکرم و جود شما را گواه کردم که گناه کاران امت محمد را بیامرزیدم اگر پراگنده
شوند تا آدینه دیگر ابو ذر غفاری رضی الله عنه روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله گفت چون
روز آدینه باشد خدای تعالی فرشتگان را امر کند با قلمهای زر و کاغذهای سیم بیایند و بر در
مسجدها بایستند و نام آنان که بمسجد می آیند می نویسند چون همه در آیند نام نویسند ایشان
بعد آن همه رفتن اند که موی ایشان را بر کید از امت خود آنگه فرشتگان در میان صفها شوند
و تفقد میکنند آنها را که حاضر نباشند گویند فلان کجاست گویند بیمار است گویند بار خدایا شفا
او را که او نماز آدینه بپای دارد گویند فلان دیگر کجاست گویند بسفر رفت فرشتگان گویند بار
خدایا بسلامتش باز رسان که صاحب جمعه است گویند فلان کجاست گویند بمرد گویند بار خدایا
او را بیامرز که نماز آدینه نیکو بپای داشتی انس بن مالک روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله گفت
خدای تعالی اطلاع کند بر مؤمنان اهل زمین بهری در نماز باشند و بهری خفته گوید من خدا
و هم هر کی را در خور عمل خود نمازکنان و خفتگان را چون آخر شب باشد یکبار دیگر اطلاع کند
همچنان باید ایشان را گوید از شان من بخل نیست من ایشان را که ... بیامرزیدم و خفتگان را به
ایشان بخشیدم عبد الله عباس گفت در بهشت حوری هست نام او لعبه فضل او در حسن

دیدار

بر دیگران چنانست که فضل ماه بر دیگر ستارگان چون روز آدینه باشد حور العین فرو آیند و بر کرسیهای
دُر و جواهر نشینند و تسبیح و تهلیل میکنند تا آنگه که مردم از نماز دیگر فارغ شوند نوری از زیر عرش
پدید آید گویند ای رضوان این چه نورست گوید این لعبه است که می آید همه حوری بر راست حُلی
او بر گرفته و همه در چپ او حله بر گرفته و همه در پیش او مجمرها بر گرفته عود می سوزند و همه از
پس او می آیند گیسوهای او بر گرفته بیایند و بر سریر خود بنشینند و آن سریری باشد از نور و آواز
بر دارند به تسبیح و تهلیل تا نماز دیگر چون نماز دیگر بکنند او برخیزد و جامه از ساق بر گیرد این حوران
گویند جامه بساق فرو کن که اگر اهل دنیا بر حسن تو مطلع شوند از شوق تو بمیرند آنگه گویند یا لعبه
تا کرا ای گوید من آن بنده را ام که روز آدینه اول او در مسجد شود و آخر او بیرون آید و چون با خانه
رود عادت او این باشد که آدینه دیگر همچنین کند در حکایات آورده اند که مردی بود عادت داشت
که بمسجد جامع حاضر شدی و با جمعی دوستان در جای معین نماز کردی یکدو نوبت حاضر نیامد
یکی از آن دوستان این بیتها نوشت و باو فرستاد ترکت المسجد الجامع والترک له ریبة فلا انا فلة
تأتی ولا المکتوبة واخبارک تأتینا علی الاعلام معلومه وان زرت من الخیمة زرناک من الخیمة
دیگری را بنا و دنیا این بیتها بدیم خود نوشت روز آدینه الیوم یوم الجمعة یوم فراغ و دعة
وشملنا متفرق فهل تری ان تجمعه آن مرد نیز در جواب او نوشت الیوم یوم الجمعة سبحان
من قد رفعه والشرب فیه لحجة فهل تری ان ندعه وقال شاعر آخر یوم جلی اثره
یوم علی خیره ساعاته مرجوة جل لعمری خطره طوبی لمن وافقها یعقبنی و رب و طره
فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض خدای تعالی چون بیع پیش از آن
محظور کرد بقوله وذروا البیع گفت این بیع چنانست تا نماز نکرده اید چون نماز کرده باشید اگر خواهید
در زمین پراکنده شوید و این لفظ اگر چه بصورت امرست اما مراد اباحتست و مثله قوله و اذا
حللتم فاصطادوا یعنی اگر خواهید بعضی صیدها کنید امر پس از حظر اقتضاء اباحت کند
و اطلاق حظر و این مذهب بیشتر متکلمانست در اصول الفقه اما آنکه مذهب ایشان چنانست که
اگر حظر متقدم نباشد امر این امر واجب بود و مذهب ... آنست که حکم امر چون از پس حظر
آید همان حکم دارد که بی حظر باشد اگر مستدعی وجوب بود یا ندب یا بر وقف پس آن حظر همان

تشهد

حظر

حکم دارد و تقدیم حظر را در تغییر حکم او اثری نیست و دلیل بر صحت این مذهب آنست که امر دلیل آنچه کند را
امر کند که راجح باشد او چون صیغه او متغیر نشد بعد الحظر باید تا حکم او متغیر نباشد خصوصا
نزدیک آنان که امر امر گویند لصیغته و صورته و دیگر آنکه تحریم متعلق از تحریم سمعی شود که ترتیب چون
دانستیم که می شاید که از پس حظر عقلی آید و اقتضاء وجوب کند چرا نشاید که از پس حظر
سمعی آید و اقتضاء وجوب کند یا ندب و دیگر آنکه بیشتر آنکه درین باب هست آنست که اقتضاء
اطلاق حظر کند و اقتضاء حظر چنانکه اباحت باشد بر وجوب و ندب هم باشد اما آنچه گفتند از
قرآن چنین یافتیم و جدان رای دلیل حکمی نباشد آن نه بظاهر ورود دانیم بادله دیگر دانیم دیگر
آنکه این مسلم نیست از آنکه خدای تعالی میگوید و لا تحلقوا رؤسکم حتی الآیه و حلق مباح نیست
بل عبادتست قوله تعالی وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ طلب فضل خدا کنید یعنی روزی
او و گفتند این نه طلب دنیاست مراد سنتی مرغبست از عیادت بیماری و تشییع جنازه
و زیارت برادری حسن بصری و سعید جبیر گفتند مراد طلب علم است و روایتی کردند از صادق
علیه السلام که او گفت و ابتغوا من فضل الله یوم السبت وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا
و خدای تعالی را بسیار یاد کنید لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ تا مگر فلاح یابید وَإِذَا رَأَوْا
تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا جابر عبد الله انصاری گفت سبب نزول آیه آن بود که ما روزی از روزها
آدینه با رسول صلی الله علیه و آله نماز آدینه میکردیم کاروانی در آمد و آواز طبل برآمد مردم همه نماز
آدینه بریدند بعضی بطلب بازرگانی و بعضی بنظاره و لهو آواز طبل تا با رسول صلی الله علیه و آله
بنماندند مگر دوازده مرد خدای تعالی این آیه فرستاد گفت چون تجارتی بینند یا لهوی و بازیی
انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا با آنجا شتابند و ترا رها کنند بر پای بیستاده در نماز
حسن بصری و ابو مالک گفتند که سالی در مدینه قحطی بود و غلایی دحیة بن خلیفه بتجارت
بشام رفته بود بیامد و زیت می آورد و رسول صلی الله علیه و آله بر منبر خطبه میکرد چون آواز طبل
برآمد مردم بشتافتند و او را رها کردند و با او نماندند جز اندکی بماندند رسول صلی الله علیه و آله
گفت بآن خدای که مرا بحق بخلق فرستاد که اگر جمله شما بیرون رفته بودید این وادی آتشی آمدی
و همه را بسوختی مقاتلان گفتند دحیة بن خلیفه الکلبی از جمله بازرگانان شام بود و چون بمدینه

آمدی

آمدی هر چه اهل مدینه را از آن حاجت بودی با خود آوردی و چون به بازار مدینه آمدی نزد احجار الزیت
و آن جاییست بازار مدینه طبل بزدی تا مردم خبر یافتندی این روز بیامد و این پیش از آن بود
که ایشان آمده بر عادت طبل بزده و رسول صلی الله علیه و آله بر منبر خطبه میکرد مردم بشتافتند
و بمبایعه مشغول شدند تا با او اندکی بماندند گفتند که دوازده کس بماندند رسول صلی الله علیه و آله
گفت اگر جمله رفته بودندی و این جماعت نیز ایستادندی از آسمان سنگ باریدی بر شما خدای
تعالی این آیه فرستاد عبد الله عباس گفت بروایت کلبی که هشت کس بیش نماندند قتاده و
مقاتل گفتند این معنی سه بار کردند با آمدن کاروان و هر سه بار اتفاق روز آدینه افتاد
مجاهد گفت مردم بر شتر نشستندی بتجارت و لهو رفتندی در نماز آدینه خلل افکندندی خدای
تعالی این آیه در حق ایشان فرستاد گفتند مراد به لهو طبل است که کاروانیان زدندی و
گفتند عادت چنان بود که چون کاروان آمدی باستقبال کاروان رفتندی با طبل و گفتند مراد
بلهو آنست که در عروسیها دف و طبل زدندی اما قوله انفضوا الیها تفرقوا الیه اکنده شدند
بآنجا و کنایه با تجارة بود اگر چه ابعد المذکورین است برای آنکه اهم الامرین است بعضی
گفتند ترکوک قائما علی المنبر عبد الله مسعود را پرسیدند که رسول صلی الله علیه و آله خطبه آدینه
نشسته خواندی یا بر پای گفت نخوانی که و ترکوک قائما قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ
اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ بگوای محمد ایشانرا که چنین میکنند که آنچه نزدیک خداست از منافع
ثواب لذت آخرت بهترست ازین لهو و ازین تجارت که شما از آن نماز رها میکنید وَ
اللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ و خدای تعالی جل جلاله بهترین روزی دهندگانست
این سوره مدنیست یازده آیتست صد و هشتاد کلمه و نهصد
هفتاد و سه حرفست روایت کنند زر حبیش از ابی کعب که رسول صلی الله علیه و آله گفت
هر که او سوره المنافقین برخواند از نفاق بری بود بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ خدای تعالی درین سوره
ذکر منافقان کرد و سیرت و طریقت ایشان و خبر داد رسول را صلی الله علیه و آله از
آنچه ایشان خواستند کشتن پیش از آنکه گفتند و کردند تا علم غیب معجز باشد رسول را صلی الله علیه و آله

گفت چون تو آیند منافقان قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ گویند ما گواهی میدهیم که
تو رسول خدایی وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ خدای تعالی میداند که تو رسول ویی
وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ و خدای میداند که منافقان دروغ میگویند
اگر گویند چگونه گفت خدا گواهی میدهد که ایشان دروغ میگویند و ایشان میگویند که ما گواهی میدهیم که
تو رسول خدایی و این راست و دروغ نیست جواب آنست که گوییم دروغ نه اینست که انک
رسول الله دروغ آنست که ایشان درین گفتار و گواهی که میدهند از دل و اعتقاد نمیگویند و زبان و ظاهر
این میگویند و در دل خلاف این دارند انگه گفت اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً ایشان
سوگند را سپر خود کرده اند و هر گه ایشان را کاری پیش آید که بر ده ایشان دران در بود خواهند شد سوگند
دفع آن کنند چنانکه مرد کارزاری که به سپر آفات از خود دفع کند فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ
از راه خدای اعراض میکنند و دیگران را باز میدارند إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بد کاریست
که ایشان میکنند ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا این را آنست که ایشان
ایمان آوردند بزبان پس کافر شدند یعنی خود کافر بودند بر آنکه بیان کردیم که ارتداد مومن
نزدیک ما باطلست فَطُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مهر نهادند بر دل ایشان و این عبارتست
از آنکه ایشان ایمان نخواهند آورد و از ایشان ایمان نیاید چون کار مهر بر نهاده فَهُمْ
لَا يَفْقَهُونَ ایشان نمیدانند وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ
چون بینی تو ایشان را بعجب آرد ترا تنهای ایشان عبدالله عباس گفت که عبدالله ابی سلول
مردی بود جسیم تناور و نیکو صورت فصیح زبان چون او سخن گفتی رسول صلی الله علیه و آله
شنیدی وَإِن يَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ و اگر گفتندی گوش بسخن ایشان میکنی
كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُّسَنَّدَةٌ صورت بودی بی معنی پنداری که ایشان چوبهاانید
بر هم نهاده با دیوار گذاشته انگه وصف دلی ایشان کرد يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ
هُمُ الْعَدُوُّ پندارند هر آوازی که بر آید بر ایشان آواز دشمنانست فَاحْذَرْهُمْ
از ایشان حذر کن قَاتَلَهُمُ اللَّهُ بکشد خدا ایشان را أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ
چگونه میگردانند و کجا میگردانند ایشان را کسائی و ابو عمرو و اعمش خواندند خشب بسکون

لئن

شین و این اختیار ابو عبیده است گفت از آنکه در کلام عرب اسمی نیابی که بر وزن فَعَلَة باشد
آنکه جمع او بر فُعُل بود بدو ضمه انما یکون فَعَلَة و فُعْل کبدنة و بُدن راویان ابن کثیر عاصم
درو مختلفند آورده اند که مردی بنزدیک ابن سیرین آمد گفت در خواب دیدم که خشبه یعنی چوبی
در کنار گرفته بودم گفت می پندارم که تو از اهل این آیه که خدا میگوید کانهم خشب مسندة وَإِذَا
قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ چون گویند ایشان را که
بیایید تا رسول برا شما استغفار کند و آمرزش خواهد لَوَّوْا رُءُوسَهُمْ سرها بجنبانیدند
و روبها بگردانیدندی و اظهار کراهت کردندی نافع و یعقوب و ابن روح و مفضل
خواندند لووا بتخفیف و او از ثلاثی مجرد و باقی قرا بتشدید من التفعیل وَرَأَيْتَهُمْ
يَصُدُّونَ وَهُم مُّسْتَكْبِرُونَ و بینی ایشان را که بر میگردند از آنچه ایشان را بآن
دعوت کنند و او حال رسول است و هم در ان حال که متکبر و مترفع باشند سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ
أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَن يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ گفت
راستست ایشان اگر استغفار کنی و اگر نکنی که خدا ایشان را نیامرزد إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي
الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ که خدای تعالی هدایة ندهد فاسقان را براه بهشت و مراد باین فاسقان
منافقانند مفسران گفتند این آیات در حق عبدالله ابی سلول آمد و اصحاب او و قصه او
چنانکه اهل سیر گفتند آن بود که چون رسول صلی الله علیه و آله شنید که بنو المصطلق مجتمع شدند
بر حرب او و قائد ایشان الحارث بن ابی ضرار بود پدر جویریه که زن رسول صلی الله علیه و آله
بود خبر یافت از ایشان برروی ایشان بیرون شد ایشان را بر سر آبی دید که آن را مریسیع گفتندی از
ناحیت قدید بساحل چون دو لشکر روی بهم آوردند و کارزار در پیوست بنو المصطلق
بهزیمت برفتند و جماعتی بسیار را از ایشان بکشتند و رسول صلی الله علیه و آله زنان و
کودکان ایشان را اسیر کرد باورد و مالهای ایشان بغنیمت برگرفت و مردی را از جمله مسلمانان
مجروح کردند من بنی کلب بن عوف بن عامر نام او هشام صبابه مردی از انصاریان
او را مجروح کرد از قوم عبادة بن الصامت بغلط پنداشت که او از جمله کافرانست
مردم درین بودند عمر خطاب را مزدوری بود نام او جهجاه بن سعید از بنی غفار او می آمد

لئن نبی اند راست که
منافقان را خدای سبحانه
نیامرزد هرگز شف

[illegible]

واسبی ازان عمر بسر آب می آورد او را با مردی خصومت افتاد نام او سنان الجهنی حلیف بنی
الخزرج چون خصومت میان ایشان سخت شد جهنی آواز داد که یا معشر الانصار و غفاری
آواز داد که یا معشر المهاجرین مردی از مهاجر یاری جهجاه شد نام او جعال عبدالله ابی بر طریق
استهزا گفت ای جعال تو اینجایی و عبدالله را جوابهای سخت داد عبدالله گفت صبر بت برا
تا بمدینه رویم که ترا خود از گرسنگی چندان آید که خصومت یاد نیاید آنگه روی با قوم خود کرد و گفت این
آنست که شما بدست خود کرده اید اگر فضله طعام به ایشان نداده ایدی امروز با ما خصومت نکردندی
و مساوات و مساخرت با ما ننمودندی و لیکن مثل ما با ایشان چنانست که گفته اند سمن کلبک یاکلک
سگ خود را فربه کن تا ترا بخورد اگر ما با مدینه شویم عزیزان ذلیلان را بیرون کنند به عزیز خود را
خواست و به ذلیل رسول و اصحاب او را و در جمله قوم او زید ارقم حاضر بود و او کودک بود
او را گفت بعزیز خود را خواستی و بذلیل رسول خدا را انت والله الذلیل القلیل المنغص
و محمد فی عز من الرحمن و مودة من المسلمین بخدا که پس ازین سخن میان ما و تو دوستی نبود
عبدالله گفت خاموش باش که من بازی میکردم زید ارقم برفت و این سخن با پیغمبر صلی الله علیه و آله
باز گفت عمر خطاب حاضر بود گفت یا رسول الله دستوری ده تا بروم و گردنش بزنم رسول صلی الله
علیه و آله گفت نباید که جماعتی مسلمانان با وی پیوسته اند اگرچه او کسی نیست عمر گفت یا رسول الله
اگر نمیخواهی که ما او را بکشیم یکی از انصار را بفرمای سعد معاذ یا عمار یاسر یا یکی از ایشان تا او را
بکشد رسول صلی الله علیه و آله گفت نشاید مرا این فرمودن که مردم گویند محمد اصحاب خود را
میکشد و لیکن بگو که آواز رحیل دهند تا برویم و آن وقتی بود که عادت نبود که پیغمبر صلی الله علیه و آله
در آن وقت رحیل کند و غرض او آن بود تا مردم آن حدیث رها کنند و کس نزد عبدالله فرستاد
که این سخن تو گفته ای او سوگند خورد که ازین معنی هیچ نگفته ام و زید ارقم دروغ میگوید و عبدالله
ابی در میان قوم خود شریف بود جماعت انصاریان که حاضر بودند گفتند یا رسول الله او پیر ماست
و سید و شریف ما و مردی عاقل است قول کودکی بر او نشاید شنیدن همانا این کودک نیک نشنیده
باشد رسول صلی الله علیه و آله آن عذر قبول کرد و آن حدیث در میان انصاریان فاش گشت
از همه جانب ملامت روی بزید آوردند و گفتند دروغ بر مردی پیر بزرگوار نهادی و زید را غمی بود

سلول

مغیره میگوید که حکمت و مصلحت که
مقتضی مدارا با منافقان بود
این بود که رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که مردم از باطن منافق
خبر نداشتند ظاهر را
میدیدند و البته در قتل مسلمانان
طعن میزدند و نفرت از و
میکردند فتامل
کشف

او را گفت پیش ازین نکردی که رسول خدا را دروغ زن کرد و مردم را بر خویشتن بیرون آوردی زید ازین
حدیث پشیمان و شرم زده شد و نزدیک رسول صلی الله علیه و آله نمیرفت رسول گفت یا اینس برنهید تا
برویم و در وقت گرمگاه برنشست و صحابه برنشستند و در راه آمد اسید حضیر گفت یا رسول الله
در وقتی مکر رحیل فرمودی و عادت تو نه این بود گفت یا اسید نشنیدی آنچه صاحب آن گفت اسید گفت
یعنی عبدالله ابی گفت چه گفته است گفت میگوید چون با مدینه شویم عزیزان ذلیلان را بیرون خواهند
کرد اسید گفت یا رسول الله که پادشاه او که این گوید عزیز تویی و ذلیل او و اگر تو خواهی که او را بیرون
کنی توانی کرد و لیکن مدارا کن و حلم و کرم کار بند که والله در وقتی که تو بمدینه آمدی که قوم او برای او
تاجی میساختند که بر سر او نهند بریاست و تقدیم چون تو بیامدی آن کار از او بگردید و او چنان میداند
که آن ملک تو از او گرفته ای و این حدیث به پسرش رسید عبدالله بن عبدالله پیش رسول صلی الله
علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله اگر فرمایی تا سر پدر پیش تو آرم همه قبیله خزرج دانند که از من
مراعات کننده تر پدر را و بار تر به پدر نیست در میان ایشان و لکن چون کار بدین رسید در دین
مداهنه نیست اگر لابد او را خواهی کشتن تا من تولی آن کنم که نباید تو دیگر کس را بفرمایی
که او را بکشد آنگه مرا دل بار ندهد که کشنده پدر خود را ببینم پس بر دست من خطایی رود
که مستحق دوزخ باشم رسول صلی الله علیه و آله گفت لا بل برو با او بساز و صحبت با او نیکو کن
آنگه رسول صلی الله علیه و آله آن روز و آن شب میرفت تا دگر روز چاشتگاه که آفتاب گرم شد
و مردم رنجور گشتند آنگه فرود آمد و این برای آن کرد تا مردم حدیث عبدالله ابی ترک کنند پس چون
مردم بخفتند و ماندگی باز گذاشتند آنگه نماز دیگر برگرفت تا بجایی فرود آمد که آن را البقعا گویند
بالای بقیع بادی سخت برخاست و مردم رنجور شدند و شتری از آن رسول صلی الله علیه و آله
گم شد و این در شب بود رسول صلی الله علیه و آله گفت مترسید که این باد سخت برای آنست که یکی
از بزرگان کافران در مدینه مرده است گفتند یا رسول الله آن کیست گفت رفاعة بن تابوت
یکی از منافقان گفت عجب از محمد که ما را خبر میدهد از غیب و از آنکه در مدینه حادثه افتاده است
و خبر ندارد که شتر او کی گم شد و کجاست جبرئیل آمد و او را خبر داد از گفتار آن منافق و از
شتر که کجاست رسول صحابه را گفت من دعوی نمیکنم که غیب دانم اما آنچه گویم از اخبار غیب

منافقی که در ... [illegible]
و لیکن ... [illegible]
... [illegible]

جز بوحی نگویم جبرئیل مرا خبر داد از گفتار این منافق و خبر ناقه مرا گفت که در فلان شعب زمام او
بدرختی بحیده است برفتند همچنان بود که گفته بود شتر را پیش رسول آوردند آن منافق باید
وایمان باسر گرفت و توبه کرد چون بمدینه آمدند رفاعة بن تابوت احد بنی قینقاع بمرده
بود و او از جمله رؤسا جهودان بود و کهف و ملاذی بود منافقان را پس چون رسول صلی الله
علیه وآله بمدینه آمد زید ارقم در خانه نشست از شرم و خجالت آن سخنها که رفته بود خدای تعالی
این سوره فرستاد در تصدیق زید و تکذیب عبدالله ابی چون این سوره نازل شد رسول
صلی الله علیه وآله گوش زید بگرفت و گفت یا زید خدای تعالی در تصدیق تو این آیه فرستاد
چون بدر مدینه رسیدند عبدالله ابی از پس پدر شمشیر بیاند و راه بر و گرفت و گفت والله که رها
نکنم تا در مدینه روی الا بفرمان رسول خدا و مردمان میگذشتند و در مدینه میشدند پس گفت
والله رها نکنم که در مدینه روی تا بر خود ندا نکنی که ذلیل منم و قوم من و عزیز رسول خداست و اصحاب
او عبدالله ابی کس بشکایت نزد رسول فرستاد رسول کس فرستاد و گفت رها کن او را که در مدینه
آید و رنجه مدارش گفت چون فرمان رسول آمد مسلم رها کرد او را تا در مدینه رفت روزی چند
بر آمد بیمار شد و بمرد در بیماری مرگ او را گفتند چند آیه سخت در حق تو آمده پیش رسول رو تا
برای تو استغفار کند سر بجنبید و گفت مرا گفتید ایمان آور ایمان آوردم گفتید نماز کن و زکوة
بده نماز کردم و زکوة دادم چیزی دیگر نماند جز آنکه محمد را سجده کنم خدای تعالی قصه او در این
سوره از کرد یَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا
الْأَذَلَّ گفت میگویند یعنی منافقان که اگر با مدینه رویم عزیزان ذلیلان را بیرون کنند و
این دران وقت گفتند که از غزاة بنی المصطلق باز گشته بودند و ایشان قبیله بودند از هذیل
وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ
خدای تعالی بجواب ایشان گفت عزت خدا راست بقهر و غلبه و رسول او راست باظهار
دین او بر دیگر ادیان و مومنانراست بظفر و نصرت بر کافران اما منافقان این معنی در
نمی یابند زیرا که نظر نمیکنند و گفته‌اند عزت خدا راست بولایت فی قوله هنالک الولایة
لله الحق و عزت رسول را بکفایت فی قوله انا کفیناک المستهزئین و عزت مومنانرا

نیز مکو ما احما ظاهر شود
اسرار ام گر زدام اسرا
ام گر زد ... ماند
تمت

بعلو و رفعت فی قوله تعالی وانتم الاعلون و گفته‌اند عزت خدا را بربوبیت است و رسول را
بنبوت و مومنانرا بعبودیت روایت کرده‌اند از صادق علیه السلام که او گفت من مثلی
ورب العرش معبودی من مثلی وانت لی چون من کیست خدای عرش معبود منست
چون من کیست و تو مرا لی گفته‌اند عزت خدا پنج چیز است عزت ملک و بقا و عزت عظمت
و کبریا و عزت بذل و عطا و عزت رفعت و غنا و عزت جلال و بها و عزت رسول
پنج چیز است عزت سبق و ابتدا و عزت اذان و ندا و عزت تقدیم صدق بر انبیا و عزت
اختیار و اصطفا و عزت ظهور بر اعدا و عزت مومنان بر پنج است عزت تاخیر و
معنی او آنست که ترا از پس اشت آتو بر قصه و حال همه واقف شوی و کس بر حال تو مطلع
نشود الا که سابقی موخر با حرام سابقی بایام لاحق بیانش قوله علیه السلام نحن الآخرون
السابقون دوم عزت تیسیر بیانش قوله ولقد یسرنا القرآن للذکر و عزت تبشیر فی
قوله تعالی وبشر المومنین بان لهم من الله فضلا کبیرا و عزت توقیر فی قوله وانتم الاعلون
و عزت تکثیر بیانه قوله علیه السلام انتم اکثر الامم آنگه خدای تعالی خطاب کرد با مومنان و
گفت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ
عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ بر سبیل موعظه و نصیحه گفت ای گرویدگان نباید تا شما را مشغول کند
مالهای شما و فرزندان و خواسته شما از ذکر خدای تعالی مفسران گفتند مراد بذکر نماز پنجگانه است
بیانه قوله تعالی رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ
هُمُ الْخَاسِرُونَ گفت هر که این کند زیان کار باشد یعنی اشتغال بمال و فرزندان
کردن و نماز بپای داشتن باز دارد در راه آن که آن فوت شود از و واین با دیدن باید یا بیشتر
وفات کرد آنگه تحریص کرد ایشان را بنفقه از اموال گفت وَأَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ
نفقه کنید از آنچه ما شما را روزی دادیم مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ
پیش از آنکه مرگ یکی از شما آید فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَى أَجَلٍ
قَرِيبٍ ای هلا اخرتنی گوید بار خدایا چرا مرا تاخیر نکردی تا بوقتی نزدیک مفسران
گفتند لا در لولا صله است و تقدیر آنست که لو اخرتنی بار خدایا اگر مرا تاخیر کردی یا

از ذکر خدای

بوقتی نزدیک فَأَصَّدَّقَ تا من صدقه دادمی و قول اول بهترست لقوله فاصّدق این فا
در جواب یکی از شش چیز فعل مضارع را نصب کند باضمار اَنْ و اینجا استفهام است یعنی
تا من صدقه دادمی وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ و از جملهٔ صالحان بودمی گفته‌اند مراد بصلاح
ایمانست زیرا که آیه در منافقانست چون بدم مرگ رسند تمنای آن کنند که تاخیر اجل
برای ایمان بعضی دیگر گفته‌اند آیه در شان مؤمنانست و مراد بصلاح حج است ضحاک و عطیه
روایت کرده‌اند از عبد الله عباس که او گفت که هیچکس نباشد که او استطاعت دارد و حج نکند الا چون در
مرگ رسد تمنای بازگشت با دنیا کند گفته‌اند آنگه مردی با ابن عباس این آیه یعنی در حق کافران آمده است
گفت من با تو قرآنی برشما خوانم آنگه این آیه برخواند فاصدق ای فاتصدق وأكن من الصالحين
ای من الحجاج جمله قرّا اکُنْ بجزم خوانند مگر ابو عمرو که او خواند وأكونَ بواو و نصب نون عطفاً
علی قوله فاصدق ابو عمرو را گفتند چرا او در مصحفها نیست گفت از کتبت بیفتاد چنانکه بیفتاد
من قولهم کلمن و اصله کلمون و آنگه در بعضی مصاحف عبد الله مسعود دیدم قوله تعالی
فقولا له قولا لينا فعلاً نوشته بود بی واو در کتبت و او نبود و در قراءة بود و وجه قراءة عامه قرّا
آنست که وأكن جزم است علی محل فاصدق که او را چون فا از و بیفکنی مجزوم باشد چنانکه هلا
اتیتنا فنحدثنا و چون فا نباشد تحدثنا اخیر و عطف بود بهم مجزوم باشد نصب بر لفظ
بود و جزم بر محل و علی هذا قول الشاعر فی القدیم فابلونی بلیتکم لعلی اصالحکم واستدرج نویا
وَلَن يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا خدای تعالی جواب داد ایشان را گفت
خدا تاخیر نکند هیچکس را چون اجل ایشان و وقت مرگشان فرو آمد وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ
و خدای تعالی عالم است بآنچه شما می‌کنید   این سوره مکیست الا یک آیه
و هی قوله یا ایها الذین آمنوا ان من ازواجکم الآیه و این سوره هژده آیتست و دویست
و چهل و یک کلمه و هزار و هشتاد حرفست روایتست از عبد الله عمر که رسول صلی الله علیه و آله
گفت که هیچ فرزند نباشد که از مادر بزاید و الا پنج آیه از سورة التغابن بر بندهای سر او
نوشته باشند ابی کعب روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله گفت که هر که او سورة التغابن
بخواند خدای تعالی مرگ فجاءة از و باز دارد بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عطفاً

واین هم از اول سوره است تا آیه

۳

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ خدای جل جلاله گفت تسبیح میکند
خدا را هر چه در آسمانها و هر چه در زمین است بر آن تاویل که گفتیم لَهُ الْمُلْكُ او راست
هم از روی خلق هم از روی تصرف چون با ملک و آفرید و در میانه تصرف او راست بتغییر و تبدیل
زیاده و نقصان و با آخر او فانی خواهد کردن ملک و را باشد وَلَهُ الْحَمْدُ و نیز حمد او راست
چه جمله نعمتها و منافع بامر اوست و هیچ نعمت نیست الا اصل آن نعمت از وست مضاف با او
یا بخود یا بواسطه دیگری وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و او بر همه چیز قادر و تواناست
هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ او آن خداست که بیافرید شما را و اخراج کرد شما را از عدم بوجود
بتقدیری هر کدام نیکو فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ آنگه ابتدا کلامی ساخت
کرد گفت از شما باشد که کافر بود و باشد که مومن بود بیان کرد که ایمان و کفر متعلق است به بنده چه
حواله و اضافه با او کرد و این آیه دلیل است بر بطلان قول مجبره که گفتند ایمان و کفر بنده بخداست
نظیره قوله والله خلق کل دابة فمنهم من یمشی علی بطنه خلق را حواله با خدا کرد و مشی را حواله با ما
همچنین درین آیه خلق حواله بخدا کرد و کفر و ایمان حواله با ما و ادله عقل برین معنی از آفتاب
روشن ترست و آیات محکم با و ناطق من قوله فطرة الله التی فطر الناس علیها الآیه و قوله صلی
الله علیه و آله کل مولود یولد علی الفطرة الخبر و رسول صلی الله علیه و آله گفت که خدای تعالی گفت
خلقت عبادی کلهم حنفاء من بندگان خود را همه مسلمان آفریدم ابو سعید خدری گفت
فمنکم کافر کس باشد که همه عمر کافر باشد بعاقبت مومن شود و کس باشد که همه عمر مومن باشد
بعاقبت کافر شود و این قول از سیبی بر قاعده ما درست نیاید الا بر تاویل ضحاک گفت
از شما کس هست که کافرست در سر و مومن است در علانیه چون منافقان و هست که مومن است
در سر کافرست در علانیه و آن اصحاب تقیه اند چون عمار و مانند او عطا بن ابی رباح گفت
هست از شما که کافرست بخدا و بستاره مومن و هست از شما که مومن است بخدا و
کافر بستاره زجاج گفت کس هست از شما که کافرست با آنکه خدای خالق اوست و کس هست
که مومن است بآنکه خدای خالق اوست و این ظاهر آیتست و آیه جز آنکه دلیل است بر بطلان
قول مجبره نیز بر بطلان قول معتزله فی المنزلة بین المنزلتین را آنکه خدای تعالی خلق را از دو

صنف نهاد اما مومن و اما کافر آنکس که گوید این پاره دیگرست قولی باشد خارج قرآن و دلیل
آنکه گفت والله بما تعملون بصیر خدای بانچه شما میکنید عالمست حق تعالی ما کرد
وخطاب درین با جمله خلق است که مکلفند از مومن و کافر آنگه گفت خلق السموات والارض
بالحق آسمان و زمین بیافرید بحق نه بباطل یعنی نه بعبث بل بغرضی صحیح آفرید و مثله قوله
وما خلقنا السماء والارض وما بینهما باطلا وصورکم بنگاشت شما را فاحسن
صورکم و نیکو بنگاشت عجب از قول آنکس که گفت در تصویر نیکو کرد و در تقدیر زشت بود
خلق فی احسن تقویم و در وقت حکم فی اقبح تحکیم والیه المصیر و بازگشت همه خلقان
با وست این همه دلالت قادری است پس از این بیان عالمی کرد گفت یعلم ما فی
السموات والارض داند هرچه در آسمانها و زمین است هیچ بر وی پوشیده نیست ویعلم
ما تسرون وما تعلنون والله علیم بذات الصدور میداند آنچه در سر
دارید و آنچه آشکارا میکنید و خدا داناست آنچه در دلهاست آنگه در تذکیر رفت و یاد داد
احوال گذشتگان تا معتبر شوند گفت الم یاتکم نبؤ الذین کفروا من
قبل نیامد بشما خبر آنان که کافر شدند پیش از شما و تقدیر آنکه من قبلکم چون مضاف الیه بیفکند
از او را بنا کرد بر ضمه کقوله لله الامر من قبل ومن بعد فذاقوا وبال امرهم
وبال و گرانی عاقبت کار خود بچشیدند ولهم عذاب الیم و ایشان را باشد عذابی سخت
دردمند آنگه علت عذاب ایشان گفت تا کسی گمان نبرد که بر ایشان ظلم رفت ذلک بانه
این عذاب از آن با ایشان آمد که کانت تاتیهم رسلهم بالبینات با ایشان
رسولان آمدند با بینات و دلالات و علامات ایشان از سر جهل و طریق تعجب گفتند فقالوا
ابشر یهدوننا آدمیانند که ما را هدایت میدهند و راه می نمایند توقع آن کردند
که سران ایشان فرشتگان باشند فکفروا بدین سبب کافر شدند و این سببی
بود که بایستی این سبب ایمان نزدیک شوند چه اگر سر ایشان نه از بشر بودی ایشان را
با او الف نبودی و مستانس نشدندی با او خدای تعالی بحکمت اختیار کرد آنچه کرد و
تولوا پشت برکردند و برگردیدند واستغنی الله و خدای تعالی از ایشان

مستغنی

مستغنی و بی نیازست والله غنی حمید و خدای تعالی بی نیازست و پسندیده و ستوده
زعم الذین کفروا ان لن یبعثوا دعوی کردند این کافران که ایشان را برانگیزانند
الکیجی و زنده نخواهند کرد قل بلی وربی لتبعثن بگوی ای محمد بخدای من قسم میکنم و سوگند
میخورم که شما را برانگیزند ثم لتنبؤن بما عملتم آنگه خبر دهند شما را بآنچه کرده باشید از نیک و بد
و جزا دهند شما را ان وذلک علی الله یسیر و این بر خدای آسانست آنگه امر کرد ایشان را
و فرمود و فرمان مجدد کرد بر ایشان با ایمان گفت فامنوا بالله ورسوله ایمان آرید بخدای
و بپیغمبرش والنور الذی انزلنا و آن نور که خدای تعالی فرستاده است آن قرآنست و را
آنش نور خواند که خلقان با او هدایت یابند در ظلمات کفر چنانکه بنور هدایت کنند در ظلمات مسافه
والله بما تعملون خبیر و خدای تعالی بآنچه شما میکنید داناست و خبیر آنگه تهدید کرد ایشان را
باهوال و احوال قیامت گفت یوم یجمعکم لیوم الجمع یاد کن آن روز که جمع
کند شما را از روز جمع یعنی برای روز قیامت عامه قرا یجمعکم بیا خوانند اعتبار بقوله فامنوا
باسه و قوله والله بما تعملون یعقوب خواند نجمعکم بنون اعتبار بقوله والنور الذی انزلنا
ذلک یوم التغابن آن روز روز تغابن باشد تفاعل از غبن و آن فوت حظ
و مراد باشد ابو هریره روایت کرد در تفسیر این آیه از رسول صلی الله علیه و آله که او گفت هیچ
بنده نباشد از محسن و مسیء و دوزخی و بهشتی الا روز قیامت حسرت خورند بدرد از آنکه
چرا کرد و نیکوکار آنکه چرا بیشتر نکرد ومن یؤمن بالله ویعمل صالحا هر که او
ایمان آرد بخدا و عمل صالح کند یکفر عنه سیئاته فروپوشند از و گناهان او را
ویدخله جنات تجری من تحتها الانهار او را در بهشتها برد که در زیر
درختان او جویها میرود مدنیان و شامیان درین سوره و در سوره الطلاق خوانند
نکفر و ندخله بنون و باقی قرا بیا خالدین فیها ابدا در آنجا مخلد و موید باشند
ذلک الفوز العظیم آن ظفری بزرگوارست والذین کفروا
وکذبوا بایاتنا آنکه کافر شدند و آیات ما را بدروغ دارند اولئک اصحاب
النار خالدین فیها وبئس المصیر ایشان اهل دوزخ باشند و در آنجا مخلد

رجا و دان باشند و رعایت آن اگر رسیل المؤمنی و تسلی اصحاب مصائب گفت ما اصاب
من مصيبة الا باذن الله ومن يؤمن بالله يهد قلبه هیچ مصیبت نرسد
شما را الا بفرمان خدای تعالی یعنی از آنچه بخدای تعلق دارد از مرگ و بیماری و سختی و تنگی
و قیل بعلم الله و چون اذن را بعلم تفسیر کنند عام شود فعل خدا و جز او در آن داخل باشد
ابو ظبیان گفت مصحفها بر علقمة بن قیس عرض میکردیم باین آیه رسیدیم گفتیم چه معنی دارد گفت
معنی آنست که هر کس را مصیبتی رسد از قبل خدای تعالی چون داند که صلاح او در آنست رضا
دهد و تسلیم کند بهذا معنی قوله یهد قلبه دلش را هدایت دهد یعنی توفیق رضا و تسلیم ابوبکر
وراق گفت معنی آنست که هر کس ایمان آرد نزد نعمت و بداند که آن از فضل خداست دل او را
بشکر هدایت دهند و هر که ایمان آرد نزد آن شدت و بداند که آن عدل است از خدای تعالی دل او را
هدایت دهند بصبر و رضا و قرآء در وی خلاف کردند عامه قرآ خوانند یهد قلبه بیا و نصب قلبه
و این اختیار ابو عبیده است ابو حاتم و سلمی خوانند یهد قلبه بضم یا و قلبه برفع بر فعل مجهول
طلحة بن مصرف خواند نهد قلبه بنون و نصب قلبه علی التعظیم عکرمه خواند یهدأ قلبه
بهمز و رفع قلبه من الهدء و هو السکون یعنی دلش ساکن شود بعضی دیگر خوانند یهدا قلبه
بتخفیف همز من الهدء ایضا والله بکل شیء علیم و خدای تعالی بهمه چیز
عالم است واطیعوا الله واطیعوا الرسول گفت طاعت دارید خدا و رسول را
فان تولیتم اگر برگردید و پشت بر فرمان خدا کنید فانما علی رسولنا
البلاغ المبین بر پیغمبر ما آنست که پیغام برساند و بیان کند الله لا اله
الا هو خدای تعالی آنست که جز او خدای نیست وعلی الله فلیتوکل
المؤمنون و بر خدا توکل کنند مومنان یا ایها الذین آمنوا آیه در شأن
قومی آمد که خواستند که هجرت کنند خویشان ایشان را گفتندی بخدا که اگر تو ما را بگذاری زن و
فرزند و مال و اینجا بی خان و مان و مسکن و محتاج میباشی و ما بر فراق تو صبر نداریم
و با تو نمی توانیم آمدن بهری را از ایشان بر آمدی مقام کردندی و هجرت نکردندی
خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ای کسانی که ایمان آورده اید ان من ازواجکم

واولادکم عدوا لکم از زنان و فرزندان شماست که دشمن شما اند و من تبعیض را
باشد عطا یسار و عطا خراسانی گفتند آیه در عوف بن مالک الاشجعی آمد و او خداوند اهل
و مال و فرزند بود و هر گاه خواستی با هجرت کند ایشان بگریستندی و او را دل تنگ شدی گفتندی
ما را با که میگذاری بی تو چگونه باشیم او را در هجرت تقصیری می افتاد خدای تعالی این آیه فرستاد
و گفت ایشان دشمن شما اند بانکه شما را منع میکنند از طاعت خدای تعالی فاحذروهم
حذر کنید از ایشان یعنی حذر کنید از آنکه قبول کنید از ایشان چنین حدیثها وان تعفوا
و اگر عفو کنید وتصفحوا و اعراض کنید از آن وتغفروا و بیامرزید گفتند برای آن گفت
که چون ایشان منع هجرت کردندی آنگه از پس مدتی که بیامدندی آنان که در هجرت بر ایشان مقدم
بودندی فقه آموخته بودندی ایشان آن اهل و فرزند را که ایشان را منع کرده بودندی از هجرت عقوبت
کردندی خدای تعالی گفت با این همه اگر عفو کنید ایشان را و بیامرزید و عقوبت نکنید ایشان را فان الله
غفور رحیم خدای تعالی آمرزنده و بخشاینده است بیامرزد شما را و ببخشاید انما اموالکم
واولادکم فتنة گفت مالها و فرزندان شما فتنه و امتحان و آزمایش شما اند حمل
شما را بر آن باعث و شما را معصیت فرمایند و از طاعت باز دارند و بر کسب حرام حمل کنند و منع حق
فرمایند بعضی علما گفتند من تبعیض در عداوت آورد و در فتنه نیاورد برای آنکه مال و فرزند آن
همه کس را دشمن نباشد ولکن همه کس را فتنه باشند و دل مشغولی آرند از اینجاست که عبدالله
مسعود گفت مگویید اللهم انی اعوذ بک من الفتنة برای آنکه هیچکس نباشد از شما که او گرفتار نباشد
بزن و فرزند و مال اما چنین گویید اللهم انی اعوذ بک من مضلات الفتن بریده اسلمی گفت
یکروز رسول صلی الله علیه و آله بر منبر خطبه میکرد حسن و حسین علیهما السلام در آمدند پیراهنها
سرخ پوشیده حسین علیه السلام را پای بدامن در آمد رسول صلی الله علیه و آله خطبه را قطع
کرد و از منبر بزیر آمد و ایشان را بر منبر برد و بر ران خود نشاند آنگه گفت صدق الله حیث قال
انما اموالکم واولادکم فتنة دلم بار نداد که این کودکان را بر گرفتمی آنگه با سر خطبه رفت والله
عنده اجر عظیم و نزد خداست مزد بزرگ فاتقوا الله ما استطعتم
از خدا بترسید چندانکه توانید و قول آنکس که گفت این آیه ناسخ آن آیتست که فاتقوا الله حق

الله

گرفت و برد

تعالی

خطاب است برای آنکه جمع توان کرد میان هر دو آیه وَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا بشنوید و طاعت دارید
وَأَنْفِقُوا خَيْرًا لِأَنْفُسِكُمْ محتملست دو وجه را یکی آنکه وانفقوا خیرا ای
مالا برای آنکه خیر بمعنی مال آمده است فی قوله ان ترک خیرا ای مالا و برین وجه کلام بر ظاهر خود بود
و محتاج نباشد بحذفی قولی دیگر آنست که در آیه محذوفیست و التقدیر یکن الانفاق خیرا
تا نفقه کردن شما را به باشد و مثله قوله انتهوا خیرا لانفسکم یعنی یکن الانتهاء خیرا لانفسکم وَمَنْ
يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ و هر کس را که نگه دارند از بخل نفس خود
ایشان ظفر یافتگان باشند إِنْ تُقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا گفت اگر کسی قرض دهید
بخدا و بدو قرضی نیکو يُضَاعِفْهُ لَكُمْ مضاعف کند آن را برای شما وَيَغْفِرْ لَكُمْ
و بیامرزد شما را وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ و خدای تعالی سوسپاس است بردبار عَالِمُ
الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ و دانای نهان و آشکارا و عزیز و غالب
محکم کار است

الطلاق

این سوره دوازده آیتست و دویست و چهل و هشت کلمه و هزار
و بیست حرفست ابوامامه روایت کرد از ابی کعب که رسول صلی الله علیه و آله گفت هر که
سورة الطلاق بخواند بر سنت رسول بمیرد رزقنا الله العلم والعمل بها مع الثواب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا
طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ خدای تعالی درین آیه خطاب بنی صلی الله علیه و آله کرد و مراد امة
لقوله اذا طلقتم روایت کردند که عبدالله عباس گفت نزل القران بایاک اعنی و اسمعی یا جاره
و گفتند تقدیر آنست که یا ایها النبی قل لامتک اذا طلقتم ای محمد بگو امت خود را که هر گاه
زنان خود را طلاق خواهید دادن برین قول رسول خارج باشد از خطاب و خلاف
نیست که حکم رسول در طلاق حکم امت است و طلاق در شرع عبارتست از تحلیل زن
بحل عقد نکاح بلفظ طلاق تا از لغت که باشد یا بکنایات علی خلاف بینا و بین الفقهاء
و نزدیک ما طلاق واقع نباشد الا بلفظ و بکنایت واقع نباشد اما فراق حاصل شود
بچیزهای دیگر جز طلاق چون ارتداد و لعان و خلع و فسخ نکاح و الرد بالعیب و طلاق را
شرایطی هست که بی آن واقع نشود و از آن جمله لفظ است و عزم بر طلاق و آنکه زن پاکیزه بود.

فقیر میگوید که محتمل است که
نکته ابتدا خطاب به نبی
و بعد از آن خطاب بلفظ
جمع نمودن آن باشد که
طلاق تا ضرورت شدیده
داعی نگردد مذموم است
و در خطاب ظاهرا نبی نیز
داخل است ... ملک
...

یا کنیزکی که در او مقاربت نبوده باشد و بحضور دو گواه باشد چون این جمله شرایط حاصل بود یک
طلاق رجعی واقع شود و مرد مالک مراجعت بود تا زن در عده باشد چون از عده بیرون آید
مالک تن خود شود و اگر او خواهد تا نکاح بندد از جمله خاطبان یکی باشد آنگه چون عقد بندد بر
و دیگر باره طلاق دهد بدین شرایط هم رجعت تواند کردن مادام تا در عده بود چون از عده بیرون
آید مالک شود خود را و مرد چون خاطبی بیگانه شود اگر عقد بندد دیگر باره و طلاق دهد او را
طلاق بائن و رجعت نتواند کردن و زن مالک نفس خود بود بآن معنی که ملک مرد از و منقطع شود
چرا که شوهر نتواند کردن تا از عده بیرون نیاید و نیز با او عقد نتواند بستن تا آنکه شوهری دیگر
نکند و از او مفارقت کند باختیار بطلاق یا مرگ و اگر سه طلاق بیکبار گوید یک طلاق بیشتر
نیفتد و نزدیک بعضی اصحاب لغو بود و جمله فقها در آن خلاف کردند و مسائل طلاق در
روایات فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ عبدالله عباس گفت معنی آنست که طلاق در
پاکی زن دهید چنانکه در آن پاکی خلوتی نرفته باشد یعنی از آن طهر که ایشان شمارند عده
خود را و طلاق مدهید ایشان را در حیض و این مخصوص باشد بمدخول بها را اما آنکه آن زا
که با او دخول نرفته باشد او را عده نباید داشت و اگر در حیض طلاقش دهند مذهب اهل
البیت علیهم السلام آنست که طلاق واقع نشود و خلاف سنت بود و نزدیک فقها
بدعت بود و لکن واقع بود سعید بن المسیب چنان گفت که مذهب ماست انس مالک
گفت آیه در رسول آمد که حفصه را طلاق داد و فرمود که مراجعت کن سدی گفت که در
عبدالله عمر آمد که زن را طلاق داد در حیض رسول فرمود او را که نزدیک او شود و رها
کند تا پاکیزه شود آنگه طلاقش دهد اگر خواهد پیش از آنکه خلوت کند با او یا در نکاح بدارد پس
این آن عده است که خدا فرمود مقاتل گفت آیه در عبدالله بن عمرو بن العاص آمد
و عمرو بن سعید بن العاص و طفیل بن الحرث و عتبه بن غزوان ابو موسی الاشعری
گفت رسول صلی الله علیه و آله بر ایشان خشم گرفت که طلاق بسیار دادندی و مراجعت
بسیار کردندی گفت این نه طلاق مسلمانان باشد که مرد گوید طلاق دادم و رجعت کردم
پس گفت طلاق که دهید زن را پیش از عده دهید عبدالله عباس و عبدالله عمر خواندند

فطلقوهن من قبل عدتهن اما اخباری که در طلاق آمده است آنست که عبد الله عمر روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله گفت دشمن ترین چیزی که خدای دارد از چیزهای حلال طلاق است علی علیه السلام روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله گفت زن کنید و طلاق مدهید که عرش از طلاق بلرزد ثوبان روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله هر آن زن که از شوهر طلاق خواهد بی سببی و رنجی بوی بهشت بر وی حرام است ابو موسی الاشعری روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله لا تطلقوا النساء الا من ريبة فان الله لا يحب الذواقين ولا الذواقات یعنی کسانی را که هر وقت خواهند زن نو کنند و زنانی که شوی نو کنند انس روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله گفت ما حلف بالطلاق ولا استحلف به الا منافق بطلاق سوگند نخورد و نه دهد الا منافق **واحصوا العدة** گفت عده بر شمارید یعنی عدد اقراء که سه قرء باید تا باشد علی خلاف بین الفقهاء فی الاقراء و بیان کردیم که قرء نزدیک شافعی و نزدیک ما طهر باشد و نزدیک اهل عراق حیض و عده نشستن زن باشد از شوهر کردن تا مدتی معین بگذرد که شرع تعیین کرد آنرا و عده زن بر ضروب باشد یک نوع عده آنکس باشد که بحد بلوغ نرسیده باشد و حیض ندیده باشد و حد آن نزدیک نه سال باشد این کس را عده نباشد نزدیک بیشتر اصحاب ما بعضی اصحاب ما گفتند عده او سه ماه باشد سه ماه و این مذهب جمله فقهاست و اما آنکس که او حیض نه بیند و مثل او در آن سن حیض بیند عده او سه ماه باشد سه ماه و آن کسی بود که او بالای نه سال بود و اما اگر حیض بیند عده او اقراء باشد و آن اطهار باشد نزدیک ما و بیشتر فقها و نزدیک بعضی حیض باشد و نوعی دیگر آن باشد که حیض نه بیند و در سن او دیگران حیض بینند عده او سه ماه باشد بی خلاف و اصحاب ما حد او این نهادند که سال او کم از پنجاه سال بود و آنکس که آیس باشد و نومید از حیض و مثل او در سن او حیض نبیند و حد آن پنجاه سال باشد یا بالای آن او را عده نباشد نزدیک بیشتر اصحاب ما بعضی گفتند عده او سه ماه باشد و آن مذهب جمله فقهاست و در اخبار ما آمد که اگر زن قرشی باشد حد ایاس او از حیض شصت سال باشد و عده زن آبستن آن باشد که بار

اقسام عدت

بنهد اگر عده طلاق دارد و اگر عده وفات باشد ابعد الاجلین بود اگر چهار ماه و ده روز نزاید و بار ننهاده باشد صبر کند تا بار بنهد و اگر بار بنهد و چهار ماه و ده روز نگذشته باشد صبر کند تا چهار ماه و ده روز بگذرد و این مذهب علی علیه السلام است و عبد الله عباس و جمله فقها گفتند زن آبستن را عده آن وقت برآید که بار بنهد و عده مسترابه چنان باشد که اعتبار اقراء و شهور میکند اگر سه ماه درست بگذرد بر وی پاکیزه که در آن خون نه بیند عده او برفت و اگر سه ماه بگذرد و در روز از پیش حیض بیند عده او با قراء باشد آنرا یک حیض شمارد و از روز طلاق تا تمامی نه ماه صبر کند اگر حیض دیگر بیند حیض دوم باشد او را ماند یک حیض دیگر اگر نه ماه بگذرد و در آن حیض نه بیند عده بدارد تا سه ماه دیگر تمامی یک سال اگر این سه ماه پاکیزه بگذرد بائن شود بدین سه ماه و اگر حیض بیند هم بائن شود که این حیض سیم است و اگر حیض سیم نه بیند صبر کند تا تمامی یازده ماه اگر بیند و اگر نه بیند بهر حال بائن شود برای آنکه اگر نه بیند سه درست فتا باشد بر وی پاکیزه و اگر بیند هر گه بیند حیض سیوم باشد بائن شود و قوله احصوا العده عام بود و شامل باشد این جمله آنرا که به اقراء دارد یا حصاد اقراء کند و اگر بماه دارد ماه یا روزی چهار ده تا تمام شدن **اتقوا الله ربکم** آنگه گفت از خدای تعالی بترسید **لا تخرجوهن من بیوتهن** و این زن را که در عده باشد از خانه بیرون مکنید **ولا یخرجن** و نیز او نباید که از خانه بیرون شود برای آنکه نزدیک شافعی و نزدیک ما او را نفقه و کسوه و سکنی رسد چون طلاق رجعی باشد چون طلاق بائن باشد نفقه و سکنی نباشد او را نزدیک ما و شافعی گفت سکنی باشد و نفقه نباشد اهل عراق گفتند اگر بائن باشد و اگر رجعی او را نفقه و سکنی باشد الا در حالتی که خدای تعالی آنرا استثنا کرد گفت **الا ان یاتین بفاحشة مبینة** الا آنگه فاحشه ظاهر کند مبینه بفتح یا و کسر یا خوانند چون بفتح خوانی معنی آن باشد که آشکار اکرده مفعول باشد از تبیین و چون بکسر خوانی معنی آن باشد که فاحشه ظاهر که خود را اظهار کرده باشد بر توسع مفسران در فاحشه که موجب اخراج باشد خلاف کردند بیشتر مفسران گفتند مراد زناست چون در عده زنا کند و بر وی درست شود

بیوتهن

او را بیرون باید آورد برای اقامت حدّ و آن مقید نشوند که او در عدّه است قتاده گفت فاحشه
نشوز باشد که زن نشوز کند و از مرد طلاق خواهد چون طلاق برین وجه بود او را سکنی
نرسد از خانه اش بیرون باید کردن عبدالله عمر و سدّی گفتند فاحشه آنست که در عدّه از
سرای بیرون آید عبدالله عباس گفت که کمترین فاحشه آن باشد که خویشان مرد از زبان
برنجاند و این معنی در اخبار آمده است و چون چنین کند شاید که او را از خانه بیرون کنند
روایتی دیگر از عبدالله عباس آنست که هر معصیت که کند فاحشه باشد و آن سبب از خانه اش
بیرون توان کرد وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ و این که یاد کردیم حدهای خداست یعنی این که
رفت از احکام طلاق و عدّه حدّهاست که خدای تعالی نهاد در شرع و حدّ نهایتی باشد
که منع کند داخل را از خروج و خارج را از دخول تا آنچه از وست در و نشود و آنچه
در وست از و بیرون نیاید آنگه اوامر و نواهی را حدود خواند و احکام را از آنکه حجرست
در و و تصرف نیست الا که گفت وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ
هر که از حدهای خدا بگذرد و تعدّی کند او ظالم باشد نفس خود را اما باستحقاق عذاب
و اما بتفویت منفعت که ظلم مضرت مخصوص باشد و در لغت نقصان بود لَا
تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَٰلِكَ أَمْرًا تو ندانی که خدای تعالی
از پس آن کاری بدید آرد بعضی دیگر گفتند مراد شهوة المراجعة است باین امر بعضی
گفتند خود نفس مراجعت خواست مادام تا طلاق اول باشد یا دوم و عدّه بسر نشده باشد
بعضی گفتند مراد تغییر رای مردست در طلاق باشد که مرد از رای بگردد و پس از آنکه عزم
طلاق کرده باشد طلاق ندهد فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ چون بوقت خود رسند
باتفاق مفسران و فقیهان معنی آنست قاربن بلوغ اجلهن چون نزدیک باشد که
عدّه بسر آید برای آنکه چون عدّه بسر آمد امساک نتواند کردن بر طریق مراجعت و مرا
مراجعت با امساک و چون از عدّه بدر آمد مخیّر باشد اگر خواهد زن او باشد بتجدید
نکاح و استیناف عقد و اگر خواهد زن دیگری خدای تعالی گفت چون وقت ایشان
بسر آید یعنی نزدیک شود که عدّه ایشان بسر آید فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ

المعنی ان شئتم ذلک اگر خواهید که امساک کنید ایشان را بمراجعت و در مراجعت این قدر
کفایت باشد که گوید مراجعت کردم یا بر دو دست بر او نهد و یا گوید من طلاق نداده ام
و در بار ها گرده ام این جمله رجعت باشد جز آنست که مستحب آنست که گواه برگیرد بر
مراجعه برای آنکه گواه بر طلاق گرفته باشد تا مردم بدانند که او رجعت کرده است و او را
متهم نکنند بزنا و در صحت رجعت شرط نیست أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ و اگر
خواهید رها کنید تا عدّه بسر آید و بائن شود و مفارقه حاصل آید و مراد بمعروف در هر دو جا
مقتضی شرع است یعنی با آنچه واجب شود ایشان را بر شما از نفقه و کسوه و سکنی و حسن
الصحبة یا مفارقت کنید بمعروف یعنی رها کنید تا از عدّه بیرون آید و مالک نفس خود
شود و مراجعت نکنید بر سبیل مضاره و غرض او آن باشد تا او شوهر نتواند کردن و در
رنج باشد معروف در هر دو ترک مضاره است وَأَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ
یعنی علی الطلاق دو گواه عدل گیرید بر طلاق و این قول اصحاب ماست چه طلاق
واقع نشود نزدیک ما الا بحضر شاهدین عدلین و از شرایط صحت طلاق یکی اشهاد است
و امر را ظاهر وجوب باشد نزدیک ما اعنی امر قرآن و سنت اگر گویند مراد اشهاد
بر مراجعت باید گفتن که این امر سنت است بقرینه اجماع و اگر حمل کنند بر هر دو
در طلاق واجب باشد و در رجعت سنت الا که در هر یکی بقرینه دانند و از مطلق امر
در و هیچ ندانند مگر توقف کنند بر دلیل و تمسک کرد باین آیه در وجوب اشهاد بر نکاح
تا آنکه گفت مراد باین اشهاد بر رجعت است و این تمام نشود الا پس از آنکه مخصصی
تعیین کنند برای آنکه آیه مخصوص است برجعت در طلاق و اینجا مخصصی نیست
دیگر آنکه باز نماید که امر بر وجوب است نه بر توقف و در اوامر قرآن ما را خلاف نیست
خلاف در مطلق امرست در لغت اما مخالفان که فقها گفتند مطلق امر در لغت
اقتضاء وجوب کند ابو علی و ابو هاشم گفتند اقتضاء ندب کند و سید رحمه الله
گفت اقتضاء توقف کند بر دلیل چه مستفاد امر بیش از آن نیست که او زود آنچه
که آمر مریدست مامور به را چون بدانند که آمر حکیم است دانند که مامور به را باید ما صنعنی

شافعیه

زیاده بر حسن باشد اما آنکه واجب است یا مندوب الیه و دلیل بر آنکه این امر بر ندبست چون حمل کنند بر
رجعت قوله واشهدوا اذا تبایعتم نزدیک بیشتر فقها این امر بر ندب است مگر اصحاب ظاهر
که ایشان گفتند که اشهاد بر مبایعه واجبست وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ گواهی که اقامت
کنید برای خدا کنید و این امریست بر سبیل جمله مکلفان را ذَٰلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ
این وعظیست و پندی که خدا میدهد مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ آنها را
که بخدای و بروز قیامت ایمان دارند و اگرچه این وعظیست کسی را که منتفع شود بآن از مومن
و کافر و لکن چون مومنان منتفع شوند و منتفع بوعظ ایشانند تخصیص کرد بذکر وَمَنْ
يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا هر که از خدا بترسد و از معاصی او اجتناب کند و از ترک واجبات
خدای تعالی او را راه بیرون آمدن از عقاب پیدا آرد وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا
يَحْتَسِبُ و روزی دهد او را از آنجا که گمان نبرد عکرمه و ضحاک و شعبی گفتند مراد آنست
که هر که از خدای تعالی بترسد و طلاق که دهد طلاق سنت دهد خدای تعالی او را راهی پدید آرد
برجعت بیشتر مفسران گفتند آیه در حق عوف بن مالک الاشجعی آمد و سبب آن بود که
مشرکان پسری را از آن او باسیری گرفته بودند نام او سالم او نزدیک رسول صلی الله علیه و آله
آمد و گفت یا رسول الله پسرم را باسیری گرفتند و من مردی درویشم و چیزی ندارم که او را بآن
فدیه کنم رسول صلی الله علیه و آله گفت خدا میداند که نزدیک آل محمد چیزی نیست الا مدی
از طعام برو و از خدا بترس و پرهیزکاری کار بند و صبر کن و بسیار میگو که لا حول و لا قوة الا
بالله العلی العظیم مرد برفت و این معنی کار بست یکروز ناگاه پسرش سالم می آمد و چند
شتری آورد مشرکان از او غافل شده بودند او از بند بجسته بود و می آمد در راه گله شتر
دید براند و با خود بیاورد و پدرش بآن توانگر شد فذلک قوله و من یتق الله الآیه کلبی
گفت سالم آمد و پنجاه شتر بیاورد عبدالله عباس گفت این مرد نزدیک رسول صلی الله علیه و آله
آمد گفت یا رسول الله پسرم را مشرکان باسیری گرفته اند و مادرش جزع میکند چه میفرمایی
ما را گفت برو تو و مادرش را بسیار بگویید لا حول و لا قوة الا بالله او بخانه باز آمد و زن را
گفت اکنون این کلمه را پیوسته میگفتند بسی بر نیامد که پسر آمد و بلغی گوسفند غنیمت با خود

آورد

٢٦٩

آورد خدای تعالی این آیه فرستاد مقاتل گفت گوسفند آورد و متاعهای دیگر پدرش بیامد
و گفت یا رسول الله ما را حلال باشد که از آنچه او آورد بخوریم گفت روا باشد و خدای تعالی
این آیه فرستاد عبدالله عباس گفت یکروز رسول صلی الله علیه و آله این آیه بر خواند گفت
یجعل له مخرجا من شبهات الدنیا و من غمرات الموت و من شدائد یوم القیمة عبدالله
مسعود و مسروق گفتند معنی آنست که خدای تعالی مخرجی کند در راه بیرون آمدنی از آنکه اوراه
گمان برد که روزی دهنده جز خداست یا منع و اعطا بدست جز خداست تا کلام متناسب
شود اعنی این هر دو جمله که گفت و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا
یحتسب ربیع خثیم گفت یجعل له مخرجا من کل شیء ضاق علی الناس ابو العالیه
گفت مخرجا من کل شدة حسن گفت مخرجی از آنچه خدای تعالی نهی کرده باشد او را
از آن حسین بن الفضل گفت هر که او از خدا بترسد در اداء فرایض خدای تعالی
او را در قیامت راه خروج نماید از عقاب و روزی دهد از ثواب از آنجا که او گمان نبرد
صادق علیه السلام گفت فی قوله و یرزقه الآیه برکت دهد او را بآنچه داده بود او را
عمرو بن عثمان الصدفی گفت معنی آنست که هر که نزدیک حد خدا بایستد و از معاصی
اجتناب کند خدای تعالی او را از حرام بحلال برد و از تنگی و سختی او را بفراخی آورد
حوالة دوزخ او را ببهشت رساند ابو سعید خدری گفت هر که از حول و قوة خود بیزار
شود و در حول و قوة خدا شود خدای تعالی او را راهی پدید آرد از شدت تکلف بمعونة
توفیق علی بن صالح گفت مراد بقوله یجعل له مخرجا آنست که او را قانع کند بآنچه روزی
او کرده باشد ابوذر غفاری رضی الله عنه روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله که
آیتی هست در کتاب خدای عز و جل که اگر مردمان بر آن کار کنند کفایت باشد ایشان را
آنگه این آیه بر خواند و تکرار میکرد در خبر است که یکروز مردی نزدیک عمر آمد و گفت مرا
علمی ده گفت قرآن دانی گفت نه گفت برو و قرآن بیاموز که ما علم کسی ندهیم که او
قرآن نداند مرد برفت بامید آنکه چون قرآن بیاموزد علم گیرد و قرآن بیاموخت چون
در خواندن قرآن باین آیه رسید و من یتق الله الآیه طمع از علم ببرید و با پیش عمر نشد

یکروز عمر او را دید و گفت چه کردی قرآن آموختی گفت آری گفت بیا تا عملی دهم ترا گفت عمل نخواهم گفت چرا
گفت برای آنکه بقرآن مستغنی شدم گفت چگونه گفت آیتی در قرآن پیش من آمد که مرا از تو و جز تو مستغنی
کرد و هی قوله تعالی و من یتق الله الآیه وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ
هر که توکل کند بر خدای تعالی کفایت باشد او را عبد الله عباس روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله
که هر که استغفار بسیار کند خدای تعالی او را از غمها بیرون آرد و از همه تنگیها او را فرج دهد
و روزی دهد او را از آنجا که گمان نبرد و هر که بر خدای تعالی توکل کند و در آن استوار باشد و دل
ساکن بود در هست و نیست خدای تعالی کفایت کند در کارها إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ
که خدای تعالی برسد بآنچه خواهد از کارش عامّه قرّا خوانند بالغٌ أمرَهُ بتنوین و نصب امره
علی انه مفعول به حفص و مفضّل روایت کردند از عاصم بالغُ أمرِهِ بی تنوین و خفض امره علی الاضافه
طلحة بن مصرّف بجیش خواند در شاذ داود بن ابی هند خواند بالغٌ امرُهُ بتنوین و رفع امره یعنی
کار او و فرمان او برسد بآنچه خواهد عبد الرحمن بن ابی رافع گفت چون این آیه و من یتق الله اصحاب
رسول گفتند ما توکل کردیم بر خدای تعالی خدای ما کفایت کند کارهای ما را و آنچه داشتند از
دست فرو گذاشتند و محافظت نکردند خدای تعالی پس از آن آیه فرستاد که انّ الله بالغ امره
یعنی فیکم و علیکم خدای تعالی قضا خود در شما و بر شما راند قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ
شَيْءٍ قَدْرًا خدای تعالی هر چیزی را قدری و اندازهٔ و حدّی نهاد که بآنجا رسد مسروق
گفت خدای تعالی درین آیه قضای خود براند اگر توکل کند و اگر نکند جز آنست که هر که بر او
توکل کند سیئاتش را تکفیر کند و مزدش تعظیم کند ربیع گفت خدای تعالی قضا کرد بر خود
که هر که بر او توکل کند کفایت کند او را فی قوله و من یتوکل الآیه و هر که باو ایمان آرد هدایت دهد
او را فی قوله و من یؤمن بالله یهد قلبه و هر که قرضی دهد باو مکافاتش کند فی قوله من ذا
الذی یقرض الله الآیه و هر که باو اعتصام کند برهاند او را فی قوله و من یعتصم بالله الآیه
و هر که دعا کند اجابت کند او را فی قوله اجیب دعوة الداع اذا دعان وَاللَّائِي
يَئِسْنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ آنکه گفت آن زنانی که ایشان از حیض نومید
باشند و حیض ایشان منقطع شده باشد بوقت خود از علو سن و گفتیم که حدّ آن

پنجاه سالست و بالا تر إِنِ ارْتَبْتُمْ بعضی گفتند معنی آنست که اگر شک افتد در آنکه انقطاع او
از کبر سن است یا از علتی دیگر فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ او را عدّه سه ماه باید داشتن
و آن آنست که بیان کردیم که او حیض نبیند و آنان که در سن او باشند حیض بینند چه اگر
چنین باشد ریب شک در او افتاده باشد ابو علی الزدی گفت ارتبتم را معنی آنست که تیقنتم
و شک بمعنی یقین آمده است چنانکه ظن بمعنی علم و این قولیست شاذ و خارج از لغت عرب
زهری و عکرمه و قتاده گفتند معنی آنست که اگر شک افتد که انقطاع او از کبر سن است یا چون
استحاضه است عدّهٔ ایشان سه ماه باشد بعضی دیگر گفتند که ندانند که حکم ایشان چیست
و ایشان را عده چگونه باید داشتن عدّهٔ ایشان سه ماه بود وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ
و آنان که حیض نیافته باشند و تقدیر آنست که واللائی لم یحضن و ارتبتم ایضا و همچنین اگر
شک افتد شما را در کار ایشان که نابودن حیض ایشان از صغر سن است یا از علتی دیگر عدّهٔ
ایشان سه ماه باشد و این آنست که ما گفتیم لا تحیض و فی سنها من تحیض و تقدیر آنکه واللائی
لم یحضن حکمهن کذلک و این از کلام بیفکندند لانّ الکلام علیه و حوالت بیان بر آیه متقدم کرد
قتاده گفت یا و آن زنان بزرگ خواست و بدوم طفلان را که بحیض نرسیده باشند و این
خلاف ظاهرست اما آنکه بیان کردیم که ان ارتبتم را باین قول فایده نبود وَأُولَاتُ
الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ یعنی اجل مطلقات زنی که آبستن باشد
عدّهٔ او آنست که بار بنهد بلا فصل بائن شود از شوهر و مالک نفس خود شود و عقد تواند بستن
با شوهر دیگر جز که شوهر را نباشد که با او مواقعه کند تا از نفاس پاک نشود که حکم نفاس درین
باب حکم حیض است اگر آبستن باشد به دو فرزند و یکی جدا شود شوهر نتواند کردن تا جمله
آنچه در شکم دارد تمام وضع نکند لقوله تعالی ان یضعن حملهن و او وضع نکرد حمل خود را
اما انقطاع عصمت اصحاب ما روایت کردند که بوضع اول نباشد و مرد را بر او رجعت رسد
جز آنکه تا از هر دو فارغ نشود عقد نتواند بستن با دیگری اما عدّهٔ زن آبستن که شوهرش
مرده باشد بیان کردیم که ابعد الاجلین بود و این مذهب ماست فقها فرق کردند میان
مطلقه و المتوفی عنها زوجها در آنکه عده اش وضع حمل باشد و فقها در مسئله خلاف کردند

حیض

نکردند

مذهب ما آنست که عدهٔ او پانزده ماه باشد چنانکه گفتیم و مذهب مالک و احمد و اسحق آنست که غایت
عدهٔ او یکسال باشد و هذا احد قولی الشافعی و مذهب اهل عراق آنست که چون یک حیض بدید
جز بحیض عده نتواند داشتن و اگرش ده سال توقف باید کردن تا آنگه که از حیض آیس شود
آنگه سه ماه عده بدارد و این قولی دیگرست شافعی را و اصحاب او برین اعتماد کنند و گویند
مذهب عبد الله مسعود است وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا هر که از
خدای بترسد خدای عز و جل کار او بر او آسان کند ذَٰلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ
این فرمان خداست که فرو فرستاد بشما اشاره بحکم طلاق و رجعت و عده است وَمَنْ
يَتَّقِ اللَّهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا هر که از خدای تعالی
بترسد خدا گناهان او مکفر کند و او را مزدی بزرگوار دهد أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ
سَكَنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ آنگه گفت این زنان مطلقات را که بطلاق از خود جدا
کردید تا عده بنگاه داشتن آنجا نشاید که شما نشینید و بیان کردیم که در طلاق رجعی
نفقه و سکنی لازم بود بی خلاف و در طلاق بائن واجب نباشد و اختلاف فقها درین باب
درین سوره برفت سدی گفت من وجدکم من ملککم از ملک شما کسائی گفت من وسع دستتان
ای حیث سکنتم بعضی دیگر گفتند من وجدکم از دست فراخی و توانگری یعنی بحسب طاقتکم
روح عن یعقوب خواند من وجدکم بکسر واو وَلَا تُضَارُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا
عَلَيْهِنَّ گفت مضرت مرسانید بایشان به قلت نفقه و تقصیر در کسوه و ناسازگاری
در مسکن تا کار بریشان تنگ شود و جایگه رها کنند تا آنرا علت کنید در قطع نفقه و این
مضاره مفاعلست یک تن چنانکه طارقت النعل و عافاه الله وَإِنْ كُنَّ
أُولَاتِ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّىٰ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ اگر بار دارند
نفقه کنید بریشان تا بار بنهند خلاف نیست میان فقها در آنکه نفقهٔ حامل واجب باشد
سواء اگر طلاق رجعی بود و اگر بائن خلاف که افتاد درین افتاد که نفقه زنی را دادند
ما هم واجب باشد بسبب فرزند که در شکم بود آنگه خلاف کردند که از کجا نفقه کنند او را
مذهب علی علیه السلام و عبد الله عمر و شریح و نخعی و شعبی و حماد و ابن ابی لیلی و سفیان

واصحاب او آنست که نفقه او من ماله کنند تا بار بنهادن عبد الله عباس و عبد الله زید و جابر
عبد الله و مالک و ابو حنیفه و شافعی گفتند نفقه کنند او را از نصیب او کنند از میراث شوهر
و آن بار که در شکم باشد آنرا حمل گویند بفتح حا و همچنین بار درخت و آنچه بر پشت باشد با
بر سر حمل گویند بکسر حا و جمعها احمال والحمل مصدر حملت الشیء حملا والشیء المحمول
کذبح و ذبح و نکث و نکث فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ
آنگه گفت اگر کودکان شما را شیر دهند مزدشان بدهید که مزد آن بر شما واجب است و گفتند
آیه مخصوص است بزن مطلقه اگر فرزند را شیر دهد او را رسد اجرة المثل پس از آنکه
راغب باشد و راضی آن اگر چنانکه بیگانه باجره معلوم قرار دهد و مادر نباشد آن را راضی
باشد مادر اولیتر بود و اگر رضا ندهد و زیاده خواهد پدر را رسد که بیگانه را دهد الا آنگه فرزند
جز شیر مادر نستاند از مادر باز نشاید گرفت و اگر مادرش در ندهد که کودک را شیر دهد و حال
چنین بود جبر کنند مادر را بر رضاع تا کودک هلاک نشود و رضاع آن بود که مادر یا دایه
کودک را شیر دهد و از اینجا گفت رسول صلی الله علیه و آله یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب
معنی آنست که زن مرضعه بمثابه مادر شود کودک را و مادر مرضعه جده شود و خواهرش
خاله او شود و دخترش خواهر او و پسرش برادر و همچنین جمله محرمات هر گه شرایط رضاع
حاصل شود و شرایط او آنست که چندان شیر دهد کودک را که گوشت و پوست او از شیر
آن زن نما یابد اگر این معلوم باشد و الا اعتبار بپانزده رضعه باشد پیاپی که در میان
آن شیر هیچ زن دیگر نخورده باشد و اگر این نیز معلوم نباشد اعتبار بشبانروزی
بود و باید تا در مدت رضاع بود و آن در دو سالگی باشد چه اگر این شرایط یکی مختل شود
حرمت رضاع ثابت نشود وَأْتَمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ آنگه گفت امر
معروف کنید آنچه در میان شماست و ایمار یکدیگر را فرمودن باشد و امتثال امر
و مؤامره مشاورت بود وَإِنْ تَعَاسَرْتُمْ و اگر سختی کشید و دشوار فرا
گیرید فَسَتُرْضِعُ لَهُ أُخْرَىٰ دیگری او را شیر دهد و این خطاب با پدران و
مادران است چون خلاف کنند با یکدیگر و با هم نسازند مرد مزد تمام ندهد و زن مزد

الحمل
هنّ
ع
شرایط رضاع

زیاده خواهد آنکه امر کرد و گفت لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ توانگر از سر توانگری
و دست فراخی بحسب آنچه لایق باشد آن وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ و هر که روزی
بر و مقدور و مضیق بود فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ بیش از آن تکلیف بر و ننهند
لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا که خدای تعالی تکلیف نکند هیچ نفسی را
الا آنچه او را داده باشد و این آیه دلیل است آنکه خدای تعالی تکلیف ما لا یطاق نکند و
کسی را تکلیف نکند با آنچه او را نداده باشد آنگه بر سبیل تسلی و دلخوشی گفت سَيَجْعَلُ اللَّهُ
بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا خدای تعالی از پس درویشی توانگری دهد و از پس دشخواری آسانی
وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ کاین بمعنی کم باشد
بمعنی خبر از تکثیر فعل گفت بسا دیهی و شهری و من زیاده است که طاغی شدند در
فرمان خدای تعالی و در فرمان پیغامبرانش فَحَاسَبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا
لفظ ماضی است معنی مستقبل گفت هر که چنین کند از طغیان و عصیان ما او را حساب
سخت کنیم و مناقشه کنیم با او در شمار وَعَذَّبْنَاهَا عَذَابًا نُكْرًا او را
عذابی کنیم منکر و سخت و گفتند در آیه تقدیم و تاخیری هست یعنی او را در دنیا عذاب کنیم
بقحط و تیغ و انواع مصائب و نوائب و در آخرت او را عذاب کنیم عذابی منکر فَذَاقَتْ
وَبَالَ أَمْرِهَا بچشید آن دیه یعنی اهل آن دیه بچشیدند وبال امرها و بال کار
خود و عذاب و نکال آنچه کرده بودند وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا و عاقبت
کار ایشان زیان کاری بود أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا خدای تعالی
برای ایشان عذابی معد کرده است سخت فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ
از خدای بترسید ای خداوندان عقلها یکبار کنایه بلفظ تانیث میگوید رداً الی لفظ
القریة و یکبار بلفظ جمع رداً الی اهل القریة الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ
ذِكْرًا رَسُولًا قوله الذین آمنوا در جای صفت اولی الالباب است
کانه قال یا اولی الالباب المؤمنین و شاید که بدل بعض بود از کل مومنان را از میان
عقلا برای آن تخصیص کرد که منتفع ایشانند آنکه گفت قد انزل الله الیکم ذکرا خدای تعالی

باید تا نفقه میکند از آنچه خدا
او را داده باشد صح

ادل

فرو فرستاد بشما ذکری بعضی گفتند قرآن خواست برای آنکه قرآن را ذکر خواند فی قوله انا نحن نزلنا
الذکر و این قول سدی و ابن زید است و برای آن قرآن را ذکر خواند که بآن متذکر شوند و یاد
کنند آنچه بر ایشان واجب باشد ذکر و یاد داشت آن و عمل کردن بدان برین قول تقدیر چنان
باشد که انزل الیکم ذکرا و ارسل الیکم رسولا از باب علفته تبنا و ماء باردا ای و سقیته
ماء باردا و گفتند مراد بذکر شرف است چنانکه گفت و انه لذکر لک و لقومک برین قول
رسولا بدل او باشد قول سه دیگر آنست که مراد بذکر رسول است چنانکه گفت فاسئلوا
اهل الذکر ای آل محمد علیه و علیهم السلام يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ
آنگه وصف کرد آن رسول را بآنکه او آیات خدا میخواند بر شما مبین و روشن لِيُخْرِجَكُمْ
مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ تا شما را از ظلمات و تاریکی بیرون آرد به نور و روشنایی
و از کفر بایمان و از ضلالت بهدی بعضی گفتند لیخرجکم فعل خداست و بر هر دو
وجه کلام بر سبیل توسع باشد و اخراج حقیقی نبود اما اخراج رسول بدعوت بود
و اخراج خدا بالطاف و توفیق و خروج فعل ایشان باشد جز آنکه چون فعل بر دان
حاصل آید و آن سبب بود اضافه اخراج با خدا و رسول کرد و مانند این بسیار است
منها قوله تعالی فی وصف السورة زادتهم ایمانا و زادتهم رجسا الی رجسهم ای
ازدادوا ایمانا و رجسا عند نزول السورة آنگه گفت وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ
يَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ هر که
ایمان آرد بخدای و عمل صالح کند خدای تعالی او را در بهشتها برد که در زیر درخت
آن جویها میرود مدنیان و شامیان ندخله بنون خواندند علی اضافة الله تعالی الفعل
الی نفسه علی سبیل التعظیم و باقی قرآ یا خواندند علی اسناد الفعل الی الله تعالی
علی وجه الغائب خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا در آنجا همیشه باشند خالدین نصب
بر حال است بدان نصب ظرف قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا و خدای تعالی
او را در آنجا روزی نیکو دهد آنگه گفت اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ
خدای آنست که بیافرید هفت آسمان وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ و از زمینها مانند

یعنی هفت زمین یتنزل الامر بینهن فرو میفرستد درمیان این هفت آسمان و هفت زمین
کارهای بتدبیر و تقدیر از حیوة و موت و درویشی و توانگری و تنگی و فراخی و بیماری و تندرستی
آنگه بیان کرد که غرض من درین افعال محکم آنست که لتعلموا ان الله علی کل شیء
قدیر تا شما بدانید که خدای تعالی بر همه چیز قادرست و ان الله قد احاط بکل شیء
علما و بهمه چیز عالم قادر ذاتی باشد حاصل بر صفتی که از مکان آن صفت بر وجه صحیح باشد صادق
ایجاد مقدور خود کردن علی بعض الوجوه و عالم ذاتی باشد حاصل بر صفتی که از مکان آن
صفت بر وجه صحیح باشد ایجاد مقدور خود کردن بر وجه احکام و در آیه دلیلست که خدای تعالی
نمیخواهد که کافران جاهل باشند باو و بآیات او که دلیل است وجود او و ثبوت صفات او
از انجا که گفت من این بر آن کردم تا بدانید که خدای تعالی بر همه چیزی قادر و عالم است بخلاف
مذهب مجبره که ایشان گفتند خدا از کافر کفر میخواهد و از جاهل جهل و قوله و ان الله قد
احاط بکل شیء علما این عبارتست از عالمی بر طریق مبالغه یعنی هیچ معلوم نیست که از
عالمی او بیرونست الا او عالم است بآن بر وجهی که صحیح بود که عالم باشد و قوله علما نصب او
بر تمیز است ای احاط علمه من باب طابت به نفسا و گفتند مصدر است برا آنکه احاط
عبارتست از عالمی یعنی که خدای تعالی گفت احطت بما لم تحط به ای علمت ما لم تعلم
پس تقدیر آن باشد که علم کل شیء علما مصدری است لا من لفظ الفعل

این سوره مدنی است در قول عبد الله عباس و ضحاک و جز ایشان
دوازده آیتست بی خلاف و دویست و چهل و هفت کلمه و هزار و شصت حرف است
روایتست از ابو امامه از ابی کعب که رسول صلی الله علیه و آله گفت هر که این سوره بخواند خدای
تعالی او را توفیق دهد تا توبه نصوح کند بسم الله الرحمن الرحیم
یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک خدای تعالی درین آیه خطاب
کرد با رسول صلی الله علیه و آله گفت ای پیغمبر برگزیده رفیع قدر چرا بر خود حرام میکنی
چیزی که خدای تعالی بر تو حلال کرد تبتغی مرضات ازواجک طلب رضای
زنان خود میکنی والله غفور رحیم و خدای تعالی آمرزنده و بخشاینده است

کفتند

گفتند سبب نزول آیه آن بود که رسول را صلی الله علیه و آله عادت آن بود که هر بامداد که از نماز
فارغ شدی در حجره زنان یک یک رسیدی و احوال ایشان بپرسیدی حفصه بنت عمر را
مشکی انگبین هدیه آورده بودند چون رسول صلی الله علیه و آله در آنجا رفتی او از آن انگبین قدری
پیش او آوردی و او بخوردی و ساعتی مقام کردی عایشه را خوش نیامد که رسول صلی الله علیه و آله
آنجا مقام میکرد کنیزکی داشت حبشی خضره نام او را گفت برو بنگر تا رسول هر بامداد که بحجره حفصه
میرود چرا آنجا مقام میکند او بیامد و بدید و باز گشت و حدیث انگبین با عایشه بگفت و او را از
غیرت آمد کس فرستاد بزنان رسول صلی الله علیه و آله و گفت حالی چنین است و رسول آنجا
مقام میکند و او پاره انگبین نهاده است و رسول را بآن علت آنجا باز میگیرد اکنون می باید که چون
رسول بنزدیک شما آید بگویید که از تو بوی مغافیر می آید و مغافیر صمغ عرفط باشد و آن را
بوی کریه باشد و رسول صلی الله علیه و آله کاره بودی که از او بوی کریه آمدی برای آنکه جبرئیل علیه السلام
بنزدیک او آمدی و او خود را از منفرات دور داشتی رسول صلی الله علیه و آله در نزدیک
سوده شد سوده گفت من خواستم تا رسول را این سخن گویم دیگر باره روا نداشتم که با او سخنی
دروغ گویم که او را از آن کراهتی باشد هیچ نگفتم از آنجا بیرون رفت و در نزدیک عایشه شد
عایشه بینی گرفت رسول صلی الله علیه و آله گفت چرا چنین کردی گفت یا رسول بوی مغافیر آستین بره
از تو می آید گفت مغافیر نخورده ام گفت ولکن حفصه پاره انگبین پیش من آورد بخوردم گفت
پنداری نحل آن بر عرفط نشسته است رسول صلی الله علیه و آله گفت من انگبین بر خود حرام
کردم که بعد از این انگبین نخورم عطاء بن ابی مسلم گفت این زن که رسول صلی الله علیه و آله را
انگبین دادی ام سلمه بود روایتی دیگر آنست که زینب بنت جحش بود پس عایشه و حفصه
مواطاة کردند که رسول صلی الله علیه و آله را گویند از تو بوی مغافیر می آید آنگه هر دو بگفتند رسول
صلی الله علیه و آله گفت من انگبین بر خود حرام کردم خدای تعالی این آیه فرستاد بعضی دیگر گفتند
سبب نزول آیه آن بود که رسول صلی الله علیه و آله روزها قسمت کرده بودی میان زنان یکروز
نوبت حفصه بود گفت یا رسول الله مرا بنزدیک پدر کاری هست دستوری ده تا آنجا
روم دستوری داد او برفت رسول صلی الله علیه و آله کس فرستاد و کنیزکی داشت ماریة

القبطیه که مادر ابرهیم بود و او را مقوقس ملک اسکندریه بهدیه نزد رسول صلی الله علیه و آله فرستاده
بود او را حاضر کرد و در خانه حفصه با او خلوت کرد چون حفصه باز آمد در حجره بسته دید
بر در سرای توقف کرد رسول صلی الله علیه و آله بیرون آمد و عرق از روی مبارک میریخت حفصه بگریست
و گفت یا رسول الله در حجره من بنوبت من کنیزک را بخانه من آوردی و با او خلوت کردی و حرمت
من نگه نداشتی و با دیگر زنان این نکردی رسول صلی الله علیه و آله گفت خاموش باش چه اگر
کنیزک منست و مرا حلال است و او را بر خود حرام کردم برای رضای تو ولکن این سری است
مرا با تو و امانتی نزدیک هیچکس مگو چون رسول از آنجا بیرون رفت حفصه دیوار عایشه
بزد و گفت بشارت که رسول ماریه را بر خود حرام کرد و آن هر دو مار الکفایت شده و حفصه و عایشه
دوستان یکدیگر بودند و متظاهر با عایشه در حق و حیدان سخن گفت که رسول سوگند
خورد که پیرامن ماریه نگردد خدای تعالی این آیه فرستاد عکرمه گفت آیه در حق آن زن آمد
که خود را برسول داده بود و نام او شریک بود رسول او را قبول نکرد و را دل بنانش الی
سه قول گفته اند در سبب نزول این آیه قَدْ فَرَضَ اللهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ
خدای تعالی تقدیر کرد و فتح کرد آنچه سوگندتان حل کنند و این دلیل است بآنکه رسول
صلی الله علیه و آله سوگند خورده بود و نگفته بود هی علی حرام و نزدیک فقها این سوگند باشد
و تحلة الیمین را معنی آنست که چیزی کند که بعد سوگند از و ساقط شود و آن بیکی
دو چیز باشد اما کفاره و آن نزدیک ما بعد الحنث باشد و اما آنچه بر آن سوگند خورده
باشد بجای آرد چنانکه گوید و الله لا آكل من هذا الطعام اگر چه اندکی خورد تحلة قسم
باشد و برای آن تحلة الیمین را عبارت کردند از چیزی اندک فی قولهم لا افعل ذلک الا
تحلة القسم خدای تعالی گفت خدا بیان کرده است تحله و تحلیل سوگند شما به بیان کفاره
در سوره المائده آنجا که گفت و کفارته اطعام عشرة مساکین الآیه وَاللهُ مَوْلَاكُمْ
و خدای تعالی یار شما و تولیت ناصر شما بخود وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ
و او دانا و محکم کار است آنکه خدای تعالی فرمود تا کفاره سوگند بکرد و کنیزک را باز نزدیک
خود آورد وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا گفت

چون رسول سر گفت با بعضی زنان خود یعنی با حفصه حدیثا یعنی حدیث تحریم ماریه و گفته اند سر
آن بود که عایشه مطلع شد بر حدیث ماریه در خانه حفصه رسول او را گفت این سر نزدیک تو
و امانتی با کس مگو او با حفصه گفت برین قول مراد ببعض ازواجه عایشه باشد سعید جبیر گفت
از عبدالله عباس سر آن بود که رسول بگرو عایشه را گفت من با تو سری خواهم گفتن با کس مگوی
و این امانتی است مرا نزدیک تو گفت آن چیست گفت پدر تو و پدر حفصه از پس من امامت
خواهند کردن و پس از ایشان عثمان در حالی که رسول از حجره او بیرون شد عایشه بنواد حفصه
برفت و او را خبر داد و او دیگری را خبر داد تا آن خبر منتشر شد و گفتند که عایشه باید رگفت
بر سبیل بشارت فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ چون خبر داد تا آن سر یعنی عایشه وَأَظْهَرَهُ اللهُ
عَلَيْهِ و خدای تعالی رسول را مطلع کرد اندر افشاء آن سر عَرَّفَ بَعْضَهُ
وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ بعضی از آن تعریف کرد و با روی او آورد و از بعضی عدول
فرمود عامه و عَرَّفَ خواندند بتشدید مگر کسائی که عَرَفَ خواند و در شاذ ابو عبد الرحمن
السلمی و حسن بصری و قتاده و بعضی دیگر از مفسران گفته معنی قوله عرف آنست که جزاء
و عاقب علیه من قولهم لاعرفن بسر فعلک و لاعرفنک ما فعلت من با زنانم را آنچه کردی
و اعرض عن بعض ای عفی عن بعض از بعضی عقوبت کرد و از بعضی عفو فرمود و گفتند رسول
جزاء حفصه را آنکه او را طلاق داد و با خانه پدر فرستاد عمر بر دختر خود خشم گرفت و گفت لو
کان فی آل الخطاب خیر لما طلقک خدای تعالی فرمود که مراجعت کن رسول صلی الله علیه و آله
مراجعت کرد و با این خشم یک ماه از همه زنان اعتزال کرد و در مشربه ام ابرهیم ماریه القبطیه
بنشست تا آیه تخییر فرود آمد حسن بصری گفت کریمان در کارها استقصا نکنند نبینی که خدای
تعالی چه هدایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله گفت عرف بعضه و اعرض عن بعض ای عرفها
بعض الحدیث و اعرض عن بعض ای عدل عن بعضه فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ چون رسول
خبر داد عایشه را از آن و گفته حفصه را آنچه کرده بودند از افشاء سر قَالَتْ مَنْ
أَنْبَأَكَ هَٰذَا گفت ترا این خبر که داد رسول گفت نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ
خدای دانا مرا خبر داد ایشان را گفت إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللهِ اگر توبه از این که کردید فَقَدْ

قال

صغت قلوبکما مستوجب توبه اید که دل شما میل کرد ابن زید گفت میل دل ایشان
آن که مستوجب توبه بودند آن بود که دل ایشان مایل بود به تحریم ماریه و مفارقت رسول او را
و این بر کار ایشان راست بود چه آنکه رسول صلی الله علیه و آله کاره بود آن را پس توبه براه آن
بایست کردن که چرا شادمانه شدند بچیزی که رسول آن را کاره بود و گفتند راه میل بکاری که خدا
آن را کاره بود و جمله اهل تأویل مجتمعند بر آنکه خطاب بقوله ان تتوبا الی الله با عایشه و حفصه است
زهری روایت کرد از عبید الله بن عبد الله بن ابی ثور از عبد الله عباس که او گفت من سخت
حریص بودم بر آنکه بدانم که این دو زن کدام بودند که افشاء سر رسول کردند و دل ایشان
میل کرد تا سالی از سالها با عمر بحج بودم در بعضی منازل آب دست او می ریختم و او دست
می شست او را گفتم آن دو زن که بودند از زنان رسول صلی الله علیه و آله که خدای تعالی اشارت بدیشان کرد
گفت ان تتوبا الی الله گفت کراهت آمد او را این سؤال و لکن پنهان نکرد گفت واعجبا لک
یا ابن عباس عایشه و حفصه بودند آنگه گفت بدانکه ما که جماعت قریش بودیم بر زنان
مستولی بودیم و بر ایشان ما را استیلا بود تا بمدینه آمدیم زنان انصار را عادت بود که جواب
شوهران دادندی و بر ایشان تحکم کردندی زنان ما در ایشان نگریدند از ایشان بیاموختند
تا یکروز اتفاق افتاد که مرا با زن خویش گفت و گویی رفت و بر او خشم گرفتم او مرا جواب میداد
مرا منکر آمد گفتم ترا زهره باشد که مرا جواب دهی گفت آری که از تو بزرگتر از زنان جواب میدهند
گفتم آن کیست گفت رسول خدا مرا عجب آمد برخاستم و بنزدیک حفصه رفتم و گفتم شما جواب
رسول دهید گفت آری باشد که یک شبانروز او را هجرت کنیم گفتم خائب و خاسر باشد آنکه
این کند از کجا ایمن باشید که غضب و خشم خدا بشما فرو آید از خشم رسول نگر تا دیگر جواب
رسول ندهی و از وی هیچ نخواهی و بر او اقتراح نکنی و اگر ترا چیزی بباید از من بخواه و نگر تا حمیت نگیردت
اگر یکی از زنان رسول نیکوتر باشد و رسول را میل با وی بیشتر بود آنگه گفت مرا همسایه بود
انصاری و ما بنوبه بخدمت رسول میرفتیم آن روز که مرا شغلی بودی او رفتی و روزی که او را
شغلی بودی من برفتمی و چون خبری تازه شدی و وحیی آمدی یکدیگر را خبر دادمانی تا رفتی
خبر دادند که قبیله غسان اسپان را نعل میزنند که بجنگ ما آیند یکروز نوبت این مرد انصاری

بود نماز شام بیامد و در سرای من بزد بیرون آمدم گفت خبر داری که حادثه عظیم افتاده است
گفتم غسان آمده اند گفت از آن عظیم‌تر رسول صلی الله علیه و آله جمله زنان را طلاق داد من
گفتم این آنست که حفصه را گفتم و از من نشنید اکنون در افتادند آن شب دل مشغول
بودم تا دیگر روز بامداد بنزدیک حفصه رفتم گفتم رسول شما را طلاق داده است گفت نمیدانم
الا آنست که از ما همه مفارقت کرده است و در مشربه ام ابراهیم رفته و نشسته من بیامدم و
رسول را غلامی سیاه بود او را گفتم در رو و بگو که عمر بر در است دستوری هست که در آید
غلام در رفت و بیرون آمد گفت گفتم و جواب نداد من برفتم و بنزدیک منبر نشستم آرام مرا
قرار نبود دیگر باره برخاستم و بیامدم و غلام را فرستادم بیرون آمد و گفت گفتم جواب
نمیدهد تا سه بار رفتم و دستوری خواستم نیافتم باز رسیم که باز گشتم غلام از قفای من
آواز داد که دستوری داد در رو در رفتم و سلام کردم رسول بر حصیری خفته بود
و حصیر در پهلوی او اثر کرده گفتم یا رسول الله زنان را طلاق داده گفت نه گفتم الله اکبر آنگه
این حکایت که مرا با زن خود رفته بود و حفصه بگفتم رسول صلی الله علیه و آله از آن بخندید
گفتم یا رسول الله دستور باشد تا یک ساعت مستانس باشم بطلعت تو گفت روا باشد
پس بنگریدم گرد خانه چیزی ندیدم مگر سه پوست گوسفند گفتم یا رسول الله اگر دعا کنی تا خدای
تعالی بر امت تو فراخ کند معیشت ایشان چنانکه بر پارسیان و رومیان کرده است و
ایشان خدای را نمی پرستند باز نشست گفت یا ابن الخطاب تو در شکی ندانی که ایشان قومی اند
که ایشان را دنیا معجل کرده اند و لذات و طیبات ایشان در دنیاست پس گفتم یا رسول الله
استغفار کن برای من گفت من سوگند خورده ام که یکماه نزدیک این زنان نروم زهری
روایت کرد از عروه از عایشه که او گفت من روز می شمردم تا بیست و نه روز بگذشت
روز سی ام رسول در پیش من آمد گفتم یا رسول الله نه سوگند به یکماه خوردی گفت بلی
گفتم امروز بیست و نه روز گذشته است گفت ندانی که ماه بود که بیست و نه روز بود
آنگه گفت یا عایشه من ترا چیزی خواهم گفتن جواب آن مده و تا مشورت با مادر و پدر
نبری تعجیل مکن گفتم آن چیست این آیات برخواند یا ایها النبی قل لازواجک الآیه

و تفسیر این بر رفته است در سورة الاحزاب گفت یا رسول الله درین مشورتی بکار باید من اختیار
خدا و رسول میکنم بی مشورت کسی ولکن یا رسول الله این حدیث سری است میان من و تو
باید که مکو گفت کان بردی که من در حفظ اسرار چون توام اگر گویند فقد صغت قلوبکما
حتی آنست که قلبکما باشد که تثنیات گوییم این دو لغت است عرب هر دو گفته است
الا آنکه جمع بیشترست و شایع‌تر و عرب جمع کرد میان هر دو فی قوله ظهراهما مثل ظهور
الترسین وَإِن تَظَاهَرَا عَلَيْهِ ای تعاونا و اگر پشت با پشت گیرید و یکدیگر را
معاونت کنید بر ایذاء رسول صلی الله علیه واله اهل کوفه خوانده‌اند بتخفیف ظا علی وزن تفاعلا
بر فعل ماضی و باقی قرآء تظاهرا بتشدید ظا علی تقدیر تتظاهرا بر فعل مستقبل اکر تا تفاعل
را در ظا ادغام کردند لقرب المخرج فصار تظاهرا فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ
خدای تعالی یار اوست ای ولیه و ناصره و بنصرت رسولش اولیترست وَجِبْرِيلُ
و نیز جبرئیل امین وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ و آن مرد صالح از جمله مومنان بحذف طریق
اخبار ما و مخالفان آمد باسناد از رسول صلی الله علیه واله که او گفت مرد صالح علی بن
ابی طالب علیه السلام کلبی گفت مومنانند که منافق نباشند علاء بن زیاد و قتاده گفته
که بعضی اند وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَٰلِكَ ظَهِيرٌ و فرشتگان پس از آن
پشت و یاور و مددکار او کشند را آنکه صالح المومنین بر جمع گفت والملائکه بلفظ جمع که
این لفظ در جای جمع است اگرچه واحد است چنانکه قائلی گوید لا یدخل داری الا قاری
هر یکی از قاریان که در سرای او شوند روا بود و اگر جمعی بسیار شوند که این لفظ واحد بجای
جمع است و در قول اول که گفتیم باین تاویل حاجت نیست و اصحاب ما استدلال کردند
باین آیه بر فضیلت امیرالمومنین علی علیه السلام عَسَىٰ رَبُّهُ إِن طَلَّقَكُنَّ آنکه
خدای تعالی برای تسلی رسول و برای آن تا تحکم ایشان بر رسول صلی الله علیه واله رد کند
گفت بما اگر رسول طلاق دهد شما را أَن يُبْدِلَهُ أَزْوَاجًا خدای تعالی
او را زنانی دهد بدل شما خَيْرًا مِّنكُنَّ بهتر از شما مُسْلِمَاتٍ
مسلمانان مُؤْمِنَاتٍ مومنان قَانِتَاتٍ نمازکنندگان و گفته‌اند مطیعات

طاعت دارندگان و گفته‌اند دعاکنندگان تَائِبَاتٍ توبه‌کنندگان عَابِدَاتٍ خدا پرستندگان
سَائِحَاتٍ روندگان با او بهر جا که رود و گفته‌اند روزه‌داران و گفته‌اند مهاجرات
ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا بعضی شوی کرده و بعضی ناکرده و این آیه دلیل است بر بطلان دلیل
الخطاب چه اگر دلیل الخطاب بر کار گیرند آیه دلیل آن کند که ایشان موصوف نبودند باین صفات
و معلوم است که ایشان را این صفات بود پس دلیل الخطاب را اصلی نباشد از آنجا که مودی است
با این فساد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گرویدگان و ایمان آوردگان قُوا أَنفُسَكُمْ
وَأَهْلِيكُمْ نَارًا خویشتن را و اهل خود را نگه دارید از آتش و از دوزخی که وَقُودُهَا
النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ هیزم آن آدمیانند و سنگها یعنی سنگ کبریت که در سورة البقره
گفته‌ایم عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ برین آتش موکل باشند
فرشتگان درشتان سختان و آنان زبانیه دوزخند لَّا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ
در خدای تعالی عاصی نشوند با آنچه فرماید وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ و بکنند آنچه
بفرماید ایشان را يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ این خطاب
که روز قیامت خدای تعالی با کافران کند گوید ای آنکه کافر شده‌اید عذر مخواهید امروز چه امروز
عذر مقبول نباشد و توبه نپذیرد را آنکه مکلفان ملجا باشند و فعل ملجا در تکلیف نباید
و بر و ثواب و عقاب نبود إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ شما را جزا خواهند داد
با آنچه کرده باشید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا
آنگه خطاب کرد با مومنان و گفت ای گرویدگان توبه کنید با خدای تعالی و با درگاه او گریزید و با
درگاه او شوید توبه نصوح جمله قرآء نصوح خواندند بفتح نون ابوبکر عن عاصم روایت کرد
نصوحا بضم نون علی المصدر مبرد گفت مراد به نصوح توبه است نصیحت کننده
علما در معنی توبه نصوح خلاف کردند عمر و ابی و معاذ گفتند توبه نصوح آن باشد که مرد
از آن توبه با سر گناه نشود چنانکه شیر با پستان نشود و این خبر مرفوع روایت کرد الی
النبی صلی الله علیه واله که گفت توبه نصوح آن باشد که مرد پشیمان بود در گذشته و عزم کرده
باشد که در آینده با سر آن نشود کلبی گفت آن باشد که بدل پشیمان شود و بزبان استغفار کند

ها

آنچه و دلالت کند بر وجوب جمله واجبات از اصول
و فروع و احکام بر ایجاد حدود و
بیان آنکه امر به اهل خود را بتعلیم
زجر کند بر واجبات و نهی کند از محرمات

و ایغال باز ایستد از گناه قتاده گفت توبه صادق ناصح باشد سعید جبیر گفت توبه مقبول باشد و
مقبول نبود تا در وی سه خصلت نبود خوف آنکه مبادا که نپذیرند و امید آنکه پذیرفته شود و آنکه بر طاعت
مداومت کند سعید بن المسیب گفت توبه که بآن نصیحت کند خود را قرظی گفت باید که در وی چهار
شرط بود استغفار بزبان واقلاع باجسام وابدان وعزم کردن بر آنکه دیگر نکند مثل آن
وهجران کردن از گناه کاران سفیان ثوری گفت علامت توبه نصوح چهار چیز بود القلة
والعلة والذلة والغربة درویشی و بیماری و ذلیلی و غریبی فضیل عیاض گفت
آن باشد که گناه نصب چشم او باشد چنانکه بیداری که در وی می کرد ابوبکر واسطی گفت توبه
نصوح آن باشد که در و نصیب خود مراعات نکند چنانکه گناه برای راحت خود کرد توبه برای
راحت خود کند تا از عذاب نجات یابد بل باید که برای رضای خدای تعالی و تحصیل رضای او کند
ابوبکر وراق گفت باید تا دنیا بر تو تنگ شود با فراخی او و نفس بر تو تنگ شود چنانکه خدای
تعالی در حق سه کس گفت وعلى الثلثة الذين خلفوا ابوبکر وراق گفت باید تا رد مظالم کند و
از خصمان حلالی خواهد و پیوسته طاعت کند رویم گفت آن باشد که با خدای تعالی همه روی باشد
بی قفا چنانکه در وقت گناه همه قفا بود بی رو ذو النون گفت توبه را سه علامت قلة
الكلام وقلة الطعام وقلة المنام شقیق گفت آن باشد که خداوندش خود را بسیار
ملامت کند و از پشیمانی خالی نشود تا از آفات گناه برهد بسلامت سری سقطی گفت آن
بود که توبه کند و مردمان را با توبه خواند تا چنانکه او بر هد از عذاب ایشان نیز برهند چه شرط مسلمانی
آنست که دیگران آن خواهی که بخود خواهی جنید گفت آن باشد که گناه فراموش کند برای آنکه
هر که توبه او نصوح بود هرچه جز خدای بود باید که فراموش کند ابو الادیان گفت آن باشد
که خداوندش را شکی در آن بود و تنها باشد او را در معاصی حموح تا توبه او را تمام توان
نصوح فتح موصلی گفت علامت توبه نصوح سه چیز است مخالفة الهوى وكثرة البكاء
ومكابدة الجوع والظماء عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنكُمْ
سَيِّئَاتِكُمْ تا خدای تعالی گناهان شما را تکفیر کند و این توبه کفاره گناهان
شما باشد و اصل تکفیر پوشانیدن باشد یعنی گناهانتان بیامرزد و بیان کرده ایم که تکفیر احباط

باطلا

باطل است تا گناه خدای تعالی آمرزد بتوبه بتفضل ان شاء الله تعالى وَيُدْخِلَكُمْ
جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ و شما را ببهشتها برد که در زیر درختان او
جویهای آب رود يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ آن روز که خدای تعالی رسول خود را که محمد است
صلی الله علیه وآله ذلیل نکند و عذاب نکند وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ و آنان را که بمحمد صلی الله
علیه وآله ایمان آوردند از صحابه اعزاز کند ایشان را با یصال ثواب بایشان نُورُهُمْ
يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ آنگه وصف کرد ایشان را بآنکه نور ایشان
روز قیامت با ایشان میرود در پیش ایشان و بر دست راست ایشان و ایشان بر سبیل
رغبت میگویند يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا بار خدایا نور ما تمام کن
وَاغْفِرْ لَنَا و بیامرز ما را إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ که تو خدای عزیز حکیم
بر همه چیز توانائی و این آنگه گویند که نور منافقان فرو میرد و ایشان در ظلمت بمانند چنانکه
در سوره الحدید رفت آنگه خطاب کرد با رسول صلی الله علیه وآله گفت يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ
جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ ای پیغمبر برگزیده جهاد کن با کافران و
با منافقان و کالزا کن با ایشان مفسران گفتند معنی آنست که جهاد کن با کافران
بتیغ و با منافقان بسخن و جدل وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ و با هر دو گروه درشت باش
و در قرائة اهل البیت علیهم السلام هست جاهد الكفار بالمنافقين بمنافقان با کافران
وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ و مأوی و مآل ایشان با جهنم است وَبِئْسَ الْمَصِيرُ
و آن مآل و بازگشتن جای بدیست آنگه خدای تعالی و مثل زد برای کافران و مسلمانان
گفت ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا مثل زد خدای تعالی برای کافران
امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطٍ زن نوح را و زن لوط را که ایشان با آنکه کافر بودند
كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ در تحت دو بنده
صالح بودند دو پیغمبر مرسل و این جای تعجب باشد که ایشان خلاف را با خدای خواندند
و بر دست ایشان بسیار کسان ایمان آوردند آنگه زنان ایشان کافر باشند عبد الله
عباس گفت زنان ایشان منافق بودند مفسران گفتند زن نوح را واعله نام بود و زن

و این درست و راست نیست زیرا که آن سرور با منافقان جهاد و غلظت نیز نکرد فتأمل شک

سعید بن جبیر گوید هیچ پیغمبری را زنی زانیه نبوده است

لوط را و اهله مقاتل گفت والعه و واله در زیر فرمان دو بندهٔ صالح بودند فَخَانَتَاهُمَا
خیانت کردند با ایشان عبدالله عباس گفت خیانت ایشان نه بزنا بود اما خیانت زن
نوح آن بود که قوم او را گفتی نگر تا سخن او نشنوید که او دیوانه است احوال او من بهتر دانم که
روز و شب بر و مطلع اگر کسی در خفیه و پوشیده کی بنوح ایمان آوردی و برفتی و جباره گفتا
را خبر دادی تا او را اگر بشدی و عذاب کردندی و خیانت زن لوط آن بود که قوم را خبر دادی
بحضور مهمانان و غریبان که بنزدیک او آمدندی تا آن قوم ایشان را رنجه داشتندی که ایشان
لواطه با غربا کردندی فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا ایشان را اغنا و کفایت
نکرد از خدای تعالی تا آنکه ایشان زنان دو پیغمبر بودند ای فلم يغن نوح ولوط عنهما آن
دو پیغمبر بر یاد ایشان نرسیدند و شفاعت نکنند برای ایشان وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ
مَعَ الدَّاخِلِينَ و گویند ایشان را یعنی زبانیه آن دو زن را که در دوزخ روید با آنکه در
دوزخ میروند وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا و مثل دیگر زد خدای تعالی
برای مومنان امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ زن فرعون را و نام او آسیه بنت مزاحم بود
مفسران گفتند چون ساحران سحر خود بکردند و موسی علیه السلام عصا بینداخت
و آن کرده و ساخته ایشان فرو برد آسیه اندیشه کرد و بدانست که او پیغمبر است و جادو
نیست چون فرعون را ایمان او مطلع شد بفرمود تا او را چهار میخ ببستند در آفتاب آنگه
بفرمود تا سنگی عظیم بیاوردند تا بر وی زنند آنگه آسیه آن سنگ بدید در خدای تعالی
بنالید و گفت إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ بار خدایا
برای من در بهشت خانه بکن خدای تعالی حجاب برداشت تا او در بهشت خانه بدید از دری
سفید یکپاره که خدای تعالی برای او آفریده بود و او دلخوش گشت آنگه جان او برداشتند
پیش از آنکه سنگ بر او آمد چون او را وفات آمد و ایشان ندانستند آن سنگ بر تنی زدند
بی جان و او از آن هیچ الم نیافت و نیز در دعا گفت وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَ
عَمَلِهِ بار خدایا مرا از فرعون و عمل خبیث او برهان وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ
و مرا از این قوم بیدادگران کافران برهان خدای تعالی باین آیات بیان کرد که عمل

موضا از الآمست تدبر در صدر این
سوره که حکایه فرمود حق سبحانه و تعالی
وخبر داد از نفاق دو حرم رسول ما
صلی الله علیه واله و خیانت ایشان
در امانت او که فرمود ان اما یمن است
رد تنها یعنی آن سر که ما ایشان در میان
گذاشت و ایشان افشاء آن کردند
و این خیانت است و بعد از آن
در آخر سوره ضرب المثل زد برای
کافران یعنی آنانی که با آنکه خیانت
آن دو مخصوص است در حیاة آن
سرور و بعد حیاة انجز متواترست
که جنگ جمل است و دیگر چیزها
از آنان مشاهده کنند و مع ذلک
تبرا از ایشان نکنند که حرم رسولند
ایشان را خدا کافر خوانده و دختر
سعد را زن عثمان و دختر وصی را
زن عمر دانستن نیز ضرب المثل
زوجه مومنان که هیچ ضرر نکند
که بغصب حق خلافت بسنجند
مومنان غصب دختر وصی را
و آسوده باشند عامل
شک

کی کسی را سود ندارد و زیان ندارد و خدای تعالی بر فعل دیگری ثواب و عقاب ندهد که
ایمان نوح و لوط زنان ایشان را سود نداشت نه کفر ایشان شوهران را زیان داشت
و همچنین ایمان زن فرعون فرعون را سود نداشت کفر او آسیه را زیان نکرد وَمَرْيَمَ
ابْنَتَ عِمْرَانَ گفت یاد کن مریم دختر عمران را در نصب او دو وجه گفته یکی آنکه منصوب است
بفعلی مقدر التقدیر اذکر مریم دیگر آنکه معطوفست علی قوله وامرأة فرعون و مریم و عامل
در و ضرب مثلا الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا او اندام خود را از فساد و زنا نگه داشت
والفرج الشق ومنه الفرجة والفرج والافراج و این کنایت است از اندام مرد و زن و این
کنایتی نیکو و نام زشت که فحش باشد حرست اینجاست که در دشنام گویند فی حرامه
این جواب طعن ملحدان است که گفتند چگونه روا باشد که خدای تعالی در قرآن لفظی چنین گوید
و مثل این لفظ فحش باشد و زشتی فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا ما در دمیدیم از روح خود
و آن چنان بود که جبرئیل علیه السلام بیامد و باد در آستین او دمید و گفتند در گریبان او در حال
آبستن گشت و عیسی علیه السلام بار برگرفت و برای آن اضافه با خود کرد که آن فعلی بود که مقدور
جز او نبود که از باد دهن جبرئیل عیسی پیدا آید وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا
و مریم کلمات خدا را و کلام او را تصدیق کرد و باور داشت وَكُتُبِهِ و کتاب
او یعنی توریة عامه قرا خوانند و کتابه علی التوحید مصریان و حفص عن عاصم خوانند و
نافع بروایت خارجه خوانند و کتبه علی الجمع یعنی جمله کتابها که از آسمان آمده بود در آن عهد و
پیش از آن وَكَانَتْ مِنَ الْقَانِتِينَ و او از جمله مطیعان بود و برای آن قانتین
گفت و قانتات لتغلیب الذکر علی المونث و گفتند برای آنکه قوت مردان داشت در عبادت
رسول صلی الله علیه واله گفت حسبکم من نساء العالمین اربع مریم بنت عمران
و آسیه بنت مزاحم و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد ابو موسی روایت
کند که رسول صلی الله علیه واله گفت مردان بسیار کامل شدند و از زنان کس کامل
نشد الا چهار زن مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم و خدیجه دختر خویلد و فاطمه
دختر محمد معاذ جبل روایت کرد از رسول صلی الله علیه واله که او در حال نزع خدیجه

کتابه

اورا گفت یا خدیجه سخت است این کار که بتو فرو آمده کاره گفت یا رسول الله درین کراهت
خیر بسیارست آنگه گفت چون در نزدیک همسران خود شوی که هو سیان تو خواهند بود
ایشان را از من سلام کن گفت یا رسول الله ایشان کیانند گفت مریم دختر عمران و آسیه
دختر مزاحم و کلثمه اخت موسی خواهر موسی خدیجه گفت بالرفاء والبنین تزا با ایشان کاری
با دو پیران واین دعائی باشد که داماد را گویند این سوره مکی است
و سی آیت و سیصد و سی کلمه و هزار و سیصد حرف است روایتست از عکرمه از عبد الله
عباس که رسول صلی الله علیه و آله گفت می خواستمی که سورة الملک در دل هر مومن بودی یعنی
خواستمی که هر مومن از یاد داشتی ابوهریره روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله که در
کتاب سورتی هست که سی آیت فردای قیامت شفاعت کند خداوندش را و اورا از دوزخ
بدر آرد و آن سوره تبارک است عبد الله مسعود گفت چون بنده را در گور نهند فرشتگان
عذاب از جانب پای در آیند پس فرشتگان رحمت از جانب سر گویند شما را بر وی سبیلی نیست
که او در شبها سورة الملک خواندی از جانب سر او آیند زبان بنده گوید شما را برین بنده راهی نیست
که او در شب که برخاستی سورة الملک خواندی آنگه گفت این سوره مانع است از عذاب
گور و این سوره را در توریة هم سورة الملک خوانند هر که او هر شب بخواند ثواب بسیار حاصل
کند جعلنا الله من القارئین العاملین بها بفضله وجوده

بسم الله الرحمن الرحیم تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ خدای تبارک و تعالی درین سوره ثناء خود گفت بزرگست و متعالیست
و متعظم آن خدای که پادشاهی او راست و متفردست بوجود لم یزل و لایزال و اصل
کلمه تفاعل است من بروک البعیر و هو ثباته و لزومه بارکا علی صدره یعنی خدا فیما لم یزل
باقی است فیما لایزال وجود او را ابتدا نیست و دوام او را انتها نیست پادشاهی بدست او
یعنی بامر او و قدرت و ید قوة و قدرة باشد و یعنی تصرف و نفاذ امر آمد و معنی آنست که
ملک آفریده اوست در تصرف اوست چنانکه میخواهد میگرداند بایجاد و اعدام و زیادت
و نقصان و انواع تغیرات وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و او بر همه چیز قادرست

نقیر میگوید اگر در عالم طلاسمی حکمی و مصلحتی داعی گردد از ازدواج نامناسبی در عالم فانیست ولکن مناسب در آن نشأه ابدیه وقوع باید البته فتأمل

از مقدورات

از مقدورات خود هُوَ الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ آن خدای که بیافرید مرگ
و زندگانی را مرگ بیافرید تا بران صبر کنند و حیات آفرید تا بران شکر کنند گفته اند بدین حدیث اشارت کرد
بآنکه قادرست بر شیء و بر ضدش چه اگر معین بودی ضدش حیات بودی اما قوله خلق الموت حقیقت او موت م
آنست که فعلی کند که حیات نزد آن منتفی شود از تخریب بنیه و ترجیح بعضی معانی بر بعضی از آنچه حیات
محتاج است بدو از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و سد مخارج روح چون خناق و ضیق
نفس و آنچه حیات بدو منتفی شود و مذهب درست اینست که گفتیم و مذهب ابوعلی و ابوالقسم البلخی که
موت معنی است ضد حیوة است و ابوهاشم را مذهب این بود اول آنگه رجوع کرد با مذهب ابو
الحسن الاشعری و مذهب تجارهم اینست و آن گفتیم که معنی نیست که حکمی صادر نیست از و
که استدلال توان کرد بآن و آنکه او معنی است و معنی مدرک نباشد و طریقی نباشد از حکم باثبات او
و اثبات کردن او مودی بود با جهالت لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا تا بیازماید
شما را که از شما کدام نیکو عمل ترست بیان کردم پیش ازین که معنی ابتلا از خدا چه باشد و معنی
آنست که او در تکلیف با مکلفان معامله آنان کند که ایشان را امتحان و ابتلا کنند آنگه آن را
بر توسع امتحان خواند و آن افعال چون اطلاق و تخلیه و تمکین و تخییر و مانند این فعلها که
خدای تعالی با مکلفان کرده است که آن صورت امتحان دارد وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ
و او خدائیست عزیز غالب همه چیزی را و او را هیچ چیز غلبه نکند و آمرزنده است اما تقدیم
موت بر حیوة با آنکه حیوة بهترست از موت در چند قول گفته اند یکی آنکه اعتبار نیست درین
باب بتقدیم و تاخیر و واو موجب ترتیب نیست چنانکه گفت یهب لمن یشاء اناثا و یهب
لمن یشاء الذکور و ذکور از اناث به باشد و بر آن چنین گفت که در تقدیم ترجیحی و تفضیلی نیست
بعضی دیگر گفتند بر آن تا مکلفان متعظ شوند و بدانند که مرجع با موت خواهد بود قتاده
گفت خدای تعالی آدمی را بموت ذلیل کرد و دنیا هم سرای حیوة کرد هم سرای فنا و آخرت
را سرای بقا و جز آن ذ بعضی دیگر گفتند بر آن تقدیم کرد او را که او مقدم است نه بینی
که خاک و نطفه و آن چیزها که خلق را از آن آفرید همه موات و جماد بود آنگه حیوة در او آفرید
در روایتی دیگر از عبد الله عباس آنست که خدای تعالی مرگ را بر صورت کبشی سیاه و سپید

آفرید بهیچ چیز گذر نکند و باو نرسد الّا تبیرد و حیوة را بر صورت اسبی آفرید اسبی ماده و آن اسبی آب
که جبرئیل و انبیا علیهم السلام بر او نشینند از خر مهتر است و از استر کهتر گام او یک چشم زدن باشد
پای بر هیچ چیز ننهد و بهیچ چیز نرسد و الّا آن چیز زنده شود و او آن اسبست که جبرئیل علیه السلام
بر او نشسته بود چون سامری او را دید خاک از پی او برگرفت در شکم عجل افکند تا بانگ آمد و این
خبر بر سبیل تمثیل باشد اگر درست شود اما قوله احسن عملا عبد الله عمر روایت کرد که رسول
صلی الله علیه و آله گفت احسن عقلا و اورع عن محارم الله و اسرع الی طاعة الله ابو قتاده
گفت رسول را ازین آیه پرسیدیم گفت معنی آنست که کیست که عقل بهتر بکار دارد و آنکه آن
عاقلتر است شما که از خدای تعالی بهتر ترسد و با داء واجبات و اجتناب از قبایح قیام بهتر کند
و اگر چه در بعضی تطوّع تقصیر کند فضیل عیاض گفت ای اخلص عملا و اصوبه تا کدام
خالص عملتر است و مصیب تر در عمل گفتند چه معنی دارد این گفت چون عمل خالص نبود و مشوب
باشد بریا و بهیچ نبود و چون صواب نبود نه چنان بود که خدا فرموده است پس لابد
باید تا عمل جامع بود این دو وصف را یکی خلاص و دیگری اصابت تا از بدعت و ریا دور
باشد حسن گفت تا کیست که در دنیا زاهدتر است در آخرت راغب تر سهل گفت تا که
متوکل تر است فرّا گفت در کلام اضماری هست و التقدیر لیبلوکم فینظر کم ایکم احسن عملا
و مثله قوله تعالی و یستخلفکم فی الارض فینظر کیف تعملون و کلام با این تقدیر بمعنی نزدیکتر است
و قوله ایکم احسن عملا مبتدا و خبرست الذی خلق سبع سموات طباقا
آن خدای که بیافرید هفت آسمان را طبق بر بالای طبق نهاده یقال طبقت الشیء اذا جعلت
بعضه فوق بعض ابان بن تغلب گفت شنیدم از اعرابی که یکی را ذم میکرد گفت شرّه
طباق و خیره غیر باق و نصب طباقا بر حالست بعضی باین آیه استدلال کردند برآنکه
آسمان کری نیست که اگر مطبق بود مسطح بود و شکل کره ندارد و این معنی معتمد نیست
برای آنکه ممکن بود که مطبق باشد از بالای طبق و اگر چه جمله او در تدویر شکل کره دارد و ازین مانع
نیست و ادلّه درست شده که آن را خالقی و مدبری و متصرفی هست که میدارد و میگرداند ما
تری فی خلق الرحمن من تفاوت حمزه و کسائی و اعمش و یحیی تفوّت بی الف

وتوهم منافاة کمنداحدی میان
ظاهر لفظ احسن عملا و احسن عقلا
چراکه ثواب بر عمل باندازه عقل
مترتب است چنانکه در روایات
اهل البیت علیهم السلام وارد است
فتأمل [illegible]

خوانند علی وزن تفعّل و باقی قرّاء تفاوت خوانند علی وزن تفاعل و اصل کلمه از فوت
باشد و چیزهای مخالف را برآن متفاوت خوانند که هریکی از بهری فایت باشد و معنی یکی است
کالتعهّد و التعاهد و التحمّل و التحامل گفت در خلق خدای تفاوتی نبینی کم بیشی و تنایی و تناقضی
و اختلافی از روی حکمت نه از روی منظر بل جمله مستقیم است و مستوی و در قراءة عبد الله
عباس آمد من تفوّت فارجع البصر هل تری من فطور گفت را آن
رجوع کن و اگر چه اول بار چشم آنجا نموده است که نظری در کلام مضمرست آنجا که گفت ما تری
فالتقدیر فانظر هل تری فی خلق الرحمن من تفاوت آنگه گفت فارجع البصر نظر باز آر تا
در آسمان هیچ شکاف بینی و قولی دیگر آنست که رجوع گویند آنجا که مثل آن فعل متقدم
نباشد چنانکه شاعر گفت فان تکن الایام ابصرن مرة الی فقد عادت لهن ذنوب
ای ظهرت و بدت و ان لم یکن قبل ذلک منه شیء فطور شقوق واحدها فطر و فتق
و مثله شقوق و خروق ضحاک گفت اختلاف عطیه گفت عیب ابن کیسان گفت
تباعد قرظی گفت فروج ابو عبیده گفت صدوع و این اقوال متقارب المعنی است و الفطر
الشق و این لفظ هم اسم باشد هم مصدر و چون اسم باشد آن را جمع کنند بر فطور چنانکه
شاعر گفت شققت القلب ثم ذررت فیه هواک فلیم فالتأم الفطور و قال آخر
بنی لکم بلا عمد سماء و زینها فما فیها فطور ثم ارجع البصر کرّتین گفت باز
آر چشم را یکبار دیگر تا دو بار باشد تا نظر چشم باز گردد ینقلب الیک البصر
خاسئا و هو حسیر باز نزدیک تو آید خاسئ و ذلیل کند شده و منقطع شده قال
الشاعر نظرت الیها بالمحصّب من منی فعاد الی الطرف و هو حسیر کعب الاحبار
گفت آسمان دنیا موجی است مکفوف و آسمان دوم از سنگ مرمرست سنگی سفید
و آسمان سیوم از آهن است چهارم از مس و گفت پنجم از روی ششم از سیم هفتم از
زر هشتم از یاقوت سرخ و از آسمان هفتم تا بعرش هفت حجابست میان هر
حجابی صحرائیست نام آن فرشته که بر آن حجابها موکل است قیطاطروس است
و لقد زینا السماء الدنیا بمصابیح گفت آسمان دنیا را بیاراستیم

بستارگانی روشن باشند چراغها و جعلناها رجوما للشیاطین و آن را رجوم و رامی
شیطان کردیم چون خواهند که استراق سمع کنند واعتدنا لهم عذاب السعیر و برای ایشان
عذاب دوزخ مهیا کردیم با آنکه ایشان را در دنیا بشهاب مسوزانیم و للذین کفروا
بربهم عذاب جهنم و آنان را که کافر شدند بخدای ایشان را عذاب دوزخ بود و مستوجب
آن باشند باستحقاق و بئس المصیر و بد جایست دوزخ اذا القوا فیها
سمعوا لها شهیقا و هی تفور گفت چون این کافران را در دوزخ افکنند آواز
آن آتش چنان باشد که آواز خر به منکری و بلندی و دوزخ همچنان می جوشد که گوید جوشد
مجاهد گفت می جوشد و مضطرب شود چنانکه حبه که در آب بسیار افکنند و هیچ نباشند و روا بود
که شهیق آواز آتش باشد و این ظاهر آیتست و روا بود که شهیق آواز اهل دوزخ باشد چنانکه در
دیگر آیه گفت لهم فیها زفیر و شهیق آنگه بر طریق مبالغه گفت تکاد تمیز من الغیظ
نزدیک آن باشد که شکافته شود از خشم و تبطر کند و این عبارتست از شدت خشم بیداری تشبیه
کرد او را بکسی که مملو باشد از چیزی چون امتلا بغایت رسد بشکافد کالزق المملو آنگه
بسبیل حکایت مستقبل گفت کلما القی فیها فوج چون گروهی از کافران
در دوزخ افکنند سألهم خزنتها الم یأتکم نذیر خازنان دوزخ پرسند
از ایشان و گویند بیم کنندهٔ شما نیامد قالوا بلی ایشان گویند آری قد جاءنا نذیر
فکذبنا بیم کننده بما آمد اما ما ایشان را باور نداشتیم و دروغ داشتیم ایشان را
وقلنا ما نزل الله من شیء و گفتیم خدای تعالی چیزی نفرستاد و شما این که میگویید
دروغ میگویید ان انتم الا فی ضلال کبیر و شما در ضلالید از راه حق و را
صواب آنگه حکایت آن کرد که اهل دوزخ با یکدیگر گویند بر سبیل تحسر و تلهف وقالوا
لو کنا نسمع او نعقل ما کنا اگر چنانکه ما در دنیا سمعیات و شرعیات گوش داشته بودمانی و آنچه رسولان خدای گفتند شنیده مانی و در معقولات بعقل اندیشه
کرده و تأمل و تدبر کرده در و ما کنا فی اصحاب السعیر امروز از اهل دوزخ
نبودمانی فاعترفوا بذنبهم آنگه در دوزخ بگناه خود معترف شوند و متر

و آیه از چند وجه دلیل است بر بطلان مذهب مجبره یکی آنکه گفت فاعترفوا بذنبهم ایشان
اعتراف دهند بگناه و اعتراف ایشان بر ایشان حجت باشد و حجت خدای را باشد بر ایشان
و بر آن مذهب حجت بنده را بود دیگر اضافت گناه با ایشان کرد و اگر فعل خدای بودی
اضافت گناه با ایشان دروغ بودی دیگر آنکه اگر در قیامت تکلیف بودی چنانکه نجاریان
گفتند توبه همه کافران مقبول بودی و چون دانستندی که توبه مقبول خواهد بودن ملجی بودندی
بتوبه کردن و چون چنین بودی هیچ کافر معذب نبودی و این خلاف اجماع است فسحقا
لاصحاب السعیر هلاک باد اهل دوزخ را و نصب او بر مصدری باشد محذوف الفعل
سعید جبیر گفت سحق نام وادییست در دوزخ عامه قرا سحقا خوانند باسکان حا کسائی
و ابو جعفر سحقا بضمه خوانند کالرعب والسحت مجاهد گفت از عبدالله عباس که روز قیامت
مردی را بدوزخ برند دوزخ از او منزوی و منقبض شود خدای تعالی گوید چه بود ترا گوید بار خدایا
او پناه بسیار با تو دادی از من خدای تعالی گوید رها کنید بنده مرا دیگری بیارند چون کنار
دوزخ رسد گوید بار خدایا گمان من بتو نه این بود گوید گمان تو چه بود گوید این بود که بر من
رحمت کنی گوید رها کنید او را مردی دیگر را بیارند از آتش شهیقی برآید مانند شهیق استر
زفیری که اهل عرصات از آن بترسند ان الذین یخشون ربهم بالغیب
آنانکه از خدای تعالی بترسند در غیبت یعنی در جایی که خلوت بود و غیبت مردمان بود
که آنچه او کند نه بحیاء مردمان کند یا بریا و ایشان و آنچه نکند نه از خوف ایشان نکند بل من
خشیة الله و رجاء رحمة اینست معنی یخشون ربهم بالغیب لهم مغفرة واجر
کبیر ایشان را باشد آمرزش و مزدی بزرگوار واسروا قولکم او
اجهروا به اگر خواهید سخن بستر گویید و پنهان و اگر خواهید بجهر و آواز بلند که رد
من یکیب انه علیم بذات الصدور که او عالم است باسرار دلها این
آیتها در حق مشرکان آمد که ایشان رسول را صلی الله علیه و آله سخنها سزا میگفتند
خدای تعالی از گفت ایشان رسول را خبر میداد بزبان جبرئیل علیه السلام تا با ایشان
بازمیگفت ایشان را گمان آمدی که از کسی شنیده باشد چون سخن خواستندی گفتن گفتندی

ابتر و این حدیث بسر گویید تا کس نشنود خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت اگر خواهید بسر گویید
و اگر خواهید بجهر که من عالم بآنچه در دل دارید أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ
الْخَبِيرُ آنکه شما را آفریده است داند احوال و اقوال شما و مفعول هر دو بیفکند و تقدیر الا یعلم تعالی
الله الذی خلقهم اسرارهم و احوالهم صورت استفهام است و معنی تقریر و او خدایست با
لطف و رفق دانا باحوال بندگان قوله من خلق محل من شاید که رفع بود بر فاعلیت و التقدیر
الا یعلم الله الخالق و شاید که محل او نصب بود بر مفعول و التقدیر الا یعلم الله من خلقه ای المخلوقین
و برین قول ذکر فاعل محذوف باشد و مفعول مذکور مسیب گفت مردی در شبی از شبها در میان
درختان میرفت بادی سخت برآمد و از هر درختی برگ بسیار فرو آمد در خاطر او بگردید که گوئی
خدا داند که چند برگ ازین درختان بیفتاد هاتفی از گوشه آواز داد که الا یعلم من خلق محمد بن
فضیل گفت مردی در بیشه بر درختی میرفت در خاطر او بگذشت که اگر کسی درین جایگاه
بمعصیتی مشغول باشد کس از حال او خبر ندارد هاتفی از گوشه آواز داد که الا یعلم من خلق
هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولًا او آن خدایست که زمین را در زیر
قدم شما مسخر و مذلل کرد تا چنانکه خواهید در و میروید فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا
بروید در دوشهای زمین عبدالله عباس گفت کوههاست ضحاک گفت مراد پشتهاست
مجاهد گفت مراد راهها و فجاج است کلبی گفت اطراف زمین است و اصل منکب از
نکوب باشد و آن عدول باشد والنکب العدل و منه الریح النکباء و نکب فلان عن الطریق
و تنکب اذا عدل ناحیة وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ صورت هر دو امرست و مراد
اباحت بخورید از روزی او و آیه دلیل است که روزی خدا جز حلال نباشد زیرا که حرام
ممنوع و منهی عنه است مأمور به باشد نه مباح وَإِلَيْهِ النُّشُورُ و باوست زنده کردن
خلقان ءَأَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمُ الْأَرْضَ ابن کثیر خواند
وامنتم بواو در حال وصل از ضمه نشور وادی سخت بخواند کوفیان و شامیان بدو همزه
خواندند بر اصل خود و باقی قرا بتخفیف همزه اول و تلیین دوم و اصل ءامنتم است
بلفظ استفهام و معنی تهدید گفت این شدید از آنکه در آسمانست یعنی از خدائی که ملک

او در آسمانست علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه و تخصیص آسمان
برای آن کرد که تصرف دیگران در و راه نبرد و گفتند برای آن گفت که مشرکان گفتندی الله
خدای آسمانست و اصنام خدایان زمین خدای تعالی گفت از خدای آسمان بزعم شما کجا
ایمن شده اید که شما را بزمین فرو برد بعضی دیگر گفتند مراد بفی فوق است و تقدیره من
فوق السماء نه بمعنی جهت بل بمعنی قهر و غلبه چنانکه گفت فسیحوا فی الارض اربعة اشهر ای
فوق الارض و گفتند فی بمعنی علی است کقوله و لاصلبنکم فی جذوع النخل ای علی جذوعها
بمعنی استعلا و قهر و تصرف و ملک نفاذ امر باشد چنانکه گویند فلان علی العراق و
فلان علی الحجاز ای والیها و القائم علیها و اوله عقل که احتمال تأویل کند بر خواسته
برآنکه خدا را جل جلاله مکان و جهت نیست که این از صفات اجسام باشد و خدای تعالی
خالق اجسام است اما اشارت مردم در وقت دعا بآسمان برای آنست که آسمان
محل وحی است و منزل قطر و محل قدس و جای مقدسان و مقربان و معدن روزی
الا تری الی قوله و فی السماء رزقکم فَإِذَا هِيَ تَمُورُ که تو بینی می جنبد این قول
حسن است ضحاک گفت میگردد و المور میگرداند یعنی زمین ابن کیسان گفت
فرو می برد ایشان را أَمْ أَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا
یا ایمن شده اید از خدائی که در آسمانست از آن تأویل که رفت که فرو فرستد بر شما بادی
سخت که سنگ ریزه آرد چنانکه فرستاد بر قوم لوط فی قوله انا ارسلنا علیهم حاصبا
فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرِ بدانید آنگه که عذاب من چگونه باشد و قیل نذیری
ای انذاری العذاب ترسانیدن من بعذاب چگونه باشد وَلَقَدْ كَذَّبَ
الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ گفت تکذیب کردند
آنان که پیش ایشان بودند پیغمبران او ایشان را باور نداشتند چگونه باشد انکار من بر ایشان
بعذاب و اختلاف قرا در اثبات یا و حذفش در اخوات این لفظ رفته است که بعضی
یا بیاوردند باصل و بعضی بکسر اکتفا کردند أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ
صَافَّاتٍ آنگه بر سبیل تذکیر نعمت گفت نمی بینند این کافران مرغان را از بالای سر ایشان

در هوا معلق بال گسترده می پرند وَيَقْبِضْنَ وگاه بال فراهم گرفته گاه بصفیف می پرند
وگاه بطفیف مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَٰنُ وایشانرا در هر حال کسی نمیدارد
جز خدای عز وجل را اگر بیفتد إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ که او بهمه چیزی دانا و
بیناست أَمَّنْ هَٰذَا الَّذِي هُوَ جُندٌ لَّكُمْ يَنصُرُكُم مِّن دُونِ
الرَّحْمَٰنِ یا کیست که او لشکرست شمارا و شمارا حمایت کند و نگه دارد و یاری کند جز خدا
تعالی إِنِ الْكَافِرُونَ إِلَّا فِي غُرُورٍ نیستند این کافران الا در غرور
باین مهت اعتقادی که ایشان دارند أَمَّنْ هَٰذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ یا کیست
آنکه شمارا روزی دهد إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ اگر خدای روزی باز گیرد از شما و جزاء شرط
مقدم شده است بر شرط والتقدیر ان امسک رزقکم من ذا الذی یرزقکم آنگه عناد ایشان
باز نمود بَل لَّجُّوا فِي عُتُوٍّ وَنُفُورٍ بلجاج و ستیزه باز ایستاده اند این کافران در
عصیان و طغیان آنگه بر سبیل تنبیه و تحذیر بصورت تخییر گفت أَفَمَن يَمْشِي مُكِبًّا
عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّن يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ آنکس که میرود
بر روی افتاده به هدایت اولیتر باشد یا آنکس که میرود بر راه راست و این اکب فعلی است
مخالف قیاس زیرا که افعال او لازم است و فعل او متعدی و قیاس افعال لازم
و متعدی بر خلاف این باشد فَعَلَ لازم بود و اَفعَلَ متعدی کقولهم ذهب فلان و
اذهبته و دخل و ادخلته و خرج و اخرجته و این چنین است که اکب فلان لوجهه
وکببته قال الله تعالی فکبت وجوههم فی النار و قال رسول الله صلی الله علیه و آله
وهل یکب الناس علی مناخرهم الا حصائد السنتهم ونظیره من الکلام اقشع
السحاب وقشعه الله ونصب مکبا بر حال است و در معنی آیه دو وجه گفته اند یکی آنکه
این مثلی است که خدای تعالی کافرانرا و مسلمانانرا کافرانرا تشبیه کرد با آنکه بر روی
افتاده باشد و مومن را به آنکه بر راه راست رود همه عقلا دانند که این بهتر باشد
از آن قتاده گفت مراد آنست که روز قیامت کافر را برانگیزند بر روی بدوزخ
شود و مومن به قدم خود بر صراط رود کالبرق الخاطف و برین قول صراط مستقیم

الزام میدهد جهالی را که
به امامت جمعی قائل گردیدند
در زمانی که داناتر از آن
امام باشد چون اهل بیت
عصمت علیهم السلام و معاصران
ایشان در هر عصر که به هدایت
عقل خدای سبحانه ایشانرا
ملزم میکند حامد
و همین حجه را آنان در آخرت
نیز ارتقی اند [illegible]
حاکم است مسدد
شف

بهشت باشد آنگه در تذکیر گفت قُلْ هُوَ الَّذِي أَنشَأَكُمْ بگوای محمد
که او آن خداست که بیافرید شمارا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ
و شمارا گوش و چشم و دل داد تا بچشم ببینید و بگوش بشنوید و بدل بدانید آنگه
گفت قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ اندک شکر میکنید ما را دو وجه باشد یکی
آنکه مصدری باشد والتقدیر قلیلا شکرکم و نصب قلیلا بر حال باشد و روا باشد که ما
زیادت بود و قلیلا نصب باشد بر صفت مصدری محذوف ای تشکرون شکرا قلیلا
قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ بگوای محمد
که اوست که شمارا بیافرید از زمین و حشر جمع و بازگشت شما با اوست وَيَقُولُونَ
مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ میگویند کی خواهد بودن این
وعده قیامت که مارا میگوئید اگر چنانچه راست میگوئید قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِندَ اللَّهِ
بگوای محمد که علم آن نزدیک خداست که کی خواهد بودن وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ
و من بیم کننده ام ترساننده و بیان کننده کار من انبیاء را بعلم غیب الهی نیست
فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً ها ضمیر عذابست و زلفة مصدری است بجای وصف نهاده
برای مبالغه کقولهم رجل صوم و فطر گفت چون عذاب ببینند نزدیک آمده با ایشان
یعنی عذاب دوزخ را بر قول بیشتر مفسران مجاهد گفت عذاب و زند بر خواست سِيئَتْ
وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا درهم کنند روی کافران تا سیاه و کرفته شود یقول
العرب سؤته فسیء و سررته فسر و شغلته فشغل علی خلاف القیاس وَقِيلَ
هَٰذَا الَّذِي كُنتُم بِهِ تَدَّعُونَ یعنی خزنه دوزخ کافرانرا گویند این آنست
که شما دعوی کردید یعنی این عذاب آنست که شما تمنا کردید و خواستید حسن گفت مراد
آنست که دعوی کردید که نخواهد بودن عامه قراء تدّعون بتشدید دال خوانند تفتعلون
یعقوب خواند تدعون علی وزن تفعلون بتسکین دال یعنی عذابرا میخواندید یا بدید
یعنی اصلا و تدعون بوده
آرد و تعجیل کند بقوله اذ قالوا اللهم ان کان هذا هو الحق الآیة قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ
أَهْلَكَنِيَ اللَّهُ آنگه گفت بگوای محمد این کافرانرا که تمنای هلاک تو میکنند و متربصند

ة امکان دارد نکته در
تقدم سمع بر بصر گفتن که از راه
سمع بیشتر کسانرا ادله حاصل
گردد بر اصول دین و فروع
حامد شف

قیل جواب یقولون متی
هذا الوعد ان کنتم صادقین
کرفتی اولی دار نسب
حامد

ومنتظر هلاک تراکه می بینید یعنی میدانید که اگر خدا هلاک کند مرا وَمَنْ مَعِيَ وآنها که با منند
أَوْ رَحِمَنَا یا بر ما رحمت کند فَمَنْ يُجِيرُ الْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ
کیست که کافران را پناه دهد از عذاب یعنی مرگ من و هلاک من شما را از رهاند از عذاب بعضی
دیگر گفته‌اند معنی آنست که اگر خدای تعالی خواهد که ما را عذاب کند یا رحمت کند بر ما حکم اوراست
و ما سعادت امیدواریم و از عذاب و ترسانیم با آنکه او را ایمان داریم شما را که کافرانید از کفر که
حمایت خواهد کردن این معنی قول عبدالله عباس و ابن کیسان است قُلْ هُوَ الرَّحْمَٰنُ
آمَنَّا بِهِ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا بگو که او خدای بخشاینده است و باو ایمان آوردیم
و بر او توکل کردیم در همه باب فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ
کسائی بیا خوانده علی الغایبه باقی قرّا بتا خطاب بدانید که کیست که او در گمراهی است
ظاهر ما یا شما قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا بگو که بینید شما
که اگر آب شما بزمین فرو شود غوراً ای غائراً مصدری است در جای اسم فاعل کلبی و مقاتل
گفته‌اند که مراد آب زمزم است و چاه میمون حضرمی و آن چاهیست عادی قدیم دیگر مفسران
گفته‌اند مراد جنس است جمله آبهای شما را فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ که شما را
آب روان دهد و گفته‌اند که ظاهر چشمهای آن را بیند و گفته‌اند آبی عذب خوش و اصل کلمه
مِنْ عانه یعینه فهو عائن و ذاک معین اذا رآه بعینه در آثار می آید که یکی از جمله
زنادقه بر کسی بگذشت که این آیه میخواند گفت رجال شداد و معاول حداد شب که
بخفت آب سیاه بچشم او فرو آمد و هاتفی آواز داد که بیار آن مردان سخت و کلنگهای
تیز تا این آب بیرون آورند   این سوره مکی است و پنجاه و دو
آیت و سیصد کلمه و هزار و دویست پنجاه و دو حرف   روایت از ابو امامه
از ابی کعب که رسول صلی الله علیه و آله گفت هر که او سوره ن والقلم بخواند خدای تعالی
او را ثواب آن دهد که خوی خوش دارند بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ن ۚ وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ قرّا خلاف کردند
در نون بعضی اظهار کردند و بعضی اخفا عبدالله عباس خواند نونِ بکسر نون علی

اضمار حرف القسم عیسی بن عمر خواند نونَ بفتح علی اضمار فعل ای اقرأ نونَ مفسران
در معنی او خلاف کردند مجاهد و مقاتل گفته و مرّة الهمدانی و عطا الخراسانی و سدی
و کلبی که نون آن ماهی است که زمین بر پشت وست و این روایت ابو ظبیان است از
عبدالله عباس گفت اول چیزی که خدای تعالی آفرید قلم بود بر لوح رفت با آنچه خواست
بودن آنگه بخاری از آب بر آمد از آن بخار آسمان بیافرید آنگه نون را بیافرید آن ماهی
که زمین بر پشت اوست زمین را بر پشت و نهاد آنگه آن ماهی بجنبید و زمین را بجنبانید
خدای تعالی کوهها را بیافرید و میخ زمین کرد تا ساکن شد و عبدالله عباس این آیه
بخواند ن والقلم و ما یسطرون مفسران در نام او خلاف کردند کلبی و مقاتل گفته
نام او بهموت است ابو الیقظان و واقدی گفته نام او لیوثا است کعب گفت
لوثا علی علیه السلام گفت بلهوث ساعری در آرا جبر خود گفت مالی اریکم
کلکم شکوتا والله ربی خلق البلهوتا راویان اخبار گفته چون خدای تعالی
زمین را بیافرید و بشکافت آن را و هفت زمین کرد از زیر عرش فرشته را بفرستاد
تا بزیر هفتم زمین شد و هفت زمین را بر دوش گرفت دستها بکشید یکی بمشرق رسید
و یکی بمغرب و بقبضهای خود زمین را بگرفت و بداشت او را قرار قدم نبود خدای تعالی
از فردوس گاوی بفرستاد که او را چهل هزار سرو بود و چهل هزار قوائم و قرار قدم آن
فرشته بر سنام آن گاو کرد قدمش قرار نمیگرفت یاره یاقوت سبز بفرستاد از
فردوس اعلی کثافت آن پانصد ساله راه قدم آن فرشته بر آن قرار گرفت و
سرهای آن گاو از اقطار زمین بیرون آمده است و مناخر او در دریاست دم میزند
و باز میگیرد این مد و جذر که می بینند از آنست قوائم این گاو را جای قرار نبود خدای
تعالی سنگی سبز بیافرید کثافت آن بر حد هفت آسمان و هفت زمین قوائم آن
گاو را آنجا قرار گرفت و آن صخره آنست که لقمن گفت پسرش را یا بنیّ انها ان
تک مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة الآیه صخره را جای قرار نبود خدای تعالی
نون را بیافرید و آن ماهی است عظیم و آن صخره را بر پشت و نهاد و باقی اندام

نام ماهی که زمین بر پشت اوست

آن ماهی خالیست و آن ماهی بر آب و آب بر باد است باد بر قدرت خدای تعالی کعب الاحبار گفت ابلیس
بیامد و این ماهی را وسوسه کرد و گفت یا لوثیا تو دانی که جمله عالم هفت زمین و هرچه در وی است همه
بر پشت تو نهاده است اگر خود را بجنبانی همه ریخته شود او همت کرد که خود را بجنباند خدای تعالی
جانوری را بفرستاد و بدماغ او رسانید براه بینی او در خدا بنالید از آن فرمان آمد تا بیرون
آمد و برابر او بایستاد هر گه که او همت کند تا آن کند آن جانور در بینی او شود و او را بجنباند بعضی — که مانده
دیگر گفته‌اند که نون آخر حروف الرحمن است مجموع الر و حم و ن اوایل این سه سوره جمع کنی
الرحمن باشد و این روایت عکرمه است از عبد الله عباس حسن و ضحاک گفتند نون دوات است
و این روایت یمانی است از عبد الله عباس قال الشاعر فیه اذا ما الشوق برح بی الیهم
القت النون بالدمع السجوم و این قول قریب براه مناسبت معویة بن قره گفت نون
لوحیست از نور و این قول در خبر مرفوع آمده ابن زید گفت قسم است که خدا یاد میکند ابن کیسان
گفت نام سوره است عطا گفت ابتداء نام خداست چون نور و ناصر و نصیر محمد بن کعب
گفت خدای تعالی قسم کرد بنصرت او مومنان را بیانه قوله و کان حقا علینا نصر المومنین
روایت کردند از صادق علیه السلام که او گفت نون نام جوییست به بهشت قوله والقلم
واو قسم است و مراد بقلم اینست که آله کتابتست در خبر است که اول چیزی که خدای تعالی آفرید
قلم بود و بنظر هیبت در وی نگریست بشکافت گفت بنویس گفت چه بنویسم گفت هرچه خواهد بودن
تا روز قیامت بر لوح محفوظ برفت و هرچه بودنی بود بنوشت تا بروز قیامت و ذلک قوله
علیه و آله الصلوة والسلام جری القلم بما هو کائن الی یوم القیمة عبد الملک مروان را کاتب بزرگ
بعضی خلفا شد او را داد تنگ تافت این بیتها بر خواند الم تر ان فضلا و القضاء غالب
و کائن ما خط فی اللوح فانتظر الروح و اسبابه ایس ما کسب من الروح و گفته‌اند
مراد بقلم خط و کتابتست که خدای تعالی منت نهاد بآن فی قوله علم بالقلم حکما و علما
وصف قلم بسیار گفته‌اند نظم و نثر و معانی لطیفه ابن هیثم گفت از جلالت قلم آنست که
هیچ کتاب نبست خدا ایرا الا که بقلم نویسند و گفته‌اند بیان دو است بیان زبان و
بیان بنان بیان زبان منسی شود بشهور و اعوام و بیان بنان برا و تثبیت اقلام

باقی بماند بر لیالی و ایام و گفته‌اند قلم مطیه فطنت است و رسول کریمان و طلسم اکبر است
و گفته‌اند قوام دین و دنیا بدو چیز است بقلم و شمشیر و قلم زبر دست است بر شمشیر و شاعر
گوید در این باب ان یخدم القلم السیف الذی خضعت له الرقاب و دانت دونه الامم
الی آخر الابیات قوله و ما یسطرون یعنی آنچه ایشان می نویسند واو رواست که
قسم را باشد و رواست که حرف عطف باشد و ما رواست که موصوله باشد و رواست که
مصدریه باشد ای بسطرهم یعنی کتابت ایشان ما انت بنعمة ربک بمجنون
خدای تعالی قسم یاد کرد بنون و قلم و آنچه فرشتگان می نویسند که تو که محمدی دیوانه
نیستی رداً علیهم حیث قالوا معلم مجنون و قوله بنعمة ربک نحو آن گفتند مراد باین نعمت
نبوتست یعنی تو بنبوت دیوانه نباشی و خدای تعالی بر تو نعمت کرده است بنبوت
و قیل بعظمة ربک و قیل بحمد ربک و گفتند معنی آنست ما انت بمجنون و النعمة لربک
ربک چنانکه گفت سبحانک اللهم و بحمدک ای الحمد لک قول دیگر آنست که ما انت بنعمة
ربک بمجنون یعنی با آنکه دیوانگی نعمتست از خدای تعالی از آنجا که مصلحت است اعتبار
در دین و در آن اغراض بسیار است این که تعلق دارد بمجنون تو دیوانه نیستی یعنی با آنکه
دیوانگی عیب نیست از خدای نعمتست تو دیوانه نیستی وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ
و ترا مزدی خواهد بود ناکاسته نا منقطع من قولهم حبل ممنون ای منقطع غیر منت
وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ و تو بر خویی بزرگوار حسن گفت خلق رسول
صلی الله علیه و آله آداب قرآن بود عایشه را پرسیدند از خلق رسول صلی الله علیه و آله
گفت خلق او قرآن بود قتاده گفت خلق او امر و نهی خدا را کار بستن بود و اجتناب
کردن از آن جنید گفت خلق او را از آن عظیم خواند که او را هیچ همت نبود جز خدای
تعالی واسطی گفت مراد آنکه همه عالم را بخدا داد و گفتند مراد آنکه او بخلق نیکو
با مردم زندگانی کرد و دل از ایشان ببرید بظاهر با خلق بود و بباطن با حق بعضی
حکما در وصایت میگفت ما کبی علیک بالخلق مع الخلق و بالصدق مع الحق
و گفتند مراد آنکه مودب بود بادب خدای فی قوله خذ العفو و امر بالعرف الآیه

وگفته‌اند آن خلق او را عظیم خواند که جمله کاینات در چشم او حقیر آمد چون شب معراج
بر وعرض کردند بهیچ ننگریست بیانه قوله ما زاغ البصر وما طغی وگفته‌اند آنکه جامع
بود مکارم اخلاق را بایش قوله صلی الله علیه وآله بُعِثتُ لأتمّم مکارم الاخلاق
مرا فرستاده‌اند تا مکارم اخلاق را تمام کنم وگفت أدّبني ربّي فأحسن تأديبي
خدا مرا ادب آموخت ونیکو آموخت ونیز گفت انّ العبد لیدرک بحسن الخلق درجة
الصائم القائم ابو الدرداء روایت کرد از رسول صلی الله علیه وآله اوّل ما یوضع فی المیزان
الخلق الحسن اول چیزی که در ترازو نهند خلق نیکو باشد هم او روایت کرد از رسول
صلی الله علیه وآله که هیچ چیز نیست که در ترازوی حسنه گرانتر باشد از خوی نیکو رضا
علیه السلام روایت کرد از پدرانش از علی علیهم السلام از رسول صلی الله علیه وآله که گفت
علیکم بحسن الخلق فانّ حسن الخلق فی الجنة لا محالة وایّاکم وسوء الخلق فانّ
سوء الخلق فی النار لا محالة ابو هریره روایت کرد از رسول صلی الله علیه وآله احبّکم
الی الله احسنکم اخلاقا الموطّئون اکنافا الذین یألفون ویؤلفون وابغضکم الی الله
المشّاؤون بالنمیمة المفرّقون بین الاحبّة الملتمسون من البرآء العثرات فَسَتُبْصِرُ
وَيُبْصِرُونَ بِأَيِّكُمُ الْمَفْتُونُ گفت تو بینی وایشان نیز که کدام‌اند
که از شما مفتون کیست مفسران در معنی و وجه آن خلاف کردند بعضی گفتند
مراد بمفتون فتنه است یعنی جنون و دیوانگی مفعول است در جای مصدر نهاده
کقولهم ما لفلان معقول وما له مجلود ای عقل وجلد قال الراعی حتّی اذا
لم یترکوا لعظامه لحما ولا لفؤاده معقولا ای عقلا یعنی بدانی تو وایشان که
دیوانگی بکیست دیوانه کدام است از میان ما وشما واین معنی قول ضحّاک است ودر روایت
عوفی از عبد الله عباس بعضی دیگر گفتند با بمعنی فی است ای فی ایّکم المفتون ای المجنون
بدانید که دیوانه در میان شما کیست مراد بمجنون مفتون است که شیطان او را بفتنه
آورده باشد واین معنی قول مجاهد است بعضی دیگر گفتند با زاید است کقوله تنبت
بالدهن وقوله عینا یشرب بها عباد الله قال الراجز نحن بنو جعدة اصحاب الفلج

نضرب

نضرب بالسیف ونرجو بالفرج ای نرجو الفرج إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ
سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ گفت خدای تعالی عالم‌تر است بآنکس که از راه
او گمراه باشد واو عالم‌تر است بآنکه بر راه راست باشند فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ
آنگه خطاب کرد با رسول وامّت در آن داخل گفت فرمان مبر این کافران را که تکذیب میکنند
ترا و آیات مرا در دعوت که ترا میکنند با دین خود وخدایان خود آیه در شأن جمعی آمد
که رسول را صلی الله علیه وآله دعوت کردند با دین خود ودین پدران خود آنگه گفت وَدُّوا
لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ ایشان میخواهند که تو چون ایشان را مداهنه کنی تا ایشان
نیز با تو مداهنه کنند عطیه وضحّاک گفتند ودّوا لو تکفر فیکفرون ومثله قوله ودّوا لو تکفرون
کما کفروا فتکونون سواء عبد الله عباس گفت میخواهند که تو رخصت دهی تا ایشان نیز رخصت
دهند کلبی گفت میخواهند که تو با ایشان بسازی تا ایشان با تو بسازند حسن گفت مصانعه
کنی در دین تا ایشان نیز مصانعه کنند زید اسلم گفت میثاقی نهی تا ایشان نیز میثاقی نهند
ابن کیسان گفت مقاربه کنی تا ایشان نیز همان کنند واقوال همه بیکدیگر نزدیکند یعنی تشدید
ومضایقه نکنی تا ایشان نیز با تو سختی نکنند قوله وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ
طاعت مدار هر سوگند خواری را باطل گفتند ولید مغیره را خواست وگفتند اسود بن
عبد یغوث را وگفتند اخنس بن شریق را مهین ای حقیر ضعیف عبد الله عباس
گفت مهین ای کذّاب قتاده گفت کثیر الشر هَمَّازٍ عیّاب مغتاب عیب کننده
وغیبت کننده که کار او آن باشد که در اعراض مردمان سخن گوید حسن گفت آن باشد
که بر مردم چشم کند بر طریق عیب کقوله همزة لمزة مَشَّاءٍ بِنَمِيمٍ نمیمه می برد وسخن چینی
میکند واز جماعتی با جماعتی نقل می نماید وفساد می انگیزد مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ منع کننده
باشد از اسلام یعنی مردم را از آن منع میکند از آنکه اسلام آرند وخیر اینجا یعنی اسلام است
ابوجهل ۲ واین قول عبد الله عباس است گفت معنی آنست که ۲ گفتی اگر کسی از زیر دستان
من در دین محمد شود من خیر خود از او منع کنم بعضی دیگر گفتند مراد بخیر مال است یعنی
بخیل باشد وبخل کند بمال مُعْتَدٍ ظالم ومتعدی باشد أَثِيمٍ فاجر بزه‌کار

عتل عبدالله عباس گفت فاحش قاتل سخت بفاق حسن گفت مرد خوی غلیظ طبیعی مقاتل
گفت سطبری کلبی گفت شدید الکفر و عرب هر چه سخت بود آنرا عتل خوانند و اصل
از عتل باشد و آن دفع باشد بعنف و منه قوله خذوه فاعتلوه بعد ذلک ای بعد
ذکر من خصال السوء و قیل معناه مع ذلک و اچنین باشد که گویند فلان چنین و چنین است
و بر سر همه است چیزی دیگر و درین کلمه معنی بعد مع باشد زنیم ای دعی ملحق النسب
ملصق بالقوم و لیس منهم بی اصلی بی نسبی که او را با قومی نسبت کنند که از ایشان نباشد
قال الشاعر زنیم تداعاه الرجال زیادة کما زید فی عرض الادیم الاکارع و قال حسان
و انت زنیم نیط فی آل هاشم کما نیط خلف الراکب القدح الفرد مرة همدانی گفت پدرش
بعد از هژده سال قبول کرد او را از امیر المومنین علیه السلام روایت کردند که زنیم بی اصل
باشد و گفته اند آن باشد که نشان بدگوهری با خود دارد که بآن بشناسند او را که زنیم است
عکرمه گفت از عبدالله عباس که آیه در شان آنکس آمد که او را باین صفات متقدم بشناختند
چنانکه گوسفند را بدو زنمه که بر گردن دارد بشناسند قرظی و سعید جبیر و ابورزین گفتند
زنیم کافری باشد هجین لئیم نسب معروف بخبث و شرارت شهر بن حوشب روایت
کرد از عبدالرحمن بن غنم که رسول صلی الله علیه و آله را پرسیدند از عتل و زنیم گفت مردی
باشد شدید الخلق تن درست اکول شروب که طعام و شراب چندانکه باید بخورد و فراخ
شکم ظالم شهر بن حوشب روایت کرد از عبدالرحمن بن غنم و از شداد بن اوس که رسول
صلی الله علیه و آله گفت لا یدخل الجنة جواظ و لا جعظری و لا عتل زنیم گفتند یا رسول الله
جواظ که باشد گفت مردی جماع مناع گفتند جعظری که باشد گفت فظ غلیظ بدخوی
جافی گفتند عتل زنیم که باشد گفت هر فراخ شکمی محکم خلق اکول شروب غشوم ظلوم
زید اسلم روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله گفت آسمان بگرید از هر مردی که خدای تعالی
او را تن درست داده باشد و شکمی فراخ و کفافی که او را باید اگر بر مردم ظلم کند و ذلک
عتل زنیم و نیز گفت آسمان بگرید از مردی پیر که زنا کند و نزدیک آن بود که زمین برگیرد
اورا ان کان ذا مال و بنین ابوجعفر و ابن عامر و یعقوب خوانند آان

مادر

آان بالمد حمزه خواند و عاصم بروایت ابوبکر أأن بدو همزه علی الاستفهام و باقی قرا
بیک همزه خوانند علی الخبر اگر باستفهام خوانند او را دو وجه باشد یکی آنکه لان کان
ذا مال براء اگر او خداوند مال و فرزند است اذا تتلی علیه آیاتنا چون آیات
ما بر او خوانند قال اساطیر الاولین گوید فسانه پیشینگانست و وجه دوم
آنکه لان کان ذا مال تطیعه برای آن طاعت و داری که او خداوند مال و فرزندانست
یعنی طاعت و نباید داشت با این علت و اگر بر خبر خوانند معنی آن باشد که و لا تطع
کل حلاف لان کان ذا مال طاعت مدار هر کسی را موصوف باین صفات برای اگر خداوند
مال و فرزندان چون آیات ما بر او خوانند گوید این فسانه پیشینگانست آنگه بیان جزا او
کرد و آنچه با او خواهد کرد گفت سنسمه علی الخرطوم ما داغ نهیم بر بینی او
عبدالله عباس گفت یعنی بشمشیر داغ نهیم بر بینی او تا علامتی باشد که او را بآن باز شناسند
آنگه این خبر راست کرد و روز بدر چون او بکارزار آمد تیغی بر بینی او زدند که سمت جراحت
بماند قتاده گفت او را قذف کنیم بعاری که از او جدا نشود و با او ملازم باشد چون داغ
که مفارقت نکند آنرا که بر او نهند قتیبی گفت لما وضعت علی الفرزدق میسمی و علی
البعیث جدعت انف الاخطل ابوالعالیه و مجاهد گفتند معنی آنست که روی او در
قیامت سیاه کنیم تا ملی باشد بر او که بآن سیاهی و را بشناسند ضحاک و کسائی گفتند
معنی آنست که بحقیقت داغ بر او نهیم محمد جریر گفت بیان کنیم احوال او را بیانی که آن بیان
حال او پوشیده نماند بر کس و چنان لایح باشد بر او که داغ بر خداوندش و بینی را از آن
تخصیص کرد که رفیعتر جایی است بر رو و اگفتا گر چه بینی گفت جمله روی خواست برای آنکه
عرب بعضی از چیز عبارت کند از جمله او و نظایر این بسیار رفته است نضر بن شمیل گفت
معنی آنست که او را حد زنیم بر زدن در شرب خمر و خرطوم نامیست از نامهای خمر و
اصل نام او آنا خمر است که بر سر نهاده اند و جمعه خراطیم و قال الشاعر تظل یومک فی
لهو و فی طرب و انت باللیل شراب الخراطیم انا بلوناهم ما بیازمودیم
ایشان را یعنی اهل مکه را کما بلونا اصحاب الجنة همچنانکه ابتلا و امتحان

یعنی

کردیم

اهل آن بستان را یعنی اهل صروان را ابو صالح گفت از عبد الله عباس بستانیست درین آنرا صروان خوانند بیش از صنعا بدو فرسنگ راه کذر آنان که بصنعا روند در انجا مردی بود از اهل صلاح و نماز کذار و عادت او آن بودکه چون خرما برادی هرچه از درخت بیفتادی درویشانرا بودی و انچ بر درخت بودی راه کذریانرا منع نبودی و چون تمام بچیدی حق درویشان تمامی بدادی خدای تعالی ورا از آن برکت میداد چون مرد از دنیا برفت او را سه پسر بود آن میراث باشان برسید با یکدیگر گفتند ما آن نتوانیم کرد که پدر ما کرد از انچه میوه این بستان بود یک نیمه درویشانرا دادی که ما را عیال بسیارست و مال اندک راه بر رهگذریان بگرفتند و چون وقت رفاع بود درویشان بر عادت آمدند ایشان گفتند امروز و فردا هنوز وقت نیست انگه اتفاق کردند که شب بروند و بار آن درختان باز کنند پنهان از درویشان و برین سوکند خوردند و استثنا نکردند آن شب که این اتفاق کردند عذابی بیامد آتشی و جمله درختان با بر و میوه بسوختند خدای تعالی درین آیه قصهٔ ایشان بگفت الف و لام فی قوله الجنة الف و لام تعریف است عهد را یعنی آن بستان معروف را إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ چون سوکند خوردند که خرما و میوهٔ آن درختان در وقت غلس بامداد بگاه باز کنند وقتی که درویشان خبر ندارند و لام و نون تاکید در لیصرمنها جواب قسم است و نصب مصبحین بر حال است و صرم و صرام و جداد آن باشد که میوه از درخت باز کنند و بیشتر در خرما استعمال کنند وَلَا يَسْتَثْنُونَ محل او حال است و تقدیر غیر مستثنین و استثنا در قسم آن باشد که کوید لا افعل کذا او لافعلن کذا الا اذا کان کذا و قیل قوله الا ما شاء الله و قیل قوله ان شاء الله فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّبِّكَ بگردید بران عذابی از خدای تو و آن بستان بسوخت وَهُمْ نَائِمُونَ و ایشان خفته بودند واو حال است فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ در روز آمدن بستان مانند صریم در و چند قول گفتند یکی انکه چون شب سیاه قال الشاعر تطاول لیلک الجون البهیم فما ینجاب عن صبح صریم ای اللیل المسود حسن گفت

مرهم

صرم عنها الخیر او ببرید بار و روز آمد هیچ نمانده بود ابن کیسان گفت کالحرة السودا مانند سنگ سیاه زید اسلم گفت چون کشت درو ده اخفش گفت چون صبح کراز شب باز شود مورج گفت چون ریک که از زمین باز شود و اصل صریم از صرم باشد فعیل بمعنی مفعول و هرچه از چیزی باز برند آنرا صریم خوانند پس شب صریم باشد و صبح صریم باشد برا آنکه هر یک از ایشان منصرم میشود از صاحبش عبد الله عباس گفت چون خاکستر سیاه و این لغت خزیمه است فَتَنَادَوْا مُصْبِحِينَ چون در صبح آمدند یکدیگر را آواز دادند خداوندان بستان و نصب مصبحین بر حال است أَنِ اغْدُوا عَلَىٰ حَرْثِكُمْ إِن كُنتُمْ صَارِمِينَ که بامدادگاه بسر کشت و بستان خود روید اگر خرما خواهید بریدن فَانطَلَقُوا وَهُمْ يَتَخَافَتُونَ واو حال است برفتند و با یکدیگر پنهان می گفتند أَن لَّا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُم مِّسْكِينٌ نباید که هیچ درویشی در بستان شما آید وَغَدَوْا عَلَىٰ حَرْدٍ قَادِرِينَ و بامداد برفتند توانا و قادر بر حرد مفسران در معنی حرد خلاف کردند عبد الله عباس گفت علی قدرة قادرین فی انفسهم در خود قادر بودند و بقدرة خود معجب ابو العالیه و حسن گفتند علی جد و جهد عکرمه و نخعی و قرظی گفتند علی امر مجمع بر کاری عزم و اجماع کرده سدی گفت حرد نام آن بستان بود سفیان گفت علی حنق و غضب بر کینه و خشم و مثله قول الاشهب بن رمیله اسود شری لاقت اسود اخفیة تساقوا علی حرد دماء الاساود و قیل عن عزم و قصد و قیل الحرد و الحرد لغتان و هو الغضب کالدرک و الدرک ابو عبیده و قتیبی گفتند علی منع و الحرد و المحارده المنع من قول العرب حاردت السنة اذا لم یکن فیها مطر و حاردت الناقة اذا لم یکن لها لبن فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُّونَ چون بستان را بران حال دیدند گفتند ما ضال و گمراهیم از راه بستان خود یعنی این نه بستان ماست از انجا که بستان خود آبادان و پر درخت و میوه رها کرده بودند گفتند ما راه غلط کردهایم چون بنگریستند و بدانستند که جا هم انجاست و لیکن میوه درختان بر جا نبود گفتند بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ

ازان حدیث عدول کردند و کفتند آنک ما کفتیم بلی ما را محروم کردند و روزی و خیر این بستان
از ما باز کرفتند را آنکه ما از نیّات باز کرفتیم قَالَ أَوْسَطُهُمْ کفت عادلترین ایشان أَلَمْ
أَقُلْ لَكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ نه من شما را کفتم چرا تسبیح نمیکنید و کفتند چرا استثنا
نمیکنید درین سوکند و برا اطلاق این سوکند میخورید دلیروار ابو صالح کفت استثناء ایشان
سبحان الله بود و کفتند چرا شکر نکردید و مراد به تسبیح تحمید و شکرست و کفتند چرا استغفار
نمیکنید و از خدا آمرزش نمیخواهید قَالُوا کفتند ایشان سُبْحَانَ رَبِّنَا منزه است
خدای ما از آنکه بر ما ظلم کند یا بد و کمان ظلم برند إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ظالم ما بوده‌ایم
بر نفس خود فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَلَاوَمُونَ روی در یکدیگر آوردند
و یکدیگر را ملامت کردند و میکفتند قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ ای وای بر ما
که ما طاغی و باغی بوده‌ایم و اسراف و تعدی کرده‌ایم در کفران نعمت و منع حق خدا و نصیب
درویشان و آنکه در سوکند استثنا نکرده‌ایم ابن کیسان کفت ما طغیان کردیم در نعمت خدای
چون شکر آن نکذاردیم عَسَىٰ رَبُّنَا أَنْ يُبْدِلَنَا خَيْرًا مِنْهَا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا
رَاغِبُونَ همانا خدا ما را بدل بازدهد ازین بستان به ازین که رغبت کردیم بخدای
تعالی عاصم و حسن و اعمش خوانند يُبْدِلَنَا من الابدال و دیکران من التبدیل و معنی یکی
باشد بعضی دیگر از اهل لغت کفتند فرق است میان ابدال و تبدیل ابدال چیزی بجای چیزی
نهادن باشد بر طریق عوض و بدل و تبدیل تغییر او باشد یا تغییر بعضی از احوال و آن
چیز قایم بر جای خود عبدالله مسعود کفت خدای تعالی آن توبهٔ ایشان صدق شناخت
ایشان را بستانی بداد بر آن و چندان میوه و انکور درو که یک خوشه انکور بار شتری بود
و نام این بستان حیوان بود بکر بن سهل الدمیاطی کفت از ابو خالد یمانی شنیدم که کفت
من این باغ دیدم در و هر خوشه انکور بود به بالای مردی كَذَٰلِكَ الْعَذَابُ
آنکه خدای تعالی بر سبیل تهدید کفت عذاب چنین باشد وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ
أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ و عذاب آخرت بزرکتر و سختتر باشد اکر دانند
آنکه کفت إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ متقیان و پرهیزکارا[ن]

بر ذیکر

بنزدیک خدای تعالی بهشتهای نعیم باشد أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ آنکه بر سبیل تنبیه
کفت ما مسلمانان را چون مجرمان خواهیم کرد در احکام و منازل و جزا و مراد بمجرمان کافرانند
و احکام ایشان متناقض است چه فعل ایشان مختلف است آنکه بر سبیل تعجب کفت
مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ چه بوده است شما را و این حکم نا راست چگونه میکنید
أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ یا شما را کتابی هست از آسمان فرو آمده که شما
درس آن میکنید این حکم دران کتاب دیده اید إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ
و شما را دران کتاب خبرهاست که شما خواهید و هوا و مراد و اختیار شما باشد أَمْ لَكُمْ
أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بَالِغَةٌ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ
یا شما را عهدها و سوکندهاست تا بروز قیامت که شما را باشد آنچه حکم کنید و خواهید قوله
بالغة ای ذاته متصلاً الی یوم القیمه ان لکم مقسم علیه است و همزهٔ ان مفتوح بودی اکر نه لام در
خبر او افتادی سَلْهُمْ أَيُّهُمْ بِذَٰلِكَ زَعِيمٌ بپرس از ایشان تا کیست از
شما که پایندان این عهدست حسن بصری کفت مراد به زعیم اینجا رسول است یعنی ابن سعام[؟]
که آورده و باز سالکه که آمد شما ابن کیسان کفت ضمیر آنکس باشد که قایم باشد بحجت
و دعوی أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ یا ایشان را انبازانند یعنی معبودان ایشان که برا ایشان
کواهی دهند بر دعوی ایشان فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ
کو بیارید این کواهان را اکه راست میکویید که شما را کواهی هست و این بر سبیل اقامت حجت کفت
بر ایشان تا بدانند که دعوی ایشان باطل است برا آنکه خالی است از بینه و قوله فلیأتوا بشرکائهم
امر مشروط است بشرط صدق تا امر بتسبیح نباشد و اضافه شرکا با ایشان اضافه دعویست
یعنی معبودانی که ایشان دعوی کردند شرکت عبادت میان خدای تعالی و میان ایشان
چه ایشان باز انباز شریک خدای تعالی میکفتند چنانکه کفت وجعلوا لله شركاء الجن و بیان کردیم
که عرب با دنی مناسبت بین الشیئین اضافه کنند يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ
عامه قرا خوانند یکشف بیاء مفتوح یعنی کشف النفس من ساقها حسن خواند یُکشف علی
الفعل المجهول علی تقدیر کشف الثیاب عن ساق و این عبارت باشد از شدت و صعوبت کار

بالغة الى يوم القيمة يعنى
دران روز حکم شما را
باشد چنانکه امروز
حاکمید یا مقتدرید
نفت

ومراد اقبال آخرت است وادبار دنیا چون دنیا وایام او منقرض شود ودر تکلیف وتوبه بسته گردد
روز قیامت پیدا شود وثواب وعقاب بمعاینه بینند بعد از آنکه بخبر شنیده باشند آن کاری
عظیم بود واین بر سبیل استعاره وتشبیه باشد کسی که او را کاری سخت پیش آید مشمر شود
ودامن از ساق خود بر گیرد تا دران کار سعی تواند کرد وانکه عرب گوید فلان شمر عن ساقیه اذا
وقع فی امر شدید اگرچه گفتند کشفت الامر عن ساقه وکشفت الحرب عن ساقها اذا اشتدت
وظهرت علی وجه الصعوبة والشدة واز قدما مفسران اهل تأویل روایت کردند همچنین
سعید جبیر گفت عن ساق ای عن شدة الامر عبد الله عباس گفت سخت تر ساعتی باشد
در قیامت این ساعت ابو موسی الاشعری روایت کرد از رسول صلی الله علیه وآله در
تفسیر این آیه یوم یکشف عن ساق گفت عن نور عظیم نوری باشد عظیم که پدید آید روز قیامت
که خلقان از هیبت آن بروی در آیند وسجده کنند ابو سعید خدری وابو موسی الاشعری
وابو هریره گفتند وحدیثهای ایشان درهم شده است که رسول صلی الله علیه وآله گفت چون
روز قیامت باشد وخلائق را در موقف سیاست بدارند خدای تعالی انصاف کند میان
هر ظالمی ومظلومی تا هیچ مظلمه نماند مظلومی را بر ظالمی تا آنقدر که تکلیف کند آنرا که
شیر با آب آمیخته باشد وفروخته تا آن آب را از شیر جدا کند بر سبیل عقوبت انگه منادی ندا
کند چنانکه همه خلائق شنوند که هر امتی به تفاء معبود خود بروید اصحاب صلیب با صلیب بروند
واصحاب وثان با اوثان بروند وهر عابدی با معبودان خود بروند هیچ بتی ووثنی وصنمی
نماند الا او را واتباع او را در دوزخ برند انگه جهودان گویند شما کرا پرستیدید گویند عزیر را
پسر خدا را خدای تعالی گوید دروغ گفتید که خدا را زن وفرزند نیست ترسایان را گویند
شما کرا پرستیدید گویند مسیح پسر خدا را گوید دروغ گفتید که خدا را زن نبود چگونه فرزند
باشد او را انگه بفرماید تا دو فرشته بیایند بر صورت عیسی وعزیر ایشان گویند معبود
ما ایشان بودند خدای تعالی فرشتگان را گوید برید وایشان را در دوزخ برید فرشتگان
بروند وایشان را بجانب دوزخ برند وبخازنان دوزخ سپارند وذلک قوله تعالی لو کان
فیهما الهة الا الله لفسدتا انگه آنان بمانند که خدا را پرستیده باشند از مومنان و

ومنافقان خدای تعالی گوید شما کرا پرستیدید گویند که ما خدا را پرستیدیم وهر عابدی با معبود خود
برفت وما را معبود توئی بار خدایا ما کجا رویم خدای تعالی بفرماید تا حجاب برداند ونوری
از انوار عظمت او پیدا شود که جمله مومنان بروی در آیند وسجده کنند وآنان که منافقان و
مرائیان باشند وعبادت ایشان خالص نبوده باشد خواهند تا سجده کنند نتوانند
پشت ایشان بماند پیرو های گاوان خشک شود چون جهد کنند که سجده کنند بقفا باز افتند
وذلک قوله تعالی یوم یکشف عن ساق گفت آن روز که کشف کند برای ایشان از ساق
وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ وایشان را دعوت کنند با سجود یعنی
آن داعی باعث که پدید آید نزد آن نور که بینند خواهند که سجده کنند نتوانند انگه وصف کرد
ایشان را خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ ذلیل باشد چشمهای ایشان تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ
ای تغشاهم به ایشان در آید وباز پوشد ایشان را مذلتی وخواری وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ
إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ وپیش ازین دعوت کردند ایشان را با سجده وایشان
بسلامت بودند ازین آفت اجابت نکردند انگه ایشان را بدوزخ برند ومومنان را ببهشت ابرهیم
التیمی گفت یدعون الی السجود نماز فریضه خواست که موذنان دعوت میکنند آن ببانگ نماز
وقال سعید جبیر گفت مراد آنانند که حی علی الصلوة می شنیدند اجابت نکردند کعب الاحبار
گفت والله که این آیه فرو نیامد الا در آنان که از نماز جماعت تخلف کردند ربیع خثیم را در
آخر عمر فالج پدید آمد خود را برد وکس را گفت مرا بمسجد بردی او را گفتند اگر بخانه نماز کنی روا
باشد که ترا عذری هست گفت وانید ارم که حی علی الصلوة شنوم واجابت نکنم فَذَرْنِي
وَمَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ خدای تعالی بر سبیل تهدید ووعید گفت
رها کن مرا با آنان که این حدیث تکذیب کردند یعنی کافران که قرآن بدروغ داشتند
سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ در نوردیم ما ایشان را بعذاب
از انجا که ایشان ندانند گفتند عذاب نزدیک خواست وگفتند معنی آنست که ما ایشان را
امهال کنیم در نعمت تا مغرور شوند ودر عصیان بیفزایند تا عذاب ایشان زیاده شود چنانکه
گفت انما نملی لهم لیزدادوا اثما استدراج استفعال باشد من الدرج کانه یطلب

بمنزله اضراب است از آنکه
فرمود که خاشعة ابصارهم
بل سراپای ایشان را ذلة
فرا گیرد نه همین ابصار ایشان را
تنها

نی

استدراج

ان یدرجهم بالنعم الی العذاب آنکه تاویل آن باشد که غرض او در نعمت آن بود که ایشان شکر
کنند چون کفران کنند خدای تعالی آن نعمت منقطع نکند بر سبیل انذار و اعذار و چندانکه ایشان
معصیت بیش کنند خدای تعالی نعمت بیش کند تا عذر ش بلیغتر باشد و حجت مؤکدتر تا ایشان
مغرور شوند و گمان برند که آن خود واجبست در حق ایشان باستحقاق است آنکه و فیجی
که ایشان این و استوار باشند و غافل از عذاب و انقطاع نعمت ایشانرا بگیرد چنانکه گفت
حتی اذا فرحوا بما اوتوا الآیه و قوله و ظن اهلها انهم قادرون علیها اتیها امرنا لیلا او
نهاراً وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ گفت مهلت دهم ایشانرا که کید
من قوی است و تعجیل نکنم که تعجیل کسی کند که از فوت ترسد و مرا از ان اندیشه نیست که ایشان
در قبضهٔ قدرت منند و از سلطان من بیرون نتوانند رفت آنگه گفت بر سبیل توبیخ ایشان
بر ترک اجابت أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ یا تو از ایشان
مزدی میخواهی و ایشان از غرامت آن گران بار میشوند أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ
يَكْتُبُونَ یا به نزد ایشان غیب است که ایشان از آنجا می نویسند این محالات
که میگویند و اعتقاد میکنند آنگه رسول را گفت فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ صبر کن
بر حکم خدای خود وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ و چون خداوند ماهی مباش یعنی
یونس که استعجال کرد بعذاب قوم خود و بر ایشان خشم گرفت بل ارفق تو آنست که با ایشان
مدارا کنی و مهلت دهی ایشانرا إِذْ نَادَى رَبَّهُ چون ندا کرد و خدا را بخواند وَهُوَ
مَكْظُومٌ و او مغموم بود و اندوه رسیده و نداء او آن بود که خدای تعالی حکایت کرد در
سورة الانبیاء فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
لَوْلَا أَنْ تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ اگر نه آنستی که نعمتی دریافت او را از خدای
او یعنی رحمتی لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ او را بینداختندی بصحرا و او
مذموم و نکوهیده بودی و عرا زمینی باشد خالی و عاری از گیاه و نبات و بنا و آدمی
و اصل او از عری است قال الشاعر و نبذت بالارض العراء ثیابی فَاجْتَبَاهُ
رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ برگزید خدای تعالی او را و او را از جملهٔ صالحان

کرد یعنی نام او در جملهٔ صالحان نوشت و حکم کرد بصلاح او و این جعل بمعنی حکم و تسمیه باشد
وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا سبب نزول این آیه آن بود که کافران خواستند
تا رسول را صلی الله علیه و آله بچشم کنند قومی از قریش بیامدند و برابر او بایستادند و گفتند ما
مانند این مردی ندیدیم در فصاحت و بلاغت و اظهار بینت و گفتند این جماعتی بودند از بنی
اسد معروف بچشم بد در خبر آمده که یکی از ایشان چون بگاوی یا اشتری فربه بگذشتی و
گفتی چه نیکوست این بسی بر نیامدی که بیفتادی و بمردی و علتی و خداوندش او را بکشتی
و گفته اند وقتی که ایشانرا گوشت بایستی یکی از ایشان کنیزک را گفتی زنبیل برگیر و پاره گوشت بیار
او بیامدی چون بشتری یا گاوی یا گوسفندی فربه رسیدی گفتی یا احسنها و ما رأیت
مثلها در حال بیفتادی و صاحبش او را بکشتی و نصیبی آن کنیزک بدادی و گفتند در میان
ایشان مردی بود و چشم او چنان بود که بر هرچه آمدی باستحسان اصابت کردی و روزها
گرسنه بودی که از خیمه بیرون آید و چون دلش تنگ شدی دامن خیمه برداشتی و نظاره میکردی
اگر ناگاه کاروانی بگذشتی هر چهارپا که بچشم او در آمدی در حال بیفتادی یا بمردی و یا
بکشتندی کلبی گفت قریش بیامدند و این مرد را گفتند تا چه زبان دهد که بیایی و نظری بر محمد
افکنی باشد که چشم تو در و رسد او بیامد و رسول قرآن میخواند در برابر رسول بایستاد و
ساعتی در وی نگرید اندیشه میکرد و هیچ شک نکرد که رسول صلی الله علیه و آله بچشم او زده
شود و این بیت انشا کرد قد کان قومک یحسبونک سیدا واخال انک سید
معیون ای مصاب بالعین خدای تعالی رسول صلی الله علیه و آله را از چشم بد او
نگاه داشت و این آیه فرستاد و ان مخففه است از ثقیله برای آن لام در خبر او باز آمد
که این لام ملازم باشد ان مخففه و العذر و انه ای ان الشان یکاد نزدیک است
این کافران لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ ترا بچشم بد از اله کنند و بلغزانند
اعمش و عیسی و شاذ خوانند لیزهقونک و این قراءهٔ عبدالله مسعود و عبدالله عباس است
و گفته معنی آنکه لیهلکونک ترا هلاک کنند من الزهوق و هو البطلان و الزوال و
ازهقه اذا ابطله و ازاله و منه قوله ان الباطل کان زهوقا اهل مدینه خوانند لیزلقو

بفتح یا و هما لغتان زلقه و ازلقه بمعنی و عبارات مفسران در تفسیر این لفظ مختلف است
و معنی متقارب عبد الله عباس گفت ینفذونک چشم بر تو بگذرانند من قولهم زلق
السهم و زهق اذا نفذ کلبی گفت یصرعونک بیفکنند ترا چنان گفت بر کردانند ترا از اداء
رسالت عطیه گفت بیوبنک بتواند زد مورج گفت ازاله کنند ترا نضر بن شمیل و اخفش
گفتند که بچشم کنند ترا عبد العزیز بن یحیی گفت بتو نگرند نظری تیز که ترا از آن بترسانند و آن
نظر عداوت باشد سدی گفت ترا اصابت کنند بچشم از صادق علیه السلام روایت
کردند که گفت یاکلونک ترا بچشم بخورند حسن و ابن کیسان گفتند ترا بکشند و این
چنان باشد که عرب گوید صرعنی فلان بطرفه و قتلنی بعینه حسن بصری گفت دوا آنکه
او را چشم بد رسیده باشد آنست که این آیه بر خواند یا بر وخواند در خبر آمده است که رسول
صلی الله علیه و آله گفت العین حق و ان العین لتدخل الرجل القبر و الجمل القدر و قال
علیه السلام لا رقیة الا من عین او حمة اسماء بنت عمیس گفت یا رسول الله فرزندان جعفر را
چشم میرسد روا باشد که برای ایشان افسونی و تعویذی نویسیم گفت روا باشد گفته اند که اگر
چیزی بودی که قضا را غلبه کردی چشم بد بودی و متکلمان خلاف کردند در این ابو علی
الجبائی و ابو القسم البلخی این را انکار کردند و گفتند این را اصلی نیست رمانی گفت از این
امتناع نیست برای آنکه اجماع مفسران است و معروف است میان علماء مسلمانان و محمد | امتناع
و سید رحمه الله روا میدارد و آنان که روا میدارند میگویند که تفسیر آیه آنست که بنظر عداوت
بتو می گرند **لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ** چون قرآن می شنوند میگویند ما افصح و ما
رأینا مثله با چشم اصابت کنند ترا و چون از دل و اعتقاد خود خبر دهند **وَيَقُولُونَ
إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ** گویند این دیوانه است کلام دیوانگانست این **وَمَا هُوَ إِلَّا
ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ** و نیست این قرآن الا یادکار و یاد دهنده خدای
جهانیان و گفتند ذکر ای شرف للعالمین کقوله و انه لذکر لک

سورة الحاقة | این سوره مکی است و پنجاه و دو آیتست بعد بصریان و پنجاه بعد کوفیان
و مدنیان و پنجاه و یک بعد شامیان و دویست پنجاه و شش کلمه است و هزار و هشتاد و

چهار حرفست روایتست از ابو امامه از ابی کعب که رسول صلی الله علیه و آله گفت هر که او
سوره الحاقه بخواند حساب او را خدای تعالی آسان کند و در خبری دیگر آمد که هر که ده
آیه از سوره الحاقه بخواند خدای تعالی او را از فتنه دجال نگاه دارد و اگر سوره را تمام
بخواند روز قیامت او را نوری باشد از فرق سر تا بقدم **بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَاقَّةُ مَا الْحَاقَّةُ** در رفع الحاقه دو وجه گفته اند یکی
ابتدا و خبر او ما الحاقه کانه قال الحاقه ای شیء هو و وجه دوم خبر ابتدا العدید هذه
الحاقه اگر بر سبیل تفخیم و تعظیم شان او گفت ای شیء الحاقه و حاقه نامی است از نامهای
قیامت را آن حاقه خواند که حق است و درست و در آن کارهای درست و حق و حقیقت
باشد برای آنکه یحق الجزاء علی الاعمال جزا بعمل درست شود در او و حق الشیء یحق حقا
فهو حق و حاق مورج گفت در دو لغت است حق و حاق و حقه آنکه بر سبیل تفخیم
و استعظام گفت بلفظ استفهام که ما الحاقه چه حاقه و چه کاری حق و راستینه
وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ و چه آگاه کرد است ترا که این روز حاقه که روز قیامت است
چه روز است آنگه در قصه اول کرد و گفت **كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَعَادٌ بِالْقَارِعَةِ** | رعة
دروغ داشتند قوم ثمود که قوم صالح بودند و عاد که قوم هود بودند قارعه را در قارعه
دو قول گفتند یکی آنکه نامیست از نامهای قیامت یعنی ایشان قیامت بدروغ داشتند
و گفتند مراد آن عذابست که با ایشان فرو آمد که پیغمبرشان وعده داد باور نداشتند
فَأَمَّا ثَمُودُ فَأُهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ در او دو قول گفتند یکی آنکه بطغیانهم
و عصیانهم اما ثمود را هلاک کردند بطغیان و عصیانی که کردند و این لفظ مصدر است
و الجاثیه و گفتند صفت فعل است ای بفعلتهم الطاغیه و این معنی قول مجاهد و ابن
زید است و دلیل این تاویل قوله کذبت ثمود بطغویها قتاده گفت یعنی بالصیحة الطاغیه
التی جاوزت الحد بآن صیحه متجاوز الحد که بیرون از عادت صیاح دیگر بود چنانکه
در قصه ایشان رفته است **وَأَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ
عَاتِيَةٍ** و اما عاد را هلاک کردند بادی سخت متجاوز الحد شهر بن حوشب روایت

کرد از عبد الله عباس که رسول صلی الله علیه واله گفت خدای تعالی هیچ بادی نفرستاد و هیچ بارانی
الا بمقدار و مکیال الا روز هلاک عاد و قوم نوح که در آن روز باران در فرشتگان نگهبانان
عاصی شد و از فرمان ایشان بیرون رفت رسول صلی الله علیه واله این آیه بر خواند انا لما
طغی الماء و باد روز هلاک عاد هم طاغی و عاتی شد در خازنان و فرمان ایشان نبرد آنگه این
آیه بر خواند واما عاد فاهلکوا الآیه سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ ای سلطها علیهم سَبْعَ لَيَالٍ
وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ هفت شب و هشت روز بر ایشان مسلط کرد و تسخیر استعمال خیری باشد
با قتدار بر او آن سبع بی ها گفت که شب مونث است و در ثمانیه تا در آورد که روز مذکر
و در اعداد چنین باشد بر عکس سه تا ده بثبوت تا علامه مذکر باشد و سقوطش علامه تانیث
وهب گفت این ایام آنست که آنرا ایام العجوز گویند که در سرما و باد سخت باشد و برا آن ایام
العجوز گویند که عجوزه در سربی رفت و آنجا بود تا روز هشتم آن روز باد در آن سرب رفت
و او را بکشت باد منقطع شد و آن عجوزه آخر کسی بود از آن قوم که هلاک شد و گفتند برا آن
ایام العجوز خوانند که در عجز زمستان باشد و این هفت روز را نامهای معروف است
صِنٌّ وصِنَبْرٌ ووَبْرٌ وآمِرٌ ومُؤْتَمِرٌ ومُعَلِّلٌ ومُطْفِئُ الجمر ومُكْفِئُ الظعن
این هشت روز است تغلب صاحب کتاب فصیح بیتی چند آورد از بعضی شاعران عرب که
این ایام در و ذکر کرده جز که در آن ابیات هفت گفته و هشتم نیاورده قوله حُسُومًا
عبد الله عباس گفت یعنی پیاپی مجاهد و قتاده گفتند یعنی فرتی و اشتقاق او من حسم الکی و آن
چنان باشد که داغ پیاپی نهند معالجه کلی گفتند دائماً عطیه گفت شؤماً و اصل او
از حسم است آن قطع باشد پنداری چیزی بر پدار از اهل آن شهر خلیل گفت قطعاً بیخ ایشان
بر کنده و نصب او بر حال است ای متتابعة او قاطعة مهلکة علی اختلاف الاقوال
فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى تو مردار او دیدی در آنجا افتاده واحدها صریع
كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ پنداشتی که ایشان گونه درخت خرما اند خشک
شده و پوسیده که باد بر و آید و او را از بن بشکند و از بیخ بر کنده و بیفکند فَهَلْ تَرَى
لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ از ایشان هیچ بقیه می بینی در باقیه دو قول گفتند یکی آنکه مصدر است

در سخرها علیهم بعد قوله عاتیة
نکته ایست که توهم نکند کسی
که عتو باد چنین بود که از فرمان
او نیز سبحانه تجاوز کرده باشد
بل از حد اعتدالی که فرشتگان
جهة رحمت در کار سازی بندگان
از خزینه بیرون می آوردند و در این
روز از آن اعتدال بامر خالق
ذی الجلال تجاوز کرد بحدی که
او گفته بود فتامل
منه

كالعافة

كالعافة ای من العفاء یکی آنکه من نفس باقیة او من حیوة باقیة صفت موصوفی محذوف باشد
جَاءَ فِرْعَوْنُ وَمَنْ قَبْلَهُ ابو عمرو و کسائی و یعقوب در شاذ حسن و سلمی و جحدری
خوانند بکسر قاف و فتح با یعنی و من معه من جنوده و اشیاعه باقی قرآ و من قبله بفتح قاف و
سکون با یعنی آنان که پیش او بودند وَالْمُؤْتَفِكَاتُ عامه قرآ بجمع خوانند حسن گفت
والمؤتفکة بلفظ واحد یعنی اهل زمین مؤتفکه بِالْخَاطِئَةِ ای بالخطیئة والمعصیة و این
نیز مصدریست علی وزن الفاعلة ای الخطأ والکفر فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ در رسول
پروردگار خود عاصی شدند یعنی هر یکی از ایشان در پیغمبر خود عاصی شدند و اگرچه بلفظ واحد
گفت مراد جنس است فَأَخَذَهُمْ أَخْذَةً رَابِيَةً بگرفت ایشان را گرفتنی زاینده
غالب من الربا الذی هو الزیادة عبد الله عباس گفت شدیده یعنی گرفتنی سخت و گفتند
عذابی زاینده بر عذاب ایشان إِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ چون آب
طغیان کرد و از حد در گذشت عهد نوح قتاده گفت از بالای همه چیزها بر ده گز بر گذشت
پس ما شما را در کشتی نشاندیم تا غرق نشدید پس ربیبالله ذکر نعمت گفت لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً
تا برای شما یادگاری کنیم وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ و نگه دارد آنرا و یاد گیرد گوشهای یاد گیرنده
راویان ابن کثیر بعضی از ایشان روایت کردند وتعیها بسکون عین قیاساً علی قوله ارنا منا
و این قراءتی ضعیف است عبد الله بن الحسن روایت کرد که چون این آیه آمد وتعیها اذن واعیة
رسول صلی الله علیه واله امیر المومنین علیه السلام را گفت سالت الله ان یجعلها اذنک از خدای
تعالی در خواستم تا گوش تو کند علی علیه السلام گفت پس از آن هیچ چیز فراموش نکردم از دعا
رسول صلی الله علیه واله بریدة الاسلمی روایت کرد از رسول صلی الله علیه واله که گفت یا علی
ان الله امرنی ان ادنیک ولا اقصیک وان اعلمک وتعی اذناک وحق علی الله
ان تعی فنزلت هذه الآیة وتعیها اذن واعیة امیر المومنین علیه السلام گفت پس از آن هیچ چیز
فراموش نکردم فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ یاد کن آنگه که در صور دمند
یکبار و آن نفخه اولی باشد وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ و برگیرند زمین و کوهها را
و هر چه بر روی است فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً بشکنند آنرا و خورد کنند یک خورد کردن

بحریه

عدول از ضمیر غایب در اخذهم
بضمیر خطاب در حملناکم اظهار
منتی است بر آنان که در کشتی
نوح علیه السلام بودند که جمله مردم
از نسل آنانند پس همگی را
شکر آن لازم است فتامل
منه

سکنا

و از عذاب ایمن بودن واجب
جا که در لام لنجعلها علة را
این فایده ظاهر است
منه

علی حذف المفعول ای ما اعلمک
منه

هر ملکوت هر جا که بهره از نور علی علیه السلام بخشد بهره
ازین بهره نیز بهره برادر
ظرف بس
منه
و هر چند ازین بهره بیشتر
که بهره نور بیشتر شود
منه

یوم تبدل الارض
غیر الارض
منه

تا هر دو هم زمین و هم کوه چون گردی شود فیومئذ وقعت الواقعة وانشقت السماء فهی یومئذ واهیة آن روز قیامت برخیزد و زمین شکافته شود آسمان آن روز ضعیف باشد والملك علی ارجائها مراد جمع است اگرچه بلفظ واحد گفت علی مذهب الجنس و فرشتگان بر کنارهای آسمان ایستاده باشند والارجاء النواحی واحدها رجا مقصور والاثنان رجوان ویحمل عرش ربك فوقهم یومئذ ثمانیة عرش خدای تو بر گیرد آن روز یعنی روز قیامت هشت فرشته عبد الله عباس گفت هشت صف فرشته باشد که عدد آن جز خدای نداند در خبر آورده اند که رسول صلی الله علیه وآله گفت حاملان عرش امروز چهار اند روز قیامت خدای تعالی ایشان را مدد کند بچهار دیگر تا هشت شوند احنف قیس روایت کرد از عبد الله عبد المطلب گفت هشت فرشته باشند صفت بز کوهی و در خبر است که هر فرشته را چهار روی باشد روی چون روی آدمیان و روی چون روی شیر و روی چون روی گاو و روی چون روی کرکس و بهر روی از خدای تعالی روزی آن جنس میخواهند بروی آدمیان روزی ایشان و بروی شیر روزی جمله سباع و بروی گاو روزی جمله بهایم و بروی کرکس روزی مرغان امیة بن الصلت این معنی در شعر خود بیاورد رجل و ثور تحت رجل یمینه والنسر للاخری واللیث مرصد والشمس یطلع کل آخر لیلة حمراء یصبح لونها یتورد تابی فما تطلع لنا فی رسلها الا معذبة والا تجلد و گفتند که رسول صلی الله علیه وآله این بیتها بشنید گفت راست گفت این شاعر و از زین العابدین علیه السلام روایت کردند که خدای تعالی عرش چهارم چیز بود که بیافرید براو آنکه پیش از آن سه چیز آفریده بود هوا و قلم و نور آنگه چهار نور بیافرید آنگه عرش بیافرید از الوان انوار مختلف نوری سبز که نور سبزی از وست و نوری سرخ که نور سرخی از وست و نوری زرد که نور زردی از وست و نور سفید که اصل انوار است و روشنایی روز از وست آنگه هفتاد هزار هزار طبقه بیافرید هیچ طبقه نیست الا او را تسبیح و تقدیس خدای جل جلاله میکند با صوات مختلف اگر آواز ایشان بزمین رسیدی کوهها پاره پاره شدی و عمارتها ویران گشتی و دریاها بزمین فرو رفتندی

کہ

گفت آن روز عرش خدای این هشت فرشته برگرفته باشند یومئذ تعرضون آن روز شما را عرض کنند لا تخفی منکم خافیة هیچ پوشیده پنهان نماند از شما و همه آشکارا شود کوفیان لا یخفی خوانند بیا الاعاصم و باقی قرا بتا تانیث حجت ایشان آنکه فعل مقدم است و تانیث غیر حقیقی در خبر آمد که مردمان را سه جای عرض دهند روز قیامت در دو جای جدل و خصومت کنند و در عرض گاه بازپسین نامها دهند بهری را بدست راست و بهری را بدست چپ فاما من اوتی کتابه بیمینه اما آنکس را که نامه او بدست راست دهند فیقول هاؤم اقرأوا کتابیه گوید بگیرید نامه من و بخوانید و در ها دو قول گفتند یکی تعال و یکی خذ و این از اسماء افعال است تقول للرجل هاء یا رجل وللاثنین هاؤما وللجمع هاؤم وللمرأة هاء وللاثنین هاؤما وللنسوة هاؤن این لغت اهل حجاز است اما تمیم و قیس گویند ها یا رجل چنانکه اهل حجاز گویند و دو مرد را و جمع را هاؤا و زن را های و دو زن را هاآ و جمع را هاؤن و بهری عرب گویند هاك کاف خطاب در آرند هاکما هاکم هاكِ هاکما هاکن این کاف بدل همزه آرند که در لغت اول است و بعضی عرب جمع کنند میان همزه و کاف تقال هاءك یا رجل علی وزن هاعك هاءکما هاءکم هاءكِ هاءکما هاءکن و این کلمه جز مستعمل نباشد در ماضی و مستقبل و فاعل و مفعول و نهی نباشد و برای آنکه این فعل نیست اسم الفعل است والاسم لا یتصرف تصرف الافعال گفت تا آنها را که نامه ایشان بدست راست دهند گویند اهل عرصه قیامت را بیایید نامه من بخوانید برای آنکه داند که در او خیری هست از آن شرم دارد و این بر سبیل دلال و اعجاب گوید آنگه گوید انی ظننت انی ملاق حسابیه من دانستم که من ملاقات حساب خواهم کرد و ظن بمعنی علم است کما قال الشاعر فقلت لهم ظنوا بالفی مدجج سراتهم فی الفارسی المسرد و این برای آن گفت که میان علم و ظن مناسبتی هست گوید این برای آنکه من دانستم که حساب خواهد بود فهو فی عیشة راضیة او در عیشی و زندگانی باشد راضی گفتند مرضی فاعل بمعنی مفعول باشد کقوله ماء دافق ای مدفوق و گفتند راضیة

استعمال ظن در این مقام برای آنکه هر چند آن یقین است اما نزد مشهود یوم شهود ظنی است

ای ذات رضیٌ علی وجه النسب من باب قولهم لابنٌ وتامرٌ وقول اول قول کوفیانست
وقول دوم قول بصریان فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ در بهشتی بلند قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ
که میوه آن نزدیک بود و دست همه کس بدو رسد اگر ایستاده باشد اگر نشسته اگر خفته
كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ ای یقال
لهم کویند ایشانرا که ازین طعامهای لذیذ میخورید وازین شرابهای کوارنده می آشامید
بانچه کرده اید و در پیش افکنده در روزهای گذشته از عمل صالح قوله بما باء مجازاتست
در خبرست که روز قیامت خدای تعالی کوید ای اولیا وای دوستان من دیر بیست تا مرا
بشما نظرستم شمارا می بینم در دنیا و لبهای شما از تشنگی خشک شده و شکمها از گرسنگی
به پشت باز دوسیده امروز در نعیم ابدی باشید وذلک قوله تعالی کلوا وَأَمَّا مَنْ
أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ واما آنکس را که نامه او بدست چپ دهند فَيَقُولُ
يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَهْ کوید کاش نامه من بمن نادندی ابن السایب
کفت دست او باز پس پیچند و نامه درو نهند و کفته اند دست چپ از جانب راست بدر
کشند و نامه دران نهند نزد آن حال کوید یا لیتنی الآیه وَلَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيَهْ ومن ندا
تا حساب چه باشد واین برا آن کوید که داند که دران نامه قبایح وفضایح است يَا لَيْتَهَا
كَانَتِ الْقَاضِيَةَ کاش تا مرگ بودی حکم کننده وکفته اند زندکانی ببر آرنده من
قولهم فقضى عليه ای انفذ عمره علیه ومن قولهم قضیت الامر فانقضى ای اتممته فتم ارا
الموته القاضیه وکفته مراد آنست که کاش آن مرگ را که مارا در دنیا بود مرگی بودی قضا
کننده تا که پس ازان زندکانی نباشد وکفته معنی آنست که کاش هر دمی و هستی قتاده کفت
در آخرت تمنای مرگ کند و در دنیا هیچ نباشد که بر ذیک او مکروه تر بود از مرگ در دنیا
کریزان باشد از مرگ تا نعمت بروسر نیاید و بجزاء عمل نرسد اینجا موجب همانست که دانسته
که چه کرده است و مستحق چیست چون بانجا رسد معاینه بیند چنانکه دران شکی نباشد
نزد آن تمنای مرگ کند که داند که مآل او بدوزخ است آنکه بسبیل تحسر وتلهف کوید
مَا أَغْنَى عَنِّي مَالِيَهْ مال من از من غنا نکرد و بفریاد من نرسید هَلَكَ

نحو

ایام خالیه یعنی ماضیه قد خلت ای مضت
نشت

عَنِّي سُلْطَانِيَهْ سلطان من از من هلاک شد و با من نماند و بیشتر مفسران کفته معنی آنست که
ذهبت عنی حجتی حجت من از دست من برفت برا آنکه آنچه حجت پنداشتند شبهه بود
نزد آن حال خدای تعالی خازنان دوزخ را کوید خُذُوهُ بگیرید اورا فَغُلُّوهُ بند کنید اورا
و در خبر می آید که چون خدای تعالی کوید خذوه بر سر یک شخص صد هزار زبانیه کرد آیند و در
آویزند او در دست ایشان پاره پاره شود چنانکه در دست ایشان جز جز بنماند آنکه خدای
تعالی اورا از آفریند دیکر باره اورا بگیرند و بند بر دست و پای او نهند و غل بر کردن او نهند
ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ پس با دوزخ ملازم کنید اورا یقول العرب صلیت النار و بالنار
وصلیتها غیری واصلیتها ومنه قراءة من قرأ تصلی نارا حامیة ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ
ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ پس کوید اورا در بندی و زنجیری که درازی
هفتاد کز و سلک هم لازم است و هم متعدی بصدر پیدا شود که مصدر لازم سلوک باشد
ومصدر متعدی سلک قال الشاعر حتی اذا اسلکوهم فی قتائدة عبدالله عباس کفت
هفتاد کز باشد بکز فرشتکان از زیر او برآرند و از بینی او بدر آرند وبهری ابدهن در برند
واز زیر بیرون آرند نوف البکالی کفت هفتاد کز باشد هر کزی هفتاد باع هر باعی ازینجا
که مقام ماست تا بمکه واین سخن در رحبه کوفه میکفت سفیان کفت هر کزی کز ما هفتاد
کز باشد پس هفتاد در هفتاد باشد حسن بصری کفت خدای داند که مقدار هر دراعی
چند باشد عبدالله بن عمرو بن العاص روایت کرد از رسول صلی الله علیه واله اکر پاره
ارزیر بمقدار سر آدمی از آسمان فرو افکنند بزمین رسد پیش از آنکه شب آید وآن پانصد
ساله راهست طول این سلسله چندان باشد که اگر این ارزیر از بالای او بزیر افکنند چهل
خریف برود شب و روز هنوز تا آخر نرسیده باشد کعب کفت اکر همه آهن که در دنیاست با
یک حلقه او بر سنجند آن حلقه بچربد سوید بن ابی نجیح کفت که جمله اهل دوزخ درین یک سلسله
باشند واکر یک حلقه او بر کوه نهند که اخته شود آنکه خدای تعالی بیان کرد که این عذاب
بدین سختی از آنکه إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ که او بخدای بزرگوار
ایمان ندارد وَلَا يَحُضُّ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ وتحریض نکند خود را و مردم را

براکه درویش را طعام دهند فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هٰهُنَا حَمِيمٌ وَلَا طَعَامٌ او را
اینجا خویشی و دوستی نباشد که بفریاد او رسد و گفته‌اند اشتقاق حمیم که خویشاوند است از
آب گرم است یعنی برای او گرم شود و خشم گیرد و گفته‌اند دلش بر او گرم شود و بسوزد و نیز او را
طعام نباشد اِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ مگر غسلین و آن زرداب خون و ریم اهل دوزخ باشد
که از اندام ایشان فرو آید بیداری غساله ایشانست که از تروح ایشان می آید ضحاک و ربیع
گفته‌اند درختی است که خورش اهل دوزخ از آن باشد لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ نخورند آن
طعام نخورند الا خطا کنندگان و گناهکاران و گفته‌اند مراد کافرانند که خطاء الصراط
المستقیم که ایشان راه راست خطا کرده باشند فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ
وَمَا لَا تُبْصِرُونَ قسم یاد میکنم و سوگند میخورم بآنچه شما می بینید و بآنچه شما نمی بینید
یعنی بجمله کاینات و موجودات و گفته‌اند بدنیا و آخرت و گفته‌اند بآنچه بر ظاهر آسمان و
زمین است و آنچه در باطن ایشانست گفته‌اند باجسام و ارواح و گفته‌اند بنعمت ظاهر و باطن
صادق علیه السلام گفت بآنچه شما می بینید که میکنم از نعمت با خلقانم و آنچه نمی بینید از
نیکویی با دوستانم جنید گفت بآنچه می بینید از القاء وحی و بیان شرع رسولم و آنچه
نمی بینید و ندیدید از سری که با او گفتم شب معراج و گفته‌اند بآنچه خدای تعالی اظهار کرد بر لوح
محفوظ و فرشتگان را و آنچه پوشیده داشت ایشان از علم غیب و گفته‌اند بآنچه شما می بینید
از آدمیان و بآنچه نمی بینید از فرشتگان و جنیان ابن عطا گفت بآنچه شما می بینید از آثار
قدرت و بآنچه نه بینید از اسرار او إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ این قرآن قول
سفیری است یعنی تلاوه و قراءه و خواندن پیغام گذاری است کریم یعنی محمد صلی الله علیه و آله
و گفته‌اند برسول کریم جبرئیل علیه السلام را خواسته است بیانه انه لقول رسول کریم ذی قوة الآیه
و تاویل همین باشد که گفتیم نه آنکه کلام اوست برای آنکه بر حقیقت کلام خداست و گفته‌اند انه لقول
مرسل رسول کریم این قول فرستنده سفیر است کریم یعنی قول خداست علی حذف المضاف
واقامة المضاف الیه مقامه کقوله واسال القریة وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ
این قرآن نه قول شاعریست آنکه بر سبیل توبیخ گفت قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ

اندک ایمان می آرید و در ما دو قول گفته‌اند یکی آنست که مصدریست در هر دو موضع یعنی
قلیلا ایمانکم و قلیلا تذکرکم قولی دیگر آنکه ما زیادتست ای تؤمنون قلیلا و تذکرون
قلیلا و نصب هر دو بر حالست وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ
و نه قول کاهنی است این قرآن چرا آنکه شما تفکر و اندیشه کم میکنید خدای تعالی درین آیات
رسول را صلی الله علیه و آله تنزیه کرد از شعر و کهانت و گفت و نه شاعرست و نه کاهن
و این قرآن نه از جنس شعرست و نه کهانت و کاهن آن باشد که دعوی کند که مرا از جن
قرینانی هستند که مرا از غیب خبر دهند خدای تعالی این را و آن گفت که ایشان رسول را صلی الله
علیه و آله را یکبار شاعر میخواندند و یکبار کاهن شاعر را و آن گفتند که کلامی باین منظومی
بیاورد و درین تسمیه ظلم کردند برای آنکه ایشان شعر شناختند که کلامی باشد موزون مقفی
که دلیل معنی کند و دانستند که این کلام موزون مقفی نیست و لکن برای تهجین و تحقیر کار او
گفتند و اندیشه کردند که هر کس این شنود بر ایشان نخندد و گوید ایشان شعر نمی شناسند
و اما کهانت برای آن گفتند که او از غیبها خبر دادی و دعوی کهانت در حق او نه بجای خود
کردند که او گفت این بوحی و القاء جبرئیلست و گفت تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ
خبر مبتدا محذوفست ای هو تنزیل این قرآن فرو آمده است از خدای جهانیان وَلَوْ
تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ اگر گفتی کافران بر سبیل تنبیه در آن ظن خطاء
کان بد که برسول و قرآن بردند که ممکن باشد که این کلام محمد است از تلقاء نفس اوست که اگر
چنان باشد که فرو بافد بر ما بسبیل دروغ بعضی سخنها و اقاویل جمع اقوال باشد و اقوال جمع
قول فهی اذاً جمع الجمع لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ما بگیریم از و بیمین در و چند قول گفته‌اند
یکی آنکه ما بگیریم او را و مواخذه کنیم و انتقام کشیم از و بحق و من صله باشد التقدیر لاخذنا
بالحق و مثله قوله قالوا انکم کنتم تاتوننا عن الیمین ای من قبل الحق عبد الله عباس گفت
لاخذناه بالقوة و القدرة و گفته‌اند معنی آنست که دست راست و باز کنیم و گفته‌اند ابن عباس
از اذلال و اهانت یعنی با دست او گیریم و او را از مقام خود برانگیزانیم چنانکه چون سلطان
بر کسی خشم گیرد گوید چند بدیده دست او بگیر ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ آنکه رگ

دل او بریم آن رگ که چون بریده شود خداوندش بمیرد و گفتند رگی است در پشت و گفتند رگی است
میان هردو پی کردن و گفتند رگی است که دل آویخته بدو فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ
عَنْهُ حَاجِزِينَ شما هیچکس از او دفع نتوانید کردن و عذاب ما از او نتوانید کردانیدن
اگر چه احد گفت و حاجزین بلفظ جمع کرد زیرا که با معنی من قوله منکم وَإِنَّهُ لَتَذْكِرَةٌ
لِلْمُتَّقِينَ ضمیر راجعست با قرآن و این قرآن یاد دهنده است و مذکری پرهیزکارانرا
وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ ما میدانیم که از ایشان مکذبان
و دروغ دارندگانند این قرآن را وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ و این قرآن
روز قیامت حسرتی باشد کافرانرا چون ثواب تابعان و مؤمنان بینند و ایشان منکر
آن بوده باشند محروم شوند از آن وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ گفتند اضافه کرد حق را با یقین
و این هر دو یکیست از اختلاف لفظ کرد چنانکه شاعر گفت فی حندس الظلم محققان گفتند
معنی آنست که این حقیقت یقین است یعنی اگر یقین را مجازی باشد این نه از آنست بعضی
دیگر گفتند مراد آنست که عین یقین و نفس یقین است چنانکه گویند فلان حق الادیب و عین
الادیب و کل الادیب و مثله قول الشاعر بضرب الطلی والهام حق علیم فَسَبِّحْ
بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ تسبیح کن ای محمد بنام خدای عظیم بزرگوار که هر چیز در
جنب عظمت او حقیرست و آیه دلیل است که اسم نشاید تا مسمی باشد چه اگر نه چنین بودی
اضافة الشیء الی نفسه بودی   این سوره مکی است چهل و چهار آیه
و دویست و شانزده کلمه و هزار و شصت و یک حرفست روایت است از عبد الله عباس
از ابی کعب که رسول صلی الله علیه و آله گفت هر که او سوره المعارج برخواند خدای تعالی
او را ثواب آنان دهد که عهد نگه دارند و نماز بپای دارند بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ
مدنیان و شامیان خوانند سال بی همزه و باقی قرا بهمزه خوانند بر اصل من السؤال
و او را دو وجه باشد یکی آنکه با بمعنی عن باشد کقوله فاسأل به خبیرا ای عنه قال الشاعر
فان تسئلونی بالنساء فاننی علیم باحوال النساء خبیر ای عن النساء و معنی آیه

معارج

برین وجه آن باشد که سائل سؤال کرد و پرسید از عذابی که واقع خواست بود که آن عذاب که خواهد
بود و این قول حسن است و قتاده گفتند این سوره بمکه آمد چون رسول صلی الله علیه و آله
بیامد و تهدید کرد قوم خود را بعذاب مشرکان گفتند از وی پرسید تا این عذاب کرا خواهد بودن
و بر که واقع خواهد شد خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت سائلی پرسید از عذابی که واقع خواهد شدن
که آن عذاب کراست جواب دادند و بیان کردند که للکافرین کافرانرا خواهد بود و وجه دیگر آنست
که با زایدست و معنی آنست که سال سائل عذابا واقعا للکافرین و علیهم سائلی و خواهنده درخواست
بدعا و حاجت عذابی که واقع بر کافران و آن نضیر بن الحرث بود آنجا که از خدای تعالی
برای خود عذاب خواست فی قوله تعالی اللهم ان کان هذا هو الحق الآیه آنچه خواست از عذاب
روز بدر با و فرو آمد او را بکشتند بصبر یعنی طعام و شراب باو ندادند تا بمرد و از اسیران
روز بدر کسی را نکشتند الا او را و عقبة بن ابی معیط را و این قول عبد الله عباس است و مجاهد
از سفیان بن عیینه پرسیدند که این آیه در حق که آمد گفت مرا سؤالی کردی که پیش از تو کسی
از من این سؤال نکرد مرا خبر داد پدرم از جعفر صادق از پدرانش علیهم السلام که چون رسول
صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام گرفت بغدیر خم و او را بالا برد و بر مردم عرض کرد
و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه و عقد بیعت و این حدیث در میان مردم آشکارا شد و در
قبایل عرب منتشر گشت این خبر بحارث بن النعمن الفهری رسید بر شتری نشست و آمد تا لشکر
گاه رسول و نزدیک رسول آمد در وقتی که جمله صحابیان حاضر بودند گفت یا محمد آمدی و گفتی خدا
میفرماید که بگوئید اشهد ان لا اله الا الله و انک رسوله قبول کردیم و گردن نهادیم دیگر آمدی
و گفتی پنج نماز کنید کردیم و گفتی زکوة بدهید دادیم و گفتی یکماه روزه دارید داشتیم و حج
فرمودی بجای آوردیم با این همه راضی نبودی تا بازوی پسرعمت گرفتی و بالا بردی و گفتی من کنت
مولاه فعلی مولاه این حدیث از خویشتن گفتی یا خدای فرمود ترا رسول صلی الله علیه و آله گفت
والله الذی لا اله الا هو که من این بفرمان خدای تعالی گفتم او روی بگردانید و گفت اللهم ان
کان هذا هو الحق فامطر علینا حجارة الآیه هنوز براحله نرسیده بود که سنگی از آسمان
بر سر او آمد و بدماغش فرو رفت و از زیرش بیرون آمد و بر جای بمرد و خدای تعالی این آیه

در میان

واقعه

قرسا وکه سال سائل بعذاب لآیه امّا آنان که بی همزه خوانند آنرا هم دو وجه باشد یکی آنکه تخفیف
همزه بود و مراد هم سؤال باشد تعالی سال یسال لغتی فی سأل یسأل کنال ینال وخاف یخاف است
وجه دیگر آنکه من السیل باشد زید بن ثابت گفت وعبدالرحمن بن زید بن اسلم که سائل نام وادی
در دوزخ خدای تعالی خبر داد که آن وادی بر تو سیلان کند لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ مِنَ اللَّهِ ذِي
الْمَعَارِجِ آنرا دافعی ومانعی نیست از خدای تعالی که او خداوند آسمانهای هفت گانه است
در قول عبدالله عباس ابن کیسان گفت معراج کشایشی است که میان هر دو آسمان باشد میان
زمین و آسمان و میان هر دو زمین قتاده گفت ذی الفواضل والنعم سعید جبیر گفت معارج
الملائکه آن راهها که فرشتگان آن بر آسمان شوند تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ جمله قرّا
بتاء تأنیث خوانند مگر کسائی که او گفت بیا باید خواند برای تقدم فعل واین قراءة عبدالله مسعود است
وَالرُّوحُ و جبریل علیه السلام إِلَيْهِ یعنی الی الله تعالی یعنی بجائی که خدای جلّ جلاله
امر کرده باشد که با آنجا رسند وآن بخدای تعالی نزدیک شود فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ
خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ در روزی که مقدار آن روز پنجاه هزار سال باشد از سالهای دنیا و
گفته‌اند روزی چنان در شوند که اگر جز ایشان کسی باشد پنجاه سال در شود و گفته‌اند این عروج
از زیر هفتم زمین باشد تا بالای هفتم آسمان با آوری که خدا را باشد لیث گفت از مجاهد که مراد
غایت و منتهی امر اوست از زمین تا آسمان که اندازه و مقدار او چندین است و مراد به زوال
اوست و مقدار نهایت آن از آسمان تا با زمین چنانکه از آسمان بزمین آید و از زمین تا آسمان
شود برای آنکه از زمین تا آسمان پانصد ساله راه است پس آمدن و شدن هزار ساله راه باشد
محمد بن اسحق گفت مراد آنست که اگر آدمی خواهد که از زمین بزیر عرش رود به پنجاه هزار سال تواند
رفت حکم و عکرمه گفتند مراد امر دنیاست که از اول تا آخر پنجاه هزار سال باشد کس نداند که چند
گذشته و چند مانده بجز خدای تعالی قتاده گفت روز قیامت است حسن گفت مقدار روز وقف
خلق است برای حساب و فصل قضا بعضی دیگر گفتند مراد آنست که اگر حساب خلقان جز
خدای تعالی کند پنجاه هزار سال بکار باید کلبی گفت معنی آنست که اگر حساب خلق تو نعیم
کنند بجمله جن و انس و فرشتگان از عهده آن بیرون نیایند الا بمقدار پنجاه هزار سال و من

به نیم ساعت فصل کنم یمان گفت مراد روز قیامت است که بنده را در و پنجاه موقف باشد هر موقفی
هزار سال و گفت در کلام تقدیم و تأخیری هست و تقدیر آنکه لیس له دافع من الله فی یوم کان
مقداره خمسین الف سنة تعرج الملائکة والروح الیه چنانکه فی یوم ظرف نفی دفع عذاب باشد
نه ظرف عروج ابوالجوزا و ابن ابی طلحه گفتند از عبدالله عباس که مراد طول روز قیامت است
و شدت او بر کافران یعنی آن روز از درازی پنداری که این مقدار است ابو سعید خدری روایت
کرد که یکی از رسول صلی الله علیه و آله ازین آیه پرسید و گفت یا رسول الله چه روزی خواهد بود روز
قیامت رسول صلی الله علیه و آله گفت بدان خدای که جان من بامر اوست که آن روز بر مؤمن
سبکتر از آن باشد که او نمازی از نمازهای فریضه بگذارد در دنیا ابراهیم التیمی گفت مقدار آن روز
بر مؤمن چندان باشد که میان نماز پیشین و دیگر آنگه رسول صلی الله علیه و آله را گفت بر اذیت
و بلیت کافران صبر کن فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا صبر کن صبری نیکو گفتند صبر نیکو آن
باشد که در خلال آن جزع نباشد إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَنَرَاهُ قَرِيبًا آنگه گفت کافران
این روز را دور می‌بینند و ما آنرا نزدیک می‌بینیم را آنکه هرچه آمدنی باشد نزدیک بود و
تا بر مبالغه گفتند کل ما هو آت آت هرچه آمدنی است آمده است يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ
كَالْمُهْلِ گفت یاد کن روزی که در آن روز آسمان چون دردی زیت باشد و گفتند چون
زر گداخته وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ و کوهها چون پشم رنگین باشد مقاتل گفت
چون پشم رزده حسن گفت چون پشم سرخ و آن ضعیفتر پشمی باشد و گفت اول که کوهها
بگردد ریگی روان شود آنگه پشمی زده شود آنگه هباء منثورا شود وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ
حَمِيمًا عامه قرّا خوانند بیسأل بفتح یا یعنی نپرسد هیچ خویشاوند خویشاوند خود را از
آنکه بخود مشغول باشد لقوله تعالی لکل امرء منهم یومئذ شأن یغنیه برجمی و بزّی خوانند
ولا یُسأل علی الفعل المجهول خویش و ند را نپرسند از خویشاوند وار عمل او و بفعل او او را
نگیرند و یجری معناه مجری قوله تعالی ولا تزر وازرة وزر اخری يُبَصَّرُونَهُمْ ای
یروُنهم با ایشان نمایند ایشان را در معنی او خلاف کردند عبدالله عباس گفت مراد
بهر دو کافرانند یعنی کافران را با یکدیگر نمایند تا بهری بهری را ببینند آنگه از یکدیگر بگریزند

می‌کوید کافرانرا با مومنان بنمایند تا شماتت کنند از ایشان بهری بکر کفته خویشانرا ببایند بکرند
تا بدانند که میان ایشان شفقت و مهربانی نماند از انچه ایشانرا باشد در نفس خود که هر کس بخود
مشغول باشد عبداله عباس کفت یکساعت یکدیکررا باز شناسند و پس از آن کس کس را
نشناسد یَوَدُّ الْمُجْرِمُ تمنا کند آرزو کافر لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ
بِبَنِيهِ اکر فدا توانستی کردن از عذاب آن روز خویشتن را به پسرانش وَصَاحِبَتِهِ و
أَخِيهِ و زنش و برادرش وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ و عشیره و قبیلهٔ او که
با پناه کرفته بودند و عشیره را برا آن فصیله خواند لانه قد فصل منهم کرا او یکی از ایشان باشد و
باز کسسته باشد او را از ایشان تغلب کفت برادران نزدیکترش وَمَنْ فِي الْأَرْضِ
جَمِيعًا و هر کس که در زمین باشند یعنی جملهٔ اهل زمین را بفدای خود دهد و نصب جمیعا بر حال است
ای مجتمعین ثُمَّ يُنْجِيهِ آنکه برهاند او را آنکه کفت كَلَّا و این کلمه ردع و زجر باشد
یعنی نباشد این و این نجات نبود و کفتند معنی کلا حقا باشد آنکه متصل باشد بما بعده و در قول
اول متصل باشد بما قبله إِنَّهَا لَظَىٰ حقا که این دوزخ است لظی نامیست از نامهای
دوزخ و برا آنکه منصرف نیست و سبب منع او تانیث است و تعریف و کفتند نام درکه دوم
و کفتند برا آتش لظی خواند لانها تتلظی ای تشتعل قال الله تعالی فانذرتکم نارا تلظى نَزَّاعَةً
لِلشَّوَىٰ پوست کننده باشد از سر و شوی پوست سر باشد و این قول عبداله عباس و
مجاهد است ابرهیم بن مجاهد کفت پوست و کوشت باشد حسن کفت سر تو له باشد ثابت
البنانی کفت حر الوجه باشد یمان کفت اطراف باشد ضحاک کفت کوشت استخوان
برد کسائی کفت مفاصل باشد ابن جریر کفت شوی از آدمی و غیر آدمی هر جای باشد که
نه مقتل بود بقال رماه فاشواه اذا لم یصب مقتله بعضی دیکر کفتند قوام باشد قال
امرء القیس سلیم الشظی عبل الشوی شنج النساء قال الاعشی قالت قتیلة ماله
قد جللت شیبا شواته این بیت به پوست سر لایق است تَدْعُو مَنْ أَدْبَرَ
وَتَوَلَّىٰ با خویشتن میخواند یعنی دوزخ هر کسی را که از ایمان اعراض نموده
باشد و بر کردیده و پشت بر کرده و قیل ادبر عن الایمان و تولی عن الحق میکوید الی الی

منافقان ر

بمن آی بمن آی عبداله عباس کفت دوزخ و کافرانرا بخواند بنام و نسبشان بزبانی فصیح آنکه
برچیند ایشانرا چنانکه مرغ دانه را تغلب کفت تدعوا ای تهلک تقول العرب دعاک الله
ای اهلکک و چنان کویند دعاه الله فاجابه اذا اماته و اصل کلمه انیست که بخواند ایشانرا یعنی
هلاک کند ایشانرا باین شواهد کفتیم خلیل بن احمد کفت مراد بدعا تمکین اوست از عذاب
وَجَمَعَ فَأَوْعَىٰ و صنف کالان کافران کرد کرد او جامع مانع بود و اوعی جعله فی الوعاء
در باردان نهاد و نبست و حق خدا ندا از آن کفتند عبداله حکیم هرکیسه هرکز نبستی کفتند
چرا چنین کنی کفت تا شنیدم که خدای تعالی کفت وجمع فاوعی من سرکیسه نبستم إِنَّ الْإِنْسَانَ
خُلِقَ هَلُوعًا آنکه کفت آدمی را حریص آفریده اند عبداله عباس کفت حریص است
بر حرام و حرص او بر حرام بیش از آنست که بر حلال عطیه از روایت که هلوع را تفسیر آنست
که خدای تعالی در عقب آن کفته إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ
مَنُوعًا چون بدی باو رسد جزع کند و چون نیکی باو رسد منع کند سعید جبیر کفت هلوع
بخیل باشد عکرمه کفت ملول باشد قتاده و ابن زید کفتند جزوع باشد و الهلع افحش الجزع
مقاتل کفت دلتنک باشد ابن کیسان کفت طبع او بشهوات مستعجل باشد و از انچه بخواهد
کریزان بود و آنکه بخلاف آن او را تکلیف کرد تا بر خالف هوا مستحق ثواب بشود و کفتند
هلوع جهول باشد سهل کفت متعلق باشد در شهوات خود عطا کفت هلوع آن بود که
چون مرادش حاصل شود راضی بود و چون حاصل نشود خشم کرد ابو الحسین وراق
کفت آن بود که در نعمت خدا را فراموش کند و در شدت خدا را خواند سهل کفت آن باشد
که در وقت نعمت مانع بود و در وقت محنت جازع ابو عبیده کفت آن بود که بر نعمت
شکر نکند و بر بلا صبر نکند و کفتند آن باشد که طاغی باشد باندکی از دنیا راضی شود و براه فوت
اندکی خشمکین کردد رسول صلی اله علیه واله کفت شر ما فی الرجل شح هالع و جبن
خالع بتر انچه در مردم بود بخلی بود که او را بجزع آورد بخلی با حرص یا بد دلی که دل او
از جای بر کند عرب کوید ناقة هلوع اذا کانت سریعة السیر خفیفة آنکه استثنا
کرد از ایشان قومی را کفت إِلَّا الْمُصَلِّينَ الا آنان کان الَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ

نشان

دائمون که بر نماز خود دائم باشند و نماز بپای دارند و پیوسته نماز کنند و مراد به انسان چو
اسم جنس باشد بمعنی جمع تا قومی را از و استثنا توان کرد و الا استثنا از واحد محال بود
بعضی دیگر گفته‌اند این وصف صحابه است و بعضی گفته مراد هر کس است که باین صفت باشد
بر عموم از صحابه و جز صحابه ابو الخیر مرثد بن عبد الله روایت کرد که عقبة بن عامر سؤال کرد از قومی
صحابه که ایشان که باشند گفتند آنانند که پیوسته نماز کنند گفت چنین باشد آنان باشند که در نماز
باین دست و آن دست نگاه نکنند وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ
و آنان که در مال ایشان حقی باشد هم سائل را و هم محروم را سائل آن باشد که بخواهد و محروم آن
بود که نخواهد و از این روی محروم و ممنوع بود و حرمان منع باشد و محروم ضد مرزوق
وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ و آنان که روز جزا و حساب راست دارند
و آن تکذیب نکنند وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ و آنان
که از عذاب خدای ترسند إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ را که عذاب خدای را
جای امن نیست در محل معترض الجانبین است وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ
و آنان که فرجها و اندامهای که دارند از حرام إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ
أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ جز بر زنان حلال خود و پرستاران که ملک یمین
ایشان باشند که حلال باشد ایشان را این دو نوع و باین دو ملامت نباشد ایشان را فَمَنِ ابْتَغَىٰ
وَرَاءَ ذَٰلِكَ هر که بیرون این و جز این چیزی طلب کند او را حلال نباشد یا حد هذا الامرین
فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ایشان ظالمان باشند و متعدیان که بر خود ظلم کرده باشند و
مضرت بر خود آورده و حظ نفس خود ناقص کرده وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ
وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ و آنان که عهدهای خود را و امانتهای مردمان را رعایت کنند و نگه
دارند تا امانت باز گذارند و بعهد وفا کنند وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ
و آنان که بگواهی که در گردن ایشان باشد قیام کنند و آن شهادت اقامت نمایند تا حق غیری
تباه نشود سهل گفت مراد بشهادة شهادة ان لا اله الا الله است و قیام باو آنست که
شرک باو نیارند ابن عامر و حفص خوانند بشهاداتهم بر جمع و باقی قرا بر واحد وَالَّذِينَ

هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ و آنان که بر نماز محافظت کنند تا اوقات خود
بگذارند آنان که جامع باشند این خصال را أُولَٰئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُكْرَمُونَ
ایشان در بهشتها باشند عزیز و مکرم آنگه گفت فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا چه بوده آ
این کافران را قِبَلَكَ مُهْطِعِينَ که بجانب تو می شتابند و گفته روی بتو آورده گردن افراشته
و چشم تیز کرده و تفسیر اهطاع در سوره ابراهیم رفته است نصب او بر حال است و عامل در حال
ما استفهامی است کانه قال اسأل عنهم مهطعین عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ عِزِينَ از راست
و از چپ حلقه حلقه شده و گروه گروه و جماعت جماعت فی تفرقة گروهی باشند جمع پراکنده
یکی را عزه گویند و نظیرها من الکلام ثبه و ثبین و قلة و قلین و کرة و کرین ابو هریره روایت
کرد که یک روز رسول صلی الله علیه و آله بیرون آمد و صحابه حلقه حلقه متفرق شده بودند گفت مالی
اریکم عزین چرا شما را پراکنده می بینم أَيَطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ
جَنَّةَ نَعِيمٍ مفسران گفته‌اند سبب نزول این آیه آن بود که مشرکان بیامدندی و پیرامن رسول
صلی الله علیه و آله بنشستندی و کلام او می شنیدندی و استهزا میکردندی بر او و بر اصحاب او و گفتندی
اگر چنانست که محمد میگوید ایشان بهشت خواهند رفتن ما پیش از ایشان بهشت رویم و جای ما از
جای ایشان بهتر باشد خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت طمع میدارند هر کسی از ایشان که او را
بهشت برند بهشت نعیم كَلَّا ای حاشا این نباشد هرگز که ایشان طمع میدارند مفضل
از عاصم روایت کرد أن يَدخُل بفتح یا و ضم خا علی الفعل المستقبل المسند الی الفاعل حسن
و طلحه و رشا همین خوانند عامه قرا أن يُدخَل خوانند علی الفعل المستقبل المجهول که ایشان را بهشت
برند إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ ایشان میدانند که ما ایشان را از چه آفریده ایم یعنی
از نطفه و علقه و مضغه پس کسی مستوجب بهشت نشود بنسب که اصل خلق یکی است بل
مستوجب بهشت بایمان و عمل صالح شود قتاده گفت ای فرزند آدم ترا از چیزی پلید آفریده اند
از خدای بترس و بعضی از صحابه چون خطبه کردی در وعظ بگفتی و منات آدمی بر شمردی
گفتی اصل او از مبال و مخرج بول است و گذر او هم در مبال بوده و در رحم مادر آبی نطفه
آنگه علقه آنگه مضغه و چون از شکم مادر بیرون آید ببول و غایط باز گردیده آنگه ترا این هم

در دو جا از جمله این اوصاف
مداومت بر نماز و محافظت بر آن
مذکور گردید میتواند بود که
غیر از اهتمام و تاکید و مبالغه
در مداومت مراد آن باشد که
نه آنکه گاه کند و گاه نکند و
بمحافظت مراد رعایت وقت
و ارکان او باشد
والله اعلم
شفع

نکتر برسد قال اری ابناء آدم ابطرتهم حظوظهم من الدنیا الدنیّة فلم یبطروا والّهم
منیع اذا انتسبوا وآخرهم منیّة بشر بن حماش روایت کرد که رسول صلی الله علیه واله
روزی وعظ میکرد پاره آب در دست داکشت بر وی نهاد کفت خدای تعالی میکوید ای فرزند
آدم چون بحد کمال رسیدی درمیان دو برد خرامیدن کرفتی و بار تو بر زمین کران شد
مال بجنک آوردی وجمع کردی و منع کردی کفتی صدقه دهم بدهم که نه وقت صدقه است و
کفته معنی آنست که انّا خلقناهم من اجل ما یعلمون من الامر والنهی ما ایشانرا بیافریدیم برای امر
ایشان و انذار او و نهی و مثله فی المعنی و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون اجل بمعنی من اجل بکار است
چنانکه شاعر کفت ازمعت من آل لیلی ابکارا یعنی من اجل آل لیلی و کفته اند المعنی من
ای من یعلمون ما ایشانرا از آنکس آفریدیم که ایشان میدانند و آن آدم است و ایشان چون
بهایم نیستند که اصل خود نشناسند فلا اقسم برب المشارق والمغارب
یعنی سوکند خورم که جای آنست که سوکند خورند و مراد مشارق و مغارب آنکه آفتاب هر روز از
مشرقی براید و بمغربی فرو شود و تفاوت شب و روز اینجا باشد ابو حیوة در شاذ خواند
رب المشرق والمغارب انّا لقادرون که ما توانائیم و قادر علی ان نبدل
خیرا منهم بر آنکه بدل کنیم از ایشان به از ایشان یعنی ایشانرا ببریم و قومی بهتر را بدل
ایشان بیاریم وما نحن بمسبوقین وکس ما را سبق نبرد آنکه بر سبیل تهدید کفت
فذرهم ~~یخوضوا ویلعبوا حتی یلاقوا~~ رها کن ایشانرا تا خوض
کنند و شروع و بازی کنند در دنیا صورت امر است مراد تهدید و وعید ~~است حتی یلاقوا یومهم~~
~~الذی یوعدون~~ تا ببینند آن روز که ایشانرا وعده داده اند کفته اند این آیه منسوخ است بآیه
قتال و این خطاب از انحاکان افتاد ایشانرا که این صیغه امر است و خلاف آنست مرادکه
مراد تهدید است و چون تهدید باشد منافات نباشد میان تهدید و قتال و اکر کوید مقدمات قتال
و موذی بقتال او لیتر باشد یوم یخرجون من الاجداث سراعا کفت یاد
کن آن روز که ایشان بیرون آیند از کورها شتابنده و نصب اعا بر حال است عامه قرا
یخرجون خواندند بفتح یا وضم را اعشی و برجمی عن ابی بکر عن عاصم خواندند یخرجون علی

یخوضوا ویلعبوا
حتی یلاقوا
یومهم الذی
یوعدون

الی

الفعل المجهول آن روز که بیرون آرند از کورها سراعا الی اجابة الداعی سریع و شتابنده باشند
باجابت دعا که ایشانرا خوانده باشند چنانکه در حدیث نفخ صور رفته است من قول الملک
ایتها الاجساد البالیة کانهم الی نصب یوفضون قراءة عامه قرا نصب است
بفتح نون و سکون صاد یعنی الی شیء منصوب یقال فلان نصب عینی اذا کان ماثلا
بین یدیه کانه منصوب عبد الله عباس کفت الی غایة و این آنکه باشد که آواز نفخ صور شنوند
سام بار کلبی کفت الی علم و رایة بیداری بر علمی و رایتی میروند ابو العلا کفت از عربی
شنیدم که کفت نصب دام باشد که آن صید کند خداوندش بجهد و بستاند تا صید از وی فوت
نشود ابن عامر و حفص عن عاصم خواندند الی نصب بضم نون و صاد و در شاذ ابو رجا
و ابو العالیه و حسن بصری و اشهب العقیلی و مسلم بن البطین همچنین خواندند مقاتل و
کسائی کفتند یعنی آن بتانی که پرستیدندی بدون خدای تعالی قرا و اخفش کفتند النصب
جمع النصب کرهن و رهن و الانصاب جمع النصب فهی جمع الجمع یوفضون ای یسرعون می شتابند
عبد الله عباس و قتاده کفتند سعی میکنند مجاهد کفت یستبقون از یکدیکر سبق میبرند
حسن کفت میشتابند قرظی کفت میتازند و معانی همه متقاربست خاشعة
ابصارهم چشمهاشان ذلیل باشد در پیش افکنده ترهقهم ذلة
بر رویهای ایشان اثر ذلت و مهانت باشد قتاده کفت سیاهی رویشان خواهیت
ترهقهم ای تغشیهم و منه غلام مراهق اذا قارب البلوغ ذلک الیوم الذی
کانوا یوعدون که آن روز باشد که ایشانرا وعده داده اند یعنی روز قیامت
این سوره مکیست و بیست و هشت آیتست و دویست و بیست
و چهار کلمه و نهصد و بیست و نه حرفست روایتست از حبیش از ابی کعب که
رسول صلی الله علیه واله هرکه سوره نوح بخواند از جمله آنان باشد که دعا نوح او را دریابد
فی قوله رب اغفرلی ولوالدی الآیه بسم الله الرحمن
الرحیم انّا ارسلنا نوحا الی قومه کفت ما فرستادیم نوح را به
قومش ان انذر قومک والنقدیر فقلنا له انذر و کفتیم او را بترسان قومت را او

منصوب

بند

امت را من قبل ان یاتیهم عذاب الیم پیش از آنکه بایشان آید عذابی مولم
درد فزاینده و آن عذاب استیصال بود از غرق طوفان که بایشان رسید قال یا قوم
در کلام محذوفیست والتقدیر فجاءهم و قال بایشان آمد و گفت ای قوم ای امت و جماعت
من انی لکم نذیر مبین من شما را ترساننده ام ظاهر و روا بود که مبین
بمعنی مبیّن باشد یعنی بیان کننده براء آنکه ابان هم لازم است و هم متعدی ان اعبدوا
الله ان تعلق دارد بمحذوفی که نذیر مبین دلیل میکند بر یعنی آمرکم و اقول لکم شما را
میگویم که خدای تعالی را پرستید و اتقوه و ازو بترسید و از معاصی اجتناب کنید
و اطیعون و فرمان من برید یغفر لکم من ذنوبکم جزم
یغفر براء جواب امرست تا بیامرزد شما را گناههای شما گفته من زیادتست و
گفته تبعیض است براء آنکه خدای تعالی گناه بتفصیل آمرزد اگر خواهد جمله آمرزد و اگر خواهد
بعضی و یؤخرکم الی اجل مسمّی و شما را باز پس دارد تا بوقت مسمّی
که وقت مرگ باشد و پیش از مرگ شما را بعذاب طوفان هلاک کند و آنان که بدو اجل گفته‌اند
چون ابوالقسم بلخی و اصحاب و باین آیه تمسک کرده‌اند و گفته آیه دلیل است دو اجل یکی
ادنی یکی اقصی اقصی مشروطست بتقوی و عبادت چون نکردند باجل دوم نرسیدند و
باجل اول هلاک شدند و ازین جواب دهند و گفته اجل اقصی آنگه بودی که ایمان آوردندی
و عبادت و تقوی کار بستندی چون نکردند اجل ایشان اجل اقصی بود چنانکه اگر ایمان
آوردندی ایشان را بهشت و ثواب بودی چون ایمان نیاوردند آن نباشد ایشان را پس نتوان
گفتن ایشان را که دو اجل باشد چنانکه نتوان گفت که ایشان را هم بهشت باشد و هم دوزخ چه
اجل اقصی و بهشت موقوف بود بر شرطی که حاصل نیامد ان اجل الله اذا جاء
لا یؤخر لو کنتم تعلمون اجل که خدا نهاده باشد معلوم او بود که بنده
تا آن وقت که بیش از آن نماند آنرا تاخیر نکند و بنده را باز پس ندارد از ان اجل اگر شما بدانید
این حدیث و اندیشه کنید آنگه حکایت کرد که نوح پس از آنکه بقوم آمد و دعوت کرد
و بذل جهد و روزگار در ان صرف کرد و ایشان اجابت نکردند چون نوح را یاس حاصل

یکی

از آنچه در اول سوره انعام است چه جواب دهند شک

یعنی اگر اجلی که در علم الله مسمّی شده باشد ای اجلی که در لوح محفوظ ثبت شده

و اگر بر طی خارج از سعی او

[illegible]

از ایمان آوردن ایشان شکایت با خدا کرد و گفت قال رب انی دعوت قومی لیلا و
نهارا بار خدایا این قوم را دعوت کردم شب و روز فلم یزدهم دعائی
الا فرارا دعوت کردن من ایشان را نمی افزاید الا فرار و نفار و معلوم است که دعوت اگر
ایشان را نزدیک نکند دور هم نیارد معنی آنست که ایشان نزد دعوت من الا فرار نکردند تا پنداری
دعا من ایشان را بر فرار داشت براء آنکه نزد آن فرار حاصل آمد و انی کلما دعوتهم
لتغفر لهم و هرگه بار خدایا هرگه که من ایشان را بخواندم تا تو بکرم ایشان را بیامرزی جعلوا
اصابعهم فی آذانهم ایشان انگشتان در گوش نهادند و اصرار کردند بر کفر و
استغشوا ثیابهم و جامها در رویها کشیدند تا مرا نبینند ای اتخذوها غاشیة
یعنی آنرا پوشش روی کردند زجاج گفت الاستغشاء طلب التغشّی و معنی همانست که گفتیم
و اصرّوا و بر کفر مقام کردند و اصرار نمودند و اصرار جز در بدی بکار ندارند لا یقال اصرّ
علی الحق انما یقال اصر علی الباطل و اقام علی الحق و مرّ علیه و استمر و استکبروا
استکبارا و استکبار کردند و بزرگی نمودند و ترفع کردند ثم انی دعوتهم
جهارا آنگه ایشان را دعوت کردم بآواز بلند و دعوت را آشکارا کردم ثم انی اعلنت
لهم و اسررت لهم اسرارا و نیز در سر و پوشیدگی دعوت کردم بهر وجه ازو جوه
که ممکن بود که دعوت توان کردن من دعوت کردم و تقصیر نکردم هیچ سود نداشت
چنانکه در مثل گفته‌اند من بهر وادی که جست فشاندیم قوله تعالی فقلت استغفروا
ربکم انه کان غفارا گفتم ایشان را که از خدای تعالی آمرزش خواهید که او
آمرزنده است یرسل السماء علیکم مدرارا تا باران فرو فرستد بر شما باران بسیار
شبانروزی در خبرست که در عهد عمر خطاب سالی در مدینه قحطی عظیم بود عمر با صحابه باستسقا
شد چون باران نیامد عمر بر استغفار بیفزود او را گفتند استسقا کردی گفت آری کردم بتمام
جهد و طاقت که در عهد نوح چهل سال رحم زنان ایشان عقیم شد و باران از آسمان نیامد
نوح ایشان را گفت از خدا آمرزش خواهید و استغفار کنید تا خدا شما را باران دهد و
زنان شما با حال ولادت شوند آنگه این آیه برخواند که فقلت استغفروا ربکم آورده‌اند

کە مردی بنزدیک حسن بصری آمد و گفت ای حسن گناه بسیار دارم گفت برو استغفار کن دیگری بیامد گفت
ای حسن کشت بسیار کرده‌ام و باران نمی‌آید می‌ترسم که خشک شود و من محروم مانم گفت برو استغفار
کن دیگری بیامد و گفت ای حسن درویشم گفت برو استغفار کن دیگری بیامد و گفت ای حسن مال ندارم وه
مال بسیار دارم اما فرزند ندارم و دشمنان بسیار دارم می‌ترسم که اگر مرا وفات رسد فرزندی
نبود که مال من نگه دارد گفت برو استغفار کن دیگری بیامد و گفت ای حسن بستانی چند دارم
وقت آنست که میوه بار آرد آنرا آب نیست می‌ترسم که خشک شود گفت برو استغفار کن
حاضران گفتند ای سبحان الله جماعتی آمدند در حوائج مختلف همه را استغفار فرمودی گفت
بلی اعتبارا بقوله تعالی فاستغفروا ربکم انه کان غفارا الآیه خدای تعالی درین آیه گفت
که استغفار کنید و طلب آمرزش از خدای تعالی که او همیشه غفار و آمرزنده بوده است یرسل السماء
جزم او در جواب امر است و حرکت کسر را و التقاء ساکنین تا فرو آرد بر شما باران مراد بسماء
باران است عرب آسمان را ابر را و باران را سما خوانند للقرب المجاورة مدرارا مفعال من الدر
والدرور و هو النزول متتابعة و نصب مدرارا بر حال است وَيُمْدِدْكُمْ
بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ و مدد دهد و زیاده کند شما را بمالها و فرزندان نرینه یقال امده لیلی
الخیر و مده الی الشر وَيَجْعَل لَّكُمْ جَنَّاتٍ و شما را بستانها دهد وَيَجْعَل
لَّكُمْ أَنْهَارًا و جویهای آب روان آنگه نوح قوم را گفت مَّا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ
لِلَّهِ وَقَارًا چه بوده است شما را که امید نمیدارید خدا را وقاری عبدالله عباس گفتند و مجاهد
لا ترون لله عظمة خدا را بزرگواری نمی‌بینید و اعتقاد نمیکنید چنانکه می‌باید قتاده گفت
لا ترجون الله عاقبة امید نمیدارید از خدای عاقبتی کلبی گفت لا تخافون لله عظمة از عظمت
خدای نمی‌ترسید و رجا بمعنی خوف است ابن کیسان گفت امید نمیدارید تعظیم خدا را
وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا واو حال است خدای تعالی بیافریده است شما را
یکبار نطفه بودید آنگه علقه آنگه مضغه آنگه عظام آنگه لحم آنگه خلقی با حیوة آنگه طفل آنگه کودک
آنگه مراهق آنگه محتلم آنگه مختط آنگه جوان آنگه کهل آنگه پیر آنگه خرف بعضی دیگر گفتند
اطوارا ای اصنافا و الوانا شتی یکی سیاه یکی سفید یکی سرخ یکی اسمر یکی عربی یکی عجمی یکی
کوتاه یکی دراز یکی نیکو یکی زشت یکی عاقل یکی ابله یکی فراخ روزی یکی تنگ روزی یکی ساز نده

کی

کی ساز آنگه تنبیه کرد ایشان را بر بعضی نعمتهای خود أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ
سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا نمی‌بینید که خدای تعالی بیافرید این هفت آسمان مطبق چگونه آفرید وَ
جَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا و ماه در آسمانها نوری داد وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا
و آفتاب در و چراغی کرد و اگرچه این در آسمان دنیاست خدای تعالی فیهن گفت بر طریق
عرب که گویند اتیت بنی تمیم و قد اتی بعضهم و اتیت مکه و اگرچه یکجا مقام کرده باشند و
فلان فی دور بنی فلان و اگرچه در یک سرا باشد و این را نظایر بسیار است تعالی گفت
فی بمعنی مع است ای و جعل القمر معهن نورا عبدالله عمر گفت در تاویل این آیه که روی
آفتاب و ماه بجانب آسمان است و قفای ایشان بجانب زمین و گفت برین حدیث آیتی از محکم
از کتاب خدای این آیه برخواند که و جعل القمر فیهن نورا عبدالله عمر را گفت چرا آفتاب
وقتی گرما زیاده میکند و وقتی اندک گفت برای آنکه در تابستان از آسمان چهارم تابد
و در زمستان از آسمان هفتم از نزدیک عرش خدای تعالی و اگر از آسمان دنیا تافتی هیچ چیز
با او نماندی وَاللَّهُ أَنبَتَكُم مِّنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا و خدا رویانید شما را از زمین
رویانیدنی و از روی قیاس انباتا بایستی لا انبتکم که او مصدر نیست مخالف فعل خلیل
گفت تقدیر آنست که انبتکم من الارض فنبتم نباتا ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا پس شما را
دیگر باره باز زمین دهد از آنکه مرده باشید وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا و باز
دیگر باره شما را از زمین بیرون آورد چون زنده کند شما را و مثله قوله و منها خلقناکم
و منها نعیدکم الآیه وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ بِسَاطًا خدای تعالی زمین را
برای شما گسترد و بساط شما کرد لِّتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا تا از و
در راههای مختلف میروید آنگه دیگر باره حکایت شکایت نوح کرد که او با خدای تعالی
میگفت قَالَ نُوحٌ رَّبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي بار خدایا این قوم در من
عاصی شدند و نافرمانی میکنند وَاتَّبَعُوا و متابعت کسانی میکنند مَن لَّمْ يَزِدْهُ
مَالُهُ وَوَلَدُهُ إِلَّا خَسَارًا که مال و فرزندان او الا زیان کاری نیفزاید
او را و اگرچه او را آن مغرورست نافع و ابن عامر و عاصم و لده خوانند بر واحد نسح و اد

ولام و باقی قرّاء وُلدُه بضم واو و اسکان لام و این هر دو لغتست کالحُزن والحَزَن والبُخل
والبَخل وَمَكَرُوا مَكْرًا كُبَّارًا و مکر کردند مکری سخت بزرگ کبیر بزرگ
باشد و کبار بتخفیف از و بلیغتر و کبّار بتشدید از هر دو بلیغتر باشد و نظیره امر عجیب و عجاب
و وضیء و وضّاء گفته‌اند مکر بزرگ آن بود که مرد پیر می آمدی دست پسر طفل گرفته و نوح را
باو نمودی گفتی ای فرزند من پیر شدم باشد که مرا وفات آید و تو از پس من بمانی نگر تا این مرد
را نفریبد و فرمان او نکنی که او جادوست و دیوانه و هیچ نگوید که در و صلاحی باشد وَقَالُوا
گفتند رؤسا ضلال اتباع خود را لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ دست از خدایان خویش
مدارید وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا اهل مدینه بضم واو خواندند و باقی قرّا بفتح واو وَلَا
سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا جملهٔ قرّا بی تنوین خواندند علی ترک
الصرف للتأنیث و وزن الفعل و قیل العجمة و وزن الفعل در شاذ اعمش و اشهب العقیلی
خواندند یغوثًا و یعوقًا محمد بن کعب گفت آدم را پنج پسر بود یکی وَدّ و یکی سواع یکی یغوث
یکی یعوق یکی نسر و عُبّاد بودند یکی از ایشان بمرد برادران بر او اندوهناک شدند اندوهی
سخت شیطان بیامد و گفت اگر خواهید تا صورت وی براء شما بکنم تا در قبلهٔ خود بنهید چون
نماز کنید در و نگرید و او را یاد کنید گفتند روا باشد صورتی کرد از مس و ارزیز آنگه یکی دیگر
بمرد بر صورت وی نیز مثالی بکرد آنگه بدین ترتیب پنج مثال بکرد تا این مردم وقت از نماز و عبادت باز ماندند
و روی در فساد نهادند شیطان بیامد و گفت شما خود هیچ معبود را نپرستید گفتند
چه پرستیم گفت این تماثیل صور خدایان پدران شماست چرا آن را نمی پرستید که در نمازگاه ایشان
نهاده است ایشان آن را پرستیدن گرفتند تا خدای تعالی نوح را بفرستاد و نوح ایشان را
با عبادت خدا خواند ایشان فرزندان و اتباع خود را وصیت کردند و گفتند لا تذرن
آلهتکم الآیه محمد بن القیس گفت این پنج کس پنج مرد صالح بودند از عهد آدم تا بعهد نوح
و ایشان را اتباع بودند که بایشان اقتدا کردندی چون ایشان بمردند اصحاب ایشان گفتند
اگر بر صورت ایشان تماثیلی سازیم و اشتیاق دیدن ایشان بدیدن این تماثیل بکشایم
گفتند روا باشد بساختند چون ایشان بمردند شیطان بیامد و فرزندان ایشان را گفت ایشان

معبودان پدران شما بودند چرا ایشان را نپرستید ایشان بت پرستیدن گرفتند عبدالله
عباس گفت نوح کافران را منع کردی از آنکه گور آدم طواف کردندی ابلیس بیامد و ایشان را
گفت آدم تنی است بی روح من براء شما تماثیلی سازم که شما گرد آن طواف کنید براء ایشان
پنج صنم بتراشید وَدّ و سواع و یغوث و یعوق و نسر و ایشان را حمل کرد براء آنکه آن را نرا
پرستند چون ایام طوفان بود در زیر خاک و گل پنهان شدند تا آن وقت که شیطان
براء مشرکان عرب قضاعه وَدّ را برگرفتند و آن را به دومة الجندل می پرستیدند از ایشان
بمیراث به بنی کلب رسید اسلام درآمد و آن بت نزدیک ایشان بود و قبیلهٔ طی یغوث
را برگرفتند و براه بردند و مدتی پرستیدند آنگه بنو ناجیه خواستند تا از ایشان بستانند
آن را بگریزانیدند با بنی الحرث بن کعب و اما یعوق را کهلان برگرفتند و نزدیک ایشان می بود
پس بمیراث بهمدان رسید و اما نسر بخثعم افتاد و سواع بذو الکلاع عطا و قتاده
و ثمالی و ابن المسیب گفتند این پنج بت از قوم نوح بعرب رسید وَدّ بنو کلب را بود بدومة
الجندل بردند و سواع هذیل را و یغوث بنو غطیف را و یعوق همدان را و نسر ذو
الکلاع را و لات ثقیف را و عزی سلیم و غطفان و نضر و سعد بن بکر را بود
و منات قدید را و اساف و نائله و هبل اهل مکه را بود اساف برابر سنگ سیاه
نهاده بود و نائله برابر رکن یمانی و هبل در میان کعبه و هژده گز بالای هبل بود واقدی
گفت وَدّ بر صورت مردی بود و سواع بر صورت زنی و یغوث بر صورت شیری
و یعوق بر صورت اسبی و نسر بر صورت کرکسی وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا
و بسیار کس را گمراه کردند یعنی بعبادت ایشان بسیار کس گمراه شدند و نسبت ضلال
با ایشان کرد با آنکه ایشان جمادند و از ایشان فعل نیاید براء آنکه سبب ایشان بودند نظیره
قوله رب انهن اضللن کثیرا الآیه وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا آنگه
نوح بریشان دعا کرد گفت بار خدایا ظالمان را میفزای الا ضلال و هلاک مِمَّا
خَطِيئَاتِهِمْ ای من خطیئاتهم و ما زیادتست ابو عمرو خواند مما خطایاهم
ابو حیوة و اعمش در شاذ خواندند خطیئتهم علی الواحد أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا

ناراً غرقه کردند ایشان را و بدوزخ بردند ضحاک گفت هر دو در دنیا بود هم غرق و هم آتش خدای
تعالی در میان آب آتش بدید آورد و ایشان را بآن آتش بسوخت گفتند هر یکی را از یک جانب
آب غرق میکرد و از یک جانب آتش می سوزانید انشد ابوبکر الانباری الخلق مجتمع طوراً و جانب صح
مفترق والحادثات فنون ذات اطوار لا تعجبن ان اجتمعت والله یجمع بین الماء لاضداد صح
والنار فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا بیرون از خدای هیچ
یاری و یاوری نیافتند وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ
دَيَّارًا این حکایت دعاء نوح است که کرد بر قوم خویش گفت بار خدایا رها مکن بر پشت زمین
از کافران دیّار را گفتند یعنی آنست که هیچکس را که بر زمین بگردد و هو فیعال من دار یدور
دوراً و دوّاراً کالقوام اصلها من قام یقوم و اصلها دیوار و قیوام ثم قلبت الواو یاءً
و ادغمتا فی الیاء و گفتند دیّار فعال نسبت است با دار یعنی صاحب دار تقول العرب ما فی
الدار دیّور و لا دیّار ای احد یقوم بمصالح الدار إِنَّكَ إِنْ تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا
عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا چه اگر رها کنی ایشان را بندگانت را
گمراه کنند و الا فاجر کافر نزایند و این خبریست از غیب که کس را بران اطلاع نبود الا
باعلام الله تعالی خدای تعالی او را از این غیب خبر داد و نا این خبر نیافت بی دستوری خدای
تعالی بر ایشان دعا نکرد محمد بن کعب القرظی و مقاتل و عطیه و ربیع و ابن زید گفتند که نوح
علیه السلام این دعا آنگه بر ایشان کرد که خدای تعالی ارحام زنان ایشان را عقیم کرد و اصلاب
مردان ایشان را خشک کرد که خدای تعالی پیش از عذاب بچهل سال و گفتند بهفتاد سال و
نوح را خبر داده که ایشان ایمان نیارند و از نسل ایشان کس نباشد که ایمان آرد آنگه نوح دعا
کرد و خدای تعالی دعاء او در ایشان اجابت کرد و ایشان را اهلاک کرد و در میان ایشان کودکی
نبود ابو العالیه و حسن گفتند اگر در میان ایشان اطفال بودندی آن الم بر ایشان عذاب نبودی
بل بر طریق امتحان بودی چون بیماری و امثال آن پس بر خدای تعالی ثابت بودی بعضی
دیگر گفتند اول اطفال را از میان ایشان برگ ببرد آنگه عذاب فرستاد ایشان را یعنی که در
دیگر آیه گفت و قوم نوح لما کذبوا الرسل اغرقناهم و معلوم است که کودکان تکذیب انبیا

نکن

بکردند رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِيَ مُؤْمِنًا آنگه دعاء خیر کرد خود را
و قوم خود را گفت بار خدایا بیامرز مرا و مادر و پدر مرا و هر کس را که در خانهٔ من شود و او مؤمن باشد
گفتند بخانه مسجد خواست و گفتند کشتی خواست و نصب مؤمنا بر حال است وَلِلْمُؤْمِنِينَ
وَالْمُؤْمِنَاتِ و جملهٔ مؤمنان را از مردان و زنان کلبی گفت امت محمد را خواست اینجا
اشارتیست و در آن اشارت بشارتیست و آن آنست که خدای تعالی دعاء خیر دوست تر دارد
از دعاء شر نوح دو دعا کرد یکی بخیر و یکی بشر دعاء شر در حق کافران اجابت کرد اولی و احری
که دعاء خیر در حق مؤمنان اجابت کرده باشد و تمامه دعاء نوح بیامرزید وَلَا تَزِدِ
الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا و میفزای این کافران را الا دمار و هلاک
این سوره مکی است و بیست و هشت آیتست و دویست و هشتاد و پنج کلمه و هشتصد
و هفتاد حرف روایتست از زر حبیش از ابی کعب که رسول صلی الله علیه و آله گفت هر که
او سورة الجن بخواند خدای تعالی بعدد هر جنی و شیطانی که بمحمد ایمان دارد یا محمد را
بدروغ دارد برده بنویسد او را که آزاد کرده باشد بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ
الرَّحِيمِ قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ بگو ای محمد که وحی کردند
بمن که گروهی از جنیان گوش با آواز من کردند فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا
و گفتند ما قرآنی عجب می شنویم مفسران گفتند ایشان ده کس بودند از جنیان نصیبین که
گوش با قرآن خواندن رسول صلی الله علیه و آله کردند و قصهٔ ایشان برفته است ابو حمزه
الثمالی گفت این جنیان بنو الشیصبان بودند و ایشان گروهی اند که بعد از ایشان بیشتر
کس نیست و عامهٔ لشکر ابلیس از ایشان باشد چون نزد قوم خود رفتند گفتند ما قرآنی عجب می شنویم
يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ که آن قرآن ره راه نماید بصلاح لاجرم ما بآن فَآمَنَّا
بِهِ ایمان آوردیم وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا و نیز با رب ما خدای تعالی
انباز نخواهیم گرفتن ابن کثیر و ابو عمرو خواندند قل اوحی الیّ انّه و ان لو استقاموا و
انّ المساجد و انّه لما قام عبد الله این چهار محل بفتح همزه و باقی قرآ از اول سوره
تا اینجا بکسر الف خواندند و نافع و عاصم در روایت ابوبکر همچنین خواندند الا آنچه از پس

قول می آید یا از پس فا جزا برا آنکه ما بعد این دو چیز ابتدا کلام بود تا در حکم ابتدا باشد و آنکه
جمله مکسور خواند بر استیناف حمل کرد وَأَنَّهُ تَعَالَىٰ جَدُّ رَبِّنَا سدی گفت امر ربنا
بزرگوارست فرمان خدای ما مجاهد و عکرمه گفتند جلالة ربنا ابن ابی نجیح گفت از مجاهد ذکر
ربنا حسن بصری گفت توانگری خدای ما و از اینجاست که بخت را جد گویند و رجل مجدود
خلاف المحروم عبدالله عباس گفت قدرت خدای ما قرظی گفت آلا و نعما او بر غلمان او
اخفش گفت ملک ربنا ابن کیسان گفت ظفر او بر غلمان از جمله کافران بحث وجد
در لغت عظم باشد و منه قول انس بن مالک کان الرجل اذا قرء البقره وآل عمران جد فینا
ای عظم فینا روایت کردند از باقر و صادق علیهما السلام که این کلمه ایست که جن گفتند
و نشاید خدا را جد گفتن خدا از ایشان عفو کرد مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا
او زنی کرد و فرزندی زاد بخلاف آنکه کافران گفتند از آنجا که او جسم نیست و این از صفات
اجسام است و او غنی و بی نیازست و او را حاجت نباید و شهوت نباشد عکرمه در شاذ
جدُّ ربنا خواند الهزال ابن السمیع خواند جدوی ربنا ای عطاؤه و نفعه قوله
إِنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا گفتند سفیه ما بر خدای شطط
یعنی ظلم و عدوان و آنچه با او لایق نباشد مجاهد و قتاده گفتند مراد بسفیه ابلیس است و اصل
او من شط اذا بعد و منه الشط الذی هو الساحل وَأَنَّا ظَنَنَّا أَنْ لَنْ تَقُولَ
الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا ما چنان گمان کردیم که هیچ انسی و جنی بر خدا
دروغ نگویند و آنچه گویند راست گویند از این گمان بقول ایشان اعتقاد کردیم و در ایشان اعتقاد
کردیم اکنون چون بدیدیم خلاف اینست که ایشان گفتند که خدا را زن و فرزند است وَأَنَّهُ
كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ آنکه گفت مردانی بودند
از انسیان که پناه با جنیان دادند و این آن بود که در عرب چون یکی در بیابان شبانگاه حاضر
آمدی گفتی اعوذ بسید هذا الوادی من سفهاء قومه چون این بگفتی اعتقاد کردی که در امن
و حرز اوست خوش بخفتی و این برفتی مقاتل گفت اول کسی از انسیان که پناه گرفت
بجنیان بنو حنیفه بودند آنگه در عرب فاش شد کردم بن ابی سائب الانصاری روایت کرد

فایده و درین حدیث وآن
آنست که اگر کسی باعتقاد خود
مثلی را که نهی باو رسد چیزی را
با وسیجانه نسبت کند خدا
از و عفو کند شت

از پدرش که او گفت یکروز با پدر میرفتم براهی در آن وقت که اول رسول بمدینه آمده بود شب در آ
نزدیک شبانی شدیم و بخفتیم چون شب بنیمه آمد گرگی بیامد و بره از گله او بگرفت
راعی از جای بجست و آواز داد که یا عامر الوادی جارک ای عامر این بیابان همسایه را حمایت
کن منادی آواز داد که یا سرحان ارسله ای گرگ رها کن آن بره را گرگ بره را رها کرد بره در میان
گله آمد بی آنکه گزندی باو رسیده بود و خدای تعالی این آیه بفرستاد و انه کان رجال الآیه
فَزَادُوهُمْ رَهَقًا بیفزودند ایشان را یعنی انسیان جنیان را رهقی عبدالله عباس گفت
اثما قتاده گفت خطیئة سعید گفت جراءة مجاهد گفت طغیانا ربیع گفت فرقا زبیر ابن
گفت خوفا ابرهیم گفت عظمة مقاتل گفت غیا حسن گفت شرا تغلب گفت خسارا و رهق
در کلام عرب بزه باشد و معاطاة المحرمات و غشیانها باشد و اصل او غشیان باشد یقال
رهقه بمکروه اذا غشیه و رهق الدین اذا رکبه و غلام مراهق ای قد غشی الاحتلام وَأَنَّهُمْ
ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا و ایشان گمان بردند چنانکه شما گمان
بردید که خدای تعالی هیچکس را برنخواهد انگیختن از مردگان یعنی چنانکه در میان شما کافرانند در میان
ما نیز کافرانند بعث و نشور وَأَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ ما بسودیم آسمان را مراد بلمس بسایدن
و طلب صعودست یقال لمست هذا الامر اذا اخذت فی طلبه و ممارسته فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ
حَرَسًا شَدِيدًا وَشُهُبًا یافتیم آن را که مملو بود از فرشتگان نگهدارنده و قوی و ستارگان
تابنده که بوقت آنکه ما خواستیم که تعاطی آن کنیم که بآسمان رسیم و خبری از اخبار غیب بشنویم
و استراق سمع کنیم یا فرشته مانع شد یا شهابی یا ستاره آتش بیاید و ما را بسوخت اگر
گویند ایشان آنگه دانستند که فرشتگان مانعند و شهاب ایشان را بسوزد چگونه ملجا شدند
بتر آن گوییم از این دو جوابست یکی آنکه روا داشتند که بجای باشد که خالی باشد از فرشته
و ستاره سوزنده دیگر آنکه آنان که این خبر دادند باور نداشتند و نصب حرسا و شهبا
بر تمییزست و حرس جمع حارس باشد کالعسس و العاسس آنگه خبر دادند و گفتند و
أَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ منها ای من السما للسمع ای
لسماع کلام الملئکة گفتند مثل این چون خواستمانی که جای بنشینیم که استراق

کسی نگوید که هرگاه وقوع داشته
در حرز و امان گرفتن جن انس را
پس فزادوهم رهقا چگونه
باشد جواب آنست که با آنکه
وقوع داشته نیز این فعل
مذموم است که جز خدا سزاوار
استعاذه نباشد شت

سمع کنیم و دور دید و چیزی شنویم ممنوع نبودیم از آن و غرض ایشان زین آن بود تا ابهام فکنند
بر جماعتی که ما غیب دانیم چون بشنیدندی که فلان چیز خواهد بودن بیامدندی و خبر دادندی
و چون خبر موافق آمدی آن کسان پنداشتندی که ایشان غیب میدانند فَمَن یَسْتَمِعِ
الْآنَ یَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَصَدًا ضمیر راجعست بالفظ من و شهاب نام ستاره آتش
و پاره آتش اسم شهاب گویندی قوله او آتیکم بشهاب الآیه و نام آن ستاره که بماند آتش در
هوا کشیده شود چون تیر رصدا ای مرصدا معدا کالرصد الذی علی الطریق للقافله بماند
باج ستان که بر سر راه باشد مترصد و منتظر اند اگر خبر دادند از خویشتن بنی علم غیب کشند
وَأَنَّا لَا نَدْرِي أَشَرٌّ أُرِيدَ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ
رَشَدًا ما ندانیم که خدای تعالی باهل زمین چه میخواهد شر و بلا و نکبت و بیماری و تنگی
و درویشی یا خلاف آن از رشد و صلاح و تندرستی و فراخی و توانگری وَأَنَّا مِنَّا
(خلاف رشد ضلال است قابل شئ)
الصَّالِحُونَ آنگه میگویند که درمیان ما همچنان باشند که درمیان شما که انسیانید از ما
بهری صالحان و نیک مردان باشند وَمِنَّا دُونَ ذَٰلِكَ و بهری فروتر از ایشان
باشند در صلاح كُنَّا طَرَائِقَ قِدَدًا ای اهواء مختلفه و فرقا شتی بر هواها
مختلف بوده ایم و بر راههای پراکنده بهری مومن و بهری کافر و بهری منافق سعید جبیر
گفت الوان مختلف حسن گفت مختلفین اخفش گفت ضروبا ابن کیسان گفت شتی
و فرقا هر گروهی را رایی و مذهبی چنانکه درمیان ما هست مسیب گفت یعنی مسلمانی و جهود
و ترسایی فراگفت عرب گوید هؤلاء طرائق قومهم ای سادتهم و رؤساهم و طرائق
جمع طریقه باشد سدی گفت اختلاف مذاهب اهوا است کالجبریه و القدریه و المرجیه
و غیر ذلک و واحد قدد قده باشد ای فرقه و قطعه و اصله من القد و هو القطع وَأَنَّا
ظَنَنَّا أَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ وَلَنْ نُعْجِزَهُ هَرَبًا ظن بمعنی علم است
گفتند ما دانسته ایم که ما خدا را عاجز نتوانیم کردن در زمین یعنی از و نتوانیم گریخت چنانکه
او بر ما قادر نشود و نصب هربا بر تمیز باشد وَأَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ آمَنَّا بِهِ
مراد بهدی قرآنست چون ما هدی بشنیدیم بگرویدیم باو فَمَنْ يُؤْمِنْ بِرَبِّهِ

نفر میگوید از آنجا چنین معلوم کرده است که قبل از رسول ما صلی الله علیه و آله جن را استراق سمع ممکن بودی و یکی از علامات بعث رسول ما صلی الله علیه و آله که هنه خود این میکشند که ممنوع از استراق شدند

عالم

نسخ
در اراده شر فعل مجهول آورده است و در اراده خیر با اسناد به پرورده کار و در اراده خیر فعل به او نسبت داد طریق ادب است

تدبر

تمت

فلا

فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا هر که بخدا ایمان دارد از هیچ نقصانی نترسد و هیچ ظلمی
و رهق بیان کردیم که غشیان مکروه باشد و مثله قوله فلا یخاف ظلما و لا هضما مراد بنجس
نقصان ثواب مستحق است و برهق عقاب نامستحق یعنی نترسد از آنکه ثوابش باز گیرند یا بنا
واجب عقاب کنند وَأَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ از جمله ما بهری مسلمان باشند
و بهری ظالمان و قسوط ظلم باشد یقال قسط الرجل اذا عدل و قسط اذا جار و این
الف که در اول اقسط است الف ازاله باشد قال الله تعالی و اقسطوا ان الله یحب المقسطین
پس معنی اقسط ازال الجور باشد و قسط قسوطا اذا جار و نظیره فی الکلام ترب الرجل
اذا افتقر و اترب اذا استغنی فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَٰئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا هر که از ایشان
ایمان آرد او تحری و طلب رشد کرده باشد و تحری طلب سزاوارتر چیزی بود از کار و
أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا و اما ظالمان همه دوزخ خوا
بود و کانوا را آن گفت که فی سابق علم الله چنین بودند اگر بسبب آن تا کسی گمان نبرد که علم
خدا ایشان را بران حمل کرد و بران مجبور بودند گفت وَأَلَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ
اگر بر طریقت حق استقامت کردندی بدل آنکه جور و قسوط و کژی و برگشتگی کردند لَأَسْقَيْنَاهُمْ
مَاءً غَدَقًا ما ایشان را بدل آتش آب دادمانی بسیار گفتند آب چرا تخصیص
کرد از این چند وجه گفتند یکی آنکه در آیه اول آتش گفت در برابر آن آب آورد و این وجهی
قریب است برا مناسبت و مطابقت یکی را از جمله صحابه پرسیدند از این گفت
را آنکه هر جا آب باشد گیاه باشد و هر جا که آب و گیاه باشد مال باشد و عیشی خوش باشد مراد
آنکه وسعنا علیهم فی الرزق فی الدنیا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ تا امتحان کنیم ایشان را در آن
مال و نعمت تا شکر کنند یا کفران نمایند و این قول سعید بن المسیب است و عطا بن
ابی رباح و عبید بن عمیر و عطیه و مقاتل حسن بصری گفت والله که اصحاب رسول
صلی الله علیه و آله درویش بودند بر طریقت مستقیم سامع و مطیع پس خدای تعالی کنوز
قیصر و کسری بر ایشان بگشاد مفتون شدند و امام خود را یعنی عثمان عفان را بکشتند
گفت دلیل این تاویل قوله و لو انهم اقاموا التوریه و الانجیل الآیه و قوله ایضا من عمل

هند

هم

صالحا من ذکر او انثی وهو مومن فلنحیینه حیوة طیبة وقوله ولو ان اهل القری امنوا واتقوا
لفتحنا الایه بعضی دیگر گفتند معنی آیه بر عکس اینست و معنی آنکه لو استقاموا علی طریقة الکفر
اگر بر کفر مقام کردندی ایشان را مال بسیار دادیمی تا بآن مفتون و مغرور شدندی استدراجا
للعذاب و عقوبة لهم چنانکه گفت انما نملی لهم لیزدادوا اثما و این قول ربیع است و زید اسلم
و کلبی و ثمالی و یمان بن رباب و ابن کیسان و ابن مجلز گفتند دلیل این تاویل قوله فلما نسوا
ما ذکروا به الآیه و قوله و لولا ان یکون الناس امة واحده الایه و قوله و لو بسط الله الرزق
لعباده و قوله ان الانسان لیطغی ان راه استغنی وَمَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ
رَبِّهِ نَسْلُكْهُ عَذَابًا صَعَدًا کوفیان خوانند و یعقوب و ایوب یسلکه
بیا خبرا عن الغائب و باقی قرا نسلکه بنون مفتوح در شاذ مسلم بن جندب خواند نسلکه من الاسلاک
یقال سلکه و اسلکه یعنی گفت هر که از ذکر خدای عدول کند و اعراض نماید خدای تعالی او را
در عذابی برد شاق عبد الله عباس گفت صعدا ای شاقا قتاده گفت لا راحة فیه مقاتل
گفت لا فرج فیه و اصل او از صعود باشد زیرا که ببالا رفتن آدمی دشوار باشد و منه قول عمر
ما تصعدنی شیء قط کما تصعدنی خطبة النکاح عکرمه گفت کوهیست در دوزخ کلبی گفت
ولید مغیره را تکلیف کنند در دوزخ که بر کوهی رود ساده به بسیار رنج و مشقت بآنجا شود
بسلسلها او را کشند و بجامع آهنین او را میزنند چون ببالای کوه شود بچهل سال و را باز
پس اندازند آنگه دیگر باره او را تکلیف کنند که ببالا شود همیشه درین عذاب باشد و هو قوله سارهقه
صعودا وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا گفتند سبب نزول آیه
آن بود که جنیان گفتند ما چگونه بمسجد تو و خدمت کردن تو و نماز کردن در پی تو حاضر آییم
و راه ما بتو دورست خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت مساجد همه خدای راست جل جلاله
با خدای خدای دیگر مپرستید قتاده گفت جهودان و ترسایان چون در کنشت و کلیسیای خود
شدندی با خدای انباز گفتندی خدای تعالی فرمود که در مسجدها عبادت خالص خدای را کنید
حسن بصری گفت جمله بقاع زمین را خواست لقوله صلی الله علیه واله جعلت لی الارض
مسجدا و ترابها طهورا گفت زمین برای من مسجد کردند و خاکش را طهور کردند تا هر جا

که رسم من و امت من نماز کنیم و هر وقت که آب نیابیم بخاک تیمم کنیم در خبر است که پس از نزول
این آیه مسلمانان چون در مسجد شدندی گفتندی اشهد ان لا اله الا الله والسلام علی رسول الله
سعید جبیر و طلق بن حبیب گفتند بمساجد آن هفت اندام خواست که مرد برو سجده کند
دو کف دست و سر زانو و دو انگشت پا و پیشانی یعنی آن مساجد آفریده خداست بر آنجا
جز خدای را سجده مکن عبد الله عباس روایت کرد که رسول صلی الله علیه واله گفت مرا فرموده اند
که برین هفت اندام سجده کنم یعنی موی و جامه را حجاب پیشانی نکنم اگر مساجد را تفسیر بر
مواضع سجود کنی از بقاع زمین واحد او مسجد بکسر جیم باشد و اگر تفسیر بر اعضا کنی واحد
او مسجد باشد بفتح جیم حسن گفت مراد بمساجد نمازهاست یعنی نماز خدای را سزاوار است
با خدا کسی را مخوان و عبادت مکن و گفتند معنی آنست که مسجد خاص از بهر او عبادت و
ذکر او گشت و منع مسازید و بجز عبادت خدا در آن کاری مکنید وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ
ها ضمیر شان کارست چون برخواست بنده خدا یعنی محمد صلی الله علیه واله يَدْعُوهُ میخواند
او را گفتند الی کلمة لا اله الا الله و گفتند یدعوه ای یدعو الیه خلقا زاما و دعوت میکرد
و گفتند یذکر الله و یقرء القرآن ذکر خدای میکرد و قرآن میخواند كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ
لِبَدًا نزدیک آن بود که بهری بر سر بهری افتند و ملتبد شوند از زحمت ایشان و حرصشان
بر سماع قرآن سعید جبیر گفت و عبد الله عباس در روایت عطیه که این از قول آن نفر جن است
که حکایت میکنند با جنیان دیگر که چون نزدیک قوم خود شدند ایشان را خبر دادند از حال
اصحاب محمد بوقت نماز بقرائة قرآن و اقتدا در نماز حسن و قتاده گفتند معنی آیه آنست که چون
رسول صلی الله علیه واله بدعوت برخواست و انس و جن ملتبد شدند و مجتمع تا ابطال کار او کنند
و اطفاء نور او نمایند خدای تعالی منع کرد از آن و حجت او ظاهر کرد و اصل لبد از تلبد است
و آن تراکم است و منه اللبد نمد را از اینجا لبد گویند و آن موی که بر گردن شیر در هم شده باشد
است هم لبد گویند و جمعها الباد و در و چهار لغت است لِبَدا بکسر لام و فتح با و آن قرائة عام
و اختیار ابو عبیده و ابو حاتم واحدتها لبدة و لُبَدا بضم لام و فتح با و این قرائة مجاهد است
ابو محیصن در شاذ خواند لُبْدا بضم لام واحدها لُبده و لُبُدا بدو ضمه و این قرائة ابن حیوة است

واحدها لبد و لُبّدا بضم لام و تشدید با و این قراءة ابو جعفرست و حسن بصری و جحدری و احدها لابد کراکع و رُکّع و ساجد و سُجّد قال گفت یعنی رسول صلی الله علیه و این قراءة عامه قرائست علی الخبر عاصم و حمزه و ابو جعفر و اعمش خوانده‌اند قُل امر علی الامر بگوای محمد اِنَّمَا اَدْعُو رَبِّي وَلَا اُشْرِكُ بِهِ اَحَدًا که من خدای را پرستم و او را میخوانم و با او هیچ شریک انباز نگیرم قُلْ اِنِّي لَا اَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا بگوای محمد که خیر و شر شما و نفع و ضر شما بدست من نیست لا املک ای لا اقدر ضرا ای مضرة و لا رشدا ای و لا نفعا و لا اصلاحا و رُشد و رَشَد هر دو لغتست و الله تعالی قُل بگوای محمد و نیاز و بندگی خود عرض کن اِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللّٰهِ اَحَدٌ که مرا هیچکس پناه نگیرد از خدای تعالی وَلَنْ اَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا و نیابم بدون او ملاذی و ملجائی که پناه گیرم با و پناه باو دهم کلبی گفت سربا فی الارض و اصله من الالحاد و هو المیل و منه اللحد لمیله عن القبر ملتحد معدلا شد یعنی جای گریزی مر از و مقاتل گفت سبب نزول آیه آن بود که کافران قریش گفتند از دین خود بر گرد تا ما ترا پناه کنیم خدای تعالی این آیه فرستاد اِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللّٰهِ وَرِسَالَاتِهِ این استثنا متصل است یعنی مرا هیچ راه نیست و پناه از عذاب خدای تعالی الا ابلاغ و رسانیدن پیغامهای او که آن پناه و معدل و منقل منست اگر گفت وَمَنْ يَعْصِ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ هر که در خدای و پیغمبر او عاصی شود و نافرمانی کند فَاِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا اَبَدًا او را آتش دوزخ رسد که مخلد ماند در آنجا حَتّٰى اِذَا رَاَوْا مَا يُوعَدُونَ تا آن روز که این کافران ببینند آنچه ایشان را وعده داده اند از عذاب فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ اَضْعَفُ نَاصِرًا وَاَقَلُّ عَدَدًا آگه بدانند که کیست از تو و از ایشان که ضعیفترست یعنی ضعیف یاور و کم بعدد و نصب هر دو بر تمیزست قُلْ اِنْ اَدْرِي اَقَرِيبٌ مَا تُوعَدُونَ بگو ای محمد که من ندانم آنچه شما را وعده میدهند از خبر قیامت و وعید میکنند از عذاب نزدیکست اَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي اَمَدًا یا خدای آن را غایتی دور خواهد نهاد عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلٰى غَيْبِهِ اَحَدًا اوست که دانای نهانست کس را بر غیب خود اطلاع ندهد اِلَّا

قل لقوام

مَنِ ارْتَضٰى مِنْ رَسُولٍ الا آن را که او بر گزیند از پیغمبری فَاِنَّهُ يَسْلُكُ ای یدخل علیه من جهاته من یحفظه من الملکه و یطرد عنه من اراد استراق السمع من الشیاطین که او بر کارد فرشتگانی بر و مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ از پس و پیش او گفتا کرد بعضی جهات از جمله تا نگاه دارند او را و وحی او را از آنان که سمع در دیدند از جمله شیاطین تا کسی چیزی در دیده نشنود و آن ابهام کند بر مردمان در دعوی علم غیب رَصَدًا ای حافظا سعید مسیب گفت فرشتگان رصد چهار اند مقاتل گفت چون خدای تعالی پیغمبری بفرستادی ابلیس بیامدی در زی فرشته تا بر و غروری القا کند بطریق اضلال خدای تعالی فرشتگان را بفرستادی تا او را براندندی و اعلام کردندی پیغمبران را که ایشان شیاطین اند از ایشان احتراز کنید لِيَعْلَمَ تا بداند قتاده گفت یعنی محمد صلی الله علیه و اله مجاهد گفت تا مکذبان بدانند اَنْ قَدْ اَبْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ که رسولان خدای رسالات و پیغامهای او بگذاردند بعضی دیگر گفتند که پیغمبران بدانند که فرشتگان پیغامهای خدا بگذاردند و هیچ فرو نگذاشتند وَاَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ و خدای تعالی محیط و عالم است بآنچه نزدیک ایشانست وَاَحْصٰى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا و بشمرد هر چیزی بعدد و نصب عددا شاید که بر تمیز باشد و شاید که بدل اشتمال بود ای احصی عدد کل شیء و شاید که مصدر بود لا من لفظ الفعل ای احصی احصاء و شاید که حال بود و عدد بمعنی معدود ای احصی کل شیء معدودا این سوره مکی است الا قوله ان ربک یعلم تا آخر و بیست آیتست و دویست و هشتاد و پنج کلمه و هشتصد و سی و هشت حرف ابی گفت روایت کرد که رسول صلی الله علیه و اله گفت هر که سوره المزمل بخواند خدای تعالی سختی از و باز دارد در دنیا و آخرت بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ يَا اَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ خدای تعالی ندا میکند رسول خود را بحالتی که در آن حال بود و این سوره در شب فرو آمد در باب نبات گفت ای مرد خود در جامه پوشیده و اصل او متزمل است چنانکه بیان کرده شد تا را زا کردند و زا در زا ادغام کردند یقال تزمل الرجل و تدثر اذا تستر بثیابه و زمل غیره اذا ستره ابو عبدالله الجدلی گفت از عایشه پرسیدم از این

و باین وصف خطاب کردن شاید مراد آن باشد که این نه وقت خود بجامه پوشیدن است وقت قیام است
منه

آیه گفت این آیه آمد و من و رسول در یک چادر بودیم طول آن چهارده گز بود یک نیمه بر دوش رسول بود و
یک نیمه من بر خود پوشیده بودم که خفته بودم گفتم آن چادر از چه بود گفت واالله که از ابریشم و کتان
و خز و کج و ریسمان نبود و تا نش ابریشم بر بود و پودش ابریشم بیشتر بود سدی گفت مراد آنست که
ای خفته برخیز و نماز کن عکرمه گفت معنی آنست که ای مرد خویشتن پوشیده ما عبا رسالت
و ملابست و مخالطت کرده با آن قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا برخیز در شب الا اندکی حسن
گفت رسول و صحابه او را در بدایت کار فریضه بود برخاستن بنماز شب ثلثی از شب یا نیمی یا دو ثلثی
و نماز کردندی تا پایهاشان برآماسید و بخور شدند خدای تعالی نسخ کرد آنرا برای تخفیف ایشان
دیگر مفسران گفته‌اند این امر نفل است هم بر حد خود مانده است آنرو سنت بود و امروز هم سنت است
بیانه قوله ومن اللیل فتهجد به نافلة لک تا مقدار شب بقدر وسع و امکان اگر جمله شب نتواند
و اگر نیمی اگر ثلثی و کاهش او و مستحب آنست که نیمه آخرین شب برخیزد که آن سنتی مؤکد است
و در سفر هم ثابت و ساقط نمی‌شود رسول صلی الله علیه و آله گفت امیر المؤمنین علی علیه السلام
در وصایا و علیک بصلوة اللیل علیک بصلوة اللیل علیک بصلوة اللیل الا استثنا
کرد و گفت الا اندکی که روا است که در و تفسیر نِصْفَهُ درین خلاف کرده‌اند که این بدل
قلیل گفته بدل لیل است کانه قال قم اللیل نصفه بدل البعض من الکل چنانکه مررت بالقوم
ثلثهم و بعضی گفته بدل الا قلیلا است آن قلیل را تفسیر کرد به نیمه شب معنی یکی باشد را
آنکه هیچ فرق نبود میان آنکه یک نیمه شب بخسبد و یک نیمه نماز کند میان آن دو نیمه فرق
نیست أَوِ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا ای من النصف تا بکاهانی از نیمه اندکی او تخییر را
باشد أَوْ زِدْ عَلَيْهِ یا بیفزای بر نیمه چیزی حرجی نیست اگر خواهی نیمه از شب برخیز بنماز
و اگر خواهی کمتر و اگر خواهی بیشتر وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا و قرآن میخوان به ترتیل و
آهستگی و نهادگی گفته‌اند چون این آیه آمد رسول و صحابه در شب نماز میکردند و نمیدانستند
بتحقیق که ثلث کی است و نصف کی و وقت بود که تا روز نماز میکردند خوف آن که نباید
که آنچه مراد است گذارده نباید خدای تعالی تخفیف کرد در آیه این سوره علم ان سیکون منکم مرضی
گفته‌اند میان اول سوره و آخر سوره یک سال بود سعید بن المسیب گفت ده سال بود مقاتل

از آن صه

از آن آیه وجوب تهجد بر آن سید
صلی الله علیه و آله مفهوم می‌آید
از امر فتهجد و مراد به نافلة
زیاده بر فریضه است و از
لک اختصاص وجوب بآن
سید می‌فهمیم

اگر تمام شب و نیمه
و ثلث را احلاف
آن سبب اختلاف
اوقات اخذ کنند
چه شبهای احیا علم و شبهای
جمعه نصف و سایر شبها ثلث اخیر
اولی خواهد بود
سنه

وابن کیسان گفته‌اند این بیک بود پیش از آنکه پنج نماز فرض شد آنگه این آیه منسوخ گشت و ترتیل گشاده
و هویدا خواندن بود و اشتقاق او من قولهم ثغر رتل و دندان گشاده را رتل و رتل گویند
ابوبکر بن طاهر گفت یعنی تأمل کن در لطایف خطاب و نفس خود را مطالبه کن بقیام کردن
به احکام او و دل را بفهم معانی او و سیرت را به اقبال کردن بر او عبدالله عمر روایت کرد
از رسول صلی الله علیه و آله که صاحب قرآن را گویند اقرء وارق و رتل کما کنت ترتل فی الدنیا فان
منزلک عند آخر آیة تقرءها قوله تعالی إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا ما بر تو خواهیم
افکندن سخنی گران قتاده گفت احکام و فرایض و حدود او ثقیل است حسن گفت مرد باشد
که یکدیم سورتی فرو خواند و لکن تحمل کردن باو گرانست ابوالعالیه گفت این قرآن گرانست
بوعد و وعید و حلال و حرام محمد بن کعب گفت گرانست بر منافقان فراء گفت مراد آنست
که متین و فصیح است رکیک و ضعیف نیست عبدالعزیز یحیی گفت متین است چنانکه
گویند فلان رزین راجح حسین بن الفضل گفت این آیه رسیدند گفت خفیف علی اللسان
ثقیل فی المیزان ابوبکر طاهر گفت یعنی قولی که احتمال نکند آنرا الا دلی مؤید بتوفیق و نفسی
مزین بتوحید بعضی دیگر گفته‌اند قیام کردن باعباء و تکالیف او گرانست ابن زید گفت ثقیل فی
الدنیا و الآخرة در دنیا بر نفس گرانست و در آخرت گرانی ترازو و میزانست حارث بن
هشام از رسول صلی الله علیه و آله که وحی چون آید بتو گفت اوقاتی چنان باشد که آواز جرس و
آن بر من گران بود و صعب و اوقاتی فرشته بیاید بر صورت مردی من آنچه او گوید بشنوم
و بدانم عایشه گفت دیدم رسول را در سرمای سخت که جبرئیل وحی باو میگزاردی و او عرق
میریختی إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ یعنی ساعات شب و هر ساعتی از او ناشئه
باشد برای آن ناشئه خوانند او را که بدید می‌آید کنشؤ السحاب چنانکه ابر بدید آید یقال نشأت
السحابة اذا بدت و انشأها الله ای ابدیها و جمعها ناشئات عبدالله عباس گفت
همه شب ناشئه باشد بعضی دیگر گفته‌اند ناشئة اللیل قیام آن باشد و بزبان حبشه نشأ
اذا قام عکرمه گفت اول شب باشد در خبر است که زین العابدین علی بن الحسین علیهما
السلام میان نماز شام و خفتن نمازهای بسیار کردی او را از آن پرسیدند گفت هذا

فرا گرانی یا سبکی را بر ده
یعنی وزن و ثقل و وقعه
سنه

ناشئة اللیل قتاده و ابو مجلز گفتند از پس نماز خفتن ناشئه باشد عبد الله عمر گفت از عایشه پرسیدم
که مردی اول شب خیزد ناشئه بجای آورده باشد گفت نه ناشئه آن باشد که بخسبد پس برخیزد
آنچه از پس خواب بود ناشئه باشد یمان و ابن کیسان گفتند قیام باشد آخر شب هِيَ
أَشَدُّ وَطْأً ابو عمرو و ابن عامر و ابن محیصن خوانند وِطاءً بکسر واو ممدود علی معنی
المواطاة و هی الموافقة گفت آن باشد که زبانش با دل موافق بود و دل با سایر اعضا و باقی قرّا
خوانند وَطْأً بفتح واو مقصور ای فراغاً للقلب عبد الله عباس گفت نماز اول شب دلیلتر
باشد برا و آگه بداند که با آخر شب بیدار شود یا نه قتاده گفت اشدّ وطأً ای اثبت قیاماً فراغاً
گفت نماز کننده گرانتر باشد از نماز روز گفت لیل این تأویل قولهم اشدد وطأتک علی مضر
زید گفت دلش فارغتر بود در شب چه حوائج و کارها پیش نباید او را حسن گفت ثابت قدمتر
باشد در کار خیر وَأَقْوَمُ قِيلًا ای اصحّ قولاً و قراءةً آنچه خواند و گوید در شب درستتر
باشد و گفته‌اند مشاطرتر باشد و مخلصتر إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا گفت ترا
در روز سبحی و سیرتی باشد دراز در طلب معیشت و سبح آمدن و شدن باشد و منه السابح
فی الماء و فرس سابح شدید الجری یحیی بن یعمر در شاذ خواند سبخاً بخاء معجم و معنی او خفت
و سعت باشد و از اینجاست قول رسول صلی الله علیه و آله عایشه را چون بر دزدی دعا بد
میکرد لا تسبّخی عنه بدعائک علیه ای لا تخفّفی عنه تخفیف مکن بنفرین اورا نفرین بعنی چون
تو نفرین کنی عذابش آسانتر شود و تسبیخ آن باشد که پشم و پنبه را باز زنند تغلب گفت
سبخ تردد و اضطراب باشد و سبح سکون باشد و منه قوله علیه السلام الحمّی من فیح جهنم
فسبخوها بالماء ای سکّنوها وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ و نام خدای بگوی سهل گفت
یعنی بسم الله الرحمن الرحیم میخوان در اوائل سور وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا و با او
او گریز کرد یعنی عبد الله عباس گفت عمل خالص کن خدایرا حسن گفت اجتهاد کن ابن
زید گفت خود را با عبادت او پرداز شقیق گفت توکل برو و اصل تبتل انقطاع باشد
و خویشتن از همه جهان برون و با او گریختن و بتل و بتر قطع باشد و مرد زاهد که از
دنیا انقطاع با خدا کند او را متبتل خوانند و منه الحدیث نهی رسول الله صلی الله علیه و آله

٢٠. البتل

عن التبتّل و مریم را و فاطمه را علیهما السلام بدان تبتول خوانند زید اسلم گفت تبتّل آن باشد
که دنیا رها کند و طلب رضا خدا کند روایت کردند از باقر آنست که دست بردارد در نماز و دوله تبتیلاً مصدر بیت
لا من لفظ الفعل و حقه تبتّلاً رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ اهل حجاز و ابو عمرو
و حفص رب مرفوع خوانند علی الابتدا و لا اله الا هو خبره التقدیر رب المشرق والمغرب واحد
و روا بود که خبر مبتدا محذوف باشد التقدیر هو رب المشرق والمغرب لا اله الا هو در محل حال باشد
التقدیر وحده لا شریک له و روا باشد که خبر بعد خبر بود و باقی قرّا مجرور خوانند علی صفة الرب
فی قوله واذکر اسم ربک معنی آیه آنست که او خدای مشرق و مغرب است و خدای نیست
فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا فعیل است بمعنی مفعول ای من تکل امرک الیه او را وکیل گیر که در
کارها بر او توکل کنی و کارها با او تفویض نمائی وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ صبر کن بر آنچه
میگویند این کافران از ایذا و سخنهای موحش وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا و از ایشان
ببر بری نیکو این حکم منسوخ است بآیه قتال ابو الدردا گفت ما در بدایت اسلام در روی
قومی میخندیدیم و دلهای ما مستحیل تا کی باشد که فرصت یابیم و ایشان را بکشیم و این آن تقیه
که ما عیب میکنند وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ خدای تعالی رسول را گفت مرا با کن
با این کافران که ترا بدروغ میدارند أُولِي النَّعْمَةِ خداوندان تنعم نعمت بفتح نون تنعم
باشد و بکسر نون مال و منفعت بود و بضم نون مسرت باشد تعالی نُعم عین و نعمة عین
و نُعمی عین تعالی حیان گفت آیه در آنان آمد که در غزا بدر کافران را طعام دادند و ایشان
ده کس بودند و حدیث ایشان در سورة الانفال برفت بعضی دیگر گفتند در صنادید قریش
آمد که مستهزیان بودند وَمَهِّلْهُمْ قَلِيلًا و مهلت ده ایشان را که از روزگار بس نباید
که بتیغ کشته شوند و با آتش سوخته و مورد آیه تهدید و وعید است و نصب قلیلا روا باشد
که ظرف باشد ای زماناً قلیلاً و یا صفت محذوفی بود ای مهلاً قلیلا إِنَّ لَدَيْنَا أَنكَالًا
آنگه بر سبیل تهدید و وعید گفت نزدیک ما انکال است یعنی قیود و بندها یکی را نکل گویند
شعبی گفت بند دوزخیان نه برای آن باشد تا نگریزند لکن عادت آنست که زند ایشان را با بند
دارند تا نوعی دیگر باشد از عذاب ایشان را وَجَحِيمًا و آتشی افروخته وَطَعَامًا ذَا

علیه السلام که تبتّل
المشرق والمغرب
یعنی رب الاعطاء والمنع
والایجاد والافناء
والحیوة والموت فانه تعالی
منفرد بملک الصفات بنفی الالهیه
سواه

است

انکالاً

غُصَّةٍ وطعامی با غصه که در گلو بماند و فرو نشود و بالا نیاید یقال غص باللقمه وشرق بالما
وشجی بالعظم اذا بقی فی الحلق وطعام اهل دوزخ غسلین و زقوم وضریع باشد وَعَذَابًا
أَلِيمًا وعذابی مولم حمران بن اعین روایت کرد که رسول صلی الله علیه وآله این آیه بخواند بیفتاد
واز هوش رفت خلید بن حسان گفت شبی حسن بصری نزدیک ما بود و روزه بود وقت
افطار طعامی که بود پیش آوردیم کسی این آیه بخواند گفت طعام بردارید شب دیگر وسیم همچنین کرد
ما ثابت بنانی و یزید ضبی را بیاوردیم تا با او سخن گفتند و او طعام بخورد آورده اند که وقتی
امیر المومنین علی علیه السلام را دندان بدرد آمد واز آن رنجی عظیم بود او را گفت یا رب خدایا تو
درباره استخوانی چندین الم توانی آورد تا با ما تا چه کار است ان لدینا انكالا الآیه
يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَهِيلًا
گفت آن روز که زمین بجنبد و کوهها پشته ریگ روان باشد ومهیل فعیل بمعنی المهال التراب فانهال
باشد ومنه قول النبی صلی الله علیه وآله کیلوا الطعام ولا تهیلوا ای لا تصبوا جزافا
إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ گفت ما فرستادیم بشما
پیغمبری را تا گواه باشد بر شما كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا چنانکه فرستادیم الي
بفرعون پیغمبری را و آن موسی بود فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فرعون در پیغمبر عاصی
شد فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيلًا ما او را بگرفتیم گرفتنی سخت و گران ومنه طعام وبیل
ومستوبل اذا لم یکن مریا ومنه الوابل من المطر فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ
يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا گفت چگونه بپرهیزید و بگریزید اگر کافر شوید از روز
که کودکان را پیر کند یعنی از اهوال آن پیر شوند مراد آنست که از عذاب آن روز کجا گریزید ابو
السماک العدوی در شاذ خواند کیف تتقون بکسر نون علی الاضافة الی یاء المتکلم چگونه بپرهیزید
از من یعنی از عذاب من یوما نصب ظرف است و این آنگه باشد که خدای تعالی آدم را گوید
برخیز و اهل دوزخ را از فرزندانت بدوزخ فرست ابن السدی گفت پیران اولاد الزنا
باشند بعضی دیگر گفتند اولاد مشرکان باشند و این اقوال معتمد نیست با ایشان خطاب
نیست و نه بر ایشان عقابی است محققان گفتند کنایتست از هول و شدت السَّمَاءُ

مُنْفَطِرٌ بِهِ آسمان شکافته شود بدو گفتند با آن روز و گفتند بهول آن روز و گفتند بدان باشد وسما
هم مذکر باشد و هم مونث اما تذکیر او درین آیت و تانیث فی قوله اذا السماء انفطرت
و گفتند سما مونث است منفطر را آن بانتذکیر گفت که بر سبیل نسبت است ای ذات انفطار
کتامر و لابن و امراة حائض و طالق و طاهر ای ذات حیض و طلق و طهر كَانَ وَعْدُهُ
وعده او کرده بود یعنی آنچه او بآن وعده دهد لا محاله کائن و واقع بود پس بیان کرد که بیدار
کرده است إِنَّ هَٰذِهِ تَذْكِرَةٌ ای هذه الآیات او هذه السورة این سوره یا این آیات
یادکاریست یا دهنده فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا هرکه او خواهد گو بخدای خود
راهی گیر یعنی بثواب خدای که آن باختیار اوست اگر طاعت کند بثواب رسد که خدای تعالی
وعده داده است و او را بآن دعوت کرده و اگر نکند پس اختیار او را باشد إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ
أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثَيِ اللَّيْلِ خدای تو میداند ای محمد که تو برمیخیزی نزدیک
یا کمتر از چهار دانگ شب وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ و نیم او و دو دانگ او نافع و ابو عمرو خواندند
نصفه وثلثه هر دو مجرور عطفا علی قوله من ثلثی اللیل باقی قرا هر دو منصوب خواندند بر
ظرف ای تقوم نصف اللیل وثلثه وَطَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ و گروهی از آنان که
با تواند وَاللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خدای تعالی اندازه میکند شب و روز بعد بری
مقدر که گاه شب آید و گاه روز گاهی شب دراز بود و روز کوتاه و گاهی بعکس بر او آنگه تا
آنچه شب فائت شود بروز قضا کنی و آنچه بروز فائت کرد بشب قضا کنی عَلِمَ أَنْ لَنْ
تُحْصُوهُ دانست که شما احصاء ساعات شب نتوانید کردن یعنی طاقت آن ندارید
که احصاء شب کنید فَتَابَ عَلَيْكُمْ توبه شما قبول کرد و عذر شما بپذیرفت فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ
مِنَ الْقُرْآنِ بخوانید از قرآن آنچه بر شما خوار و آسان باشد سدی گفت صد آیه از قرآن بخوان
حسن بصری گفت هر که در شب صد آیه از قرآن بخواند بروز قیامت از محاجه قرآن مسلم بود
کعب گفت هر که شب صد آیه قرآن بخواند او را از جمله قرآن خوانان بنویسند سعید گفت پنجاه
آیه ربیع بن زید گفت بخوانند آنچه میسر شود از تلاوت قرآن در نماز شام و خفتن عَلِمَ أَنْ
سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَىٰ آنگه بیان کرد که این تخفیف را آن کرد که دانست که

سابقا بعلم فرمود و اینجا علم
نامعلوم گردد که در بعضی چیزها
که در علم سابق ممکن است متغیر
نگردد و او آن چیزهاست که
اختیار عباد را دران مدخل
نیست چنین عدم احصاد علم
سابق متعلق بعدم بود که
ممکن بود تغیر دران معلوم
نه در علم فافهم

از شما بعضی بیماران باشند و مسافران باشند که در زمین روند از بهر روزی چنانکه گفت وَآخَرُونَ
يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي
سَبِيلِ اللَّهِ و باشند که در راه خدای جهاد کنند ایشان طاقت این تکلیف ندارند بر ایشان آسان
کرد و بر شما نیز تا تکلیف همه بر یک حد باشد فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ بخوانید از قرآن
آنچه میسر شود عبد الله مسعود گفت هر مردی که چیزی از شهری بشهری برد و بنرخ روز بفروشد ثواب
او نزدیک خدای تعالی ثواب شهیدان باشد آنگه این آیه برخواند وآخرون یبتغون فی الارض الآیه
از صادق علیه السلام روایت کردند که گفت فی قوله ما تیسر منه قال خشوع القلب وصفاء السر گفت
مراد خشوع دلست و صفای سر وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ نماز بپای دارید وَآتُوا الزَّكَاةَ
و زکوة مال بدهید وَأَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا و بخدا قرض دهید قرض نیکو مراد صدقاتست
و انواع بر و معروف وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ
با مجازات راست گفت هر چه در پیش دارید از بری و خیری و صدقه آن نزدیک خدا باز یابید
مدخر نهاده هُوَ خَيْرًا هو فصل است مذهب بصریان و کوفیان این را عماد خوانند هو
خیر مبتدا و خبر نیست وَأَعْظَمَ أَجْرًا نصب اعظم بر مفعول دوم تجدوه و نصب اجرا بر تمییز
گفت آنرا باز یابید به از آنکه داده باشید و عظیم‌تر و بزرگوارتر بمزد وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ
غَفُورٌ رَحِيمٌ و از خدای آمرزش خواهید که او آمرزنده و بخشاینده است

این سوره مکی است پنجاه و شش آیه و دویست و پنجاه و پنج کلمه است
و هزار و ده حرف روایت است از ابو امامه از ابی کعب که رسول صلی الله علیه و آله گفت هر که سورة
المدثر بخواند خدای تعالی بعدد هر کسی که تصدیق رسول کرد در مکه و هر که نکرد و تکذیب کرد ده حسنه
برای او بنویسد بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ بیان کردیم که مدثر متدثر بوده است تا را دال کردند و در دال ادغام
کردند روایت کرده اند که اول سوره که از قرآن فرو آمد فاتحة الکتاب بود آنگه یا ایها المدثر
آنگه اقرأ باسم ربک جابر بن عبد الله الانصاری گفت از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم
که گفت در وادی میگذشتم مرا آواز دادند از چپ و راست و پس و پیش نگه کردم کسی را

یعنی آنچه میسر شود این وصف مراد است

نديم

ندیدم بر بالا نگرستم شخصی را دیدم بر سریری که مرا اندا کرد بترسیدم و مستوحش شدم و گفتم جامه
بر من افکنید و مرا باز پوشید جامه بر من افکندند و من خفتم جبرئیل آمد و این آیت آورد
یا ایها المدثر بروایتی دیگر گفت که در حری بودم که شخصی را دیدم و وحی بر من القا کرد من با خانه
خدیجه شدم گفتم دثرونی و مرا انت آمد خدیجه مرا جامه بپوشید جبرئیل آمد و این آیات آورد
یعنی ای خویشتن بجامه پوشیده قُمْ فَأَنْذِرْ برخیز و مردم را بترسان و با خدای خوان
وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ و خدای خود را بکبیر و تعظیم کن وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ و جامهات را
پاکیزه کن عکرمه گفت عبد الله عباس را پرسیدند از این آیه گفت معنی آنست که خود را از غدر
و معصیت دور دار و جامه غدر و معصیت مپوش آنگه گفت نشنیدی که غیلان بن سلمة الثقفی
چگونه گفت وانی بحمد الله لا ثوب فاجر لبست و لا من غدرة اتقنع عرب کسی را که از
غدر دور باشد گویند فلان طاهر الثیاب نقی الجیب و چون غدار باشد گویند هو دنس
الثیاب کعب گفت یعنی لا تلبسها علی نزاهة من الغدر والجور ابرهیم و قتاده و ضحاک و
شعبی گفتند جامه را پاک کردان یعنی خود را از تهمت و ریب و معصیت پاکیزه دار و کنایت
کرد بجامه از تن و از عرض را آنکه جامه بر و مشتمل است مجاهد و سعید جبیر گفتند جامه کنایت است
از دل یعنی دل پاکیزه کن حسن و قرظی گفتند خلقک فحسن خوی خود نیکو دار با مردمان
عبد الله عباس گفت یعنی جامهات باید که از وجه حلال پاکیزه بود ابن سیرین و ابن زید گفتند
جامهات پاکیزه بشوی و چنان مکن که ناسان میکنند طاوس گفت و ثیابک فقصر جامه
کوتاه دار برای آنکه جامه کوتاه پاکیزه باشد بپایش آنگه در سخنان امیر المومنین علیه السلام
آمده است که او را گفتند چرا جامه کوتاه میداری گفت لانه ابقی و انقی و اتقی برای آنکه
بهتر بماند و پاکیزه‌تر باشد و به پرهیزکاری نزدیکتر باشد بعضی دیگر گفتند جامه کنایت است
از اهل یعنی اهل خود را از تهمتها پاکیزه دار عرب کنایه کنند بجامه و لباس و ازار و فراش
از زن قال تعالی هن لباس لکم و انتم لباس لهن بعضی دیگر گفتند دلت پاکیزه
پاک کن از هر چه دون اوست وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ ابو جعفر و یعقوب و حسن و
عکرمه و مجاهد و حمید و شیبه خواندند والرجز بضم الراء مفضل و حفص عن عاصم بهمین روایت کردند

پاک

باقی قرّا کسر را خوانده‌اند و هما لغتان عبدالله عباس گفت معنی آنست که مأثم رها کن مجاهد و عکرمه قتاده و زهری و ابن زید گفتند معنی آنست که ترک بتان بکو و گفتند رجز و رجس بمعنی یکیست که عرب معاقبه کند میان زا و سین با یکدیگر قوله فاجتنبوا الرجس من الاوثان ابو العالیه و ربیع گفتند رجز بضم را بُت باشد و بکسر را نجاست و معصیت ضحاک گفت از شرک دور باش ابن کیسان گفت شیطان را ترک کن کلبی گفت یعنی دور باش از آنچه مستحق عذاب شوی و گفتند دور باش از دنیا که حب الدنیا راس کل خطیئة و گفتند مخالفت هوای نفس کن وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ حسن بصری خواند تستکثرْ بجزم را علی جواب النهی و این قراءه بد است برای آنکه بجواب لائق نیست اعمش بنصب خوانده علی تقدیر لکی تستکثرَ عامه قرّا برفع خوانده‌اند مفسّران در معنی آیه خلاف کرده‌اند بیشتر گفتند معنی آنست که چیزی بکسی مده برای آن که بیش از آن عوض بستانی قتاده گفت چیزی بکسی مده برای طمع دنیا ضحاک و مجاهد گفتند این خاص رسول را صلی الله علیه و آله بود ضحاک گفت ربا دو گونه است یکی حلال و یکی حرام امّا آنکه حلال است آنست که چیزی بدهد تا بیشتر باز ستاند و امّا آنچه حرام است رباست که در شرع حرامست و اول را بر سبیل مجاز ربا خواند حسن گفت منّت منه بر خدای تعالی بعمل که میکنی که در آن عمل بسیار آید و بزرگ آید ربیع گفت عمل خود بسیار مدار که آن در جنب نعمت خدای تعالی حقیر است حصیف از مجاهد گفت ضعیف مباش از آنکه عمل بسیار کنی من قولهم حبل منین ای ضعیف دلیل این تأویل قراءة عبدالله مسعود است لا تمنن تستکثر ای لا تضعف عن استکثار العمل ابن زید گفت نبوّت منّت منه بر مردمان تا از ایشان اجرتی ستانی وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ و برای خدا صبر کن بر اداء رسالت و بر ایذاء و رنجها که ترا می‌نمایند و بر جهاد کافران و انواع بلیّات و حمل او بر عموم کردن اولیتر باشد فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ چون در صور دمند عبدالله عباس گفت از رسول صلی الله علیه و آله که او گفت کیف انعم و صاحب القرن قد التقم القرن گفت چگونه لذّت زندگانی دارم و صاحب صور صور را در دهن گرفته و منتظر آنکه کی گویند او را که دردم صحابه گفتند یا رسول الله چگونه کنیم در پناه داد او زبان گفت بگویید حسبنا الله و نعم الوکیل علی الله توکلنا فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ

آنروز

آنروز روزیست سخت دشوار بر کافران عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ نه آسان و خوار بر کافران گفتند زرارة بن اوفی قرآن میخواند چون باین آیه رسید دو بار باز خواند و نعره بزد و جان بداد ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا خدای تعالی گفت ها کن مرا با آنکه من آفریدم او را در شکم مادر تنها بی مالی و عددی و عدّتی و اتباعی آیه در ولید مغیره مخزومی آمد عبدالله عباس گفت او را در قوم خود وحید خواندندی وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا و او را مالی دادم از شتر و گاو و گوسفند زاینده و چون زرع و تجارت در مبلغ آن خلاف کردند مجاهد و سعید جبیر گفتند هزار دینار بود قتاده گفت چهار هزار دینار بود سفیان ثوری گفت هزار هزار دینار بود نعمان سالم گفت مال او زمینی بود عبدالله عباس گفت نه هزار مثقال سیم بود مقاتل گفت بستانی بود در طایف که میوه آن منقطع نشدی در سال دلیله قوله ظل ممدود و جای دیگر و اینجا گفت مالا ممدودا وَبَنِينَ شُهُودًا و پسرانی که با او در مکه حاضر بودند و از و غایب نشدندی سعید جبیر گفت سیزده پسر بودند او را ولید بن الولید و خالد و عماره و هشام و عاص و قیس و عبد الشمس سه از ایشان اسلام آوردند خالد و هشام و عماره گفتند ولید پس از نزول این آیه در نقصان افتاد در مال و فرزندان و بعاقبت هلاک شد وَمَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيدًا و او را تمکین کردم و دست فراخی دادم عبدالله عباس گفت مالش بگستردم چنانکه بستر گسترند ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ پس طمع میدارد که مال او بیفزایم در مال و فرزند كَلَّا یعنی نباشد این إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا و بآیات و دلالات و بیّنات و کتب ما عنید و معاند و ستیزنده بود سَأُرْهِقُهُ صَعُودًا او را تکلیف کنیم و در رسانیم از عذاب مشقتی که او طاقت آن ندارد ابو سعید خدری روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله که این صعود کوهی باشد از آتش که او هفتاد سال را آنجا میرود که زمانی او را کاهبر پس رو هفتاد سال دیگر باز پس رود پس دیگر فرمایند که برو همچنین ابدالدهر رود و باز آید در خبری دیگر آورده‌اند که رسول صلی الله علیه و آله گفت کوهی باشد از آتش که او بدست و پای آنجا میرود چون دست در نهد ناداکش باشد چون خواهد که دست در زند دور شود و پای او همچنین إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ که او تفکر کرد و تقدیر کرد سبب نزول

آیه آن بود که چون خدای تعالی سورة المؤمن فرستاد رسول صلی الله علیه وآله آن سوره میخواند
و ولید مغیره بر در مسجد گوش باز کرده می شنید رسول صلی الله علیه وآله دانست که ولید مستمع است
دیگر باره باسر گرفت و باز خواند ولید نیک بشنید بیامد بمجمع قریش و گفت من امروز از محمد
کلامی شنیدم که نه کلام انس است و نه کلام جن ان له لحلاوة و علیه لطلاوة اعلاه
مثمر و اسفله مغدق و انه یعلو و ما یعلی گفت این کلام را حلاوتی است و بر او تازگی است
و زبر او میوه دار است و زیرش شاخ آور است و غالب شود و بر و غلبه نکنند این بگفت
و بجای خود بنشست قریش گفتند والله که ولید صابی شد و اگر او صابی شود همه قریش
صابی شوند و او ریحان قریش گفتندی ابو جهل گفت من کفایت کنم کار او را این بگفت بیامد
و با پهلوی او بنشست لتک ولید او را گفت چرا دلتنگی گفت چگونه دلتنگ نباشم و قریش برای
که برای تو نفقه جمع کنند را اگه تو پیر شده و کاری بنوانی کرد رغبت میکردانی از دین پدرانت
و میل میکنی بدین محمد تا از فضلهٔ طعام ایشان چیزی بستانی ولید در خشم شد و گفت قریش
نمیدانند که در میان ایشان آن مال که مراست و آن عدد که مراست کس را نیست محمد و اصحابش
از طعام سیر نمیشوند تا فضلهٔ طعامی باشد ایشان را اگه برخواست با ابو جهل بمجمع قریش آمد
و ایشان را گفت شما میگوئید محمد دیوانه است میدانید که دروغ میگوئید که محمد هیچ دیوانگی نکرد
و از و عاقلتر و کاملتر مردی نباشد گفتند همچنین است گفت میگوئید که او کاهن است دیدید
که او کهانت کرد گفتند نی گفت میگوئید که او شاعر است گز شنیدید که او شعر گفت گفتند
نی گفت میگوئید دروغ زن است هرگز دروغی گفت گفتند لا والله و هو الامین فینا
پس قریش ولید را گفتند این مرد چیست و ساعتی اندیشه کرد و سر برآورد و گفت ساحر است
نه بینید که میان زن و شوهر تفریق میکند و میان پدر و فرزند باز می برد من در ا سحر میدانم
و آنچه میگوید سحر میخوانم و ذلک قوله انه فکر و قدر گفت اندیشه کرد و بینداخت اگر بر سبیل
تعجب و طریقتی که عرب را باشد در حال اعجاب و تعجب نفرین کنند و گویند قاتل الله فلانا
ما اشجعه و مانند این گفت فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ بکشاندش او را چگونه انداخت
این حدیث بعضی مفسران گفتند قتل ای لعن لعنت کنند او را و گفتند عذب عذاب

لن

کنند او را ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ و این تکرار برای آن کرد که او دو فکر کرد دو تقدیر یکی آنکه
گفت ساحر است یکی آنکه تعلیل کرد آن را بالتفریق بین الرجل و اهله ثُمَّ نَظَرَ آنگه اندیشه
کرد ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ آنگه روی ترش کرد و در هم کشید ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ
آنگه روی برگردانید و تکبر کرد فَقَالَ إِنْ هَٰذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ ای باهد گفت
نیست این قرآن الا سحری که روایت میکنند و او حکایت میکند از و إِنْ هَٰذَا إِلَّا قَوْلُ
الْبَشَرِ این نیست الا کلام آدمیان گفتند یسار را خواستند و جبر را دو مرد بودند که ترسکان
حوالت قرآن بدیشان میکردند بعضی دیگر گفتند که از مسیلمه روایت میکند که صاحب یمامه بود
و گفتند از اهل بابل روایت میکند سَأُصْلِيهِ سَقَرَ خدای تعالی گفت بسوزانیم او را و
بچشانیم عذاب سقر و سقر نام درکی است از درکات دوزخ و لا ینصرف است را علمیة
و تانیث ابو هریره روایت کرد از رسول صلی الله علیه وآله که گفت موسی از خدای تعالی
پرسید که بار خدایا درویش ترین بندگان تو کیست گفت صاحب سقر وَمَا أَدْرَاكَ
مَا سَقَرُ و تو چه دانی که سقر چه باشد علی سبیل التغلیظ والاستعظام لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ
هیچ رها نکند از آنکه در و باشد الا که همه را بسوزد مجاهد گفت ایشان را زنده رها کنند و نمیرانند نه زنده
باشند و نه مرده ولیکن هر که که سوخته شوند خدای تعالی اعاده کند ایشان را سدی گفت هیچ گوشت
و استخوان رها نکند ضحاک گفت ابقا نکند بر ایشان در اول و در وقت اعادت ایشان را رها نکند
لَوَّاحَةٌ لِلْبَشَرِ سوزنده باشد پوست آدمی را والبشر جمع بشرة و هی الجلد الفوقانی و قال
یقول یبنی لاحه و لوحی السمائم مجاهد گفت سیاه کند ایشان را تا از شب تاریک سیاه تر شوند
حسن و ابن کیسان گفتند لواحة للبشر ای تلوح للناس و یظهر پیدا شود آدمی را تا آنچه بخبر
عیست
می شنیدند بعیان ببینند و مثله قوله تعالی و برزت الجحیم للغاوین و قوله لواحة رفع
بر خبر ابتدا محذوف ای هی لواحة للبشر عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ بر و موکل باشند
نوزده زبانیه از فرشتگان و ممتنع نبود که نوزده فرشته مسلط باشند بر عذاب
اهل دوزخ چه قبض ارواح همه عالم مفوض است بیک فرشته و او قوی است تا آن
در خبر می آید که رسول صلی الله علیه وآله گفت چشمهای ایشان چون برق باشد و دهنهایشان

ایشان چون حصارها کی را از ایشان قوة جن و انس باشد و یکی از ایشان امتی را بر گردن
و در دوزخ اندازد و کوهی بر گیرد و بر سر ایشان نهد عمرو بن دینار گفت یکی از ایشان بیک
دفعه بعدد ربیعه و مضر خلق را در دوزخ ریزد عبد الله عباس و قتاده و ضحاک گفتند
چون این آیه آمد ابوجهل قریش را گفت می شنوید که محمد چه میگوید میگوید که خازنان دوزخ
نوزده باشند شما لشکری از شجاعان بهر ده مرد از شما یکی را دفع توانید کردن ابو الاسد
بن کنده بن اسد بن خلف الجمحی گفت من هفده را کفایت کنم شما همه دو تن را کفایت
کنید خدای تعالی آیه فرستاد که وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً
ما نکردیم خازنان دوزخ را الا فرشتگان وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً
لِلَّذِينَ كَفَرُوا و عدد ایشان نکردیم الا فتنه و اختبار کافران تا باید آسود
که ایشان چنین محالات گویند از انجا که پندارند که ایشان چون مردان دنیا اند و
قوة ایشان بر حد قوة ایشان باشد و بزدران افتند که این چه عدد است چرا عدد ایشان
بر عدد نیست و اگر این عدد اندک با خلایق عالم چگونه مقاومت توانند کرد لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ
أُوتُوا الْكِتَابَ و نیز تا اهل کتاب یقین بدانند که رسول ما محمد صادق القول است آنچه میگوید
او وحی میگوید که این معنی در توریة و انجیل هست و او کتاب ایشان ندیده و نشنیده و نخوانده چه او
مردی است امی و این اتفاق نیفتد که عددی بگزاف بگوید راست آید چنانکه کماهی در ونباشد چون
مطابق حق باشد و دلیل آن باشد که از وحی است وَيَزْدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا و نیز تا
مومنان را ایمان بیش بیفزاید چون بشنوند از اهل کتاب که آنچه رسول گفت مطابق حق است و
لَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ و نیز تا شک نباشد اهل کتاب را از جهودان و ترسایان
وَالْمُؤْمِنُونَ و نه مومنان را وَلِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ و نیز تا آن منافقان
که شکاک و بیمار دل باشند وَالْكَافِرُونَ و نیز کافران گویند مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا
مَثَلًا که خدای تعالی باین مثل چه خواسته است بعضی مفسران گفتند مراد باین مرض خلاف
نه نفاق برا انکه سوره مکی است و در مکه نفاق نبود منافقان در مدینه پیدا شدند كَذَلِكَ
يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ خدای تعالی گفت این را آن کردم تا بعضی

اضلال

اضلال کنم بمعنی امتحان و بعضی را هدایت دهم بمعنی بیان و توفیق و گفته اند اضلال اینجا اظهار فضیحت
کافرانست و مذمت و ملامت ایشان و آن حکم باشد بضلال ایشان و هدایت ایشان آنگه گفت وَمَا
يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ کس نداند که لشکر خدا چند است الا او گفته اند جواب ابوجهل است
چون گفت لشکر خدای محمد خود این عدد است عبد الله عباس گفت رسول صلی الله علیه و آله غنایم حنین
می بخشید جبرئیل علیه السلام در پهلوی او نشسته بود فرشته آمد و گفت یا رسول الله خدای تعالی میفرماید
فلان کار کن رسول جبرئیل را گفت این را می شناسی گفت من نه ام که فرشته ایست و نه هر فرشته که هست
من او را می شناسم او زاعی گفت که موسی در مناجات گفت بار خدایا در آسمان از خلقان تو کیست
گفت فرشتگان گفت عدد ایشان چند است گفت دوازده هزار سبط گفت عدد هر سبطی چند
باشد گفت بعدد ذرهای خاک وَمَا هِيَ نیست آن گفته اند کنایت از دوزخ و گفته اند از جنود و
إِلَّا ذِكْرَى لِلْبَشَرِ الا یادداشتی آدمی را كَلَّا ای حقا وَالْقَمَرِ بحق ماه وَاللَّيْلِ إِذْ
أَدْبَرَ و بحق شب چون پشت کند قرا در این لفظ خلاف کردند نافع و حمزه و خلف و حفص اذ
خواندند ظرف لما مضی من الزمان أَدْبَرَ علی وزن أَفْعَلَ من الادبار و در شاذ ابن محیصن خواند
باقی قرا اِذَا دَبَرَ ظرف زمان مستقبل دَبَرَ علی وزن فعل در معنی دبر خلاف کردند بعضی گفتند
دبر بر خلاف ادبر لان معنی دبر اقبل و هو ضد ادبر بعضی دیگر گفتند دبر ای جاء بعقبه یقال دبر
اللیل النهار اذا جاء فی اثره ابو الضحی گفت که عبد الله عباس عیب کردی بر آنکس که دبر خواندی
بی الف و گفتی انما یدبر ظهر البعیر پشت شتر باشد که ریش شود او از دبر که رفته یقال بعیر
دبر و هما آن لغت دبر و ادبر باشد بمعنی در ماضی پس این لازم نیاید که ابو الضحی گفت از ابن
عباس قرا گفت هما لغتان دبر و ادبر بمعنی واحد ابو عمرو گفت در لغت قریش است و ادبر
لغت دیگر عرب وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ و بحق صبح چون روشن شود عامه قرا اسفر خواندند
یعنی اذا اضاء ابن السمیفع در شاذ خواند سفر بی الف و هما لغتان سفر وجهه و اسفر اذا
اضاء و روا بود که من سفرت المرأة باشد اذا القت قناعها عن وجهها و معنی آن باشد که و
الصبح اذا اسفر اللیل عن نفسه بحق صبح چون شب را از خود باز کند و ممکن باشد که معنی آن
بود که صبح تاریکی را نفی میکند و می روبد چنانکه خانه روبند یقال سفرت البیت اذا کنسته

کنایه از عده نیز توانند بود
مل این ولی است

و یعقوب

والسعرة الکلمة إِنَّهَا لَإِحْدَى الْكُبَرِ کرآن یعنی سقر یکی است از کارهای عظیم و
واحد کُبَر کُبری باشد چنانکه امراة کبری و نسوة کُبَر نَذِيرًا لِلْبَشَرِ نصب او بر حال است گفت
ترساننده است آدمی را حسن گفت و الله که خدای تعالی آدمی را بهیچ چیز انذار نکرد از دوزخ سخت
خلیل گفت نذیر مصدر است کالنکیر واز آن مؤنث را بار وصف کرد و گفتند از فعل خداست و تقدیر
الکلام وما جعلنا اصحاب النار الا ملائکة نذیراً للبشر و گفته فعل رسول است التقدیر یا ایها
المدثر قم فانذر انذاراً للبشر چنانکه این مصدری باشد منصوب علی قوله قم فانذر و ابن جدیست
ابرهیم بن ابی عبلة در شاذ خوانده نذیرٌ علی تقدیر هو نذیر لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ
أَوْ يَتَأَخَّرَ این بدل است مثل بدل البعض من الکل گفت نذیر است آدمیان را از ایشان آنرا
که خواهند که تقدم کنند در خیر یا تأخیر کنند از شر نظیره قوله ولقد علمنا المستقدمین منکم ولقد
علمنا المستأخرین و قوله فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ
رَهِينَةٌ هر نفسی بآنچه کرده باشد گرو نهاده است یعنی بعمل خود گرفتار است مانند چیزی
بگرو نهاده إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ مگر اصحاب دست راست که اهل بهشت باشند که ایشان
محاسب و مرتهن نباشند بگناه خود خدای بیامرزد ایشانرا قتاده گفت مردمان همه بسیارند
بگناه خود الا اهل بهشت مفسران خلاف کردند در اصحاب الیمین که مراد کیست درین آیه
وادان گفت از امیرالمؤمنین علیه السلام که اطفال مسلمانانند ابو ظبیان گفت از عبدالله عباس
که فرشتگانند ابوحمزة الثمالی روایت کرد از باقر علیه السلام که گفت ما و شیعه ما از اصحاب الیمینیم
حسن گفت مؤمنان مخلص باشند یمان گفت آنان باشند که فک رهن خود کرده باشند
بتوبه قاسم گفت هر نفسی مرتهن است بعمل خود از خیر و شر الا آنکس که او اعتماد بر فضل و
رحمت کند دون کسب و خدمت و هر که بر کسب خود اعتماد کند او گرو نهاده کسب بود ابو عمرو
بخاری گفت درین آیه کیف الفرار من القدر و کیف القرار علی الخطر گفت از قدر چگونه توان
گریخت و بر خطر چگونه قرار توان گرفت فِي جَنَّاتٍ در بهشتها باشند يَتَسَاءَلُونَ
عَنِ الْمُجْرِمِينَ از یکدیگر می پرسند یعنی از کافران مَا سَلَكَكُمْ فِي
سَقَرَ چیست آنچه شما را در دوزخ برد یعنی شما چه کردید که مستحق دوزخ شدید جواب

در تفسیر اهل البیت علیهم السلام
وارد است که یعنی امیرالمؤمنین
علیه السلام است و اصحاب
یمین شیعیان اویند
والله
منه

دهند قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ گویند سبب آن بود که ما از جمله آنکسی نمازکنان
نبودیم وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ و درویش را طعام ندادیم وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ
الْخَائِضِينَ و با آنان که خوض کردند در معاصی خوض کردیم و با ایشان یار و هم کار بودیم
وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ و روز قیامت که روز جزاست دروغ داشتیم و این
دلیل است که مراد بآیات کافرانند و این حکم ایشانرا خواهد بود حَتَّى أَتَانَا الْيَقِينُ تا
یقین درست که در وی هیچ شکی نیست و آن مرگست که بما آمد تا اینجا حکایت کلام ایشانست پس
خدای تعالی گفت فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ هیچ سود ندارد ایشانرا شفاعت
شفیعان عبدالله مسعود گفت فرشتگان و پیغمبران و شهیدان و صالحان و جمله مؤمنان اهل
در دوزخ نمانند الا آنکه جامع باشد این چهار خصلت را و این آیات برخواند و این آیات دلیل
است بر آنکه کفار متعبدانند بشرایع بر او آنکه چون ایشان را پرسیدند از حصول ایشان در دوزخ علت
آن ترک نماز و زکوة و خوض در معاصی و اصرار بر تکذیب قیامت چنانکه بر کفر گفتند ما را عقوبت
نیست که نماز و زکوة و ارتکاب فساد عقوبت نیست اگر گویند این حکایت قول دوزخیان
و در گفتار ایشان چه حجت است گوییم در قیامت معارف ضروری باشد و مردم ملجا باشند
بآنکه دروغ نگویند از آنجا که دانند که اگر خواهند تا معصیت کنند منع کنند ایشانرا از آن
حسن گفت ما را حدیث کردند که یک شهید در حق هفتاد کس از اهل البیت خود شفاعت کند
حسن بصری روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله گفت فردای قیامت مردی بیاید
از اهل بهشت گوید بار خدایا فلانکس در دار دنیا مرا شربتی آب داد و او در دوزخ است شفاعة
من در حق او قبول کن و او را بمن بخش خدای تعالی گوید او را بتو بخشیدم پس این مرد بیاید
و او را بازطلبد در دوزخ و بیرون آرد و در روایتست که رسول صلی الله علیه و آله گفت که مرد
باشد از امت من که بشفاعت او بیشتر از عدد مضر و ربیعه ببهشت شوند فَمَا لَهُمْ
عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ الف بر سبیل تعجب گفت چیست اینها را که ازین
تذکره و یادکرد که قرآنست اعراض میکنند و برمیگردند و نصب معرضین بر حال است و
عامل در و استفهام است كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ پنداری که ایشان خرانی اند

رمیده یقال نفرت واستنفرت بمعنی واحد مدنیان وشامیان خوانند مستنفَرة بفتح فا
ای مُنفَّرة باقی قرّا بکسر فا خوانند بر قرائت اهل مدینه وشام لفظ مفعول بود یعنی رمانیده
و فعل متعدی باشد فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ مفسران درین لفظ خلاف کردند مجاهد و
قتاده و ضحاک و ابن کیسان گفتند مراد به قسوره تیر اندازان اند و این روایت عطاست
از عبدالله عباس که مراد مردان بحشم آمده اند سعید جبیر گفت صیادان اند و این روایت
عطیه است از عبدالله عباس ابو المتوکل گفت قسوره آواز مردم باشد در گفت و گو ابو هریره گفت
شیر باشد سلمان بن قیه گفت از عبدالله عباس که قسوره بزبان حبشه کسوره باشد و اصل
کلمه از کسر باشد و آن جبر و ستم باشد و وزن او فعول باشد برای آن خوانند او را که همه سباع
قسر کند و قهر عکرمه گفت از عبدالله عباس که قسوره ای من حبال صیادین از دام صیادان
گریخته باشد زید اسلم گفت هرچه قوی باشد از آدمی و جز آدمی بنزدیک عرب قسوره باشد
وقیل هی ظلمة اللیل تاریکی شب باشد و اصل او آنست که گفتیم من القسر قال امیة بن
ربیعه اذا ما هتفنا هتفة فی ندیّنا اتانا الرجال العائدون القساور بَلْ يُرِيدُ
كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتَى صُحُفًا مُنَشَّرَةً بل هر مردی از ایشان میخواهد
که او را صحیفها باز کرده باشند یعنی هر یکی را پیغمبری آرزو می آید سبب نزول آیت آن بود
که گفتند یا محمد اگر میخواهی که ما بتو ایمان آریم کتابی باید خاص از خدای تعالی بفلان و فلان
که ما را در آنجا فرموده باشد که متابعت تو کنیم بیانه قوله لن نؤمن لك حتی تنزل علینا
کتابا نقرؤه عبدالله عباس گفت مشرکان گفتند اگر محمد راستگویست باید که فردا که برخیزیم
بر بالین هر یک کتابی و صحیفه باشد باز کرده خاص بهر یکی ما که در آنجا برائت او و امان او باشد
از دوزخ مطر الوراق گفت خواستند تا ایشان را اثری باشد که از ایشان باز گویند و باز
نویسند بی عملی که کرده بودند کلبی گفت مشرکان گفتند که ما شنیدیم که در بنی اسرائیل
مردی را گناه او و کفارتی که در روز و شب کرده بودی بر جای نوشته بامداد بر بالین
او نهاده بودی ما را هم چنین می باید خدای تعالی رد کرد بر ایشان و دروغ زن کرد
ایشان را گفت كَلَّا نباشد این که ایشان میخواهند و گفتند کلا ای حقا بَلْ

لا یخافون

لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ ایشان از آخرت نمی ترسند كَلَّا إِنَّهُ تَذْكِرَةٌ
حقا که این قرآن یادگاری یا دهنده ایست شما را فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ هر که
میخواهد میخواند و یاد میکند وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ گفت یاد نکنند
الا آنگه که خدای تعالی خواهد در تاویل و چند قول گفتند یکی آنکه ایشان قرآن یاد نکنند
و الا خدای تعالی خواهان آن باشد برای آنکه طاعتست و خدا مریدست آن را وجهی دیگر
آنکه ایشان ذکر آن نکنند الا آنگه که خدای تعالی بفرماید و چون بفرماید لابد مرید باشد آن را و
خواهان وجه دیگر آنکه آیه در حق آنان بود که معلوم از حال ایشان آنست که ایمان نیارند
گفت یاد نکنند الا آنگه که خدای خواهد تا ایشان را جبر کند و این ارادت اضطراری باشد و مثله
قوله تعالی ولو شاء ربك لآمن من فی الارض الآیه نافع و یعقوب تذکرون بتا خطاب خوانند — یعنی تذکرون
و دیگران بیا هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ او اهل و سزاوار آنست که ازو
بترسند و اهل آنست که بیامرزد آنان را که ازو بترسند و از معاصی اجتناب کنند انس
روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله که او گفت درین آیه که خدای تعالی گفت که من اهل
آنم که از من بترسند و با من انباز نگیرند و اهل آنم که بیامرزم آنان را که با من انباز نگیرند
در روایتی دیگر من اهل آنم که از من بترسند کان من اگر ایشان از من بترسند و دلیری
کنند بر معاصی من اهل آنم که ایشان را بیامرزم — این سوره مکی است
چهل آیتست و صد و نود و نه کلمه و ششصد و پنجاه و دو حرف روایتست از زر حبیش
از ابی که رسول صلی الله علیه و آله گفت هر که او سوره القیمه بر خواند من و جبرئیل روز قیامت
گواهی دهیم که او مؤمن بوده است و چون در قیامت آید روی او تابان باشد بر روی همه خلقان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ

عامه قرا لا اقسم خوانند بحرف نفی و اقسم بالف مقطوع و در شواذ حسن و عبدالرحمن
خواندند لأُقسم بلامی موصول بالف چنانکه لام تاکید و قسم مثبت بوده منفی و در
دوم چنان خواندند که عامه قرا میخوانند یعنی بروز قیامة قسم کنم و بنفس قسم کنم
قواس هم چنین روایت کرد از شبل از ابن کثیر اما در معنی ودجه او خلاف کردند

ن

سوره

بعضی گفته‌اند لا صله است یعنی قسم خورم بروز قیامت و این قول سعید جبیر است ابو بکر عیاش گفت این لام تاکید قسم است که قوله لا و الله فراء گفت لا رد کلام مشرکانست انگاه ابتدا کرد و گفت اقسم میکنم و گفت هر سوگندی که وارد باشد مورد کلامی لا بد باید که لا بر قسم مقدم بود تا فرق باشد میان سوگند جحد و سوگند اثبات چنانکه باید گویند و الله ان الرسول حق این کلام فایده آن میدهد که رسول حق است چون گویند لا و الله ان الرسول حق معنی آنست که دروغ گویند آنان که انکار رسالت او کردند لا و سوگند بعد انکار ایشان اثر نکند در صحت نبوت او مغیرة بن شعبه گفت میگویند قیامت و قیامت قیامت هر کس آن وقتست که بمرد ابو قیس گفت بجنازه حاضر بودم که علقمه آنجا بود که چون مرده را دفن کردند علقمه گفت اما بعد فقد قامت قیامته اما این را قیامت خواست و لا اقسم بالنفس اللوامة گفت قسم میکنم بنفس لوامه یعنی ملامت کننده سعید جبیر و عکرمه گفته معنی آنست که ملامت کننده باشد بر خیر و شر و صبر نکند بر سرّا و ضرّا مجاهد گفت پشیمان باشد بر آنچه فایت باشد و بر آن ملامت کند بخلاف آنکه شاعر گفت

لا اشربت الی ام بیت طمعا ولا ابیت علی ما فات حسرانا

و چنانکه قاضی ابو الحسن علی بن عبد العزیز گفت و انی اذا ما فاتنی الامر لم ازل اقلب کفی اثره متندما و لکنه ان جاء عفوا قبلته و ان مال لم اتبعه هلا و لیتما

قتاده گفت لوامه فاجره باشد ابن عباس گفت مذمومه باشد فراء گفت هیچ نفسی نباشد که او خود را ملامت نکند اگر بر باشد اگر فاجر اگر مطیع باشد اگر عاصی باشد گوید چرا اگر دم حسن گفت مومن مادام خود را ملامت میکند و کافر مبالات نکند بآنچه مومن گوید چرا کردم چرا کنم نبایست کنم تعالی گفت این نفس کافره باشد که روز قیامت خود را ملامت کند در آنچه تقصیر کرده باشد در طاعت نظیره قوله ان تقول نفس یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله سهل گفت نفس لوامه نفس اماره باشد بدی که قرین حرص و امل باشد ابو بکر وراق گفت وقتی کافر باشد و وقتی منافق بیشتر او قات مرائی از آنجا کافر باشد که با حق الف دارد و از آنجا منافق باشد که بعهد وفا نکند و از آنجا مرائی باشد که هیچ کاری برای رضای خلق و اگر چنین باشد مادام ملامت کننده خلق باشد ایحسب الانسان ان لن نجمع عظامه گفت گمان میبرد این آدمی که ما استخوانهای پوسیده او را جمع نکنیم

گمان

مفسران گفته‌اند آیه در شان عدی بن ربیعة بن ابی سلمه آمد داماد اخنس بن شریق حلیف بنی زهره و او همسایه رسول صلی الله علیه و آله بود در مکه در دعا گفت اللهم اکفنی جاری السوء بار خدایا مرا شر این دو همسایه کفایت کن عدی و اخنس الاخرات و سبب نزول آیه آن بود که عدی نزدیک رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت خبر ده مرا یا محمد که روز قیامت کی خواهد بود و چگونه باشد رسول صلی الله علیه و آله از اهوال و احوال قیامت بعضی بگفت عدی گفت این که تو میگویی اگر معاینه ببینم باور ندارم چگونه ممکن باشد که استخوانهای پوسیده پراکنده را جمع کند خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت چنین می پندارد عدی که استخوانهای او را جمع نخواهیم کردن و زنده کردن او را پس از آنکه مرده باشد و گفته‌اند عظام کنایت کرد از جمله تن برای آنکه قوام تن باستخوانها باشد چه قالب است و گوشت و پوست بر وی پوشیده است و بی گفته‌اند جواب بر وفق سؤال او آمد چون بر لفظ عظام رفت جواب هم چنان آمد چنانکه دیگر گفت من یحیی العظام و هی رمیم بلی قادرین آری در آن حال که قادر باشیم بر جمع و احیاء آن و نصب قادرین بر حالت و عامل در و فعلیت مقدر و تقدیر آنکه بلی نجمع عظامه قادرین علی ان نسوی بنانه قادر باشیم بر آنکه سر انگشتان او را راست کنیم و ابن ابی عبله خواند بلی قادرون علی تقدیر بلی نحن قادرون و گفته‌اند معنی آنست که ما قادریم بر آنکه سر انگشتان او راست کنیم چنانکه در و بند و گشا نباشد و دو تا نتواند کردن چنانکه دست و پای چهارپایان آفریده‌ام تا این تصرف که میکند نتواند کرد بل یرید الانسان لیفجر امامه بل این آدمی که ذکر او برفت میخواهد تا فجور کند و ارتکاب معاصی یسئل ایان یوم القیامة پیشتر از روز قیامت می پرسد که قیامت کی خواهد بود این قول حسن و مجاهد و عکرمه و سدی است سعید جبیر گفت یعنی معصیت پیش میدارد و توبه باز پس بمعاصی مسرع است و بتوبه مسوّف ضحاک گفت طول امل است همه امید در پیش گرفته است و از مرگ هیچ اندیشه نمیکند عبد الله عباس و ابن زید گفته مراد بفجور تکذیب است یعنی میخواهد که دروغ دارد آنرا که در پیش او ست از بعث و نشور و حساب و کتاب و ثواب و عقاب ابن کیسان گفت مراد بفجور ظهور است یعنی خواه

القیامة

تا احوال قیامت ظاهر شود او را در دنیا تا آنچه بخبر می شنود معاینه بیند سُدّی گفت مراد
ظلمات تا آنچه تواند کردن از ظلم بحسب طاقت و قدرت خود بکند و گفته فجور سر در معاصی
نهادن باشد و در پی هوای نفس رفتن و اصل فجور در لغت میل باشد آنگه خدای تعالی
بیان کرد که قیامت کی خواهد بودن بظهور علامت نه بتعیین وقت گفت فَاِذَا
بَرِقَ الْبَصَرُ چون چشمها متحیر باشد ابو جعفر و نافع خوانند بَرَقَ بفتح را و
دیگر قرا بکسر را و گفته هر دو لغتست و آنکه برق از اخاذ معروفترست و برق یبرق
من البرق والبریق اللمعان قتاده و مقاتل گفته معنی آنست که در وقت مرگ او
فرشتگان را بیند و درهای آسمان گشاده و جای خود بیند اما در بهشت و اما در دوزخ چشم
او شاخص و متحیر گردد چنانکه برهم نیاید فرا گفت برق بکسر را اذا فزع من قول بعض
العرب فنفسک فانع ولا تنعی و داو الکلوم ولا تبرق و بمعنی دهشت و حیرت آمده
و بمعنی فتح البصر که چشم فراخ کند و بگشاید نیز آمده وَخَسَفَ الْقَمَرُ و ماه گرفته شود
و نور او برود ابن کیسان گفت یعنی ناپدا شود من قوله فخسفنا به وبداره الارض ابو حیوه
در شاذ خواند خُسِفَ علی الفعل المجهول یعنی ماه را نور بستانند وَجُمِعَ الشَّمْسُ
وَالْقَمَرُ و آفتاب و ماه را جمع کنند در خبرست که آفتاب و ماه را جمع کنند بر مثال دو گاو سیاه
بی نور و در قراءة عبد الله مسعود آمده که جمع بین الشمس والقمر و گفته یعنی آنکه مشترک
شوند در آنکه نورشان برود عطا ابن یسار گفت هر دو را جمع کنند و در دریا اندازند آب
مجاوره ایشان شود و ذلک قوله واذا البحار سجرت یَقُولُ الْاِنْسَانُ یَوْمَئِذٍ
اَیْنَ الْمَفَرُّ آدمی گوید یعنی بدی که گریختن گاه کجاست تا از هول این روز بگریزم کَلَّا
یعنی درست این حدیث و نباشد لَا وَزَرَ مهرب و ملجا نبود حسن گفت وزر
کوه باشد از انجا که عرب چون خوفی رسد گویند الوزر الوزر یعنی الجبل ضحاک گفت
وزر حصن باشد اِلٰی رَبِّكَ یَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ آن روز هیچ قرارگاه نباشد مگر با
خدای تعالی و هیچ مرجع و مفر نبود الا انجایی که مرد اهل آن باشد دوزخی در دوزخ و بهشتی
در بهشت آنگه بر سبیل تهدید و وعید گفت یُنَبَّؤُا الْاِنْسَانُ یَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ

خلت

وَاَخَّرَ خبر دهند این کافر را با آنچه کرده باشد در اول عمر و آخر عمر این قول مجاهدست
گفته معنی آنست که با آنچه کرده باشد از معصیت و با آنچه رها کرده باشد از طاعت این روایت
عطیه است از عبد الله عباس زید اسلم گفت با آنچه تقدیم کرده باشد از مال خود در راه خدا و با آنچه
تاخیر کرده باشد و رها کرده بر وارثان نظیره قوله علمت نفس ما قدمت واخرت یکی
از جمله بزرگان گفت در گناه پنج مصیبت است از گناه صعبتر اول خذلان خداوند را
تا عاصی شود دوم آنکه حلیه اولیا از و بستانند و رقم اعدا بر وکشند سیم آنکه در رحمت
برو دربندد و در عقوبت بگشاید چهارم آنکه در حال معصیت آدمی بگردد و او در آن فعل
باشد پنجم آنکه روز قیامت پیش خود بدارد و خبر دهد او را از آنچه کرده باشد و ذلک قوله
ینبؤا الانسان الآیه عبد الله مسعود گفت با آنچه کرده باشد از عمل و آنچه نهاده باشد از سنت
نیک یا بد که آن کار کنند پس از و بَلِ الْاِنْسَانُ عَلٰی نَفْسِهٖ بَصِیْرَةٌ در چند
قول گفته عبد الله عباس گفت آدمی را بر خود بصیرتی هست یعنی بینتی و گواهانی و او
گواهست بر خود با آنچه بر وبایستد چنانکه گویند فلان علی نفسه و مثله قوله شاهدین علی
انفسهم بالکفر و قوله کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا زجاج گفت آدمی بر خود گواهست
یعنی اعضا و جوارح او بر و گواهی دهد چنانکه گفت یوم تشهد علیهم السنتهم الآیه بعضی دیگر
گفته معنی آنست که آدمی احوال خود به داند و ها را مبالغه آورده کالها فی علامة و نسابة
قتیبی گفته مرادا اعضا و جوارح اوست را آن بلفظ تانیث گفت که جمع است بعضی
دیگر گفته برا آن مونث گفت که تاویل آن بنفس خود کرد ای النفس بصیرة و گفته برا آنکه
تعلیق و نفس کرد و نفس مونثست این تعلیق را جاری مجری اضافه داشت فهو
بمنزلة قولهم ذهبت بعض اصابعه وخرقت سور المدینة بعضی دیگر گفته لام محذوفست
از کلام والتقدیر بل للانسان علی نفسه بصیرة ای عین بصیرة آدمی را بر نفس خود چشم
بیننده هست و یا بسی از گواهان و این تاویلها که گفته شده قول فرا است و گفت مثال
این آیه در حذف لام همچنانست که گفت وان اردتم ان تسترضعوا اولادکم المعنی لاولادکم
و قوله هذا عارض ممطرنا ای ممطر لنا برا آنکه نشاید که معرفه صفة نکره بود اخفش گفت

شاهده

این همچنانست که گویند فلان عبرةٌ وفلان رحمةٌ وفلان حجةٌ امان بن تغلب گفت بصیرت وبینه وشاهد ودلیل یکی باشد وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ واگرچه او بیکند عذرها خودرا یعنی اگرچه او بسیار تعلل کند وعذر انگیزد ومدافعه ومجادله کند از خود ومثله قوله یوم لا ینفع الظالمین معذرتهم این قول مجاهد وقتاده وسعید جبیرست وابن زید وعطا وابو العالیه زجاج گفت معنی آنست که اگر او تعلل وعذر انگیختن از خود دفع عذاب خواهد که گند از وی بعضی او گواهان باشند که عذرا و باطل کنند مقاتل گفت جواب ومحذوفست معنی آنکه اگر عذر آرند نپذیرند والقی بمعنی اظهر باشد ومثله قوله فالقوا الیهم القول والقوا الی یومئذ السلم ضحاک وسدی گفتند معنی آنست که آدمی را از خود گواها باشد واگرچه او همه عذرها برانگیزد وحجابها بسیار دارد درها که به بندد وقت معصیت وحجابها که فروگذارد وگفت اهل یمن پرده را معذار گویند یعنی آنکه عذر که بوقت اعذار فروگذارند بعضی دیگر گفتند معنی معاذیر حوالت بعضی است ببعضی چنانکه گفت لولا انتم لکنا مؤمنین در جواب این سخن که نحن صددناکم عن الهدی الآیه وکقوله وقال الذین کفروا ربنا ارنا اللذین اضلانا الآیه وما این بسیارست لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ عبد الله عباس وسعید جبیر وضحاک گفتند رسول صلی الله علیه وآله چون وحی می‌شنیدی زبان در دهان می‌جنبانیدی از حرص وولع بر قراءة قرآن خدای تعالی نهی کرد او را ازین باین آیه وبقوله ایضا ولا تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الآیه وروا باشد که این نهی باشد که رسول صلی الله علیه وآله این فعل کرده باشد او را نهی کرد تا نکند چنانکه گفت لا تطع الکافرین والمنافقین ومعلوم است که رسول صلی الله علیه وآله هرگز طاعت کافران ومنافقان نداشت اما ضمیر به شاید که راجع بود با قرآن یا با وحی إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ بر ماست که این قرآنرا جمع کنیم وبر تو خوانیم واین لفظ مصدرست کالغفران والرجحان والنقصان فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ چون ما بر تو خوانده باشیم قرآنرا متابعت کن حکم آنرا وقرائت آنرا ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ پس بر ماست که بیان آن کنیم وحلال از حرام جدا کنیم عبد الله عباس وضحاک گفتند ان علینا جمعه فی صدرک بر ماست که

که آنرا جمع کنیم در دل تو وبر تو خوانیم تا تو فهم کنی وآیه دلیل است که روا نباشد تفسیر قرآن کردن الا ببعضی از رسول صلی الله علیه وآله لقوله ان علینا بیانه كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ گفت بر سبیل ردع وزجر کافرانرا کلا آنکه بیان کرد که ایشان منافع عاجل دوست میدارند وآخرت عملا وسازوا اهبت ورها کرده اند کوفیان ومدنیان تحبون وتذرون خوانند بتا خطاب بقی قرا بیا خبرا عن الغائب آنگه اهل آخرت را بدو قسم نهاد گفت وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ رویها باشد آنروز تازه بجز انگران واین صفت اهل بهشت که رویهای ایشان نیکو وتازه باشد تا فرشتگان بدانند که ایشان اهل ثوابند والنضارة والنضرة والبهجة والطلاقة نظایر ونضر وجهه ینضر نضارة ونضر الله وجها ای حسنه ومنه قول النبی صلی الله علیه وآله نضر الله امرأ سمع مقالتی فوعاها اما مشبهه واشاعره تمسک کردند بقوله الی ربها ناظره را اثبات رؤیة گفتند آیه دلیل آن میکند که خدای تعالی را به بینند برای آنکه نظر چون به الی متعدی باشد فایده رؤیت دهد ودرین معنی بیتی آورده اند نظرت الی من زین الله وجهه فیا نظرة کادت علی عاشق تقضی وجواب ازین آنست که نظر در کلام عرب بر وجوهست وازجمله وجوه واقسام او هیچ آن نیست که فایده رؤیت دهد نظر آید بمعنی تقلیب حدقه درست بجهة مرئی طلب رؤیة او را وبمعنی فکر واندیشه آید وبمعنی انتظار ومقابله ورحمت آید وازین وجوه هیچ رؤیة نیست واما تقلیب حدقه است که مشتبه است بر ایشان را آنکه در رائی بحاسه سبب رؤیت است ودلیل بر آنکه نظر بمعنی رؤیت نباشد آنست که عرب اثبات نظر کند ونفی رؤیت آنجا که گویند نظرت الی الهلال فلم اره بماه نگریستم ندیدم واگر نظر بوضع رؤیت بودی این کلام متناقض بودی بمنزلة آن بودی که رایت الهلال ولم اره واین باطل است دلیل دیگر آنست که رؤیة بغایة نظر کنند گویند ما زلت انظر الیه حتی رایته همی نگریدم تا آنگه که بدیدم وچیزرا بغایت نفس خود نکنند ونگویند ما زلت اراه حتی رایته واگر نظر رؤیة بودی این کلام مستقیم نبودی دلیل دیگر آنست که نظر متنوع شود ورؤیة متنوع نشود وبریک حد باشد وتعلق دارد بمرئی الی ما هو

تقول العرب نظرت الیه نظر راضٍ ونظر غضبان ونظراً شزراً ونظراً بموخر عینیه قد احدّ الیه النظر وگویند رایته رویةً شزراً ورویة راضٍ ورویه غضبان دلیل دیگر آنست که نظر سبب رویه باشد وشیٔ سبب نفس خود نتواند بود یقولون لولا انّی کنت انظر الیه لمّا رایته اگر نه آن بودی که می نگریدم ندیدمی اورا این جمله دلیل است بر آنکه نظر دیگر باشد ورویه دیگر دلیل دیگر آنست که نظر بالی متعدّی است ورویه ونظر را بمعنی خود متعدّی اند نگویند نظرت الیه ولا یقال رایت الیه انّما یقال رایته وابصرته وان دلیلست که موضوع این لفظ دیگرست وموضوع آن لفظ دیگر دلیل دیگر آنست که خدای تعالی را رای گویند وناظر نگویند برای آنکه نظر تقلیب حدقه درست باشد بجهة مرئی طلب رویه اورا و این برخدا روا نیست امّا قوله ولا ینظر الیهم یوم القیمه معنی آنست که لا یرحمهم واز این باب هیچ نیست واما بیت خبر ری طبری راست واو از جملهٔ شعرا محدثانست وطبری نه عربی با شعر او استدلال کنند بر قرآن اگر گویند چون تاویل مخالفان باطل کردی تاویل درست چیست آیه را گوییم تاویل درست آنست که نظر بمعنی انتظارست واین تاویل روایتست از عبدالله عباس ومجاهد وحسن وقتاده وابن جریح وابوصالح وسعید جبیر وروایت کردند از امیرالمومنین علی علیه السلام واز جماعتی از اهل علم ونظر بمعنی انتظار در قرآن بسیارست منها قوله فانّی مرسلة الیهم بهدیّة فناظرة ای منتظرة وقوله وان کان ذوعسرة فنظرة الی میسرة ومانند این بسیارست اگر گویند نظر که بمعنی انتظار باشد بنفس خود متعدی بود یقال نظرته بمعنی انتظرته وچون بمعنی رویت باشد بحرف جر متعدی بود چنانکه نظرت الیه گوییم که در نظر که تقلیب حدقه است الی گویند ونیز در نظر که بمعنی انتظار بود یکبار بخود متعدی بود ویکبار بحرف جر الا تری الی قوله فنظرة الی میسرة واین نظر بلا خلاف بمعنی انتظارست دیگر قول شاعر که میگوید وجوه یوم بدر ناظرات الی الرحمن یاتی بالفلاح وقال جمیل بن معمر واذا نظرت الیک من ملک والبحر دونک زدتنی نعما ودرین بیتها بلا شبهه نظر بمعنی انتظارست ومع ذلک متعدی است بالی جواب دیگر از این سؤال آنست که بعضی اهل علم گفتند ازینا وان

کالی در آیه حرف جر نیست وانّما واحد آلاء ودر واحد او سه لغتست اَلیٰ مثل مَعیٰ وامعاء والاُ مثل قفا واقفاء والْیُ مثل حَسْیٍ واحساء ودرین وجه آیه محتاج نباشد بتقدیر محذوفی بل تفسیر آیه این بود که وجوه یومئذ ناضرة نعمه ربّها منتظرة ودر وجه اول تقدیر محذوفی باید کردن وآن از باب حذف المضاف واقامة المضاف الیه مقامه باشد کقوله واسال القریة والتقدیر الی ثواب ربّها ناظرة دیگر آنکه رویه چون از نظر باشد الّا بانفصال شعاع نباشد واتصال بمرئی واین نبود الّا بمقابله یا حکم مقابله یا مقابله محل واین بر اجسام والوان روا بود وبر خدای عزّوجل روا نبود که او نه صفت اجسام واعراض نیست این جمله ایست در جواب شبهه که مشبهان رویت بدان تمسک کردند والله اعلم

وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ خدای تعالی در حق قسم دوم گفت روی‌ها باشد آن روز عابس وترش تَظُنُّ أَن يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ یقین داند که با ایشان دواهی وغایت عذاب خواهند کرد واصل فاقره کاسره باشد لفقار الظهر یقال فقره اذا ضربه علی فقار ظهره کما یقال رَأَسَه وبَطَنَه اذا ضربه علی راسه وبطنه آنگه در داهیه بکار دارند واین رویها سیاه گون باشد آنگه زجر کرد کافرانرا گفت كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ چون جان ببالای سینه رسد زیر حلق والتقدیر بلغت النفس او الروح التراقی و ذکر او نکرد لدلالة الکلام علیه کما قال الشاعر لعمرک ما یغنی الثراء عن الفتی اذا حشرجت یوما وضاق بها الصدر یعنی حشرجت النفس وواحد التراقی ترقوة ومراد آن ترقی خواهند که بتراقی النفس الیها والنفس البخار واین عبارت باشد از صعوبت امر کما قال درید بن الصمة ورب عظیمة دافعت عنها وقد بلغت نفوسهم التراقی وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ وگویند راقی کیست در دو قول گفته یکی الرقیه گفته یعنی فسون کننده کیست که فسونی کند برای این بیمار و دیگر من الرقی قتاده گفت طلب طبیب کنند نیابند واز قضا خدا غنا نکنند مقاتل بن سلیمان گفت این فرشتگان گویند من راقی کیست که جان او بآسمان می برد فرشتگان رحمت یا فرشتگان عذاب یقال رقیت الصبی ارقیه رقیةً وانا راقٍ ورقیت فی السلم ارقی رقیا وانا راق اول زبان فعل یفعل

دوم از باب فَعِلَ يَفْعَلُ و این روایت ابو الجوزاست عبد الله عباس ابو العالیه گفت فرشتگان
رحمت و عذاب و خصومت کنند تا جان او که به آسمان برد وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ
و یقین داند که آن وقت فراق او ست از دنیا و فراق روح از تن فراق و ای فراق کما قال الشاعر
فراقٌ لیس یشبهه فراقٌ قد انقطع الرجاء عن التلاقي انس مالک روایت کرد که رسول
صلی الله علیه و آله گفت چون بنده در سکرات مرگ فتد اعضا او بر یکدیگر سلام میکنند و میگویند
أُفارقك و تفارقني الی یوم القیمة وداع میکنند یکدیگر را و میگویند این مفارقت است تا بروز قیامة
وله وَالْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ و ساق بر ساق مالیدن گیرد از رنج و سختی جان کندن
ربیع انس گفت که دنیا با آخرت بر یخته شود و این روایت عطیه است عبد الله عباس و الحسن
گفت از عبد الله عباس و حسن بصری که کار دنیا بکار آخرت بر یخته شود برای آنکه او در آخر روز
باشد از ایام دنیا و اول روز باشد از ایام آخرت ضحاک گفت مردمان تجهیز تن او کنند و فرشتگان
تجهیز روح او مجاهد گفت یعنی زندگانی و مرگ جمع شود درین روز قتاده گفت سختی بر سختی
بخته شود حسن گفت مراد ساقهای او ست چون در کفن پیچند قتاده گفت از حسن که ساقهای
او بمیرد و باقی تن او زنده باشد زید بن اسلم گفت یعنی ساق کفن بر ساق مرده بخته شود سعید
جبیر گفت ساق عبارتست از شدت یعنی شدت او متتابع شود سدی گفت هر که از رنجی
بر او بسر آید رنجی دیگرش با دید آید و عرب کنایة کند از شدت بساق و منه قول الشاعر لا
یرسل الساق الا ممسکا ساقا یکی از صحابه گفت هیچ منزل فظیع تر از گور نباشد که او اول
منزلیست از منازل دنیا یحیی بن معاذ گفت چون بنده را در گور نهند چهار فرشته بیایند یکی
بر سر او بایستد و یکی بر پای و یکی بر راست و یکی بر چپ فرشته سر گوید اجل حاضر آمد و امل
باطل شد و آنکه بر راست بود گوید اموال رفت و اعمال ماند و آنکه بر چپ بود گوید اشغال
رفت و وبال ماند و آنکه بر پای بود گوید خنک ترا اگر کسبت حلال بوده است و اشتغال
بخدمت خداوند ذو الجلال اِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ با خدای تو بود آن روز
مرجع و مآل خلق و راندن ایشان فرشتگان خلقان را میرانند تا آنجا که فرماید ایشان را
فَلَا صَدَّقَ وَلَا صَلَّىٰ نه تصدیق کرد و نه ایمان آورد و نه نماز کرد مفسران گفتند

مراد ابو جهل است وَلَٰكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ و لیکن تکذیب کرد و برگردید ثُمَّ
ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ يَتَمَطَّىٰ آنگه روی بخانه نهاد تکبرکنان و تبخترکنان زید بن اسلم
گفت بنو مخزوم چنین رفتندی و اصل کلمه از مطا است آن پشت باشد یعنی گوی پشت
مطاه پشت می پیچد در تبختر کردن و گفتند اصله یتمطط ای یتمدد و المط المد و
لکن یک طا را بدل کردند یا تا این حرف مکرر نشود و مثله خرجنا نتلقی و الاصل نتلقع
ای نخرج اللعاع و لعاع بازی بچه باشد و تمطی آن بود که مردم چون از خواب برخیزد
خود را بکشد و در خبر آمد که رسول صلی الله علیه و آله گفت اذا مشت امتی المطیطا و
خدمتهم الروم و فارس سلط بعضهم علی بعض گفت امت من چون در رفتن تبختر کنند
و روم و فارس ایشان را خدمت کنند وقت آن باشد که ایشان را بر یکدیگر مسلط کنند راوی خبر
گوید من پرسیدم از ابی النجیح که مطیطا چه باشد گفت رفتن به تبختر چنانکه خدای تعالی
گفت ثم ذهب الی اهله یتمطی أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ ثُمَّ أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ
این تهدید و وعید است و این لفظ موضوع است بمعنی او بعضی علما گفتند معنی آنست که
تو اولیتری باین عذاب عرب این کسی را گوید که او را بلایی رسد که مستحق آن بود و گفتند
کسی را گویند که بلا باو نزدیک شد و اصل کلمه از ولی باشد و آن قرب بود قال الله تعالی
قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُم مِّنَ الْكُفَّارِ یقال هذا ام الذی یلیه بعضی علما گفتند کلمه مقلوبست
و التقدیر اَوْیَلُ ای احق بالویل و منه قولهم ما اَطْیَبَهُ و اَیْطَبَهُ و قولهم عاقنی کذا و
عقانی و جذب و جبذ و ایم و ایامی و الاصل ایایم و قوس و قسی و الاصل
قووس گفت معنی آیه آنست که ابو جهل را گویند وای بر تو آن روز که زنده بودی و وای
بر تو آن روز که بمیری و وای بر تو آن روز که ترا زنده کنند قتاده روایت کرد که چون این آیه آمد
رسول صلی الله علیه و آله در بطحاء مکه گریبان ابو جهل بگرفت و او را گفت اولی لک فاولی
ثم اولی لک فاولی ابو جهل گفت یا محمد مرا تهدید میکنی بخدا تو و خدایت بمن هیچ نتوانید
کرد که من عزیز اهل مکه ام چون روز بدر قریش بکارزار آمدند و قوة خود و ضعف رسول
بدیدند هیچ شک نکردند که دست ایشان را باشد ابو جهل رسول را گفت پس از امروز خدا را

پرستی خدای تعالی ورا بیفکند بر دست پیران عفرا و عبد الله مسعود تمام کشتش و در خبر است که
عبد الله مسعود پیر بود و ضعیف و کار از نمی توانست کرد بر کشتگان میگردید و اگر کسی
رمقی میداشت ورا تمام میکشت گفت برسیدم و ابوجهل را دیدم خویشتن را در میان کشتگان
پنهان کرده او را بیرون کشیدم و پای بر نهادم و بر پشت او شدم بمن بر نگرید گفت یا راعی
الغنم قد ارتقیت مرتقی صعبا ای شبانک بر شغلی بالای بلند شده گفتم ای ملعون
هنوز تکبر کنی اینجا آنگه گفت دانم که مرا بخواهی کشت گفتم بلی گفت ترا وصیتی کنم
گفتم بگو گفت محمد را بگو که من در جهان از تو دشمن تر کس نداشتم و مرا بشمشیر من بکش
که شمشیر تو کند است و سر من که ببری با سینه بر گیر تا چون پیش محمد بری از آن بشکوه
گفتم اما حدیث دشمنی تو محمد را خدای تعالی ترا از و دشمن تر میدارد و اما کشتن تو بتیغ
تو والله که جز بتیغ خود کشتم ترا بر غم تو و اما سر بریدن جز در بیخ نبرم تا حقیرتر باشد
آنگه سرش ببریدم و خواستم تا بر گیرم قوة نداشتم رسنی در و بستم و بر زمین میکشیدم
تا پیش رسول صلی الله علیه و آله بردم مرا بشارت داد و خدای را شکر کرد و در خبر است که
ابوجهل گفت اگر دانستمی که محمد پیغمبر است هم ایمان نیاوردمی و استنکاف کردمی
از آنکه متابعت کردمی غلامی قریشی را و رسول صلی الله علیه و آله گفت هر امتی را فرعونی
بوده است و فرعون این امت ابوجهل است ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ
سُدًى﴾ گفت آدمی می پندارد که او را مهمل فرو خواهند گذاشت چون گوسفند
بی شبان و چهارپای بی افسار تا آنچه او دکه خواهد و چرا کند چنانکه اراده نماید ﴿أَلَمْ
يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَىٰ﴾ او نه پاره آب بوده است از آب منی که آن را
بیرون آید و گفتند یمنی ای یقدر و یخلق که آن را باندازه کند ابو عمرو و یعقوب و حفص
و مفضل عن عاصم خواندند یمنی بیا رجوعا بها الی المنی و باقی قراء بتا رجوعا الی
النطفة ﴿ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً﴾ آنگه خونی ستبر شده بود و بسته
من قولهم علق بالشیء اذا تعلق به ﴿فَخَلَقَ فَسَوَّىٰ﴾ ای خلقه فسویه بیافرید
او را و خلقت او راست کرد ﴿فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَىٰ﴾

الکاو

آنگه از او دو جفت آفرید نر و ماده زن و مرد ﴿أَلَيْسَ ذَٰلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ
الْمَوْتَىٰ﴾ آن خدای که برین قادر باشد قادر نباشد که مرده را زنده کند چون
بر ابتدا قادر است اولیتر که بر اعاده قادر باشد براء بن العازب گفت چون این آیه
آمد رسول صلی الله علیه و آله گفت سبحانک و بلی سعید جبیر گفت از عبد الله عباس
که هر که او سوره الاعلی بخواند باید تا بگوید سبحان ربی الاعلی اگر امام باشد اگر جز امام و آنکس که
سورة القیمة بخواند چون با آخر رسد بگوید سبحانک اللهم بلی سورة دهر
این سوره مکی است و سی و یک آیت است و دویست و چهل کلمات و هزار و پنجاه و چهار حرف
روایت از زر حبیش از ابی کعب که رسول صلی الله علیه و آله گفت هر که سورة الانسان
بخواند جزای او بنزدیک خدای تعالی بهشت و حریر باشد جعلنا الله من العالمین بها

سورة الده

بسم الله الرحمن الرحیم ﴿هَلْ أَتَىٰ عَلَى
الْإِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ﴾ زجاج گفت معنی آنست که الم یات علی الانسان
یعنی آدم حین ای زمان من الدهر ﴿لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَذْكُورًا﴾ نه روزگاری
برآمد بر آدم که او در آن روزگار چیزی مذکور نبود یعنی آن چهل سال که میان مکه و طایف
افکنده بود گاه خاک و گاه گل و گاه حما و گاه صلصال و گفتند چهل سال خاک بود باران
بر و آمد گل گشت چهل سال گل بود بگشت روزگار رنگ بگردانید حمأ گشت چهل سال
حمأ بود آفتاب بر و تافت خشک گشت صلصال شد چهل سال صلصال بود و بعضی دیگر
گفتند معنی هل قد است ای قد اتی علی الانسان یعنی حینی و مدتی بر آدم بگذشت از
ن روزگار که در آن روزگار چیزی مذکور نبود بعضی دیگر گفتند معنی آنست که اأتی علی الانسان
علی سبیل الاستفهام و این استفهامی بود بر سبیل تقدیر و مراد به انسان آدم است قول
الحسن و قتاده و سفیان دیگر مفسران گفتند مراد دیگر آدمیان اند و لام جنس است
در تفسیر اهل البیت علیهم السلام چنین است که مراد بانسان علی بن ابی طالب است
علیه الصلوة و علیه السلام و هل بمعنی ما نفی است تقدیر این چنین بود که ما اتی علی الانسان
زمان من الدهر الا و کان فیه شیئا مذکورا هیچ روزگار نبود الا در آن روزگار

چیزی بودند مذکور یعنی همیشه معروف مذکور و مشهور بود چگونه مذکور نباشد آنکس که نام او با نام خدا
و رسول بر ساق عرش و بر در بهشت و بر سرادقات عرش نوشته باشد پیش از خلق آدم علیه
ما جاء فی الاخبار مکتوب علی ساق العرش لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی ونصرته
به گفته‌اند دلیل بر صحت این قول آنست که گفت انا خلقنا الانسان من نطفة بلام تعریف
عهد گفت قوله انا خلقنا الانسان من نطفة ما انسان را که ذکر او رفت از نطفه
آفریدیم و معلوم است که آدم را از نطفه نیافرید و اصل نطفه فعله باشد من نطف الماء اذا قطر
و نطفه قطره باشد برای آنکه فعله قطعه باشد کالغرفة والزبرة واللطخة وما اشبهها
قال الشاعر هل انت الا نطفة فی شنة وجمعها نطاف ونطف امشاج ای
اخلاط واحدها مشج و مشیج کخدن و خدین و یقال مشجت الشیء بالشیء اذا خلطته
به فهو ممشوج و مشیج عبدالله عباس و حسن و عکرمه و ربیع و مجاهد گفتند مراد آب مرد است که
با آب زن آمیخته شود در رحم که خدای تعالی از آن فرزند آفریند و در اخبار آمده که آب مرد
سفید باشد و ستبر و آب زن زرد باشد و رقیق هر کدام که غالب آید شبه او را بود
قتاده گفت امشاج اطوار باشد و انواع اول نطفه آنگه علقه آنگه مضغه آنگه عظام آنگه
گوشت و پوست بر وی پوشیده شود آنگه خلقی نو بیافریند ضحاک گفت یعنی اخلاط
الوان نطفه که آب مرد سفید باشد و ستبر و آب زن زرد و رقیق و این روایت والبی است
از عبدالله عباس و روایت ابن ابی نجیح از مجاهد و قول کلبی است عطا خراسانی عبدالله
مسعود و اسامة بن زید گفتند مراد با مشاج عروقی است که در نطفه باشد ابن جریج گفت
از عطا که امشاج اخلاط باشد در نطفه که خدای تعالی بی آن آفریند حسن گفت امشاج
یعنی نطفه آمیخته با خون حیض یعنی که چون زن آبستن شود خون حیض منقطع شود
ابن السکیت گفت امشاج اخلاط بود برای آن گفت که آدمی مرکب است از انواع مختلف و چون
بدید آید خداوند طباع مختلف باشد بعضی اهل لغت گفتند بنا امشاج بنا جمع است
و معنی واحد یعنی که آنرا بصفت نطفه کرد و نطفه واحد و مثله قولهم ثوب اسمال و
اخلاق وحبل ارمام و برمة اعشار ابو عبدالرحمن السلمی گفت از ابو عثمن مغربی شنیدم

در مکه او را این آیه برسید گفت خدای تعالی امتحان کرد خلق را از ابنه چیز سه معنی و سه کافر
و سه مؤمن اما سه معنی سمع و بصر و زبان است و سه کافر نفس و هوا و شیطان و
سه مؤمن عقل و روح و فکر و این حدیثی است منقول از جنس طامات نبتلیه
می آزماییم او را و بیان آزمایش خدای تعالی بنده را جای جای رفت درین کتاب که مراد تکلیف است
که صورت امتحان دارد فجعلناه سمیعا بصیرا او را سمیع و بصیر گردانیدیم او را
یعنی شنوا و بینا بعضی اهل علم گفتند در آیه تقدیم و تاخیری هست تقدیر آنکه فجعلناه
سمیعا بصیرا نبتلیه او را سمیع و بصیر کردیم تا او را امتحان کنیم بتکلیف انا هدیناه السبیل
ما او را هدایت کردیم براه راست و راه با و نمودیم به بیان و ارشاد تا راه باطل از راه حق باز داند
و صواب از خطا و خیر از شر اما شاکرا و اما کفورا اگر شاکر باشد و اگر کافر
یعنی برابر آنکه در معلوم من چنین باشد که او کافر خواهد بودن من لطف و بیان از و باز نگیرم
بل به ابتدا و بر آن جدا کنم که هدایت شاکران را و آنکه هدایت من تعلق دارد و شکر و کفران
بنده من آنچه بمن تعلق دارد بجای آورم تا او اگر آنچه بتکلیف اوست کار بندد رحمت ما را باشد
و این آیه دلیل است بطلان قول مجبره که ایشان گفتند خدای تعالی هدایت بد کافر را
و خدای درین آیه گفت من هدایت هم بدهم کافر را اگر شاکر باشد و اگر کافر انا اعتدنا
للکافرین سلاسل و اغلالا و سعیرا ما مهیا کردیم برای کافران
سلسلها و غلها و آتش بر فشنده و دوزخ تافته ابوجعفر و شیبه و نافع و عاصم خواندند
سلاسلا و قواریرا بالف باقی قرا بی الف برای آنکه جمع است پس از الف دو حرف در و
می آید و لا ینصرف ان الابرار نیکوکاران و سوگند برات گنان یقال رجل بر
و بار ای محسن و بر فی یمینه اذا صدق حسن گفت ابرار آنان باشند که مورچه نیازارند
و هیچ بدی رضا ندهند و احدها بار مثل ناصر و انصار و صاحب و اصحاب و بر کنهر
و انهار و ضرب و اضراب یشربون من کاس کان مزاجها کافورا د۳
در آخرت از کاسی خمر خورند که آمیختگی آن بمزاج کافور بود و عرب نام خمر کاس نهادند
الا آنکه در وی خمر باشد قتاده گفت مزاجش کافور باشد و مهرش مشک عکرمه گفت مزاجها
ختامها مسک

ای طعمها اهل معانی گفتند مراد آنست که بسپیدی و بوی کافور باشد نه آنکه عین کافور باشد چه کافور
خوردنی نباشد والتقدیر مزاجها شراب کالکافور مثل قوله حتی اذا جعله نارا ای کالنار
ابن کیسان گفت شرابی باشد مطیب بکافور و مشک و زنجبیل فراکفت نام چشمه ایست و در
مصحف عبد الله مسعود چنین است من کاس صفراء کان مزاجها کافورا و عرب معاقبه
کند میان قاف و کاف برای آنکه دو حرف لهوی است واسطی گفت احوالشان در دنیا
مختلف باشد شراشان در آخرت مختلف باشد اهل اشارت گفتند برای آن مزاج خمر ایشان
کافور کنند تا دنیا بر دلشان سرد شود عَیْنًا فرا گفت نصب و بر بدل است از کافور
کسائی گفت نصب بر حال است گفتند منصوب است به یشربون که از پس او می آید و گفتند
نصب مدح است و گفتند بفعلی محذوف والتقدیر اعنی عینا و قیل اراد من عین فلما
حذف الجار انتصب الاسم و این وجوه همه قریب است و محتمل یَشْرَبُ بِهَا والتقدیر
یشربها باء صلت است و گفتند بمعنی من است ای منها عِبَادُ اللهِ بندگان خدای
یُفَجِّرُونَهَا تَفْجِیرًا آنجا که میخواهند می برند در منازل و قصور خود چنانکه یکی از ما
آب بزمین خود برد یا آنجا که خواهد و تفجیر گشادن چشمه آب باشد و انفجار گشاده شدن
یُوفُونَ بِالنَّذْرِ وفا کنند کان بنذر و آن نذر که کرده باشند بجا آرند قتاده
گفت یعنی بعبادات قیام نمایند از نماز و روزه و زکوة و حج و جهاد مجاهد و عکرمه گفتند عام است
نذرها که مردمان کنند که بهر نذر که کنند وفا نمایند وَیَخَافُونَ یَوْمًا کَانَ شَرُّهُ
مُسْتَطِیرًا و از روزی بترسند که شر آن روز عام باشد بهمه کس رسد یعنی روز قیامت
مستطیر فاش و شایع یقال استطار الشیء اذا ظهر وَیُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى
حُبِّهِ طعام میدهند بر دوستی او خلاف کردند در آن گفتند بر دوستی خدا حسین بن
الفضل گفت علی حب الطعام یا آنکه طعام دوست داشتند و محتاج بودند آن کقوله ویؤثرون
علی انفسهم بعضی دیگر گفتند علی حب الاطعام یا آنکه طعام دادن دوست داشتند کقول علی علیه السلام
حُبِّبَ الیّ من دنیاکم ثلاث اطعام الطعام و الضیف و الصوم فی الصیف و الضرب بالسیف
عبد الله عباس گفت علی حبه ای علی قلته مِسْکِینًا مفعول دوم یطعمون است

نکته در آوردن یاء بها
تواند بود آن باشد که
شرب از چشمه بطریق
بعض وجوه وقلیل است
بلکه تمام آن چشمه در تصرف
اوست چنانکه ... اسمعیه
میکند یفجرونها تفجیرا شث

المغه ... روز ... زیرا ...

ومسکین آن باشد که او را بلغه عیش باشد و کفایت نباشد و فقیر آنکه او را هیچ نباشد علی خلاف
بین اهل اللغة و مسکین فعلیل باشد من السکون برای آنکه درویش حرکت احتراز نباشد وَ
یَتِیمًا طفلی که پدر نباشد وَأَسِیرًا و آن باشد که او را در کارزار بگیرند و ببندند ابو
سعید خدری گفت در خبری معروف که رسول صلی الله علیه و آله گفت اسیر بنده باشد و مردم
بندانی ابو حمزه الثمالی گفت مراد با اسیر زنان اند بیانه قوله صلی الله علیه و آله استوصوا بالنساء
خیرا فانهن عوان عندکم ای اسراء إِنَّمَا نُطْعِمُکُمْ لِوَجْهِ اللهِ ای یقولون
عطفا علی قوله یوفون و یخافون و یطعمون و اما سعید جبیر و مجاهد گفتند این سخن بر زبان
نراندند در دل داشتند خدای تعالی از سر ایشان خبر داد و نیت و اعتقاد ایشان و باین
بر ایشان ثنا گفت که ما شما را طعام برای خدا میدهیم نه بروی خلق لَا نُرِیدُ مِنْکُمْ
جَزَاءً وَلَا شُکُورًا و از شما جزا و مکافاة و پاداش نخواهیم و نه نیز شکری
که ما را گوئید یا ثنا بر ما گوئید و در شکور دو وجه گفتند یکی آنکه جمع شکر است کالفلوس و یکی
آنکه مصدر است کالدخول و الخروج إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا یَوْمًا عَبُوسًا
قَمْطَرِیرًا که ما از خدای بترسیم در روزی ترش روی یعنی در روزی که مردم ترش روی باشند
من باب قولهم لیل قائم و نهار صائم و آن روز قیامت باشد که مردم در وی چنین باشند از کثرت
مکاره و آلام عبد الله عباس گفت عبوس کافر در این روز بجائی برسد که قطره از آب چشم
ایشان بجای آب فتن گیرد و گفتند روز را تشبیه کردند بمردی ترش روی علی سبیل الظلم
روایت کرد از عبد الله عباس که العبوس الضیق و القمطریر الطویل روزی تنگ و دراز
کلبی گفت عبوس آن باشد که در وی گشادگی نبود و قمطریر سخت باشد قتاده و مجاهد گفتند قمطریر
آن باشد که بسختی لبها از هم بردارد و پیشانی بشکنج آرد اخفش گفت قمطریر بغایت سختی
باشد و درازی یقال یوم قمطریر و قماطر اذا کان شدیدا طویلا کسائی گفت اقمطر الیوم
اقمطرارا و ازمهر ازمهرارا فهو مزمهر و قمطریر و یوم مقمطر اذا کان صعبا شدیدا
فَوَقَاهُمُ اللهُ شَرَّ ذَلِکَ الْیَوْمِ خدای تعالی نگاه داشت ایشان را از
شر آن روز که می ترسیدند از او وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا و با ایشان نمود

نیز میگوید اخلاص مقربان را این
درجه است که اعلی درجات اخلاص است
که عبادت لوجه الله کنند نه ثواب
قیامت ایشان را منظور باشد و نه
ذکر خیر در دنیا و قولهم علیهم السلام
انا نخاف در وی یک نکته است
که بلفظ جمع خدای عالم السر و الخفیات
از نیات اهل البیت علیهم السلام
خبر داد که نیت همه چنین است که از
نه به ما سوی مبرّاست و دیگر
نکته آنکه اگر ما ما سوی را منظور
داریم می ترسیم از روزی چنین
که ما را نعوذ بالله اگر نه بدین مثابه
مخلص باشیم مشرک خواهند نامید
نه آنکه خوف آن روز علت اطعام
ایشان باشد که باز مشوب خواهد
بود ... لکاتبه
... باخلاص

و باستقبال ایشان رد تازه روی و شادمانی مفسران گفتند نضرةً فی الوجوه و سروراً
فی القلوب وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا و باداش ایشان داد بآن صبر کردن ما
مصدری است ای بصبرهم و با مجازاه راست جَنَّةً بستانی پر درخت که سا‌یه
بر زمین افکند و آنرا ابوستان و حَرِيرًا ولباس حریر بران صبر که کردند بر طاعت و
پرهیز از معصیت ضحاک گفت بما صبروا علی الکفر قرظی گفت علی الصوم عطا گفت
علی الجوع عمر خطاب روایت کرد که رسول الله صلی الله علیه و آله رسیدند از صبر گفت صبر چهار
گونه است صبریست نزدیک زخم اول که بدایت بلا باشد و صبریست بر اداء فرائض و صبر
بر اجتناب محارم و صبریست بر مصائب حسن گفت جزاء ایشان آن باشد که ایشانرا آ
بهشت برد و لباس حریر در ایشان پوشاند مُتَّكِئِينَ عَلَىٰ الْأَرَائِكِ نصب
متکئین بر حال است تکیه زده باشند در بهشت بر سریرها که از بالای آن کله زده باشند
و سریرا اریکه خوانند الا آنکه که از بالای او کله باشد حسن گفت این لغت اهل یمن است و
دران عهد سریر برین صفت ملوک یمن را بودی مقاتل گفت سریرها باشد با کله از شاخهای
زر مرصع بانواع جواهر از در و یاقوت لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا
دران بهشت آفتاب و سرما نبیند قتاده گفت خدای تعالی دانست که گرمای سخت و سرمای
سخت مؤذی باشد نفی کرد هر دو را از بهشت بدانند که هوای بهشت معتدل باشد مره
همدانی گفت زمهریر سرمای برنده باشد مقاتل حیان گفت برف خورد باشد بمانند سوزن
عبدالله مسعود گفت لونی باشد از عذاب ثعلب گفت زمهریر بلغت طی آفتاب و ماه باشد
یعنی در بهشت آفتاب و ماه نبیند عامه مفسران و اهل اخبار جمله گفتند که این آیات
من قوله یوفون بالنذر الی قوله و کان سعیکم مشکورا در حق علی و فاطمه و حسن و حسین
علیهم السلام آمد و کنیزکی که ایشانرا بود فضه نام و قصه این آن بود
که لیث روایت کرد از مجاهد از عبدالله عباس و ابن جریر بطرق بیاورد و ثعلبی مفسر
امام اصحاب حدیث که حسن و حسین علیهما السلام بیمار شدند جد ایشان محمد
مصطفی صلی الله علیه و آله بعیادت ایشان شد با جله صحابه و معروفان عرب علیه السلام

قوله وجزاهم بما صبروا
یعنی اگرچه ایشان از جزا مستظهر نبود
لیکن ما عوض الم صبر لازم آمد
که سه شب روزه تا آب گشودن
و خوردنی خود ایثار کردن
بی ریاضت نباشد هرچند
بر ستمگران تعب در راه دوست
راحت باشد
سن

قصه نذر

کفت

گفت اگر نذری کنی در حق این فرزندان و هر نذری که آنرا وفا نبود هیچ نبود علی علیه السلام گفت
با خدا نذر کردم که اگر ایشانرا شفا دهد من سه روز روزه دارم بشکر آن فاطمه علیها السلام گفت
من این نذر کردم حسن علیه السلام گفت من نیز نذر کردم که اگر خدا مرا عافیت دهد حسین علیه السلام
من نیز هم نذر کردم اگر خدای حسن را عافیت دهد فضه خادمه گفت من نیز همین نذر کردم چون
خدای تعالی ایشانرا عافیت داد علی علیه السلام فاطمه را گفت وقت آنست که ما نذر خود وفا کنیم
و در خانه ایشان هیچ طعامی نه اندک نه بسیار نبود علی علیه السلام نزدیک همسایه رفت جهود
و قرض خواست نام آن جهود شمعون بن حایا او پاره پشم داد و سه صاع جو گفت این پشم زنانرا
ده تا برای من بریسند و این صاعهای جو مزد آن برگیر علی علیه السلام بستد و بخانه آورد
فاطمه علیها السلام صاعی از ان جو آرد کرد و پنج قرص از ان بپخت هر یکی را قرصی و همه مردم
برای بروزه بودند علی علیه السلام با رسول صلی الله علیه و آله نماز کرد و بیامد طعام در پیش نهاد
تا روزه گشاید هنوز دست بآن نبرده بود سائلی بر در حجره آواز داد که مسکینم من مساکین
المسلمین اطعمونی اطعمکم الله من موائد الجنة درویشی ام از درویشان مسلمانان مرا طعامی
دهید که خدای تعالی شما را طعام دهد از خانهای بهشت علی علیه السلام آواز او بشنید
روی بزهرا علیها السلام آورد و این بیتها انشا کرد فاطمة ذات المجد والیقین یا بنت
خیر الناس اجمعین اما ترین البائس المسکین قد قام بالباب له حنین یشکو الی الله
و یستکین یشکو الینا جائع حزین کل امرء بکسبه رهین و فاعل الخیرات یستبین
موعده جنة علیین حرمها الله علی الضنین و للبخیل موقف مهین تهوی به
النار الی سجین شرابه الصدید والغسلین فاطمه علیها السلام در جواب فرمود
امرک یا ابن عم سمع و طاعة ما بی لوم و لا وضاعه ارجو اذا اشبعت ذا مجاعه
ان الحق الاخیار والجماعه و ادخل الجنة ولی شفاعه آنگه علی علیه السلام قرص جو
خود را در پیش او نهاد فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و فضه همه موافقت کردند
و آن شب با آب روزه گشادند روز دیگر صاعی از ان جو آرد کرد و پنج قرص بپخت چون
وقت افطار درآمد و قرصها در پیش نهادند یتیمی بیامد و گفت السلام علیکم یا اهل بیت النبوة

نیز هم

ومعدن الرسالة يتيم من اولاد المهاجرين پدرم را روز عقبه شهيد كردند مرا طعامى دهيد كه
خدا شما را طعام دهد از مائده بهشت على عليه السلام چون آواز يتيم شنيد اين بيتها انشا
كرد فاطم بنت السيد الكريم بنت نبى ليس بالزنيم قد جاءنا الله بذا اليتيم من يرحم
اليوم فهو رحيم موعده فى جنة النعيم حرمها الله على اللئيم وللبخيل موقف ذميم
تهوى به النار الى الجحيم شرابه الصديد والحميم فاطمه عليها السلام جواب داد
انى لا اعطيه ولا ابالى واوثر الله على عيالى امسوا جياعا وهم اشبالى
اصغرهم يقتل فى القتال بكربلا يقتل باغتيال لقاتليه الويل مع الوبال
تهوى به النار الى سفال مصفدة اليدين بالاغلال كبوله زادت على الاكبال
پس آن شش نيز جمله قرصها بدادند وبآب صافى روزه بگشادند چون شب سيم بود بدستور
طعام ساخته ودر پيش نهادند سائلى آواز داد كه من اسيرى ام از اسيران مرا اسيرى
گرفته اند وطعامى بنيد بهند مرا طعامى دهيد على عليه السلام روى بفاطمه آورد واين بيتها
انشا كرد فاطم يا بنت النبى احمد بنت نبى سيد مسود هذا اسير للنبى الاحمد
مكبل فى غله مقيد يشكو الينا الجوع قد تمدد من يطعم اليوم يجده فى غد
عند العلى الواحد الموحد ما يزرع الزارع سوف يحصد فاطمى فى غير من انكد
حتى تجازى بالذى لا ينفد فاطمه عليها السلام گفت لم يبق مما جئت غير صاع
قد دميت كفى مع الذراع ابناى والله من الجياع ابوهما للخير ذو اصطناع
يصطنع المعروف بابتداع عبل الذراعين طويل الباع وما على رأسى من
قناع الا قناع نسجه نساع آن شش نيز باتفاق طعام بدادند وبآب صافى
روزه گشادند چون روز چهارم بود على عليه السلام برخاست ودست حسن وحسين
عليهما السلام بگرفت وايشان را نزد رسول صلى الله عليه وآله آورد وايشان از ضعف
ميلرزيدند رسول صلى الله عليه وآله از اين حال دلتنگ شد برخاست وبحجره فاطمه عليها السلام
آمد او را ديد شكم به پشت باز دو سيده از گرسنگى چون چنان ديد گفت واغوثاه يا
اهل بيت محمد يموتون بالجوع جبرئيل عليه السلام آمد واين آيات آورد يوفون بالنذر

الى قوله وكان سعيكم مشكورا ابن مهران گفت چون رسول صلى الله عليه وآله بنزديك فاطمه عليها السلام
شد واو را بپرسيد واحوال او چنان ديد بگريست گفت سه روز است كه شما در رنجيد ومن بيخبر جبرئيل آمد
واين آيات آورد وقوله تعالى يشرب بها عباد الله گفته چشمه باشد در سراى رسول صلى الله عليه وآله
از آنجا بسراى پيغمبران واوصيا واوليا رود يوفون بالنذر يعنى على وفاطمه وحسن وحسين
عليهم السلام وفضه رضى الله عنها عبد الله عباس گفت كه يكروز اهل بهشت در بهشت روشنائى
ببينند چون روشنائى آفتاب گويند بار خدايا ما را وعده دادى كه لا يرون فيها شمسا اين نور
آفتاب چيست ندا آيد كه اين نور آفتاب نيست على با فاطمه مزاحى كرد بخنديدند اين نور از خنده ايشانست
واتفاق اهل قبله است كه اين سوره در حق ايشان آمد تا مثل شد در اخبار واشعار شاعرى گفت
انا مولى لفتى انزل فيه هل اتى صاحب كافى گفت اذا قرانا هل اتى قرأت در جوابهم عبس
ابوبكر قهستانى در مرثيه علم الهدى سيد مرتضى ميگويد اتى ما اتى لا حين للصبر باقى
مضى سيد السادات من آل هل اتى مضى المرتضى بن المصطفى علم الهدى بدين قول
سوره مدنى باشد علما در اين خلاف كردند مجاهد وقتاده گفتند جمله مدنى است حسن وعكرمه
گفتند يك آيه مكى است وهى قوله ولا تطع منهم آثما او كفورا وباقى مدنى ديگران گفتند جمله مكى است
ودانية عليهم ظلالها صفت بهشت است يعنى سايه درختان با ايشان نزديك
باشد ودر نصب دانية چند وجه گفته اند يكى حال ويكى بدل متكئين ووجه ديگر عطف على قوله لا
يرون فيها شمسا ولا زمهريرا بل يرون دانية عليهم ظلالها ووجه ديگر آنكه نصب بر مدح است
وتانيث را آن كرد كه ظلال جمع است ودر قراءة ابى ودان عليهم رفع على الاستيناف
وذللت قطوفها تذليلا آن را مسخر كرده باشند اهل بهشت چنانكه ايشان ميخواهند
ميگيرند ايستاده ونشسته وخفته بر آن حال كه باشند مجاهد گفت زمين بهشت از سيم است
وخاكش از مشك اصل درختانش از زر وشاخها از لؤلؤ وزبرجد وياقوت وميوه در زير
برگهاى وهر كه خواهد كه از ميوه چيند ايستاده ونشسته وخفته تواند ويطاف عليهم
بآنية من فضة واكواب كانت قواريرا قوارير من فضة
ميگردانند بر ايشان آوندهاى از سيم وكوزهاى بى دسته وخرطوم از آبگينه مانند سيم

مفسران گفته‌اند سفیدی سیم باشد در صفای آبگینه اصل او سیم باشد اما صفای آبگینه دارد
عکرمه گفت از عبدالله عباس پرسیدم ازین آیه گفت اگر پارهٔ سیم برگیرند و آن را تنک کنند بجدی که مگس
شراب و پیدا نباشد سیم بهشت چنان بود که شراب و پیدا بود کلبی و ثعالبی گفتند آبگینه هر قومی
از خاک زمین باشد و زمین بهشت از سیم است آبگینه از آن باشد نافع و کسائی و ابوبکر عن عاصم
خواندند قواریرا قواریرا من فضة هر دو به تنوین حمزه و ابن عامر و حفص عن عاصم هر دو بی
تنوین خواندند قواریر قواریر علی انه لا ینصرف لانه جمع بعد الفه حرفان و ابن کثیر یکی را
ابن کثیر اول به تنوین خواند و دوم بی تنوین قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا آن را مقدر کرده باشند
مفسران گفتند قدر شرب صاحبش چندانکه وی را بس باشد و سیرابی او در کفایت باشد ربیع و قرظی
گفتند بمقدار آنکه در کفی گنجد قراءة عامه قرّا قدّروها ست بفعل مستقیم شعبی در شاذ خواند
قُدِّروها علی الفعل المجهول و این قراءة مضطرب است برای آنکه عربیت راست نیست را
آنکه کاس مقدر است نه صاحب کاس بعضی دیگر گفتند مراد آنست که ایشان با خویشتن اندیشه
کنند بر آن تقدیر که ایشان اندیشه کرده باشند بباید نه زیادت و نه نقصان وَيُسْقَوْنَ فِيهَا
كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا بایشان دهند در آنجا کاسی که مزاج آن زنجبیل باشد
گفتند زنجبیل برای آن گفت که نشاط آور باشد بعضی دیگر گفتند عرب زنجبیل دوست دارند
دارند و نام چشمه ایست در بهشت که از طعم زنجبیل باشد قتاده گفت زنجبیل شراب مقربان باشد گفته‌اند
بعضی دیگر گفتند مقربان را خالص دهند و دیگران را ممزوج عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا
چشمه ایست در آنجا که آن را سلسبیل خوانند قتاده گفت معنی سلسبیل سلس سهل باشد منقاد
بود ایشان را آنجا که خواهند می برند مجاهد گفت روندهٔ تیز رو باشد یمان گفت خوش طعم باشد
تقول العرب شراب سلسبیل و سلسال و سلسل اذا کان سائغا سهل المجری فی الحلق
مقاتل حیان گفت برای آن سلسبیل خواند آن را که در راهها و خانها روان باشد و اصل او
از زیر عرش است از آنجا به بهشت عدن آید و شراب بهشت طعم و طبع زنجبیل باشد و برد کافور
و بوی مشک ه وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ میگردند بر ایشان غلامانی
مخلد مؤبد یعنی با آنکه مخلد باشند و درازی روزگار ایشان را از آن تحول و هیئت نبرد و بگرداند

إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَنْثُورًا چون ایشان را ببینی گمان بری که مروارید پراکنده‌اند
وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا چون ببینی آنجا که نعمت بینی
و ملکی بزرگوار قرّا در وقف این آیه خلاف کردند بعضی بر رأیت وقف کردند و گفتند مفعول
رأیت محذوفست و ثمّ ظرفست رأیت دوم را و بعضی بر ثمّ وقف کردند و ظرف را بجای
مفعول به نهادند گفتند تقدیر آنست که اذا رأیت ذلک المکان رأیت و این دوم جواب اذا باشد
در ملکا کبیرا خلاف کردند گفتند ملکی که کمینه آن هزار ساله راه باشد مرد بر غرفه خود نشسته
اقصاء ملک خود می بیند و گفتند آن ملک آنست که فرشتگان هر وقت بسلام ایشان آیند
و چون بیایند بدستوری در آیند و گفتند ملکی باشد بی زوال ابوبکر وراق گفت ملکی باشد بی هلک
محمد بن علی الترمذی گفت ملک تکوین خواست چون چیزی خواهد گوید باش بباشد عَالِيَهُمْ
ثِيَابُ سُنْدُسٍ خُضْرٌ ابوجعفر و حمزه و نافع و در شاذ قتاده و مجاهد و ابن
سیرین و عون العقیلی و ابن محیصن و اعمش و ابوحیوه خواندند عالیهم بسکون یا ای یعلوهم
معنی آنکه پوشیده باشند جامهای سبز چنانکه گویند رأیت فلانا و علیه ثیاب کذا یعلوا افضل
منه دیگر قرّا خواندند عالیهم بفتح یای فوقهم و نصب او بر ظرف بود نافع خواند و حفص عن
عاصم خضرٌ و استبرقٌ هر دو مرفوع برانکه خضر صفت ثیاب باشد و استبرق عطف باشد برو
ابن عامر و ابوعمرو خواندند خضرٌ برفع و استبرقٍ بجر باقی قرّا هر دو مجرور خواندند گفت لباس
ایشان جامهای سندس باشد و آن دیبای تنک گرانمایه بود آنکه گفت بلون سبز باشد وَ
إِسْتَبْرَقٌ و نیز جامهای استبرق و آن دیبای ستبر باشد و ستبر گفتند معربست ستبرک
وَحُلُّوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ و به حلی ایشان کنند دستورنجها از سیم اما سؤال آن است
که گفتند چرا حلی از سیم باشد از زر نباشد گوییم فضل زر بر سیم اینجا به عرفست نه بعقل و شرع
روا بود که آنجا سیم گرانمایه‌تر بود از زر و روا بود که از زر و سیم بیشتر باشد از آنکه بر زر و روا
بود که آنجا سیم نیکوتر بود از زر و اساور جمع اسوره است و اسوره جمع سوار جمع جمع و
سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ آب دهد ایشان را خدای تعالی و برای آن اضافه کرد با خود که همه
از دوست از امر او و اباحت او و قول دیگر آنست که مراد برب سید نست یعنی سقیهم علی یدی طالب

و انشاء او بی وسایط
اعطا او کذلک

ایشان آب دهند ساقی ایشان یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام دلیل بر آنکه رب یعنی سید آمده است
فی قوله اذکرنی عند ربک ای عند سیدک و قوله و یسقی ربه خمرا ای سیده شرابا طهورا
شرابی پاکیزه یعنی آلوده نشود با آنچه شرابهای دنیا بآن آلوده باشد از چیزهایی که آنرا از حکم پاکیزگی بدر
و کفته‌اند خمرش پاکیزه بود از آنکه مستی کند و خمار آرد یا داعی بود بر قبایح و کفته‌اند معنی آنست که
پاک بود و البته مستحیل نشود با بول بل از اندام ایشان جدا شود بمانند عرقی که بوی مشک دارد
ابو قلابه گفت هر مردی را از اهل بهشت چندان شهوت دهند که صد مرد را از اهل دنیا چون
طعامی که خواهند بخورند ایشانرا شرابی دهند که شکم ایشانرا مطیب کند و برقت هضم طعام
و شراب بعرق از اندام ایشان بیاید بمانند مشک اذفر پس شکم ایشان تهی شود و آرزوی
طعام باز آید و کفته‌اند آب طهور یعنی پاک کننده ایشانرا از ادناس و انجاس پاک کند و ایشانرا
چنان کند که صلاحیت مقام بهشت داشته باشند از صادق علیه السلام روایت کردند که گفت
شرابی که دل ایشانرا از هر چه دون خداست پاکیزه کند تا باغیار مدنس نباشند و از ای گفت
ایشانرا یک شربت دهند بکاس مودت بر بساط قربت ایشانرا اسیر کرده‌اند از صحبت خلق
و مستانس کرده‌اند بجوار حق آنگه ایشانرا بر منابر قدس نشانند و تحفه مژده فرستند و باران
تایید بر ایشان بارانند تا سیل شوق بدل ایشان در آید تا از هموم فرقت برهند و بسرور قربت
رسند یکی از جمله عارفان گفت در بغداد سهل بن عبد الله نماز خفتن میکردیم این سوره
میخواند چون باین آیه رسید آواز دهنش می آمد چنانکه کسی چیزی بمکد چون فارغ گشتیم
گفتم یا شیخ قرآن میخواندی یا شراب میخوردی گفت شراب میخوردم بکاس و سقیهم ربهم
اگر نه آنستی که از قراءة آن لذت شراب می یابم بلکه خوشتر هرگز نخواندمی عبد الله عمر روایت
کرد که مردی حبشی گفت یا رسول الله خدای تعالی شما را بر ما تفضیل داد بحسن صورت و بلون
و شرف نبوت نگویی اگر من ایمان آورم بآنچه تو ایمان داری و هر عمل که تو فرمایی
بجا آرم با تو در بهشت باشم رسول صلی الله علیه و آله گفت آری آنگه گفت بدان خدای که جان
من بامر اوست که مرد سیاه باشد در دنیا که بیاض و نور او در بهشت از هزار فرسنگ فی باید
آنگه گفت هر که گوید لا اله الا الله این کلمه او را عهدی باشد نزدیک خدای تعالی و هر که گوید سبحان الله

و اگر طهور را پاک کننده گیرند یعنی از غل و حقد و حسد و سایر صفات ذمیمه بشریه لفظ اقرب بمعنی انسب باشد
شش

و بجده او را صد هزار و بیست و چهار هزار حسنه بنویسند یکی از حاضران گفت یا رسول الله چون حال
برین جملت است هیچکس هلاک نشود رسول صلی الله علیه و آله گفت مرد باشد که روز قیامت می آید
و چندان عمل دارد که اگر بر کوه نهند گران بار شود یک نعمت از نعمتهای خدا بیاید و آنرا مستغرق
کرداند تا او نماند با فضل و رحمت خدای تعالی آنگه رسول صلی الله علیه و آله این آیات در صفت بهشت
برخواند و چون باینجا رسید که و سقیهم ربهم شرابا طهورا حبشی گفت یا رسول الله چشم من
در بهشت همان بیند که چشم تو گفت آری حبشی نعره بزد و بیهوش شد از آن بیهوشی در آمد رنجور و
در آن رنج با پیش خدا شد عبد الله عمر گفت بعزت خدا که رسول صلی الله علیه و آله را دیدم
که او را در لحد می نهاد ان هذا کان لکم جزاء این بهشت با این آراستگی
و این نعمت بی غایت و نهایت همه شما را خواهد بودن جزاء عمل شما و این دلیل است بر بطلان
مذهب مجبره که گفته‌اند جزا بر عمل نیست گفتند چرا جزا بر عمل نباشد برای آنکه آنچه مبتدا باشد فضل
و احسان بود و جزا یا داش بود و پاداش عقیب فعل بود باستحقاق و کان سعیکم
مشکورا سعی شما و رفتن و تاختن و مراد عمل و کار کردن است نه رفتن و تاختن
جز آنکه بسعی کنایت کرد از عمل و مشکور آن باشد که بموقع شکر افتد و شکر هم مجازست یعنی عمل شما
بمنزله نعم باشد و رضای خدای تعالی از منزلت شکر باشد از آنجا که تعظیم مقرون بود به
اعتراف منعم علیه بنعمت منعم و ثواب نیز مقرون باشد با تعظیم و تبجیل آنرا شکر خواند انا
نحن نزلنا علیک القرآن تنزیلا ما فرستادیم این قرآن را بر تو فرستادنی
و این بر سبیل منت و تذکیر نعمت گفت عبد الله عباس گفت منت نهاد بآنکه قرآن متفرق
فرستاد آیه از پس آیه و سوره از پس سوره و بیکبار نفرستاد تا دشخوار نبود فهم کردن
و معنی او یاد گرفتن آنگه رسول صلی الله علیه و آله را بر سبیل تعلیم و توقیف و تذکیر گفت فاصبر
لحکم ربک صبر کن بحکم خدای تعالی عام است در هر حکمی که کرد و فرمود و تکلیف
بآن متعلق است و لا تطع منهم آثما او کفورا و طاعت
هیچکس مدار ازین کافران و بزه کاران واو بمعنی واو عطفست التقدیر و کفورا کما
یقال لا ترتکب معصیة صغیرة او کبیرة معنی آنکه هیچ دو مکن نه صغیره نه کبیره فرا گفت او بمعنی لا

صبر

یعنی ولا کفورا قتاده گفت مراد بآثم کفور ابوجهل است و آن آن بود که چون فرض نماز فرود آمد
ابوجهل رسول را نهی کرد از نماز کردن و بران تهدید کرد و گفت ان رایت محمدا یصلی لأطأن عنقه
اگر بینم که محمد نماز کند پای بر گردن او نهم خدای تعالی این آیه فرستاد قتاده گفت ولا تطع
منهم طاعت مدار ازیشان یعنی مشرکان عرب آثما یعنی عتبة بن ربیعه که رسول را گفت اگر تو این
برای آن میکنی که ترا زنی نیکو باید در همه عرب دختران من نیکوتر کسی نیست که ترا اختیار کنی بتو دهم
بی مهر تو ازین کار باز آی خدای تعالی این آیه فرستاد ولا کفورا یعنی الولید بن المغیره که
او رسول را گفت اگر این دعوت نبوت برای مال میکنی قریش اند که کس از من بیشتر مال ندارد
ترا چندان مال دهم که خوشنود شوی خدای تعالی این آیه فرستاد وَاذْكُرِ اسْمَ
رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلًا و ذکر خدا کن بامداد و شبانگاه یعنی نماز بامداد و نماز
دیگر و گفته اند نماز پیشین دیگر وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ و در شب سجده کن خدای را
یعنی نماز شام و خفتن وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا یعنی نماز شب کن در شب دراز تسبیح
کن خدای تعالی را إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ
يَوْمًا ثَقِيلًا این کافران دوست میدارند دنیا و پس پشت افکنده اند روزی گران یعنی
روز قیامت را نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ ما آفریدیم ایشان را و
سخت کرده ایم خلق ایشان را عبدالله عباس و مجاهد و قتاده و مقاتل گفتند الاسر الخلق
یقال فلان حسن الاسر ای الخلق ربیع انس گفت مراد باسر مفاصل است یعنی سخت مفاصل
حسن گفت اوصال او سخت کرده با عصاب و عروق مجاهد گفت اسر شرج باشد و اصل الاسر
الشد و منه الاسیر فعیل بمعنی مفعول یقال ما احسن اسر قتبه ای شده و احدث ذلک
باسره ای بجمعه و کله لانه مجموع مشدود بعضه علی بعض کانهم ارادوا الحکمه و شدة و
لم یفتح ولم ینقض منه شیء وَإِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَالَهُمْ تَبْدِيلًا
و اگر ما خواهیم ایشان را ببریم و بدل ایشان گروهی دیگر بیاریم إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ
این سوره و این عظه یادکاری است فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَى رَبِّهِ سَبِيلًا
هر که خواهد آن را راهی کرد و وسیلتی سازد بخدای تعالی و مراد آنکه رضای خدا راهی سازد

دیارا

العکم تکه بار
الاعکام العکوم

بکثرت طاعت و اجتناب معاصی و این دلیل باشد بر آنکه مکلف مخیرست و عنان بدست اوست
وَمَا تَشَاءُونَ ابو عمرو و ابن کثیر بیا خوانده اند علی الخبر عن الغائبین و بخواهند ایشان
و باقی قرا بتا بر خطاب نخواهید شما إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ الا که خدای خواهد معنی آنست
که شما اتخاذ سبیل بفعل طاعات و اجتناب معاصی نخواهید الا و خدای تعالی آن را مرید
باشد مراد اینست که خدای تعالی هرچه بنده خواهد آن خواهد تا بر آنکه تا مرید قبایح
باشیم و خدای تعالی آن را مرید نباشد بر آنکه ارادت مباح عبث باشد و ارادت قبیح
قبیح و این صفت نقص باشد و خدای تعالی از آن منزه است دیگر آنکه مشیت در آیه از ما
و از خدای تعالی مبهم است و متعلق نیست بچیزی معین لابد آن را متعلقی باید و تعلیق آن
کردن بآنچه در آیت است من قوله فمن شاء اتخذ الی ربه اولیتر باشد از آنکه تعلیق کند بآنچه برو
دلیل نباشد دیگر آنکه خدای تعالی فرمود یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر دیگر آنکه گفت
ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج ولکن یرید لیطهرکم از هیچ عسری و حرجی نیست از کفر
عظیمتر دیگر آنکه اگر مرید باشد هرچه بندگان آن را مرید باشند مرید متضادات باشد از
فقر و جهل و فضائل و قبایح و شرک و ایمان و این منافی حکمت بود قوله تعالی إِنَّ
كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا صفت او آنست که دانا و محکم کار بوده است
آنکه گفت يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ آن را که خواهد در رحمت خود برد و بیامرزد
او را بفضل خود وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا و برای ظالمان
و کافران آماده کرده است عذابی دردناک و نصب ظالمین بفعلی است مضمر که فاعل
ظاهر بر حذف او دلیل است التقدیر اعد للظالمین اعد لهم
این سوره را سوره العرف نیز میخوانند و این سوره مکی است و پنجاه آیت و صد و هشتاد
و یک کلمه و هشتصد و شانزده حرف است روایتست از زر حبیش از ابی کعب که رسول
صلی الله علیه و آله گفت هر که او سوره المرسلات برخواند خدای بنویسد که او از مشرکان
نیست عبدالله مسعود گفت این سوره لیلة الجن فرود آمد بِسْمِ اللَّهِ

الله

الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ وَالْمُرْسَلَاتِ واو قسم است خلاف کردند که مراد به المرسلات
چیست عبد الله مسعود و عبد الله عباس و مجاهد و قتاده و ابو صالح گفتند مراد به مرسلات
بادهاست که خدای تعالی بفرستد آنرا روایتی دیگر از عبد الله مسعود آنست که مراد فرشتگانند
که خدای تعالی بفرستد ایشان را بعضی دیگر گفتند مراد انبیااند که خدای تعالی بفرستاد ایشانرا
بمعروف عُرْفًا ای متتابعة یقال جاء القوم عرفا ای متتابعة علی طریقة واحدة
کعرف الفرس و منه قول علی علیه السلام فما راعنی من الناس الا وهم رسل الی کعرف
الضبع ارادی فی تتابعهم گفت یعنی این بادهای پیاپی یا فرشتگان یا پیغمبران فرستاده یکی از
پی دیگری و ارسال نقیض امساک باشد و مثله الاطلاق نقیضه التقیید و ارسال نیز فرستاده
رسول باشد و نصب او بر حال است فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفًا بادهای سخت باشند
یقال عصفت الریح عصوفا و یعنی این بادهای جهنده بقوت و شدت و نصب عصفا
بر مصدریت وَالنَّاشِرَاتِ نَشْرًا عبد الله مسعود و مجاهد و قتاده و ابو صالح
گفتند که مراد بادهاست که ابر را پراکنده کند روایتی دیگر از ابو صالح آنست که فرشتگانند که نامها
باز کنند بفرمان خدای تعالی روایتی دیگر از او آنست که باران است که زمین را بنبات زنده
کند فَالْفَارِقَاتِ فَرْقًا عبد الله عباس و ابو صالح گفتند مراد فرشتگانند که فرق
کنند میان حق و باطل و هدی و ضلال قتاده گفت مراد آیات قرآنست که فرق کند از
میان هدی و ضلال فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا یعنی آن فرشتگان که القاء ذکر
کنند بر پیغمبران و نصب ذکرا بر مفعول به است و گفتند مراد پیغمبرانند که القاء ذکر و بیان کنند
بر مردمان و گفتند عالمانند که القاء علوم کنند بر مردمان اگر گویند قسم به بادها چرا مکرر کرد
گوییم را اختلاف صفات و کثرت فواید جواب دیگر آنست که قول بعضی مفسران آنست
که والمرسلات پیغمبرانند والعاصفات بادهاست والناشرات بارانهاست
والفارقات آیات قرآنست فالملقیات فرشتگانند برین قول در تکرار نباشد
و هر لفظی مستقل باشد بفایده خود عُذْرًا أَوْ نُذْرًا نصب این دو محتمل است
دو وجه را یکی مفعول له ای للاعذار والانذار وجه دوم بدل ذکر است و این

باد

اختیار ابو علی فارسی است وجه سیوم آنست که مفعول ذکرا باشد ای الملقون بان یذکر و بن
عذرا و نذرا قرّا خلاف کردند درین دو لفظ ابو عمرو و حمزه و کسائی هر دو مخفف خواندند بتسکین
الذال فیهما و معناهما الاعذار والانذار مصدر باشد عاصم بروایت اعشی و برجمی و اهل شام
بروایت ولید و یعقوب بروایت روح مثقل خواندند عُذُرًا او نُذُرًا باقی قرّا بتخفیف عذر و بتثقیل
نذرا ابراهیم التیمی در شاذ خواند عذرا و نذرا بواو عطف بی الف عذر و نذر بتخفیف مصدر
و گفتند بتثقیل الغتی است هم در مصدر یقال عُذْر و عُذُر و معذرة و عَذِیر بمعنی المصدر و گفتند
عذر و نذر بتثقیل جمع عذیر و نذیر باشد مثل نکیر و نکر و معنی آنست که خدای تعالی پیغمبرانرا فرستاد
و یا فرشتگانرا به پیغمبران تا القاء ذکر کردند بر ایشان برای اعذار و انذار و شاید که دو مصدر باشند
در جای حال ای عاذرین و منذرین عذر انگیزان و ترسانندگان یعنی بیان کننده وعد و وعید گویند
تا چون خدای تعالی پس از آن عقاب کند ایشانرا حجتی نباشد و این قول حسن بصری است اِنَّمَا
تُوعَدُونَ لَوَاقِعٌ جواب قسم است و ما موصوله است گفت آنچه شما را وعده میدهند
از بعث و نشور و ثواب و عقاب لا محاله خواهد بودن و واقع کائن باشد محمد و الحدوث خدای
تعالی باین چیزها همه قسم یاد کرد که هر چه من وعده دادم خواهد بودن و در آن خلافی نیست آنگه وقت
آن بعلامات یاد کرد و بیعنی گفت وَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ آنگه که ستارگانرا نور ببرند
و اثر آن ناپدید کنند و طمس طلس محو آثار باشد وَإِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ و آنگه که آسمانرا
بشکافند تا در و شکافها و فروج با دید آید وَإِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ و آنگه که کوهها را از
جا ببرند و نسف خاک بر باد دادن باشد و آلت نسف را منسف گویند و همچنین نسف الحبوب
که بر افشانند وَإِذَا الرُّسُلُ أُقِّتَتْ ابو عمرو خواند وقّتت بواو و تشدید قاف من
الوقت علی الاصل ابو جعفر خواند وقتت بواو و تخفیف قاف و در شاذ عیسی بن عمرو
و خالد بن الیاس خواندند أُقِتَتْ بتخفیف قاف و الف و باقی قرّا اقّتت خواندند بالف
و تشدید قاف و عرب معاقبه کند میان واو و الف گویند وکّدت و اکّدت و ورّخت
الکتاب و ارّخته و وشاح و اشاح و وکاف و اکاف و وحد و احد و معنی اُقِّتَتْ
اُعْلِمَتْ وقت الثواب والعقاب آنگه که پیغمبرانرا اعلام کنند وقت ثواب و عقاب یعنی

کفته ام ده

لأيّ يوم اجّلت براي كدام روز ايشانرا مهلت داده اند واين استفهامي است بمعني استعظام
يعني روز قيامت انكه بيان كرد آنرا كه چه روزست گفت ليوم الفصل براي روز گذاردن
و روزي كه فرق وفصل كنند ميان شقي وسعيد وضالّ ومهتدي ومؤمن وكافر ومثاب
ومعاقب وما ادريك ما يوم الفصل تو چه داني اي محمد وچه اعلام كرده است
ترا كه روز فصل چه باشد واين هم بر سبيل استعظام واستكبار گفت انگه گفت ويل
يومئذ للمكذّبين واي بر مكذّبان دران روز براي آن گفت كه تكذيب بعمّر
كفر باشد وساير معاصي بدنبال آن شود وانكس كه او ثواب وعقاب را بدروغ دارد او را لطف
نبود وكردن واجب وناكردن قبيح الم نهلك الاوّلين انگه بر سبيل عذار وانذار گفت
نه ما هلاك كرديم اوّلينرا وپيشينگانرا از قوم نوح وعاد وثمود وامثال گذشته ثمّ
نتبعهم الآخرين باز پس ايشان ارا از پس ايشان برآريم چون اوّلينرا هلاك كرديم آخرينرا
چنانكه شد كذلك نفعل بالمجرمين همچنين كنيم با گناهكاران ويل
يومئذ للمكذّبين وجه تكرار در سورة الرحمن گفته ايم الم نخلقكم من
ماء مهين نه ما آفريديم شمارا از آبي ضعيف حقير يعني نطفه فجعلناه في قرار
مكين وآنرا در قرارگاهي ممكن تمكين كرده ايم الى قدر معلوم تا بمدّتي
معلوم وآن نه ماه باشد كه وقت وضع بود فقدرنا فنعم القادرون وينگ — ما تقدير كرديم
تقدير كننده ايم ما وقادر ومقتدر كي باشد يقال قدرت الشيء وقدّرته تقديرا وقدرا وقدرا
بمعني يعني تقدير مدّت بودنش در رحم وتقدير اجل ورزق واحوال او كه چه كند وچه گويد وچه
وچه خورد اين جمله را تقدير كرديم ويل يومئذ للمكذّبين الم نجعل
الارض كفاتا نه ما زمين را بر ضمام ايشان كرديم وبر وعاء ايشان تا در وي باشند احياء — الضمام ما يضمّ شيء الى شيء
وامواتا زندگاني ومرگ ونصب بر دو حال است تا زنده باشند بر پشت زمين باشند
وچون بميرند در شكم زمين باشند يقال كفت الشيء اكفته كفتا وكفاتا اذا ضممته وكفت الشيء
كفاته وعلوته ابو عبيده گفت كفاتا اي اوعية وگفته اند احياء وامواتا حال اند از زمين
يعني دران حال كه زمين مرده باشد وزنده زمين زنده آن باشد كه نبات روياند ومرده آن

باشد كه نبات نرويانند وجعلنا فيها رواسي شامخات بيافريديم در زمين كوههاي
سخت شامخات بلند يقال جبل شاهق وشامخ وباذخ اذا كان عاليا واسقيناكم — كم
ماء فراتا وبداديم شمارا آبي خوش يقال ماء عذب وفرات وزلال وغدق اذا كان
طيبا ومنه سمّي النهر الكبير بالفرات عبد الله عباس گفت جويهاي خوش چهارست جيحون
وسيحون وفرات ونيل مصر وگفته دجله از جيحون است ويل يومئذ
للمكذّبين انطلقوا الى ما كنتم به تكذّبون اينجا حكايت آنست كه
خداي تعالى گويد كافرانرا روز قيامت اي يقول الله لهم انطلقوا برويد بآنچه شما دروغ ميداشتيد
وبآن كافر بوديد انطلقوا الى ظلّ ذي ثلاث شعب رويس خواند انطلقوا
بفتح لام على الخبر باقي قرّا بكسر لام على الامر برويد بسايه كه سه شاخ وسه جانب دارد گفته
معني آنست كه سه شعبه دارد يكي از بالا يكي از راست يكي از چپ تا محيط باشد باين سه جهت بكافران
مجاهد وقتاده گفته معني آنست كه سايه دود دوزخ كه برايد سه جهت بشود تا محيط گردد بكافران
چنانكه گفت احاط بهم سرادقها يعني دودي كه دم باز گيرد لا ظليل نه سايه گستر ولا
يغني من اللهب سود ندارد وبنگرداند از فش آتش ومنع نكند آنرا چنانكه حجاب
سايه گستر مانع باشد از فش آتش انّها ترمي بشرر كالقصر يعني دوزخ
مي اندازد بهر در فشي چند كوشكي وشرر در فش آتش باشد كه از وي جهد واشتقاق او از ظهور است
من قولهم شررت الثوب اذا نشرته هر درفشي بزرگي چند كوشكي باشد اين قول عبد الله
عباس است ومجاهد وقتاده ودر روايتي ديگر از عبد الله عباس آنست كه قصر خابن باشد يكي را
قصرة گويند كجرة وجمر كانّه جمالت صفر پنداري شترانى اند زرد
وگفته سياه بر طريقت عرب شتر انگوشتك تشبيه كرد چنانكه ايشان اشتر انگوشتك
تشبيه كنند حمزه وكسائي وخلف خواندند جمالة بكسر جيم بي الف على انّها جمع جمل كحجر
وحجارة يعقوب خواند جمالة بضم جيم بي الف باقي قرّا خواندند جمالات على انّها
جمع جمالة جمع الجمع عبد الله عباس وسعيد جبير گفتند جمالات رسنهاي كشتي باشد
كه توهاي وبر يكديگر افكنند تا بمانند ميان شتر مردي چه شود صفر اي على لون النار

برای آنکه لون آتش زرد باشد وگفته‌اند صفر سیاه باشد فی بعض اللغات وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ
هَذَا يَوْمُ لَا يَنْطِقُونَ این روزی باشد که سخن نگویند یعنی سخنی گویند که ایشان را در آن نفعی
ونفعی باشد تا منافی نبود آن را که گفت یوم تأتی کل نفس تجادل عن نفسها برین وجه جمع
توان کرد میان هر دو آیه وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ فراء گفت عطف است
بر لا ینطقون والتقدیر لا ینطقون ولا یعتذرون بعضی دیگر گفته‌اند تقدیر آنست که لا یؤذن
لهم فی الاعتذار فکیف یعتذرون واین وجه را آن میباید تا جواب نفی نباشد چه اگر جواب
نفی بودی منصوب بایستی بودی نبایستی چنانکه لاتینا فتحدثنا و دستوری نه دهند ایشان را
تا عذر خواهند وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ گفت این روز فصل
حکم وقضاست که میان متحاکمان کار گذارند یعنی روز قیامت خدای تعالی میان خصمان
حکم کند علی حقایق الامر بالهم و علیهم نه چنانکه در دنیا حکم حاکم شرع بر ظاهر باشد از آنجا که او
باطن نداند جَمَعْنَاكُمْ وَالْأَوَّلِينَ جمع کنیم میان شما که آخر یانید و مردمان
اوائل فَإِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُونِ اگر چنانچه شما را کیدی و حیله‌ای و چاره‌ای هست
بکار آرید با من صورتش امر است مراد تهدید و تعجیز وکید حیله باشد وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ
لِلْمُكَذِّبِينَ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَعُيُونٍ روز قیامت متقیان و پرهیزکاران
در سایه‌ها و درختان باشند و چشمه‌های آب وَفَوَاكِهَ مِمَّا يَشْتَهُونَ و میوه‌ها
که آرزو کنند كُلُوا وَاشْرَبُوا ای یقال لهم کلوا واشربوا ایشان را گویند بخورید از این
میوه‌ها و بازخورید از این چشمه‌ها هَنِيئًا نوش و گوارنده نصب او بر حال است روا بود که صفت
مصدری باشد محذوف علی تقدیر اکلا هنیئا و شربا هنیئا درین لفظ خلاف کردند بعضی
محققان گفته‌اند صورتش امر است و مراد اباحت بعضی دیگر گفته‌اند مراد امر است برای آنکه چون
ایشان بدانند که خدای تعالی مرید است اکل و شرب ایشان را در سرور و خرمی بیفزاید پس درین
فایده تمام است عبث نیست بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ باء مجازات است و ما مصدری
ای جزاء علی اعمالکم إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ما چنین پاداش دهیم
نیکوکاران را وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ كُلُوا وَتَمَتَّعُوا قَلِيلًا إِنَّكُمْ

وتمکنت تجادل عن نفسها را ملامة نفس حمل کنند یعنی با خود آهسته و بترکه بمرتبه نطق نرسد و بطریق همس باشد چنانکه گفت الا همسا

مجر

مُجْرِمُونَ آنکه با خطاب کافران و گنهکاران آمد در دنیا گفت بخورید و برخوردار شوید
اندکی یعنی در عمر دنیا که متاع او قلیل است که شما مشرکید و عاصی صورتش امر است و مراد تهدید
وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ چون
گویند این کافران را که نماز کنید نکنند و فرمان نبرند صورتش امر است و رکوع کنایت از جمله نماز کنایت
کرده بعضی را از آن رکوع را تخصیص کرد که رکنی است از ارکان نماز و از تباعد و ارتفع بود
بر رکعات گویند یک رکعت و دو رکعت و چهار رکعت و رکعت رکوع باشد وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ
فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ آنکه بر سبیل تعجب گفت که بکدام کتاب و حدیث ایمان
خواهید آوردن از پس او یعنی چون بدین ایمان نیارید با همه بلاغت و فصاحت و بیان
دگر حدیث ایمان نخواهید آوردن واین آیه دلیل است آنکه قرآن حادث است و مخلوق برای
آنکه تقدیر اینست که فبای حدیث بعد هذا الحدیث یؤمنون
این سوره
مکی است و چهل آیتست و صد و هشتاد و سه کلمه و هشتصد و هفتاد حرف است روایت است از
ابوامامه از ابی کعب که رسول صلی الله علیه و آله گفت هر که او سوره عم یتساءلون بخواند خدای تعالی
او را بر دو شراب بچشاند روز قیامت بسم الله الرحمن الرحیم
عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ بیان کردیم که حرف جر چون در ما استفهام شود الف از وی بیفکند چون
لم و بم و فیم و عم و علام و حتام خدای تعالی بلفظ استفهام بر سبیل استعظام گفت از
چه می پرسند این کافران ضمیری است قبل الذکر برای آنکه کسی را مجال است و معنی پوشیده نیست
آنکه هم او جواب داد گفت عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ از آن خبر بزرگ مفسران درین باب خلاف
کردند بعضی گفتند قرآن است و این قول مجاهد است دلیله قوله تعالی قل هو نبأ عظیم قتاده گفت
بعث و نشور است بعضی گفتند محمد است صلی الله علیه و آله بعضی دیگر گفتند علی علیه السلام
علقمه روایت کرد که روز صفین مردی از لشکر شام بیرون آمد سلاح پوشیده و بالای سلاح
مصحفی حمایل کرده و بجای آنکه عرب را عادت باشد که شعر رجز خواند عم یتساءلون میخواند
من خواستم تا پیش او روم علی علیه السلام گفت بجای خود باش و بنفس خود پیش او
رفت و او را گفت اتعرف النبأ العظیم قال لا گفت والله انا النبأ العظیم الذی فیه اختلفتم

[illegible] من کشف الاسرار

وعلى ولايتي تنازعتم وعن ولايتي رجعتم بعد ما قبلتم وببغيكم هلكتم بعد ما سبقني عن الكفر
نجوتم ويوم غدير قد علمتم قد علمتم قد علمتم يوم القيمة تعلمون ما علمتم ثم علاه بسيفه
ورمى براسه فلما انشد هذه الابيات ابى الله الا ان صفين دارنا ودارکم ما لاح
في الافق کوکب وحتى تموتوا او نموت وما لنا ولا لکم عن حومة الحرب مهرب اصبغ
بن نباته گوید در کارزار بصره با امیر المومنین علیه السلام بودم سواری از لشکر بصره بیرون
آمد وبحرب ایشان آمد حتى تم يتساءلون عن النبأ العظيم علی علیه السلام پیش او رفت وگفت اتعرف
النبأ العظيم گفت نه گفت والله انی انا النبأ العظيم الذي انتم فيه مختلفون کلا سیعلمون
حين اقف بين الجنة والنار فاقول هذا لی وهذا لک خذيه فانه من اعدائی وذريه فانه من
اوليائی ثم کلا سیعلمون حين اقف على الحوض فاذود عنه اقواما کما تذاد الابل الغريب
عن الحوض في الدنيا آنگه تیغ برآورد و بزد و او را بکشت و با جای خود آمد الذي هم
فيه مختلفون آنکه در وی خلاف کردند اگر وی آنست بهری گفتند سحرست بعضی گفتند
شعرست بهری گفتند فسانه پیشینگانست بعضی گفتند بافته سلمانست بهری گفتند
فروبافته اولیانست و اگر رسول صلی الله علیه وآله بود بهری گفتند ساحرست بعضی گفتند
کاهنست و شاعر بهری گفتند دیوانه است و اگر بعث و نشورست بهری گفتند هست و خواهد
بودن بهری گفتند نخواهد بودن و اگر علی علیه السلام است بعضی گفتند امام است بعضی
گفتند نیست و غلاة روافضه گفتند خدایست و بهری دیگر گفتند کافرست آنگه خدای
تعالی بر سبیل ردع و زجر گفت کلا سيعلمون زود بود که بدانند ایشان ثم
كلا سيعلمون نیز هم اندر سبیل تاکید گفتند مراد بنص اول کافرانند و بدوم مومنان
آنگه تذکیر نعمت و تعداد آن کرد گفت الم نجعل الارض مهادا نه ما زمین را
گهواره شما کردیم تا چنانکه کودک که در گهواره خواهد بیاساید و آرام گیرد شما همچنین در زمین
بیارامید والجبال اوتادا و نه ما کوهها را میخهای زمین کردیم تا زمین را نگاه دارد
وخلقناكم ازواجا و شما را بیافریدیم جفت نر و ماده و گفتند ازواجا
ای اصنافا واجناسا انواع مختلف وجعلنا نومكم سباتا و خواب

شما سبب راحت کردیم و باعث آسایش و خواب بیمار را از اینجا سبات گویند که سبب آسایش
او باشد ومنه سبت اليهود لاستراحتهم عن العمل و گفتند سباتا ای نعاسا و آن اول
خواب باشد که مردم بدان طلب آسایش کند و معنی راجعست با قول اول و گفتند جعلنا
نومكم طويلا ممتدا خواب شما دراز کردیم ومنه يقال عاش فلان سبتا وسبتة من
الدهر ابو عبیده گفت سباتا ای ليس بموت من خواب شما خواب کردیم مرگ کردیم من
قولهم رجل مسبوت اذا كان فيه الروح واین وجوه جمله جوابست از آن سؤال که گفتند
سبات خواب باشد و نوم همچنین پس بمنزله آنست که گفت جعلنا نومكم نوما و سبت راسه
اذا حلقه والسبت الجلد المدبوغ بالقرظ وجعلنا الليل لباسا و شب را لباس
کردیم یعنی تاریکی او همه چیزها پوشیده شود پس بمنزله لباس باشد و گفتند مراد آنست که
شب را بوقت آلت لباس کردیم که مردم در و خود را بجامه بپوشند چنانکه گفت وجعلنا
النهار معاشا ای وقتا ومحلا وآلة للمعاش و طلبه و روز را بوقت و طلب
معاش کردیم وهذا من باب نهاره صائم وليله قائم وبنينا فوقكم سبعا
شدادا و بنا کردیم از بالای شما هفت آسمان محکم از بالای یکدیگر وجعلنا سراجا
وهاجا و برو چراغی کردیم درفشان یعنی آفتاب وانزلنا من المعصرات
ماء ثجاجا و فرو آوردیم از معصرات آبی ریزنده مفسران در و خلاف کردند مجاهد
و قتاده و مقاتل گفتند یعنی بادها که ابر را می فشارد و باران از و بیرون می آرد برین تاویل
من بمعنی با باشد والتقدير بالمعصرات كقوله من كل امر ای بکل امر و قراءة عكرمه چنین است
بالمعصرات عبد الله عباس گفت درین آیه خدای تعالی بادها در انگیزد تا ابر را جمع کند آنگه
آب از و چنان فرو آرد چنانکه شیر از پستان شتر بیاید آب بدفع و شدت می آید بادی دیگر
بیاید و آن را پراگنده کند در هوا تا چون بر زمین آید بمضرت نکند مورج گفت معصرات ذوات
الاعاصير ای سحاب معها رياح اعاصير ابو العالیه و ضحاک و ربیع گفتند یعنی ابرها
که از و باران فرو می آید چنانکه شیر از پستان فرو آید ومنه المعصر للمراة التي بلغت مبلغا
ظهر اللبن في ثديها وقيل سميت بذلك لدنو حيضها و این روایت و الی است از عبد الله عباس

ذاد يذود ذودا الذود السوق والطرد والدفع ق

گفتند خداست

منافقان

القرظ محركة ورق السلم ق

قال علیه السلام يا فالق الصباح يا مرسل الرياح بکور امع الرواح فیشان بالغيوم شف

میرد کفت معصرات فاطرات باشد ای السحاب القاطر یعنی ابرهای فرو چکانده براء آنکه قطر
هم آرام باشد وهم متعدی ابن کیسان کفت معصرات عاصرات باشد والاعصار لغة فی
العصر ای من السحاب العاصرات از ابرهای فشارنده چون متراکم شود بهری بر بهری بیفشارد
بهری بهری را ای افشارد ابی کعب وحسن وسعید جبیر و زید اسلم و مقاتل حیان کفتند من
المعصرات ای من السموات از آسمانها فرو آریم ماء ثجاجا یعنی باران مجاهد و قتاده
کفتند متتابع ابن زید کفت بسیار لنخرج به حبا ونباتا وجنات الفافا
تا بیرون آریم براو دانها و کیاهها و بستانها که درو درختان باشند بر هم پیچیده واحدها لف
ولفیف وکفتند الفاف جمع جمع است یقال جنة لفاء ونبت الف وجنات لف
والجمع الفاف ان یوم الفصل کان میقاتا کفت روز فصل قضا میقات
یعنی وقت آنچه خدا وعده کرده است یوم ینفخ فی الصور آن روز که در صور
دمند در وی اختلاف کردند دو قول کفتند یکی آنکه بر شبه قرنی است در دست اسرافیل و
یکی آنکه جمع صورت یعنی آنکه که مرده کان زنده کنند فتأتون افواجا می آیید کروه
کروه معاذ جبل کفت در خانه ابو ایوب انصاری بودیم با رسول صلی الله علیه وآله من
پرسیدم رسول را از این آیه کفت یا معاذ از کاری عظیم پرسیدی آنکه بگریست و کفت روز
قیامت مردمان را بر ده نوع حشر کنند بهری را بر صورت بوزنکان بهری را بر صورت
خوکان بعضی باشکون بعضی را کور که باین جانب و آن جانب میروند و می افتند
و راه نبینند بعضی کر و کنک باشند چیزی نشنوند و ندانند وبهری را زبانها از
دهن بر سینه افتاده باشد زبان میخایند وبهری را دستها و پایها بریده و بهری
را بر درختان کرده باشند از آتش وبعضی کندیده باشند مردار وبعضی را لباس
قطران بود اما آنان که بر صورت بوزنکان باشند سخن چینان باشند که نمیمه کنند
وآنان که بر صورت خوکان باشند اهل سحت و رشوت باشند وآنان که سرنکون
باشند ربا خوارکان باشند واما کوران قاضیان باشند که حکم بنا حق کرده
باشند ولالان و کران آنان باشند که باعمال خود معجب باشند واما آنان

حشر مردم بر ده نوع

که زبان

که زبان می خایند عالمان باشند که با آنچه کفته باشند کار نکرده باشند وآنان که دست و پا
ندارند آنان باشند که همسایکان را رنجانیده باشند وآنان که بر درختان آتش باشند
آنان باشند که سعایه کنند مردم را و مردم را بنزدیک پادشاه غمازی کنند وآنان که از ایشان
بوی مردار آید آنان باشند که بشهوات ولذات مشغول باشند و حق خدا منع کنند و
آنان که جامهای قطران پوشیده باشند اهل کبر باشند وفتحت السماء فکانت
ابوابا کوفیان فتحت خوانند بتخفیف و باقی قرا بتشدید خوانند کفت آسمانها کشاده
یعنی بشکافد پس درها باشد کفتند معنی اینست که هر شکافی که در وی پدید آید مانند دری باشد
وکفتند درها بر کشاید تا فرشتکان باو فرو آیند وکفتند مراد آنست که هر بنده را دو در باشد در
آسمان دری که مصعد عملش باشد و دری که مهبط روزی او باشد چون بمیرد آن درها ببندند
وچون روز قیامت باشد آن درها باز کشایند وسیرت الجبال فکانت سرابا
وکوهها برفتن آرند بر روی زمین تا چون سراب کردد ان جهنم کانت مرصادا
دوزخ جای رصد ایشان باشد راه ایشان و کذر ایشان جز بر وی نبود حسن کفت نشستکاه
بود للطاغین مآبا مرجع طاغیان و یاغیان باشد وطغیان مجاوزة حد باشد یعنی
کافران آنان که از فرمان خدای تعدی کرده باشند لابثین فیها احقابا در آنجا مقام
کنند حقبها واحدها حقب و واحد الحقب حقبة علما در معنی حقب خلاف کردند
بعضی کفتند نامیست روزکاری را ای دهورا و ازمنة روزکارها آنجا بمانند عبد الله مسعود
کفت عدد احقاب جز خدای تعالی نداند وآنان که کفتند محدود است هم خلاف کردند علی علیه السلام
کفت چهل سال باشد هر روزی هزار سال عمار دهنی کفت امیر المومنین علی علیه السلام هلال
هجری را کفت شما در کتاب خود مقدار حقب چند یافته اید کفت هشتاد سال هر سالی
دوازده ماه هر ماهی سی روز هر روزی هزار سال عبد الله عمر روایت کرد از رسول
صلی الله علیه وآله که او کفت هر کس که بدوزخ شود تا احقاب بر نیاید هر حقبی هشتاد
واند سال هر سالی سیصد و شصت روز هر روزی هزار سال از دوزخ بدر نیاید تا اعتماد
نکنی که ما از دوزخ بیرون خواهیم آمدن مجاهد کفت احقاب چهل و سه حقب باشد هر حقبی

ثمنی

دُرا

سوسمار زاران که در خواهد بود
تا هدر نعمت جان بهتر هم ندهد
و طاغیان را ز آتاب
جایگاه شکنه

هشتاد حقبت هر حقبی هفتصد سال هر سالی سیصد و شصت روز هر روزی هزار سال حسن
بصری گفت خدای تعالی هر چیزی را حدی نهاد و مدت عذاب اهل دوزخ را که گفت لابثین
فیها احقابا هر که حقبی بسر آید از پس آن حقبی دیگر آید تا ابد الآبدین پس برین تاویل احقاب
خلود و تابید باشد انکه گفت چنین گفته اند که هر حقبی هشتاد هزار سال باشد هر روزی از چند
هزار سال مقاتل حیان گفت حقب هفده هزار سال باشد و گفته اند این آیه منسوخ است
بقوله فلن نزیدکم الا عذابا و اولیتر آنست که نسخ نگویند براء آنکه تخصیص آیه کنند بکفار
جمع نتوانند کردن میان این دو آیه مگر از دو وجه یکی بر تاویل حسن بصری که گفت کل ما مضی
حقب تبعه حقب دیگر آنکه فلن نزیدکم الا عذابا فایده تابید دهد اما تا زاید ایام باشد
بعضی دیگر گفته اند لابثین فیها احقابا لا یذوقون فیها بردا و لا شرابا ای فی ملک الاحقاب
این جمله در جای صفت احقاب باشد یعنی احقابی و مدتی که دران مدت الا حمیم و غساق
نچشند پس از ان احقاب دیگر باشد که در و انواع عذاب چشند که حمیم و غساق نباشد
و اگر آیه در حق فساق باشد ما در حق ایشان عذاب بد نگوییم لا یذوقون فیها
بردا و لا شرابا گفت در انجا نچشند هیچ سرما و شرابی برد که ایشان از راحت باشد
از ان و تسکین گرمای آتش کند ایشان را و گفته برد ای نوما عبد الله عباس گفت عرب گوید
منعنی البرد البرد سرما خواب از من برداشت فرا گفت براء آن خواب را برد خوانند
که خواب مردم را سرد کند و از ینجاست که آنکس که بخسبد او را جامه دیگر باید بیرون از آن
دارد و اگر نه سرما یابد و نیز تشنه چون بخسبد تشنگی او کمتر شود الا حمیما مگر آب
جوشانیده و غساقا گفته زمهریر باشد و گفته خون و ریم اهل دوزخ باشد تعالی
گفت غساق آب چشم ایشان باشد شهر بن حوشب گفت غساق نام وادیی است در
دوزخ در وی سیصد و سی شعب است در هر شعبه سیصد و سی خانه است در هر خانه
چهار زاویه است در هر زاویه ماری است چند عظیم خلق در هر ماری چند زهر است که
خداوند جزاء نصب او بر مصدر است محذوف الفعل ای جازیناهم جزاء و روا
بود که مفعول له باشد ای للجزا یعنی این عذاب بر ایشان براء جزا باشد وفاقا

ای موافق

ای موافقا لاعمالهم بر وفق کردار ایشان بیشتر نه تا ظلم باشد اخفش گفت مصدر است
و فعال مصدر فاعل باشد فراء گفت جمع وفق است و الوفق و اللفق واحد ربیع گفت جزاء
بحسب اعمالهم ضحاک گفت علی قدر اعمالهم مقاتل گفت چنانکه از شرک عظیم تر گناهی
نیست از دوزخ عظیم تر عقوبتی نیست انهم کانوا لا یرجون حسابا
گفت ایشان امید حساب نمیداشتند یعنی بحساب ایمان ندارند و اعتقاد نکردند
براء آنکه امید تبع داعی باشد و گفته اند رجا اینجا بمعنی خوف است یعنی از عذاب نمی ترسند
چنانکه گفت ما لکم لا ترجون لله وقارا ای لا تخافون لله وکذبوا بآیاتنا
کذابا و دروغ داشتند آیات ما دروغ داشتنی و تخفیف و تشدید لغتست و
گفته مصدر فعل یعنی تکذیب است فرا گفت این خود لغت یمان گفت قال
یعنی مشدد و کذاب در کذابین
خرقت القمیص خراقا و خرقا و گفت اعرابی را دیدم بمنی مرا گفت الحلق احب
الیک ام القصار یعنی التقصیر وکل شیء احصیناه کتابا
آنکه گفت ما هر چیزی را بشمار در آورده ایم بنوشتن نه آنکه او را حاجت باشد بآن اما راه
آن تا بر تو مضبوط باشد و نصب او بر تمیز است کقوله احاط بکل شیء علما و احصی کل
شیء عددا فذوقوا فلن نزیدکم الا عذابا گفت بچشید که شما را
نمی فزاییم الا عذاب ابو برزة الاسلمی گفت رسول را صلی الله علیه و آله پرسیدم از سخت تر
آیتی در حق اهل دوزخ گفت قوله فلن نزیدکم الا عذابا ان للمتقین مفازا
پرهیزکاران را نجاتی و رستگاری باشد و مفاز مفعل بود این لفظ اینجا مصدر است
عبد الله عباس گفت متنزها تماشا گاهی آنکه آنرا بیان کرد گفت حدائق
جمع حدیقه و حدیقه فعیله باشد از احدق بالشیء اذا احاط به زمینی که رز باشد و
گرد اگرد آن درختان آنرا حدیقه خوانند و اعنابا و انواع انگور و کواعب
اترابا و زنانی پستانها بدید آمده بمانند لعبتی همه یک شکل و یک سال و احدهما
کاعب من باب لابن و تامر و واحد الاتراب ترب وکأسا دهاقا
و کاسی پر از خمر این قول عبد الله عباس و حسن و ابن زید است سعید جبیر و مجاهد

کعشد یابی ابو رافع روایت کرد که پارسی زبانی از ابو هریره پرسید که دهاق چه باشد گفت

(جواب داد که) دمادم عکرمه گفت صافی مقاتل گفت بمقدار کفایت لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا

نشنوند در بهشت لغوی یعنی سخنی که او را فایده نبود وَلَا كِذَّابًا و نه دروغ

داشتنی قراءة عامه قرآ بتشدیدست کسائی بتخفیف خواند و گفتند این قراءة علی علیه

السلام است واین دو مصدرست کذّب را قومی گفتند کذابا بتخفیف مکاذبه

باشد کالقتال و الجدال و گفتند کذب باشد جَزَاءً مِنْ رَبِّكَ عَطَاءً

(حساب ده) حِسَابًا این بر سبیل جزا و مکافات باشد از خدای تعالی و عطاء کافی بود یقال

احسبت فلانا ای اعطیته ما یکفیه حتی قال حسبی و گفتند جزا بحسب اعمال ایشان

و در شاذ ابو البرهسم خواند عطاء حسابا بالتشدید اصمعی گفت عرب گوید حسّبت الرجل

اذا اکرمته عبدالله عباس خواند عطاء حسانا بنون رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَ

الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَٰنِ خداوند آسمان و زمین و آنچه درمیان آن

هر دو است خداست نافع و ابو عمرو و یعقوب و ابو جعفر و شیبه و سلام و اشهب و

عبدالله مسعود خواند ربُّ الرحمنُ هر دو برفع علی الابتدا و الخبر ای ربّ السموات

الرحمن ابن عامر و اعشی و عاصم هر دو بکسر خواندند ابن کثیر و کسائی و یحیی و حمزه و

ابن محیصن خواندند ربِّ بکسر الرحمنُ برفع آنکه مجرور خواند بدل من ربک باشد و آنکه ربّ

مجرور خواند گفت بدل است الرحمن مرفوع علی انه خبر مبتدا ای هو الرحمن یعنی خداوند آسمانها

و زمین خدای بخشاینده و روزی دهنده است لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا

ایشان مالک نباشند از و هیچ خطابی و هیچ سخنی را یعنی نتوانند که از خدای سخن باشد مراد

ایشان را بر وفق حق و استحقاق باشد کلبی گفت شفاعت نتوانند کرد الا باذن او يَوْمَ

يَقُومُ الرُّوحُ آن روز که بایستد روح در و خلاف کردند مجاهد گفت از عبدالله

عباس که جماعتی جهودان بیامدند و رسول صلی الله علیه و آله را پرسیدند از روح گفت

لشکری است از لشکرهای خدای تعالی فرشتگان نیند ایشان را سر و دست و پا باشد

و طعام خورند آنگه این آیه برخواند عبدالله عباس گفت فرشته ایست از همه فرشتگان

عظیم خلق تر عبدالله مسعود گفت فرشته ایست از همه آسمانها و کوهها بزرگتر و از

همه فرشتگان عظیم تر و جای او در آسمان چهارم است هر روز خدا را دوازده هزار بار تسبیح

کند از هر تسبیحی خدای تعالی فرشته بیافریند که روز قیامت بصفی بایستد شعبی و ضحاک

گفتند جبرئیل است ضحاک روایت کرد از عبدالله عباس که خدای تعالی را بر راست عرش دریایست

از نور با آنکه آسمانهای هفت و زمینهای هفت و دریاهای هفت جبرئیل هر وقت سحر در و شود نور بر

بر نور او افزاید و جمال بر جمال از آنجا برآید پر ها بیفشاند خدای تعالی از هر قطره که از پر او بچکد فرشته

بیافریند از ایشان هفتاد هزار در بیت المعمور شوند و هفتاد هزار در خانه کعبه تا روز قیامت

نوبت با ولیشان نرسد وهب گفت جبرئیل پیش خدای ایستاده است فرایصل و از بیم

خدای تعالی بر هم می آید از هر رعده از آن او خدای تعالی صد هزار فرشته می آفریند

ایشان در پیش خدای تعالی ایستاده باشند سر برندارند و سخن نگویند چون ایشان را دستوری

سخن گفتن دهند گویند لا اله الا الله و ذلک قوله یوم یقوم الروح الی قوله و قال صوابا ای

لا اله الا الله مجاهد گفت روح خلقی است بصورت بنی آدم طعام و شراب خورند ابو صالح

(باکسی) گفت خلقی اند با آدمیان مانند و آدمی نیند قتاده گفت این از آن جمله است که عبدالله عباس

نگفتی عبدالله عباس گفت بروایت مجاهد که روح خلقی است بر صورت آدمیان و از آسمان

هیچ فرشته فرو نیاید و الا از ایشان یکی با او باشد عطیه گفت از عبدالله عباس که مراد ارواح

آدمیان است که بین النفختین با فرشتگان بیک صف بایستند ابن زید گفت قرآنست و

این آیه برخواند و کذلک اوحینا الیک روحا من امرنا وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا

روح بصفی بایستند و فرشتگان بصفی دیگر شعبی گفت این سماطین خدای باشد سماطی

روح باشد و سماطی فرشتگان لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَٰنُ

سخن نگویند الا آنکس که خدای تعالی او را دستوری دهد وَقَالَ صَوَابًا و آنکس که الا

حق و صواب و صدق نگوید و آن آنست که ما گفتیم که روز قیامت خلقان ملجا باشند

بترک قبایح و قال صوابا فی الدنیا ابو صالح گفت کلمه لا اله الا الله است ذَٰلِكَ

الْيَوْمُ الْحَقُّ آن روز حق باشد فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ مَآبًا هر کس که

کُمْ
خواهد بخدای تعالی آبی و مرجعی بازگشتی کرد بفعل طاعات و اجتناب قبایح إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ
عَذَابًا قَرِيبًا ما بترسانیم شما را از عذابی نزدیک و آن روز قیامت و عذاب او و گفته‌اند
عذاب و بدرست يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ آن روز که مرد نگران باشد
آن عمل را که کرده باشد یعنی منتظر باشد جزای عمل را که کرده باشد و با تعلق این نظر بمعنی انتظار
وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا کافر گوید کاشکی من خاک بودمی
و مرا چون خاک شده بودم اعاده کردندی و بشمارگاه نیاوردندی عبد الله عمر گفت چون
روز قیامت باشد و زمین را همچنانکه ادیم گسترند بگسترند و دواب و بهایم و وحوش را جمع
کنند را قصاص و خدای تعالی معاقصه کند میان ایشان تا انصاف کند از گوسفند سرو
دار که ازو تعدی رفته بر گوسفند بی سرو اگر چون انتقام کشیده باشد و عوض بستده
و باو داده فرمان دهد تا ایشان خاک شوند کافر در آن حال گوید یا لیتنی کنت ترابا
تمنای حال ایشان کند عکرمه گفت در بعضی کتب دیدم که در آن حال که کافران تمنا کنند
و گویند حیوانات دیگر از بهایم و وحوش چون غم و اندوه و شدت حال آدمیان بینند گویند
سپاس خدای را که ما را تکلیف نکرد چنانکه بنی آدم را کرد تا چنانکه ما را امید بهشت نیست بیم
دوزخ نباشد ابو القسم حبیب گفت در بعضی کتب تفاسیر دیدم که مراد بکافر ابلیس است
که استنکاف کرد از سجده آدم پس چون مرتبه او بیند تمنای حال او کند گوید کاشکی من
هم خاک بودمی که آرزو می‌بداشتم که آتش از خاک به باشد ابو هریره گفت چون کافر
این گوید خاک گوید لا و لا کرامة هرگز مباد که تو چون من باشی و این بر سبیل مثل باشد
و در بعضی قراءة آمده است یا لیتنی کنت ترابیا ای من شیعة ابی تراب

سورة نازعات این سوره مکی است قول عبد الله عباس و ضحاک و جمیل و چهل و شش
آیت در عدد کوفیان و پنج در عدد بصریان و مدنیان و صد و نود و نه کلمه است و هفتصد
و پنجاه و سه حرف روایت از ابو امامه از ابی کعب که رسول صلی الله علیه و آله گفت
هر که سوره النازعات بخواند او را حساب در روز قیامت نبود الا بقدر نماز واجبی
گزاردن بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالنَّازِعَاتِ واو قسم است در معنی نازعات خلاف کردند مسروق گفت فرشتگانند
که نزع و جذب ارواح آدمیان کنند و این روایت عطیه است از عبد الله عباس و علی
علیه السلام گفت فرشتگانند که جان کافران نزع کنند عبد الله مسعود گفت جانهای کافران
که ملک الموت از زیر هر مویی و زیر هر ناخنی بیرون می‌آرد تا آنگه که تمام بحلق آرد آنگه رها
کند تا دیگر باره با جای خود رود پس دیگر باره نزع کند مقاتل گفت ملک الموت است
و اعوان او که جان کافران از تن بر می‌آرند بمانند سفودی که در پشم تر افکنند و آن را
شاخها باشد و شعبه و شاخی از آن به پاره در آویزد و از رگ آن بر کشند مجاهد گفت
اسباب مرگست که او جان از تن براید سدی گفت جانهای کافرانست که در سینه
غرق شود و گفته‌اند معنی آنست که کافر خود را در وقت مرگ چون غریقی بیند حسن و قتاده
و ابن کیسان و ابو عبیده و اخفش گفته‌اند ستارگانند که نزع میکنند از افقی با افقی تا فرو
شدن عطا و عکرمه گفتند کمانهای تیر اندازانست که نزع میکنند تیر را و گفته‌اند غازیانند
که تیر می‌اندازند غَرْقًا ای اغراقا و هو المبالغة فی النزع آن باشد که کمان چندان در ارند
که بفوق تیر رسد و نصبش بر مصدری باشد لا من جنس الفعل و اصل نزع جذب چیزی
باشد از عمق کنزع الدلو من البئر و اغراق غرقه کردن باشد و در جای مبالغة استعمال کنند
و بمعنی بهمه و بلهارات است وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا عبد الله عباس گفت
فرشتگانند که جان از تن مومنان باز کشایند چنانکه عقال از دست شتر باز گشایند
و فرا این قول حکایت کرد و گفت انجه من از عرب شنیده ام انشطت العقدة و
قولهم كانما انشط من عقال و نشطت العقدة اذا عقدته بالانشوطة و اذا حللته فقد
انشطته تا الف ازاله را باشد چنانکه بیان کرده ایم و الناشط الرابط و المنشط الذی
یحل روایتی دیگر از عبد الله عباس آنست که جانهای مومنانست چون نشاط کنند بیرون
آمدن را از تن را آنگه هیچ مومن نباشد الا نزدیک مرگ بهشت بر او عرض کنند تا او
بهتر و نیکوتر از آن جایها و نعمتها که در و باشد ببیند و حوریان او را میخوانند که الینا الینا
بیا آی بیا ای مومن نشاط کند برفتن آن جایگاه امیر المومنین علی علیه السلام گفت

فرشتگانند که جانهای کافران از اجزاء اعضای ایشان باز می‌کشانند و جدا میکنند تا
از تن ایشان بیرون آرند برنج و سختی مجاهد گفت مرگست که جان آدمی را بیرون آرد
قتاده و اخفش گفتند ستارگانند که از این افق بآن افق میروند چنانکه کشتی از جایی
بجای شود خلیل گفت نشط و انشط هر دو لغتست و آن چیزی بجای خود کشیدن
باشد تا گشاده شود فَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا فرشتگانند که جانهای مومنان
در هوای برند مانند کسی که سباحت کند کلبی گفت جان مومنان از تن چنان بیرون
آرند که کسی دشناو کننده را از آب برفق بیرون آرد و ساعتی رها کند تا می آساید
مجاهد و ابو صالح گفتند فرشتگانند که شتاب فرو آیند از آسمان چنانکه اسپان که
به نشاط روند و گفتند مراد اسپان غازیانند که در غزوات تاخت کنند یقال فرس
سابح اذا کان شدید الجري قتاده گفت مراد آفتاب و ماه و ستارگانند که در فلک
خود میروند قال الله تعالی وکل في فلک یسبحون مجاهد و ابو روق و عطا گفتند
مراد کشتیهاست که بر روی آب میرود مثال مرد شناور فَالسَّابِقَاتِ
سَبْقًا مجاهد گفت مراد سبق اعمال صالح است که بدکان کنند عبد الله مسعود گفت
جانهای مومنانست که سابق میشوند بهشت مقاتل گفت فرشتگانند که جانهای
مومنان بهشت می برند عطا گفت مراد اسپانند که مسابقت کنند و بر یکدیگر
سبق می برند قتاده گفت ستارگانند بهری بهری را سبق می برند در رفتن
فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا مدبر کنندگان کارها مفسران گفتند مراد فرشتگانند عبد الرحمن
بن ثابت گفت مدبر کار دنیا چهار فرشته میکنند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و
ملک الموت اما جبرئیل موکل است بادها و لشکرها و اما میکائیل موکل است بر
قطرات باران و نباتات زمین و اما اسرافیل فرمان خدای بایشان میرساند
و اما ملک الموت موکل است بقبض ارواح و جواب قسم محذوفست از کلام کانه
قال بحق هذه الاشیاء لاجزین کل نفس بما کسبت بحق این چیزها که هر نفسی را
تا آنچه کرده باشد جزا دهم بصریان گفتند جواب قسم قوله ان في ذلک لعبرة لمن یخشی

واین بهترست بعضی گفته‌اند در کلام تقدیم و تاخیر هست تقدیر آنکه یوم ترجف الراجفة
تتبعها الرادفة والنازعات غرقا آنکه بیان کرد که این جزا کی باشد گفت يَوْمَ تَرْجُفُ
الرَّاجِفَةُ آن روز که بجنباند جنباننده زمین را گفته‌اند نفخ اول بود که زمین
متزلزل شود و زمین و هرچه بر زمین باشد متحرک گردد تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ
از پس آن آید آنچه پس رو باشد و ردیف او و آن نفخ دوم باشد گفته‌اند میان این دو نفخ
چهل سال باشد قتاده گفت این دو صیحه است اما اولین همه چیز را بمیراند و دوم همه
چیز را زنده کند بفرمان خدای تعالی مجاهد گفت راجفه زلزله زمین باشد بوقت فنا و رادفه
انشقاق آسمان باشد عطا گفت راجفه قیامتست و رادفه بعث و نشور ابن زید گفت
راجفه مرگست و رادفه هم قیامت و اصل رجفه اضطرابی باشد با آواز و اضطراب و رادفه
پس رو باشد و اینجا ردیف گویند آنرا که از پس دیگری بر نشیند ابی کعب روایت کرد
که چون ربعی از شب بگذشتی رسول صلی الله علیه و آله برخواستی و آواز دادی که یا ایها
الناس اذکروا الله اذکروا الله جاءت الراجفة تتبعها الرادفة جاء الموت بما فیه جاء
الموت بما فیه قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ دلها آن روز ترسان باشد این
قول مجاهدست سدی گفت از جای خود زائل شود نظیره قوله اذ القلوب لدی الحناجر
مورج گفت قلقة قطرب گفت مستوفزه یمان گفت مضطرب باشد یقال
وجف القلب وجوفا و وجیفا و وجب وجوبا و وجبا أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ
چشمهای ایشان ذلیل بود در پیش افکنده چنانکه بر بالا ننگرد يَقُولُونَ میگویند
این کافران که بعث و نشور ایمان ندارند أَإِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ
چون ما را این گورها برند و آنکه استخوانهای پوسیده شویم پس از این در کلام محذوفی
هست و التقدیر نبعث بعد ذلک احیاء ما را از پس زنده کنند بر این قول حافره
یعنی محفوره باشد کقوله ماء دافق ای مدفوق و این قول مجاهدست خلیل احمد
گفت حافره یا میت‌ان نامهای زمین و گفته‌اند زمین را حافر و حافره براء آن
خوانند که موضع حوافرست چنانکه قدم را ارض خوانند براء آنکه بر ارض است

قال انا لمردودون في الحافرة يعني بار زمين آرند ابن زيد كفت
حافره نامیست از نامهای دوزخ یعني محمد میکوید بدوزخ خواهند بردن و زنده دا شتن
آنجا بیل ازانکه استخوانهای پوسیده باشیم وکفتند عبارتست ازانکه ما را زنده خواهند
کردن من قول العرب رجع فلان في الحافرة اذا رجع من حيث شاء قال الشاعر احافرة
على صلع وشيب معاذ الله من سفه وعار يعني رجوعا الى العصية بعد الصلع و
الشيب وقولهم النقد عند الحافرة يعني في العاجل واول السوم كما قالوا التقى
القوم فاقتتلوا عند الحافرة اي عند اول كلمة وقيل معناه اذا قلت بعتك رجع
ملكك بالثمن فهو من الرجوع ايضا وقالوا معناه النقد عند حافر الدابة أئذا
كنا عظاما نخرة كوفيان خوانند ناخرة بالف واين قراءة عبادلست
ابن عباس وابن عمر وابن الزبير لوفاق رؤس الآي وباقي قرا نخرة بي الف خوانند وابن مسعود
واين دو لغتست مثل قولهم طمع وطامع وفره وفاره وحذر وحاذر قالوا
تلك اذا كرة خاسرة كفتند اين رجعتي باشد زيان كار يعني اكر
چنانست كه محمد ميكويد ما درين رجعت زيان كار باشيم كقولهم صفقة خاسرة دراخبه
آنكه خداي تعالى كفت بجواب ايشان فانما هي زجرة واحدة آن يك
آواز باشد ويك نفخه فاذا هم بالساهرة چون تو نكه كني ايشان بر زمين
قيامت باشند مفسران كفتند ساهره نام زمين قيامتست وكفتند پشت
زمين باشد يعني بر پشت زمين آيند بعد ازانكه در شكم زمين باشند وعرب بيابان
و زمين ساده را ساهره كويد بعضي ائمه لغت كفتند برا آن ساهره خوانند زيرا
زمين را كه خواب وسهر خلقان بر وباشد وهب كفت ساهره نام كوهي است نزديك
بيت المقدس ابن ابي العالية كفت ساهره نام زمينيست ميان كوه حسان
وميان كوه اريحا سفيان كفت زمين شام است قتاده كفت نامیست از
نامهای دوزخ هل اتاك حديث موسى اكر با رسول صلى الله
عليه واله خطاب كرد بصورت استفهام ومراد تقرير كفت بتو آمد حديث

موسي اذ ناديه ربه بالواد المقدس طوى چون خداي تعالى او را
ندا كرد بوادي مقدس پاك كرده وطوى نام وادي است ولا ينصرف است برا انكه
علم است مونث يعني اسم بقعه است مجاهد وقتاده كفتند معني آنست كه طوي بالتقديس
والبركه بپاكي وبركت درپيچيده است واين بر لغة طي باشد كه ايشان كسر را فتح كنند
يقولون في بقي بقى وفي رضي رضى وفي رمي رمى حسن بصري خواند طوى
بكسر طا ابن كثير وابو عمرو ونافع خوانند طوى بي تنوين باقي قرا طوى اذهب
الى فرعون انه طغى كفت موسى را كه بفرعون رو كه او طاغي شده است
فقل هل لك الى ان تزكى بكو او را كه هيچ افتد ترا كه پاكيزه شوي
يعني ازين كفر كه در وي نافع خواند تزّكى مشدده الزاي اي تتزكى ابو عمرو كفت اين
قراءة ضعيفست برا انكه تزكى زكوة دادن باشد وموسى فرعون را بزكوة دادن
نخواند واو بر كفر مصر او را باز كار وطهارت و اسلام خواند پس قراءة مخفف بهترست
واهديك الى ربك فتخشى ومن ترا بخداي ميخوانم وهدايت و ارشاد
ميكنم به بينات وادله ومعجزات تا ازو و از عقاب وترسي صخر بن ابي جويريه كفت خداي
تعالى موسى را كفت بفرعون رو و او را دعوت كن ومن دانم كه او اجابت نكند موسى
كفت يا رب خدايا چون ميداني كه او اجابت نكند چرا مرا ميفرستي كفت بر تو رفتن است
كفتن چون اجابت نكند تا وان روباشد بر تو نباشد بر وا حجت باشد ما را برو واو را بما
حجت نبود فاراه الاية الكبرى در كلام حذفيست يعني فذهب
ودعاه الى الله فطالبه فرعون بالبينة فاريه الاية الكبرى يعني موسى عليه السلام برفت
وفرعون را دعوت كرد فرعون ازو معجزه خواست موسى او را معجزه بزرك از عصا و
يد بيضا فكذب وعصى او دروغ داشت ترا وعصيان كرد در فرمان او ثم
ادبر يسعى انكه اعراض كرد از موسى وسر در فساد نهاد فحشر فنادى
قوم خود را جمع كرد وندا در ايشان داد فقال انا ربكم الاعلى
كفت من خداي بزركترتمام يعني از و را من خدايي نيست بعضي دكر كفتند آن خواست

کہ بتان خدای شما اند و من خدای ایشانم و گفته اند آن خواست که ای اشراف و قواد و سادات
ارباب شما اند و من خدای همه ام فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَىٰ
خدای تعالی او را بگرفت و نکال کرد او را در دنیا بغرق و نکال آخرت بدوزخ یکی به آب یکی
به آتش یکی بغرق یکی بحرق و نصب نکال بر مصدری باشد لا من لفظ الفعل کانه قال
اخذه الدنیا والاخره ای اخذا فی الدنیا وفی الاخره و گفته اند باضمار فعل آن مصدر و
التقدیر فنکل به نکال الاخره والاولی و گفته اند تقدیر آنست که بنکال الاخره والاولی
نصب او بحذف حرف جرست بعضی گفته اند نکال از فعل فرعون است نکال اول قوله
ما علمت لکم من اله غیری و نکال دوم انا ربکم الاعلی گفته اند میان این دو کلمه چهل سال بود
برین قول نصب نکال بحذف حرف جر بود ای بنکال الاخره والاولی إِنَّ فِي
ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَن يَخْشَىٰ درین عبرتی هست آن را که بترسد یعنی در حدیث موسی
و فرعون و دعوت موسی و عصیان فرعون و هلاک او و نجات موسی آنگه بسبیل تذکیر
و تنبیه با کافران عهد رسول صلی الله علیه واله گفت أَأَنتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ
السَّمَاءُ بَنَاهَا شما سخت ترید بخلق یا آسمان که خدای تعالی آن را بنا کرد یعنی چون
از آفریدن آسمان با رفعت و شدت او عاجز نیست از آفریدن شما هم عاجز نباشد رَفَعَ
سَمْكَهَا فَسَوَّاهَا سقف آن برداشت آن را راست کرد و مثله فی المعنی قوله
لخلق السموات والارض اکبر من خلق الناس سمکها ای سقفها فراگفت هر بنا که از بالای
او چیزی باشد آن را سمک گویند و بنا را مسموک و گفته اند سمک ذهاب شد در جهت علو
بر خلاف عمق و قیل سمک رفع قوله فسواها یعنی راست کرد آن را بی شطور و فطور
وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا تاریک کرد شب او را والغطش والغبش الظلمة و رجل اغطش
اذا کان اعمی وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا و روز او را بیرون آورد و روشن کرد وَالْأَرْضَ
بَعْدَ ذَٰلِكَ دَحَاهَا و زمین را بعد از آن دحو کرد و بگسترد در تاویل آیه خلاف
کردند عبدالله عباس گفت خدای تعالی اول زمین را بیافرید ناگسترده آنگه آسمان را
بیافرید آنگه جبرئیل بیامد و زمین را از زیر خانه کعبه بیرون آورد و بگسترد چنانکه نامه نوشته که

طی آن

طی آن باز کند عبدالله عمر گفت خدای تعالی زمین کعبه را بیافرید بر چهار رکن و بر آب نهاد
پیش از آنکه عالم آفرید بهزار سال بعضی دگر گفتند بعد یعنی مع است ای والارض مع ذلک
دحیها چنانکه کسی دیگری را گوید انت احمق وانت بعد ذلک لئیم النسب قال الله تعالی
عتل بعد ذلک زنیم مجاهد خواند والارض عند ذلک و گفتند بعد ذلک ای قبل ذلک
کقوله ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ای من قبل الذکر یعنی القرآن عامه قراء و
الارض بنصب خوانده اند حسن بصری خواند والارض برفع علی الابتداء دحیها خبرش باشد
والدحو والبسط والمد والمط واحد و دحی یدحو و یدحی لغتان کطغی یطغو و یطغی
و محی یمحو و یمحی یقال دحوت الشیء و دحیته و لحوت العود و لحیته أَخْرَجَ مِنْهَا
مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا از زمین آب بیرون آورد و گیاه را گفتند بنگر که خدای تعالی آنچه
آدمی و جمله حیوانات بآن محتاج باشند در زیر این دو کلمه نهاد از آب و گیاه و درخت و میوه
و حبوب کاه و هیزم و پنبه و لباس و آتش وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا و کوهها را بر روی
زمین ثابت گردانید مَتَاعًا لَّكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ نصب او بمفعول له باشد
آنگه بیان کرد که این چیزها را تمتع و استمتاع و برخورداری شما و چهارپایان شما آفریدیم
فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَىٰ چون طامه مهترین در آید یعنی قیامت و
طامه نزدیک عرب داهیه باشد و اصله من طم الفرس طمیما اذا استفرغ جهده فی الجری و طامه
همچنین فاعله باشد من طم البئر چاه بینباشت براه آنکه او را آواری هایل باشد بعضی
اهل علم گفتند این طامه کبری آنگه باشد که اهل بهشت را به بهشت برند و اهل دوزخ را بدوزخ
يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنسَانُ مَا سَعَىٰ آن روز که یاد کند آدمی آن سعی که کرده
باشد از خیر و شر و بر بهره تاسف میخورد گوید شر را کردم و خیر را بیشتر نکردم وَبُرِّزَتِ
الْجَحِيمُ لِمَن يَرَىٰ و دوزخ بیرون آرند برای بینندگان یعنی دوزخ عرض کنند بر خلقان
فَأَمَّا مَن طَغَىٰ اما آنکس که طاغی باشد و پای از فرمان خدای تعالی بیرون نهاده بود وَ
آثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا و اختیار متاع دنیا کند و ساز قیامت نکند فَإِنَّ الْجَحِيمَ
هِيَ الْمَأْوَىٰ بدرستی که دوزخ ماوی و مرجع او باشد مفعل من اوی اذا رجع وَأَمَّا

مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ اما آنکس که ترسد از وقوف و ایستادن پیش خدای تعالی ونَهَى
النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى ونفس را نهی کند از هوای خود فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى
بهشت ماوای او بود آنگه گفت يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا
می پرسند ترا از قیامت که کی خواهد بود وقت آمدن او و قوله مرسیها ای مثبتها و مفعل
بضم المیم وفتح العین هم مصدر باشد را شاید هم موضع را هم مفعول را هم وقت را
اینجا هم وقت را محتمل است هم مصدر را ای متی اثباتها و وقت ثباتها فِيمَ أَنْتَ
مِنْ ذِكْرَاهَا در چه چیز باید توان کردن آن یعنی آن بتو تعلق دارد إِلَى
رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا غایة و علم آن با خداست یعنی جز خدای تعالی نداند إِنَّمَا أَنْتَ
مُنْذِرُ مَنْ يَخْشَاهَا آنچه کار تست و بتو تعلق دارد آنست که تو ترسانی او را که
از قیامت بترسد قراءة عامه قرا بالاضافت منذرُ مَن ابو جعفر و ابن محیصن
خوانند منذرٌ بالتنوین كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً
أَوْ ضُحَاهَا پنداری که آن روز که قیامت بینند مقام نکرده باشند الا نماز شامی
یا چاشتگاهی از آن عشیه و این عبارتست از استقلال و استحقار مدت مقام
ایشان در گور بعضی مفسران گفتند از مدت مقام ایشان در دنیا فرا گفت اگر چه
عشیه را ضحی نباشد اما ضحی روز را باشد لیکن این شایع است کلام عرب که گویند
آتیتک العشیة او غدا ها یعنی آنگه آخر روز یا اولش بیایم و حقیقت این اضافه
از آنجاست که ضحی پیوسته است با عشیه و اضافت با دنی ملابسه حاصل شود
این سوره مکی است چهل و یک آیتست بعدد بصریان و چهل و دو
در عدد کوفیان و مدنیان و صد و سی و سه کلمات است و پانصد و سی و سه حرف است
روایت است از ابی کعب که رسول صلی الله علیه و آله گفت هر که او سوره عبس بخواند روز
قیامت روی او خندان و روشن باشد بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ
الرَّحِيمِ عَبَسَ وَتَوَلَّى بعضی مفسران گفتند سبب نزول آیه آن بود که عبد الله
ابن ام مکتوم و او مردی بود مکفوف و هو عبد الله بن شریح بن مالک بن ربیعة

امام جعفر علیه السلام تفسیر این آیه
چنین کرده که کسی که خدا را حاضر
و ناظر بر افعال و اسرار خود
داند و طاعت کند او را
و معصیت او نکند
شف

الفهری

جهل
الفهری من بنی عامر بن لوی نزدیک رسول صلی الله علیه و آله آمد و او با عتبة بن ربیعه و ابو
بن هشام و عباس بن عبد المطلب و پسران امیة بن خلف سخنی میگفت و ایشان را به اسلام
دعوت میکرد و از سر حرص بایمان ایشان خود را با ایشان داده بود این مرد نابینا ندید
که رسول صلی الله علیه و آله مشغول است گفت یا رسول الله أَقْرِئْنِي وَعَلِّمْنِي مِمَّا عَلَّمَكَ اللهُ چیزی
از قرآن بر من خوان و مرا از آنچه خدا ترا آموخت بیاموز از شرایع اسلام یکباره و دو بار بگفت
رسول روی را بگردانید و او را از آن کراهت آمد که سخن او قطع میکرد دیگر آنکه نخواست که
آن کافران گویند اتباع و مجیبان دعوت او نابینایان و سفلگانند از این سبب کراهیتی در روی
رسول پدید آمد خدای تعالی این آیه فرستاد این قول عبد الله عباس و مجاهد و قتاده و ضحاک است
اما خلاف در میان مفسران در آن افتاد که مراد کیست بوصف عبوس و این صفات کیست
بعضی گفتند مراد رسول است صلی الله علیه و آله اما محققان گفتند مراد رسول نیست برای
آنکه این صفات مذمومه است و اگر در حق بعضی از ابنا دنیا گویند متنفر باشد فکیف در حق
رسول صلی الله علیه و آله که خدای تعالی ایشان را از این صفات مذمومه منزه کرد بقوله و لو کنت
فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک و او را بحسن خلق و کرم طبع وصف کرده فی
قوله و انک لعلی خلق عظیم و اخبار متواترست بر آنکه عادت رسول صلی الله علیه و آله با دشمنان
و کافران برخلاف این بود فکیف با دوستان و محقان و مومنان و در اخبار آمده است
که رسول صلی الله علیه و آله دست در دست غلامی سیاه نهادی کریه الخلق و الرائحة رها نکردی تا
که دست او برگیرد تا آنکه که او دست از دست رسول صلی الله علیه و آله برگرفتی از فرط
حیا و کرم و خلق دیگر آنکه این معنی منفر بود و رسول از منفرات اخلاق منزه است روایت
کرده اند که این عبوس و اعراض از مردی بود که نزدیک رسول صلی الله علیه و آله حاضر بود چون
این مرد نابینا بیامد او خود را فراهم گرفت بتقزز و ترفع و روی را ترش کرد و بگردانید
خدای تعالی در حق او این آیات فرستاد و این قول بصواب نزدیکترست از قول اول لدلالة
القرآن و الاخبار علی خلافه اما عبوس و قطوب کلوح بیک معنی باشد و آن تقبض بود
که در روی پدید آید نزد آنکه چیزی بیند یا شنود که طبع از او نافر شود و تولی اعراض باشد

منفرِ ط

بعضی میگویند صفات مذمومه
اگر چه فی نفسها مذمومه اند
لیکن بجهه سببی خارجی عارضی
محمود میگردند از این است که
در کلام امیر المومنین علیه السلام
وارد است که گاه باشد که من
بجهل محتاج تر باشم از حلم
که هر چیزی بجای خوش نیکوست
نه بینی که کسی مستحق لعن است
که مستوجب رحم اما
تادیب حق سبحانه بنده
و رسول خود را از تنزیه او از آن
برای آنست که ترک اولی است
نظر با نابینا که مبادا طبع بشر
که مجبولست بدین اعتنا نماند
شف

[illegible]

یقال تولیه اذا اقبل علیه وتولی عنه اذا اعرض عنه أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَىٰ ای لان
جاءه الاعمی کفت وی ترش کرد و برکردید براه آنکه آن نابینا نزد او آمد وَمَا يُدْرِيكَ
لَعَلَّهُ يَزَّكَّىٰ چه دانی تو وترا چه آکاه کرده است از حال او همانا که او پارسا باشد
والتقدیر یتزکی وادغم التاء فی الزا لقرب المخرج أَوْ يَذَّكَّرُ ای یتذکر یا او
اندیشه وتفکر کند و آن تفکر او را سود دارد وذکر مصدری است مونث للفظ براو آن
تفعل کفت وکذا قوله فان الذکری تنفع المومنین و این لفظ مصدر فعل را شاید مصدر
تفعل چنانکه درین آیه پیدا کردیم فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَىٰ کفت او تذکر شود و
آن تفکر وتدبر او را سود دارد أَمَّا مَنِ اسْتَغْنَىٰ فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّىٰ
اما آنکس که توانکر باشد تو او را تعرض کنی و اقبال کنی برو بعضی کفته مراد عتبه و شیبه اند
پسران ربیعه سفیان کفت مراد عباس بن عبد المطلب است وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّىٰ
اکر او زکی و پارسا نباشد بر تو حرجی نباشد وما رواست که نفی باشد وروا است که استفهام
بود اما آنچه بر تست بلاغ ورسانیدن است وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَىٰ وَهُوَ يَخْشَىٰ
فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّىٰ اما آنکس که بتو آید شتابنده و او ترسان باشد از خدای تعالی
تو از و مشغول میشوی یعنی ابن مکتوم و التلهی تفعل من لهیت عن الشیء اذا ترکته و ترکت
ذکره كَلَّا آنکه بسبیل ردع و زجر کفت کلا فازا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ یعنی
آن سوره یا موعظه تذکره و یادکاریست فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ هرکه خواهد یاد کند
و متعظ شود بآن و مستبصر شود فِي صُحُفٍ مُكَرَّمَةٍ در صحیفهای مکرم و معظم
کفته اند لوح محفوظ است و کفته مراد کتب انبیاست دلیله قوله تعالی ان هذا لفی
الصحف الاولی صحف ابرهیم وموسی مَرْفُوعَةٍ یعنی رفیعة القدر بلند منزلت نزد
خدای تعالی مُطَهَّرَةٍ پاکیزه کرده بِأَيْدِي سَفَرَةٍ بدست سفیرانی از فرشتکان
عبد الله عباس کفت جمع سافر یعنی نویسندکان و سفرت الکتاب اذا کتبته ومنه السفر
للکتاب جمعه اسفار فعل بمعنی مفعول یعنی کرام الکاتبین قتاده کفت مراد قرا اند یا فی
مفسران کفته فرشتکانند که سفیر باشند میان خدای و پیغمبران و سفیر القوم آن باشد که

سعی میکند میان ایشان براه صلح و سفرت بین القوم اذا اصلحت بینهم وهب منبه کفت
یعنی اصحاب محمد صلی الله علیه وآله وصحابه كِرَامٍ بَرَرَةٍ کرام جمع کریم کریمانند
بررة نیکوکاران جمع بار و برة و فعلة فی جمع فاعل قیاسی است مطرد کساحر و سحرة و کافر
و کفرة قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ ابن عطا کفت ممنوع باد آدمی از طریق
خیرات مقاتل کفت مراد بانسان عتبة بن ابی لهب است مفسران کفته هذا علی طریق
الدعاء علیه کقوله قاتلهم الله کشته باد آدمی چه کافر است بخدای تعالی و بنعمتهای او جل
جلاله مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ از چه آفرید او را مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ از آب
منی آفرید او را ما تعجب راست ای صورت استفهام است دارد ومعنی اینجا تعجب راست
فَقَدَّرَهُ یعنی آن آب مقدر کرد به اندازه آنکه از و خلق آفرید نه زاید و نه ناقص
بشد تقدیر کرد که چند روز معین نطفه باشد و چه مدت علقه و چه مقدار مضغه و کی عظام
شود و چه قدر کوشت او پیدا کرد و از پس چهار ماه خلقی دیکر در و آفرید یعنی حیوة ثُمَّ
السَّبِيلَ يَسَّرَهُ آنکه راه برو آسان کرد یعنی راه بیرون آمدن از شکم مادر حسن و مجاهد
کفته راه حق و باطل بیان کرد او را و علم آن برو سهل کرد ابو بکر بن طاهر کفت معنی آنست
که میسر کرد هر کسی را براه آنکه او را برای آن آفرید بیانه قوله علیه السلام اعملوا فکل میسر
لما خلق له ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ پس بمیرانید او را و در کور کرد او را یقال قبره اذا
دفنه واقبره اذا جعل له قبرا فرا کفت جعله مقبورا یعنی او را کوری بدید کرد تا دفن کنند
او را در آنجا و بر روی زمین رها نکرد او را تا سباع و دد و دام نخورد او را یا بر عادت
کبران که در نواویس افکنند پس کور از جمله کرامت مسلمانانست ابو عبیده کفت اقبره
یعنی امر بدفنه و قبره ببر بود و واجب کرد بر مکلفان که دفنش کنند و کفته چون عمر بن
هبیره صالح بن عبد الرحمن را بکشت بنو تمیم بیامدند و کفتند اقبرنا صالحا یعنی مرنا
و ائذن لنا بدفنه ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ پس آنکه که خواهد زنده کند او را ابن
مر كَلَّا حسن کفت معناه حقا دیکران کفته کلمه ردع و زجر است کافران را
که منکر بعث و نشورند لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ بکذارد این کافر آنچه خدای فرمود

اورا و اداکرد فرایض اکه خدای برو واجب کرد فَلْیَنْظُرِ الْاِنْسانُ اِلٰی طَعامِهٖ بگو این آدمی را تا درا حوال طعام خود بگرد که من و نی اورا از چه وجه ساختم و چه سببها بدید کردم تا روزی او رسید مجاهد گفت الی مدخله و مخرجه که چگونه فرو میرود و چگونه بیرون می آید اَنّا صَبَبْنَا الْماءَ صَبًّا ما بریختیم آب ریختنی یعنی آب باران ثُمَّ شَقَقْنَا الْاَرْضَ شَقًّا پس بشکافتیم زمین را شکافتنی یعنی به نبات فَاَنْبَتْنا فیها حَبًّا برویانیدیم در زمین دانه مراد اجناس است یعنی انواع حبوب کوفیان خواندند انا صببنا بفتح الف علی تکرار الفعل کانه قال فلینظر الانسان الی طعامه و الی انا صببنا باقی قرا بکسر الف خواندند علی الابتداء وَ عِنَبًا و نیز انگور برویانیدیم حبوب را برای طعام و فواکه را او ادام وَ قَضْبًا و سپست را چهارپایان وَ زَیْتُونًا و زیتون برا روغن وَ نَخْلًا و درختان خرما وَ حَدائِقَ غُلْبًا و درختانی ستبر کردن جمع اغلب هو الغلیظ الرقبه عبد الله عباس گفت از بالا مجاهد گفت بر هم پیچیده قتاده گفت درختان خرما کرانمایه وَ فاكِهَةً میوه وَ اَبًّا و گیاه زار و الات الکلا و المرعی ضحاک گفت ابّ گیا باشد عکرمه گفت فاکهه آن باشد که آدمیان خورند و ابّ آنست که حیوانات خورند ابرهیم التیمی روایت کرد که از ابوبکر پرسیدند که ابّ چه باشد گفت ای سماء تظلنی و ای ارض تقلنی اذا قلت فی کتاب الله برایی اما الفاکهة فاعرفها و اما الابّ فلا اعرفها گفت کدام آسمان مرا سایه کند و کدام زمین مرا بر دارد چون تفسیر کتاب خدای برای خود کویم فاکهه میدانم ابّ نمیدانم انس مالک روایت کرد که یکروز عمر بن الخطاب این آیه بر خواند گفت این همه میدانم ابّ چه باشد انگه گفت آنچه ازین کتاب روشن است آنرا متابعت کنید و آنچه روشن نیست بدارید و این هر دو خبر ثعلبی امام اصحاب الحدیث در تفسیر آورده با سناد مَتاعًا لَكُمْ وَ لِاَنْعامِكُمْ نصب او بر مفعول له باشد گفت تا تمتع باشد و برخورداری شمارا و چهارپایان شمارا تا اول اوانتفاع برگیرید عاجلا بطعام خوردن و غذا و آن و اجلا بنظر کردن دران تا شمارا بعلم بصانع رساند و تفکر کردن در اول و آخر و ما اعتبار

و اما اعتبار گیرید و بدانید که دنیا را مثلی زد سفیان الکلابی گفت رسول صلی الله علیه و آله مرا گفت طعامت چیست گفتم یا رسول الله گوشت و شیر گفت آنگه چه شود گفتم آنچه دانی گفت خدای تعالی طعام آدمی را در مدخل و مخرج مثل زد دنیا را آن باول نیکو و لذیذ باشد و باخر وحش و منتن ابی کعب روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله که خدای تعالی مطعم بنی آدم را مثل زد بدنیا که آدمی اگرچه طعام مفرح و مملح کند یعنی به ابزار و نمک خوش کند عاقبت آن شود که میدانند گفت دنیا بآن ماند عبد الله عمر وقتی در وعظ میگفت چون آدمی در طهارت جای شود و برا از وی جدا شود فرشته او را از روی اعتبار گوید بآن بنگر که چه شده است فَاِذا جاءَتِ الصَّاخَّةُ انگه که آواز و صیحه نفخ صور آید و برا آن صاخه خواندند آنرا که گوشها کر کند و گفتند برا آنکه بهمه گوشها برسد بر وجهی که هر کدام بلیغتر يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ اَخِيهِ آن روز که بگریزد برادر از برادر تن وَ اُمِّهٖ وَ اَبِيهِ و از مادر و پدرش وَ صاحِبَتِهٖ وَ بَنِيهِ و از زن و فرزندانش یعنی شفقت خویشی و رحم میان ایشان نباشد از آنجا که بخود مشغول باشند و گفته برا آنکه ترسند از تبعات و مظالمی که میان ایشان باشد و گفته برا آنکه دانند که ایشان یکدیگر را اغنای نکنند از خدای تعالی قتاده گفت حسن بصری که اول کسی که از پدر خود گریزد ابرهیم خلیل علیه السلام باشد و اول کسی که از فرزند گریزد نوح علیه السلام بود و اول کسی که از زن گریزد لوط علیه السلام بود و اول کسی که از برادر گریزد هابیل بود که از قابیل بگریزد بعضی مفسران گفته آیه خود در بیان آمد لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَاْنٌ يُغْنِيهِ هر کس از ایشان را کاری افتاده باشد که بآن مشغول بود و با دیگران نپردازد و این دلیل قوه قول اول میکند و نیز ظاهر آیه بآن لایق است مفسران گفتند معنی یغنیه یشغله باشد ابن محیصن در شاذ خواند شان یعنیه بفتح یا عطا بن یسار روایت از سوده زوجه النبی صلی الله علیه و آله که رسول گفت یحشر الناس حفاة عراة غرلا الجمهم العرق و بلغ الی شحمة اذنهم روز قیامت خلق را حشر کنند پا برهنه تن برهنه ختنه ناکرده عرق لگام در دهن ایشان کند تا بگوششان برسد

صادق علیه السلام فرمود ای الی علمه ممن اخذ
شک

پ ۲

ای مسلمانان نیکو نظر کنید که دین کی باشد کسی را که دوا امام چنین داشته باشد و صاحب اسلام و شارع دین صلی الله علیه و آله میگوید انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی و انکم لن تضلوا ما ان تمسکتم بهما فانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض او علی الحوض و اول عترت میگوید و او امیر المومنین علیه السلام است که سلونی قبل ان تفقدونی و از هر یک از کتب آسمانی چنان بیان کنم که هر یک بنطق در آیند و گویند علی آنچه در ما بود گفت و میگوید که هزار در از علم رسول مرا آموخت که از هر دری هزار در گشود و میشوا ابتر را ندانند
شف

ي

مطالب ص

که لفظ المرء ظاهر او کل امر است

س

سوره گفت یا رسول الله چون برهنه باشند در عورت یکدیگر نگرند رسول گفت مردم آن روز با آن
نپردازند که در یکدیگر نگرند انگه این آیه برخواند لکل امرء منهم الآیه وجوه یومئذ
مسفرة ضاحکة مستبشرة انگه باز نمود که حالشان روز قیامت گ.
دو وجه باشند رویها باشد خرم و خندان و گشاده ووجوه یومئذ علیها
غبرة و رویها باشد گرد زده عطا گفت رویهای ایشان روشن بود آن باشد که
در دنیا در راه خدای تعالی و جهاد گرد زده شده باشد و آنچه برعکس این باشد از تنعم و رغبت
ناکرده در جهاد و صیانت روی از آنکه گرد آلود شود روز قیامت آن رویها گرد آلود
باشد ترهقها قترة ای تغشیها خاک بر و نشسته باشد و در خاک پنهان شده
در خبر آمده که چون خدای تعالی مقاصه کند میان بهایم و ایشان را خاک کرداند آن خاک گرد
شود و بر روی کافران نشیند قترة ای ظلمة و سواد والقترة الظلمة ابن زید گفت فرق
از میان غبرة و قترة آن باشد که قترة گردی بود که در هوا رود و غبره گردی بود که بر روی
زمین پهن شود انگه گفت آنان که با ایشان این معامله رود اولئک هم الکفرة
الفجرة کافران و فاجران باشند واحدها کافر و فاجر
این سوره مکی است و بیست و هشت آیت و صد و چهار کلمه و پانصد و سی و سه حرف است
عبدالله عمر روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله که هر که او خواهد روز قیامت ببیند گو
سوره اذا الشمس کورت بخواند ابی کعب روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله که هر که این
سوره بخواند خدا او را پناه کرد از آنکه رسوا شود روز قیامت چون نامهای خلایق باز کنند

بسم الله الرحمن الرحیم اذا الشمس کورت
خدای تعالی درین سوره طرفی از اهوال و احوال قیامت یاد کرد گفت یاد کن ای محمد
آن روز که آفتاب را تکویر کنند مفسران در معنی این لفظ خلاف کردند علی بن ابی طلحه
گفت از عبدالله عباس که تاریک کنند عطیه هم از او روایت کرد که ببرند مجاهد گفت
نیست کنند قتاده گفت نورش ببرند سعید جبیر گفت لفظ معرب است یعنی کور
کنند او را ابو صالح گفت نگونسار کنند او را روایت دیگر از او آنست که از فلک

خودش بیندازند من قول العرب طعنه فکوره اذا القاه ربیع خثیم گفت اصل تکویر در کلام عرب
چیزی بر هم پیچیدن باشد کتکویر العمامة و پیچیدن جامه کازر را کاره از اینجا گویند گفته
معنی آنست که بر هم پیچند و نورش ببرند و اذا النجوم انکدرت
و چون ستارگان بریزند من قولهم انکدر الطائر اذا سقط عن عشه چون از آشیانه
فرو ریزد و انکدر اذا انقض علی الصید عبدالله عباس گفت من الکدورة والکدارة و
اذا الجبال سیرت چون کوهها برفتن درآیند بر روی زمین میروند مانند گرد در
هوا باشند پژمرده و اذا العشار عطلت و چون شتران ده ماهه آبستن بگذارند
بیفکنند یکی از آن عشرا گویند و از ده ماه تا تمامی یکسال این نام بر او باشد و این نفیس ترین مال عرب را
مالی بود و عزیزتر و درین وقت رها کنند و بشولیده و مهمل بنهند و شیر ندوشند و اذا
الوحوش حشرت و چون وحوش را جمع کنند عبدالله عباس گفت حشرشان مرگشان
باشد و حشر هر چیزی مرگش باشد مگر جن و انس که حشر ایشان بعث باشد ابی کعب گفت حشرت
اختلطت آمیخته شوند قتاده گفت جمع کنند ایشان را و اذا البحار سجرت اهل مکه و
بصره بتخفیف خواندند باقی قرا بتشدید ابن زید و سفیان گفتند اوقدت بآتش باشد تا
آب آتش شود عبدالله عباس گفت خدای تعالی چون قیامت خواهد بودن آفتاب و ماه
و ستارگان را در دریا افکند آنگه بادی از بادهای دبور بر وزد تا بر و جهد و آن را آتش کند
مجاهد و ضحاک و مقاتل گفتند سجرت ای فجرت در هم گشایند دریاها را تا مختلط شوند عذب
بالملح آمیخته شود دریاها یکی شوند کلبی گفت سجرت ای ملئت مملو کنند آن را ربیع خثیم گفت زیاده
گیرد تا از میانها بر رسد قتاده گفت آبش بزمین فرو شود تا قطره نماند بخلاف آنکه
دیگر مفسران گفتند و گفتند آتش حمیم شود و تافته بر اهل دوزخ ابی کعب گفت شش
آیه باشد از اعلام قیامت یکی آنکه مردم ناگاه در بازارها بکار خود مشغول باشند روشنائی
آفتاب برود ایشان درین اندیشه باشند تا چه رسید آفتاب را ستاره که پدید آمده
باشد فرو ریزد درین باشند که کوهها رفتن گیرند بر روی زمین و مضطرب شوند جنیان
با انسیان گریزند و دواب و وحوش و طیور با یکدیگر آمیخته شوند فذلک قوله و اذا الوحوش

حشرت نزد این حال حیوان انسان را کویند ما رویم و خبری بشما آریم روند دریاها را بینند که در وی آتش می افروزد و ذلک قوله واذا البحار سجرت ایشان درین باشند زمین شکافته شود تا بطبقهٔ هفتم و آسمانها شکافته شود تا آسمان هفتم درین حال بادی برآید و همه را هلاک کند وَاِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ آنکه نفسها را جفت کند نعمن بن بشیر گوید در تفسیر این آیه که هر قومی را با قرین خود مقرون کنند از آنان که مانند عمل او کنند صالح با صالح و فاجر با فاجر عبد الله عباس گفت آنکه که مردان سه صنف شوند و ذلک قوله وکنتم ازواجا ثلاثة حسن و قتاده گفتند هر نفسی را با اهل ملت خود جفت کنند جهودان با جهودان و ترسایان با ترسایان مقاتل گفت نفسهای مومنان را جفت کنند با حور العین و نفسهای کافران جفت کنند با شیاطین بنظیره احشروا الذین ظلموا و ازواجهم بعضی دیگر گفتند نفسها راجفت کنند با اعمال خود از خیر و شر عکرمه گفت جانها را جفت کنند با تنها وَاِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ و آنگه که بپرسند از آن دخترک زنده درگور کرده و این آن بود که چون عرب را دختری آمدی او را زنده درگور کردندی از ترس درویشی و نیز استنکاف کردندی که کسی او را بخواهد خدای تعالی از ایشان حکایت کرد فی قوله یتواری من القوم الآیه واصل وَأْد ثقل بود و منه قوله ولا یؤده حفظهما ای لا یثقله یقال وَأَدَه اذا اثقله برای آنکه خاک که بر وی انبار کنند بر وی ثقل بود مفسران گفتند عرب چون خواستندی که دختری کشند او را رها کردندی از پشم شتر یا پشم گوسفند و او را در دنبالهٔ شتر و گوسفند داشتندی تا شبانی میکردی و چون بخواستندی کشتن نیکو میداشتندی او را تا شش ساله شدی آنکه مادر را گفتندی این دخترک را بیارای و طیب کن تا او را بخانهٔ شوهرم ما در بیجان کردی آنگه او را بیاوردی و در بیابان گوری کنده بودی دخترک را گفتی در نگر چون در نگریدی او را در آنجا انداختی و خاک بر او راست کردی عبد الله عباس گفت عرب را در جاهلیت عادت بودی که چون زنان ایشان آبستن شدندی وقت زادن نزدیک شدی گوی کندندی تا چون زن را درد آمدی بر سر آن گو نشستی و بزادی اگر پسر بودی برگرفتندی و اگر دختر بودی خاک بر سرش کردندی و گفتند قبایلی بودند از عرب مخصوص که این کار

که تها

کردندی قتاده گفت جهال عرب یکی آنست که سگ را پرورند و دختر را کشند خدای تعالی ایشان را تهدید کرد و گفت چون بپرسند از آن دخترک درگور کرده بِاَیِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ که وی را بچه گناه کشتند و این کلامی بود متضمن تهدید و وعید آنکس را که این کرده باشد و سؤال اگرچه ظاهر با موؤده تعلق دارد بر حقیقت وائدرا باشد چنانکه گفت در حق عیسی مریم علیهما السلام ءَاَنْتَ قُلْتَ الآیه غرض از این تجهیل آنکس باشد که این حوالت با وکرده باشند و مثله قوله یوم یجمع الله الرسل و سؤال بر حقیقت متوجه بمومنان شود و این طریقی است معروف عرب و عجم را راوی اخبار گوید که قیس بن عاصم بنزدیک رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله در جاهلیت هشت دختر را زنده درگور کرده ام رسول صلی الله علیه و آله گفت از بهر یکی برده آزاد کن گفت یا رسول الله من خداوند شترم گفت از بهر هر یکی شتری هدی کن بخانهٔ خدای قوله سُئِلَتْ و قُتِلَتْ قراءة عامه قرا بر فعل مجهول است در شاذ جابر و ابو الضحی خوانند سَأَلَتْ بِاَیِّ ذَنْبٍ قُتِلْتُ اما وجه سُئِلَتْ بیان کردیم و اما وجه سَأَلَتْ ظاهر است باسناد بموؤده و اما وجه قُتِلْتُ و وجه او آنست که این نوع کلام در دو وجه روا بود هم قُتِلْتُ و هم قُتِلَتْ چنانکه گویند قال زید انه ذاهب انی ذاهب و قال عبد الله بای ذنب ضُرِبَ و بای ذنب ضُرِبْتُ و در سُئِلَتْ وجهی دیگر گفته اند و او آنست که سُئِلَتْ بمعنی طُلِبَتْ ای طُلِبَتْ من قاتلیها ایشان را باز خواهند از آنان که ایشان را کشته باشند گویند کجا اند آن فرزندان شما و چه کردید با ایشان و بچه گناه کشتید ایشان را و این هم وجهی لطیف است وَاِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ و چون صحیفها باز کنند اهل مدینه و شام و بصره نُشِّرَتْ بتشدید خوانند الا ابو عمرو علی تکثیر الفعل باقی قرا بتخفیف ام سلمه رضی الله عنها گفت شنیدم از رسول صلی الله علیه و آله که میگفت یحشر الناس حفاة عراة غرلا من گفتم یا رسول الله زنان نیز برهنه باشند گفت بلی گفتم واسوأتاه رسول صلی الله علیه و آله مردم آن روز بخود مشغول باشند گفتم بچه مشغول باشند گفت بصحیفهای از کرده که در آنجا مثقال ذرها و حبها و خردلها باشد وَاِذَا السَّمَاءُ کُشِطَتْ از جای

و قُتِلَتْ ه

برکند و در نوردند آسمان را و کشط قلع و نزع پوست باشد والکشط المغ من الکشف و کشف
وکشر و کشط و قشط را خوانند و در قراءة عبدالله بن مسعود قُشِطَتْ بالقاف آمد
و عرب معاقبه کند میان قاف و کاف لقرب مخرجهما تقول الکافور والقافور والکفت
والقفت وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ و آنگه که دوزخ تافته شود و سعر تافتن باشد و التسعیر
المبالغة و سعیر فعیل باشد بمعنی مفعول یعنی دوزخ تافته وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ
و آنگه که بهشت نزدیک گردانند و زلفت قربت باشد و از دلاف اقتراب و مزدلفه
را آن خوانند که بمکه نزدیک است عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ این جواب
اذا است درین آیات گفت چون چنین باشد بدانند هر کس آنچه حاضر کرده باشد و مثله
قوله یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا عبدالله عباس گفت درین آیات دوازده خصلت است
شش در دنیا و شش در آخرت فَلَا أُقْسِمُ گفت قسم کنم کنند لا صله است
یعنی قسم کنم بِالْخُنَّسِ بآن پنج ستاره که زحل و مشتری و مریخ و عطارد و زهره اند
و خنس جمع خانس باشد والخنوس التأخر والرجوع برآن خنس خوانند آنرا که
ایشان از فلک رجوعی باشد باز پس که رجوع القهقری و کنند را آنگه گاه رفتنشان
بر استقامت بود و گاه راجع الْجَوَارِ روندگان جمع جاریه الْكُنَّسِ
جمع کانس ای داخل فی الکناس و اصل آن در آهو و وحوش باشد که در خانه شود و
خانه او را کناس خوانند و کذلک المکنس و جمعها مکانس وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ
بحق شب چون تاریک شود حسن گفت اقبل بظلامه دیگران گفتند ادبر تقول العرب
عسعس و تسعسع اذا ادبر و لم یبق منه الا الیسیر وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ بحق
صبح که دم زند یعنی آغاز برآمدن کند إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ
که این قرآن وحی و تنزیل آورده رسولی است کریم و آن جبرئیل است و قول جبرئیل
توسع گفت اما بر حقیقت قول خداست و معنی آنست که رسول صلی الله علیه و آله این
قرآن از جبرئیل علیه السلام شنید و از خود نگفت و انه جواب قسم است بعضی
مفسران گفتند مراد برسول کریم محمد است صلی الله علیه و آله و قول اول درست است

و مراد ظاهر آیه ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ
گفت خداوند قوتست و تمکین و مکان است نزدیک خدای عرش فرمان روا است آنجا که یعنی
بر آسمان استوار است بر وحی خدای تعالی زیاده و نقصان نکند و دروغ نگوید آنکه خطاب
با کافران کرد و گفت وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ این صاحب شما که محمد است دیوانه
نیست چنانکه شما گفتید وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ و بدید او را یعنی رسول جبرئیل
را بر آن صورت که خدای تعالی او را آفریده است افق کناره آسمان باشد حسن و قتاده گفتند
افق مبین آنجا باشد که آفتاب برآید عکرمه گفت از عبدالله عباس که رسول صلی الله علیه و آله جبرئیل را
گفت میخواهم ترا ببینم بر آن شکل که در آسمان باشی گفت ترا طاقت آن نباشد و آن قوة نداری
گفت البته میخواهم گفت اکنون کجا خواهی که خود را بتو نمایم گفت بابطح گفت در نگنجم گفت بمنی
گفت در نگنجم گفت بعرفات گفت در نگنجم اگر لا بد است بکوه حرا آن روز که موعد بود رسول
بکوه حرا رفت و بنشست نگاه کرد جبرئیل می آمد از کوههای عرفات با هیکلی و جثه او
آوازی از خشخشه و جلجله همه روی آسمان از مشرق تا مغرب پوشیده سرش بآسمان
بود و پایها بر زمین رسول بیفتاد و بیهوش شد جبرئیل علیه السلام هم بر آن صورت شد
که بر عادت نزدیک رسول آمدی بنشست و رسول را در کنار گرفت تا با هوش آمد گفت
یا رسول الله ترا خلق من عظیم آمد اگر میکائیل را بینی که سر او در زیر عرش و پایهای او در زیر هفتم
زمین و عرش را با عظمت بر دوش او نهاده است هر وقت از ترس خدای تعالی چنان متضائل
و حقیر شود که گنجشکی تا عرش خدای بنه ایستد جز عظمت خدای وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ
بِظَنِينٍ یعنی محمد بر غیب متهم نیست یعنی بر وحی و بر آنچه او را اطلاع میکند از علم غیب
حمزه و عاصم و مدنیان و شامیان و زید بن ثابت و حسن و عبدالله عمرو اعمش و ابن وهب
و عبدالله عباس بروایت مجاهد ضنین بضاد خوانند یعنی بخیل نیست باین وحی که بروی انزال
میکنند و علم غیب که برو القا میکنند بخل نمیکند آن بر شما با شما میگوید و از شما چیزی پوشیده
نمیدارد و تقول ضننت بالشیء اضن به ضنا و ضنة فانا به ضنین ای بخیل باقی
بظا خوانند و این قراءة عبدالله مسعود و عبدالله زبیر و عروه و عمر عبدالعزیز است و روایت

سعيد جبير از عبد الله عباس و معنى ظنين متهم باشد تقول فلان يظن بكذا او يزن ای يتهم به و
الظنة التهمة ابو عبيده اين قراءة اختيار كرد و گفت عرب رسول را ببخل نسبت نكردند
اما او را بوحی متهم داشتند و اين جواب ايشان و رد بر ايشانست فرا و مبرد گفتند بظنين
ای بضعيف من قولهم بئر ظنون اذا كانت قليلة الماء وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ
و اين قرآن قول ابليس رانده دور كرده نيست فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ كجا ميرويد يعنى
بر شبهتها و گمانهای خطا درين قرآن كه گاه گوييد سحرست و گاه گوييد كهانت است
گاه گوييد فسانه اولينانست و گفته اند معنى آنست كه كجا ميرويد و عدول ميكنيد ازين قرآن و
بيان و شفا شما درو است فرا و كسائی گفتند تقدير آنست كه الى اين تذهبون تقول
العرب انطلق به الغور يعنى اليه الغور و ذهبت الشام و خرجت العراق و انطلقت
السوق ای الى هذه المواضع واسطی گفت معنى آنست كه كجا ميرويد از ضعيفى بضعيفى
از ضيق ربوبيت رويد تا مفزعی برسيد جنيد گفت معنى اين آيه مقرونست با آيه ديگر
فی قوله وان من شیء الا عندنا خزائنه يعنى خزينه هر چيزی نزديك منست شما كجا ميرويد
كه جز نزديك من بهيچ نرسيد إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ اين قرآن نيست
الا ذكری و ياد كردی جهانيان را و اين آيه دليل قول ولست مقوی و مبين آن لِمَنْ
شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ لمن بدل العالمين است بدل البعض من الكل
كقولك مررت بالقوم ثلثهم يعنى ذكريست از جمله جهانيان آنان را كه خواهند كه مستقيم
باشند و بر راه استقامت ايستند وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ
الْعَالَمِينَ و نخواهيد شما مگر آنچه خدا خواهد بيان كرديم كه مجبره را بدين آيه تمسكی نيست براه
آنكه مشيت هم از خدای تعالى و هم از ما متعلق نيست بچيزی لابد تعليق بايد كردن آن را بچيزی
تا آيه معنى دار شود و كلام را فايده پديد آيد اولیتر آنكه تعليق كنند مشيت را باستقامت كه
مذكورست آيه تا معنى آيه ملايم بود و متناقض نبود و برين وجه معنى آن باشد كه شما استقامة
نخواهيد الا آنكه خدا خواهد و اين با مذهب عدل راستست وجهی ديگر آنست كه
ما تشاؤون الاستقامة الا اذا شاء الله تمكينكم منها و اگر بجز استقامت تعليق كنند روا باشد

برين

برين وجه و معنى آن باشد كه شما هيچ نخواهيد الا آنكه خدا خواهد كه تمكين كند شما را از آن فعل
يا از فعل اراده كه بآن مريد باشيد وجهی ديگر آنست كه نخواهيد هيچ فعل از طاعات الا
پس از آنكه خدای خواهد كه شما آن كنيد زيرا كه تا امر نكند تا آن ما نكنيم و امر نكند الا آنكه مريد
باشد و اين وجهی است قريب اگر گويند چرا تخصيص كرديد آيه را بطاعت گوييم تخصيص
بادله عقل و آيات محكم كرديم و تخصيص بدليل روا باشد روايتست كه رسول صلى الله عليه و آله
فرمود شيبتنی سورة هود و اخواتها گفت سورة هود و اخوات او مرا پير كرد و اخوات
او واقعه است اذا الشمس كورت

اين سوره مكی است نوزده
آيت و هشتاد كلمه و سيصد بيست و نه حرف روايتست از ابو امامه از ابی كعب كه
رسول صلى الله عليه و آله گفت هر كه اذا السماء انفطرت بخواند خدای عز و جل بعدد هر گوری
و عدد قطره باران كه از آسمان بزمين آيد او را حسنه بنويسد و كار او نيكو كند روز قيامت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ
خدای تعالى درين آيات هم ذكر اعلام و آثار قيامت كرد گفت ياد كن ای محمد آن روز كه آسمان
شكافته شود وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ و ستارگان فشانده و ريخته كردند
و الفطر الشق و الانفطار الانشقاق و الانتثار التفرق و انفعال هميشه مطاوع فعل
باشد تقول شققته فانشق و نثرته فانتثر وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ و درياها را
در يكديگر گشايند تا يك دريا شود حسن گفت آبش برود كلبی گفت مملو كنند وَإِذَا الْقُبُورُ
بُعْثِرَتْ و آنگه كه گورها باز شكافند و زير و زبر كنند تا مردگان را از آنجا بيرون آرند زنده كرده
و البعثرة و البحثرة البحث و اصل كلمه بحث است را در و زياده كرده اند و بعث و بحث
متقارب المعنى اند چو آنست كه را را در مبالغه زياده كردند اين بحثی باشد كه زير و زبر كند عَلِمَتْ
نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ اين جواب اذاست عامل است در و گفت آنگه كه اين كارها
پيدا شود داند هر نفسی آنچه كرده باشد از افعالی كه در مقدم عمر كرد و افعالی كه در آخر عمر كرد عكرمه
گفت آنچه تقديم كرد از فرايض و آنچه ضايع كرد از آن و گفته اند آنچه تقديم كرد از اعمال و باز گذاشت
از مظالم و گفته اند آنچه تقديم كرد از صدقات و تأخير كرد از زكات و گفته اند آنچه در پيش افگند از

فرزندان که فرط کرده باشد تا شغیلع و باشد و آنچه تاخیر کرده باشد و کفته اند ما فعلت و ترکت آنچه کرده
باشد و رها کرده از کردنی و ناکردنی آنکه خطاب کرد با آدمی کفت یا ایها الانسان ای
آدمی یعنی ای فرزند آدم ما غرک بربک الکریم چه غره کرد و بفریفت و مغرور
کردانید ترا بخداوند کریم در خبرست که رسول صلی الله علیه واله این آیه برخواند کفت غره جهله
آدمی را جهل بخدا مغرور کرد قتاده کفت عدوه الباس المسلط دشمن بی نوا مسلطش
کرد یعنی ابلیس فضیل عیاض را کفتند اکر خدای تعالی روز قیامت ترا بدارد و کوید ما غرک بربک
الکریم چه جواب دهی کفت کویم ستورک المرخاة پردهای فروکذاشته و این
معنی را محمد بن السماک بنظم آورده یا کاتم الذنب اما تستحیی الله فی الخلوة یا ایها غرک من
ربک امهاله وستره طول مساویکا مقاتل کفت غره عفو الله او را مغرور کرده است
عفو خدا که برو تعجیل عقوبت نکرد سری سقطی کفت غره رفق الله به مدارای که خدا با او
کرد او را مغرور کرد بعضی دیکر از اهل اشارت کفته اند غره حلمه به حلم خدا او را مغرور کرد ابو بکر
وراق کفت جواب در آیت است فی قوله بربک الکریم بیداری سائل را در اموخت تا کوید غرنی
کرمک منصور کفت غرنی فضلک علی عبادک وصفحک عنهم عبد الله عباس کفت هیچ
بنده نباشد و الا خدای تعالی روز قیامت او را بدارد و کوید یا ابن آدم ما غرک بی ای آدمی
زاد ترا چه مغرور کرد بمن یا ابن آدم چه کردی بآن علم که دانستی یا ابن آدم چه جواب دادی پیغمبران را
ذو النون مصری کفت کم مغرور تحت الستر وهو لا یشعر ای بس مغرور که در پس
پرده است و احوال نمیداند ابو بکر بن طاهر الازدی کفت این معنی را در دو بیت یا من علا
فی الغرور والتیه وغره طول تمادیه املی الله فبادرته ولم تخف غب معاصیه
الذی خلقک فسویک آن خدای که ترا بیافرید و راست خلقت بیافرید این کلمه
دو معنی دارد یکی آنکه ترا خلقی آفرید سوی تمام بی نقصانی و دیکر آنکه راست قامت آفرید و
منبطح نکرد بر شکل چهارپایان فعدلک و ترا راست بداشت کوفیان بتخفیف
دال خوانند ای صرفک اما لک فی ای صورة ما شاء رکبک ترا با
کردانید بآن صورت که او خواست از طول و قصر و حسن و قبح یکی را درازی یکی را کوتاهی یکی را

سفیدی یکی را سیاهی یکی را زشتی یکی را نیکو بحسب مصلحت و دیکر قرا تشدید دال خوانند یعنی
قومک و جعلک معتدل الخلق ترا راست خلق کرد و این قراءة اختیار ابو عبیده است و
ابو حاتم و مثله قوله لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم مجاهد کفت فی ای شبه شاء
در آن شبه و مانند که خواست راوی خبر کوید که رسول صلی الله علیه واله بکر وزمرا کفت
یا فلان ترا فرزندی آمد و پسر کشتم آری کفت با که ماند کفتم با پدر و مادر کفت چنین مکو که خدای
تعالی چون نطفه در رحم مادر قرار کیرد هر شبهی که میان آن مرد و زن باشد تا با آدم جمع کند
و او را از آن شبه آفریند که خواهد از ایشان نه بینی که کفت فی ای صورة ما شاء رکبک یعنی ما فی
بنیک و بین آدم عکرمه و ابو صالح کفتند فی ای صورة ما شاء رکبک در هر صورتی که خواست
ترا ترکیب کرد چون صورت آدمی خواست چنین آمدی اکر صورت دیکر حیوانات خواستی
همچنان آمدی براء آنکه باختیار فاعل مختارست نه بایجاب موجبی که خلاف آن روا نباشد و
باروا است که زیادت باشد و روا است که ابهامی باشد کقولهم لامر ما جدع قصیر انفه کلا
کلمه ردع و زجر است کافرانرا بل تکذبون بالدین عامه قرا تا خطاب
خوانند ابو جعفر با خواند خبرا عن الغائبین کفت شما کافرانید تکذیب میکنید و بدروغ
میدارید روز قیامت را وان علیکم لحافظین و بر شما نکهبانان هستند
از فرشتکان که اعمال شما نکه میدارند کراما کاتبین کریمانند و دبیران
دبیرانی کریمند و کرم ایشان آنست که در خبر آمد که چون بنده طاعتی کند فرشته دست راست
شادمانه شود یکی را ده بنویسد و چون معصیتی کند هر دو فرشته دلتنک شوند و فرشته
دست چپ خواهد که بنویسد دیکری کوید یک ساعت توقف کن شاید که پشیمان شود یک ساعت توقف کند
بدوم ساعت همچنین تا هفت ساعت که در کذرد پس از آن کوید این بنده جاهلست بنویس یکی را یکی بنویسد
یعلمون ما تفعلون میدانند آنچه شما میکنید ان الابرار لفی نعیم
کفت نیکوکاران و آنان که با مادر و پدر نیکویی کنند و مبرة در بهشت خواهند بود و جای ایشان
بهشت نعیم است رسول صلی الله علیه واله کفت خدای تعالی ایشانرا ابرار از آن ابرار خواند
که با پدران و فرزندان نیکویی کنند آنکه کفت چنانکه پدر را از بر فرزندان حق است فرزندان را

نیز بدان خواست بعضی گفتند مراد آنست که سوگند و عهد براست کند من قولهم برّ فی
یمینه و در جمله و فاجر او امر و نواهی داخل باشند درین و این عام تر است و فایده بیشتر
وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ و آنان که کافران و فاسقان باشند جای ایشان دوزخ
باشد يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ الدِّينِ ملازم باشند با دوزخ روز قیامت که روز جزا بود و
مَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ و ایشان از آنجا غایب نباشند آیا این قرینه مخصوص باشد
بکافران برا آنکه کافر فاسق باشد هم از روی لغت هم از روی شرع اما فاسق کافر نباشد باتفاق
و پیش ازین چند جا گفته بیان کردیم که فساق اهل قبله در دوزخ مخلد و مؤبد نباشند آنگه بر سبیل
استعظام و استهوال گفت وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ تو چه دانی که روز
جزا چه روزی باشد ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ پس چه دانی تو که آن روز چه
روزی باشد و این تکرار بر سبیل مبالغه گفت در باب تهویل و تعظیم آن روز آنگه هم خود بیان
کرد و گفت يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا مکیان و بصریان خوانند یومُ
برفع ردّاً علی قوله ما یوم الدین باقی قرّا یومَ خوانند بنصب علی تقدیر فعل مضمر والتقدیر
اعنی یومَ روزی باشد که هیچ نفس مالک نباشد هیچ نفسی را چیزی یعنی نتواند که از و عذابی
دفع کند یا او را نفعی کند و اصل ملک قدرت باشد چنانکه بیان کرده ایم وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ
لِلَّهِ و فرمان آن روز خدای را باشد برا آنکه هر فرمانها که امروز به ولاة و حکام تحویل است
فردا همه باطل شود و باز ستانند و ایشان را معزول کنند و آن که گفت یومئذ آن روز دلیل کند
که او را امروز فرمان نباشد خطا گفت برا آنکه این دلیل الخطاب بود و آن نزدیک محققان
درست نیست سورة المطففين بدانکه این سوره مکی است و سی و شش آیه و
صد و شصت و نه کلمات و نهصد و سی حرف روایت از ابو امامه از ابی کعب که رسول
صلی الله علیه و آله گفت هر که او سورة المطففين بخواند خدای تعالی او را روز قیامت از
رحیق مختوم آب دهد بسم الله الرحمن الرحيم
وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ خدای تعالی درین آیه تهدید و وعید کرد آنان را که چون چیزی
سنجند یا پیمایند کم سنجند و کم پیمایند والتطفيف التقليل واشتقاقه من

الطفیف و هو القلیل ای الیسیر یقال هذا امر فیه نزر قلیل زهید برض وتح نکد
حقیر یعنی واحد وای آنان که خود بر مردمان تمام باز ندهند و نقصان کنند آنگه وصف
کرد ایشان را و گفت الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ آنان که
چون چیزی پیمایند بر مردمان تمام بستانند در علی دو قول گفتند گروهی گفتند علی بمعنی
من است یعنی اذا اکتالوا من الناس و ایشان گویند حروف الصفات بعضها یقوم
مقام بعض و این قاعده نزد بصریان درست نیست و گفتند آیه بر ظاهر خود است و
معنی قوله علی الناس یعنی اذا اکتالوا لانفسهم علی الناس چون بهر خود بر مردمان پیمایند
و علی بمعنی لام باشد یقال هذا الامر له او علیه و شهد له خلاف شهد علیه و دعا له خلاف
دعا علیه و مانند این بسیارست پس معنی آن باشد که چون پیمایند که او را باشد و بر خصم
او باشد یستوفون تمام بستانند وَإِذَا كَالُوهُمْ و چون خود پیمایند برای ایشان
یعنی ایشان را باید دادن بر مردمان أَوْ وَزَنُوهُمْ یا بر ایشان سنجند يُخْسِرُونَ
کم پیمایند تقول العرب کلته و کلت له و وزنته الطعام و وزنت له یعنی فرا گفت
این لغت اهل حجازست خاص ابو عبیده گفت که عیسی بن عمرو وقف کردی بر کالوا
او وزنوا و هم ابتدا کردی چنانکه هم ضمیر مرفوع منفصل باشد بدلا من الضمیر المرفوع المتصل
الذی هو الواو و بر قول اول هم ضمیر منصوب متصل باشد که مفعول اول بود از
کالوا یقال کلته الطعام ابو عبیده گفت وجه اول اختیارست برای خط مصحف
که اگر هم ضمیر بودی بدل از فاعل بایستی از پی هر دو واو الف نوشته بودی که این را
الف فصل خوانند برا آنکه فاصل بود میان ضمیر فاعل و ضمیر مفعول یقال ضربوهم بی
الف چون هم ضمیر مفعول به باشد و ضربوا هم بالف چون ضمیر بدل فاعل باشد
عبد الله عباس گفت سبب نزول آیه آن بود که چون رسول صلی الله علیه و آله بمدینه آمد
در باب کیل و وزن سخت خبیث بودند خدای تعالی این آیه فرستاد قرظی گفت
مبایعه و تجارت اهل مدینه بر شکل قمار بودی بانواع حیلها که ایشان را بود
و نامهای آن نزدیک ایشان منابذه و ملامسه و مخاطره رسول صلی الله علیه و آله

بازار آمد و این آیه بریشان خواند سدی گفت رسول صلی الله علیه وآله بمدینه آمد مردی بود کنیت او
ابوجهینه دو صاع داشت یکی ناقص برای بستدی و بناقص بدادی خدای تعالی این آیه
فرستاد و گفت وای بر آنان که کم سنجند و کم پیمایند چون بردمان دهند و چون از ایشان
ستانند تمام بستانند عبدالله عباس روایت کرد از رسول صلی الله علیه وآله که گفت خمس
بخمس پنج چیز به پنج چیز گفتند کدام است آن یا رسول الله گفت هیچ قوم نباشند
که نقض عهد کنند و الا خدای تعالی دشمن برایشان مسلط کند و هیچ قوم نباشند
که بخلاف راستی حکم کنند والا درویشی برایشان مسلط شود و فواحش درمیان هیچ
قوم ظاهر نشود والا مرگ بریشان مسلط شود و هیچ قوم نباشند که کم پیمودن و
کم سنجیدن عادت کنند الا خدای تعالی نباتات از ایشان منع کند مالک دینار گفت
در همسایه بود بیمار رسید بعیادتش رفتم او را در نزع یافتم بانگ میداشت و میگفت دو
کوه آتشین قصد من میکنند من گفتم یا هذا این چه خیال است که ترا می نماید یا بیست
که میگویی گفت نه که حقیقت است و این از آنجاست که مرا دو کیال بود یکی زاید و یکی ناقص
بزاید بستدی و بناقص بدادی این که می بینم جزای آنست عکرمه گفت گواهی دهم بر هر کیالی
و وزانی که از اهل دوزخ است گفتند پسر تو هم کیال است هم وزان گفت دوزخی است
اصمعی گفت از اعرابی شنیدم که میگفت مروت طمع مدار که مروت او از سر کیال و وزان
باشد قال الشاعر مالِلتجارِ والسخاءِ وانما نبتت لحومهم علی قراط وقال آخر
خذوا مالَ التجارِ وسوّفوهم فانّ جمیع ما جمعوا حرام راوی خبر گوید که چون امیرالمؤمنین
علیه السلام از حکومت فارغ شدی ببازار کوفه درآمدی و گفتی یا ایها الناس اتقوا الله
و اوفوا الکیل و المیزان بالقسط و لا تبخسوا الناس اشیاءهم الآیه یکروز ببازار درآمد
مردی را دید که زعفران می سنجید و چرب می سنجید دانست که ترازوی او راست
نیست زعفران از کفه برچید و گفت اول ترازو راست کن آنگه اگر خواهی که چرب سنجی
تو دانی عبدالله عمر بمردی بگذشت که چیزی می سنجید گفت از خدای بترس و انصاف
بده که درست سنجیدن که فردای قیامت مطففان را بدارند تا عرق لگام در دهن ایشان

کند

کند الا یظنّ اولئک انّهم مبعوثون لیوم عظیم نمیدانند ایشان که
ایشان را برخواهند انگیخت را روزی بزرگ یعنی روز قیامت و ظن درآیه بمعنی علم است
یوم یقوم الناس لربّ العالمین آن روز که مردم بایستند برای خدای تا از حقوق
او برآیند و از حقوق اصحاب حقوق و مظالم برآیند و حساب باز دهند که چه کردند و چه کشتند
و چرا کردند و غرض ایشان از آن چه بود و بهر مثقال ذره از کجا جمع کردند و کجا صرف کردند
و از چه طریق کسب کردند راوی خبر گوید که روز عبدالله عمر این سوره میخواند چون باین آیه رسید چندان
بگریست که بیهوش شد کلّا انّ کتاب الفجّار لفی سجّین حقا که نامه های آن
کافران و بی سامانان که اعمال ایشان را آنجا نوشته باشند در سجین باشد عبدالله
عمر و مصعب بن عمیر و قتاده و مجاهد و ضحاک و ابن زید گفتند که سجین زمین هفتم است
جایهای کافران و نامهای اعمال ایشان آنجا باشد براء بن عازب روایت کرد از رسول صلی الله
علیه وآله که سجین نام زمین هفتم است عطیه گفت که عبدالله عباس از کعب الاحبار پرسید که
سجین چه باشد گفت بدانکه جانهای کافران با آسمان برند آسمان قبول نکند باز زمین آرند زمین
قبول نکند زمین دوم برند قبول نکند همچنین تا هفتم از آنجا بسجین برند و آن سرحد ملک ابلیس است
عطا و سعید جبیر گفتند سجین زیر روی ابلیس است آنکه از زیر روی او رقی بگیرند و احوال و اعمال
آن کافران را بنویسند و باز در زیر روی او نهند روایت دیگر از عبدالله عباس از کعب الاحبار
آنست که گفت در توریة یافتم که سجین نام درختی است در زیر هفتم زمین نام هر شیطانی
بر آنجا نوشته چون جان کافران بردارند با آسمان برند درهای آسمان بربندند در پیش آن
پس آنرا بسجین اندازند بر زیر یک برگ این درخت و چون جان بنده مؤمن بردارند درهای آسمان
بگشایند از او تا زیر عرش چون بزیر عرش رسد دستی از عرش بیرون آید و نزل و کرامة او در خور
او بنویسد و گفتند سجین سنگی است سبز در زیر هفتم زمین که سبزی آسمان از وست
نامهای کافران بران سنگ نهند وهب گفت سجین آخر ملک ابلیس است محمد بن کعب
القرظی گفت از رسول صلی الله علیه وآله که فلق نام چاهیست در دوزخ سر گرفته و سجین
نام چاهیست سرگشاده مجاهد گفت سنگیست در زیر هفتم زمین نامهای کافران در زیر

آن سنگ نهند عکرمه گفت لفی ضلال و خسار یعنی اعمال ایشان از مرقبی نباشد و بجای قبول نیفتد
جایگه گویم نام ایشان بخاک افتاده و در زمین افتاده اخفش گفت لفی حبس و ضیق و ضنک در
تنگی و سختی باشد و هو فعّیل من السجن و این بنا مبالغه باشد کولهم سکّیر و خمّیر ابو عبیده تفسیر
او شدید گفت ای ضرب شدید انگه بر سبیل تعجب گفت وما ادریک ما سجّین
تو چه دانی ای محمد که سجین چه باشد انگه گفت کتاب مرقوم نامه باشد نوشته
و علامت کرده چون رقم جامه که نسترند و فراموش نکنند تا جزا دهند خداوندش را بحسب
آن قتاده گفت رقم سر دارد و گفتند مرقوم مختوم باشد بلغت حمیر انگه گفت ویل
یومئذ للمکذبین وای دروغ دارندگان را آن روز الذین یکذبون بیوم
الدین آنان که روز جزا بدروغ دارند و بعث و نشور ایمان ندارند انگه وصف کرد کافران
بعث را گفت وما یکذب به الا کل معتد اثیم تکذیب نکند
آن را الا هر معتدی ظالمی یقال عتدی و تعدّی اذا تجاوز الحد اثیم ای مأثوم بزه کار فعیل بمعنی
مفعول اذا تتلی علیه آیاتنا چون آیات ما بر وی خوانند قال اساطیر الاولین
گوید فسانه پیشینگانست این جمله صفات مشرکان عرب است انگه بر سبیل زجر ایشان
گفت کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون غالب شد بر
دلهای ایشان آن عملهای بد که ایشان کردند ابو هریره گفت از رسول صلی الله علیه و آله
شنیدم که چون بنده گناهی کند نکته سیاه بر دلش پیدا شود اگر توبه کند آن سیاهی برخیزد
گردد و اگر باز گناه شود آن سیاهی زیاده گردد تا جمله دلش سیاه شود فذلک قوله
کلا بل ران الآیه و این معنی مفسران نیز آورده اند حذیفة بن الیمان گفت دل بمانند کفی است
چون تا بنده گناهی کند مقدار یک انگشت از منقبض و منقبض گردد چون گناهی دیگر کند یک
انگشت دیگر منقبض گردد تا انگه که جمله دل فراهم آید چون چنین شود مطبوع گردد و مغلوب
گناه شود انگه این آیه بر خواند بکر بن عبدالله گفت چون بنده گناهی کند سوراخی مانند سر سوزنی
در دل او پیدا شود حسن بصری گفت رین آن باشد که مرد گناه میکند تا دلش بمیرد عبدالله
عباس گفت پوششی بسر او در آرند تا او بیخبر شود و ترس خدا و اندیشه و خشیت در او نماند

وان نغلب

انگه

و گفتند رین آن باشد که برگرد اند تا زیر و زبر شود و نظیره قوله و نقلب افئدتهم و ابصارهم و اصل
رین در کلام عرب غلبه باشد یقال ران الخمر علی عقله ای غلبت معنی آنست که شومی گناه بر دل ایشان
غالب شود تا صاحب خذلان مانند و مستوجب توفیق نگردند و آیه دلیل است بر صحت مذهب اهل
عدل برای انکه اضافت رین با عمل و کسب ایشان است معلوم شد که از ایشان بر ایشان آمد و ما در محل
رفعست باسناد الفعل الیه و شاید که موصول باشد و شاید که مصدریه بود کلا انهم
عن ربهم یومئذ لمحجوبون حقا که ایشان از ثواب خدای آن روز محجوب باشند و ممنوع
علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه و باین آیه اشاعره تمسک نموده اند در اثبات
رؤیت برای انکه حجاب حقیقت اجسام روا باشد و ایشان نیز خدا را جسم نگویند و اما مجسمه سخن
نگوییم در نفی رؤیت و نفی تجسم گوییم چون باطل شود که جسم است باطل شود که مرئی است برای
انکه مستحیل است الا بر اجسام یا بر الوان و خدای تعالی نه از قبیل الوان است نه از قبیل اجسام
دیگر انکه حجاب نقیض رؤیت باشد و این جز در حق اجسام مصور نشود دیگر انکه اگر تسلیم کنند حجاب
از کجاست که چون کافران محجوب باشند دیگران موصول باشند و این دلیل الخطاب است و آن
معتمد نیست ثم انهم لصالوا الجحیم انگه ایشان بدوزخ شوند مقیم باشند آنجا
ثم یقال هذا الذی کنتم به تکذبون انگه گویند ایشان را که این آن عذابست
که شما دروغ داشتید آن را کلا ان کتاب الابرار لفی علیین خدای
تعالی چون طرفی از کافران کرد انگه وصف مومنان کرد گفت حقا که نامه ابرار و نیکوکاران
در علیین باشد براء بن عازب روایت باشد از رسول صلی الله علیه و آله که علیین بالای هفتم
آسمانست زیر عرش عظیم عبدالله عباس گفت لوحی است از زبرجد سبز در زیر عرش آویخته
اعمال ابرار انجا نوشته باشد گفت قتاده گفتند قائمه است از قوائم عرش عطا گفت
از عبدالله عباس که بهشت است ضحاک گفت سدرة المنتهی است اهل معانی گفتند
علی علو بعد علو و شرف بعد شرف بر بلندی از پس بلندی و شرفی از پس شرفی
و گفتند واو آن جمع کرد بر جمع سلامت که نه جمع علّیّ علی فعّیل مبالغة فی العلو کسکّیر و
خمّیر و تثنیته علّیّان والجمع علّیّون فی حال الرفع و علّیین فی حال النصب والجر

ذا گفت علیین لفظی است موضوع بر صیغه جمع که آنرا واحد نیست از لفظ کعشرین و ثلثین عبد الله
عمر گفت در این آیه که اهل علیین از چند ساله راه ببر اهل بهشت فرو نگرند چون یکی از ایشان بر کوشک خود
آید بهشت فرو گیرد از نور روی او بهشت روشن شود و اهل او بدانند که آن نور روی اهل علیین است
وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ و تو چه دانی ای محمد که علیون چه باشد آنگه هم خود بیان کرد
گفت كِتَابٌ مَرْقُومٌ نوشته باشد رقم زده قیل مکتوب و قیل مختوم گفته‌اند نوشته
باشد و گفته‌اند مهر کرده باشد بعضی اهل معانی گفته‌اند در کلام تقدیم و تاخیری هست و التقدیر کلا
ان کتاب الابرار کتاب مرقوم فی علیین و آن محل فرشتگان است گفت نامه عمل ایشان بمحل
شرف و قربت باشد تا بدانند که آنرا که نامه عملشان را این تشریف باشد منزلت ایشان نزدیک
خدا چون باشد آنگه گفت يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ مقربان و نزدیکان حضرت آنجا حاضر
باشند که نامه اعمال ایشانست آنگه وصف محل ایشان کرد گفت إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي
نَعِيمٍ نیکوکاران در بهشت نعیم باشند عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ بر سریرها آن
کرامتها می‌نگرند و ملکتی خدای تعالی ایشانرا داده باشد می‌بینند مقاتل گفت بدشمنان خود
می‌نگرند از اهل دوزخ که خدای تعالی چگونه عذاب میکند ایشانرا عطا گفت بر سریرها معروف
معروف می‌نگرند و بر سریرهای قربت رأفت ملک رئوف می‌بینند تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ
نَضْرَةَ النَّعِيمِ در روی ایشان بشناسی نضرت و تازگی نعمت عامه قرّا تعرف
خوانند بفتح تا و کسر را و نصب نضرة ابو جعفر و یعقوب تُعْرَفُ خوانند علی الفعل
المجهول یعنی شناسند در روی ایشان يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ بدهند
ایشانرا از خمری پاکیزه خوش گفته‌اند خمر کهن باشد مقاتل گفت خمر سفید باشد قال حسان
یسقون من ورد البریص علیهم بردی یصفق بالرحیق السلسل و قال آخر ام لا
سبیل الی الشباب و ذکره اشهی الی من الرحیق السلسل مَخْتُومٍ مهر بر نهاده
خِتَامُهُ مِسْكٌ مهر او مشک باشد مقاتل گفت یعنی سر بگل کرده جز آنکه
بجای گل مشک باشد و از او کرامت او بر و مهر نهند تا دست هیچکس بآن نرسد که خداوندش را
بود که بوزنت طبعی حاصل آید عبد الله مسعود گفت مختوم ای ممزوج ختامه ای مزاجه

گفت

٣٥٤

گفت آمیخته باشد بمشک بجای آنکه اینجا مزج با آب کنند آنجا مشک باشد بعضی دیگر گفتند
ختامه عاقبته و خاتمته و آخر طعمه مسک یعنی چون از دهن باز گیرند بوی مشک دهد قتاده گفت
بکافور مزج کنند و بمشک مهر کنند ابو الدردا گفت این ختام شرابی باشد سپید که ایشان
شراب خود با آن مزج کنند و بوی او چون بوی مشک باشد تا اگر کسی یک انگشت در وی زند
و در دنیا دارد همه دنیا معطر شود و همه جانوران از آن بو نصیب یابند و اصل ختم در لغه
آخر کار باشد و منه ختم القرآن و قوله علیه السلام الامور بخواتیمها ای بعواقبها و قیل
للنبی صلی الله علیه و آله خاتم الانبیاء و مهر را از اینجا ختم گویند که مهر آخر کار باشد عند الفراغ
من وضع ما یحتاج الیه فی البیت او فی الکیس و انگشتری را از آن خاتم خوانند که مهر نهند
باشد کسائی خواند خاتمه مسک علی وزن الفاعل و این قراءة علی است علیه السلام و علقمه
و ختام که قراءة عامه قرّاست جمع خاتم باشد و گفته‌اند ختام مصدر باشد و خاتم اسم
گفته‌اند ختام و خاتم بیک معنی باشد کقولهم رجل کریم الطباع و الطابع قال الفرزدق
فبتن بجانبی مصرعات و بت افض اغلاق الختام وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ
الْمُتَنَافِسُونَ باید تا راغبان در و رغبت کنند و چیزی نفیس مرغوب باشد و تنافس
آن باشد که هر یکی از دو نفس تمنا کند که چیز نفیس ایشانرا باشد و نفست بالشیء اذا بخلت
به لشدة الرغبة فیه و مثله قوله تعالی لمثل هذا فلیعمل العاملون و در ضمن آن تحریض
مکلفانست بر طاعت و عمل صالح کردن مقاتل بن سلیمان گفت فلیتنازع المتنازعون
باید تا منازعت کنند در و منازعت کنندگان یعنی مسارعت باعمال صالحه تا از یکدیگر بربایند
هر کس را که عمل به باشد و بیش باشد این منزلت مرغوب او را باشد عطا گفت منافسه مسابقه
باشد زید اسلم گفت مسابقه باشد ابن جریر گفت جد کردن در طلب باشد و حرص نمودن بر آن
و این اصل کلمه است لغة وَمِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ و مزاج او از تسنیم باشد
گفته‌اند تسنیم شرابی باشد که از بالا بر ایشان فرو آید مشتقا من سنام البعیر ضحاک گفت
تسنیم شریفترین شرابها باشد مقاتل گفت تسنیم چشمه باشد که از بهشت عدن با
بر ایشان فرو آید سر منازلهم و غرفهم عبد الله مسعود و عبد الله عباس گفتند تسنیم شرابی باشد

قس

کہ صرف آن مقربان المقربون دهند و دیگر از ممزوج عبد الله عباس گفت این از انجمله است که خدای تعالی
گفت فلا تعلم نفس ما اخفي لهم الآیه بعضی مفسران گفتند آبی باشد که در هوا معلق می آید
و در قدحهای اهل بهشت ریخته میشود باندازه قدحها چون پر شود باز ایستد چنانکه قطره
بر زمین نیاید تا ایشان از تکلف استقا نباید کرد و این قول قتاده است و اصل او از علو
رفعت است من سنام البعیر و این اسمی است تحسین الکلام کالتسنیم لجبل معروف عینا
نصب او بر حال است و ابو که مفعول دوم باشد از یسقون ای یسقون عینا یشرب
بها المقربون که مقربان و نزدیکان از ان خورند گفتند باز یا دست و التقدیر
یشرب بها المقربون و گفتند یعنی مع است اهل اشارت گفتند شربی باشد صرف نا ممزوج
که نزدیکان و مقربان خورند بر بساط قرب در مجلس انس در بستان عیش بکاس رضا
و مشاهده مصطفی صلی الله علیه و آله ان الذین اجرموا کانوا من الذین
آمنوا یضحکون مجرمان یعنی مشرکان ابو جهل و اصحابش و ولید مغیره
و عاص و ابل و جماعت مشرکان گفتند این جماعت از صحابه رسول خندیدندی بر طریق
استهزا از جماعت مؤمنان درویشان چون سلمان و ابو ذر و مقداد و عمار و بلال
مقاتل و کلبی گفتند آیه در شان علی علیه السلام آمد که یکروز با جماعتی مؤمنان بنزدیک
رسول صلی الله علیه و آله میرفت این جماعت مشرکان برو بخندیدند و گفتند ضحکنا من
هذا الاصلع خدای تعالی این آیه فرستاد و اذا مروا بهم یتغامزون
و چون مؤمنان بریشان گذشتندی یکدیگر را چشم زدندی بر طریق استهزا و سخریه
چنانکه مستهزیان کنند و اذا انقلبوا الی اهلهم انقلبوا فاکهین
و چون با خانها رفتندی با بطر و مزاح دد لهوی رفتندی و اذا رأوهم قالوا
ان هؤلاء لضالون و چون مؤمنان را دیدندی گفتندی ایشان گمراهانند که
رد دین محمدند و ما ارسلوا علیهم حافظین انکه بر سبیل انکار ایشان
گفت ما ایشان را نفرستادیم نگهبان بریشان تا موکل باشند فالیوم الذین آمنوا
من الکفار یضحکون امروز یعنی روز قیامت آنها که ایمان آورده اند

بکافران

بر کافران بخندند علی الارائک ینظرون بر سریرهای زر و سیم مرصع می کنند
در خبر می آید که چون خدای تعالی خواهد که در سرور اهل بهشت بیفزاید بفرماید تا از دوزخ
دری در بهشت گشایند کافران چون آن در گشاده ببینند تا ختن گیرند و چون ایشان
و خیزان تا آن در رسند در بروی ایشان در بندند ایشان نومید شوند و مؤمنان از ان
بخندند فذلک قوله الآیه هل ثوب الکفار ما کانوا یفعلون
صورت استفهام است و معنی تقریر گفت جزا دادند کافران را با آنچه کردند و این لفظ بر
وضع لغت حمل کرد که ثواب جزا باشد یقال ثوب علی مستحقه ای رجع جزا آنست که
که در شرع مخصوص شد بجزاء خیر اما بقرینه کفار را باید حمل باید کردن بر عقاب
این سوره مکی است و بیست و پنج آیه و صد و نه کلمه و چهارصد و سی حرف است
ابو امامه روایت کرد از ابی کعب که رسول صلی الله علیه و آله گفت که هر که سوره اذا السماء انشقت
بخواند خدای او را در پناه گیرد از انکه نامه اش از پس پشت دهند بسم الله
الرحمن الرحیم اذا السماء انشقت خدای تعالی وصف قیامت
و طرفی از آثار و اعلام او کرد گفت چون آسمان شکافته شود و اذنت لربها
و حقت و گوش با فرمان خدا کند یقال اذنت لکذا ای استمعت الیه و منه قول النبی
صلی الله علیه و آله لا یأذن الله لشیء کاذنه الی القرآن و اصله من اصغاء الاذن الیه و
این را دو تأویل بود اما آنکه گویند مراد باسمان اهل آسمانند علی حذف المضاف و اقامة
المضاف الیه مقامه و اما مراد تصغیر و تذلیل بود یعنی منزلت بنده مطیع که گوش با
فرمان خداوندش کند همچنین آسمان خدای تعالی را مسخر و مذلل بود و یجری مجری قوله
ائتیا طوعا او کرها الآیه یعنی در شکافتن فرمان برد و سزاوار است که فرمان برد از آنکه
مخلوق و آفریده اوست و اذا الارض مدت و آنگه که زمین را بکشند
کشیدن ادیم عکاظی و فراختر کنند از انکه اکنون هست و القت ما فیها
و تخلت و بینداز آنچه در و ست و خالی شود از مردگان و گفتند بیندازد
آنچه در و باشد از گنجها و هو قوله صلی الله علیه و آله اذا ظهرت اعلام الساعة تقیء الارض

تخلت یعنی ص

افلاذ کبدها مثل الاسطوانة فیجیء القاتل فیقول فی مثل هذا قتلت ویجیء السارق فیقول
فی مثل هذا قطعت ثم یدعونه فلا یأخذون منه شیئا گفت چون علامات قیامت ظاهر شود بیرون کند زمین
پارهای جگر خود یعنی گنجهای آگنده در زمین بمانند ستونهای زرین قاتل گوید برای این
قتل کردند مرا و دزد آید و گوید برای مانند این دست ببریدند مرا آنگه بروند و رها کنند
وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ و فرمان خدا را انقیاد کند و باید و سزاوار است تا کند
و در جواب اذا اختلاف کردند بعضی گفتند جوابش محذوف است لدلالة الکلام علیه
و گفتند جوابش در ضمن آنست که یا ایها الانسان انک کادح والتقدیر اذا السماء انشقت
لقی کل کادح ما کدحه مبرد گفت در کلام تقدیم و تاخیری هست و تقدیر آنست که یا ایها
الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه اذا السماء انشقت و گفتند جوابش اذنت و
واو زیادتست مثله قوله تعالی حتی اذا جاءوها وفتحت ابوابها يَا أَيُّهَا الْإِنسَانُ
إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ ای کاسب بالتعب والنصب
وعامل و واصل الی ربک یعنی ای آدمی ترا عمل برنج باید کرد تا بآن عمل بخدا رسی
بعضی دیگر گفتند که مراد آنست که ترا رنج می باید برد در طلب روزی تا پیش خدا شدن و اصل
کدح اثر بود و علامت خراشیدگی و منه قول النبی صلی الله علیه و اله من سأل وله ما یغنیه
جاءت مسألته یوم القیمة خدوشا او خموشا او کدوحا فی وجهه قال ابن مقبل بل العیش
الا تارتان فمنهما اموت واخری ابتغی العیش اکدح عبدالله عباس روایت کرد
که رسول صلی الله علیه و اله گفت پشیمان منتظر رحمت باشد و معجب منتظر مقت و خشم خدا
و هر کس بآن عمل که رد کرده باشد جزا گیرد در آن فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ
بِيَمِينِهِ اما آن را که نامه او بدست راست دهند فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا
يَسِيرًا او را شمار آسان خواهند کرد راوی خبر گوید که رسول صلی الله علیه و اله گفت
هر کرا حساب کنند عذاب کنند گفتند یا رسول الله نه خدای تعالی میگوید و اما من اوتی
کتابه بیمینه الآیه گفت آن عرض حساب باشد من نوقش فی الحساب عذب وَيَنقَلِبُ
إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا او با اهل و منزل خود شود شادمانه وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ

كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ و اما آنکس که نامه او از پس پشت او دهند مجاهد گفت دست
چپ او از پس پشتش بیرون آرند و نامه در و نهند فَسَوْفَ يَدْعُو ثُبُورًا او ثبور و
ویل خواند گوید واویلاه واهلکاه اینها را گویند لا تدعوا الیوم ثبورا واحدا الآیه وَ
يَصْلَىٰ سَعِيرًا و بدوزخ بازگشتند یعنی بدوزخ سوخته شود ابو جعفر خواند و کوفیان
جز کسائی یَصلی بفتح یا علی اضافة الفعل الی الفاعل و این اختیار ابو عبیده است لقوله تعالی
الا من هو صال الجحیم و قوله یصلی النار الکبری و باقی قرّاء یُصلّی خواندند علی الفعل المجهول
و این اختیار ابو حاتم است لقوله تعالی ثم الجحیم صلوه و قوله وتصلیة جحیم إِنَّهُ كَانَ
فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا آنگه گوید او را که در خانه خود و میان اهل و عیال خود شادمانه بودی
از آنجاست قوله تعالی ان الله لا یحب الفرحین و قول النبی صلی الله علیه و اله ان الله یحب
کل قلب حزین خدای تعالی هر دلی اندوهگین دوست دارد ابن عطا گفت درین آیه متابع نفس
که در مرتع هوا چریده باشد از بی چار و دو در چراگاه شهوت چرد و در هوا هوا پرواز کند
و از مراد آغاز کند و همه روز با نفس این راز کند و همه شب نفس برد و در این مطلب ناز کند
لا جرم فردا که نامه عمل باز کند نامه سیاه بیند و حال تباه و صحایف پر گناه و از عمر گذشته
در دست آه بر خویشتن نوحه کردن گیرد فسوف یدعو ثبورا الآیه در شور باشد از حور و
از قصور دور باشد این همه از بهر چه باشد زیرا که إِنَّهُ ظَنَّ أَن لَّن يَحُورَ كلا نش
گر بود کاتش جنانست دنیا که او را بار گشتی نیست با حور رجوع باشد یقال حار
یحور اذا رجع و کلمته فما احار جوابا ای ما رد و منه المثل و قیل هو من قول النبی
صلی الله علیه و اله نعوذ بالله من الحور بعد الکور گفتند معنی آنست که من الرجوع بعد
الزیادة الی النقصان زیرا اگر در اصل ناقص بوده است پس معنی آنست که من الراجع و
این معنی لطیف است عبدالله عباس گفت نمیدانستم که معنی حور چه باشد تا شنیدم که
زنی اعرابی دختر کش را میگفت حوری حوری ای ارجعی بَلَىٰ ردا علیه نه چنانست
که او گمان برد او باز نزدیک آید و حساب او کرده شود إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ
بَصِيرًا که خدای تعالی احوال او عالم است فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ قسم میکنم

بشفق مجاهد گفت مراد بشفق همه روزست بیانه قوله تعالی فی عقبه واللیل عکرمه گفت بقیه
روز خواست باقی مفسران گفتند مراد سرخی است که بر جای آفتاب ماند چون آفتاب فرو شود
و در لغت شفق اسمی است مشترک میان حمره و بیاض و بیشتر فقها و اهل علم برآنند که مراد به شفق
حمره است و آن اول نماز خفتن باشد و آخر وقت نماز شام بروایت اصحاب ما و این قول
عبد الله مسعود است و عبد الله زبیر و عبد الله عمر و عبد الله صامت و شداد اوس و انس
مالک و ابو قتاده انصاری و ابو هریره و جابر عبد الله انصاری از جمله صحابه و از تابعین سعید بن
المسیب و سعید جبیر و طاوس و عبد الله دینار و مکحول و از فقها مالک و اوزاعی و شافعی
و ابو یوسف و ابو ثور و ابو عبیده و اسحق بعضی دیگر گفتند بیاض باشد و این قول عمر عبد
العزیز است و مذهب ابو حنیفه و قول اول مذهب اهل البیت است علیهم السلام و قول
آنست را اگر اجماع اهل البیت و صحابه است و قول عامه و اهل علم و شواهد لغه فرا گفت از
عرب شنیدم که جامه سرخ را تشبیه کردند بشفق قال احمر اللون کحمرة الشفق و گل سرخ
را شفق گویند بعضی علما گفتند بیاض خود فرو نشود خلیل احمد گفت بر مناره اسکندریه
شدم در وقت مغیب بیاض بیاض دیدم که از افق آن افق میرفت و فرو نشد واللیل
وما وسق سوگندی دیگرست گفت بحق شب و اتساق او و گفتند وسق ای جمع ما
کان بالنهار منتشراً یعنی شب و آنچه جمع کند از حیوانات که پراکنده باشد بروز و اصل وسق
جمع باشد یقال وسقت الشیء اسقه وسقاً از اینجا وسق گویند طعام مجموع را و وسق شصت
صاع بود و طعام موسق ای مجموع فی وعاء ضحاک گفت وما جمع من الظلمة و آنچه شب
جمع کند از تاریکی بعضی دیگر گفتند این از مقلوب است ای ما ساق من الحیوان الی مأواه
آنچه او با جانه برد از حیوانات الا آنست که قلب کردند فا را بجای عین بردند مقاتل
حیان گفت وسق اقبل بحق شب و آنچه روی را فراز کند از و تاریکی و عبد الله عباس
گفت جمع یعنی گرد شاعر چگونه گفت ان لنا قلائصا حقائقا مستوسقات
او یجدن سائقا والقمر اذا اتسق و بحق ماه چون مجتمع شود و اتساق بطاق
و وسق باشد یقال وسقته فاتسق ای جمعته فانتظم قتاده گفت ای استدار

اصل او سوق بوده فاء الفعل که سین بود بردند بجای عین الفعل که واو بود و واو را آوردند بجای سین شف

چون گرد شود و این در ایام البیض باشد یقال اتسق الشیء و استوسق اذا تتابع و اطرد
لترکبن طبقاً عن طبق این لام و نون تاکید در اول و آخر کلمه برای جواب
قسم است مکیان و کوفیان الا عاصم خواندند لترکبن بفتح با و این قراءة عمر بن الخطاب است
و عبد الله مسعود و عبد الله عباس و برین قراءة خطاب با رسول صلی الله علیه و آله باشد
و معنی آنست که تو ای محمد رکوب کنی بر طبقات آسمان طبقی از پس طبقی و یکی از پس دیگری
و درجه از پس درجه و رتبتی از پس رتبتی بعضی دیگر گفتند خبرست از آسمان یعنی آسمان میگردد
از حال بحال یکبار چون دخان باشد یکبار چون مهل یکبار متشقق شود به ابر و یکبار در نوردند
دیگر قرا بضم با خواندند و برین قراءة خطاب با جمله مکلفان باشد و این اختیار ابو عبیده است
برای آنکه خطاب لا بقرست بر دمان از آنکه برسول صلی الله علیه و آله و در پیش آیه ذکر اختلاف ایشان
کرد در نامه گرفتن بدست راست و بدست چپ و از پس این آیه هم حدیث مکلفان کرد گفت
فما لهم لا یؤمنون چه بوده است ایشان را که ایمان نمی آورند پس از آنکه من ایشان را از حال بحال گردانیده ام
و از عدم بوجود آورده ام بعضی مفسران گفتند اختلاف حالات روز قیامت خواست و اختلاف
منازل و مقامات که در موقفی ایشان را بدارند و در موقفی عرض کنند و در موقفی حساب کنند و در موقفی
سؤال در موقفی رانند و در موقفی بهشت یا دوزخ فرستند مقاتل گفت یکبار عدم و یکبار وجود
و دیگر باره مرگ در گور و دیگر بار بعث و نشور عطا گفت اختلاف احوال او خواست در دنیا
یکبار درویش یکبار توانگر یکبار ضعیف یکبار قوی عبد الله عباس گفت عبارتست از اهوال
و شداید عرب او را که در بلا افتد گوید وقع فی بنات طبق و داهیه را ام طبق و ام الوبیق
گویند ابو عبیده گفت سنن گوب کنید آنان را که پیش از شما بوده اند عکرمه گفت اختلاف احوال
او خواست در خلقت یکبار خورد باشد یکبار بزرگ یکبار جوان یکبار پیر حکما گفته اند از آن
وقت که آدمی نطفه باشد تا آنگه که بمیرد او را سی و هفت حال بود و هر حالتی را نامی بود
اول نطفه آنگه علقه آنگه مضغه آنگه عظام آنگه گوشت بر او پوشیده شود آنگه
خلقی دیگر در او آفریند یعنی حیوة آنگه چون ولادت او نزدیک شود جنین گویند او را
و چون بزاید ولید چون شیر خورد رضیع چون از شیرش باز گیرند فطیم چون بتحرک

در قراءة فتح با نیز میتواند بود که خطاب با انسان باشد که پیش از این یا ایها الانسان انک کادح شف

ام

سی و هفت حال آدمی

شود صبی چون بزرگتر شود یافع پس ناشی پس مترعرع پس حزور پس مراهق پس
محتلم پس بالغ آنگه چون مرد شود امرد و چون سبلت بدید آورد طار پس باقل پس
مسیطر پس مطرح آنگه چون خط برارد مخطط پس مجتمع پس صمل پس ملتحی
پس مستوی پس مصعد پس شاب و شاب جامع بود این اسامی را که یاد کرده شد
و چون آغاز سپیدی موی کند ملهوز پس اشمط پس کهل پس اشیب پس شیخ
پس حوقل پس هم پس هرم پس خرف و چون بمیرد میت فهذا معنی قوله
لترکبن طبقا عن طبق و طبق در لغت حال باشد مکحول گفت معنی آنست که آدمی از
هر بیست سال از حالی بحالی شود و این تنبیه است خلایق را بر حدوث عالم و آنکه صانعی مدبر
حکیمی هست حکما گفته اند هر که امروز بر حالی باشد فردا بر حالتی دیگر باید که بداند که تدبیر
او با دیگری است ابوبکر وراق گفت منبه و دلیل است بر آنکه عالم را صانعی هست گفت تحویل
حالات و عز قوت و ضعف ارکان و قهر منت و فسخ عزیمت ابوالنمر گفت در
نزدیک محمد بن زید العلوی شدم بعیادت او این ابیات بر من خواند انی اعتللت و لا
کانت لک العلل و هکذا الدهر فیها الصاب و العسل ان الذی لا تحل الحادثات
به و لا تغیر الا الله لا الرجل فما لهم لا یؤمنون چه بوده است ایشان را که ایمان
نمی آرند و اذا قرئ علیهم القرآن لا یسجدون و چون قرآن بر ایشان
خوانند سجده نکنند درو دو قول گفتند یکی آنکه خضوع و خشوع نکنند و آنرا بر توسع سجده
خواند قولی دیگر آنکه بجای سجده سجده نکنند چنانکه مومنان کنند راوی خبر گوید ابوهریره
این سوره میخواند گفت چون رسول این سوره میخواند اینجا سجده کرد و این محل باشد بر استحباب
و از جمله آن ده جای که سجده در وی مستحب است بل الذین کفروا یکذبون
بل کافران تکذیب میکنند و بدروغ میدارند مجاهد گفت یکتمون فی قلوبهم قتاده گفت یوعون
فی صدورهم من قولهم اوعیت المتاع فی الوعاء و وعیت العلم اذا حفظته ابن زید گفت
آنچه جمع کرده اند از اعمال نیک و بد فبشرهم بعذاب الیم بشارت ده
ایشان را بعذابی مولم و بشارت در عذاب مجاز باشد من حیث اللغة و اگرچه

این قرآن را والله اعلم بما یوعون
و خدای عالم‌تر است بآنچه ایشان
در دل میدارند صح

حیث اللغوی باشد که اثر او بر بشره ظاهر شود از مسرت مسارت الا الذین آمنوا
و عملوا الصالحات لهم اجر غیر ممنون این استثنا منقطع است گفت
الا آنان که ایمان آرند و عمل صالح کنند که بشارت ایشان برخلاف این باشد ایشان را
مزدی باشد که بریده نشود و گفتند بی منت بر ایشان آنگه مستحق باشند و استثناء منقطع
بمعنی لکن باشد و معنی او آن باشد که مستثنی از جنس مستثنی منه نباشد.
این سوره مکی است بیست و دو آیت است صد و نه کلمه و چهار صد و پنجاه و هشت حرف سعید
جبیر روایت کرد از عبدالله عباس که رسول صلی الله علیه و آله گفت هر که سوره البروج
برخواند خدای تعالی بعدد هر روز آدینه و هر روز عرفه که در دار دنیا بوده باشد او را ده
حسنه بنویسد بسم الله الرحمن الرحیم
والسماء ذات البروج قسم یاد کرد باسمان که خداوند بروج است یعنی چهار
بروست که منازل این هفت ستاره است و بروج دوازده است ستاره هفت و ذکر
آن رفته است و الیوم الموعود بیشتر مفسران برآنند که روز موعود روز قیامت
که خلقان را بآن وعده داده اند ابوهریره روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله که روز موعود
روز قیامت است و شاهد روز آدینه و مشهود روز عرفه و گفتند روز عید
گفت آفتاب بر نیاید و فرو نشد بهیچ روز فاضلتر از روز جمعه درو ساعتی است که هیچکس
درو دعا نکند الا اجابت کنند او را یا استعاذه و الا پناه دهند او را عبدالله عباس گفت
شاهد رسول است و مشهود روز قیامت لقوله تعالی آیه برخواند فکیف اذا جئنا من کل امة
بشهید الآیه و آیتی دیگر ذلک یوم مجموع له الناس و ذلک یوم مشهود روایتی دیگر از رسول
صلی الله علیه و آله آمد که شاهد روز عرفه است و مشهود روز آدینه ابوالدردا روایت
کرد از رسول صلی الله علیه و آله که صلوات بر من بسیار فرستید در روز آدینه که آن
روزی است مشهود و فرشتگان حاضر باشند درو هیچکس نباشد که بر من صلوات فرستد
و الا آن صلوات او بر من عرض کنند گفتند یا رسول الله پس از وفات تو هم چنین باشد
گفت خدای تعالی بر زمین حرام کرده که گوشت پیغمبران خورد پیغمبران خدا زنده باشند

مسجد ...

و روزی خورند راوی خبر گوید در مجلس رسول صلی الله علیه و آله بشدم مردی را دیدم پشت باز داده و حدیث
میکرد از رسول صلی الله علیه و آله از وی پرسیدم که شاهد و مشهود چه باشد گفت شاهد روز آدینه است
و مشهود روز عرفه از آنجا بگذشتم مردی را دیدم که حدیث میکرد از رسول صلی الله علیه و آله او را
پرسیدم از شاهد و مشهود گفت اما شاهد روز آدینه است و مشهود روز عید نحر از و بگذشتیم
کودکی را دیدم با روی چو ماه از رسول صلی الله علیه و آله حدیث میکرد از وی پرسیدم گفت شاهد رسول است
لقوله تعالی انا ارسلناک شاهدا و مشهود روز قیامت است لقوله تعالی ذلک یوم مجموع له الناس
و ذلک یوم مشهود از یکی پرسیدم که ایشان کیستند گفت اول عبد الله عباس دوم عبد الله عمر
سیوم حسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام مجاهد گفت شاهد آدم است و مشهود
روز قیامت لیث گفت شاهد فرزند آدم است و مشهود روز قیامت والبی گفت از عبد الله
عباس که شاهد خداست و مشهود روز قیامت و این دو آیه بر خواند و جاءت کل نفس معها سائق
و شهید و ذلک یوم مشهود جابر عبد الله انصاری گفت شاهد روز قیامت و مشهود مردمانند
محمد بن کعب گفت شاهد آدمی است و مشهود خداست که آدمی بر توحید و یگانگی او گواهی میدهد
عطاء بن یسار گفت شاهد آدم است و فرزندانش و مشهود روز قیامت است ابو موسی گفت
شاهد عیسی علیه السلام است و مشهود امتش بیانه و کنت علیهم شهیدا الآیه عبد العزیز یحیی
گفت شاهد رسول است صلی الله علیه و آله و مشهود امتش بیانه و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا
حسین بن الفضل گفت شاهد این امت اند و مشهود دیگر امتان بیانه قوله و کذلک جعلناکم امة
وسطا لتکونوا شهداء علی الناس سعید بن المسیب گفت شاهد روز ترویه است و مشهود
روز عرفه سعید جبیر گفت شاهد خداست و مشهود ماییم بیانه قوله و کفی بالله شهیدا قل ای شیء
اکبر شهادة قل الله شهید بینی و بینکم و گفت شاهد بنی آدمند و مشهود آدم بیانه یوم تشهد علیهم
السنتهم و ایدیهم بعضی دیگر گفتند شاهد حجر اسود است و مشهود حاجیان که او را
استلام کرده باشند بیانه قوله صلی الله علیه و آله و له لسان ذلق یوم القیمة یشهد لمن و افاه و
گفتند شاهد شب و روز است و مشهود بنی آدم بیانش خبر رسول صلی الله علیه و آله که یاد کرده است
هیچ روز نباشد که آفتاب طالع شود الا منادی ندا کند که من روزی نوم و گواهم بر تو در آنچه کنی در من

الا در

اگر آفتاب من فرو شود مرا در نیابی هرگز تا روز قیامت و این ابیات با حسین علی علیهما السلام
نسبت کنند مضی امسک الماضی شهیدا معدلا و خلفت فی یوم علیک شهید فان
کنت بالامس اقترفت اساءة فثن باحسان و انت حمید و لا ترج فعل الخیر یوما الی
غد لعل غدا یاتی و انت فقید فیومک ان اعتبته عاد نفعه علیک و ماضی
الامس لیس یعود محمد بن علی الترمذی گفت شاهد حفظه و نگهبانان تواند و مشهود تو کارها
بر تو گواهند و انشد ابو بکر الانباری ان من رکب الفواحش سرا حین یخلو بذنبه غیر
خال کیف یخلو و عنده کاتباه حافظاه و ربه ذو الجلال بعضی دیگر گفتند شاهد پیغمبرانند
و مشهود رسول است علیه و علیهم السلام بیانه قوله و اذ اخذ الله میثاق النبیین الی قوله فاشهدوا
و انا معکم من الشاهدین و گفتند شاهد خداست و فرشتگان و اولوا العلم و مشهود کلمه
لا اله الا الله بیانه قوله شهد الله انه لا اله الا هو الآیه و گفتند شاهد خلق است و مشهود
حق تعالی و فیه یقول الشاعر ایا عجبا کیف یعصی الاله ام کیف یجحده جاحد و لله
فی کل تحریکة و تسکینة ابدا شاهد و فی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد و معنی آیه
بر اختلاف این اقوال آن باشد که شهد دو معنی دارد گواهی دادن و حاضر آمدن آنجا که
حمل توان کرد بر گواهی حمل باید کرد و آنجا که حمل نتوان کردن بر حضور که محتمل آن معنی باشد حمل
باید کرد اما بر حقیقت و اما بر توسع آنچه از آن حقیقت بعد چون شهادت مشهود خواهند از
حضور باشد یعنی خلائق درین روز حاضر آیند اما معنی آیه خدای تعالی بدین چیزها قسم یاد
کرد برای شرف و فضلش قتل اصحاب الاخدود عبد الله عباس گفت هر کجا
در قرآن قتل است یعنی لعن است و اخدود شکاف باشد و جمعها اخادید و الخد
الشق اما قصه اصحاب الاخدود عبد الرحمن بن ابی لیلی روایت
کرد از صهیب که رسول صلی الله علیه و آله گفت پادشاهی بود در امت سلف و او را
ساحری بود چون پیر شد پادشاه را گفت من پیر شده ام کودکی باید تا من او را سحر بیاموزم
تا من از دنیا بروم مرا قائم مقامی باشد پادشاه غلامی را پیش او فرستاد تا او را سحر
بیاموزد غلام آنجا رفت و حدیث ادبی شنید در ره میگرفت و دلش بآن میل میکرد بر ...

الاعقاب
خوشنود گردانیدن

راه او راهبی بود مردم نزدیک او حاضر آمدندی و از و علم آموختندی این غلام بکید و بار آنجا بنشست
و حدیث راهب شنید او را خوش آمد و بدین او میل کرد و بعد از آن هر روز بیامدی و نزدیک راهب
بنشستی و حدیث او شنیدی تا دین او بگرفت و پادشاه هیچ اثر علم سحر در وی ندید و نه نیز ساحر او را
جفا بکرد تا اتفاق افتاد که یکروز میرفت در راه خلقی را دید بسیار باز مانده گفت ایشان را چه بوده
گفتند ماری عظیم در راه است که کسی نمیتواند گذشت او گفت من امروز تجربه کنم کار ساحر و کار
راهب را تا خود کدام بر حق است آنگه سنگی برگرفت و در روی مار نهاد و گفت خدایا اگر دین راهب
حق است این مار را بر دست من کشته گردان و اگر ساحر بر حق است کار او مرا پیدا کن آنگه
سنگ بینداخت و مار را بکشت و مردم برفتند و بگذشتند پس غلام بیامد و راهب را
خبر کرد راهب گفت ای غلام بشارت باد ترا که کار تو بجایی رسد و ترا ذکری بدید آید و لیکن
ترا بلا کنند باید که بران صبر کنی و اگر ترا گویند که این دین از که آموختی مرا بدست ندهی کار
غلام بجایی رسید که مستجاب الدعوة شد و مردم از اطراف می آمدند و دعا میخواستند
و او دعا میکرد و اجابت می آمد ملک را ندیمی بود نابینا این خبر بشنید نزدیک غلام آمد
و گفت یا غلام اگر این چشم مرا درست کردی من ترا مالی عظیم دهم گفت من کس را شفا نتوانم داد
شفا خدا دهد اگر بخدا ایمان آری من دعا کنم و خدای تعالی شفا دهد مرد ایمان آورد او دعا
کرد خدای تعالی چشم او درست گردانید با دیگر روز این مرد پیش ملک رفت او را گفت این
چشم تو که درست کرد گفت خدا گفت ترا جز از من خدایی هست گفت آری خدای تو و خدای
همه جهانیان گفت این سخن از که شنیدی و ترا این که گفت گفت ترا بدین سبیلی نیست او را
عذابهای سخت کرد تا بگفت که این غلام تو که او را سحر می آموختی او کس فرستاد و غلام را
بخواند و گفت ای پسر کار تو در سحر بجایی رسیده که چشم رفته باز می آری گفت این نه من میکنم
خدای میکند گفت ترا این که گفت گفت ترا با آن چه کار است چندان عذاب کرد او را تا
بگفت که فلان راهب مرا راه بدین نمود راهب را بیاورد و گفت از دین برگرد گفت برنگردم
پس بفرمود تا اره بیاوردند و بر سر او نهادند و او را بدو نیمه کردند آنگه غلام را بیاوردند و گفت
برگرد از دین گفت برنگردم پس غلام را بدست جماعتی داد و گفت این را بفلان کوه برید

بگوید

غلام مستجاب الدعوه

و بگوید که از دین برگرد اگر برگردد فهو المراد و اگر نه او را از کوه بزیر اندازید غلام را بر بالای کوه
بردند و گفتند از دین برگرد گفت برنگردم خواستند تا او را بیندازند گفت اللهم اکفنی شرهم در
حال کوه بلرزید و شکافته شد و ایشان بکوه فرو شدند و او باز آمد ملک را خبر دادند او را بخواند
و گفت ایشان را که با تو بودند چه کردی گفت خدای شر ایشان از من کفایت کرد او را بدست
جماعتی دیگر داد و گفت این را در کشتی نشانید چون بمیان دریا رسد بگوئید از دین برگرد و
الا او را در دریا اندازید ایشان چنان کردند چون او از دین برنگردید خواستند تا او را در دریا
اندازند گفت بار خدایا شر ایشان از من کفایت کن در حال بادی عظیم برآمد و کشتی برگردید
و جمله مردم غرق شدند و غلام باکنار افتاد و باپیش ملک آمد گفت چه کردی آن قوم را که با تو بودند
گفت خدای تعالی شر ایشان از من کفایت کرد پادشاه در کار غلام فرو ماند پس غلام گفت خواهی
که ترا بیاموزم که مرا چگونه توان کشت گفت بلی گفت یکروز موعد کن و جمله مردم را بصحرا
حاضر کن و درختی بلند بزن و مرا بران درخت کن و بگو بسم الله رب الغلام که جز بنام
خدای چیزی بر من کار نکند ملک همچنان کرد چون ملک بسم الله رب الغلام بگفت و تیر
بینداخت تیر بر روی غلام آمد غلام دست بر روی نهاد و جان بداد مردم که آن
بدیدند همه از دین پادشاه برگشتند و دین غلام گرفتند گفتند آمنا برب الغلام ملک گفت
از آنچه می ترسیدم در آن افتادم مردم یکبار از او برگشتند و دین غلام گرفتند ملک هر چند
تهدید و وعید کرد برنگشتند بفرمود تا بر سر راهی خندقی کردند و آتش در وی افروختند و مردم را
در آن آتش می افکندند تا آخر قوم زنی را بیاوردند با کودکی طفل زن باز پس مینگریست طفل
آواز داد که یا اماه اصبری فانک علی الحق زن خویشتن را در آتش انداخت ضحاک
گفت شش کس پیش از وقت سخن گفتند گواه یوسف و طفل ماشطه دختر فرعون و
عیسی و یحیی و صاحب جریج و صاحب الاخدود و قصه ایشان رفته است
سعید بن المسیب گفت نزدیک عمر بن الخطاب بودم که این حدیث میرفت آنجا یکی از حاضران
گفت من دیدم آن غلام را دست بران جراحت نهاده هر که دست از آنجا برگرفتندی
او دیگرباره دست بر آنجا نهادی ابن ابی روایت کرد که چون مسلمانان اهل اسفهان را

شش نفر پیش از وقت متکلم شدند

هزیمت کردند و بیاوردند عمر خطاب را گفتند تا با این گبرکان چه کنیم که ایشان اهل کتاب نیستند
و مشرک نیستند علی علیه السلام گفت ایشان اهل کتاب بوده‌اند یکی از پادشاهان ایشان
خمر خورد و مست شد و در مستی با خواهر خود خلوت کرد چون هشیار شد پشیمان گشت و
تشویر خورد خواهر را گفت حیلت این کار با رفت خلاص این در چه باشد خواهرش گفت
تدبیر آنست که خطبه کنی و در آن خطبه مردمان را بگویی که خدای تعالی نکاح خواهران حلال
کرد چون مدتی برآید و مردمان این حدث فراموش کنند خطبه کنی و بگویی که نکاح خواهران
حرام گشت او چنین کرد مردم گفتند حاشا که ما از تو این قبول کنیم و پیغمبران ما خلاف این
گفته‌اند و خدای تعالی در کتابها از آنکه کرد این نکاح باز آمد و خواهر را گفت و یک مردم
این قبول نمیکنند گفت بزن تا ایشان را با تازیانه بزنند زدند هم قبول نکردند گفت ایشان را بشمشیر
ادب کن قومی بسیار را بکشت قبول نکردند گفت بفرمای تا خندقها بکنند و آتش در وی افروزند
و ایشان را در آنجا افکن همچنان کرد قبول نکردند تا همه را با آتش بسوختند آنگه گفت که مراد از آن
ایشانند و روایت کردند که آن مومنان که این قبول نکردند و انبیا بودند اصحاب اخدود ایشانند
و دیگر از علی علیه السلام آنست که اصحاب الاخدود جماعتی بودند بجانب یمن مسلمانان و
کافران جنگ کردند خدای تعالی مومنان را بر کافران ظفر داد و بس دیگر باره جنگ کردند هم ظفر
مسلمانان را بود آنگه صلح کردند و عهد بر آن که با یکدیگر غدر نکنند کافران غدر کردند و مسلمانان را
ضعیف یافتند آنگه خندق بکندند و مردم را در آن می انداختند عکرمه گفت قومی بودند از نبط
کلبی گفت ترسایان نجران بودند ایشان را پادشاهی بود مردم را بگرفت و با ترسایی دعوت
کرد و بفرمود تا هفت خندق بکندند طول هر یک چهل ذرع و عرض دوازده ذرع آنگه هیمه و
نفط در وی افکندند و آتشی عظیم برافروختند هر که قبول کرد او را در آنجا انداخت ابتدا مردی
کرد نام او عمرو بن زید از وی پرسید که ترا توحید که آموخت او را بفرمود با ستادی پادشاه
بفرمود تا بتی زرین بیاراستند و موکلان را بر مردم گماشت گفت آواز مزامیر بشنوند این
بت را سجده کنند هر که نکند او را با آتش افکنند اما ترسایان آواز بشنیدند و سجده کردند و اما
مومنان بت را سجده نکردند موکلان ایشان را در آتش افکندند ایشانند اصحاب الاخدود

مقاتل

مقاتل گفت اصحاب اخدود سه بودند یکی بنجران یمن و یکی بشام و یکی بپارس آنکه بشام بود
انطیاخوس را بود و آنکه بپارس بود بخت نصر را بود و آنکه در عرب بود یوسف بن
ذی نواس را بود و هو یوسف بن ذی نواس بن شراحیل بن تبع الحمیری و خدا در این
معنی قرآن فرستاد و سبب آن بود که دو مرد مومن بودند که انجیل دانستندی و خواندندی
از این دو مرد یکی بمزدوری رفت آنجا کار میکرد و انجیل میخواند و نوری عظیم از وی تافت
و این پیش از بعثت رسول الله صلی الله علیه و آله بود چون دختر کار خدای آن چنان دید پدر را
خبر داد پدر بدید او را شگفت آمد و مرد را از حقیقت حال پرسید و سوگند داد او گفت من
بعیسی ایمان دارم و این که میخوانم انجیل است کتاب او و این نور از برکت آنست آن مرد نیز
ایمان آورد با هشتاد و هفت کس از اهل البیت او و یوسف بن ذی نواس احوال ایشان
بشنید بفرمود تا خندقی بکندند و آتش برافروختند و ایشان را در آنجا می افکندند آخرین زنی
بود با کودکی شیرخواره او را بگرفتند و بیکبار خندق بردند بترسید و خواست تا از دین رجوع
کند آن کودک شیرخواره آواز داد که ای مادر صبر کن بر دین خود که این دین حق است
او خود را با کودک در آتش انداخت مقاتل گفت در اخبار هست که یکروز هفتاد و هفت کس را
با آتش انداختند عبدالله عباس گفت جانهای ایشان بهشت بردند پیش از آنکه تنهای ایشان
با آتش رسید محمد بن اسحق بن یسار گفت از وهب منبه که مردی بود ترسا بنجران افتاد
و ایشان را بدین عیسی دعوت کرد اجابت کردند ذو نواس الیهودی لشکری از حمیر برگرفت
و آنجا رفت و آن مردم را مخیر کرد میان سوختن و اختیار دین جهودی کردن جهودی
اختیار نکردند خندقها بکندند و آتش برافروختند و بیک روز دوازده هزار مرد را بسوخت
کلبی گفت هفتاد هزار مرد بودند اصحاب اخدود وهب گفت چون ارباط بر یمن غالب
شدند ذو نواس بگریخت و اسب در دریا راند و غرق شد عمرو بن معدی کرب در حق
او میگوید اتوعدنی کانی ذو رعین بانعم عیشة او ذی نواس وکائن
کان قبلک من نعیم وملک ثابت فی الناس راس ازال الدهر ملکهم فاً
ینقل فی اناس من اناس خدای تعالی میفرمود کشته باد اصحاب اخدود که چنان کردند

صحیح

بامومنان النار ذات الوقود مجرورست بدل وهو بدل الاشتمال کانه قال
النار ذات صـ
اصحاب الوقود خداوندان خندقها خداوندان آتش افروخته اذ هم علیها
قعود آنگه که ایشان بر آن آتش نشسته بودند وهم علی ما یفعلون
بالمؤمنین شهود وایشان گواه بودند وحاضر بودند بر آنچه ایشان میکردند با مومنان
مثال گفت گواهی میدادند بر مومنان بکفر وما نقموا منهم این کافران از
مسلمانان چه انکار کردند الا ان یؤمنوا بالله العزیز الحمید الذی
له ملک السموات والارض الا آنکه ایشان بخدای ایمان داشتند که او عزیزی است
که مذلت با وراه نیابد وستوده که مستحق حمد و شکرست آن خدای که ملک آسمان و
زمین او راست والله علی کل شیء شهید واو بر همه چیزی گواه است
وهیچ چیز از علم او پوشیده وغایب نگردد ان الذین فتنوا المؤمنین و
المؤمنات آنانکه بفتنه آوردند مومنان از مردان و زنان معنی آن کشیدند مرا
باین فتنه عذاب سوختن است با آتش که اصحاب اخدود با مومنان کردند ثم لم یتوبوا
آنگه توبه نکردند فلهم عذاب جهنم ایشانرا باشد عذاب دوزخ ولهم
عذاب الحریق وعذاب آتش سوزنده بیانه قوله یوم هم علی النار یفتنون الآیه
حذیفة بن الیمان روایت کرد از رسول صلی الله علیه وآله که گفت یا حذیفه در دوزخ شیرانند
وسباع از آتش وسگانند از آتش وشمشیرها اند از آتش ودلاهاست از آتش
خدای تعالی فرشتگان را بفرستد تا آن دلاها اهل دوزخ را بکشند وآن شمشیرها
پاره پاره کنند وبخورد آن سباع وسگان دهند هر گرا جانوری بخورد خدای تعالی دیگرباره
او را باز آفریند ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات آنان که ایمان آوردند
وعمل صالح کردند لهم جنات تجری من تحتها الانهار ایشانرا
بهشتها باشد که در زیر درختان آن جویها میرود ذلک الفوز الکبیر
این ظفری بزرگوارست آنگه بر سبیل تهدید گفت ان بطش ربک لشدید
گرفتن خدای تو ای محمد سخت باشد واین جواب قسم است چه از حق قسم آنست که جواب

او چون موجب شد بلام باشد یا بان بعضی دیگر گفتند جواب قسم قتل اصحاب الاخدود است
باضمار لقد والتقدیر لقد قتل بعضی دیگر گفتند کلام مقدم مؤخرست والتقدیر قتل
اصحاب الاخدود والسماء ذات البروج درین دو وجه که گفته شد قتل بمعنی خبر باشد نه
بمعنی دعاء علیهم وقول اول درست ترست انه هو یبدئ ویعید او آن خداست
که ابتدا کند واعادت کند اول بیافرید ودیگرباره هم او باز آفریند وهو الغفور
الودود واو خدای بسیار آمرزنده ودوست دار مطیعان ومعنی دوستی از خدای تعالی
اراده نفع وثواب باشد بمستحقش وگفتند بمعنی مودودست ذو العرش المجید
خداوند عرش وسریر بزرگوارست وگفتند مجید شریف باشد حمزه وکسائی وخلف خواندند
المجید مجرور علی انه صفة العرش باقی قرا خواندند برفع علی انه صفة الله تعالی فعال لما یرید
کننده است آنچه خواهد آنگه خطاب با رسول صلی الله علیه وآله کرد هل اتیک حدیث
الجنود آمد بتو حدیث لشکرهای امت متقدم آنگه بیان کرد که کیستند فرعون و
ثمود فرعون موسی وثمود که قوم صالح بودند آنگه اضراب کرد ازین حدیث وبا حدیث
کافران عهد رسول صلی الله علیه وآله شد بل الذین کفروا فی تکذیب
بل آنان که کافرانند در تکذیب و دروغ داشتن اند ترا یعنی ترا دروغ زن میدارند و
الله من ورائهم محیط وخدای تعالی از پس ایشان محیطست بایشان
بیان کرده‌ایم که وراء هم خلف باشد هم قدام ونیز رفته است که محیط بدو معنی باشد بمعنی
عالم وبمعنی مقتدر واینجا بمعنی اقتدار وقهرست یعنی از قبضهٔ قدرت او بیرون نه اند
واز و نتوانند گریخت از ملک او بیرون نتوانند رفت آنگه گفت بل هو قرآن
مجید این کتاب قرآنیست شریف وبزرگوار فی لوح محفوظ در لوحی
نوشته که آن لوح از شکستن نگه میدارند یحیی بن یعمر در شاذ خواند فی لوح بضم
لام ملوح بمعنی منورست نافع خواند محفوظ بضم ظا علی انه صفة القرآن وباقی
قراء بجر خواندند علی انه صفة اللوح ابن جریج گفت از مجاهد از عبدالله عباس که او
گفت بر سر لوح نوشته است لا اله الا الله ودینه الاسلام ومحمد عبده ورسوله فمن

در لوح محفوظ رفع بر صفت
نیز توانند بود که لوح
جار و مجرور خبر او باشد
یعنی القرآن محفوظ فی
لوح شتـ

امن بالله وصدق بوعده واتبع رسله ادخله الجنة اگر گفت لوح محفوظ لوحی است از دُر سفید طولش چندانست که از آسمان تا زمین و عرضش از مشرق تا مغرب کنارهای او از دُر و یاقوت و قلم او از نور ست و اصل او در کنار فرشته ایست که او را طاطریون گویند و آن لوح محفوظ است از شیاطین فذلک قوله قران مجید فی لوح محفوظ و خدا را در شبانروزی سیصد و شصت نظر ست با وی که در ان نظر احیا و اماته کند و اعزاز و اذلال نماید انس بن مالک گفت لوح محفوظ که خدای تعالی گفت بپیشانی اسرافیل است مقاتل گفت جای لوح بر عرش است

این سوره مکی است و شانزده آیتست در عدد مدنیان و بصره و در عدد باقی قرآ و شصت و یک کلمه و دویست و سی و نه حرف است روایتست از ابو امامه از ابی کعب رسول صلی الله علیه واله گفت هر که او سوره الطارق بخواند خدای تعالی بعدد هر ستاره که بر آسمان است او را ده حسنه بنویسد بسم الله الرحمن الرحیم وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ ابو عاصم روایت کرد از کفت رسول صلی الله علیه واله دیدم در مشرقه ثقیف تکیه زده بر کمانی و این سوره میخواند من یاد گرفتم بجاعتی از ثقیف بگذشتم و قومی از قریش در میان ایشان بودند مرا گفتند چه شنیدی از محمد من این سوره بر ایشان خواندم ثقفیان گفتند ما را چنان می نماید که این خواست قریشیان گفتند با صاحب خود را شناسیم اگر دانستمانی که حق است متابعت کردمانی خدای تعالی قسم کرد بآسمان و ستاره که بشب پیدا شود و طارق آمدن باشد بشب قالت هند یوم احد نحن بنات طارق نمشي على النمارق یعنی پدر من در معروفی چون ستاره بود قال ابن الرومي يا راقد الليل مسرورا باوله ان الحوادث قد يطرقن اسحارا لا تفرحن بليل طاب اوله فرب آخر ليل اجج النارا بعضی مفسران گفتند سبب نزول سوره آن بود که روزی ابو طالب عم رسول صلی الله علیه واله بار سول الله نشسته بود ستاره از آسمان بیفتاد و هر چه آنجا نهاده بود در آتش شد ابو طالب بترسید و گفت ای برادر زاده این چیست گفت این ستاره ایست که از آسمان بینداختند و این آیتی است از آیات خدای تعالی

و خدای تعالی این سوره فرستاد وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ تو چه دانی که طارق چه باشد آنگه بیان کرد گفت النَّجْمُ الثَّاقِبُ ستاره درفشان باشد ومنه ثقوب النجم توهجها والتهابها مجاهد گفت ثاقب از ثقب است که سوراخ کند یعنی آن ستاره که بدان رجم شیاطین کنند که چون بر و آید سوراخ کند او را ابن زید گفت مراد بنجم ثاقب ثریاست و عرب آنرا النجم گوید و او اسمی علم است ثریا را بالف و لام تعریف بعضی دیگر گفتند مراد زحل است که از آسمان هفتم می آید و را از آن ثاقب خواند او را که جای او بلندست من قول العرب ثقب الطائر اذا ارتفع في جو السماء غاية الارتفاع عبد الله عباس گفت این نجم ستاره ایست در آسمان هفتم چون ستارگان شب جای خود بگیرند او فرو آید و با ایشان باشد و چون روز شود او با جای خود رود پس او طارق باشد در آمدن و شدن و نام او زحل است إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ ابن عامر و ابو جعفر و عاصم و حمزه و حسن بصری خوانند لمّا بتشدید میم و معنی آن باشد که ما کل نفس الا علیها حافظ هیچ نفس نیست الا بر وی نگهبانی و حافظی هست ان بمعنی ما نفی باشد و لمّا بمعنی الا فی لغة هذيل يقولون لشك الله لما فعلت كذا اي الا فعلت كذا دیگر قرا بتخفیف میم خوانند و برین قول ما صله باشد و ان مخففه باشد از ثقیله و این لام در خبر او لازم باشد والتقدير ان كل نفس لعليها حافظ ابن عوف گفت بر ابن سیرین خواندم لمّا بتشدید بر من انکار کرد و گفت مخفف خوان و تقدیر آنکه لعلیها حافظ من ربها يحفظ عملها ويحصي عليها بر هر نفسی از خدای تعالی نگهبانیست که عمل او نگه میدارد و بر وی می شمارد از خیر و شر عبد الله عباس گفت مراد بحافظ فرشتگانند که اعمال او نگه میدارند قتاده گفت حفظه اند که آمال و آجال و ارزاق بندگان نگه میدارند کلبی گفت حافظ من الله این حافظ خداست که بنده را نگه میدارد تا از معاد بر خدای بگردد ابو امامه روایت کرد از رسول صلی الله علیه واله که خدای را بر هر آدمی صد و شصت فرشته موکلند که آفات از و صرف میکنند از انجمله هفت فرشته بر چشمهای او موکلند شیاطین را از وی چنان میرانند که مگس را از انگبین رانند چنانکه اگر یکساعت او را از حفظ خود فرو گذارند شیاطین

نعم او

برباید او را آنکه تذکیر کرد و یاد داد ما را از نظر فی گفت **فَلْيَنظُرِ الْإِنسَانُ مِمَّ خُلِقَ**
آدمی اگر بنگرد تا از چه آفریده اند او را **خُلِقَ مِن مَّاءٍ دَافِقٍ** او را از آبی جهنده آفریده اند
یعنی آب منی کوفیان گفتند دافق یعنی مدفوق است مثله قوله فی عیشة راضیة ای مرضیه و
مثله قولهم سر کاتم ولیل نائم و هم ناصب بصریان گفتند این یعنی نسبت است من باب
قولهم لابن و تامر ای ذو لبن و ذو تمر و این قول بهتر است برای آنکه کلام باو بر ظاهر خود
و دفق ریختن باشد بقوة تقول العرب للموج اذا علا و ارتفع تدفق و اندفق **يَخْرُجُ
مِن بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ** یعنی صلب الرجل و ترائب المراة آبی که بیرون آید از
پشت مرد و سینه زن مفسران خلاف کردند در معنی ترائب عبدالله عباس گفت جای
قلاده باشد والبی گفت از عبدالله عباس میان دو پستان زن باشد عوفی روایت کرد
ازو که مراد به ترائب دست و پا و چشم است عکرمه گفت سینه است سعید جبیر گفت گردن است
مجاهد گفت میان دوش و سینه است سفیان گفت بالای دستها است یمان گفت بالای جنبر
گردن باشد قتاده گفت گلو باشد سعید مسیب گفت پهلوها باشد معمر المرلی گفت جای دل
باشد و آنچه ظاهر است از کلام عرب آنست که استخوان سینه باشد و یکی از آن تریبه خوانند
إِنَّهُ عَلَىٰ رَجْعِهِ لَقَادِرٌ قتاده گفت معنی آنست که خدای تعالی قادر است بر اعادت
آدمی پس از آنکه نیست شده باشد عکرمه گفت قادر است بر آنکه آب با پشت مرد برد پس از آنکه
بیامده باشد مجاهد گفت قادر است که با احلیل برد بعد خلقه شخصا سویا معاتل حیان گفت
قادر است که از پیری با برنایی برد و از برنایی با کودکی و از کودکی با نطفه ابن زید گفت مراد برجع
حبس است یعنی قادر است بر آنکه آب باز دارد در پشت و رها کند تا بیرون آید و قریب تر
قول قتاده است لدلالة الظاهر علیه ولقوله **يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ** و
نصب او بر ظرف باشد من قوله علی رجعه لقادر گفت قادر است بر اعادت او آن روز که سرها آشکارا
کنند قتاده و معاتل و سفیان گفتند مراد بسرائر خفایا و اعمال است از نماز و روزه و غسل
جنابت و وضو چه اگر مرد گوید یکی ازینها کردم و نکرده باشد کس نداند جز خدای تعالی
دلیل این حدیث عبدالله عمر است که روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله که او گفت سه چیز است
تاویل به

و وضع لفظی بجای لفظی دیگر
تا آنکه مانعی نباشد از وضع
آن لفظ بعینه جهه تشاکل
کلام است و این در کلام
عرب از همه چیز معتبر تر است
بواسطه ضبط فصاحة
مانند سلاسلا و اغلالا
منه

ای ذو دفق صح

لها

که هر که محافظت کند دوست خدای باشد نماز و روزه و غسل جنابت و حمل کردن زعموم
او لیتر باشد **فَمَا لَهُ مِن قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ** گفت این آدمی کافر را در آن روز که روز
قیامت است هیچ یاری و یاوری نباشد **وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ** گفت بحق آسمان
خداوند باران که یکبار بیاید و یکبار باز ایستد و گفتند مراد بسما ابر است و عرب بر سبیل مجاز
ابر را آسمان گوید و باران ابر سما گویند یقال اصابتنا سماء ای مطر عبدالله عباس گفت
مراد بسما ابر است و مراد برجع باران ابو عبیده گفت رجع آب شد قال المتنخل الهذلی
فی صفة سیف ابیض کالرجع رسوب اذا ما ثاخ فی محتفل یختلی ابن زید گفت مراد
برجع آنست که آفتاب و ماه گاهی بر آید و گاهی فرو شود **وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ**
و بحق زمین که خداوند شکاف است یعنی شکافته می شود به نبات و درختان و جوها
و مثله قوله و شققنا الارض شقا الآیات مجاهد گفت مراد باین هر شکافی است که در کوه
باشد و در میان آن راهی بود چنانکه زمین عرفات **إِنَّهُ** جواب قسم است یعنی قرآن
لَقَوْلٌ فَصْلٌ و نیست فصل یعنی فاصل فصل کننده میان حق و باطل و حلال و
حرام **وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ** و این هزل نیست **إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا**
گفت ایشان یعنی مشرکان مکر کید میکنند **وَأَكِيدُ كَيْدًا** و من نیز کید میکنم
یعنی افعالی که صورت کید دارد از امهال برای استدراج چنانکه بیان کرده ایم
فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ مهلت ده کافران را **أَمْهِلْهُمْ رُوَيْدًا** من نیز
مهلت دهم ایشان را مهلت دادنی قوله رویدا مصدری باشد لا من لفظ الفعل کانه
قال امهلهم ارواداً آنکه زواید بیفکند و تصغیر کرد او را فصار رویدا و گفتند در
جای ظرف است ای زمانا قلیلا و مراد آنست که تا بروز بدر آنکه ایشان را بدست مسلمانان
باز داد

سورة الأعلى

این سوره مکی است نوزده آیت است و هفتاد و دو کلمه است
و دویست و هفتاد و یک حرف است ابو امامه روایت کرد از ابی کعب که رسول صلی الله
علیه و آله گفت هر که او سوره الاعلی بخواند خدای تعالی بعدد هر حرفی که بر ابراهیم
و موسی و محمد انزال کرد او را ده حسنه بنویسد عبدالله عباس گفت که رسول صلی الله علیه و آله

هر که این سوره خواندی گفتی سبحان ربی الاعلی و همچنین روایتست از علی علیه السلام و عبد الله عباس
و عبد الله عمر و عبد الله زبیر که رسول صلی الله علیه و آله این سوره را دوست داشتی و گفت
اول کسی که سبحان ربی الاعلی گفت میکائیل بود و رسول صلی الله علیه و آله جبرئیل را
گفت مرا خبر ده از ثواب آنکس که این کلمه گوید در نماز یا بیرون نماز گفت ای محمد هیچ مؤمنی
و مؤمنه نباشد که این کلمه بگوید در سجود و آخر سجود و الا ثواب این کلمه در ترازوی حسنات
او از عرش و کرسی و کوههای دنیا گرانتر باشد و خدای تعالی گوید راست گفت بنده من
انا الاعلی فوق کل شیء منم آنکه بلندترم و بالاترم از همه چیز و از بالای من هیچ چیز
نیست گواه باشید ای فرشتگان من که او را بیامرزیدم و بهشتش کرامت کردم چون
بمیرد میکائیل هر روز او را زیارت کند چون روز قیامت باشد او را بر پر خود گیرد و او را
پیش خدای آرد و گوید بار خدایا شفاعت من در حق او قبول کن خدای تعالی گوید او را
بتو بخشیدیم بهشت بر او را عقبة بن عامر گفت چون این آیه آمد که فسبح باسم ربک
العظیم رسول صلی الله علیه و آله گفت اجعلوها فی رکوعکم و چون سبح اسم ربک
الاعلی آمد گفت اجعلوها فی سجودکم آنرا در رکوع بگوید و این را در سجود بسم الله
الرحمن الرحیم سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى جماعتی از صحابه و
تابعین گفتند مراد آنست که تسبیح و تنزیه کن خدای برتر را و برین قول اسم صله باشد
یعنی منزه کن خدای را از آنچه باو لایق نباشد از صفات نقص و عرب اسم بسیار صله
آرند و زیاده و فراء گفت مقدرست در اسم تقدیره سبح باسم ربک تسبیح کن بنام خدای
یعنی در تسبیح ذکر نام خدای کن عبد الله عباس گفت مراد به تسبیح نمازست و باسم ای
یعنی صل بامر ربک الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى آن خدای که خلقان را بیافرید و راست
آورد بحسب مصلحت چنانکه صلاح دانست وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى
و آن خدای که تقدیر کرد و هدایت داد و راه نمود کسائی قدر خواند بتخفیف دال و باقی
قراء بتشدید مجاهد گفت مراد آنست که خلق آدمی تقدیر کرد و راه خیر و شر نمود او را
بعضی دیگر گفتند قدر المقادیر تقدیرها کرد و هدایت داد و الهام چهارپای را مراتع

خود مقاتل گفت مراد آنست که هدایت داد هر نوع حیوان را که چگونه خلوت کند با جفت خود تا از او فرزند
آید عطا گفت هر جانوری را بمصالح خود راه نمود و گفته اند هدایت داد آدمی را در کسب روزی
و گفته اند منافع در چیزها آفرید و آدمی را هدایت داد و راه نمود بکیفیت اخراج آن و گفته اند هدایت داد دین
خواست یعنی الطاف و توفیق و اقدار و تمکین و ازاحت علت و نصب ادله سدی گفت تقدیر کرد
آدمی و دیگر حیوانات را در رحم مادران نه ماه و کمتر یا بیشتر آنگه هدایت داد او را راه نمود بیرون آمدن و گفته اند
تقدیر روزیها کرد و هدایت هر کسی را بطلب او وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى و آن خدایست که
گیاه را بیرون آورد برای حیوان و چهارپایان تا ایشان را از آن انتفاع حاصل آید باشد و ترا در نظر کردن
در آن منافع آجل فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى آنگه او را بخوشانید و سیاه کرد با اول سبز و زرد و
سرخ و الوان مختلف بود باشد آنگه چون خشک شود از آن لون بگردد آنگه رسول را وعده داد با نزال آیات
بر او گفت سَنُقْرِئُكَ ما ترا خوانده کردانیم قرآن که بر تو فرستیم تا تو یاد گیری و از حفظ
میخوانی بیان قرأت الکتاب و اقرأته غیری او جعلته قارئا اما بالتعلیم او بالتمکین فَلَا تَنْسَى
تا فراموش نکنی إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ الا آنچه خدای تعالی خواهد که منسوخ کند آنرا چون منسوخ کرد
از یاد تو و دیگران ببرد و این قول قتاده است مجاهد گفت سبب آن بود که چون جبرئیل سورتی یا آیتی
بر رسول خواندی او تا آخر آوردی باز از سر گرفتی و خواندی تا فراموش نکند خدای تعالی این آیه فرستاد
و او را این کرد از آنکه فراموش کند پس از آن باز نخواندی چه دانستی که فراموش نکند و وجه استثنا
برین قول آن باشد که بیان کردیم فی قوله الا ما شاء ربک یکی آنکه راجع باشد بدو نه کار ماضی دوم آنکه
تا کلام را منع کند از نفوذ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى که او آشکار داند و آنچه پوشیده
و پنهانست هم او داند محمد بن حامد گفت یعنی صدقه سر و علانیه داند و گفته اند معنی آنست که او داند
آن قراءت جهر که جبرئیل بر تو خواند و آنچه تو پنهان در نفس خوانی وَنُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَى ما ترا
میسر کنیم برای کاری خوارتر مفسران گفتند معنی آنست که ما توفیق دهیم ترا بر عمل صالح که بآن بهشت
رسی و گفته اند معنی آنست که ما وحی کنیم تا یاد گیری آنچه جبرئیل بر تو القا کند فَذَكِّرْ إِنْ
نَفَعَتِ الذِّكْرَى یاد ده قوم خود را اگر هیچ سود خواهد داشت بشارت و تذکیر
و ذکری از بناهای مصدرست یعنی تفعیل سَيَذَّكَّرُ مَنْ يَخْشَى ای سیتذکر تا را

برتو آسان ص

بدو ال ادغام کردند لقرب المخرج بعربان گفتند اول ملک بدو تا را بذال آنکه ادغام کردند و تذکر یاد آوردن
باشد باندیشه گفت یاد آرد و اندیشه کند من یخشی آنکس که از خدا ترسد و تذکر مطاوع تذکیر باشد یعنی اگر
ذکر تذکر **وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى** و بپرهیزد از تذکر
و یاد کردن آنکس که در شقاوت بغایت بلیغ باشد آنکس که قول خدا و رسول او بدروغ دارد و
ازان اعراض کند و برگردد او ملازم باشد با تش دوزخ که مهتر است آنرا باو آن کبری خواند باضافت
با آتش دنیا فرا گفت مراد با تش بزرگتر طبقه زیرین ترست که ازان عظیم تر عذاب نباشد در دوزخ
و آن جای مشرکان و منافقان است **ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى** پس حال او چنان
باشد در دوزخ که نمیرد تا بیاساید از عذاب زنده نشود زندگانی که او دران راحتی باشد ابن
عطا گفت نمیرد تا از قطیعه برهد و زنده نباشد تا ابد و صلت داشته باشد **قَدْ أَفْلَحَ
مَنْ تَزَكَّى** فلاح یابد و ظفر و بقا آنکس که او پاکیزه باشد از شرک و ایمان آرد بخدای تعالی
این قول عطا و عکرمه است و روایت والبی سعید جبیر از عبد الله عباس حسن بصری گفت
آنکس که پارسا باشد بعمل صالح کردن و اجتناب از معاصی و محرمات کردن **وَذَكَرَ
اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى** و نام خدای تعالی برد و نماز کند عبد الله مسعود گفت مراد آنست که
زکوة مال بدهد و نماز بپای دارد و گفتی رحم الله امرأ تصدق ثم صلی آنگه این آیه بر خواندی بعضی
دیگر گفتند صدقه فطر است و تکبیرات روز عید و نماز عید عبد الله عمر با نافع گفتی صدقه دادی
اگر گفتی آری بنماز رفتی و اگر گفتی نه گفتی صدقه بده تا بنماز رویم آنگه این آیه بخواندی ابو خالده
در نزدیک ابو العالیه رفتم مرا گفت روز عید فطر پیش از آنکه بنماز عید روی اینجا بیا گفتم آری چون
روز عید بود پیش او رفتم مرا گفت چیزی خوردی گفتم آری گفت غسل کردی گفتم آری گفت صدقه
دادی گفتم آری گفت ترا برای این خواندم تا این چیزها بجای آری آنگه بنماز روی پس این آیه
برخواند و گفت اهل مدینه هیچ صدقه از این فاضلتر ندیدند و آنکه کسی را آب دهند بعضی گفتند
این تاویل ضعیف است برای آنکه سوره مکی است و در مکه نماز عید و فرض زکوة فطر نبوده بود
حمل او بر عموم اولیتر باشد تا نماز و زکوة و صدقه در و داخل بود جابر عبد الله الانصاری
روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله این سوره بخواند و تفسیرش چنین کرد که تزکی آن باشد

که ایمان آرد و بتنها دتین اقرار دهد و انداد و اضداد را نفی کند از خدای و لفصلی یعنی محافظت
کرد بر پنج نماز و مواقیت آن را مراقبه کرد و گفتند مراد بصلوة اینجا دعاست **بَلْ تُؤْثِرُونَ
الْحَيَاةَ الدُّنْيَا** آنگه ملامت کرد آنان را که دنیا را بر آخرت اختیار کردند گفت بل شما اختیار
کردید این زندگانی نزدیکتر را و از آن زندگانی باز پسین بخبرید و نمیدانید **وَالْآخِرَةُ
خَيْرٌ وَأَبْقَى** که آخرت بهترست و باقی ترکه این را فنا و زوال است و آن دائما لا یزول
باشد ابو عمرو یونس بن یا خواند خبراً عن الکافرین و باقی قرا بتا خطاب عرفجه الاشجعی
گفت روزی نزدیک عبد الله مسعود بودیم این آیه بخواند آنگه گفت دانید تا ما چرا اختیار دنیا میکنیم
بر آخرت گفتند بگو گفت برای آنکه منافع و شهوات دنیا از مطاعم و مشارب و مناکح و مشتهیات
او عاجل است و آخرت ما را وصف کرده اند این را نقد میدانیم و آنرا نسیه و نمیدانیم که آن
نسیه از ین نقد بهترست **إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى** این حدیث در کتب
اوائل است یکی را صحیفه گویند آنگه گفت که آنها کدام است **صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى**
صحف ابراهیم است و موسی علیهما السلام در خبر آمده که در صحف ابراهیم نوشته است که عاقل
باید تا زبان نگه دارد و روزگارش شناسد و روی بکار خود آرد ابوذر غفاری رضی الله عنه گفت پرسیدم
از رسول صلی الله علیه و آله که پیغمبران چند بودند گفت سیصد و سیزده بودند باقی انبیا گفتم یا رسول الله آدم
پیغمبر بود گفت آری خدای او را بخودی خود آفرید و با او سخن گفت آنگه گفت یا ابا ذر از جمله این
پیغمبران چهار عرب بودند هود و صالح و شعیب و پیغمبر تو گفتم یا رسول الله خدای تعالی چند کتاب
فرستاد گفت صد و چهار کتاب ده بآدم داد و پنجاه بشیث و سی بخنوخ داد و او ادریس
پیغمبرست و او اول کسی بود که چیزی بقلم نوشت و ده بابراهیم داد و توریة بموسی و انجیل بعیسی و
زبور بداود و فرقان بمصطفی داد   این سوره مکی است و بیست و شش آیه و
نود و دو کلمه و سیصد و هشتاد و یک حرف است عبد الله عباس روایت کرد از رسول صلی الله علیه
و آله که گفت هر که او سوره الغاشیه بخواند خدای تعالی حساب او را آسان کند ان شاء الله

**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ
الْغَاشِيَةِ** خدای تعالی بر سبیل وعظ و تذکیر گفت بتو آمد ای محمد حدیث غاشیه

عدد پیغمبران و صحف ایشان و السنه

یعنی حدیث روز قیامت که همه چیزی را بهول و هیبت بپوشد یعنی غالب و قاهر شود بر همه چیزها این
قول بیشتر مفسران است سعید جبیر و محمد کعب گفتند غاشیه دوزخ است که بپوشاند بیانه قوله و تغشی وجوههم
النار آنگه گفت وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ رویها باشد آن روز
خاشع و ذلیل حسن بصری و سعید جبیر گفتند مراد آنانند که عمل کرده باشند در دنیا نه از برای خدا
روز قیامت خدای تعالی ایشان را در عمل دارد بکشیدن سلاسل و اغلال عبدالله عباس گفت
آنان را خواست که در دنیا کبر کردند از طاعات خدا و عمل نکردند برای او ایشان را روز قیامت ذلیل کند
و اغلال ثاقله بر ایشان نهد در دوزخ تا از آن برنج آیند کلبی گفت ایشان را بروی در دوزخ کشند
ضحاک گفت تکلف کنند ایشان را تا بر کوههای آتشین میروند در دوزخ چون بسر کوه رسند بزیر
افتند ناصبة ای ذو نصب آن تعب و رنج بود و نصب آن باشد که در کار رنجور شود قال
تعالی لا یمسهم فیها نصب عبدالله مسعود گفت در دوزخ فرو شوند چنانکه شتر بحوض فرو شود و بگل در
و سدی گفت یعنی معاصی کردند در دنیا ناصب شوند در قیامت سعید جبیر گفت مراد احبار و رهبان
و زاهدان جهودانند و ترسایان که ایشان خود را رنجور دارند در دنیا با عملی که پندارند که عبادت است
و نباشد برای آنکه بر خلاف رضا خدا باشد تَصْلَى نَاراً حَامِيَةً ملازم باشند با دوزخ
تافته ابو عمرو و ابوبکر خواندند بضم تا اعتبارا بقوله تسقی و باقی قرا بفتح تا خواندند تُسْقَى مِنْ
عَيْنٍ آنِيَةٍ آب دهند ایشان را از چشمه گرم و قوله تصلی بر قراءة آنکس که بضم تا خواند معنی
آنست که ملازم کردانند ایشان را متعدی باشد بدو مفعول و بر قراءة دیگر متعدی باشد بیک مفعول
یقال صلیت النار و بالنار و اصلیت النار و قوله آنیة یعنی در گرمی بغایت رسیده من قوله
تعالی غیر ناظرین اناه یعنی نضجه قتاده گفت آبی باشد که میجوشانند از آن وقت که خدای
تعالی عالم آفرید تا روز قیامت لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ ایشان را هیچ
طعام نباشد مجاهد و عکرمه و قتاده گفتند که ضریع نوعی از خار است زمین پهن باز شده و
عرب آن را شبرق گوید تا تر باشد چون خشک شود آن را ضریع خوانند تا آن را شتر خار گویم
و آن خبیث تر و ناخوش تر طعامی باشد ابن زید گفت در دنیا ضریع شوکی باشد که آن را برگ
نبود اما در آخرت از آتش بود کلبی گفت ضریع گیاهی باشد که چون خشک شود هیچ چهارپای

نخورد سعید جبیر گفت سنگ باشد عطا گفت از عبدالله عباس که چیزی بود که موج دریا با کنار افکند
اهل یمن آن را ضریع گویند عبدالله عباس روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله که ضریع چیزی
باشد در دوزخ که با خار ماند از صبر تلخ‌تر باشد و از مردار گنده تر و از آتش گرم تر عمرو عبید گفت
حسن بصری در ضریع چیزی نگفت الا آنکه گفت نوعی باشد از عذاب که خدای بر اهل دوزخ نهاده
باشد ابن کیسان گفت طعامی باشد که بر آن ضرع و ذلیل شوند و در خدای تعالی تضرع کنند
برین تاویل فعیل بمعنی مفعول باشد ابو الدردا گفت خدای تعالی روز قیامت روی اهل بهشت نیکو
کند چون فعلشان و روی اهل دوزخ زشت کند چون عملشان آنگه گرسنگی بر اهل دوزخ
مسلط کند تا چنان شوند که آن عذاب که در آن باشند بر ایشان آسان شود استغاثه کنند
و فریاد خواهند پس از سالهای بسیار ایشان را ضریع آرند از آن استغاثه کنند پس ایشان را
طعام ذا غصة آرند که در گلوی ایشان بماند هزار سال فریاد میکنند آنگه ایشان را از چشمه آنیه
آبی دهند که روی ایشان از آن بریان شود و ذلک قوله یشوی الوجوه الآیة مفسران گفتند چون این
آیه آمد مشرکان گفتند اما شتران ما بضریع فربه شوند خدای تعالی با این آن کرد گفت لَا يُسْمِنُ
وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ فربه نکند خورنده را و گرسنگی را کم بر اندازد گرسنگی و دروغ گفتند که شتران
این خار را آنگه خورند که تر باشد چون خشک شد هیچ شتر گرد آن نگردد وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ
نَاعِمَةٌ آنگه وصف اهل بهشت کرد گفت رویها باشد آن روز تازه و نازک با نعمت و نازک
و گفتند با نعمت مراد بوجوه اصحاب وجوه باشند چنانکه رفته است پیش از این لِسَعْيِهَا
رَاضِيَةٌ خوشنودی سعیی کرده باشند در دنیا در راه خدای تعالی چون جزاء عمل ببینند
و ثواب و نعیم بهشت فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ در بهشتی بلند لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَاغِيَةً
در آنجا هیچ لغوی نشنوند ای کلمة ذات لغو و لغو کلامی باشد که آن را فایده نباشد و گفتند
لغو سوگند دروغ خواست فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ در آنجا چشمه روان باشد یعنی از
جای و در هر بقعه و خطه چشمه روان باشد یکی از آب یکی از شیر یکی از خمر یکی از انگبین فِيهَا
سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ در آنجا سریرهای بلند باشد وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ
و کوزه‌ها نهاده باشد و اکواب جمع کوب باشد و آن کوزه باشد که او را دسته و خرطوم نبود

شربی را چون بشکم ایشان رسد احشاء و امعاشان پاره پاره کند و ذلک قوله و سقوا ماء حمیما الآیة هـ

وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ و بالشها در جنب یکدیگر نهاده و واحد ها نمرقه وَزَرَابِيُّ و زربلوها
واحدها زربیه عبد الله عباس گفت طنفسها باشد مَبْثُوثَةٌ ای مبسوطة و گفته اند
در مجالس قال الشاعر کهول و شبان حسان وجوههم علی سرر مصفوفة و نمارق
أَفَلَا يَنظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ مفسران گفتند خدای تعالی گفت
اگر شما را این عجب آید از خلقت بهشت در اشتر نگرید که چگونه آفریده ام و گفتند در جمله
صفت بهشت رسول صلی الله علیه و آله گفت در بهشت سریرها باشد بغایت بلند مسیرة
مائة سنة و اقل و اکثر طولا مشرکان گفتند پس چگونه بران شوند رسول گفت فرو آید تا مومنان
پای بران نهند ایشان را آن عجب آمد دروغ داشتند خدای تعالی این آیه فرستاد گفت که
نمیکنند در اشتر که او را چگونه آفریده اند با بالای تمام آنگه چون خواهند که بر وی نشینند
گردن فرو آرد و بکنی کذا این قول قتاده است علما در تخصیص شتر چند قول گفتند
مقاتل گفت برای آنکه عرب اشتر بزرگتر و قوی تر هیچ چیز ندیده بودند و در بلاد ایشان
فیل نبود کلبی گفت برای آنکه شتر بار بر چیزی پس از آنکه فرو خفته باشد و هیچ چهار پای
نبود که سا نتوا وا زیش او بود حسن بصری را گفتند خلق پیل عجیب تر است و عظیم تر
چرا ذکر اشتر کرد گفت اگر چه چنین است در خک دارد و از گوشت و شیر او انتفاعی
نبود و شتر عزیزتر مالی باشد در عرب و نفیس تر چیزی دیگر آنکه او گیاه و استخوان خرما
خورد و شیر دهد و گفتند برای آنکه ابر ها بارهای گران بردارد و در وقت انقیاد منقاد
کودکی خورد شود تا جایکه خواهد میکردانند او را در بعضی تفسیرها آورده اند که یکروز
موشی مهار زمام شتری بگرفت و می برد شتر از اثر او میرفت تا موش بسوراخ در شد
شتر همانجا بایستاد چون مردم واقف شدند بران گفتند سبحان الله که جانوری را
بدین بزرگی مسخر چنین ضعیفی کرد در اثر هست که شریح قاضی گفتی هر وقت تا بکناسه
کوفه رویم و در شتر نگریم که خدای تعالی چگونه آفرید بعضی مفسران گفتند که مراد به ابل ابر
چرا آنکه این را در لغت اصلی نیست و بین شاهدی نه از اشعار و از ظاهر این لفظ
معنی مفهوم نمیشود و نه نیز قرینه دارد وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ

و نیز در آسمان نمی نگرند که چگونه بر داشته اند وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ و نه بکوهها
که چگونه نصب کرده اند و بداشته وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ
و بزمین که چگونه گسترده اند فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ یاد ده ای
محمد غافلان را که تو مذکری و یاد دهنده آن چیزها که ایشان یاد ندارند کار تو تذکیر و تنبیه است
لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ تو بر ایشان نگهبان و مسلط و جبار نیستی ابو عبیده
گفت در کلام بر وزن مفیعل هیچ چیز نیست جز دو اسم مسیطر و مبیطر ابو عمرو و کسائی
خوانند بسین حمزه باشمام و باقی قرا بصاد و گفتند این آیه منسوخ است بآیه قتال إِلَّا
مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ الا آنکه بر گردد و کافر شود درین استثنا خلاف کردند
که از چیست بعضی گفتند راجع است الی قوله فذکر یعنی تذکیر کن آنان را که قوم توانند الا
آنان را که برگشته اند و کافر شده که تذکیر ایشان را سود ندارد و این قول خطاست برای آنکه
رسول خود مبعوث بکافران است کرا و مومنان را تذکیر کردی و اول کس نبود که با او ایمان داشت
تا او را تذکیر کردی درست آنست که راجع است الی قوله لست علیهم بمصیطر و التقدیر الا من
تولی و کفر فانک مسلط علیهم بالجهاد بعضی دیگر گفتند استثنا منقطع است یعنی
لکن و تعلق دارد بما بعد او التقدیر الا من تولی و کفر فان الله یعذبه فَيُعَذِّبُهُ
اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ لکن کافران خدای تعالی ایشان را عذاب مهتر کند
یعنی در دوزخ و برای آن گفت العذاب الاکبر که ایشان را در دنیا عذابی بود اصغر از قحط و بلی
و درویشی و کشتن و اسیر کردن و قراءة عبد الله مسعود چنین است که الا من تولی و کفر فانه یعذبه
الله العذاب الاکبر و ها ضمیر ایشان و کار باشد إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ باز گشت
ایشان با ماست ابو جعفر خواند ایابهم بتشدید یا و گفت فعال لغة فی الفعل و هما لغتان
التشدید و التخفیف ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ پس شمار ایشان بر منست
روز قیامة   این سوره مکی است و بیست و شش آیت بشمار کوفیان و سی و دو
بشمار مدنیان و بیست و نه بشمار بصریان و صد و سی و نه کلمه و پانصد و نود و هفت حرف
روایت است زر حبیش از ابی کعب که رسول صلی الله علیه و آله گفت هر که او سوره و الفجر

بخواند در ایام عشر خدای تعالی ورا بیامرزد و چون در دیگر روزها خواند نوری باشد روز قیامت اورا

بسم الله الرحمن الرحیم وَالْفَجْرِ خدای تعالی قسم یاد کرد بفجر مفسران خلاف کردند در آنکه مراد بفجر چیست عبد الله عباس گفت جمله روز خواست چنانکه در سوره والیل قسم کرد بجمله شب چنانکه در آخر این آیه قسم کرد بجمله عطیه گفت قسم است بنماز بامداد عثمن بن محیط گفت قسم است بصبح محرم قتاده همین گفت براو آنکه اول سال است کان السنه تنفجر منه ضحاک گفت مراد صبح ذو الحجه است بمناسبت ولیال عشر عکرمه گفت و زید ابن اسلم مراد صبح همه روزهاست مقاتل گفت بامداد جمله سال است بعضی دیگر گفتند سنگهاست که آب از آن بیرون آید لقوله وان من الحجارة الآیه بعضی دیگر گفتند انفجار الماء من الصخرة علی ید موسی لقوله فانفجرت وَلَيَالٍ عَشْرٍ قتاده و ضحاک و سدی و کلبی گفتند مراده شبهای عشر دهه ذی الحجه است عکرمه گفت براو شرف این ایام که ایام حج است مسروق گفت این ایام فاضلترین ایام سال است اخبار بسیار آمد در فضائل این ایام از آنجمله انس بن مالک روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله گفت هیچ ایام نیست که خدای تعالی دوست دارد که بنده در و عمل صالح کند فاضلتر از این ایام و روزه هر روز از و برابر بت روزه یک ساله و قیام هر شبی از آن بقیام شب قدر در خبر است که رسول را صلی الله علیه و آله گفتند جوانی هست که این ده روز پیوسته روزه دارد او را بخواند گفت چه شنیده در فضل این ایام گفت یا رسول الله چیزی نشنیده ام جز آنکه ایام حج است حاجیان درین روزها در افعال حج باشند و من نیز میخواهم تا در خیری باشم رسول صلی الله علیه و آله گفت بشارت باد ترا که هر که یکروز ازین ده روز روزه دارد همچنان باشد که صد برده را آزاد کرده و صد شتر قربان کرده و صد اسب در راه خدا بر غازیان وقف کرده و چون روز ترویه روزه دارد چنان باشد که هزار برده آزاد کرده و هزار شتر قربان و هزار اسب در راه خدا وقف غازیان و چون روز عرفه روزه دارد همچنان باشد که دو هزار برده آزاد کرده و دو هزار شتر قربان و دو هزار اسب وقف مجاهدان و دو ساله روزه بنویسند او را یک سال از پیش و یک سال از پس سعید جبیر روایت کرد از عبد الله عباس که رسول صلی الله علیه و آله

فضائل دهه ذی حجه

گفت

گفت هیچ ایام نیست که عمل در و فاضلتر باشد از این ایام و خدای دوستتر دارد گفتند یا رسول الله ولا الجهاد فی سبیل الله گفت ولا الجهاد فی سبیل الله الا آنکه مردی بر ود و مال بر د و جان در جهاد بذل کند و در کتاب یواقیت الحکم می آید که هر که این دهه روزه دارد خدای تعالی ورا ده کرامت دهد بر عمرش برکت کند در مالش بیفزاید عیالش را نگه دارد سیئاتش مکفر کند حسناتش مضاعف کند سکرات مرگ بروی آسان کند در ظلمات عرصات و تاریکی قیامت ورا روشنایی دهد ترازوی حسناتش گران بار کند از درکات دوزخش نجات دهد و بدرجات بهشتش برساند هر که درین دهه صدقه دهد چنان بود که بپیغمبران خدا داده باشد و هر که بیماری را بپرسد همچنان باشد که پیغمبر از اعیادت کرده و هر که از پی جنازه برود همچنان باشد که از پی جنازه شهیدی رفته باشد و هر که مومنی را مهمانی کند چنان بود که رسول خدا را میزبانی کرده و هر که برهنه را باز پوشد خدای تعالی ورا حلهای بهشت باز پوشد و هر که با یتیمی لطفی کند خدای تعالی با او لطف کند و هر که بمجلس ذکر حاضر آید چنان باشد که بمجلس مصطفی صلی الله علیه و آله حاضر شده باشد و این ایامی است که در آن بسیار پیغمبران را کرامات بوده در خبر آمده که روز اول مولد ابرهیم خلیل علیه السلام بود و هم در مثل این روز خدای تعالی ورا خلیل خود گرفت و درین روز خدای عز و جل توبه آدم قبول کرد هر که این روز روزه دارد خدای تعالی ورا روزه هشتاد ساله بنویسید و در اول این دهه رسول صلی الله علیه و آله فاطمه زهرا را بعلی مرتضی صلوات الله علیهما داد بیک روایت و بدیگر روایت روز ششم و روز اول ازین دهه رسول صلی الله علیه و آله ابو بکر را بفرستاد تا سوره براءة بر اهل مشرکان مکه خواند و عهد ایشان را بیندازد جبرئیل آمد و گفت خدای تعالی میفرماید این سوره را ادا نکند از تو مگر تو یا مردی از تو رسول صلی الله علیه و آله امیر المومنین علی علیه السلام را بخواند و از عقب ابو بکر بفرستاد و او را باز خواند علی علیه السلام از عقب برفت و بدو رسید او را دریافت بروحا سوره از او بستد او گفت در من آیتی آمد گفت ولکن جبرئیل آمد و گفت این سوره ادا نکند از تو مگر تو یا مردی از تو پس ابو بکر گفت مرا چه فرمود گفت ترا مخیر کرد خواهی باز گرد و خواهی با من بیا گفت

باز کردم باز گشت و رسول را صلی الله علیه وآله گفت اتلتنی لامر طالت الاعناق لا حلیه الی
هنوز بولایت نارسیده عزل کردی مرا رسول گفت من نکردم خدای فرمود پس علی علیه السلام
برفت سوره براءه بریشان خواند روز عرفه و درین ایام عهد ایشان بینداخت و درین
ایام بود که خدای تعالی رسم خانه با براهیم نمود تا بنا کرد بروفق قوله واذ بوأنا لابرهیم مکان
البیت و ابرهیم علیه السلام درین ایام بناء خانه کرد بقوله واذ یرفع ابرهیم القواعد من البیت
و درین ایام ندا کرد و مردم را بحج خواند بفرمان خدای تعالی فی قوله واذن فی الناس بالحج و درین
ایام فرمودند او را در خواب که فرزند قربان کن فی قوله یا بنی انی اری فی المنام انی اذبحک
و درین ایام که فدا آمد اسمعیل را فی قوله وفدیناه بذبح عظیم و درین ایام وعده موسی را تمام
کرد فی قوله واتممناها بعشر و در شب عرفه توبه داود علیه السلام قبول کرد و در خبری
که صولی آورده در کتاب الوزرا باسناد از رسول صلی الله علیه وآله که گفت در ذی الحجه
شبی است که آن سید شبهاست و آن شب ابرهیم خلیل است و درین شب خدای تعالی
توبه داود قبول کرد و آن شب عرفه است هر که درین شب عملی کند از عبادات او را صد
هفتاد سال عبادت بدهند و دعایش اجابت کنند درین شب تضرع بسیار کنید و استغفار
که درین توبه تائبان قبول کنند و هر نمازی و روزه و صدقه که درین ایام باشد مضاعف کنند
یکی بهفتصد و اخبار درین معنی بسیار است ابو روق گفت از ضحاک که مراد به عشر
دهه ماه رمضان است ابو ظبیان گفت از عبدالله عباس که مراد دهه آخر ماه رمضان است
یمان رباب گفت دهه اول المحرم الحرام است که روز دهمش عاشورا باشد عطیة
العوفی را پرسیدند ازین آیات گفت فجر این صبح است که می بینید و شبهای عشر
دهه ذی الحجه است و شفع خلق الله است لقوله وخلقناکم ازواجا و وتر که خدای تعالی است که
یکی است بی مثل و مانند او را گفتند این حدیث از کسی داری گفت از یکی از اصحاب رسول گفت بلی
از ابو سعید خدری از رسول صلی الله علیه وآله جابر انصاری روایت کرد از رسول صلی الله
علیه وآله که فجر صبح ذی الحجه است ولیال عشر دهه اول است والشفع
و روز عید والوتر و روز عرفه ابو ایوب روایت کرد که از رسول صلی الله علیه وآله

پرسید

۳۶۰

پرسیدند از شفع و وتر گفت شفع روز عرفه است و عید و وتر شب عید است عمران بن
حصین گفت از رسول صلی الله علیه وآله که شفع و وتر نماز است بعضی از آن جفت و بعضی
طاق عبدالله زبیر گفت شفع نفر اول است و وتر نفر دوم مرد الغزاری گفت عبدالله
زبیر را دیدم در مکه بر منبر میگفت یا معشر الحجاج از راه دور و نزدیک آمده اید با ضعف قوی
شبها بخفته و روزها نیاسوده و خود را رنجور کرده نباید تا حج خود باطل کنید بنظری
که بنا روا بینید یا چیزی بگویید یا چیزی بگیرید ای اهل مکه فراخ دارید آنچه خدای تعالی بر شما
فراخ کرده و اعانت کنید ایشان را بآنچه خواهند که ایشان وفد خدایند و ایشان را بر شما حقی است
مردی برپای خواست گفت بگو تا لیال عشر کدام است و شفع و وتر چیست گفت لیال عشر
دهه ذی الحجه است و اما شفع و وتر قوله فمن تعجل فی یومین فلا اثم علیه یعنی در نفر اول ومن
تاخر فلا اثم علیه یعنی در نفر اخیر گفت بگو تا یوم الحج الاکبر کدام است گفت روز عید نحر است
مجاهد و مسروق و ابو صالح گفتند که شفع جفت هر چیزیست که جز خدای باشد ایمان و کفر
و هدی و ضلال و سعادت و شقاوت و آسمان و زمین و بر و بحر و سهل و جبل و خیر و شر و
آفتاب و ماه و جن و انس و وتر خدا است جل جلاله او را همتا و انباز نیست قال الله تعالی
قل هو الله احد حسن بن زید گفتند مراد بشفع و وتر اعداد است که بعضی جفتند و بعضی طاق
عطیه گفت از عبدالله عباس که شفع نماز بامداد است و وتر نماز شام قتاده گفت شفع و وتر
عدد است بعضی جفت و بعضی طاق مقاتل گفت شفع آدم و حوا است و وتر خدای تعالی
و گفتند وتر آدم است که خدای تعالی او را شفع کرد بحوا ابو العالیه گفت شفع دو رکعت نماز
شام است و وتر رکعت سیم از او و گفتند صفا و مروه است و وتر خانه کعبه حسین بن الفضل شفع م
گفت شفع درجات بهشت که هشت است و وتر درکات دوزخ است که هفت است
و این قسم بهشت و دوزخ است مقاتل حیان گفت شفع روز و شب است که هر
روزی مشفوع است بشبی و وتر روز قیامت است که آن را شب نباشد سفیان
بن عیینه گفت شفع و وتر خداست و تر است از آنجا که یکی است بی همتا و شفع است
از آنجا که دوم هر یکی است فی قوله ما یکون من نجوی ثلاثة الا هو رابعهم ابو بکر وراق

برسیدند ازین آیه گفت شفع متضادات مخلوقاتست چون عزّ و ذلّ و ضعف و قوّة و
علم و جهل و قدرت و عجز و وتر ایزد خدا است بصفات کمال و گفتند شفع مسجد مکه و
مسجد مدینه است و وتر مسجد بیت المقدس و گفتند حج قارن و متمتع است و وتر
حج مفردست و گفتند شفع عباداتیست که تکرر چون نماز و روزه و زکوة و وتر عباداتیست که
یکبار باشد چون حج قرّا خلاف کردند درین لفظ حمزه و کسائی و اعمش و خلف و یحیی
وتر خواندند بکسر واو باقی قرّا بفتح واو و هر دو لغت است بفتح لغت اهل حجازست
و بکسر لغة باقی عرب و ابن عامرست معروفتر **والّیلِ اذا یَسْرِ** و بجوشت چون
رود قتاده گفت اذا جاء و اقبل چون روی نهد مجاهد و کلبی گفتند شب نرود لغة است
قرّا درین لفظ خلاف کردند مدنیان و ابو عمرو بیسری خواندند بیا در حال وصل و این
روایت قتیبه است و نصیر از کسائی ابو عبید گفت کسائی در اول بحال وصل بیا خواندی
و در حال وقف بی یا آنگه از آن رجوع کرد و در هر دو حال بی یا خواند را و آنکه سر آیتست و این
روایة ابن عامر و عاصم است و اختیار ابو عبید اتباعا للمصحف ابن کثیر و یعقوب فی حالتی
الوصل و الوقف بیا خواندند و خلیل احمد علت حذف یا اتفاق سر آیه گفت اهل معانی
گفتند مراد آنست که بجوشت که در و روند من باب قولهم لیل قائم و نهار صائم و گفت عرب
یا بسیار افکند و اکتفا بکسره کند چنانکه مهتد و متعال مورّج گفت از اخفش پرسیدم
ازین مسئله گفت بگویم تا یک سال در سرای من خدمت کنی آنگه یکسال تمام در سرای او خدمت
کردم آنگه گفتم بیار تا وجه این چیست گفت را آنکه مصروف ستا ز جهة خود چه شب برود
در وی روند و چون او را صرف کردند از جهة خود حظّ او ناقص کردند و مثله ما کانت امک
بغیا چون صرف کردند او را از باغیة تا با تانیث از و بیفکندند **هَلْ فی ذلِكَ**
قَسَمٌ لِذی حِجْرٍ درین که ذکرش رفت جای سوگند هست لفظ استفهام است
و مراد تقریر و عقل را از آن حجر خواندند که خداوندش حجر کند از نابایست چنانکه
عقلش خوانند برای آنکه عقل کند یعنی منع کند و نهی خوانند برای آنکه نهی کند خداوندش را
و حجر منع باشد و محجور ممنوع انکه گفت **اَلَمْ تَرَ کَیْفَ فَعَلَ رَبُّكَ**

بعاد

بعادٍ یعنی که خدای تعالی چه کرد بعاد که قوم هود بودند **اِرَمَ ذاتِ الْعِمادِ الَّتی**
لَمْ یُخْلَقْ مِثْلُها فِی الْبِلادِ مفسران خلاف کردند در معنی ارم سعید بن
المسیب خالد الربعی و ابو سعید المقبری و عکرمه گفتند نام دمشق است محمد بن کعب
القرظی گفت اسکندریه است مجاهد گفت عاد بن عوص بن ارم بن سام بن نوح است
و محل او از اعراب جرّ است الا آنکه لا ینصرف است برای علمیت و تانیث و عجمه کالاسم قبیله
و یا اسم بقعه و اگر اسم شخص کنند علم باشد و اعجمی و او بدل است از عاد بدل الکل من الکل او
بدل البعض من الکل علی اختلاف اقوال المفسرین فیه و قوله ذات العماد در وی خلاف
کردند بعضی گفتند ذات القوة و الشدّة و الصلابة و این قول آنست که گفتند ارم نام مرد
یا نام قبیله مقداد روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله که از قوم عاد مردان بودند که چون
ایشان را حاجتی و قبیله را خصومتی بودی یکی از ایشان بیامدی و سنگی عظیم بکندی از کوه
بر طول و عرض آن قبیله و بیاوردی و بر سر ایشان زدی و همه را هلاک کردی کلبی گفت طول
هر یکی از ایشان چهار صد گز بود و گفتند عرب مرد دراز را عمد گویند تشبیها لعظام
با عمدة الخباء بعضی دیگر گفتند ذات العماد خداوندان ستون و این قول آنست
که گفته اند ارم نام بقعه و مدینه است و مراد آن ذات العماد خواند ایشان را که بدوی بودند
اهل خیمه با نجعاع رفتندی بطلب آب و گیاه چون بیافتندی آنجا مقام کردندی و درین تفسیر
و قول نشاید که ارم نام قبیله باشد و چون اسم بقعه و مدینه کنند مراد بعماد ستونهای بنا
باشد کلبی گفت ارم نام پدر زبرین است از پدران عاد و ثمود و اهل سواد و جزیره
بماندند و ایشان اهل وبر بودند و اهل خیمه و طالب آب و گیاه بودند و در شاذ ضحاک
اَرَمَ ذات العماد خواند ای اهلک ذات العماد و الارم الهلاک یقال ارم الشیء یارم
ارما اذا اهلک و هم از و روایت کردند که خواند اَرَمَّ ذات العماد ای اهلکها و
جعلها رمیما یعنی هلاک کرد قوم عاد را و گفتند برای آن ذات العماد خواند ایشان را
که بعضی از ایشان بنا کردند ستونهای محکم بلند و عماد و عمد و عُمُد جمع عمود باشد
وهب بن منبه روایت کرد از عبد الله بن قلابه که او گفت مرا شتری گم شد

نقل بهشت شداد

بطلب او در بیابان میگردیدم در بیابان عدن افتادم شهری دیدم در میان بیابان و حصنی در میان
آن شهر و پیرامن آن حصن کوشکهای بلند بنا کرده کفت فرا شدم و کمان بردم که آنجا کسی باشد که
من احوال شتر از و بپرسم بر در آن حصن نشستم کسی بیرون نمی آمد و نمی شد و هیچ حسی و حرکتی نبود
از اشتر فرو آمدم و اشتر را ببستم و شمشیر بر کشیدم و از در حصن در رفتم دو بنا دیدم بغایت بلند
و محکم دو در بر در آویخته از زر سرخ مرصع بانواع جواهر مدهوش بماندم یکی در باز کردم شهرستانی
دیدم که مثل آن کس ندیده است در و کوشکهای معلق داشته بر ستونهای زبرجد و یاقوت و بر
بالای کوشک غرفها بود و از بالای آن غرفهای دیگر از زر و سیم و لولو و یاقوت و درها جمله از زر و
سیم مرصع بانواع جواهر و در میان این کوشکها بجای خاک مشک و زعفران ریخته بود و بجای سنگ ریزه
انواع جواهر از در و یاقوت و زبرجد و در میان سراها بستانها ساخته و انواع درختان میوه
نشانده و میوها بیرون آمده و جویهای آن از زر و سیم ساخته و بجای ریک مروارید و یاقوت
و زبرجد در قعر جویها ریخته و آن از زیر آسیاب او چون چنان دیدم و دیگر دیدم کس را ندیدم
بترسیدم آنگاه با خود گفتم که مانند این در دنیا هیچ جای نیست این الا بهشت که خدا ما را او عده
داده کفت از آن بنادق مشک و عنبر و از آن جواهر که بر زمین ریخته بود چندان که توانستم
بر گرفتم و بیمن آمدم و با مردمان حکایت کردم و آنچه آورده بودم اظهار کردم و بعضی از آن
بفروختم این حدیث بر زبانها افتاد تا بمعویه رسید کس فرستاد و مرا بخواند و این احوال
در خلوت از من پرسید من چنانکه دیده بودم بگفتم معویه را باور نمی آمد کعب الاحبار را
بخواند و گفت یا کعب در دنیا مدینه هست از زر و سیم و یاقوت و انواع جواهر بدین شکل و هیئة
گفت بلی هست و من ترا خبر دهم تا آن و آنکس که آن بنا کرد بدانکه آن از بناء شداد
عاد است و ذکر آن مدینه در قرآن هست قوله ارم ذات العماد الآیه معویه گفت آن
حدیث را برای ما بگوی بدانکه عاد اول قوم هود بودند و اما قوم هود از فرزندان عاد اولین
بودند و این عاد نخستین را دو پسر بود یکی را شدید نام بود و یکی را شداد چون عاد
هلاک شد ایشان به پادشاهی بنشستند و مردم را قهر کردند و شهرها را بگشادند و
دست ستم فرا کردند تا آنکه شدید بمرد شداد بماند و پادشاهی با او افتاد و پادشاهان

امی

زمین همه مطیع او شدند و او را کردن و او مولع بود بکتابها خواندن هر کجا بذکر بهشت
رسیدی او را خوش آمدی بخواندی آنرا و بران واقف شدی تا آرزو شد او را که در دنیا
بهشتی بنا کند صد مرد قهرمان را بخواند با هر قهرمانی هزار مرد اسباد و فرد و روا بنزا ایشان
بر کاشت به اقصای عالم نامها نوشت خبر داد که من بنا چنین میسازم هر کس آنقدار
که در خزانه اوست از زر و سیم و انواع جواهر باید تا مرا یاری دهد از جوانب روی نهادند
و آنچه داشتند آوردند و او را دویست و شصت پادشاه زیر دست بودند این قهرمانان
برفتند و آغاز کار کردند و اساسها بر رفتند در بیابانی از اشت هموار خوش هوا و کاریزها
بیاوردند و بستانها بساختند و بناها کردند از زر و سیم مرصع بجواهر چنانکه شداد گفته بود
و مدت پانصد سال در بنا آن روزگار برفت چون تمام کردند با پیش شداد آمدند و
خبر دادند که تمام شد گفت بروید و پیرامن آن حصنی کنید و گرد بر گرد آن کوشکها بنا کنید
برفتند و چنانکه او گفته بود بکردند چون تمام شد هزار وزیر را بفرمود تا برگ و ساز آن کردند
که بآنجا انتقال کند که او از برای هر وزیری هزار کوشک فرموده بود و هر کوشکی را هزار
خانه بالا بود تا در هر خانه پاسبانی باشد ده سال در آن شد تا ایشان ساز انتقال
کردند آنگه با خواص و جمله لشکر تا بآنجا رود و چون نزدیک آن جایگه رسید خدای تعالی
صیحه فرستاد از آسمان و جمله هلاک شدند و کس از ایشان در آن جایگه نشد و در آن
روزگار یکی از جمله مسلمانان مردی کوتاه بالا سرخ روی و سرخ موی خالی بر ابرو و خالی
بر گردن بطلب شتری در بیابان گردد تا بآنجایگه افتد و در آنجا شود و آنرا ببیند و مرد
حاضر بود کعب الاحبار را در میان سخن نظر بر او افتاد گفت و الله هذا ذاک الرجل بخدا
که آن مرد این است شعبی روایت کرد از دعفل الشیبانی از جماعتی از اهل علم
که چون شداد عاد هلاک شد و آنان که با او بودند به صیحه او را پسری بود بحضرموت
نام او مرثد بن شداد او را بر ملک خود خلیفه کرده بود بیامد و پدر را بر گرفت و با
حضرموت برد و او را بصبر و کافور بینداود و در غاری برد و بر سریری از زر بخوابانید
و هفتاد حله منسوج بشبهای زر بر او افکند و لوحی بزرگ از زر بر بالین او نهاد در آن

این بتهای نقش کرده اغتررتَ ایها المغرور بالعمر المدید اما شدّاد بن عاد صاحب
الحصن العتید واخو القوة والباس والملک الحشید دان لی اهل الارض لما
من خوف وعدی ووعیدی وملکتُ الشرق والغرب بسلطان شدید وبفضل الملک
والعدّة فیه والعدید فاتی هودٌ وکنّا فی ضلال قبل هود فدعانا لو قبلنا الی
الامر السدید فعصیناه ونادیتُ الا هل من محید فاتتنا صیحة تهوی
من الافق البعید فتوافینا کزرعٍ وسط بیداء حصید وثمود الذین
جابوا الصخر بالواد این عطف است بر عاد یعنی ندیدی که خدای تعالی با عاد
چه کرد و با ثمود آنانکه سنگ بریدند بوادی یعنی بوادی القری و آن آن بود که ایشان
خانها در سنگ کندند چنانکه خدای تعالی گفت وتنحتون من الجبال بیوتا فارهین اهل سیر
گفتند اول کسی که سنگ تراشید و از او خانه گرفت و اثاث و متاع کرد از رخام و جز آن
ثمود بود هزار هزار و هفتصد هزار خانه در کوهها در سنگ کندند ابو جعفر و ورش
بالوادی با یاء خواندند ابن کثیر بروایت برّی و قواس و یعقوب همچنین خواندند
در حال وصل و وقف و باقی قرّا یا بیفکندند فی حالتی الوصل والوقف برای موافقت آیات
وفرعون ذی الاوتاد و فرعون که خداوند میخها بود مفسّران در معنی
این خلاف کردند بعضی گفتند مراد آنست که خداوند لشکرها بود که خیمهای موتد داشتند
از کثرت خیام و اوتاد او را ذو الاوتاد خواندند و این روایت عطیه است از عبدالله عباس
قتاده گفت برای آن او را ذو الاوتاد گفت که او را خیمها بود بر زدندی و در زیر آن انواع
ملاعب ساخته بودندی از جنس شبازی و آن نوعی شعبده بود که اهل آن روزگار تعاطی
کردندی مجاهد گفت ذو الاوتاد یعنی ذو الابنیة المحکمة خداوند بناهای محکم بود و برای
آنکه استواری خیمه باوتاد باشد بناء محکم را موتد خواندند و برای استحکام کوهها را
اوتاد زمین خواندی قوله والجبال اوتادا مجاهد گفت برای آن اوتاد خواندند او را
که او مردم را در عقوبت کردن در چهار میخ بستی بر زمین و ایشانرا عذاب کردی
عطا روایت کرد از عبدالله عباس که فرعون را برای آن ذو الاوتاد خواند که زنی بود

وان اهل / وان لی ای / انقاد و اطاع / و ذل

زن

زن حزبیل بن لوحابیل خازن فرعون و این حزبیل مؤمن آل فرعون بود و ایمان خود
پنهان میداشت صد سال قوله وقال رجل مؤمن من آل فرعون الآیه و زن او ماشطه دختر
فرعون بود دیگر روز دختر فرعون را سر شانه میکرد شانه از دستش بیفتاد گفت کور باد آنکه بخدای کافر
باشد دختر فرعون گفت ترا خدای هست بغیر از پدر من گفت آری الله خدای من و خدای پدرت و
خدای آسمانها و زمینها و آورندگار عالم و عالمیان یکی است نه شریک او را دختر رفت و پدر را
خبر کرد فرعون او را بخواند و گفت چه گفتی آنچه گفته بود باز گفت فرعون گفت ازین باز گرد و الا ترا
عذابی کنم که جهانیان از آن باز گویند او گفت من بخدای خود کافر نشوم هرچه خواهی میکن بفرمود
تا او را بچهار میخ بر زمین دوختند و مار و کژدم بر او گماشتند هیچ رجوع نکرد و باز نگشت دو
کودک داشت ایشانرا بیاوردند و گفتند اگر بر نگردی این کودکانرا در پیش تو بکشیم و آنگه ترا بکشیم
گفت هرچه خواهید بکنید کودکانرا بیاوردند و مهتر را پیش او بکشتند و کهتر شیرخواره بود او را
بیاوردند تا بر سینه او بکشند او آواز داد که ای مادر بر محنت باش بر دین خود و هیچ بر مگرد و بر
بلا صبر کن که عن قریب برحمت خدا رسیم و این بلا بپایان برسد و رحمت خدا بپایان نرسد
فرعون بفرمود تا هر دو را بکشتند و این کودک از آن چهار یکی بود که پیش از وقت سخن گفتند
آنگه فرعون کس بطلب شوهر او فرستاد حزبیل از او بگریخت و در بعضی کوهها پنهان شد از
آنها که طلب او میکردند دو کس باو رسیدند و او نماز میکرد و سه صف از سباع و وحوش و طیور
در قفاء او نماز میکردند بیک روایت و در روایتی دیگر گرد او صف زده بودند و او نماز میکرد
آن دو مرد برگشتند تا فرعون را خبردار کنند حزبیل چون دید که ایشان بر احوال او مطلع
شدند گفت بار خدایا میدانی که صد سال است تا ایمان پنهان میدارم بار خدایا ازین هر دو آنکس
که این حال من پوشیده دارد و خبر نه دهد بار خدایا او را توفیق ده و هدایت بدین تو ده و او را
دنیا حاصل کن او را و آنکس که این حال من اظهار کند بار خدایا هلاک او معجل کن و باز گشت او
با دوزخ کن یکی از ایشان اندیشه کرد در آنکه سباع و وحوش و طیور چگونه محافظت میکنند
حزبیل را و آن اندیشه او را لطف شد و در دل ایمان آورد و آن دیگر رفت و فرعون را
خبر داد از آنچه دید فرعون گفت برین که میگوید که گواهی میدهد گفت فلان او را بیاوردند و گفت

فلان او را بیاورد گفت خبر دارم فرعون بفرمود تا آن مرد را که سعایة کرده بود بردار کردند و این را
که خبر داد عطا دادند و بنواختند و رها کردند چون این حال برفت آسیه بنت مزاحم زن
فرعون زنی مومنه بود و سالهای دراز ایمان خود پنهان میداشت فرعون را ملامت کرد و
گفت فی بکیاه که مدتها حق خدمت بر داشت بکشتی فرعون گفت همانا تو نیز دیوانه شده
او گفت من دیوانه نشده ام لکن خدای من و تو و خدای جهانیان آنست که آسمان و زمین
آفرید و کوه و دریا فرعون بر وی خشم گرفت و او را از پیش خود براند و پدر و مادر او را بخواند
و گفت همان نوع دیوانگی که ماشطه را گرفته بود آسیه را گرفته است ایشان برفتند و او را
گفتند ترا چه رسید گفت خیر و سلامت جز آنست که مرا از کفر و ظلم فرعون دل بگرفت
و مرا بیش ازین طاقت این دیدن نیست گفتند مکن که شوهر تو خدای آسمان و زمین است
گفت اگر چنانست که شما میگوئید بگوئید تا از برای من تاجی کند و آفتاب را بر مقدمه او نهد
و ماه را بر موخره آن و ستارگان را گرد بر گرد آن گفتند این نتواند کرد گفت خداوند ان
خیرها الکمن باشد که برین قادر باشد و این اشیا مسخر او باشند پس فرعون بفرمود تا او را
چهار میخ کردند در آن حال آسیه گفت رب ابن لی عندک بیتا فی الجنة الآیه خدای تعالی
درهای آسمان بگشاد و جای او در بهشت او را بنمود تا آن عذاب برو آسان شد و جان او برداشتند
و او را بجای خود رسانیدند بعضی گفته‌اند اوتاد عبارتست از طول مدت و ثبات ملک و
چنانکه اوتاد ثابت شد در زمین و علی هذا قول الشاعر فی ظل ملک ثابت الاوتاد
الذین طغوا فی البلاد آنان که در زمین طغیان کردند و از حد و اندازه خود
برفتند فاکثروا فیها الفساد و در زمین فساد بسیار کردند فصب
علیهم ربک سوط عذاب خدای تو ای محمد ریخت بر ایشان تازیانه
عذاب قتاده گفت سوط نوعی است از عذاب سدی گفت هر روز ایشان را نوعی از
عذاب باشد و درست آنست که استعاره است چون تازیانه آلت عذاب باشد استعاره
کرد آنرا برای عذاب کید العذره و ید النعمه قال الشاعر الم تر ان الله اظهر دینه
و صب علی الکفار سوط عذاب ان ربک لبالمرصاد جواب قسم است

عبد الله

عبد الله عباس گفت بحیث یری و یسمع یعنی می بیند و می شنود افعال و اقوال شما
مقاتل گفت یعنی بر رصد ایشانست بر صراط و آن رشگانی اند خدا را با کلابها و معالیق
و محاجن ضحاک گفت بر صد سه طائفه از حسن و عکرمه گفت راصد است اعمال بنی آدم را
مقاتل گفت یعنی گذرگاه خلقان بر ست عطا گفت یعنی کس از وی فوت نشود بیان گفت
از و محیص نیست و مرصاد و مرصد جای رصد باشد که باج آنجا بستانند و جمع مرصاد
مراصد است مقسم روایت کرد از عبد الله عباس که بر جسر دوزخ هفت جایست که مردم را
بدارند و از و بپرسند اولش بپرسند از شهادة ان لا اله الا الله اگر از عهده آن بدر
آید رها کنند تا بدوم رود و الا از آنجا در دوزخ افکنند چون بدوم رسد از نمازش بپرسند
اگر از عهده بیرون آید و الا در دوزخش افکنند در سیم از زکوتش بپرسند و در
چهارم از روزه و در پنجم از حج و در ششم از عمره و در هفتم از مظالم او را بپرسند
اگر از عهده بیرون آید و الا او را بگیرند و بخصمان سپارند اما قول درست آنست
که این کنایتست از آنکه حکم و امر خدا از خلقان بمرصد است بروجهی که ایشان را محیص نیست
چنانکه مرد راه رو را در مضیقی راه از باج دادن محیص نباشد و راه جز آن نبود فاما
الانسان اذا ما ابتلیه ربه اما آدمی چون خدای تعالی و را بنعمت
ابتلا کند فاکرمه و نعمه فیقول ربی اکرمن اکرام کند او را
و منعم دارد او را تن درستی دهد و مال بسیار گوید خدا مرا اکرام کرد و از خود بر خدای
حقی شناسد و چنان داند که آن در حق و بر خدا واجب بوده است و اما اذا
ما ابتلیه فقدر علیه رزقه اما چون او را امتحان کند بدرویشی و روزی
برو تنگ کند بیان قدر تقتیر آمد اذا ضیق علیه ما ذا البغ فی ذلک مالوا اقدر و
قتر فیقول ربی اهانن بشکایت بیرون آید و گوید خدای تعالی مرا اهانت
کرد خدای تعالی درین آیه بیان احوال آدمی کرد که نه در نعمت شاکر باشد و نه در
محنت صابر عامه قراء بتخفیف دال خوانند ابن عامر و ابو جعفر بتشدید خوانند
من التقدیر اگر رد کرد برو و گفت کلا و این کلمه ردع و تنبیه است

نیز میگوید حق امامت کمتر از
هیچ حقی نیست بلکه اعظم از
جمله حقوق است بعد توحید
و نبوت فافهم

آنان که این حق را غصب کردند و آنان که ضایع کردند و چه
... و تعظیم و احترام
که این حق کجا ... نیست ... ادا ... بود
فاعلمن

او ان

یعنی خلاف آنست که کفت من ورا توانکری بر اکرام نه دادم و درویشی نه بر اهو
بان بر اهی مصالحی که می شناختم در تکلیف اکرام و اهانت من بتوانکری و درویشی نبا شد
اما اکرام و اهانت من بتوفیق و خذلان باشد و این نیز هم مبتدا بود فرا کوف معنی
کلا آنست که نبایست که چنین کند که کرد ولکن چنان بایست که شاکر باشد از من در همه
حال بَل لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ بیان کرد که من آنرا که اهانت کردم
برا آن کردم که یتیم را اکرام نکنید وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ
و یکدیگر را حث کنید بر طعام دادن مسکین اهل بصره یکرمون و یحاضون
و یاکلون و یحبون جمله بیا خوانند خبر اعن الغائبین و باقی قرا با خطاب خوانند
کوفیان و لا تحاضون خوانند بفتح تا و التقدیر و تتحاضون ای لا یحض بعضکم
بعضا باقی قرا و لا تحضون از بناء ثلاثی من الحض و هی الحث بقال حضه و حثه
بمعنی واحد شیرزی از کسائی روایت کرد و لا تحاضون بضم تا از بناء مفاعله
خطاب وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا میراث میخورید یا رخطاب
میراث میخورید خوردنی مجموع و اللم الجمع یقال لم شعثه بلمه و لمه اذا زله کانه
جمله علی ان یلم له شیئا با کل حسن کفت یعنی آنست که نصیب خود و نصیب دیکران
بخورد ابن زید کفت اکل و لم آن باشد که هرچه باید فراهم کرد بخورد و حلال و حرام
نپرسد مال خود و از دیکران بخورد کفتند برا آن کفت که ایشان زنان و کودکان را
میراث ندادندی و کفتندی میراث مردان تیغ زن را باشد و این آیه برخواندی و یستفتونک
فی النساء الآیه وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا ای کثیرا من جم الماء فی الحوض
و اجتماعه فیه و مال دوست میدارند دوستی بسیار یعنی بغایت اکر خبر داد
از تملق و تحب ایشان کفت كَلَّا نه چنین بایست که بودی بر خلاف آن
بایست که بودی انکه کفت إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ چون زمین را خورد کنند
دَكًّا دَكًّا ای مرة بعد اخری یکبار پس از یک دیکر و الدک و الدق
واحد وَجَاءَ رَبُّكَ ای امره و حکمه و قضاؤه علی حذف المضاف و اقامة

و علی السراء و الضراء
مشکور
تحضون

اذا ازل به

جمام

المضاف الیه مقامه را و دلالت عقل که بر خواسته است برانکه خدای تعالی چنین نیست که
حرکت و انتقال برو روا باشد چه اجسام محدث است او قدیم وَالْمَلَكُ صَفًّا
صَفًّا و فرشتکان می آیند صف از پس صف وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ
آنروز جهنم را بیارند ابو سعید خدری کفت چون این آیه آمد رسول صلی الله علیه و آله
رالون کردید و بغایت متغیر شد چنانکه ظاهر شد و صحابه بدان شد و کس یارست
آن حال ازو پرسید نزدیک علی علیه السلام آمدند و کفتند یا ابا الحسن کاری افتاده که رسول
را از آن لشک متغیر اللون است و ما را انبساط آن نیست که ازو پرسیم مکر تو بیایی و بپرسی
تا چه افتاده است علی علیه السلام و از پس پشت رسول صلی الله علیه و آله درآمد و او را در کنار
کرفت و بوسه بر میان دو کتف او داد و کفت یا رسول الله تن و جان من فدای تو باد چرا متغیر
شده کفت جبرئیل آمد و آیتی آورد که بر من سخت آمد آنکه بر خواند كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا
الآیه الی قوله وَجِيءَ بِجَهَنَّمَ علی علیه السلام کفت دوزخ را چکونه آرند کفت دوزخ را هفتاد
هزار فرشته هفتاد هزار زمام بعرصه قیامت آرند و در روایتی دیکر چنانست که
جمره از جمرات دوزخ هفتاد هزار زمام بعرصه قیامت آرند انکه یک شرار ازو بدر آید
که اکر فرشتکان دفع نکنند جمله اهل جمع را بسوزد انکه آن جا زبان کویند یا رسول الله
بشارت باد ترا که خدای تعالی کوشت و پوست تو بر آتش دوزخ حرام کرده است نزد
آن حال هر کسی کوید الهی نفسی نفسی مکر رسول ما صلی الله علیه و آله که او کوید امتی
امتی عبد الله مسعود و مقاتل کفتند درین آیه که روز قیامت دوزخ را بیارند هفتاد
هزار زمام هر زمامی بدست هفتاد هزار فرشته و دوزخ را تغیظ و زفیری باشد
تا او را بر چپ عرش بدارند يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ آنروز آدمی
حال خود اندیشه کند وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى و آنجا چه جای اندیشه است
یعنی او را اندیشه سود ندارد چه وقت تفکر و تذکر نباشد برا آنکه تکلیف زائل
باشد و الجاء حاصل يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي یعنی کافر
کوید و تمنا کند که کاشکی تا من در حیوة دنیا برا این حیوة عقبی چیزی حاصل کرده

فقیر میکوید که باید دانست که کسی که
اهل بیت او را صلی الله علیه و آله
رنجانیده امت نیست و
همچنین هر کس رنجانیده اهل
بیت را دوست دارد
به بدیهه عقل و نقل امت
نیست فلا تغفل
شعت

بودی و تقدیم کرده و اینجا فرستاده تا مرا ذخیره بودی آنکه بیان کرد که این تلهف و تحسر
او را سود ندارد و این تمنا از وی غنا نکند گفت فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ
أَحَدٌ چه آن روزی باشد که آن عذاب که خدای تعالی کند کس نکند وَلَا يُوثِقُ
وَثَاقَهُ أَحَدٌ و آن بند که او نهد کس ننهد این معنی بر قراءة بیشتر قراست
چه عامهٔ قرا يُعَذِّبُ و يُوثِقُ بکسر ذال و ثا خواندند علی اضافة الفعل و رد الضمیر
الی الله تعالی والتقدیر لا یعذب احد فی الدنیا بعذاب الله فی الآخرة ولا یوثق احد
لوثاقه کسائی و یعقوب خواندند بفتح ذال و ثا علی الفعل المجهول یعنی آن روز او را عذاب
کنند که مانند آن کس را نباشد و بندی نهند که آنچنان بند کس را نباشد و این مردی باشد
معین و لام در و تعریف عهد است نه تعریف جنس بعضی مفسران گفتند مراد امیة
بن خلف الجمحی است و روایت کرده اند که این قراءة باز بسین رسول صلی الله علیه
و آله و گفتند ابو عمرو بن العلا از قراءة اول باز گشت و با این قراءة آمد و این قراءة
اختیار ابو عبید و ابو حاتم است يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ
خطاب کرد با نفس او ساکن باشد به وعید خدای تعالی و آن تصدیق کند ابن زید آنکه ص
گفت نفس مطمئنه آنست که بهیچ طاعت خلل نکرده باشد و هیچ معصیت ارتکاب
ننموده او را در مرگ بشارت دهند بهشت نفس او ساکن شود بآن و گفتند نفس
مطمئنه یعنی باشد مومن متیقن بخدای تعالی که نفس او بعلم ساکن باشد از خطرات شبهات
کلبی و ابو روق گفتند این خطاب روز قیامت باشد آنرا که روی او سفید باشد و نامهٔ او
بدست راست دهند او باین علامت ایمن و ساکن نفس باشد و داند که از اهل بهشت
بوعدهٔ سابق در خیابان بهشت عطیه گفت یعنی باشد راضی بقضای خدای
تعالی آنچه قضاء محتوم باشد باو رسد ابن کیسان گفت یعنی باشد مخلص و گفتند
مطمئن باشد و ساکن بنام خدای تعالی بیانه قوله الا بذکر الله تطمئن القلوب و
گفتند متوکل بر خدای تعالی واثق بضمان او روزی ارْجِعِي إِلَى
رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً با نزدیک خداوند شو راضی از خدا و خدا از تو

راضی

راضی علما خلاف کردند در تاویل این آیه و وقت این مقالت بعضی گفتند این آنکه
بود که بنده در نزع بود اسمعیل بن ابی صالح گفت این آن ساعت باشد که جان می سپارد
چون بقیامت آید گویند فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي عبد الله
عمر روایت کرده که چون بندهٔ مومن را وفات رسد خدای تعالی دو فرشته را بفرستد با تحفه
از بهشت تا بیایند و او را گویند ای نفس مطمئنه بیرون آی با روح و ریحان شو و خدای از
تو راضی آنگه از و بویی دمیدن گیرد خوشتر از بوی مشک و فرشتگان که موکلند با قطار
آسمان گویند نفس بندهٔ مومن با آسمان می برند که بویی سخت خوش می آید بهیچ در از درهای
آسمان نرسد و آن در بگشایند برای او و بهیچ فرشته نگذرانند والا بر او صلوات
فرستند تا پیش عرش خدای تعالی برند آنگه آن فرشتگان که قابض آن روح باشند
سجده کنند گویند بارخدایا بنده موحد است در دنیا ترا پرستید و با تو انباز نگرفت آنگه
خدای تعالی میکائیل را گوید این نفس را از نفسهای مومن بر تا روز قیامت که من از
تو باز خواهم آنگه بفرماید تا گور او بهشتاد گز در هشتاد گز از طول و عرض فراخ کنند و بفرماید تا
از ریحان بهشت در گور او افکنند و اگر مرد از اهل قرآن باشد نور اهل قرآن او را در گور کفایت
باشد و اگر علم قرآن ندانند چندان نور در گور او پدید آید که نور آفتاب و مثل او در گور چنان باشد
که عروس در خوابگاه خود که او را کسی بیدار نکند تا او بمراد خود از خواب برخیزد مانند کسی که خواب
تمام کرده باشد و چون کافر را مرگ نزدیک رسد خدای تعالی دو فرشته را بفرستد با پاره
پلاس که از آن گنده تر و خشن تر نباشد بیایند و گویند ای نفس خبیثه بیرون آی با دوزخ
و عذاب الیم که خدای بر تو خشمناک است سعید جبیر گفت عبد الله عباس بطائف
فرمان یافت مرغی بیامد که بر شکل او کس مرغی ندیده بود و در نعش او شد و بیرون نیامد
چون او را دفن کردند بر سر گور او هاتفی آواز داد و این آیات بر خواند آواز شنیدند
و کس را ندیدند بعضی دیگر گفتند این سخن روز قیامت گویند عند البعث که خلقان را
زنده کنند گویند ارجعی الی ربک ای الی صاحبک جسد ملک النفس در وقت آنکه خدای تعالی
جانهارا با آفریند در اجساد گویند ای جانها با تنها روید خوش شود و من از شما خوش شود

این قول عکرمه و ضحاک است و روایت عوفی از عبد الله عباس و دلیل این آیت و دلیل قراءة عبد الله
عباس است که او خواند فادخلی فی عبدی حسن گفت معنی آنست که ارجعی الی ثواب ربک
بعضی دیگر گفتند این خطاب در دنیا باشد یعنی ای نفس ساکن شده با دنیا با درگاه خدا شو به
ترک دنیا و طلب آخرت و نصب راضیة مرضیة بر حال است فادخلی فی عبادی یعنی
در میان بندگان من شو یعنی آن کن که بندگان من کنند و شرط بندگی بجای آر و اگر در بهشت
من شو یعنی در باب دخول بهشت حاجت جز آن نیست که شرط بندگی بجای آری و جمله ادب
دین از فعل طاعات و اجتناب منهیات مقابل و قرظی گفتند فادخلی یعنی مع
ای ادخلی مع عبادی در کلام تقدیم و تأخیری هست و این قول بعیدست برای آنکه
برین تقدیر ادخلی دوم زیاده باشد و نیز ترک ظاهر کردن بی دلیل روا نباشد ابن صالح
حیان گفت آیه در حمزة بن عبد المطلب رضی الله عنه آمد روز احد که روح او در روضه
از روضهای بهشت مکرم و مشرف نزدیک خدای تعالی تا روز قیامت که با و رسند
و گفتند در حبیب بن عدی آمد آنگه که اهل مکه او را بیاویختند و روی او بمدینه کردند او
گفت بار خدایا مرا اگر نزدیک تو خیری است روی من با قبله گردان خدای تعالی روی او
با قبله گردانید بی آنکه کسی دست با و برد و اگر چه آیه خاص بود در حق یک شخص آنا حکم
او عام بود جمله آنان را که بدین صفت باشند از مومنان خدای تعالی ما را از ایشان
کناد ان شاء الله تعالی وحده العزیز

این سوره مکی است سورة البلد
و بیست آیت و هشتاد و دو کلمه و سیصد و سی حرف است روایت است از
زر حبیش از ابی کعب که رسول صلی الله علیه و آله گفت هر که او سورة البلد بر خواند خدای
تعالی ایمن گرداند او را از خشم خود روز قیامت بسم الله
الرحمن الرحیم لا اقسم بهذا البلد اختلاف کردند اهل
در لا اقسم رفته است بعضی گفتند لا صلت است و بعضی گفتند همزهٔ استفهام
مقدرست بر سبیل تقریر و انکار و مراد بشهر مکه است گفت قسم میکنم باین شهر
وانت حل بهذا البلد واو حال است و الحل و الحلال واحد

و تو حلالی در این شهر و تو بجلی یا حلالی یعنی آن یکساعت که خدای تعالی رسول را حلال کرد
که آنجا کافران را بکشد و اسیر کند و این روز فتح مکه بود که رسول صلی الله علیه و آله حلال کردند که در
حرم خدای قتال کند و قتل کند ابن خطل را بکشتند و او دست در آستانهٔ کعبه زده بود و مقیس بن
صبابه و جماعتی دیگر را آنگه رسول صلی الله علیه و آله گفت ان الله حرم مکه یوم خلق السموات و الارض
فهی حرام الی ان تقوم الساعة لم یحل لاحد قبلی و لا یحل لاحد بعدی و لم تحل لی الا ساعة
من نهار فلا یعضد شجرها و لا یختلی خلاها و لا ینفر صیدها و لا تحل لقطتها الا لمنشد عباس
گفت یا رسول الله الا الاذخر گفت الا الاذخر اذخر را استثنا کرد اگر گویند شاید که رسول
صلی الله علیه و آله بقول عباس تحلیل و تحریم کند گوییم ازین دو جوابست یکی آنکه رسول
صلی الله علیه و آله این استثنا خواست کرد برای مساس حاجت مردم به اذخر عباس سبق برد
بسؤال بر رسول صلی الله علیه و آله او خود سخن تمام بگفت جواب دیگر از و آنست که ممتنع نباشد
که خدای تعالی این ضرب تحلیل و تحریم درین روز با رسول افکنده باشد و اعلام کرده او را که اگر
بر لفظ تو رود صلاح با آن متعلق است و جواب اول معتمدست قول دیگر آنست که وانت
حل ای حال نازل مقیم یقال رجل حل ای حلال و الشیء حل بل ای مباح و رجل حل ای
حلال یعنی تو باین شهر فرود آمده و والد و ما ولد و نیز قسم کنم به پدر و آنچه زاد مجاهد
و قتاده و ضحاک و ابو صالح گفتند که مراد بوالد آدم است و ما ولد فرزندان آدم ابو عمران الجونی
گفت والد ابرهیم است و ما ولد فرزندانش عکرمه و سعید جبیر گفتند والد آنکه او را فرزند باشد و
ما ولد آنکه او را فرزند نباشد که عاقر بود و برین قول ما نفی باشد و معنی مستقیم نشود الا باضمار
لقد خلقنا الانسان فی کبد این جواب قسم است گفت بحق این چیزها که
ما آدمی را در شدت و سختی آفریدیم و معاناة و مکابده اول در مضیق رحم بود پس در بند قماط
پس در بند مکتب و تعلم آنگه در بند تکلیف آنگه در بند انواع مصائب و حوادث تا این همه را مکابده
و معاناة میکند عبد الله عباس گفت فی نصب و تعب حسن گفت مکابده میکند شداید
دنیا و آخرت را و در روایتی دیگر از و آنست که مکابده شکر میکند در سرا و مکابده صبر میکند در ضرا
عمرو بن دینار گفت مراد آنست که دندانهای او بدر بر آید و اصل کبد در لغت شده باشد و غلظه

یقال کبد اللبن اذا غلظ ومنه الکبد لانه کالدم المتکبد ومجاهد وابرهیم وعکرمه وعبدالله عباس
وعطیه وضحاک گفتند یعنی فی انتصاب قامة واعتدال خلق غیر منبطح عبدالله عباس گفت هیچ
حیوان نیافرید خدای تعالی منتصب مگر آدمی را و دیگران بیشتر بر چهار پای روند مقاتل گفت فی
قوة ومراد بانسان اینجا اسید بن کلدة بن اسید بن خلف است که او را ابن الاشدین
گفتندی او در قوت بصفتی بود که ادیمی عکاظی بیاوردندی و او پای بر آنجا نهادی بسی مرد
خواستندی که آن را از زیر پای او بیرون کنند پاره پاره شدی چندانکه زیر قدم او بودی بماندی
بعضی دیگر گفتند فی شدة الامر ولنهی الثواب العقاب ابوزید گفت مراد بانسان آدم است
فی کبد السماء ای وسط السماء وکبد السماء وکبده واحد ابوبکر وراق گفت لا یبلغ بهواه
ولا یدرک مناه چندانکه بیش تازد مراد خود در نیابد ابن کیسان گفت یعنی منتصبا شد در
شکم مادر چون خواهد که بیرون آید نگونسار کند او را بعضی دیگر گفتند فی کبد ای فی غلظة کبد
وقساوة قلب او را سخت دل ستبر جگر آفریدیم تا ضعف ترکیب او و صف خبث دخیله
او کرد جعفر گفت فی بلاء ومحنة ابن عطا گفت فی ظلمة وجهل **اَیَحْسَبُ** یعنی اسید بن
اسید **اَنْ لَنْ یَقْدِرَ عَلَیْهِ اَحَدٌ** می پندارد که کسی وقادر نباشد بر او آنکه قوتی
تمام دارد و گفتند مراد بانسان ولید بن مغیره است **یَقُولُ اَهْلَکْتُ مَالًا**
لُبَدًا میگوید مالی بسیار هلاک کردم در خصومت محمد مقاتل گفت آیه در حارث بن عامر بن
نوفل بن عبد مناف آمده و او بظاهر در مسلمانی آمده بود رسول صلی الله علیه وآله او را فرمود
زکوة دادن و هر وقت که گناهی کردی از رسول پرسیدی سوال او را کفاره فرمودی گفت مال
من در کفارات و نفقات شد تا در دین محمد رفتم واصل لبد من تلبد الشعر اذا ترکب وتکاثف
فصار کاللبد ابوجعفر خواند لُبَّدًا بتشدید الباء وهو جمع لابد کراکع ورکع وساجد وسجد
مجاهد خواند لُبُدًا بدو ضمه مخلف گفتند لهم امر نکر ورجل جنب وباقی قرا بضم لام وفتح
با مخفف خواندند و آن را دو وجه باشد یکی آنکه جمع لبدة باشد کغرفة وغرف وظلمة وظلم
و دیگر آنکه واحد باشد کقثم وحطم واین اسم معدول نیست او آنکه معروف است **اَیَحْسَبُ**
اَنْ لَمْ یَرَهُ اَحَدٌ می پندارد که کس او را نمی بیند یعنی این هردو گمان خطاست خدای تعالی

ادوار

بر وی قادرست و او را می بیند و گفتند مراد با جد محمدست یعنی می پندارد که محمد او را نمی بیند در وقت انفاق
که این مال که دعوی میکند نفقه نکرده است دروغ میگوید سعید جبیر و قتاده گفتند معنی آیه آنست که
او گمان میبرد که هیچکس او را نمی بیند که فردا قیامت او را مطالبه کند که این مال از کجا جمع کرد
و کجا وضع کرد و از چه منع کرد و در چه صرف کرد عبدالله عباس روایت کرد از رسول صلی الله علیه وآله
که روز قیامت هیچ بنده را رها نکنند که قدم از قدم بردارد تا از عهده چهار چیز بیرون نیاید از عمر که
در چه بسر برد و از مال که از کجا کسب کرد و کجا خرج کرد و از علم که بر آن چگونه کار کرد و از دوستی ما که اهل
البیتیم یحسب ویحسب بکسر و فتح سین هر دو خوانده اند عمر بن عبدالعزیز گفت مردی از
بنی عامر روایت کرد از پدرش که او گفت در قفای رسول صلی الله علیه وآله نماز کردم این سوره بخواند
و هر دو جا یحسب بکسر سین خواند **اَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَیْنَیْنِ** آنکه او را یاد داد نعمتها که با او کرد
و بر وی شمرد آنچه او را فراموش بود گفت ما او را دو چشم دادیم **وَلِسَانًا وَشَفَتَیْنِ** و زبانی و
دو لب قتاده گفت نعمتهای خدای تعالی بر ما متظاهرست خدا ما را بر آن تقریر میکند تا شکر او
کنیم ابوحازم روایت کرد از رسول صلی الله علیه وآله که خدای تعالی در بعضی کتب گفت یا ابن آدم
اگر زبانت با تو منازعت کند در آنچه بر تو حرام کرده ام در پیش او دو طبقه نهادم یعنی دو لب تا اطباق
کنی و فرا هم آری و اگر چشمت با تو منازعه کند در آنچه بر تو حرام کرده ام در پیش او دو طبقه کردم از
جفن و پلک تا اطباق کنی و اگر فرج با تو منازعت کند در محرمات در پیش او دو طبقه از رانهای
تو تا اطباق کنی بر او **وَهَدَیْنَاهُ النَّجْدَیْنِ** و هدایت کردیم او را به دو طریق بیشتر
مفسران بر آنند که دو طریق خیر و شرست و این قول روایت کردند از رسول صلی الله علیه وآله و از
امیرالمومنین علیه السلام انما هما نجدان نجد الخیر ونجد الشر فما یجعل نجد الشر احب الیکم
من نجد الخیر محمد بن کعب گفت از عبدالله عباس و سعید مسیب و ضحاک گفتند مراد بنجدین
پستانهای مادرست که کودک را در طفولیت با و هدایت کرد و نجد در لغت راه بلند باشد
اگر سوال کنند بر طریق اول و گویند چرا طریق شر را بلند خواند و در شر علو و ارتفاع نباشد
گوییم ممتنع نباشد که آن را نجد برای ظهورش خواند که خدای تعالی پیدا کرده و اعلام کرده تا مکلفان
از آن احتیاط کنند پس ظهور بیانش به بلندی است و روا بود که برای آن نجد خواند که در اجتناب

آن رفعت و شرف حاصل شود و جواب سیم آنست که برای اشتراک ایشان در یک طریق و اگر چه
متباین بوند از یک وجه بر عادت عرب که ایشان دو اسم را بیک نام بیارند و ضم کنند با هم و بلفظ تثنیه
گویند چون مشترک باشند در بعضی صفات کالقمرین للشمس والقمر والعمرین لابی بکر و عمر والحسنین
للحسن والحسین علیهما السلام و غیر ذلک فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ در وجه قول
گفتند یکی آنکه مراد نفی است ای لم یقتحم عقبة باز نگذاشت اگر گویند عرب این لفظ استعمال
نکند مگر بتکریر لا کقوله فلا صدق و لا صلی و قولهم لا حییتنی و لا زرتنی جواب آنست که
اگر چه در ظاهر کلام این تکرار نیست در معنی هست که عقبه در آیه مفسر است بچند چیز من قوله فک رقبة
فکانه قال لا فک رقبة و لا اطعم مسکینا و گفتند این اضمار لا در انجاست که گفت ثم کان من الذین
امنوا و التقدیر و لا کان من الذین امنوا قول اول قریبتر است برای آنکه درین قول اضمار نکشی که ثم
بمعنی واو است و آنکه لا اضمار باید کردن وجهی دیگر گفتند که بمعنی دعاست چنانکه لا اصلحه الله و لا جعل
فیه البرکة یعنی باز نگذارد عقبه و وجهی دیگر آنست که کلام متضمن معنی استفهام است و التقدیر فهل
لا اقتحم العقبة چرا این عقبه باز نگذاشت و این که گفت اهلکت مالا لبدا این مال که در دشمنی رسول
و اطفاء نور او و اخفاء کلمه او صرف کرد چرا در فک رقاب و اطعام مساکین صرف نکرد و این
وجهی است بمعنی اگر نه آنست که عرب حذف حرف استفهام نکند الا آنجا که در کلام دلالتی
باشد بر حذف او از عوضی یا قرینهٔ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ تو چه دانی که آن چه عقبه
در عقبه چند قول گفتند عبدالله عمر گفت کوهی است در دوزخ کعب الاحبار گفت که آنست در دوزخ
که بعد از هفتاد درکه باو رسند حسن و قتاده گفتند عقبه ایست پیش از صراط که آن عقبه
جز بطاعت گران باز نگذارند و از اینجا گفت رسول صلی الله علیه و آله ان امامکم عقبة کؤودا لا کردن
یجوزها المثقلون و انی ارید ان اتخفف لتلک العقبة مجاهد و ضحاک و کلبی گفتند صراط است
که صراط بر سر دوزخ نهند بمانند جسری که بر جوی نهند به تیزی شمشیر سه هزار ساله راه بهری
نشیب بهری فراز بهری راست بهری کژ و بر هر پهلو خطاطیف و معالیق و کلالیب بمانند
تیغهاء سعدان بهری از و بسلامت بجهند و بهری مخدوش و مجروح و بهری در دوزخ
افکنند منکوس بهری برو چون برق جهنده میروند بهری چون باد وزنده و بهری چون

سوار نیکو و بهری مانند مردی که بتاختن رود و بهری چون کسی که آسان رود و بهری
افتان و خیزان و بهری بر قدم اول که پا بر صراط نهند پای ایشان بر جای نه ایستد و در
دوزخ افتند و اقتحام آن بر مؤمنان چندان باشد که از نماز عصر تا نماز شام بعضی دیگر
گفتند مراد بعقبه نفس و دوزخ است قتاده گفت این مثلی است که خدای تعالی زد سالک
سبیل تکلیف را از فک رقاب و اطعام مساکین که او در مشقت آن تکلیف با کسی ماند که او را
اقتحام عقبه باید کردن و یکی را از جمله بزرگان پرسیدند که این عقبه چیست گفت هی نفسک
فجاوزها و قد قرنت نفس تو است در گذر که رستی و این معنی نزدیک است بقول قتاده برای آنکه
مخالفت هوای نفس است تکلف او با صعود عقبه ماند و معنی آیه و نظم او علی احد الوجهین
باشد بر اختلاف این اقوال که رفت برای آنکه خدای تعالی تفسیر داد عقبه را الی قوله فَكُّ
رَقَبَةٍ کانه قال هی فک رقبة بر قول آنان که گفتند مراد بعقبه تکلیف است گفتند این
شرح و بیان آنست که این عقبه آزاد کردن گردنی باشد یا طعام دادن مسکینی بر آن تاویل
که از قتاده حکایت کرده شد و بر قول آنان که گفتند عقبه دوزخ است یا صراط یا وادی یا قیامت
تقدیر محذوفی باید کرد و تقدیر آنست که و ما ادریک ما اقتحام العقبة انما هو فک رقبة او اطعام تو چه
دانی ای محمد که این عقبه بچه گذرند پس بیان کرد که از فک رقبة و طعام دادن مسکین علی حذف
المضاف لدلالة الکلام علیه چه اگر این تقدیر نکنند این معنی مستقیم نشود خدای تعالی گفت اقتحام
این عقبه و باز گذاشتن و بیان توان کرد که این تکالیف امتثال کنند منها فک رقبة از آنجمله
آنکه گردن کسی که در بند بندگی او باشد یا در بند وام باشد آن باشد آزاد کند و فک و فتق و فرق
و فلق نظایرند قرّاء در آیه خلاف کردند ابن کثیر و ابو عمرو و کسائی و در شاذ ابو رجاء و حسن
بصری خواندند فَكَّ رَقَبَةً أَوْ أَطْعَمَ علی الفعل المستقیم و رقبةً منصوب بوقوع الفعل علیه باقی
قرّاء باسم خواندند مرفوع علی انه خبر مبتدأ محذوف و تقدیره هی فک رقبة او اطعام و ابو عبید
و ابو حاتم اختیار این کردند برای آنکه تفسیر باسم است و تفسیر باسم اولیتر باشد از آنکه تفسیر بفعل
مر قرّاء بعضی دیگر اختیار آن کردند لعطف الفعل علیه فی قوله ثم کان من الذین امنوا او اطعام
فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ یا طعام دادن در روزی خداوند گرسنگی و روزی گرسنه من

قولهم لیل قائم یتیما ذا مقربة نصب یتیما بعمل مصدر است که مصدر عمل فعل خود کند
یقول اعجبنی ضرب زید عمروا ای من ان یضرب زید عمروا ذا مقربة خداوند خویشی و نزدیکی چنانکه
گفت واتی المال علی حبه ذوی القربی بعضی دیگر گفتند ذا مقربة از قرابت نیست بل از قربات
که پهلو و تهیگاه باشد یعنی احشاؤه ملاصقة من الجوع تهیگاه باهم آمده از گرسنگی او
مسکینا ذا متربة ای ذا فقر و حاجة یقال ترب الرجل اذا افتقر حتی لصق
بالتراب من الفقر والذلة از درویشی با خاک برابر باشد بمذلت چنانکه گویند مسکین لسکون
حرکاته وفقیر لانکسار فقار ظهره و گفتند را آنکه ماوای او خاک باشد فرشی و بسطی ندارد ابو
الخازنجی گفت متربه از ترب است یعنی شدة الحال براء بن عازب روایت کرد که اعرابیی
نزد رسول صلی الله علیه و آله و گفت یا رسول الله مرا علمی آموز که مرا بهشت برد رسول صلی الله علیه و آله
گفت اگر چه سوال لفظ مختصر گفتی بمعنی بزرگست و عتق نسمه کن و فک رقبه گفت یا رسول الله نه هر دو
یکی باشد گفت نی عتق آن باشد که تو برده خود آزاد کنی و فک آن باشد که یکی را بر بهاء دادن او یاری
دهی یعنی مکاتب را و منحه آن بود که شتر و گاو و گوسفند بدهی تا یکروز مردمان درویش بدو شوند
و از آن شیر منتفع شوند و عطا و مبرت از خویشان باز نگیری و اگر چه ظالم باشند و اگر نتوانی
گرسنه را طعام ده و تشنه را آب ده و امر بمعروف و نهی منکر کن اگر این نتوانی کردن زبان خود را
نگه دار الا از خیر ثم کان من الذین آمنوا عطف است علی قوله فلا اقتحم العقبة
و فک و اطعم علی قراءة من قرأهما گفت از آنان باشد که ایمان آرند بخدا و عمل صالح و تواصوا
بالصبر اندرز کنند بصبر کردن و تواصوا بالمرحمة و اندرز کنند برحمت کردن
بر یکدیگر و مرحمت مصدر است هی مفعلة من الرحمة اولئک اصحاب المیمنة
ایشان اصحاب دست راست باشند مفعلة من الیمین و این موضع لائق باشد یعنی بجانب
دست راست بهشت شوند والذین کفروا بآیاتنا هم اصحاب المشئمة
و آنان که بآیات ما کافر باشند اصحاب دست چپ باشند یقال خرجت میمنة و شأمة
ولا تقل شملة و منه الیمن فی التفائل والشؤم فی التطیر و منه الیمن والشام لانهما علی
یمین القبلة وشمالها علیهم نار موصدة بر ایشان آتشی باشد در فرو گرفته

ا لر

وبستة ابو عمرو و حمزه و یعقوب مؤصدة خوانند بهمز و باقی قرآء بی همز فرآء و ابو عبیده گفتند
این دو لغت است صدت الباب و اوصدته لغتان بعضی دیگر گفتند همز بمعنی اطباق
باشد و ترک همز بمعنی اغلاق **الشمس** این سوره مکی است و پانزده آیت
و پنجاه و چهار کلمه و دویست و چهل و هفت حرف ابی کعب روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله
که هر که او سوره والشمس بخواند خدای تعالی بعدد هر که آفتاب و ماه برو تابیده باشد ثواب صدقه بود

سورة الشمس

بسم الله الرحمن الرحیم والشمس
وضحیها خدای تعالی قسم یاد کرد باین دو چیز و بیان قسم او رفته است اینجا قسم کرد به
آفتاب و چاشت او و مراد آن این وقت را التخصیص که دو اضافه باو کرد که درین وقت ارتفاع
او باشد و نزدیک استواء او در قطب آسمان مجاهد گفت ضحیها ضوءها روشنائی آفتاب
خواست قتاده گفت از ضحی جمله روز خواست مقاتل گفت گرمای او خواست بیانه قوله لا تظمأ
فیها ولا تضحی والقمر اذا تلیها ای تبعها یعنی بماه چون از پس آفتاب رود
یقال تلوت الرجل اذا تبعته اتلوه تلوا ابن زید گفت ماه از پی آفتاب رود در اول ماه چون
آفتاب برآید ماه از پس او برآید و در آخر تابع او باشد در غروب چون آفتاب فرو شود ماه از پی او
فرو شود حسن بصری گفت اذا تلیها لیلة الهلال چون از پی او فرو شود آن شب که نو شود
و گفتند از پی او میرود تا از نور ستاند چه جرم ماه آن رنگ دارد که او را اول ماه بینید چندانکه
ملاقات او با آفتاب بیشتر باشد نورانی تر شود تا شبی که با یکدیگر مقابل شوند جمله نورانی گردد
والنهار اذا جلیها یعنی روز که آفتاب را روشن کند یعنی آفتاب را پدید آرد و پیدا کند
چه آفتاب در روز پدید آید و در شب بر زمین بود علی اختلاف الاقوال و ضمیر ها کنایتی است
نامذکوری یعنی اذا جلی الظلمة چون روشن کند تاریکی را واللیل اذا یغشیها
یعنی شب چون باز پوشد آفتاب را چه آفتاب در شب نا پیدا بود والسماء وما بنیها
در او دو قول گفتند یکی آنکه ما بمعنی من است چنانکه گفت فانکحوا ما طاب لکم و قوله ولا
تنکحوا ما نکح اباؤکم قول دیگر آنکه ما مصدریست یعنی السماء و بنائها یعنی آسمان
و آنکه او را بنا کرد بر قول اول یعنی خدای عز و جل و بر قول دوم یعنی آسمان و بناء آن چنانکه

کفت وضاقت علیهم الارض بما رحبت ای برحبها و قوله بما غفرلی ربی ای بغفران الله ایای والارض
وما طحیها یعنی زمین وآن خدای که زمین بکسترد یا یعنی زمین وکستردگی او یقال طحا یطحو
طحوا و دحا یدحو دحوا و ما هیجا محتملست دو وجه را قال علقمة طحا بک قلب فی الحسان
طروب و تطاحی القوم اذا انفعوا فعاسدیدا ونفس وما سویها ما هم محتملست آن دو
وجه را یکی مصدری و یکی بمعنی من و یعنی نفس و تسویه او و استقامت و تعدیل او و در خلقت یا
یعنی نفس و خدای که او را بیافرید و نیکو آفرید حسن کفت مراد آدم است و تسویه او و در خلقت که خدای تعالی
او را مستوی آفرید و دیگر حیوانات را منبطح فألهمها فجورها وتقویها الهام داد یعنی
اعلام کرد و تعریف کرد او را راه خیر و راه شر و طریق طاعت و معصیت و او را مخیر کرد تا اگر خواهد
اختیار خیر کند و مستحق ثواب شود و اگر اختیار شر کند مستحق عذاب گردد و کفتند مراد بالهام توفیق
و خذلانست که تقوی و فجور بتوفیق و خذلان او باشد قد افلح من زکیها این
جواب قسم است و لام در و مضمر والتقدیر لقد افلح چه جواب قسم چون موجب باشد از لام مستغنی
نباشد کفت بحق این چیزها که فلاح و ظفر یابد آنکس که نفس را از کفر و معاصی پاکیزه دارد و
بعضی دیگر کفتند افلح من زکاه الله وخاب من اضله الله و این قول ضعیف است برای
آنکه مخالف ظاهرست وقد خاب من دسیها وخائب و نومید شود آنکس که
او نفس خود را مدنس و بذل و خامل کند و معنی دسیها دسسها ای جعلها مجهولا خاملا
بالمعصیة یقال دس فلان نفسه فی القوم اذا اخفاها فیهم و عرب را عادت باشد که حرفی
مشدد چون با حرفی دیگر از جنس او مجتمع بود آن حرف را بسین یابدل کنند کقولهم تظنیت
والاصل تظننت و تقضی البازی ای تقضض البازی سعید جبیر و مجاهد کفتند زکیها
اصلحها و طهرها و دسیها اضلها و اغویها و معانی متقاربند قتاده کفت انجحها فاجر
کرد او را عبدالله عباس کفت ابطلها و اهلکها سعید بن ابی هلال روایت کرد که رسول
صلی الله علیه وآله چون این آیه بخواندی وقف کردی آنکه کفتی اللهم آت نفسی تقویها وزکیها
انت خیر من زکیها انت ولیها و مولاها کذبت ثمود بطغویها
بدروغ داشت ثمود و قبیله ایشان پیغمبر خود را که صالح بود بطغیان و عصیان خود

بحوم

بنا برین معنی حصول ذکر عند الله و عند الملأ الاعلی باید اخذ کردن و الا حصول ذکر بین الناس رضی محمود نیست

عطا خراسانی روایت کرد از عبدالله عباس که طغوی نام آن عذاب بود که ایشان را کردند
یعنی ایشان بعذاب کافر بودند و اعتقاد نداشتند که ایشان را عذاب کنند حسن بصری و
حماد سلمه در شاذ خواندند بطغویها بضم طا و عامه قرا بفتح طا و هما لغتان کالتقوی
والتقیا اذ انبعث اشقیها چون انگیخته شد شقی ترین ایشان و آن قدار بن سالف
بود که ناقه صالح را بکشت و مردی بود علی ما جاء فی الاخبار اشقر ازرق کوتاه بالا با هم
رسته و نام مادرش قدیره بود امیرالمؤمنین علی علیه السلام کفت خیر یار رسول صلی الله علیه وآله
مرا کفت شقی ترین اولیان آن بود که ناقه صالح را بکشت و شقی ترین آخریان آن باشد
که ترا بکشد در خبر آمده است که هر وقت که او را علیه السلام دلتنگی بودی محاسن مبارک
بدست کرفتی وکفتی ما یمنع اشقیها ان یخضبها من فوقها بدم فقال لهم
رسول الله کفت ایشان را پیغمبر خدای یعنی صالح ناقة الله نصب او براغرا و تحذیر است
یعنی احفظوا ناقة الله و راعوها و احذروا عقرها وسقیها ای سقیاها ایاکم باللبن
و دادن او شما را شیر و فعلی از ابنیه مصادرست کالرجعی و اللقیا و کفتند سقیا نصیب
شرب باشد من قوله تعالی هذه ناقة الله لکم لها شرب الآیه یعنی احفظوا او شربها او را آنکه دارید
وآن نصیب را که شما راست از شیر او یا حذر کنید از کشتن او و از آن نصیب که او راست از
آب شما چنانکه در قصه رفته است که آب میان ایشان بقسمت بودی یکروز ایشان را و
یکروز ناقه را فکذبوه فعقروها یعنی ایشان قول صالح را بدروغ داشتند و
ناقه را پی کردند و این عبارت باشد از نحر او را آنکه چون شتر را بخواستندی کشتن اول
پی کردند فدمدم علیهم ربهم بذنبهم فسویها
خدای تعالی ایشان را هلاک کرد بگناهشان و کفرشان بصالح و کشتن ناقه مفسران در
معنی دمدم خلاف کردند بعضی کفتند دمدم و دمدم بیک معنی باشد و کفتند معنی آنست
که اطبق علیهم بالعذاب عذاب بسر ایشان فرو آورد چنانکه بهمه رسید من قولهم ناقة
مدمدمة اذا کانت ملبسة بالشحم و کفتند دمدم علیهم ای غضب علیهم چون دمدمه
تردید الحال المکروهة باشد مورج کفت دمدمه هلاک و استیصال باشد و کفتند

دمدم بمعنی ادام باشد یعنی ادام العذاب علیهم عذاب بریشان دائم کرد فسویها آن دمدم
وعذاب بیشان راست کرد تا کس ازان نجست وگفته‌اند ضمیر راجع است با مدینه یعنی
شهر ایشان راست کرد یعنی ویران کرد بریشان کقوله فخر علیهم السقف من فوقهم و لا
یخاف عقبیها عبد الله عباس و حسن بصری و قتاده و مجاهد گفته‌اند خدای تعالی
از تبعت و عاقبت آن نترسید که ازان مضرتی یا لائمتی با او گردد ضحاک گفت
یعنی کشنده ناقه از عاقبت آن دمدمه و هلاک نترسید یا از عاقبت آن فعل که کرد از
عقر ناقه و شاید تا برین قول ضمیر راجع بود با ناقه علی تأویل عقبی عقرها من باب حذف سور
المدینه مدنیان و ابن عامر فلا یخاف خوانده‌اند بفا عطفا علی قوله فکذبوه فعقروها فدمدم
فسویها فلا یخاف چه این حوادث یک از پس دیگر بود و بعقب یکدیگر و فا تعقیب را
باشد و آنکه بواو خواند گفت وا و حال است و جمله فعلی در جای حال است ای غیر خائف
عقبیها والعقبی العاقبه الليل بدانکه این سوره مکی است بیست و یک
آیت است هفتاد و یک کلمه و سیصد و ده حرف روایت است از ابو امامه از ابی کعب که
رسول صلی الله علیه و آله گفت هر که او سورة واللیل بخواند خدای تعالی روز قیامت چندان
ثواب بدهد او را که راضی شود و او را از دشخواری و سختی عافیت دهد و آسانی را برو میسر
گرداند بسم الله الرحمن الرحیم
وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ قسم کرد بشب چون بپوشد روشنی روز را وَالنَّهَارِ
إِذَا تَجَلَّىٰ و بروز چون روشن شود وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ
در ما دو قول گفته‌اند یکی آنکه بمعنی مصدر است یعنی و خلق الذکر والانثی قسم کرد بآفریدن
او نر و ماده را برای تناسل و توالد بعضی دیگر گفته‌اند بمعنی من است و من خلق
بجای آن خدای که نر و ماده آفرید و مقوی این تأویل قراءة عبد الله مسعود است که
خواند والذی خلق الذکر والانثی إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّىٰ جواب قسم است
قسم این چیزها که سعی شما که مکلفانید مختلف است بهری سعی میکنند در آنکه گردن
خود آزاد کنند و بهری سعی میکنند در آنکه گردن خود ببندند بعضی سعی میکنند در

نجات خود بعضی سعی میکنند در هلاک خود بیان این قول رسول است صلی الله علیه و آله الناس
رجلان فمبتاع نفسه و معتقها و بایع نفسه فموبقها فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَاتَّقَىٰ
اما آنکه مال بدهد و از خدا بترسد و از معاصی او بپرهیزد وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ و ایمان دارد بثواب
و جزا و مکافات لقوله للذین احسنوا الحسنی و زیاده این قول عکرمه است و شهر بن حوشب
از عبد الله عباس بعضی دیگر گفتند باین حسنی خلف و عوض خواست در دنیا بیانش قوله صلی الله
علیه و آله ما طلعت شمس قط الا بجنبیها ملکان یقولان اللهم عجل لمنفق خلفا و لممسک
تلفا آنگه گفت مصداق این در قرآن هست فی قوله فاما من اعطی واتقی وصدق بالحسنی
ابو عبد الرحمن السلمی و ضحاک گفتند مراد بحسنی کلمه لا اله الا الله است مجاهد گفت مراد بحسنی بهشت است
مقاتل و قتاده و کلبی گفتند موعود خدای تعالی او را وعده داد فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَىٰ
ما او را میسر و مهیا کنیم برای کاری آسان و یسری تأنیث ایسر باشد و عسری تأنیث اعسر
افعل تفضیل باشد و معنی بر دو وجه محتمل یکی آنکه ما او را میسر کنیم با ثواب سد یعنی تمکین
کنیم او را تا بثواب رسد وجه دیگر آنکه توفیق دهیم او را و راه تکلیف و آسان کنیم و عرب
گوید یسرت الغنم اذا تهیأت للولادة و مراد بیسری اینجا بهشت و ثواب باشد و اما طاعتی
که طاعتی دیگر در و لطف باشد وَأَمَّا مَن بَخِلَ وَاسْتَغْنَىٰ و اما آنکس که بخل کند
و خود را از خدای بی‌نیاز دارد یعنی اعتقاد کند که او را بخدا نیاز نیست وَكَذَّبَ
بِالْحُسْنَىٰ و ثواب بهشت و وعد دارد فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَىٰ ما او را تیسیر
کنیم برای کاری دشخوارتر یعنی تمکین کنیم و خذلان تا عملی کند که بآن مستحق دوزخ شود اگر
گویند تیسیر اول بجای خود است چگونه تیسیر کند بنده را تا بدوزخ رسد گوییم معنی او
اما تمکین باشد و اما خذلان و خذلان را تیسیر خواند بر توسع چنانکه فبشرهم بعذاب الیم
خبر بد را بشارت خواند و اما بر سبیل ازدواج تا کلام مزدوج و مطابق شود امیر المؤمنین
علی علیه السلام گفت یکروز رسول صلی الله علیه و آله بجنازه حاضر بود و چوبی بدست داشت
بر زمین میزد چنانکه مرد متفکر کند آنگه گفت هیچکس نباشد و الا او را در بهشت جای بود
و در دوزخ جای مردی گفت یا رسول الله پس با عمل رها کنیم گفت نه اعملوا فکل میسر

کرداریم

لما خلق له آنگاه این آیه برخواند فاما من اعطی الآیه وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّىٰ
مال او ازو غنا نکند چون او افتاده باشد مجاهد گفت چون بمیرد قتاده و ابو صالح گفتند
چون بدوزخ رود کلبی گفت آیه در ابو سفیان بن حرب آمد إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ هدی
بر ماست و راه نمودن مکلفان را ابیان و انواع الطاف و این دلیل است بر انکه لطف بر خدا
بر او انکه علی گفت علی معنی باشد او جوب یعنی چون یکی از ما گوید لفلان علی فلان حق
معنی آن باشد که ملازم بر فلان حقی واجب است فراگفت معنی آنست که هر که طالب حق باشد
و سالک سبیل او بر خدای تعالی واجب باشد که تسهیل سبیل او کند وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ
وَالْأُولَىٰ ما راست آخرت و دنیا آنگه گفت فَأَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّىٰ
من ترسانیدم و اعلام کردم شما را از آتشی که زبانه میزند و می افروزد و الاصل تتلظی فحذف
احدی التائین للتخفیف لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى الَّذِي كَذَّبَ
وَتَوَلَّىٰ ملازم نشود با ین آتش الا شقی تری که او دروغ دارد خدا و پیغمبر را و روا
که فردای قیامت جمله خلایق الا انکس که بخواهد کشتن و آنکه باشد که بخواهد کشتن الا الاشقی
الذی کذب و تولی وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّىٰ
و بپرهیزد از دوزخ آنکس که پرهیزکارتر باشد و مال بدهد تا از گناه پاکیزه شود نظیره قوله
خذ من اموالهم صدقة تطهرهم بها و تزکیهم و گفتند معنی آنست که مال بدهد بر وجه زکوة محل
این فعل اعنی یتزکی محل حال است یعنی متزکیا ای بعضی اهل معانی گفتند مراد به اشقی و اتقی
در آیه شقی و تقی است بی تفصیل مثله قوله و هو اهون علیه ای هین علیه وَمَا لِأَحَدٍ
عِندَهُ مِن نِّعْمَةٍ تُجْزَىٰ و کسی را بر وی نعمت نبود که او را بران مکافاة باید کردن
یعنی بر ذیک مال بخشیدن گفتند این آیه در حق ابوبکر آمد عطا گفت آیه در ابو الدحداح
آمد و سبب آن بود که مردی انصاری بود و در سرای او درختی بود که بعضی از شاخهای
او در خانه همسایه آویخته بود و کودکان همسایه از ان خرما بخوردندی که درویش بودند
او شکایت نزد رسول صلی الله علیه و آله آمد رسول گفت آن درخت بمن بفروش به
درختی در بهشت گفت نفروشم رسول صلی الله علیه و آله از و برگشت ابو الدحداح

این حدیث بشنید نزد انصاری آمد و آن درخت بخرماستانی که بر در مدینه داشت بخرید
و بخدمت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله درخت مراست اکنون از من بخر به
درختی در بهشت پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت خریدیم و وقف کرد بران درویشان خدای تعالی
این سوره فرستاد الی قوله ان سعیکم لشتی یعنی سعی انصاری و ابو الدحداح فاما من
اعطی یعنی ابا الدحداح فسنیسره للیسری یعنی نهدیه الی الجنة و نوفقه لاعمال اهلها
و اما من بخل و استغنی یعنی انصاری برین قول باید که او منافق بوده باشد لقوله و کذب
بالحسنی ای بالجنة و الثواب فسنیسره للعسری ای نسوقه الی النار و ما لاحد عنده ای
عند ابی الدحداح گفت کسی را پیش او نعمتی نیست بر دوست منتی تا این مکافات آن باشد
إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ این استثنا منقطع است یعنی لکنه فعل
ما فعل طلب ثواب ربه الاعلی لکن آنچه کرد برای طلب ثواب آخرت کرد و نصب ابتغاء بر مفعول له
باشد وَلَسَوْفَ يَرْضَىٰ و او راضی شود از خدای عز و جل بقیامت چون ثواب او رسد

سوره الضحى

این سوره مکی است و یازده آیتست و چهل کلمه و صد و نود و دو حرف
روایتست از زر حبیش از ابی کعب که رسول صلی الله علیه و آله گفت هر که او سوره و الضحی خواند
از جمله آنان باشد که خدا پسندد که رسول شفیع او باشد و بعدد هر یتیمی و سائلی او را ده حسنه
بنویسد بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ وَالضُّحَىٰ
مفسران گفتند سبب نزول آیه آن بود که جمعی از جهودان نزد رسول صلی الله علیه و آله
آمدند و او را پرسیدند از ذو القرنین و اصحاب الکهف و از روح رسول صلی الله علیه و آله
گفت سأخبرکم غدا و نگفت ان شاء الله چند روز وحی نیامد زید اسلم گفت سبب احتباس
وحی آن بود که بعضی زنان رسول صلی الله علیه و آله سگ بچه را در سرا برده بردند بی
علم رسول چون وحی آمد رسول جبرئیل را گفت چرا چندین دیر نیامدی گفت ندانی که ما
سرایی نرویم که در و سگی باشد یا صورتی و در مدت احتباس وحی خلاف کردند ابن
جریج گفت دوازده روز بود عبد الله عباس گفت پانزده روز بود و گفتند بیست و پنج روز
بود مقاتل گفت چهل روز بود مشرکان طعنه زدند و گفتند قد ودعه ربه و قلاه خدای

محمد او را دشمن داشت و وداع کرد واگر کار او چنان بودی که دیگر هجران وحی از و منقطع نشدی
مسلمانان گفتند یا رسول الله وحی نمی آید بتو گفت وحی چگونه آید و شما دست نمیشوئید و ناخن
نمیگیرید خدای تعالی جبرئیل را فرستاد و این سوره آورد و با نمود که خلاف آنست که مشرکان
گمان بردند رسول صلی الله علیه و آله چون جبرئیل علیه السلام را دید گفت ای برادر کجا بودی که اشتیاق
من بتو سخت شد گفت یا رسول الله اشتیاق من بدیدار تو سخت تر بود لیکن من بنده مامورم
وما نتنزل الا بامر ربک بروایتی دیگر چون رسول صلی الله علیه و آله طعنهٔ مشرکان شنید دلتنگ
شد و بکوه حرا رفت و بنشست و اندیشه میکرد آنگه سر بر زمین نهاد و گفت بارخدایا تو میدانی که این
دشمنان تو چه میگویند هنوز در سجده بود که جبرئیل آمد و این سوره آورد چون رسول صلی الله علیه و آله
جبرئیل علیه السلام را دید تکبیر کرد از اینجا سنت شد که چون کسی کسی را مدتی ندیده باشد چون
او را ببیند تکبیر گوید و نیز سنت شد که از اینجا تا آخر قرآن در اول هر سورتی تکبیر کنند جندب بن
سفیان گفت مشرکان سنگی بر انگشت رسول صلی الله علیه و آله زدند و خون آلود کردند رسول
صلی الله علیه و آله گفت هل انت الا اصبع دمیت و فی سبیل الله مالقیت دو روز یا سه روز
از خانه بیرون نیامد ام جمیله که زن ابوسفیان بود گفت ای محمد چند روز شد که آن شیطان
نزد تو نیامد خدای تعالی این سوره فرستاد قوله والضحی بعضی گفتند مراد جمله روز است
نه بینی که جمله شب در برابر آن نهاد و گفت واللیل اذا سجی پاسخ آن یاتیهم باسنا بیاتا و هم
نائمون و قوله ان یاتیهم باسنا ضحی و هم یلعبون قتاده و مقاتل گفتند مراد وقت چاشت
و مراد آن تخصیص کرد او را که او صدر و معظم روز است و وقت ارتفاع آفتاب بود و اعتدال
روز از سرما و گرما در زمستان و تابستان بعضی دیگر گفتند که مراد آن ساعتست که خدای تعالی
با موسی علیه السلام مناجات کرد بر او شرف وقت را و باد قسم کرد بعضی دیگر گفتند مراد آن
وقتست که سحرهٔ فرعون بصحرا آمدند و چوبها و رسنها بینداختند بیانه و ان یحشر الناس
ضحی یعنی بحق آن ساعت آن روز وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ و بحق شب چون ساکن بود
حسن گفت سجی اقبل بظلامه در آید و تاریکی دارد والبی گفت از عبدالله عباس اذا
سجی اذا ذهب چون بشود ضحاک گفت همه چیز را بپوشد مجاهد و قتاده گفتند اذا سجی

اول علامة التكبير للقادم وعند آخر كل سورة من الضحى الى آخر القرآن

سجی گفت

اذا سکن

اذا سکن یقال بحر ساج ولیل ساج ای ساکن قال الراجز یا حبذا القمراء واللیل الساج
وطرق مثل ملاء النساج مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ جواب قسم است یعنی
خدای تعالی ترا وداع نکرد و دشمن نداشت رد بر مشرکان که این طعنه زدند او را آنگه برای
تسلیهٔ رسول صلی الله علیه و آله گفت وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْأُولَىٰ و آخرت
ترا بهتر است از دنیا که این فانی و آن باقی است وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ
خدای تعالی ترا چندان عطا دهد که راضی شوی گفتند مراد آنست که چندان ثواب دهد و گفتند مراد
نصرت و تمکین است و کثرت اتباع عبدالله عباس گفت که رسول صلی الله علیه و آله گفت با من نمودند
آنچه امت مرا خواستند داد از ظفر و نصرت و فتح شهرها من خرم شدم جبرئیل آمد و برای زیادتی
خرمی من این آیه آورد گفتم ای حبیب که خدا مرا خواهد داد تا راضی شوم گفت هزار کوشک از
در بهشت مروارید خاکها و مشک از درو در هر کوشکی آنچه لائق آن باشد عبدالله عباس گفت در
این آیه گفت رضاء محمد آن باشد که هیچکس را از اهل بیت او بدوزخ نبرند بعضی گفتند مراد باین
رضا شفاعت باشد ابوجعفر الباقر علیه السلام روایت کرد از پدرش زین العابدین
از عمش محمد بن الحنفیه از پدرش علی بن ابی طالب علیه و علیهم التحیة و السلام که رسول صلی الله علیه و آله
گفت روز قیامت که در موقف شفاعت بایستم چندان گناهکار را بخواهم که خدای عز و جل
گوید ای محمد راضی شدی من گویم رضیت آنگه علی علیه السلام گفت روی با اهل کوفه کرد که
شما که اهل عراقید گویید که امیدوارتر آیتی در قرآن اینست که قل یا عبادی الذین اسرفوا الآیه گفتند
بلی گفت ما که اهل البیتیم گوییم که امیدوارتر آیتی در قرآن اینست که ولسوف یعطیک ربک
فترضی و مراد بآن شفاعتست عبدالله عمر روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله یکروز این
آیه برخواند که خدای تعالی از ابرهیم حکایت کرد فمن تبعنی فانه منی و من عصانی فانک غفور
رحیم و این آیه که از عیسی حکایت کرد که ان تعذبهم فانهم عبادک الآیه آنگه دست برداشت
و گفت رب امتی امتی و بگریست جبرئیل آمد و گفت خدایت سلام میکند و میگوید ما
بیگیک رسول صلی الله علیه و آله گفت بارخدایا امتی گناهکارند جبرئیل باز آمد و این
آیه آورد که من رضاء تو بجویم در امت تو و ترا دلتنگ نکنم در خبر آمده است که چون

این آیه آمد رسول صلی الله علیه و آله گفت اذاً لا ارضی و واحد من امتی فی النار روایت از صادق
علیه السلام که رسول صلی الله علیه و آله یکروز در حجرهٔ فاطمه زهرا علیها السلام شد او را دید گلیمی
دوش بسته از پشم شتر و دست آس میکرد بیکدست و بدست دیگر گهواره می جنبانید رسول
صلی الله علیه و آله بگریست و گفت ای دختر که من این مرارت و تلخی دنیا فرو بر امید حلاوت
آخرت که خدای تعالی آیتی بمن فرستاد قوله ولسوف یعطیک ربک فترضی در خبرست که
رسول صلی الله علیه و آله گفت روز قیامت چندان شفاعت دهندم که گویم حسبی حسبی و در خبرست
که چون رسول صلی الله علیه و آله این گوید خدای تعالی آواز او بگوش آنها که در دوزخ مانده باشند
برساند ایشان فریاد بر آرند و گویند بار خدایا شفاعت رسول رسید و بما نرسید خدای
تعالی گوید اگر شفاعت رسول برسید شفاعت من برسید بیرون باید تا همه را از دوزخ بیارند
آنگه خدای تعالی تذکیر کرد و رسول را صلی الله علیه و آله یاد داد آن نعمتها که با او داده بود گفت
الم یجدک یتیما فاوی نه خدا ترا یتیم یافت ابوا کرد و ضم کرد ترا با عمت
ابو طالب عبدالله عباس روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله گفت من از خدای سؤالی
کردم که خواستمی که نکرده بودمی گفتم بار خدایا نه سلیمان را ملکی عظیم دادی نه با فلان کس
فلان نعمت کردی و با فلان چنان کردی خدای تعالی گفت ای محمد نه من ترا یتیم یافتم
پس با عمت ابو طالب ضم کردم و ترا ضال یافتم هدایت کردم و ترا درویش یافتم توانگر
کردم من در هر یکی میگفتم بلی یا سیدی و مولای خدای تعالی منت نهاد بر رسولش
بآن نعمتها که با او کرد گفت از پدر و مادر بازماندی کوچک و ضعیف ترا مولی و ماوی
نبود من عمت را ابو طالب مشفق تو کردم تا ترا در کنار خود بپرورد مانند پدری مشفق از
صادق علیه السلام پرسیدند که چرا رسول را یتیم کردند گفت تا تولی تربیت او خدا کند
و هیچ مخلوق را بر او منت نباشد مجاهد گفت که یتیم در حق رسول از قول عرب است که
گویند درة یتیمة در یتیم همتا را در یتیم خوانند و معنی آن باشد که نه ما ترا یگانه اهل دنیا
یافتیم فآویناک الینا با خود گرفتیم ترا و براه خود برگزیدیم در شاذ اشهب العقیلی
خواند فاوی مقصورا از ثلاثی ای رحمک ربک و رحمت کرد بقول العرب اویت

ثلاثا

فلانا ایة وماویة ای رحمة ووجدک ضالا فهدی و ترا گم یافت راه داد ترا
سدی گفت رسول صلی الله علیه و آله چهل روز بر ملت قوم بود پس از آن خدای تعالی هدایت داد — وطریقه
او را و این هیچ وجه روا نباشد و نه یکساعت حسن بصری و ضحاک و شهر بن حوشب و ابن
کیسان گفتند مراد آنست که ضال یافت ترا از معالم نبوت و احکام شریعت ترا هدایت کرد و آن
بیانه قوله وان کنت من قبله لمن الغافلین و قوله ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان ابو الضحی
روایت کرد از عبدالله عباس که رسول صلی الله علیه و آله کودک بود در بعضی شعاب مکه گم شد و را
نداند ابو جهل از رکو سفندان خود باز گشته بود او را دست گرفت و باز بجدش عبدالمطلب آورد
خدای عز و جل منت نهاد برو که او را بر دست دشمنش بنزدیک جدش فرستاد کثیر بن سعد روایت
کرد از پدرش که او گفت در جاهلیت بحج رفتم مردی را دیدم با بها و جمال طواف میکرد و میگفت
یا رب رد الی محمدا اردده الی و اصطنع عندی یدا گفتم این کیست گفتند عبدالمطلب بن هاشم است — رد الی
او را نبیره زاده هست محمد نام هرگز او را بکاری نفرستاد الا که مفلح و منجح باز آید اکنون شتری
گم شده او را بطلب آن فرستاده دیر می آید دلش مشغول است دعا میکند تا خدا باز رساند او را
گفت ما در این بودیم که محمد می آمد کالقمر الطالع زمام شتر گرفته عبدالمطلب گفت ای قرة العین
من کجا بودی که از غیبت تو رنجی بدل من رسید که هرگز فراموش نکنم کعب الاحبار گفت مراد
آنست که چون رسول صلی الله علیه و آله مادر رها کرد و او شیرخواره بود عبدالمطلب حلیمه را بخواند
و او را بدو سپرد و محمد را برگرفت و با قبیله خود بنی سعد برد و آنجا او را شیر میداد چون مدت
رضاع تمام شد او را برگرفت و نزد عبدالمطلب آورد حلیمه گفت چون بدر مکه رسیدم هاتفی آواز
داد هنیئا لک یا بطحاء مکه نوش باد ترا ای بطحاء مکه که امروز نور و بها و جمال عالم با تو آمد گفت
رسول را بگذاشتم تا قضاء حاجتی کنم چون باز نگریدم رسول را ندیدم از جوانب بتاختم هیچ جا
او را نیافتم جامه چاک زدم و فریاد کردم و میگشتم و خبر او از هر که می دیدم می پرسیدم و کس
مرا خبر نمیداد چون نومید شدم با خود گفتم که من با عبدالمطلب چه عذر آرم اگر گفتم اگر او را نیابم
خود را از این کوه بر اندازم تا بمیرم و از این غم برهم گفت پیری پیدا شد و گفت چه رسید ترا
قصه را با او گفتم گفت بیا تا نزد صنم بزرگتر رویم که هبل است و از او در خواهیم تا هدایت کند ما را

باد کفت همراه او نزد هبل رفتم آن پیر کرد هبل کردید و او را بوسه داد و کفت ای دستکیر ما در شدائد
و نوایب قریش منتهای بسیار ست و این زن سعدي در تو مي نالد از انکه کودکی داشت و در
در مکه کم شده ما را ابا و راه نمای وا و محمد نام است حلیمه کفت چون پیر نام محمد بر د هبل بروی در افتاد
واصنام جمله بیفتادند هاتفی آواز داد و کفت ای پیر بی خرد و رباش این چه حدیث است که میکویی
کر نمیدانی که هلاک این بتان بر دست محمد خواهد بود کفت پیر بلرزید و متغیر شد و عکازه که داشت
از دستش بیفتاد و کفت ای حلیمه دل مشغول مدار که این محمد که تو میکویی او را خدایی هست او را
ضایع نکند برو و او را بسا کنی بطلب حلیمه کفت عبد المطلب خبر یافت بیامد و کفت ای حلیمه
چه کردی کفتم او را در میان جان پروردم چون بدر مکه رسیدم از من کم شد عبد المطلب کمان بردکه
بعضی قریش بر و اغتیالی کردند تیغ برکشید و اواز داد که یا آل غالب قریش جمله پیش او جمع شدند
و کفتند یا سید چه رسید ترا کفت فرزند من مفقود و کم شده انکه همه بر نشستند و در شعاب مکه
بکردیدند چون نیافتند عبد المطلب بیامد و سلاح بینداخت و روی به بیت الحرام نهاد و کرد خانه
طواف کرد و کفت یا رب رد الی محمداً ردّالی واتخذ عندی یدا یا رب ان محمد لن یوجد
تصبح قریش کلهم مبددا منادی از آسمان ندا داد که ای قوم جزع مکنید که محمد را خدایی هست
که او را نکه دارد عبد المطلب کفت یا هاتف او کجاست کفت بوادی تهامه نزدیک فلان درخت
عبد المطلب بنشست و متوجه آنجا شد در راه ورقة بن نوفل با او همراه شد چون آنجا رسیدند
رسول صلی الله علیه و آله را دیدند که شاخ آن درخت کرفته بود و به برک آن بازی میکرد
عبد المطلب کفت من انت یا غلام تو کیستی ای کودک چه او را نمی شناخت که مدتی دراز از و
غایب بود او کفت انا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب کفت فدتک نفسي انکه او را بر کرفت و
با مکه آورد سعید بن المسیب کفت آن خواست که رسول صلی الله علیه و آله با عمش ابو طالب در
قافله میسره بود غلام خدیجه در شبی تاریک ابلیس بیامد و زمام ناقه رسول صلی الله علیه و آله بکرفت
و او را پاره از راه بیرون برد جبرئیل بیامد و پر برو زد و او را بحبشه انداخت و زمام ناقه رسول
کرفت و باراه آورد خدای تعالی این منت نهاد برو و کفتند مراد آنست که ترا در شب
معراج چون کم شده یافت که جبرئیل از تو بر کشت تو راه ندانستی و نزاره نمود بمقصد خود

بعضی دیگر کفتند مراد بضال مضلول عشاق است چنانکه کفت عیشة راضیة ای مرضیة کفت مردم
از تو کم شده بودند ترا راه نمود با ایشان و ایثار ابتو ابو بکر و آن کفت مراد بضال مفرط است
در محبت بیانه قوله تعالی حکایة من اخوة یوسف ان ابانا لفی ضلال مبین و قوله تالله انک لفی ضلالک
القدیم ای فی محبتک لیوسف یعنی ما ترا مفرط یافتیم در دوستی ابو طالب ترا هدایت کردیم در
دوستی خود بعضی دیگر کفتند مراد بضلال نسیانست بیانه قوله فی حق الشاهدین ان تضل احدیهما
فتذکر احدیهما الاخری یعنی ما ترا ناسی یافتیم بکلمهٔ استثنا بان شاء الله چون جهودان ترا از
روح وا زذو القرنین پرسیدند تو کفتی ساخبرکم غداً و نکفتی ان شاء الله فهداک للحق ذکرک
بقوله و لا تقولن لشیء انی فاعل ذلک غدا الا ان یشاء الله جنید کفت یعنی تو بیان کتاب
نمیدانستی ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان ترا بیاموخت بقوله و علمک ما لم تکن تعلم
وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ ترا درویش یافت توانکر کرد بمال خدیجه و اموال
غنایم مقاتل کفت توانکر کرد ترا بقناعت که القناعة مال لا ینفد و من قنع شبع ابن
السمیفع خواند عیلاً بتشدید کالسید و الطیب المیت و کفت درویش نفس بودی
ترا توانکر کرد بعضی دیگر کفتند عائلا تعول الخلق فاغناک بالقرآن و علمه ترا یافت
که حلمان عیال تو بودند در علم و تو میان ایشان بودی ترا توانکر کرد بعلم قرآن اخفش
کفت عائلا ذا عیال کقولهم تامر و لابن ابن عطا کفت یعنی درویش بودی از کتاب
و حکمت توانکر کرد ترا بعلم و حکمت و کاف خطاب ازین افعال بیفکند بر استقامت
سر آیات تقدیر چنین باشد که اواک و هداک و اعطاک این کافها بیفکند براه
وضوح معنی فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ کفت یتیم را بازمزن و بر و
ستم مکن و یتیمی خود یاد کن نخعی و شعبی خواندند فلا تکهر و عرب معاقبه کند میان قاف
و کاف و کفتند مراد بکهر زجر ست ای لا تزجر و رسول صلی الله علیه و آله کفت انا و
کافل الیتیم کهاتین فی الجنة و اشار بالسبابة و الوسطی یعنی تفاوت میان منزلت ما
این قدر باشد و رسول صلی الله علیه و آله کفت اذا ابکی الیتیم اهتز العرش لبکائه کفت
چون یتیم بکرید عرش از کریه او بلرزد خدای تعالی کوید فرشتکان من کیست که این یتیم را

شکستگان

می کرید که من پدر او را در طفولیت پیش خود برده ام گوید بار خدایا تو بهتر دانی گوید فرشتگان

من بر من گواه باشید که هر که او را خاموش کند و رضای او بجوید من او را راضی کنم روز قیامت

راوی خبر گوید تا من این خبر از رسول شنیدم هیچ یتیم را نراندیم و الّا او را بنواختم و دست بسر

او فرود آوردم و چیزی بدادم او را انس مالک روایت کرد که هر که یتیمی را با خود گیرد و بکار او

قیام نماید روز قیامت میان او و میان دوزخ حجابی پدید آید و هر که دستی بسر یتیمی فرو آرد

بعدد هر موی که دست او بآن رسد او را حسنه بنویسند وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ

و سائل را نهر و زجر مکن و بانگ مزن یا چیزیش بده یا جواب نیکوش بده و درویشی خود یاد کن

حسن بصری گفت این سائل نه سائل مال خواست سائل علم خواست یعنی طالب علم را زجر مکن

رسول صلی الله علیه و آله گفت للسائل حق و ان جاء علی فرس گفت سائل را حقی است و اگر چه

بر اسب آید ابو هریره روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله گفت نباید تا منع کند سائل را که

سائل را چیزی دهید با آنکه او در دست دستورنجه زرین دارد رسول صلی الله علیه و آله گفت

لولا ان السّؤال یکذبون ما قدّس من ردّهم گفت اگر نه آنستی که سائلان دروغ

میگویند هر که ایشان را رد کردی مقدّس نبودی ابرهیم ادهم گفت نیک مردانند این

سائلان زاد ما بر میگیرند تا ما را بقیامت دست رس باشد هم او گفت سائل نیک مامست

چون بدر سرای فراز آید چنانست که میگوید چیزی هست که من برای شما بقیامت برم

وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ و اما بنعمت پروردگار خود حدیث کن و باز

گو رسول صلی الله علیه و آله گفت التحدث بالنعم شکر حدیث کردن بنعمت شکرست

نعمان بشیر روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله بر منبر میگفت من لم یشکر القلیل

لم یشکر الکثیر و من لم یشکر الناس لم یشکر الله و التحدث بنعمة الله شکر و ترکه

کفر و الجماعة رحمة و الفرقة عذاب من اولی معروفا فلیکافئ به فان لم یجد

فلیذکره فان ذکره فقد شکره و من کتمه فقد کفره و اخبار درین معنی بسیارست

این سوره مکی است و هشت آیت و بیست و نه کلمه

وصد و سی و سه حرف زر حبیش روایت کرد از ابن مسعود که رسول صلی الله علیه و آله

الشرح

گفت هر که سوره الم نشرح بخواند چنان باشد که بمن آید و من اندک باشم مرا شاد کند

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ أَلَمْ نَشْرَحْ

لَكَ صَدْرَكَ بدانکه در اخبار اصحاب ما چنانست که این دو سوره یکی است و میان ایشان

فصل کنیم بسم الله الرحمن الرحیم برای تعلق بعضی ببعضی از جهت معنی چون گفت نعمت او حدیث

کن انگه آن نعمت باز گفت و تعداد کرد بقوله الم نشرح تا آخر سوره و نزدیک ما اگر در نماز فریضه

خوانند هر دو را در یک رکعت باهم باید خواند و همچنین الم ترکیف و لایلاف معنی آنست که

خدای تعالی گفت نه ما دل ترا روشن کردیم و شرح روشن کردن معنی باشد و شرح تنگ کردن

گوشت باشد و طباه را شرح و شریحه گویند ابو القسم بلخی گفت که رسول را صلی الله علیه و آله

دل تنگ شده بود بمقامات جن و انس خدای تعالی بآیات و وعده فتحها دل او خوش کرد و فسیح کرد

و روشن کرد جبّائی گفت معنی آنست که با او الطافی کرد که نزد آن اختیار ایمان کرد و از معاصی

امتناع نمود بیانه قوله تعالی افمن شرح الله صدره للاسلام و قوله فمن یرد الله ان یهدیه یشرح

صدره للاسلام و قوله حکایة عن موسی رب اشرح لی صدری و مراد بصدر دل است برای

آن صدر خواند او را که محل دل است و جای اوست وَوَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ

فعل ماضی را بر آن عطف کرد بر فعل مستقبل که لم مستقبل را در معنی ماضی آرد گفت

فرو نهادیم از تو باری گران یعنی تکلیف بر تو آسان کردیم بتخفیف اعباء رسالت از تو و

گفتند مراد آنست که بار گران از دل تو برداشت بغفران گناه امت که گناه ایشان بار بود بر دل تو

و گفتند معنی آنست که ما عصمت کردیم ترا از گناه وضع بمعنی عصمت است و وزر بمعنی گناه و

اصل او در لغت ثقل و گرانی باشد و منه اوزار الحرب للسلاح و الوزر للذنوب لانها

تثقل صاحبها الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ آنکه پشت ترا گران بار کرد تا نقیض و

آواز او بشنیدند و این بر سبیل توسع است و نقض هدم بنا باشد و نقض شتر لاغر

باشد کانه نقض لحمه وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ نام ترا و ذکر ترا بلند کردیم

ابو سعید خدری روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله که جبرئیل از خدای پرسید که نام

محمد بچه بلند کردی گفت بآنکه نام او با نام خود بنوشتم تا آنکس که گوید لا اله الا الله مقبول نباشد

وصل

تا که گوید محمد رسول الله حسن بصری و مجاهد گفته‌اند به کشش مؤذنان و خطیبان بر منبرها و مناره‌ها
که اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله حسان ثابت گوید درین معنی
اغرّ علیه بالنبوة خاتم من الله مشهود یلوح ویشهد وضمّ الاله اسم النبی
الی اسمه اذا قال فی الخمس المؤذن اشهد و گفته‌اند مراد آنست که نام او در ملأ اعلی
بر فرشتگان رفیع کردم و بر ساق عرش نقش کردم بعضی دیگر گفته‌اند آنکه عهد و میثاق او
از پیغمبران بستدم و تکلیف کردم ایشان را که با او بگروند و بفضل او اقرار دهند بعضی
دیگر گفته‌اند آنکه منزع خلق در قیامت با او باشد و باید شفاعت چنانکه یا خدا باشد باید رحمت
فَاِنَّ مَعَ العُسْرِ یُسْرًا با دشخواری خواری باشد گفته‌اند معنی آنست که این
رنج را که تو در وی از معاسات رنج مشرکان از پس آسایشی خواهد بودن نعمت ظفر تو
بر ایشان و گفته‌اند عام است جمله شداید و منافع را با هر سختی آخر راحتی هر رنجی را
با هر دشخواری خواریی هر بیماری تندرستی اِنَّ مَعَ العُسْرِ یُسْرًا وجه تکرار آنست
که رفت در آیات مکرر چون سورة الرحمن و مرسلات و مرجع او با اختلاف فایده باشد و
آنچه روایت کرده‌اند از عبد الله عباس که او گفت لا یغلب عسر واحد یسرین یک عسر غالب نکند
دو یسر را یعنی که عسر معرف است بلام تعریف و یسر منکر است معرف یکی باشد و منکر
دو چیزی نیست بر او آنکه این نه قیاسی مطرد است بدلالت و قرینه حمل توان کرد برین
و اگر این قیاس مطرد بودی بایستی که چون قائلی گفتی ان مع الفارس سیفا ان مع الفارس
سیفا سوار یکی بودی و تیغ دو و این وضع این فایده ندهد آنچه اختیار است آنست که
با عسر دنیا یسری هست از راحت و فرح و آسایش و با عسر آخرت همچنین رحمت
و بخشایش و شفاعت و خلاص و فوز و اما تعریف عسر برای تعریف عهد است یعنی
این عسر معلوم معهود که ما در میان آنیم در دنیا از انواع بلیات و اما تنکیر یسر برای ابهام
تعظیم را کانه قال یسرا لا تعرفونه ولم تعهدوا مثله وهو غیر موصوف ای یسر وای
یسر و این فایده نیکوست بعضی علما قول عبد الله عباس را خلاف آنکه رفت تاویل کرده‌اند
و آن آنست که لا یغلب عسر واحد یعنی العسر المعرف المعروف فی الدنیا یسرین یعنی یسر الدنیا

من الفرج والفرح والفتح والظفر والصحة والغنا ویسر الآخرة من الرحمة والمغفرة و این
قول لطیف قریب بصواب یعنی رنج دنیا اگرچه سخت تر باشد غالب نشود دو راحت و
دو نعمت را یکی دنیایی و یکی آخرتی قراءة عامة القراء آیت مثقل بین ابو جعفر
عسر خواند بضم سین در هر دو جا و در مصحف عبد الله مسعود مکرر نیست یکی آیت عبد الله عباس
گفت که روزی رسول صلی الله علیه و آله در بعضی سفرها بر شتری نشسته بود و مرا ردیف
کرده گفت یا غلام گفتم لبیک یا رسول الله گفت احفظ الله یحفظك احفظ الله تجده امامك تعرف
الی الله فی الرخاء یعرفك فی الشدة اذا سألت فاسأل الله واذا استعنت فاستعن
بالله قد جری القلم بما هو کائن ولو اجتمع الخلائق علی ان یعطوك شیئا لم یرد الله ان
یعطیك لم یقدروا علیه ولو ضروا شیئا اراد الله ان یصیبك لم یقدروا علیه و
اعلم ان النصر مع الصبر وان الفرج مع الکرب ان مع العسر یسرا گفت در
بادیه بودم و سخت دلتنگ بودم این بیت در دل من افتاد اری الموت لمن اصبح مغموما
له اروح و یروی مغموما چون شب آمد هاتفی آواز داد الا یا ایها المرء الذی الهم به
برح وقد انشد بیتا لم یزل فی فکره سنح اذا اشتدّ بك العسر ففکر فی الم نشرح و
عسر بین یسرین اذا فکرتها فافرح و انشد بهلول القاضی فی هذا المعنی فلا یأسا
وان اعسرت یوما فقد ایسرت فی دهر طویل ولا تظنن بربك ظن سوء
فان الله اولی بالجمیل فان العسر یتبعه یسار وقول الله اصدق کل قیل
وانشد ابو بکر الانباری اذا بلغ العسر مجهوده فثق عند ذاك بیسر سریع الم تر
نحس الشتاء الفظیع یلوه سعد الربیع البدیع ولزید بن محمد العلوی ان
یکن نالك الزمان ببلوی عظمت شدة علیك وجلت وتلتها قوارع ناکبات
سئمت دونها الحیوة وملت واذا اوهنت قواك وحلت کشفت عنك
جملة فتجلت وقال آخر اذا الحادثات بلغن المدی وکادت لهن تذوب
المهج وحل البلاء وقل العزاء فعند التناهی یکون الفرج ولسلیمن بن احمد
الرقی توقع اذا ما عرتك الخطوب سرورا یسر بها عنك قسرا ترى الله

بخلف میعاده وقد قال ان مع العسر یسرا فاذا فرغت فانصب عبد الله عباس کفت
چون از نماز فارغ شوی خود را منصوب کن براه دعا یعنی بدعا و تعقیب قیام نمای و رغبت کن
با خدای عز و جل حسن کفت چون از جهاد فارغ شوی خود را نصب کن براه نماز و دعا
و عبادت مجاهد کفت چون از کار دنیا فارغ شوی خود را نصب کن براه عبادت و قوله
فانصب امر است من النصب هو التعب یعنی خود را برنجان کلبی کفت چون از اداء رسالت
فارغ شوی استغفار کن براه امت جنید کفت چون از کار خلق فارغ کردی بعبادت حق
رنج بردار والی ربک فارغب و رغبت از مخلوقان بکسل و دل در خداوند کن او
کافیست بدانکه این سوره مکی است و هشت آیت و سی و چهار کلمه و صد
و پنجاه حرف روایتست از ابی کعب که رسول صلی الله علیه و آله کفت هر کاو سوره التین والتين
بخواند خدای تعالی او را دو خصلت بدهد عافیت و یقین تا در دنیا باشد و در آخرت عدد
هر کسی که این سوره خوانده باشد او را روزه روزه بنویسد بسم الله
الرحمن الرحیم والتین والزیتون قسم است انجیر و زیتون عبد الله عباس
کفت و حسن و مجاهد و عکرمه و عطاء و مقاتل و کلبی که مراد این انجیر است که ما میخوریم و
این زیتون که ما از او روغن میکیریم ابوذر غفاری روایت کرد که طبقی انجیر نزدیک رسول
صلی الله علیه و آله آوردند او در پیش اصحاب نهاد میخوردند و میکفت بخورید که اکر کویم میوه از
بهشت آورده اند انجیر باشد براء آنکه در او استخوان نیست و انجیر بواسیر را ببرد و نقرس را سود
دارد عبد الله عمر کفت با معاذ جبل بسفری بودم هر که بدرخت زیتون بکذشتی مسواکی
ازان بکرفتی و کفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که نعم السواک الزیتون من الشجرة
المبارکة نیکو مسواک است درخت زیتون که درختی مبارک است بوی دهن خوش کند
و شوخ دندانها ببرد الکه کفت این مسواک منست و مسواک پیغمبرانی که پیش از من بودند
کعب الاحبار و قتاده و ابن زید کفتند تین مسجد دمشق است و زیتون مسجد بیت المقدس
و آن دو مسجدست در شام محمد بن کعب کفت تین مسجد اصحاب الکهف است و زیتون
مسجد ایلیا و برین اقوال تقدیر چنان باشد که و منابت التین والزیتون براه آنکه این

جایگاه

جایگاه معدن تین و زیتون باشد علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه عکرمه
کفت نام دو کوهست بشام عطیه کفت از عبد الله عباس که تین مسجد نوح است و زیتون
مسجد بیت المقدس ضحاک کفت تین مسجد الحرام است و زیتون مسجد اقصی فرا کفت
از بعضی علما شنیدم که تین کوههاست از حلوان تا همدان و زیتون کوههای شام است
وطور سینین قسمی دیکرست بکوه موسی آن کوه که خدای تعالی با موسی آنجا مناجاة
کرد کفتند سینین بزبان حبشه نیکو باشد حکم و نصر کفتند هر کوهی که بر انجا درخت باشد
آنرا طور سینین کویند مجاهد کفت طور کوه است و سینین مبارک قتاده کفت مبارک و
نیکو بود هر کوهی که برو درخت میوه باشد و آن طور سینین بود و سینا همچنین و این لغت
[illegible] است شهر بن حوشب کفت تین کوفه است و زیتون شام و طور سینین کوهی است
پر انواع درختان عبد الله کفت چهار کوه است که مقدس است نزدیک خدای تعالی طور تینا
و طور زیتا و طور سینا و طور تیماتا اما طور تینا دمشق است طور زیتا بیت المقدس است
و طور سینا آن کوه که موسی بر آنجا [illegible] مناجاة کردی و طور تیماتا مکه است
وهذا البلد الامین قسمی دیکرست بمکه که شهری ایمن است و کفته اند [illegible] الامین
وانشد الفراء الم تعلمی انها و بحالة تین خلقت امینا لا اخون یمینی ای من یمینی
وکان امنا ای آمن جواب قسم آورد لقد خلقنا الانسان فی احسن
تقویم که ما آدمی را در نیکوتر ترکیبی و معتدل تر قامتی آفریدیم براه آنکه دیکر حیوانات
را منبطح آفرید و آدمی را منتصب ابوبکر بن طاهر کفت یعنی بعقل مزین کردیم او را و بامر
و نهی مؤدب و تمییز مهذب تمام قامت تناول طعام و شراب بدست کند و دیکر حیوانات بدهن
کنند ابو عبیده کفت بشار بن برد زندیق بود و نابینا و دمیم الخلق و در چشمهای او کوشتی
سرخ بود و حماد عجرد هم زندیق بود بشار را امتحان کرد و کفت والله ما الخنزیر فی
نتنه برتبعه فی النتن او خمسه بل ریحه اطیب من ریحه ومتة الیمن من
[illegible] ووجهه احسن من وجهه ونغمه اکرم من نغمه وعوده اکرم من عوده
وجنه اکرم من جنه بشار چون این بیتها شنید کفت ورتی علی الزندیق

آنچه در دل داشت آشکار اکرد کفتند چکونه کفت ما اراد الزیتون الا قول الله تعالی لقد خلقنا الانسان
فی احسن تقویم فاخرج الحبوب بها مخرج بهجای ثم رددناه اسفل سافلین آنکه او
برکردانیدیم با حالتی که فروتر از همه فروتران شد از جوانی به پیری و از تندرستی به بیماری و از قوه به ضعیف
و از کمال عقل بکرفی بعضی دیکر کفتند این در حق کروهی است که در عهد رسول صلی الله علیه واله پیر شدند
و خرف کشتند و قوله اسفل سافلین معناه اسفل من سافل آنکه لفظ منکر را جمع کرد به سبیل ابهام
تا المبیغ باشد انس مالک روایت کرد از رسول صلی الله علیه واله که کودک تا بالغ نشود تا بالغ شدن هر آن
طاعتی و خیری که کند مزد آن با در و پدرش را باشد مراد آنست که چون بتعلیم و تادیب و امر و نهی ایشان
باشد و هر آن کناه که کند نه بر وی نویسند و نه بر مادر و پدرش چون بحد بلوغ برسد و قلم تکلیف برو
براند آن دو فرشته را که بر وی موکل باشد بفرماید تا او را نکه دارند و مسدد کنند چون در اسلام
بچهل سال رسد خدای تعالی ورا از سه بلا ایمن دارد از جنون و جذام و برص چون به پنجاه
سال برسد خدای تعالی ورا تخفیف حساب کند چون بشصت سال رسد خدای تعالی
توفیق توبه دهد او را چون بهفتاد سال برسد اهل آسمان دوستش دارند چون بهشتاد سال
رسد خدای تعالی حسناتش را مضاعف سازد و سیآتش را تکفیر کند چون بنود سال رسد
کناه متقدم و متاخرش بیامرزد و شفاعت او در اهل بیتش قبول کند و او را اسیر الله فی
ارضه نام کند چون بحد خرف رسد فی قوله من یرد الی ارذل العمر خدای تعالی مثل آن عمل که
در تندرستی و تمام عقل کرده باشد بنویسید او را و اکر سیئه کند بر و ننویسید حسن و قتاده
و مجاهد کفتند ثم رددناه اسفل سافلین فی النار آنکه او را باسفل السافلین دوزخ بریم آنکه
استثنا کرد مومنان را از آن و کفت الا الذین الآیه ابو العالیه کفت با دوزخش برند
در بدتر صورتی و آن صورت خوک باشد از امیر المومنین علی علیه السلام روایت کرده
که کفت دوزخ را هفت طبقه است ابتدا باسفل السافلین کنند و آنرا پر کنند آنکه آنچه بالای آن
باشد ثم الاعلی فالاعلی بعضی دیکر کفتند آیه خاص است بکافران کفت این آدمی
مشرک را برین صورت نیکو بیافریدیم و او را بزشت تر صورتی بدرکه زیرین دوزخ
بریم آنکه استثنا کرد مومنان را از ایشان استثناء منقطع یعنی لکن کفت الا الذین

آمنوا

آمنوا و عملوا الصالحات فلهم اجر غیر ممنون مراد آن کفت فلهم و البعد
لکن الذین آمنوا و عملوا الصالحات فلهم اجر مومنان که عمل صالح کنند ایشان را
مزدی باشد پیوسته ناکسسته و فا برا آن آورد که کلام متضمن است معنی شرط و جزا
و البعد من امن بالله و عمل صالحا فلهم اجر پس خطاب با آدمی مشرک کرد فما یکذبک
بعد بالدین چیست که ترا حمل کرد بر آنکه آیات ما را تکذیب کردی پس از این همه و
مراد بدین جزا و حساب است یعنی منکر بعث و نشور را الیس الله باحکم
الحاکمین خدای تعالی حاکم تر همه حاکمان نیست صورت استفهام است و مراد تقریر
معنی هست و حاکم تر همه حاکمان است و همه حاکمان در تحت حکم او بیند و حکم از وی آموزند
و تحکیم او حاکمند و لا حاکم فوقه
این سوره مکی است و نوزده آیت
و هفتاد و دو کلمه و دویست و هشتاد حرف ابی کعب روایت کرد از رسول صلی الله علیه واله
که هر که او سوره اقرا بخواند چنان بود که ۱۰ سورتهای مفصل خوانده باشد
بسم الله الرحمن الرحیم اقرأ باسم
ربك الذي خلق امر کرد خدای عز و جل رسولش را خطاب... جمله امت کفت
بخوان یعنی این کتاب قرآن بنام خدای خود یعنی در ابتداء قرآن نام خدا بر عایشه
روایت کرد و عطا و یسار و مجاهد که اول آیتی که از قرآن آمد این آیه بود الی قوله ما لم یعلم
زهری روایت کرد از عروه از عایشه که اول کار رسول صلی الله علیه واله خوابهای راست
دیدی هیچ چیز در خواب ندیدی الا که روشن آنکه دیده بودی پدید آمدی آنکه چون تنها بودی او را
بذکر دیدی تا یکروز بر کوه حری نشسته بود جبرئیل آمد و کفت یا محمد اقرأ رسول صلی الله
علیه واله کفت ما انا بقاری من خواننده نیم رسول کفت مرا بکرفت و سخت بفشرد و باز کشت
و کفت بخوان کفتم خواننده نیم دیکر مرا بکرفت و بفشرد و باز کشت بار سه دیکر همچنین آنکه
این آیه برخواند الی قوله ما لم یعلم و برفت رسول صلی الله علیه واله کفت بترسیدم و از آن
رنج و تعب مرا تب آمد و لرزه بر اندام من افتاد تا بحجره خدیجه رفتم و کفتم زملونی دثرونی
بپوشید مرا خدیجه جامه بر من افکند و من بخفتم دیکر باره جبرئیل آمد و کفت یا ایها المدثر

تم فاندز من برخاستم واین حال با خدیجه بگفتم وگفتم می ترسم که مبادا این خیال سوداوی باشد
خدیجه گفت حاشاک دور باد این حدیث از تو خدای تو ترا ازین آفت دور دارد که تو مردی
راستگیری و صله رحم کنی و رنج از مردمان برداری و مهمانانرا طعام دهی و مردم را بر
نوائب روزگار معاونت کنی آنگه گفت برخیز تا نزدیک عم من رویم و این حدیث با او
بگوییم تا او چه گوید بنزدیک ورقه بن نوفل شدیم و او کتابهای پیشینیان خوانده بود چون
این حدیث بشنید گفت هینا لک یا محمد انت لناموس الاعظم تو آن ناموس اعظمی
که ما در کتب خوانده ایم از توریة وانجیل و تو پیغمبر آخر الزمانی که ختم نبوت بر تو بود کاش
من در روزگار تو بودمی تا ترا نصرت کردمی که بیذاری من در ان می نگرم که ترا از پی
شهر بیرون کنند و برنجانند گفتم مرا بیرون کنند گفت آری و هیچ پیغمبر با احدانذر ساده و الا
او را برنجانیدند آنگه رسول صلی الله علیه و آله گفت هر گه که در خلوت بر کوهی و جایی بودمی
جبرئیل را پیش آمدی من خواستمی تا خود را بینداز[م] او مرا بگرفتی پس برفتم و دیگر باره ورقه را
خبر دادم گفت یا محمد چون این ندا بشنوی مگریز و بر جای باش تا چه گوید بشنو و باز گوی گفت
برفتم دیگر نوبت که آمد گفت یا محمد انک نبی حقا تو پیغمبری بحق و درست بخوان گفتم چه
چه خوانم گفت بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین الی آخرها من یاد
گرفتم و برفتم و ورقه نوفل را خبر دادم مرا گفت ابشر فانک انت النبی الذی بشر به
موسی و عیسی و انک نبی مرسل و انک تؤمر بالجهاد و اگر من روزگار تو دریابم در
پیش تو جهاد کنم آنگه روی با خدیجه کرد و این بیتها بگفت فان یک حقا یا خدیجه فاعلمی
حدیثک ایانا فاحمد مرسل وجبریل یأتیه ومیکال معه من الله وحی یشرح الصدر
منزل یفوز به من فاز عز الدینه ویشقی به الغاوی الشقی المضلل فریقان
منهم فرقة فی جنانه واخری باغلال الجحیم تغلل خلق الانسان من
علق بنام آن خدای که آدمیانرا بیافرید از علق و هی جمع علقة و آن خون بسته
باشد و برای آن علق بلفظ جمع گفت آنگه انسان واحدست که الف و لام جنس درو است
صالح بود واحد را و جمع را آنگه امر را مؤکد کرد بتکرار اقرء و ربک الاکرم

الذی علم بالقلم ای علم الکتابة بالقلم و خدای تو آن کریمیست که مردم را نوشتن
بقلم بیاموخت کلبی اکرم را بحلم تفسیر کرد که تعجیل عقوبت نکند بر مستحقان عبدالله عمر
گفت رسول را گفتم یا رسول الله شاید تا آنچه از تو می شنوم از احادیث بنویسیم تا فراموشم
نشود گفت روا باشد بنویس فان الله علم بالعلم قتاده گفت قلم نعمتی است از خدای عظیم
و اگر نه قلم بودی همانا دین استقامت نگرفتی و عملی صالح نبودی علم الانسان ما
لم یعلم بیاموخت آدمی را آنچه او ندانست گفتند مراد بانسان آدم است بیانه قوله
وعلم آدم الاسماء کلها و گفتند رسول است بیانه وعلمک ما لم تکن تعلم کلا کلمه ردع
و زجر ان الانسان لیطغی ان راه استغنی که آدمی طاغی و یاغی
و... چون بیند که توانگر شد در دعاء رسول صلی الله علیه و آله هست
اللهم انی اعوذ بک من فقر ینسینی و من غنی یطغینی ان الی ربک الرجعی
ای الرجوع و این لفظ ... درست است رجع طغیان و بازگشت ایشان با خداست
تا جزاء ایشان دهد بآن طغیان ارایت الذی ینهی عبدا اذا صلی دیدی
ای محمد آنرا که نهی میکند بنده را که نماز میکند مفسران گفتند این در ابو جهل آمد که رسول را
نهی کرد از نماز کردن ابو هریره روایت کرد که روزی ابو جهل گفت این محمد در میان شما
نماز میکند و روی در خاک می مالد و شما رها میکنید آنگه گفت بآن خدای که سوگند باو خورند
که اگر دیگر بینم که محمد نماز کند گردن او بپای مال کنم درین ساعت نماز میکند و روی را در خاک
می مالد بیامد تا او را زجر کند دیدند که بازگشت ... بازگرفته گفتند ترا چه شد گفت چون
خواستم که آهنگ او کنم چیزی دیدم خندقی دیدم میان خود و او پر از آتش و شخصی دیدم
با پرها که بر آن آتش خواست من رحیت از بیس کرکیم آنگه خدای تعالی این آیه فرستاد
ارایت ان کان علی الهدی یعنی نبینی آن را ای یعنی چه گویی و چه رای
اگر این محمد که تو او را از نماز نهی میکنی بر هدی و راه راست باشد او امر بالتقوی
یا بپرهیزکاری فرماید تو او را ازین معروف نهی میکنی بگو تا بر تو چه لازم آید و حال آنکس
که او را از خیر و نماز باز دارد بگو تا چه باشد و مراد بهدی در آیه ایمان است ارایت

بنا بر تفسیری که مؤلف رحمه الله کرد
این الف و لام بدل مضاف الیه است
که حذف شده و در تقدیر اینست
که ان الی ربک رجعی الخلائق
و قال رجع یرجع رجوعا و رجعا
کمنزل و مرجعة و رجعی و رجعانا
بضمها ای انصرف

إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ خطاب میکند با مخاطبی مبهم کفت مینی این نهی کننده از نماز
وطاعت خدای اگر تکذیب کند سعری صادق را و روی از فرمان خدای بکرداند چه کوید او
مستحق چه باشد مستحق این تهدید باشد که کویند أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ میداند
که خدا او را می بیند و بر احوال او مطلع است كَلَّا لَئِن لَّمْ يَنتَهِ حقا که اگر با
نایستد از این که میکند از کفر و تکذیب صادق و اعراض از طریق حق لَنَسْفَعًا بسوزانیم
او را و بکردانیم حال او و کونه روی او من قولهم سفعته الشمس والنار اذا احرقته
غیرت وجهه وقیل لناخذن بکیریم بِالنَّاصِيَةِ موی پیشانی او انکه بدل کرد او را
وکفت نَاصِيَةٍ موی پیشانی موصوف باین صفات كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ
دروغ زن مخطی وصفت در لفظ مقصور است در بعضی و بعضی راجع بجمله
فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ بکو او را تا بخواند اهل مجلس خود را کفته است در اول ایوان بود که
چون ابو جهل رسول را نهی کرد از نماز و رسول صلی الله علیه و آله او را زجر کرد سخن ابو جهل
این بود که اگر خواهم این وادی پر بتازم از اسبان اجرد و مردان امرد تا با تو قتال
کنند خدای تعالی این آیه فرستاد و کفت بکو او را تا اهل مجلس خود را بخواند والندی
والنادی اهل المجلس سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ تا ما نیز زبانیه دوزخ را بخوانیم
كَلَّا خطاب با رسول است صلی الله علیه و آله و زجر ابو جهل لَا تُطِعْهُ
فرمان مبر او را در ترک صلوة و طاعت و مدار وَاسْجُدْ وَاقْتَرِب و برغم
او سجده کن و نزدیک شو برحمت خدای تعالی و ثواب او و این از جمله آن چهار جا است
که سجده در او واجب است قاری و مستمع و ترک نشاید کردن یکی ظاهرا و دیگر اجماع
اهل البیت علیهم السلام و در نماز فریضه خواندن نشاید و در نماز سنت چون بخواند
سجده باید کردن و برپای خاستن و الحمد خواندن و رکوع شدن
بدانکه این سوره مکی است بر قول بیشتر مفسران علی بن الحسین بن واقد کفت اول
سوره که بمدینه فرو آمد این سوره بود قتاده کفت این سوره مکی است و این روایت
ابن ابی حمزه است از عبد الله عباس پنج آیت است و سی کلمه و صد و دوازده حرف است

لشکر خود را و صه

بدو وجه

زاید قدر

ادبد

بقلیت شب قدر

روایت است از زر حبیش از ابی کعب که رسول صلی الله علیه و آله کفت هر که او سوره القدر بخواند
او را چندان ثواب باشد که ماه رمضان روزه داشته و شب قدر بروز آورده
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ إِنَّا أَنزَلْنَاهُ
فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ کفت فرو فرستادیم قرآن را و کنایت نا مذکوری بحکم آنکه اشتباه
نخواهد بودن در شب قدر یعنی در شب قدر فرو فرستادیم قرآن را از لوح محفوظ باسمان
دنیا به بیت المعمور و جبریل علیه السلام بر سفره املا کرد آنکه بنجوم فرو می آورد آیه آیه و سوره
سوره بحسب حاجت بر وفق مصلحت اما شب قدر در خلاف کردند که برای چه سبب
آنرا شب قدر خواند و کلام درین معنی منقسم است بسه فصل فصل اول
در سبب این نام واصل و ماخذ او علما در ان خلاف کردند بیشترین ایشان کفتند یعنی
شب تقدیر است فصل احکام او و تقدیر قضایا و آنچه خواهد بود در ان سال از آجال
و ارزاق و اقسام کفتند من قول العرب قدرت الشیء قدرا و قدرا و قدرته تقدیرا
والقدر والقدر لغتان بمعنی التقدیر کالشعر والشعر والنهر والنهر والشمع والشمع
و کفتند قوله فی لیلة مبارکة هم این شب است روایت کرد ابو الضحی از عبد الله عباس
که خدای تعالی حکمها در شب نیمه ماه رمضان فصل کند و در شب قدر به فرشتگان سپارد
و برای آن مبارک خواند که خیرهای بسیار در او و برکت بیشمار از آسمان فرو آید بر محمد صلی الله
علیه و آله سعید جبیر کفت درین شب نامهای حجاج بنویسند آنان که آن سال حج
خواهند کرد چنانکه یکی زیاده و نقصان نباشد بعضی دیگر کفتند مراد به قدر عظمت است
یعنی این شب عظمت و بزرکوار من قولهم لفلان قدر و منزلة و رفعة و منه قوله و ما
قدروا الله حق قدره ای ما عظموه حق عظمته ابو بکر وراق کفت او آن شب قدر
خواند این شب را که هر که قدری درین شب با قدر و منزلت شود چون این شب را احیا
کند و بطاعت قیام نماید و کفتند برای آنکه درین شب خدای تعالی رحمت برند کان تقدیر
کند بهری دیگر کفتند برای آنکه فرشتگان با قدر و منزلت از آسمان بزمین آیند خلیل احمد
کفت برای آنکه درین شب زمین بر فرشتگان تنگ شود از بسیاری که فرو آیند من قول

این شب عظیم است

فصل

الوری قدرت علیه قدراً اذا ضیقت علیه ومنه قوله ومن قُدر علیه رزقه
دویم در ذکر اختلاف علما در وقتش صحابه خلاف کردند درین بعضی گفتند
این در عهد رسول صلی الله علیه و آله بود چون رسول برفت این معنی برداشته شد
بعضی دیگر گفتند این تا بقیامت باشد ابو مرثد گفت از ابوذر غفاری پرسیدم که حدیث
شب قدر و آنکه مرفوع است گفت من از رسول پرسیدم و گفتم این خیریست که
در عهد انبیا باشد گفت لا بل تا بقیامت باشد دیگری گفت از ابوهریره پرسیدم که میگویند
شب قدر برداشته شد از میان امت گفت دروغ گفت آنکه این گفت گفتم کی باشد در سال
گفت در ماه رمضان بعضی دیگر از صحابه گفتند او مرفوع نیست ولیکن در جمله سال باشد تا اگر
کسی طلاق خورد یا بنده را آزاد کند معلق بشب قدر طلاق و عتق موقوف باشد بر یک
سال و تا یک سال تمام بگذرد واقع نباشد و این یک روایت از عبدالله مسعود و مذهب
ابوحنیفه است اما جمهور علما بر آنند که این شب در ماه رمضان باشد هر سال و این قول
عبدالله عمر است و حسن بصری و سعید جبیر آنگه خلاف کردند که در ماه رمضان کدام
شب باشد ابو رزین گفت شب اول ماه رمضان باشد حسن بصری گفت شب هفدهم
باشد و آن شب بود که بامداد روزش وقعهٔ بدر بود و درست آنست که در عشر آخر باشد از
ماه رمضان و این مذهب شافعی و ابوهریره است و مذهب اهل البیت علیهم السلام همین است
ابوهریره خبری روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله که فالتمسوها فی العشر الآخر و فی
روایة الغوابر گفت در ده شب باقی طلب باید کردن امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفت که
رسول صلی الله علیه و آله در عشر آخر ماه رمضان اهل خود را بیدار کردی آنگه خلاف کردند
که کدام شب است ازین شبها ابوسعید خدری روایت کرد گفت رسول صلی الله علیه و آله
شب بیست و یکم ماه رمضان تا روز نماز کرد آن شب تا روز از آسمان باران می آمد و رسول
صلی الله علیه و آله در میان آب و گل سجده میکرد بامداد چون از مسجد بیرون آمد اثر آب و
گل بر روی رسول پیدا بود بعضی دیگر گفتند شب بیست و سیم است و این در اخبار
اهل البیت علیهم السلام است مردی نزد رسول صلی الله علیه و آله آمد از جهینه

و گفت

و گفت یا رسول الله از قبیلهٔ ما تا بمدینه راه دور است ما را راه نمای بر شب قدر در ماه رمضان گفت علیک بلیلة
ثلاث و عشرین عبدالله عمر گفت در عهد رسول صلی الله علیه و آله چند کس از صحابه در خواب دیدند که شب قدر
شب بیست و سیم ماه رمضان است رسول صلی الله علیه و آله گفت خوابهای شما متواطی است هر که خواهد
تا قیامی کند و عبادتی نماید فعلیه بلیلة ثلاث و عشرین حمزة بن عبدالله گفت من در میان جماعتی بودم
از بنی سلمه گفتند کیست که برود و برای ما رسول را بپرسد از شب قدر گفتم من بروم بیامدم در شب بیست و یکم
رسیدم و بدر سرای رسول صلی الله علیه و آله آمدم بعد نماز شام اطعام داد پس گفت نعلین من بیار
نعلین پیش پای او بگذاشتم مرا بپرسید و بیرون آمد تا بمسجد رود مرا گفت کاری داری گفتم یا رسول الله
بنو سلمه مرا فرستاده اند تا بپرسم که شب قدر کدام شب است گفت شب چندم است ماه گفتم شب
بیست و دوم است گفت فرداشب باشد شب بیست و سیم باشد بعضی دیگر گفتند شب بیست و پنجم باشد
از خبری که روایت کردند که قرآن فرو آمد و بیست و چهار شب گذشته بود از ماه رمضان و خدای
تعالی گفت انا انزلناه فی لیلة القدر برین موجب باید تا شب بیست و پنجم ماه باشد بعضی دیگر گفتند
شب بیست و هفتم است عبدالله عباس گفت عمر خطاب صحابهٔ رسول را پرسید از شب قدر گفتند
ما از رسول شنیدیم که عشر آخر ماه رمضان باشد در شبهای وتر آنگه هر کسی چیزی میگفتند و من
هیچ نمیگفتم گفت یا ابن عباس چگوئی تو گفتم از رای خود گویم گفت آری از رای تو می پرسم گفتم خدای تعالی
بیشتر چیزها هفت آفرید هفت آسمان و هفت زمین و هفت کوه و هفت دریا و طواف هفت و جمار هفت
و خلق آدمی از هفت چیز است و روزی او از هفت چیز همانا شب قدر بیست و هفتم باشد عبدالله عمر گفت
رسول صلی الله علیه و آله که هر که تحری شب قدر کند یعنی طلب کند آنرا گو در شب بیست و هفتم بجوید
ابی کعب را از شب قدر پرسیدند گفت شب بیست و هفتم باشد گفتند که از کجا گفتی گفت علامتی اخبرنا
که آن علامت یافتیم گفتند آن علامت چیست گفت رسول صلی الله علیه و آله گفت علامت شب قدر
آن باشد که بامداد آفتاب براید مانند طشتی و آنرا شعاع نباشد بعضی صحابه گفتند رسول
صلی الله علیه و آله شب بیست و سیم ثلثی از شب نماز کرد و شب بیست و پنجم دو ثلث و شب بیست و
هفتم تا روز نماز کرد ابو بکر وراق را پرسیدند گفت عدد کلمات این سوره بر عدد شبهای ماه است
سوره سی کلمه است ماه سی شب آنگه پرسنده را گفت بشمر او میشمرد چون بهی رسید گفت چند است

سرّ اخفاء القدر والاسم الاعظم و ولی الله و غیر ذلک

کفت بیست و هفت کفت هی هی بعضی دیگر کفتند شب بیست و نهم باشد جبری روایت کرده که رسول صلی الله علیه و آله کفت شب بیست نهم فرشتگان از آسمان بعدد ریگ بیابان فرو آیند و اخبار بیشتر بر ابهام است یکی از بزرگان صحابه ازین شب پرسیدند کفت من در تعیین این شب سخن نگویم پس از آنکه از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که کفت التمسوها فی تسع بقین او سبع بقین او خمس بقین او ثلث بقین او آخر لیلة کفت درین اوتار عشر آخر طلب کنید و حکمت آنکه خدای تعالی این شب را پوشیده در ماه رمضان آنست که تا بندگان در جمله شبها اجتهاد کنند و بر یک شب اعتماد نکنند یکی را از جمله بزرگان پرسیدند که خدای تعالی شب قدر را چرا پوشیده کرد کفت لطفاً بالعباد فی الاجتهاد و ترک الاعتماد و اعداد الزاد فی هذه الاعداد لیوم المعاد خدای تعالی چند چیز را پنهان کرد شب قدر در شبها و نماز وسطی در نمازها و وقت قیام ساعت در وقتها و نام مهترش در میان نامها و ساعت اجابت در ساعات روز آدینه و رضا خود در طاعات و سخط خود در سیئات و دوست خود را در میان بندگان و حکمت آن تا مکلفان اجتهاد کنند نمازها همه بجا آرند طمعاً فی ادراک الوسطی و شبهای ماه رمضان عبادت کنند طمعاً فی ادراک لیلة القدر و روز آدینه در دعا مستغرق کنند طمعاً فی ساعة الاجابة و خدا را بهمه نامها بخوانند رغبةً فی اسمه الاعظم و در همه طاعات مواظبت کنند طمعاً فی ادراک الرضا و از همه معاصی اجتناب کنند حذراً من حلول السخط و در هیچ حال از قیام ساعت ایمن نباشند و همیشه مستعد رفتن باشند و ولی خود را پنهان کرد تا جمله بندگان او را دوست دارند لجواز ان یکون ولیه

فصل سیم در علامات او

حسن بصری روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله که شب قدر شبی باشد روشن و خوش نه گرم باشد و نه سرد و بامداد آن شب آفتاب برآید و او را شعاع نباشد عبید بن عمیر کفت در اواخر ماه رمضان در کشتی بودم شبی از شبها آب دریا برگرفتم و باز خوردم عذب زلال یافتم بدانستم که آن شب قدرست

فصل چهارم در فضائل و خصایص این شب

ابو هریره روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله که هر که شب قدر نماز کند از سر ایمان و اخلاص خدای تعالی گناهان گذشته او را بیامرزد در خبرست که شیطان درین شب بیرون نیاید و روز تا چاشتگاه

و نتواند که کسی را رنجی رساند از خیالی و فسادی و سحری و سحر هیچ ساحری درین شب اثر نکند عبدالله عباس روایت کرد که خدای تعالی فرشتگان را درین شب فرماید تا با جبرئیل و فرشتگان سدرة المنتهی بزمین آیند با لواهای نور و لواها را بچهار جایگاه برند بر پشت خانه کعبه و بر تربت رسول صلی الله علیه و آله و بر مسجد بیت المقدس و بر طور سینا آنگه جبرئیل گوید پراکنده شوید هیچ سرا و حجره و خانه و گوشه نماند که در آنجا مؤمنی یا مؤمنه باشد الا فرشتگان در آنجا شوند مگر خانه که در وی سگی باشد یا خوکی یا خمری یا چیزی از حرام یا صورتی همه تسبیح و تهلیل و استغفار میکنند مر امت محمد را چون صبح شود روی بآسمان نهند ساکنان آسمان دنیا باستقبال ایشان آیند و گویند از کجا آیید گویند از زمین که دوش شب قدر بود امت محمد را گویند ما فعل الله بحوائج امة محمد گویند خدای تعالی امت محمد را بیامرزید و صالحان را در طالحان شفاعت قبول کرد فرشتگان آسمان دنیا آواز بلند کنند بتسبیح و تهلیل و ثنا خدای تعالی شکر آنچه خدای کرد از کرامت با امة محمد آنگه فرشتگان آسمان دنیا بتشییع ایشان بروند تا آسمان دوم همچنین تا با آسمان هفتم تا بسدرة المنتهی چون بدانجا رسند و این حدیث بپرسند و جواب همین شنوند ایشان آواز به تسبیح و تهلیل بر دارند چون اهل بهشت عدن بشنوند رضوان را گویند این چه آوازست گوید فرشتگانند که خدا را تسبیح و تهلیل میکنند مر امت محمد ایشان نیز آواز بر دارند بتسبیح و تهلیل حاملان عرش بشنوند هم این پرسند و جواب شنوند بشکر خدا آواز بلند کنند بتسبیح و تهلیل خدای تعالی گوید این چه آوازست و عالمتر باشد گویند بار خدایا شنیدیم که دوش گناهان امت محمد را بیامرزیدی و شفاعت صالحان در طالحان قبول کردی خدای عز و جل گوید آری و لامة محمد عندی ما لا عین رأت و لا اذن سمعت عبدالله عباس کفت از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که کفت چون شب قدر باشد خدای تعالی جبرئیل را گوید با گروه فرشتگان بزمین فرستد و او لوای سبز دارد بر بام کعبه بزند و او را ششصد هزار پر است دو پر آنست که جز درین شب باز نکند آن پرها باز کند از مشرق تا مغرب بپوشد آن فرشتهها در هر جا بروند و سلام میکنند بر هر قائمی و قاعدی و نمازکنی و ذاکری و دست در دست ایشان می نهند و بر دعاء ایشان آمین میکنند چون صبح برآید جبرئیل ندا کند که خدای تعالی با حوائج امة محمد چه کرد خدا گوید نظر کرد

باایشان وایشان را باپدر زید و عفو کرد الا چهار کس را مدمن خمر و فرزندی که عاق باشد در پدر و مادر و قاطع
رحم و جادو و در خبری دیگر آمد که این شب جبرئیل بزمین آید با هفتاد هزار فرشته و میکائیل با هفتاد هزار
فرشته و لواء حمد بیارند و آنرا چهار ذوابه باشد یکی بمشرق و یکی بمغرب و یکی در زیر عرش و یکی در زیر هفتم
زمین بر لواء حمد نوشته باشد امة مذنبة و رب غفور هیچ جا نباشد که جبرئیل با فرشتگان از فرشتگان
دران جا شوند و بر ایشان سلام کنند و الا سلام در هیچ جایگاه با ایشان برسد اول در مرگ فی قوله
الذین تتوفیهم الملائکة طیبین یقولون سلام علیکم دوم در بهشت قوله وقال لهم خزنتها سلام
علیکم طبتم سیم در بهشت قوله والملائکة یدخلون علیهم من کل باب سلام علیکم چهارم در عرفات
جان فی قوله سلام قولا من رب رحیم پنجم نزدیک لقاء فی قوله تحیتهم یوم یلقونه سلام فصل
پنجم در انچه مستحب است که درین شب کنند و گویند از اوراد و اذکار در خبرست که یکی
از زنان رسول صلی الله علیه و آله گفت یا رسول الله اگر شب قدر دریابم چه گویم گفت بگو اللهم
عفو تحب العفو فاعف عنی شریح بن هانی روایت کرد از عایشه که او گفت اگر شب قدر یابم
از خدای تعالی جز عافیت نخواهم عامر بن ربیع گفت هر که او شب قدر نماز شام و خفتن بگذارد حظ
خود از شب قدر برگرفته باشد و نمازی معین نیست در اخبار اصحاب ما خبر که روایت کرده اند که درین شب
صد رکعت نماز باید کرد اعنی شب بیست و سیم از جمله نوافل ماه رمضان است از هزار رکعت
صادق علیه السلام گفت هر که او شب بیست و سیم ماه رمضان سورة الروم و العنکبوت بخواند
خدای تعالی البته او را بیامرزد و بقطع استثنا نکنم و نمی ترسم که خدای تعالی مرا بدین حرجی کند
و هم او گفت علیه السلام که هر که درین شب هزار بار انا انزلناه بخواند در روز آید و او شدید الاعتراف
باشد بحق ما و آن نباشد الا آن چیزی که باو نمایند در خواب و دعوات درین شب بسیارست
از جمله دعاها که در میان رکعات نوافل باید خواند و آن در کتب عبادات مشروح است قوله
تعالی انا انزلناه خدای تعالی در حق قرآن پنج چیز گفت اگر رسول را پنج چیز تکلیف کرد
اما آنچه خود گفت حق قرآن یکی انزال است یکی تعلیم یکی تثبیت یکی تیسیر یکی حفظ
اما الانزال ففی شهر رمضان والتعلیم بالبیان والتثبیت فی الجنان والتیسیر
باللسان والحفظ من الشیطان اما الانزال فقوله انا انزلناه فی لیلة القدر و

العز

التعلیم فی قوله الرحمن علم القرآن والتثبیت فی قوله کذلک لنثبت به فؤادک والتیسیر فی
قوله فانما یسرناه بلسانک والحفظ فی قوله انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون واما آن
پنج که رسول را فرمود در حق قرآن یکی ابلاغ فی قوله بلغ ما انزل الیک من ربک دوم قراءت
فی قوله اقرا باسم ربک سیم تلاوت فی قوله اتل ما اوحی الیک چهارم بشارت فی قوله
لتبشر به المتقین پنجم انذار و تنذر به قوما لدا قوله وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ
بر وجه استعظام گفت تو چه دانی که شب قدر چه باشد لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ
شب قدر بهترست از هزار ماه مفسران خلاف کردند که چرا این مدت تعیین کرد بعضی گفتند
که رسول چهار عابد را نام برد که هشتاد سال خدا را پرستیدند و طرفة العینی در و عاصی نشدند ایوب
و زکریا و حزقیل و یوشع بن نون صحابه را ازان تعجب آمد جبرئیل آمد و این سوره آورد
باز نمود که یک شب عبادت تو بهترست از هزار ماه عبادت ایشان انس مالک گفت سبب آن
بود که اعمار امت رسول را بر وعرض کردند او را کم آمد نسبت با عمار امم گذشته خدای تعالی این سوره
فرستاد و باز نمود که من عمر اندک و طاعت اندک ثواب بسیار دهم با یک شب ایشان به باشد از
هزار ماه دیگران مجاهد گفت سبب آن بود که رسول را گفتند در بنی اسرائیل مردان بودند که هشتاد
سال بروز روزه داشتند و بشب قیام کردند تمنا کرد که در امت او مانند آن بودی خدای تعالی این
سوره فرستاد بعضی دیگر گفتند در بنی اسرائیل هیچکس را عابد نخواندندی تا هزار ماه تمام عبادت نکردی
خدای تعالی گفت این امت را بیک شب حاصل باشد ابو بکر وراق گفت ملک سلیمان هزار ماه
بود و ملک ذو القرنین هزار ماه معنی آیه آن باشد که چون مومن این شب یابد او را به بود از ملک
سلیمان و ملک ذو القرنین وهب گفت رسول را گفتند در بنی اسرائیل مردی بود که سلاح بر دوش نهاده
هزار ماه قتال کرد رسول را عجب آمد خدای تعالی این آیه فرستاد وهب گفت آن مرد شمعون
نام داشت خدای تعالی او را توفیق داده بود و او قتال با استخوان شتر کردی و چون در کارزار
تشنه شدی ازان استخوان چشمه آب بیرون آمدی تا او باز خوردی برین گونه قتال کرد
تا کافران عاجز شدند از و برفتند و زن او را فریب دادند بمال و گفتند چون بخسبد او را به
تا ما بر و کیدی کنیم زن او را برسن محکم ببست از خواب در آمد و قوت کرد همه رسنها بگسست

دیگر باره چون بخت نصر زنجیری بیاورد و دست و پای وی دان سخت ببست و در خواب امد و قوت کرد
و بکسست زنان گفت چرا چنین کردی گفت قوت ترا بیازمایم الا که گفت بخدا بر تو که مرا بگوی بچه بسته شوی
که قوت تو آن را غالب نشود گفت بموی سر خود و او را مویهای دراز بود چون بخت نصر زن برفت
بموی وی دستهای او ببست و کافران را خبر کرد بیامدند و او را بگرفتند و بشهر خود بردند و گوش
و بینی او ببریدند و چشمهای او بر کندند و او را در بازار بداشتند و مردم بر وی تماشا میکردند او خدای را
عز شانه بخواند و در رو بنالید و ملک ایشان بر کوشکی نشسته نظاره میکرد خدای تعالی چشمها و گوش
و بینی با او داد و موی از دستهای وی جدا کرد پس بران قوم حمله کرد همه از وی بگریختند و پراکنده شدند
کوشک ملک بر چند ستون نهاده بود آن ستون که جای ملک بر بالای آن بود بجنبانید و ویران
کرد و ایشان هلاک شدند این حکایت ثعلبی در تفسیر خود آورده یوسف بن مازن الراسبی
گفت چون حسن علی علیهما السلام با معویه صلح کرد جماعتی در وی زبان ملامت دراز کردند و گفتند
روی ما را سیاه کردی او گفت مرا ملامت مکنید که مصلحت این متعلق بود که من از رسول صلی الله
علیه و آله شنیدم که گفت من در خواب دیدم که بنی امیه بر منبر من خطبه میکردند یک از پس دیگری من
غمگین شدم جبریل آمد و مرا تسلی داد و سوره انا اعطیناک الکوثر آورد و انا انزلناه و فضیلت شب قدر بیان
تقریر کرد و باز نمود که شب قدر بهتر است از هزار ماه که مدت ملک بنی امیه باشد قتیبی گفت از اول
عهد بنی امیه بشمار نگاه میداشتیم ملک ایشان هزار ماه بود نه بیش و نه کم بعضی دیگر گفتند که عمل
این شب بهتر است از عمل هزار ماه که در و شب قدر نباشد ابو العالیه گفت معنی آنست که ثواب
عمل شب قدر بهتر است از هزار ماه عمر دنیا مجاهد گفت سلام فرشتگان درین شب بر مومنان
بهتر است از سلام دیگران بریشان هزار ماه و ذلک قوله تَنَزَّلُ الْمَلٰئِكَةُ وَ
الرُّوحُ فِيهَا والتقدیر متنزل یک تا بیفکند استثقال را گفت فرو آیند فرشتگان و روح
یعنی جبریل بر قول بیشتر مفسران و اخبار درین بسیار آمده است منها ان جبریل
یتنزل فی هذه اللیله فی کوکبة من الملائکة چنانکه رفت کعب و مقاتل حیان گفتند روح
جماعتی فرشتگان باشند که ایشان را جز این شب نه بینند واقدی گفت آن فرشته ایست
در فرود آمدن او با عظمت و هراس
که روز قیامت در یک صف باشد و جمله فرشتگان در یک صف و قوله یوم یقوم الروح

والملائکة

وَالْمَلٰئِكَةُ صَفًّا قوله فیها ای فی لیلة القدر بِإِذْنِ رَبِّهِمْ بفرمان خدای ایشان مِنْ كُلِّ
أَمْرٍ قیل معناه بکل ما قدره الله و قضاه بهر کاری که خدای تعالی قضا کرده باشد و من بمعنی با
چنانکه گفت یحفظونه من امر الله ای بامر الله ابو صالح روایت کرد از عبدالله عباس که او خواند من کل امرء
و گفتند این قراءة علی علیه السلام است و را دو معنی باشد یکی آنکه من کل ملک از هر فرشته دوم آنکه من
بمعنی علی باشد ای علی کل رجل سلام و علی متعلق باشد بسلام و قراءة عامه قرا اولیتر است از موافقت
مصاحف و نیز از آنکه برین وجه معنی مستقیم نشود سَلَامٌ هِيَ جمله ایست از مبتدا و خبر
یعنی هی لیلة سلام این شب سلام است و چند قول گفتند یکی آنکه این شب سلامت است از
شیاطین و وساوس ایشان که شیاطین ممنوع باشند از آنکه رنجی بکسی رسانند شعبی و منصور زادان
گفتند یعنی این سلام فرشتگان است حَتّٰى مَطْلَعِ الْفَجْرِ تا صبح او را آمدن سلام میکنند بر
هر قائمی و قاعدی و راکعی و ساجدی کسائی و خلف و یحیی بن وثاب و اعمش مطلع بکسر لام
خوانند و باقی قرا بفتح لام و این قراءة اختیار است از آنکه مطلع بفتح لام مصدر باشد و بکسر
لام موضع و اینجا بجای مصدر لائق است چه که مفعل را بر وقت حمل کنند

سورة
این سوره مدنی است هشت آیتست نود و چهار کلمه و سیصد و نود و نه حرف روایت
از سعید مسیب است از ابو الدرداء که رسول صلی الله علیه و آله گفت اگر مردمان بدانستندی که درین
سوره چه فضیلت است و منقبت اهل و مال رها کردندی و این سوره بیاموختندی مردی از
خزاعه گفت بگو یا رسول الله تا خواننده این سوره را چه ثواب است گفت این سوره نشیب
که هیچ منافق نخواند و نه آنکه در دل او شکی باشد آنکه گفت بخدای که فرشتگان مقرب این سوره
خواندند از آن وقت که خدای تعالی فرو فرستاد و از خواندن او فاتر نشوند و هیچ بنده
نباشد که این سوره بخواند در شب الا خدای تعالی فرشتگان را بر سر او فرستد تا او را نگه دارند
در دین و دنیا و دعا کنند او را برحمت و مغفرت و اگر بروز خواند چندان ثواب و هند او را
که روشنی روز بآن رسد یعنی چندانکه ملک دنیاست و اگر در شب خواند همچنین مردی
از قیس عیلان گفت یا رسول الله یادت کن ما را گفت عم یتساءلون بیاموزید و سوره ق
و والسماء ذات البروج و والسماء والطارق که اگر شما بدانید که درین سورتها چه فضیلت

فضل سورة الملک و بعضی سور

وثواب آنچه در دست داریم را کنید و بتعلیم و حفظ این سورتها مشتغل شوید و باین سورتها تقرب بخدا کنید که خدای تعالی باین سورتها جملهٔ گناهان بیامرزد الا شرک بخدا و بدانید که سورهٔ الملک مجادله کند روز قیامت از خداوند خویش و استغفار کند مر او را و از گناهش زرجیش روایت کرد از ابی کعب که رسول صلی الله علیه و آله که هر که او سورهٔ لم یکن بخواند در شب و اقامت روز قیامت حشر او با خیر البریة باشد انس مالک روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله ابی کعب را گفت که خدای تعالی فرموده است که این سوره بر تو خوانم ابی کعب گفت خدا اندر بر مرا گفت آری ابی بگریست

بسم الله الرحمن الرحیم

لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ گفت نبودند کافران اهل کتاب از جهودان و ترسایان وَالْمُشْرِكِينَ و آن مشرکان که با خدای انباز گیرند و بت پرستند مُنْفَكِّينَ ای زائلین منتهین عن کفرهم زائل بشدند و باز بایستادند از کفر حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ تا بایشان آید حجت یعنی بر کفر مصر بودند تا رسول بایشان آمد آنگه بدل کرد رسول را از بینه و بیان کرد بینه را بدل المعرفة من النکرة کقوله بالناصیة ناصیة و اصل الانفکاک از زوال بود یعنی انفک فلان بفعل کذا ای ما زال مقیم او مطاوع فکاک باشد یقال فککت الشیء اذا فتحته و منه فک الرهن رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ فرستاده از خدا يَتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً صفت رسول است گفت میخواند بریشان صحیفهای پاکیزه از باطل و دروغ فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ در آن صحیفها کتابها است مستقیم وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَةُ پراکنده نشدند اهل کتاب در حق رسول و نبوت او الا پس از آنکه بیان و حجت بایشان آمده در کتابهای ایشان صحت نبوت او بود و معنی تفرق ایشان آن بود که بعضی باو ایمان آوردند و بعضی کافر شدند و آیت دلیل است بر بطلان قول مجبره که گفتند کافر را در اصل کافر آفریدند برای آنکه خدا گفت متفرق نشدند الا پس از آنکه حجت بایشان آمد و لازم نیاید درین آیت که بینه وورود او مفسده باشد برای آنکه فساد نزد آن حاصل آید و لولاه لم یحصل و لا یکون من باب التمکین و معجزات از باب تمکین است و تمکین

باشد که اگر آن نیز نبودی کافر شدندی وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ نفرمودند ایشان را الا آنکه خدا را پرستند خالص او را در عبادت و نصب مخلصین بر حال است الدین نصب است بمفعول به و اسم فاعل در وی عمل فعل کرده حُنَفَاءَ مسلمانان جمع حنیف باشد و نصب بر حال باشد وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ عطف است بر لیعبدوا یعنی نماز بپای دارند وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ و زکوة مال بدهند وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ ای دین الملة القیمة او الشریعة القیمة صفت موصوفی محذوف است هر دو یکی است اضافه کرد یکی را با دیگری لاختلاف اللفظین چنانکه گفتند حذو الظلم بعضی گفتند و ذلک دین الاسلام القیمة و تا تانیث از بهر مبالغه را باشد کقولهم رجل روایة للشعر و علامة و نسابة بعضی دیگر گفتند صفت کتب است ای و ذلک دین الکتب القیمة یعنی طریقه نضر بن شمیل گفت خلیل احمد را پرسیدم ازین آیت گفت القیمة جمع القائم ای الفرقة القیمة کالمجرة و المعتزلة رجوعا بها الی الفرقة و الطائفة و الجماعة معنی آن باشد و ذلک دین الطائفة القائمین بتوحید الله إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آنان که کافر شدند از جهودان و ترسایان وَالْمُشْرِكِينَ و بت پرستان فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا در آتش دوزخ باشند و الخالد المخلد و موبد باشند أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ ایشان بدترین خلقان باشند نافع بریئة بهمز خواند در هر دو جای إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ آنان که ایمان آرند و عمل صالح کنند أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ ایشان بهترین خلقان باشند و بریئة بهمز من برء الله الخلق ای خلقهم و بی همز من البری و هو التراب یعنی بهترین آدمیان باشند که ایشان را از خاک آفریده اند و روا بود که هم بمعنی خلیقه باشد بتخفیف همز جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ جزاء و پاداش ایشان نزدیک خدای بهشتهای اقامت باشد تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ که در زیر درختهای او جویها میرود خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا در آنجا مخلد و موبد باشند رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ خدا از ایشان خوشنود است وَرَضُوا عَنْهُ و ایشان از خدا خوشنود رضای خدا از ایشان اراده خیر باشد و ثواب در حق ایشان

ورضای ایشان از خدا آن باشد که خوشنود باشند بآنچه خدا کند با ایشان و گفته‌اند رضای خدا
از ایشان آن بود که فعل ایشان بپسندد و رضای ایشان از خدای همچنین و رضا از او
باشد بشرط آنکه مرادش در وجود آید و کراهت از و نبود ذٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ
این و را باشد که از خدای خود ترسد   این سوره مدنی است در قول عبد الله زلزال
عباس و ضحاک گفت مکی است هشت آیتست عدد کوفیان و مدنیان و نه در عدد بصریان
و سی و پنج کلمه است صد و شصت و نه حرف   مروی است علی بن موسی الرضا از پدرانش از
امیر المؤمنین علی علیه و علیهم السلام که رسول صلی الله علیه و آله گفت هر که این سوره چهار بار بخواند
همچنان باشد که جمله قرآن خوانده باشد عطا روایت کرد از عبد الله عباس که رسول صلی
الله علیه و آله گفت اذا زلزلت معادل بود نیمه قرآن را و قل هو الله احد معادل بود ثلث قرآن را
و قل یا ایها الکافرون ربع قرآن را

بسم الله الرحمن الرحیم

إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا خدای تعالی درین سوره ذکر قیامت کرد
و بعضی از احوال او باز گفت گفت یاد کن ای محمد چون بجنبانند زمین را جنبانیدنی یعنی
آن جنبانیدن مخصوص که از آن ویران شود و زلزلت الارض و زلزلت و زلزال
بکسر زا مصدر باشد و بفتح زا اسم و گفته‌اند بفتح نیز مصدر باشد کالقلقال و البلبال و
بها الاضطراب و الوسواس عاصم الجحدری در شاذ بفتح خواند وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ
أَثْقَالَهَا و بیرون آرد زمین بارهای گرانش گفته‌اند مراد گنجهاست که مدفون باشد در زمین
وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا گوید آدمی چیست این زمین را چه افتاده است او را که چنین
مضطرب و متزلزل شده یَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا آن روز باشد که زمین
حدیث کند با خبار خود مفسران گفته‌اند یعنی خبر دهد بآنچه بر و رفته باشد و آدمیان کرده
باشند بر و از خیر و شر انس مالک روایت کرد که رسول این آیه بخواند گفت دانید تا چه
خبر دهد گفتند الله و رسوله اعلم گفت خبر دهد بآنچه کرده باشند بر و از خیر و شر و گواهی دهد
که فلان چنین کرد و فلان چنان کرد عبد الرحمن بن صعصعه گفت از پدرش که در حجر
ابو سعید خدری بودم مرا گفت یا بنی چون بالک نماز کنی در صحرا آواز بلند دار که هیچ جنی

وانسی

وانسی و حجری و مدری نباشد الا بر صدق تو و برای تو گواهی دهد راوی خبر گفت ابو امیه را دیدم
در مسجد الحرام که در هر بقعه نماز میکرد دو رکعت دو رکعت گفتم چرا بر یکجای نایستی گفت تا آن
روز قیامت مرا این گواهی دهد و این آیه برخواند بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا یعنی الهمها
یعنی خبر دهد زمین که خدا او را الهام داد تا سخن گفت و گواهی داد یَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ
النَّاسُ أَشْتَاتًا آن روز که مردمان باز آیند گفته‌اند از گورها و گفته‌اند از شمارگاه پراکنده
مختلف الاحوال بعضی سعید بعضی شقی بعضی راه دست راست گرفته بعضی راه دست چپ رفته
و نصب اشتاتا بر حال است لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ تا با ایشان نمایند کردارهای ایشان
حسن و اعرج خواندند لیروا بفتح یا تا ببینند و عامه قرا بضم یا خواندند فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ
ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ هر کس که بسنگ ذره نیکی کرده باشد ببیند وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ
شَرًّا يَرَهُ و همچنین روی عبد الله عباس گفت هیچ مؤمن نباشد که او عملی کرده باشد از خیر و شر
در دنیا الا خدا با او نماید اما مؤمن را حسنات و سیئات با او نماید سیئاتش بیامرزد و حسنا تش
تش ثبت کند و کافر را حسناتش رد کند و بسیئاتش عذاب کند محمد بن کعب گفت درین آیه معنی آنست که
هر خیر که کافر کند در دنیا هم در دنیا جزاء آن ببیند در نفس و اهل و مال و فرزندش تا چون از دنیا برود
او را هیچ خیر نباشد بنزدیک خدای تعالی و هر مثقال ذره بدی که مؤمن کند در دنیا جزاء آن در دنیا او را
بدهند یعنی عقوبت آن هم در دنیا ببیند بنکبتی و حادثه در نفس و اهل و مال و فرزند و گفت دلیل
این تأویل آنست که روایت کرده‌اند که چون این آیه آمد بعضی صحابه گفتند یا رسول الله این کاری
عظیم است که بهر مثقال ذره شر ما را جزا خواهند داد گفت این مکاره که در دنیا بشما میرسد
از رنج و بیماری و مصیبت در برابر مثاقیل شر شما باشد اما مثاقیل خیر مدخر باشد برای شما
تا در قیامت بشما دهند و این تأویل درست نیست که از ظاهر عدول کند و مراعات ظاهر کنند
الا آنچه دلیل از آن منع کند گویند معنی آنست که خدای تعالی فرمود در وعد و وعید گفت هر که
مثقال ذره خیری بکند جزاء آن ببیند و هر که مثقال ذره شری بکند جزاء آن ببیند از عقاب از ثواب
الا آنچه خدای تعالی خواهد که عفو کند او را از آن چون مؤمن باشد و اما کافر چون خیری بکند
آن او را منفعتی نباشد زیرا که ایمان ندارد و خیر از او بر وجه قربت واقع نشود پس لفظ من را تخصیص

بایدکرد با جماع مقاتل گفت آیه در دو مرد آمد که یکی از ایشان دوست داشت از خیرات و گفت آیتی از قرآن
منع میکند مرا از خیر کردن و آن آنست که گفت و یطعمون الطعام علی حبه گفت من این نان پاره و
طعام اندک و یک خرما و یک مویز دوست ندارم و آن را از دو من موقعی نباشد و مال بسیار ندارم
که بدهم منع میکرد سائل را و دیگری گفت این گناهان خورد که ما میکنیم چون دروغ و غیبت و نظر
که ایشان می پنداشتند که خرد است را باک ندارد خدای تعالی در شهر این آیه فرستاد و بیان
کرد که هم این سود دارد و هم آن زیان دارد هم این را ثواب باشد و هم آن را عقاب و مثقال ذره
حساب خواهد بود اگر درست شود که آیه بسبب آمد در حق دو شخص معین منع نکند از آنکه حکم
او عام باشد در ایشان و در دیگر مکلفان ثعلب را پرسیدند از ذره گفت صد نمله یک حبه
باشد و ذره یکی باشد از صد برین قول تفسیر ذره بمورچه سرخ کرده است یزید بن هرون گفت
گفته اند ذره را هیچ وزن نباشد و گفتند چون آفتاب بسوراخ در افتد آنچه در میانه شعاع آفتاب
بینند آن را ذره خوانند و گفتند ذره عبارتست از جزوی که متجزی نشود در خبر است که سعد ابو
وقاص دو خرما بسائلی داد او قبول نکرد او گفت ویحک خدای مثقال ذره قبول میکند تو از من
دو خرما قبول نکنی و آن را مثاقیل ذرات بود مطلب بن حنطب روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله
این آیه در مجلسی بخواند اعرابی گفت یا رسول الله مثقال ذره گفت بلی اعرابی گفت و
اسوأتاه و اسوأتاه و بگریست رسول گفت للاعرابی از ایمان با خبر است حسن بصری
گفت صعصعه عم فرزدق در نزدیک رسول صلی الله علیه و آله رفت و رسول این سوره بخواند چون
بآخر رسید صعصعه گفت حسبی من القرآن ما سمعت لا ابالی بعد هذه الآیة ان لا اسمع
من القرآن شیئا یعنی اگر از قرآن چیزی دیگر نشنوم مرا کفایت باشد قال الشاعر فی معناه
اذا اقتربت ساعة یا لها   و زلزلت الارض زلزالها   تسیر الجبال علی سرعة   کمر السحاب
تری حالها   تحدث اخبارها ربها   و ربک لا شک اوحی لها   و یصدر کل الی موقف
یتیم الکهول و اطفالها   تری النفس ما عملت محضرا   و لو ذرة کان مثقالها
تری الناس سکری بلا قهوة   و لکن تری العین اهوالها   و در آیه دلیل است بر بطلان
احباط برای آنکه خدای تعالی گفت هر چیزی که شری تا مثقال ذره آن را جزا باشد و صاحبش

دلیل بطلان حبط اعمال

به بیند و دلیل کند بر آنکه خدا مرتکب کبیره را بنیامرزد برای آنکه این آیه مخصوص است بآیات ارجا عام
خوانند بروایت ابان یره بضم الیاء فی الموضعین ابن عامر بروایت هشام و کسائی از ابو بکر
یره خوانند باسکان هاء الاشباع ابو الحسن گفت این لغتی است ابو جعفر خواند از طریق علاء
بضم هاء الاشباع   این سوره مکی است بقول عبد الله عباس ضحاک گفت
مدنی است یازده آیت است چهل کلمه و صد و شصت سه حرف روایت است از زر حبیش از
ابی کعب که رسول صلی الله علیه و آله گفت هر که او سوره العادیات بخواند خدای تعالی او را ده حسنه
بنویسد بعدد هر کس که بمزدلفه و منی حاضر آید بسم الله الرحمن الرحیم
وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا قسم بدوندگان مفسران در و خلاف کردند عبد الله عباس و
عطا و مجاهد و عکرمه و حسن و کلبی و ابو العالیه و ربیع و عطیه و قتاده و مقاتلان و ابن
کیسان گفتند که مراد بعادیات اسپانند که در جهاد و سبیل خدای تاختن میکنند و در حال
تاختن از حلق ایشان آوازی آید عبد الله عباس گفت هیچ چهارپای را ضبح نباشد
الا اسب اهل لغت گفتند ضبح و ضباح در آواز روباه باشد از ابن عباس روایت است خوانند
عبد الله عباس را پرسیدند که ضبح چون باشد او حکایت آن آواز کرد گفت اح اح مقاتل
گفت سوره در حق سریه آمد که رسول صلی الله علیه و آله ایشان را بحیی فرستاد از بنی کنانه
و منذر بن عمرو الانصاری را بر ایشان امیر کرد بعضی دیگر گفتند در حق سریه آمد که ایشان را
بذات السلاسل فرستاد و امیر المؤمنین علی علیه السلام را بر ایشان امیر کرد برفت و با فتح باز
آمد پیش از آنکه دو معروف از صحابه رفتند و بی مقصود باز آمدند عمرو بن العاص گفت
یا رسول الله مرا بفرست که الحرب خدعة من با ایشان خداعی کنم او را بفرستاد باز
آمد بی مقصود علی علیه السلام را بران سریه امیر کرد و آن هر سه را در زیر رایت او کرد
او راه بگردانید و راهی بر گرفت که با پس ایشان افتد همه شب در زمین سنگلاخ براند
بوقت صبح بر سر ایشان رسید و ایشان غافل بیشتر خفته بر ایشان زد و قومی را بکشت و
قومی را اسیر کرد و مال ایشان بغارت بر گرفت فذلک قوله فالمغیرات صبحا از امیر المؤمنین
علیه السلام روایت کردند که مراد بعادیات شترانند که روی بحج نهند ابو صالح گفت

سورة العادیات

مرا خلاف است با عکرمه در عادیات او گفت اسبانند من گفتم شترانند گفت من از مولای
خود عبدالله عباس شنیدم که اسبانند ابو صالح گفت من نیز از مولای خود شنیدم
علی بن ابی طالب که شترانند و مولای من از مولای تو عالمتر بود شعبی گفت این خلاف
میان علی علیه السلام و عبدالله عباس برفت عبدالله عباس گفت ضبح اسبان را گویند
و نیز گرد بسبب اسبان از زمین برخیزد علی علیه السلام گفت میدانی که آیه در روز بدر
آمد و آن روز در میان ما هیچکس اسب نداشت الا مقداد بن اسود که او اسبی ابلق داشت
سعید جبیر گفت از عبدالله عباس که او گفت من در حجره نشسته بودم مردی بیامد
و مرا پرسید از عادیات من گفتم که اسبانند که بغزا روند و شب با قبیله آیند
از آنجا برفت علی علیه السلام در زیر سقایه زمزم نشسته بود از او پرسید گفت از
کسی پرسیدی گفت آری از عبدالله عباس و گفت اسبانند گفت برو او را
پیش من خوان مرد بیامد و مرا بخواند من برفتم گفت چرا فتوی میکنی بچیزی که نمیدانی
این آیه در اول غزائی آمد در اسلام و آن غزای بدر بود و در میان ما دو اسب بیش نبود یکی از آن
مقداد و یکی از آن زبیر و دو اسب عادیات نگویند اما مراد شتران حاجیانند که از عرفات
بمزدلفه روند و از مزدلفه بمنی عبدالله عباس گفت من از قول خود باز گشتم و بقول علی علیه السلام
آمدم و این قول عبدالله مسعود و عبید عمیر و محمد کعب و سدی است و آنان که این قول
گفتند گفتند ضبح بمعنی ضبع است آن گردن کشیدن شتر باشد در سیر یقال ضبحت
الابل و ضبعت اذا مدت اعناقها فی السیر قالت صفیة بنت عبد المطلب
فی العادیات التی هی الابل اما والعادیات غداة جمع بایدیها اذا سطع الغبار
و نصب ضبحا بر مصدر باشد از فعلی مقدر والتقدیر تضبح ضبحا او کانه قیل العادیات
معنی الضابحات فنصبه بها لان العادیات قلما یخلون من الضبح فالموریات
قدحا قسمی دیگرست و موریات مخرجات باشد یقال اوریت النار اذا اخرجتها
من الزند بالقدح عکرمه و ضحاک گفتند مراد اسبانند که بر سنگ میروند و با آهن نعل
از سنگ آتش بیرون می آرند و نصب قدحا هم برین دو وجه باشد مقاتل و کلبی گفتند عرب

آن آتش

آن آتش را نار ابی حباحب گویند و ابی حباحب مردی بود مضری در جاهلیت بغایت
بخیل بود و او را عادت بود از غایت بخل که آتش بر نیفروختی و اگر محتاج آتش گشتی
نرم و ضعیف بر افروختی و اگر آوازی شنیدی فرو نشاندی تا کسی با آتش او منتفع نشود
پس آتش او مثل زدند و آتش سم ستور را بآن مانند کردند قتاده گفت کلام بر وجه مجاز
مراد اسبانند که آتش کارزار بر افروزند سعید جبیر گفت مراد اسبانند که روز بجهاد
روند و شب باز آیند از برای ایشان آتش بر افروزند تا طعامی سازند برای خود این
قدح و این ایراد کرد بر سبیل مجاز مجاهد و زید اسلم گفتند که این کنایتست از مکر مردان — اضافه ناصه
با یکدیگر نه بینی عرب گوید چون با کسی کاری خواهند کردن والله لاقدحن لک ولاورین
و نیز پارسیان گویند درین معنی من آتش در دامن تو نهم و در پای تو دیگ هیزم و این
کنایه باشد از کید و مکر سعید جبیر گفت مراد زبان مردست که آنچه گوید عداوت میان
مردم افروخته شود و عرب گوید رب کلمة اوقدت نارا و ما نیز گوییم فلان کس را آتش
از دهن می بارد ابن زید گفت مراد آنست که فالمنجحات امرا کالمنجاح الزند یعنی — علا
آنان که کاری و ابی بر آرند و حاجت باجابت مقرون کنند تا مقصود از او حاصل شود
چنانکه از آتش زنه چون قدح کند آتش از او فالمغیرات صبحا قسمی دیگرست
باسبان غارت کننده در وقت صبح و عرب را عادت آنست که غارت در وقت صبح
کنند را اگر ناگاه کنند و ایشان چنان باشد که همه شب راه روند تا بامداد بمقصد رسیده
باشند آنگه غارت کنند و در اشعار ایشان این معنی بسیارست و از اینجاست و اصباحاه
ولهم صباح السوء و کذا قوله فساء صباح المنذرین علی هذا المنوال و صبحته اذا
سقیته صبوحا و اصبحت ای دخلت فی الصباح و نصب صبحا بر ظرف است ای
فی وقت الصبح و منه المثل اشرق ثبیر کیما نغیر فأثرن به نقعا برانگیزانند آن
جایگاه گرد و نصب نقعا بر مفعول باشد و ها کنایت است از غیر مذکور ابو حیوه در — به
شاذ فأثّرن بتشدید ثا و باقی قرّا بتخفیف فوسطن به جمعا قتاده خواند
فوسّطن بتشدید سین و باقی قرّا بتخفیف و این هم شاذست یعنی این جایگاه در

میان جمع می شوند این اسبان با این شتران قرظی گفت مراد به جمع جمع منی است یعنی
در میان این جایگاه می شوند به منی إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ
سوگند بدین چیزها که آدمی کنود است پروردگار را عبدالله عباس و مجاهد و قتاده و ربیع گفتند
یعنی کفور است نعمتهای خدا را یعنی کند النعمة اذا کفرها کلبی گفت این لغت کنده
و حضرموت و معد است و بلغت ربیعه و مضر و قضاعه است سماک بن حرب گفت
کفور قبیله کنده را از آن بنی کنده که کفران نعمت بدر کردند ابن سیرین گفت آن را
باشد که خدا را ملامت کند حسن گفت آن باشد که مصائب بشمرد و نعمت فراموش کند
و شاعری این معنی بنظم آورده یا ایها الظالم فی فعله والظلم مردود علی من ظلم
الی متی انت و حتی متی تشکو المصیبات و تنسی النعم ابوامامه روایت کرد که
رسول صلی الله علیه و آله گفت دانید تا کنود چه باشد گفتند الله و رسوله اعلم گفت آن
باشد که اکل وحده و منع رفده و ضرب عبده ابوعبیده گفت کنود قلیل الخیر باشد
من قولهم ارض کنود اذا کانت لا تنبت شیئا فضیل عیاض گفت کنود آن باشد
که بیک مصیبت همه نعمتها فراموش کند ابوبکر وراق گفت آن باشد که نعمت از خود بیند
نه از خدای تعالی محمد بن علی الترمذی گفت آن که نعمت شناسد و منعم نشناسد و اسطی
گفت آن باشد که نعمت خدا را در معصیت صرف کند بسام بن عبدالله گفت آن باشد که
طاعت را عرض کند ذوالنون گفت کنود هلوع باشد و هلوع در قرآن مفسرست بقوله
تعالی اذا مسه الشر جزوعا و اذا مسه الخیر منوعا و گفته اند آن باشد که سر او بر این نعمت
باشد و دلش در میدان غفلت و جمع کنود کند کند وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ
بیشتر مفسران گفتند خدای تعالی بر کفران این کافر نعمت گواه است ابن کیسان
گفت ضمیر هم راجعست با کنود یعنی او بر خود گواه است وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ
لَشَدِيدٌ مراد بخیر مال است ای لحب المال یعنی مال سخت دوست میدارد و بیانه
قوله ان ترک خیرا ای مالا گفتند معنی آیه آنست که او بخیل است و عرب بخیل را شدید
خوانند و مایز در بخیل را سخت خوانیم قال طرفه اری الموت یعتام الکرام و یصطفی

عقیلة مال الفاحش المتشدد و فاحش در بیت بخیل است بیانه قوله تعالی الشیطان
یعدکم الفقر و یامرکم بالفحشاء ای بالبخل بعضی دیگر گفتند او در دوستی مال سخت قوی است
و دل در و بسته و در گرد کردن و طلب آن حریص است فراء گفت در کلام تقدیم و تاخیری
هست و التقدیر فانه لشدید الحب الخیر یعنی شدید صفت حب است صفت مرد ولکن
بر او سر آیه چنین کرد و مثله فی یوم عاصف ای عاصف الریح را ه الریح عصوف صفت روز
نباشد أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ نمیداند این کافر نعمت بخیل دنیا
دوست که انگه که برانگیزانند مردها را از گورها فراء گفت بعثر و بحثر لغتان و یقال بعثر
ای بعث و اثار و زیدت للالحاق بالرباعی و قیل بعثر مرکب من بعث و اثر و این
اقوال قریب است وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ حاصل کنند آنچه در دلها باشد
یعنی آشکارا کنند بیانه قوله یوم تبلی السرائر إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ
لَخَبِيرٌ میداند که خدا این روز یعنی روز قیامت عالم باشد باحوال ایشان و همزه
ان از پس علم و ظن مفتوح باشد الا آنگه که لام در خبر او باز آید چنانکه گوید علمت ان
زیدا لمنطلق الف مکسور باشد آورده اند که حجاج این سوره در نماز میخواند ان ربهم
خواند و افلا یعلم را یعلم چون آخر رسید لام دید بخواست که با سر گیرد لام از خبر که خبر بست
بیفکند اعراب نگه داشت و شرع و کلام باری تعالی فرو گذاشت

سوره

این سوره مکی است یازده آیت است و سی و شش کلمه و صد و پنجاه و دو حرف روایت
از ابوامامه از ابی کعب رسول صلی الله علیه و آله گفت هر که او سوره القارعه بخواند خدای تعالی
روز قیامت کفه حسناتش گران کند بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ
الرَّحِيمِ الْقَارِعَةُ این سوره در وصف قیامت است و قارعه نامی است
از نامهای او و قرع کوفتن باشد و او صفت موصوفی محذوف است تقدیر آنست
که الساعة القارعة انگه برای استعظام گفت تو چه دانی قیامت چه روزی باشد
يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ آن روز مردمان مانند
پروانه چراغ باشند و پراکنده باشند گفتند برای آن مردم را به پروانه تشبیه کرد

او الداهیة القارعة او الخصلة القارعة
مَا الْقَارِعَةُ چیست قیامت و
مَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ
صح

که پروانه خود را بر آتش زند و مردم را آرزو در آتش اندازند قوله حین ملخ پراکنده که بر رحمت
بر سر یکدیگر می باشد وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ و کوهها چون
پشم زده باشد باد بر آید و آنرا در هوا می برد فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ اما
که ترازو گران بار باشد بطاعت علما در ترازو خلاف کردند محققان گفتند ترازو
کنایتست از عدل یعنی خدای تعالی میان خلقان انصاف کند و راه کند که هیچ ظلمی رود
بماند آنچه به ترازو بر سنجند که در وی هیچ نقصانی نباشد قوله میزان چنانکه ترازو
وزن نیز باشد یعنی مَن ثقل وزن طاعته او معصیته بیان با میزان در همه ای
وزنه کنند بر حقیقت حمل توان کرد زیرا که اعمال ما عرض است و ثقل و خفت در
اعراض مصور نباشد و این در توسع چنانست که گویند فلان موزون اذا کان بقدر

احلاق علما
در میزان عمل

کلام ۵

الحاجه حسن بصری و مفسران متقدم گفتند در قیامت ترازو باشد با کفها و شاهین
آنکه خدای تعالی در یکی نوری پدید آرد و در یکی ظلمتی هر کدام که بر یکدیگر زیاده باشد حکم
او را باشد بعضی دیگر گفتند در این ترازو صحیفهای اعمال سنجند صحیفه طاعت در
کفه باشد و صحیفه معصیت در کفه هر کدام بچربد حکم او را باشد و ذلک قوله فاما
من ثقلت موازینه فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ هر که ترازوی طاعت گران
باشد او در عیشی باشد پسندیده گوئیان گفتند راضی بمعنی مرضی است کقولهم ماء دافق
ای مدفوق بصریان گفتند راضیه ای ذات رضی و مثله قولهم تامر و لابن
ای ذو تمر و لبن وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ
واما آنکه ترازوی طاعتش سبک شد ما در او هاویه بود در وی چند قول گفتند
یکی آنکه این کلمه ایست معروف نزدیک عرب فی اللعن و الدعاء علی الرجل یقال هوت
امه کما یقال ثکلته امه یعنون ماتت امه و سقطت من علو بعضی دیگر گفتند
معنی آنست که یهوی علی ام راسه فی النار بسر باتش فرو شود بعضی دیگر گفتند
فامه هاویه ای هاویه جهنم و عرب وی را ام خواند و هاویه درکه ایست از
درکات جهنم آنکه بر سبیل استعظام گفت وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَهْ
دوزخ

تو چه دانی

تو چه دانی ای محمد که آن چه باشد ما استفهامی است و ها آخر برای استراحت
و الاصل هی آنگه هم خود بیان کرد گفت نَارٌ حَامِيَةٌ آتشی باشد بغایت گرم ۵
این سوره مکی است و هشت آیتست بیست و هشت کلمه و صد و بیست حرف
ابو امامه روایت کرد از ابی کعب که رسول صلی الله علیه و آله گفت هر که او سوره الهیکم بخواند
خدای تعالی او را از آنان کرده اند که بر نعمت حساب نکند و چندان ثواب دهد او را که ثواب
آنکس که هزار آیه از قرآن بخواند ان شاء الله تعالی بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ
الرَّحِيمِ أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ خدای تعالی خطاب کرد با کافران
که این فعل کردند گفت مشغول کرده است شما را تفاخر بکثرت عدد و کثرت مال از طاعت خدا
و آنچه شمار بر هاند از عذاب او حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ در این خلاف کردند بعضی گفتند
معنی آنست که تا بردن و شمار او در گورها کردن از طریقت شماست یعنی تا بردن ز این اصرار
کنید قتاده گفت آیه در جهود آنی آمد که این معنی مراعات کردند و بدین مشغول بودند
تا بر ضلال بمردند ابن زید گفت در قبیله آمد از انصار مقاتل و کلبی گفتند در دو قبیله
آمد از قریش بنی عبد مناف و بنی سهم بن عمرو بن حصیص بن کعب که ایشان با یکدیگر
مفاخرت و منافرت کردند هر یک از ایشان گفتند سادات و اشراف از ما بیش بودند
و بیشترند و زنده گانی بنو عبد مناف غالب شدند بر ایشان بنو سهم گفتند اکنون بیایید
تا بگورستان رویم و گورها بشماریم تا گور اشراف ما بیشتر است یا گور اشراف شما یقال
لهیت عن الشیء اذا غفلت عنه و منه قولهم اذا استاثر الله بشیء فاله عنه
و لهوت من اللهو آنگه بر سبیل زجر و ردع گفت كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ
ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ بیان کردیم که کلا بر دو معنی است یک معنی آنکه
از زجر و امر خبر شوید که بدانید و یکی آنکه حقا که بدانید و ثم حقا که بدانید تکرار برای
تاکید است و گفتند برای اختلاف معنی یعنی بدانید در گور چون عذاب گور ببینید
و بدانید در دوزخ چون عذاب دوزخ ببینید و بیان این قول آنست که روایت کردند
از امیر المومنین علی علیه السلام که گفت جماعتی مردمان از عذاب گور در شک بودند تا این آیه

آمد کَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ اگر بدانید بعلم یقین اضافه علم کرد با یقین که وی
کان بردند که این اضافه صفت است با موصوف نه چنین است بل موصوف محذوفست و مثله
یوم الجمعه و مسجد الجامع والتقدیر یوم الساعة الجمعه و مسجد الیوم الجامع و علم الامر الیقین
جواب او از کلام بیفکند لدلالة الکلام علیه والتقدیر لعلمتم امرا عظیما و شانا عظیما و گفته‌اند
جواب او مقدرست در ضمن الهیکم والمعنی لو تعلمون علم الیقین لم یلهکم التکاثر آنگه بسبیل
تهدید و وعید گفت لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ببینید دوزخ بروجه قسمی مضمر و لام با او اضمار قسم آرد
گفت والله که دوزخ ببینید ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ آنگه ببینید آن را بعین الیقین کویا
یعنی معاینه بگفتند تکرار از راه تاکیدست و اولیتر آن باشد که بار اختلاف معنی باشد رؤیة
اول بمعنی علم بود و رؤیة دوم بمعنی رؤیة بصر بیان این تاویل قوله عین الیقین قیل یعنی الیقین
وقیل رؤیة تؤدی الی الیقین و یقین علمی باشد که حاصل آید پس از شک بر او آن خدای
تعالی را مستیقن نخوانند یعنی علمی حاصل شود ایشان را ضروری که با او شکی نبود چون بچشم ببینند
ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ آنگه بپرسند ایشان را از نعیم علما در این
سخن بسیار گفته‌اند و اخبار مرفوع آورده ابو هریره روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله
که این نعیم رطب است و آب سرد عبدالله عمر گفت آب سردست در تابستان گرم انس روایت
کرد که رسول صلی الله علیه و آله بهای بغداد اسود در نفت چون طعام خورد آب سرد پیش آورد
رسول صلی الله علیه و آله چون آب خورد او را خوش آمد گفت چه سردست این آب بر جگر آنگه
گفت چون یکی از شما آب خواهد باید که جهد کند تا سردتر باشد که آب سرد صفرا بنشاند و
تشنگی ببرد و مردار شکر کردن وا دارد ابو حازم گفت آب سرد در وقت تشنگی شکر از
میان جان بیرون آرد مالک دینار گفت مردی نزد حسن بصری آمد گفت مرا همسایه ایست
که پالوده نمیخورد و میگوید شکر آن قیام نتوانم کرد گفت او جاهل است نمیداند که خدا را
بر ما نعمت آب سرد بیشترست از آنکه بجمله حلواها ابو هریره روایت کرد از رسول
صلی الله علیه و آله که هر کرا نان گندمین باشد و آب سرد و سایه که در نشیند این سه چیز
از آن نعیم است که خدای تعالی گفت شما را از آن بپرسند عبدالله عباس گفت از

۲۰۲

عمر خطاب شنیدم که او گفت یک روز بیرون آمدم بگرمگاه رسول صلی الله علیه و آله را دیدم بیرون
آمده مرا گفت یا عمر این وقت برا چه بیرون آمده گفتم یا رسول الله برا آنچه تو بیرون آمده
ساعتی شد ابو بکر بیرون آمد رسول گفت بچه کار بیرون آمده گفت با آن کار که تما بیرون
آمده اید و سبب آن بود که در خانه هر سه هیچ طعام نبود ساعتی بنشستند و حدیث میکردند
آنگه رسول صلی الله علیه و آله گفت هیچ قوة آن دارید که با این خرماستان رویم و اشارت
کرد بخرماستان ابو الهیثم بن التیهان پس بانجا رفتند و چون برسیدند رسول صلی الله علیه و آله
سه بار سلام کرد ابو الهیثم حاضر نبود ام الهیثم حاضر بود می شنید و جواب نمیداد رسول
صلی الله علیه و آله قصد باز گشتن کرد ام الهیثم در بگشاد و از قفا رسول بدوید و گفت یا رسول الله
من آواز سلام تو شنیدم را آن جواب ندادم که سلام زیاده کنی تا خیر و برکت ما زیاده کردد
رسول صلی الله علیه و آله گفت ابو الهیثم کجاست گفت بطلب آب رفته همین ساعت باز آید پس
رسول صلی الله علیه و آله و رفقا در آنجا رفتند و ام الهیثم بساطی در زیر درخت بگسترد و
ایشان بنشستند در حال ابو الهیثم باید و چون رسول را دید خرم شد و بر درخت رفت بحته
و شاخی برما ببرید و پیش ایشان بگذاشت و گفت یا رسول الله بخور بیا زین شاخ آنچه نیکو زتت
از رطب و بسر و تذنوب رسول و رفیقان از آن بخوردند و ام الهیثم آرد بسرشت و بنان
پختن مشغول شد و ابو الهیثم خواست که گوسفندی بکشد رسول بگذاشت ایشان قیلوله
کردند چون برخواستند طعام رسیده بود بخوردند و از آن آب سرد بیاشامیدند ابو الهیثم
آن شاخ باز آورد ما باقی خرما که رد بود بخوردند آنگه رسول صلی الله علیه و آله گفت این سایه
و طعام و آب سرد آنست که خدای تعالی از این بپرسد فی قوله و لتسألن یومئذ عن النعیم
گفتند چون این آیه آمد صحابه گفتند یا رسول الله ما را از این اسودین یعنی خرما و آب بخواهد
پرسیدن و ما تیغ بر دوش نهاده در راه او قتال میکنیم گفت بلی بخواهد پرسید ابن
سیرین گفت از عبدالله عمر که این نعیم کرمابه است رسول صلی الله علیه و آله گفت روز
قیامت خدای تعالی نعیمهای خود بر بنده شمارد با در میانه آن گوید از من خواستی فلان
را که روزی من کن بر بی من اجابت کردم عبدالله عباس گفت چون این آیه آمد صحابه

کفتند یا رسول الله خدا مارا از کدام نعمت خواهد پرسید و ما نان جوین هم سیر نمی یابیم خدای تعالی
کفت بکو ایشانرا نه نعلین در پای کرده اید و آب سرد میخورید انس مالک کفت چون
این آیه آمد مردی درویش بیامد و کفت یا رسول الله ما را معافیم ازین سوال که ما را
نعیمی نیست که ازان بپرسند رسول صلی الله علیه و آله کفت نه نعلین در پا داری و آب سرد میخوری
و در سایه می نشینی ابن کثیر کفت رسول این سوره بر اصحاب خواند کفتند یا رسول الله
این نعیم چیست که ما را ازان بپرسند کفت خانه که در و بنشینی و جامه که بآن عورت باز پوشی
و قوتی که پشتت بآن راست باشد عکرمه روایت کرد از عبدالله عباس که رسول صلی الله
علیه و آله این سوره بخواند و تفسیر او باز کفت کفت الهیکم التکاثر مشغول کرده است شما را
کثرت مال حتی زرتم المقابر تا آنکه که شما را بکور برند مال جمع میکنید با حق و منع میکنید از حق و
در وجاهای نهید داب شما اینست تا بمردن کلا سوف تعلمون بدانید آنکه که در کور شوید
ثم کلا سوف تعلمون پس بدانید آنکه که از کورها برخیزید کلا لو تعلمون علم الیقین اکر
بدانید علم یقین آنکه که نامها پراکنده می آید روز قیامت لترون الجحیم به بینید دوزخ را و
خلایق بعضی شقی و بعضی سعید باشند ثم لترونها عین الیقین آنکه به بینید آنرا آنکه که
صراط نصب کنند بر سر دوزخ بما بدل ثم لتسالن یومئذ عن النعیم آنکه بپرسند شما را
از نعیم و آن هیچ چیز نیست سیری شکم و سردی آب و لذت خواب و سایه مساکن
و اعتدال خلق ابراهیم کفت هر که او طعامی خورد یا شرابی و عقیب آن خدا را شکر کند
خدای تعالی او را ازان نپرسد عبدالله عباس کفت این نعیم تندرستی و صحت سمع و بصر است
و سلامت دل خدای تعالی بنده را ازان بپرسد بقیامت که چه کردی آنرا و در چه کار زدی
و او عالمتر باشد بیانش قوله تعالی ان السمع و البصر و الفواد کل اولئک کان عنه مسئولا
باقر علیه السلام کفت مراد عافیت است آورده اند که کسی بیامد و پاره انکبین پیش سعید
جبیر بکذاشت او کفت این ازان نعیم است که خدا بنده کانرا ازان بپرسد محمد بن کعب کفت
مراد نعمت نبوت و بعثت رسول است صلی الله علیه و آله که او نعمتی است و رحمتی بر جهانیان
بیانش قوله تعالی یعرفون نعمت الله ثم ینکرونها از باقر و صادق علیهما السلام روایت

کرده

کردند که مراد ازین نعمت ولایت امیرالمومنین علی علیه السلام است بیانه قوله و اتممت علیکم
نعمتی اکر آنچه با تمام باشد ازان سوال کنند اولیتر آنچه کمال دین و تمام نعمت باشد و رضای رضیت لکم الاسلام دینا
خدا از مکلفان و مسلمانی بآن باشد چنانکه آیه متضمن است اولیتر که نعمت باشد و این دو بیت
یکی رفته است اینجا هم لایق است مواهب الله عندی جاوزت الملی و لیس یبلغها
قولی و لا عملی لکن اشرفها عندی و افضلها ولایتی لامیرالمومنین علی

سوره العصر

این سوره مکی است سه آیت و چهارده کلمه و شصت و هشت
حرف است روایت از ابو امامه از ابی کعب که رسول صلی الله علیه و آله کفت هر که سوره
والعصر بخواند خدای تعالی خاتمت او بصبر کند و روز قیامت با اصحاب حق باشد

بسم الله الرحمن الرحیم والعصر

قسمی است که خدا کرد بعصر مفسران در وی خلاف کردند عبدالله عباس کفت مراد
بعصر دهر است یعنی روزکار ابن کیسان کفت مراد بعصر شب و روز است و بامداد
و شبانکاه را عصران خوانند و نیز شب و روز را بیانه قول الشاعر و هو حمید بن ثور
و لن یلبث العصران یوم و لیلة اذا طلبا ان یدرکا ما تیمما حسن بصری کفت
ما بعد از زوال ساعاتی که از پس زوال شد تا آفتاب فرو شدن قتاده کفت آخر ساعاتی باشد از ساعات
روز مقاتل کفت نماز دیکر است هی الصلوة الوسطی ان الانسان لفی خسر یعنی که
آدمی در خسران و نقصان است و زیان کاری اخفش کفت لفی عقوبة در عقوبت است عیسی خسر خواند بدو
ضمه آنکه استثنا کرد مومنان ازان و کفت الا الذین امنوا و عملوا الصالحات
الا آنان که ایمان آرند و عمل صالح کنند کفته اند معنی آنست که آدمی چون پیر شود و ضعیف کردد
و از عمل باز ماند و قوت و عقلش ناقص شود همان عمل که در جوانی کرده باشد برای او می نویسند
و مثله قوله لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم ثم رددناه اسفل سافلین الا الذین امنوا و در
قرائت عبدالله مسعود آمده والعصر ان الانسان لفی خسر و انه فیه الی آخر الدهر
ابی کفت من این سوره بر رسول صلی الله علیه و آله خواندم و کفتم یا رسول الله تفسیر این سوره
مرا بکو کفت والعصر قسم است از خدای تعالی باخر روز را که انسان یعنی ابوجهل در زیان کاری

وخسارتست الا الذین امنوا یعنی صحابه رسول واهل البیت او وازجمله ایشان علی است علیه السلام
چه این اوصاف با ولا لائق است اما قوله الا الذین امنوا لقوله انما ولیکم الله ورسوله والذین
امنوا وقوله وعملوا الصالحات لقوله یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وتواصوا بالحق
لقوله صلی الله علیه واله الحق مع علی یدور معه حیث دار وتواصوا بالصبر لقوله تعالی الصابرین
والصادقین وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ یکدیگر را اندرز کردند بحق وطلب آن وثواب آن
وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ واندرز کردند یکدیگر را بصبر کردن بر بلا واین صفت مومنان
مخلص است اگر تخصیص کنند لائق است اگر بر عموم حمل کنند فائده اش عام باشد

این سوره مکی است نه آیتست سی وسه کلمه است وصد وسی حرف

روایتست از ابی که رسول صلی الله علیه واله گفت هر که او سوره ویل لکل همزه بخواند خدای تعالی
بعدد هر کس که استهزا کرد بر رسول وصحابه او ده حسنه بنویسد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَيْلٌ لِكُلِّ
هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ خدای تعالی بر سبیل تهدید گفت وای بر هر عیابی غمازی عبد الله عباس
گفت ایشان سخن چینانند که میان مردمان سعی میکنند بفساد وتفریق کنند میان دوستان
وخویشان ودروغ بر بیگناهان نهند سعید جبیر وقتاده گفتند مراد غیبت کنند کانند وبارزا
درغیبت ابو العالیه وحسن وعطا گفتند همزه آن باشد که عیب مردم کند در روی و
لمزه آن که عیب کند درغیبت مقاتل گفت هر دو یکی باشد ومعنی آنکه عیب کند مردم را از پس ایشان
ابن زید گفت همزه آن باشد که مردم را بزبان برنجاند سفیان ثوری گفت همزه آن باشد که بزبان
عیب کند ولمزه آنکه بچشم سکستن عیب کند ابن کیسان گفت همزه آن باشد که همنشین را بزبان
برنجاند ولمزه آنکه بچشم وابرو اشارت کند وطعن زند بر او واصل کلمه ضغط وفشردن باشد
ومنه المهماز للحدیدة التی تکون فی اسفل الخف وکذلک اللمز والغمز انما یکون بالجاجب
آنکه بر سر لفظ درعیب کردن استعمال کند واین بنا ئیست ا فاعل ومثله رجل هُزَءَة و
ضُحَکَة وسُخَرَة بفتح العین الذی یهزء من الناس ویضحک ویسخر منهم چون خواهی که
مفعول گوئی عین الفعل را ساکن باید کرد تقول سُخْرَة وهُزْءَة وضُحْکَة آنرا که بر او سخریه و

الهمزه

استهزا کنند و بر و بخندند والهمز ایضا العض والدفع ومنه همز الحرف اعرابی را گفتند اتهمز
الفارة گفت الهر یهمزها قال العجاج ومن همزنا راسه تهشما مفسران خلاف کردند
در آنکه آیه در که آمد بعضی گفتند در جمیل بن عامر الجمحی آمد کلبی گفت در اخنس بن شریق آمد
بعضی دیگر گفتند در وهب بن عمرو الثقفی آمد محمد بن اسحق گفت در امیة بن خلف الجمحی آمد مقاتل
گفت در ولید مغیره آمد که او رسول را عیب کردی چون بگذشتی چشم برو شکستی مجاهد گفت عام است
در جمله آنان که این صفت باشند الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ آنکه مال جمع کرد
شیبه نافع وعاصم وابن کثیر وابو عمرو خواندند بتخفیف میم وباقی بتشدید من التجمیع لتکثیر الفعل
راویان از یعقوب خلاف کردند در تخفیف وتشدید عدده من التعدید للتکثیر ایضا وقیل استعده
واعده وجعله عدة وذخیرة آنرا اندوخته وذخیره میکند حسن بصری خواند وعده بتخفیف علی
فک الادغام وترک التضعیف آنکه رد کرد بر و بکلمه ردع وزجر گفت کَلَّا آنکه قسم اضمار
کرد وگفت لَيُنْبَذَنَّ بخدا که اورا در اندازند والنبذ الطرح ومنه النبیذ فعیل بمعنی مفعول
فِي الْحُطَمَةِ وهی درکة من درکات النار در اندازند اورا در درکه از درکات دوزخ و
اشتقاق او از حطم باشد وآن شکستن باشد که آتش شکننده آن باشد واین هم از آن بابست
که بیان کردیم در همزه ولمزه آنکه بر سبیل استهوال واستعظام گفت وَمَا أَدْرَاكَ
مَا الْحُطَمَةُ ای محمد تو چه دانی که حطمه چه باشد آنگه اورا تفسیر کرد وگفت نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ
آتش افروخته خدا براه آن با خدا اضافه کرد که خلق او است وخزان او ست الَّتِي تَطَّلِعُ
عَلَى الْأَفْئِدَةِ آنکه بر دلها مطلع شود یعنی الم ودرد آن بدلها رسد یعنی آنکه مکان دل
در جسد پوشیده است الم بگذرد وبا او رسد تقول العرب اطلعت علی ارض کذا ای بلغتها
إِنَّهَا ضمیر را جعست با حطمه عَلَيْهِمْ بر ایشان یعنی بر کافران مُؤْصَدَةٌ
در فراز کرده است وبسته شده من قولهم یقال اصدت الباب واوصدته اذا اطبقته ومنه
وصید الباب قوله وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ قرا
در خلاف کردند کوفیان خواندند الا حفص فی عمد بضمتین وهی جمع عمود کعمد وعُمُد و
قدم وقُدُم باقی قرا خواندند عَمَد بفتحتین فی جمع عمود ایضا کادیم وادم واهاب واُهُب

الجمحی

یحسب ان ماله اخلده

مدح

انکه در معنی او خلاف کردند عبد الله عباس گفت این عمادها بر ایشان بندد غل کنند چنانکه ما گوییم فلان
در بندست العذیر وهم فی عمد انکه بندها و زنجیرها بر ایشان باشد یکی بر و یک سر در دوزخ باشد
در پای او استوار کرده قتاده گفت مراد عمودست که ایشان را بآن عذاب کنند در دوزخ و گفته
عمودها باشد بسیار بر در دوزخ تا نومید باشند از انکه بیرون خواهند آمد بعضی دیگر گفته معنی
آنست که درها بر ایشان بسته باشد بعمودهای آهنین و فی بمعنی باست ای انها علیهم موصدة
بعمد ممددة انس مالک روایت کرد که رسول صلی الله علیه و اله که المؤمن کیس فطن حذر
وقاف متثبت لا یعجل عالم ورع والمنافق همزة لمزة حطمة کحاطب اللیل لا یبالی
من این کسب وفیما ینفق

سوره فیل این سوره مکی است و پنج آیتست و
بیست کلمه و نود و شش حرفست روایتست از حبیش از ابی که رسول صلی الله علیه و اله
گفت هر که او سورة الفیل بخواند خدای تعالی ایمن کرد اند او را در دنیا از خسف و مسخ و قذف

بسم الله الرحمن الرحیم الم تر کیف
فعل ربک باصحاب الفیل خدای تعالی گفت بر سبیل تحذیر و تنبیه و
تذکیر نه بینی ای محمد یعنی بندانی که پروردگار تو چه کرد با خداوندان فیل و لام جنس است واقع باشد
بر یکی و بر جماعتی و قصه او چنانکه محمد اسحق و سعید جبیر و عکرمه روایت کردند
از عبد الله عباس و عبد الله عمر آن بود که پادشاهی بود از پادشاهان حمیر که او را زرعه ذو نواس
گفتندی جهود بود و جماعتی از قبیله حمیر با او بران ملت بودند مگر جماعتی از اهل نجران که ترسایان
بودند و بر حکم انجیل بودند و ایشان را مهتری بود نام او عبد الله التامر ایشان را دعوت کرد با
جهودی و گفت اگر فرمان نبرید شما را بکشم ایشان اختیار قتل کردند و ملت خود رها نکردند بود
تا برای ایشان خندقها بکندند و ایشان را بهری بکشت و در آن خندق افکند و بهری را بقصر کشت
و بهری را در آتش افکند و از ایشان کس رها نکرد الا یک مرد از اهل سبا که او را دوس بن
ثعلبان گفتندی او بجست بر اسبی که داشت و بنزدیک قیصر رفت و قصه با او بگفت و از و یاری
خواست قیصر گفت شهر تو از شهر ما دورست و لیکن نامه نویسم بملک حبشه که او در دین ما است
تا ترا یاری کند پس نامه نوشت بنجاشی گفت چون این نامه بتو رسد باید که این قوم را نصرت

کنی

کنی چون نامه باو رسید او مردی را از اهل حبشه نصب کرد نام او ارباط و او را گفت چون بزمین
رسی ثلثی از مردم آنجا بکش و ثلثی را اخراج کن و ثلثی را برده کن و بر زن و کودک من فرست چون
این مرد با او بآنجا رفتند و قتال کردند لشکر ذو نواس متفرق شدند و او بگریخت و بکنار دریا
آمد و لشکر در دنبال او اسب در دریا راندند و هلاک شدند و ارباط در زمین افتاد و آنچه نجاشی
ملک حبشه فرموده بود بجای آورد و نجاشی را خبر کرد با آنچه کرده بود نجاشی نامه باو نوشت که
آنجا مقام کن با آن لشکر که داری پس از آن بمدتی ابرهة بن الصباح را با ارباط کراهیتی بود
آمد جماعتی را از حبشه با زبید و با ارباط خصومت آغاز کرد و ساز جنگ ساختند چون برابر یکدیگر
فرود آمدند ابرهه کس بارباط فرستاد و گفت خصومتی که هست ما را است با یکدیگر و لشکر را گناهی
نیست بیرون آی تا با یکدیگر بکوشیم اگر تو مرا بکشی لشکر و ولایت ترا مستخلص باشد و اگر من
ترا بکشم مرا باشد برین قرار دادند و بروی یکدیگر بیرون آمدند ارباط مردی بود جسیم و وسیم
و حربه بدست داشت و ابرهه مردی بود کوتاه دمیم و از پس او غلامی می آمد سلاح او برگرفته یکدیگر را
با یکدیگر دیدند ارباط حربه بر ابرهه زد بر روی او آمد و بینی او ببرید و این او را اشرم
خواندند پس ابرهه بعتاده غلام چون چنان دید حمله برد بر ارباط و او را زخمی زد و بکشت و لشکر
بر ابرهه جمع شدند این خبر بنجاشی ملک حبشه رسید خشم گرفت و نامه نوشت با ابرهه که ترا اگر حضرت
داد که با ارباط قتال کنی و او را بکشتی من سوگند خوردم که ترا بگیرم و موی پیشانی تو ببرم و خاک
ولایت تو بشهر خویش آرم ابرهه چون نامه برخواند در حال بفرمود تا سر او بتراشیدند و موی
سر او جمع کردند و بفرمود تا پاره خاک از زمین برگرفتند و در انبانی کردند و بنزدیک نجاشی
فرستاد و گفت آنچه بران سوگند خوردی من بجای آوردم و من بنده توام اگر فرمایی از قبل تو
انجا می باشم و این ولایت را عمارت میکنم و میدارم و اگر نه انچه رای تست بفرما نجاشی
خوشنود شد و او را دران ولایت قرار داد انگه ابرهه در صنعا بیعی کنشتی کرد و مال
جهان بران خرج کرد چنانکه مانند آن کسی ندیده و کنیسه را قلیس نام کرد و نامه نوشت بنجاشی
که من برای تو و بنام تو کنیسه کردم که در بسیط زمین چنان کس نکرد و چندان حرمت
نهادم آنرا که خلایق از راه دور آنجا می آیند و می بینند و عنقریب چنان سازم که مردم حج میروند

از شهر صنعا

کوتاه حقیر

قصه اصحاب الفیل

مالک
بانجا آید و زیارت کند نجاشی این حدیث شاد شد این خبر در عرب پراکنده گشت مردی از بنی
بن کنانه بانجا رفت و شب در زاویهٔ آن پنهان شد و حدث کرد آنجا بر طریق استخفاف
براه آنکه ابرهه گفته بود که من حج عرب با آنجا گردانم و دیگر دشنام از آنجا بکریخت خادمان آن
کنیسه بدیدند و ابرهه را خبر دادند ابرهه دلتنگ شد و گفت این که کرده باشد گفتند مردی از عرب
چند روز اینجا بود و اکنون رفته است این آن کرده خواهد بود ابرهه سوگند خورد که کعبه ویران
کنم بعوض این بیحرمتی که آن عرب کرده آنگه لشکری بسیار از حبشه جمع کرد و روی ببلاد عرب
نهاد این خبر بعرب رسید ایشان نیز ساز و اهبت جنگ کردند اول پادشاهی از ملوک حمیر
لشکر جمع کرد و مردی نیک بی شد نام او ذونفر بود و قتال کرد ابرهه غالب آمد و عرب را هزیمت کرد و
پادشاه را بگرفت خواست تا او را بکشد او گفت مرا مکش که من ترا بکار آیم در این عزم که کرده بفرمود
تا او را بند کردند و با خود ببرد از آنجا برفت بقبائل خثعم رسید نفیل بن حبیب بقتال بیرون آمد با جماعت
خثعم هم ابرهه غالب آمد و نفیل را گرفته پیش او بردند او گفت مرا مکش که من دلیل تو باشم در زمین
عرب که تو احوال این ولایت ندانی او را نیز بند کرد و با خود ببرد از آنجا بطائف آمد مسعود بن
معتب با لشکر ثقیف بیرون آمد و گفت ایها الملک ما را با تو جنگی نیست که تو بمقصد ما نیامده و
ما را بتخانه ایست آنرا بیت اللات خوانند و آن خانه مطلوب تو نیست مطلوب تو خانه مکه است
اگر خواهی ما دلیلی را با تو بفرستیم گفت روا باشد مردی را با او بفرستاد که او را ابورغال گفتند
چون بجایی رسید که آنرا معمس گویند آنجا بمرد و گورش آنجاست و هر که آنجا بگذرد عادت
رفته است که سنگی بر گور او اندازد و ابرهه از این منزل مردی را فرستاد با لشکری عظیم
بجانب مکه نام این مرد الاسود بن مقصود بود تا بر مقدمه برفت و مال حرم برگرفت و دویست
شتر از آن عبد المطلب بگرفت آنگه ابرهه رسولی فرستاد باهل مکه نام او حیاطة الحمیری و او را
گفت نزد رئیس مکه رو و بگو که من بقتال تو نیامده ام آمده ام که این خانه ویران کنم و باز گردم
اگر منع نکنی ما را با تو کاری نیست اگر منع کنی با تو قتال کنم عبد المطلب گفت این پیغام را
نباید من خود بیایم و جواب بگویم آنگه با جماعتی از فرزندان و خدم آنجا رفت ذونفر که ملک
حمیر بود بشنید که عبد المطلب آمد نزد ابرهه رفت و گفت ایها الملک بدان که این عبد المطلب

سید قریش است و در همه عرب از وی بزرگوارتر مردی نیست و آنست که مردم را طعام دهد و وحوش
و طیور را در سهل و جبل و کرم و بزرگواری او در عرب مشهور است و این را از آن میگویم تا تو
او را حرمت داری و نیکو بنشانی و سخن او بشنوی و آنچه ممکن بود در رضای او بجویی پس بیامد
و عبد المطلب را پیش ابرهه برد و عبد المطلب مردی بود بلند بالای تمام نیکو روی فصیح زبان با
هیبت ابرهه چون او را بدید عظیم وقعی بود او را از سریر بزیر آمد و او را اکرام کرد و در زیر سریر
بنشست عبد المطلب را دست راست بنشاند پس ترجمان پیش آمد و گفت ملک میگوید بچه کار آمده
عبد المطلب گفت کسان ملک شتری چند از من گرفته اند من آمده ام تا بفرماید که رد کنند ابرهه
گفت ای عجب من چون این مرد را بدیدم او را در چشم من وقعی افتاد و گمان بردم که مردی عاقل
است من با لشکری عظیم آمده ام تا خانه که شرف ایشان و فخر عرب است ویران کنم او را خود هیچ همت
آن نیست که این سخن گوید برای شتری چند که بکین آمده است و سخن میگوید عبد المطلب جواب داد که شتران
از آن منند و للبیت رب یمنعه و یحفظه منه این شاد خانه را خداوندی هست که نگه دارد
و باز دارد از او اگر خواهد ابرهه بفرمود تا شتران با عبد المطلب دادند و دویست شتر باز استد
و در کوه بجای او فرستاد و روی بمکه نهاد ابرهه منزلی دیگر پیش آمد عبد المطلب خواست و عمرو بن
نفاثه را برگرفت و او سید بنی کنانه بود و خویلد بن واثله را و او سید هذیل بود با جماعتی از
رؤسا و قبائل و پیش ابرهه رفتند و گفتند که ثلث مال اهل حجاز و تهامه بستاند و باز گردد و
خانه خراب نکند قبول نکرد عبد المطلب باز آمد و قریش را گفت شما را در شعاب این کوهها باید
رفت تا از این لشکر مضرتی نیابند و خود بیامد و حلقهٔ در خانه بگرفت و در خدای تضرع کرد و
این بیتها گفت یا رب لا ارجو لهم سواکا یا رب فامنع منهم حماکا ان عدو البیت
من عاداکا امنعهم ان یخربوا قراکا آنگه برفت و با قوم خود متواری شد ابرهه
لشکر برگرفت و روی بمکه نهاد با پیلان و گفته اند دوازده پیل داشت و میان ایشان پیلی
بود سخت عظیم و پیلی که نجاشی فرستاده بود و نام او محمود و او پیش رو پیلان بود و هر جا
که ایشان برفتندی چون بایستادی بایستادندی نفیل که سید خثعم بود بیامد
و در گوش این پیل گفت ای محمود دانی که این چه زمین است این حرم و خانه خداست تا کرد

امیر

ات

آن نکردی که هلاک شوی چون پیلان را بیاراستند و آهنگ خانه کردند آن پیل مهتر و خفت
و چندانکه او را زدند از آن جانب یک گام بر نگرفت و اگر روی او براه دیگر میکردند بشتاب
میرفت و چون روی او با کعبه میکردند و میخفت ایشان را از آن شگفت آمد نفیل از آنجا
بگریخت و در بعضی کوه پنهان شد و ملاحظه آن حال میکرد خدای تعالی مرغانی از جانب
دریا بفرستاد بر شکل خطاف یعنی پرستک هر یکی سه سنگ داشتند یکی در منقار و
دو در چنگال هر یک بمقدار نخودی بر بالای سر هر مردی یکی از ایشان بایستادی و هر کس
که از آن سنگ وی آمدی افتاده هلاک می شد پس روی را بهزیمت نهادند و آن مرغان از
پی ایشان میرفتند و سنگ بر ایشان میزدند و میکشتند نفیل بن حبیب چون چنان دید گفت ایشان را
این المفر والا له الطالب والاشرم المغلوب غیر غالب و خدای تعالی برابرهه
دردی و علتی مسلط کرد که جمله سر انگشتان او بیفتاد و خون و ریم از و میرفت تا به
بصنعا آمد برین حال آنجا بیماری بر وی سخت شد و شکمش بیاماسید و بطرقید و اعضاش
از همه فرو ریخت مقاتل سلیمان گفت سبب حدیث اصحاب الفیل آن بود که جماعتی
از قریش بازرگانی بزمین نجاشی رفتند چون بساحل دریا رسیدند فرود آمدند کلیسایی
بود از آن ترسایان که قریش آنرا هیکل خوانند و بزبان ترسایان آنرا ماسرجسان گفتند
این جماعت آتش کردند و چیزی بپختند و آتش رها کردند و برفتند بادی برآمد و آتش در آن
صومعه برد و آن صومعه بسوخت فریاد برآمد و صریخ و استغاثه بنجاشی رسید نجاشی
خشم گرفت و ابرهه را نامزد کرد که برود و کعبه ویران کند و درین وقت ابو مسعود الثقفی
بمکه بود و مکفوف شده بود و تابستان بطایف بودی و زمستان بمکه و او مردی بود
با قدر و خطر خداوند رای و بصیرت و حرمت و دوست عبد المطلب بود عبد المطلب او را
گفت یا ابا مسعود چه رای بینی درین کار گفت بکوه حرا شویم و آنجا رای زنیم آنجا رفتند
ابو مسعود گفت رای آنست که صد شتر بگیری و آنرا هدی خانه خدا کنی و هر یکی را نعلی در
گردن کنی برسم هدی باشد که ازین سیاهان یکی از آن بکشند خدای تعالی خشم گیرد
برای خانه خود عبد المطلب چنان کرد ایشان چون برسیدند اول قصد آن شتران کردند و

چند

چند شتر را بکشتند و پی کردند ابو مسعود گفت اکنون تعرض کردند بسخط خدای را و عبد المطلب را
گفت دل مشغول مدار که این خانه را خداوندی هست که آنرا نگه دارد و تبع تمام با لشکری آنجا آمد
و خواست تا خانه را ویران کند خدای تعالی جهان بر وی تاریک کرد سه روز تبع پشیمان شد و توبه
کرد و خانه را جامه قباطی بپوشانید و تعظیم کرد و شتر بسیار آنجا بکشت ابو مسعود گفت بنگر تا
یمن تا چه بینی او بنگرید گفت مرغانی می بینم که از کنار دریا روی بمکه نهاده اند گفت بنگر تا کجا فرود آیند
گفت بالای سر ما رسیدند گفت می شناسی این مرغان را گفت نی گفت مرغان بلاد ما نیند عربی و
نجدی و تهامی و شامی نیند گفت بر چه شکلند گفت بر شکل منج الکبیر اند و در منقار هر یکی سنگی
هست سیاه سر دراز گردن سرخ منقار این مرغان بیامدند و گرد لشکرگاه ابرهه برآمدند چون
ایشان آهنگ خانه کردند هر مرغ آنچه در منقار داشت بینداخت بر هر سنگی نام صاحب او
نوشته هر کرا بر سرش آمد از دبرش بیرون می آمد و اگر به پشتش افتاد از سینه اش بیرون
جستی و اگر بر سینه اش آمد از پشتش بدر رفت تا همه بر جای هلاک شدند و کشته از آن
جمع کس نماند الا ابرهه و کنیت او ابو یکسوم بود او تنها بجست و روی بحبشه نهاد و
مرغی بالای سر او میرفت تا او پیش نجاشی رسید و این حدیث باز میگفت که لشکری باین
شوکت از سنگ ریزه مرغان ضعیف هلاک شدند آن مرغ آن سنگ که در منقار داشت
سورة الفیل بر سر ابرهه زد و او را بکشت تا نجاشی بداند که هلاک ایشان چگونه بود آنگه چون بامداد
ابو مسعود و عبد المطلب بکوه حری بودند و هیچ آوازی و حسی نشنیدند و روشنایی
ندیدند از لشکر ابرهه چون روز شد فرود آمدند و آهسته می آمدند تا بلشکرگاه رسیدند
همه را مرده دیدند بیامدند و آنچه بود از سیم و زر و جواهر برگرفتند و عبد المطلب دو چاه بکند
و از آن پر کرد و ابو مسعود را گفت یکی مرا و یکی ترا او گفت مر آن ده که تو برای خود پر کرده
گفت روا باشد که من قسمت بانصاف کرده ام آنگه آواز دادند و مردم را خبر کردند بیامدند
و آن فضلات غنایم و متاع و اثاث که بود هر کسی از بهر خود برداشتند ابو مسعود
و عبد المطلب از آن مالها توانگر شدند و بر قوم خود سیادت یافتند عبد الله بن عمر بن
مخزوم در قصه اصحاب الفیل این ابیات گفت انت الجلیل ربنا لم تدنس انت

جهان

حبست الفيل بالمغمس من بعد ما هم بشر مبلس حبسته في هيئة الكركس
وما لهم من فرج ومنفس وقال المكركس المنعوس المطروح وقال ابو الصلت
بن امية بن مسعود في ذلك ان آيات ربنا بينات ما يماري بهن الا الكفور
حبس الفيل بالمغمس حتى ظل يحبو كانه معقور حوله من رجال كندة فتيان مصاليت
في الحروب صقور غادروه ثم ابذعروا سراعا كلهم عظم ساقه مكسور واقدی گفت
ابرهه جد آن نجاشی بود که در عهد رسول ما صلی الله علیه وآله بود اصحاب تواریخ در
تاریخ اصحاب الفیل خلاف کردند مقاتل گفت پیش از مولد رسول صلی الله علیه وآله بود
بچهل سال کلبی گفت عبید بن عمیر پیش از مولود رسول صلی الله علیه وآله بود به بیست سال
بعضی دیگر گفتند بسی سال بعضی گفتند هم دران سال زاد ابو الحویرث گفت عبد الملک بن
مروان پرسید از قباث بن اشیم الکنانی اللیثی و او از معمران بود که تو مهتری بود یا رسول
گفت رسول از من مهتر بود اما مولد من پیش از مولد او بود که رسول عام الفیل زاد و من
بزرگ بودم مرا دست گرفت و آثار پای پیلان و روث ایشان بمن نمود عایشه گفت من
سایق و قاید پیل را دیدیم بمکه مقعد و کور شده از مردم سؤال میکرد قوله تعالی الم تر
خدای تعالی این نعمت رسول را یاد داد گفت ندیدی یعنی ندانستی که پروردگار تو با اصحاب الفیل
چه کرد لفظ فیل بر واحد گفت برای آنکه بر جنس حمل کرد و گفتند برای آنکه یک فیل بود که آن را محمود
خواندند الم یجعل کیدهم فی تضلیل نه کید ایشان در ضلال و خسار
و هلاک کرد و رها کرد که بر کار شود باطل کرد وارسل علیهم طیرا ابابیل
بر ایشان فرستاد مرغانی و لفظ او هم جنس است جمع را نشاید واحد طایر علی طریقه راکب
و رکب و صاحب و صحب قوله ابابیل یعنی جماعات متفرقه گروه گروه در واحد او قول
گفتند ابول کعجول و سنانیر و ابیل کاجیل و اجالیل و ابال کدینار و دنانیر
فان اصل دینار دنار بدل لان التضعیف عبد الله عباس گفت مرغانی بودند که ایشان را
منقار مرغان بود و چنگال سگان و سرها چون سر شیران عایشه گفت مرغانی بودند چون
پرستک سعید جبیر گفت مرغانی بودند سبز با منقارهای زرد ابو الجوزا گفت خدای تعالی

تاریخ عام الفیل و اختلاف در آن

ایشان را بیافرید در هوا ترمیهم بحجارة می انداختند با ایشان قراءة عامه قرّاء تا است راجع با طیر
و در شاذ طلحة بن مصرف و اشهب العقیلی بیا خواندند رجوعا به الی الله تعالی و قیل الی
لفظ الطیر بحجارة من سجیل سنگهایی از سنگ گل عبد الله مسعود گفت
مرغانی بودند که بانگ میکردند و سنگ می انداختند و گفت خدای تعالی ایشان را دید سخت برشان
تا قوة انداختن ایشان شد هیچ از آن بر سنگ آهن نیاید الا که بگذشت در معنی سجیل
خلاف کردند ابو عبیده گفت سجیل سخت باشد و گفتند مراد سجیل سجین است و عرب
بدل کند لام را از نون یعنی سنگهای از دوزخ و گفتند از آجر بود و گفتند لفظ معرب است
یعنی سنگ گل فجعلهم کعصف مأکول کرد ایشان را چون برگ کشتی خورده
کرده ابو عبیده گفت عصف برگ کشت باشد برای آنکه باد آن را ببرد و آن را نیز عصیفه خوانند
و گفتند عصف کاه باشد بلغت بنی حنیفه و بلغت قریش نخاله باشد و گفتند غلاف زرع
باشد و قوله مأکول در او دو قول گفتند یکی آنکه مأکول البعض خورده شکسته و بعضی از خورده
و گفتند مأکول ثمره کما یقال فلان حسن ای حسن الوجه علما در قصه اصحاب الفیل خلاف
کردند که معجزه که بود بعضی گفتند از فضائل کعبه بود و بعضی گفتند از معجزه پیغمبری بود که
دران روزگار بود نام او خالد بن سنان گفتند که او وصی عیسی علیه السلام بود و گفتند
مقدمات نبوت رسول ما بود صلی الله علیه وآله که او عام الفیل زاد

این سوره مکی است در قول عبد الله عباس ضحاک گفت مدنی است چهار آیت است و هفده
کلمه و نود و سه حرف زر حبیش از ابی روایت کرد که رسول صلی الله علیه وآله گفت هر که او
سوره لایلاف بخواند خدای تعالی او را بعدد هر که طواف کعبه کند در حج و عمره ده حسنه بنویسد
ام هانی بنت ابی طالب رضی الله عنها روایت کرد که رسول صلی الله علیه وآله گفت خدای تعالی
تفضیل داد قریش را بر دیگر قبائل عرب بهفت چیز که پیش از ایشان کس را نبود و پس
از ایشان کس را نباشد یکی آنکه مرا از ایشان کرد دوم آنکه نبوت در قبیله ایشان نهاد
و حجابت کعبه و سقایة الحاج و نصرت ایشان بر اصحاب فیل و امامت و
در ایشان سورتی فرستاد که کس را با ایشان دران شرکت نبود

سجیل

سوره لایلاف

تفضیل قریش

بسم الله الرحمن الرحیم لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ

قرا خلاف کردند درین دو لفظ ابن عامر خواند لِإِلَافِ علی وزن لعلاف بی یا ایلافهم بالیاء خلاف اللفظ الاول باقی قرا هر دو بیا خواندند ابن ملیح و ابوجعفر خواندند الافهم علی وزن علافهم بی یا باقی قرا ایلافهم بالیاء زهری گفت الایلاف الاجارة بالخفارة گفت ایلاف آن باشد که کسی را بخفارت در راهی برد یقال آلف یولف ایلافا و الف یولف گفته مراد بایلاف الف و ادب باشد من قولهم الفت بکذا و آلفنی بکذا و اصل کلمه انیس و این قول مشتملست بر دو معنی یرا آنکه خیر الف ده کار و ارا و انس ده و خوف و وحشت بر دو یعنی کار قریش را نظام دادیم علما خلاف کردند در آنکه لام بچه تعلق دارد در تفسیر اهل البیت علیهم السلام و اخبار ایشان آمد که این هر دو سوره یکی است و در میان ایشان فصل بهم کردن بسم الله الرحمن الرحیم و دیگر گفت نماز فریضه هر دو یکجا باید خواند و در قراءة ابی مصحف ابی سفیان بن عیینه گفت ما را امامی بود اهل فضل و علم او میان این سوره یکجا خواندی عمرو بن میمون الاودی گفت از پس عمر بن الخطاب نماز میکردم نماز خفتن این هر دو سوره یکجا بخواند و بسم الله نگفت برین قول لام تعلق دارد بقوله فجعلهم ای جعل هلاک اصحاب الفیل سببا نظاما لاحوالهم و این قول حسن و مجاهد است فراء و جماعتی دیگر گفتند تعلق دارد بقوله کیف فعل ربک یعنی انما فعل ذلک لایلاف قریش و گفتند متعلق است بقوله الم یجعل یعنی انا جعلنا کیدهم فی تضلیل لایلاف قریش و گفتند تعلق دارد بما بعد یعنی فلیعبدوا رب هذا البیت لایلاف قریش و هو کقولهم لاکرام زید فاضرب عمرا کسایی و اخفش گفتند این لام تعجب است و تعلق دارد بفعلی مقدر یعنی اعجبوا لایلاف قریش شگفت دارید از کار قریش و ایلاف خدای ایشان را و لایلافهم رحلة الشتاء و الصیف و عبادتهم غیر الله تعالی و ازین وجوه وجه اول قریب ترست و ایلاف نقیض الجفا بود و نظیر او ایناس باشد اما قریش فرزندان نضر بن کنانه اند و هرچه از فرزندان نضرست قرشی نسب رسول صلی الله علیه و آله گفت ما فرزندان نضر بن کنانه ایم نسبت با مادر نکنیم با پدر کنیم و اثلة بن الاسقع روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله که خدای

فلان ص

لایلاف قریش وصه

فرزندان اسمعیل بنی کنانه را برگزید و از بنی کنانه قریش و از قریش بنی هاشم و از بنی هاشم مرا و انا خیرهم نفسا و ابا و اما و اشتقاق قریش از قرش است و آن کسب و جمع و طلب باشد از آنکه ایشان بازرگان بودند و اصحاب کسب تجارت ایشان را قریش خواندند و گفتند معویه از عبد الله عباس پرسید که قریش را چرا قریش خواندند گفت قریش نام جانوری است در دریا که او جانوران دریا را بخورد و او را نخورند و او با ایشان سفاد کند و او غالب شد بر ایشان و بر او غلبه نکنند و قریش بدین صفت بودند ایشان را بنام او کردند معویه گفت این که گفتی در کلام عرب و اشعار ایشان هست گفت بلی قال شاعرهم

وقریش هی التی تسکن البحر ... بها سمیت قریش قریشا
سلطت بالعلو فی لجة البحر ... علی سائر البحور جیوشا
تاکل الغث و السمین و لا تترک ... فیه لذی الجناحین ریشا
هکذا فی البلاد حی قریش ... یاکلون البلاد اکلا کمیشا
و لهم آخر الزمان نبی ... یکثر القتل فیهم و الخموشا
یملؤ الارض خیله و جیوشا ... یحشرون المطی حشرا کمیشا

إِيلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ بدل ایلاف است و تفسیر اوست و آنکس که الاف خواند استشهاد کرد بقول ابوطالب که وصیت میکند عباس را یا حمزه را رضی الله عنهم برسول فی قوله

و لا تترکنه ما حییت لمعظم ... و کن رجلا ذا نجدة و عفاف
تذود العدی عن عصبة هاشمیة ... الافهم فی الناس خیر الاف

در نصب رحلة خلاف کردند بعضی گفتند نصب است بمصدر لا من لفظ الفعل بعضی دیگر گفتند مفعول ایلافهم است مفعول دوم یقال آلفته کذا الفه ادم او را بعلان چیز و گفتند ظرف است ای فی رحلة الشتاء و الصیف در بعضی مصاحف یافتند رحلتا الشتاء و الصیف بالف تثنیه و محل او رفع بود علی تقدیر هما رحلتا الشتاء و الصیف و ابن مسعود نیست بخلاف المصاحف عکرمه و سعید جبیر گفتند از عبد الله عباس که قریش را در سالی دو رحلت بودی در زمستان بمکه و در تابستان بطایف خدای تعالی ایشان را گفت که از حرم مفارقت مکنید ابوصالح گفت در شام دو جایگاه بود یکی سردسیر و یکی گرمسیر در تابستان بزمین سردسیر شدندی و در زمستان بزمین گرمسیر دیگر گفتند ایشان را در تجارت دو رحلت بودی یکی در زمستان بیمن و یکی در تابستان بشام و در مکه مقام نکردندی که زمینی خشک بودی آب و نبات در او زرعی و ضرعی آبی و درختی نبودی و معیشت قریش از تجارت بود و هیچکس قریش را تعرض نکردی گفتندی ایشان اهل حرم خدای تعالی اند و همسایه خانه او

اوکنند وصه

حین

فهم

اکر این دو رحلت نکردندی بمکه مقام نتوانستندی کردن و اکر حرمت حرم نبودی ایشان این دو رحلت
نتوانستندی کردن که ایمن نبودندی و دشخوار آمدی بر ایشان اختلاف کردن از یمن بشام و از شام بیمن
خدای تعالی در تباله و جرش بلاد یمن خصبی و خیری داد بسیار تا ایشان طعام و متاع بمکه آوردند
اهل ساحل بکشتی می آوردند و اهل تر بچهارپای اهل ساحل بجده بار بیفکندندی و اهل تباله بمحصب
و در شام نیز خدای تعالی خصبی داد تا اهل شام طعام و متاع بابطح آوردندی و اهل مکه بیامدندی
و بخریدندی و خدای تعالی مؤنت آن دو رحلت کفایت کرد از ایشان و ایشان را فرمود که بعبادت
خدا وند این خانه مشغول شوند که خانه کعبه است بقوله فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ
الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ کفت بکو تا قریش و جمله عرب خداوند این خانه را پرستند که
اوست که ایشان را طعام داد از کرسنکی سعید جبیر روایت کرد که یکروز رسول صلی الله علیه و آله
با ابو بکر بجماعتی مکیان بکذشت کی در میانه ایشان این دو بیت میخواندند قل للذی طلب
السماحة والندی هلا مررت بآل عبد مناف هلا مررت بهم ترید قراهم منعوک من منعوک
جحد و من اقتار رسول صلی الله علیه و آله ابو بکر را کفت این ابیات چنین کفته اند کفت نی
بل چنین کفته اند قل للذی طلب السماحة والندی هلا مررت بآل عبد مناف هلا مررت
بهم ترید قراهم منعوک من جهد و من اکناف الرایشین ولیس یوجد رایش جهده
القائلین هلم للاضیاف والخالطین غنیهم بفقیرهم حتی یکون فقیرهم کالکاف
والقائلین بکل وعد صادق والراحلین لرحلة الایلاف عمرو العلی هشم الثرید لقومه
و رجال مکة مسنتون عجاف سفرین سنهما لقومه سفر الشتا و رحلة الاصیاف
کلبی کفت اول کسی که سفر کرد از مکه بجانب شام و از آنجا متاع آورد هاشم بن عبد مناف بود و
هاشم لقب بود او را و برا آن این لقب نهادند او را که در ایام قحط طعام مهمان دادی و ثرید
کردی برای ایشان و نام او عمرو العلا بود وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ یعنی بحرمت
حرم ایمن بودند هر جا که رفتندی و اکر جنایتی کردندی بر حیی از احیاء عرب کسی خواستی
که مکافات کند او را کفتندی حرمی است و او را رها کردندی برای حرمت حرم و دیکر قبائل بر
یکدیکر غارت کردندی قوی بر ضعیف ضحاک و ربیع و شریک و سفیان کفتند این کرد

ایشان را

سورة الماعون

ایشان را از جذام که در مکه هرکز جذام نباشد سالم روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله که درمدینه
جذام را سود دارد امیر المومنین علی علیه السلام کفت این کرد ایشان را از انکه خلافت در خرج
ایشان باشد این سوره مکی است در قول عبد الله عباس و ضحاک کفت مدنیست
هفت آیتست در عدد کوفیان و بصریان و شش در عدد مدنیان و مکیان کوفیان و بصریان را دون
آیتی شمرده اند و باقیان نشمرده اند بیست و پنج کلمه است و صد و بیست و پنج حرف روایت
از ابی کعب رسول صلی الله علیه و آله کفت هرکه او سوره ارایت بخواند خدای تعالی بیامرزد او را اکر
زکوة مال داده باشد بسم الله الرحمن الرحیم أَرَأَيْتَ
الَّذِي يُكَذِّبُ بِالدِّينِ خدای تعالی کفت دیدی ای محمد آنرا که قیامت بدروغ
میدارد و جزا و حساب مقاتل حیان و ضحاک کفتند این سوره در عمرو بن عائذ بن عمران
آمد و کفتند در هبیرة بن وهب المخزومی آمد ابن جریح کفت در ابو سفیان آمد که او هر هفته شتری
بکشتی چون یتیمی بیامدی و از و طعام خواستی او را بعصا بزدی خدای تعالی این آیه فرستاد
فَذَلِكَ الَّذِي يَدُعُّ الْيَتِيمَ او آنست که یتیم را باز میزند و زجر میکند والدع الدفع
بالجفوة ابو رجاء العطاردی خواند یدع الیتیم بفتح الدال و تخفیف العین ای یترکه
وَلَا يَحُضُّ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ و تحریض نکند و حث نکند کسی را بر طعام دادن
درویش از بخل و خساست و مثله قوله یبخلون و یامرون الناس بالبخل فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ
الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ وای بر آن که نماز کنند و از نماز ساهی
باشند مجاهد کفت غافل باشند یقال سهیت عن کذا و لهیت عنه اذا اغفلت عنه الَّذِينَ
هُمْ يُرَاءُونَ سعید جبیر کفت از رسول صلی الله علیه و آله پرسیدم ازین آیه کفت آنان که
از وقت تاخیر کنند عبد الله عباس کفت مراد منافقانند که چون مردم ببینند نماز کنند و چون نبینند
نکنند بیانه قوله تعالی و اذا قاموا الی الصلوة قاموا کسالی الآیة قتاده کفت آن باشد که باک ندارد
اکر کند و اکر نکند کفت بیان این آنست که بریدة الاسلمی روایت کرد که چون این آیه آمد رسول صلی الله علیه و آله
کفت الله اکبر این آیه که آمد شما را بهترست از انکه هر یکی از شما را ملک دنیا بودی مراد بآیه آنکس است که

ریا کند

اگر نماز کند امید ندارد بخیری اگر نکند نترسد از شرش عطاء بن دینار گفت الحمد لله که علی صلوتهم
گفت و فی صلوتهم نگفت و اگر نه که سلامت یابیی ازین حسن گفت آن باشد که اگر نماز کند بریا کند
و اگر وقت شود باک ندارد ابو العالیه گفت آن باشد که نماز بد کند برکوع و سجود ناقص و در
نماز بجوانب نگرد وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ در ماعون خلاف کردند امیر المؤمنین علی علیه السلام
گفت مراد زکوة است یعنی زکوة ندهند و این قول عبد الله عمر است و حسن و قتاده و محمد بن الحنفیه
و ضحاک عبد الله مسعود گفت چیزها باشد که همسایگان از یکدیگر خواهند چون تبر و دیگ و
آلتی که در سرا بکار دارند مجاهد گفت عاریه است محمد بن کعب و کلبی گفتند ماعون جمله عطا
باشد عام است بهمه اشیا سعید جبیر و زهری و مقاتل گفتند ماعون بلغت قریش مال باشد
قال شاعرهم یا جود منه ماعونه اذا ما سماؤهم لم تغم فرا حکایت کرد از بعضی عرب که
ماعون در جاهلیت هر چیزی بود که در و منفعت بود چون متاع خانه و در اسلام زکوة است
و صدقه بعضی دیگر گفتند ماعون طاعت باشد یقول العرب رض نا قتک حتی تعطیک
الماعون ای الطاعة و الانقیاد قطرب گفت ماعون فاعول باشد من المعن و هو الشیء القلیل
و براء ملت ماعون خواندن چیزها را کالماء و النار و الملح و ما لا قیمة له سعید بن المسیب
روایت کرد از عایشه که از رسول صلی الله علیه و آله پرسیدم که ماعون چه باشد گفت چیزی که
بآن انتفاع گیرند و حلال نباشد منع کردن از کسی چون آب و آتش و نمک عایشه گفت آب
آری آتش و نمک چیست گفت یا عایشه هر که او پاره آتش بکسی دهد همچنان باشد که هر چه بآن
آتش پخته شود بصدقه داده باشد و هر که پاره نمک بکسی دهد همچنان باشد که هر طعام که بآن
خوش شود بصدقه داده و هر که شربتی آب بکسی دهد در جایی که آب یابند همچنان باشد که شصت
برده آزاد کرده و اگر جایی بود که آب نیابند همچنان باشد که نفسی را زنده کرده قال الراعی
قوم من الاسلام لما یمنعوا ماعونهم و یضیعوا التهلیلا

در کوثر

این سوره مکی است در قول عبد الله عباس و در قول ضحاک مدنی سه آیت است بی خلاف
ده کلمه و چهل و دو حرف روایت ابو امامه از ابی کعب که رسول صلی الله علیه و آله

کوثرها

گفت هر که انا اعطیناک بخواند خدای تعالی او را از جویهای بهشت آب دهد و بهر قربانی که روز
عید کردند و کنند او را ده حسنه بنویسد از جمله مسلمانان و اهل کتاب و مشرکان جابر بن
مکحول روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله که هر که این سوره بخواند خدای تعالی ملک و ملک
دهد او را در بهشت که اگر وصف آن در دفترها نویسند چندان شتر نتوان گرفت که از مشرق تا به
مغرب رسد هر دفتری چند انکه دنیا و هر چه در وست بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ عبد الله عباس گفت این سوره در عاص بن وائل السهمی آمد که یکروز در
مسجد الحرام رسول را دید که از مسجد بیرون می آمد و او در مسجد میرفت ساعتی با هم حدیث کردند چون
عاص در مسجد شد جماعتی از قریش گفتند با که سخن میگفتی گفت با این ابتر و این آنگه بود که عبد الله پسر
رسول که از خدیجه بود فرمان یافته بود و عرب کسی را که فرزند نبودی ابتر خواندندی قریش از آن سبب
آن سرور را ابتر میخواندند و صنبور خدای تعالی این سوره فرستاد رد بر آنان که این سخن گفتند
إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ عامه قرا بعین خواندند و در شاذ حسن بصری و طلحة بن مصرف
خواندند انا انطیناک بنون یقول العرب اعطاک الله و انطاک و این قراءة روایت کرده اند
از رسول صلی الله علیه و آله و کوثر فوعل باشد من الکثرة کالحوقل من الحقل و النوفل من النفل و هو العطیة قال
الشاعر و نحن جزنا الحوران بطعنة و نوفل من النفل و هو الزیاده و این بناء مبالغت است
هر چیز که سخت بسیار باشد آنرا کوثر گویند سفیان بن عیینه گفت پیری از سفر باز آمد او را
گفتند پسرت چیزی آورد گفت اتی بکوثر ای مال کثیر و این مطابق است سبب نزول سوره را
یعنی دل تنگ مکن از آنکه ترا ابتر میگویند که ما ترا کثرتی دهیم در عقب و نسل و فرزندان که بر روی زمین
هیچ بقعه و خطه نماند الا جماعتی از فرزندان تو آنجا باشند نه بینی که روز طف کربلا که اهل
البیت را کشتند از فرزندان حسین علی صلوات الله علیهما جز علی اکبر زین العابدین علیه
و علی آبائه التحیة و السلام کس نماند خدای تعالی از نسل آن یک بزرگوار عالم پر کرد اکنون تو
شکر کن و برای خدا نماز کن و روز عید شتر بکش که دشمنان و عیبجویان تو ابتر و دنبال بریده
خواهند بود تا از آنان که این گفتند اثر نماند نه ایشان را و نه اعقاب ایشان را برین قول سوره از
اول تا آخر یک حدیث باشد و قولی دیگر در کوثر آنست که نام حوضی است که رسول را باشد

در بهشت انس مالک روایت کرد که یکروز رسول صلی الله علیه وآله نشسته بود اغفاء وحی باو آمد و سر
در پیش افکند چون سر برداشت خرم روی خندان بود گفت دانید که چرا میخندم گفتند خدا و رسولش
عالمترست گفت جویی حوضی است در بهشت که خدا مرا وعده داد که امت من بکنار آن حوض روند
و بعدد ستاره آسمان بر کنار آن اوانی و اقداح باشد گروهی بکنار آن حوض آیند از امت من
فرشتگان ایشان را برانند من گویم امت منند گویند از پس تو احداث کردند که تو ندانی
عبدالله عباس گفت چون این سوره آمد رسول صلی الله علیه وآله بر منبر رفت و خطبه کرد و این
سوره بخواند صحابه گفتند یا رسول الله این کوثر چیست که خدا ترا داد گفت جویی است در بهشت
از شیر سفیدتر و از قدح راست‌تر بر کنارهای او قبهای دُر و یاقوت مرغان سبز آب خورند
بآنجا آیند گردنهای ایشان چون گردنهای شتران بختی گفتند یا رسول الله چه ناعم باشند این
مرغان گفت ازیشان ناعمتر آنان باشند که این مرغان خورند و ازین آب آشامند و رضوان
خدا دریابند عبدالله عمر روایت کرد که رسول صلی الله علیه وآله گفت کوثر جویی است در بهشت
کنارهای او از زر سرخ و ریگ او مروارید و یاقوت و خاک او از مشک اذفر خوشبوتر تربت
و آبش از انگبین شیرین‌تر و از برف سفیدتر عایشه گفت کوثر نام جوییست که آب او در حوض
می‌شود هر که خواهد آواز او بشنود باید تا انگشت در گوش نهد رسول صلی الله علیه وآله گفت
آب کوثر از اصل سدرة المنتهی می‌آید طول او از مشرق تا مغرب است بر کنار آن زعفران رسته
ریگ او دُر و مرجان و یاقوت است و خاک او مشک اذفر بر کنار او پشتهاست از دُر و مرجان
هر که در او شود از غرق ایمن باشد هر که از او باز خورد هرگز تشنه نشود و هر که از او وضو کند هرگز اشعث
و اغبر نگردد امت من برین حوض چنان ازدحام کنند که شتران تشنه انس مالک گفت
در نزدیک عبیدالله زیاد شدم جماعتی حاضر بودند در کوثر مجادله میکردند مرا گفتند چگویی یا ابا حمزه
گفتم من ندانستم که بمانم تا روزگاری که در او مردمانی باشند که این ندانند من پیرزنانی را
باز گذاشتم که ایشان در پنج نماز میگویند اللهم اسقنا من حوض محمد قال الشاعر
یا صاحب الحوض من یدانیکا وانت حقا حبیب باریکا سعید جبیر و مجاهد گفتند
کوثر خیر بسیار باشد حسن بصری گفت مراد قرآنست که سماه الله کوثراً لکثرة منافعه

مسئله حوض کوثر

از حرق یا غرق

عکرمه گفت نبوت است و کتاب ابوبکر عیاش و یمان بن رباب گفتند کثرت امت است او
صادق علیه السلام روایت کردند که او گفت شفاعت امت است و هم از او روایت کردند که گفت
تیسیر قرآنست و تخفیف شرایع هلال بن یساف گفت قول لا اله الا الله و محمد رسول الله است
و گفتند فقه در دین است و گفتند نماز پنجگانه است و اهل علم بر آن دو قول بیشتر اند از حوض و کثرت
اهل البیت و حوض حوض رسول است و ساقی امیرالمؤمنین علی علیه السلام فی قوله وسقیهم ربهم الآیة
زین العابدین علیه السلام گفت نَحنُ علی الحوض ذُوّاده نذود ونسعد وُرّاده وما
فازَ مَن فازَ الا بنا وما خابَ مَن حبّنا زادُهُ ومن سرّنا نالَ منّا السرور ومن ساءنا
ساءَ میلادُهُ ومَن کان غاصبنا حقّنا فانّ القیامة میعادُهُ فصل
لربّك وانحر محمد بن کعب گفت معنی آنست که اگر گروهی هستند که جز خدا را نماز میکنند
و نحر میکنند تو از برای خدا نماز کن و نحر کن عکرمه و عطا و قتاده گفتند یعنی نماز عید کن و شتر نحر کن
روز عید نحر انس مالک رسول صلی الله علیه وآله در بدایت اسلام نحر کردی آنگه نماز خدای تعالی گفت
اول نماز کن آنگه نحر سعید جبیر و مجاهد گفتند معنی آنست که نماز بامداد بکن بجمع و شتر بکش به منی
بعضی دیگر گفتند این سوره روز حدیبیه آمد که رسول صلی الله علیه وآله را منع کردند از حج خدای تعالی
این سوره فرستاد و گفت همانجا که هستی نماز کن و قربان کن اصبغ بن نباته روایت کرد از امیر
المؤمنین علی علیه السلام که چون این سوره آمد رسول صلی الله علیه وآله گفت یا جبرئیل این نحر چیست که
خدای تعالی مرا فرموده است گفت میفرماید که در نماز دست بتکبیر بردار تا بنحر در تکبیر افتتاح
و تکبیر رکوع و تکبیر سجود و چون سر برداری که این نماز ماست و نماز فرشتگان هفت آسمان آنگه گفت
هر چیزی را زینتی است و زینت نماز دست برداشتن است بتکبیر از جهت استکانت و خشوع
آنگه گفت میخوانی که فما استکانوا لربهم وما یتضرعون و علی علیه السلام که رسول صلی الله علیه وآله
دست برداشتی و مذهب شافعی آنست که در تکبیر افتتاح و تکبیر رکوع و چون از سجود شود این
سه جایگاه دست بردارد و مذهب ابوحنیفه آنست که دست بر نباید داشت و مذهب اهل البیت علیهم السلام
آنست که با هر تکبیری دست برداشتن مستحب است فراء گفت معنی آنست که اقبل بنحرك الی
القبلة و گفت منحره مقابله باشد تقول تناحر القوم اذا تقابلوا [illegible] و این قول ضحاک

کلبی است عطا گفت معنی آنست که سر نماز از رکوع و سجود بردار تا نحرت پیدا شود سلیمان
تیمی گفت دست در دعا تا نحر بردار ذو النون گفت هوا در دل بکش تا زنده مانی اما آن قول که
گفتند ضع یمینک علی شمالک آن را وجهی نیست زیرا که اشتقاق نیست در لغت آن را و بیانی ان
شانئک هو الابتر که دشمن تو ابتر و بریده و بی عقب و بی خیر بود گفتند مراد عاص
وائل است و گفتند عقبة بن ابی معیط عبد الله عباس گفت کعب اشرف بمکه آمد قریش او را
گفتند نحن اهل السقایة والسدانة وانت سید اهل المدینة بگو که ما بهتریم یا این صنبور ابتر گفت
شما بهترید از خدای تعالی در حق او این آیه فرستاد که الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب
یؤمنون بالجبت والطاغوت الآیه و در قریش این سوره آمد گفت دشمن تو ابتر است که او
بی عقب خواهد بود و گفتند منقطع از همه خیرها و گفتند منقطع میدارد آنچه در حق تو می اندیشند
این سوره مکی است در قول عبد الله عباس و مدنی در قول ضحاک شش
آیت است بی خلاف و بیست و شش کلمه و نود و چهار حرف روایت کرد جبیر مطعم که رسول
صلی الله علیه و آله مرا گفت یا جبیر خواهی که چون بسفر شوی از همه همراهان تو بهتر بودی و زاد بیشتر
من گفتم آری یا رسول الله گفت این پنج سوره بخوان قل یا ایها الکافرون اذا جاء نصر الله
قل هو الله احد قل اعوذ برب الفلق قل اعوذ برب الناس و افتتاح قرآن به بسم الله الرحمن الرحیم کن
جبیر گفت مالی بود و چون بسفری رفتمی من تمام کمتر بودی و زاد کمتر چون رسول صلی الله علیه و آله این
مرا بیاموخت و من کار بستم مالم از همه بیشتر شد و حالم از همه بهتر در رسول صلی الله علیه و آله یکی
از صحابه را گفت چون بخواهی خفتن این سوره بخوان که برائت است از شرک زر حبیش روایت کرد
از ابی کعب که رسول صلی الله علیه و آله گفت هر که این سوره بخواند چنان باشد که ربعی از قرآن خوانده
و مرده شیاطین از او دور شوند و از شرک بری شود و از فزع الاکبر ایمن گردد رسول
صلی الله علیه و آله گفت کودکان را بگویید تا چون بخواهند خفتن این سوره بخوانند که هیچ چیز ایشان را
تعرض نکند عبد الله عباس گفت در قرآن هیچ سوره نیست که شیطان دشمن تر دارد و از او
بیشتر بخشم آید از این سوره زیرا که برائت است از شرک بسم الله
الرحمن الرحیم مفسران گفتند این سوره در جماعتی از قریش آمد از ایشان حارث بن قیس

السهمی

السهمی و عاص بن وائل و الولید بن المغیره و الاسود بن عبد یغوث و الاسود بن المطلب و امیة بن
خلف که رسول صلی الله علیه و آله را گفتند با ما موافقتی کن تا ما با تو موافقتی کنیم تو بعضی از دین و طریقه
ما اتباع کن تا ما نیز بعضی از دین ترا متابعت کنیم تو یک سال خدایان ما را عبادت کن تا ما یک سال خدای
ترا عبادت کنیم اگر دین ما به باشد تو را نصیب نباشی از آن خیر و اگر دین تو به باشد ما را نصیب نباشیم
از آن خیر رسول صلی الله علیه و آله گفت نه یک ساعت گفتند این بتان ما را بگیر یا استلام کن تا ما بتو
ایمان آریم و دین تو برگیریم و خدای ترا پرستیم رسول صلی الله علیه و آله گفت من هیچ کاری بی فرمان خدا
نکنم جبرئیل علیه السلام آمد و این سوره آورد و رسول را خبر داد که ایشان آنچه میگویند غرض ایشان آنست
که ترا مدلس کنند و معلوم از ایشان آنست که هرگز اختیار ایمان نکنند و بر کفر میرند رسول صلی الله علیه و آله
این سوره بر ایشان خواند و طمع از ایشان منقطع کرد چون آیس شدند شروع در ایذاء او و آزار رسول کردند
و او را میرنجانیدند اما وجه تکرار درین سوره در او دو قول گفتند یکی آنکه تکرار برای تاکید است و تاکید
نوعیست از انواع و فنی از فنون کلام عرب برای آنکه ایشان چنانکه حذف میکنند و اختصار برای تخفیف
تکرار نیز میکنند برای تاکید و اشعاری که درین معنی آمده است درین کتاب چند جا رفته است من قولهم
کم نعمة عندی لکم کم و کم و قول الآخر هلا سألت جموع کندة یوم ولوا این اینا و مانند این
بسیارست و در سورة الرحمن و جایهای دیگر گفته ایم جز آنکه چون حمل توان کرد بر فایده مستقل
بر تاکید حمل نباید کرد قل یا ایها الکافرون بگوی ای محمد کافران را لا اعبد ما
تعبدون من نمی پرستم آنچه شما می پرستید و وجهی دیگر در فایده تکرار آنست که لفظ
افعل صالح باشد حال را و استقبال را گفت قل لا اعبد ما تعبدون فی الحال و لا انتم
عابدون ما اعبد ای و لا انتم کذلک تعبدون ما اعبد فی الحال من در حال نپرستم
آنچه شما پرستید و شما نیز نپرستید معبود مرا در حال آنگه برای نفی استقبال کلام از سر گرفت
و لا انا عابد ما عبدتم و نه من پرستم آن معبود را که شما پرستید در مستقبل و لا
انتم عابدون ما اعبد و نه نیز شما معبود مرا پرستید در مستقبل و برین وجه در کلام
تکرار نباشد و این وجهی است نیکو و حکایت کرده اند از ابو العباس ثعلب و جواب سیم آنست

که معنی مستفاد است از ما برآنکه ما در آیات اول موصوله است یعنی لا اعبد معبودکم ولا انتم عابدون
معبودی و در آیات دیگر مصدریه است ولا انا عابد عبادتکم ای مثل عبادتکم گفت عبادت
من چون عبادت شما نباشد چه عبادت من بروجه قربت و شکر نعمت باشد و عبادت شما بروجه
متابعت پدران و اقتدا بایشان بر سبیل تقلید و ماء مصدری در کلام عرب معروف و مشهورست
و در قرآن و اشعار بسیار آمده منها قوله وضاقت علیهم الارض بما رحبت ای برحبها و
قوله والسماء وما بناها الی غیر ذلک من الکتاب اگر گویند چه معنی دارد این که گفت لکم
دینکم ولی دین وظاهر او اقتضاء آن میکند که ایشان را رخصت داده
و اباحت کرده اصرار بر کفر گوییم ازین سه جوابست یکی آنکه صورت کلام صورت اباحتست
و معنی نهی و تهدید چنانکه گفت اعملوا ما شئتم و جواب دوم آنکه به دین جزاء دین خواست
ای لکم جزاء دینکم ولی جزاء دینی علی حذف المضاف واقامة المضاف الیه مقامه جواب
سیم آنست که دین خود جزاست که در کلام عرب دین بمعنی جزا آمده فی قولهم کما تدین تدان
ای کما تجزی تجزی ای لکم جزاؤکم ولی جزائی جزاء شما شما را خواهد بود و جزاء من مرا و برین
تاویل آیه محکم باشد و منسوخ نبود بآیة السیف و را آنکه جمع میتوان کرد میان این و آیة السیف

سورة النصر این سوره مکی است بی خلاف و سه آیتست و نوزده کلمه و هشتاد و
حرف روایتست از ابی کعب که رسول صلی الله علیه و آله گفت هر که او سورة الفتح بخواند همچنان باشد
که با من حاضر آمده روز فتح مکه بسم الله الرحمن الرحیم
خدای تعالی این سوره در فتح مکه فرستاد و در خبرست که چون این سوره آمد رسول صلی الله
علیه و آله بگریست گفت نعیت الی نفسی خبر مرگ من دادند گفتند او را آنکه او را خبر داده بودند
که چون مکه بگشایند او را تو آخر عهد تو بود گفتند او را آنکه دانست که هر کار که بنهایت رسد
وقت زوال بود آنرا چنانکه شاعر گفت اذا تم امر دنی نقصه توقع زوالا
اذا قیل تم وشاعر پارسیان گفت پیمانه چو پر شود بگرداندش اما قصه
فتح مکه چنانکه محمد بن اسحق و علماء سیر گفتند آن بود که چون رسول صلی الله علیه و آله عام الحدیبیه

صلح کرد با قریش شرط میان ایشان این بود که هر که خواهد در عهد رسول باشد ایشان او را اعتراضی
نبود و هر که در عهد ایشان باشد رسول او را تعرض نرساند بنو بکر در عهد قریش رفتند و بنی
خزاعه در عهد رسول آمدند برای شرطی قدیم که میان ایشان بود و بنو بکر خونی چند در خزاعه دعوی
میکردند که در جاهلیت رفته بود چون بنو بکر در عهد قریش رفتند خویشتن با ایشان مستظهر
میدیدند طلب فرصت میکردند تا با خزاعه کیدی کنند و قریش یاری میدادند ایشان را بعضی بمال
و سلاح و کراع شبی بنو بکر بقوت قریش شبیخون آوردند بر خزاعه و کالار کردند و مردی
از خزاعه کشته شد و این بیرون از حرم بود بنو خزاعه تن با حرم دادند و از جمله قریش آنان که بنصرت
بنو بکر آمده بودند صفوان بن امیه بود و عکرمة بن ابی جهل و سهیل بن عمرو با اتباع خود
چون بحرم رسیدند نوفل را گفتند چاره نیست ما را زین حرم در آمدیم حرمت حرم هتک
نتوان کرد نوفل گفت بروید و کینه خود بخواهید که ما در حرم بتر ازین کارها میکنیم بنو خزاعه
چون در مکه آمدند پناه با سرای بدیل بن ورقا دادند و او سید قوم بود و از پدران مصنف این کتابست
او بیرون آمد و گفت ای قوم این آن عهدست که با محمد کرده اید هنوز چه مدت گذشت که عهد
تباه کردید و حرمت حرم برداشتید و اگر نه آنستی که من حرمت حرم از آن بیشتر دارم و دوام بدان شناسید
که تیغها نصیب خود چون گرفتی و حالی بجانب مدینه فرستاد که رسول را خبر دهد نام او عمرو
بن سالم الخزاعی و بمدینه آمد و در مسجد رسول صلی الله علیه و آله شد و رسول با صحابه نشسته
بود و این بیتها آغاز کرد لاهم انی ناشد محمدا و این بیتها در سورة التوبه رفته
چون باین بیت رسید هم بیتونا بالوتیر هجدا فقتلونا رکعا و سجدا نصب فتح
مکه این بود چون رسول صلی الله علیه و آله این بیت بشنید گفت یا عمرو بن سالم هیچ اندیشه
مدار که من زور او کینه تمام و نصرت خدا در پیش منست و درین حال که رسول این میگفت
ابری بر آمد گفت این ابر بنصرت بنی کعب باران خواهد داد و ایشان رهطی بودند از
بنی خزاعه آنگه بدیل بن ورقا با جماعتی بسیار از خزاعه بمدینه آمد بشکایت قریش و نقض
عهد ایشان رسول را رسول او را اکرام کرد و دلخوشی داد و گفت باز گرد که من بر اثر می آیم
و این لشکر می باید کشید قریش پشیمان شدند بران کردن و بترسیدند از آن حال ابوسفیان را

کفشند ترا بباید رفتن با محمد عهد تازه باید کردن و در مدت زیاده خواستن ابوسفیان از مکه
بیرون آمد رسول صلی الله علیه و آله گفت پنداری چنان می‌نگرم که ابوسفیان اینک در رسید و
خواهد تا عهد تازه کند ابوسفیان در راه بدیل بن ورقا را دید با رهط خزاعه گفت از کجا می
آیی گفت به بعضی جایها که شتران را آنجا می‌بردم تا ملاحظه کنم و نگفت که بمدینه رفته بودم ابوسفیان
را وهم آمد که او بمدینه بوده با رفقا خود گفت بدیل و رفقا بمدینه بوده و شکایت ما رفته و از ما بو شنیده
داشت اگر خواهید تا تحقیق این حال کنید بر پی شتران ایشان بروید تا پشکینه بشکنید اگر در و
استخوان خرما است از مدینه می‌آیند که در مدینه شتر را استخوان خرما دهند برفتند و ملاحظه
نمودند چنان بود دانستند که او نزدیک رسول بوده است ابوسفیان بمدینه آمد و در مسجد
رفت با رسول سخن بسیار گفت رسول صلی الله علیه و آله سر بالا برنداشت و یک کلمه را جواب
نداد بر نزدیک ابوبکر آمد و گفت با من یا محمد سخن گو گفت نتوانم بنزد عمر آمد هیچ اجابت ندید بنزد
علی علیه السلام آمد و او در حجره مطهره فاطمه زهرا علیها السلام بود و حسین بن علی علیهما السلام
کودک بود و پیش ایشان نشسته گفت یا بن ابی طالب چه رای بینی مرا گفت رای آن می‌بینم که
ترا سود ندارد گفت ای دختر محمد این فرزندت را بگو تا ما را حمایتی کند و این فخر تا قیامت
برو بماند گفت یا هذا این پسر من کودک است خود در جهان که باشد که بر پیغمبر خدا اجابت کند
پس علی علیه السلام را گفت رای چیست گفت من هیچ رای نمی‌بینم جز آنکه تو که سید بنی کنانه در
مسجد رسول برخیزی و بگویی که من حمایت می‌کنم اگر رسول اجازت دهد مراد نشست و اگر
ندهد چرا این نیست او بیامد و در مسجد این بگفت رسول او را التفات نکرد بیامد تا دختر خود را
ام حبیبه که زن رسول بود ببیند تا در آنجا شد خواست تا پای بر جامه رسول صلی الله علیه و آله
نهد ام حبیبه کنار بکشید جامه رسول را نوردید گفت یا بنیه نمی‌شاید که من پای بر جامه
تو نهم گفت این جامه رسول است و تو مشرکی و مشرک پلید باشد من روا ندارم که تو پای
بر جامه رسول نهی او بیرون رفت بمکه شد گفتند چه کردی قصه بازگفت گفتند پس محمد
اجازت کرد گفت لا والله گفتند پس علی بر تو خندیده است گفت پس چاره چه این
نبود الا که رسول صلی الله علیه و آله صحابه را گفت زنهار نباید تا احوال ما کس بداند که ناگاه

بدر مکه فرو آییم و من از خدای عز و جل درخواسته‌ام تا خبر من بر مکیان پوشیده دارد در آن
میان حاطب بن ابی بلتعه نامه نوشت و بدست زنی سیاه بمکه فرستاد و مکیان را خبر داد
از عزم رسول جبرئیل بیامد و رسول را خبر داد رسول صلی الله علیه و آله علی علیه السلام و زبیر را
بفرستاد و آن نامه از او بستدند و این حدیث بشرح رفته است در سوره الممتحنه و حاطب از آن
عذر خواست و استغفار کرد و رسول او را عفو کرد پس رسول صلی الله علیه و آله از مدینه
بیرون آمد دهم ماه رمضان سال هشتم از هجرت و مردی را در مدینه خلیفه کرد از بنی غفار
نام او کلثوم بن الحصین چون به کدید رسید میان عسفان و امج روزه بگشاد و از آنجا
بمر الظهران آمد با ده هزار مرد از مهاجر و انصار هیچکس از یاران باز نایستاده بود در
راه ابوسفیان بن الحرث بن عبدالمطلب را دید و عبدالله بن ابی امیه بن المغیره چون آن بدیدند
بترسیدند و دانستند که اهل مکه را طاقت آن نباشد خواستند تا نزدیک رسول آیند ایشان را لشکر
بار ندادند گفت من نخواهم تا ایشان را ببینم از آن جفا که از ایشان دیده‌ام ام سلمه گفت یا رسول الله
یکی پسر عم است و یکی پسر عمه اگر دستوری باشد درآیند و از تو امانی جویند گفت نخواهم البته
که ایشان را ببینم ابوسفیان بن الحرث پسری با خود داشت گفت بخدا که اگر محمد مرا بخود راه
ندهد دست این پسر بگیرم و در بیابان بروم تا هر دو از تشنگی و گرسنگی بمیریم رسول
صلی الله علیه و آله چون این بشنید رحم آمد او را دستوری داد درآمدند و اسلام آوردند
و خبر رسول بر قریش مخفی بود از آمدن او خبر نداشتند و سخت خائف بودند ابوسفیان بن حرب
و حکیم بن حزام و بدیل بن ورقا از مکه بیرون آمده بودند تا کسی را ببینند و از او خبری پرسند
عباس بن عبدالمطلب گفت من اندیشه کردم که اگر رسول بدین هیات ناگاه در مکه رود از
قریش نماند گفت استر رسول را برنشستم و شدم گفتم باشد که کسی را ببینم و خبر دهم تا بیایند و از
رسول امان خواهند و آن سه مرد که از مکه بیرون آمده بودند بر بلندی شدند آتشهای عظیم دیدند
گفتند این چه آتش است بدیل گفت آتش بنی خزاعه است گفتند بیش از آنست بدیل را گمان بود
که رسول است پوشیده میداشت عباس گفت با ایشان رسیدم و آواز ایشان بشناختم
گفتم یا ابا سفیان تویی گفت یا ابا الفضل تویی گفتم آری گفت چه خبر داری گفتم رسول خدا

می آید باده هزار مرد که شما را طاقت آن نباشد گفت ای حبیب گفتم تو برنشین این استر نشین
تا برای تو امانی خواهم از رسول الله او را در میانه لشکر آوردم به هر آتشی که بگذشتم میگفتند عم
علی بغلة رسول الله او را به خیمه رسول بردم و بنشاندم و خود در رفتم و گفتم یا رسول الله
ابو سفیان از در تو در آمده است اسیر وار من در حق او شفاعت میکنم گفت برو تا فردا او را
پیش من آور بامداد روز او را پیش رسول بردم گفت ویحک یا ابا سفیان وقت نیامد که بگویی
لا اله الا الله ابو سفیان گفت پدر و مادر من و جان و تن من فدای تو باد که بس حلیم و کریم و
رحیم بودی من بدانستم که جز خدای خدای دیگر نیست که اگر بودی بفریاد ما رسیدی گفت وقت
نیست که گواهی دهی که من رسول خدایم گفت تن و جان من فدای تو باد چه حلیم و کریم و رحیم
بودی مرا در این حدیث دو ماه مهلت ده گفت چهار ماهت مهلت دادم عباس گفت ویحک
یا ابا سفیان ایمان آور گفت در مهلتم رسول گفت او را بیرون بر و بر گذرگاه لشکر بدار
تا مردم او را ببینند و بدانند که در امان است عباس گفت یا رسول الله تو دانی که او مردی است
که فخر دوست دارد طمع تشریفی از تو دارد پیش از آن گفت بگو که رسول میگوید هر که در سرای
ابو سفیان رفت ایمن باشد و هر که در مسجد الحرام رود ایمن است و هر که در خانه خود در رود و در
ببندد ایمن است عباس گفت او را ببردم و بر گذرگاهی تنگ بداشتم تا گروه گروه لشکر
میگذشت و میگفت اینان کیستند من میگفتم بنو فلان و بنو فلان تا رایت رسول صلی الله علیه و آله
پیدا شد و سواد اعظم و کتیبه خضرا گفت اینان کیانند گفتم رسول خداست صلی الله علیه و آله
با جماعت مهاجر و انصار گفت یا عباس ملکی عظیم یافت پسر برادرت گفتم ویحک این
نبوت است گفت آری گفتم برو و قوم را خبر ده او در مسجد الحرام رفت و آواز داد که یا معشر
قریش محمد اینجا رسید با لشکری که هیچکس قوت ایشان ندارد گفتند پس ما را تدبیر چیست
گفت هر که در سرای من شود ایمن است گفتند سرای تو کی در رو شود گفت هر که در مسجد الحرام شود
ایمن است و هر که در سرای خود شود و در ببندد ایمن است آنگه حکیم بن حزام و بدیل بن
ورقا بیامدند و اسلام آوردند و بیعت کردند و رسول ایشان را برستاد تا مردم را دعوت
کنند و با اسلام خوانند که هر که با علی مکه در سرای ابو سفیان شود ایمن است و در زیر مکه در سرای

حکیم بن حزام و در میان مکه در مسجد الحرام ایشان برفتند و مردم را این بگفتند آنگه رسول صلی الله
علیه و آله رایت بسعد عباده انصاری داد و او را پیش و انصاریان نمود او رایت بستد
و میرفت و میگفت الیوم یوم الملحمة الیوم تستحل الحرمة عباس بشنید نزد رسول آمد و گفت
یا رسول الله ترسم که امروز سعد را بر قریش صولتی باشد که عار آن بر ما بماند رسول
صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را گفت تو برو و رایت بستان و در مکه برو و بیاید و رایت بستد
و در مکه برد چون به در سرای پدر رسید ام هانی رحمها الله بیرون آمد علی علیه السلام را گفتند
که جمعی از کافران بحمایت ام هانی درین خانه شده اند آواز داد که ای اهل سرای بیرون کنید دشمنان
خدا را ام هانی رحمها الله بیرون آمد و علی علیه السلام ترک بر سر داشت و روی پوشیده
او را نشناخت گفت ای جوانمرد من دختر عم رسولم و خواهر علی ابو طالب مرا حرمتی بدار
علی علیه السلام گفت بیرون کن ایشان را ازین سرای ام هانی گفت بخدا که شکایت تو با رسول
خدا بگویم علی علیه السلام ترک از سر بر گرفت ام هانی در گریه علی را چون بدید بخست و بوسه بر ران
و رکاب او میداد آنگه گفت یا علی حلیم که سوگند خورده ام که شکایت تو با رسول بگویم گفت برو
بگو که به اعلی الوادی فرو آمده است و بیامد و رسول صلی الله علیه و آله در خیمه غسل میکرد
تا در مکه آید گفت یا رسول الله ماذا لقینا الیوم من علی فاطمه علیها السلام گفت یا ام هانی
شرم نداری که آمده و شکایت علی میکنی را آنکه او دشمنان خدا را برنساند رسول صلی الله
علیه و آله بخندید و گفت یا ام هانی امان که در سرای تو اند در حمایت تو و امان تو اند لمکان من
علی و رسول صلی الله علیه و آله گفته بود که هیچکس را مکشید و با کس قتال مکنید الا با آنکه با
شما قتال کند جماعتی از قریش در اسفل مکه مجتمع بودند با بنی بکر خالد ولید با لشکری با ایشان
رسید و ایشان قتال کردند با مسلمانان خدای تعالی ایشان را ظفر داد و از مشرکان
جماعتی کشته شدند دوازده یا سیزده مرد و یکدو مرد مسلمان نیز کشته شدند محمد بن
اسحق گفت که حماس بن قیس بن خالد بکری از جمله بنی بکر بود در خانه رفت و سلاح بر گرفت
و ساز قتال میکرد زنی عاقل داشت او را گفت کجا میروی گفت بقتال محمد و اصحاب او

گفت همانا تو و امثال تو قوت او ندارید گفت بروم و از برای تو خادمه بیاورم و بیتی گفت آنگه حاضر آمد
با عزان و سهیل و عکرمه چون ایشان بهزیمت برفتند او نیز در خانه گریخت و در در بست
زن گفت کجابست آنکه میگفتی او بیتی چند بگفت و رسول صلی الله علیه و آله گفته بود که کسی را نکشند
الا مقاتل یا قاتل را و جماعتی سه چهار نازا و تنی چند را که مرتد شده بودند منهم عبد الله بن سعد بن
ابی سرح او بحمایت عثمن عفان رفت و عثمن او را بیاورد و در حق او شفاعت کرد و رسول
سر در پیش افکند انگه گفت کسی نیست در میان شما که این را بکشد سعد معاذ گفت یا رسول الله
چشم من در چشم تو بود که اشارت کنی تا من او را بکشم گفت بدانکه پیغمبر را خائنة الاعین
نباشد و نیز فرمود تا عبد الله بن خطل را بکشند که مرتد شده بود و از مدینه گریخته و بجانب
مشرکان رفته و نیز دو زن مغنیه را فرموده بود تا بکشند که بهجاء رسول غنا کردندی
و حویرث بن نقیل را فرموده بود تا بکشند و او از جمله موذیان رسول بود و مقیس
بن صبابه انصاری را کشته بود و مرتد گشته و عکرمه ابو جهل را نیز گفته بود که بکشند
او بیمن گریخت و زنش ام الحکیم بنت حارث بن هشام ایمان آورد و از رسول امان خواست
برای او کس فرستاد او باز آمد و اسلام آورد او را گفتند سبب اسلام تو چه بود گفت همی
رسیدم خواستم که در کشتی نشینم مرد کشتیبان گفت اگر خدا را بیگانه میگوئی در کشتی منشین
که این کشتی جز موحد را از البحار نبرد و هرگه که مشرک در و نشیند غرق شود و دیگران در بلا افتند
من کشتی نشستن رها کردم و باز آمدم و برسول ایمان آوردم اما عبد الله بن خطل را سعید بن
حریث و ابو برزة الاسلمی کشتند و مقیس بن صبابه نمیلة بن عبد الله بکشت خواهرش در
مرثیه او گفت لعمری لقد اخزی نمیلة رهطه و فجع اضیاف الشتاء بمقیس فلله
عینا من رای مثل مقیس اذا النفساء اصبحت لم تخرس اما آن دو کنیزک مغنیه
یکی را بکشتند و یکی گریخت پس از آن برای او امان خواستند از رسول صلی الله علیه و آله او را
امان داد اما در عهد عمر خطاب با بطح او را اسبی در پای گرفت و بمرد و حویرث را علی
بن ابی طالب علیه السلام بکشت و رسول صلی الله علیه و آله در مکه آمد و بر در خانه کعبه بایستاد

وگفت لا اله الا الله

بگفت
لا اله الا الله وحده لا شریک له صدق وعده و نصر عبده و هزم الاحزاب وحده الا و هر مأثرة
و خونی و مالی که دعوی میکنند امروز در زیر قدم منست الا سدانة کعبه و سقایة الحاج الا
هر کسی را بعمد بکشد دیه مغلظه لازم آید از جمله آن شتر آبستن که بچه در شکم دارد یا معشر قریش
خدای تعالی نخوت قریشی از شما ببرد و بدانید که همه مردم از آدم و حوا اند و خدا آدم را از خاک آفرید
آنگه این آیه برخواند یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی الآیه آنگه گفت یا اهل مکه شما را چه
گمانست که من با شما کنم گفتند آنچه لایق کرم تو باشد رسول صلی الله علیه و آله گفت من امروز شما را
آزاد کردم از امروز باز اهل مکه را طلقا گویند آنگه اهل مکه جمع شدند تا بر رسول بیعت کنند
و رسول صلی الله علیه و آله بر زبر کوه صفا بنشست و علی علیه السلام در زیر او بنشست و مردم می آمدند
و بیعت میکردند بر سمع و طاعت چون بیعت مردان تمام شد زنان نیز بیامدند و بیعت کردند
چنانکه ذکر آن در سورة الممتحنه برفت صفوان بن امیه بگریخت تا بدریای جده رود عمیر بن
وهب در حق او شفاعت کرد و رسول صلی الله علیه و آله او را امان داد و به و نشانه عمامه خود بفرستاد
او باز آمد و ایمن بود او را گفتند محمد از آن گریزیست و کریمست و حلیمست اما عبد الله بن الزبعری
بنجران گریخت حسان بن ثابت در حق وی این بیت بگفت لا تعدمن رجلا احلک بغضه
نجران فی عیش احد لئیم چون این بیت و رسید بر خواست و بیامد و ایمان آورد پس
این بیتها بگفت یا رسول الملیک ان لسانی راتق ما فتقت اذ انا بور اذ ا
جاری الشیطان فی سنن الغی و من مال میله مثبور آمن اللحم و العظام لربی
ثم نفسی الشهید انت النذیر و اما هبیرة المخزومی آنجا بماند بنجران بر کفر و نماند زن او
اسلام آورد و از وی بریده شد چون از اسلام او خبر یافت این بیت بگفت اشاقتک
هند ام اتاک سؤالها لذاک النوی اسبابها و انفتالها این طرفی است از فتح مکه
آمدیم با تفسیر اذا جاء نصر الله و الفتح خدای تعالی گفت یاد کن ای محمد چون نصرت
و یاری خدا بیاید و فتح مشهور معروف که فتح مکه بود و لام در و تعریف عهدست عرب
چون فتح مکه شنیدند گفتند چون محمد اهل حرم را استیلا کرد و ایشان را از اصحاب الفیل نگه
داشتند دلیل آنست که او حق است صادق است و از این پس کس طاقت او ندارد بعد از آن

فوج فوج می آمدند و ایمان می آوردند و ذلک قوله وَرَأَیْتَ النَّاسَ یَدْخُلُونَ فِی
دِینِ اللَّهِ أَفْوَاجًا عکرمه و مقاتل گفته مراد به ناس اهل یمن اند عبد الله عباس گفت چون
این سوره فرو آمد رسول صلی الله علیه و آله گفت الله اکبر جاء نصر الله والفتح و جاء اهل الیمن
رقیقة قلوبهم لینة طاعتهم الایمان یمان والحکمة یمانیة ابو عمار روایت کرد که من همسایه
جابر عبد الله انصاری بودم در نزدیک وشدم مرا می پرسید از احوال مردمان من آنچه دیده
و دانسته بودم میگفتم از فرقت و اختلاف ایشان او بگریست و گفت از رسول شنیدم که گفت
مردم در دین خدا آیند فوج فوج و از دین بیرون روند فوج فوج آورده اند که یکی از عقلا
مجانین نزد معویه شد معویه او را گفت از قرآن چیزی دانی گفت الکثیر الطیب گفت
بخوان تا بشنوم گفت بسم الله الرحمن الرحیم اذا جاء نصر الله والفتح ورایت الناس
یخرجون من دین الله افواجا معویه گفت خطا میخوانی یدخلون آمده است گفت کان ذلک
فی عهد رسول الله فاما الآن فیخرجون فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ
إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا عبد الله عباس گفت عمر خطاب مرا مرتب اشیاخ و با اهل
بدر و پیران مرا مساوات کردی و راگفتند این کودک را بیش از پایه او می نهی او گفت او اسوا
هست از شما آنجا که خدای تعالی گفت در سورة الفتح فسبح بحمد ربک واستغفره برا فتح مکه
معمر را چرا استغفار باید کرد هر کسی چیزی میگفت بر قاعده مرا گفت تو چه گوئی گفتم این سوره
خبر وفات رسول بود او را گفتند عمرت با خر رسید استغفار کن گفت دیدید که از شما میداند
عبد الله عباس گفت رسول صلی الله علیه و آله در این سال وفات یافت قتاده و مقاتل گفتند دو سال
دیگر زیست عبد الله مسعود گفت چون این سوره آمد رسول بسیار گفتی سبحانک
اللهم وبحمدک اغفر لی انک انت التواب عایشه گفت رسول صلی الله علیه و آله در آخر عمر این
کلمات بسیار میگفت گفتم یا رسول الله این کلمات بسیار میگوئی گفت خدای تعالی مرا امر کرده
بگفتن این در سورة الفتح ام سلمه گفت پیش از نزول این سوره رسول صلی الله علیه و آله در هیچ
حالت نبودی الا میگفتی سبحانک اللهم وبحمدک استغفرک و اتوب الیک روایت
چون این سوره آمد صحابه شاد شدند عباس بگریست گفتند چرا میگریی گفت زیرا اگر من

شنیده ام

شنیده ام که این خبر مرگ رسول است رسول گفت راست میگوید پیش از آن رسول را کس
خندان ندید عبد الله عباس گفت چون رسول صلی الله علیه و آله از غزاة خیبر باز آمد و این
سوره نازل شد بحجره فاطمه زهرا علیها السلام رفت و گفت یا علی یا فاطمه این سوره فرو
آمد و انا اقول سبحان الله وبحمده استغفر الله و اتوب الیه آنگه گفت یا علی از پس من ترا
جهاد باید کردن گفت با که رسول الله گفت با اصحاب احداث که در دین برای خود سخن گویند
و در دین رائی نیست تا دین الله او امر و نواهی است خدای تعالی آنگه گفت اگر از پس من
خلیفتی باشد جز تو نباشی برا و آنگه از تو سزاوارتر بخلافت کس نیست باخویشی و قرابت
و مصاهرت و تزویج فاطمه که سیده زنان جهان است و علی الخصوص آن نعمت که بدرت
را بر منست در جاهلیت و اسلام و همه رای من آنست که این کار در تو و فرزندان تو باشد
واین حدیث را امام الحدیث ثعلبی در تفسیر خود آورده است باسناد ه

سورة تبت این سوره مکی است و پنج آیت و بیست کلمه و هشتاد و نه حرف
روایت است از ابوامامه از ابی کعب که رسول صلی الله علیه و آله گفت هر که این سوره بخواند امید دارم
که خدای تعالی روز قیامت جمع نکند میان او و ابولهب بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ مفسران گفته سبب
نزول این سوره آن بود که چون خدای تعالی آیه وانذر عشیرتک الاقربین فرستاد رسول
صلی الله علیه و آله فرزندان عبد المطلب را بخواند و گفته بمنبر بر آمد و گفت یا صباحاه
بمنزلت مستغیثی مردم بر آن جمع شدند بشتاب گفتند چه رسید ترا گفت یا بنی عبد
المطلب یا بنی عبد مناف یا بنی هاشم یا بنی فهر اگر من گویم شما را که در زیر این کوه لشکر
فرو آمد و بر شما غارت خواهد کردن مرا باور دارید گفتند آری گفت من انذار میکنم شما را
بعذابی سخت و آن عذاب دوزخ است ابولهب گفت تبا لکم اذا دعوتمونی سائر القوم
امروز همه روز مرا از این خواندید خدای تعالی رد بر وی این سوره فرستاد گفت تباب
و خسار و هلاک و زیان دستهای ابولهب راست و اضافه تباب با دستها او را از آن
کرد که تولی فعل بآلت دست کنند و مثله قوله بما قدمت یداک و گفته اند صله است و المعنی

تبت هو بقول العرب يد الدهر و يد الزمان وقيل اراد تبت ذات يده ای ماله وملکه یقال
فلان قلیل ذات الیدای قلیل المال علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه و تول
اول معتمد سب لموافقة الظاهر و تباب خسار و خیبت و هلاک باشد یقول العرب تبا له
وابولهب پسر عبد المطلب بود و نام او عبد العزی بود و گفته اند نام او کنیت او یکی بود و گفته اند
برای آن او را ابولهب خواندندی که روی او چون در فشی آتش می تافتی و در قراة عبد الله مسعود
و آبی چنین است که تبت یدا ابی لهب وقد تبت چنانکه لفظ اول بر سبیل دعا علیه باشد
و دوم خبر چنانکه گویند غفر الله له وقد فعل و چنانکه متنبی گفت وهذا دعاء لو سکت
وقد کفیته لانی قد سالت الله فیک قد فعل جمله قرا ابی لهب خواندند بفتح ها مگر ابن کثیر که ایشان لهب خواندند بسکون ها و در ذات لهب خلاف نکردند لموافقة رؤس الآی
عبد الله عباس گفت چون خدای تعالی قلم بیافرید و وحی کرد با او که بایات بنویس قلم گفت
تبت یدا ابی لهب این بنوشت ما اغنی عنه ماله وما
کسب گفت غنا نکند مال او از و اندوخته او او را سود ندارد عبد الله مسعود گفت
چون رسول ابولهب را دعوت کرد و تهدید کرد بدوزخ گفت اگر چنانست که تو میگویی و این
حدیث راستست من خود را از دوزخ بمال باز خرم خدای تعالی این آیه رد کرد بر وی گفت
مال او هیچ غنا نکند ما نفی است و گفته اند استفهام است چه غنا کند یعنی نکند و معنی یکی
باشد گفته اند برای آن گفت که او مواشی بسیار داشت و مال نزدیک عرب مواشی باشد قوله
ما کسب گفته اند هم مال است یعنی مال موروث و مال مکتسب و گفته اند فرزندان خواست
ومنه قوله صلی الله علیه و آله ان اطیب ما اکل الرجل من کسبه وان ولده من کسبه
اعمش خواند در شاذ وما اکتسب در خبر است که یکروز پسران ابولهب بخصومتی که ایشان را
بود پیش عبد الله عباس آمدند و او در مسجد الحرام نشسته بود با هم در او بخشد یکی از ایشان بیفتاد بالکیه کرمه
در عبد الله عباس آمد گفت اخرجوا عنی الکسب الخبیث لقوله وما کسب سیصلی
نارا ذات لهب سین را از خلوص فعل است استقبال را گفت ملازم شود
سوخته گردد با تش خداوند درفش و در شاذ ابو رجاء العطاردی خواند سیصلی علی

الفعل المجهول بقشا میدا و را و بسوزانند با تش اشهب خواند سیصلی من التصلیه علی
الفعل المجهول کقوله و تصلیه جحیم وامرأته حمالة الحطب و زن او
ام جمیله بنت حرب بن امیه بود خواهر ابو سفیان و یک چشم بود آمده است که چون
عقیل بن ابی طالب نزدیک معویه رفت میان ایشان مزاحها رفتی و عقیل بحاضر جوابی
معروف بود یکروز عقیل در پیش معویه رفت و جماعتی حاضر بودند معویه با ایشان نکر بیت
و گفت هذا عقیل عمه ابولهب عقیل گفت هذا معویه عمته حمالة الحطب یکروز دیگر
معویه عقیل را گفت این تری عمک ابا لهب فی النار عقیل گفت اذا دخلت النار
تراه عن یسار الداخل مفترشا عمتک حمالة الحطب فانظر ایهما اسوء حالا الناکح کم
ام المنکوح اما حمالة الحطب بعضی گفته اند حقیقت بوده که آن زن از خساست
و دنائت همت بنفس خود رفتی و هیمه آوردی خدای تعالی این از و باز گفت و این برو
لقبی شد عبد الله عباس مجاهد و قتاده گفته اند این کنایتست از و شایت و نمیمت و
سخن چینی و نقل احادیث و ایقاع شر و وحشت میان مردمان و این زن را این
عادت بود و یقول العرب فلان یحطب علی فلان اذا کان یسعی بهم بالنمیمة ضحاک گفت
برای آنش حمالة الحطب خوانند که خار و خاشاک بیاوردی بشب و در راه گذر رسول افکندی بی
ربیع گفت آن خار و خاشاک در زیر پای رسول صلی الله علیه و آله از خز و حریر نرمتر بودی
مرة الهمدانی روایت کرد که او یک شب پشته از آن خار خلیده در پشت داشت مانده
شد سنگی باز نهاد تا بیاساید فرشته بیامد و او را برگرفت و بر آن خار میزد تا بمرد
سعید جبیر گفت حمالة الحطب ای الخطایا حمال گناهان بود بیانه قوله وهم یحملون
اوزارهم علی ظهورهم یقال فلان یحطب علی اهله اذا اساء و اثم و برای این گناه را
وزر خوانند که وزر ثقل باشد و فلان حاطب قریبه اذا کان جانیا علیهم و فلان محطوب
علیه اذا کان مجنیا علیه عامه قرا حمالة الحطب خواندند برفع و آنرا دو وجه است
یکی مبتدا و خبر و یکی صفت و موصوف حسن بصری و ابن ابی اسحق و ابن محیصن
والاعرج و عاصم خواندند حمالة الحطب بنصب و آنرا دو وجه باشد یکی حال و یکی نصب

علی الذم کانه قال اعنی حمالة الحطب واخصها ومثله قوله ملعونين وحطب اسم جنس است
واحد او حطبة باشد بعضی اهل لغت کفتند حطب جمع حاطب است کحارس وحرس
وراصد ورصد یعنی او حمل کردی کسا زابر وشایت ونمیمه اکثم بن صیفی پسرانرا
وصیت کرد وکفت ایاکم والنمیمة فانها نار محرقة اکمه کفت نمام بیک ساعت آن کند
که ساحر بسالی نکند قال الشاعر ان النميمة نار ويك محرقة ففر عنها
وحاذر من تعاطاها کفتند وجه تشبیه نمیمه بهیزم اینست که هیزم آتش
افروزند وازنمیه آتش عداوت افروخته شود وجهی دیکر کفتند که هیزم آلت افروختن
باشد وآتش را اثر در تفرق بود همچنین نمیمه سبب تفریق بود قال الشاعر ان بنی
الادرم حمالو الحطب هم الوشاة فی الرضا والغضب علیهم اللعنة حالة
الحطب فی جیدها در کردن او قال ذو الرمة فعیناک عیناها وجیدک
جیدها وجیدک الا انها غیر عاطل حبل من مسد در وخلاف کردند
عبدالله عباس عروة بن الزبیر کفتند زنجیری آهنین باشد طولش هفتاد کز در دهنش کنند
از زیرش بیرون آرند وباقی بر کردنش بپیچند سدی کفت این زنجیری باشد از آهن که در
دوزخ می آید ومیرود چنانکه دلو ورسن در چاه شود وآید مجاهد کفت مسد آن آهن
باشد که در میان چرخ چاه بود وآنرا محور کویند واین قول عطا وعکرمه است شعبی و
مقاتل کفتند رسنی باشد از لیف آن رسنی بود که بآن هیزم آوردی خدای تعالی کلوی او
بآن باز کرفت واورا هلاک کرد روز قیامت باشد آن رسنی در کردن او کنند ولکن از آتش
باشد سعید مسیب کفت قلاده کرانمایه بر کردن داشت کفت در عداوت محمد خرج خواهم
کرد ابن زید کفت مسد رسنی باشد از پوست درختی که بیمن روید ومسد در کلام
عرب هر رسنی باشد که اورا محکم بتابند اکر لیف باشد واکر جز از لیف و اشتقاق او از مسد
وآن فتل وتابش بود وفلان ممسود الخلق اذا کان محکم الخلق وجمع مسد امساد باشد
بود اصمعی کفت چهار شاعر از پس امامی نماز میکردند نام او یحیی قل هو الله احد میخواند در
ساعتی توقف کرد یکی از شاعران کفت اکثر یحیی غلطا فی قل هو الله احد دیکر

کن

کفت قام طویلا ساکتا حتی اذا اعنی تجد سیم کفت یزحر فی محرابه زحیر حبلی الولد
چهارم کفت کانما لسانه شد بحبل من مسد وسوره دلیل است نبوت محمد
صلی الله علیه واله راو المکه او خبر داد که ایشان بر کفر بمیرند وبدوزخ شوند همچنان بود که
او خبر داد واین نباشد الا باعلام علام الغیوب وهو علیم بما فی القلوب سوره
اخلاص این سوره مکی است چهار آیتست یازده کلمه است وچهل وهفت حرف
روایتست ابو الدردا که رسول صلی الله علیه واله کفت عاجز باشد یکی از شما که هر شب ثلثی
از قرآن بخواند کفتند یا رسول الله که طاقت دارد کفت یکبار قل هو الله احد بخواند همچنان
باشد که ثلثی از قرآن خوانده باشد جابر عبدالله انصاری روایت کرد از رسول صلی الله علیه
واله که کفت هر که چون در خانه شود قل هو الله احد بخواند خدای تعالی درویشی از آن خانه
واز همسایکان دور کند انس مالک روایت کرد از رسول صلی الله علیه واله که هر که قل هو الله
احد یکبار بخواند خدای تعالی بر وبرکت کند وچون دوبار بخواند بر وبر اهل بیت او برکت کند
وهر که سه بار بخواند بر وبر اهل بیت او وبر همسایه او برکت کند وهر که دوازده بار بخواند
خدای تعالی در بهشت برای او دوازده کوشک بنا کند وحفظه کویند بیایید تا کوشکهای
برادرمان ببینیم اکر صد بار بخواند خدای تعالی کفاره کناه بیست وپنجساله او کند اکر چهار صد
بار بخواند کفارت کناه چهار صد ساله بود جز خون بناحق ومظلمه مردم اکر هزار بار بخواند
نمیرد تا جای خود در بهشت ببیند یا دیکری ببیند واورا خبر دهد سهل بن سعد
روایت کرد که مردی نزدیک رسول صلی الله علیه واله آمد وشکایت از فقر ودرویشی میکرد
رسول صلی الله علیه واله کفت چون در خانه روی بر اهل خود سلام کن اکر آنجا کسی نباشد
بر من صلوات فرست وقل هو الله احد یکبار بخوان مرد همچنان کرد توانکر شد ودر وی
روزی فراخ شد تا با همسایکان خیر کرد انس مالک کفت با رسول صلی الله علیه واله به
تبوک بودم یکروز آفتاب را دیدم با نوری وضیائی که هرکز چنان ندیدم رسول جبریل را
کفت امروز چیست که آفتاب را این همه شعاع است کفت مردم الکه معویة بن معویة اللیثی
در مدینه فرمان یافته خدای تعالی هفتاد هزار فرشته فرستاده است تا بر و نماز کنند

رسول گفت یا جبرئیل او این پایه بچه یافته گفت با آنکه قل هو الله بسیار خواندی در آمد و شد
نشست و خواست و در شب و روز بار رسول الله خواهی که زمین در نوردم تا بر و نماز کنی
گفت خواهم چنان کرد و رسول بر و نماز کرد هم انس روایت کرد که در عهد رسول مردی بود
که در نماز جز قل هو الله احد نخواندی رسول را خبر دادند او را گفت چرا چنین کنی گفت من این
سوره را دوست دارم رسول صلی الله علیه و آله گفت دوستی این سوره ترا بهشت برد
محمد بن المنکدر روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله که یکروز دو فرشته در هوا بیکدیگر
رسیدند یکی از آسمان هفتم می آمد و یکی از زیر هفتم زمین آنکه از آسمان می آمد گفت امروز
چندان عمل بآسمان بردم که هرگز نبرده بودم فرشته دیگر گفت آن چیست گفت مردی
صد بار قل هو الله احد بر خواند گفت خدا با او چه کرد گفت او را ابو هریره روایت کرد که یکروز
رسول صلی الله علیه و آله مردی را دید که قل هو الله احد یکبار بخواند گفت وجبت گفتند یا
رسول الله چه واجب شد گفت بهشت واجب شد او را انس مالک روایت کرد از رسول
صلی الله علیه و آله که هر که یکبار قل هو الله احد بخواند خدای تعالی چندان ثواب دهد او را که
هفتاد قطار شتر از یاقوت سرخ آفریده و روح در و دمیده پر از نوشته ها کرده تنگ تر
از موی زنگیان و باریک تر از تار موی مردمان ابی کعب روایت کرد که از رسول صلی الله
علیه و آله پرسیدم ثواب قل هو الله احد گفت هر که قل هو الله احد یکبار بخواند خدای تعالی
از آسمان رحمت و خیر ببارد و سکینه فرو فرستد بر و او را در رحمت خود بپوشد
و آواز او بماند آواز نحل در زیر عرش افتد و از خدای تعالی هیچ چیز نخواهد الا که بدهد او را
و او را در حراست و حمایت خود کرد بسم الله الرحمن
الرحیم قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ ابی کعب گفت سبب نزول این سوره
آن بود که مشرکان رسول را صلی الله علیه و آله گفتند انسب لنا ربک نسبت خدای
را با ما بگو خدای تعالی این سوره بفرستاد عبد الله عباس گفت عامر بن الطفیل و
اربد بن ربیعه بنزدیک رسول صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند ما را با چه میخوانی گفت با
خدای گفتند بگو ما را تا خدای تو از چیست از زر است یا از سیم یا از روی یا از آهن خدای

تعالی این آیه فرستاد و آتشی از آسمان بیامد و اربد را بسوخت و عامر بجست در وقعه
ق نیزه بر پهلوی او زدند و هلاک شد و قصه ایشان در سورة الرعد رفته است
قتاده و ضحاک و مقاتل گفتند جماعتی از احبار جهودان بنزدیک رسول صلی الله علیه و آله آمدند
و گفتند ای محمد ما را بگو تا خدای تو چونست که ما نعت و صفات او در توریة خوانده ایم تا موافق
آن هست یا نه خدای تعالی این سوره فرستاد گفت بگو ای محمد این کافران جاهل را که خدا یکی است
در قراءة عبد الله مسعود چنین است که قل هو الله الواحد و واحد و احد یکی باشد و اصل احد وَحَد
بوده است من الوحدة و عرب واو را بهمزه بدل کنند فی قولهم وِشاح و اِشاح و وکاف و
اکاف و اُقِّتَت و وُقِّتَت بعضی دیگر گفتند احد بلیغ تر است از واحد بعضی دیگر گفتند واحد
اسم باشد و اَحَد صفت و قول اول درست است و اختیار محققان و انشد الانباری
رمَنه اناة من ربیعة عامر نؤوم الضحی فی مأتم ای ماتم یعنی وناة من الونی و هو الفتور
بعضی دیگر گفتند اصل یکیست الا آنکه در بعضی وجوه میان ایشان فرقی هست و آن آنست
که واحد در اثبات گویند و اَحَد در نفی تقول العرب ما جاءنی احد و ما جاءنی من احد و لا احد
ههنا و جاءنی واحد من القوم و رأیت واحدا منهم قال النابغة فی ان احدا اصله
وَحَد کان رحلی وقد زال النهار بنا بذی الجلیل علی مستأنس وحد عامه قرّا
احدٌ خواندند بتنوین و در شاذ حسن بصری و ابان بن عثمن و نصر بن عاصم و ابن ابی اسحق
و هرون بن عیسی خواندند اَحَدُ بی تنوین برای تخفیف قیاسا علی قوله عُزَیْرُ بْنُ الله و ذکر
الشاعر ولا ذاکرَ الله الا قلیلا و در اعراب او دو وجه گفتند یکی آنکه هو الله است و الله
بدل است و احد خبر مبتدا است کقولک هو الرجل منطلق و وجهی دیگر آنکه هو مبتدا است
و الله خبر اوست و احد خبر بعد خبر است کقولهم هذا حلو حامض وجه سیم آنست که هو
ضمیر شان و کار است و الله مبتدا است و احد خبر اوست اللّٰهُ الصَّمَدُ
در صمد خلاف کردند عبد الله عباس و حسن و سعید جبیر گفتند صمد آن بود که مجوف نباشد
از اینجا است که را مصمد گویند سعید مسیب گفت آن بود که در و حشو نبود شعبی گفت
آن بود که طعام و شراب نخورد عکرمه گفت آن بود که او را حاجت نبود بحدث و این

هر سه قول را مرجع با آنست که مجوف نیست و این تفسیر از جهت لغت باشد ابی گفت تفسیر صمد آیت است
که از پس او ست من قوله لم یلد برای آنکه هر چه زاده باشد مرگ برو روا بود شقیق بن سلمه
گفت صمد سیدی باشد که سودد او بنهایت رسیده باشد و این روایت علی بن طلحه
از عبدالله عباس است قولی دیگر از آنست که سیدی بود که در حوایج قصد با او کنند
و رجوع با او کنند بعضی دیگر گفتند سید تمام شرف باشد و این اقوال متقاربست از جهة
معنی و اصله من صمدت فلانا اصمده صمدا و الصمد المصمود کالقبض بمعنی المقبوض
و بیت مصمود و مصمد اذا کان مقصودا فی الحوائج قتاده گفت صمد باقی باشد از پس
فناء خلق عاصم گفت دائم باشد از رضا علیه السلام روایت کردند که آن باشد
که خلق آیس باشند از اطلاع برو محمد بن علی الترمذی گفت هو الازلی بلا عدد والباقی
بلا مدد والقائم بلا عمد و گفتند آن بود که با خلق نماند و گفتند آن بود که تجزی نپذیرد
عکرمه گفت آن باشد که بالای فرمان او فرمانی نباشد و این قول از علی علیه السلام روایت کردند
کعب الاحبار گفت آن باشد که در خلق او را نظیر نباشد سدی گفت هو المقصود فی الرغائب
والمستغاث به عند النوائب مقاتل بن حیان گفت آنکه در او عیب نباشد ربیع گفت آنکه
آفت بدو نرسد از صادق علیه السلام روایت کردند که او گفت غالبی باشد که او را غلبه
نتوان کردن ابو هریره گفت مستغنی که خلقان باو محتاج باشند مرة الهمدانی گفت
الذی لا یفنی ولا یبلی حسین بن الفضل گفت آن بود که آنچه خواهد کند کس حکم او
بنگرداند ترمذی گفت الذی لا تدرکه الابصار ولا تحویه الافکار ولا تحیط به الاقطار
وکل شیء عنده بمقدار بعضی دیگر گفتند الصمد پنج حرفست هر حرفی دلیل است
صفات کمال او الف دلیل احدیت لام دلیل الهیت صاد از صدق میم از ملک
دال از دوام لَمْ يَلِدْ او نزاد و ولادت برو محال است برای آنکه شهوت
برو محال است که این صفات اجسام است و او جسم نیست بل خالق اجسام است
وَلَمْ يُولَدْ و او از کس نزاد چه مؤدی باشد باین فساد و نیز اگر مولود باشد محدث
بود وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ و هیچکس او را همتا و هم سر نیست

احد اسم کان است و اگر چه نکره است برای آنکه منفی است روا بود و حرف نفی در وست
و کفوا خبر کان است و له صله او ست قرا درین لفظ خلاف کردند حمزه و یعقوب کُفْوًا
بسکون فا خواندند بهمز و این روایت عباس است از ابو عمرو و روایت اسمعیل از نافع
و حفص عن عاصم کُفُوًا مشبع خواندند بی همز و دیگر قرا کُفُؤًا مضموم الفا خواندند بهمز
و همه لغات صحیح و فصیح است و معنی او مثل و نظیر باشد روایت کردند که سائلی از امیر المؤمنین
علی علیه السلام تفسیر این سوره گفت هو الله احد بلا تاویل عدد الله الصمد بلا تبعیض بدد
لم یلد فیکون موروثا هالکا ولم یولد فیکون الها مشارکا ولم یکن له من خلقه کفوا احد

سورة الفلق این سوره مدنی است و پنج آیت و بیست و سه کلمه و هشتاد و چهار
حرف روایتست از ابی کعب که رسول صلی الله علیه و آله گفت هر که او معوذتین بخواند همچنان باشد
که هر کتاب که خدا فرستاده خوانده عقبة بن عامر روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله گفت
خبر دهم ترا الخیر فاضلتر که پناه جویان آن پناه جویند گفتم بلی یا رسول الله گفت
این دو سوره قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس هم عقبة بن عامر روایت کرد که رسول
مرا گفت خبر دهم ترا بدو سوره که فاضلترین سورتها است قرآنند گفتم بلی یا رسول الله گفت معوذتین
گفتم مرا بیاموز آنگه مرا بیاموخت و گفت این سورتها میخوان بوقت خفتن و بوقت برخاستن
هم او روایت کرد که رسول مرا گفت یا عقبه هیچ سوره مبین از قرآن که تو خوانی بهتر و فاضلتر
از قل اعوذ برب الفلق اگر توانی در نماز بسیار میخوان هم او روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله
گفت امشب دو سوره بر من انزال کردند که مثل آن ندیدم یعنی المعوذتین

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ قُلْ أَعُوذُ
بِرَبِّ الْفَلَقِ خدای تعالی امر کرد رسول را و مراد او و جمله امت که پناه با خداوند
تبارک و تعالی دهند از شر این چیزها در معنی فلق خلاف کردند عوفی روایت کرد از عبدالله
عباس و نیز مجاهد و قتاده و قرظی و ابن زید گفتند فلق صبح باشد لانفلاقه برای آنکه شکافته
شود شب از و یقال هو ابین من فلق الصبح و فرق الصبح قال الله تعالی فالق الاصباح
روایت دیگر از عبدالله عباس آنست که فلق زندانیست در دوزخ بعضی دیگر گفتند نامی است

از نامهای دوزخ روایت کردند که مردی از اصحاب رسول صلی الله علیه واله وسلم رسید بر اهل
اهل ذمت دید و زینت بسیار ایشان گفت وراء ایشان فلق است یعنی دوزخ و گفتند
فلق خانه ایست در دوزخ که چون در او باز کنند اهل دوزخ از آن بفریاد آیند وهب گفت
چاهیست در دوزخ کلبی گفت وادی ایست در دوزخ عبدالله عمر گفت درختی است در دوزخ
و گفتند فلق کوهی است که چشمهای آب از و بیرون می آید و گفتند رحم است چون از حیوان
شکافته می شود و گفتند دانه است که شکافته می شود از نبات و درختان ضحاک گفت
والبی از عبدالله عباس که فلق خلق باشد بمعنی مفعول براء آنکه در خلق معنی شکافتن است
پنداری موجود از عدم شکافته می شود و از و بیرون می آید و این بر توسع باشد و از ینجا فطر
هم خلق باشد و هم شکافتن مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ پناه کیرید با خدا از جمله مخلوقات
که آنرا شر باشد از آدمی و جنی و سباع و بهائم وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ
روایت کرده اند که رسول صلی الله علیه واله یک شب اشارت بماه کرد و گفت هذا الغاسق
اذا وقب فتعوذی بالله منه این غاسق است چون در اید پناه بخدا ده از و ابوهریره
گفت الغاسق النجم اذا طلع عبدالله عباس مجاهد و قتاده و محمد بن کعب گفتند یعنی اللیل
اذا دخل از شر شب چون در اید ابن زید گفت ثریاست چون بنشیند تاویل این اقوال
آن باشد که رسول صلی الله علیه واله از جهت وحی مطلع شده باشد بر آفاتی و امراضی
که آن سال خواستی بودن عند طلوع بعض النجوم و غاسق در لغت تاریکی باشد مقر
نکه کسی که در جایی شود در جهت مضرت و آن که گفت شب است گفت برای آنکه در شب
سباع و حشرات از جای خود بیرون آیند و هی من طوارق اللیل و اصل غسق
جریان باشد یقال غسقت القرحة اذا سال صدیدها و غسقت عینه اذا دمعت و
غسق بمعنی تاریکی باشد و قوله وقب ای دخل و الوقوب الدخول وَمِنْ شَرِّ
النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ و از شر زنان دمنده در بندها بر سبیل سحر
اما شر ایشان و اثر آن از انجا باشد که کسی اعتقاد کند که آنرا اثری خواهد بودن
و از آن اعتقاد ممکن بود که رنجی بدل او رسد و اما چیزی بدهد تا کسی بخورد که

خدای

خدای تعالی عادت رانده است که بنزد خوردن آن رنج و بیماری به خورنده آن رسد
آنکه بیاید و ایهام کند که این رنج بسحر و دمیدن و فسون منسب اما آنچه قصاص روایت
کردند که دختران لبید بن اعصم الیهودی رسول را صلی الله علیه واله جادوی کردند و پاره
از موی او و دندانه چند از شانه او بستدند و رشته بگرفتند و یازده گره بر افکندند
و در چاهی نهادند در زیر سنگی و رسول صلی الله علیه واله از آن بیمار شد و موی او بریخت
تا در خواب دید که دو فرشته ببالین او آمدند و با یکدیگر بگفتند و او را ان مطلع کردید و علی
علیه السلام و زبیر عوام را بفرستاد تا آن بر آوردند و بندها از آن بگشادند هر بند که
می گشادند اندام رسول صلی الله علیه واله سبکتر می شد تا چون همه بندها کشادند یکبارگی
رنج از و زایل شد آنرا اصلی نیست برای آنکه مخالف ادله عقل است و نیز اگر توانند
که در حق جز رسول ایهام رنجی رسانند در حق رسول نشاید برای آنکه مشرکان در حق
رسول صلی الله علیه واله بدروغ این طعنه زدند و گفتند ان تتبعون الا رجلا مسحورا
پس آن طعن راست شود دیگر آنکه مسحور بمحل باشد و ناقص عقل و این بغایت منفر بود
و آنچه جهودان ازین معنی چیزی بکردند و لکن اثری نبود آنرا و خدای تعالی رسول را
بران اطلاع داد تا آن حدیث آشکار اگر در پیشان این روا باشد و درین نوعی معجز باشد
از اخبار بغیب اما بیرون ازین روا نباشد بدین وجوه که گفتیم وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ
إِذَا حَسَدَ و از شر حاسد چون حسد برد حسد تمنای حال مرد باشد و غبطت
تمنای مثل حال و باشد بی آنکه از و منتقل شود برای این حسد مذموم است و غبطه
محمود و گفتند این دختران لبید رشته بتافتند و یازده گره بر و افکندند خدای
تعالی رسول را بران مطلع کرد و این دو سوره باو فرستاد یازده آیت بهر آیتی
گرهی گشاده شد و باطل کرد آنرا **الناس** این سوره مدنی است و
شش آیتست و بیست کلمه و هشتاد و نه حرف و فضیلت او یاد کرده شد
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ أَعُوذُ

برکت الناس خدای تعالی رسول را صلی الله علیه و آله فرمود و جمله مکلفان را
که پناه با او دهند که آفریدگار و روزی دهنده کار آدمیان است ملک الناس
پادشاه ایشانست اله الناس خدای و خداوند ایشانست از آنجا که مستحق
عبادتست اصول لهم (?) که با ایشان کرد من شر الوسواس از شر و آفت
وسواس کننده وسواس نام دیو موسوس است و گفتند مصدرست که بر تخصیص نهاده
مبالغه را کصوم و فطر و عدل فی وصف الناس و وسواس و وسوسه هر دو مصدر
باشد و آن حدیث النفس باشد بچیزی که مانند آوازی پوشیده بود و وسوسه چون همهمه
باشد و مرد موسوس آن باشد که سودا بر او غالب بود خطرات و خیالات در دل او
می افتد تفسیر او بر یک تقدیر باشد از سه تقدیر یکی آنکه وسواس نام دیو است ای من شر
الشیطان دوم آنکه بمعنی وسوسه است یعنی من وسوسة الجن والانس سیم
من شر ذی الوسواس بر آن تاویل که مصدر باشد الخناس الذی یوسوس
فی صدور الناس الخناس اضداد والخنوس الخفاء والظهور
ایضا و منه قوله لا اقسم بالخنس الجوار الکنس یعنی آن ستارها که یکبار پوشیده
باشند و یکبار پیدا و گفتند وسوسه شیطان آدمی را آن بود که القا کند چیزی را
در سمع او بکلامی که بدل او رساند بی آنکه بشنود و آن کار بر دل او مزین کند
و او را وعده دهد و بتعجیل شهوت تسویف توبه فرماید در اخبار آمده است که
عیسی علیه السلام از خدای تعالی درخواست که موضع شیطان از فرزند آدم
با او نماید خدای عز و جل اطلاع داد او را بر آن او شیطان را دید سرش مانند سر ماری
بر دل او نهاده هرگاه که بنده ذکر خدا کردی و بگریختی و باز پس شدی و هو قوله الخناس
و چون بنده غافل گشتی و ذکر خدا نکردی باز آمدی و با او حدیث کردی و در لک قوله
صلی الله علیه و آله ان الشیطان یجری من ابن آدم مجری الدم انس مالک روایت کرد
از رسول صلی الله علیه و آله که شیطان دهن و منی بر دل فرزند آدم نهاده است

و چون

چون او ذکر خدای کند شیطان دور شود و چون خدای را فراموش کند دل او در دهن گیرد
ما بنده لعه من الجنة والناس گفت این موسوسان هم از جنیان
باشند هم از انسیان و مثله قوله تعالی شیاطین الجن والانس و وسوسه آدمی
یکدیگر را بکیفیت باشد از وسوسه دیو برای آنکه بکلام خفی کند و این بکلام صریح بصوت
جهیر اعاذنا الله من شرهما امرنا بالاستعاذة منه من الثقلین محمد و آله اجمعین
والحمد لله رب العالمین تمت تمام شد ربع آخر از کتاب روض الجنان
و روح الجنان فی تفسیر القرآن که ابتدا آن از سوره سباست و پنج مجلد
از جمله بیست مجلد تصنیف الشیخ المولی الامام ملک العلماء فی الایام جمال الحق
والحقیقة والدین ابی الفتوح الحسین بن محمد الخزاعی الرازی تغمده الله بغفرانه
واسکنه فی جنانه بردست پرگناه خاک قدم صلحا محمد شفیع بن حیدر علی
حسینی سبزواری ساکن دار الفضل شیراز در بلده مذکوره در محله طلجان (?)
در شب یکشنبه بیستم ماه ربیع الثانی سال هزار و هشتاد و دو از
هجرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله جهت خود امید بکرم اکرم
الاکرمین که بفواید این کتاب مبارکت (?) کمینه را و سایر موالی
اهل بیت را مستمع و منتفع گرداند و توفیق علم و عمل کرامت فرماید همگنان را
و از جمله مقربان درگاه خود گرداند و بسعادت نشاتین جمله را مستعد
فرماید انه علی ما یشاء قدیر
و بالاجابة جدیر
امین الهی
رب العالمین

سال ۱۳۱۸
کتابخانه آستان قدس
ویژه مخطوطی

سال ۱۳۱۸ خورشیدی
بازبینی شد

امتب